سراج التواریخ

تاریخ افغانستان

جلد چهارم، بخش دوم

وقایع سال‌های ۱۳۱۹-۱۳۲۲ هجری



تالیف و نگارش:

ملا فیض محمد کاتب

ویرایش، مقدمه و فهارس:

دکتر محمد سرور مولایی

سراج التواریخ



SERAJ
EL-TAVARIKH

جلد چهارم،
بخش دوم
وقایع سال‌های
۱۳۱۹-۱۳۲۲
هجری

افغانستان
و هند

۴

۴

۳

SERAJ EL-TAVARIKH

AFGHANISTAN HISTORY



کابل، جاده آسمایی، جوی شیر، بازار کتابفروشی، کوچه چهارم
موبایل: ۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲-۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴

Designer Erfan Shirkhani

سراج التّواریخ

جلد چهارم

بخش دوم

وقایع سالهای ۱۳۱۹-۱۳۲۲ هجری

مؤلف و تحریرکننده:

ملا فیض محمد کاتب

ویرایش، مقدمه و فهارس:

دکتر محمّد سرور مولایی

کاتب، ملا فیض محمد، ۱۲۷۹ ق. ۱۳۰۹ ش.
سراج التّواریخ، تتمهٔ جلد سوم و جلد چهارم / ملا فیض‌محمد کاتب؛ ویرایش، مقدمه و فهارس محمد سرور مولایی. کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری: ۴ جلد
موضوع: افغانستان (تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی)
ISBN: 978-9936-20-073-9

آدرس: کابل، جوی شیر، بازار کتابفروشی، کوچه چهارم
شماره‌های تماس: ۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴ – ۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲

سراج التّواریخ، جلد چهارم وقایع سالهای (۱۳۱۹-۱۳۲۲) هجری

مؤلف و تحریرکننده: **ملا فیض محمد کاتب**

ویرایش، مقدمه و فهارس: **دکتر محمد سرور مولایی**

حروفچینی و صفحه‌آرایی: **فرید پویان**

ناشر: **انتشارات امیری**

سال چاپ: **اول، ۱۳۹۰**

تیراژ: **۲۰۰۰ نسخه**

فهرست مطالب

وقایع ماه محرم سنهٔ هزار و سه صد و نوزده هجری

عطای خلعت حکومت بخارا به مودّیان زکوة

در اواخر ماه ذیحجهٔ ۱۳۱۸قمری هجری، حاجی عبدالهادی‌خان و میرزا عبدالخالق خان، ماموران فروش پوست قره‌گلی، از اموال تجارتیهٔ این دولت در بخارا، به امر و فرمان والا، مبلغ هفتاد و نه هزار و هفتصد و بیست تنگه زکوة مبالغ بهای پوست قره‌گلی را که در آنجا به فروش رفته بود قرار همه‌ساله و نصاب مقرر شرع مطهّر، تسلیم زکوة بیگی آن حکومت اسلامیه نموده، رسید آن را برای مجرای آن در دفتر کابل استدعا کردند و در روز دوشنبه سوم محرم میرزا میرچه نام نویسنده عامل زکوة رسید مبلغ مذکور را با یکهزار تنگه نقد و یک ثوب چوخای قاقمه و یک ثوب چوخای نقره کوب و یک توب ململ و یک طاقه کلاه برای حاجی عبدالهادی خان و دو ثوب چوخای الچهٔ حصاری و قریشی و یک توب ململ و یک طاقه کلاه برای میرزا عبدالخالق خان قرار رسم و رواج مقررهٔ حکومت بخارا، که به مودّیان زکوة به نام خلعت از بیت‌المال می‌دهند، با خود نزد هر دو تن آورده، به اعزاز و احترام تقدیم نمود و ایشان آن را پذیرفته شصت تنگه به میرزا امیرچه به صیغهٔ بقچه‌باغی، که رسم افغانی است و عموماً به حامل خلعت می‌دهند، دادند.

تردید و تنقید ترجمهٔ تاریخ عبدالرحمن بن‌خلدون

و از دیگر سوی در خلال این‌حال، علمای کشور هند که از پیش نام‌برده شد و به امر و خواهش والا اقدام در ترجمه تاریخ ابن‌خلدون به لسان فارسی نموده بودند و هر واحدی از چهارتن مترجم، در ماهی پنجصد روپیهٔ کلّه‌دار به نام مشاهره ترجمانی خود بهره می‌بردند. در این هنگام چهار رساله از جلد دوم و چهارم آن که از دیگر اجلاد هفت‌گانه سهل و آسان‌تر بود و هر سواد عربی‌دانی آنها را ترجمانی می‌توانست نمود، ترجمه و طبع کرده از راه نمونه و در انموذج، ارسال حضور والا داشتند. و حضرت والا آنها را برای امضای صحیح و سقیم بودن‌شان

تفویض مدرسین مدرسهٔ شاهی چون ملاّ ابوبکر قندهاری و مولوی عبدالرؤف کاکری و ملاّ احمدجان توخی و ملاّ گل‌احمد احمدزایی و ملاّ عبدالرازق اندری که سر تبحّر می‌جنبانیدند و سرآمد علما و فضلای افغانستان در این عصر به شمار بودند فرمود، امر کرد که تطبیق عبارات و تنسیق کلمات آنها را که از عربی به فارسی ترجمه کرده‌اند، به تغمض فکر و تعمق نظر و دقّت حس، مطالعه و ملاحظه، بر صحّت و غلط الفاظ و معانی آنها امضا نمایند و معروض دارند؟ و ایشان به مضمون مَنْ صَنفَ قد استَهْدَفَ را ملحوظ نظر داشته طریق ایراد و اعتراض را به سیاق: هر آن که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند، فروگذاشته سکوت نمودند و از امضای صحّت و سقمت، خامهٔ ملام بازداشته توقف کردند و هیچ یک از حسن و قبح آنها را ننگاشتند و از جمله مولوی عبدالرؤف قدم به صفحه تنقید نهاده، اغلاط زیاد از عبارات و کلمات و الفاظ و معانی آنها برآورده، در اوراق جداگانه نگار داد و به عزّ عرض حضور رسانید که مترجمین مأمورهٔ ترجمانی این کتاب، قوّت و استعداد ترجمهٔ آن را به خود ندارند، چنانچه جلد اول و اخیر آن که از علوم جفر و هیئت و ریاضی و جغرافیه و فلسفه و غیره فنون بحث می‌رانند، ترک ترجمه نمودن آن را اختیارکرده و صعب و دشوار و مغلق دانسته، از عدم درایت و کفایت بدون ملاحظهٔ ترتیب از جلد دوم و چهارم شروع نموده، آن را هم خلط و ملط و غلط ترجمه کرده‌اند که قابل و شایان طبع و انتشار نیستند. و حضرت والا از این عرض مکتوبی او اغلاطی را که در اوراق جداگانه، قرار تعداد صحیفه و سطر اصل رسایل مذکوره رقم کرده و امضا نموده بود، با هر چهار رساله طرد و رد فرموده پس فرستاد. و در روز نهم محرم نگار داد که: «غرض از ترجمهٔ این تاریخ جامع اسلامی محض یادگار سرکار ما بود که در روزگار پایدار می‌ماند و پارسی‌زبان از آن بهره‌یاب گردیده، دعای خیر الی یوم‌القیام نمایند و بدین لحاظ اگر سی هزار روپیه صرف ترجمهٔ آن می‌شد، گویا هیچ در شمار نبوده و الاّ آنها را که غلط باشند و مبلغی به رایگان صرف شود به کار نداریم. دیگر ترجمه نکنند.» و چون در ذیل اوراق مندرجهٔ اغلاط آنها مولوی عبدالرؤف امضا کرده و خاتم برنهاده بود حضرات مترجمان معروض داشته و مستدعی شده و برنگاشتند که او و پدرش عبدالرحیم خارج از مذاهب ایمهٔ چارگانه بوده وهابی می‌باشند و هستند

علمای مذاهب حقّه و تفاسیر و استنباط و اجتهاد مقیده را وقعی نمی‌گذارند و همواره سعایت ایشان کرده و می‌کنند. اگر نه چنان است مایان را حضرت والا طلب کابل فرماید تا بالمواجهه تنقیدات و تغلیطات واردهٔ خود را ثابت کند ورنه غلط نیست، بلکه مخالف اوست، و حضرت والا عرض و استدعای ایشان را نپذیرفته هیچ نگفت و این‌قدر رقم فرمود که: «اگر محمداسمعیل خان التزام خط داده است از خود تاوان بدهد، من خبر ندارم و اعتقادی که پدر و جدّ مولوی عبدالرؤف داشته، حالا مرده‌اند، خود جواب می‌گویند. حاجت به شکوهٔ شما نیست.»

از پشاور طلب کابل شدن بعض مأمورین دولت

و از دیگر سوی در روز یازده محرم، محمدزمان و زکریا نامان کابلی، که مامور اقامت پشاور و اجرای خدمت این دولت بودند، بر سر جلب منفعت و ارتکاب غدر و خیانت، که هر یک میل و رغبت جداگانه از خود داشت، با هم به نزاع و مخالفت افتاده و نیز بدسلوکی و مناقشه با دیگر مأمورین دولت که در آنجا و بعضی دوست یکی و برخی جانبدار دیگری بودند، به روی روز آوردند. و از عرایض وقایع‌نگاران آنجا بار بار و به تکرار از لجاجت و فرومایگی هر دو تن به گوش راست‌نیوش والا رسیده طلب کابل شدند. و با میرزا محمداسحق و میرزا الله‌داد کابلی و بکوندانس هندو که هرسه تن مأمور آرت پشاور بودند و اجرای کار تجاّر کابل را چنانچه بایست نمی‌نمودند، و هم مبلغی از مال دولت را حساب‌ده بودند و به نام قطع حساب خود طلب کابل شدند، از پشاور با حالت خجلت‌زده در کابل آمدند.

و مقارن این حال، در روز هجدهم محرم، چهارصد روپیهٔ کابلی براصل تنخواه سالانهٔ ارباب احمد خان، از متوطنین قلعهٔ نو تابع هرات افزون شده، اصل و اضافهٔ آن نهصد و پنجاه روپیه ثبت دفتر گشت و هم پنجصد روپیه براصل تنخواه سالانهٔ دین‌محمد خان، از مردم سکنهٔ بادغیس هرات افزون گردیده، اصل و اضافهٔ آن هفتصد و هفتاد و پنج روپیه درشمار آمده، هردو تن از طلب کابل شدن محمدزمان

و زکریا نامان مذکوران، که از سه سال در پشاور مواظب و مشغول تحویلداری اسباب و اشیای خریداری دولت بودند، مامور پشاور و اجرای کار مذکور شدند.

دستورالعمل آرتیان

و در روز چهارشنبه نوزدهم محرم، میرزا تاج‌محمد خان ده‌افغانی و دیوان رامچند هندو از تغییر یافتن و طلب کابل شدن میرزا محمداسحق و میرزا الله‌داد و بکونداس، مامور آرت پشاور و اجرای امور تجار کابل شده، دستورالعمل مبالغ داد و ستد معاملات تجارتی متعلقهٔ ایشان قرار امضا و قبولی و مُهر تجار، به ایشان سپرده شد که مال‌التجاره را که از پشاور آمدنی افغانستان باشد و آرتی آن را مزد داده از ریل فرود آورد و خرج و کرایه حمل و نقل را از خود بدهد، مالک آن مال، مبلغ به خرج رفتهٔ او را با دو روپیه کلّه‌دار از هر باری به ایشان بدهد و از بار الاغ و پارسل و بولک یک روپیه کلّه‌دار و از مالی که از پشاور خریده در افغانستان آورده شود، از هر صدی یک روپیه و اگر نقره از مبلغ کوتی دولتی خریده شود، صدی یک روپیه و اگر تاجر به پول خود بخرد صدی نیم روپیه و از اشترای لنگی صد یک روپیه ادا نموده، از اجناسی که غیر بزازی باشند و از پنجاب خریده شوند یا از پشاور به دست آرند، از بار اشتر و یابو هر باری، یک روپیه و از بار الاغ و گاو دوازده آنه تادیهٔ نمایند و از مال‌التجارهٔ افغانستان که در هند ببرند، باید به ذریعه و معرفت کوتی‌دار دولتی گسیل دارند و از یک بار پسته دو روپیه کلّه‌دار بدهند و اگر به واسطهٔ معرفت کوتی‌دار سرکار بفروشند، صدی یک روپیه کلّه‌دار داده بارانه ندهند و اگر به معرفت کوتی‌دار بفروشد یا حمل و نقل دهد، پول آرت کوتی را داده از بولک روانگی یک روپیهٔ بسپارد و اگر تاجر مبلغی برای خرید و اخراجات مال آمدنی و روانگی خود از پول سرکاری بگیرد، از یک تا سه ماه چون وجه آرت را می‌دهد، چیزی و پشیزی ندهد و پس از سه ماه که پول سرکاری را ادا نکرد، صدی نیم روپیهٔ کلّه‌دار برساند تا که اصل پول را بدهد و از مبلغ نقدی که از افغانستان جهت خرید جنس در هندوستان بفرستند، صدی سه روپیه آرت بدهند و در باب حساب تجاّر، باید قرار همان سیاههٔ بهی و خاطهٔ خود ایشان قطع و فصل شود زیرا که ایشان به طرز حساب دفتر نمی‌دانند و حصه و بهرهٔ هر دو

تن آرتیان از مبالغ آرت که فراهم آیند، از سی هزار شش یکه پنج هزار روپیه بگیرند و افزون از سی که تا پنجاه هزار برسد، ده یک دوهزار و هرقدر که از پنجاه هزار افزون شود از هزاری شصت روپیه بگیرند.

خرابی آوردن باران در تاشقرغان

و مقارن این حال در روز بیست‌وپنجم محرم، در تاشقرغان و نواح آن باران به دشت هرچه تمامتر در باریدن آمده و سه روز و شب متصل و لاینقطع آب از سحاب بر زمین ریخته خرابی زیاد به روی روز آورد، و سربند ده‌جوی تاشقرغان واقع چهل ایوان را از طرف حیت رباط به قدر بیست ذراع فرود برده، سربند پنج‌جوی را مخروب و مسدود ساخت و حاجی نورمحمد خان حاکم با قاضی شهر و نوروزخان کوتوال، دست به کار ترمیم و تعمیر مخروبها برده، به دستیاری حشر و ازدحام عام رعیتی، به زحمت و مشقت فوق‌العاده همه را ساخته بهتر از اول بپرداخت و در خلال این حال، به روز بیست‌وششم محرم، ملاّ محمداسمعیل نامی را پس از امتحان دادن در نزد محتلفین قضا و اهل افتاء، حضرت والا مامور قضاوت سرپل، که ملاّ شمس‌الدین قاضی آنها فوت‌شده بود مامور و سرافراز و به عطای خلعت منصب قضا ممتاز فرموده، وی مباهی و مفاخرانه رهگرای آنجا شد.

وقایع صفر سنهٔ هزار و سه صد و نوزده قمری هجری

عطای نقدینه در عوض خلعت مأمورین دولت انگلیس

در روز دوشنبه غرهٔ این ماه، حضرت والا که از وصلت با خاندان امیر شیرعلی‌خان مرحوم بسی مشعوف و شادخاطر بود و آن را باعث رفع نفاق و خصومت خاندانی و مورث اتفاق و مودت آتیه نژادی می‌دانست، پس از نزول موکب عفت و سعادت کوکب نواب قمرنقاب، حرم محترم شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان از حسن ابدال در کابل و نزول اجلال آن بانوی عصمت در مشکوی شهزاده، از

همرکابان محمل آن مستوره، شرحی از خدمات شایستهٔ اولیای دولت انگلیس که نسبت به این عروسی به تقدیم رسانیده بودند شنیده، محمداسمعیل خان سفیر را فرمان کرد که: «به آنانی که از جانب دولت علیّه هند در امر عروسی شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان مراسم خدمت و اعزاز و احترام به تقدیم رسانیده‌اند وجه نقد عوض خلعت به ایشان بدهد» و او بر طبق امر والا دوصد و چهل روپیهٔ کلّه‌دار به میراکبرشاه نام، تحصیل‌دار پشاور، و یکصد و چهل روپیه به نایب تحصیل‌دار اتک که در حسن ابدال رفته طریق خدمت سپرده بود، و یکصد و چهل روپیه به کارکنان ایستگاه ریل که آتش‌بازی به نام سلامی در زیر عراده‌ها مانده در وقت حرکت ریل افروخته بودند، و هشتاد روپیه به پیادگان ایستگاه ریل حسن‌ابدال و پشاور و هشتاد روپیه به آتش‌کاران ریل سواری عروس حجلهٔ عصمت توام و دوصد روپیه به موزیک‌نوازان حسن‌ابدال و یکصد روپیه به موزیک‌چیان پشاور، و یکصد روپیه به موزیک‌نوازان منزل الوارگی، مجموع یکهزار و یکصد روپیه بر علاوهٔ آنچه در وقت انجام شور و سرود داده بود که از پیش گذشت از جانب [امیر] عطا کرد و هم یک توب قصبهٔ دوشاله و یک توب ابره و یک توب چوخای کمخواب بنفش و یک ثوب چوخای کمخواب سرخ و یک طاقه لنگوتهٔ ابریشمین دوخط زرین سپید و یک تخته بقچه پیچ ابریشمین حسین‌خانی و یک تخته شال عنابی که دبتی حیات خان هدیهٔ حضور عروس مستوره موفورالسّرور نموده چنانچه گذشت به محمداسمعیل‌خان سفیر سپرده بود ارسال داشته، واصل حضور آن بانوی مشکوی حجلهٔ سعادت و شرافت گشت. و از عریضهٔ دوم محمداسمعیل خان سفیر، مبلغ نهصد روپیه کله‌دار، قرار روزی یکصد روپیه، به موزیک‌چیان کرایه که ازطرف این دولت کرایه شده بودند و نه روز در جشن مذکور سرودند با سی و یک روپیه و هشت آنه کرایهٔ ریل موزیک‌چیان دولتی که به دبتی کمشنر ضلع هزاره داده شده بود و سفیر مذکور برنگاشت، فرمان مجرایی به نام او اصدار یافت.

خرید کاغذنوت برای مصارف حضور

و هم در این ایام، سفیر معزی‌الیه چهار لک روپیه کلّه‌دار را به فرمایش حضرت والا کاغذ نوت انگلیسی از بانک جهت بعض مصارف خاص حضور والا خریده ارسال کابل نمود، و تمام این نوت‌ها صرف بذل و نوال خاص امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین گشت و اکثر به اهالی حرم این پادشاه که از اقوام مختلف هزاره و جدیدالاسلام کافرستانی و بدخشی و شغنی و چتراری و درهٔ نوری و منگلی و تاجیک و غیره بودند، در احیان خلوت و مخالطت موهبت فرموده شد.

شرح رفتار اسلامیان ماوراءالنهر با تبعهٔ این دولت

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که به شرح رفت، دو تن از سواران نظام سرحدی افغانستان در محافظ‌خانهٔ تنگی‌قلعهٔ روستاق اقامت حراست داشتند، از راه حصول معلومات و نظریات و سیر و گردش در حدود معیّنهٔ این دولت و مشاهده خط فاصل سرحد، داخل جنگل واقع قرب سرحد شده، چند تن سوار از مردم کولاب تبعهٔ امارت بخارا و دولت روس، که به عزم سرقت در اندرون جنگلستان کمین گزیده بودند، هر دو تن را اسیر و دستگیر کرده، با اسب و سلاح ایشان نزد افسر و سرحددار روسی بردند. و او هر دو تن را در یکی از بلدان ماوراءالنهر تبعید کرده، پس از چندی که اثری از آن دو تن به روی روز نیفتاد، جنرال تاج‌محمدخان که بی‌حصول اجازت از حضور والا نمی‌توانست با کارکنان دولت روس به مکاتبت پردازد و از خود با ایشان طرح مکالمه و مذاکره اندازد، لاجرم از فقدان آن دو تن به‌حضور نگاشته ماجرا بازداشت و حضرت والا در روز دوشنبه هشتم صفر، منشوری به امضای خاص ارقام و ارسال داشت که از طرف خود به منصب‌دار حرسهٔ سرحد روسیه بنویسد که: «مسموع و آگاه شدم که این دو نفر سپاهی در حدود متعلقهٔ دولت متبوعه خود قاعدةً سیر و گردش اختیار کرده، به عزم حصول معلومات و نظریات رهسپار مشاهدات مواضع و مواقع گردیده و از خط فاصل تجاوز نکرده‌اند، که مورد ایراد و اعتراضی باشند و چند سوار از مردم کولاب متعلقه و تبعهٔ آن دولت، که به عزم سرقت و غارت مال و منال رعایای این دولت

در جنگل کمین گزیده بوده‌اند، هر دو تن را متغلّبانه با خود برداشته با اسب و سلاح‌شان در خاک آن دولت آورده‌اند و از آن‌وقت تا کنون دیریست که بازنیامده معلوم نیستند. بنابرآن دوستدار به آن مهربان با خامهٔ وداد و اتحاد دولتین علیتین، نگار داده آگهی می‌دهد که تجسس آن دو تن سپاهی را نموده رخصت مراجعت دهد، و از سواران کولابیه بازپرس رفتار خود سرانه و کردار جایرانهٔ خلاف قاعده و قانون ایشان را که نسبت به آن دو تن از قوه به فعل آورده‌اند، برطبق قواعد منتظمه و متأسّسه دولتی در محل اجرا آرد که دیگر مرتکب چنین حرکت مخالفت آیت نشوند و در عالم دوستی و اتحاد دولتین، از حرکات ناشایست خویش باعث کدروت خاطر جانبین نیایند و اگر ترک چنین جسارات ننموده، باز طریق این‌گونه حرکات بپیمایند و در حدود دولت افغانستان دست‌درازی و ترک‌تازی کنند، البته ما هم می‌توانیم که به مقابل برخاسته، از راه تقاص بالمثل احاد و افراد سپاه آن دولت را دستگیر نماییم، ولی اقدام در چنین امور در حالت اتحاد و اتصال همجواری دولتین، بسی از آیین دولتی و قوانین بشریت ملّتی دور است. پس به ملاحظه شئون آدمیت و رعایت نوعیّت، آن مهربان را دوستانه اطلاع داده شد.» و از وصول این مکتوب جنرال تاج‌محمدخان به افسر روسی، آن دو تن سپاهی رخصت یافته، به‌سر خدمت خود مراجعت کردند.

عرض مردم مهاجر از دوست‌محمدخان

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، رؤسا و سرکردگان افغانان مهاجر و ناقل، از دست دوست‌محمد خان سرپرست خود که به نام ایشان جیره و بذر و تقاوی از دولت گرفته و به ایشان نداده، به کتاب دفتر، پا به مُهری از رسیدن آنها حاصل کرده بود و قرار قرارداد سه سال برایشان حواله شد، امر حصول تا سه سال دیگر صادر گردیده. چون ایشان نگرفته و پا به مهری داده بودند، در کابل آمده یکصد و هشتاد و شش فقره به عرض رسانیدند. و حضرت والا در ذیل هر فقره معروضهٔ‌شان با خامه خاص جواب و حکم جداگانه برطبق رقمی‌که کرده بودند نوشته، سیدفقیر خان را مفتّش و ممیّز صدق و کذب فقرات معروضهٔ‌شان مأمور فرمود.

نقل فرامین عدیدۀ یک مضمونه به گروه مهاجر

و در روز یازدهم صفر، به نام هریک از سرکردگانی که حاضر آمده شرف‌بار حاصل کردند، قوم به قوم و قبیله به قبیله، فرامین جداگانه همه به یک مضمون ارقام و امضا فرموده بدیشان سپرد که: «چون ملحوظ خاطر فیض مظاهر شهریاریست که مردم مهاجر به دولت اسلام آسوده و آرام باشند و آنچه را که لازم دانسته برای آسایش و آبادی ایشان معین و مقرر فرموده است، باید کامل به ایشان برسد.» بنابرآن دوست‌محمد خان و غلام‌نبی‌خان و خدایار خان دفعدار را از سرپرستی و اهتمام امور و مهام ایشان موقوف و معزول نموده امر کرد که سیاهۀ هرقدر نقد و جنسی را که این سه نفر از دفتر پادشاهی به نام ایشان حواله و برات برده باشند حاکم و دفتری محل قرار جر و مفصل ارسال حضور نمایند و هم‌چنین خود سید فقیر از مردم مهاجر و ناقل سیاهه جداگانه به دست آرد تا هر چه از روز ورود مهاجرین و ناقلین در خاک این مملکت و مواضعی که جای اقامت داده شده‌اند تا این وقت به هرکدام از نقد و جنس داده و رسانیده باشند و ایشان سیاهه بدهند، با سیاهۀ دفتر مقابله و معلوم کرده شود که چه قدر از دفتر به نام ایشان برده شده و چه قدر به ایشان رسیده و چه قدر نرسیده و خود آن سه تن حیف و میل و صرف خود کرده‌اند که غدر و خیانت و خوردگی آنها بازخواست و حصول شود. و نیز به همین منوال حکّام و عمّال محال و حکمران و سردفتر قندهار را جدا فرمان کرد که: «سیاهۀ حوالۀ بردگی هر سه تن سرپرست مهاجر و ناقل را زود ارسال حضور دارند تا با سیاهۀ خود آن مردم به سیدفقیر ممیّز از گرفتگی خود می‌دهند و او ارسال حضور می‌دارد، مقابله و سنجیده شود» و این حکم والا امر آخرین او بود که پدرود جهان کرده بازپرس آن به روی روز نیامد.

و هم در روز مذکور، اشتهاری مشتمل بر مضامین فرامینی که به سرکردگان مهاجر و ناقل داده شده به نام حکمران قندهار و سردفتر آن دیار و حکّام و عمّال محال رفت، به نام حکّام ارزگان و گیزاب و جاغوری و پشت‌رود چون سلطان‌محمد خان و عزیزالرحمن خان و جلندر خان و علی‌محمد خان و عموم مهاجرین و ناقلین نگار و انتشار داد و برعلاوۀ مضامین فرامین مذکوره درج اشتهار

فرمود که: «چون شانزده فقره دستورالعمل مزیّن به مُهر مِهرآثار پادشاهی به نام محمدعلی‌خان حکمران قندهار و حکّام محال هزاره‌جات و نواح قندهار از پیش فرستاد شده بود که در باب انتظام مهاجر هیچ فقرهٔ باقی و ناتمام است و آن دستورالعمل بس کافی بود و دوست‌محمد خان و غلام‌نبی‌خان را که مامور تنظیم و تهیه و ترتیب امور مهاجرین فرموده بودیم، تمامت مهمات متحتّمه و کارهای لازمهٔ ضروریهٔ آن مردم، درج آن دستورالعمل می‌باشد، امّا در این سالها مبالغ و مقادیر زیادی از نقد و جنس به نام تخم و تقاوی و خوراکه و غیره مصارف مهاجرین از دفاتر پادشاهی به این دو تن داده شده است که بایست در حساب تحویل و خرجی که نموده‌اند، کارکنان دولت علم و یقین حاصل می‌کردند و اکنون که آن دو تن از حاکمی و سرپرستی مهاجر موقوف شدند، امر و ارشاد می‌شود که آنچه نقد و جنس و کاه سپید و غیره در این سالها به توسط و معرفت دوست‌محمد خان و غلام‌نبی‌خان، از ارزگان و قندهار و غیره مواضع و محال به هر اسم و رسم که گرفته باشند، سیاههٔ مفصل همه را ارسال حضور بدارند.» و بقیهٔ عبارات این اشتهار، مثل عبارات و کلمات فرامینی که به نام مردم مهاجر و ناقل که آنفاً گذشت رقم و طبع و توزیع گردیده با هفده فقره دستور العمل جدید که ذیلاً در حیّز نگارش می‌آید به هر یک جداگانه ارسال فرموده شد.

«فقرهٔ اول، در باب بارگیر ایشان حکمران قندهار را باید که به سرحدداران و کارکنان سرحدیه خبر بدهد که به مجرد وصول و ورود مهاجرین در مملکت اسلام، ایشان را جا و مقام داده به خود مکشوف نمایند که از خود چه حامل و احمال و چه راحله و اثقال دارند، بعد بسنجند که چه قدر بارگیر به کار دارند و از جمله از خود ایشان چه قدر به شمار می‌آید و چه قدر دیگر لازم دادن می‌شود؟ پس از معلوم نمودن و سنجیدن، اگر اعداد رعیت تحت امر حاکم سرحد از عهدهٔ بارگیر دادن به ایشان برآمده توانستند بلامعطل به اسم و رسم الوسی بر رعیت حواله کنند و کرایهٔ آن را هرقدر بشود الوسی بدهند، امّا به قرار کرایه منزل بست مروّج و مرسوم ملک، و بدین منوال حاکم یک موضوع به دیگر موقع ایشان را برسانند و عموم رعیت زیر حکم خود را به زبان موعظت و ترغیب به حمایت و دین‌داری آگاه و انباه کند که معاونت و معاضدت مردم مهاجر از طرف خدا

برایشان فرض و امر است و همچنان که هجرت بر اینان فرض است، معاونت و امداد برایشان فرض است. پس این خدمت را به قسم عبادت آورده از تکالیف دولت نپندارند تا برکت ازایشان کاسته نگردد و اگر تعداد مهاجر زیاد باشد که رعیت حکومت یک علاقه از عهده و تهیهٔ بارگیر ایشان نتوانند برآیند حاکم آن علاقه فوراً به حکمران قندهار آگهی دهد که او قرار تقسیم، بارگیر برایشان مهیا و آماده کند. و حاکم سرحد از روز دخول مهاجرین در خاک مملکت اسلامی، هر واحدی از بزرگان ایشان را که افزون از چهار سال عمر داشته باشد در ماهی سه سیر و سه چارک به وزن کابل آرد داده از سرکرده و قائدشان رسید حاصل نماید و بدین قرار منزل به منزل خرج و بارگیر به ایشان بدهند و قرار سررشته و دستورالعمل مرتبّه که نایب‌الحکومه قندهار قبل از رسیدن مردم مهاجر به حکّام عرض راه می‌دهد، به محل اجرا آرند و باید حکّام قندهار و پشت‌رود و فراه، قرار اطلاع‌دهی سرحددار به کار رحل و ترحال مهاجرین بپردازند و تا موضع و موقعی که مردم مهاجر مسکن و مقام داده شده‌اند برسانند و تعداد نفوس و نام سرکردگان و ملکان و ملتمسات و مستدعیات ایشان را معروض حضور دارند که هر کدام ایشان طلب کابل شوند آن را بفرستند، و اگر حکم جا و ماوی دادن به ایشان صادر گردد، مطابق سررشته و دستورالعملی که درباب مقداری زمین به‌دست دارند مزرعه و تخم و تقاوی و خوراکه به ایشان بدهند و رسید به امضا و مُهر خود ایشان به تصدیق سررشته‌دار و سرپرست مهاجر حاصل نموده، در خرج حتی کرایه و خوراکه و تخم و تقاوی ایشان مجری ببرند، لیکن در کرایه رسید مکاری را نیز لازم دانند که رسید مبلغ کرایه خود را که داده‌اند، از سرکردهٔ مکاریان و یا ملک و کدخدا و محاسن سپیدان قوم خود حاکم بگیرد که از روی آن به حاکم مجرا داده شود.

فقرهٔ دوم، از تاریخ داخل شدن مهاجرین در سرحد مملکت اسلامی خرج بزرگان ایشان که از سن چهار سال برتر باشند، برای هریک سه سیر و سه چارک آرد تا یکسال کامل از بیت‌المال مسلمانان به عنوان[...] بدهند و دراین حکم افغان و بلوچ و غیره که سکنه و متوطنهٔ هر علاقه از علاقه‌جات غیر و بیگانه باشند،

مساوی و بی‌تفاوتند و به ذکور و اناث یکساله و دوساله و سه ساله زمین و خرج نداده مستثنی شمارند.

فقرهٔ سوم، مالیات ایشان را معین و مقرر چنان دانند که تا سه سال از ایشان دیناری نستانند، مگر در سال سوم تقاوی را ادا نموده، در سال چهارم مالیات را به قسم سه کوت بدهند، زیرا تمامت اراضی و مزارع ضبطیه، سه کوت و ثلث آن بهرهٔ بیت‌المال و دو ثلث آن حق زارع و تخم و مخارج ضروریه زراعت است. و در این حکم مهاجر هر قوم افغان و تاجیک و بلوچ و غیره مساوی‌اند و با هم فرقی ندارند.

فقرهٔ چهارم، از مهاجرین افغان و بلوچ سرخانه نگیرند و از گروه ناقلین قرار سررشته و ثبت دفتر قندهار، تا زمانی که بر مزرعهٔ ایشان مالیه نهاده نشود سرخانه را بدهند و پس از تقرّر و بست مالیه اراضی ایشان، سرخانه‌شان بر مالیات بست جریبی ایشان افزوده شود و سررشته دفتر قندهار در این‌جا به سببی ذکر شد که هر قومی که در دفتر سرخانه داشته باشد، سرخانه بدهد و هر قومی که نداشته باشد ندهد. چنانچه طوایف غلزایی و غیره که سرخانه دارند در این‌جا نیز بدهند و طوایف درانی که در همه‌جا سرخانه ندارند و در این‌جا جدید سرخانه برایشان نهاده نمی‌شود.

فقرهٔ پنجم، در باب زکوت، چون دو سال زکوت ایشان معاف است و پس از دو سال به قدر نصف زکوت مردم قندهار مقرر شده بود، همان تقرر و تعیین را بر حال دانند، مگر جدید این‌قدر فرموده شد که مهاجر افغان و بلوچ و تاجیک در این حکم مساوی و بی‌تفاوتند.

فقرهٔ ششم، چون بعضی از سرکردگان مهاجرین طلب کابل و حکم شده است که زاد و توشهٔ راه به ایشان داده شود و برای برخی تنخواه معین و مقرر گردیده است، پس زاد و توشه راه ایشان را موهبت و بخشش شمرده، زاد وتوشه راه تنخواه‌داران‌شان را به حساب بخشش نیاورده و بخشش به یک شخص مجرا ندهند، و افزون از موهبت یک‌بار را یا از تنخواه هر کدام که تنخواه دارد و یا از حاصل زمین او به مثابهٔ قرض دانسته پس حصول نمایند.

فقرهٔ هفتم، چون مردم مهاجر عرض کردند که خرج یک سال ما به عنوان بخشش معین و مقرر است و بعضی در همان سال قادر به زراعت نمی‌شود و یا سال اخیر شده می‌باشد، در این صورت خرج سال دوم به اسم قرض به آنانی که قدرت بر زراعت نداشته‌اند داده شود، این عرض ایشان را قابل حواله بیت‌المال ندیده امر شد که از قوم خود که زراعت کرده‌اند قرض کنند و زیاده از یکسال خرج از دولت به ایشان داده نشود.

فقرهٔ هشتم، مردم مهاجر در باب تقاوی و خوراکهٔ خود عرض نمودند که ما را در علاقهٔ گرشک و مواضع بعیده حواله داده‌اند که تا حال به ما نرسیده است و ما از زراعت بازمانده‌ایم. از این عرض ایشان حاکم و دفتری وقت را حکم است که تقاوی و خوراکهٔشان را در قرب مسکن و ماوای‌شان حواله نمایند و اگر خود مهاجرین بارگیر نداشته باشند که تقاوی و خوراکه خود را در جای خود برسانند، پس برادران انصار ایشان را که از رعیت اسلام‌اند و غله برای‌شان حواله شده باشد، اطلاع داده ایشان را موعظت و اندرز و نصیحت کنند که غلهٔ مهاجر را از راه نصرت در جای‌شان برسانند و در انبار پادشاهی که رسماً می‌رسانند نرسانند. در این صورت برای‌شان تفاوتی ندارد مگر به مهاجرین رسانیدن سعادت و صلاحیتش بیشتر است و اگر خود مهاجر اشتر و راحله نداشته باشد، تقاوی و خوراکهٔ او را ابعد از مسافت ده کروه حواله ندهند و اگر دارای راحله و بارگیر باشد، در هر یک از محال تابعهٔ قندهار چون فراه و پشت‌رود و مضافات آنها که بخواهند حواله بدهند.

فقرهٔ نهم، مردم مهاجر از شرکت آب با همسایه خود شکایت ستم شریکی و استغاثت تضییع حقابهٔ خود نمودند، در این عرض ایشان حاکم وقت را لازم است که آب ایشان به قرار جریب بست زمین قسمت و مجرای آب را مشید و مرصوص نموده، سنگ یا چوب در آهن گرفته نصب نماید که در خصوص کم و کاست آب در زمین ایشان نزاع واقع نشود.

فقرهٔ دهم، مردم مهاجر در باب خرابی و مکبوسیت جویهای مزارع خود داد و امداد خواستند و طالب سررشته شدند. در این عرض‌شان بر حاکم لازم است که جوی‌ها و جداول اراضی و مزارع مهاجرین را به رأی‌العین مشاهده کند. اگر

حفرکردن به کار داشت و تعداد ذوی‌الحقوق مهاجرین اندک بوده از کندن جوی عاجز باشند، به دستیاری و معاونت ایل و الوس قرب و جوارشان و اتفاق و همدستی خود مهاجرین آن را حفر و جاری کند تا که در کار فلاحت خود دانسته و سرراست شوند. بعد سررشته و انتظام امور زارعیت خود را خودشان خواهند نمود.

فقرهٔ یازدهم، مردم مهاجر در باب قتل و زنا و جنحه سررشته و انتظام و تعیین قرارداد خواستند. در این استدعای ایشان امر است که چون پس از داخل شدن در مملکت اسلام مجاز نیستند که اقدام در امور خلاف شرع مطهّر نمایند و ممنوع از مناهی و ملاهی‌اند، پس بر حاکم لازم و متحتّم است که سرکردگان و زعمای مهاجرین را از اوامر و نواحی الهی و تعزیر و حدود و قصاص و دیهٔ شرعی و نظام‌نامه و کتابچهٔ قانون حکومتی خبرداده، ایشان را امر بر خواندن و به یاد داشتن آنها کنند، بل به هر یک از زعایم و سرکردگان قوم که باسواد باشد، یک‌یک جلد از کتاب اساس‌القضات و قانون حکومتی بدهد که از بازپرس شرعی و حکومتی آگاه گردیده، احاد و افراد اعداد قوم خود را انباه نمایند که از ارتکاب در امور ناصواب اجتناب کرده گرفتار عذاب و عقاب شحنهٔ سیاست و احتساب شریعت نیایند، زیرا در موطن و مسکن اصلی و مسقط‌الرأس خود از اوامر و نواهی شرعیه و سیاست و زجر و توبیخ و تنبیه و تهدید حکومت هیچ نشنیده و به گوش ایشان نرسیده است و وحشیانه نشو و نمو یافته، صرف به همان فطرتی که در طبیعت دارند، خو و عادت گرفته تربیت نشده‌اند، باید که دانسته و مهذّب به اخلاق بشریه شوند و برخلاف شرع شریف و حکم پادشاهی مباشر امر خلافی نشوند و هرگاه مرتکب شوند، قرار امر شرع شریف مواخذه و زجر و توبیخ و تعزیر شده، از عهدهٔ بازپرس برآیند و از روی دانش سیاست را حمل برخطا و عصیان خود کنند و اندازهٔ قصاص و دیهٔ قتل و رجم و حد و تعزیر زنا و غیره جنایات را بدانند و هر که از ایشان حرکتی به خلاف شرع شریف بکند، بازخواست آن را برخود لازم شمارد.

دوازدهم، درباب نکاح پولی قرار دیگر مردم سکنهٔ قندهار و توابع و نواح آن معمول داشته، از باکره ده روپیه و از ثیبه پنج روپیه، غیر از پولی که به رضای خود

به ملای خاطب و عاقد مزاوجت می‌دهند به دولت بدهند، زیرا در این امر تمامت مردم تبعهٔ دولت مساوی‌اند و با هم فرقی ندارند.

سیزدهم، در باب مسکن خود شکایت آورده، بنابر شکوهٔ ایشان حکم و بر حاکم امر و قرارداده شد که اگر از خانه‌ها و قلاع ضبطی به ایشان عطا شده و می‌شود، البته هر شخص عیال‌دار را دو حجره قرار شخصی که اعلی باشد، حجرهٔ اعلی و اگر وسط و ادنی باشد، اوسط و ادنی بدهد و اگر خانهٔ ضبطی دولتی نباشد، چون از جانب دولت به ایشان داده شود و دیوار و غیره سامان آن را خود مهاجر تهیه نموده به قسم مردم رعیتی ساخته بپردازند، نه به قسم قلعه که دارای برج و بارهٔ جنگی باشد.

فقرهٔ چهاردهم، چون همه احکام مفصّل و مشروح رقم و ذکر شد، لازم آمد که قاعدهٔ زمین‌دادن به مردم مهاجر و ناقل نیز موضّح و مصرّح، قرار تعداد نفوس مرقوم و مذکور گردد و آن این است که:

از برای یک شخص بزرگ مذکر یک جریب زمین اعلی، برای ادای مالیه و یک [و] نیم جریب زمین اوسط که یک جریب اعلی شود برای معاش و خوراک و دو جریب زمین ادنی که مساوی یک جریب زمین اعلی در شمار است، مجموع به یک شخص از ذکور چهار و نیم جریب زمین بدهند که دوجریب ادنی مکفّی بذر و علوفهٔ گاو قلبهٔ او باشد و سررشتهٔ سنجش نفوس مهاجر و ناقل بایست چنین باشد که: از سن چهار سال برتر تا چهارده سال دو نفر کودک به شمار یک مرد بزرگ و هم‌چنین دو نفر زن یک مرد کلان محسوب شوند و برتر از چهارده‌ساله همه را کم‌پیر بشمارند.

فقرهٔ پانزدهم، در باب زمین برای دهقانان املاک ضبطی که به مهاجرین داده شده‌اند، حاکم هر علاقه از خود آنها بپرسد که در باب زمین‌گرفتن در هزاره‌جات میل رفتن دارند یا خیر؟ و جواب لا و نعم حاصل کرده به حضور آگهی دهد که سررشتهٔ ایشان فرموده شود.

این فقره در روز بیست‌وهشتم جمادی‌الاخری مطابق روز دهم از امارت امیر حبیب‌الله خان در جای فقرهٔ پانزدهم که حضرت ضیاءالملّة والدین آن را منظور نفرموده با خامهٔ خاص خط بطلان کشیده بود رقم گشته، در ذیل آن میرزا آقاجان

که از تغییر میرزا عبدالرشید چنانچه گذشت به سردفتری یک بولک از دو بولک حصهٔ دوم دارالانشاء و تحریرات حضور مأمور گشت نوشته بود که: «در اصل طومار دستخط ضیاءالملّة والدّین مرحوم می‌باشد که در مرض موت نوشته باشد و یا اعلیحضرت سراج‌الملّة والدّین رقم و ضمیمه فقرات مذکوره نموده باشد، باری اصل طومار به دست نیامده از ثبت آن درج و ثبت تاریخ گشت. و نیز از این نوشتهٔ میرزا آقاجان و سپردنش این فقرات هفده‌گانه ممضی به خط خاص حضرتِ والا را در روز هجدهم جمادی‌الاخری، به عبدالرحمن‌خان قوم اچکزایی به وضوح می‌پیوندد که حضرت ضیاءالملّة والدّین حکم تحریر این فقرات را در روز یازدهم صفر چنانچه گذشت نموده و میرزا آقاجان فقرات معروضهٔ مهاجرین را حسب‌الامر طومار خلص ساخته، در روز هفدهم جمادی‌الاخری در حالت شدّت مرض موت والا تقدیم کرده و حضرت والا از غیرت و همّت و ولوعی که در اجرای کار داشت و ساعت و لحظه‌ای را پس از خواب اندک مهمل نمی‌گذاشت، در همین روز در ذیل هر فقره با خامهٔ خاص در حالتی که دستش از شدت درد قوهٔ حرکت نداشت و دست خود را به دست یکی از غلام و محرم‌بچه‌گان تکیه داده، به معاونت او می‌نگاشت حکم و رقم کرده خواهد بود و در شب نوزدهم به فاصله یک شب و روز پدرود جهان نمود.

فقرهٔ شانزدهم، چون برای سرداران و خوانین مهاجرین حسب‌الحال و اندازهٔشان هریک تنخواه معین و مقرر نموده‌ام، برای هر واحدی از ملکان و کدخدایان‌شان بیست یک مالیهٔ اعداد تبعه و ماتحت خود او از مهاجرین را که به دولت می‌دهند معین کرده فرمودم که بر حاکم و دفتری وقت لازم است که قرار دیگر رعایای دولت اسلام به رضا و رغبت اعداد رعیت تحت هر یک از ملکان مهاجرین این حکم را جاری کنند و در باب سرداران و خوانین تا زمان حیات و برحال بودن ایشان، که مصدر خطا و خیانتی نشوند، تنخواه خود را خواهند برد و هرگاه بعضی از ایشان فوت شود، سیاههٔ تعداد نفری و اولاد ذکور و اناث بازماندهٔ او را با رضانامهٔ ملکان ما تحت متوفی ارسال حضور نمایند و هر امری که در بارهٔ ایشان صدور یابد معمول خواهند داشت.

فقرهٔ هفدهم، چون تا حال مردم بلوچ در توابع و نواح قریهٔ قندهار مسکن داده شده‌اند، پس از این اگر از راه هجرت بیایند و جای در علاقه قندهار تنگی کند، یا زمین آن را پسند ننمایند، بر حاکم وقت لازم است که نخست چند تن از بخردان ایشان را نزد حاکمان هزاره‌جات گسیل نماید که اراضی و مزارع و مراتع آنجا را مشاهده کرده اگر پسندیدند، بعد نفری ایشان را اگر بارگیر از خود نداشته باشند، به کرایه از دولت بارگیر به ایشان داده و نفوس ایشان را از ذکور و اناث و کمپیر و صغیر سیاهه کرده به نام حاکم جایی که پسند نموده‌اند مقیّد به حساب بنویسید که او ایشان را جا و ماوی داده آسوده و راحت سازد، انتهی»

و همه فقرات مذکوره را به خط خاص امضای صحیح است نموده، چنانچه بیاید در روز چهارشنبه هجدهم جمادی‌الاخری دوازده الی هجده ساعت قبل از فوت والا به معرفت میرزا آقاجان تسلیم عبدالرحمن خان اچکزایی ممیّز و مفتّش مردم مهاجر شد و چون حضرت والا پدرود جهان کرد، این فقرات و احکامی که در باب غدر و خیانت دوست‌محمدخان و غلام‌نبی‌خان و خدایار دفعدار در روز یازدهم صفر چنانچه رقم شد صدور یافت، به محل اجرا نیامده، جهان رونق دیگر گرفت و حکّام و عمّال هزاره‌جات و قندهار و پشت‌رود و فراه از پرتو وصول‌افکندن مناشیری که شرف صدور یافته، به شرح رفت به سنجش نقد و جنسی که آن سه تن به نام مهاجرین از دفاتر پادشاهی برده و به مهاجرین از جایی که مزارع و مراتع مردم هزاره با ریع و دخل ایشان متصرف شده بودند نداده و در عوض آن شمرده، خود در کیسه و خزینهٔ حرص و آز خود انداخته و اندوخته بودند پرداخته، نود و شش لک روپیه به منصهٔ ظهور آوردند که خود گرفته به مهاجر نداده عوض حاصلات مزارع هزارگان شمرده بودند و همچنان که برده بودند خورده هضم کردند و کسی دیگر به ذکر آن نپرداخته تا دفترها به عهد امیر امان‌الله خان غازی سوخته و خانهٔ راحت و اطمینان خاطر خیانت‌کاران ساخته گشت.

نزاع آخندزاده فقیرمحمدخان و حاکم سیستان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، در خصوص قطعه زمین نیزار واقع شمال و مغرب علاقهٔ چخانسور و جانب شمال سیستان، که در ازمنهٔ ماضیه از طغیان نهر هیرمند آن را آب خراب کرده و از لجن و گل انباشته و مرتفع ساخته و پس از مدتی آب رود مذکور از آن قطعه به جانب وهده و نشیب میل نموده، آن قطعه هیئت و شکل نیزار یافته و از سالها اهالی سیستان دواب و مواشی خود را از راه چرایش در آن نیزار آورده خراج علف آن را به کارکنان افغانی همی دادند، تا که در این هنگام آخندزاده فقیرمحمد خان عزم عمارت و زراعت آن را چنانچه گذشت جزم کرده خواست که از حد تخت شاه و نیزار هامون واقع پوزک دکیم‌زرد و شیلهٔ میش‌کُشی که تمامت ساحت و حول و حوش آن قطعه نیزار اند، نهر جدید حفر کرده آن را مزرعه و کلاته سازد و حاکم سیستان مانع آمده، نزاع و اختلاف لسانی دست داد و آخندزاده فقیرمحمدخان ماجرا معروض داشته، حضرت والا در روز دوشنبه پانزدهم صفر به سعدالدّین‌خان حکمران هرات و فرامرزخان سپهسالار نگار داد که: «سرکار ما راضی نیست به واسطه این‌گونه امور جزءییه برطبق تمنا و آرزوی مکنون خاطر غرض‌جویان با دولت ایران گفت و شنید نماید. پس می‌باید که ایشان از طرف خود به والی خراسان بنویسید که در باب این قطعه نیزار که در بین چخانسور و سیستان واقع است و با آن که مردم سیستان همیشه و مدام خراج علف آن را به کارکنان این دولت داده، گاهی ادعای شرکت در آن و ملکیت آن را نکرده‌اند و خود را مالک آن نگفته‌اند، اکنون حشمت‌الملک به‌ترغیب و تحریض غرض‌جویان اجانب دعوی حقوق و استحقاق را درمیان آورده است و حضرت والا گاهی در نظر ندارد که در بین دولتین افغانستان و ایران که به واسطه کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول‌الله اتحاد حقیقی موجود و استوار است، به تحریک و تمنّای اغیار، شیوه بیگانگی و مغایرت ظهور یافته، مخالفت به روی روز افتد و اهالی تبعهٔ دولتین علیتین که با هم اخوت و مودت و اتحاد ذاتی و دینی دارند از همدیگر مکّدر و متنفر شوند، و هرگز نخواهند شوند، زیرا هر دو را خدا و رسول و قبله و کتاب و اعتقاد یکی است. بنابراین روابط مبرمهٔ دینیه و اسلامیه، اختیار این قطعه زمین متنازع‌فیهما از حضور

والا به آن جناب جلالت‌مآب داده و گذاشته شده است که خود ایشان در بین رعایای سکنه چخانسور و اهالی سیستان منصف شوند، اگر اراضی مذکوره را حق اهل سیستان می‌دانند، اطلاع بدهند تا بی‌آنکه دوباره از این‌طرف در امر مذکور مباحثه و مذاکره شود، مکتوب واگذاری برای مردم سیستان فرستاده آید که هرگز مردم چخانسور و کارداران این دولت به خصوص نیزار مزبور گفتگو ننمایند، واگر حق و حصهٔ مردم چخانسور باشد، سیستانیان را مانع از نزاع شوند که دست از دعوای بلااساس بازدارند و به تحریک دیگری باعث مباحثهٔ دولتین علیتین متحدتین نشوند. و هیچ لازم نیست که به واسطه این‌گونه سخنان کسان بیگانه در بین دولتین افغانستان و ایران منصف تعیین و تحدید حدود آیند» و هم هر دو تن را ارقام و ارشاد فرمود که هرگونه پاسخی که از والی خراسان به ایشان برسد معروض دارند که بر طبق آن حکم دفع نزاع ارقام و ارسال گردد.

و از آن سوی والی خراسان به ذریعهٔ تلگراف با اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه آگهی داده، او معظم‌الملک کارگزار مهام خارجهٔ قائنات و سیستان را مامور تفحص و تحقیق حقیقت آن قطعه فرموده، والی خراسان ازاین امر پادشاه درپاسخ مکتوب نایب‌الحکومهٔ هرات و سپهسالار فرامرزخان نوشته از مأموریت معظم‌الملک به هر دو تن آگهی داده رقم کرد که: «باید شخصی از جانب دولت افغانستان نیز مامور شود.» و حضرت والا از ویسرای کشور هند پرسیده او نقشه جنرال گولد اسمت را که در عهد امارت امیر شیرعلی‌خان مرحوم با سید نور محمدشاه خان صدراعظم و سرتیب ذوالفقار مهندس دولت ایران کشیده و تحدید آن حدود نموده بودند و از آن بیست هشت سال گذشته بود، ارسال کابل نمود و حضرت والا آن را در هرات فرستاده نگار داد که «شخص دانشمندی را با این نقشه مامور کرده، تصفیهٔ امر مذکور نمایند.» و هم به آخندزاده فقیرمحمد خان از پیش امر مسطور ارقام فرموده آگهی داد.

و مقارن این حال محمد نام، برادر کرنیل محمدنعیم خان، که از غلام‌بچه‌گی به کبتانی و درجه به درجه، به کمیدانی و کرنیلی رسیده تا به رتبه نایب‌سالاری اصابت مقام نمود و به اعتبار برادر خود راه آمد شد در درب بار مفتوح داشت، از مشاهدهٔ ناظر محرم هزارهٔ قصیرالقامت که سه ثلث ذرع کابل قامت او بود و چون

استخوان قد و قامت ابن مانس که در عجایب‌خانه لاهور است در انظار بینندگان عجیب و غریب می‌نمود، به عزّ عرض رسانید که هم‌چنین شخص قصیرالقامت عجب‌آوری در موضع زردیو بدخشانست و در تحت امر آقسقال محمدیعقوب زیست می‌نماید و از کوتاهی قامت و کوچکی اندام او تعجب و حیرت روی می‌دهد و حضرت والا که از عجایب روزگار هر چه می‌بود، احضار می‌فرمود، در روز پانزدهم مذکور ماه صفر جنرال تاج‌محمدخان را فرمان کرد که: «اسب سواری و زاد و توشهٔ راه به او داده و دو تن خادم همراه کرده و پنج دست لباس سرا پا از دولت عطا نموده گسیل کابل کند.»

و مقارن این‌حال سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون، سیزده تن از رؤسا و سرکردگان مردم سلیمان‌خیل سکنهٔ کتواز و خروتی و وزیری را که حضرت والا از مکتوب ویسرای چنانچه گذشت فرمان کرده در باب تحدید حدود سرحد که مذاکره پیش‌آمده طلب کابل نموده بود، گسیل کابل داشت. و چون وارد کابل گردیده حضرت والا آگاه شد، میرزا محمدحسین‌خان کوتوال را در روز شانزدهم صفر امر کرد که: «دو نفر ایشان را که از دولت مواجب دارند چیزی نداده، برای یازده تن دیگر در وقتی ده فلوس که در یک‌شب و روز ثلث یک روپیه به شمار آید و در ماهی ده روپیه شود، به اسم مهمانی از خزانه کوتوالی نقد بدهد» و امر تحدید آن حدود از پیش‌آمدِ دیگر امور معطل مانده، چنانچه باید در عهد امیر حبیب‌الله خان خاتمه و تصفیه یافت.

و هم در این ایام، میرزا محمدعثمان خان الکوزایی سردفتر حساب‌گیری ترکستان، از آمدن میرمحمد خان خواهرزادهٔ میر ابوطالب خان به فرمان والا در کابل، شرحی از جانبداری حکمران ترکستان نسبت به او و حساب در ترکستان ندادن و در کابل آمدنش معروض‌داشته، در روز پنج‌شنبه هجدهم صفر در پاسخ ارقام فرمود که «در کارهای محوله و مرجوعهٔ خود هیچ نپرداخته، بدون از غرض‌جویی و رشوت‌خوری کار نکرده، به حضور سرکار ما معلوم شده است که تمامت حرامزادگی و بیکارگی از خودتست. باری جمع و خرج تعلق میر ابوطالب‌خان را با جمع و خرج کارداری میر محمدخان مُهر و لاک کرده ارسال دارید که در کابل سنجیده شود و آواره و حساب هر دو تن قطع گردد.» چنانچه

در کابل از عداوتی که سایر اهل دیوان با هر سه برادر میر محمدحسین خان و میر محمدقاسم‌خان و میرابوطالب داشتند و به رتبه و مقام ایشان که از همه برتر بودند رشک می‌بردند، موشکافی‌ها و سخن‌بافی‌ها کرده هیچ از خیانت هر دو تن به روی روز آوردن نتوانستند، زیرا هر که را حساب پاکست از محاسبه باک نیست.

قاچاقی نمودن تاجران نواح قندهار

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح [رفت]، مشکو و محمدرحیم و پایو نامان از خیل رهو یعنی رئوف و ساعت ملوک و فیضو و غلام نامان، پسران و اقوام مرادخان و فقیرمحمدخان بادین‌زایی، گوسپند و پشم و روغن تجارتی با خود برداشته، بدون ادای خراج گمرک از راه غیرمعروف، به قاچاقی روی به سوی چمن نهادند و بندریان و گمرک‌چیان سرحدیهٔ این دولت، پنجاه رأس گوسپند و بیست بار اشتر پشم و سه بار روغن را از جملهٔ احمال و اموال تجارتی‌شان به مقاتله و مجادله در دست تصرف آورده، همه را در محافظ‌خانهٔ بندر دارغوتی رسانیدند و خود ایشان همچنان به عزم برگردانیدن احمال و اثقال بقیهٔ آن گروه نکوهیده‌خصال، به رزم گراییده و سرگرم زد و خورد پیکار بودند، که مردم خیل‌مرادخان، به ازدحام عام و جمعیت تام، روی ستیز و استرداد مال و متاع مذکورهٔ متصرفهٔ بندریان به سوی محافظ‌خانهٔ واقع ارغوتی از سرحد کدنی نهاده، جانبین دست به آلات حرب بردند و هنگامه‌آرای نبرد شده، شش نفر از پیادگان ساخلو مقیمه و حرسهٔ بندر از ضرب گلولهٔ تفنگ مجروح گشته، اموال خود را با چیزی وجه نقد و یک میل تفنگ از محافظین بندر به چنگ تغلب و غارت آورده با خود بردند. و این مرادخان و فقیرمحمد خان در سال هزار و سه صد و شانزده نیز چهارصد نفر اشتر را از مردم سکنهٔ سپیدروان قندهار به سرقت غارت کرده در شالکوت برده بودند. و هم در موضع درهٔ خشک، واقع بین کدنی و شورآبک، با خیل و ایل خود فروکش نموده، چون خراج گمرک اموال تجارت به قاچاقی بردهٔ او را می‌خواستند و خود را تبعهٔ دولت انگلیس قرارداده و رشتهٔ عبودیت و اطاعت آن دولت را بر گردن انقیاد و متابعت نهاده، از ادای خراج گمرک سرباز می‌زدند و هم‌چنین در نزد کارکنان دولت انگلیس خود را از تبعهٔ دولت افغانستان گفته، روز

به سرقت و غارت مال و منال و دواب و مواشی رعایای این دولت به شب جهالت و ضلالت می‌رسانیدند، و دراین وقت که مرتکب این جنحه و مصدر این جنایت که رقم شد گردیده، محمدعلم خان حکمران قندهار از تمامت شرارت و مفسدت آنان به پایهٔ سریر امارت نگار داد. و حضرت والا در روز شنبه بیست‌ودوم صفر با خامهٔ عتاب در پاسخ استکتاب او رقم فرمود که «تمامت این نامردی و غفلت و بی‌خردی از خود اوست که بدون از شکل و صورت انسانی هیچ دانش و معنی به وجود کالمعدوم او موجود نیست، پس در جایی که چون او شخص بی‌غیرت و دارای ریش و سلبت حماقت، حاکم و سرحددار باشد و غیر از اخذ رشوت و پی تلاش نفس امّاره دواسپه دویدن و به خدمات و اجرای امورات پادشاهی و حکومت نپرداختن و سرحد و معابر را از اعداد ابطال رجال تهی داشتن و خود را غافل و بی‌خبر انداختن دیگر کاری نداشته باشد، باید چنین امور از ننگ و غیرت دور، به صدور رسد. باری سرکردگان آن ناکسان را به هر وسیله و ذریعه‌ای که باشد در قندهار خواسته، اشرار نکوهیده‌کار مذکوره را از ایشان طلبیده و به دست آورده همه را محبوس و گسیل کابل نماید.» ولیکن تا که آنان احضار قندهار گردیده مراسم بازپرس و زجر و توبیخ و قید وسیاست پیشنهاد آمد، حضرت والا را چنانچه بیاید اجل موعود در رسیده، جریدهٔ اعمال همه پیچیده و راه بازخواست نوردیده گشت.

و هم در خلال واقعاتی که در حیّز نگارش آمد، عبدالباقی خان حاکم خان‌آباد قطغن، با قاضی محکمهٔ شرعیه طریق مخالفت و مناقضت پیش گرفته و هر دو با هم بر سر اغراض شخصی و حصول مرام نفسی درافتاده، یکی خیانت دیگری را معروض داشتند و حضرت والا قاضی را طلب کابل فرموده، در زیر استنطاق آورده و او چون ملاّ بود و رد قضیه منعکسه را می‌دانست، انکار از نگارشات عبدالباقی خان آورده همه را محمول بر اتهام نمود و حضرت والا در روز بیست‌وسوم صفر او را ارقام فرمود که «بلادرنگ آهنگ کابل کرده نوشته‌جات خود را بر قاضی اثبات نماید» او تا که تهیهٔ سفر کابل نموده پس از دیری حاضر آمد، حضرت والا را زمان مرگ در رسیده، قاضی و حاکم هر دو از خوف و بیمی که از یکدیگر داشتند و می‌دانستند که بدون زجر خلاص نمی‌شوند، آرمیدند.

وقایع ماه ربیع‌الاول سنهٔ هزار و سه صد و نوزدهٔ هجری

سرقت و شرارت اختیارکردن غلام‌حیدرخان غلزایی

از عریضه و استدعای حکمران ترکستان، حضرت والا در روز چهارشنبه دوم ربیع‌الاول دوصد و پنجاه سوار از سواران کشادهٔ اوزبکیهٔ ترکستان را که در وقت تمّرد و طغیان مردم هزاره به همراهی و معاضدت افواج نظامی، تحت رایت سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی آمده و تا این وقت در کابل و غزنین اقامت خدمت داشتند، مامور اندخود و اجرای خدمات آن صفحه و سامان کرد.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که ثبت شده آمد، غلام‌حیدر نام قوم بازیدخیل غلزایی، از فوج نظام ترک سوار که در خوست اقامت خدمت داشت، روی از سعادت و اطاعت دولت اسلام برتافته با عیال و اطفال خود بی‌موجب فرار اختیار[و] از راه خیانت در علاقهٔ کرم شتافت و در آنجا اقامت سرقت و غارت مال و منال تبعهٔ این‌دولت گزیده، با چندتن از دزدان و رهزنان قوم طوری همدست و همداستان گردید و طریق تاخت و تاراج متاع و ضیاع تبعهٔ این دولت پیش گرفته، آتش سرقت و غارت برافروخت و چپ و راست تاخته، خانه بینوایان را همی سوخت، تا که محمداکبر خان کرنیل فوج پیادهٔ نظام هزارهٔ قراباغی، که از دیرباز با فوج مذکور مأمور اقامت خوست و منگل و چمکنی بود، و در این وقت چنانچه گذشت از طلب کابل شدن سردار محمدانورخان حاکم خوست، به امر و فرمان والا، مواظب اجرای امور لشکری و کشوری سمت جنوبی بود، به صواب‌دید نجم‌الدّین‌خان کرنیل، خواجه‌خان پسر تاج‌محمد خان قوم احمدزایی کوچی را به وعدهٔ دوصد روپیه انعام، به قتل یا زنده به دست [آوردن] او برانگیخت. و او با اتفاق کارو و دین‌محمد و شیرمحمد و ناظر و گلو نامان، از قوم زمان‌خیل احمدزایی، در کرم شده نیم شبی، غلام‌حیدر را در حالی که با زوجهٔ خود در بستر خواب خسپیده بود، گرفته با دست و پای بسته در خوست آوردند و از آنجا به امر

کرنیلان مذکوران او را در کابل رسانیده، چون تقدیم حضور والا کردند فوراً او را امر به دار سیاست کشیدن کرده، خاک را از لوث وجودش پاک فرمود. و هر یک از پنج نفر از احمدزاییان مذکوره را که با خواجه‌خان در آوردن او شریک و انباز و هم‌داستان شده در کابل آورده بودند، از عطای خلعت و انعام شادخاطر و شهدکام و مقضی‌المرام ساخته، خواجه‌جان را در نزد هر دو تن کرنیل محمداکبرخان و کرنیل نجم‌الدّین‌خان مأمور اقامت خدمت دولت نمود و فرمان مجرایی دوصد روپیه را که به نام انعام به او داده بودند، در روز هشتم ربیع‌الاول به هر دو تن اصدار فرموده نگار داد که: «دوصد روپیه از خزانهٔ خوست به یکنفر از سپاهیان نظام که با این شش تن در کرم رفته، مقام و منام غلام‌حیدر را به ایشان نموده است انعام بدهند، که دیگر سپاهیان به این‌گونه خدمات اقدام نموده ترک بطالت و غفلت کنند و خود را از ادای خدمت همواره کامیاب شناسند»

ادای وظیفهٔ مستمرهٔ طوره عبدالملک خان

و هم در این احیان، طوره سید عبدالملک خان، پسر امیر بخارا، که از دیرگاه در سالی شش‌هزار روپیه از این دولت وظیفه برده در پشاور صرف معاش می‌کرد و پس از عروسی دختر خود که از پیش گذشت از پشاور برخاسته در موضع هیبت‌آباد پنجاب تبدیل مقام کرد، سه شیشه عطر لوندر از بلور و یک عدد چای‌دانی و یک عدد قند[دانی] و یک عدد شیردانی و دو عدد گیلاس آب‌نوشی و چهارعدد گلدانی، همه از نقره، با یک رأس اسب تبتّی، مصحوب سلطان‌محمد نام پنجصده، به نام تحفه حضور والا ارسال داشته، همه مطبوع طبع مملکت‌آرا آمد و چون از عدم تعیین مقر او، وظیفهٔ امسالش تا کنون داده نشده بود، در روز نهم ربیع‌الاول، برات شش‌هزار روپیه وظیفهٔ معینهٔ یکساله او به نام آرتیان پشاور حواله رفت، و هم توب [یک] کرک شکری و ده جلد پوست قره‌گلی مصحوب فرستادهٔ او، از حضور، برای او ارسال شد.

و مقارن این حال، در روز چهاردهم ربیع‌الاول، قافله‌باشی این دولت در پشاور را به امر والا ارقام رفت که «سی‌و شش فرد گاو میش ماده و نوزاد از آنجا خریده

گسیل کابل نماید که شیر آنها به مصرف محفل حضور رسیده احتیاجی ازعدم شیر روی ندهد.»

و هم در این روز ملاّ امیرالله خان کنری از عزل و حبس قاضی عبدالشکور خان پسر سعدالدّین خان حکمران هرات، که مباشر و مرتکب بسی امور خلاف شرع مطهّر و قواعد حکومتی شده چنانچه گذشت طلب حضور و محبوس سخت گشت، مامور قضاوت قندهار گردیده، نوران‌شاه‌خان خزانه‌دار را فرمان‌شد که مُهر جدید محکمهٔ قضا را به او داده، مُهر عبدالشکور را ضبط کند و هم میر محمدحسین خان برگد افتخاری و سردفتر تشخیص عموم خدمهٔ کشوری را احکام شد که: «چون ملاّ عبدالشکور خیانت را شعار خود ساخته به حسادت پرداخته بود، او را با تنخواه او که در سالی دوهزار روپیه بود، معزول و موقوف فرموده، ملا میر امیرالله را مامور قضاوت قندهار نمودم. تنخواه منصب قضای محکمهٔ کنر او را که در سالی دوهزار و پنجصد روپیه بود، با سه صد روپیه وظیفه سالانه او که از سال سچقان‌ئیل طلب کابل شده و آن را نداده‌اید، از ابتدای سال مذکور کامل حواله بدهید.»

انتشار اشتهار خیانت قاضی عبدالشکورخان

و هم این اشتهار را که عیناً درج این خجسته تاریخ شده می‌آید، به نام حکمران قندهار و اهالی محکمهٔ شرعیهٔ آنجا و اهل دیوان و سردفتران و حکّام و قضات و رعایا و برایای محال تابعهٔ آن ولایت اصدار فرموده انتشارداد که «چون ملاّ عبدالشکور قاضی سابق قندهار، از راه عدالت و هدایت و صداقت منحرف شده بود، به وساوس شیطانی و هواجس نفسانی، به اخذ رشوت مواظبت ورزیده و ترک رعایت احکام الهی و شریعت رسالت‌پناهی نموده، حقوق نعمت و نوازش پادشاهی را فراموش کرده، گرفتار سلاسل و اغلال اعمال و افعال خویش گردیده، از منصب درایت منتصب قضاوت قندهار، معزول و منکوب و مخذول و سبک‌دوش شده، عوض او ملا میر امیرالله قاضی که به طریق حق‌شناسی مستقیم و بر مسند هدایت و خداشناسی مقیم و وجودش به لباس تقوی آراسته و دامنش از لوث منهیات پاک و پیراسته است و از بدو حال تا کنون، امری برخلاف شرع

مطهر از او به ظهور نپیوسته و هم در خدمات دولت همواره ساعی و جاهد بوده و چنانچه سزاوار است راه راستی پیموده، بنابرآن او را از قضاوت کنر تبدیل و برای اصلاح و تعدیل امور عامه به قضاوت قندهار مامور فرمودیم و شما مردم را آگاه نمودیم که از امر او که مطابق حکم خدا و رسول باشد، تخلف نورزیده او را حاکم شرع مطاع لازم‌الاتباع بدانید.»

معطّل ماندن تحدید و تصفیهٔ بعضی حدود سرحد جنوبی

و هم در روز مذکور، حضرت والا از جملهٔ سیزده تن سرکردگان اقوام سلیمان‌خیل و خروتی و وزیری که در وقت تعیین حدود سرحد با سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون بودند، و در این وقت چنانچه گذشت ایشان را به فرمان والا گسیل کابل داشته برای هر یکی از یازده نفر ایشان که تنخواه از دولت نداشتند، در شباروزی ثلث یک روپیه چنانچه از پیش رقم گشت، نان خوره به اسم مهمانی از خزانه کوتوالی معین شده بود، سه نفر را که در هنگام تحدید حدود به سردار مذکور همراه نبودند، در روز چهارده مسطور ماه ربیع‌الاول با سواران نظامی که ایشان را در کابل آورده بودند، رخصت مراجعت داده، ده تن دیگر را با همان خرج مقرر که در محکمهٔ کوتوالی برای‌شان معین شده بود بر حال و معطل فرمود. و چون مردم متعلقهٔ ایشان داد و فریاد داشتند و همیشه به حضور والا می‌نگاشتند که مستر اندرسن و مستر پروس نامان انگلیس در حین تعیین و تقسیم حدود، بعضی از مواضع اراضی حق و ملک ایشان را از نزد سردار گل‌محمد خان جانب خاک مقبوضهٔ دولت متبوعهٔ خود برده‌اند و هم برای همین خواسته شده بودند، به ویسرای کشور هند ارقام رفت که «یک نفر را جهت تصفیهٔ این، مامور سرحد کند» و سرکردگان مذکور در کابل معطل به کس مامور کردن ویسرای مانده، تا که حضرت والا چنانچه بیاید وداع زندگی گفته، امیرحبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین هر یکی را چهل روپیه مجموع چهارصد روپیه بخشوده رخصت مراجعت فرمود و کار را معطل به وقت فرصت نمود.

غصّه مرگ شدن سردار محمد انورخان

و از دیگر سوی مردم جاجی که در ماه جمادی‌الاول چنانچه رقم شد،از سبب نفری برای فوج پیاده نظام دادن تمّرد ورزیده و سردار محمدانورخان حاکم خوست و محمدالله خان حاکم جاجی، طلب کابل و متوقف گردیده بودند، به همان تمرد و طغیان خود برقرار مانده، در این عرصهٔ یازده ماه از کوه جهالت فرود نشدند و چنانچه بباید بغاوت خود را به عادت مستمره‌ای که دارند، بر جور و ستم سردار محمدانور خان با آن که به ایشان تعدی و ستمی نکرده بود حمل کرده، او پنجاه هزار روپیه جرم شده، از غصهٔ این جرمیه و فوت عبدالباقی پسر خود، که بسی رعنا و زیبا و دانا و خلیق و رسا بود و به غایت میل خاطر به او داشت، متألم و اندوهناک گردیده، از غم و هم بساط حیات در نوردید.

شرح حال میرزا عبدالحمید و عزل حکمران قندهار

و از دیگر سوی در اثنای ماجرای مذکوره میرزا عبدالحمید نام قندهاری، که از خیانت و غداری و رشوت‌خواری سکندر خان، مأمور تحصیل مبالغ بقایا و غیره حواله‌جات قندهار، علم و استحضار حاصل داشت، نزد محمدعلم‌خان حکمران قندهار شده به دربار عام عرض و اظهار کرد که سکندرخان تحصیل‌دار از عرصهٔ چند سال مامور حصول مبالغی از وجوه بیت‌المال است و ترک خدمت و کار خویش کرده، راه اخذ رشوت پیش‌گرفته، از هر بدهگاری اضعف مضاعف مبلغی که بر ذمّت اوست، به نام مهلتانه و رشوت ستانده، اصل مبلغ حواله را در محل تضییع و افلاس مدیون و سوخت انداخته است. اگر چنانچه حساب حوالهٔ محولهٔ تحصیلی به من مرجوع گردد، بی‌شائبهٔ اغراق، یک لک روپیهٔ کابلی به‌محض استنطاق و ملاحظهٔ اوراق دفتر تحصیلی، بر او و سه نفر زیر دستش ثابت و حصول خواهم نمود. و محمدعلم خان حاکم و میرزا گل‌محمدخان سردفتر نظام و خواجه محمدسعید خان عامل گمرکات و وجوهات و غیره حضار بار، که از افعال ناهنجار سکندر آگاه و مستحضر بودند، عرض و اظهار اورا پسندیده تصدیق و تأیید کردند. بعد محمدعلم خان بر سبیل عادت عموم کارداران که به جز اغراض شخصی و ادعای حصول مرام نفسی هیچ در مکنون خاطر خیانت مظاهر ندارند،

میرزا عبدالحمید را وعده فردا داده رخصت فرمود و سکندر که از حالت پرخسارت خود و صدق مقالت او نیک می‌دانست، در شب نزد حاکم شده، پنج هزار روپیه رشوت زیر مسندش نهاد و چارهٔ کار جست و او مژده و نوید و تسلیت آن داد که فردا میرزا عبدالحمید را تسلیم خودت نموده، امر می‌کنم که مبلغ مدعا به خود را بر تو ثابت کند، آنگاه خود چاره و علاج دفع ادعای او را به نوعی که می‌دانی و می‌توانی خواهی کرد. و سکندر از این تسلیت حاکم مطمئن خاطر گردیده و در جای خود شده شب را به فکر اندیشهٔ فردا که با میرزا عبدالحمید چه کند و چگونه او را کیفر دهد به‌سر برد؛ و از آن‌سوی میرزا عبدالحمید با دل شاد و خاطر آزاد با اعتماد وعدهٔ حاکم در فردای آن شب رو به درب بار نهاده خواستار اجرای کار ادعای خود شد، و حاکم به لحاظ همان پنج هزار روپیه که در شب از سکندر گرفته، بود از یک لک روپیه دولت و ولینعمت خود اغماض[و] میرزا عبدالحمید را که ادعای ثبوت و حصول آن را کرده بود، به دست سکندر سپرد و او محبوسش نموده، با پانزده تن سپاهی که هر یک چون ملائکه عذاب در عقاب گرفتاران سبقت و شتاب داشتند، در خانه‌اش فرستاد که او را با اهل و عیال و اطفالش تا بتوانند زجر و توبیخ کرده معذب دارند و تا بتوانند انواع جور و ستم نسبت به او و منسوبانش از قوه به فعل آرند؛ و آن بیچاره به حیلتی که دانست و توانست خود را از دست سپاهیان تحت امر سکندر خلاص نموده، پناه‌گزین بست خرقهٔ متبرکه شد و نیز قبل از روی داد این قضیت، شرحی از رشوت‌ستانی و پیروی نمودن هوای نفسانی تاج‌محمد و عبدالغیاث خان نامان تحصیل‌داران مبالغ بقایا و حواله‌جات قندهار، به حضور شهزاده محترم سردار نصرالله خان که هنوز قاضی عبدالشکور خان طلب کابل و محبوس و معزول نشده بود رسیده و شهزادهٔ ممدوح به نام قاضی مذکور ارقام فرموده بود که «احاد و افراد اعداد رعیت از جور و تعدی و اخذ رشوت تاج‌محمد خان و عبدالغیاث خان تحصیل‌دار به ستوه آمده، خراب و بیاب گردیده‌اند. بایست از رعایا سیاههٔ مصادرات نفسانی و رشوت‌ستانی این دو تن دزد نمایان را حاصل کرده ارسال حضور نماید» و قاضی در پی کار افتاده اقدام در احضار رشوت‌دهندگان نمود و محمدعلم خان حاکم که با تحصیل‌داران چون دزدان بعید از ایمان شریک و با رعیت در ظاهر رفیق و در

باطن ناشفیق بود، قاضی را منع کرد و امر شهزاده را منهدر و مستدرک ساخت. و برعلاوهٔ آنچه رقم شد به بهانهٔ جستجو و به دست آوردن میرزا عبدالحمید ناامید، که محرومانه در بست خرقهٔ متبرکه رسول خدای، جای امن و پناه گزیده بود، سکندر راشی را امر نمود که خانه‌های واقع سه محلهٔ شهر را تفحص و تجسّس کرده او را دست‌یاب و گرفتار شکنجهٔ عذاب و عقاب کند. و سکندر از صدور این امر حاکم، دسته‌ای از سپاهیان که چنین روز را حصول گنج شایگان و غارت بی بازپرس رایگان می‌دانستند، به خانه‌ها و سرای‌های اهل شهر، سرزده داخل شده، مبالغ زیادی از نقد و جنس، به دست تاراج آورده و مال و منال و اثاث خانه خود میرزا عبدالحمید را تمام بتاخت، و علاوه بر همه، حاکم آن شهر با کوتوال متفق و همدستان گردیده، اموال مضبوطهٔ مجرمین دولت را که می‌بایست نیلام و فروخته شده، بهای همه، عاید و واصل خزانه می‌گشت، از فروختن بازداشته، پس از مدتی چیزی از اشیای نفیسه و اقمشهٔ ثمنیه را حاکم و چیزی را کوتوال متصرف گشته و نیز مبالغ جریمهٔ سنوات ماضیه را نامی نهاده و هر یک را به یاد آورده برای خود گرد همی آورد و نیز املاک شهنوازخان کوتوال سابق قندهار را که ضبط دولت و امر فروش شده بود، تصاحب کرده قلعه‌ای به نام خود در آنجا بنیاد و آباد کرد و برهمهٔ این امور خارج از دستور، اکتفا و قناعت ننموده برادرزادهٔ کوتوال [را] ضابط عمل و دخل شاه گنج قرارداده و میرزا اسمعیل نامی، خیانت و خسارت او را که در عمل شاه گنج کرده بود، مبلغ چهارده هزار روپیه ادعای ثبوت کرده، حاکم به لحاظ کوتوال از ادعای میرزای مذکور اغماض نموده در مقام بازپرس برنیامد و نیز محمداسلم پسر عم میرزا سلطان‌محمد، نویسندهٔ خود را که مکاتیب او را رقم می‌کرد و یک لک و هفتاد هزار روپیه از حق دولت بر ذمّهٔ او بود، چشم پوشیده، مامور عمل و داخل عواید شاهی‌گی نمود، و تمامت ماجرای مسطوره، از عرایض اولیای امور دولت، به گوش دادنیوش حضرت والا رسیده، در روز پنج‌شنبه هفدهم ربیع‌الاول تمامت قضایای خیانت‌کارانه را که حکمران قندهار از قوه به فعل آورده بود، یک یک بر نهجی که رقم شد، درج فرمان عزل او فرمود و منشور جداگانه به نام خود او و کارکنان و عموم رعایای توابع قندهار از شهر و اطراف و محال اشتهار آسا ارقام و ارسال نمود که: «هر چه محمدعلم خان حاکم آن دیار،

رشوت گرفته و از مال و حقوق دولت و رعیت چشم پوشیده است، پس از وصول حاکم جدید قرار شرعی و عرفی و حسابی از او اخذ و تسلیم ملاکش نمایند» و هم محمدموسی خان و شیرجان خان کمیدانان نظامی را جداگانه فرمان رفت که مُهر حکومتی و مُهر خود او را به اتفاق دو نفر مفتی، در دربار عام، ضبط و مهر و لاک کرده تا رسیدن حاکم جدید محفوظ بدارند؛ و از عزل او چنانچه بیاید میر محمدحسین خان حاکم غزنین مامور حکومت قندهار و از تغییر او غلام‌حسین خان به حکومت غزنین مامور شد.

عرض و استدعای انعقاد رشتهٔ تجارت نمودن جکت نراین داس هندو.

و هم در این هنگام جکت نراین‌داس هندو، از تجاّر بزرگ و با ثروت کانپور، به ذریعهٔ عریضه، خواهش خریداری اسباب و آلات و ادوات کارآمد دولت افغانستان را از هند و لندن و پاریس و آلمان و غیره ممالک دول اروپا کرده برنگاشت که: «همه را برطبق فرمایش و سفارش حضرت والا از دیگر گماشتگان دولت علیه افغانیه اعلی‌تر و ارزان‌تر خریده و اجناس تجارتی دولت افغانستان را از قبیل پسته و بادام و انار بیدانه و چوب ارچه و پوستینچه و غیره هر چه باشد، پس از رسیدن همه در پشاور به بهای مناسب فروخته می‌تواند.» و در ذیل این مستدعیات خود تمنای اجازت آمدن خود را در کابل بر تعیین قرارداد مواد معاملهٔ تجارتی نمود. و حضرت والا در روز بیست‌وسوم ربیع‌الاول فرمان اجازت آمدن او در کابل اصدار و ارسال فرمود؛ ولیکن چون اجل گریبان[گیر] وجود مسعود والا چنانچه بیاید گشت، انعقاد رشتهٔ این معاملت و تجارت و بازپرس خیانت و خسارت حکمران قندهار به روی روز نیامده، سلطنت و مملکت رنگ دیگر گرفت.

آمدن سردار یحیی‌خان و پسران او در کابل

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت سردار یحیی‌خان و پسران او سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف‌خان با عیال و اطفال خود از اجازتی که یافته و بیست‌وپنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار چنانچه گذشت به امر والا قرض از این دولت گرفته ادای دین خود را نموده و سامان سفرساز کرده، در روز نوزدهم محرم از دیره دون به سواری ریل راه پشاور برداشته، در روز بیست‌وسوم محرم از آنجا عازم کابل شده، در روز بیست‌ونهم محرم وارد جلال‌آباد شدند و اولاد و احفاد و خود ایشان از کثرت باران و ردائت و رطوبت هوا اکثر بیمناک گردیده، چندی در آنجا درنگ کردند و پس از صحّت یافتن رهنورد کابل شده. در چنان روز فرخنده وارد دارالسلطنه شدند، که مسود اوراق از تشریح محسنات عاقبت آن روز که عاید حال ایشان گشت و هر دو تن پسرانش رتبه مصاحب خاص امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملّه و سردار محمدیوسف خان برعلاوه نسب صهریت به ذات شاهانه یافته، تمامت پسران‌شان به مراتب بلند و مناصب ارجمند نایل و واصل آمدند. در این‌جا عطف کرده شرح حال و رفاه احوال‌شان را جابه‌جا رقم خواهد کرد.

و در این هنگام به واسطهٔ سردار عبدالقدوس خان ایشک‌آقاسی حضور والا که با سردار یحیی خان نسبت برادری داشت، در باغ بالا از تقبیل سدهٔ علیا مستسعد گردیده رخصت حصول راحت از ذلت و زحمت در خانه پدری خود، واقع باغ علی‌مردان‌خان یافتند و هنوز تعیین تنخواه و معاشی برای ایشان نشده بود که حضرت والا پدرود جهان نمود و یک‌بار همای دولت بر خانهٔ ایشان بال بذل نعمت گسترده، از حضیض ذلت به اوج عزت ارتقا و اعتلا نمودند که إنْشاءَالله در موقعش رقم شده می‌آید.

تعیین نرخ فروش سنگ نرمه

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، حضرت والا قدری از سنگ نرمه را به ذریعهٔ پوسته از راه نمونه، نزد مستر فاربی فاربس کمپانی، مقیم کراچی ارسال داشته، ارقام فرمود که نرخ خرید و فروش آن را معلوم و معین نموده معروض دارد که از در تجارت بسیار فرستاده شود و او فروش آن را قرار یک تن به مبلغ

بیست پوند استحضار حاصل کرده، در نوزدهم و سی‌ام ماه مارچ سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی معروض داشته برنگاشت که «این سنگ برای اغراض زیادی به کار و ضرور است و نیکوترین آن سپید آن است که از قعر کان به عمل می‌آید و حضرت والا در پاسخ او که استدعای تجارت آن را کرده نگار داده بود که «تا موضع خوشحال‌گده رسانیده شود و از آنجا به بعد خود او حمل و نقل می‌دهد.» ارقام فرمود که «کرایهٔ ریل را از پشاور تا خوشحال‌گده مرقوم دارد که کرایه افغانستان و ریل انگلیس سنجیده شده بعد اگر منفعتی حاصل می‌آمد البته حمل و نقل داده خواهد شد» و این معامله نیز از پیش آمدن قضیهٔ مرگ حضرت والا به هدر رفته و دیگر به روی روز نیفتاد و از این سنگ محرّر اوراق در درهٔ جنب جنوب غربی شاه‌بید قریهٔ ملخک سراب غزنین که راه عامه از قلعهٔ خویش‌علی به جانب قراباغ از آن دره است به چشم سر دیده و تمام کوه را که بر روی آن خاک و سنگ و هیزم معمولی است زیر آن تمام از این سنگ و سپید و به مثابهٔ مسکه و صابون نرم است چون فواید عامه داشت ثبت تاریخ کرد که مستور نماند.

اشترای حضرت والا کمر مرصّع و گوشوارهٔ مکلّل به الماس

و هم در خلال این‌حال حضرت والا یک عقد کمر اسباب طلای مرصّع به الماس را با یک زوج گوشواره از طلای مکلّل به الماس از نزد مستر فرید ایدن و مستر جیمس بی کلبن اجنت تی آرتا که آمدن‌شان در کابل از پیش گذشت، به مبلغ هفتاد و دو هزار و پنجصد روپیه کلّه‌دار به بیع خیار خریده، محمداسمعیل خان سفیر را فرمان کرد که «بهای آن نقد داده شده اگر خود کمپانی قبول کرد فهوالمطلوب و الاّ وجه را پس گرفته کمر و گوشوارهٔ او از کابل ارسال می‌شود به او برساند.»

شرح حال میربچه‌خان کوهستانی

و هم در این هنگام میربچه خان کوهستانی، که از معاندت با دولت، فرار وادی ادبار و مقصود نام چنانچه گذشت، قتل او را بر عهده گرفته بود و نتوانست به دو دست یافته به قتل رساند، و حضرت والا از قتل او زنده به جانب خدمت دولت

میل دادنش را اصوب و ارجح دانسته، نخست برادرش را در سلک پیشخدمتان دربار معلی شرف انسلاک داده، بعد میرمقصود را از قتل او منع و با اندرز و هدایتش امر و رقم کرد و میربچه خان نظر به خیانات خود اندرز او را از خوف نپذیرفته تا که از ذلّت و عسرّت روزگار ناچار گردیده به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت و انابت و واسطهٔ محمداسمعیل سفیر، عفو خطیئت و تقصیر و اجازت مراجعت خواسته، او را فرمان رفت که عریضه و عهدنامه نگار داده ارسال دارد، بعد اجازت آمدن در کابل عنایت و به قدر کفایت معاش اهل و عیالش تنخواه از دولت برای او معین و مرحمت خواهد شد. و در پایان کار عهدنامهٔ ترک خیانت و شغل در خدمت و صداقت در اطاعت دولت ارسال داشته در مراجعت از هند به موطن اصلی خود مجاز آمد و حضرت والا او را با پنجاه الی شصت خانوار از قومش که فرار وادی ادبار و با نکبت و فلاکت و ذلت و عسرّت دوچار بودند، طلب کابل فرموده در عهد امیرحبیب‌الله خان سراج‌الملّة والدّین از تقبیل عتبهٔ علیا مستعد و مورد الطاف و مرحمت شاهانه گشت.

دستورالعمل سیزده‌گانه به امضای سردار حبیب‌الله‌خان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان، دستورالعملی مشتمل بر سیزده ماده در باب اموال و اشیا و اسباب و آلات و ادوات خریداری این دولت از هند و اروپا به امضای خامهٔ خاص خویش به ارباب احمدخان و دین‌محمد خان هرویان و میرزا سلطان‌محمد خان نویسندهٔ ایشان، که جدید از تغییر محمدزمان‌خان و زکریاخان چنانچه گذشت، مامور اقامت پشاور و تحویلداری اموال خریداری مسطور شده بودند تفویض فرمود که گویا این اول دستورالعملی بود که بایست حضرت والا قرار مقرر خود امضا می‌فرمود، و ذات شاهانه از کثرت شغل و گرفتاری در دیگر امور ضروریه، حوالت به شهزادهٔ ممدوح فرمود چنانچه امضا کرده و امارت امارتش آمد.

مادهٔ اول، قرار تجویزات ذات دانش‌سمات خود شهزادهٔ اعظم ممدوح، تکت و کات طبع شود که نمره و تاریخ ارسالی مال و متاع و نام مکاری و موضع سکونت او رقم جنس و فرمایش دهندهٔ خرید آن و تحویلدار و مقداری وزن و تعداد

صندوق و نمرهٔ صندوق و تعیین مبلغ کرایه، قرار بارانه و معرفت قافله‌باشی و محصول قافله‌باشی‌گری و میزان جمع کل کرایه با مبالغی که در پشاور داده می‌شود و بقیهٔ آن که در کابل داده شود، همه را قرار جدول دارا باشد و از این تکت مشتملهٔ مواد مذکوره، یک قطعه را هر سه تن از تحویلدار و نویسندهٔ ایشان نزد خود نگاه دارند و مهر قافله‌باشی و مکاری و امضای ایشان را نیز در آن بنمایند و نقل آن به مهر و امضای خودها در دفتر اخراجات کابل ارسال دارند؛ و یک قطعه را مهر و امضا کرده تسلیم کرایه‌کش کنند که در کابل با نقلی که در دفتر اخراجات فرستاده‌اند، مقابله و مطابقه شود، تا مال بدون تلف کامل به تحویل‌خانه پادشاهی برسد و در عرض راه ضایع نگردد؛ و یک قطعه دیگر را از جلال‌آباد نزد شخصی‌که مامور می‌شود بفرستند که بارها و صندوقهای آمدنی پشاور را قرار جزو و شرح مندرجهٔ آن موجودی و شمار نموده، بعد تکت‌را در دفتر اخراجات کابل ارسال بدارد که از رسیدن مال در جلال‌آباد و کم و زیاد آن کارکنان دفتر اخراجات آگاه شوند.

مادهٔ دوم، اموال و اسباب و اشیایی را که مستر کاتری و ملا محمدعظیم خان و دوست‌محمد خان و غیره گماشتگان و مامورین دولت، از لندن و اروپا و هندوستان به خواهش و فرمایش دولت خریده گسیل پشاور کنند، باید نخست خود آنان جزو اجناس خریداری خویش را با مقدار وزن و تعداد صندوق، قبل از فرستادن مال در پشاور بفرستند، بعد این سه تن مال را با سیاهه آنها مقابله کرده تحویل شوند، که در اصل مال کم و کسر به روی روز نیاید و کمتر از جزو سیاهه ارسالی آنان نباشد و اگر کسر و نقص روی دهد، کسر مال مستر کاتری را از پسر او که در پشاور است جویا شوند و کامل بگیرند و اگر از اموال ارسالی ملا محمدعظیم خان یا دیگری باشد، که خود ایشان در پشاور حاضر نباشند، فوراً از کسر مال که از جزو سیاهه خود ایشان کمتر باشد، به اساس آگهی دهند که تفاوت آن معلوم گردد و هم به خود بندگان و حضرت والا به توسط میر محمدقاسم خان و محمدهاشم خان بنگارند.

مادهٔ سوم، اموال تجار را برطبق دستورالعمل مندرج مادهٔ اول بلادرنگ گسیل کابل نمایند.

مادهٔ چهارم، از اموال دولتی که واصل پشاور گردیده تسلیم ایشان بشود بلاتوقف به مجرد وصول و اخذ مال، سیاههٔ آن را به محمدهاشم خان که مامور بازپرس اموال خریداریست مفصل و مشروح ارسال دارند.

مادهٔ پنجم، نویسنده‌ای که مامور اجرای امور مذکور است وزن انگلیسی را در وقت تسلیم و تحویل شدن و وزن کابل را در حین تفویض کردن مال به قافله‌باشی معین و مصرّح کند که تفاوت واقع نگردد و نزد محمدهاشم خان فرستاده او آن تعیین وزن را به دفتر تحویلات بسپارد که در هنگام حساب و سنجش مغالطه به روی کار نیاید.

مادهٔ ششم، اموالی را که مفوض و محول شده، تفویض و تحویل قافله‌باشی می‌کنند به محمدهاشم خان خبر بدهند که اگر قافله‌باشی در فرستادن آن به کابل مساهلت و مماطلت ورزد، از او سبب تعطیل و تعویق را پرسیده، معروض حضور بندگان ما بدارد که بازخواست و زجر فرموده شود.

مادهٔ هفتم، پس از آن که مال دولتی را تحویل و تسلیم می‌شوند، ساعی و جاهد باشند که به زودی جانب کابل حمل و نقل داده آید و اگر قافله‌باشی در فرستادن اهمال و اغفال کند به استدعا و محصلی محمدهاشم خان، خود بندگان ما از قافله‌باشی بازخواست خواهد نمود.

مادهٔ هشتم، در اوقاتی که راحلهٔ حمل اموال از اشتر در پشاور به دست نیاید و یا کرایه آن از حد معین افزون گردد، به صلاح و صواب‌دید میرزا ملک‌جی خان مهتمم پست‌خانه اسلامیه واقع پشاور و قافله‌باشی بر هر یک از عرادهٔ حمالی و اشتر که منفعت دولت باشد گسیل جلال‌آباد نمایند.

مادهٔ نهم، اموالی را که از نزد محمدزمان خان و زکریا خان تحویلداران سابقه تسلیم می‌شوند، رسید به آنها داده سیاههٔ آن را به محمدهاشم خان روان کنند که او در دفتر تحویلات سپرده داخل ابواب جمع ایشان بشود.

مادهٔ دهم، چون وارد و داخل پشاور شوند و مشغول و مواظب امور مرجوعه و محولهٔ خود گردند، در امور مهمه که روی دهند و مبهم باشند و درج این دستورالعمل نباشند و اجرای آن را خود به سهولت نتوانند کنند که متعذر و متعسّر باشند، به توسط محمدهاشم خان به خود بندگان ما آگهی دهند تا اگر متعلق به

حضور والا باشند به میر محمدقاسم خان سردفتر بولک اول اداره تحریرات ارقام شود که او به عزّ عرض رسانیده، سررشته اجرای آن را حاصل کند و اگر متعلّق به خود عالی ما باشد فوراً اجرا فرموده آید که معطل نشود و تعویق به روی روز نیاید.

مادهٔ یازدهم، اگر ایشان معزول و دیگر مامور امور مذکوره شوند یا یکی از ایشان بمیرد و دیگری عوض آن مامور گردد، پس از وصول مامور جدید در پشاور نقل این دستورالعمل به مامور جدید لازم دادن و متحتم سپردن شمارند و رسید آن را بگیرند تا به مندرجات دستورالعمل آگاه بوده از گرفتن آن قرار رسیدی که می‌دهد در وقت حاجت انکار نتواند.

مادهٔ دوازدهم، نقل این دستورالعمل نزد میر محمدقاسم‌خان و میرزا محمداکبر خان سردفتر تحویل و محمدهاشم‌خان مامور سرپرستی اسباب و اشیای خریداری خارجه دولتی و میرزا عبدالطیف خان منشی حضور ما یک یک قطعه موجود و محفوظ باشد.

مادهٔ سیزدهم، اگر بعضی از امور زیاده از مواد مندرجه دستورالعمل روی دهد و اجرای آن اهم و ضرور باشد، بر طبق منشور جداگانه که در اجرای آن صدور یابد به محل اجرا آورده درج و ضمیمهٔ این دستورالعمل خواهد شد، انتهی.»

و هم ملاّ محمدعظیم خان مقیم بمبئی و دوست‌محمد خان باشندهٔ کراچی را از مامور شدن این سه تن به اقامت پشاور و اجرای امور مذکوره از حضور شهزادهٔ ممدوح آگهی داده شد

تادیهٔ بهای نوزده لک و هشتاد هزار فشنگ

و ایام، مبلغ سی و هفت هزار و شصت و یک روپیه کلّه‌دار، بهای یکهزار صندوق فشنگ که نوزده لک و هشتاد و هشت هزار دانه پس از وصول در کابل به شمار آمده، در روز دوشنبه پانزدهم صفر مطابق دوم جون ماه انگلیسی مستر جارنس فارن سکرتر هند را فرمان کرده بود که به مستر جی‌بی‌کاتری مشتری و مرسل آن بدهد او به پسر مشارالیه داده در این وقت از رسید آن به او، حضرت والا را استحضار حاصل آمد.

فوت دبتی حیات‌خان متمکّن واده از توابع حسن ابدال

و هم در خلال واقعات مسطوره، نواب دبتی حیات خان، مولف کتاب حیات افغانی به لفظ اردو، که در موضع واده توطن داشت و اخلاق و اعزاز و احترام او نسبت به حرم محترم شهزاده اعظم سردار حبیب‌الله خان که به تقدیم رسانید و از پیش رقم شده، در روز سیزدهم ماه صفر از تب محرقه پدرود جهان کرده در این ایام حضرت والا از فوت او خبر یافته، نظر به خدمتش متأسف گشت.

عیناً نقل عریضهٔ دوست‌محمدخان توخی

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که به شرح رفت، دوست‌محمد خان توخی، مقیم کراچی عیناً عریضه، به این عبارات و کلمات معروف، حضور والا داشته بنگاشت که «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم مطلب اصلی همین است و جز این نیست که حضرت حق جل‌جلاله سایه بلندپایهٔ حضرت عدالت‌آیین ضیاءالملّة والدّین سرکار والا، روحی فداه، را از سرغلام و جمله اهل اسلام و خیرخواه دولت قوی شوکت خداداد افغانستان کم و کوتاه نگرداند، به حق محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم و حضرت پروردگار پاک، این پایهٔ دین محمدی را که امیر صاحب بهادر است تا روز قیامت زوال ندهد و بدخواهان و منافقان دولت خداداد افغانستان در هر دو جهان شرمنده و روسیاه و به غم‌های خود گرفتار باشند، به‌جاه حضرت پیرپیران قدس‌الله سره‌العزیز» و حضرت والا با خامهٔ خاص در پشت این عریضه او رقم کرد که «عزتمند دوست‌محمد خان توخی، در شهر کراچی بندر، امین و امانت‌کار دولت خداداد افغانستان، در حفظ الهی باشید، این خط ارسالی شما به حضور رسید. باقی والسلام»

شرح حال غلام‌سعیدخان چتراری

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، غلام‌سعید نامی از مردم چترار و متوطن قریهٔ عشرت واقع آهنگ هجرت کرده خواست که با اهل و عیال خود

داخل خاک جلال‌آباد شود و اقوامش آگاه گردیده، سد راه و مانع عزم او شدند تا که حوصله‌اش تنگ گشته طریق فرار جانب اسمار برگرفت و نزدیکانش چیزی مال و برادر او را برگردانیده خودش با دو نفر برادران دیگر و اهل و عیال خویش وارد موضع کاردیش گشت و عیال و اطفال خود را در آنجا گذاشته خود از دعوت جنرال بهاءُالدین خان در اسمار نزد او حاضر آمده، خود را از بزرگان قوم واداشت و معروض حضور والا داشته حضرت والا پنجصد روپیه برای معاش موقتی عیال و اطفال و زاد راه او موهبت و طلب کابل فرمود و او حسب‌الامر بدون اهل و عیال خود در کابل آمده شرفیاب بار شد و حضرت والا استفسار حال او را از چتراریان حاضرهٔ کابل نموده، چون مکشوف گشت که شخص فرومایه و زبون و دنی و پست پایه است اخراجش فرمود که به هرجا می‌خواهد برود.

موقوف‌شدن ادارهٔ ترجمانی واقع هند دولت افغانستان

و هم در خلال واقعات مسطوره، حضرت والا محمداسمعیل خان سفیر را در باب ترجمان‌خانهٔ دولت افغانستان، که در کلکته چنانچه گذشت، به فرمان حضرت والا تأسیس یافته و مسترآرنلد انگلیس به مشاهرهٔ ماهی نهصد و پنجاه روپیه با یکصد و پنجاه و شش روپیه عوض پنس و شیخ نصرالدین به مشاهرهٔ هفتصد و پنجاه روپیه با صدروپیه عوض پنس مامور خدمت ترجمانی شده بودند و شش ماه و دو روز مواظب و مشغول کار ترجمهٔ کتب علوم و فنون متنوعهٔ جدیدهٔ اروپایی گردیده کاری که بایست از دست‌شان برنیامده فرمان و آن دو تن را با ترجمانی موقوف کرد و نگار داد که دوهزار و هفتصد و پنجاه و شش روپیه کلّه‌دار و سه آنه و یک پیسه و یکپایی از بابت بیست و پنج‌هزار روپیه قرض سرداریحیی خان و پسران او، از بهای عمارت واقع دیره دون ایشان که برای ادای قرض و زاد راه آمدن خود از آنجا در کابل از دولت قرض گرفته‌اند، عوض تنخواه شش‌ماه و ده روز آن دو تن داده ایشآن را رخصت دهد.» و این مبلغ نیز از دولت داده شده، سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف خان پسران سردار یحیی خان، در عهد امیرحبیب‌الله خان شهید چنانچه بیاید، خانه و عمارت و باغ دیره دون خود را فروختند و از ادا نمودن و ننمودن بیست‌وپنج هزار روپیه قرض دولت معلوم محرر

اوراق نگشت که ثبت این تاریخ می‌شد. و محمداسمعیل خان سفیر مبلغ مذکور را با آن که کاری نکرده بودند، ادا نمود.

شرح حال سردار محمدهاشم خان پسر سردار محمدشریف خان مرحوم

و از دیگر جانب در تضاعیف واقعات مسطوره، سردار محمدهاشم‌خان پسر سردار محمدشریف، برادر امیر شیرعلی خان مرحوم که با سردار والاتبار محمدایوب خان و اهل و عیال و منسوبان خود در بدو جلوس حضرت والا برتخت امارت افغانستان، پس از مغلوب و منهزم شدن سردار محمدایوب‌خان، که در جلد دوم به شرح رفت، نخست در مملکت ایران رفته و از آنجا به عزم آتش فتنه افروختن در افغانستان، عزم هرات کرده و بی‌نیل مراجعت کرده، ناصرالدین‌شاه قاجار، به استدعای دولت انگلیس ایشان را تفویض آن دولت، که خود را در عهدنامه امضاء یافتهٔ سنهٔ ۱۳۰۲ هجری در راولپندی، حامی دولت افغانستان چنانچه گذشت قرارداده بود فرموده، اولیای آن دولت همه را در راولپندی مقام اقامت داده بود، از کارکنان دولت انگلیس التماس جای اقامت برای خود در کشمیر کرد و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران راولپندی بر عزم و التماس سردار محمدهاشم‌خان آگاه شده، به ویسرای کشور هند ارقام فرمود که «او را به جز از راولپندی و کوه‌مری در دیگر موضع اجازت اقامت ندهد، که از راه تبت و کاشغر و چترار خود را در اسمار و جبال مسکونهٔ قوم مهمند و شنوار رسانیده، فتنه حادث خواهد کرد.» و محمداسمعیل خان سفیر نیز از عزم و اراده و خواهش سردار محمدهاشم خان آگاه گردیده معروض داشت و حضرت والا از این مکتوب که به ویسرا رقم فرمود بدو آگهی داده، از وسواس ایمن و مطمئن نمود.

وصول قند مصری در کابل

و ایّام، بیست‌وچهار صندوق قند مصری، که از قاهرهٔ مصر به امر والا خریده و گسیل کابل شده واصل آمده، داخل تحویل خانه پادشاهی گشت.

و ایام، مستر فرید ایدن و مستر جیمز بی‌کلبن، جواهرفروشان مدراس، که از راه حصول اجازت چنانچه گذشت در کابل آمده و حضرت والا کمر مرصّع و

گوشوارهٔ مکلّل به الماس را که از پیش رقم شد، خریده رخصت مراجعت داد و هر دو تن به راحت و رفاهت از راه جلال‌آباد در پشاور رفته از آنجا راه مقام خود برگرفتند.

وصول ماشین گلوله‌سازی و رخ‌کشی در کابل

و مقارن این حال، فاربی فاربس کمپانی، مقیم کراچی، دو قطعه عکس ماشین گلوله‌سازی و رخ‌کشی گلوله را با ماشین چراغ برق و انجن‌های بخار تیل خاک، به فرمان شهزاده معظم سردار حبیب‌الله خان گسیل کابل داشته، مطبوع و منظور طبع و نظر شهزادهٔ ممدوح افتاده او را فرمان کرد که قرار قیمتی که خود او نوشته است، ماشین گلوله‌سازی را به سه صد پوند و ماشین رخ‌کشی را به هشتاد پوند خریده، تسلیم دوست‌محمد خان نماید که ارسال کابل بدارد. و هم به دوست‌محمد خان نوشت که ماشین‌ها را گسیل داشته، پس از وصول آنها در کابل بهای‌شان را ادا نماید.

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم شد، شیول نامی از اهل هنود سکنهٔ شکارپور، که در بخارا حرفه بزازی و جامه‌فروشی داشت و از آنجا راه مراجعت جانب شکارپور برگرفته در میمنه از اجل موعود روی به مقر معهود خود نهاده به آتش کیش خویش سوخته گشت و یازده هزار و هفتصد و شصت ونیم روپیه از او بازمانده حضرت والا از عریضهٔ آخندزاده عبدالرحیم حاکم مبلغ متروک او را طلب کابل فرموده، در خزانه دولت به امانت نهاد تا که نرائن‌داس پسر او به کارکنان دولت انگلیس عریضه و استدعای وصول پول موروثی پدر خود کرد. و فارن سکرتر کشور هند تصدیق نسبت او را از پسر شیول متوفی بودنش با عریضه‌ای که در محکمهٔ عدلیه هند کرده بود، نزد حافظ محمدنواز خان علیزایی، کرنیل و سفیر آن دولت در کابل فرستاده، عذر آمدن خود نرائن را حواله به درد آمد کرد و سفیر مذکور رقیمهٔ فارن سکرتر و عریضه و تصدیق ثبوت ولدیت نرائن را با عریضه از طرف خود به ذریعهٔ کارکنان حضور تقدیم نموده، حضرت والا در روز بیست‌وهفتم ربیع‌الاول، دادن مبلغ عاریت مذکوره را معطل و موقوف آمدن خود

نرائن در کابل که درد چشم خود را عذر نهاده بود فرمود و امر کرد که خود یا وکیل آمده، مال خود را اخذ و قبض نماید.

مأمور شدن خطبا و ائمّه در بدخشان و نواح آن

و مقارن این‌حال، ملاّ عصمت‌الله و ملاّ رستم و ملاّ محمدضمیر و ملاّ حبیب‌الله و ملاّ فیض‌الله و ملاّ آدینه و ملاّ محمدشریف نامان، که از بدخشان و توابع آن طلب کابل شده امتحان علم و درایت و حماست و کیاست خود را نزد مولوی عبدالرؤف، که از خیانت و فرار کردن ملاّ سعیدمحمد کوسج ممتحن علما و فضلا مامور شده بود داده و هر هفت‌تن ضامن مرتکب خیانت نشدن و مباشر مناهی و ملاهی یکدیگر خود شده در روز بیست‌وهشتم ربیع‌الاول از حضور والا مامور خطابت و امامت بدخشان و توابع آن گشتند و به هر یک رقم جداگانه همه به یک مضمون مزیّن به مُهر مِهرآثار پادشاهی و مهر و امضای شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله‌خان و مواهیر اهالی محکمهٔ شرعیه کابل که مسودهٔ آن را مولوی عبدالرؤف کرده بود، عطا و مرحمت شد که عیناً نقل آن این است.

نقل ارقام هفت‌گانهٔ ایمّه و خطبای بدخشان

«فرمان همایون والا شد که چون منظور نظر انوردیانت اثر شهریاری، همواره ناظر و مصروف آن است که احکام شریعت غرّا و ملت بیضای نبوی صلی‌الله علیه و آله و سلّم، در باب عقاید و اعمال در خواص و عوام ممالک محروسهٔ افغانستان جاری و معمول باشد و هیچ مسئله‌ای مخالف عقیدهٔ اهل سنت و جماعت و مذهب مهذّب امام اعظم ابوحنیفه رحمةالله علیه، یا مسئله ضعیف در مذهب شریف مذکور، که مخالف اصول و متون معتبره باشد، که در بعض اوقات بعضی از مدعیان دیانت و مشیخت برای ذریعه طلب جاه و ثروت دنیوی، آن مسئلهٔ ضعیفه را در باب عقاید یا عمل اجرا می‌دهند، منظور نظر دیانت اثر شهریاری آن است که راه اجرای این‌گونه مسائل بالکل و من‌جمیع‌الوجوه مسدود باشد، لهذا در تمام مواضع معمورهٔ ممالک محروسه، علمای هر علاقه را خواسته و به قرار

امتحان علم، به منصب شریف امامت و خطابت صلواة جمعه سرافراز داشته، از هریک از علمای مذکور بر معمول داشتن فقرات ذیل عهدنامه گرفته شد که عقب مسئله‌های ضعیف نگردند و مردم مسلمان را در دین محمدی دو دل نکنند و در شک نیندازند:

فقرهٔ اول، این‌که اشارهٔ سبابه را در تشهّد نماز نمی‌کنند و نمازگزاران علاقهٔ خود را از آن منع می‌کنند، چنانچه در باب اشتهار چاپی دستخط مبارک به مایان رسیده.

فقرهٔ دوم، حکم کفر را بر مسلمانان نمی‌کنند و قوم مساجد خود را از نسبت نمودن کفر به مسلمانان و مؤمنان خواه حاضر باشند یا غایب منع می‌کنند.

فقرهٔ سوم، این‌که هرگز بر مؤمن و مسلمان نمی‌گذارند که کسی بدگویی در باب دین بکند و خبرداری علی‌الدوام می‌نمایند و هرگاه احدی را در قوم مساجد خودها، مفسد و یا ناخیرخواه اسلام بدانند و یا این مسائل ذیلیهٔ مخالف دین و مذهب حق که علمای سوء از خیال خود می‌سازند و یا کدام ساختگی را به خیال خود شرح می‌دهند و حرف ناحق خود را مانند ادعای عیسی یا مهدی بودن را دعوی می‌کند و یا چهار مذهب را به‌خیال خود پنج و شش می‌سازند و دعوی اجتهاد و غیره اموری که مخالف اعتقاد مذهب اهل سنت و جماعت باشد جاری می‌نمایند، یا یکی از این ناشایسته فوق را هرگاه از اَحَد مِنَ‌النّاس در علاقهٔ خود ببینند، اول خود ایشان منع می‌کنند و هرگاه به منع ایشان نشد، به حضور معدلت ظهور پادشاه اسلام نام خود او و پدر و قوم و جای و چهرهٔ او را اطلاع می‌دهند تا بازخواست نماید.»

و چون این رقم به مسودهٔ حبر نبیل و تحریر بلابدیل، مقنن قوانین حکمت و مبیّن احکام شریعت، مولوی عبدالرؤف بود، عیناً ثبت تاریخ گشت که خوانندگان این عبارات و کلمات برحالت ادبیات و نگارشات نونهالان دبستان تعلیم و تعلم مدارس و مکاتیبی که از توجهات جهان‌درجات امیر امان‌الله خان غازی کسب علوم و فنون نموده در اندک زمان ترقی یافته‌اند، تفکر و تدبری کرده، متشکّر و ممنون فضل خداوند و احسان و مرحمت این پادشاه معارف‌خواه شوند و نگارشات ایشان را با نگارش این عالم فاضل مقابله و موازنه کرده، غور و خوض

نمایند که از هم تا کدام اندازه فرق و مبانیت دارد و تاکدام پایه ترقی یافته و چگونه خوب و مرغوب می‌نگارند و خامه‌رانی و آمه‌فرسایی می‌نمایند که گویا این ترقیم در برابر تحریر ایشان کالرمیم به نظر می‌آید.

عریضهٔ میرزا مسجدی از غدر و خیانت میرزا محمدعثمان

و ایاّم، از عریضهٔ مورخهٔ ١٤ شوال سنهٔ ١٣١٧ و نقل فرمان مورخهٔ ٦ محرم سنهٔ ١٣١٨ و عریضهٔ مورخ ١٥ صفر سنهٔ ١٣١٩ قمری هجری میرزا مسجدی خان نام، سردفتر روزنامچهٔ ترکستان حالی رای والا شد که او قبل براین در خصوص غبن و خیانت و غدر و خسارت میرزا محمدعثمان الکوزایی، سردفتر حساب‌گیری ترکستان، به معرفت سردار محمدیونس خان سرپرست امور و انجام مهام شهزاده غلام‌علی خان و وساطت میرزا عبدالرشید خان منشی حضور که هنوز معزول نشده مواظب خدمت بود، عریضه نموده که «سه سال از ماموریت و مشغولیت خدمت میرزا محمدعثمان‌خان گذشته و در این مدت طریق حقوق نمک‌شناسی پادشاه را ننوشته است و در مال دولت اغماض نموده، جاده‌پیمای ناسپاسی بوده است. اگر کار محوله او به‌وی مرجوع گردد، البته پنجاه هزار روپیهٔ کابلی که یک لک و پنجاه هزار تنگه درشمار آید، به منصّهٔ ظهور آوردن از غدر و خیانت او متعهد می‌شود که بر او ثابت و عاید خزانه کند و برعلاوهٔ آن شصت لک تنگه که بیست لک روپیه کابلی شود و او از اغراض نفسانی همه را از اصل مال دولت نزد عمّال و ضبّاط و اجاره‌داران گذاشته به اخذ رشوت معطّل و مخفی داشته است. این مبلغ را نیز به محل ابراز می‌آورد.»

و در پاسخ این عریضهٔ او به نامش منشوری پرتوافکن وصول گشت که «ضامن این ادعای شما که خواهد شد که کار میرزا محمدعثمان تفویض شما شود؟ زیرا به محض اظهار و ادعا اگر این امر منظور گردد، از انصاف دور است و بدون ضامن باید درجهٔ منظوری نیابد.» و او در پاسخ این‌منشور باز عرض‌پرداز و رقم‌طراز شده که «الحق سررشته و دستورالعمل حضرت والا در باب شخص ذی‌ادعا از ابتدا تا حال همین بوده هست که بدون ضامن مستطیع و با ثروت و استعدادی، به مجرد ادعا کار دولت را به کسی مفوض نفرموده و نمی‌فرماید، امّا او که جدید به

سردفتری روزنامچه سرافراز و وارد ترکستان شده و با هیچ‌کس از نیک و بد معرفت و شناسایی حاصل نکرده است، چگونه و از کجا کسی ضامن و کفیل ادعا و اظهار خدمت او خواهد شد؟ و نیز کسانی که از غبن و خیانت میرزا محمدعثمان خان علم دارند و آگاه‌اند، به چه طریق از خوف او و بیم جان پای جرأت در میان نهاده ضامن خواهد شد؟ واگر چنانچه شخصی خدمت دولت را موجب حصول رضای حضرت احدیت و جناب‌رسول ختمی مرتبت پنداشته، قدم استکشاف غدر و خیانت پیش نهد، فوراً عبدالله‌بای تاجرباشی و سید امیرخان عامل سایر و گمرک و میرزا یحیی خان نویسندهٔ او، که با میرزا محمدعثمان خان شریک و انبازند و همواره مال دولت را تاخته و می‌تازند، در مقام ملامت و سرزنش و نکوهش برآمده او را تنبیه و تهدید نموده مانع می‌شوند؛ و اگر بدانند که سخن او به گوش راست‌نیوشی می‌رسد، از مبالغ سایر و گمرک‌خانهٔ دولت و غیره ابواب خیانت انتساب در نزد ایشان است صرف کرده او را از راه راست منحرف می‌سازند و شب نزد میرزا محمدخانش برده با هم عهد و سوگند در میان می‌نهند که ابراز راز ننماید و باهم در حیف و میل نمودن دولت یک وجود می‌شوند و با این‌گونه موانع [که] به روی کار و سبب ترقی روز بازار ایشان است، تمامت مامورین دولت از کوچک و بزرگ حتی اهالی محکمهٔ شرعیه باهم متفق و شریکند و همه در صدد پامال نمودن مال دولت و خدمت اویند و یکی راضی به نفع بیت‌المال نیست، زیرا پردهٔ خیانت ایشان برداشته می‌شود. باری امید به خداوند است که قبایح اعمال و نتایج افعال هر یک به اندک زمان به روی روز افتاده قرار عهدنامه‌ای که به دولت داده مامور خدمت شده‌اند، منفعل و شرمسار کردار خود خواهند گشت.»

و با این همه باز هم یک لک و پانزده هزار تنگه را از اشخاصی که خیرخواه دولت‌اند ضامن‌خط داده و به حضور فرستادند و حضرت والا با وجود ضمانت خط‌های شرعیه که میرزا مسجدی‌خان از سی و یک نفر اشخاص متعهد و معتبر حاصل کرده ارسال داشته بود، اکتفا به آنها ننموده التزام‌نامه نیز از ضامن‌های او طلب فرمود و چون التزام نامه‌شان به حضور رسید، از عریضهٔ وقایع‌نگار ترکستان که برخلاف میرزا مسجدی به تحریک میرزا محمدعثمان خان و همراهان او

نگاشته بود، در اشتباه افتاده در روز دوشنبه بیست‌وهشتم مذکور ربیع‌الاول سردار محمدیونس خان را که به امر والا با والدهٔ ماجدهٔ شهزاده غلام‌علی خان چنانچه گذشت از کابل در مزارشریف رفته، مواظب خدمت شهزادهٔ ممدوح بود، ارقام فرمود و نقل ضامن خطها و التزام نامه‌ها و عریضهٔ میرزا مسجدی خان را نیز نزد [او] ارسال نموده، امر بر تحقیق و تفتیش صدق و کذب مقال میرزای مذکور کرد. و هنوز تحقیقات و حصول معلومات در میان نیامده و به جایی نرسیده بود که حضرت والا پدرود جهان نمود و این امر با بسی از دیگر مهمات در محل خفا مستور مانده به روی روز نیفتاد و این خیانت میرزا محمدعثمان خان و غیره عموم مامورین دولت، که همه عادی به این‌گونه امورند، به منصهٔ ظهور نپیوست. و چون تمامت اهل دیوان و عمّال و ضبّاط و عامهٔ خدمهٔ دولت مواظب و مشغول این‌گونه معامله‌اند، از جمله یکی را ثبت تاریخ کرد که قارئین این کتاب از راه خطا و صواب همگنان آگاه شده، از حضرت رب‌الارباب طلب‌آمرزی سیئات ایشان کنند، شاید غفار آمرزگار فضل و مرحمتی نموده عاصیان را عفو و داعیان را رحم کند.

وقایع ماه ربیع‌الآخر سنهٔ هزار و سه صد و نوزدهٔ هجری

و از دیگر سوی درخلال احوالی‌که به شرح رفت، از فتوی و انتشار اشتهار و ترقیم علمای کابل که برخلاف جناب مستطاب متورّع‌ایاب، آخندزاده ملا نجم‌الدّین، چنانچه در تضاعیف واقعات سنهٔ ۱۳۱۷ هجری به روی کار آوردند، عموم ملایان از کانا و کامل و دانا و جاهل، به عادت فطریه این امر را موضوع بحث و مکاوحت قرارداده، عوام کالانعام را به کوه جهالت و کوی ضلالت کشانیدن آغازیده، دلها را از علمای حقّانی و حضرات روحانی متنفر ساخته، نزدیک کردند که آتش فتنه برافروخته از جنگ مذهبی، خانهٔ دیانت ملت را سوخته به غارت و تاراج حادثات دهند و دولت را مجبور بر سفک دماء و اسر عبید و اما سازند. امّا حضرت والا از آهنگ و گفتار و کردار ملایان آگاه گردیده، در روز پنج‌شنبه غرهٔ

ربیع‌الآخر انتشار اشتهار هدایت آثار و تنبیه و تهدید عموم ملایان و ملانمایان را عیناً به این مضمون امر طبع و در تمامت مملکت توزیع فرمود که:

«در باب ملاهای دیهات و قریه‌جات و محال سکنهٔ علاقهٔ محکومهٔ هر حاکم، لازم و متحتّم است که ملایان یکی ضامن دیگر خود شوند و عوام را در ضمانت با خود شریک نکنند. به این نحو که چهار نفر ملاّ به یک وجودگی ضامن همدیگر خود باشند و شوند و اگر در یک قریه و دهکده چهارنفر ملاّ موجود نشوند، از مسافت پنج الی ده کروه یا بعیدتر ملاها خواسته شوند و اگر در یک علاقه نیز ملایی نباشد و در دیگر حکومت باشد، طلب و احضار شده به خود ایشان فرموده شود که ضامنان خود را از جنس و نوع ملاّ حاضر نمایند. و اگر یک و دو نفر ملاّ از علاقه یک حاکم و یک و دو نفر از علاقهٔ دیگر حاکم ضامن همدیگر خود شوند، جزو نام‌نویس تعلقهٔ خود را یک حاکم به دیگر حاکم بنویسد و هر دو حاکم نوشتهٔ همدیگر خود را حجّت داند و داخل طومار کرده، همان مکتوب و طومار را ارسال حضور نمایند. و عبارت و مضمون ضمانت به این نوع رقم شود که: «هرگاه از این ملاّ لفظاً و معناً و ظاهراً و باطناً، سخنی به خلاف امر شرع شریف صادر شود و یا خود را در بین خلق مشخص ساخته، بدون امر و اجازت حضرت والا و خلاف احکامی که به اتفاق همه علما صادر و به مهر و امضای پادشاهی مزیّن شده و به ایشان نرسیده باشد، در بین مردم به واسطهٔ تفاخر و سرکلانی و رعونت خود، کلمات کم و زیاد را مثل بالا کردن انگشت سبابه در تشهّد و امثال آن در بین خلق گفته اجرا بدهد و بر ایشان ثابت شود، آنچه از عمل‌کننده و گوینده بازپرس و زجر و توبیخ شود، همان طور از ضامنان او بازخواست به عمل آید. مدعّا که در امور و نواهی دین مبین حوادث واقع نسازند و از جادهٔ شریعت لفظاً و معناً و ظاهراً و باطناً، سرمویی خلاف نورزیده خودسر حرکت نکنند.»

و از پرتو وصول‌افکندن این اشتهار، در بلدان و امصار و اطراف و توابع و محال، حکّام امر به احضار ملایان کرده به تعمیل امر والا پرداختند و ملاّ که سیاست و زجر و توبیخ و خشونت حکومت را دیده و شنیده بودند، به یک‌بار زبان از گفتار فتنه بار بربسته، خالصانه طریق احضار جانب محاکم حکومتی‌ها

برگرفته، خود را دوچار عقاب و عذاب پنداشته، خاموش و ساکت شدند و هنوز سرگرم ضمانت‌خط دادن بودند که حضرت والا را اجل موعود در رسیده مملکت به رنگ دیگر ملون گردید و ملاها ایمن شده از یأس و هراس بیارمید.

افزایش مواجب جاسوسان مملکت روس

و مقارن این‌حال از عریضه و استدعای سپهسالار فرامرزخان، حضرت والا در سالی دوصد قران بر اصل تنخواه سه نفر از مردم جمشیدی، چون محمدحیدر و عزیز و محمدرضا و یک نفر دیگر که همه به امر والا مامور جاسوسی مملکت متفرقهٔ دولت روس شده و خدمت شایان به تقدیم رسانیده و می‌رسانیدند افزون فرموده، اصل و اضافهٔ تنخواه هر واحدی از ایشان، در سالی پنجصد قران معین نموده، مجموع دوهزار قران و یکهزار روپیهٔ کابلی در شمار آمد.

طلب کابل‌شدن میر ایلخانی هزاره

و ایام، از عریضه و استدعا و استرحام محمد امیربیگ ایلخانی که از تمرد و طغیان ورزیدن خود چنانچه گذشت، فرار وادی ادبار و به ذلت و نکبت دوچار شده بود، حضرت والا با خامهٔ ترحم و عفو تقصیر بدو رقم کرد که «بلااندیشه روی تقبیل به سوی عتبهٔ علیا نهاده، لطف والا را شامل حال و اعزاز و اکرام خود را کمافی‌السابق برحال بداند» و او از وصول این رقیمهٔ شفقت، تا که ساز مراجعت در افغانستان ساز کرد، حضرت والا پدرود تاج و تخت کرده، او با پسران خود در عهد امیرحبیب‌الله خان چنانچه بیاید، از راه مراجعت در کابل آمده، به عطای تنخواه و استرداد املاک خود که ضبط شده بود و ادامت اقامت کابل سرافراز گشت.

تعیین تنخواه نظام‌الدین غلام‌بچه

و در روز ششم ربیع‌الثانی حضرت والا، نظام‌الدین پسر حبیب‌الله خان تحصیل‌دار بولک لک روپیه‌گی رود کامهٔ جلال‌آباد را که پدرش به‌نام غلام‌بچه‌گی حضور فرستاده بود، در سلک غلام‌بچه‌گان منسلک داشته، در سالی چهار[صد] روپیه برای

خود او و دوصد روپیه برای عبدالحق لَلَهٔ او و یکصد روپیه برای میرخان نام خادم او، تنخواه معین نموده مجموع در سالی هفتصد روپیه ثبت دفتر تشخیص گشت. و این تنخواه او و همه غلام‌بچه‌گان به نام میوه‌گی؛ و تمامت مخارج ماکولات ایشان از طرف دولت بود.

عریضه و قرارداد مستر جی بی کاتری

و هنگام، عریضهٔ مستر جی‌بی‌کاتری مشعر بر استدعای تجدید قراردادی که با این دولت در باب خرید آلات حربیه و غیره که در روز چهاردهم ماه اپریل سنهٔ ۱۸۹۷ میلادی مطابق یازدهم ماه ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۳۱٤ هجری در میان نهاده و به امضا رسیده بود، به حضور والا واصل گردیده و از مطالعهٔ ساطعه اشرف‌گزارش یافته در روز پنج‌شنبه پانزدهم ربیع‌الاخر مطابق سی و یک جولایی سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی در پاسخ او ارقام فرمود که «اگر کار خرید اموال فرمایش این دولت را برطبق همان شرایط و قرارداد اولین کرده و دوصد ضرب توپ قاطری کوهی را قرار هدایت و ارشادی که شده است، با تمامت اسباب و سامان کارآمد آن به زودی گسیل پشاور می‌تواند و به دیگر اشیای مطلوبه نیز از طرف او تعطیل و تعویق به روی کار نمی‌آید، صراحتاً معروض داشته، اتواب را ارسال پشاور کند و در احکامی که برای خرید اشیا به نام او اصدار می‌یابد تأخیر نکند، البته قرار معیاد مندرج همان قرارداد، مال به توسط او خریده می‌شود و الاّ معاملات تجارتی را با او قطع کرده هرقدر اسبابی که به کار باشد، از دیگر کمپانی‌ها خریده می‌شود که کار معطل نماند و وقت به مکاتبه و سوال و جواب ضایع نگردد.» و او از وصول این منشور تا خواست که مستدعیات و متمنیات خود را معروض‌دارد، اجل گریبان‌گیر حیات والا شده، دیگر عریضهٔ او در عهد حضرت والا به حضور نرسید.

و هم در روز مذکور منشور جداگانه‌ای به نام او که در نمرهٔ ۹۸ لیدن هال استریت شهر لندن اقامت داشت برنگاشت، که: «چون روزها را به مباحثه و مکاتبه به‌سر می‌برید و از خریدن دوصد ضرب توپ قاطری سیاه کار نیم‌کارهٔ مکمل اسباب که فرمایش داده‌شده، یکسال و شش ماه گذشت و تکرار تاکید خرید آنها رفت، هیچ نتیجه تأکیدات ما به روی روز نیفتاد، و چون در ماهی پنج هزار روپیه

کلّه‌دار از این دولت تنخواه می‌برید، محض آن است که در هرسال دوازده لک روپیه کلّه‌دار اسباب و آلات حرب و غیره از اروپا و فرنگستان خریده گسیل کابل نمائید و شما تعطیل ورزیده و ما ناچار شده قرب هفت هشت لک روپیه را به توسط ملاّ محمدعظیم خان مقیم بمبئی می‌خریم. اگر چنانچه شما بر وفق همان قرارداد خود کار کنید، چرا ملا محمدعظیم بار شما را به دوش خود بکشد؟ و اگر از عهدهٔ کار برآمده نمی‌توانید بنویسید که با دیگر کمپانی تجویز قرارداد و شرایط خرید اسلحه و غیره آلات در میان آورده مرتبط و منعقد گردد.»

شرح مکتوب ملاّ نجم‌الدّین

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، جناب ملاّ نجم‌الدّین مکتوبی در اسمار نزد جنرال بهاءُالدین خان فرستاده، چون استدعای اقامت و سکونت در بین مردم خوای‌زایی کرده نگار داده بود که اگر فوت شود در خاک مملکت اسلام مدفون گردد؛ و حضرت والا در روز یکشنبه هجدهم ربیع‌الاخر به جنرال بهاءُالدین خان رقم فرمود که: «به او بگوید قبل ازاین نیز این خواهش را کرده بودید و حضرت والا پاسخ داده بود که چون عمر شما به آخر رسیده است، جهت پنج روز زیست و زندگی شما از هرجا، مکّهٔ معظمه بهتر است و زاد راه شما را هم دولت می‌دهد و اگر از راه هندوستان نمی‌روید از راه ایران در مکه رفته و مسکن‌گزیده در جنّت‌البقیع مدفن خود را قرار بدهید، شما نشنیده اختیار گردش در کوهستان سرحد کردید و حالا که باز آن خواهش را کرده‌اید، چون در بین دولتین افغانستان و انگلیس رشتهٔ صلح و مسالمت منعقد و مربوط است و تا کنون امر خلافی از آن دولت نسبت به افغانستان به وقوع نرسیده که مخالف مسالمت و آشتی باشد، پس می‌باید بر طبق احکام دین مبین این را بر ذمّت اسلامیت خود لازم بدانیم که تا آن دولت رهنورد صلح باشد، از این‌طرف عزم رزم به روی کار نیاید و اگر شما در خاک این دولت اقامت اختیار کنید لامحاله مردم اهل غرض دور شما را گرد گرفته، آهنگ جنگ غزا و جهاد می‌کنند و رفتاری را اختیار می‌نمایند که دولتین با هم درآویزند. پس نظر به این خطرات از خط فاصل سرحد به این‌طرف نیایید.» و آن جناب از عرضی که داشت مایوس شده چنانچه بیاید در

هنگام جلوس میامن‌مانوس امیرحبیب‌الله خان در کابل‌آمده و اعزاز و احترام تام دیده و بازگشته، پس از چندی در قریهٔ هده که موطن اصلی و مسقط‌الرأس او بود رحلت نمود و درآنجا دفن شده، زیارتگاه خواص وعوام گردید و به آرزویی که داشت برسید.

مامور اقامت بشبلاق شدن محمدحسین تیراهی

و مقارن این حال، محمدعلی خان حاکم جلال‌آباد که از فوت ایشان غلام‌قادر خان چنانچه گذشت به حکومت آنجا مامور گشت، به فرمان حضرت والا محمدحسین نام قوم سه‌پای افریدی را که از علاقهٔ تیراه با اهل و عیال خود هجرت کرده و وارد بشبلاق شده، خودش در کابل آمده شرفیاب بار گردید، در آنجا از مزارعی که به کسان غلام‌حسین رقاص عطا شده بود، به بیست‌ویک نفر اهل و عیال قرار خواهش خودش از طرف دولت عطا کرد و هم گل‌زمان خان قوم ملک دین‌خیل تیراهی را در رود چپرهار از اراضی و عقار ضبطی سکندر خان، به قدر کفایت مونت و معیشتش مزرعه داد.

معفو شدن اهل و عیال علی‌پناه بیگ

و مقارن این حال در روز نوزدهم ربیع‌الاخر، از عرض و استدعای سواران نظام تولواره که به عزّ عرض رسانیدند، حضرت والا اهل و عیال و منسوبان و پسران علی‌پناه بیگ و سلطان‌محمد نام را که در حین تمرد و طغیان سردار محمداسحق خان مصدر فتنه و خیانت شده مامور نهرشاهی جلال‌آباد و کسب فلاحت گردیده، خود علی‌پناه بیگ فوتیده بود، عفو و طلب کابل فرمود و رخصت مراجعت در موطن ایشان داد.

نمونهٔ تفنگ ایم جی پیک فرانسوی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، مستر ایم جی پیک نام فرانسوی، خادم و ملازم این دولت، با تجار آلات جنگ از توپ و تفنگ چون

برمن و فلس نامان، مقیمان پاریس قرارداد خرید تفنگ و فشنگ برای دولت افغانستان در میان نهاده و یک میل تفنگ را از راه نمونه با ضمانت‌خط و قرارداد نامهٔ هر دو تن تاجر مذکور، گسیل کابل نمود و کارکنان دولت استریه و نمسا، تفنگ را در گمرکخانه معطل داشته تا که ایم‌جی پیک آن را به هزار زحمت و مشقت خلاص کرده در کراچی فرستاد.

و در اثنای این حال در روز بیست‌ویکم ربیع‌الاخر مطابق هفتم ماه اگست سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی حضرت والا پاسخ مکاتیب و قرارداد نامهٔ مستر فرید کروپ المانی را که در تسعیرنامهٔ اتواب و تفنگ و فشنگ مستر هوگس و مستر دبدوی مهتممان کارخانهٔ او دستخط و امضا کرده، به تاریخ بیستم ماه اپریل از شهر اسپین‌نگار داده در کابل فرستاده بود، رقم و به خط خاص امضا و مزیّن نمود که:

شرح قرارداد خرید توپ و تفنگ از مستر فرید کروپ آلمانی

«در باب شخص امینی که خواهش کرده‌اید که در بندر هیمبرک از جانب دولت افغانستان آمده اسلحه را امتحان نماید مرقوم شد که این قسم شخص فهیم و دانای کار نداریم که امتحان اتواب و اسباب ساخت کارخانهٔ شما را بنماید. پس حرف خود شما را صحیح و درست می‌دانیم و از شما مطمئن خاطریم که هرچه بگویید منظور می‌فرمایم و دیگری را قولاً و فعلاً برشما ترجیح نمی‌دهیم و اگر شخصی را مامور اسپین نمایم هم جهت تحویل شدن اتواب و اسباب خواهد بود نه برای امتحان که شما از او ناراضی شوید. بهتر آن است که خود شما در هرسال از اتواب تمام شده و نیم‌کاره و هم‌چنین از تفنگ و فولاد کارآمد و فیوز و فشنگ و غیره مصالح جنگ را از نیم کاره و کارتمام ارسال بدارید» و هم پیروس‌دان لاتینی را که به رسم یادگار به توسط مستر ایم‌جی‌پیک ارسال داشته بود، مطبوع طبع انور افتاده برای او ارقام فرمود که «پیروس‌دانی که مشتمل و مرتسم بر نمونه‌های خولهای گلوله‌های شرب‌نل و غیره اختراعات جدیده می‌باشد، مدام بر سرمیز و پیش‌روی سرکار ما حاضر است و همواره یاد آن غیرتمند را خاطر نشان می‌سازد و باعث بر ترقی رابطهٔ دوستی و تزاید دلربایی سرکار ما می‌باشد که گویا خود آن غیرتمند حاضر است، بلکه از به‌وجود آمدن اسباب مخترعه و ایجادکردهٔ شما در پی

تفحّص و خیالات اختراعیه افتاده به‌تصور و حداست خویش به تجویز ساختن و پرداختن توپ را از روی گلولهٔ بمب خورد، که در صفحهٔ این پپروس‌دانی نقش است، به کارگران خود امر نمودم که توپی بسازند و کارگران کارخانهٔ توپ‌سازی کابل، هدایت و ارشاد ما را فهمیده دو ضرب توپ کوچک کوهی با گلوله ساخته و پرداخته‌اند که مطابق نمونهٔ ارسالی شما می‌باشند، مگر یکی کوچک و گلولهٔ آن یک پون و دیگر بزرگ و گلوله‌اش دوپون به وزن است.» و عکس این دو توپ را نیز برای او ارسال فرموده رقم نمود که «این عکس قوهٔ طبع و صحت فکر و حدّت حس را ظاهر می‌سازد که کارگران افغانستان تا کدام حد و پایه، بدون دیدن استاد کار و تعلیم، محض تصور و اندیشه و حس خردپیشه، ازعهدهٔ چنین اموری برآیند و این دو توپ مسافت چهارهزار و پنجصد زرع آماج می‌زنند» و نیز یک گیلاس آب آشامی با پیشقاب و سرپوش آن همه از زرناب و طلای خالص از ساخت کابل که دوصد و پنجاه و شش مثقال و بیست نخود به میزان وزن می‌آید به نام یادگار برای او فرستاد و هرقدر از توپ و تفنگ نیم‌کار که او گسیل کابل داشت، به ماشین‌خانهٔ کابل تکمیل یافته به خط کوفی ساخت کارخانهٔ کابل بر آنها منقّر گردید که فعلاً موجود و در دست استعمال سپاه منصور می‌باشند.

شرح خیانت میرزا یحیی‌خان

و هم در این هنگام شخصی از خدام دولت ادعای ابراز و به منصهٔ ظهور و ثبوت آوردن دولک روپیه غبن و خیانت میرزا یحیی خان، نویسنده و عامل گمرکات مزارشریف ترکستان را کرده معروض حضور داشت. و حضرت والا سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان را ارقام و امر کرد که «از اشخاص هوشیار چند تن را با مفتی محکمهٔ شرعیه، بی‌خبرانه مامور کرده، خانهٔ میرزایحیی را جستجو و تفتیش نماید و هرقدر کاغذ باطله و کتاب که به‌دست آید، همه را ضبط و ارسال کابل کند و اگر خود میرزا یحیی ضامن دولک روپیه داد آزادانه او را گسیل کابل نماید والا محبوس و در تحت حراست رهسپار کابلش سازد.» و تا که کاغذها و کتابهای او ضبط گردیده عزم فرستادنش در کابل به روی روز آمد، حضرت والا رخت از تخت به تخته کشیده، این دو لک روپیه با چندین لکوک و کرورهای

دیگر از مال دولت، از قبیل نود و شش لک روپیه غدر و خیانت دوست‌محمد خان و غلام نبی‌خان، سرپرست و سرکردهٔ مهاجرین و غیره، از عدم دیانت و وجود اغراض نفسی و خیانت عمّال دیوان در عهد امیر حبیب‌الله خان به‌هدر رفت؛ و هم‌چنین هشتاد لک روپیه دیگر از غدر و خیانت سرکرده و سردفتر ماشین‌خانه در دفتر سنجش به عهد پادشاه ممدوح مذکور به روی روز افتاده، در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی اهالی بار که با هم معاون و شریک کارند، به حضور اعلیحضرت او سعایت حاجی غلام‌حسین خان سردفتر سنجش را از خوف آن که مبادا اظهار این خیانت ایشان کند کرده و او را در رعب و خوف انداخته با عیالش فرار مشهد مقدس ساختند و دفاتر را که مشتمل و مستجمع همه این خیانت‌ها بودند به حیله‌ای که دانستند و ذریعه‌ای که توانستند، غرق آب و حرق آتش ساختند و از جمله نود و شش لک روپیه خسارت و خیانت سرکردگان مهاجر را که سردار عبدالقدوس خان صدراعظم که در قندهار به میزان سنجش آورده به وزارت خارجه نوشت، چون محمودبیگ طرزی وزیر خارجه مصمم رفتن پاریس بود، آن را ثبت برداشته نزد محمود خان یاور حضور والا که قایم مقام وزیر امنیه بود فرستاده، پس از آن مستور گردیده به روی روز نیفتاد و کتابهای سنجش و حساب این مبلغ نیز سوخته و خیانت‌کاران آسوده گشت که إنْشاءَالله در موقعش مفصل و مشروح رقم خواهد شدا و بواعث همه نگار داده خواهد آمد.

سوختن دکاکین مزارشریف

و از دیگر سوی، در ساعت هشت از شب جمعه سلخ ربیع‌الاخر، شخصی از مردم شیرآباد تابع بخارا، که در دهن بازار واقع غرب چارسوق حوض شربت، دکان بقالی داشت، شمعی را که افروخته بود سهواً خاموش نکرده و دکان را بسته در خانهٔ خویش شد و شمع سوخته و به آخر رسیده، اثر آتش آن به بوریای دکان و از بوریا به چوب قفسچه، سرایت کرده و در التهاب آمده، آتش در بازار افتاد و یکصد و سی و نه باب دکان دولتی و رعیتی با تمامت مال و متاعی که در آنها بود بسوخت و حضرت والا از عریضهٔ حکمران ترکستان بدین حادثه آگاه شده دو نل بمبه برای اطفای آتش که پس از این به روی روز افتد، از عرض و استدعای

حکمران ترکستان و داکتر عبدالقادرخان سرپرست تعمیرات دولتی واقعهٔ از بخارا امر خریدن کرد و این بمبه‌ها پس از فوت حضرت والا در مزارشریف رسیده موجب تسکین و تشویش خواطر اهالی شهر و بازار شد.

وقایع ماه جمادی‌الاولای سنهٔ هزار و سه صد و نوزده هجری

و جشن ملّتی لقب ضیاءالملّة والدّین که در سال هزار و سه صد و سیزده قمری هجری تأسیس یافته، روز بیست‌وششم اسد ماه شمسی برای اجرای آن تعیین و تقرر پذیرفته بود، در این سال روز مذکور ماه اسد با روز یکشنبه دوم جمادی‌الاولی مطابق، در این روز مراسم جشن از آیین بستن و چراغان کردن در شب آن و صرف ماکولات و مشروبات و حلویات و ساز و سرود و نواز و رود برطبق همه ساله در تمامت مواضع حاکم‌نشین مملکت به پای رفته عموم اهالی ملت سکنهٔ مملکت شادخاطر و شهدکام آمدند.

نزاع و مجادلهٔ نظام‌الدین‌خان و خیل رشید

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، نظام‌الدین خان عامل گمرکات معبر رود هیرمند، واقع گرشک، به عزم تفحّص و تجسّس قوافل تجار روندهٔ شالکوت بلوچستان در موضع تهٔ گرشک شده و در بین او و مردم قوم تاجیک از خیل رشید، منازعه و مجادله روی داده، یک نفر زن و دو تن مرد مقتول و چندتن مجروح گشتند و حاکم پشت‌رود از ماجرا آگاه گشته به واسطهٔ اخذ رشوت معروض نداشته تغافل نمود و بازپرس نکرده تا که عریضهٔ نظام‌الدین خان و مردم مذکور مبنی بر سعایت و شکایت از یکدیگر به حضور والا رسیده، حضرت والا علی‌محمد خان حاکم پشت‌رود را ارقام فرمود «پنج نفر از هر یکی از طرفین که ده نفر شوند، از راه بازپرس گسیل کابل نماید که کیفر داده شوند» و تا ماه

جمادی‌الاخر نظام‌الدین خان در کابل حاضر نیامده از عریضهٔ علی‌محمد که به واسطهٔ رشوت جانبداری اشرار خیل رشید اختیار کرده و نگاشته بود که نظام‌الدین خان خود را در قندهار استوار گرفته و او نقل فرمان والا را نزد حکمران قندهار فرستاده و پیام داده است که نظام‌الدین را گسیل کابل نماید و او وی را رهنورد دارالسلطنه نکرد و حضرت والا از این عریضه و نوشتهٔ علی‌محمد خان حاکم پشت‌رود، میر محمدحسین‌خان حکمران قندهار را که ماموریت او در آن دیار عنقریب رقم خواهد گشت، ارقام فرمود که نظام‌الدین را اگر ضامن داشته باشد، از او ضامن گرفته گسیل کابل، و الاّ در تحت حفاظت رهسپرش سازد که خصمای او در کابل معطل اویند» و تا که این منشور در قندهار پرتوافکن وصول گشت، حضرت والا تخت و تاج را گذاشته از همه در گذشت و رنگی دیگر در انظار جلوه‌گر آمد، بازپرس این امر به روی روز نیامد.

سبک‌دوش از خدمت دولت فرمودن حضرت والا سپاهیان مسن نظام را

و از دیگر سوی در خلال این‌حال، حضرت والا تصمیم عزم بر سبک‌دوش ساختن شصت‌سالگان سپاه نظام را از خدمت دولت و عطای ربع تنخواه سالانهٔ ایشان را تا دم مرگ نموده، عموم قائدین لشکر را فرمان کرد که «این‌گونه اشخاص را که ضعف پیری دامنگیر طبیعت و شجاعت و شهامت ایشان شده‌اند، از سلک افواج قاهره برآورده، گسیل حضور دارند تا مداری بر امر معاش روزگار ایشان نهاده آید» و این منشور در روز ششم جمادی‌الاولی شرف صدور یافته از جمله کرنیل محمدعلی خان، پسر سردار سلطان‌محمد خان مرحوم، که در شنوار اقامت خدمت داشت شصت و دو نفر از عمر به شصت‌سال رسیدگان را از پیادگان نظام، بعضی را که توانا بودند و قوت راه پیمودن داشتند پیاده و برخی را که ناتوان و ضعیف بودند سواره، گسیل کابل نمود. و هم‌چنین پنجاه و یک نفر را خدای‌نظر خان هزاره، که در فوج مقیم منگوی لمقان منصب کرنیلی داشت، رهسپار کابل نمود و هم‌چنین سی و نه نفر را کرنیل فیض‌محمد خان روانهٔ کابل نمود و در پایان کار عموم شصت‌سالگان سپاه نظام را چنانچه بیاید، مطابق عزم و ارادهٔ پدر نیکوسیّر

خویش از خدمت دولت سبک‌دوش فرموده از عطایای چار یک تنخواه سالانه همگنان که از دولت می‌بردند، تا دم مرگ شاطر خاطر و آسوده حال نمود.

خیانت و خط‌سازی میر احمدشاه‌خان

و مقارن این حال در روز شنبه هشتم جمادی‌الاولی میر احمدشاه خان ملک‌التجار میرزا محمدحسن خان، قوم قزلباش قندهاری را که به منصب منشی حضور والا افتخار داشت، از فرمایش والا آگاهی داده استدعای نگارش منشوری کرده، به فریه از او فرمانی به خط خودش حاصل کرده، گفت خودم به دستخط خاص و امضای والا می‌رسانم و این فرمان را میرزا محمدحسن خان به التماس میر احمدشاه خان به نام حاجی عبدالهادی خان، مامور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، که بهای پوست تجارتی مذکور را به فرمان والا که به نامش چنانچه گذشت اصدار یافته بود، کاغذ منات روسی خریده و نزد حکمران ترکستان فرستاده رسید حاصل می‌کرد و او گسیل کابل می‌داشت و قطعه شمار، از حضور والا رسید برای او می‌رفت، عیناً به این عبارت نگار داد که «مبلغ بیست و پنج هزار و پنجصد سوم کاغذ منات که مناصفهٔ آن دوازده هزار و هفتصد و پنجاه سوم منات باشد، از بابت فروش پوست قره‌گلی هذه السّنهٔ اودی‌ئیل ابواب جمعی خود که به دفعات عالی‌جاه میر احمدشاه خان ملک‌التجار تحویل حضور انور والا نموده است. شما را از حضور امر می‌شود که مبلغ مذکور از درک فروش پوست ابواب جمعی خود، در وجه محمدعظیم و یا دیگر کسی که ملک‌التجار موصوف برای شما بنویسید رسانیده، در حساب خرج خود مجرا و منظور دانید» و در ختم این منشور به این عبارت به خط خاص والا از خود که در این فن استاد بود مرتسم و امضا نمود، «امیر عبدالرحمن دستخط کردم» و این خط‌سازی او در عهد امیرحبیب‌الله خان از مساعی و مجاهدت میر محمدقاسم خان و ناظر محمدصفر خان که از خط‌سازی او آگاه بودند به دلایل مبرمه به روی روز افتاده، میر احمدشاه خان با برادرانش چنانچه از سرقت طلا که از پیش‌گذشت محبوس وتمام منالش ضبط گشت، زیرا که حاجی عبدالهادی خان پول بهای پوست قره‌گلی را به امر والا کاغذ منات

خریده ارسال می‌داشت و این مبلغ را که میر احمدشاه خان درج فرمان کرد که هفتاد و شش هزار و پنجصد روپیه، بلکه افزون‌تر به شمار می‌آمد، تعیین نکرده بود که منات تحویل حضور به دفعات کرده بود یا پول نقد؟ اگر پول نقد تحویل می‌کرد این امر در صورت و معنی از قیاس مستبعد می‌نمود، زیرا که حاجی عبدالهادی خان پول نقد داده کاغذ منات می‌خرید. پس حضرت والا چیزی را که خودخواهان بود چگونه به دیگری داده در حالت عدم احتیاج پول نقد در کابل گرفته کاغذ منات که خود به کار داشت در بخارا حواله می‌داد؟ و اگر کاغذ به حضور تحویل می‌کرد، باید فرمان مبادله منات حاصل می‌نمود و در فرمان تصریح می‌کرد؟ به هرحال چون خط‌سازی و حیله‌بازی کرده بود، با میرزا محمدحسن‌خان و برادران خویش حبس و ضبط گشت که إنْشاءَالله در موقعش رقم شده می‌آید.

خرید خیام بزرگ

و هم در این ایام، کریم بهایی جیوجی نام، مقیم بمبئی، کتابچه‌ای مشتمل بر نقشه و قلیشه خیام خواب و شکار و افسری شایان هنگام پیکار و کمان افسری، و کوهی و غیره را به حضور والا فرستاده، حضرت والا از جمله اقسام خیام مندرج آن کتابچه بیست و دو باب را پسندیده، قرار قیمتی که درج کتابچه بود، ملا محمدعظیم را در روز نهم جمادی‌الاولی فرمان کرد که «همه را به چهار هزار و پنجاه و یک روپیه کلّه‌دار خریده ارسال کابل نماید» و این همان خیمهٔ خواب بود که حضرت سراج‌الملّة والدّین چنانچه بیاید در موضع کله‌گوش لمقان در اندرون آن کشته گشت.

و هم در خلال احوال مسطور، مشر لورنده نام هندو، کرایهٔ حمل و نقل اموال خریداری این دولت را برای حصول منفعت خویش برعهده گرفته، در روز سیزدهم جمادی‌الاولی دوست‌محمد خان توخی مقیم کراچی را فرمان شد که سی هزار روپیه کلّه‌دار به او بدهد.

فوت مادر ولیعهد امیر شیرعلی خان مرحوم

و هم در این [ایاّم] دختر سردار میر افضل خان، حرم محترم عصمت توام امیر شیرعلی‌خان مرحوم، که مادر شهزاده عبداله‌جان ولیعهد آن امیر مبرور بود، از راه جلاوطنی در راولپندی با سردار محمدهاشم خان پسر سردار محمدشریف خان و سردار والاتبار محمدایوب خان رفته، روز غربت و ذلت به‌سر می‌برد، پدرود جهان کرده مقنعهٔ خاک بر سرکشید.

مأموریت حاکم غزنین و قندهار

و مقارن این‌حال، در روز شنبه سیزدهم مذکور جمادی‌الاولی، غلام‌حسین خان پیشخدمت‌باشی حضور والا و دربار معلی، از تغییر محمدحسین خان، مامور حکومت غزنین شده او به حکومت قندهار مامور و سرافراز گشت و در روز ورود غلام‌حسین خان به غزنین، اهالی شهر و حرفه‌داران بازار، شصت و نه روپیهٔ کابلی و نود و پنج کله قند کوچک غزنوی و شصت رأس بره به نام هدیه و تبریک حکومت او تقدیم کردند و او از این امر معروض حضور داشت که مبادا حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران آگاه گشته او را نکوهش و سرزنش کرده امر کند که چون به پاس احترام حکومت که از جانب دولت یافته است، همه را تحویل و تسلیم کارکنان پادشاهی نماید، زیرا خود او حاضر بار و از این امر خبردار بود که حکّام تحایف و هدایای رعیت را خود متصرف نشده به دولت بدهد، و به همان تنخواهی که از بیت‌المال دارد قناعت کند.

ذکر آغاز شرارت جهان‌دادخان احمدزایی

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی که رقم شد، جهان‌داد خان قوم فتح‌الله‌خیل احمدزایی، از سبب امری با مردم گردیز هنگامه‌آرای مقاتلت شده، چند تن از طرفین مقتول و مجروح گشتند و جهان‌داد خان از خوف جان و بیم سیاست و زجر و توبیخ حکومت، با اهل و عیال و اطفال خویش از مسکن و مقام خود برخاسته، راه فرار جانب مچلغو پیش‌گرفت و در آنجا که موقع صعب و سخت و

دشوار عبوریست اقامت گزید و مردم گردیز از راه دادخواهی در کابل آمده و فریاد و استغاثت نموده، حضرت والا کرنیل محمداکبر خان هزاره، افسر فوج قراباغی را که از طلب کابل شدن سردار محمدانور خان حاکم خوست چنانچه گذشت امور لشکری و کشوری به او مفوض شده بود، فرمان کرد که «می‌باید جهان‌داد خان با پسران و برادران و برادرزادگان و منسوبان خود که در جنگ شریک و معاضد هم بوده‌اند، در کابل آمده با گردیزیان در محکمهٔ شرعیه فصل و قطع منازع و مقاتلهٔ خود را شرعاً بنمایند.» و هم مردم متوطنه مچلغو را فرمان کرد که «به عیال و اطفال او مزاحمتی نرسانند که در آنجا آسوده و مرفه‌الحال باشند، امّا خود ایشان حاضر کابل شده با گردیزیان شرعاً رفع مخاصمه کنند، لذا او را با منسوبان ذکورش با خود در کابل بیاورید و اگر اهمال و غفلت کردید گویا خصومت دولت‌را با خود اختیار نموده‌اید» و به کرنیل محمداکبر خان نگار داد که «بنادر و معابر را نیک مستحکم نماید تا اگر جهان‌داد خان از آمدن در کابل سر باززده آهنگ فرار جانب خارج مملکت کند، او را گرفتار و محبوس و گسیل کابل نماید» و هم بزرگان طوایف عثمان‌خیل و حسن‌خیل و کندرخیل و طوطی‌خیل را ارقام فرموده تاکید نمود که «در مچلغو شده جهان‌داد خان را با جانبدارانش همراه خود در کابل بیاورند» و هم ملاّ عبدالمجید قاضی و مفتی‌های گردیز را طلب کابل کرد و هم سرکردگان اقوام الله‌یارخیل و کامران‌خیل و سلام‌خیل و سعیدخیل و ولی‌خیل و بایی‌خیل از قبایل طایفه احمدزایی را به نهج مذکور فرمان رفت و هم میر حسام‌الدین خان کبتان مقیم محافظ‌خانهٔ واقع مرزکه را حکم استحکام معابر و شوارع صادر شد و هم‌چنین بزرگان جندرخیل و بازدیدخیل و سلام‌خیل قوم احمدزایی سکنه غرک و مچلغو را با بزرگان قبایل کاروخیل و مموزایی و نوراخیل و آخندخیل و خواجه دادخیل قوم احمدزایی متوطنهٔ مچلغو تمام به یک عنوان و مضمون ارقام رفت و هم از طلب کابل‌شدن سردار محمدانور خان برادر سردار شیرین‌دل خان، میجر شرف‌الدین خان قوم ابراهیم‌خیل، از حضور والا مامور حکومت خوست گشت. و از آن‌سوی جهان‌داد خان سر از جیب تمرد و طغیان کشیده، قبل از پرتو وصول‌افکندن مناشیر مذکوره، از مچلغو برخاسته در بین قوم لیوانی و علی‌خیل جاجی که تمرد ورزیده و تا حال بر طغیان خود، که در پیش

رقم شده، دوام ورزیده، استوار و پایدار بودند رفت، و آنان را در شرارت و بغاوت با خود یار و مددگار دیده زیاده‌تر در تمرد و طغیان ترغیب و تحریض‌شان کرده، خود پناهندهٔ خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس شد. و حضرت والا لشکر از کابل به سرکردگی احمدشاه خان کمیدان توپخانه و محمدحسن خان و محمدیعقوب خان کمیدانان هر دو فوج پیادهٔ هزاری و غیره، مامور تنبیه و سرزنش بغات قوم جاجی کرده، ایشآن را امر نمود که در بین قوم شریر جاجی فروکش کرده و مقام گزیده، ناسزایان را جزا و سزاواران را وعدهٔ نوید انعام و اعطا دهند. و محمدسرورخان پسر ملک پیردوست احمدزایی، را که از راه خدمت دولت در کابل آمده بود، مامور هدایت و استمالت قوم احمدزایی کرده، با هفت طغرا فرامین اندرز و نصیحت به نام آن مردم گسیل خوست فرمود. و هم پانزده قواعد ذیل را که برای دستورالعمل عموم افواج قاهره خصوص عساکر مقیمهٔ خوست و نواح آن در ابتدا به سردار شیرین‌دل خان مرحوم داده شده و پس از فوت او در ذیل هر قاعده، شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان با خامهٔ خاص امضا و نام خود را ارقام کرده در تاریخ بیست و یک ذیقعده سنهٔ ۱۳۱۵ هجری به سردار محمدانور خان داده بود، نقل آن را به میجر شرف‌الدین‌خان حاکم جدید خوست سپرده شد و آن این است:

قاعدهٔ اول، چون وقت طلب داده سپاه شود، لازم است که قرار افراد تشخیصی که از دفتر نظام به نویسندهٔ نظام سپرده می‌شود، به مواجهه سرکرده و نویسندهٔ حاضرین اعداد سپاه را تنخواه بدهند و اگر خلاف وجه یک روپیه به شخص اضافه دادند و لحاظ کسی را نمودند، قرار امر سرکار والا حاکم بازخواست نماید.

قاعدهٔ دوم، هر روز که طلب دادند، بعد از فراغ‌طلب همان روز جمع و خرج طلب و تنخواه را با تشخیص مقابله و مطابقه نموده، همراه فوج نظام مطابق نمایند و میزان کنند. آنچه وجه نقد که عوض تنخواه سپاه داده شد رسید جزووار به مهر نویسنده و میجر و کرنیل و کمیدان و صوبه‌دار گرفته و حاکم نیز مهر خود را نموده تسلیم نویسندهٔ دفتر نظام کند که او با خود در دفتر نظام بیاورد تا سردفتر اول و دوم نظام در تنخواه داده شده علم آورده رسید سرکردگان را مطابق جمع و خرج‌ها نموده و آن را سند خود دانسته بالای خزانه برات و حواله بدهند.

قاعدهٔ سوم، طلب به حضور حاکم داده شود و منصبدار و سپاهی حاضر باشند که قرار حاضری به ایشان طلب بدهند و اگر بعضی از سپاهیان مریض و خدمتی و پاسدار و کشک باشد، تنخواه مریض را در شفاخانه فرستاده به حضور سرکرده و نویسندهٔ آن به خود همان سپاهی داده رسید بگیرند و شخص پاسدار و کشک و خدمتی نیز به حضور سرکرده و نویسنده حاضر آمده، بعد طلب او را بدهند و رسید بگیرند و اگر منصبدار فوجی یا بعض سپاهی بخواهد که تنخواه غایب روز طلب و غیرحاضر و غایب خدمت و غایب کشک را تسلیم شود، اگر چه سرکرده و نویسنده رسید بدهد، به نویسنده دفتر نظام حکم نیست که بدهد مگر آن که سپاهی حاضر باشد و اگر خلاف قاعده نمود، سزاروار بازخواست می‌شود.

قاعدهٔ چهارم، در خصوص غیرحاضر سپاه، لازم است که علم بیاورد که در کجا رفته و باعث غیرحاضر بودن او چیست؟ بعد از حصول علم، شرح غیرحاضری او را مجلهٔ مفصله با کیفیت به مهر سرکردهٔ فوج بگیرد و تسلیم نویسندهٔ دفتر نظام نماید تا کیفیت غیرحاضر مذکور به حضور والا عرض شود و تنخواه غیرحاضری او هرقدر که باشد، داخل تشخیص او شود و آنچه تنخواه که پس از کسر و وضع غیرحاضر شدن شخصی بماند به او بدهند و هرگاه خلاف نماید، مورد ایراد و سزاوار باخواست می‌شود.

قاعدهٔ پنجم، سابق براین کسی که اسلحه و اسباب دولتی را خراب و برهم می‌نمود داخل تشخیص کرده، قیمت آن را از تنخواه مخرب می‌گردانید، چون این شیوه موجب ایراد کلی و مورث خورد و برد و خلاف قاعده است، چرا که وجه از خزانه دولت برآمده علی‌حده گردانیده شده که به لفظ کسرات گردانیده و تحویل خزانه نکرده، خود بخورند، لازم دارد که در این قاعده هرقدر کسرات که باشد در تشخیص به لفظ کسر نوشته، آنچه پس از وضع کسرات بماند بدهند و اگر خلاف این نمود البته مورد بازخواست خواهد شد.

قاعدهٔ ششم، بعد از فارغ و تمام شدن طلب و تنخواه سپاه و حاصل نمودن تمّک، میجر و میرزای فوجی را طلبیده بازخواست اسلحه و یراق سپاه را بنمایند، بدین قرار: که اول سیاهه موجودی اسلحه ویراق را که در دست سپاه می‌باشند و کمبود سپاه که در کوت می‌باشد بگیرند، بعد موجودی بگیرند که خود سر لین

حاضر شوند و از نظر بگذرانند و نوشته خوان به مهر سرکرده و نویسنده سپاه حاصل نمایند و به نویسندهٔ دفتر نظام بدهند که به دفتر منگزین مطابقت داده، اگر کامل بود فهوالمطلوب و اگر کمبود داشت بازخواست شود و جمع و خرج توپ و اسباب توپ و تفنگ و سرنیزه و کمربند و توشه‌دان و خیمه و غیره را کامل به دستخط میرزا و میجر و سرکردهٔ آنها بگیرند که داخل دفتر اخراجات نظام شود.

قاعدهٔ هفتم، در باب خیام سپاه که از تحویل‌خانه دولت می‌گیرند، از میرزا و میجر بازخواست نمایند که چند باب خیمه از آنجمله در فوج موجود دارند، سند یا به مهری از ایشان گرفته سپرد نویسندهٔ دفتر نظام نمایند و بعد از گرفتن دست‌آویز و سند یا به مهری، خود در لین برده و خیمه‌ها را شمار و علم‌آوری نموده اگر کمبود داشته باشد، بازخواست نماید و الاّ تکلیفی نیست.

قاعدهٔ هشتم، از نویسنده و میجر و کوتحواله‌داران بازخواست دریشی سپاه را بنمایند که چند دست گرفته‌اند؟ قلمداد و یا به مهری گرفته بعد علم خود را بیاورند. هرگاه قلمداد و یا به مهری حاضر و موجود بود فهوالمقصود و الاّ اگر تفاوت داشت و کمبود بود، بازخواست نمایند که دریشی در کجاست و در نزد کدام شخص می‌باشد؟ و اگر سه سال قبل دریشی داده شده باشد، دیده شود اگر از سه سال اضافه شده باشد بازخواست دیدن ندارد از دفتر نظام تاریخ دریشی دادن معلوم کرده شود.

قاعدهٔ نهم، این که از دفتری ملکی بازخواست و تحقیق نمایند که تنخواه به سپاه قرار درجهٔ کابل داده می‌شود، اگر شما به طریق مساعده وجه نقد یا غله به سپاه داده باشید وجه خود را از سپاه بگیرید، اگر چنانچه فردا شما برداشت سپاه را به دفتر سمت خود قلمداد نموده مجرایی گرفتید، به شما مجرا داده نمی‌شود و به همین قرار سند و یا به مهری گرفته تسلیم نویسندهٔ دفتر نظام نمایند که فردا انکار نکنند که بر ما اطلاع نداده‌اند.

قاعدهٔ دهم، از اسباب و اسپ توپخانه نیز از میجر و نویسنده علم خود را آورده سیاهه بگیرند که تعداد اسپ و خوراک آن معلوم شود و اگر کمبود داشته باشد، سیاههٔ کمبودی آن را روانه حضور بدارند که سررشتهٔ تکمیل آن شود.

قاعدهٔ یازدهم، نفری که جدید داخل نظام و چهره می‌شوند، همان نفری را حاکم به حضور خود دیده اگر لایق ملازمت فوج باشند، ضامن خط شرعی به مواهیر و امضای اهالی محکمه گرفته ایشان را چهره کند و در حاشیه ضامن خط شرعی ایشان به اسم نویسندهٔ نظامی و کمان افسر فوج نوشته و مهر کرده بدهد که نویسندهٔ نظام آن را سند دانسته و اسم ایشان را داخل دفتر کرده، تنخواه ایشان را قرار درجهٔ فوج بدهد.

قاعدهٔ دوازدهم، نفری عوضی که سپاهی اصل عوض‌داده، قرار موعد مقرر رخصت می‌شود، خط شرعی محکمهٔ شرعیه را به مهر ملک او گرفته، بعد قرار قاعده معینهٔ نظامی رخصت بدهد و در حاشیهٔ مجلّه و خط شرعی او به نام افسر فوج و نویسندهٔ نظام نوشته بدهد که نویسندهٔ نظام خط را گرفته و عوضی را چهره کرده تنخواه بدهد و چون معیاد رخصتی او به سر رسیده حاضر خدمت خود نشد، بازخواست نماید و نفری که برای عوض‌شدن از کابل در خوست و غیره مواضع می‌روند، البته از طرف من فرمان به دست خواهند داشت.

قاعدهٔ سیزدهم، نفری فوج سرحد را نگذارند که در کابل یا دیگر جا خودسر بیایند و بروند و هر روز حاضری ایشان گرفته شود و راپورت‌های فوج را دیده از ملاحظه خود بگذرانند و هرقدر نفری که غیرحاضر خدمت باشد، همان روز بازخواست بنمایند که همه بالای خدمت خود حاضر باشند.

قاعدهٔ چهاردهم، در موجودی قورخانه و اسباب و تفنگ و توشه‌دان سپاهی علم حاصل نموده باخبر باشند و اگر چیزی کمبود داشته باشد اطلاع بدهند که کمبود آن حضور فرستاده شود و هرقدر از اسباب سپاهی که مرمت‌طلب باشد، سیاههٔ آن را زود زود روانهٔ حضور من دارند که مرمت فرموده شود و اگر سوای فقرات مندرجهٔ قواعد مسطوره کاری پیش‌آید که لازم سررشته و دستورالعمل گرفتن باشد معروض داشته جواب اجرای آن را حاصل کنند.

قاعدهٔ پانزدهم، در هفته دو روز که برای داک و پوسته معین است، خواه کیفیت و حادثه روی دهد یا ندهد، باید عریضه به حضور حضرت ضیاءالملّة والدّین و حضور من متوالیاً برسد.

و میجر شرف‌الدین، با این دستورالعمل و افواج مأمورهٔ سرزنش بغات قوم جاجی از کابل راه خوست و سمت جنوبی برگرفته، کار روایی‌هایی که کردند عنقریب در موقعش رقم خواهد شد، إنْشاءَالله تعالی.

شرح حوالهٔ تاجران قندهار و مسترد شدن اکثر آن

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، بیست و دو لک و پنجاه و دو هزار چهارصد و چهل و چهار روپیهٔ قندهاری که سیزده لک و سیزده هزار و نهصد و بیست‌وپنج روپیه و دو ثلث یک روپیه کابلی به شمار می‌آمد، از دفتر سنجش بر تجار قندهار حواله و امر حصول شده، ایشان اکثر آن را ناحق گفته به ذریعهٔ عریضه داد خواستند و حضرت وکلای ایشان را طلب کابل فرموده و ایشان سید تاج‌میر و حاجی محمدسعید و حاجی عبدالرحمن و حاجی محمداکبر و حاجی محمد و حاجی محمداعظم و میرعلم خان و دیوان موتی‌مل نامان را از بازرگانان معتمد و معتبر به وکالت خود گزیده، هر هفت تن را گسیل کابل داشتند. و ایشان با دفتریان سنجش قطع حساب و آوارهٔ حوالهٔ مذکور را کرده، از جمله نه لک و ده هزار و هفتصد و شصت و هفت روپیه و دو ثلث یک روپیه و چهار فلوس را بر عهده قبول پذیرا شده، سیزده لک و چهل و یکهزار و ششصد و هفتاد و شش روپیه و هفت شاهی و سه فلوس و سه دینار را که ناحق بود مسترد کردند. و از جمله مبلغی که بر عهدهٔ قبول گرفتند، نیز یک‌لک و سی‌و یکهزار و نهصد و هفتاد وچهار روپیه و شش شاهی را که سهو نویسندهٔ دفتر بود، مجرایی حاصل نموده هفتاد هزار روپیه دیگر را نیز که سی‌و دوهزار و یکصد و پنجاه و هفت روپیه و دوثلث یک روپیه را رسانیده و سی‌وهفت هزار و هشتصد و چهل روپیه و یک‌ونیم شاهی را که از بابت گمرک پشم هرات بود و ثابت گشت، از جمله پنجاه و هشت هزار و دوصد و پنجاه‌و شش روپیه و دو ثلث یک روپیه و دو فلوس را که از بابت دلالی بود، سند معافی به دست آوردند، و از تمامت مبلغ مذکور که حواله شده بود، شش لک و پنجاه هزار و پنجصد و سی و پنج روپیهٔ قندهاری بر ذمّت تجار قندهار قرار گرفته، سند ادا نمودن به قسط سه‌سال به دولت داده، در روز چهارشنبه بیستم جمادی‌الاولی فرمان مستردی مابقی را حاصل کرده رخصت

مراجعت یافتند و در باب چهار لک و یکهزار و شانزده روپیهٔ گمرک پشت‌رود، که از عرصهٔ هشت سال تجار آنجا نداده بودند، برعهده گرفتند که بر فروشندگان پشم ثابت نموده و از ایشان به دست آورده، عاید و واصل خزانه دولت کنند و الاّ از مال خود ادا نمایند.

منات‌های روسی که موجب زیان دولت گشت

و هم در روز بیستم مذکور جمادی‌الاولی، حضرت والا از عریضهٔ محمداسمعیل خان، سفیر این دولت در کلکته، آگاه شد که کاغذ منات یکصد سومی دولت روس در بمبئی به یکصد و پنجاه و شش روپیه کلّه‌دار به فروش می‌رود، سفیر مذکور را ارقام رفت که «از کلکته در پشاور بیاید که چهارلک و نه هزار و یکصد و هشتاد و پنج کاغذ منات صد سومی که در خزانهٔ دولت موجود است و قرار تخمین مبادله روپیهٔ کابلی و کلّه‌دار که یک منات صد سومی سه صد روپیهٔ کابلی به شمار می‌آید، دوازده کرور و بیست و هفت لک و پنجاه و پنج هزار و پنجصد روپیهٔ کابلی می‌شود، ارسال پشاور می‌گردد که در بمبئی برده به فروش برساند و بهای همه را طلای صد نمبر و نقرهٔ یامو خریده گسیل کابل نماید.» و محمداسمعیل خان در پشاور آمده تا که عریضهٔ وصول او در آنجا به حضور رسید، حضرت والا رحلت نموده، او از پشاور چنانچه بیاید، از صدور امر والا با اعلیحضرت سراج‌الملّة والدّین آگهی داده، خواستار فرستادن منات‌های مذکوره شد و اعلیحضرت ممدوح فروش آن را معطل داشته در پاسخ او نگاشت که «در کلکته به سر خدمت سفارت خود برود و این مناتها همچنان مانده در وقت انقراض دولت تزاری که منات روسی کاسته و پراوج گشت این مبلغ نیز به هدر رفت.

شرح شرارت‌پیشگان قوم جاجی

و از دیگر سوی، قوم جاجی که از پیش چنانچه گذشت، تمرد ورزیده و جهان‌داد خان احمدزایی، که تاجر با ثروت و مکنتی بود، دامن طغیان برزده و در بین ایشان

شده به وعده و مژدهٔ گرفتن پول نقد و فشنگ و تفنگ از دولت انگلیس، پذیرای اطاعت آن دولت شدن ایشان را فریفته زیاده‌تر در کوه جهالت و ضلالت صعود داده، چنانچه گذشت خودش نزد انگلیسان رفت و ایشان از به راه افتادن فوج از کابل، قرین یاس و هراس گردیده، بعضی از راه فرار در موضع شلوزان کرم و پیوار و برخی در کوبزن و بوره‌گی شتافته پناه‌گزین تمرد و طغیان شدند و جماعه‌ای از ایشان به عادتی که در فطرت دارند، در نصف شب شنبه بیست‌وسوم جمادی‌الاولی، از موضع بوره‌گی بر محافظ‌خانه واقع بندجوی خرلجی تاخته و پیادگان ساخلو، که در آنجا اقامت حراست سرحد داشتند، پیشتر از عزم و ارادهٔ ایشان آگاه گردیده، خود را در موضع اقامتگاه فوج جدیدی کشیده بودند که جاجیان شبخون زدند و محافظ‌خانه را از وجود حرسهٔ آن تهی یافته، به آتش جهالت بسوختند و محمداکبر خان هزاره، کرنیل فوج پیاده قراباغی، ببرک خان جدرانی را که خادم اخلاص‌کیش صداقت‌اندیش دولت بود، با شهبازخان پسر ملک رحمت‌شاه خان وزیری، که مسمات لعل خواهرش، در سلک بانوان حرم محترم شاهی منسلک بود و برادران او و دسته‌ای از فوج پیادهٔ نظام مامور سرزنش و تنبیه و تهدید اشرار جاجی کرد و چون ایشان در محافظ‌خانهٔ واقع موضع پتان رسیدند، اشرار که با سپاهیان اقامتگاه فوج جدید درآویخته سرگرم ستیز و آویز بودند، تاب مقاومت و توان استقامت در خود ندیده فرار کردند و پس از به روی روز افتادن این واقعه، کرنیل محمداکبر خان روح‌الله خان صدباشی را با پانزده تن از پیادگان ساخلو قوم جدران، مأمور حصول علم و آگاهی بروج فاصلهٔ سرحد کرد، و اشرار جاجی که بروج را برانداخته و خراب ساخته، در مغارات و جوف اشجار کوهی جای گزیده بودند، با ایشان آهنگ جنگ کرده، صدباشی روح‌الله خان را با یک نفر از سپاهیان نظام و سه تن پیادهٔ ساخلو جراحت رسانیدند و از اشرار جاجی پنج نفر مقتول و شانزده نفر مجروح گشتند و محمداکبرخان کرنیل آگاه گشت که بعضی از پیادگان فوج نظام انگلیس و مردم طوری به تغییر لباس به اتفاق مردم رعیتی قوم طوری، راه معاونت اشرار جاجی برگرفته با سپاه و هواخواهان این دولت طریق محاربت می‌سپارند و از شنیدن خبر، محمدعظیم خان خال‌زادهٔ امیرمحمداعظم خان و امیر محمدافضل خان مرحومان، از مردم شلوزان

که هجرت کرده در توابع خوست از دولت مزرعه یافته و تنخواه نیز داشت، مأمور حصول علم از صدق و کذب این معامله تبعهٔ دولت انگلیس کرد و ماجرا به حضور والا برنگاشت. و پاسخ نگارش او چنانچه بیاید در روز پنجم جمادی الاخری ارقام یافت.

تعیین تنخواه حاکم خوست

و مقارن این‌حال در روز بیست‌وپنجم جمادی‌الاولی، حضرت والا در سالی یکهزار روپیه بر اصل تنخواه میجر شرف‌الدین، حاکم جدید خوست، که برای عبدالواحد خان پسر حاجی بگار خان قندهاری در وقت حکومت خودش داده می‌شد افزوده، اضافهٔ آن با اصل تنخواه که از دفتر نظام می‌برد، یکهزار و سه صد و شصت روپیه در سالی معین گشته، فرمان رفت که تا وقت برحال بودن به حکومت خوست به او حواله و برات داده شود.

تحریک سرقت نمودن قاضی عبدالرحمن دزدان چخانسور را

و از دیگر سوی، در خلال واقعاتی که به شرح رفت، سلیمان و محمدعظیم و تاج‌محمد نامان، از مردم چخانسور تبعهٔ این دولت، به تحریک و تلقین و ترغیب ملا عبدالرحمن وردک، قاضی محکمهٔ شرعیه چخانسور، راه سرقت و غارت جانب سرحد کرمان از مملکت ایران برگرفته، یک نفر زن شوهردار را با یک دختر و یک پسر به سرقت و تغلب برداشته با خود در چخانسور آوردند و دختر را به قاضی عبدالرحمن سوغات داده، زن را تاج‌محمد مذکور با آن که مطلقه و از روز آوردنش تا وقت عقد نکاح سه ماه و ده روز ایام عدهٔ او نگذشته بود، قاضی عبدالرحمن عقد مزاوجت او را با تاج‌محمد دزد بربست و شوهر آن زن با حیدربیگ نامی، از بزرگان مردم کرمان و چند نفر از قوم خود، از راه تفحّص و تجسّس وارد چخانسور شده دریافت که دختر را قاضی و زن را تاج‌محمد در آغوش وصال و ملک یمین کشیده‌اند. پس از حصول علم، خواستار زن و دختر و پسر آمد و چون دختر را قاضی تصرف کرده بود جواب داد که او را از خود راضی کرده‌ام و برعلاوه مربی و جانبدار دزدان شده، زن و پسر را نیز ندادند. و

آنان از این روش نامسلمانانه مأیوس گردیده بازگشتند و شکوه نزد حاکم کرمان برده ماجرا بازداشتند. مکتوبی از او و دو قطعه مکتوب دیگر از سردار پردل خان، پیش‌آهنگ سواران کشادۀ کرمان و حاجی ملاّ محمداسمعیل، مجتهد سیستان، به نام آخندزاده فقیرمحمد خان حاکم و سرحددار چخانسور، به دست آرزو و نیاز آورده، دوباره در چخانسور. آمدند و دزدان مذکوره به تحریک و ترغیب ملاّ عبدالرحمن قاضی، سر راه ایشان را گرفته به‌ضرب چوب سخت بخستند و پس از آن ایشان با سر و روی خراشیده و پشت و پهلوی خسته به حلیتی که دانستند و توانستند، نزد آخندزاده فقیرمحمدخان خود را رسانیده مکاتیبی که با خود داشتند تقدیم حضور او کردند و او دزدان را احضار و حبس فرموده، قاضی عبدالرحمن خان با هواخواهان خود از راه غیظ و خشم نزد آخندزاده شده به خشونت اظهار کرد که یا دزدان را رها دهد یا ایرانیان را من حبس و قید می‌کنم و آخندزاده خائف گردیده دزدان را از زندان نکشیده، خود از مسند برخاسته در خانه شد. و قاضی دزدان را رها داده ایرانیان را بی‌نیل مرام سقط و دشنام گفته مأیوسانه بازگردانید. و هم‌چنین گل‌محمد نامی از مردم چخانسور، دو رأس الاغ را از مردم سیستان دزدیده و به آن اکتفاء و اقناع نورزیده، دوازده رأس الاغ دیگر را به سرقت آورد و آخندزاده فقیرمحمد خان او را محبوس کرده، قاضی عبدالرحمن او را نیز از محبس کشیده آزاد نمود و آخندزاده فقیرمحمد خان ماجرا قراری‌که مذکور شد، حضرت والا در روز بیست‌وپنجم مذکور جمادی‌الاولی فرمان کرد که «دختر و زن و پسر ایرانی [را] به کسانش تفویض کرده، قاضی عبدالرحمن را با دزدان محبوس و مغلول گسیل کابل نماید.» و هم سرتیب عبدالرحیم‌خان را ارقام فرمود که «هر چهارتن را محبوساً و مغلولاً رهسپار کابل نماید.» و تا که ایشان واصل کابل شدند، حضرت والا را اجل موعود مهلت نداده از زبر تخت در زیر خاک جای گزید، و ایشان به مجرد وصول در کابل، چون حضرت والا پدرود جهان کرده بود، فوراً از حبس خلاص شده، درپایان کار قاضی عبدالرحمن مامور قضاوت محکمۀ شرعیه ترکستان شد.

تاختن مردم مسعودی بر محافظ‌خانهٔ انگلیس

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم گشت، چندتن از مردم قوم مسعود وزیری، در حد موضع کشمر کار واقع موضع غوی‌لوی بر محافظ‌خانهٔ دولت انگلیس تاخته و شش نفر را به خاک هلاک انداخته، سی میل تفنگ دنباله‌پر را با قورخانه و فشنگ و اسباب آن بردوش سپاهیان انگلیس حمل کرده به کوه کشیدند، بعد سپاهیان را رجعت داده تفنگها و قورخانه را در خانه‌های خود بردند و سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون، ماجرا معروض‌داشته، حضرت والا در روز یکشنبه سلخ جمادی‌الاولی بدو ارقام فرمود که «چون شما در حاشیهٔ مملکت و سرحد اقامت دارید، می‌باید که از وقوع واقعات سرحدیه و حدود خارجه و حدود خود، هر روز یا یک روز در میان، وقوف و آگاهی حاصل کرده، به ذریعهٔ عریضه به سرکار ما برسانید، تا دلیل اثبات خبرداری و بیداری شما گردد، نه این‌که از فرط غفلت احوالی را که چهل و پنج روز پیش به گوش راست‌نیوش سرکار ما رسیده است، حالا آگهی بدهید، باری باید از خواب گران بیدار شده از حالات همسایگان خود آگاه شوید. چه این امر از لوازم حکومت و سرحدداریست و غفلت و بیباکی هم از خود حد و اندازه دارد. اگر خود شما متوجه امور نزدیک و دور بوده به دیگری نگذارید، چرا این‌گونه شود که عریضهٔ ارجمند سردار حبیب‌الله خان را به نام سرکار ما می‌نویسید؟ و احوالی که در قرب علاقه محکومهٔ شما روی می‌دهد، باید همه روزه واقف و آگاه شوید، زیرا شروط اسلامیت و خدمت دولت اسلام همین است که ترک خدمت محولهٔ خود نکرده، به راحت و تن‌آسایی نگرایید که مسئول خدا و رسول و پادشاه و رسوا می‌شوید.»

نکوهش سردار گل‌محمدخان

و هم در روز سلخ مذکور، جمادی‌الاولی، حضرت والا در باب ده نفر اشترباری و دونفر مهاری و یکصد و سی عدد وام خرما و پنج عدد پاچک خرما و چهار جلد پوست پلنگ و چهار خیک مملو از خرما و دو من ترنجبین، که نوروز خان بلوچ خارایی به عادت مرسومهٔ همه‌ساله به نام هدیه حضور والا فرستاده و گمرک‌چیان

عرض راه مبلغی به گرو گرفته بودند، فرمان کرد که اشتران و اشیای مذکوره را از گمرک معاف دارند.

دادن املاک هزاره به افغان

و هنگام، شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان سرکردهٔ عموم دفاتر پادشاهی و امور و مهام کشوری، به عزم افزودن مالیات دیوانی محمدعمر خان را با ملاّ سید شریف و ملاّ عبدالکریم و ملاّ شیرگل، مساحان مزارع و مساقات، مامور زمین دادن و تعیین مالیات کردن مردم مهاجر قوم کاکر ده محمداخلاص خان تعلق محمدرضا خان، حاکم قلات را نیز فرمان کرد که «از موضع چله‌کور شروع در دادن زمین کرده تا موقع شوی‌دماره و نیک و غیره موطن مردم هزاره که جا شوند، هر یک از مردان را سه جریب اعلی و زن را نصف آن از مزارع طوایف هزاره مساحت و پیمایش کرده بدهد و افغانان ناقله را اگر در آن مواضع و محال جا و ماوی گرفته باشند، بکشد تا در دیگر جاها مزرعه و کلاته برای ایشان داده آرام و آسوده شده روز راحت و رفاهت به سر برند.»

وقایع ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ هزار و سه صد و نوزده هجری

در روز پنج‌شنبه پنجم این ماه، حضرت والا از عریضهٔ کرنیل محمداکبرخان هزاره، که از به تغییر لباس معاونت و امداد نمودن سپاهیان فوج نظام انگلیس با تمّرد و طغیان ورزیدگان قوم جاجی چنانچه گذشت و وعدهٔ ارقام پاسخ او از حضور والا داده آمد، برای او رقم فرمود که «اگر بعضی از سپاهیان نظام انگلیس به تغییر لباس در جنگ اقدام نموده در معاونت و معاضدت اشرار قوم جاجی طریق کوشش و کشش می‌سپارند و جراحات زخم‌برداشته‌گان از گلوله دنباله‌پر نظامی انگلیس می‌باشند، الحمدلله افواج مامورهٔ سرکوبی بغات جاجی همه تفنگ دنباله‌پر در

دست ظفرپیوست دارند و در مقاتلت و مدافعت، همت بر قتال و جدال گماشته، از دَرِ شجاعت و شهامت افغانی داد مردی داده، جواب ایشان را بالمقابل از دهن تفنگ می‌دهند و دلیری و شیری خود را به سپاهیان انگلیس به خوبی نشان داده و می‌دهند» و تا این‌جا به کرنیل محمداکبر خان نگار داده با خامهٔ خاص امضا نمود. و از قفای آن در روز چهاردهم جمادی‌الاخری، به احمدشاه خان کمیدان توپخانه و محمدیعقوب خان و محمدحسن خان کمیدانان هر دو فوج هزاری، که از کابل چنانچه گذشت با فوج ماتحت خود مامور تنبیه و تهدید بغات شقاوت نهاد شده و در جاجی و چمکنی رسیده، از وصول خود در آنجا معروض حضور والا داشتند، ارقام فرمود که «چون وارد موضع جاجی و چمکنی شده‌اید و آنجا در قرب سرحد واقع است، می‌باید چون اژدهای خوابیده در آنجا فروکش کنید و به قدر دوهزار ذرع از خط فاصل سرحد این سوتر گردش کرده، از خط عبور نکنید و باکارکنان و سپاهیان نظام انگلیس خود را دوچار و گرفتار مزاحمت و منازعت نسازید» و این را به کمیدان مذکوره رقم فرموده، در حالت بیماری شدید و سخت مرض نقرس که گوشت پای غیرت انتهای والایش همه گندیده از شدت درد فغان می‌کرد و به معاونت غلام‌بچه‌گان که به‌دست سعادت‌پیوستش یاری می‌دادند، با خامهٔ خاص امضای فرامین و احکام کرده نام خجسته‌فرجام خود را می‌نوشت، به ویسرای کشور هند رقم فرمود که «از جهان‌داد خان احمدزایی و تبعهٔ او که در خاک مقبوضهٔ آن دولت پناه‌گزین شرارت و شقاوت شده است، اسلحه و آلات حربیه را گرفته، تمام ضبط نماید که توان ارتکاب شورش در سرحد از او سلب گردیده، خوار و زبون گردد و نتواند که چپ و راست تاخته، آتش فتنه برافروزد.»

و هم در این ایام، مواد هفده‌گانهٔ دستورالعمل مردم مهاجر که با خامهٔ خاص والا چنانچه در تضاعیف واقعات ماه صفر رقم شد، امضای صحت یافته و در ختم آن نام شاهانه خود را رقم کرده و تا این وقت معطل مانده، به مردم مهاجر داده نشده بود، در روز چهارشنبه هجدهم جمادی‌الاخری، میرزا آقاجان خان سردفتر یک شعبهٔ بولک دوم ادارهٔ تحریرات حضور والا ثبت آن را برداشته، تفویض عبدالرحمن خان اچکزایی ممیز خیانات و خسارات حاکم و سرپرست مهاجرین، که نود و شش لک روپیه را به نام جیره و تقاوی از دفتر پادشاهی برده و به

مهاجرین نداده، عوض حاصلات مزارع مردم هزاره که زمین را با ربع و دخلش به مهاجرین داده شمرده بودند، و از عرض بزرگان مردم مهاجر چنانچه رقم شده آمد، او مامور ممیزی شده بود سپرد. و از نوشتهٔ میرزا آقاجان که در ثبت فقرات هفده‌گانه در ذیل فقرهٔ پانزدهم است و رقم نموده که در اصل طومار دستخط ضیاءالملّة والدین مرحوم می‌باشد، یحتمل که در حالت مرض موت نوشته باشد، به وضوح می‌پیوندد که فقرات مذکور حسب‌الامر در ماه صفر رقم شده و حضرت والا از گرفتاری زیاد در امور سلطنت و حراست مملکت و توجه به حالت ملت، که جزیی و کلّی بر ذمّت همت والا نهمت خودش بود و همه را چنانچه ثبت شده آمد اجرا می‌فرمود، فرصت امضای آن را نیافته، در روز هفدهم جمادی‌الاخری با وجود شدت مرض مهلک که دوچار حالش بود، آن را امضا و دستخط کرده نزد میرزا آقاجان فرستاده باشد. و از این ثابت می‌گردد این‌که ذات شاهانه با وجود سیاست پررعب و خشونتش، که اهالی افغانستان از جهالت و وحشتی که در فطرت دارند و شایان زجر و توبیخ و خشونت‌اند و هرگز بدون سیاست و قتل و غارت پانهاد شاهراه هدایت و صداقت نمی‌شوند و بیرون از تعصّب جاهلانه و تاخت‌وتاز سارقانه و حرق و غرض وحشیانه نسبت به همدیگر، دیگر هیچ نمی‌دانند، تا نفس آخرین و دم بازپسین در خدمت ملک و ملت و دولت خامه‌رانی و آمه‌فرسایی کرده‌اند.

ارتحال حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم

الغرض ذات قدسی‌سمات شاهانهٔشان از مرض نقرس و عارضهٔ درد پای طریق صداقت‌پیمای و تب شدید که از عرصهٔ چهارده روز، طبیعت مبارک ایشان را در زیر فشار و انزجار گرفته بود، به ساعت سه پس از نصف پنج‌شنبه نوزدهم جمادی الاخری پدرود تاج و تخت و حیات فانی نموده، روی به سوی سرای جاودانی نهاد، و در قصر میامن‌حصر باغ بلند، که یکی از ییلاق‌گاه‌های چارگانهٔ تابستانی ذات شاهانه، چون باغ بابر و پمقان و قلعهٔ هاشم خان و باغ مذکور بود. جان به حق تسلیم نمود و به ساعت شش قبل از نصف‌النهار روز پنج‌شنبه نوزدهم ماه مذکور جمهور خواص و عوام اهالی شهر کابل و ترکستان و هرات و قندهار و

قطغن و بدخشان و جلال‌آباد و غزنین و هزاره‌جات که هر کدام برای امری و عرضی و استدعای دادی و قطع حسابی در کابل حاضر بودند، از لشکری و کشوری را در سلام‌خانه عام به امر شهزادهٔ اعظم سردار حبیب‌الله خان و استصواب رأی شهزاده محترم سردار نصرالله خان و ایشک‌آقاسی سردار عبدالقدوس خان دعوت کرده و خود شهزاده پس از فراهم آمدن عموم به ساعت نه، از ارگ پادشاهی با تمکین و وقار فوق‌العاده و حشمت و عظمت و جلال پادشاهی، به سواری اسپ بیرون خرامیده و به درب بار عام فرود آمده، با تواضع و سکنهٔ تام در اندرون سلام‌خانهٔ عام شده، با آن که حاضرین بار از صغار و کبار بر ارتحال حضرت ضیاءالملّة والدّین آگاه گردیده بودند و به پای سلام و احترام برخاستند نگاه لطف‌آمیز شفقت‌انگیزی کرده، بر زبر تخت امارت برآمده و عموم اهالی بار را به زبان مرحمت، امر نشستن کرده، چون بر فراز تخت جالس کرسی سعادت رخت گشت، به حضار اظهار فوت ملامت‌آثار پدر تاجدار خویش کرده و به اتفاق عموم دست دعا به طلب مغفرت بالا کرده، از حضرت احدیت طلب آمرزش کرد و تا ساعت دوازده از نصف روز در سلام‌خانه درنگ فرموده در ضمن توقف، مناشیر عدیده از نگارش اولیا و خدمهٔ دولت و منشیان که به امر والایش مبنی بر آگهی دادن از فوت آن پادشاه جنت جایگاه به عموم اهالی مملکت از حکّام و ضبّاط و قضات و رعیت ترقیم نمودند به امضای خط خاص رسانیده ارسال و انتشار فرمود. و هم سردار نصرالله خان برادر کهتر خود را، که در باغ بلند پهلوی جنازهٔ پدر نیکوسیّر خود درنگ سررشتهٔ تجهیز تکفین و تدفین می‌کرد، با سردار عبدالقدوس خان ایشک[آقاسی] و جمعی ازاعیان و اشراف لشکری و کشوری که به امر والای او راه حمل و نقل تابوت آن پادشاه سیاسی آگاه نمود. نعش او را از باغ بلند، چنانکه بیاید، در قصر بوستان، که نشیمن‌گاه خاص او بود، نقل دادند و تا که او را واصل آنجا نمودند و حاجی عبدالرزاق و غیره به امر والا، که والی امر و ولی پدر بود، به تغسیل وتکفین پرداخته، کفن به ذات شاهانه درپوشانید، اهالی کابل و اطراف و ولایات، جوق جوق و دسته[دسته] از در تسلیت بر تعزیت و قرائت فاتحت و طلب مغفرت حاضر بار شده از ازدحام عام و هجوم خواص و عوام انام، در اندرون و بیرون سلام‌خانه به هزاران نفر انجمن شدند و جمعیتی که

در اندرون سلام‌خانه و اکثر از روسای کشوری و قائدین لشکری بودند به عرض رسانیدند که: الحمدلله ما همه مسلمانیم و تابع قرآن و پیرو نبی آخرالزمان و امر دین و حکم شریعت سیدالمرسلین است که اگر دقیقه و لحظه‌ای از ایام حیات و زندگی بدون بیعت پادشاه اسلام بگذرد، گویا در حالت و عالم جهالت فرومانده و مرده‌ایم. بنابراین امر شرع شریف، خواهش و تمنا و آرزوی تمامت ما اقوام و قبایل این است که شما امیر و پادشاه خودمختار ما بوده، بیعت و اطاعت ما را نسبت به خود قبول و منظور بفرماید و به طوری که والد مرحوم ماجد شما در سالهای زیاد، زمام انتظام تمام امور و مهمام ملکی و ملّیتی ما را در کف اقتدار خود گرفته، روز و شب خود را به رنج و تعب، صرف آبادی و آسایش حال ما می‌فرمودند و دقیقه‌ای از دقایق اهمال و اغفال نمی‌نمودند، پیرایش حال و مال ما را ختیار نموده، بار امانت امارت را که بسی خطیر و بزرگ است، بر دوش سعادت آغوش بردارید. و حضرت والا از این خواهش و استدعای عموم قبول امارت نمودند.

و نخست قبل از همه برادران والا که در ارث شریک و سهیم بودند، سبقت در بیعت نموده بعد عموم اهالی حاضرهٔ بار و خاندان شاهی واعداد فرقهٔ جلیله محمدزایی و دیگر اقوام و قبایل، از سادات و علما و اشراف و اعیان کشوری و منصب‌داران لشکری و عموم مردم دست بیعت، پی‌هم، در دست سعادت‌پیوست والا داده، به اخلاص و صداقت و حسن نیت دعای آمرزش آن پادشاه و دوام سلطنت و طول عمر و بقای عظمت و جلالت این پادشاه دیانت‌آگاه را به تقدیم رسانیده، رشتهٔ اطاعت امر و نهیش به گردن متابعت نهادند. بعد ذات شاهانه با جمعیت تمامت مردم کشوری و لشکری تا جایی‌که ممکن بود و امکان گنجایش راه از شهر تا باغ بالا داشت و توانستند که خود را در آنجا برسانند، عازم و رهنورد باغ بلند گردیده، به اتفاق جمع کثیری که مترصد بودند، نعش آن پادشاه خلدآرامگاه چنانچه از پیش اشارت شد، به طرز ملوکانه در محفه حمل فرموده، خود با عموم مردم در جلو آن به راه افتاده، در بوستان‌سرا فرود نمود و به موجب وصیت خود آن مغفور دفن کردند.

و هم از رویداد این قضیهٔ نامرضیه و امارت خود و بیعت مردم به ویسرای کشور هند و ملا محمدعظیم و دوست‌محمد خان توخی مقیمان بمبئی و کراچی و سردار محمدابراهیم خان پسر امیر شیرعلی خان مرحوم در حسن ابدال، و سردار محمدطاهر خان پسر سردار محمدشریف خان مغفور در کراچی و میربچه خان کوهستانی و سردار محمدعمر خان پسر امیرکبیر دوست‌محمدخان مبرور و سردار عبدالعزیز خان و سربلندخان و سیدپادشاه خان و محمدشریف خان و محمدامین خان و محراب خان و عبدالغنی‌خان و میرزا تاج‌محمد خان و میرزا محمداسحق خان و میرزا الله‌داد خان آرتیان سابقه در پشاور و ارباب احمدخان و دین‌محمد خان تحویلداران مال و اسباب دولتی و زکریا خان و محمدزمان خان تحویلداران سابقه و ملاّ شمس‌الدین قافله‌باشی، همه باشندگان هند و سند و پشاور، نگار داده آگاه فرمود که إنْشاءَالله تعالی پس از ذکر و رقم نمودن مستحدثات و تأسیسات و انتظاماتی که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم که در عرصهٔ بیست‌ویک سال و ده ماه و نوزده روز عهد امارت خود از قوه به فعل آورده، افغان و مملکت افغانستان را عظمی در انظار و وقعی در اقطار نهاد شروع به واقعات عهد امیر حبیب‌الله خان نموده إنْ شاءالله تعالی تمامت وقایع را بر طبق واقعات عهد ضیاءالملّة والدّین از مأخذ صحیحه و ثبت کتب احکام و فرامین نگار داده، از خود مرتکب نگارش قضیه و حادثه و واقعه‌ای که سندش به دست نباشد و در حقیقت و نفس‌الامر به روی روز آمده باشد نخواهد شد و خود را هدف تیر ملامت کانایان و دانایان و آگاهان حقیقت و بی‌خبران حادثت و وقعیت نخواهد ساخت.

مستحدثات و تأسیسات و انتظاماتی که حضرت ضیاءالملّة والدّین به روی روز آورد

ذکر مجمل خدمات شایستهٔ حضرت ضیاءالملّة والدّین که نسبت به مملکت و ملت افغانستان نمود.

این پادشاه در تمام سنین و شهور و ایام سلطنت خود، چنانچه سراپا ثبت تاریخ شده آمد، از محاربات داخلی جهلهٔ ملت و معاندین دولت نیارمید، چنانچه در حین ارتحالش نیز مردم قوم جاجی و جهان‌دادخان احمدزایی که رقم تمرد و طغیان ورزید، موجب سوق‌الجیش گشت و با محاربات متعدده و پیش‌آمدهای اختلافات عدیدهٔ سردار محمدایوب‌خان [را] در قندهار مغلوب و منهزم ساخته، پس در راولپندی با دولت انگلیس عهد مودت و اتحاد بسته، در همان حین با دولت روس در پنجده جنگیده، پس مردم اندر تمرد و طغیان‌ورزیده سزا جزا و کیفر دیدند و از پی آن سردار محمداسحق‌خان در ترکستان لوای مخالفت افراخته از فرار در سمرقند رفته در آنجا بمرد و از قفای [آن] عزم تسخیر هزاره‌جات کرده، به قهر و قسر همه را در تحت فرمان آورد. میربچه‌گان بدخشان و مغل‌خان مهمند و سیدمحمد کنری و سردار محمدحسن خان نبیرهٔ وزیر فتح‌خان و نورمحمدخان پسر سردار فیض‌محمد خان و والی میمنه و مردم فیروز کوه و چارصده و ترکی و علی‌خیل و اقوام منگل و جدران و شنوار و غیره و غیره یک یک به فتنه برخاسته، سزای خویش دیدند و مردم یونانی کافرستان را مطیع و منقاد ساخته، به دین اسلام درآورد و بت‌های ایشان را در کابل حمل و نقل داده همه را نیست و نابود فرمود و از روی کشتگان مردم شنوار در تپهٔ قلعهٔ شاه‌مردخان واقع جنب شهر جلال‌آباد و از رؤس کشتگان مردم اندر، در تپهٔ خاک بلخ کابل کله‌منار برافراخت؛ و با این که همواره مشغول تنبیه و تهدید بغات بود، روز غفلت و بطالت و راحت به‌سر نمی‌برد و همیشه مواظب اجرای امور بود. ارگ شاهی کابل را که قبلا باغی از

اشجار توت و اطراف آن کشتزار بود تأسیس نهاده آباد کرد و بازار ارگ و گنبد چارسوق و حمام بزرگی با انبار ذخیرهٔ آب جاری متصل بازار و چارسوق تعمیر کرده، سلام‌خانهٔ عام و سلام‌خانهٔ خاص و بوستان‌سرا و گلستان‌سرا و عمارت مهمانخانهٔ دولتی و سرای علیا و قصر شهرآرا و عمارت باغ‌بلند و پمقان و قلعهٔ هاشم خان و باغ شاهی جلال‌آباد و منزل باغ قندهار و عمارت تاشقرغان و قلعه نظامی دهدادی و سرک تنگی غارو و کافرستان و لمقان و اسمار و هزاره‌جات را، تمام این پادشاه اساس نهاده آباد کرد. و تأسیس فابریکه توپ و تفنگ و فشنگ و حربه و کریج‌سازی و کارخانهٔ چرمگری و بوت‌دوزی و منگنهٔ ضرّابی مسکوکات و تأسیس کارخانهٔ پشمینه‌بافی و غیره و غیره را تمام این پادشاه به روی کار آورده، کاریگران و معدن‌شناسان و رایضان از اروپا و لندن طلب کابل فرموده، انواع اسلحه و آلات حرب از قبیل توب و تفنگ و فشنگ و غیره ادوات و آلات از فرنگستان به مبالغ هنگفتی خریده، که بهای همه چنانچه جابه‌جا ثبت تاریخ شده آمد، قرب هشتاد ملیان روپیه کابلی تا روز رحلتش به شمار آمد، در کابل حاضر آورده فراهم کرد، و نفوش‌شماری و سرشماری انسان و حیوان را او به روی روز آورده، از هشت نفر یک نفر را برای خدمت دین و دولت منتخب فرمود و بر دواب و مواشی گمرک قرارداده، در معاملات عموم رعیت و ملت، در اشیایی که خرید و فروش می‌کردند، بر یک روپیه یک فلوس گمرک گذاشت و مزارع را تمام مساحت فرموده بر مالیات اراضی و عقار و اشجار بیفزود و بر برخی جدید مالیه گذاشت و چرمگر از همدان ایران خواسته تأسیس کارخانه چرمگری نمود و برای اجرای این معامله پوست خام گاو و بز را بر عموم ملت قدغن خرید و فروش کرده، همه را امر خریدن بر خود دولت کرد و پوست قره‌گلی و پسته و بادام و شیرخشت و تریاک و غیره را نیز به جز از دولت بر عموم خرید و[فروش] همه را قدغن کرده از تجارت این اشیا، منافع کلیه عاید دولت نمود و حجّت و قباله و صورت حال دعوی و محضر و مجلّه و ضمانت خط را تمام رسمی و شرعی قرارداده، بر هر یک به قدر اندازه، محصول گذاشت و اوقاف را تمام برای ادای مواجب معلمین مدارس و ائمه و مؤذنان مساجد و مصارف فرش و چراغ ضبط کرده، بر دختر باکره ده روپیه بر ثبیه پنج روپیه محصول نکاح و ازدواج و بر

صد روپیه از ذکات یک قران نهاد و با دولت انگلیس و ایران و روس و ختای تحدید و تعیین حدود سرحدیه در میان آورده، افغانستان را از تصرفات اجنبیه محدود و محفوظ ساخت. و دیگر به هرجا سر فتنه‌جویی که دید ببرید و در رخنهٔ ملک چید و حصول بقایای مال دولت و خسارات و خیانات کارداران و حکّام و عمّال و ضبّاط را به ضبط اموال و فروش شفعه‌داری و قوم‌داری حوالت فرمود که از این در کسی در افغانستان پی قوم و شفعه نبود که پول نداد و رنج نکشید و دیوان و دفتر را که تا عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم و سه چهارسال عصر این امارت این پادشاه محول به یک نفر مستوفی و چند نفر نویسنده زیردست او بود، و دفتر اقوام و قبایل چون درانی و غلزایی و فارسی و غیره جدا بود و مالیات را سرکردهٔ هر قوم که به نام مستاجر یاد می‌شد و در حقیقت حاکم نیز بود، از رعیت حصول کرده در شهرهایی چون هرات و قندهار و قلات و غزنین و کابل و جلال‌آباد و مزار رسانیده، اعداد رعیت روی محصل و جور و ستم نمی‌دید تغییر داده، منقسم به دفتر شمالی و مغربی و جنوبی و نظام و تحویل و اخراجات و روزنامچه و صکوکات و کوتوالی فرمود و از این تقسیم، کار افزونی گرفته از اقسام مردم نانجیب و فرومایه داخل دفتر پادشاهی شده، دفتر سنجش را به روی کار آوردند و انواع جور و ستم را مرتکب شده، هیچکس را نگذاشتند که محصل عقب سر و بالای خانهٔ او نباشد و این امر در عهد اعلیحضرت امیرامان‌الله‌خان غازی، که در حقیقت روح ملت و آب حیات رعیت و حارس مملکت و خواهان ترقی دولت و عموم اهالی سکنهٔ مملکت است، تغییر یافته وزارت‌ها تأسیس و ملت و مملکت آرام و آسوده و راحت گشت که إنْشاءَالله در موقع و مقامش مفصل رقم خواهد شد.

و نیز حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم تمام امور دیوان و مملکت و رعیت را منوط و مربوط به ادارهٔ تحریرات حضور فرموده، آن را نیز به سه حصه منقسم فرموده هر یک را مامور سمتی فرمود. چنانچه تمامت فرامین و احکام که از حضور و عموم دفاتر در باب اجرای امور دولتی یا جواب عریضه رعیتی صادر می‌گشت، در اداره تحریرات ثبت می‌شد که کار در یکجا جمع بوده، در وقت حاجت پریشانی و سرگردانی روی ندهد و فوراً در وقت حاجت به محل اجرا

آورده شود و نیز در هفته دو روز شنبه و سه‌شنبه را دربار عام اعیان کشوری و لشکری قرارداده، در روز شنبه عموم مامورین دولت که کشوری به شمار بودند، حاضر بار شده و ذات شاهانه تاچند سال خود حاضر بار آمده، عرض و داد رعیت را می‌شنید و غوررسی می‌فرمود و اعیان حاضر بار از خوان نوال و ایثار پادشاهی به انواع اطعمهٔ شاهانه در هفتهٔ دو روز متلّذ و شهدکام می‌گشت و هم‌چنین در روز بلاتعطیل بر سبیل وجوب حکومتی تمامت افسران نظامی از صوبه‌دار تا نایب‌سالار و جنرال و سپهسالار حاضر بار آمده، تناول نهار می‌نمودند و ذات شاهانه در امروز که دربار مخصوص نظام قرارداده بود، عرض عموم نظامیان را از احاد و افراد تا قائد بزرگ سپاه استماع نموده، مطابق شریعت و قانون حکومت داد می‌داد.

و هم‌چنین در عیدین و روز جشن ملتی شیلان بزرگ ترتیب داده اعیان کشوری و منصب‌داران لشکری از انواع اغذیه تشتهی و تلذالاعین و حلویات و قندهای روسی که پس از صرف نهار به مجمعه و پطنوس بر سر میز به ذریعهٔ خدمهٔ بار نهاده می‌شد و همه بدون قند حصهٔ یک نفر یک چارک به وزن کابل معین بود شیرین‌کام شده، این حلویات و قند را در خانه‌ها می‌بردند و در سه روز صرف دید و بازدید دوستان خود می‌کردند و قضات و عموم مفتیان را به عطای خلاع ماهوت چرمه زرین‌دوزی مفتخر و مباهی می‌ساخت و اطفال و کودکان بزرگان ملکی و نظامی را که راه آمد شد بار داشتند، با غلام‌بچه‌گان از موهبت عیدی طلا و روپیه، علی‌قدر مراتب، جیب و دامن آرزو برمی‌آمود. و این دربار هفته دو روز و ماهی هشت روز و سالی چهل‌وهشت روز و عیدین رسماً در تمامت بلدان به تقدیم رسیده با روز جشن که در سالی پنجاه و یک روز به حساب آید از طرف دولت انعاماً و اعطاً و اطعاماً به جای آورده می‌شد. و برعلاوه عرایضی که از طرف صغیر و کبیر و وضیع و شریف و قوی و ضعیف عموم ملت سکنهٔ مملکت به ذریعهٔ پست در ادارهٔ تحریرات دارالانشای حضور رسیده، در هفته دو روز جواب باصواب از حضور به امضای خامهٔ خاص و مُهر مِهرآثار می‌رفت.

عریضه رسمی به قیمت سه روپیه کابلی طبع فرموده، ملاّ طیب و ملاّ ستار نامان را عریضه‌رسان قرار داده فوراً جواب لا و نعم اصدار می‌فرمود و اگر آنها از

تاریخ عریضه یک روز عقب‌تر عریضه را بدون عذری تقدیم می‌کردند، از سبب تعطیل یک روز، که جایز شمرده بودند، زجر می‌یافتند و بر همه خدماتی که مجملاً رقم گشت و حضرتش به روی کار آورد، یکی این بود که از خوف سیاست و کثرت جریمت یک شخص در تمام افغانستان به قتل ناحق نمی‌رسید و طفل رضیع و شیخ فانی و زن و مرد ضعیف در بیابان و کوه و دشت به راحت روز و شب به سر برده، کسی جرأت سرقت و غارت نداشت.

دیگر این که پس از خود مبلغ هفده کرور روپیه از طلا و نقرهٔ مسکوک و غیر مسکوک و جواهرات که به حساب اهالی اروپا یکصد و هفتاد ملیان روپیه به شمار آید، در خزانه دولت و ملت افغانستان نهاده روی از جهان برتافت و از دارفانی به جنت‌النعیم جاودانی شتافت، اللّهُمَّ اغفره و ارحمه.

شرح سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان سراج‌الملّة والدّین

این پادشاه عیش‌دوست و راحت و عشرت طلب، که در روز بیست و پنجم ماه ربیع‌الآخر سنهٔ ۱۲۸۹ قمری‌هجری از بطن مخدرهٔ عصمت‌همراه، مسمّاة اصیل‌بیگم شغنانی، که او را بانوی مشکوی حرم احترام پادشاه مغفور، از خانهٔ پدر خود میر جهاندارشاه خان بدخشی، به نام خادمه و جاریه آورده بود، در بلدهٔ ارم مانند سمرقند به وجود آمد. به عمر سی سال و سه ماه و بیست‌وپنج روز چنانچه اشارت رفت. در روز پنج‌شنبه نوزدهم جمادی‌الاخری از بیعت عموم شهزادگان و سرداران و بزرگان عشایر و قبایل و علما و سادات و جمهور انام حاضرهٔ کابل، امر خطیر مملکت‌داری و و احیای حقوق و اماتهٔ بواطل و اجرای اوامر و نواهی الهی و شریعت رسالت‌پناهی و حراست مملکت و حرز و ناموس ملت و بازپرس مظالم و غیره را بر عهدهٔ همّت والانهمت خود گرفته، در روز جمعه بیستم جمادی‌الاخری به محمداسمعیل خان سفیر که از کلکته به امر حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم برای فروش کاغذ منات روسی که از کابل عزم فرستادن نزد او کرده بود در پشاور آمده، این قضیه متألمّه روی داد، عیناً مسوده‌ای را که میر احمدشاه خان و میرزا محمدحسین خان، در عرصهٔ روز، در قید تسوید آورده بودند رقم فرموده با خامه و خط خاص امضا نمود که: «چون از خبر انتقال حضرت قبله‌گاه اعظم خلدآشیانم جناب ضیاءالملّة والدّین، که به موجب وعدهٔ کریمهٔ «اذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعة و لایستقدمون» داعی حق را لبیک اجابت گفته به روضهٔ جنان شتافتند، در کاغذ اسمی نایب‌السلطنهٔ دولت عالیه هند نوشته و در نقل خط موصوف که به رسم مقرری از برای شما ارسال می‌شود، شما را هم اطلاع‌دهی فرموده شده است. اکنون تفصیل آنرا موضوعاً می‌نگاریم که چون حضرت ممدوح مغفور اکثر اوقات ناخوش بوده با وجود علالت طبع شریف، ساعتی را از پرداخت انتظام امورات ملکی و ملّتی فروگذاشت نمی‌فرمودند، تا این که زمان حیات‌شان سپری گردیده

به سه بجهٔ پنج‌شنبه نوزدهم جمادی‌الاخر در موضع باغ بلند، که به ایام تابستان محل استقامت‌شان می‌بود، پدرود عالم فانی کرده، جان خود را به حضرت جهان آفرین تسلیم نمودند، انّالِله وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُون. بعد از حصول این واقعه، به روز پنج‌شنبه نوزدهم ماه، صدر جمهور اهالی دارالسّلطنه را از کیفیت احوال اطلاع‌دهی فرموده شد. مردمان این کشور از رعیت و لشکر متفقاً برای رسوم تعزیه‌داری و فاتحه پادشاه ذی‌جاه خودها که فی‌الحقیقت هر نفسی آن بزرگوار مرحومی را بر خود پدر مهربان می‌دانستند، به‌همراه مردمان کلان‌شوندهٔ اطراف مملکت به طور هرات و قندهاری و ترکستانی و غیره محالات که به دارالسّلطنه حاضر بودند، فرقه فرقه و دسته دسته، حاضر دربار معلی و حضور این بندهٔ درگاه خداوند تبارک و تعالی گردیدند و جمله اسامی موصوفه که تعداد شمارهٔ آنها از باعث کثرت و هجوم بسیار در آن حین به حضرت کردگار معلوم بود، بعد از لوازم فاتحه‌خوانی که مروج اهل اسلام می‌باشد، جمعاً و تماماً به‌کمال شوق و رغبت ایستاده شده، به عرض رسانیدند که الحمدلله تعالی مایان همگی مسلمان می‌باشیم و حکم دین و شریعت ماها این است که هرگاه یک دقیقه از اوقات حیات ما بدون از بیعت پادشاه اسلام بگذرد، گویا در عالم جاهلیت می‌باشیم، بنابرآن خواهش و تمنای ما اقوام این است که شما امیر و پادشاه خود مختار ما بوده، بیعت ماها را برای خود قبول بفرماید و به طوری که والد مرحوم بزرگوار شما به این سالهای مزید، انتظام جمله امورات ملکی و ملتی مایان را به قبضهٔ اقتدار خود گرفته روز و شب را صرف آبادی و آسایش حال ماها می‌فرمودند، به همان طریق و اختیار، پرداخت احوال ماها را می‌فرمایید. بعد از اظهار و خواهش قلبی آنها، بندگان ما هم به شیوهٔ لطف و مهربانی استدعای آنها را اجابت فرموده، ایشان را از هر باب خاطرجمعی و تسلی‌دادیم. همانا در یوم موصوف، جمله برادران نیازمند درگاه الهی در بیعت سبقت کرده، پس از آن نفری خاندان شاهی و مردمان طایفه جلیلهٔ محمدزایی و دیگر اقوام از سادات و علما و اشراف و اعزّه و سایر مردمان ملکی و افسر و سپاهی نظامی که حاضر بودند، جمله دست بیعت دادند و بندگان ما هم در امیری و پادشاهی خود بیعت آنها را قبول فرمودیم. جمهور انام به اخلاص تمام دعای آمرزش وفات مرحومی خلدآشیانی و شکرانهٔ سلطنت و پادشاهی ما را مودّی

نمودند؛ و بعد انجام این‌طور امورات با جمعیت تمام مردمان ملکی و نظامی، هرقدر که ممکن بود و از کثرت خلق خود را رسانیده توانستند، عازم و روانهٔ باغ بالا گردیده، همراه جمعیتی که در آنجا موجود بودند، به جلو تابوت مرحوم مغفور حضرت ضیاءالملّة والدین در شهر آمده، جسد مبارک آن پادشاه بزرگوار را در بوستان‌سرای شاهی، که خود وصیت فرموده بودند، به احترام تمام مدفون و به خانهٔ اصلی که برای هر ذی‌روح انسان مقرر است رسانیده و سپاریده شد. حضرت خداوند متعال، آن خسروِ حمیده‌خصال را غریق رحمت بی‌منتهای خویش بگرداند، آمین یا رب‌العالمین.

و هم از روی تسوید میر احمدشاه خان و میرزا محمدحسین خان کوتوال، به عموم اعیان خارجه و داخله و مامورین دولت از حکّام و قضات و عمّال و ضبّاط آگهی داد.

و روز، عموم رعایا و برایای سکنهٔ مملکت را به‌ذریعهٔ مناشیر عدیده و فرامین متعدده، اطلاع از بیعت‌نامه به صحابت وکلای خود درکابل فرستادن داده تا عرصهٔ پنج الی شش ماه از هر قوم و قبیله به مواهیر و امضای عموم، بیعت‌نامه‌ها و وکلا در کابل رسیده و شرفیاب بار گردیده، در روزی چهار روپیه نقد به هر واحدی از وکلا و یک روپیه برای خادم و یک روپیه برای اسب سواری تا که مخلَع می‌گشتند عطا و موهبت همی‌شد و پس از آن که سرا پا خلعت از چوخای ماهوت چرمه‌دوزی و لنگی زرین و کلاه و پیرهن و زیرجامه به ایشان داده می‌شد، رخصت یافته مراجعت همی‌کردند. و از این در مبالغ هنگفتی از نقد و جنس صرف وکلای ملت گشت که إنْشاءَالله هر کدام در مقامش رقم خواهد شد.

نطق حضرت والا در روز بیستم جمادی‌الاخری

و هم در این روز که جمعه و دوم بیعت مردم بود، ذات شاهانه در سلام‌خانه عام بر منبر امارت صعود داد و پس از عمامهٔ امارت به‌سر پیچیدن به پای جلالت در جلو کرسی سلطنت راست ایستاده، کلمات ذیل را بی‌کم و کاست در محضر عام که افزون از بیست‌هزار تن از خواص و عوام لشکری و کشوری بودند، به ندای روح‌افزا و صدای رسا به گوش استماع زمرهٔ اجتماعیان اندرون و بیرون سلام‌خانه

رسانید و همه را از خود شادخاطر و خرسند گردانید و آن این‌است که عموم را مخاطب نموده فرمود که: «از جمیع ملاهی و مناهی که مخلّ عرض مظلوم شنیدن و داد دادن و اجرای اوامر و نواهی الهی، در مواقع و مواقیت معینه نمودن است، توبهٔ نصوح کردم و اشاره به طرف کتیبهٔ کلمه طیّبهٔ اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلّم که از دیرگاه با خامه اصلی به خط خوش‌نمط سیدعطا محمدشاه حسینی نوشته و در پس آینه گرفته به روی دیوار سلام‌خانه به فراز نشمین‌گاه خاص پادشاهی منصوب و آویخته بود کرده، سوگند یاد نموده گفت که: پس از این روز اموری را که خلاف دیانت و شریعت و شیوهٔ بشریت و شئون سلطنت باشند، ترک کرده هرگز پیرامون آنها نمی‌گردم و در هفتهٔ دو روز با علمای ربانّی و روسای روحانی، مجلس خاصی مرتّب‌داشته از احکام الهی و شریعت رسالت‌پناهی، که اجرای آنها منوط و مربوط به ذات سلطانی است، بحث رانده متوالیاً در محلّ اجرا می‌آورم و تا کنون که میل سیر و تفّرج و شکار و گل و گلزار و گردش هامون و کوهسار داشتم، بار امارت به دوش قبلهٔ امجدم بود، من فارغ بودم و خودرا مسئول خالق و خلایق نمی‌دانستم، که گاه‌گاهی راه صید و شکار می‌پیمودم؛ و اکنون که آن بار گران بردوش من افتاده و در امور جزئی و کلی عموم که مربوط و مشروط به حکومت است خود را مسئول می‌دانم، پس شرعاً باید مؤظّف و مواظب امور مؤظّفهٔ سلطنتی باشم و الاّ بار عصیان همه بر ذّمت من خواهد بود و تا اینجا روی کلام را به خود داشته بود، عمّال دیوان و ضبّاط و حکّام و قضات و مامورین دولت را عموماً خطاب نموده فرمود که: شما از کردار و رفتار و گفتار خلاف شریعت اسلامی سابقهٔ خود که مرتکب شده از قوه به فعل می‌آوردید، از خدا و پرسش روز جزا هیچ در دل راه نمی‌دادید، توبت نصوح و انابت نمایید و من از افعال و اعمال گذشتهٔ شما [که] نسبت به بندگان خدا به روی روز آورده‌اید، سراپا آگاهم و می‌دانم، امّا از همه درگذشته عفو کردم» و ایشان به آواز بلند زبان به توبه و انابه گشوده بعضی که رقیق‌القلب بودند، بگریستند و اظهار نمودند که بعد از این در مال دولت و رعیت چشم از حق نپوشند و بر خواهش نفسی و اغراض شخصی خود چنانچه بوده‌اند نکوشند و به جز راه راستی طریقی نپویند و سخنان دروغ نگویند، و از پس این اظهار و اقرار

عموم، قرب هشت کرور روپیه که هشتاد ملیان در شمار آید، بقایای ذمّت ملت را که دفتریان سنجش در تمامت [کشور] حواله کرده بودند و عموم، در زیر فشار و دوچار شکنجه تحصیل آن بودند و فریادها زده، داد خدا می‌خواستند، موهبت نموده قلم عفو و معطلی حصول برآن بکشید و امر نمود که به فرصت همچنان که توبت و انابت کردند به حدقت علم حاصل نموده هر چه حق باشد به قسط حواله و حصول کنند و الاّ خط محو برآن بکشند. و از این بخشش شاهانه عالمی از رنج و تعب محصل و دادن مبالغ ناحق بیاسودند.

به منصب برگدی نایل‌شدن حاجی محمد گل‌خان

و روز شنبه بیست‌ویک ماه جمادی‌الاخری، که روز سوم تعزیت و فاتحه خوانی بود، به صرف طعام خیرات و ختمات کلام مجید حضرت قاضی‌الحاجات به سر رفته، دراین روز حاجی محمدگل خان که در اوایل به سلک فوج نظام منسلک خدمت دولت و از دیر باز مواظب حکومت تالقان بود، مشمول عواطف خسروانه نموده، منشور منصب برگد نظامی به نامش ارقام و ارسال فرمود و نگار داد که: «شخصی را به نام نیابت خود به حکومت آنجا گماشته در فیض‌آباد بدخشان رود» و منصب جنرالی تاج‌محمد خان را برحال داشته بنگاشت که: «از فیض‌آباد در مزارشریف رفته، افواج بلخ را در تحت نظر نگرانی خود بدارد.»

و در روز دوشنبه بیست‌ودوم جمادی‌الاخری عموم سپاه نظام را سزاوار بخشش و نوازش دانسته، بر مشاهرهٔ هر واحدی که در ماه ده روپیه بود دو روپیه در ماهی و بیست‌وچهار روپیه در سالی افزوده، این افزونی مواجب سپاه نظام چون هشتاد هزار سواره وپیاده در کابل و جلال‌آباد و شنوار و منگوی لمقان و فیض‌آباد بدخشان و اندراب و خان‌آباد قطغن و بلخ و میمنه و یکه‌اولنگ و غاف و حجرستان و هزارهٔ بهسود و میرآدینه و ارزگان و گیزاب و سنگماشهٔ جاغوری و مقر و غزنین و قلات و ارگون و خوست و چمکنی و قندهار و پشت‌رود و فراه و چخانسور و هرات و سرحدات در تحت سلاح و مواظب خدمت بودند، نوزده لک و بیست هزار روپیه به شمار آمد.

نقل عهدنامهٔ اشرف اقدس والا

و در خلال این حال، عهدنامهٔ اقدس والاّ را که پس از عمامه امارت که علما و سادات تقدیم کرده و بر سر مبارکش پیچیده، بعد به‌پا ایستاده نطق گذشته را تقریر و میرزا عبداللطیف خان منشی حضور را امر بر تسوید آن کرده و مسودهٔ او را پسندیده امر طبع و اشتهارآسا در تمامت مملکت حکم انتشار کرد و آن این است که عیناً رقم می‌گردد.

«این اقرار صحیح و عهد قوی و صریح مبنی بر این است که چون حضرت خلیفه و پادشاه، یعنی امیر با توقیر امیر حبیب‌الله خان مدّظله‌العالی، در روز دوم تعزیت و فاتحه‌خوانی حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم که روز دوم جلوس میمنت مانوس باشد، در مجمع عام که جمهور خلایق از خواص و عوام ایستاده و نشسته، شرف‌اندوز محفل میمون خجسته‌آغاز فرخنده‌فرجام بودند، جواهر زواهر عنایات و دُررثمینهٔ ترحمات را آویزهٔ گوش هوش مایان نموده، ابواب عالم امید و جهان، جهان خرمی و نوید را به روی دل ما باز و مفتوح فرمودند و بعد از آن که به پیشوایی و پیش قدمی اجلّهٔ سادات عظام و علمای ذی‌احترام و صاحبزادگان و پارسایان کرام برطبق سنت حضرت خیرالانام، دستارک مبارک طریقهٔ مرسومهٔ حضرات خلفای راشدین رضوان‌الله علیهم اجمعین را تیمناً و تبرّکاً به سر مبارک بستند، پس از آن که خلعت امارت بر قامت ذات شاهانه راست آمد، با نفس نفیس بر کرسی رفیع برپا خاست و به زبان فیض‌ترجمان، الفاظ ملیح و عبارات فصیحی را نطق و تقریر کردند که: «چون شما رؤسای اقوام و قبایل و ایلات و عشایر مسلمین و اعداد رعیت مومنین و مستأنسین دین مبین، به کمال شوق و نهایت ذوق، مرا به امیری خود پذیرفته بیعت دینی و ملتی نمودید و من بیعت شما را برای خود به دل و جان قبول نمودم. پس من نیز که خود را بنده‌ای از بندگان حضرت یزدان عزّاسمه دانسته، در وجود جسم بشری خود البته که پس از مکلف شدن به ادای فرایض‌الله، قرار عادت فطریهٔ بشری که هیچ انسانی از امت اجابتی از سهو و نسیان و غفلت خالی نخواهد بود، آلایش غبار معاصی صغیره و کبیره را بر دامن خود می‌دانم که شاید از من صادر و بر من واقع گردیده باشد، پس عصیان گذشتهٔ خود را به هزار عجز و انفعال از درگاه حضرت ذی‌الجلال به امید سراسر

نوید ادعونی استجب لکم عفو می‌خواهم و از آینده را به توفیق خداوند نعم‌الرفیق توبه نصوح نموده آیهٔ وافی هدایه یا ایهاالذین آمنو توبوا الی‌الله توبه نصوحاً را که بر معنی آن آگاهم و می‌دانم از سر اخلاص و صدق دل می‌خوانم که بعد از این از جمیع معاصی کبیره به تأیید خداوند قدیر، به قدر طاقت و سعی بشری اجتناب ورزیده، دامن نیالایم و قصد اقدام نکنم تا به جهت اتجاح و حصول مرام و مقاصد دنیوی شمایان، که خیر و سعادت دینی نیز محتوی بر آن است در اسباب صورت و ظاهر و محسوس، که انتظار امور سلطنت و غوررسی و داد دهی ضعفای رعیت با فراغت‌بال و رفاهت حال ساعی و جاهد بوده، در معنی و باطن که التجا به درگاه قاضی‌الحاجات عزّ اسمه باشد تقلید و تأسّی مستجاب‌الدعوات بشر را نموده، داعی و خواهان باشم که ارواح حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم از من خوشنود گردد و شمایان در بین امثال و اقران سرافراز و نیک‌نام و من در بین سلاطین به امور سلطنت و امارت خود فرخنده فرجام باشم، انّه رَقِیب مُجِیْب.

نطق اقدس والا و عهدنامهٔ عموم خدمه و مأمورین دولت

و هم در مجلس دوم همان روز فیروز سعادت و فرحت‌اندوز، خواص و عیان مامورین دولت را از لشکری و کشوری و اهالی محکمهٔ شرعیه را که شرف‌اندوز محفل مینو مشاکل بودند، چنانچه ذات اقدس شاهانه خطاب نموده، کلمات با صواب ذیل را در معرض بیان آورد که: «چون سهو و نسیان و خطا لازم و جایز هر واحدی از بنی‌نوع انسان بوده و هست و حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم با این‌که از اکثر و اغلب شما عهدنامه‌ها در خصوص اجرا و انتظام گرفته و شما را از نظر عزت و احترام دیده، مأمور و مقررّ کار کردند و از بعض شمایان به اغوای شیطانی و هوای نفسانی یا سهوو خطا و نسیان انسانی، خیانت و جنایت سرزده، از امر مبارک‌شان عدول و تجاوز کرده خواهید بود و بدان سبب کارهای سلطنت و ملت و رعیت در عهدهٔ تعطیل و تعویق افتاده، بربعضی از رعایا ناحقی واقع شده باشد که از سبب آن کلیه عدم رضایت و ناخشنودی رعایا از برخ شما خواهد بود. لهذا به هر کدام شما من نه حکم صداقت و اخلاق می‌نمایم و نه نسبت کذب و فریب و حیلت و منافقت می‌دهم، بلکه به کریمهٔ ظَنُّوا المؤمِنینَ خَیراً عمل نموده،

خطا و تقصیری که از شما به روی روز آمده باشد، حمل بر خطا و سهو اجتهادی می‌نمایم و سبب کلی این امر را پنداشته و می‌پندارم که بارهای گرانی را که قوت و توان برداشتن آنرا نداشتید، بر عهدهٔ خود گرفته بر دوش خود نهادید تا که از سبب گرانی آن در صحیح و غلط محاسبات و امور و مهمات تحقیق و غور و تفریق و باطل نکرده، خود را در انظار غلط کار و غدّار در شمار آوردید. پس اگر فکر و حس و خیال ظاهری ما چنین تصور کرده و اقتضا نماید که از شما بازپرس نموده زجر و توبیخ فرمایم نمی‌فرمایم و بازخواست خیانت و کذب و منافقت گذشته را، خواه واقعاً و خواه غیر واقع باشد، از شما نمی‌پرسم و زجر و توبیخ نفرموده و از همه در گذشته عفو نمودم و به نظر مرحمت و رتبهٔ عزتی که حضرت ضیاءالملّة والدّین شما را دیده بود، به همان نظر و رتبه و عزّت دیده، در آینده سررشته و انتظام درستی به هر یک شما داده، نگران افعال و اعمال شما می‌باشم که هرگاه در اتیان و آوردن آن صادق و راستکار و درست رفتار بودید، البته سبب خرسندی خاطر سرکار ما گردیده، در مدارج و عزت شما افزوده خواهد شد و هرگاه خدا نخواسته از سبب طغیان و شقاوت نفس امّاره و وسوسهٔ ابلیس خبیث، از آن عدول نموده نکول آوردید، به قدر آن در مدارج عزت و مقام احترام خود کسر و نقصان وارد نموده، سزا و جزا خواهید یافت»

و دراین مقاله روی سخن اقدس والا، سراپا به سوی میرزا محمدحسین خان کوتول و سردفتر سنجش و غیره سنجشیان بود، زیرا که از افعال نامشروعه به روی کارآوردن او و همراهانش نیک علم حاصل داشت و این مقولهٔ خود را که در محضر عام ادا نمود، بر کرسی صدق نسبت بدو برنشاند و چنانچه بیاید او را به اعطای استیفای دولت افغانستان سرافرازی بخشوده مطلق‌العنان و مدارالمهام ساخت. و این نطق اقدس والا را چندتن از اعیان حاضره بار که خود را در امور سیاسی بر علما و فضلای روزگار در فهم و فراست و دانش و کیاست ترجیح می‌دادند و در دانستن سخن و فهمیدن نو و کهن از همه برتر می‌شمردند، سواد برداشته و در جای خلوتی نشسته، سرا پا به قید تحریر در آوردند و متفّق‌الرای، تقدیم حضور اقدس والا نموده به امضای خط خاص علما و سادات و فضلا و خان علوم و اهالی محکمهٔ شرعیه رسانیده همه خاتم برنهادند.

نقل عهد و توبه‌نامهٔ مأمورین

بعد اعیان بار و مامورین کار در ذیل این نطق والا که مبتنی بر اندرز و نصیحت و عفو تقصیر و خطیئت و ارشاد و هدایت‌شان بود رقم کرده، به دستخط و مواهیر خود امضا نمودند که: «مایان مقرّینی که در ذیل همین رقیمه و کاغذ به دست خط و مهر خودها تصدیق اقرار خود را می‌نماییم:

حمد و سپاس خالق مطلق خویش را ادا کرده سرافتخار بر عالمیان می‌افرازیم که عنان حکمرانی ما را به کف کفایت‌جناب والاجاهی سپاریده و حفظ و امان جان و حراست ممکلت و ناموس ما را در تحت حمایت حضرت اعلی‌تباری گذاریده، که فهم و فراست‌شان را آن قدر قوت دراکه و احساسیه داده است که صعوبت و دشواری هرگونه امور مهمه را به آسانی منحل می‌سازد و گره فروبستهٔ کار رعایا را به اندک تحریک انگشت تدبیر شاهانه می‌گشاید، و سرمایهٔ فروغ چراغ دانش که در خور سلاطین است، از روز ازل حصه و بهرهٔشان و دولت و نعمت حسن تدبیر که اقتدار جهانیانان را می‌افزاید، قسمت و نصیب‌شان آمده است. زهی اختر طالع مسعود و خهی بخت فیروز و محمود مایان که از افق غیبی و مطلع لاریبی، چنین آفتاب درخشان بر ما طلوع نموده و از پرتو لطف و مرحمت، ما همه را سعادت و راحت بخشوده است. پس در ازای چنین عطیهٔ معظّم شکریهٔ حکم محکم و امر مستحکم آیهٔ وافی هدایه و لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی‌الشدید را که کلام حق و بیان و وعدهٔ صحیح مطلق می‌دانیم، به دل و زبان و تن وجان چنین عهد صحیح از سر صدق و اخلاص می‌نماییم که در هیچ وقتی از اوقات، از افعال و اعمال مستحسنهٔ حمیده و طریق مقیم صداقت و اخلاص نگذشته و در بین خودها که مامورین و کارداران دولتیم، به هیچ وجهی از وجوه، شیوهٔ نفاق و مخالفت را راه نداده، در پی آزار و اذیت و نقصان و کسر یکدیگر خود به سبب مدّعای نفسانی نیفتاده، در خدمت حضرت خلیفهٔ زمان یعنی جناب امیر حبیب‌الله خان، که در حقیقت و نفس‌الامر، خدمت و پیروی دین و ایمان مایان است، به اتفّاق تام و یک‌وجودگی مالاکلام، به اندازهٔ طاقت بشری از جان و دل بکوشیم و چشم از حقوق دولت و ملت نپوشیم و هیچ

وقتی از اوقات، از خدمت و خیرخواهی دین و دولت قوی‌شوکت نگذشته، بطالت و غفلت نورزیم و دست سرقت به مال دولت و اخذ مصادرت و رشوت از رعیّت دراز نکرده و میل و رغبت ننماییم و این را نیز از صدق دل و راستی می‌گوییم و مقرّ و معترفیم که الحق درگذشته از هریک مایان به قدر توان کارهای خطا و ناصواب و اسباب‌سازی به صدور پیوسته و مرتکب بسی عصیان شده‌ایم که عفو آن را به هزاران عجز و انفعال از خداوند متعال به شفاعت رسول قادر برحق ذی‌الجلال، که شفیع‌المذنبین است خواهانیم.»

«و بعد از این که روز شنبه بیست‌ویک ماه جمادی الاخرای سنهٔ هزار و سه صد و نوزدهٔ هجریست و مطابق با روز سوم جلوس میمنت‌مانوس حضرت خلیفه زمان، امیر حبیب‌الله خان می‌باشد، از کردار ناسزاوار خود توبهٔ نصوح به مضمون آیهٔ فیض‌هدایهٔ یا ایهاالدین آمنوا توبوا الی‌الله توبه نصوحاً نمودیم که از جمیع افعال ذمیمه و معاصی کبیره از قبیل کسر و نقصان و ایذا و آزار رعیت که به اسباب‌سازیها و انواع حیل، به روی روز می‌آوردیم، و از خسارت وارد آوردن و خیرخواهی نانمودن در حقوق بیت‌المال مسلمانان، که حرفه و پیشهٔ ما بود، به صدق توبه کردیم که به سبب مدعای نفسانی خودها خلل‌اندازی و زیان‌رسانی که خلاف راه خداوند و امر مبارک حضرت جهان‌مطاع امیر حبیب‌الله‌خان بوده باشد، در هیچ امری از امور سلطنت خصوصاً ایذا و آزاررسانی به رعایا و خسارت و نقصان‌پذیری در حقوق بیت‌المال مسلمانان اقدام نکرده از قوه به فعل نیاوریم و در خدمات دینیهٔ خود و رضاجویی حضرت سرکار خود به هیچ‌وجه از وجوه و سببی از اسباب، به قدر سعی و امکان و طاقت بشری قصور و کوتاهی ننماییم و در صورت به‌جا آوردن عهود از زمرهٔ به جا آورندگان عهد باشیم نَعُوذُبالله مِنّها در صورت نقض از گروه نقض‌کنندگان و عهدشکنان باشیم زیرا مضمون معنایِ صدق مشحون کریمهٔ فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما ینکثُ عَلی نَفْسه وَ مَنْ اَوْفی بِما عَهد عَلیه‌الله فسئیوتیه اجرا عظیماً را می‌دانیم و در تمامت امور مسطور اقرار نموده، تفویض کار و توفیق به‌جا آوردن و استوار داشتن عهد خود را از خداوند کارساز می‌خواهیم.»

و تمامت کارداران و خدمه و مامورین دولت از لشکری و کشوری و اهل دیوان و دفتری حاضرهٔ دارالسلطنه، این عهد و میثاق را امضا کرده عموماً خاتم بر

آن بر نهادند و از روی این عهدنامه با عموم کارداران و مامورین ولایات که از هر صنف بودند مکاتبه و مذاکره به روی روز آمده و از تمامت مملکت افغانستان بدین منوال عهدنامه‌های عدیدهٔ متعدده به پایه سرامارت رسیده همه با عهدنامه ذات شاهانه که نقلش به ذریعه اشتهار انتشار داده شد، ضبط خزانهٔ دولت گردیده، ولیکن اهل دیوان و عموم خدمه و مامورین دولت در عهدنامهٔ خود پس از ترقیم عبارت در صورت آوردن عهود از زمرهٔآورندگان باشیم، ارجاع ضمیرمنها را در کلام نعوذبالله منها ندانستند که چنین معنی می‌دهد و دارای این مکیدت است که پناه می‌بریم به خدا از به جای آوردن و استوار داشتن این عهد، یعنی به‌جا نمی‌آوریم و آنرا استوار نمی‌داریم، از اینجا بود که چنین پادشاه رحیم مهربان را که عهد و توبه نامه‌اش که ثبت و رقم شد، بسی رقت‌آور و موثر است. در پایان کار چنانچه بیاید بی‌موجب و به غیر حق کشتند.

و هم در روز بیست‌ودوم مذکور ماه جمادی‌الاخری که حضرت اقدس والا از در عطاء تنخواه سپاه نظام را بیفزود، محمداسمعیل خان را که به امر و فرمان حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، چنانچه گذشت، برای تسلیم‌شدن و در کلکته بردن و فروختن چهار لک و نه هزار و یکصدو هشتاد و پنج کاغذ منات صد سومی در پشاور آمده بود، و دوازده کرور و بیست و هفت لک و پنجاه و پنج هزار و پنجصد روپیه کابلی و به حساب اهالی اروپا، یکصد و بیست و دو ملیان و یک کرور و دوصد و پنجاه و پنج هزار و پنجصد روپیه موصوف به شمار می‌آمد، و این مبلغ غیر از مبالغی بود که از پیش رقم شد و حضرت ضیاءالملّة والدّین در خزانه دولت و ملت افغانستان نهاده راه آخرت برگرفت، فرمان رفت که «چون تا حال حساب خزانهٔ عامره از ملاحظهٔ اقدس والا نگذشته است، مناتها معطل فرموده شد، او بالای خدمت خود در کلکته برود» و در منتهای این فرمان حضرت اقدس والا با خامهٔ خاص بدو رقم کرد که «شما از حضور من به همان خدمت سفارت خود مقرر هستید، متوجه امورات مرجوعهٔ خود باشید» و غیر از سفیر مذکور یک نفر از تمامت مواجب‌خواران کشوری و لشکری را عزل نفرموده تغییر و تبدیل نداد و برعلاوه بر مناصب و مواجب همگنان افزونی نهاده، بعضی از قائدین بزرگ سپاه چون جنرال میرعطا خان و جنرال سیدشاه خان و جنرال عبدالوکیل خان و

غیره که به امر حضرت ضیاءالملّة والدّین محبوس‌شده بودند، از حبس رها فرموده همه را برحال نمود و نسبت به عموم خدمه و چاکران و مامورین و مواجب‌خواران دولت، مضمون این فرمودهٔ شیخ سعدی شیرازی را به محل اجرا آورده احدی را از خدمه و مامورین محروم و سبک‌دوش نکرد.

قدیمان خود را بیفزای قدر　　　که هرگز نبینی ز پرورده غدر

تادیهٔ قرض سردار یحیی‌خان

و هم سفیر مذکور را در باب سرای و باغچهٔ واقع دیره‌دون سردار یحیی‌خان، که به بیست‌وپنج هزار روپیه کلّه‌دار را به امید بهای آن، چنانچه گذشت، از دولت به قرض گرفته درکابل آمده بود و در این ایام یکی از انگلیسان آنرا به بیست هزار روپیه خریدار آمد و اقدس والا از خود سردار یحیی‌خان پرسیده چون سفیر به او نوشته بود که از این مبلغ افزون‌تر نمی‌خرد، او اجازت فروش آنرا به مبلغ مذکور داده، اقدس والا فرمان کرد که به آن شخص انگلیس فروخته، پنج هزار روپیه کله‌دار قرض سردار یحیی‌خان، در کابل، از تنخواه او وضع می‌شود.

تقدیم نمودن سردار نصرالله‌خان کلاه و شمشیر شاهی را به حضور والا

و مقارن این حال، در روز دوشنبه بیست‌وسوم جمادی‌الاخری، شهزادهٔ محترم، سردار نصرالله خان، که به امر برادر ستوده سیرش اقدس والا، جهت سرپرستی و انتظام اردوی معلای هم‌رکاب شهریار مبرور، در باغ بلند با دل مملو از گزند و خاطر نژند توقف و درنگ ورزیده بود، قرآن مجید خاص مزار و مدفن پدر سعید تاجدار خود را با رایت سعادت آیت امارت و سلطنت اسلامی و کلاه و کمر و شمشیر مخصوص پادشاهی آن ذات دانش و سیاست سمات بودند، با خود برداشته و اردو را کوچ داده، در بارک اقامتگاه سپاه، واقع خیابان مشرقی ارگ شاهی امر فرود شدن و جای‌گزیدن کرده، خود حاضر بار آمده به پای احترام در جلو صف چاکران درگاه ایستاده با کمال توقیر و نهایت اکرام به عزّ عرض اعلیحضرت والا رسانید که «این یادگار چارگانهٔ شاهانه را که خاصهٔ ذات

خسروان‌اند و از پدر تاجور ستوده‌سیّراند، پذیرفته عموم ملت اسلام [را] شادخاطر فرمایند» و اعیان بار، در این عرض و استدعای او مددگار و خواستار گردیده همه را به کمال ادب تقدیم نمودند و اعلیحضرت والا از استدعای برادر کهتر خویش و بزرگان بار و سرکردگان نامدار عشایر و قبایل و علما و سادات که در آن مجمع حاضر بودند و التماس نمودند که رایت امارت اسلام و کلاه و کمر و شمشیر مخصوصهٔ مملکت‌داری و فرمانروایی عامه انام را به حمایت این کلام رب مجید به شما که پادشاه و فرمان فرمایید، تقدیم و تفویض نمودیم و از او تعالی شانه به حرمت و عزّت قرآن، استحکام دین مبین و دولت اسلام را خواهانیم که از اختلاف و زوال محفوظ و عموم اهالی اسلام خصوص ملت افغانستان و افغانیان را در ظل حمایت و ترتیبات و انتظامات این‌دولت علّیه، از مکاره و حوادث و شداید دور داشته، از ثمرات عدل و انصاف محظوظ بدارد. و اعلیحضرت والا به کمال تعظیم و تکریم فرقان حمید و قرآن مجید را با دست ادب و احترام برداشته و بوسیده بر سینه بی‌کینهٔ خویش نهاد، بعد آنرا به دست خدمهٔ حضور داده، کلاه شاهی را که دارای نشان مکلّل به الماس بود، بر سر گذاشته کمر را بر میان بربست و شمشیر را حمایل دوش سعادت آغوش نموده، به شیوه‌ای که رسم و عادت سلاطین بر سر زانوی ذات سلطنت‌مآب نهاده، بر کرسی امارت جلوس فرموده، با زبان دُربار اظهار کرد که امیدوارم که: «مثل پدر تاجدار مرحوم، عمر خود را صرف خدمات دین متین محمدی و حراست عرض و ناموس و تعمیر ملک بلاد و ترفیه حال عباد نموده، در ترقی امور دنیوی و اخروی اسلامی حتی‌الامکان بکوشم و در پرورش و نوازش به روی عموم ملت و رعیت بازداشته، چنانکه فرمودهٔ خدا و رسول است احیای حق و اماتهٔ باطل کنم و پیران را عزیز دارم و جوانان را به نیل مقصد برسانم.» و از وقوع و به روی کار آمدن این امر فرخنده‌آغاز خجسته فرجام، برطبق مذکور بر عموم ملت و تمامت مملکت افغانستان و ترکستان افغانی، کتباً اطلاع و آگهی داده شد.

تعزیه و سوگواری دول در فوت امیر مرحوم

و از دیگر سوی، چون خبر رحلت حضرت ضیاءالملّة والدّین پس از وصول در پشاور به ذریعهٔ تلگراف سمر و مشتهر گشت، مظفرالدین‌شاه قاجار به ذریعهٔ تلگراف به والی خراسان فرمان کرد که «سه روز از طرف دولت ایران، فرش تعزیت و سوگواری برای پادشاه بزرگ اسلامی گسترده، عموم را به فاتحه‌خوانی و تعزیت و سوگ دعوت نماید و صرف طعام قرار قانون دولت از قوه به فعل آورده، در هر سه روز علما و سادات [را] مامور ختم کلام مجید کند» و هم‌چنین دولت علّیه عثمانی مراسم تعزیت و فاتحه‌خوانی را به تقدیم رسانیده فارن سکرتر کشور هند، تمامت مسلمانانی را که در فارن افیس مقدم خدمت بودند، از طرف دولت انگلیس نزد محمداسمعیل خان سفیر این دولت، به فاتحه‌خوانی فرستاد و اعیان اسلامیه و غیره قاطنین سمله و غیره بلدان و امصار و راجگان کشور هند و فراریان اهالی افغانستان، پیهم تا سه روز از راه فاتحه‌خوانی، نزد محمداسمعیل شده، دعای مغفرت و آمرزش برای آن مرحوم از خداوند خواهش کردند. و او در باب صرف چای و نان ایشان عریضه‌نگار حضور والا شده، مبلغ یکهزار و پنجصد روپیهٔ کله‌دار در مجرایی حاصل کرد و هم فاتحه را که نایب قونسل دولت ایران به ذریعهٔ تلگراف به او خبر داده بود با ترجمهٔ فارسی که در تحت الفاظ انگلیسی آن رقم کرده بود ارسال حضور نمود و هم تمامت حرفه‌داران و تاجران دوکان‌داران اسلامیهٔ شهر بمبئی سه روز دکان و داد و گرفت معاملات خود را ترک [و] مراسم تعزیه‌داری و سوگواری به پای بردند؛ و هم عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد مقدس، بساط تعزیت و سوگواری و فاتحه‌خوانی سه روز تمامت اعیان و اشراف شهر و سادات و علما و فضلای سکنهٔ مشهد پیهم داخل محفل سوگ و تعزیت شده و فاتحه و اخلاص و معوذتین و غیره آیات و سورهٔ قرآنی به روش و شیوهٔ مرضیهٔ اسلامی قرائت و طلب آمرزش و مغفرت همی‌کرده و همی‌رفتند، و چای و قلیان میل‌کرده بیرون همی‌شدند، و خدمت این امر را تاجران قندهار و هرات و غیره مردمان تبعهٔ دولت افغانستان همی نمودند و در روز سوم طعام شایان‌شان پادشاهی صرف کرده، در این روز وزیر حکومت خراسان حاضر مجلس عزا شده، عبدالله خان را از بساط تعزیت برخیزانیده دعای مغفرت و آمرزش نمود

و دوهزار و یکصد و هفت قران صرف تعزیت شد و به دعوت صرف نهار روز سوم، ظفرالدوله و رکن‌العداله و انتخاب‌الدوله و اعتبارالسلطنه و وثوق‌السلطان و میرزا محمدحسین خان مستوفی هروی‌الموطن و مشهدی‌المسکن و مبشرالسلطنه و معززالملک همه شامل مجلس بودند و هم حسین خان نایب‌التولیهٔ حضرت امام رضا رضی‌الله عنه به امر اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه قاجار سه روز در آستانهٔ رضوان پاسبان مینونشان در دارالضیافت آن امام همام، به مراسم تعزیه‌داری و فاتحه‌خوانی و سوگواری رحلت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، اقدام نموده و محفل غم و حلقهٔ ماتم ترتیب داده، علما و سادات و اعیان لشکری و کشوری صلای فاتحه‌خوانی به وجه خوب و اسلوب مرغوب که شایستهٔ مرگ سلاطین با عزّ و تمکین بود، به سر برد.

خیانت عبدالله‌خان کارگزار در تجارت پوستین دولتی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد، یکهزار و بیست و دو جلد پوستین کابلی و غزنوی را که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم نزد او فرستاده و او بعد از ادای مصارف گمرک و غیره، تمامت مخارج آن همه را به وعدهٔ هفت ماه که هر جلدی به چهل روپیه کابلی برای دولت تمام شده بود، به اضافهٔ ده را [داد و] هر واحدی را به چهل و هشت روپیه فروخته و در خفا منفعتی زیادی حاصل کرده مخفی داشته بود. حاجی میرزا محمدشریف خان پسر میرزا عبدالسمیع خان مرحوم قوم قزلباش، از ساکنین قلعهٔ حیدرخان کابل، که ترک کار میرزایی را از سبب حرام‌خواری که عادت و پیشه عموم اهل دیوان است کرده، کسب تجارت اختیار و در مشهد مقدس اقامت اختیار نموده بود، ازاین معامله خیانت‌کارانهٔ عبدالله خان آگاه گردیده و از مشهد در هرات نزد سپهسالار فرامرزخان آمده ماجرا بازداشت و اظهار و اقرار کرد که اگر همین‌قدر پوستین تجارتی دولتی به من داده شود، اضافهٔ دو را برده در هرات بر عهده گرفته و از اینجا در مشهد حمل و نقل داده. وجوه کرایه و خراج گمرک دولت ایران را که مبلغ بیست هزار قران در شمار می‌آید از خود به دولت می‌دهم، مشروط به این‌که از اجارهٔ من کسی آگاه نگردد، زیرا عبدالله‌خان کارگزار به واسطهٔ

اعتبار خدمت این دولت ابد پایدار، رتبه و مقامی در مشهد حاصل کرده و از غدر و خیانتی که به روی کار آورده است مرا متهم می‌سازد. وسپهسالار فرامرزخان عریضهٔ او را که مبنی براظهار و قرارداد مذکور [بود] با اجاره خط او ارسال پایهٔ اریکهٔ امارت نموده، حضرت اقدس والا پنجصد و پنجاه جلد پوستین را که بها و محصول و اسباب بارجامه و کرایه آن از کابل تا هرات نوزده هزار و هفتصد و شصت و هفت روپیه و ده شاهی به شمار آمد و تورانشاه خزانه‌دار، به امر حضرت ضیاءالملّة والدّین آماده و مهّیا کرده بود فوراً مصحوب سیدحسین و عظیم و غوث‌الدین نامان مکاری، امر فرستادن در هرات کرده، سپهسالار فرامرز خان در روز بیست‌وسوم مذکور ماه جمادی‌الاخری فرمان نمود که این پوستین‌ها را بلادرنگ گسیل مشهد نماید و قرار قراردادی که حاجی میرزا محمدشریف خان پوستین را پس از وصول آن در مشهد مقدس ده را سیزده می‌گیرد، به او بفروشد و بهای آنرا طلای مسکوک خریده در کابل بفرستد، و اگر عبدالله‌خان اضافه‌تر از ده را سیزده به بیت‌المال خدمت می‌کرد به او تفویض کند و الاّ اگر بخواهد که ده را به سیزده بگیرد بدو ندهد و به حاجی میرزا محمدشریف خان تسلیم نماید و عبدالله خان چون آن یکهزار و بیست و دو جلد پوستین را قرار ده را به دوازده فروخته غدر و خیانت ورزیده بود، دم فروبسته هیچ نگفت زیرا که خیانت خودش مکشوف می‌گشت و حاجی میرزا محمدشریف‌خان از این پنجصد جلد پوستین قرب پانزده هزار روپیه منفعت کرد، زیرا که هر جلدی را به شانزده الی هجده تومان ایران که هر تومانی پنج روپیه باشد به مبلغ هشتاد و نود روپیه بفروخت و هم ده را سیزده به دولت رسانید. و دو کس در خرید و فروش مال‌التجاره و فرمایشی این دولت، مبالغی هنگفتی در کیسهٔ حرص و آز خود اندوختند که دیگری به مثابه آن دو تن حاصل و عاید نکرد که یکی عبدالله خان کارگزار در مشهد مقدس و دیگری میرزا غلام‌حیدرخان در پشاور بودند میرزا غلام‌حیدر خان نسبت به عبدالله خان چون خرید و فروش این دولت در هند و اروپا بسیار بود، یک بر ده افزون منفعت حاصل کرده، دارای ثروت معتنابها شد.

شرح حال میر عبّاس نام سیستانی

و هم در تضاعیف واقعاتی که نگارش پذیرفته آمد، میرعباس نام سیستانی، یک نفر سریتی محمدحسین خان پسر سردار محمدحسن خان پسر نایب تیمور قلی‌خان ولد وزیر فتح‌خان مرحوم پسر سردار پاینده‌خان، ابوالملوک، مغفور را که این سردار محمدحسن خان در سفر لندن همرکاب شهزادۀ محترم سردار نصرالله خان رفته و در این وقت پدرود جهان کرده بود، در هنگامی که اهل و عیال او در سیستان روز غربت و فرار از افغانستان به سر می‌برد، به تغلّب و جور و اکراه از نزد ایشان کشیده در عقد نکاح خود درآورده بود و مختار نام خسرزادۀ میرعباس به تحریک خواهر خود که زوجه میرعباس بود، مدت شش‌ماه نزد او آمدشد نموده محرمیت تامۀ معتمدانه حاصل کرد و در شب پنج‌شنبه پنجم جمادی‌الاخری داخل خلوتگاه خاص او شده، به ضرب گلولۀ تفنگ به قتل رسانید و راه بادیه فرار و گمنامی برگرفته خود را از انظار به کنار کشید. و حشمت‌الملک حاکم سیستان، مکتوب نزد آخندزاده فقیرمحمدخان حاکم و سرحددار چخانسور فرستاده به گمان این‌که در آنجا پناه‌گزین شده خواهد بود، استدعای عودت و به دست حکومت سیستان دادن او کرد و او انکار از شناختن و بودن او در چخانسور نموده، ماجرا معروض حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم که هنوز حیات بود داشت و در این وقت از عریضۀ او به امر اقدس والا ارقام رفت و بر انکار کلمات تحسین نگار داده آمد و امر شد که اگر باز زبان استدعا و التماس و پرسش بکشاید از طرف خود به حاکم سیستان رقم نماید که «قاتل میرعباس در سرزمین تحت حکومت من نیست و اگر می‌بود هم قرار قواعد و قوانین بین‌الدول شخص پناه‌گزین مملکتی به دیگر مملکت داده نمی‌شد، زیرا در سنوات ماضیه مردم سیستان داخل چخانسور شده و خرمنهای رعایا و تبعۀ این دولت را آتش‌زده بسوختند و سه‌نفر را به قتل رسانیده مراجعت کردند و ما آگهی داده خواهش بازپرس شریعتی و حکومتی کردیم، به همان قانون بین‌الدولی، تا این روز مراسم بازخواست را از قوه به فعل نیاوردید و با این بی‌مبالاتی که از طرف حکومت سیستان نسبت به رعیت این دولت به روی روز آمده است، ما نظر بر اتحاد دولتین و حقوق همجواری، در پی جستجوی مختار نام قاتل میرعباس افتاده اگر به‌دست آمد آگهی داده می‌شود

که ورثهٔ مقتول یا وکیل و وصی ایشان را مامور محکمهٔ شرعیه چخانسور بدارید که شرعاً مراسم بازخواست به عمل آید و الاّ فلا.»

احترام نمودن و به سوگواری پرداختن دولت انگلیس مرگ امیر مرحوم را

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شد، دولت انگلیس از استماع خبر فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، چهار روز سد دکاکین اسواق بلدان و امصار هند و پنجاب و پشاور و ترک اسلحه برداشتن و قواعد کردن عموم افواج نظام خویش فرمود.

و هم در خلال احوال مسطور، اقدس والا والدهٔ ماجدهٔ شهزاده غلام‌علی‌خان را که در مزارشریف با پسر خود روز اعزاز و احترام به سر می‌برد، از فوت پدر تاجدار و بزرگوار خویش خبرداد.

محبوس شدن دزدان کرکی

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، قربان‌علی و جبار ویردی نامان از مردم توابع کرکی، دو رأس اسپ و چیزی جنس از نزد عبدالجلیل نام جباچی و میرشب و رحمن‌قل میرآخور به سرقت برداشته، از راه فرار وارد شبرغان، از بلدان ترکستان افغانی شده، به دست عبدالله‌خان حاکم آنجا افتادند و چون پاسپرد دولتی نداشتند و سخن معقولی در خور قبول از آمدن خود گفتن نتوانسته، محبوس گشتند و میر کرکی به حکمران ترکستان و عبدالله خان نگاشته، استدعای پس فرستادن هر دو تن نمود و ایشان هر دو قطعه مکتوب حاکم کرکی را ارسال حضور حضرت ضیاءالملّة والدّین که هنوز پدرورد زندگی نکرده بود. داشتند و چون حکمران ترکستان و حاکم شبرغان اجناس مسروقه رامخالف هم نگاشته بودند، اقدس والا در روز بیست‌وسوم مذکور ماه جمادی‌الاخری به حکمران ترکستان ارقام فرمود که از طرف خود به حاکم کرکی بنویسید که: «این دو نفر با دو رأس اسپ و چیزی جنس داخل خاک ترکستان افغانی شده، چون پاسپرد و اعتمادنامهٔ دولتی نداشتند. حاکم شبرغان هر دو تن را در زندان مقید داشته تا که

مکتوب شما رسید و از سیاههٔ ارسال شما اطلاع حاصل گشت که البته این مال را ایشان دزدیده خواهند بود، مگر بعض چیزها را که نوشته‌اید در بین مال موجوده نزد آن دو تن نیست، یحتمل که آنرا به دیگر جا گذاشته باشند و یا در اصل خود نیاورده‌اند. باری شخصی را مامور کنید که آمده اموال مسروقه را شناخته و تسلیم شده به شما برساند.» و به حکمران ترکستان رقم فرمود که «پس از وصول فرستاده حاکم کرکی آنچه از مال آوردگی هر دو تن دزد را شناخت تفویض او نموده خود هر دو تن را در مزارشریف به حراست بدارد.»

قطع دست عبدالرحمن‌خان خیاط سارق

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، عبدالرحمن نام خیاط، بیست‌وپنج روز قبل از ارتحال حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، مبلغی نقد و زیور زوجهٔ سید هادی نام تاشقرغانی را از دکان شوهرش به سرقت برداشته و از آنجا گریخته در مزارشریف رفت و قربان‌علی‌خان کوتوال مزار او را گرفتار ساخته، چیزی مال مسروق را از نزد او به دست آورده بعد او را گسیل تاشقرغان نمود و سارق مذکور نزد اهالی محکمهٔ شرعیه بر سرقت خویش اقرار کرده، اهالی محکمه حکم بر قطع دست او کردند و صورتِ حال اقرار او و حکم خود را ارسال کابل داشته، پس از فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، از مطالعهٔ ساطعهٔ اقدس والا گزارش یافته، در روز چهارشنبه بیست‌وپنجم جمادی‌الاخری، منشور قطع دست او به صدور پیوست.

و در روز بیست‌وششم این ماه، از افزونی ماهی دو روپیه برتنخواه عموم سپاه نظام، که تا حواله‌دار و نایک و دفعدار و توبچی افزون گردیده از صوبه‌داران بر بالا افزون نشده بود، عموم عساکر نظام مملکت افغانستان را فرمان رفت که سیاهه تعداد منصب‌داران بزرگ را از صوبه‌دار و کبتان و کمیدان و کرنیل و برجنرال و برگد و نایب‌سالار را ارسال حضور دارند، که قرار دانش و سنجش، بر راتبه و مشاهرهٔ هر یک افزایش داده آید و هم اجرای امور سپاه نظام که در حیات حضرت ضیاءالملّة والدّین مفوّض و مرجوع به ذات اقدس والا بود، به شهزاده محترم سردار نصراله خان مفوض گردیده، جمهور سپاه منصور را که در نزدیک و دور

مواظب خدمت دولت بودند آگهی داده شد که پس از این اجرای امور خود را از او مستدعی شوند.

و هم در روز بیست‌وششم مذکور ماه جمادی‌الاخری، میر محمدحسین خان حکمران قندهار را فرمان شد که ده تن از اشخاص هوشیار و دانای کار رموز و آشکار را به تعیین مشاهره و ملازمت در موضع چمن و غیره مواقع متعلقهٔ دولت انگلیس که در قرب و جوار قندهار واقعند، مامور حصول معلومات و نظریات نموده، به ایشان امر کند که وقایع و حوادث لازمه را متوالیاً به خود او آگهی داده و او ارسال حضور بدارد. و هم بدین‌منوال هریک از حکّام ولایات و محال هرات و ترکستان و میمنه و بدخشان و جلال‌آباد و خوست و ارگون و غیره را جداگانه فرمان شد که جاسوسان متعدده در مواضع مستعده گماشته و معلومات حاصل کرده، به حضور بنگارند که ذات شاهانه را از حالات ادانی و اقاصی همواره استحضار حاصل بوده، اگر امر مهمی رو دهد به اصلاح و ادفاع آن پرداخته آید، و هم وقایع‌نگاران سابقه را که از سالها روز خدمت به سر برده بودند از خوان احسان پادشاهی محروم و ناامید نساخته، فرامین عدیده به نام هر یک جداگانه به صدور پیوسته همه را بر حال و برقرار داشت.

اعطای منصب کرنیلی به عبدالغفارخان

و هم در این روز عبدالغفار خان اجیدن، پسر شادمحمد خان مرحوم که به منصب اجیدنی سواران نظام دستهٔ دوم مخصوص رکاب شاهی سرافرازی داشت. و از دیرگاه روز به خدمت ذات شاهانه می‌گذاشت، به منصب کرنیلی ممتاز و سرافراز گردیده، در ماهی یکصد و پنجاه روپیه کابلی تنخواه برایش معیّن و مامور اقامت و سرافسری فوج نظام مقیم قندهار شد و به سرعت هر چه تمام‌تر چنانچه بیاید، به منصب جنرالی نایل و واصل آمد.

گرفتار شدن جاسوس روس

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، نور خان نامی، به اسم تجارت از ماوراءالنهر وارد حضرت امام از بلدان قطغن شده، چون از مردم خارج مملکت

بود، عبدالرشید خان حاکم آنها از او استفسار حال نموده او خود را از ساکنین ریبداغ میدان کابل و مسکن‌گزین قلعهٔ عبدالسلام اظهار کرد و گفت از عرصهٔ بیست سال است که در لاهور و امرتسر و کشمیر و کلکته و عربستان روز به سر برده و از راه عشق‌آباد در بخارا و از آنجا در واخان و از آنجا در فیض‌آباد و از آنجا در حضرت امام آمدم و از این اظهار او چون رنگ سرخ و چشم سبز و موی زرد و مشابهت تام با مردم اروپا داشت، محبوس کرده، ماجرا معروض حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم نمود و چون او را اجل گریبان[گیر] گشت، عریضهٔ او دراین ایام از مطالعهٔ والا گزارش یافته، فرمان رفت که او را به حراست گسیل نماید تا علم به حالت [او] حاصل گردد که جاسوس روس نباشد. و در پایان کار جاسوس بودن او مکشوف افتاد، از راه پشاور هند تبعید و اخراج شد.

دستورالعمل متجسسّین دولت

و هم در روز بیست‌وهفتم جمادی‌الاخری، ذات اقدس والا از ولوع و غلوی که در حصول معلومات داشت، مجدداً سعدالدین خان حکمران و فرامرز خان سپهسالار هرات را فرمان و تأکید کرد و دستورالعمل جاسوس مامور کردن به ایشان نگار داد که «ده تن مرد تجربت‌کار جرار نوکر گرفته در ولایات خارجه به قرب سرحد افغانستان واقعند، مامور جاسوسی کنند و با ایشان جداگانه قرار دهند و هوش نمایند که یکی دیگری را نشناسند، به طریقی که یکی امروز مثلاً و دیگری فردا و هم‌چنین روز تا روز، پیهم راه برگیرند و معلومات و نظریات حاصل‌کرده به ایشان برسانند و ایشان معروض حضور دارند وباید همه صادق و راست‌کار بوده کاذب و دروغ گفتار نباشند و عهدنامهٔ ترک خیانت از ایشان بگیرند.

ترفیع منصب بعضی از خدمهٔ زمان شهزادگی اقدس والا

و مقارن این حال در روز دوشنبه سلخ جمادی‌الاخری، فیض‌محمد خان برگد، که حضرت ضیاءالملّة والدّین او را از منصب محروم و از خدمت معزول فرموده بود، چون حقیقت حال و تقدّم خدمت او که به راپرت وقایع‌نگاران بدون جنحه و

جنایتی خانه‌نشین گشته و به ذات شاهانه معلوم بود، به منصب برگدی سواره نظام و عبدالرحیم‌خان اجیدن فوج سوار مخصوص رکاب شاهی، به منصب نایب کرنیل فوج پیاده محمدی و ولی‌احمدخان پسر ابو احمدخان مرحوم به منصب کرنیلی فوج کین‌مت اردل و غلام‌نبی‌خان کبتان به منصب کمیدان فوج پیاده کوتوالی و موسی‌خان کبتان به نایبی او و غلام‌محمد خان صوبه‌دار عوض غلام‌نبی‌خان به منصب کبتانی چپراسی‌های حضور و سیدحسن خان اجیدن، مامور سرحدداری حضرت امام گردیده، همه مفاخر و مباهی گشتند و از جمله سیدحسن که از سادات قزلباشیه بود، از کابل دور و مامور سرحدداری آمد. دیگران همه در کابل ترفیع منصب یافت.

نقل اشتهار فراریان خارجهٔ افغانستان

و هم در روز سلخ مذکور ماه جمادی‌الاخری ذات اقدس والا که نظر لطف و توجه مرحمت قرار عهد و توبه‌نامه‌ای که نگار داده امضا نمود، جانب عموم رعیت و ملت سکنهٔ مملکت داشت، اشتهار ذیل را به نام عموم فراریان، که: از داخل در خارج رفته بودند، امر طبع و توزیع و انتشار کرد که «پس از رحلت حضرت با سعادت قبلهٔ امجد مرحوم خود، برتخت سلطنت و مملکت افغانستان جلوس نموده، جمهور مردم نزدیک و دور این مملکت سراپا میمنت، از کبار و صغار در تحت رایت بیعت و ظل عاطفت و حمایت شهریار ما درآمده، جا و مقام راحت و رفاهت گرفته به نوازش شاهانه و تفقدات و مراحم خسروانه سرافراز و ممتاز گردیده، به کمال امنیت و آسوده حالی دعای بقای دولت و ارتقای مدارج سلطنت را به‌سلامتی و عافیت وجود مسعود سرکار ما نموده و حمد و سپاس خالق جن و ناس را به جای آوردند، بنابرآن شما که نیز از مردم این مملکت می‌باشید و سرکار ما همهٔ مردم افغانستان را قوم و رعیّت خود می‌پندارم، راضی نمی‌شوم که شما از منزل و ماوای خود جلا و برکنار بوده در ممالک خارجه پریشان و ذلیل و خوار باشید. پس از کمال عاطفت و ملاطفت، شما را هدایت و ارشاد و ابلاغ و دعوت می‌فرمایم که به خرسندی و خاطرجمعی تام، هر کدام که در هرجا فرار کرده و رفته باشید، واپس در موطن و مسکن اصلی و مسقط‌الرأس خود آمده، در منزل و

مقام خویش آسوده و راحت‌شوید و هرقدر از املاک شما که از سبب فرار بودن شما داخل ضبط دولت آمده باشد، حکم نمودیم که مسترد و به خود شما تسلیم نمایند و از عسرت و پریشانی و ذلّت و زحمت که در غربت دیده و کشیده و بی‌بضاعت و تهی‌دست شده باشید، معیّن و مقرر فرمودیم که هر که به موطن خود بازآمده به‌خانه خویش جای اقامت‌گزینند، مزارع و مراتع و اراضی و عقار او را تفویض خودش نموده، برای حصول امر معاش بذر و تقاوی به قدر ضرورت زراعت از دولت به ضمانت همدیگر ایشان عنایت داده شود و در سال اول مالیه زمین را موهبت دانسته، از ایشان نگیرند، مگر نصف مبلغ و مقدار تقاوی را که قرض بیت‌المال است بدهند و نصف باقی آنرا در سال دوم با مالیهٔ معلوم و مرسوم ادا نمایند و زیاده بر آن به معاونت خداوند کسی را طاقت و توان نخواهد بود که دیناری بی‌موجب از دیگری بگیرد. و از صدور این‌حکم امید به حضرت باری جل شانه دارم که زحمات دربه‌دری شما به راحات لم‌یزلی مبدل گردیده به‌خرسندی و آسوده‌حالی تمام، دعاگویی و شکرگزاری کنید و در مراجعت و معاودت خودها تعطیل و تعویق جایز نشمرده، الطاف ملوکانهٔ ما را شامل حال خود دانید» و از این اشتهار پس از طبع شدن، دو سه قطعه را مصحوب یک شخص با دیانت ذی‌کفایت به جانبی مامور فرمود که إنْشاءَالله عنقریب در موقعش رقم خواهد شد و مراحم بیکرانهٔ این شهریار دانا جابه‌جا ثبت تاریخ یادگار خواهد گشت.

وقایع ماه رجب‌المرجب سنهٔ ۱۳۱۹ هجری نبوی (ص)

در روز شنبه غرهٔ رجب، ذات اقدس والا، آقسقالان جدید رعایای توابع بدخشان را که به فرمان حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم با رضانامهٔ اعداد رعیت سکنهٔ هر محل و موضع در کابل آمده بودند، طلب حضور فرموده محمدرضا نام را از عریضه و استدعا و رضانامهٔ مردم سکنهٔ موضع چنگ‌ارگوی بدخشان و از حبس و فوت محمدیعقوب که اقسقال چهارصد و بیست خانه بود و محمدامین نام را به آقسقالی سه صد و بیست خانه وار از مردم سکنهٔ موقع خواجه‌افغانی و سنگ کلان

و مظفری و بنگالی و جیه و غلوک کشم که آقسقال نداشتند و ظفر خان را از عزل و حبس آقسقال نایب جهان خان آقسقال مردم اوزبکیهٔ رستاق و اللّه‌نظر خان را از فوت علی‌غلام به منصب منگباشی سه صد و سه خانه از قوم قرچه و بالغ‌چی و ارباب نظرعلی را، از فوت نایب میرزا بای، به منصب نایبی مردم قریهٔ سنگران و صیاد و ارزنگان و قریه رشیدی و کاسه‌تراش دستهٔ قاصان از توابع اندراب قطغن، به منصب آقسقالی و عطای خلعت همه را سرافراز و شادخاطر ساخته رخصت مراجعت داد.

مصارف وکلای بیعت‌نامه‌آور

و هم دراین روز، وکلای بیعت‌نامه‌آور رعیت را، که از پیش طلب کابل شده بودند، مجدداً فرمان کرد که «هر وکیلی زیاده از پنج منزل بعد مسافت باشد و با بیعت‌نامه حاضر حضور شود، قرار هر واحدی را یکصد و پنجاه روپیه به نام زاد راه از دولت به رسم موهبت بدهند.» و از صدور این منشور، دوازده تن وکیل تنها از علاقهٔ غوری به وکالت آمده، یکهزار و هفتصد روپیهٔ زاد راه با مبالغ نقدینه به نام مهمانی در کابل گرفتند، که براین قیاس مبلغ یک کرور روپیه صدلکی وجه نقد و خلعت به وکلای رعیت تا عرصهٔ شش ماه که پیهم آمده و می‌رفتند، از دولت عطا و موهبت شد و در باب کسانی که نوکر دولت بودند و به وکالت می‌آمدند، فرمان شد که زاد راه خود را چون تنخواه دارند تا کابل از خود نموده، به دارالسّلطنه برطبق دیگر وکلا مهمانی از دولت تا روز رخصت یافتن و مراجعت نمودن ایشان بدهند.

و در روز دوم رجب، ذات اقدس والا، دلاورخان حاکم اندراب را، که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، از جهت انتظام مهام معدن مس واقع طلب کابل فرموده از سبب پیش‌آمدن شدت سرمای زمستان، رخصت مراجعت و فرمان برحالی حکومت داد.

خرید هزار سر خر برای دولت

و روز، نایب نظری محمد و نایب محمدمحسن و نایب سعیدمحمد و نایب محمد داد و نایب وصال و نایب گدامحمد و اقسقال حبیب‌الله نامان از مردم اندراب قطغن را ذات اقدس والا مامور خریدن یکهزار رأس الاغ برای حمل و نقل احمال خفیفۀ دولتی در شهر کابل و اطراف آن فرموده فرمان کرد که «قرار منصف و رضا و میل خاطر مالک مال، بدون اکراه و اجبار اشترا نموده، بر سبیل انداز و تقسیم بر رعیت به نام خرید حواله نکنند و اگر غرض‌جویی و لحاظ و اغماض به روی کار آورده به اجبار کار را انجام دهند، از هر راسی یکصد روپیه از مأمورین این امر به نام جریمه خلاف‌ورزی ایشان گرفته شود. تا ستمی که در حق ملاک الاغ‌ها از قوه به فعل آورده باشند، مکافات و کیفر کار خود را ببینند که دیگری جرأت در اقدام نمودن امر خلافی نکند.

شرح حال مهاجرین مردم ترکمان و ناقلین تیموری

و هم در خلال احوال مسطور، دوازده خانوار از مردم ترکمان از موطن و مسکن خود که در خاک مقبوضه و مستعمرۀ دولت روسیه واقع بود، هجرت اختیار کرده داخل موضع بالامرغاب از اراضی و مواضع متعلقۀ این دولت شدند و سرهنگ محمودخان و گل‌محمد خان و الف‌شان‌خان سرحددار و صدباشیان پیادۀ ساخلوی حرسۀ بنادر و معابر سرحدیه، از دخول آنان به خاک افغانی به حکمران هرات و فرامرزخان سپهسالار اطلاع دادند، و ایشان در هنگام حیات حضرت ضیاءالملّة والدّین معروض حضور آن پادشاه مبرور مغفور داشته و از سبب بیماری و درد پای او، کارکنان حضور معطل به حصول صحت مزاج وهاج شاهانه گذاشته، در این وقت عریضۀ آن دو تن را تقدیم حضور اقدس والا کرده در روز پنج‌شنبه سوم رجب حکم والا به نفاذ پیوست که «پس از سخن گفتن با مهاجرین ترکمان و حصول معلومات صحیحه، اگر مصدر خطا و مرتکب گناهی نشده، محض هجرت و اقامت در ظل حمایت این دولت آمده باشند، ایشان را به لحاظ این‌که قصاص و انتقامی را عزم داشته باشند و اقدام در حرکت خلافی کنند، در قرب سرحد جا و

ماوی نداده، در هزاره‌جات بفرستند که مزرعه و کلاته به ایشان داده شود و از قرب سرحد مقام دادن ایشان اجتناب و احتیاط نمایند که مبادا در خارج رفت و آمد کرده، ملالتی به روی کار آرند.» و هم‌چنین عریضه‌ای از محمدنعیم و راز نیازخان و قره‌بیگ‌خان نامان ترکمان، به ذریعهٔ پست به حضور اقدس والا رسیده چون نگاشته بودند که اگر جا و ماوی از دولت اسلام به ایشان عطا و عنایت شود، پنجصد خانوار هجرت کرده پناه‌گزین ظل حمایت سلطنت و دولت اسلامی آیند، و اقدس والا در روز مذکور ماه رجب به کارکنان و خدمهٔ دولت ارقام فرمود که «از حالت ایشان به درستی علم حاصل نموده اگر خطا و خیانتی و جنحه و جنایتی در خاک دولت روس نکرده، صرف به عزم هجرت می‌آیند معروض دارند که قرار به مدار و معاش روزگار ایشان نهاده آید.»

و ایام، از عریضهٔ حکمران هرات حالی رای اقدس والا شد که ملا عبدالرسول یعقوب‌خانی، از هزارهٔ تیموری دواب و مواشی‌دار تابع دولت ایران، با دو سه تن دیگر از سرخیلان قوم تیموری تبعهٔ دولت ایران، در هرات نزد او حاضر آمده اظهار کرده‌اند که تمامت قبایل هزارهٔ تیموری سکنهٔ باخرز و جام و توابع و لواحق آنها خیال دارند که در خاک مملکت دولت افغانستان، که هم مذهب ایشان است، نقل مسکن و مقام نمایند و روز زیست چنانچه بایست در تحت ظلّ حمایت پادشاه اسلام به سر برده، ربقهٔ اطاعت و انقیاد این دولت را به رقبهٔ متابعت نهاده، خدا و رسول او تعالی و خلفای راشدین و تابعین و تبع‌تابعین را از خود راضی ساخته، در دنیا و آخرت از تبعهٔ دولت مخالفت مذهب خود در شمار نیایند و همنشینی مردم خلاف مذهب در طبیعت‌شان بسی ناگوار و نادیدن روی آنان را در لیل و نهار از خداوند خواستار و از مصاحبت و مجالست با ایشان بری و بیزارند و آرزو دارند که رمه‌های دواب و مواشی خود را پیشتر در خاک هرات کشیده، بعد احمال و اثقال و عیال و اطفال خویش را برداشته، طریق اقامت جانب خاک هرات پیش گیرند.

شرح حال رمه‌داران ایل تیموری

و حکمران هرات که از حالت و راحت آنان و وضعیت کردار و رفتار برادرانه دولت و رعیت ایران به ایشان آگاه بود و می‌دانست که دولت و ملت ایران با ایشان راه بدسلوکی و تعصّب مخالفت مذهبی نمی‌سپارند و آزار و اذیت‌شان نمی‌نمایند، بلکه خود ایشان مرتکب بسی امور نامشروع شده، از تعصّب جاهلانه قطاع‌الطریقی و سرقت و غارت مال و منال قوافل و تجار و قتل و غارت زوار می‌نمایند و در شرارت و اقدام نهب و غارت معروف‌اند، با خود اندیشیده تصور کرد که امسال از عدم باران در خاک خراسان و توابع آن علف نروییده، ایشان عزم کرده‌اند که به حیلت و خدیعت، علف مراتع مخضرهٔ جبال و صحاری و قفار و اودیهٔ هرات را خوراک دواب و مواشی خود کرده، عرصهٔ زیست و معاش مردم سکنهٔ بادغیس را تنگ سازند، پس به این اندیشه در پاسخ ملا عبدالرسول و سرکردگان ایل تیموری فرمود که تا خانواری و اعداد قومی شما در خاک هرات داخل نشوند و ضامن عدم معاودت و مراجعت به خاک مملکت ایران ندهند، اجازت داده نمی‌شوند که گله و رمهٔ خود را داخل ولایت هرات نموده بعد خود ایشان بیایند، و ایشان از شنیدن این پاسخ قاضی سعدالدین‌خان، حاکم گلران، که در سالهای ماضیه با او معاملهٔ رشوت دادن و دواب و مواشی خود را داخل مراتع نواح و توابع هرات کردن جاری داشته و عادی بودند داده رمه‌ها و گله‌های خود را از راه خفا داخل خاک هرات نمودند و حکمران هرات که در پی جستجو و تفتیش این بود، آگاه شده فوراً غلام‌رسول خان بارکزایی را مامور رفتن در سرحد کرد و محمدسرور خان حاکم غوریان را ارقام نمود که با پسر خود و جمعی از سوار کشاده و ایلاقی رفته، رمه‌های مردم تیموری تبعهٔ دولت ایران را به دست آرد و بر هر رمه یک نفر شبان را پاسبان گماشته، یک شبان را در شهر هرات احضار نماید و غلام‌رسول‌خان وارد سرحد شده شصت‌وهفت رمه را به دست آورد و همه شبانان آنها را گسیل هرات داشته محبوس شدند، بعد پانزده [تن] از ملاک رمه‌ها در هرات آمده و عذر خطا و عفو تقصیر خواسته، از هر یک رأس گوسپند، یک قران به رضا و میل خاطر خود حجّت داده التماس نمودند که مبالغی را که عبدالحکیم خان از ایشان گرفته و قرارداده بود که آسیب و ضرری به ایشان

نمی‌رسد و اگر رسید و مانعی به روی کار آمد، مبالغ خود را بستانند، امید که از او گرفته به ایشان مسترد گردد. و حکمران عبدالحکیم‌خان را از گلران احضار فرموده و او از هر دو رأس گوسپند که یک قران و از چهار رأس یک روپیه و از صدی بیست و پنج و از هزار رأس دوصدو پنجاه روپیه گرفته بود، اقرار نموده به امر قاضی سعدالدّین خان تحویل خزانهٔ دولت کرد و از هر دو رأس گوسپندی که به دست آمده در تصرف غلام‌رسول‌خان بود یک قران از تیموریان گرفته رمه‌های ایشان را مسترد نمود. و اقدس والاٰ از سراپا مطالعه کردن ماجرای مذکور، به حکمران هرات رقم فرمود که زیاده بر آنچه گرفته است از مردم تیموری چیزی و پشیزی نستاند.

شرح حال ملاّ محمدرضاخان سرتیپ هزاره

و از دیگر سوی در خلال این حال، والی خراسان، حکومت باخزر را به اخذ پیشکش که رسم اولیای امور دولت ایران است به محمدرضا خان برادر محمداسمعیل خان شجاع‌الملک هزاره از اولاد ملاّ یوسف که سرحدداری جام نیز داشت داده، محمداسمعیل خان را از لقب شجاع‌الملک و حکومت و سرحدداری خلع و عزل فرمود و محصل گماشته امر کرد که سواران کشادهٔ تحت رایت او رانیز سلب کرده، محمدرضا خان [را] نزد خود جلب نماید و محمداسمعیل‌خان محصل و فرستادهٔ والی خراسان را به ضرب چوب رانده، قبول امر والی خراسان نکرد و تصمیم عزم نمود که با ایل هزاره، روی پناه به سوی حمایت دولت افغانستان نهد و محمدرضاخان سرتیب برادرش به امر والی خراسان، با پنجاه تن سوارهٔ قزاق روی به سوی قلعه و جای شجاع‌الملک نهاد که او را محبوس و احضار مشهد مقدس نماید. و شجاع‌الملک دوصد سوار به سر راه او گماشته خودش خواست که با مال و منال و عیال و اطفال خود راه فرار به استعجال جانب خاک هرات برگیرد و سواران مامور، مانع و سد راه محمدرضا خان شدن نتوانسته، نزدیک رسید که واصل و داخل قلعه و جای او شود و از این سبب فرصت حمل و نقل عیال و اطفال و احمال و اثقال خود را نیافته با پسر خود و صد سوار فرار اختیار کرده، وارد کافر قلعه شد و از آنجا پسر خود را برای کوچ دادن عیال و

اطفال خود رجعت داده، قبل از وصول پسر او، عیال و اطفالش را محمدرضا خان برداشته در محسن‌آباد قلعهٔ خویش درآورد و پسرش بی‌نیل مرام بازگشته، بعد محمداسمعیل خان شجاع‌الملک به صدباشی عبدالسلام خان مقیم و سرحددار کافر قلعه پیام داد که خیمهٔ خود را در موضع کال‌سنگ واقع قرب خاک افغانستان افراشته، بعد هر دو تن صدباشیان نزدم بیایند که با هم ملاقات و صحبت نماییم و ایشان از عدم اجازت نزد او نرفته، ماجرا به قاضی سعدالدین‌خان و سپهسالار فرامرز خان نگاشتند و ایشان توقف و درنگ او را در سرحد جایز نشمرده در هرات طلبیدند و به حضور اقدس والا رقم کردند و او با دو پسر خود و شصت تن سواره وارد هرات شده، پنج رأس قاطر و یک تخته قالیچه به قاضی سعدالدّین خان حکمران هرات و دو رأس اسپ به سپهسالار فرامرزخان و یک رأس اسپ به عبدالکریم خان و یک رأس اسپ به نوراحمد خان پسران سعدالدّین خان به رسم ارمغان داده او و هر دو پسرش، شجاع‌الملک را مهمان دولت دانسته، ارمغانش را نپذیرفتند و سپهسالار فرامرز خان اسپان او را پذیرفته در ازای [آن] اعزاز و احترام و احسان زیاد به تقدیم رسانید و از عریضهٔ حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان که به حضور والا رسید هر دو تن را ارقام رفت که تا صدور حکم ثانی شجاع‌الملک و پسران و سواران تبعهٔ او را مخارج درست به اندازهٔ لیاقت به نام مهمانی از جانب دولت بدهند و اعزاز و احترامش نمایند.

برحال شدن حاجی محمودخان به حکومت هزارهٔ بهسود

و هم در خلال واقعاتی که به شرح رفت، اقدس والا، حاجی محمود خان تایمنی حاکم هزارهٔ بهسود را که از عرض رعایا طلب کابل شده، چون پسر او از حضور حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، مامور فراهم و گرد آوردن سوار گشاده از قوم تایمنی گردیده و اربابان و کدخدایان از عرض خود محبوس شده بودند، به حکومت هزارهٔ بهسود برحال گشت.

و هم در این هنگام، عرایض اطاعت و بیعت‌نامه‌های انقیاد و متابعت از عموم هزارهٔ جاغوری و بهسود و یکه‌اولنگ و مالستان و دایه و فولادهٔ حجرستان و زرتک و پیک و حسینی و پشه‌ای و شیرداغ و محمدخواجه و چهاردسته و جیغتو

و دایزنگی و دایکندی و سرجنگل و اخضرات و تربلاق و بندر و گیزاب و غیره پیهم به حضور اقدس والا رسیده، برای هر یک از طوایف و اقوام مذکوره فرامین جداگانه همه به یک مضمون و مشعر بر لطف مرحمت و رضایت خاطر اقدس و قبول بیعت همگنان صادر و ارسال گشت.

و مقارن این حال، تنخواه و جیره مشهدی محمد نام چرمگر همدانی، که برای تأسیس کارخانه چرم‌سازی و ترتیب و انتظامِ چرم از ایران چنانچه گذشت طلب کابل شده، و پس از فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین معطل گردیده بود، برحال گشت.

و هم غلام محی‌الدین خان از عزل و حبس عبدالوهاب‌خان، به حکومت هزارهٔ دایزنگی مامور و سرافراز آمد.

و از دیگر سوی جنرال قونسل دولت انگلیس در مشهد، تعزیت‌نامه فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین و تهنیت و تبریک سلطنت اقدس والا را به حکمران نگار داده و او پاسخ آنرا از طرف خود نگاشته معروض حضور نیز داشت و هم‌چون حکمران هرات، نظر به رقابت و هم‌چشمی ملت ایران، خصوص اهالی خراسان که پس وصول ناصرالدین‌شاه قاجار به درجه رفیعهٔ شهادت، از دست ملارضا نام بابی بی‌سعادت، جشن جلوس مظفرالدین‌شاه را مرتب و منظم ساخته، بلدان و امصار را آیین‌بندان و چراغان کرده بودند، شهر هرات را آیین بربسته مراسم جشن و چراغان را به تقدیم رسانیده معروض‌داشت و اقدس والا جوابی به جز این‌که «حالی شدم شما متوجه خدمات خود بوده از واردات لازمه آگهی [دهید]» دیگر هیچ ننوشت.

مراجعت میربچه خان از هند در کابل

و مقارن این حال، از عریضهٔ محمداسمعیل، سفیر، اقدس والا را آگهی دست داد که سرکار مرحوم از عرصهٔ چهارسال عزم مراجعت محمداکبرخان، معروف به میربچه‌خان کوهستانی را پیشنهاد خاطر مِهرمظاهر از هند در کابل داشت، تا که چهار ماه قبل برین، از عریضه و عهدنامه فرستادن خود او، در ماهی پنجصد روپیهٔ کلّه‌دار تنخواه برای او معیّن گردیده، از این مراحم ملوکانه آهنگ مراجعت کابل

کرد و اظهار قرض‌داری خود را نموده، به فرمان خاقان مرحوم سیاههٔ قرض و سامان سفر او از قبیل بارگیر و کجاوه‌پوش و زاد راه او همه آماده و مهیا گردیده، قصد حرکت داشت که حضرت ضیاءالملّة والدّین پدرود جهان کرده معطل بماند، و قرب دوصد نفر با او مترصد صدور امر اقدس والا اند که رهگرای منزل مقصود شوند. و حضرت اقدس والا در روز سوم مذکور ماه، میرزا محمداسحق خان و الله‌دادخان را فرمان کرد که هفت هزار و نهصد و چهل و پنج روپیه کلّه‌دار قرار سیاههٔ خود میربچه خان جهت ادای دین و زاد راه و راحلهٔ او از طرف دولت به نام عطا و موهبت بدهند و خود او را به ذریعهٔ منشور آگهی داد.

و روز پاسخ تعزیت‌نامهٔ مورخهٔ نوزدهم ماه اکتوبر انگلیسی مردم اسلامیهٔ رنگون از دولت برما که به حضور اقدس والا فرستاده بودند، ارقام و ارسال شد.

سه صد تن پیادهٔ ساخلو برای حراست نگاهداشتن [علم دین] اقدس والا

و مقارن این حال از عریضه و استدعای علم دین، برادر شکر خان دزد هزارناوی، قوم کوکوزایی، اقدس والا برطبق نوازش حضرت والای مرحوم، که شکرخان را مبذول الطاف شاهانه فرموده فرمان کرده بود که صد تن پیادهٔ ساخلو از قوم خویش گردآورده، خودش صدباشی آنان باشد، علم دین را مشمول اعطاف خسروانه نموده، فرمان کرد که صد تن پیادهٔ ساخلوی دیگر او فراهم کرده و خود صدباشی بوده، پیادگانش در ماهی هشت روپیه تنخواه از دولت ببرند.

و هم‌چنین عبدالعزیز خان و خان‌علم خان باساولی مورد الطاف شاهانه آمده به منصب صدباشی سرافراز و به فراهم[آوری] صدتن پیادهٔ ساخلو جهت خدمات حراست مواضع مستعدهٔ سرحد ممتاز آمده، محمدعلی خان حاکم جلال‌آباد را فرمان شد که احاد و افراد اعداد تحت رایت هر دوتن را که از قوم خود گرد می‌آورند، عرض دیده و چهرهٔ ایشان را ثبت و ضبط دفتر کرده، مواجب ایشان را ماه به ماه بدهد

نقل سواد پاسخ عهد و بیعت و تبریک‌نامه‌های عموم عشایر و ایلات

و هم در این روز، حضرت اقدس والا از مسوده‌ای که میرزا عبداللطیف خان منشی حضور والا برای پاسخ عرایض و بیعت و تبریک‌نامه‌های عموم رعایا و برایا پیهم به ذریعهٔ وکلا به حضور می‌رسید و از مطالعهٔ ساطعهٔ اقدس والا شرف گزارش می‌یافت و تا این وقت منشیان حضور، پاسخی را که نگار داده به امضای خامهٔ خاص والا می‌رسانیدند و چندان مطبوع و مرغوب نمی‌توانستند بنگارند، زیرا که از علم و ادب عاری بودند و میرزا عبداللطیف‌خان به امر اقدس والا مسوده کرده منظور افتاده در پاسخ عریضه و بیعت و تبریک‌نامهٔ مردم سکنه علاقهٔ گوشتهٔ جلال‌آباد به امضای خط خاص والا ارقام رفت که: «منظور نظر کیمیا اثر و مکنون خاطر عدالت‌گستر والای ما آن است که از آغاز جلوس بر اریکهٔ سلطنت و جهانبانی و سریر امارت و فرمانروایی، عموم خدمهٔ دولت قوی‌شوکت خداداد و اصناف عباد خالق انجام و اوتاد را که بدایع و دایع خزاین حضرت باری‌اند، به نظر عدل و احسان و اشفاق دیده و در تمییل و تالیف قلوب ایشان کوشیده، در انتظام امور و مهام دین و استحکام قواعد شرع متین و حفظ و حراست سرحد و ثغور و حمایت و انجام امور جمهور رعایا و برایا، ساعی و جاهد بوده، شیوهٔ مسلمانی و راستی شما و اقوام و قبایل شما و تمامت خدمهٔ دولت و عامهٔ ملت و رعیت را ملحوظ خاطر داشته، جهان جهان ابواب خرمی و انبساط و خرسندی و راحت و رفاهت و آسوده‌حالی را به روی اخلاص و صداقت همگنان کشوده، اصحاب وفاق را در بین امثال ایشان، مفاخر و مباهی و ارباب نفاق را زار و زبون و قرین تباهی خواهم نمود» و بدین مضمون پس از این روز تا انجام کار، در پاسخ عرایض و عهد و بیعت و تبریک‌نامه‌های عموم ملت و رعیت سکنهٔ مملکت که از هر قوم و قبیلت متتابعاً به پایهٔ اورنگ امارت شرفیاب وصول می‌گشتند، به امضای خط خاص سعادت اختصاص، ارقام و ارسال همی‌شد.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، جنرال بهاءُالدین خان، مقیم جاجی، از در تعزیت فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، به اتفاق و دست یاری افواج نظام تحت رایت خود، خیرات و مبّرات فوق‌العاده از قوه به فعل آورده، صرف ارامل و ایتام و خواص و عوام انام نمود و برعلاوهٔ آن یکهزار روپیه نقد به نام

تبریک و تهنیت ازاعداد سپاه مقیم هر دو موضع مذکور، ارسال حضور نمود و اقدس والا حاصل عهد و بیعت و تبریک‌نامه سپاهیان و این مبلغ را بر طبق دیگر وکلای لشکری و کشوری از نوازش شاهانه دلشاد ساخته، در روز سوم مذکور ماه رجب آنرا منظور نموده از طرف خود به ایشان ببخشود و پس ارسال فرمود.

نوازش مجدّد میربچه‌خان کوهستانی

و هم کارکنان این دولت در پشاور را فرمان کرد که محمداکبر خان میربچه را که به فرمان اجازت که به نامش اصدار یافته است، از راولپندی راه مراجعت جانب کابل پیش خواهد گرفت، پس از ورودش در پشاور، سی و سه نفر اشتر جهت حمل و نقل سی و سه زوج محمل و پانزده نفر اشتر برای برداشتن احمال و اثقال و سی و سه رأس سواری از طرف دولت به او بدهند که یکصد و هفتاد نفر منسوبان و عیال و اطفال ذکور و اناث و کبیر و صغیر او، بدون زحمت به حالت راحت در کابل بیایند و هم منشور مجرایی دوهزار روپیه کلّه‌دار برعلاوه مبلغی که از پیش به او موهبت فرموده شد بود و از محمداسمعیل خان سفیر گرفته بود به نام خود او اصدار فرمود.

صدور اشتهار مراجعت فراریان افغانستان

و نیز اشتهار مجددی مشعر بر اجازت مراجعت در افغانستان به نام فراریانی که از سبب مصادرت و اخذ رشوت و جور و ستم حکّام و عمّال و ضبّاط و غیره مامورین خیانت کار دولت به جز از خونی و زانی و بدخواه دولت که از مملکت افغانستان فرار اختیار کرده در خارج مملکت رفته بودند طبع و توزیع ونشر فرمود که مراجعت نموده در منازل و مساکن خود جای راحت و رفاهت گزینند و اگر خانه و ملک ایشان ضبط شده باشد، مسترد گردد و برای زراعت و فلاحت ایشان بذر و تقاوی از دولت عنایت شود که معمور و آباد و مشکور شوند و مالیهٔ یک‌سالهٔ اراضی و عقار و مزارع و مساقات خود را معاف دانسته، به کسی چیزی و پشیزی ندهند و از فیض عام این اشتهار، مردم هزاره مستثنی بودند، چنانچه اگر مراجعت کردند هم املاک ایشان مسترد نگشت.

وقف قرآن نمودن میرزاخان ترکمان

و هم در تضاعیف واقعاتی‌که به شرح رفت، اکثر از اسلامیان خارجه و عموم مامورین دولت که در خارج و داخل مملکت بودند و بعضی از بزرگان ملّت، از لشکری و کشوری و رعیتی خیرات‌ها صرف خوشنودی روح حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم کرده، علما و سادات ختمات کلام مجید به تقدیم رسانیده و همی‌رسانیدند. و از جمله احمد میرزا خان ترکمان، یکهزار و ششصد جلد قرآن شریف را در موضع کترهٔ غلام‌محمد خان، از توابع پنجاب، وقف روح آن مرحوم نمود. و هم‌چنین هر که خیرات و مبرّاتی از قوه به فعل آورد در موقعش رقم خواهد گشت إنْشاءَالله تعالی.

و هم در خلال احوال مسطور، عطامحمد خان پسر سردار شیرین‌دل خان مرحوم، از حضور اقدس والا مامور حکومت جاجی و چمکنی‌شده فرمان منصب کرنیلی به نام محمدالله خان حاکم سابق آنجا که با سردار محمدخان حاکم خوست چنانچه در تضاعیف واقعات عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین گذشت، از بغاوت ورزیدن مردم جاجی، طلب کابل شده بود اصدار یافت و در فوج تحت رایت جنرال بهاءُالدین خان، مقیم اسمار مامور خدمت گشت و هم زبردست خان تره‌خیل، که از سبب امری حضرت ضیاءالملّة والدّین او را معزول و از منصب برگدی محروم فرموده خانه‌نشین و زاویه‌گزین بود، لطف والا نظر به قدمت خدمت شامل حالش شده به منصب برگدی برحال و سرافراز آمده مامور اقامت اسمار شد که در تحت امر جنرال بهاءُالدین خان طریق خدمت سپارد.

عفو تقصیر بعض مقصّرین

و هم عفو تقصیر خواجگان کوهستانی، که با عیال و اطفال خود چنانچه در عهد خاقان مغفور گذشت، مامور اقامت غزنین شده بودند، از مراحم ملوکانه به روی‌کار آمده، چون از دیرگاه روز ذلّت و عسرّت در آنجا به سر می‌بردند و اجازت آمدن در کابل و موطن خود نداشتند، به مراجعت منزل و مسکن خود مجاز آمده،

بزرگان قابل خدمت و کار ایشان، طلب حضور شده، فراخورشان خود، هریک مامور خدمتی شدند.

برحال گشتن بعضی از خاندان قدیمه

و هم ارادهٔ سنیّهٔ والا اقتضا نمود که بزرگان و خوانین هر قوم و قبیله که ایشان را حضرت ضیاءالملّة والدّین ذلیل و خوار نموده، از رتبهٔ ریاست و جلالت برانداخته بود، به مناصب بزرگی و سرکردگی اولیهٔ خود برحال شوند، از جمله فیض‌محمد خان پسر سمندرخان را از عطای خانی مردم چرخ، مفاخر و مباهی ساخت؛ و هم احمدجان‌خان برادر سپهسالار غلام‌حیدر خان توخی را که فرار کردن و مدتی در خارج به سر بردن و اجازت مراجعت یافتن و در منزل شش‌گاو علاقهٔ قوم وردک مردن برادرش از پیش گذشت، و او پس از عفو تقصیر برادر خود در کابل آمده، روز بطالت و بیکاری به‌سر می‌برد، مشمول عواطف خسروانه شده، از تغییر محمدرضا خان اسماری به حکومت قلات توخی مامور و به منصب خانی قوم خود سرافراز و ممتاز آمد و املاک و قلاع خود او و برادرش غلام‌حیدرخان و غلام‌رسول خان و محمدامین خان و غلام‌حیدر و میراحمد و بلوچ خان و خلیل خان منسوبان و نزدیکان ایشان که ضبط دولت شده بود، مسترد گشت.

رخصت مراجعت شدن بزرگان قوم خروتی و سلیمان‌خیل

و هم در روز سوم مذکور ماه رجب، اقدس والا دوازده تن از بزرگان مردم خروتی و سلیمان‌خیل را که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم از سبب حقوق‌خواهی و گفتگوی ایشان با تبعهٔ دولت انگلیس در باب اراضی واقع مابین حدود دوبندی و خواجه خضر در میان بود، و سردار گل‌محمد خان با مستر کنگ و مستر اندرسن نامان انگلیس تحدید آن حدود کرده بود، طلب کابل فرموده و تا این وقت از پیش‌آمد امور ضروریه و ارتحال آن پادشاه، روز تعطیل به سر می‌بردند، از حضور اقدس والا رخصت مراجعت یافته به هر واحدی چنانچه از پیش اشارت شد چهل روپیه عطا و موهبت گردیده، کار تحدید آنجا معطل به وقت فرصت بماند.

و نیز در خلال احوالی که به شرح رفت، مردم اندر و تاجیک تابع غزنین برای خیرات فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، تفویض غلام‌حسین خان حاکم غزنین نموده، او یکهزار و هشتصد و پنجاه روپیه را به علما و فقرا مستحقهٔ خیرات، قسمت کرد و چیزی را زاد و توشهٔ راه وکلای حامل بیعت و تعزیت‌نامهٔ خاقان مغفور و تبریک‌نامهٔ جلوس میامن مأنوس اقدس والا داده، مابقی را به فرمان والا نیز به فقرا حصه داد.

نشر اشتهار رجعت فراریان

و در روز چهارم ماه رجب، حضرت اقدس والا چند قطعه از اشتهاراتی را که به امر والا در باب اجازت مراجعت فراریان از خارج مملکت در اوطان ایشان چنانچه گذشت، امر طبع و نشر و توزیع شده بود و وعدهٔ انتشارش داده تفویض صاحبزاده عبداللطیف خان خوستی فرموده، او را مامور تسلیت و مراجعت دادن فراریان خوست و نواح آن از هند و سند و پنجاب و دیره‌جات و پشاور و غیره در موطن اصلی ایشان نمود. و هم‌چنین اشتهار استمالت و اجازت رجعت فرار مزارشریف و توابع آنرا به پادشاه خواجه و بدخشان و رستاق را به ایشان عزیز خواجه و قطغن را به ایشان سلطان خان و میمنه را به سیدمقیم خان و خلیفه معین‌شاه و سید کمال‌خان و ایشان گدای خواجه و هم‌چنین اشتهار فراریان هر ولایت و محل و موضع را به اشخاص ذی‌دیانت با کفایت سخن‌دان شیوا زبان سپرده، در ماوراءالنهر و خراسان وغیره مواضع مامور کرد و ایشان این خدمت را به پای برده، اکثر فراریان را رجعت و در منزل و مقام ایشان اقامت دادند.

افزایش مشاهرهٔ پیادگان ساخلو

و مقارن این حال چهل بیرق پیادهٔ ساخلو قندهار و سرحدات آن، که چهار هزار تن به شمار می‌آمدند، مشمول الطاف شاهانه گردیده در ماهی یک روپیه و در سالی دوازده روپیه بر مشاهرهٔ ایشان افزایش داده نوازش فرمود و بر طبق آنان عموم پیادگان ساخلو را قرین این عطیت و رهین این موهبت فرمود.

وکلای آیبک و توابع آن

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدحسن خان حاکم آیبک، از فرمانی که به نامش شرف اصدار یافته بود، ملاّ حیدرقل‌بیگ و محمدکریم و حکیم‌بیگ و رحمت‌الله و محمدنشان نامان را از قاطنین و توابع آن، وکیل عموم رعیت قرارداده، در روز ششم رجب با عهد و بیعت و تبریک‌نامه، گسیل کابل نموده، بیعت مردم آنها را در لوله‌ای از نقره درآورده، با شش رأس اسب و دو توب قاقمه مامور تقبیل سدهٔ علیا کرد و محمدرحیم خان کوتوال هر واحدی از وکلا را صد روپیه از طرف رعیت که فرستاده ایشان بودند و زاد و توشه راه از طرف دولت بداد و هم محمداکبرخان پسر خود را با دو رأس اسب و دو توب قاقمه، به نام هدیه، حضور نورد کابل نمود.

و مقارن این حال، در روز هفتم رجب، حضرت اقدس والا نظر لطف و مرحمت جانب شهزاده غلام‌علی‌خان کهین فرزند حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، که با والدهٔ ماجدهٔ خود در مزارشریف روز عزّت و راحت به سر می‌برد، یک عقد کمر اسباب طلای مرصّع به جواهر ثمینه و شش دانه تکمهٔ طلای نگین جواهر و توب ابرهٔ نسج کشمیر و دو توب کمخواب، به نام یادآوری، از حضور برای او ارسال مزارشریف فرمود.

نشر اشتهار دیگر در رجعت فراریان

و در روز هشتم ماه رجب، حضرت والا از کثرت میل خاطری که به رجعت دادن فراریان داشت و پیهم اشتهار انتشار می‌داد: این اشتهار را نیز امر طبع و نشر کرد که «در زمان شهزادگی خود پریشان حالی و عدم رفاهت و آسوده احوالی ضعفای رعیت را از حواله‌جات ناحق و بیهودهٔ بیرون‌نویسی اهل دیوان و سنجشیان مشاهده کرده و به چشم سردیده علم حاصل نموده بودم که به غایت مضطرب و پریشانند و بنابرآن عموم منصب‌داران و جمهور حکّام و عمّال و ضبّاط و تحصیل‌داران حواله‌جات دارالسّلطنه و تمامت ولایات را به ذریعهٔ فرامین عدیدهٔ

جداگانه داده، امر و حکم شده است که آنچه حوالهٔ بقایا که بر رعایا حواله و تحت حصول است معطل دارند و مزاحم حالت رعیت نشده طوامیر حواله‌جات باقیات را ارسال کابل نمایند که ذات اقدس شاهانه تحقیقات و تدقیقات نموده علم حاصل کند، بعد آنچه ناحق و بیجا و پا در هوا بود، فرمان موقوفی و معافی قطعی صادر گردد و آنچه صحیح و حق بیت‌المال باشد، با بدهگاران قسط قرارداده آید که به مرور زمان و فراغت آنرا ادا نموده روز رفاهت به فلاحت و زراعت خود به سر برده، ذلیل و خوار و ناتوان و نادار و فرار نشوند و به مدارا مبلغ ذمگی خود را برسانند تا حق بیت‌المال رسیده، ایشان از دادن و رسانیدن آن شدت و زحمت نبینند و آرام و آسوده بوده، از راحت و رفاهت ایشان، خاطر سرکار ما شکفته و خرسند باشد» و از انتشار این اشتهار و اشتهارات دیگر که در موقع و مقامش نگار می‌یابد و صدور فرامینی که ضمناً به تذکار رفت، دفتر جداگانه به نام دفتر حضور از اعداد نویسندگان و عمالی که از قطغن و بدخشان و ترکستان و هرات و قندهار و غزنی و خوست و هزاره‌جات و جلال‌آباد به ذریعه دفتریان سنجش به نام قطع محاسبات خود طلب کابل شده و پا در گِل مانده، دوچار عسّرت و ذلّت شکنجهٔ حساب بودند و مرارت و زحمت امر معاش می‌کشیدند تشکیل داده، دیوان نرنجن‌داس هند را به سردفتری آن نامزد فرمود و قرب دوصد الی دویست و پنجاه نفر را به زیر دستی او با تعیین مواجب و مشاهره معاش مقرر کار سنجش حق و ناحق و حجرات عمارت مهمانخانه دولتی را که اکنون خود آن عمارت نشمین ایالت مرکزی و اداره مستوفیت و محکمهٔ شرعیه ابتدائیه حقوق و محکمهٔ شرعیه مرافعه است و دیوار حایط و حجرات مذکوره به امر اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی به جهت وسعت فضا و هوا خراب و برداشته شده‌اند، جای اجرای کار معین فرمود که به‌کمال زودی اسباب تعمیر بلاد و ترفیه عباد را به روی کار آورده عموم را از تشویش و غصهٔ روزگار به کنار کشند. چنانچه از این تاسیسات و تشکیلات مجدده و تغییرات و تبدیلات دفتر و دیوان فرمودن ذات شاهانه متدرجاً اسباب رفاه حال و مال عموم به روی کار آمده؛ کم کم و رفته رفته، خزان روزگار مبدل به بهار گشت و جهان طراوت و خضارت تازهٔ بیرون از اندازه یافت که هر یک در موقعش رقم شده می‌آید إنْشاءَالله تعالی.

و در خلال این‌حال ملاً محمدسالم قاضی محکمهٔ شرعیهٔ خان‌آباد، که از عریضه و اتهام عبدالباقی خان حاکم آنجا به فرمان حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم در کابل آمده و نزد کارکنان حضور بی‌گناهی و عدم جنایت و خیانت او مکشوف افتاد، از حضور اقدس والا به منصب قضاوت آنجا برحال گشت.

مورد الطاف شاهانه شدن دوتن شغنی

و از دیگر سوی درخلال احوالی که به شرح رفت، خال‌محمد و مراد نامان شغنانی که دو تن برادران ایشان فرار خاک روس و در ماوراءالنهر بودند و از مراجعت دادن آنها این دوتن عاجز آمده بازپس آوردن نتوانستند، بنابر قراری که دولت نهاده امر کرده بود، که اگر فراریان ایشان معاودت نکرده ترک مراجعت نمایند، اینانی که در خاک این مملکت‌اند نیز از پی آنها بروند» و این دو تن از حضرت ضیاءالملّة والدّین به ضراعت و سماجت استدعا کرده بودند که در خاک مملکت کفر مجبور به رفتن نشوند و آن مرحوم استدعای‌شان را پذیرفته، سیاههٔ تعداد منسوبان ایشان را خواسته، هنوز در محل اجرا نیامده بود، که آن حضرت رحلت نمود و تا این وقت معطل بماند، تا که ذات اقدس والا از عریضه و استدعای مجدّد این دو نفر، بر ماجرا آگاه شده، میر حفیظ خان سردفتر بدخشان را فرمان جا و ماوی دادن به ایشان کرد. و او هجده نفر عیال و اطفال هر دو تن را در موضع دوآبه، از علاقهٔ یفتل، بر طبق عامهٔ ناقلین مزرعه و زمین داد. و از جمله اولاد ذکور ایشان، مراد محمد و شیخ‌میر، پسر خان‌محمد را اقدس والا برای ملازمت و خدمت غلام‌بچه‌گی حضور طلب کابل فرمود.

مامور سردفتری بدخشان شدن میرزاخان شیرین خان

و در خلال این‌حال، از تغییر میرحفیظ خان، میرزا خان‌شیرین خان مامور سردفتری بدخشان شد. و از دیگر سوی چون حضرت اقدس والا جالس اریکهٔ سلطنت گردیده رؤس منابر و وجوه دنانیر و دراهم به نام نامی و اسم گرامی مزین و منقش آمد در روز نهم رجب چهاردانه طلا باهفت روپیه کابلی مسکوک به نام سعادت

فرجام امیر حبیب‌الله خان از حضور، برای محمداسمعیل خان سفیر فرستاده شد و مقارن این حال عهد و بیعت و تبریک و تهنیت‌نامه عموم سپاه نظام هرات از افسر و سپاهی به پایهٔ سریر امارت رسیده در روز دهم رجب پاسخ مبنی بر ملاطفت و شفقت و اظهار رضایت از عهد و بیعت و اطاعت ایشان به امضای خط خاص نگار یافت.

تعیین رئیس و خان قوم اسحق‌زایی و نورزایی

و هم جمال‌الدین خان پسر تاجر خان اسحق‌زایی که نسبت خسرزادگی به ذات شاهانه داشت، مشمول عواطف خسروانه آمده از عطای منصب بزرگی و خانی قومی مفاخر و مباهی گردید و درویزه‌خان از فوت میر افضل خان پدر خود، به رئیسی و خانی قوم نورزایی سرافراز و ممتاز گشته، رقم عنایت مرتسم جلالت توام، به مهر و امضای پادشاهی به هردو تن عطا و مرحمت شد و هم اشتهاری مشعر بر اجازت مراجعت فراریان هر دو قوم که در ممالک خارجه و جلای وطن بودند، به هر دوتن مفوّض آمد که ایشان را در موطن و مسکن خودشان تسلیت و عودت دهند و هم ملاّ سعدالدین پسر ملاّ غلام جان مرحوم مدرس مدرسه شاهی جلال‌آباد را که در عهد شهزادگی اقدس والا سمت معلّمی غلام‌بچه‌گان حضور والا داشت و معزول و خانه‌نشین شده بود، حضرت اقدس والا به فرمان لطف و مهربانی طلب حضور فرمود و چون او وداع زندگی گفته بود، محمدعلی‌خان حاکم جلال‌آباد را فرمان رفت که ملا سیف‌الدین برادر او را نظر به پاس خدمت برادر مرحومش، گسیل حضور نماید و او چنانچه بیاید پس از آن که از تقبیل سدّهٔ علیا مستعد گشت، مامور قضاوت محکمهٔ شرعیه غزنین گردید.

و هم در روز سیزدهم رجب اشتهار دیگر مبنی بر استمالت و اجازت مراجعت فراریان داخله مملکت که در خارج بودند و روز نکبت و فلاکت و عسّرت و ذلّت به سر می‌بردند به امر اقدس والا و امضای پادشاهی انتشار داده شد.

فرستادن مواهیر پادشاهی در بلدان نایب‌الحکومه‌نشین

و از قفای آن در روز دوشنبه بیستم رجب، دو طغرا مُهر بزرگ و کوچک منقش به نام پادشاهی، برای فرامین و احکام در ترکستان و هم‌چنان در قندهار و هرات ارسال شده، ارقام رفت که: «در روز وصول این مواهیر، نایب‌الحکومه و منصب‌داران عسکری و عمّال دیوان و اعیان کشوری، با یک فوج پیاده نظام از شهر راه‌پذیره جانب بیرون برگرفته و بیست و یک ضرب توپ جهت تبریک وصول آن کشاد داده، بعد به اعزاز و احترام داخل شهر نمایند.»

و هم در روز بیستم مذکور ماه رجب، ذات اقدس والا محمدنعیم خان برگد نظامی را که به لحاظ پاس تقدیم خدمت و صداقت خود در ابتدای جلوس میامن مأنوس، از درجهٔ کرنیلی ارتقا یافته به منصب برگدی نایل و واصل گردیده بود، با ناظر محمدصفر خان، ناظر کارخانهٔ خصوص و عموم پادشاهی و مُهربردار فرمان کرد که «در روز اربعین فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین یکهزار و دوصد و چهل یک نفر از علما و حفاظ را، که دیگر مردم داخل مجلس ایشان نباشد، در سلام‌خانه عام و قصر باغ بلند، که محل رحلت آن مرحوم است، دعوت اطعام و ختم کلام ملک علاّم کرده، پس از اختتام به ملاّ محمدخان افغانی‌نویس دستورالعمل داد که هر واحدی از چهل نفر مامور ختم در باغ بلند را با ملایان سلام‌خانه، سه‌روپیه نقد بدهد و هم نوران خزانه‌دار را ارقام فرمود که پنج‌هزار و هفتصد و بیست‌وسه روپیه که از صدقهٔ اسقاط روز دفن خاقان مبرور نزد او باقی‌مانده است تفویض میرزا محمدحسین خان برگد نظامی و ملکی و کوتوال شهر کند که بر علما و حفّاظ قسمت نماید.

و از دیگر سوی در روز بیست‌ویک رجب، از عریضه و رضانامهٔ مردم صدهٔ سکنه راغ و مردم بلوچیه طلاجات دشت، دو تن را به آقسقالی منظور و مامور فرموده از عطای خلعت مرسومه بنواخت.

نادم و تائب شدن جهان‌داد خان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، جهان‌دادخان، قوم فتح‌الله‌خیل احمدزایی، که در اواخر عهد امارت خاقان مرحوم چنانچه گذشت، تمّرد و طغیان ورزیده و مردم جاجی را که سر از جیب بغاوت کشیده بودند، بر فتنه تحریک و ترغیب کرده، خود با چهل تن از متمّردین ضلالت قرین مردم متمّرد جاجی به امید معاونت انگلیسان در دیره‌جات و از آنجا در پنجاب رفته، به نیل مقصود نرسید، از ذلّت و عسّرت که گریبان‌گیر روزگار خسارتبارش شده بود، از دَرِ ضراعت و انابت در سمله نزد محمداسمعیل خان سفیر این دولت شده، به زبانِ عجز و انکسار خواستار عفو تقصیر خویش گشت و از او استدعای عریضه کردن و عذر گناه خواستن از حضور والا نمود و او معروض داشته، اقدس والا در روز بیست‌ودوم رجب، قلم عفو بر جریدهٔ افعال قبیحه و اعمال ذمیمهٔ او در کشیده ارقام فرمود که او و فتنه‌جویان قوم جاجی همه در موطن و مسکن خود بازآمده عفو والا را قرین حال خود دانند و نظر به خیانت و خطاکاری و عصیان‌شعاری خود ننموده، خود را از همه جهت مامون و محفوظ و محروس پندارند.» و ایشان به فراغ‌بال و رفاه‌حال بازگشته، از جمله جهان‌داد خان به عزم این‌که حضرت اقدس والا را خود مطمئن خاطر سازد، با عیال و اطفال خود در کابل آمده از تقبیل عتبهٔ علیا مستعد گشت و معفو آمده، از بازپرس آسوده خاطر شد.

و در روز بیست‌وسوم ماه رجب، صالح‌محمد خان بقچه‌بردار، که نزد غلام محی‌الدین، عهد شهزادگی والا ملازمت داشت و بقچهٔ البسهٔ خاص را هر روز به درب حرمسرای حاضر آورده، به ذریعهٔ قابوچی و غلام‌بچه‌گان خوردسال در اندرون می‌فرستاد و ذات شاهانه آنرا پوشیده پا نهاد دربار یا سیر صید و شکار می‌گشت و با میرزا محمد خان حسب‌الامر، جهت خریدن بعض اشیا و اجناس فرمایشی در هند رفته بود و در پایان کار از حسن خدمت و ابراز صداقت، به منصب آبدارباشی و چایدارباشی حضور و بعضی از امور خفیهٔ مستوره نایل آمد، وارد منزل دکه واقع سرحد پشاور و جلال‌آباد شده، سی و نُه بار اشتر، اسباب و اشیا که با خود آورده بودند، تفویض محمدحسین خان سرتیب و سرحددار

نمودند که به ذریعهٔ بدرقه در جلال‌آباد برساند و خود ایشان از دکه جلو افتاده به شرف دست بوس واصل آمدند.

انتشار اشتهار حواله‌جات خاص سنجشیان

و مقارن این‌حال مرَّةً بعد اولی و کرّةً بعد اُخری، از ممکن خاطر خطیر و مطلع سعادت ضمیر منیر اقدس والا در باب حواله‌جات دفتر سنجش، که لکوک بل کرورها روپیه بر عموم رعایا و برایا و مساکین و فقرا و ارامل و ایتام و خواص و عوام حواله بود، دیوان نرنجن‌داس هندو که سردفتر سنجش حضور مامور شده بود، از ناحق بودن اکثر آن به عزّ عرض رسانید. اختر عفو طالع گشته پرتو راحت و رفاهت بر عموم انداخته، مهرآسا همه را پشت و پهلو که از ضرب چوب محصل خسته و افسرده بود گرم و نرم ساخت و این اشتهار در تمامت ولایات مزیّن به مُهرِ مِهرآثار انتشار یافت که چون جمهور نزدیک و دور مکان مملکت افغانستان، از حواله‌جات اهل دیوان خصوص سنجشیان بسی مضطرب حال و مشوش احوال می‌باشند، می‌خواهم که پس از این از چنین حواله‌های بی‌محل و غیر حق در حال و استقبال، مرفه‌الحال و آسوده احوال شوند واصل بقایا را که حق باشد به قسط و مرور و مدارا برسانند. بنابرآن حواله‌جات مذکوره را معطل سنجش و تمیز حق و باطل داشته، این اشتهار را جهت استحضار خاطر صغار و کبار و استظهار بدهکار و نا بدهکار انتشار دادیم که خرسند و امیدوار رفع این باشند.

و مقارن این‌حال در روز بیست‌وششم رجب، یکصد سوار نظام به سرکردگی محمدعثمان خان و دوست‌محمد خان از راه حزم و احتیاط، مامور اقامت بندر دکه شد.

و هم در خلال این حال، حضرت اقدس والای رحم دل ستوده‌خصال، اشتهار دیگر در باب فراریانی که از جور و ستم و بی‌حیایی و مصادرت و ناحق‌ستانی عمّال دیوان و حکّام و ضبّاط کشوری و منصب‌داران و افسران لشکری به ستوه آمده، ترک موطن و مسکن خویش نموده راه غربت و جلاوطنی پیش گرفته بودند، امر طبع و نشر کرده امضا و انتشار فرمود و برای هر حاکم و کاردار و عامل و ضابط و ماموری که بود، سی الی چهل قطعه ارسال نمود و فرمان کرد که:

«سرکار ما از کمال رافت و مرحمت، نظر به عسّرت و ذلّت فراریان، مصلحت دیده اشتهاری که: «مبنای آن بر خیر و صلاح و فایده و بهبود و فلاح حال و مال ایشان است، به عبارت تسلیت و دلجویی و استمالت طبع فرموده ارسال نمودم که به واسطهٔ حکّام در هر محلی از محال و هر آقسقال و محاسن سپید قوم و قبیله که از خود قراری داشته باشد برسانند تا از مضمون آن فراریان خود را آگاه کرده و به امید احسان و نوال دولت کوچ داده در موطن و مقام اصلی ایشان بیاورند و جا و ماوی داده هرقدر که در خصوص استرداد املاک ضبطی ایشان و امداد تقاوی و بذر از طرف دولت درج اشتهار است البته به ایشان داده می‌شود.» و در هر یک از فرامین این کلمات را بیفزود که: «در باب اخراجیان که به امر و فرمان حضرت قبلهٔ مرحومم از محلی به محل دیگر تبعید و زمین به ایشان داده شده است و از ولایتی در ولایتی مامور اقامت و فلاحت و زراعت گردیده‌اند، هم‌چنان برحال خود بوده حرکت نکنند تا که از حضور به نام حاکم آن ولایت منشور کوچ دادن و جانب موطن اصلی‌شان رهسپار ساختن صدور نیابد، در مواضعی که اقامت دارند مشغول همان زراعت و فلاحت خود بوده بدون صدور فرمان حکم حرکت ندارند.»

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، جنرال شیرمحمدخان اندری مقیم قلات توخی، به فرمان اقدس والا محمدحسن خان کمیدان فوج پیاده هراتی را با جماعه‌ای از سپاهیان نظام، مامور التزام گرفتن از عامل و ضابط بنادر و معابر موطن قوم توخی و هوتک و ترکی و علی‌خیل، که اموال تجارتی را بدون دادن گمرک و خراج، در پنجاب و سند می‌بردند و از سالها عادت ایشان قاچاقی بود کرده، و او در تمامت بنادر و معابر سیر و گردش نموده و التزام گرفته چون مراجعت کرد، مردم طوایف و قبایل کوچی افغان به همان عادتی که داشتند و دارند گمرک و خراج نداده، به تغلب از بنادر و معابر آمد شد نمودن آغازیدند. و جنرال شیرمحمد خان از آگهی دادن بندریان، هرقدر جد و جهد مراسم انسداد به تقدیم رسانید، نتوانست مراد حاصل کند و سدّ این رخنه نماید تا که عاجز گردیده دم فروبست و صابرانه بنشست و ماجرا فرمان شدکه: «در انسداد بنادر بکوشد و چون او بنادر و معابر را به اعداد سپاه استحکام می‌داد، طوایف کوچی ازجای و راه و بی‌راه عبور کرده، هیچ به دست نمی‌آمدند. الغرض که او از انسداد و انضبّاط

حرکات قاچاقانه طوایف کوچی ناتوان آمده با آن که منصورهٔ نظام در تحت امر و انتظامش بود، سدّ این رخنه نتوانست نمود و چنانچه تا حال بدین منوال ساری و جاری است و عدم انسداد و انضبّاط منوط و مربوط به رشوت‌خواری و جانب دارای مامورین دولت است که صورت نمی‌بندد، و طوایف کوچی مطیع و منقاد نگشته و نمی‌گردد.

خرید چهار تخته پوست سمور

و هم در این ایام، چهار تخته پوست سمور، که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم چنانچه گذشت، حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان ماموران فروش پوست قره‌گلی در بخارا [را] فرمایش خریدن و به حضور فرستادن کرده و آنها پوست‌کش را که نیز درج فرمان بود، اشترا و ارسال نموده، پوست سمور را از عدم دانستن لفظ به دست نیاورده و معروض داشته، شهریار مرحوم قطعه‌ای از پوست سمور را از راه نمونه فرستاده، بعد آن دو تن، چهار تخته را به مبلغ چهار هزار و سه صد سوم که دوازده هزار و نهصد روپیهٔ کابلی به شمار می‌آمد، به توسط حاجی میرکلان نام تاجر بخارایی، از مسکاب خریده به ذریعهٔ پست نزد منشی محمدیوسف خان حاکم اندخود فرستاده بودند و او ارسال کابل داشته، به حضور والا رسیده، تحویل شریف‌شاه خان پسر شراف‌بای تاجر مزاری که سمت تحویلداری داشت شده، در روز دوشنبه بیست‌وهشتم رجب فرمان وصول و تحویل آن به شریف‌شاه خان ارقام و ارسال بخارا شد و این پوستها در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی به بهای بسیار ارزان به فروش رفت.

وقایع ماه شعبان سنهٔ هزار و سه صد و نوزده هجری

تصمیم عزم اقدس والا بر ترویج اقمشهٔ داخلهٔ مملکت

در خلال واقعات ماه گذشته، اقدس والا که ترقی و تعالی و ثروت و مکنت عموم ملت افغانستان را از زمان وصول به رشد و بلوغ، مکنون خاطر مِهرمأثر داشت، حکمران هرات را فرمان کرد که: «اقمشهٔ دول و ممالک خارجه از راه تجارت مثل ماهوت و بنات و کشمیره و کستور و درب ذ اغاری شکن و غیره پشمین و ابریشمین و نخین در افغانستان می‌آورند و به عوض آن پول نقد افغانستان را در خارج برده، اهالی افغانستان را از ثروت نقدینه تهی‌دست می‌سازند و از این امر چنانچه تا امروز ملت افغان از حصول ثروت محروم مانده دارای مکنتی نشده‌اند، رفته رفته مستأصل و مضمحل خواهند شد و از دول و ملل صاحب ثروت عقب خواهند ماند و در روز حاجت کاری از دست‌شان بر نخواهد آمد و در انظار و اقطار ذلیل و خوار و نادار و بی‌اعتبار در شمار خواهند آمد. پس به امور مذکوره تمامت کسبه و حرفه‌وران فن نساجی اهالی این مملکت که از عدم پرداخت به حالت و حرفت و صنعت ایشان بیکار مانده و خوار و ذلیل و زار و نادار شده‌اند، زیاده‌تر دوچار عسّرت و نکبت فلاکت‌بار خواهند آمد و از برای رفع این خسران و زیان ملت که عاید حالت ایشان است، اهم و ضرور حکم است که سررشته و انتظام نسج قاقمه و کرک و برک و قالین و کرباس و قناویز و غیره مملکت خود ما که بهترین اجناس‌اند و قابل تجارت می‌باشند و رفع احتیاجات ما را از خارج می‌نمایند، بلکه به کثرت و شایان تجارت به عمل می‌آیند نموده و به محل اجرا آورده شود. پس نظر به اجراآت این‌کار منفعت‌بار، رقم و تأکید می‌شود که با ارباب صنعت نساجی سکنهٔ هرات و توابع و نواحی آن مذاکره کرده معلومات حاصل نماید که در سالی چقدر ساخته و پرداخته می‌توانند و از دولت چه قدر تقاوی می‌خواهند که عنایت و مرحمت گردد.»

و با صدور این حکم محکم و امر مبرم، حکمران هرات انتظام این‌کار را دشوار دانسته نتوانست که از قوه به فعل آرد، چنانچه حواله ساختن و پرداختن کرک و قاقمه و قالینچه را به مردم تراکمهٔ تبعه دولت روس نموده، ساختن برک را در نواح هرات آنرا هم اندک معروض‌داشت و باعث هتک وهدم امر پادشاهی شد تا که خود ذات شاهانه چنانچه بیاید، کارخانهٔ پشمینه‌بافی را در کابل تأسیس فرموده در محل اجرا آورد و تکمیل آنرا با ترویج اقمشهٔ داخله، اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی به روی روز و محل اجرا آورد، که هر کدام در مقامش رقم و ثبت تاریخ خواهد شد إنْشاءَالله تعالی.

نامه و هدیه فرستادن قونسل انگلیس در هرات

و هم در این ایّام، جنرال قونسل دولت انگلیس، که تعزیت‌نامهٔ فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم را از مشهد مقدس به حکمران هرات و فرامرز خان سپهسالار نگاشته و ایشان پاسخ او را با مژده و نوید جلوس میمنت مأنوس والا بر تخت سلطنت رقم کرده و او دو باره دو قطعه مکتوب مشعر بر اظهار استقلال سلطنت والا و مبنی بر ابراز دوستی و اتحاد دولت اقدس والا با دولت افغانستان به ایشان نوشته، هشت ذرع ماهوت سیاه سرمه‌ای به نام سعدالدّین‌خان حکمران هرات و هشت ذرع برای سپهسالار فرامرزخان فرستاده، ایشان مکتوب و هدیه او را ارسال حضور والا نمودند و اقدس والا در روز سوم شعبان، به هر دو تن رقم و به خط خاص مزیّن و امضا کرد که: «پاسخ قونسل انگلیس را به عبارتی که مشعر بر تأسف و تَلَهف فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین و متضمن بر مژده و نوید و تبریک و تهنیت جلوس سعادت مأنوس ذات شاهانه و مشتمل اتحاد و وداد دولتین افغانستان و انگلیس باشد، نگار داده ارسال نمایند.» و در این وقت عوض ماهوت ارسالی او چیزی نفرستند و اگر قبل از پرتو وصول افکندن این منشور، جواب اورا نوشته باشد به تکرار ارقام نپردازند و دیگر در این باب چیزی به او ننویسند.

و مقارن این حال در روز یکشنبه پنجم ماه شعبان، حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان مامور فروش پوست قره‌گلی را در بخارا که به فرمان

حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، چهار بار اشتر خربزه کلابی از بخارا ارسال کابل داشته و همه سالم رسیده، منظور نظر مرحوم مغفور چنانچه گذشت افتاده بود، فرمان رفت که: «به همان منوال از بخارا خربزه خریده ارسال حضور نمایند.» و هم سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان را ارقام شد که: «پنجصد دانه از خربزه شادیان و شیرآباد به دست آورده گسیل کابل کند.» و او در پایان کار خوردن موش مر خربزه را عذر آورده نتوانست بفرستد و حاجی عبدالهادی خان با میرزا عبدالخالق خان تعمیل امر نموده از بخارا خربزه به حضور ارسال داشتند

زلزله در قندهار و کدنی

و مقارن این حال در روز پنجم مذکور ماه مزبور، زلزله در قندهار، که هرگز زلزله آن دیار را تاریخاً و افواهاً کسی یاد نمی‌دهد، روی داده امّا زیانی وارد نکرد و از روز ششم شعبان تا روز دهم آن در موضع کدنی واطراف آن زلزله به فاصله یک ساعت و دو الی سه ساعت دوام نمود، خانه‌های مردم پتان‌خیل را تمام خراب و مسمار کرده، دو نفر مرد و دو نفر زن از خیل سامی‌زایی زیر خاک و هلاک شدند و تمامت مرغزارهای واقع مرغه تا حد خیل محمدهاشم از صدمه زلزله ترقیده و آب‌های آنها بسیار گشته زود فرو رفته اندک شد و مسجدخیل ملک خواجه محمد خان الکوزایی را خراب ساخته ورنده‌های عمارات دو قلعه شاهی شکسته گشت و از خیل غلام محی‌الدین نورزایی شعبه گرجی‌زایی دو نفر زن، زیر دیوار و هلاک گردید.

مامور خدمت شهزاده محمدعمرخان شدن میرزا غلام‌محمدخان

و هم در روز حدوث زلزله در قندهار، میرزا غلام‌محمدخان پسر غلام رضای قوم وردک، که از تغییر میرزا محمداسلم خان قزلباش و خواهرزادۀ میرزا محمدنبی‌خان دبیر مرحوم، در حوالی سنۀ ۱۳۱۰ هجری چنانچه گذشت، در سلک منشیان حضور والا منسک آمده و تا امروز طریق خدمت به اخلاص و صداقت سپرده، معتمد نظر مِهرمظهر والا آمده بود، در ظاهر مامور خدمت نویسندگی شهزاده

محمدعمر خان شده، در باطن برای حصول معلومات و نظریات از عزم و حرکات و سکنات و ارادت والدهٔ ماجدهٔ شهزادهٔ ممدوح، که از جانب مادر دخترزادهٔ امیر کبیر دوست‌محمد و از طرف پدر صبیهٔ میر عتیق‌الله خان از اولاد میرواعظ و حافظ‌جی بود و در حیات حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، رتبه سرخیلی بانوان مشکوی حرم حرم احترام شاهی و از حسن سلوک و رفتار نیک و داد و دهش و بخشش و پرورش چاکران و خدمه، نزد عموم اعتبار فوق‌العاده داشت، نزد شاهزاده مواظب و مشغول تحریر مکاتبات شد، تا اگر عزم خلافی در باب امارت اقدس والا جزم کند او آگاه شده اقدس والا را آگهی دهد تا فتنه به روی روز نیاید. چنانچه شب و روز نزد شهزاده و متوجه احوال والدهٔ ماجده‌اش بوده، از امور پیش آمد و عزم سکون و حرکت او کلاً و جزءاً به حضور والا آگهی همی داده. تا که اساس سلطنت مربوط و مستحکم گشت و خاطر والا از طرف آن عاقلهٔ عفیفه اطمینان حاصل نمود، او را پس برده به منصب منشی خارجه و نصف کار داخله و سردفتر اول ادارهٔ تحریرات حضور سرافراز و ممتاز فرموده، تا روز قتل این پادشاه دانش آگاه، به همان کار روز خدمت به سر برده، در عهد امیر امان‌الله خان غازی مدیر اوراق و دوسیه صکوکات وزارت جلیلهٔ خارجه گردیده، پسر و خواهرزادگان خود را با دو سه تن از احباب خویش در آن دایره به زیردستی خود آورد[و] دارای مشاهره و معاش مکفی ساخت.

تغییر عمّال دیوان قندهار و پشت‌رود و قطغن

و هم در روز مذکور، میرزا محمداسلم خان، خواهرزادهٔ میرزا محمدحسین خان، منشی حضور امیر شیرعلی‌خان مرحوم، از تغییر میرزا محمدعلی‌خان به سردفتر پشت‌رود مامور گشت و تا این وقت سردفتر یک بولک تحویلات بود و آن چنانچه مذکور شد، به امر والا تشکیل دیگر یافت، او مامور پشت‌رود و هم دیوان بندلعل هندو از تغییر میرزا غلام‌محمد خان به سردفتری اول قندهار و میرزا عبدالغفار خان سنجشی سمت جنوبی از تغییر میرزا محمدشریف خان قزلباش به سردفتری قطغن مامور شدند.

و هم در این ایام، میرزا محمدعثمان خان الکوزایی سردفتر حساب‌گیری ترکستان شرحی از صداقت و اخلاص‌شعاری و دیانت و خدمت‌گزاری خود را درج عریضه کرده، به امید حصول جاه و رتبهٔ اعلی با چهار رأس اسپ و یک تخته جانماز ماهوتی و چیزی از دیگراجناس به نام هدیه و تحفهٔ حضور والا از مزارشریف گسیل کابل داشته و از حضور شرف گزارش یافته فرمان وصول آن در روز هشتم شعبان اصدار یافته ارسال شد.

و هم در خلال این‌حال، شاه‌پسندخان از تغییر حاکم سابق منگل، که مردم رعیت به توسط و تحریک میرزا عبدالاحمدخان از جور و ستم و مصادرهٔ او به عرض رسانیده طلب کابل شد، به حکومت آنجا مامور گشت.

و هم ملاّ فقیرمحمد نامی به قضاوت محکمهٔ شرعیه لعل‌پوره مامور و سرافراز گردید.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، نایب سیرخان، که سالها مامور فروش بادام تجارتی در پشاور روز به‌سر برده و چنانچه گذشت، از راه قطع محاسبات خود طلب کابل شده و از ابتدای ملازمت خود تا این وقت، از خوان احسان دولت متلّذ و شادکام و قرین راحت و رفاهت بود، از جهالتی که در نهاد داشت، روی از مرحمت دولت و سعادت برتافته، از کابل طریق فرار برگرفت و در قطغن رفته شب به خانهٔ خود به سر برده، بامدادان اهل و اطفال و عیال خود را برداشته در ماوراءالنهر شتافت و از آنجا به آرزوی حصول جاه و تعیین مواجب و تنخواه نزد امیر بخارا شد. واقدس والا از عریضهٔ عبدالرشیدخان، حاکم حضرت امام، مسقط‌الرأس و مسکن معاش نایب سیر نکوهیده سیر، بر فرار او استحضار حاصل کرده در روز نهم شعبان به حاکم مذکور ارقام فرمود که: «این پیش‌آمدهای نامسعود همه از خسارت و خیانت و بی‌خبری و غفلت شما حکّام است که به روی روز می‌آید وگرنه او را که از کابل در حضرت امام به خانه خود آمده، شب به سر برده می‌بایست محبوس می‌کردید. حالا که به خواب راحت رفته و از حالت حکومت خود بی‌خبرید چه سود که کف حسرت به هم بسایید.»

و در روز دهم شعبان، زلزلهٔ موضع کدنی و نواح آن ساکت و آرام گردیده، مردم از تشویش بیاساییدند.

شرح حال نظرمحمدخان محمدزایی

و مقارن این حال، در شب شنبه یازدهم شعبان، فرمانی سراپا به خط خاص، به نام حاجی نورمحمدخان حاکم تاشقرغان ارقام و ارسال فرمود که: «نظرمحمد خان محمدزایی را، که در سال هزار و سه صد و هفدهٔ هجری، به توسط کارداران کوتوالی کابل و گسیل تاشقرغان و مامور به حبس دایمی در زندان کوتوالی آنجا شده است، اکنون به وصول این منشور او را از زندان برآورده و دوصد روپیه نقد و اسب سواری از دولت با یک رأس یابوی بارگیر داده و یک نفر از طرف خود برای خدمت با او همراه نموده و پاسپرد بدو سپرده گسیل کابل کند. و او پس از وصول در کابل و مستسعد گردیدن از تقبیل سدهٔ علیا، مشمول عواطف ملوکانه آمده به منصب عمله‌باشی حضور سربلند و مفتخرگشت و پسرش عبدالحمید خان، که پس از فوت او دوچار ذلّت روزگار گردید، در حالت غایت خوار و زار روز به سر می‌برد، در پایان کار مورد الطاف شاهانهٔ امیر امان‌الله خان غازی گردیده و رفته رفته به منصب ارجمند و رتبهٔ بلند وکیل وزیر جلیل داخله سرافراز و ممتاز گشت.

ورود مُهر مِهرآثار پادشاهی در هرات

و هم در این ایام، مُهر مِهرآثار بزرگ فرمانی و کوچک براتی مملکت، به نام همایونی که در روز بیستم و بیست‌ویک ماه رجب چنانچه گذشت و مجملاً اشارت شد، در صفحهٔ طلا منقر و ملفوف کمخواب شده، در صندوقچهٔ آهنین انداخته و قفل زده مصحوب محمدعلی خان نایب دوم فراش‌خانه، به بدرقگی هفت تن سوار نظام از حضور والا ارسال هرات و هم‌چنین مصحوب دادمحمدخان پیشخدمت، گسیل ترکستان و مصحوب دیگری در قندهار فرستاده شده بودند، از جمله محمدعلی خان با هر دو مُهر مِهرلمعان، چون وارد رباط غوریان شد، سعدالدّین خان حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان، به فرمانی که به نام ایشان اصدار یافته بود، با یک فوج پیاده و شش عراده توپ و یک فوج سواره از راه‌پذیره، خیمه بیرون زدند و با تمامت اهل دیوان و اهالی محکمهٔ شرعیه

و عمّال و ضبّاط و اعیان و اشراف شهر و اطراف، مسافت یک منزل طی طریق استقبال کردند و در وقت ورود به رباط غوریان، بیست‌ویک ضرب توپ تبریک ورود مُهر پادشاهی را کشاد داده و عموم اهالی شهر از وضیع و شریف و قوی و ضعیف، از دروازهٔ کشک معروف به خشک و مستعمل به خوشی به استقبال و احترام هر دو مهر بیرون شده، به جلالت و حرمت هرچه تمامتر به شهر درآوردند. و هر دو مهر را حکمران هرات دربار عام که خواص وعوام به ازدحام تام به احترام آنها حاضر آمده بودند، تسلیم شده، مُهرهای حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم را در کیسهٔ کمخواب انداخته و لاک و مهر کرده به محمدعلی‌خان سپرد، و او را سراپا به خلعت بیاراست. و هم‌چنین حکمران ترکستان و قندهار مراسم پذیره و احترام و تبریک مواهیر پادشاهی را به تقدیم رسانیده، مهرهای خاقان مرحوم را گسیل کابل نمودند.

مأمور حکومت کابل شدن ایشک‌آقاسی محمدسرورخان

و در خلال احوالی که به شرح رفت اقدس والا، ایشک‌آقاسی محمدسرور خان، پسر ایشک‌آقاسی عطاءالله خان مرحوم بارکزایی را که تمارض نموده، ترک حکومت ترکستان کرده و طلب کابل شده، تا این وقت زاویه‌گزین و خانه‌نشین همان تمارض جعلی خود بود و اقدس والا از صحّت مزاجش آگهی حاصل داشت، با جنرال میرعطا خان هروی و جنرال سیدشاه خان غزنوی، که هر دو تن در عهد خاقان مرحوم چنانچه به شرح رفت محبوس شده بودند، از زندان طلب حضور فرموده و هر سه تن را که از مردان کار نامدار بودند، پیش‌خوانده بیش بنواخت. و محمدسرور خان را مامور حکومت شهر کابل نموده هر دو تن جنرال [را] رها و قرین لطف و مراحم شاهانه فرمود[ه] امر بر نشستن و شب و روز به محفل حضور به سر بردن کرد و چنانچه بیاید، سیدشاه خان را به منصب جنرال برحال و میرعطا خان [را] مامور دیگر کار کرد.

نقل عریضهٔ سعدالدّین‌خان حکمران هرات

و پس از مشمول مراحم ملوکانه شدن ایشان و در افواه سمر و مشتهر گردیدن خبر، قاضی سعدالدّین خان که تا این ایام نسبت صهریت نیز با ذات شاهانه داشت و هنوز مسمات نوابو دخترش مطلقه نشده بود، از حکومت محمدسرور خان و اطلاق جنرال میرعطا خان و سیدشاه خان و مقرب‌الخاقان شدن ایشان، از نگارش دوستان خود که در کابل بودند آگاه گردیده، با خامهٔ تغافل عریضه‌نگار حضور شده، به تصوّر و اندیشه و تفکر این‌که موافقت رأی خود را به مغالطه با رأی والا در محل ابراز و اظهار آرد و در نظر شاهانه خود را دارای فکر سلیم و رأی مستقیم بنمایاند، و هم آن سه تن را از خود خرسند و ممنون سازد، که به زبان خیرخواهی اظهار ایشان را به حضور پادشاه نموده است، رقم کرد که: «اگر چه به خدمت ذی‌کرامت جسارت می‌شود، باری نظر به اخلاص و ارادتی که نسبت به دولت متبوعه و ولی نعمت خود دارم، امید عفو داشته، به عرض می‌رسانم: اول درباب ایشک‌آقاسی محمدسرور خان دانستهٔ غلام است که او مریض نیست، از خشونت سیاست و رعب و هیبت خاقان مغفور، که جگر شیر را آب می‌کرد، تمارض و بهانه‌جویی کرده، خود را از کار و خدمت کنار گرفته است و از جملهٔ خدمتگاران جان نثار سرکار عظمت مدار شاهانه می‌باشد و در خانه نشستن و روز در زاویهٔ گمنامی به سر بردن او مناسب نیست. دوم جنرال میر عطاخان اگر خطا و عصیان دولتی نکرده باشد، چون خدمت‌ها کرده و زحمت‌ها کشیده محنت‌ها دیده و آدم درست است، اگر رأی گیتی‌آرا اقتضا فرموده از حبس رها فرموده و مامور خدمتی شود، امید که از عهدهٔ آن برآید. سوم جنرال سیدشاه‌خان که او نیز خدمتگار قدیم و هواخواه صمیم و مخلص خاص بلاتعمیم دولت و ذات ملوکانه است و اطلاق او از حبس و زندان موجب امیدواری و تسلیت خاطر و ایمنی تمامت هواخواهان و چاکران دولت می‌گردد. و چون برخورد لازم شمرده‌ام که هر نوع امری که خیر سرکار والا، باشد خواه در هرات خواه در دیگر ولایات، به عرض برسانم، زحمت عرض دادم.» و اقدس والا که فکر او را به مثابه ذره در مقابل آفتاب اندیشهٔ صواب خویش می‌دانست، با خامه و خط خاص، بدو رقم کرد که: «ایشک‌آقاسی محمدسرور خان را به کار استماع عرض رعایا و داد دادن فقرا مامور و مقرر

نموده‌ام و جنرال میرعطا خان و جنرال سیدشاه خان را پنجاه روز است که از حبس رها داده‌ام و هر دو به حضور من می‌باشند.»

وفد تعزیت و تهنیت دولت انگلیس

و مقارن این حال، در روز یکشنبه دوازدهم ماه شعبان، ملا محمدیونس نام، از تغییر ملاّ محمدنسیم به قضاوت محکمهٔ شرعیه خوست مامور و ممتاز گشت و در شب این روز، وفد هیئت تعزیت دولت انگلیس که برای تسلیت تعزیت فوت خاقان مرحوم و تهنیت و تبریک سلطنت اعلیحضرت والا از هند مامور کابل شده بودند و محمدعثمان‌خان و دوست‌محمدخان مامور پذیره و میزبانی ایشان شده بودند، در منزل دکه به سر برده در روز مذکور مرحله‌پیما و رهگرای جلال‌آباد شدند، که إنْ شاءالله در کابل آمدن آنها در موقعش رقم خواهد شد.

جریمهٔ زرشویان قطغن و بدخشان

و از دیگر سوی درخلال واقعاتی‌که رقم شده آمد، محمد ایاز و محمدشریف نامان، یازده مثقال از طلای ریگ را که به زرشویی حاصل کرده بودند و فروختنش به جز دولت به دیگری ممنوع و قدغن بود، به قاضی نام تاجر قرار مثقالی یازده و نیم روپیه فروخته، به موجب اشتهار و قراردادی که دولت با زرشویان در میان نهاده بود از بایع و مشتری یک برده جرم گرفته تحویل خزانهٔ دولت شد.

کشته شدن کمیدان فوج جدید

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، پیادگان فوج نظام جدید نمرهٔ سی و شش، کمیدان سلطان‌محمد خان را که صاحب‌خان پسر مردی از فوج مذکور را به نام اردلی خود کشیده، روز اغلام و مخالطت لواطت با او به شام و شام وصال را به بام می‌رسانید و کام حاصل می‌کرد، از غیرت افغانی بکشتند. و اقدس والا از عریضهٔ عموم فوج مزبور، بر ماجرا آگاه گردیده، عبدالرحمن خان محمدزایی و محمدصدیق خان بارکزایی، دخترزادهٔ قاضی عبدالرحمن خان علوم مرحوم را با

کرنیل شیرعلی‌خان فوج پیادهٔ خاصهٔ رکاب شاهی، از کابل مامور تحقیق وتفتیش و حصول علم به حقیقت کار و صدق و کذب فوج جدید به ممیزی گماشته، امر کرد که حقیقت مواد و بواعث قتل کمیدان را معلوم و مکشوف داشته و صورت حال و کیفیت احوال را با خود آورده به عرض حضور رسانند. و ایشان راه تمییز حق و باطل برگرفته، نزد فوج مذکور شدند که إنْشاءَالله در موقعش رقم خواهد شد. و در روز دوازدهم مذکور ماه شعبان، گل حمید خان تگابی کمیدان توپ خانه عوض کمیدان سلطان‌محمد خان مقتول مامور سرپرستی و اجرای امور فوج مسطور گشت.

مأمور شدن قضات قلات و معروف و بکوا

و هم در روز مذکور، ملاّ عبدالرشید قندهاری به منصب قضاوت محکمهٔ شرعیه قلات و مولوی محمدرشید به قضاوت محکمهٔ معروف مامور و معرف آمد و هم ملاّ عبدالحق به قضاوت محکمه بکواه که تا این زمان محکمهٔ شرعیهٔ جداگانه نداشت، از بعد مسافت محکمهٔ فراه مردم آنجا دوچار زحمت و مرارت بودند، جدید مامور شد.

و هم در این ایّام، سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان، یکصد و بیست دانه طلای بخارایی و یک میل تفنگ امریکایی هفت تیر، با چهل دانه فشنگ و یک میل تفنگ بادی با شصت دانه ساجمه و پنجصد و پنج رأس، از اسب‌های که دولت خریده بود، مال خود را به نام تحفه و هدیه، حضور حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم در روز یکشنبه بیست‌وپنجم ربیع‌الاخر، پنجاه و پنج روز قبل از رحلت آن حضرت، مصحوب عبدالحسین نام، خادم خود ارسال داشته و او رسید حاصل نکرده بود، اقدس والا در روز سیزدهم شعبان به جز از اسپان، رسید دیگر اشیاء را ارسال فرمود و رسید تفنگ بادی را که برای شهزاده محمدعمر خان ارسال داشته بود او بفرستاد.

و مقارن این‌حال، یک گل کمر از طلای مکلّل به جواهر آبدار ثمین و شش دانه کلمهٔ طلاء، اقدس والا مصحوب محمدعیسی خان، پسر سردار محمدیونس خان

که از کابل در مزارشریف نزد پدر خود می‌رفت، برای شهزاده غلام‌علی‌خان ارسال فرموده خرسند و دلشاد ساخت.

جاسوس در مملکت روس مأمور شدن از هرات

و هم در خلال واقعاتی‌که ثبت و رقم شد، سعدالدّین خان حکمران هرات، به فرمانی که به نام او و سپهسالار فرامرزخان چنانچه گذشت اصدار یافته بود، خلیفه ملا ابوبکر و خواجه محمدشریف و عبدالله کاکری و خواجه عبدالرحمن و ارباب دولت و عبدالرحمن تایمنی و ملا غفور نامان را، به نهجی که یکی از دیگری مطابق امر والا آگاه نشدند، جهت جاسوسی و وقایع‌نگاری مملکت ماوراءالنهر متصرفه و مستعمرهٔ دولت روس، نوکر گرفته و برای هر واحدی که نام برده شد، به ترتیب مذکور در سالی ششصد و هزار و هزار و چهارصد و پنجصد و چهارصد قران تنخواه معین کرده، به ذریعهٔ عریضه استدعای ادای تنخواه ایشان نمود. و اقدس والا در روز سیزدهم مذکور ماه شعبان میرزا محمدطاهر خان، پسر میرزا محمدزمان خان قوم قزلباش مرحوم را که منصب سردفتری هرات داشت، فرمان دادن تنخواه آنان کرد. و هم‌چنین هفت تن دیگر چون میرزا محمدحسین و علی بیگ و باباخان و حسن قصاب و محمد و عبدالمومن و پاینده نامان را، سپهسالار فرامرزخان برای جاسوسی و وقایع‌نگاری در سلک ملازمت در آورده، قرار ترتیبی که نام برده شدند، برای هر واحدی پنجصد قران تنخواه سالانه معین نموده مامور مملکت مقبوضه و مستعمرهٔ دولت روس فرمود.

تفریق کار و تعیین روز فرمودن والا

و مقارن این حال، از عدم ترتیب امور متعلقهٔ حضور، که کارکنان پایهٔ سریر امارت و سرمنشیان ادارهٔ تحریرات به دستور مروّج و مرسوم عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، بدون تفریق کار را تقدیم نموده، جواب و حکم حاصل می‌کردند و بدان عادی بودند، که کارهای مهمه را که اجرای آنها مخصوص ذات شاهانه و مقید به اقتضای رأی ملوکانه بود، مخلوط و بدون تفریق و فهرست حاضر حضور

نموده در عین توجّه اقدس والا به کاری کار دیگر، که: «تقدیم می‌شد، موجب اختلال فکر و حس خسروانه گردیده، بسا بود که بر طبق مرام و مقصود جواب و حکم صادر نمی‌گشت. چنانچه در جواب عریضهٔ اظهار خدمت و استدعای ارتقای رتبه و درجه منصب، سهواً از خواندن عریضه استدعای تعیین تنخواه و ماموریت خدمت، که به گوش راست نیوش اقدس می‌رسید، مثلاً جواب صادر می‌شد که: «فعلاً مشغول و مواظب شغلی که دارد بوده، امیدوار مامور شدن خود را به خدمت در وقت فرصت به خاطر داشته باشد که مامور وتنخواه معین و مرحمت خواهد گشت» و بالعکس در پاسخ آن که خواهش خدمت و تنخواه کرده بود، حکم صادر می‌شد که: «در وقت تعداد اعداد منصب‌داران که به حضور برسد، به ترتیب قدمت خدمت و ابراز اخلاص و صداقت به ترفیع رتبت و درجت نایل و واصل خواهد گشت.» از این روز در روز سیزدهم مذکور ماه شعبان، رأی اقدس جهان مطاع، اقتضای تفریق کار و تعیین روز نموده، روز شنبه را برای دربار عام و صرف طعام اعیان و منصب‌داران افتخاری کشوری و عرض و داد رعیتی و روز را برای اطعام و عرض و داد منصب‌داران و عموم سپاه نظام، بر طبق مرسوم عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین قرار داده، بار عام اعیان کشوری و افسران لشکری را برحال داشت و پس از فراغ سلام و صرف طعام این دو روز را که ساعات بعد از نصف‌النهار تا شام باشند، برای بعضی از امور کتبی و مکاتبات و مفاوضات مخصوصه معین فرمود، و روز یکشنبه را تعیین نمود که هر کارداری که امر لازم الاجرایی داشته باشد و تعطیل آن خلل وارد آرد، کارهای خود را فهرست کرده، قبل از تشریف آوردن و رونق‌افزای بارگاه شاهی شدن والا، در انتظار خانهٔ درب بار حاضر آمده بنشیند، و آنگاه که ذات شاهانه تشریف‌فرمای بار شده، بر کرسی اجرای امور جالس گردد، اسامی مامورین و مستخدمین مندرجهٔ فهرست را با امور لازم الاجرا کتباً حاضر حضور نمایند، تا ایشان از روی نام‌نویس و فهرست‌کار، به ترتیب و نوبت، چهار چهار و پنج پنج نفر، طلب حضور گردیده، کارهای ایشان اجرا و عرایض و مستدعیات‌شان جواب با صواب فرموده شود. و روز دوشنبه را برای امور پست و داک و امضای مکاتیب منشیان ادارهٔ تحریرات و اجوبهٔ عرایض و مقتضیات ولایات و محال و حکّام و عمّال و ضبّاط و رعایای اطراف قرارداده،

تمامت ولایات و محالات و علاقه‌جات مملکت را به چهار سمت مشرقی و مغربی و شمالی و جنوبی قسمت فرموده، امر کرد که مدیر و سردفتر هر سمت با مکاتیب و عرایض و جریدهٔ خلص مدّعای متعلقهٔ خود حاضر حضور آمده، دیگری به جز او تا کارش تمام نگردد، امری را تقدیم حضور نکند تاموجب تعطیل کار منشیان اداره تحریرات به روی روز نیاید. و هم در این روز ناظر محمدصفر خان و شاه‌بیگ خان، که هردو تن سرکردگان وقایع‌نگاران امور خفیهٔ دور و نزدیک‌اند، با کارهای متعلقه و مرجوعهٔ خود حاضر حضور باشند. و روز چهارشنبه را مثل روز یک شنبه، برای اجرای امور اهل دیوان و غیره مامورین دولت قرارداده برعلاوه آن قبل از شروع در کار مقرر و معین، کار مطالعهٔ کتاب و جراید مندرجهٔ کوایف و بواعث حبس محبوسین، را با بعض محبوسین که پیشتر حکم اطلاق‌شان صادر شده باشد تعیین نمود، که حاضر حضور کرده شوند. روز پنج‌شنبه را مثل روز دوشنبه برای اجرای کار دایره تحریرات قرارداده روز جمعه را یوم تعطیل به شمار آورد.

تأسیسات جدیدهٔ حضرت والا

و از اینجا شروع در تغییر دادن اساسی که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم در امور سلطنت و اجرای حکومت و سیاست و حراست مملکت و حفاظت عرض و ناموس ملت و تشکیلات دوایر سلطنت نهاده بود کرده، شورای خاص و شورای عام و محکمه اجلاس محبوسین و اداره امور متفرقه و میزان‌التحقیق و اداره تالیف سراج‌الاحکام را اساس نهاده قواعد و قوانین عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم را چنانچه جابه‌جا رقم خواهد شد، به کلی تغییر داد. و کتابچه و نظام‌نامهٔ دربار عام را ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان به امر والا مبنی بر نود و چهار قاعده مرتب و تنسیق نموده، تعیین کار فراش و پیشخدمت و خانه سامان و قلیان بردار و دخول و خروج و جلوس اهالی بار را با سخن گفتن و نگفتن و سر به گوش کردن و نکردن و خندیدن و نخندیدن و سرفه کردن و نکردن و آب دهن و دماغ انداختن و نینداختن و غیره و غیره را قرار تهذیب اخلاق تألیف نمود. و هم حاجی عبدالرزاق رساله و نظام‌نامه زنانه را مبنی بر ستر و عفت و عصمت و از

خانه شوهران خود خارج شدن و نشدن و ترک اطعام مرده خانه و آب و آش دادن تالیف نموده بر شصت و چهار قاعده مشتمل ساخت و برقع زنان را که همه سپید و بسی قشنگ و دلربا بود و مردان را در وقت عبور از کوی و برزن، به تماشای قد و قامت و لطافت و نزاکت برقع خویش توقف و درنگ می‌دادند، امر رنگ کردن نموده پوشیدن برقع سپید و بر قبرستانها و مزارات مردگان شدن زنان را قدغن بلیغ و اکید فرمود و با این تاسیسات که در اوایل حال به روی روز آورده، رفته رفته تبدیلات کثیرهٔ دیگر چنانچه بیاید به روی کار آورد و در پایان کار ازاعتماد و اعتباری که به مامورین دولت و حکمرانان امور سلطنت چون حضرات نایب‌السّلطنه و معین‌السلطنه و عین‌الدوله و قاضی‌القضات و ایشک‌آقاسیان کشوری و لشکری و خارجه و کوتوال و مستوفی‌که جابه‌جا رقم خواهد شد، همه امور را مفوّض به آنان داشته، خود در سالی دو یا سه بار دربار کرده، اموری را که به جز ذات شاهانه دیگری نمی‌توانست اجرا کرده، اجرا همی‌نمود و باقی تمام سال را به سیر و شکار و گردش و جشن زنانه به سر همی‌برد تا که به قتل رسید و ترک عیش و عشرت و گل گشت باغ و سیر هامون و راغ نمود و پس از تعیین کار و روز نمودن هر یک از کارکنان معتمد و اعتبار چون سردار نصرالله‌خان مهتمم و سرپرست دفاتر و دیوان و امور کشوری و سردار امان‌الله خان مهتمم محکمهٔ شرعیه و سردار محمدعمر خان مهتمم ماشین‌خانهٔ بخار و امیرمحمد خان نایب‌سالار سپاه نظام و میرزا محمدحسین خان کوتوال و میر محمدحسین خان سردفتر تشخیص و میرزا محمدحسن‌خان قندهاری سردفتر تحویلات و دیوان نرنجن‌داس سردفتر اول حضور و احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری و میر زمان‌الدین خان بدخشانی مامور سنجش و تحقیق و تفتیش جنایات محبوسین و قابوچی‌های درب بار را جداگانه نگار و آگهی داد که: «کارهای خود را قرار تفریق و روز معین، از سبب اهم بودن آنها از همان روز معین نگذرانند و حاضر درب بار شده بنویسند که فلان کار ضروری و سریع‌الاجرا روی داده حاضر آمده‌ام، تا ذات شاهانه از ضرورت آن آگاه گردیده، اگر ایشان را طلب فرموده، جواب با صواب و حکم ثواب نمود فهوالمطلوب و الاّ فلا. و امور ضرور را اگر در روزهای غیر معینه حاضر حضور نمایند، که خلل‌انداز دیگر کار نشوند، حاضر کنند، عیب و اعتراضی

برای‌شان نیست، امّا در روز دوشنبه هر چند ضرور باشد به حضور نیاورند و کار ضرور پست‌خانه مثل مکتوب ضرور در هر وقت که باشد بلادرنگ به حضور حاضر آورند و هم‌چنین مکتوب ضرور دولتی را به هر که متعلق باشد، در شب و روز تعطیل جایز نشمرده فوراً به حضور برسانند» و در پایان کار با این تأکیدات و تعیینات که در باب اجرای امور فرمود، از مصاحبت و مجالست با کسانی که وصف‌العیش را نصف‌العیش گفته میل خاطر اقدس والا را از امور سلطنت و حکومت منحرف ساخته، از در عداوت با ملت و خصومت با مملکت، طبیعت شاهانه را مایل و راغب به عیش و راحت ساختند و روی مبارکش را از اجرای کار برتاختند، که اگر یک نفر منشی یا اهل کار از راه سلام حاضر درب بار می‌شد، به تصور این‌که کار مهم و ضروری خواهد داشت، او را به سخنان رکیک از پیش می‌راند تا چه رسد به کسی که کار را برای تقدیم حضور حاضر می‌کرد.

منات‌های روسی ارسالی حاجی عبدالهادی‌خان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان ماموران فروش پوست قره‌گلی در بخارا، هشتاد و پنج هزار و پنجصد کاغذ منات روسی که از بهای پوست قره‌گلی خریده بودند، ارسال کابل داشته، از سبب ارتحال خاقان مرحوم، رسید آن برای آنها فرستاده نشده بود، حضرت اقدس والا روز چهاردهم شعبان فرمان وصول آن را ارقام و امضا و ارسال فرمود.

فوت میرزا مسجدی

و هم در این روز، میرزا مسجدی نام، که ادعای ابراز غبن و غدر و خیانت میرزا محمدعثمان خان الکوزایی سردفتر حساب‌گیری ترکستان را در عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم چنانچه گذشت کرده بود، پدرود جهان نمود و میرزا محمدعثمان خان اگر چه کسی نمی‌پرسید، نظر به پرسش و بازخواست خاقان مرحوم که هرگز فروگذاشت نداشت، در خوف و هراس بود، ایمن و آسوده گشت چنانچه کسی در مقام بازپرس برنیامد.

برحال شدن تنخواه الله‌یار خان

و مقارن این‌حال در روز شانزدهم شعبان، اقدس والا تنخواه الله‌یار خان متوطن درهٔ گز، از تبعهٔ دولت ایران را، که در وقت ورد موکب سعادت کوکب حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم در درهٔ گز، چنانچه در جلددوم به شرح رفت خدمتی به سزا و احترامی مکفّی به تقدیم رسانیده پس از جلوس آن مرحوم بر تخت سلطنت مورثهٔ آبایی خود، در سالی پانزده هزار قران که یکهزار و پنجصد تومان ایران به شمار آید، تنخواه برای او مرحمت و معین فرموده بود، از عریضه و استدعای سپهسالار فرامرزخان، که الله‌یارخان بدو نوشت و او عریضه‌نگار شد، برحال فرموده رقم کرد که: «چون خدمت حضرت قبلهٔ مرحومم را، و از زبان مبارک ایشان بارها وصف او را شنیده‌ام، بنابرآن به همان نظری که قبلهٔ امجدم او را می‌دیدند من نیز خواهم دید و همان تنخواه مقرر و معین او را، به همان سررشته که به او می‌رسانیدند برسانند.»

اسپان پیشکش محمدشاه‌خان

و هم در این هنگام، یازده رأس اسب پیشکش محمدشاه خان، حاکم آقچه، که از جمله چهار رأس را به نام هر یک از ذات اقدس والا و سردار نصرالله خان و سردار امان‌الله خان و سردار محمدعمر خان و هفت رأس به نام حضرت خاقان مرحوم، در روز پانزدهم جمادی‌الاخری که هنوز آن پادشاه سیاسی آگاه حیات داشت، مصحوب محمدکاظم خان پسر خود از آقچه گسیل کابل نموده و تا این وقت فرصت تقدیم حضور نمودن آنها دست نداده بود، به ذریعهٔ ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان از حضور اقدس والا گزارش یافته و منظور نظر عاطفت‌گستر آمده، در روز شانزدهم مذکور ماه شعبان، فرمان وصول آن اصدار و امضا و ارسال یافت.

منع تخریب قلعه و خانهٔ جهان‌دادخان

و مقارن این‌حال، از عریضهٔ ضراعت و مشعر بر توبت و انابت جهان‌داد خان احمدزایی، که به توسط محمداسمعیل خان سفیر چنانچه گذشت از سمله به حضور رسید، اقدس والا باخامهٔ خاص به لعل‌گل خان قوم تاجیک گردیزی و محمدحسن خان کمیدان نظامی، رقم و انباه و آگاه کرد که: «هرقدر از قلعه و عمارت جهان‌داد خان خراب کرده باشند، دیگر متصدی تخریب آن نشوند، که عریضهٔ خواهش عفو و تقصیر او و پسرش از سمله و کرم به‌حضور رسیده است.» که به‌توسط صاحبزاده عبداللطیف، حامل اشتهارات رجعت آیات فراریان افغانستان، که در کرم رفته و به ذریعهٔ او ارسال نموده‌اند و به جز جهان‌داد خان ششصد خانوار دیگر از فراریان به جد و جهد صاحبزادهٔ مذکور از خارج در موطن و مسکن خود بازگشته مقام و آرام گرفتند.

و هم در روز شنبه هجدهم شعبان، به دربار عام، میرزا عبدالرؤف خان نایب کوتوال و کرنیل نظامی، از خیانات و جنایات سابقه و عصیان حالیهٔ خود، که از بد گوهری به روی روز آورد، معزول و کریج و کمربند و کلاه افسری او به مواجههٔ عموم درباریان مأخوذ و از خدمت دولت محروم گردیده، به عوض او غلام‌حیدر خان غلام‌بچه و خزانه‌دار عین‌المال، به منصب کرنیلی فوج پیادهٔ کوتوالی و کار نیابت کوتوال سرافراز و ممتاز گشت

و از دیگر سوی در خلال این‌حال، نامهٔ تعزیت فوت خاقان مغفور و تهنیت و تبریک امارت اقدس والا، از طرف شهزاده غلام‌محمد خان پرنس نندت معروف به خاندان شاهی مملکت میسور تلتدکج کلکته و مستان‌شاه نام، فقیر کابلی و کریم بایی جی تاجر و مقیم بمبئی و حفیظ‌الله خان نبیرهٔ سردار شیرعلی‌خان مرحوم قندهار و جماعه و انجمن اسلامیهٔ بمبئی وغیره، به حضور والا رسیده، پاسخ همگنان به طرز شایسته و اسلوب بایسته، که موجب تمایل به اتفاق و اتحاد اسلام بود، ارقام و ارسال شد.

و هم در خلال احوالی که رقم شده، آمد محمدامیر نام، تاجر قوم ترکی، پنجاه و نُه دانه طلای چهارده روپیه‌گی، که هر واحدی هشت روپیه کلّه‌دار به شمار می‌آمد، به نام تعزیت فوت خاقان مغفور و تهنیت امارت اقدس والا از مسکوک

دولت روس، به میرزا خلیفه‌جی مهمتم پست‌خانهٔ اسلامیهٔ پشاور داده، استدعای ارسال داشتن آنرا به حضور والا کرده و حضرت اقدس والا از عریضهٔ میرزای مذکور آگاه شده فرمان کرد که آن را به یتیم‌خانهٔ اسلامیه آنجا بدهد و چون یتیم‌خانه در پشاور نبود، به انجمن اسلامیهٔ لاهور فرستاده، هم‌چنین هشت دانه طلای دیگر را از مسکوک بخارا که نقیب‌الله نام ساکن دوآبهٔ پشاور داده بود، به امر والا در آنجا فرستاده شد.

و هم در خلال احوال مسطور دوصد جلد کلام‌الله محمدحسین خان تاجر خیمه هدیه و وقف روح حضرت خاقان مغفور نمود.

و هم در این هنگام، میرزا غلام جان لمقانی، از تغییر محمداسحق و همراهان و رفقای او، مامور فروش چوب تجارتی این دولت در پشاور شد و رحمدل‌خان نام به ضابطی و میرزا فیض‌محمد نام به نویسندگی آن مقرر گشت.

اجازت مراجعت یافتن خواجه جان صاحبزاده

و مقارن این‌حال عریضهٔ ضراعت و عهدنامهٔ ترک معاندت دولت و اطاعت و متابعت سلطنت والا، از خواجه جان صاحبزاده که در قرآن مجید نوشته ارسال حضور داشته و اجازت آمدن در کابل خواسته بود، از مطالعهٔ ساطعهٔ والا گزارش یافته، فرمان اجازت مراجعت به نام او اصدار یافته، ارقام رفت که: «یکهزار روپیه کلّه‌دار به نام زاد راه و چهار رأس اسب‌سواری و هشت نفر اشتر جهت حمل و نقل احمال و اثقال او از دولت بدهند.» و به خصوص استخوان صاحبزاده غلام‌حیدر خان مرحوم، بارگیر جداگانه مرحمت فرمود که از پشاور در کوهستان حمل و نقل داده در قبرستان آبا و اجدادش مدفون سازند و استخوان او را اگر چه افزون از اند سال نگذشته بود، از قبر برآورده نقل دادند.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، میرزا امیر عثمان خان از تغییر میرزا علی‌خان، به سردفتری فراه و چخانسور و میرزا عبدالرزاق خان از تغییر میرزا عبدالحسین خان به سردفتری میمنه مامور شدند و هم میرزا محمدسرورخان سنجشی فراه و پشت‌رود، به سردفتری اول ترکستان ممتاز و سرافراز گشت.

مراجعت ملاّ نجم‌الدّین‌خان

و مقارن این‌حال، جناب ملاّ نجم‌الدّین، که فرار کرده در بین مردم سکنهٔ جبال، روز جلاوطنی به سر می‌برد و خاقان مغفور چنانچه گذشت و جابه‌جا رقم گشت، او را اجازت دخالت در خاک جلال‌آباد و قلعه خودش نمی‌داد، از فوت آن پادشاه مراسم سیاسی آگاه، بر مرام نایل و واصل آمده، وارد قلعهٔ هده، که مسقط‌الرأس او بود شده اقامت راحت گزید؛ و محمدعلی‌خان حاکم جلال‌آباد از ورود به حضور والا آگهی داده، به جز از وصول عریضهٔ خود، به پایهٔ سریر امارت هیچ پاسخی نشنید.

تعیین وفد تعزیت دولت انگلیس

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، محمداسمعیل خان سفیر، نزد ویسرای کشور هند شده از در صحبت سخن در باب اتحاد و وداد دولتین افغانستان و انگلیس و اسباب استحکام سلطنت اقدس والا رانده و در ختم مذاکره که در بین جانبین به پای رفت، ویسرا در باب انتخاب چند نفر برای تعزیت فوت خاقان مرحوم و گسیل کابل داشتن سخن در میان آورده، استصواب رأی جست و او حواله به استکتاب به ذریعهٔ پست نموده، در پایان کار جهان‌داد خان و نواب احمدیار خان و صاحبزاده عبدالله خان و شیخ ریاض‌حسین و عطاءالله خان را همه از اهل اسلام، با چهل نفر خدمه مامور تعزیت شده، چنانچه از پیش اشارت رفت، محمدعثمان خان و دوست‌محمد خان از طرف این دولت مامور میزبانی ایشان شده، از کابل در بندر دکه رفتند و ایشان را به اعزاز و احترام چنانچه بیاید در کابل آوردند.

خودسری آغازیدن و به تحت حفاظت درآمدن مأمور انگلیس

و از دیگر سوی، سید دلاور علی‌شاه، وقایع‌نگار آن دولت که در قندهار اقامت داشت، طریق خلاف قراردادی که در بین دولتین مرتبط بود اختیار کرده، جدا از پست‌خانهٔ دولتی از طرف خود برای ارسال داشتن بعض مکاتیب در چمن در

منازل عرض راه قندهار و چمن، قاصد مامور کرد و کارکنان قندهار او را از این امر خلاف که به روی کار آورد، چون اوایل جلوس میامن مأنوس والا بود، در تحت حراست و حفاظت نظر آوردند که مرتکب و مباشر فعل فتنه‌انگیزی نشود و او به فارن سکرتر کشور هند آگهی‌داده، او به زبان شکوه نزد محمداسمعیل‌خان سفیر اظهار و سعایت از کارداران قندهار کرد و او پاسخ داد که در تحت حراست داشتن سید دلاور علی شاه جهت آن است که ضرر و آسیبی به وی نرسد و این را به فارن سکرتر گفته ماجرا معروض حضور داشت، و حضرت والا برنگاشت که جواب نیکو و پسندیده گفته است، زیرا که کارکنان این دولت، حفاظت او را از راه احتیاط لازم شمرده محافظ بر سرش گماشته‌اند که آسیب مالی یا جانی به وی نرسد و خود نیز در توقف و اقامت خود در قندهار، خیلی بی‌احتیاطی و بیباکی می‌کند و برای اعداد احاد و افرادی که او برای حمل و نقل مکتوبات از طرف خود مامور کرده است برطبق سفیر مقیم کابل باید روز به سر برد و اجازت کم و زیاد به او داده نخواهد شد. و در این خصوص با ویسرای کشور هند مکاتبه و مذاکره در میان خواهد آمد که بر وفق قرارداد معین متعهد افزوده و کاسته نگردد.

وصول وفد تعزیت انگلیس در کابل

و هم در این هنگام، جماعهٔ مسلمانان مقیم شهر لندن به ذریعهٔ تلگراف، تعزیت فوت خاقان مرحوم و تهنیت امارت اقدس والا را به محمداسمعیل خان سفیر گفته و او معروض داشته، جواب شایسته برای ایشان ارقام و ارسال شد. و هم در این ایّام، تعزیت و تهنیت‌نامهٔ اهالی اسلامیهٔ قلعه سنت جارج مدراس به توسط دال‌جی لال‌جی سرپریدنت، به نام جیف سکرتر پشاور رسیده، او ارسال کابل نمود و اقدس والا در روز بیستم ماه شعبان پاسخ ایشان را ارقام و ارسال فرمود.

و هم در این روز راجه جهان‌داد خان و صاحبزاده محمدالیاس خان و کرنیل عطاءالله خان و احمدیار خان، که از جانب ویسرای کشور هند چنانچه گذشت، مامور ادای مراسم تعزیت رحلت مرحوم شده بودند وارد کابل شده چون باریاب گشتند هدیهٔ محقرهٔ دنیه که با خود آورده بودند چنانچه قابل نام بردن آن نیست،

پیش کشیده و هشت روز در کابل درنگ کرده، دراین مدت سه‌بار شرف بار یافتند و چنانچه بیاید، در روز بیست‌ونهم شعبان مراجعت حاصل کرده بازگشتند.

و از دیگر سوی، در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، حاجی میرزا عبدالهادی‌خان با دو لک و چهل‌هزار کاغذ منات روسی، که از بهای پوست قره‌گلی به فرمان امیر مرحوم خریده بود، از بخارا در مزارشریف آمده، مناتها را تسلیم حکمران ترکستان کرده، فرمان جعلی بیست‌وپنج هزار سوم منات روسی را، که میر احمدشاه‌خان ملک‌التجار به ذریعهٔ دست‌خط میرزا محمدحسن خان قندهاری چنانچه گذشت ساخته و حرف او در میان آمده بود، به فرمان اقدس والا ارسال کابل داشته، چنانچه بیاید باعث قید و ضبط مال و منال و الزام و ملام او گردید.

رها شدن حاجی محمدابراهیم خان از حبس

و مقارن این حال، در شب بیست‌ویکم شعبان، حاجی میرزا محمدابراهیم خان هروی، که خدمات شایستهٔ او در جلدسوم این کتاب به شرح رفت و میرزا محمدحسین خان کوتوال او را به جال‌سازی و غمازی محبوس کرده بود، به امر اقدس والا از حبس رها و در دفتر اول حضور، نزد دیوان نرنجن‌داس، مامور کار شد.

و در خلال این حال، سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون، محمدکریم نام پسر خود را با دوهزار قران و بعض اشیای نفیسه برای هدیه حضور والا و تهنیت و تبریک امارت شاهانه، در روز دوشنبه بیستم شعبان، از ارگون راه‌نورد کابل فرمود و او از موضع موطن قوم موسی‌خیل واقع زرمت، که شب چهارشنبه بیست‌ودوم ماه مذکور را در آنجا به سر برد، از آمدن در کابل عطف عنان نموده، روی عزیمت به سوی غزنین نهاد و از آنجا نیز روی برتافته به قصد قتل یحیی‌خان برادرزادهٔ خود جانب قندهار شتافت؛ و فتح‌محمد خان و میرزا عبدالحمید خان طبیب و غیره که با او همراه بودند هر چند مانع از رفتن در قندهار شده دلالت و هدایت به آمدن در کابل نمودند و گفتند که ترک خیال خویش کرده راه خلاف و امر پدر پیش نگیرد، او به گوش قبول جا نداده به گفتار و اظهار اندرزآثار آنها وقعی ننهاد تا که قرآن مجید را شفیع ساخته به منع او پرداختند؛ نیز نشنیده ترک عزم خسارت

جزم نکرد و سردار گل‌محمدخان آگاه شده، محمدعثمان خان و شاه‌محمد خان و غلام‌حیدر خان جماعه‌دار را با ده تن سوار نظام، مامور کرد که به ایوار و شبگیر اسب رانده و به سرعت باد شتاب سحاب، خود را به او رسانده، اگر در عرض راه با او پیوسته گردند، از او جلو افتاده در قلات به جنرال شیرمحمدخان از عزم و حرکات او آگهی دهند تا او را گرفتار ساخته، از رفتن در قندهار بازدارد. بعد در قندهار شده یحیی‌خان را آگاه کنند که حافظ و نگهبان جان خود شده از او خویش را کنار سازد که مبادا هلاکش نماید و هم از راه حزم و احتیاط، ماجرا معروض حضور داشت و اقدس والا چنانچه بباید در روز یازدهم رمضان، حکمران قندهار را فرمان کرد که: «به حاکم پشت‌رود آگهی داده او را خواه از قندهار و خواه از پشت‌رود، به دست آورده گسیل کابل نمایند.»

و از دیگر[سوی] در تضاعیف واقعاتی‌که به شرح رفت، جنرال تاج‌محمدخان، که به فرمان والا از بدخشان راه اقامت مزارشریف برگرفته در روز بیست‌ودوم رجب وارد آنجا شده به کار پرداخته مواظب خدمت گشته بود، چون از شرارت و مفسدت و جهالت و لجاجت فراریان و تبعیدشدگان اشرار قوم جاجی و کروخیل و فیروزکوه و غیره مقیمی خان‌آباد آگاه بود، و معلومات و نظریات تامه حاصل داشت، معروض حضور والا داشته استدعای مامور شدن حاکم عاقل و دانا و بردباری را کرده، حضرت اقدس والا، شاه‌دوله خان پسر شیرجان خان، قوم بابکرخیل، متوطّن غوربند را که پسرش شجاع‌الدوله طفل و در سلک غلام‌بچه‌گان شاهی سالک خدمت بود، مأمور حکومت خان‌آباد فرمود، و در روز بیست‌وسوم شعبان از ماموریت او به جنرال تاج‌محمد خان آگهی داده، او را آسوده خاطر ساخت.

و هم درخلال احوال مسطور، ملا سیداسحق نام، خطیب نهر دولت‌آباد، شرحی از جور و ستم حاکم آنجا و دختر عصمت‌الله نام را که نامزد عبدالعلی نام و حاکم به جور و اکراه به نذری نام داده بود، فرمان تحقیق صدق و کذب این عریضهٔ او و از حضور خاقان مغفور به نام سردار محمدیونس خان به صدور پیوسته و او از کذب خطیب مذکور معروض داشته، در این وقت اقدس والا از عریضهٔ سردار معزّی‌الیه در روز بیست‌وسوم مذکور شعبان، ارقام و احکام فرمود که: «رقم خطابت او را

گرفته ارسال کابل بدارد و خودش‌را از منصب سعادت منتصب خطابت محروم و کنار سازد.»

پراگنده کردن حاکم جاغوری اشتهارات مراجعت ملاطفت آیات را

و مقارن این حال، جلندر خان حاکم و اهالی محکمهٔ شرعیه و عامل مالیات هزارهٔ جاغوری، اشتهارات ملاطفت و مراجعت آیات را، که اقدس والا در باب معاودت فراریان داخلهٔ مملکت از خارج در مواطن و مساکن ایشان چنانچه گذشت چند بار و به تکرار انتشار داد، قوم به قوم و قریه به قریه و دسته به دسته رسانیده، هزارگان را که اکثر ایشان چنانچه جابه‌جا ثبت و رقم گشت، فرار وادی ادبار و از موطن و مسکن خود جلا و برکنار بودند، امر کردند که از قطعات اشتهار در خراسان و سیستان ایران و شالکوت و بلوچستان متصرفهٔ دولت انگلیس و بخارا و ماوراءالنهر مقبوضهٔ دولت روس به فراریان خود رسانیده، ایشان‌را از مراحم و الطاف رعیت‌پرورانهٔ شاهانه اقدس والا مژده و آگهی و جانب مساکن و منازل ایشان رجعت دهند، و از این‌کارروایی خود و انتشار دادن اشتهار در روز بیست و سوم شعبان ، ذات ملوکانه را خرسند و رضامند ساختند؛ ولیکن هزارگان که به مضمون «حب‌الوطن من‌الایمان» این مژده و نوید را از دل و جان خریدار و از خارج در داخل پیهم رهسپار آمدند و دسته دسته و فوج فوج هم‌چنان که جانب خارج مملکت شتافته بودند، در داخل‌آمدن پرداخته، شادخاطر روی مراجعت به سوی اوطان خود نهاده، درپایان کار از عدم توجه دولت و تعصّب کارکنان و مامورین سلطنت، که به بودن این قوم در این مملکت رضا نبودند، بر مرام واصل نگشته مرّة بعد اولی و کَرَّةً بَعْدَ اُخری، فرار ممالک خارجه و از دولت و ملت افغان مایوس و ناامید گشتند؛ و برعلاوه آن، چنانچه بیاید املاک و اراضی و عقار اکثر که هنوز در تصرف خود ایشان بود، به مردم افغان کوچی و وطنی که خود را مهاجر و ناقل قرار دادند، از جانب دولت عطا و مرحمت گشته، هزارگان راه فرار و جلاوطنی درنوشته، مجبورانه تن به ملازمت و خدمت فوج نظام انگلیس در دادند، و از تعمیل آیهٔ کریمهٔ «یا ایّهاالذّینَ آمَنوا لاتَتَّخِذُوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض وَ مَنْ یتولَّهم منکم فانّه مِنْهُم اِنَّ اللهَ لایهدی القوم الظالمین»

ربقهٔ خدمت و متابعت دولت انگلیس را که عین و حقیقت مودّت و موالات است، به رقبه خویش نهاده، خود را از مرتکبین در مناهی الهیه و مترکین اوامر شرعیه مصطفویه در شمار آوردند.

و مقارن این حال، در روز بیست‌وچهارم شعبان، میرزا غلام‌جان نام، که مامور فروش چوب تجارتی دولت در پشاور چنانچه گذشت شده بود، از کابل راه آنجا برگرفته مواظب خدمت مرجوعه خویش گشت.

و هم در خلال احوالی که رقم پذیرفت، ذات اقدس والا که از روز جلوس میامن مأنوس برتخت امارت، شب و روز متوجه ترفیه حال رعیت و تسکین و تسلیت خاطر دردناک ملت بود، و پیهم اشتهار انتشار می‌داد. چون از تشویش و اضطراب ضعفای رعیت و فقرای ملت که از حواله‌جات بی‌مروتانهٔ بعید از انصاف و قرین جور و اعتساف میرزا محمدحسین‌خان کوتوال و سردفتر سنجش و همراهان و یاوران بدکُنش او نیک آگاه بود و از عهد شهزادگی خود نظریات و معلومات صحیحه حاصل داشت، به ذریعهٔ این اشتهار مکرراً تمامت حکّام و تحصیل‌داران را اعلام و اخبار فرمود که آنچه حواله باقیات به تحصیلی ایشان براعداد و احاد و افراد رعیّت باشد، معطل و موقوف داشته طومار و جریدهٔ جزو وار آنرا، که تعداد مبلغ و نام کسی که بر او حواله شده است و نام دفتری که حوالهٔ کرده مشخصاً درج آن باشد، ارسال حضور نمایند که در دفتر اول جدید تشکیل یافتهٔ حضور علم آورده، حق از باطل تمییز داده شود، بعد ناحق مسترد و هر چه حق باشد، فرمان شود که قرار قسط به مدارا و مواسا، وجوه بیت‌المال عاید و واصل خزانه گردیده، رعیت مضمحل و مستاصل نگردد. و از صدور این اشتهار، تحصیل‌داران مبالغ حواله‌جات، دست حصول از رعیت برداشته رعایا آسوده و راحت و سرگرم فلاحت و زراعت خود شدند؛ و بعضی که عزم فرار جزم داشتند، ترک فرار کرده مطمئناً در جا و ماوای خود، از تزلزل و تشویش بیارمیدند.

مراجعت وفد تعزیت‌چی دولت انگلیس

و مقارن این حال، در روز بیست‌ونهم شعبان، وفد هیئت تعزیت‌چیان دولت انگلیس، که وعدهٔ ذکرش داده آمد رخصت مراجعت یافته را پشاور برگرفتند.

تعزیت‌چیان مردم تیراه

و هم در این ایام، یکصد و سی تن از وضیع و شریف مردم سکنهٔ علاقهٔ تیراه از راه تعزیت ارتحال خاقان مبرور و تهنیت و تبریک امارت اقدس والا وارد جلال‌آباد شده، از عریضهٔ محمدعلی‌خان حاکم جلال‌آباد، حالی رای والا گردیده، در روز بیست‌ونهم شعبان ارقام رفت که: «پس از این، این‌گونه مردم خارج مملکت را بدون اجازت حضور راه دخول ندهد، زیرا اگر چه مسلمانند. خودسرانه درکابل آمدن و رفتن‌شان از جهالتی که در نهاد دارند و در استجلاب منافع خود و مضار غیر استادند، باید نیایند.» و هم‌چنین هفتاد و هفت نفر دیگر از قوم افریدی کوکوخیل سکنهٔ تیراه در کابل آمده، پس از ادای مراسم تعزیت و تهنیت مراجعت کردند.

پذیرفته نگشتن عرض و استدعای قوم طوری

و مقارن این حال بزرگان و سرکردگان قوم طوری سکنهٔ کرم، به ذریعهٔ عریضه استدعای آمد شد زواران خود را در مشهد از راه افغانستان کردند؛ و چون همواره از این راه رفت و آمد در مشهد مقدس کرده، از مردم هزاره که هم‌مذهب‌شان هست، احسانها و بخشش‌ها دیده به منافع کثیره از قبیل اسب و الاغ و برگ و گلیم و زاد و راحله راه رسیده، علاوه بر همه مودّت و موالات در بین ایشان مرتبط و موثق‌تر می‌گشت؛ و سیاست حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، هادم این اساس آمده، در وقت تمّرد و طغیان مردم هزاره آمد و رفت مردم را در مشهد مقدس از راه افغانستان منع و قدغن فرمود و هم‌چنان اقدس والا امر پدر نیکو سیّر خود را استوار داشته، عریضه و استدعای آن مردم را نپذیرفت و ارقام فرمود که: «به زیارت مزار امام رضا رضی‌الله عنه هرقدر که از راه دورتر و صرف پول زیادتر بروید، ثواب آن بیشتر است از افغانستان راه آمد شد نمی‌دهم.» و این قاعده تا عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی برحال و استوار مانده، این پادشاه از در اتفاق و اتحاد عموم اهالی و مذاهب مختلفهٔ اسلام، این سدّ را از میان برداشته نسبت به

مردم طوری و غیره گروه شیعه مراحم و احسان اسلام‌کارانهٔ اتفاق‌خواهانه به روی روز آورد و راه آمد شد طوریان را از افغانستان جانب مشهد بکشود. و اگر چنانچه عموم اهل اسلام تأسی و اقتفا و پیروی خیالات این پادشاه اتحادخواه را اختیار کرده، دست و دامن از تعصّب جاهلانه بازکشند و عمل به آیهٔ کریمه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ‌اللهِ جَمِیْعاً وَ لاتَفَرَّقُوا وَ اذْکُروانِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ اِذ کُنْتُم اَعداءً فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُم فَاصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ اِخواناً و کُنْتُم عَلی شَفا حُفرة مِنَ النّارِ فَانقَذَکُم مِنها کَذلِکَ یُبَیِّنُ‌الله لَکُمْ آیاتِه لَعَلَّکُم تَهْتَدون» نمایند و خود را از لب گودی آتش نفاق برکنار دارند، همانا کریمهٔ «اِنَّمَاالمُؤمِنُونَ اِخَوة» را دربارهٔ خود به محل اجرا آورده سعادت عقبی و ترقی دنیا را حاصل خواهند کرد والا هم‌چنان که هستند باشند، تا ثمرات عداوت و بغضا را چنانچه دیده‌اند ببینند و خود را اسیر سرپنجه مخالفین دین مبین ساخته، در نزد خداوند و حضرت سیدالمرسلین منفعل وشرمسار سازند.

خیرات نقدینهٔ مردم جلال‌آباد

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، مردم شهر و رودات نه‌گانه اطراف و توابع جلال‌آباد، مبلغ گزافی را به نام خیرات روح حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم مصحوب وکلای عهد و بیعت و عهدنامهٔ اطاعت خود گسیل درگاه افغان و افغانیان پناه نموده، به صحابت قل‌محمد خان برادر محمدعلی‌خان، حاکم جلال‌آباد تقدیم حضور اقدس والا نمودند. و ذات شاهانه آن را به کمال لطف و مرحمت پذیرفته، از طرف خود به مردم جلال‌آباد موهبت فرموده امر کرد که: «به ملاک آن پس بدهند، اگر چنانچه خیرات می‌کردند در خانهٔ خود صرف مساکین و فقرا و ارامل و ایتام خواهند نمود.» وکلای‌شان را برطبق وکلای عمومیه، از عطای خلاع فاخره، شادخاطر فرموده رخصت مراجعت داد.

قتل عابد نام در قریهٔ نانی غزنین

و نیز درخلال احوالی که صورت نگارش پذیرفت، جان باز و عابد نامان با دادگل نام حواله‌دار و بیست‌ویک نفر سپاهی از فراه به بدرقه‌گی خزانه در کابل آمده و

بازگردیده، شب را در مسجد قریهٔ نانی غزنی بیتوته نمودند و به ساعت یک پس از نصف شب، پنج نفر دزد بر سر ایشان تاخته، عابد را مقتول و جانباز را مجروح ساختند، و غلام‌حسین‌خان حاکم غزنین دو تن از قاطنین آن قریه را محبوس کرده، در پایان کار جانباز صحّت یافته جریمه و دیه خون عابد بر اهل قریه و مستنصرین ایشان حواله و حصول شد و از این جریمه و دیه گرفتن حکومت و ورثه مقتول بود که کم کس نادراً به قتل می‌رسید، آن هم در عهد امیر حبیب‌الله خان از قوه به فعل همی‌آمد و در عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم به جز کشتار خودش، دیگری هرگز اقدام در خونریزی نمی‌توانست نمود، و اگر گاهی کدام شخص به قتل می‌رسید، مردم اطراف و نواح مقتل، به آتش خشونت سیاست حکومت می‌سوخت، و از این در مردم ناچار و مضطر شده، قاتل را به دست می‌داد بنابرآن سفک دماء به روی روز نمی‌افتاد.

و از دیگر سوی در خلال این‌حال، صالح‌محمد خان که با میرزامحمد خان چنانچه گذشت از هند بازگشته و اموال فرمایشی ذات شاهانه را که خریده و در دکه رسانیده تسلیم محمدحسین خان سرتیب کرده، خود راه کابل برگرفته بودند، به شرف دستبوس نایل گردیده، صالح‌محمد خان به عز عرض رسانید که قسمی از لحاف نو ساخت روسی در مینا بازار بمبئی به مشاهده افتاد که شایان خریدن و دیدن است و اقدس والا میرزا افضل‌احمد خان کشمیری را، که حسب‌الامر جهت اشترای بعض اشیای فرمایش والا در آنجا رفته بود، ارقام فرمود که: «دو تخته از همان لحاف خریده ارسال دارد.»

و مقارن این حال جنرال بهاءالدین خان که با سپاه نظام در موضع ارز مقام گزیده فروکش ییلاق نموده بود، به فرمان شهزادهٔ محترم از آنجا برخاسته در حصارک اقامت گزید.

شرح حال اتلاف مال عباس نام تاجر ایرانی

و هم در این ایام از عریضه ملا عباس نام تاجر ایرانی، مقیم مزارشریف حالی رای والا شد که در وقت آتش و سوختن دکاکین مزارشریف، بهاءالدین نام خسرزاده شاه‌محمد خان کمیدان فوج نظام که مال و متاع دکان او را به غارت و یغما

برداشته اظهار و اقرار کرده بود که در حجرهٔ سرای نقل داده می‌گذارم، چنانچه با چند نفر از سپاهیان توپخانه که مال را از دکان برداشته به ایشان می‌داد، دکان را از مال تهی نمودند و چون عباس به سرای رفته نشانی از مال و متاع خود را ندیده، سراسیمه‌آسا به سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان عرض کرده داد خواسته است، و به امر او و سردار محمدیونس خان با سپاهیان در محکمهٔ شرعیه شده، گواه مبلغ ده هزار روپیه از مال موجود دکان خود گذارنید. بعد حکمران ترکستان و سردار محمدیونس خان بهاءُالدین‌خان را حبس فرمودند و سردار محمدیونس خان محصل گماشته، قرب چهارصد روپیه مال او را به‌دست آورده، تسلیم خودش نمود. و برعلاوه آن اعظم‌جان نامی که ملاعباس هیچ معرفت و داد و ستد و معامله نداشته، دو ماه دکان او را مقفّل داشته در نزد تجار بی‌وقار و خارج از اعتبار ساخته است تا که به امر حکمران ترکستان قفل را برداشته دکان را به خود او واگذاشته و اقدس والا در روز سلخ ماه شعبان حکمران ترکستان را فرمان کرد که: «حق‌رسانی او را چرا معطل کرده که عرض به حضور رسیده است؟ و آنچه در این خصوص جواب داشته باشد معروض دارد و واضح بنگارد.» و از پرتو وصول افکندن این منشور چون رعب سیاست و خشونت حکومت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم از میان نرفته بود، از خوف بازپرس پادشاهی ملا عباس را اگر چه شیعه بود و در نزد تعصّب، خوردن مالش حلال می‌نمود، به حق رسانیدند و نتوانستند که اجرای منویات خود را نسبت به او از قوه به فعل آرند.

مجمل حال ملاّ عبدالحق قاضی

و هم در این روز ملا عبدالحق نام، ساکن ارغنده کابل، مامور قضاوت قره‌تپه از توابع هرات شده و چندی در آنجا روز به سر برده، چون معزول و طلب کابل شد، نزد داکتر عبدالغنی هندی، موسس تعلیمات مجدّده علوم و فنون مروجه جدیده، راه آمد شد کشوده در سلک معلمین دینیات داخل مکتب حبیبیه شد و چنانچه بیاید، با جمعی از مشروطه‌خواهان محبوس گردیده، یازده سال در زندان روز به سر برده، در عهد امیر امان‌الله خان غازی از حبس رها گشت و مامور معلمی مکتب حربیه شده، پس از چندی در سلک مؤلفین دارالتألیف وزارت جلیله معارف

منسلک آمده، مواظب تألیف رسایل دینیات برای تعلیم و تعلم اطفال دبستان شده، به سالی سه هزار روپیه تنخواه نایل آمد.

تعزیت و تبریک‌نامهٔ پسر امیر بخارا

و هم در این هنگام طوره عبدالملک خان، پسر امیر بخارا، که در سالی شش هزار روپیه از این دولت وظیفهٔ مستمره و در موضع ابیت‌آباد، ضلع هزاره، از توابع پشاور اقامت غربت و جلاوطنی داشت، تعزیت‌نامهٔ فوت امیر مرحوم و تبریک و تهنیت امارت اقدس والا را مصحوب میرزا رحمت‌الله‌خان، خادم خود، با چیزی از اجناس نفیسه به رسم هدیه حضور ارسال داشته، اقدس والا در روز سلخ مذکور ماه شعبان، دو توب کرک رنگ شکری و ده جلد پوست قره‌گلی به صحابت فرستادهٔ او، به اسم یادآوری و غریب‌پروری برای طوره معزّی‌الیه ارسال فرموده یک‌ثوب چوخای ماهوت هفت مثقاله و یک طاقه لنگی زرین سی و دو روپیه‌گی، به میرزا رحمت‌الله خان خلعت عطا نموده رخصت مراجعت داد و شادخاطر با پاسخ عریضه و تعزیت و تهنیت‌نامه رهگرا و مرحله‌پیمای معاودتش فرمود.

وقایع ماه رمضان سنهٔ هزار و سه صد و نوزده هجری

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد مقدس، شش توب گز اعلی سپید رنگ و زیره رنگ و پر ماهی و شش زوج جوراب ابریشمین کرکی مشهدی، به نام هدیه ارسال نموده، منظور نظر مِهرمنظر والا گشت.

و هم در خلال واقعات مسطوره، سعدالدّین خان حکمران هرات، به فرمان اقدس والا به عبدالله خان رقم کرد که: «دو طغرا مهر بزرگ و کوچک به‌نام نامی و اسم گرامی به نام امیر حبیب‌الله با عبارت امیرالمؤمنین، در عقیق یمنی که به خط خوش و شکل دلکش باشد، محکّک و منقّر نموده و به دور آن آیهٔ کریمهٔ محمد

رَسُول‌الله اَرْسَلَه بِالْهُدی و دِینُ‌الحقِ لیظهره علی‌الدین کلّه وَ لَوْکَرِهَ المُشْرِکون را نقش نموده ارسال کند.» و حکّاک از نقش و تحکیم و تنقیر لقب امیرالمؤمنین و انضمام آن نام والا ابا نموده و این لقب را به عقیدهٔ گروه شیعهٔ امامیه که مذهب خود حکّاک بود، مخصوص حضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه گفته، محکّک و منقّر نکرده، امیرالمسلمین را با نام والا منضم و منقر نمود. و پس از وصول در هرات حکمران آنجایش ارسال حضور داشته، حسن خطش منظور افتاد و از ابا نمودن و نقش نزدن لقب امیرالمؤمنین که حکاک مشهد مقدس به روی روز آورده بود، بر فرامین نهادن آن متروک گشت؛ و مهر بزرگی خوش خط‌تر از آن، به دستیاری استاد قشم نام، قوم قزلباش در کابل، بر عقیق نقر فرموده معمول ساخت، امّا بعد از ملقّب به لقب سراج‌المِلّة والدّین گردیدن اقدس والا، چنانچه بیاید این مُهرِ مِهرآثار ساخته و پرداخته آمد.

مأمور مراجعت دادن فراریان شدن پسران میر اسمعیل

و هم در این احیان میر اسمعیل خان هروی، که شرفیاب بار و از تقبیل عتبهٔ علیا مستعد گردیده به اعزاز رخصت مراجعت یافت، اقدس والا چند قطعه اشتهار از اشتهاراتی که در باب مراجعت فراریان از خارج مملکت در مواطن ایشان چنانچه گذشت، به تکرار انتشار یافته بود، به او تفویض و امر رسانیدن آنها را به فراریان خاک ایران کرد و او در روز غرهٔ رمضان وارد هرات گشته و تعلیقهٔ حکومتی به نام اعتماد نامه، از حکمران هرات حاصل نموده، پسران و برادر زادگان خود را از راه استمالت و ترغیب بر مراجعت فراریان، گسیل مشهد مقدس و خواف و باخرز و ترشیز و قاینات نمود. و این میر اسمعیل در پایان کار چنانچه بیاید، از سبب جنایت و عصیانی که کرد و خلاف امر والا اقدام در امری نمود، مغضوب و مقهور دولت گشت.

مأمور تحدید حدود چخانسور شدن محمدموسی‌خان

و مقارن این حال سپهسالار فرامرز خان، محمدموسی‌خان الکوزایی را که در هرات از سبب وقوع فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین معطل داشته بود، به فرمان اقدس والا با نقشهٔ حدود فاصله و حقوقیّه و محلّیهٔ چخانسور و نیزار شمالی، که در آواخر عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین موضوع نزاع و بحث چنانچه گذشت شده بود، مامور نمود که رفع نزاع و اراضی متنازع‌فیها را به اتفاق آخندزاده فقیرمحمد خان با اهالی سیستان از قوه به فعل آورده تهدید حدود و تعیین حقوق کند.

شرح حال پسر خان اسمار

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، غلام‌خان پسر خان و رئیس سابق مردم اسمار، روی از سعادت خویش و مرحمت دولت برتافته، با عیال و اطفال خود فرار نموده در باجور قرار گرفت و از آنجا به توسط زبردست‌خان و هدایت و استمالت او، عریضهٔ ضراعت و طلب عفو خطیئت و اجازت مراجعت ارسال حضور والا داشته، نگار داد که: «چند بار از حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، استدعای افزایش به قدر کفایت امر معاش خویش شده، بر مرام نایل نیامدم تا که ناچار شده فرار برقرار اختیار نمودم. اکنون از خوان احسان پادشاهی امید افزونی تنخواه خود را به قدر مکفی دارم که از باجاور در خاک مملکت تابع دولت اسلام مراجعت کرده، روز حیات در زیر ظلّ حمایت دولت اسلامی به سر برم.» و اقدس والا در روز چهارم رمضان در پاسخ عریضه و استدعای او ارقام فرمود که: «از دولت تنخواه کافی به تو داده می‌شد، کفران نعمت نموده فرار اختیار کردی. به شخص کافر نعمت تنخواه داده نمی‌شود.» و او از این ترقیم اقدس والا، قرین یأس گردیده زیاده‌تر دوچار وسواس نفس خناس خویش شده، یاوه و نابود گشت و دیگر نام و نشانی از او به زبان نیامده از خواطرهای احباب خود محو آمد.

و هم در روز دوشنبه چهارم مذکور ماه رمضان، دوست‌محمدخان کرنیل فوج نظام ترکستان، که در مزارشریف روز اخلاص در خدمت دولت به‌سر می‌برد، از

خدمت و صداقت مشمول عواطف خسروانه آمده فرمان منصب برگدی به نامش اصدار یافته نگار رفت که: «از تاریخ غرّهٔ شعبان خود را به منصب برگدی افواج مزار برقرار دانسته، مواظب خدمات مرجوعهٔ خویش باشد. و مقارن این‌حال در روز پنج‌شنبه هفتم رمضان والده ماجدهٔ شهزاده محمدعمرخان که از روز حمل و میلاد او نذر معیّن بر ذمّت عصمت نسبت خود گرفته در هرسال روپوشی از ماهوت با نذرانهٔ معینه جهت مرقد حضرت علی کرم‌الله وجهه، در روز نوروز و ایام شگفتن گل سرخ، از کابل در مزارشریف ارسال می‌داشته و در این سال که موعد ختم نذر او و پسرش دوازده سال از مراحل حیات را طی کرده بود، از حضور اقدس والا استدعای سالانهٔ نذر فرستادن خود را در مزارشریف کرده منظور نظر مِهرمنظر افتاد.

ادای نذر کاکل شهزاده محمدعمرخان

چنانچه یکهزار و دوصد روپیه نذر کاکل طفلی او را تحویل خزانهٔ کابل به عنوان مبادله نموده، رسید آن را با موی کاکل شهزاده که زمان نذرش به سر رسیده و تراشیده بود گسیل مزار داشته، حکمران ترکستان را ارقام رفت که موی کاکل شهزاده را در صحن روضهٔ متبرکه دفن کرده و یکهزار و دوصد روپیه را از خزانه آنجا برداشته به متولیان و مجاوران مزار فیض‌آثار قسمت نماید.

وکیل و عهد و بیعت‌نامهٔ مردم هرات

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی‌که ثبت و رقم شد، سعدالدّین خان حکمران هرات به فرمانی که اقدس والا چنانچه گذشت به نام عموم ملت سکنهٔ مملکت اصدار و وکلای رعیت را با عهد و بیعت‌نامه طلب کابل فرموده بود، عهد و بیعت‌نامه را که میرزا محمدطاهر خان قزلباش و سردفتر هرات که در فن انشاء و ادبیات وحید عصر و در فن سیاق فرید عهد بود و گوی سبقت از همگنان ربوده بوده و می‌ربود، در حیزّ تسوید و تحریر در آورد، به خط خوش و عبارت دلکش در لایحهٔ بزرگی از کاغذ اعلی رقم فرموده و به مهر و امضای اعیان و اشراف و عموم رعایای اطراف و توابع هرات رسانیده و در لوله‌ای از نقره سواد کار و منقّش

در آورده، عبدالکریم‌خان پسر خود را وکیل عموم و حامل عهد و بیعت‌نامه و مهماندار محمداسمعیل شجاع‌الملک قوم هزاره، که روی از دولت ایران برتافتن و جانب ظل حمایت این دولت شتافتن او گذشت قرارداده، در روز هشتم رمضان او را با شجاع‌الملک که اقدس والا طلب حضور فرمود، از هرات به راه قندهار رهگرا و مرحله‌پیمای کابل نمود که إنْشاءَالله ورود او و شجاع‌الملک به دارالسّلطنه رقم خواهد شد.

انتظام منازل پست قطغن و بدخشان

و هم در این ایام، از دیر و خلاف مدت معینه رسیدن مکاتیب پست بدخشان در ادارهٔ تحریرات و حضور اقدس والا، محمدکریم‌خان چاپار، مامور انتظام و حصول علم از حالت پیادگان پست‌خانه و منازل عرض راه آن ولا گردیده و او چهار فقره از بی‌اوضاعی روزگار پیادگان پست‌خانه معروض داشته، اقدس والا در روز هشتم مذکور ماه رمضان میرزا محمدشریف خان، سردفتر قطغن را که تغییر چنانچه گذشت یافته، و سردفتر جدید هنوز در آنجا نرفته و او نیامده بود، ارقام فرمود که: «در هر منزل که حجره نباشد یک باب خرگاه جهت سکنای پیادگان پست‌خانه خریده برافرازد که از آسیب سرما و گرما محفوظ و مامون شوند.» و او از عدم خرگاه در هر منزل الجق از نی ساخته معروض‌داشت که در فصل بهار خانه ساخته و پرداخته می‌شود و از اینجا بود که اقدس والا سیزده لک روپیهٔ شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین مرحوم را که در خزانهٔ دولت گرد آمده بود، مبالغ زیادی چنانچه بیاید صرف رباطات عرض راه کابل و قطغن و بدخشان و هرات و قندهار و فراه و پشت‌رود و جلال‌آباد و خوست نموده، قلاع بزرگ در هر منزل با مسجد و دکان و اصطبل و حجرات متعددهٔ کثیره و انبار غله و علوفه پرداخت و عمارتی بر زبر دروازهٔ هر یک تعمیر کرده بیرق دولتی به فراز آن برافراخت. و مقارن این‌حال، در روز دهم رمضان میرزا محمدشریف خان روزنامچه نویس مزارشریف از حسن خدمت و صداقت خود، به سردفتری وجوهات آنجا مامور و سرافراز گشت.

خرید پوست آیبک قرساق و سرت از مسکاب

و هم در این هنگام، حاجی عبدالهادی‌خان و میرزا عبدالخالق خان، ماموران فروش پوست قره‌گلی در بخارا، به فرمان اقدس والا دو تخته پوست آیبک قرساق سپید را از مسکاب به ذریعهٔ حاجی میرکلان تاجر بخارایی قرار هرتخته را به بیست‌وپنج سوم که هفتاد و پنج روپیهٔ کابلی در شمار آید خریده، با سه تختهٔ دیگر پوست سرت و آیبک قرساق قرار هرواحدی را به چهل و چهار سوم که یکصد و سی و روپیهٔ کابل به شمار می‌آمد، اشتراء نموده به ذریعهٔ پست گسیل کابل داشتند و مجموع بهای هر پنج تخته یکصد و هشتاد و دو سوم و پنجصد و چهل و شش از روپیهٔ کابل در شمار آمده، خرج وصول آن از مسکاب تا بخارا چهل و یک تنگه و دو میری در قید حساب در آمده.

خلع سلاح گرزیوان میمنه

و از دیگر سوی در خلال این‌حال، مدد نامی از مردم گرزیوان همراه باباجولاق نامی به منازعه در افتاده، از غیظ و خشمی که ضمیر او شد، تفنگی را از خانهٔ خود برآورد، جانب باباجولاق کشاد داد و گلوله آن برتن او راست نیامده آسیبی نرسانید و حکمران ترکستان از نوشتهٔ بهرام‌خان حاکم گرزیوان بر ماجرا آگاه گشته، چون در وقت تمرّد و طغیان محمدشریف‌خان پسر والی میمنه، که از پیش به شرح رفت، حکم خلع سلاح مردم میمنه و گرزیوان صادر گشته و تاکنون از غفلت مامورین دولت مخلوع‌السّلاح نشده بودند، از صدور این امر یکصد و شش میل تفنگ از اهالی گرزیوان گرفته داخل قورخانه و منگزین دولت فرمود که دیگری اقدام در استعمال سلاح جارحه ننماید و در عهد اعلیحضرت امیرحبیب‌الله‌خان استعمال آلات حرب و تفنگ و فشنگ به روی کار آمده و رفته رفته عموم اهالی مملکت، خصوص مردم طوایف کوچی و افغانان سرحدی دارای سلاح گردیده، از این‌رو هزاران تن را خون ریخته می‌شود و حکومت از عدم بازپرس خود مسئول خدا و رسول می‌گردد.

و هم در این ایام، دولک و چهل هزار کاغذ منات روسی که حاجی عبدالهادی خان و میرزا عبدالخالق خان ماموران فروش پوست قره‌گلی که خود حاجی مذکور

در مزارشریف چنانچه گذشت آورده تسلیم حکمران ترکستان کرده و او را ارسال کابل نموده بود، در روز یازدهم رمضان رسید آن به امضای خامهٔ خاص اقدس والا رسیده، برای او ارسال و ارقام شد که: «بلادرنگ از مزارشریف برخاسته آهنگ بخارا کند و قرار سابق مشغول و مواظب خدمت مرجوعه خود شود.» و نیز نوشت که: «هر قطعه از منات روسی در جبین خود نمرهٔ تعداد دارد، پس از این بایست نمره آن را مرقوم و معروض دارد» و از پرتو وصول افکندن این منشور، حاجی مذکور یکصد و چهل بار اشتر پوست قره‌گلی را از مزار برداشته در بخارا باخود برد.

مأموریت سردفتران ترکستان

و هم در این روز میرزا علی‌خان سابق سردفتر فراه، که از تغییر او چنانچه گذشت، میرزا امیر عثمان‌خان مامور آنجا شد، به سردفتری مالیات ترکستان و میرزا محمدسرور خان به سردفتری اول آنجا مامور و سرافراز گشت.

بست‌نشین شدن پسر سردار گل

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدکریم خان پسر سردار گل‌محمد خان حاکم ارگون که از نحوست طالع وارون و بخت‌نگون خود چنانچه گذشت از اطاعت پدر خویش و آمدن در کابل روی برتافته، راه جهالت به عزم هلاک یحیی‌خان برادرزادهٔ خود جانب قندهار پیش‌گرفته و اقدس والا از عریضهٔ پدر آن نکوهیده، میر محمدحسین‌خان حکمران قندهار را ارقام فرموده بود که: «به حاکم پشت‌رود خبر داده او را از آنجا یا قندهار دستگیر کرده به حراست، گسیل کابل نماید، و آن بدبخت از حکم والا آگاه شده از خوف سیاست حکومت بست‌نشین خرقهٔ متبرکهٔ سرور کائنات شده، اقدس والا در روز یازدهم مذکور ماه رمضان حکمران قندهار را ارقام فرمود که: «او را به رعایت احترام خرقهٔ متبرکه بیرون نکشیده آب و نان را بازدارد که خودش گرسنه شده بیرون آید، بعد تحت حراست او را گسیل کابل نماید.»

آغاز کار بند سلطان غزنین

و هم در این ایام قربان علی نام معمارباشی که از عرصه چند ماه به امر حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، مشغول کار تعمیر و ترمیم بند سلطان واقع غزنین شده و مصارف معاشیهٔ خود را از خزانه غزنین به نام مساعده برداشته کار می‌کرد، به ذریعهٔ عریضه خواهش افزایش تنخواه خویش و حوالهٔ آنرا بر خزانه غزنین کرد که: «برداشت و مساعدهٔ خود را مجرا کرده، بقیهٔ آنرا حاصل و صرف معاش نماید. و اقدس والا چیزی بر تنخواه او نیفزوده ارقام فرمود که: «تنخواه او را از خزانهٔ غزنین بدهند و تصدیق کار خود را به امضای حاکم و غیره کارکنان غزنین به دست آورده ارسال حضور نماید تا اگر واقعاً کار کرده باشد، تنخواه او اگر رأی والا اقتضا فرماید افزون گردد.» و کار بند مذکور در عهدهٔ تعویق افتاده، چنانچه بیاید میرزا عبدالاحمدخان غزنوی با شرکت دولت و رعیت، پنج لک روپیه گرفته و کار را به دست یاری اعداد رعیت به رایگان تا حدی رسانیده، مبلغ مذکور را خود صرف حرص و آز خویش نموده و زمین و ملک خریده قلعهٔ درخور پادشاهی، به نام حالت بی‌سر و پای خود افراخت. و مقارن این‌حال در روز دوازدهم رمضان، درمان‌خان نام هروی از سرکردگان سوارکشاده، از فوت ملاعبدالحق مامور حکومت معروف قندهار شد.

شرح قاچاقی نمودن قوم اچکزایی

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، میر محمدحسین خان حکمران قندهار، به فرمان اقدس والا سرکردگان قوم قاچاق پیشهٔ قوم اچکزایی را به دربار قندهار احضار فرموده، در باب مال‌التجاره از قبیل پشم و روغن و میوه و غیره که بعضی از تجار قندهار و نواح و توابع آن به توسط احاد و افراد سرقت نهاد قوم مذکور از راه غیرمعروف به قاچاقی در شالکوت و سند و هند برده، خراج معین و مقرر گمرک را نمی‌دادند و در سالی پنجاه هزار روپیه از این در به دولت زیان می‌رسانیدند، در کتاب پادشاهی سوال و جواب و استنطاق نموده، اچکزاییان خود را ملزم و ملامت دیده، از دوچار آمدن به شکنجهٔ سیاست حکومت، لب به توبت

و انابت کشودند و به زبان ضراعت بر خسارت و خیانت خود اعتراف نموده، برعهده گرفتند که فیض‌محمد خان و محمدیوسف خان نامان را با ایشان مأمور عمل و دخل گمرک کند تا خراج مال‌التجاره را حاصل کرده، خیانتی را که قره‌بیگ میمنه‌ای به مدتها از قوه به فعل آورده و بارهای تجار را روپیه گرفته راه عبور داده است به روی روز آوردند. و میر محمدحسین‌خان از این خواهش و استدعای آنان آن دو تن را مامور عمل و دخل گمرک و حصول معلومات از خسارات قره‌بیگ نمود و مبالغی در محل ابراز آورده، خدمتی شایسته به دولت کرد. و پس از آن در زمان مستوفیت میرزا محمدحسین‌خان چندی از کوهستانیان به واسطهٔ که او در عالم مستوفیت خود وجوه سایر و گمرکات قندهار را اجاره نمود، مامور قندهار شده، مبالغ هنگفتی را دارا آمده، مالک اقطاع و قلاع و سرای‌ها شدند که إنْشاءَالله در محل و موقعش نام برده علی‌الصراحه رقم خواهد گشت و ادعای مسلمانی نمودن و طریق نمک‌حرامی پیمودن ایشان تفصیل داده خواهد شد تا همه بدانند که این‌گونه اشخاص کافران کلمه گویند و مسلمانان کافر خوی که از مال دولت و ملت مضایقه و صرفه جایز نمی‌شمارند.

و هم در روز دوازدهم مذکور ماه رمضان، میرزا محمدقاسم خان کشمیری، که پنج نفر دیگر چنانچه گذشت، به ادعای خلاصه ساختن اوارهٔ دخل و خرج دولت و مملکت افغانستان، باز آرزو به دست و تیر تمنا در شصت آورده، به شش کلاه معروف و به بدکنشی موصوف آمده، تمامت پرسش عمّال و ضبّاط و مامورین دولت و رعیّت و دفاتر پادشاهی را به کف اقتدار آورده، هر چه خواستند کردند و هر چه در دل داشتند از قوه به فعل آورده، عالمی را خراب و یباب و فرار ساختند، و در وقت جلوس میامن مأنوس این پادشاه رحیم و حلیم، چنانچه گذشت توبت و انابت از کردار ماسبق خود نموده، با عموم اهل دیوان و مامورین دولت عهدنامه ترک خیانت و آزار و اذیت داده، پادشاه را از خود مطمئن ساختند که دیگر مرتکب غدر و غبن نخواهند شد.

تغییر و تجدید عمّال دیوان هرات

از سردفتری سمت مشرقی تبدیل یافته از تغییر میرزا محمدطاهر خان به سردفتری اول هرات و حافظجی حبیب‌الله خان هروی، که نیز در بدمنشی معروف بود، از عهدنامه دادن و توبت و انابت نمودن، به سردفتری تشخیص، میرزا سیدجعفرخان از سادات سکنهٔ قلعهٔ حیدرخان کابل، به سردفتری مالیات و خالصه‌جات و میرزا عبداللطیف‌خان به سردفتری وجوهات و گمرکات هرات مامور و سرافراز شدند و در روز چهارشنبه سیزدهم رمضان، میرزا محمدعمر خان به سردفتری تعمیرات ترکستان و محمدافضل خان فراهی، از تغییر یارمحمدخان، به حکومت نهر عبدالله از هجده نهر بلخ، مامور و ممتاز گشت

و مقارن این حال، ملاّ محمدسعید، قاضی محکمهٔ شرعیه هزارهٔ جاغوری را ایام عمر سپری گردیده پدرود جهان و وداع خلاّن نموده و ملا سربلند نام به ذریعهٔ میرزا محمدحسین خان کوتوال و برگد ملکی و نظامی، به قضاوت محکمهٔ شرعیه هزارهٔ دایزنگی مامور شد.

عدم لیاقت محمداسمعیل‌خان در خدمت دولت

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، میر محمدحسین خان حکمران قندهار، شرحی از عدم لیاقت و کفایت و درایت محمداسمعیل خان، پسر ناظر جهان‌دادخان، که چندی در قوم وردک روز حکومت به سر برده، و از تغییر قره‌بیگ اوزبک، مامور حراست و ضبط و ربط عمل و دخل بندر ریگ قندهار شده بود، برنگاشت که: «لیاقت کار ندارد و جرار و قابل نیست.» که شاید او را معزول ساخته دیگری را، که با او حرف‌زده بود، مامور آنجا نماید و اقدس والا به پاس قدمت خدمت پدر و برادرانش، محمدسرور خان و محمدعثمان خان و منشی محمدیوسف خان، در روز چهاردهم رمضان ارقام و میر محمدحسین خان را انباه فرمود که: «از عریضه و رقیمهٔ شما مفهوم می‌شود که به بودن محمداسمعیل خان در آنجا رضا نیستید و می‌خواهید دیگری مامور شود، خود او در بندر ریگ منظور است شخصی را به زیر دستی او مامور آنجا کنید.»

و مقارن این حال شاه‌دوله خان غوربندی که مامور حکومت خان‌آباد قطغن چنانچه گذشت شده بود، در روز هجدهم رمضان وارد آنجا شده مشغول و مواظب کار گشت.

حبس دایمی شدن حسن و خداداد نامان هزاره

از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، حسن و خداداد نامان که در قندهار روز غربت و بینوایی به سر می‌بردند، مریض شده از در علاج در جای وقایع‌نگار دولت انگلیس رفته و دوا گرفته صحت‌یاب شدند و پس از صحت یافتن باز راه آمد شد نزد او باز کرده محبوس گشتند. و اقدس والا از عریضهٔ حکمران قندهار بر ماجرا آگاه گردید. در روز بیست‌ویک رمضان احکام و ارقام فرمود که: «هردو تن را هم‌چنان محبوس گسیل هرات نماید.» و هم حکمران هرات را فرمان کرد که: «ایشان را حبس دایمی نموده به حراست نگاه دارد تا بمیرند.» و هم در این ایام عطامحمد خان نامی از حضور والا به حکومت مقر و قوم ترکی و علی‌خیل ممتاز و سرافراز آمد.

شرح زنّار به گردن اطفال هزاره انداختن هندوان

و هم در خلال واقعات مسطوره، دیوان ویرام بزاز با دیوان ویساک و دیوان نندا نام که در قندهار سه تن از پسران صغیر و خورد سال هزاره را خریده و زنار به گردن ایشان آویخته، قشقه در پیشانی ایشان کشیده چنانچه از پیش رقم شد، چهارده هزار روپیه جرم شده بودند، به ذریعه عریضه استدعای استرداد مبلغ جریمهٔ خود را کردند و اقدس والا در روز بیست‌ویک مذکور رمضان ارقام فرمود که شما همان مشرکانید که: «در عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، اطفال قوم هزاره را که مسلمانند به دست آورده و زنار به گردن ایشان آویخته قشقه در پیشانی کشیده بودید و در عوض این‌که باید سنگسار می‌شدید، خاقان مغفور از خون شما درگذشته جریمه و دیهٔ قتل را بر شما حواله و امر نمود که چهارده هزار روپیه از شما گرفته شود، البته مطابق حکم پادشاهی به شما آگهی‌داد و به حق این مبلغ را

گرفته‌اند پس داده نمی‌شود.» و برعلاوه این دوتن از دختران هزاره را شیراحمد خان، برادر مسجدی‌خان بیات، با آن که خودش شیعه و هم مذهب مردم هزاره بود، از اجاره‌داری و عهده‌براری، حساب ده دفتر شده، به دیوان نرنجن‌داس هند که حساب‌گیر او بوده داده، او زنار به گردن ایشان آویخته و قشقه بر پیشانی ایشان کشیده در خانهٔ خود مخفی نگاه داشته و در حالت کبارت هر دو تن را متصرف شده تا که اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی اطلاق عموم عبید و امای قوم هزاره و غیره را فرمود، آن دو تن در خانه او بودند و پس از آن معلوم نشد که در هند فرستاد یا به همان حالت که بودند جان داده به آتش سوخته شدند.

و هم در خلال احوالی‌که به شرح رفت، محمدشریف‌خان ایل‌بیگی، که به فرمان امیر مرحوم چنانچه گذشت، یکصد عرادهٔ اسپی برای حمل‌و نقل احمال و اثقال دولتی از بخارا خریده و گسیل کابل داشته، بعضی از دیگر خدمات دولت را نیز در محل اجرا می‌آورد، به فرمان طلب در کابل آمده از تقبیل سدّهٔ علیا مستعد گردیده، پنجصد تنگه تنخواه سالانه او برحال گشت و هم شانزده سیر به وزن کابل، سنگ لاجورد و سه پاو یاقوت ناتراشیده و غیره محکوک به امر والا تفویض شده مامور فروختن آن در بخارا گردید.

و هم در روز بیست‌ویک مذکور ماه رمضان، چهار رأس اسب ارسالی نصرالدین خان سیستانی، حاکم درزآب، که به اسم پیشکش مصحوب یعقوب خان پسر خود گسیل حضور داشته بود و دو رأس اسب ارسالی میرزا غلام‌حسین خان عامل و نویسندهٔ درزاب، که با بیعت و اطاعت‌نامهٔ خود مصحوب محمدصدیق پسر و وکیل خویش فرستاده بود و سه رأس اسب ارسالی میر احمدخان حاکم سنگچارک، که به نام پیشکش مصحوب میرعلم پسر بزرگ خود، گسیل داشته بود، تقدیم حضور والا شده، همه درجهٔ منظوری یافت.

و مقارن این‌حال، در روز بیست‌وششم رمضان، از پیش آمدن موسم زمستان، بهاءُالدین‌خان جنرال را، که با سپاه نظام چنانچه گذشت از ازر به فرمان شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان، در حصارک شده فروکش ییلاق کرده بود، ارقام رفت که: «افواج منصوره را کوچ و در جلال‌آباد جای‌اقامت‌داده، خودش در اسمار رفته

مواظب خدمت و اقامت گردد و زبردست خان برگد از اسمار در جلال‌آباد آمده، به سرپرستی افواج اقدام نماید.»

به منصّهٔ ظهور آمدن رشوت محمدعلم‌خان حاکم قندهار

و از دیگر سوی در خلال احوالی که مذکور گشت، قرار فرمان حضرت ضیاءالملّة والدّین که از پیش گذشت، رشوت دهندگان قندهار، نُه هزار روپیه و یک میل تفنگ را با یک تخته قالین بر عهدهٔ متعلقان و منسوبان محمدعلم حاکم سابق آن دیار ثابت کرده، میر محمدحسین‌خان حکمران جدید آنجا از ایشان گرفته به ملاکش رسانید و سی و نه هزار روپیه بر ذمهٔ خود او نوشته، قبل از آن که بر او شرعاً ثابت کنند، او عریضه‌نگار حضور شده، استدعای استخلاص از دست رشوت دهندگان خود نمود و اقدس والا در روز پنج‌شنبه بیست‌وهشتم رمضان احکام و ارقام فرمود که: «هرقدر مبلغی که شرعاً بر او ثابت گردد مسترد کند و از قبیل محمدعلم خان هر حاکم بزرگ و کوچکی که هست، همه خربار مظلمهٔ رعیت و سزاوار بازپرس حکومت و عذاب و عقاب حضرت احدیت است.» و از جمله محمدعلم خان که این مبلغ بر او ادعا و سیاهه کردند بالنّسبت به دیگر حکّام که چهار لک و پنج لک روپیه می‌گیرند، هیچ نیست، بلکه به زر و پارسایی امثال و اقران خود شمار است.

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکور، کدخدایان و آقسقالان و سادات و علما و عموم رعایای شهر بزرگ و اطراف و نواح و توابع آن عهد و بیعت و اطاعت‌نامهٔ خود را با پنج رأس اسب پیشکش و یک رأس اسب از بازمحمد خان حاکم مصحوب وکلای خود ارسال داشته، از حضور والا گزارش یافته، همه مطبوع و پسند افتاد. در روز بیست‌وهشتم مذکور ماه رمضان، فرمان رسید آنها به ارقام و امضا رسیده تفویض وکلای ایشان شده، همه مخلع و سرافراز بازگشتند.

وقایع ماه شوال سنهٔ هزار و سه صد و نوزدهٔ هجری

هلال ماه شوال این سال، در ترکستان، شب شنبه و در کابل به شام یکشنبه، به مشاهده جویندگان و روزه‌داران افتاده، هر دو روز در هر دو جا عید قرارداده شده، مراسم عید از ادای صلوة و شلیک توپ و صرف طعام و حلویات و عطای عیدی، از خلاع فاخره و نقدین طلا و نقره، برطبق مرسوم عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم به پای رفته، در هیچ چیز تغییر و تبدیلی به روی کار نیامد.

مراجعت برادرزادگان جهان‌داد خان

و در روز سوم شوال، محمدغنی و شاه‌محمود و عباس خان و غلام‌حیدر نامان، برادرزادگان جهان‌داد خان احمدزایی، با چند [تن] دیگر از احمدزایی‌ها، که از کرم به توسط صاحبزاده عبداللطیف چنانچه گذشت، عهدنامهٔ اطاعت و بیعت و عریضهٔ توبت و انابت مبنی بر ضراعت و عفو خطیئت و استجازت مراجعت به حضور فرستاده معفو و مجاز معاودت آمدند، وارد گردیز شده، محمدحسن خان کمیدان فوج پیاده نایک و حواله‌دار، از ورود ایشان در آنجا عریضه‌نگار شده، از حضور اقدس والا ارقام رفت که: «تا وقت مراجعت و وصول خود جهان‌دادخان در همانجا بوده، وقتی که او حاضر کابل و شرفیاب حضور شد، سررشته و انتظام معاش و مهام و مقام آنها نیز خواهد شد.»

شرح حال عداوت میرزا عبدالاحمد با مردم هزاره

و هم در این ایام از عریضه و استغاثت و داد و فریاد طوایف محمد خواجه و چهار دسته و جیغتوی هزارهٔ غزنین حالی رای والا گشت که از عرصهٔ چند سال است، میرزا عبدالاحمدخان کاردار دولت و برادر و تعلقات او به روی کار آمده، املاک ما مردم خراب و مالیات اراضی و عقار ما زیاد و مردم ما از جور و ستم او فرار شده‌اند و مالیات مزارع فراریان با وجود عدم زراعت از ما گرفته می‌شود و

مردم سکنهٔ شصت دربند قلعه از ناهور و بیست قلعه از مردم دودی علاءُالدین‌خان و هم‌چنین از هر موضع و محل، فرار اختیار کرده از موطن خود کنار شده‌اند؛ و غلام‌حسین خان، پیشخدمت‌باشی حاکم غزنین، فراریان را تسلیت داده، از راه استمالت و وعدهٔ مژده و نوید مرحمت از طرف دولت در مساکن ایشان رجعت داده است و پیهم جا و ماوی تعیین نموده، ایشان را راحت و آسوده می‌سازد. چنانچه از ابتدای حکومت و تسلیت او تا حالا چهارصد خانوار به ذریعهٔ فوجدار در موطن خود بازگردیده مقام راحت گزیده‌اند، و هم‌چنین پیهم از سمر و مشتهر شدن خبر توجه حاکم، به حالت زار و مضطر، رعیت گم و دربدر شده، راه مراجعت و حصول رفاهت برگرفته، متوالیاً وارد جا و ماوای خود می‌شوند و میرزاعبدالاحمدخان به جز دیوار امنیت رعیت را به تیشهٔ بیداد تراشیدن و چهر احوال فقر و مسکنت ایشان را به ناخن ستم خراشیدن، دیگر کاری در نهاد ندارد و چهار هزار روپیه و هفتصد روپیه نقد و دوازده سیر روغن زرد و در حین مساحت و بست جریب زمین مردم هزاره از ایشان به جور و اکراه گرفته، انواع جور و ستم نسبت به اقوام سه‌گانهٔ هزاره غزنین از قوه به فعل آورده و می‌آورد، و چون از ابتدای دخیل کار و ملازم دولت شدن او تا حالا ابواب عرض و داد و استغاثت، از دساست او به روز مردم هزاره بسته و مسدود بوده، نمی‌توانستند موقع اظهار جور و ستم او را به دست آورده ابراز دهند، ناچار پا به دامن اصطبار پیچیده، از عدم تاب و توان برداشتن ظلم و جور او، فرار بر قرار اختیارکرده، اکثر مسکن و ماوای خود را فروگذاشته، طریق کنارشدن برداشتند و اکنون که اشتهارات معدلت و مرحمت آیات، از حضور مراحم ظهور، مبنی بر غمخواری و مددگاری عموم رعایا، شرف اصدار و عزّ انتشار یافته و پیهم انتشار می‌پذیرد و حاکم احیای حق و اماتهٔ باطل را پیشنهاد خویش ساخته، حقوق مظلومین و ضعفا و ارامل و ایتام را از ظلمه و اقویا گرفته حق‌رسانی می‌نماید، ایشان راه عرض و دادخواهی را به روی آرزو و نیاز خود بازدیده، جسارت و جرات در ابراز راز کرده، عرض‌پرداز شدند. و چون اقرار خط شرعی امضا کرده ارسال حضور والا نموده نگار داده بودند که: «میرزا عبدالاحمد، غلام‌حسین و جان‌محمد نامان را به غرض شخصی و لحاظ نفسی تحصیلدار و نایب بولک روپیه‌گی مامور و مقرر نموده است و به اتفاق آن

دو تن، آتش مصادرت در خرمن هستی و استعدادشان زده سوخته و می‌سوزاند.» و اقدس والا از این عریضهٔ مردم بیچارهٔ هزاره چنانچه بیاید، میرزا عبدالاحمد خان را از سردفتری مغربی کابل و برادرش را از کوتوالی غزنین عزل فرموده، فرمان کرد که: «هرکه با او و برادرش دعوی حقوق داشته باشد، وکیل یا خود او در کابل آمده، با او و برادرش محاکمه و قطع مرافعه نماید.»

مراجعت برادر سلطان مرادخان از قطغن

و از دیگر سوی در خلال این‌حال، تحویل بیگ، برادر سلطان مرادخان، میر قطغن، با اهل و عیال و اطفال و منسوبان خود، که پنجاه خانوار در شمار بودند، از انتشار و اشتهار اجازت مراجعت فراریان که به او رسید، از کولاب راه موطن و مسکن خویش پیش گرفته و در قریهٔ بهارک وارد آمده، عیال و اطفال خود را در آنجا مکث و درنگ داده، خود در کابل آمد و از تقبیل سدّهٔ علیا مستفیض گردیده، عیال و بازماندگان سلطان مرادخان برادرش که متوقف کابل بودند، رخصت یافته با او در موطن و مسکن اصلی خود رفته، جای راحت و رفاهت گرفتند.

عزل محتسب کابل

و مقارن این حال در روز چهارشنبه چهارم شوال، میرمحمدحسین خان محتسب، از غفلت و بطالت خود در کار احتساب، که به وجه شایسته که می‌بایست مرتب و منتظم نماید، ترتیب و انتظام دادن نتوانسته، از ارتکاب اهالی شهر در ملاهی و مناهی و ترک فرایض که به روی کار آمده بود معزول گردیده، از حضور والا سید عطامحمد خان به منصب احتساب ممتاز و سرافراز گردیده، درهٔ تعزیر و تنبیه و تهدید هدایت عامه در دست ارشاد گرفت و به زیردستی میر حسام‌الدین خان رئیس، به گردش شهر و بازار و درب مساجد اقدام نمود.

تعیین تنخواه نسبی سردار محمدامان‌خان و دختران او

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار محمدامان خان پسر سردار محمدزمان خان ابن امیر کبیر دوست‌محمد خان مرحوم، از بدو جلوس میامن مأنوس، پیهم و متوالیاً عریضه‌نگار حضور شده و از ذلّت و عسّرت روزگار بسی شکایت و حکایت کرده، به زبان ضراعت و استکانت استرحام و استجازت مراجعت در افغانستان نموده، حضرت اقدس والا از مراحم ملوکانه و صلهٔ ارحامی، اورا مورد تفقدات شاهانه فرمود و از عریضهٔ اخیرهٔ او که مشتمل بر تعداد عیال و اطفالش بود، قرار تنخواه نَسَبی عموم فرقهٔ جلیله محمدزایی، در سالی چهارصد روپیه کابلی برای خود او و سه صد روپیه برای هر یک از دو تن دختر کبیرهٔ او و یکصدوشصت روپیه برای یک نفر دختر صغیرهٔ او، مجموع یکهزار و یکصدو شصت روپیه، تنخواه معیّن و مرحمت فرموده، به زوجه‌اش که نیز از اولاد نواب عبدالجبارخان مرحوم و از فرقه جلیلهٔ محمدزایی و نبیرهٔ ابوالملوک سردار پاینده خان مغفور بود، چیزی عطا و معین ننموده و در باب مراجعتش به افغانستان نظر به احکام حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، که هر چند عریضه و استدعا نمود چنانچه گذشت، اجازت مراجعت نیافت اجازت نداد. امّا در پایان کار چنانچه بیاید، اجازت مراجعت یافته و در کابل آمده، مأمور حکومت پشت‌رود شد و دارای مکنت و ثروت زیاد از در مصادرت آمده، پس از فوت او و زوجه‌اش، دو تن دخترانش را پسر و نواسهٔ سردار محمدعظیم خان، پسر امیرکبیر دوست‌محمد خان و یک دخترش را جنرال محمدعمر خان به زنی خواسته، تمامت مال و منالش نصیب آنان گشت و حساب آن در روز جزا با خود او بماند. و در روز پنجم شوال، فرمان این تنخواه نَسَبی او به نام میر محمدحسین خان سردفتر تشخیص اصدار یافت.

تعزیت و بیعت‌نامهٔ افغانان ملک جارج تاون

و هم در این ایام، تعزیت و تهنیت نامهٔ فوت امیر مرحوم و جلوس اقدس والا، از طرف افغانان مقیم ملک جارج تاون به حافظ محمدنواز خان، سفیر دولت انگلیس

در کابل رسیده، او با عریضهٔ خود که در این باب نگاشت، به مطالعهٔ ساطعهٔ اقدس والا رسانیده، پاسخ آنها ارقام و امضا شده نزد محمداسمعیل خان سفیر این دولت ارسال گشت که به آنان برساند.

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی‌که رقم گشت، دختر عبدال نام ساکن پورک لهوگرد که نامزد کتب نام، برادر ملک محمدایوب کلنگاری بود، در عروسی‌خانهٔ پسر سید پادشاه نام، از راه دعوت رفته و پس از انجام امر عروسی راه خانه و مقام خویش پیش گرفته و کتب نامزد او، او را از عرض راه برداشته به خانهٔ خود درآورد و از رویداد این قضیه، سیدپادشاه خان با جبار خان، برادر جان نثار خان و قرب ششصد تن از مردم قوم ملک‌خیل و مردم پورک، مسلح بر قلعه ملک محمدایوب روی تنبیه و تهدید نهادند و او در به روی ایشان بسته، ایشان قلعه و قلعه‌گیان را در محاصره انداختند و مردم نواح و اطراف از دور و نزدیک آگاه گردیده، به اتفاق نورمحمدخان سرپرست اسرای جدیدالاسلام، که در لهوگرد جا و مزرعه داده شده بودند، نزد ایشان شده قرآن مجید را شفیع قرارداده، مانع از مناقشه و منازعه جانبین آمدند و ایشان نپذیرفته دست از محاصرهٔ قلعه‌گیان بازنداشتند تا که محمداعظم خان، حاکم لهوگرد، با اهالی محکمهٔ شرعیهٔ آنجا از شور و شر آنان مستحضر گردیده، وارد کلنگار شدند. و سیدپادشاه خان و جبار خان و لشکر ایشان را پراکنده و منتشر ساخته، دختر را از خانهٔ داماد کشیده، به‌عزم دفع نزاع در خانهٔ ملک سلطان‌محمد خان نایب تحصیلدار بولک لک روپیه‌گی فرستادند؛ و چون یک شب و روز را در محاصره به سربرده بودند، بامداد روز دیگر، چهار تن از مردم پورک و چهارتن از مردم ملک‌خیل را با ملک محمدایوب و برادرش در محکمهٔ حکومت طلبیدند.

نزاع مردم پورک و کلنگار

و سید پادشاه خان و جبار خان از احضار آنان در محکمهٔ حکومتی آگاه گشته، با چهارصد تن مرد مسلح، از راه جانب‌داری حاضر آمدند و محمداعظم خان حاکم برآشفته سیدپادشاه خان و ملک محمدایوب را توقیف و حبس فرمود و ماجرا معروض حضور والا داشت. و از حضور در روز پنجم مذکورماه شوال با خامهٔ

خاص میرزا محمدحسین خان کوتوال و برگد کشوری و لشکری را ارقام رفت که: «محصّل مأمور کرده کسانی را که در داخل این غمّاز فتنه و شرارت بوده‌اند، تمام احضار کابل نماید تا به حضور تحقیق این امر شده ازعاصیان و جنایت‌کاران بازپرس نموده کیفر داده شوند تا دیگری مرتکب این‌گونه جسارت و شرارت نگردد.» و برادر بزرگ سیدمحبوبَ، که در این وقت نویسندهٔ محکمه کوتوالی بود، ده هزار روپیه رشوت گرفته خواست که از این امر اغماض نماید و حضرت والا آگاه شده او را معزول و محبوس فرمود و مجرمان لهوگردی را چنانچه بایست زجر و توبیخ فرمود.

اقدام در دساست و قتل مرضی نمودن قطب‌الدین لمقانی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، قطب‌الدین و عبدالمجید نامان، از مردم لقمان، با لباس درویشی و گرگ به‌تغییر میشی، خود را در انظار عوام به پارسایی و دعا دادن و دمیدن اطفال و مرضی جلوه داده و قریه به قریه گردش کرده، به فسانه و فسون، از بیماران و زنان پول حاصل نمودن آغاز کردند. و از جمله وارد قریه کوتل لمقان شده، عطامحمد نامی نزد ایشان حاضر آمده از درد پهلو شکایت کرد و طالب معالجت شد و استدعای دمیدن فسون نموده، قطب‌الدین با چوب دست و عصای خدیعت پیوست خود، سه ضرب بر شکم او زده، وی در حال و فوراً فوت شد، و ماجرا از عریضهٔ حاکم به گوش دادنیوش والا رسیده، رجوع رفع مخاصمهٔ ورثهٔ مقتول، به محکمهٔ شرعیه گردیده، قتل او حمل بر آلهٔ غیر جارحه و خطاء گشته، خونش به هدر رفت.

و هم در این ایام، عبدالله‌خان حاکم شبرغان، چهار رأس اسب و دو تخته قالین، به نام تعزیت فوت امیرمرحوم و تهنیت امارت اقدس والا ارسال حضور نموده، منظور افتاد و در روز نهم شوال منشور وصول آن به نام او شرف صدور یافت.

و هم در این روز که مطابق هجدهم ماه دسمبر سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی بود، اقدس والا مستر فرید کروپ مقیم شهر اسپین پرشیا، از مملکت دولت جرمن را، از مامور آوردن اتوابی که امیر مرحوم چنانچه گذشت خریداری فرموده بود، و محمدزمان خان و زکریا خان مامور شدند، به ذریعهٔ میرزا خلیفه‌جی، مهتمم پست‌خانه اسلامیه

پشاور، ارقام فرموده آگاهی داد و امر نمود که: «او را به ذریعهٔ تلگراف و بی‌سیم از مأموریت این دولت آگهی دهد.» و میرزا خلیفه‌جی نزد یکی از مترجمین بازاری نگارش والا را به لفظ اروپایی لاتینی ترجمه کرده، به مستر سی نایت نام، سرکردهٔ تلگراف‌خانهٔ پشاور سپرد و او به مستر فرید کروپ آلمانی خبر داده، چون در ترجمه غلط واقع شده بود، خود مستر فرید کروپ چنانچه بیاید، در روز یکشنبه بیست‌ودوم شوال به خود سرکردهٔ تلگراف خانهٔ پشاور ارقام رفت که به مستر فرید کروپ خبر بدهد.

سرقت تفنگ نمودن سلطان‌محمد حواله‌دار

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم گشت، سلطان‌محمد نام حواله‌دار فوج نظام مقیم قلات و تحت رایت جنرال شیرمحمدخان اندری، یک میل تفنگ دربست دهن‌پر انگلیسی یکی از سپاهیان را دزدیده و چهارصد و هشتاد و چهار روپیهٔ کابلی برطبق قرارداد دولت، تاوان آن از کبتان و صوبه‌دار و کوتحواله‌دار و پاسبان و پهره‌دار فوج بهلولی گرفته تحویل خزانه شد و پس از چندی تفنگ از نزد سلطان‌محمد ظاهر گشته، جنرال شیرمحمد خان از استدعا و خواهش اعداد سپاه نظام، سلطان‌محمد را به دست سپاهیان داده، ایشان او را در روز دهم شوال در سیاست‌گاه از ضرب سرنیزه هلاک و تباه ساختند و جنرال مذکور، ماجرا معروض حضور داشته، اقدس والا اجرای این امر او را نیکو گفته رقم فرمود که: «از امروز به بعد، این‌گونه امور را نخست معروض داشته، بعد قرار امر حضور معمول نموده، خودسر در اجرای آن اقدام نکند.»

به منصب میرآخوری سرافراز شدن توخته نام اوترنجی

و هم در این ایام توخته نام قوم اوترنجی ترکمان، که با رضانامهٔ قوم خود به کابل آمده بود، شرفیاب بار گردیده از عطای منصب میرآخوری و خلعت، در روز پنج‌شنبه دوازدهم شوال مفاخر و مباهی گشته رخصت مراجعت یافت. و هم در این روز، محمدنعیم خان قوم قرلق به منصب میرآخوری شش گله مادیان‌های دولتی، که در بدخشان بودند، مامور گشت. و هم در این روز، عبدالرحمن نامی از

عریضه و استدعا و رضانامهٔ مردم درواز، به منصب آقسقالی و عطای خلعت سرافراز گردید.

و مقارن این حال در روز چهاردهم شوال، از عریضهٔ مردم هزارهٔ غزنین، که وعده ذکرش داده آمد، میرزا عبدالاحمد خان از دفتری مغربی کابل و جان‌محمد برادرش، از کوتوالی غزنین معزول گردیده، و گل‌محمدخان مامور کوتوالی آنجا شده، کوتوال سابق طلب کابل گشت و فرمان رفت که هر کی دعوی دارد وکیل یا خودش حاضر دارالسّلطنه آمده، با میرزا عبدالاحمد خان و برادرش دعوی کند و مردم که [از] جال‌سازی و مکیدت و حیله‌بازی او آگاه بودند، از خوف آن که مبادا ایشان را به بلیهٔ مبتلا نماید در کابل نیامده، پس از چند روز میرزا عبدالاحمد خان را کار با رونق گردیده به منصب امین نظام ممتاز و سرافراز گشت.

شرح حال صوفی جمعه‌خان، عم محمدجان‌خان غازی

و هم در این ایام، صوفی جمعه خان نام، عم جنرال محمدجان خان مرحوم غازی از قوم وردک، که مال و ملکش تمام ضبط دولت شده بود، حاضر درب بار معدلت‌مدار آمده به عز عرض رسانید که کبیر نام با عبدالحکیم انباردار، به حضور امیر مرحوم اخباراً راپرت داده بودند که مال و متاع محمدجان‌خان و خدای‌نظرخان در خانه صوفی جمعه‌خان است و او از نگارش آن دو تن طلب کابل شده، چون راپرت آن دو تن غلط و برخلاف واقع بود، گرفتار کیفر کار ناهنجار خود شده به سزا و جزا رسیدند و شخصی دیگر به حضور امیر مرحوم عرض کرد که صوفی جمعه خان، عم محمدجان خان است، بنابرآن تمامت مال و متاعم ضبط گشت و همهٔ مکاتیب و سنداتی که در خانه‌ام بود، به جستجو و تفتیش به دست مامورین دولت افتاده، از بین آن قطعه تملیک‌نامه تمامت ملک و مال خود را که به غلام‌سرور نام پسر خود تملیک کرده بودم، به روی روز آمده، به حضور امیر مرحوم آورده شد و امیر مرحوم امر کرد که مال تملیک ضبط نمی‌شود و به نام حاکم و کوتوال غزنین، فرمان استرداد مال و ملک ضبط شده را ارقام و امضا فرمود و از آن‌وقت تا کنون مسترد نکرده‌اند و حاکم جدید غزنین طالب حکم مجدد در باب استرداد آن است. و اقدس والا از این عرض صوفی جمعهٔ خان، در

روز هفدهم شوال غلام‌حسین خان حاکم غزنین را رقم فرمود که تفصیل این قضیه را از ابتدا تا انتها تحقیق کرده معروض دارد که بر طبق حکم والا انفاذ یابد؛ و در پایان کار مال و ملک صوفی جمعه خان که با زوجهٔ خود در کابل آمده خانه‌به‌خانه و دروازه به دروازه، حاجت برد و سماجت کرد، مسترد نگشت و خودش به حضور نرسید که به عزّ عرض رساند.

وصول نامهٔ مهام‌الملک سپهسالار ایران به شجاع‌الملک

و از دِیگر سوی، عبدالکریم خان پسر سعدالدّین خان حکمران هرات که با وکلای عموم مردم جلگاه و ولایات آن و محمداسمعیل خان، شجاع‌الملک هزاره، چنانچه گذشت در روز هشتم شوال راه کابل برگرفته بود، در عرض راه مکتوب شهزاده مهام‌الملک و امیرخان سپهسالار دولت‌ایران، مشعر براستمالت و مراجعت شجاع‌الملک از افغانستان به محمداسمعیل خان رسیده، و او هر دو قطعه را به عبدالکریم خان سپرد و پس از آن در منزل گرشک، عبدالکریم خان از اسپ افتاده شانه و ساعدش خسته و افگار گشت و هر دو صحیفه را با افتادن خود از اسب نگاشته، ارسال حضور داشت. و اقدس والا در روز هفدهم مذکور ماه شوال ارقام فرمود که: «رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت، آری ملازاده که عزم سپاهگری نماید، البته مرحله و منزل او از اسب افتادن است.» این را نوشته جواب هر دو مکتوب مهام‌الملک و سپهسالار را معطل به وصول خود شجاع‌الملک به حضور داشت.

و هم در روز هفدهم مذکور ماه شوال، مهرعلی‌شاه خان پسر محراب خان مرحوم که در کوتوالی جلال‌آباد چنانچه گذشت فوت شده مامور حکومت میدان کابل گشت.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، غلام‌نبی‌خان کمیدان که از منصب کبتانی چنانچه گذشت بدین منصب مفتخر گشت، عصیانی نموده معزول و خانه‌نشین گردیده و به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت، عفو تقصیر خواسته در روز هفدهم مزبور ماه شوال، نظر به قدمت خدمت و اخلاص و صداقت خود در خدمت

دولت، در دستهٔ سواره نظام تولواره، تحت امر محمدنعیم خان برگد حضور، به منصب اجیدنی مامور و معفو گشت.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، نُه هزار روپیهٔ قران، تنخواه مستمری عزیز سردار ترکمان که امیر مرحوم چنانچه در جلد دوم گذشت، از محاربهٔ غزنین هزیمت یافته و تا درگز مغلوبانه رفته و از آنجا عازم اورگنج شده و اوزبک بهادر و عزیز سردار نامان ترکمان، مقدم او را گرامی‌داشته در تجن که مسکن ایشان بود، برده و لوازم احترام و مهمانی را تا چند روز که در جای ایشان بود، به تقدیم رسانیده بعد مسافت دوازده منزل را از راه چول و لوت، به راه بلدی و همراهی آنها قطع و طی نموده، واصل اورگنج شده و ترکمانان را ذات ملوکانه خلعت و رخصت داده، عزیز سردار را تا بخارا با خود [برده] از آنجا او را رخصت داده، خودش در سمرقند رفته، یازده سال روز غربت و ذلّت به سر برده و پس از آن که از آنجا در کابل آمده، جالس سریر امارت شد، و در قندهار با سردار محمدایوب‌خان رزم داده فتح‌یاب گشت، عزیز سردار، شرفیاب حضور گردیده، مبلغ مذکور به نام مستمری با دو زوج مزرعه در هرات، به او معین و عطا فرموده، پس از فوت او پیغمبرقلی و دو پسر دیگر از او بازمانده، از جمله پیغمبرقلی از برحالی تنخواه مزبور پدر خود سرافراز گشته، در این وقت از فوت امیرمرحوم، دفتری هرات آنرا نداده طالب حکم جدید شد و سپهسالار فرامرز خان از حضور اقدس والا استدعای برحالی آنرا کرده، ذات شاهانه در روز هجدهم شوال آن را برحال فرمود.

ابتدای ملازمت میرزا فقیرمحمدخان نزد شهزاده امان‌الله خان

و هم در این روز میرزا فقیرمحمد نام کوهستانی، که به زیردستی و محرری میرزا غلام‌محمد خان منشی کشوری حضور زمان شهزادگی اقدس والا روز تحریر به سر می‌برد، از حضور والا نزد شهزاده امان‌الله خان سومین فرزند ارجمند شهریاری، مامور خدمت شده، در پایان کار چنانچه بیاید به رتبهٔ بلند نایل گردیده در عهد پادشاهی شهزادهٔ ممدوح، به منصب ارجمند واصل گشت و هم میرزا عبدالرزاق‌خان پسر میرزا عبدالخالق خان قزلباش، محرر زیر دست میرزا

عبداللطیف خان منشی لشکری حضور زمان شهزادگی همایونی، نزد سردار عنایت‌الله خان، اولین فرزند برومند شهریاری، مأمور مکتوب‌نویسی گردیده، از تعصب لَلّه هوشیار خان چترار‌ی که با او طریق عداوت برداشت، به زودی از حضور شهزادهٔ ممدوح معزول گشت.

و هم در روزهجدهم مذکور ماه شوال، میرزا عبدالغفار خان، که از تغییر میرزا محمدشریف خان چنانچه گذشت، مامور سردفتری قطغن شده بود، وارد خان‌آباد گردیده به کار پرداخت.

شرح حال میرزادگان چترار

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، دو تن از پسران هفده و هجده سالهٔ مرید نام نبیرهٔ امانی‌الملک میر چترار، که پدر ایشان را شیرافضل خان کشته و ملک چترال را دولت انگلیس از نفاق خانگی میر چترال تصاحب کرده و منو نام مدعی و خصم خاندان میر چترار را به حکومت آنجا برداشته بودند، فرار اختیار کرده، از راه منجان روی پناه به سوی ظلّ حمایت این دولت نهاده و به دست حرسهٔ بندر کوتل منجان افتاده، ایشان هر دو تن [را] نزد برگد حاجی محمدگل خان احضار نمودند و او معروض حضور داشته، به فرمانی که در روز نوزدهم شوال به نامش شرف اصدار یافت به هر دو تن زاد راه و اسب‌سواری داده، به بدرقگی هفت تن سواره نظام، گسیل کابل کرد. و الطاف شاهانه شامل‌شان گردیده، در ظل حمایت این دولت آرمیدند.

دسیسه‌بازی و جال‌سوزی منشی محمدیوسف‌خان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، منشی محمدیوسف‌خان، حاکم اندخود، مکتوب نادرعلی نام تعلق میر ابوطالب‌خان را که از طرف او به عمل سایر اندخود قیام و اقدام داشت و به نام خان‌میرزا نام دکاندار بازار اندخود نوشته چهار ذرع ماهوت‌شکن خود را از او خواسته بود، به دست آورده خال میرزا نام را تخویف و تحذیر نموده اظهار راست‌گویی و بیان صدق از او خواست و او در پاسخ استنطاق منشی محمدیوسف خان اظهار کرد که چهارهزار روپیه را نادرعلی

دزد نزدم امانت نهاده، اکنون آنرا به نام چهار ذرع ماهوت‌شکن خواسته است و محمدیوسف خان آنرا از او گرفته و مال دولت گفته ضبط کرد. بعد تعلقات نادرعلی را خواسته به تحذیر و تخویف از ایشان اظهار خط شرعی به امضای اهالی محکمهٔ شرعیه گرفت که با هفت نفر اشتری که چند تخته قجری و غیره اجناس بار بودند، با مبلغی از مال دولت، از اندخود در مزارشریف می‌رفتیم و نُه هزار روپیه در بین نمدها بود و نادرعلی بار همین اشتر را که نه هزار روپیه در بین آن بود، در خانهٔ میرزا صادق علی نام محرّر دفتر فرود آورد که خود ما روپیه را شمرده تسلیم میرزا صادق‌علی کردیم و وجه دولت‌را تحویل خزانه‌دار نمودیم و آن نه هزار روپیه تا چهل روز، در خانهٔ میرزا صادق‌علی مانده تا که ما در مزار بودیم برده نشده بود و نادرعلی اکنون فوت‌شده است. و منشی محمد یوسف‌خان این اظهار آنان را با عریضهٔ مشتمل برشرح طویلی، مشعر بر غبن و خیانت میر ابوطالب‌خان و تعلقات و نادرعلی و حساب ندادن میر ابوطالب‌خان در ترکستان و شکایت رعایا از او، گسیل حضور والا نمود؛ و برخلاف او عریضهٔ میرزا صادق‌علی نیز به حضور رسید که: «نادرعلی پسر عم او حساب کارداری خود را قطع و فصل کرده، چهل‌و دو هزار تنگه از مال دولت بر ذمهٔ او می‌باشد و طلبات او که بر ذمهٔ مردم است به او معلوم نیست، پس ناچار آمده به سردار محمدعزیزخان عرض کرده فرمان حکومتی به نام منشی محمدیوسف‌خان حاصل کرده است که طلبات نادرعلی را متوجه گردیده فراهم نماید که عوض مبلغ ذمّه‌گی تحویل خزانه شود و او فرمان را وقعی ننهاده گفت: چهارهزار روپیه نزد کسی بود گرفته‌ام و در باقی دخلی ندارم. بعد از چند نفر قرضدار و بدهکار نادرعلی بازخواست طلبات او را کرده و منشی محمدیوسف خان آنها را جرم نموده، از اظهار ایشان سند حاصل کرد که طلب نادرعلی بر ذمهٔ ایشان نمی‌باشد و از این کردار غرض جویانه منشی یقین است که به تعلیم و تلقین از آنها سند انکار از قرض نادعلی گرفته است، بعد ناامید و ناچار در مزارشریف بازگشته است، و خود نادرعلی نیز درماه صفر عریضه‌نگار حضور امیر مرحوم و شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان شده بود، که هفت هزار و پنجصد روپیه نقد و جنس، خود منشی محمدیوسف خان از او گرفته است که جزو درکات گرفتگی او، به خط

نادرعلی متوفّی حاضر است. باری مدعا و مقصد منشی محمدیوسف خان چنان است که مبالغ گرفتگی خود او پامال شده، مبلغ ذمّه‌گی نادرعلی پا در هوا و بی‌محل بماند.» و حضرت والا را از عریضهٔ متغایره و متضادهٔ جانبین اشتباه دست داده در روز پنج‌شنبه نوزده مذکور ماه شوال سردار محمدیونس خان را که شخص منصف و با دیانت است ارقام فرمود که: «در این امر دقت و خوض و غور نیکو نموده معروض دارد که از روی حصول علم بازخواست فرموده شود.» و در پایان کار، نگارش منشی محمدیوسف خان برخلاف واقع و ناسزاوار به روی روز افتاده فسون فسانه آسایش کارگر نیامده، خودش به مضمون من حفر بِئراً لِاَخِیْهِ فَقَدْ وَقَعَ فِیْهِ از حکومت معزول و طلب کابل شد و میر ابوطالب خان گرفتار دام کیدی که او گسترده بود نیامد.

معذرت خواستن ملاّ محمدعظیم از رفتن در اسپین

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که ارقام پذیرفت، ملا محمدعظیم تاجر کابلی و گماشتهٔ این دولت در بمبئی، که امیر مرحومش فرمان رفتن در شهر اسپین از بلدان مملکت دولت آلمان و امر کرده بود که از بمبئی درآنجا شده، دوصد ضرب توپ قاطری مکمل اسباب نیم‌کاره و غیره آلات و ادوات حربیه را، که دولت از مستر فرید کروپ المانی خریده است، تسلیم شده به موجب قراردادی که در بین دولت و مستر مذکور در بین است گسیل کابل نماید، که در ماشین‌خانه کابل به نام ساخت افغانستان پرداخته آید، و او از گرفتاری در معاملات تجار کابل و بمبئی و قطع محاسبات ایشان، به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت، از رفتن در اسپین و تحویل شدن اتواب معذرت خواسته، اقدس والا از عریضهٔ او چنانچه گذشت، محمدزمان خان و زکریا خان نامان را، که چندی قبل از کاری که در پشاور داشتند و از عرصه سه سال مواظب و مشغول آن بودند و به فرمان امیر مرحوم معزول و برای قطع محاسبات خود طلب کابل شده بودند و هنوز حساب ایشان به روی کار و محل شمار نیامده بود، که به واسطهٔ ناظر محمدصفر خان، چون هر دو تن از متعلقان او بودند، مامور رفتن در اسپین فرمود و هم به مستر فرید کروپ که عریضهٔ تلگرافیه‌اش، به حضور رسیده استدعای ماموریت تحویلدار کرده بود، رقم نمود

که: «برطبق قراردادی که درباب آلات و ادوات حربیه و غیره با حضرت ضیاءالملّة والدّین در میان نهاده است و بر وفق مکتوبی که آن مرحوم به نام او نگار داده و فرستاده‌اند، این دو تن محض تحویل و تسلیم شدن آنها مامور اسپین گردیده‌اند که اتواب فرمایشی آن مغفور را با دیگر اسباب و آلات که از راه بندر همبرک گسیل کراچی می‌دارد، باید خود او تا کراچی برساند.»

وارد قلعه و جای خود شدن جهان‌دادخان متمرّد احمدزایی

و مقارن این حال، در روز بیستم شوال، جهان‌داد خان احمدزایی که تمرّد و طغیان ورزیده و مردم جاجی را تحریک و تحریض بر بغاوت کرده، خودش در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس پناه برده و به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت و اظهار توبت و انابت، عفو تقصیر و اجازت مراجعت خواسته، چنانچه گذشت مجاز آمده بود، با اهل و عیال و اطفال خود وارد خوست گردیده، در قلعهٔ مخروبهٔ خویش فرود گشت و خودش چنانچه بیاید، در روز بیست و هفتم شوال از آنجا رهگرا و مرحله‌پیمای تقبیل عتبهٔ علیا آمد.

آگاه شدن مستر فرید کروپ آلمانی از مأمور شدن تحویل‌داران افغانی

و مقارن این‌حال، در روز بیست‌ودوم شوال، مطابق دوم ماه فروری سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی، از عریضهٔ مستر فرید کروپ آلمانی که در ترجمهٔ مکتوب اسمی او غلط واقع شده و او چنانچه گذشت، وعده داده آمد به مستر سی نائت سرکردهٔ تلگراف‌خانهٔ پشاور، ارقام رفت که: «به مستر فرید کروپ آگهی دهد.» او با الفاظ صحیح و درست به اضافه لفظ پرشیا در تالی لفظ اسپین، که مرکب آن اسپین پرشیا بود، زیرا دو اسپین در مملکت آلمانند: یکی اسپین پرشیا و دیگر اسپین اولدن بورک و غلطی که واقع شده بود، از حذف لفظ پرشیا بود و اکنون به مستر فرید کروپ به عبارت صحیح خبر داده شد. و او از مامور شدن محمدزمان خان و زکریا خان آگاه گردیده، در تهیهٔ سامان حمل و نقل اتواب پرداخت که در کراچی برساند.

و از دیگر سوی، در اثنای واقعاتی‌که ثبت و ضبط شد، دیوان چندولعل نام، تاجر احمدآبادی، یک پارسل از اشیای نفیسه با یک جلد کلام‌الله حمایلی چاپی ارسال حضور والا داشته، چون استدعای اشترای اشیای ارسالی خود را کرده بود، اشیای نفیسهٔ مرسولهٔ او را نپسندیده، کلام‌الله را که در کابل به سه روپیه کابلی هدیه می‌شد، تبرکاً در کتابخانهٔ دولتی امر نهادن کرده، یکصد روپیه کلّه‌دار برای هندوی مذکور، در روز بیست‌وسوم شوال ارسال فرمود.

مأمور حکومت قلعهٔ فتح شدن محمدایوب‌خان

و هم در این روز، محمدایوب خان الکوزایی از تغییر گیلان خان، مامور حکومت قلعهٔ فتح، از توابع چخانسور شد و این محمدایوب خان چنانچه بیاید، با مشروطه خواهان متعهد گردیده و از گرفتارشدن جماعهٔ متعهدین خود و لقمه توپ‌شدن سه تن از ایشان، چون سعدالله خان و محمدسرور خان پسران مولوی احمدجان خان مرحوم و عبدالقیوم‌خان عم این دو تن و کشته شدن سید جواهرشاه و پسر جان‌محمد خان خزانه‌دار در جلال‌آباد با محمدعثمان خان پسر محمدسرور خان پروانی از کابل گریخته در سرحد جلال‌آباد گرفتار شده هر دو تن در آنجا از ضرب توپ وداع زندگی کردند که إنْشاءَالله در موقعش مفصل رقم خواهد شد.

شرح جور و ستم میرزا عبدالاحمدخان غزنوی

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، که میرزا عبدالاحمدخان و جان‌محمد برادرش از عریضه و استغاثت مردم هزارهٔ غزنین چنانچه گذشت، از سردفتری سمت مغربی کابل و کوتوالی غزنین معزول و محروم خدمت دولت شدند، مردم قوم تاجیک غزنین او را از کار دولت برکنار و خود را از اذیت و آزارش مامون دیده، جسارت به عرض نموده، سه فقره از جور و ستم او معروض داشتند: «اول میرزا عبدالاحمد اشخاص بی‌بضاعت قلیل‌الاستطاعت را از غرض شخصی و مدعای نفسی خود تحصیلدار و نایب تحصیلدار بولک لک روپیه‌گی قرارداده، که از جمله یک نفر محمدافضل نام منگریست که رسید هشت روپیه را از خزانه غزنین حاصل کرده آنرا هشتصد روپیه ساخته بود، چنانچه از این خیانت

و خطاکاری، خانهٔ او در قید ضبط مهر و ملاک در آمده است و با این فرومایگی و خیانت‌شعاری، میرزا عبدالاحمد او را به نیابت بولک لک روپیه تحصیلداری برگزیده بود، و برعلاوه آن جمع بست جریب اراضی مردم تاجکیه را بسیار افزون معین کرده که مردم آنرا قبول نکرده و نمی‌کنند، زیرا مزارع و اراضی ایشان کم حاصل است. اگر حق و حصهٔ خود و سهم دهقان را تمام و کامل به دولت بدهند، کفایت نمی‌کند. دوم ششصد نفر که به نام فوج پیادهٔ نظام بهلولی، از مردم قوم تاجیک قرار اندازه و ریزش مالیات گرفته شده بود، پس از تکمیل و تنظیم آن، یک‌بار در وقت حکومت سردار غلام‌علی‌خان کمبود فوتی و فراری آن از مردم گرفته شده، اکنون باز کمیدان عبدالصمدخان آهنگ تکمیل فوج مذکور را دارد که از رعیت بگیرد و چون مردم تاجیک کم آدم و زمین‌دار و زراعت کارند و نیز دوصد و پنجاه تن برای ملازمت فوج سواره کوتوالی و خدمت دولت داده‌اند، حالا در صورتی که کمبود فوج بهلولی از ایشان گرفته شود املاک اکثر مردم بایر و لامزروع مانده، فرار و جلای وطن خواهند شد. سوم میرزا عبدالاحمدخان و برادر و منسوبانش، نقد و جنس زیاد از ایشان به رشوت و جور و ستم و مصادرت گرفته، چنانچه قبل براین به‌ذریعهٔ حاکم غزنین عریضه‌نگار حضور شده و داد خواسته، تا حال پاسخ نیافته و به غور نرسیده‌اند و از مبالغ زیاد گرفتن و در کیسهٔ حرص و آز خود انداختن در طمع خانی قوم تاجیک افتاده، می‌خواهد مدام کامروا و حکمفرما باشد و مبلغ گرفتگی خود را پس ندهد. پس ایشان وجه خود را از او می‌خواهند و در خانی و سرکردگی او چون رذیل و کم‌زاد است و اصالت نژاد ندارد، تن در نداده، امر و نهی او را نمی‌پذیرند.» و اقدس والا در روز بیست‌وسوم مذکور ماه شوال ارقام فرمود که: «مصحوب گل‌محمد خان، فرمان فرستاده و نگار داده بودم که هر که با میرزا عبدالاحمدخان و برادرش دعوی حقوق دارد خود یا وکیلش در کابل آمده، با ایشان قطع مرافعه و مخاصمه نماید.» و در باب کمبود فوج هیچ استکتاب نفرموده، گویا حکم کرد که بدهند و میرزا عبدالاحمد خان با وجود این‌گونه عرایض رعیت و کردار ناهنجار خودش، که جابه‌جا رقم شده آمد و محبوس در سرچوک به محضر عام عقاب و عذاب شد، در پایان کار به نیابت استیفای دیوان اعلی ممتاز و سرافراز آمد. عموم را آزارها داده ایذاها رسانید که در

خانهٔ خود به شب در دست جماعهٔ دزدان مقتول گردید و نام خود را به بدی در تاریخ افغانستان ثبت نمود.

و هم در روز مذکور ماه شوال، محمدنادر خان از استعفای اکبرشاه خان، که پیر و ضعیف و ناتوان شده بود، به انبارداری اندرون شهر قندهار مامور گشت و نیز در روز بیست‌وسوم مسطور ماه شوال، رحیم‌بیگ از عریضه و استدعا و رضانامهٔ اعداد و رعیت و تغییر عبدالکریم نام به منصب آقسقالی مردم یفتل سفلی، از توابع فیض‌آباد بدخشان، سرافراز و از عطای خلعت مرسومه پادشاهی مباهی و ممتاز گشت و از فوت شاه مراد نام و عریضه و استدعا و رضانامهٔ مردم اوزبکیه موضع بنگی، از نواح بدخشان، تاش محمد نامی به منصب منگباشی و عطای خلعت مفاخر و مباهی آمد و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی‌که به شرح رفت احمد آخند، پسر ایشان آخند نام، از متوطنین قشلاق مرغیلان، تابع بخارا در سنهٔ ۱۳۱۱ قمری هجری، به نام جاسوس روس گرفتار آمده و هم‌چنین عبدالغفور پسر میرزا امین نام، از ساکنین در سنهٔ ۱۹۰۰ میلادی گرفتار گردیده و از مزارشریف هر دو تن، به فرمان امیر مرحوم، در زمان گرفتاری خود طلب کابل شده تا این هنگام در زندان کابل روز تلخکامی به سر می‌بردند، و اقدس والا ازابتدای جلوس میامن مأنوس خویش، بنابر آن که از حالت محبوسین دولت که هزاران تن از گناهکار و بی‌گناه به شمار می‌آمدند، و بعضی از عدم استعداد در زندان نان خشک از دولت می‌بردند و جیره آنها در روز هشتاد خروار به وزن کابل قرار هر واحدی در روز نیم چارک، و هشت نفر یک سیر کابل جیره داشتند و قرار شمار هر خرواری که هشتاد سیر به وزن کابل است، چهل و چهار هزار و چهارصد نفر محبوس جیره‌خوار به شمار می‌آمد آگاه بود، و نیک می‌دانست که اکثر به اتهام بدون جنحه و جنایتی از بی‌رحمی و استبداد مامورین عاری از انصاف دولت گرفتار دام حیلت و خدیعت آمده‌اند، احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری را با میر زمان‌الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی و یک‌نفر مفتی و کرنیل غلام‌حیدر خان پسر محمدافضل خان ابن علی‌عسکر خان قوم قرت قزلباش و دو تن نویسنده مجلس اطلاق محبوسین قرارداده، امر کرد که از کوایف حبس و عصیان هر یک علم حاصل کرده، هر که را گناه و خطای شرعی از قبیل قتل و قصاص و دیت و تعزیر

و رجم نداشته باشد، حاضر حضور و رها نمایند. چنانچه فوج فوج و دسته دسته، به توسط آن دو تن و هیئت محفل مذکور، تقدیم حضور شده رها می‌شدند و اکثر که به تهمت وقایع‌نگار و اهل کار گرفتار آمده بودند، قرار روزی ثلث یک روپیه از حبس یک ماه ده روپیه و از یکسال یکصد و بیست روپیه و هم‌چنین برطبق روز و هفته و ماه و سال و ایام و سنوات و شهور محبوسیت، از متهم غرامت گرفته، به محبوسین رها شده می‌دادند و اگر متهم چیزی نمی‌داشت و مفلس می‌بود، از دولت زاد و توشهٔ راه عطا می‌کردند.

استدعای رهایی نمودن حاکم شیرآباد دو تن محبوس را

و از جمله این دو تن از مردم تبعهٔ حکومت بخارا، که نیز رها شده بودند، عبدالمومن بیگ حاکم شیرآباد از استدعای کسان و منسوبان آن دو تن، که آوازه اطلاق محبوسین و مراحم ملوکانهٔ اقدس والا را شنیده به او عرض کرده بودند، به حکمران هرات و ترکستان در باب اطلاق آنان نوشته و ایشان رقیمهٔ او را ارسال حضور والا داشته، اقدس والا در روز پنج‌شنبه بیست‌وششم شوال ارقام فرمود که: «میرزا عبدالغفور پسر میرزا امین ساکن موضع خواجه‌احرار سمرقند را که با عبدالحمید حاکم شیرآباد نام در مکتوب خود نام برده است، ایشان با پسر نجم‌الدّین جنرال، خسر سردار محمداسحق خان و چند تن دیگر از مردم ماوراءالنهر گرفتار و از مزار رهسپار کابل آمده زندانی شده بودند، همه را رها فرموده و به هر واحدی پانزده روپیه زاد و توشهٔ راه داده هر یک را به سواری یک رأس یابوی کرایه تا مزارشریف، در روز هفدهم ماه رمضان به بدرقگی سواران نظام کوتوالی گسیل داشته امر نمودیم که از آنجا در ماوراءالنهر برسانند. و از جمله آخند احمد نام را که فرامرزخان سپهسالار هرات، در کابل فرستاده و محبوس بود، نیز رها فرموده امر کردیم که تا دهم ماه ثور در کابل نظربند بوده، در ماهی ده روپیه به او بدهند و پس از دهم ثور او نیز گسیل مزار می‌شود که در ماوراءالنهر فرستاده شود.» و هم بدین منوال، تمامت محبوسین داخله و خارجه رهایی یافته در اندک زمان به جز محبوسین شرعیه، کسی از هزاره و افغان و ترک و تاجیک، مردم دور و نزدیک، در محبس سیاست حکومت نماند؛ و از این در، طبایع متنفرهٔ

عموم، مایل و راغب دعای بقای سلطنت و دوام دولت و طول عمر اعلیحضرت اقدس والا شده، عالم ربیع به حالت عموم پیش آمد و از تأسیسات و تشکیلات عادلانه و کردار و رفتار مسلمانانهٔ اقدس والا که جهت ترفیه حال عباد و ترمیم و تعمیر مملکت و بلاد، به روی کار آورد، افغانستان شکل خضارت و شگفتگی حاصل کرده، فصل خزان ملت رفع گشت و در پایان کار چنانچه بیاید، امور دولتی و مملکتی و ملتی و حکومتی به دست اشخاص متعدد، نظر به عهدنامه که به دولت داده توبت و انابت نموده بودند، معتمد به شمار آمده تفویض شده، ذات شاهانه از دل‌پاکی خویش کار غنی و درویش را به آنان واگذاشته، خود راغب راحت و صید و عیش و عشرت آمده، از دست خائنان ملت به قتل رسید.

موقوف شدن عبدالرزاق سهارنپوری

و هم در روز بیست‌وششم مذکور ماه شوال، شش‌هزار و ششصد روپیهٔ کابلی تنخواه سالانهٔ عبدالرزاق‌خان سپهسالار سهارنپوری و خورشیدعلی پسر او، که ملازمت و خدمت این دولت را اختیار کرده و از دیرگاه این تنخواه را از دولت گرفته، روز بطالت به سر برده خدمتی نکرده بود، موقوف گردیده، یکهزار روپیه به نام موهبت، به هردو تن پدر و پسر عطا و مرحمت شده رخصت رفتن در موطن و مسکن خود شدند و اکثر اهل هند به مثابه او و پسرش مبالغ هنگفتی از این دولت به نام تنخواه حاصل کرده و خدمتی به تقدیم نرسانیده، روز عطالت و بطالت به فسانه فسون به سر برده و می‌بردند و به جز آنانی که در اصل از مردم افغانستان بوده و در هند نشو و نما یافته‌اند که به صداقت خدمت کرده و می‌کنند، دیگران به جز جلب منفعت و حیلت، هیچ‌کاری نکرده بر علاوه آن نظریات و معلومات حاصل کرده خدمت به دولت انگلیس نموده و می‌نمایند.

حاضر کابل آمدن و جبین ضراعت به عتبهٔ علیا سودن جهان‌داد احمدزایی

و از دیگر سوی جهان‌داد خان متمرّد احمدزایی، که شرح طغیانش جابه‌جا رقم شده آمد، عیال و اطفال خود را در قلعه خرابهٔ واقع توابع خوست خویش، چنانچه گذشت فرود آورده، خود در روز بیست‌وهفتم شوال که وعدهٔ ذکرش داده آمد، راه

تقبیل سدّهٔ علیا پیش‌گرفته، حاضر کابل و شرفیاب بار و معفو گشت و در پایان کار چنانچه بیاید، باز تمرّد و طغیان ورزیده لقمهٔ توپ سیاست حکومت گردید.

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، بیست‌ویک نفر از مردم هزارهٔ ارزگان، که اراضی و عقار و مزارع و مساقات ایشان را مردم ناقل و مهاجر افغان متصرف شدند، از عدم چاره و ذلّت روزگار راه فرار جانب مشهد مقدس برگرفته، در بندر زرغنهٔ قندهار گرفتار دست مامورین دولت شده ایشان رامحبوس و رهسپار شهر قندهار نمودند. و میر محمدحسین‌خان حکمران آن دیار عریضه‌نگار حضور شهریار معدلت آثار گردیده، در روز یکشنبه بیست‌ونهم شوال حکم والا نفاذ یافت که: «ایشان را در قرب شهر، از طرف دولت، مزرع و مسکن داده، مامور فلاحت و زراعت کنند.» و این حکم والا که در باب عموم فراریان و مراجعت ایشان از خارج در داخل مملکت، اشتهارات عدیده چنانچه گذشت انتشار داد، در بهرهٔ مردم هزاره اجرا نیافته، همه فرار و نیست و نابود شدند و کسی به ایشان قرار احکام پادشاهی در افغانستان جا و ماوی نداد، به جز از خانوار زیادی که عرض و استدعای محمدنبی‌خان هزارهٔ مالستان، چنانچه بیاید در بلخ و توابع آن شده، مزرع و مسکن یافتند دیگری نایل به مقصد و واصل به نتیجهٔ حکم اعلیحضرت نشدند.

وهم در روز بیست‌ونهم مذکور ماه شوال، ملاّ سیف‌الدّین، برادر ملاّ سعدالدین، پسر ملاّ غلام‌جان مرحوم جلال‌آبادی، مدّرس مدرسهٔ شاهی کابل، که طلب حضور چنانچه گذشت شده، به قضاوت کنر مامور گردیده و پس از چندی تغییر یافته به قضاوت محکمهٔ شرعیه غزنین مامور و سرافرز گشت و روز خدمت به صداقت و دیانت به سر برد.

وقایع ماه ذیقعدهٔ سنهٔ هزار و سه صد و نوزده قمری هجری

در روز دوشنبه غرهٔ ذیقعده، حاجی محمود خان تایمنی که از جملهٔ خدمهٔ اخلاص‌کیش صداقت‌اندیش سردار والاتبار محمدایوب خان و مدتی با او فرار و از عریضهٔ ضراعت و توبت و انابت و استدعای اجازت مراجعت چبنانچه در

تضاعیف واقعات عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین رقم شد، در کابل آمده و به حکومت هزارهٔ بهسود مامور شد و جور و ستم زیاد از قوه به فعل آورده و مردم هزاره، عرض‌پرداز حضور شده، جانبین طلب کابل گردیده، حاجی محمودخان از همان پول هنگفتی که به مصادرت از ضعفای رعیت گرفته بود، به اهالی بار چیزی را به رشوت داده، با پول خود ایشان را گرفتار شکنجه پنجهٔ سیاست کرد، و اربابان ایشان محبوس گشت، زیرا که در باریان سعایت مردم هزاره را به حضور امیر مرحوم نموده و به بدی و لجاجت ایشان را نام برده، از دیانت و وضعیت آدمیانهٔ حاجی محمود خان کرده پولی را که از او گرفته بودند، حق‌الزحمت سعایت مردم هزاره و حق‌الخدمت مدحت و ستایش حاکم پنداشته، به خود حلال کردند؛ و برعلاوهٔ آن هنوز کدخدایان مردم هزاره در زندان بودند و با حاجی محمودخان اقدام در محاکمه و مذاکره ننموده بودند و حق از باطل و عدل از جور و حاکمیت از محکومیت امتیاز نیافته بود، که حاجی محمودخان را آدم نیک و پارسا و دیندار و قابل کار گفته، از حضور اقدس چنانچه گذشت، به حکومت هزارهٔ بهسود برحال ساختند و هر کدام در ازای این خدمت که به او کردند، خروارها روغن و صدها گوسپند و بسا گلیم و برک و کنیز بر عهدهٔ [او] گذاشتند که در ظاهر به نام خریداری و در باطن به رسم مردم آزاری به دست آورده، برای ایشان ارسال نماید. و او در ملک شده در عوض اربابان متوقفهٔ زندان کابل، عدهٔ دیگر را به اربابی نامزد کرد و تحذیر و تخویف نمود که اگر ایشان در پول گرفتن از رعیت معاونت او نکنند، البته مثل آنانی که عرض کرده داد خواستند، محبوس خواهند شد. و آن مردم که از سالها به داد نرسیده و جورها کشیده و ستم‌ها دیده بودند، هزاران روپیه به نام خرج حاکم که طلب کابل شده بود و اسم پیشکش و سرسلامتی که به سلامت و عافیت پس بالای حکومت خود آمده و خرج ماه و سال او بر ضعفای رعیت حواله نموده، آتش ستم در خانهٔ مردم بینوا افروختند. تا که هزارگان به ستوه و فغان آمده، جمعی از ارامل و ایتام و ازدحام عام از[سر] و پا برهنهٔ عوام، حاضر کابل شده به عزّ [عرض]رسانیدند و التزام‌نامه شرعی به حکومت دادند که اگر جور و ستم و مصادرت او را قاعدتاً و شرعاً بر او ثابت نکردند، مقدار مبلغی که از اخذ او عرض کرده جریمه به دولت بدهند و چون کار بدین‌جا قرار گرفت، اقدس

والا او را چنانچه بیاید در روز چهارم ذیحّجه به ذریعهٔ فرمان طلب کابل و عزل فرمود.

به کابل رسیدن تفنگ و تفنگچهٔ نمونه

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، ناظر محمدصفر خان به امر امیر مرحوم، مستر جی‌بی‌کاتری مقیم لندن رقم و سفارش کرد که دو میل تفنگچهٔ نظامی شش تیر از کارخانهٔ دبلی با هزار دانه فشنگ آنها و دو میل تفنگچه موزرس ده تیر با هزار دانه فشنگ و دو میل تفنگ موزرس با هزار دانه فشنگ و چهار میل تفنگ سوارهٔ نظام هنری مارتینی با هزار دانه فشنگ خریده، به رسم نمونه ارسال کابل نماید. تا اگر مطبوع افتاده منظور گردد، از هر رقمی که فرمایش[شود]، عدهٔ زیادی اشترا و ارسال نماید. و او این تفنگچه‌ها و تفنگها را گسیل کراچی نموده، چون تجدید معاهده با دولت والا در میان نیامد و دولت مذکوره بر مرام خود کامیاب نشده بود، آنها را معطل داشته نگذاشت که در کابل فرستاده شوند و حضرت اقدس والا در روز چهارم ماه ذیقعده، مستر تی‌ایف‌کاتری، پسر مستر جی‌بی‌کاتری را ارقام فرمود که تفنگها و تفنگچه‌ها را به ذریعهٔ همین رقیمه از گمرک و توقیف‌خانه برآورده گسیل کابل نماید. و او همه را به هر وسیله و ذریعه‌ای که دانست و توانست آنها را گسیل کابل نمود.

شرح حال شیخ محمدرضای خراسانی

و مقارن این حال در روز ششم ذیقعده، اقدس والا شیخ محمدرضای هزارهٔ قوم لوط غزنین را، که پدرانش در مشهد رفته تمکن اختیارکرده و او با خال خود، که پیشهٔ تجارت داشت در هرات آمده، خطوط نسخ و نستعلیق و ثلث و کوفی و مقلی و رقاع و ریحان را از الواح و کتیبهٔ مزارات مردگان یاد گرفته، و به کمال خویش همه را در قوهٔ تحریر آورده، در لایحهٔ فوه، از هر یک شطری و چند سطری نوشته و به فرمان امیر مرحوم ارسال حضور داشته منظور افتاده و در سنهٔ سچقان‌ئیل ۱۳۱۸ طلب کابل شده، چون دارای بسی کمالات و صناعات بود، نزد شهرادهٔ محترم سردار نصرالله خان، مامور خدمت شد و شهزاده نظر التفاتی به

سوی او نینداخته، دوچار ذلّت و عسّرت گشت. و بعضی از مردم قزلباش چون میرزا عبداللطیف خان منشی حضور والا و غیره به قدر مقدور و اندازهٔ میسور، او را حمایت نموده به عطای لباس و کفش و کلاه و غیره مایحتاج ضروریهٔ معاشیه، شادخاطر ساخت تا که اقدس والا از حالت او آگاه گشته، پیش خوانده بیش بنواخت و در سالی هشتصد روپیهٔ کابلی تنخواه برایش معین فرمود و رفته رفته کارهایش مطبوع و پسند افتاده، تنخواهش در سالی به هزار و سه صد روپیه رسید و در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان، مأمور دارالتألیف وزارت معارف گردیده، به تنخواه سالی دوهزار و چهارصد روپیه نایل گشت و در پایان کار، با مستر فوشهٔ فرانسوی مامور حفریات مخروبه‌های باستانیهٔ بلخ به افزونی روز چهار روپیه خرج سفر واصل گردید.

افزونی تنخواه آهنگران ماشین‌خانه

و هم در روز ششم مذکور ماه ذیقعده، پانزده روپیه بر اصل تنخواه استاد سعید محمد آهنگر کابلی و ده روپیه بر اصل تنخواه استاد نورمحمد و هشت روپیه براصل تنخواه استاد احمدعلی، که فشنگ توپ ماشین‌گن را به درستی و مطابق قاعده ساخته و پرداخته بودند و مطبوع و پسند ذات شاهانه افتاد، افزون شده اصل و اضافهٔ تنخواه اولین در ماه سی روپیه و از دومین در ماهی چهل روپیه و از سومین سی و هشت روپیه در شمار آمد.

و هم در خلال این‌حال، فوج سفرمینا برعلاوهٔ فوج سفرمینای کابل، در قندهار به فرمانی که امیر مرحوم کرده بود، جدید تشکیل یافت و تا عهد امیر امان‌الله‌خان غازی مواظب خدمت دولت بوده بعد تمامت فوج سفرمینا، که از افواج قدیمه در شمار بودند، از خدمت سبک‌دوش و از تنخواه محروم شده، در عوض آن، فوج پیاده انشاء تشکیل یافت.

و از دیگر سوی درخلال احوال مسطوره کرنیل محمداکبر خان هزاره از اولاد سردار بختیاری خان، سالار قوم جیغتو، که قائد فوج پیادهٔ هزاره قراباغی و در جبال توابع خوست بود و از تمرد و طغیان ورزیدن طوایف منگل و جدران و جاجی مامور اقامت آنجا شده، روز خدمت دولت به سر می‌برد و چند تخته بوریا

از گیاه مرز با چیزی از دیگر اشیا به نام هدیه به والدهٔ ماجدهٔ شهزاده محمدعمر خان فرستاده و او یکدست از لباس رسمی امیر مرحوم را که لایق پادشاهی بود و در بر دیگر[ی] زیبا نمی‌نمود، به نام خلعت برای او فرستاده و اقدس والا از این امر رشک برده، بدواً فرمان نایب برگدی به نام او ارقام و امضا و ارسال فرمود و پس از چندی ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان و کرنیل شیرعلی‌خان بارکزایی را به نام تحقیق سبب تمرّد و طغیان جهان‌دادخان احمدزایی و گریختن او در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس که از پیش گذشت، مامور کرده و آن دو تن فرار کردن و از سرحد گذشتن اورا حمل بر غفلت و بطالت کرنیل محمداکبر خان نموده، او طلب کابل و با تمامیت خاندان و برادران خود چون محمدجان خان پیشخدمت دربار معلی و محمدجعفر خان کرنیل فوج مقیم اسمار و غلام‌حیدر خان که دارای منصب صدسواری و طبل و علم بود و محمدعظیم‌خان برادرزاده، که نیز در سلک پیشخدمتان دربار معلی منسلک و برادرش محمدنبی‌خان به خدمت دولت در جنگ هزاره حجرستان کشته شده بود و غیره چنانچه بیاید، محبوس و مال و منال ایشان ضبط و خود او پس از مدتی به امر اقدس والا کشته شده.

و در روز هشتم ذیقعده، حضرت اقدس والا از در لطف و مرحمت برادرانه، یکهزار و ششصد دانه نارنج و ده قرابه شربت لیمون، به شهزاده غلام‌علی خان در مزارشریف امر فرستادن کرده، شربت‌علی خان قافله‌باشی را ارقام نمود که بر یابوی کرایه حمل نموده در ترکستان به شهزادهٔ رفیع وساده برساند.

تعیین تنخواه ایشک‌آقاسی محمد سرورخان

و مقارن این‌حال در روز سیزدهم ذیقعده، حضرت اقدس والا، ایشک‌آقاسی محمدسرور خان را که از نایب‌الحکومتی ترکستان به تمارض خود را خلاص ساخته و طلب کابل شده تا اوایل جلوس میامن مأنوس اقدس والا، خانه‌نشین و گوشه‌گزین بود و چنانچه گذشت مامور حکومت کابل شد، مشمول عواطف خسروانه فرموده، در سالی هفت هزار روپیه خام، تنخواه شخصی اورا که از دولت داشت و از زاویه‌گزینی او موقوف شده بود، برحال نمود و پنج هزار و هشتصد و سی و سه روپیه و ثلث یک روپیه به شمار آمده ثبت دفتر تشخیص گشت.

و هم در سالی پنجصد روپیهٔ خام تنخواه سالانهٔ غلام‌رضا خان وردک، که به واسطه خدمت آقامحمدخان پدرش که در عهد امارت امیرکبیر دوست‌محمد خان، به نام مستمری معیّن و رقم داده شده و میرزا محمدحسین‌خان سردفتر سنجش تشخیص، از سبب فوت سه نفر اولاد او معطل داشته بود، به نام غلام رضاخان مذکور برحال شد و چهارصد و شانزده روپیه و دو ثلث یک روپیه کابلی ثبت دفتر گردید.

و هم در خلال واقعات مذکوره سیدحسین نام گردیزی، به اتهام سرقت، محبوس زندان سیاست حکومت آمده، از حبس او نورمحمد نامی، به سرپرستی اسرای جدیدةالاسلام کافرستان که در لهوگرد مزرع و مسکن از طرف دولت داده شده بودند، مامور گشته، در این ایام از تحقیقات هیئت تفتیش، کوایف محبوسین، عدم سرقت و عصیان او مکشوف گردیده، از حبس رها و در ماهی پنجاه روپیه تنخواه او برحال و مامور سرپرستی مردم جدیدالاسلام شد.

افزونی تنخواه و فوت ملاّ رمضان سابق مفتی

و مقارن این‌حال در روز شانزدهم ذیقعده، اقدس والا، ملاّ رمضان از افغانان سکنهٔ قریهٔ بینی‌بادام، تابع میدان کابل را که در اوایل حال چندی به افتای محکمهٔ کابل به سر برده و از توصیف و تعریف قاضی میر محمدحسن خان، از سادات قزلباش بالاحصار کابل، که در عهد شهزادگی اقدس والا، تعلیم علم هیئت و ریاضی و اسطرلاب به ذات شاهانه می‌نمود و همواره حاضر حضور فیض‌گنجور می‌بود، نزد اقدس والا رتبه و مقام و اختصاص احضار محفل بام و شام یافته روز خدمت و دعا و ثنا به سر می‌برد مشمول عواطف خسروانه فرمود. چون مریض بود به ذریعه دولی به حضور خواسته نوازش و مرحمت نمود و تنخواه سالانه دوصد و پنجاه روپیهٔ نقد و هشت خروار تبریز غلهٔ او را ترفیع داده، به تنخواه سالی یکهزار و پنجصد روپیه مطابق تنخواه ملا احمدجان توخی و ملا گل‌احمد خان احمدزایی، مدّرسان مدرسه شاهی معین فرموده مزیّت نهاد و او از دربار با خاطر شاد در خانه خود بازگشته، از افراط خرمی و شادمانی، روز دیگر پدرود جهان کرد.

مراجعت دختر سیدغلام از هند در کابل

و هم در این ایام، سردار محمدسرور خان پسر سردار سلطان‌محمد خان مرحوم، که سالها از معاندت و بدخواهی دولت فرار هند بود و در عهد امیر مرحوم از عریضهٔ ضراعت و استدعای عفو تقصیر و استجازت مراجعت، معفو و مجاز و در کابل آمده، مامور حکومت میمنه شده بود، به ذریعهٔ عریضه استکانت و ضمانت خط ترک جنایت و خطیئت دختر سید غلام پادشاه کنری، که فرار هند بود، استجازت مراجعت در کابل نموده، منشور اجازت مراجعت به نام او صدور یافته، از هند در کابل آمد.

شرح حال افندی محمدحسن که به عزم حصول اعانه در کلکته آمده بود

و مقارن این‌حال افندی محمدحسن نامی، از تبعهٔ دولت ترک عثمانی، از راه طلب اعانت برای مصارف طریق شوسهٔ مکه معظمه زادهاالله شرفاً، که به معاونت و امداد عموم اهل اسلام اعراب و روم و طرابلس و مراکو و افریقا و عجم و غیره تأسیس نهاده و به کار آن پرداخته شده بود، وارد کلکته گردیده تصمیم عزم آمدن در کابل کرد. و محمداسمعیل‌خان سفیر این دولت او را معطل به صدور اجازت اقدس والا داشته، به پایهٔ سریر امارت نگار داد و با خود او گفت که اهالی افغانستان از عدم بضاعت و فقدان ثروت و استطاعت، که نه تجارتی دارند و نه دارای صنعت و حرفتی‌اند، تحصیل امر مونت و معیشت خود را نمی‌توانند نموده، روز راحت و رفاهت [به سر] برند، تا چه رسد به عطای اعانت و امداد و مساعدت و معاضدت که نسبت به برادران اسلامی خود از قوه به فعل آرند و همت بر کمک و نصرت ایشان گمارند، باری نمی‌توانند که در این‌گونه امور راه شرکت با دیگر اهالی اسلام سپارند؛ و این گفتهٔ خود را نیز درج عریضه نمود و اقدس والا در روز شانزدهم مذکور ماه ذیقعده، ارقام فرمود که: «به او جواب گفته‌اید، نگذارید که در افغانستان بیاید.» و در باب مکتوب شریف مکه، که به نام عموم اهل آسیا آورده و با خود داشت، رقم نمود که: «آنرا از او گرفته، ارسال کابل نماید تا پس از مطالعه آن هر چه مناسب باشد به محل اجرا آید.»

و شریف مکه، که در این وقت به عزم جلب منافع از عموم اسلام، اعانت در ساختن راه مکه و حجاز و یثرب می‌خواست، در پایان کار، راه مخالفین دین مبین را در آن سرزمین کشوده آن خاک پاک را به اغراض نفسانی ملوّث به وسواس شیطانی ساخته، رخنه در دین و مملکت اسلام انداخت و رایت بدنامی و شرارت و اسارت اهالی اسلام افراخته، باعث تصرف دولت انگلیس و فرانس و غیره و در ممالک اسلامیه و اماکن مقدسه شد که این عار در تاریخ اسلام تا قیام قیامت به یادگار خواهد ماند.

و در روز بیست‌ویک ذیقعده، مرض نقرس عارض پای صفحه عدالت‌پیمای اقدس والا شده، تا شانزده روز رنج و تعب کشیده، بعد از فضل خداوند و معالجه اطبای خردمند صحت یافت و چنانچه بباید از حصول صحّت شاهانه، عموم ملت و رعیّت سکنهٔ مملکت را به ذریعهٔ فرامین متعددهٔ اشتهارآسا آگهی داد.

و مقارن این‌حال، در روز بیستم ذیقعده، جنرال بهاءُالدین خان به فرمان شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان، که به نامش چنانچه گذشت اصدار یافته بود، با فوج تحت رایت خود از موضع حصارک کوچیده در جلال‌آباد با فوج تحت رایت کرنیل خدای‌نظر خان پیوست و خودش در اسمار شده، برگد زبردست‌خان از آنجا در جلال‌آباد آمد.

مورد الطاف شاهانه شدن محمدعلی فراش

و در روز بیست‌ونهم ذیقعده، حضرت اقدس والا با آن که گرفتار فشار رنج و الم نقرس بود، محمدعلی خان فراش را که هر دو مُهر پادشاهی را چنانچه گذشت در هرات رسانیده مراجعت کرده شرفیاب حضور مرحمت ظهور گشت، مبذول اعطاف و الطاف خسروانه داشته، به منصب نیابت فراش‌باشی ممتاز و به تعیین تنخواه سالانه پنجصد روپیهٔ کابلی و یک خروار غله سرافراز فرموده، فرمان کرد که از تاریخ دهم ماه رجب به او حواله و برات داده تا زمان موقوف و یا فوت شدن برحال دانسته طالب حکم مجدد نشوند.

شرح حال و خدمت میرزا عبداللطیف‌خان منشی

و هم در این روز، میرزا عبداللطیف خان منشی حضور والا، از احفاد و نبایر میرزا عبدالغفار خان، معتمد نادرشاه افشار، که از عهد شهزادگی اقدس والا تا این وقت، عرصهٔ سیزده سال، روز خدمت به اخلاص و صداقت به سر برده بود، مورد الطاف شاهانه گردیده، از فوت میرزا آقاجان خان، به سرکردگی بولک اول از شعبهٔ دوم ادارهٔ تحریرات حضور، مامور و سرافراز گردیده شصت و سه تومان براصل تنخواه او، که هشتاد و هفت تومان بود، افزون گردیده، اصل و اضافهٔ یکصد و پنجاه تومان تبریزی و دو هزار و پنجصد روپیهٔ کابلی در شمار آمده، ثبت دفتر تشخیص گشت. و میرزا عبدالغیاث خان برادرش با میرزا شاه‌محمد خان قندهار[ی] محررهای میرزا آقاجان خان متوفّی با سه نفر کاتب زیردست خودش که از زمان شهزادگی اقدس والا داشت، مجموع پنج نفر کاتب به زیر دست و امر او مامور کار شد.

و در روز سلخ ماه ذیقعده، سعدالدّین خان حکمران هرات و فرامرز خان سپهسالار و میرزا محمدطاهر خان سردفتر آنجا را، که از تغییر او، میرزا محمدقاسم خان کشمیری، مامور هرات چنانچه گذشت شده و هنوز در کابل نیامده بود، و میرزا سرفرازخان نویسندهٔ پست‌خانه آنجا و عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد، و محمدعلی‌خان حاکم پشت‌رود و میرزا محمداسلم خان سردفتر آنجا و نویسندهٔ پست‌خانه آنجا و آخندزاده فقیرمحمد خان حاکم و سرحددار چخانسور و علی‌محمد خان حاکم فراه و میرزا محمدیوسف خان نویسندهٔ پست‌خانه آنجا و سیدجعفر خان قایم مقام حاکم هزاره بهسود، که حاجی محمود خان تایمنی، حاکم آنجا چنانچه گذشت از عرض و استغاثت ضعفای رعیت، طلب کابل شده بود و عزیزالرحمن خان حاکم گیزاب و جلندرخان حاکم هزارهٔ جاغوری و گل‌احمدخان حاکم مالستان و غلام‌محی‌الدین‌خان حاکم دایزنگی و آقا میرخان حاکم حجرستان، از مردم دایه و فولادهٔ هزارهٔ و محمداسلم خان حاکم یکه‌اولنگ و سلطان‌محمد خان حاکم ارزگان، که اجرای امور ایشان متعلق به بولک مذکور بود، جداگانه فرمان رفته آگهی داده شد که پس از این عرایض خود را به ذریعه و واسطهٔ میرزا عبداللطیف‌خان منشی حضور و یک بولک شعبه دوم دارالانشاء و تحریرات داشته،

اجرای امور خود را از او بخواهند. و این میرزا عبداللطیف تا زمان قتل اقدس والا، مواظب کار مذکور و مشغول تصحیح عبارات فارسی سراج‌التواریخ بود و در اواخر عهد امارت اقدس والا به تنخواه سالانه پنج‌هزار روپیه کابلی نایل آمده، در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی چنانچه بیاید با برحالی این تنخواه مامور سردفتری قندهار شده، مواظب و مشغول خدمت دفتر ملک شد.

وقایع ماه ذی‌الحجهٔ سنهٔ هزار و سه صد ونوزدهٔ قمری هجری

در تضاعیف واقعاتی که در حیّز تحریر و تسطیر درآمده ثبت صفحات تاریخ گشت، امرعلی نام پسر نواب دیدو خان، از مردم متوطنهٔ علاقهٔ بوری، متعلق دولت انگلیس، از راه هجرت در کابل آمده، از تقبیل پایهٔ سریر امارت مستسعد گشت؛ و امیر مرحوم او را نوازش فرموده، فرمانی عطا نمود و با او قرارداد که هر وقت قوم خود را از طریق هجرت در خاک مملکت دولت اسلام حاضر آورد، به موجب این فرمان، هواخواهان و اولیای امور و خدمهٔ دولت، به او و اعداد قومش، جا و ماوی و برطبق عموم مهاجرین، مزرع و مرتع و بذر و تقاوی وجیره بدهند. و او این منشور را نزد قوم خود برده و به ایشان نموده، هدایت و دلالت بر هجرت کرد؛ و اکثر را از موطن و مسکن ایشان حرکت داده، هم‌چنان سرگرم ومشغول و مواظب اندرز و نصیحت و سرگرم تحریک و ترغیب حرکت عموم قوم خود بود، که حاکم بوری آگاه شده، از در عدم صبوری فرمان امیر مرحوم را به قهر و قسر از او گرفته، تمامت مال وضیعتش را ضبط و نیلام نموده، خود او را در بلوچستان تبعید فرمود و او از بلوچستان در قندهار آمده، محمدعلم‌خان در حالت حکومت خود قبل از مامور شدن میر محمدحسین خان حاکم او را محبوس فرمود و تا این آوان در زندان سیاست بعید از شیوه انصاف و مروت، هم‌چنان گرفتار مانده، تا که میر محمدحسین خان، از تغییر محمدعلم خان چنانچه گذشت مأمور حکومت قندهار

شده، در ضمن اجرای امور حکومتی به تفتیش کوایف و اسباب حبس زندانیان پرداخت و سبب حبس او را از محمدعلم‌خان حکمران سابق قندهار، که با رشوت و مصادرت و جوردیدگان ستم‌کشیدگان خود، قرار امر و فرمان پادشاهی اشتغال داشت، استفسار نمود و او آدم خارج مملکت بودن و ضامن نداشتن او را باعث حبس و قید و توقیفش گفته، میر محمدحسین خان قرار قاعدهٔ معینهٔ حکومت، از او ضامن گرفته رها و ماجرا به پایه اریکهٔ امارت نگار داد. و حضرت اقدس والا در روز پنج‌شنبه دوم ماه ذیحجه، با خامهٔ تنبیه و تهدید به میر محمدحسین خان ارقام فرمود که: «قاذوره و عذره خوردی که او را رها دادی، ترا چه قدرت و طاقت است که این‌گونه محبوس را به اقتضای رأی ناقص خویش رها داده راه خودسری پیش می‌گیری؟! پس ازاین از کار خودسرانه دامن برچیده، بدون اجازت حضور، اقدام در این‌گونه امور ننمایی که مورد بازپرس می‌آیی.»

شرح حال مختار و میر عباس حرام‌کار

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، کلانتر میرعباس نام سیستانی، سریتی محمدحسین خان، پسر سردار محمدحسین، از اولاد و احفاد وزیر فتح‌خان مرحوم را چنانچه گذشت به تغلب و قهر و قسر و جور و اکراه در حبالهٔ ازدواج ناروای خود در آورده و آن پدر و پسر که از موطن خویش فرار و در سیستان بودند و روز غربت به سر می‌بردند، از بی‌حمیتی و بی‌مروتی آن سمتگار حرام‌کار، هیچ اظهاری از ننگ و عار خود نکرده تا که در افغانستان مراجعت نموده و مشمول عواطف خسروانه شده روز خدمت و اخلاص و صداقت نسبت به دولت به سر برده پدرود جهان کردند، مختار نام خسرزادهٔ میر عباس، فرصت به دست آورده او را به قتل رسانیده فرار بر قرار اختیار کرد و چنانچه از پیش رقم شد، سیستانیان از راه طلب‌ثار او در چخانسور آمده و مختار را نیافته، بی‌نیل مرام به مقام خود بازگشتند. و ورثهٔ او ماجرا معروض حضور والا داشته، میر محمدحسین خان را ارقام رفت که تفتیش و تجسس مختار را کرده به دست آورد. و او مختار را به دست آورد، در زندان مقید فرمود و مختار شرح حال را حمل بر ننگ و عار افغانی نموده، بر طبقی که مرقوم گشت معروض داشت و حضرت اقدس والا از

نگارش او، میر محمدحسین خان را فرمان و امر تحقیق صدق و کذب اظهار او کرد و او مکتوباً از بعضی از مردم گرشک استفسار نموده، ایشان بر صدق مقال مختار مجلّه نگار دادند؛ و میر محمدحسین خان مجلّهٔ آنان را ارسال حضور داشته، حضرت اقدس والا در روز دوم مذکور ذیحجّه ارقام فرمود که: «این اظهار مختار و گفتار مردم گرشک، که در غیاب ورثهٔ میرعباس مقتول نموده و مجلّه نگار داده‌اند، چون شرعاً مسموع نیست، مختار باید در قندهار محبوس باشد تا که عزم و اراده دعوی و عدم دعوی ورثهٔ میرعباس مقتول معلوم شود.» و هم بدین مضمون به حکمران هرات ارقام رفت.

شرح غبن و خیانت سرپرست مهاجر و مأمور شدن ملاّ عبدالشکور

و هم در این ایام، دیوان نندلعل هندو، که از تغییر میرزا غلام‌محمد خان چنانچه گذشت، به سردفتری قندهار مامور شد، به کار پرداخته و علم بر غبن و خیانت سرپرست و کارداران مهاجر حاصل کرده، شرحی معروض حضور داشته برنگاشت که: «ایشان از جیره و تقاوی و بذر مردم مهاجر، که از دولت به نام ایشان گرفته و به مردم مهاجر نداده، حیف و میل حرص و آز خود کرده‌اند، نود و شش لک روپیه ظاهر و آشکار شده به روی کار آمده، که اکثر مهاجرین از این سبب همان حاصل املاک مردم هزاره را صرف معاش و زاد راه خود نموده فرار کرده‌اند.» و نیز از عطالت و بطالت و ضعف پیری و ناتوانی سیدفقیرخان، که به ممیزی این خیانت و خسارت چنانچه گذشت مامور شده بود، درج عریضهٔ خود کرد. و حضرت اقدس والا از این عریضهٔ او ملاعبدالشکورخان پسر سعدالدّین‌خان حکمران هرات، قاضی قندهار را که از جال‌سازی و واسطه‌بازی و ارتکاب خیانت و خسارت چنانچه گذشت طلب کابل و محبوس سخت گردیده، از مراحم ملوکانه و خطابخشی شاهانه، به این روزها از حبس رها شده بود، مامور سرپرستی مردم مهاجر افغان شد، و او بیشتر از پیشتر چنانچه بیاید و جابه‌جا رقم شود، در اخراج و تبعید مردم هزاره جدو جهد نموده، املاک حجرستان و راه ملک و چقماق و تاله و می‌می سرهنگان و گرگابه و چارشینه و تمزان و شهر گیزاب و تمامت املاک هزاره دای‌چوپان را از ناوهٔ هیزم‌تو معروف به اوزمه‌تو، واقع قرب و متصل مقر

قندهار و ارغنداب، تا قلندر و املاک قوم مسکهٔ هزارهٔ جاغوری و شیرداغ و پیک و حسینی و سیاه‌بغل و زرتک و زاوی و سلطان‌احمد را تا میرآدینهٔ مالستان و جرغی و بورجگی هزارهٔ بهسود از یکسر تا دیگر سر، به مردم افغان کوچی و وطنی داده، مردم هزاره را فراری و جلای وطن ساخت و خدمت بزرگی اضافه‌تر از ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان، به دین و دولت و ملت شجیعهٔ افغان کرد، زیرا اگر آن مردم جاهل و وحشی و مخالف مذهب، که از قرن‌ها در این مملکت ماوی و سکنی داشتند، از این عهد به بعد هم‌چنان متمکّن و متوطن می‌بودند، بر طبق اقتضای رأی و امضای روسای ایلاتی و عشایری افغان و هواخواهان و اولیای امور و خدمهٔ صادقهٔ دولت و سلطنت افغانستان، اگرچه در بطن و مرکز مملکت و دایره‌آسا از چهار جانب محاط به اقوام و قبایل افغان و تاجیک و اوزبک و چاراویماق و غیره که همه دارای یک مذهب و اهل سنت و جماعتند بودند و مسدودالمعبر توطّن و تمکن داشتند و نمی‌توانستند رهگرا و مرحله‌پیمای تمرد و طغیان شوند، باز هم از کثرت نفوس و وسعت ارزاق و اختلاف مذهب، که شیعه و امامیهٔ اثنا عشریه بودند و با بقیهٔ مردم هزاره که هنوز هم در این مملکت و تحت ظل حمایت این دولت‌اند و مطیع و منقاد حکومت و ذلیل و خوار ملت می‌باشند، ده لک خانه به شمار می‌آمدند، روزی می‌شد که به مثل عهد امیرمرحوم سر از جیب اطاعت برآورده، باعث خسارت و زحمت دولت شوند. پس نظر به اندیشه و تصور مذکور و تدبیر اولیای امور جمهور، هر دو تن ایشک‌آقاسی دوست[محمد خان] و قاضی عبدالشکورخان، خدمت به دین و دولت و قوم افغان کردند، چه مخالف مذهب را از منازل و مساکن ایشان کشیده تبعید کردند و افغانان را به رایگان مزارع و مراتع و اراضی و عقار دادند. گویا خدمت به دین و ملت نموده به دولت اخلاص و صداقت کردند، که از فتنهٔ روزی ایمن و راحت و مطمئن خاطرش ساختند.

شرح حال پسر رسول‌خان هزاره

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی‌که صورت نگارش یافت، غلام‌محمد نام، پسر محمدرسول خان متوطن علاقهٔ شوی، واقع متصل رود ارغنداب و موطن قوم

توخی و هوتک، که پدرش رئیس و بزرگ قوم خود بود و با بیست‌وسه نفر از میران هزاره، در قلعهٔ هاشم خان چنانچه از پیش گذشت به امر امیرمرحوم کشته گشت و در حالت کودکی با پدر خود محبوس در کابل آورده شده بود و به امر امیر مرحوم چون جیره اسارت به قدر معیشت از دولت معین و مقرر داشت، به کارخانهٔ دولتی به خدمت سوهان‌کاری آهن آلات روز به سر می‌برد، از زحمت کار و ذلّت روزگار به ستوه آمد و فرار اختیار کرد و چون در طفلی ملک و قلعهٔ پدری و اعزاز و احترام قومی را دیده، در خاطرش مانده بود، از فرار و جلای وطن شدن قوم وتبار نیاکان خود و جای‌گزیدن افغانان در مسکن و مقام ایشان خبر نداشت، طریق موطن خویش برداشت و در ارزگان گرفتار دست سلطان‌محمد خان حاکم آنجا شده، او به ذریعهٔ عریضه به کارکنان پایهٔ اورنگ امارت آگهی داد و حضرت اقدس والا ارقام فرمود او را محبوس و مغلول طلب کابل نموده، در زندان می‌بود تا که بمرد.

قتل محمداکبر نام هزاره به دست افغانان مهاجر

و از دیگر سوی در اثنای این‌حال، نُه نفر از قوم کاکوزایی و گرجی‌زایی و بادین‌زایی، که اراضی و عقار محمداکبر نام هزارهٔ گیزابی [را] تصرف و تصاحب کرده بودند، در معبر راهی او را گرفته، به انواع عذاب و عقاب بکشتند که مبادا به دولت و حکومت عرض و استغاثت نموده، مزرع و مرتع و مسکن خود را از ایشان بگیرد و عزیزالرحمن‌خان حاکم گیزاب، پس از محقّق شدن، هر نُه تن قتلهٔ او را محبوس کرده، ماجرا معروض‌داشت. و حضرت اقدس والا به تصور این‌که جانب دارای ورثهٔ مقتول را نموده، ثبوت را بر افغانان از در اتهام نموده باشد، ارقام و رجوع قطع مرافعه‌ثار هزاره را به محکمهٔ شرعیه فرمود. و ورثهٔ مقتول در نزد قاضی که افغان بود، ثبوت نتوانسته بازپرس خون او به روی روز نیفتاد و دیهٔ شرعی نیز بر نواح مقتل حواله نگشت، زیرا بر مدعی‌علیهم معلوم، ثابت نگشت و زمین او را نکشته بود که بر سکنه آن دیه حواله می‌شد، و اگر مدعی علیه معلوم نمی‌بود، البته حواله و حصول می‌شد.

و از دیگر سوی در روز چهارم ذیحّجه که وعدهٔ ذکرش داده آمد، از عرض و استغاثت مردم هزارهٔ بهسود، حاجی محمود خان تایمنی طلب کابل شده، سید جعفر کنری که به نام قایم مقامی مامور حکومت شده و در بهسود رفته به کار پرداخته بود، مواظب کار حکومت شده، حاجی محمود خان که در کابل آمد از جور و ستم زیادی که کرده بود، دیگر به حکومت آنجا برحال نگشت.

پذیرفته شدن عریضه و استدعای سید احسان‌خان قادری

و هم در این هنگام، سید احسان‌علی نام، از سلسله جلیلهٔ نجیبهٔ قادریه، که در خانقاه حضرت دیوان سید محمدحسین خان قادری، واقع محله نخاس قدیم و کهنهٔ شهر الله‌آباد هند مقام داشت، خود را از اولاد حضرت عبدالرزاق صاحبزاده کلان اظهار و معروض داشته، استدعای مبلغی برای صرف ترمیم روضه مقابر و خانقاه و مساجد مستحدثه بزرگان و مونت و معیشت خویشتن نمود و رقم‌کرد که: «برای سید عبدالغنی قادری، جدّ او، که صاحب سجاده و طریقت خاندان سید دیوان محمدحسن مذکور بود، در ماهی یکصدو سی روپیه از خزانهٔ دهلی داده، به نام وظیفه معیّن و مقرر داشت و او طریق توکل برگرفته، از اخذ ماهوار و مشاهرهٔ مذکور صرف نظر کرد.» و حضرت اقدس والا در روز ششم ماه ذیحجه، که در این روز از درد مرض نقرس که در روز بیست‌ویک ذیقعده چنانچه گذشت، عارض پای بادیهٔ معدلت‌پیمای والایش شده به کلی صحّت یافته بود، در پاسخ عریضه و استدعای او ارقام فرمود که: «هم‌چنان که جدّ شما ترک اخذ مشاهره کرده و به توکل شغل ورزیده بود است، شما نیز از طریقه سیر و سلوک او عدول نکرده، بر علاوه توکّل، ترک طمع نموده قناعت را پیشهٔ اندیشه خود سازید.»

صحّت ذات شاهانه از وجع نقرس

و مقارن این حال، از فضل قادر متعال، مرض نقرس از ذات شاهانه دست فشار الم و ایذا و آزار برداشته، در روز مذکور صّحت‌یاب شده، در روز هفتم ذیحّجه در تمامت بلدان و امصار و ولایات و محال حاکم‌نشین، از حصول نعمت صحّت و رفع رنج و تعب سقمت، به ذریعهٔ اشتهار آگهی داد.

و هم در این روز، میرزا عبدالواحد نام قندهاری، نویسندهٔ خالصه و ضبطی که جریدهٔ مندرجهٔ جزو عمل و دخل ریع مزارع و مساقات خالصه و ضبطی را دو قلمه کرده به امر امیر مرحوم، شصت دستش قطع شده و از دیرباز محبوس زندان سیاست بود، به امضای احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری و میر زمان‌الدین خان بدخشانی، از حبس رها و رخصت رفتن در قندهار شد.

تغییر دو امر دربار عام و روز عید

و روز جمعه دهم ذیحجه، با عید اضحی مطابقت و موافقت نموده، در این سال فیض و فوز حج اکبر به طایفان خانهٔ خدای داور، میسر آمد و مراسم عید سعید بر طبق مرسوم عهد امیر مرحوم، از ادای نماز و شلیک توپ تبریک و صرف انواع طعام و حلویات و عطای از نقد و جنس به پای رفت؛ و از جمله دو امر تغییرپذیر آمد: یکی خدمهٔ بار از پیشخدمت و فراش و خانه سامان، قرار نظام‌نامهٔ مرتّبهٔ سردار عبدالقدوس خان ایشک‌آقاسی، هر واحدی از پیشخدمتان و آبداران به فاصلهٔ ده گام از هم دور، به پا و آرام ایستاده و فراشان خوانچه‌های طعام را به‌حالت صمت و سکوت حاضر آورده و مراجعت نموده و پیشخدمت‌ها به روی میزها چیده به ترتیب جدید همه را بدون تکلم و ندا و صدای بیاور و ببر، آراسته به وضع نیکو و رسم دلجو، صرف طعام از آغاز به انجام رسید و دیگری برخلاف عهد امیر مرحوم، که حلویات را در پطنوس‌ها در پیش روی هریک از حاضرین بار می‌نهادند و ایشان دستمال‌های خود را از جیب و بغل برآورده، هر کدام بهرهٔ خود را به دستمال برداشته با خود می‌برد و ظرف را برای استعمال این شیوه و رویه به کار و موجب زحمت نهادن و برداشتن بود، به امر اقدس والا تغییر داده شده، به هر یک از اعیان و دارایان درجه اول، مقدار یک چارک به وزن کابل از انواع حلویات در دستمال ابریشمین پاچ با یک کله قند یک چارکهٔ روسی، به دست موصوف بسته و پیش روی ایشان نهاده، ایشان بی‌تکلیف آن را برداشته در وقت خروج از محفل بار به دست خادم خود داده، جانب خانه‌های خود شدند و به مردم درجه اوسط و ادنی، عوض دستمال ابریشمین و عوض یک کله نیم، کله قند و سه پاو به وزن کابل، حلویات به دستمال ململ سپید و بنفش و گلنار و

سیمابی و زنگاری و پسته‌ای و غیره بسته و پیش ایشان نهاده و ایشان با خود برداشتند. و این روز عید به تغییر دو امر جدید به کمال زیبایی و حسن ترتیب به تقدیم رسید.

و در روز شنبه یازدهم ذیحجه، سال فرخنده‌آغاز خجسته‌فرجام پارس‌ئیل ترکی به روی روز آمده، در این روز فیروز که نوروز عجم است و در افغانستان نیز از نژاد آرین یا آرینه که به عقیدهٔ مورخین ذوی درایت، قوم افغان را آرینه نژاد دانسته، ثبت و ضبط تاریخ کرده، این روز را نظر به اول سال، محترم می‌شمارند، از حضور اشرف والا تبریک‌نامهٔ عید سعید اضحی به نام شهزاده غلام‌علی‌خان، مقیم مزارشریف اصدار یافت.

فرار کردن دو تن از سپاهیان نظام

و از دیگر سوی در اثنای واقعات مسطوره، غلام‌حیدر نام، از مردم سعیدخیل کوهستان و ولی‌محمد نام از مردم سکنهٔ رباط کوهدامن، که در سلک فوج پیادهٔ نظام حیدری سالک خدمت بودند، روی از سعادت خدمت دولت برتافته، با سلاح خود از راه فرار در قلعهٔ خم، واقع آن‌سوی نهر جیحون شدند و حاکم آنجا هر دو تن را به حراست گسیل درگاه پادشاه بخارا نموده، او ایشان را به توسط حاکم مذکور رجعت داده تسلیم کارکنان این دولت فرمود و حاجی محمدگل‌خان، برگد سپاه نظام بدخشان، هر دو تن را محبوس و ماجرا و حضرت اقدس والا هر دو تن را طلب کابل نموده کیفر داد.

ترسیل تمثال ذات شاهانه و جشن وصول آن

و مقارن [این‌حال] از عریضه و استدعای سردار محمدعزیز خان ، حکمران ترکستان، که نگاشته بود که در هنگام مأمور حکومت ترکستان شدن خود، شمایل سعادت مماثل ذات شاهانه را در حالت صغارت و کودکی دیده، اکنون که به کمال بلوغ و رشد نایل و واصل آمده، و پا به مرحلهٔ سی‌ویک سالگی نهاده است، آرزوی دیدار تمثال قد و قامت و چهره و رخسار اعلیحضرت را در خیال دارد که از مشاهدت آن مبتهج و شادمان گردیده نشاط و انبساط خاطر حاصل کند؛ و

حضرت اقدس والا در روز چهارشنبه پانزدهم ذیحجه، عکس و تمثال مِهرمثال خویش را به او و هر یک از حکّام کشوری و قواد و لشکری تمامت ولایات ارسال فرموده، ارقام نمود که: «بزم‌آرای نای و نوش گردیده، از وصول تمثال ذات شاهانه محفل سور و سرور برپای داشته، به مثابه جشن، تمامت اعیان ملکی و افسران نظامی [را] دعوت مجلس نظارت تمثال همایونی کرده، همه را از تناول انواع طعام و حلویات متلّذ و شیرین کام سازند و پس از صرف چای مرسوم از ختم مجلس به مشاهدهٔ عکس جمال مِهرمثال پردازند.» و از ارسال تمثال همایونی و صدور این منشور، جشن با شان و شکوهی در بزم نظارت شاهانه در تمامت مملکت آراسته و پیراسته گردیده، به کمال عیش و غایت عشرت به پای رفت و بعضی از اعیان هدیه به نام تبریک مشاهدهٔ جمال همایون والا از نقد و جنس ارسال حضور داشته.

تأسیس عکس‌گیری در افغانستان

از این روز به بعد، کار اخذ عکس به روی روز آمده و رفته رفته تکمیل یافت و مبالغی صرف این‌کار شده، از بهای عکس اعیان بار و اهل کار و روسای کشوری و سرکردگان لشکری، مبلغ گزافی فراهم آمده، صرف ارامل و ایتام گشت.

عزم شرکت در تأسیس خیر نمودن والا

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، حضرت اقدس والا به عزم شرکت در امور خیریه و تشیید اساس روحانیهٔ اسلامی، به شیخ غلام‌محی‌الدین وکیل انجمن حمایت اسلامیهٔ لاهور که قبل براین نیز در کابل آمده بود، ارقام و دعوت کابل فرمود که حاضر آمده پس از درک شرف ملاقات ذات شاهانه نیز چیزی به نیت شرکت در امر خیر و حصول ثواب، برای مصارف انجمن مذکور موهبت فرموده سهیم امر خیر شود و چنانچه بیاید مبلغی که عطا شد در موقعش رقم خواهد گشت.

و هم در خلال احوال مسطور محمدحسن خان سابق کرنیل، که به اجازت دولت از راه معالجت چشم خود که معیوب شده بود، در پشاور رفته از ورود خود

در آنجا به کارکنان حضور آگهی‌داده، حضرت اقدس والا در روز شانزدهم ماه ذیحّجه بدو ارقام فرمود که: «در هر موضع و محلی که محمداسمعیل خان سفیر علاج چشم او را نیکو پندارد در همانجا رفته، علاج و مداوا نماید.»

مأمور شدن جاسوس در ماوراءالنهر

و مقارن این‌حال در روز هجدهم ذیحجه، جنرال تاج‌محمد خان مقیم مزارشریف را فرمان رفت که پنج نفر از مردان هوشیار قابل کار را قرار ماهی بیست روپیه تنخواه داده، مامور مارواءالنهر کند که همواره واقعات ولایات آن‌سوی نهر جیحون را با معلومات و نظریاتی که بخردانه حاصل کنند و به هرنوعی که بدانند و بتوانند به دست آورده معروض دارند که ذات شاهانه را از حالات آن مملکت استحضار حاصل باشد.

خراب کردن شخص روسی دو میل فاصل سرحد را

و از دیگر سوی درخلال واقعات مسطوره، یک‌نفر روسی با ده نفر مسلمان از مردم ترکمان و جمشیدی، در موضع هشتادان، از سرحد افغانستان و ایران، وارد شده دو دایره برج‌نشان فاصل سرحد را، که در موضع یال‌خیز و حدود آب‌علم ساخته و افراخته شده بودند، خراب‌کرده و سپهسالار فرامرزخان آگاه گردیده، زرین خان سرتیب را مامور پرسش تخریب آنها نمود و او در آنجا شده چون شخص روسی مراجعت کرده بود، از یک نفر ترکمان سبب خراب کردن هر دو دایرۀ برج فاصل را جویا گشت و پاسخ شنید که میل واقع دهن تنگی در جای خود منصوب و استوار است و دیگر امیال که در غیر مواضع خود واقع و افراخته آمده‌اند، بنابرآن دو میل را خراب کردند و سرتیب زرین‌خان از شنیدن این سخن مرد ترکمان، در کافر قلعه شده استفسار حال نمود و نایب حسین نامی، از مردم برطبق گفتار شخص ترکمان اظهار کرد و سرتیب زرین خان به سپهسالار فرامرز خان نگار داده، او به حضور معروض‌داشت و حضرت اقدس والا در روز هجدهم مذکور ارقام فرمود که: «هر دو میل را در موقعی که افراخته شده بوده‌اند برافرازد.

موقوف شدن میرزا محمدقاسم خان از سردفتری هرات

و مقارن این‌حال سعدالدّین‌خان حکمران هرات، شرحی از حسن سلوک میرزا محمدطاهر خان سردفتر، با مردم هرات و اخلاص و صداقت او نسبت به دولت و کم نفسی و پارسایی و پاکدامنی و نیک‌منشی او معروض‌داشت که شاید به سردفتری خود برحال مانده، میرزا محمدقاسم خان کشمیری که از تغییر او مامور هرات شده است موقوف گردد. و حضرت اقدس والا این عریضهٔ او را حمل بر غرض و مدّعا کرده، در باب میرزا محمدطاهرخان هیچ نفرمود و میرزا محمدقاسم خان را که مامور سردفتری هرات چنانچه گذشت فرموده و او هنوز نرفته بود، از بدکنشی و نکوهیده‌منشی میرزا محمدهاشم خان واحدالعین برادر او، که مرتکب خیانت و مباشر جنایت شده محبوس گشت، او را از رفتن در هرات منع و موقوف نمود.

مذاکرات اولیای دولتین افغانستان و ایران در باب زمین متنازع‌فیه

و مقارن این حال مردم سیستان، در اراضی متنازع‌فیها که از دیرگاه چنانچه گذشت، موضوع بحث و مذاکره و در تحت منازعه بود، عزم حفر نهر جدید کرده آخندزاده فقیرمحمد خان و محمدموسی خان از این اقدام خلاف قاعدهٔ سیستانیان به معظم‌الملک کارگزار سیستان به ذریعهٔ مکتوب آگهی داده، رقم کردند که: «ما از دیرگاه مترصّد و مهیای تصفیهٔ نزاع اراضی مذکوره و در موضع متنازع‌فیه منتظر مامور دولت ایرانیم و تا کنون که ما حاضر آمده و چندی است که در انتظاریم، از طرف دولت ماموری برای فیصل این امر بادید نیامد.» و معظم‌الملک پاسخ داد که به حشمت‌الملک حاکم سیستان عرض شد، او کار حفر نهر را معطل خواهد نمود تا ماموری از مشهد مقدس آمده، رفع نزاع و تعیین حقوق محلیه نماید و آخندزاده با محمدموسی‌خان از این تعطیل نمودن ایرانیان در باب رفع منازعت، به حکمران هرات نوشتند و او به والی خراسان ارقام کرد که: «معظم‌الملک مامور مذاکره و رفع منازعهٔ اراضی متنازعةفیها، کار را به تعطیل و تعویق انداخته می‌گوید تنها من برای تصفیه امور سرمامور نیستم و منتظر مامور دیگری‌ام که برسد، بعد کار فصل

و قطع خواهد شد. پس باید از اعتذار معظم‌الملک شخص دیگر از مشهد مامور شود که رفع نزاع به روی کار آید.» و والی خراسان از این رقیمهٔ حکمران چنانچه بیاید، امین نظام خراسان را مامور نمود.

خرید سرپیچ مکلّل به الماس

و هم در این ایام، محمداسمعیل خان سفیر، چهار عدد سرپیچ مکلّل به الماس را یکی به قیمت پنجاه و هشت هزار روپیهٔ کلّه‌دار و دیگر شصت و پنج هزار روپیه کلّه‌دار و سومین به شانزده و چهارمین به نه هزار و پنجصد روپیهٔ کله‌دار، به بیع خیار، از نزد بوزک نام کمپانی جواهری، به موعد چهل روز، خریده ارسال حضور نمود. و حضرت اقدس والا از جمله سر پیچ پنجاه و هشت هزار روپیه بها را که دارای چهارصد نخود الماس و یک دانه میانه آن به وزن چهل نخود بود پسندیده، در روز یکشنبه نوزدهم ذیحجّه فرمان کرد که: «سه عدد دیگر را پس فرستاده یک عقد گلوبند که تا چهل هزار روپیه کلّه‌دار بیرزد به کار داریم. چند عقد را به بیع خیار ارسال دارد تا هر یک منظور شود، بهای آن داده آید.» و پنجاه و هشت هزار روپیه بهای این یک عدد را رقم مجرایی برای او ارسال فرمود.

نزاع پیادگان ساخلو و پیادگان توپخانه

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، یک بیرق پیادهٔ ساخلو که صد تن در شمار است، از قندهار مامور اقامت پشت‌رود شده و سی تن از ایشان به اتفاق صدباشی یارمحمد خان در ذخیرهٔ علوفه و غلهٔ دولتی شده، خواستند که علوفه و آذوقهٔ مرسومه خود را بردارند و قربان نام توپچی بدون امری ایشان را دشنام داده و سقط گفته، با هم درآویختند و دیگر توپچیان به معاونت قربان برخاسته، با هم به جنگ گراییدند و جانبین از دَر یاری و مددگاری فئهٔ خود، و خیل سبیل محاربه شدند و یارمحمد خان صدباشی مقتول و هشت پیادهٔ ساخلو تحت رایت او مجروح گشتند و پنج نفر از توپچیان جراحت برداشته، علی‌محمد خان حاکم و میرزا محمداسلم‌خان سردفتر پشت‌رود، ماجرا معروض داشته و حضرت اقدس والا در روز بیست‌ویک ذیحجّه فرمان کرده اشخاص جنگ‌انداز و

معاونین جانبین را امر کرد که در تحت حراست به قندهار، نزد کرنیل عبدالغفار خان گسیل دارند که او مراسم بازپرس و زجر و توبیخ و تنبیه و تهدید را به تقدیم رسانیده، چنانچه باید از قوه به فعل آرد. و در پایان کار شرف‌الدین و لعل‌میر و حاجی نام سقا از دستهٔ توپچیان و دهباشی امیر از پیادگان ساخلو، که آتش‌افروز ستیز بودند، به فرمان اقدس والا هدف گلوله تفنگ سپاهیان شده کیفر دیدند. و پسر صدباشی یارمحمد خان مقتول به ارث، دارای منصب صدباشی گشت و شانزده نفر دیگر از جانبین طلب کابل شده امر والا درباره ایشان صادر گشت که دو سال محبوس بوده، در تعمیرات دولتی سنگ برپشت خود برسانند.

و مقارن این‌حال، سلطان‌محمد خان پسر سردار احمد خان، حاکم سابق لاش و جوین، که از عداوت و نفاق خانگی، فرار سیستان شده و پدرش در آنجا ودیعت حیات سپرده، روز ذلّت و عسرّت و غربت به‌سر می‌برد، از صدور و انتشار اشتهار اجازت مراجعت فراریان که از پیش گذشت، در موطن اصلی خود بازگشت و قرین راحت ورفاهت آمد.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، از قلت سپاهیان کوتوالی قندهار که دوصد و سی نفر در شمار بودند و به حراست و پاسبانی تمامت شهر رسیدن نمی‌توانستند، در صد موضع از مردم سکنه شهر و رعیتی از خوف دزد به پاسداری و حفاظت خانه‌ها و محل‌ها اقدام کرده به زحمت و مشقت دوچار آمده، از دیرگاه بدین منوال روز به سر همی‌بردند و کرنیل عبدالغفار خان ماجرا استدعا کرد که یک فوج پیادهٔ نظام به مثابه کابل ترتیب داده شود که رعیت آرام و آسوده شوند. و حضرت اقدس والا در روز بیست‌وسوم ذیحّجه ارقام فرمود که: «چهارصد نفر کامل نموده اضافه بر آن نوکر برای کوتوالی قندهار نگیرد.»

و هم در این هنگام، شانزده نفر مرد و زن از تبعهٔ دولت چین و یازده نفر از مردم اوزبک متوطنه ماوراءالنهر، که رهسپار طواف بیت‌الله حرام شده و دولت انگلیس ایشان را از رقابت با دولت روس و چین مانع گردیده، ایشان از راه کراچی و شالکوت بلوچستان وارد قندهار شده، حضرت اقدس والا از عریضهٔ میر محمدحسین خان حکمران آنجا آگاه شده رقم فرمود که: «به هرواحدی بیست

روپیه زاد راه داده و بدرقه با ایشان همراه نموده از راه هرات در سرحد برساند که آسوده‌حال در خانه و جای خود شوند.»

و هم در روز بیست‌وسوم مذکور ماه ذیحجّه، حضرت اقدس والا میرزا عبدالشکور خان طبیب کابلی را، که عمر جوانی را صرف خدمت دولت و خاندان سلطنت و اعداد ملت و رعیت کرده در حالت پیری به واسطه امری مورد عتاب امیر مرحوم آمده از خدمت معزول و از نعمت ملاطفت دولت محروم گردیده بود، به پاس قدمت ملازمت و خدمتش پیش خوانده، مشمول عاطفت از حد بیش و برحال فرمود و از سر سال پارس‌ئیل، که روز یازدهم ذیحجّه بود، تنخواهش را امر دادن و ثبت دفتر نمود.

اغوا نمودن غلامان جدیدالاسلام قوم خود را

و هم در تضاعیف واقعاتی‌که ثبت شده آمد، غلام‌بچه‌گان جدیدالاسلام کافرستان از امیر مرحوم رخصت رفتن در موطن و مسکن خود یافته و از کابل در کافرستان شتافته، اقوام خویش را پیش خوانده به زبان اغوا نزد ایشان اظهار کردند که در کابل به تعلیم امور دینیه و تلقین و تأدیهٔ نماز پنجگانه یومیه چندان تأکید و توجیه نیست و اگر کسی نماز جمعه را نخواند و ترک تحصیل مسایل اعتقادیه و حلال و حرام و فرایض و نوافل و واجبات و مستحبّات و مکروهات و سنن شرعیه نماید، کسی از او نپرسیده مورد بازپرس و تنبیه و تهدید امر معروف و نهی منکر نمی‌شود و در اینجا ملایان و معلمین شما را به زور و اجبار و اکراه، برای تعلیم و تلقین مسایل دینیه و ادای نماز در اوقات پنجگانه احضار می‌نمایند، باید شما به گفتارشان عمل نکرده در آنچه امر می‌کنند اقدام ننمایید و خود ایشان نیز به مناهی و ملاهی کفریه زمان جاهلیت خود، که بر آنها عادی بودند پرداخته از قوه به فعل و از عدم به وجود آوردن آغاز نهاده، مواظب ارتکاب در اکتساب افعال نامشروعه شدند و معلمین را به تحذیر و تخویف نمودن، از تعلیم جدیدالاسلامان بازداشتند. چنانچه اهالی کافرستان از اغوا و القای آنان، ترک شعایر اسلامی کرده، از قیود و شروط امور دین‌داری سرباز زده، به غفلت و بطالت جهالت گراییدند و ازاثر مصاحبت و مجالست و مذاکرت غلام‌بچه‌گان ثمر کفر و بی‌باکی از ناصیهٔ حال

همگنان پدیدارآمده، جنرال بهاءُالدین خان مقیم اسمار ماجرا معروض داشته، تمامت غلامان طلب کابل شدند و در سال دیگر باز از حضور امیر مرحوم خواستار رخصت و اجازت رفتن در ملک و وطن خود گشتند و آن مرحوم نظر به این عریضه جنرال بهاءُالدین خان، رفتن ایشان را در ملک‌شان منع نموده، امر کرد که هرگز نروند و در این هنگام از مراحم ملوکانه اقدس والا، که اشتهارات عدیده در اجازت مراجعت عموم اهالی سکنهٔ مملکت افغانستان در اوطان خود انتشار داد، غلامان قوم جدیدالاسلام نیز در طمع افتاده، به اقوام خود پیام دادند که عوض خدمت از ملک برای‌شان گسیل نمایند که رخصت حاصل کرده و عوض داده در ملک بیایند. و جنرال بهاءُالدین خان، از این پیام مکیدت ارتسام ایشان آگاه گردیده، ماجرای مذکور را سراپا برنگاشت که: «اگر رخصت و اجازت در ملک شدن به ایشان داده شود، همان آش در همان کاسه ریخته خواهد شد و اگر بعضی از ایشان زن و عیال در ملک داشته باشد، به کابل خواسته شوند و خودشان در ملک نیایند، اقرب به صواب و بعید از پیچ و تاب اضطراب خواهد بود تا باز به کفر خود رجعت نکرده و مرتد نشوند.» و حضرت اقدس والا در روز بیست‌وسوم مذکور ذیحّجه ارقام و احکام کرد که: «در ملک نرفته اگر بعض‌شان عیال داشته باشد، عیالش در کابل خواسته شود که مبادا ارتداد ورزیده زحمات و خسارات دولت‌که در تسخیر کافرستان و اطاعت کفار و ادخال‌شان در دین اسلام به روی روز آمده به هدر رود و فلسفه مکررات تاریخیهٔ افغانستان از ارتداد آنان به تکرار کفرشان یادآور آمده نیکی به بدی مبدل شود.»

و مقارن این‌حال در روز بیست و چهارم ذیحّجه توقیه نامی غیر از توخته نام که گذشت، به منصب میرآخور مردم ترکمان دولت‌آباد تابع اندخود سرافراز و از عطای خلعت سراپا چون چوخا و پیرهن و زیرجامه و کفش و کلاه ممتاز گشت.

مورد موهبت و ملاطفت شاهانه شدن سردار یحیی‌خان

و هم دراین ایام سردار یحیی‌خان، پسر سردار سلطان‌محمد خان مرحوم که با سردار محمدآصف خان و محمدیوسف خان پسران و محمدنادر خان و محمد سلیمان خان و شاه‌ولی خان و محمود خان و احمدشاه خان و احمدعلی‌خان و

غیره نبایر و نوادگان خود، چنانچه گذشت، بیست و پنج هزار روپیه کلّه‌دار از دولت قرض گرفته، از دیره دون در کابل آمد و از روی داد قضیهٔ ارتحال امیر مرحوم، سررشته و انتظام مهام معاش‌شان به تعویق افتاد، مورد الطاف خسروانه شده از جمله بیست و پنج هزار روپیه که قرض گرفته بود، پنج هزار را موهبت فرموده، بیست هزار باقی را از بابت بهای باغ و سرای واقع دیره دون او فرمان مجرایی چنانچه بیاید ارقام و امضا نمود.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم گشت، مختار نام قندهاری که از سبب قتل میرعباس سیستانی، شوهر خواهر خود، در زندان قندهار محبوس و حکم والا چنانچه گذشت صادر شده بود که تا معلوم شدن ورثهٔ مقتول محبوس باشد؛ و ورثهٔ او از آخندزاده فقیرمحمد خان حاکم و سرحدّ[دار] چخانسور طالب ثار مورث خود شده و او معروض داشته، حضرت اقدس والا در روز بیست‌وپنجم ذیحّجه میر محمدحسین خان حکمران قندهار را فرمان کرد که او را گسیل هرات نماید که در محکمهٔ شرعیهٔ آنجا دعوی ورثهٔ میرعباس را قطع کند. و اویش گسیل هرات داشته داخل زندان آنجا شد.

برحال شدن وظیفهٔ ملاّ محمدحیدر هروی

و در روز یکشنبه بیست‌وششم ذیحجه، حضرت اقدس والا از عریضه و استدعای سعدالدّین‌خان حکمران هرات، دوصد روپیه نقد و شش خروار غله، وظیفه مستمرهٔ سالانه ملاّ محمدحیدر نام، وکیل امیر مرحوم را برحال فرموده، تنخواه افتای محکمهٔ شرعیهٔ او را که دوصد و نود روپیه و پنج سدس یک روپیه بود، با چهار خروار تبریز غلّه، از این تاریخ معیّن نموده، دیگر مفتیان محکمهٔ شرعیهٔ آنجا را موقوف و عوض از کابل مامور کرد.

تصمیم عزم والا بر نساجی مردم افغانستان

و هم در این ایام، محمدحسن خان، حاکم آیبک، چهار توب قاقمه را به فرمان اقدس والا به هفتاد و هفت روپیه خریده ارسال حضور نمود و حضرت اقدس والا در روز دوشنبه بیست‌وهفتم ذیحّجه بدو ارقام و احکام فرمود که: «زنان بافندهٔ

قاقمه را هرقدر مبلغ که بخواهند از دولت به نام تقاوی بدهد، که حرفت و صنعت قاقمه‌بافی عام گردیده، بازار خرید و فروش آن رواج یابد، تا رفته رفته عموم اهالی افغانستان خصوص مردم و ترکستان، صنعت نساجی را عام و مروّج ساخته، از لباس تابستانی و زمستانی خود به راحت و سهولت اندر شوند و از احتیاج اقمشهٔ پشمینه و ابریشمینه و غیرهٔ اروپایی بی‌نیاز آیند.

و مقارن این حال، در روز چهارشنبه بیست‌ونهم ذیحّجه فرمان بخشش قرض سردار یحیی خان و مجرایی بیست هزار روپیه بقیهٔ قرض او که وعدهٔ ذکرش داده آمد و آنفاً رقم شد، اصدار یافت. و سال هزار و سه صد و نوزده قمری هجری منصرم و منقضی گردیده، ذات اقدس والا در عرصهٔ شش ماه و یازده روز این‌سال، که بر تخت امارت جلوس فرمود، تأسیسات مستحسنهٔ عادلانه تشکیل داد که ادامتش ابدان خواص و عوام را به منزله جان بود و استدامتش قامت راحت و رفاهت اهل اطاعت را سروآسا راست می‌نمود و از آن جمله توبه و انابت نامهٔ ذات شاهانه و عهد و سوگند مامورین دولت و انتشار اشتهار رجعت فراریان و موهبت هشت کرور روپیه بقایای مملکت و به روی کار آوردن دفتر اول حضور و مجلس اطلاق محبوسین و شورای خاص و شورای عام و میزان‌التحقیق و غیره و غیره بودند که به روی کار آورده، مملکت را چون ابر بهار از ریزش باران رأفت و ملاطفت با خضارت و نضارت ساخت و چنانچه رقم شده آمد، عالمی را مفتون کردار و شیفتهٔ گفتار و فریفتهٔ رفتار هموار سزاوار خویش گردانیده، جهان جهان، تخم آرزو و امید بر مزرعهٔ قلوب بکاشت.

وقایع ماه محرم سنهٔ هزار و سه صد و بیست قمری هجری

مشمول مراحم خسروانه شدن اصطبل‌داران دولتی

در روز پنج‌شنبه غرهٔ محرم، حضرت اقدس والا نظر لطف و مرحمت بر اصطبل‌داران و رایضان و خادمان اسپان دولت، که در ترکستان مواظب اجرای [وظایف] مرجوعهٔ خویش و مشغول ادای نگاهداری و پرستاری اسپان دولتی

بودند، انداخته و دَرِ موهبت و عطیت به روی ایشان کشاده، بر سبیل اشتهار نگار داده در بدخشان و ترکستان و قطغن انتشار فرمود و هم ثبت دفتر تشخیص عامۀ مواجب‌خواران و راتبه‌داران نمود که: «هر یکی از میرآخوران را در ماهی سی‌وپنج روپیه و نایب را بیست‌وپنج روپیه و مهتر را نُه روپیه و سقاء و خاکروب و کناس را شش روپیه بدهند.» و هم‌چنین تنخواه عموم میرآخوران و نایبان و مهتران و سقایان و کناسان دولت را در کابل و غزنین و جلال‌آباد و قلات و قندهار و پشت‌رود و فراه و چخانسور و هرات و هزاره‌جات و غیره را به یک منوال معین فرمود، زیرا که از قلت تنخواه در عهد امیر مرحوم از جو و کاه اسپان سرقت کرده، دارای اقطاع و قلاع و مزارع و مساقات و مراتع و اراضی و عقار شده و غلام‌حسین‌خان پیشخدمت‌باشی مامور تفتیش و سنجش گردیده و جیرۀ اسپان را که در روزی یک سیر به وزن کابل کاه و نیم‌سیر جو مرسوم و معین بود کاسته، کاه را سه چارک و جو را یک‌ونیم چارک قرارداده، چون این مقدار برای اسپان مکفی آمد، از هر راهی، در روز یک چارک کاه و نیم‌چارک جو را که از شمار سالها خروارها و قرار تسعیر هزاران روپیه به حساب آمد، بر هر میرآخور از ده الی بیست و پنجاه و بر نایب از ده الی سی‌هزار روپیه حواله کرده، از ملک و مال و متاع و قوم ایشان حصول و تحویل خزانه نمود. چنانچه در تضاعیف واقعات عهد امیرمرحوم جابه‌جا مرقوم شد، خلقی به این بلا مبتلا آمده، از هستی و استعداد تهی‌دست و گم و فرار گشت. و چون این امر در مکنون خاطر انور مستحضر بود و نیک می‌دانست، تنخواه ایشان را افزون فرمود که شاید دیگر سرقت نکنند، ولیکن میرآخوران و نایبان و مهتران که از ارذل ناس و تبعۀ شیطان خناس و گرفتار وسواس بودند، دست از سرقت برنداشته، اسپان را بسی لاغر و زار و زبون در حالت پوست به استخوان چسپیده نگاه می‌داشتند و مامورین دولت که به امر پادشاهی اقدام در سنجش و پرسش می‌کردند، دهن ایشان را نیز به پول سرگین و جو و کاه آلوده، مطیع و منقاد و شریک و سهیم خود می‌ساختند. چنانچه چاره و علاج کار دشوار افتاده، سد رخنۀ سرقت این فرقۀ تبعۀ دیو لعین نفس نشد.

و هم در تضاعیف واقعاتی‌که به شرح رفت، شجاع و مولاداد و خداداد و اصغر نامان از سرخیلان بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین قوم اندر غلزایی، که پس اِز مطیع و

منقاد شدن هزاره‌جات یاغیستان، راه آمد شد و ییلامیشی در موطن و مسکن قوم قلندر از هزارهٔ جاغوری کشوده بودند، هزارگان را که بدنام دولت و در حقیقت جاهل و وحشی و بعید از دانش رسم و رواج عرض و داد حکومت بودند، و از جور و ستمی که از اعداد لشکر و اعیان کشور دیده، خوف و هراس و یاس زیاد در دل داشتند و استغاثت و داد خواهی را نمی‌دانستند، تخویف و تحذیر نموده و طریق جور و ستم پیموده، دختران و زنان ایشان را به اجبار و اکراه تصرف و تصاحب کرده، زراعات ایشان را علف و تلف دواب و مواشی گله و رمهٔ خود می‌نمودند، یکصد و پنجاه و چهار خانوار از ملک و وطن خود فرار اختیار کرده، در نواح قلات و بین هزارهٔ جاغوری و مالستان پناهنده شدند و چند تن از کدخدایان‌شان با حالت جهالت که هیچ نمی‌دانستند و از قواعد حکومت و عرض و استغاثت رعیت آگاه نبودند، به تعلیم بعض مسافرین و ساکنین که از بین ایشان عبور و مرور کرده می‌گفتند که در کابل رفته به حضور پادشاه دادخواه شوید که دست ستم‌کوچندگان و خانه به‌دوشان بادیه‌نشینان قوم اندر را از گریبان روزگار شما کوتاه فرماید، حاضر کابل شدند و به وسایل و وسایط و صرف مبالغ که از بهای مال و دختر و عیال خود به دست آورده بودند، عریضهٔ خود را به مطالعه ساطعهٔ اقدس والا رسانیده، در روز اول مذکور محرّم، حکّام قلات و جاغوری و مالستان را فرمان رفت که: «فراریان مردم هزارهٔ قلندر را تسلیت و دلجویی و جانب موطن و مسکن ایشان رجعت دهند و ملکان مذکورهٔ قوم اندر را نیز فرمان شد که مزاحم حال هزارگان نشوند و اگر دعوی مزارع و مراتع ایشان را داشته باشند، وکیل خود را در کابل نزد سردار عبدالقدوس خان ایشک‌آقاسی حضور گسیل دارند که سررشته به او بدهد و این وکیل خواستن و سررشته دادن عبدالقدوس خان همان بود که قاضی عبدالشکور خان چنانچه گذشت، مامور سرپرستی مهاجرین و ناقلین افغان شده، چون در هزاره‌جات رسید، املاک مردم قلندر و مسکهٔ جاغوری را به مردم کوچی قوم اندر و خروتی و کاکر داد چنانچه تا حال در تصرف‌شان است.

اطلاق محمد امیر خان از زندان

و هم در روز مذکور محرم، حضرت اقدس والا، محمد امیرخان سابق برگد و برادر سپهسالار غلام‌حیدر خان اروکزایی، که در عهد امیر مرحوم از کردار ناسزاوار خود، که بهرام نام خادم برادر خود را در ماوراءالنهر فرستاده مصمم فرار و محبوس شده بود، عفو و رها فرموده در ماهی پنجاه روپیه تنخواه برایش تعیین نمود و هم‌چنین ملا محمدشریف نام اوزبک را که تحصیل علم طب در مشهد مقدس کرده در فن طبابت ماهر شده بود، مشمول الطاف خسروانه نموده در ماهی شصت روپیه تنخواه برایش مقرر فرمود و پس از چندی چهل روپیه افزوده در ماهی صد روپیه قرارداد که از دولت به او بدهند و هم میرزا محمدجان کشمیری را که امیر مرحوم از کج‌روشی و بدمنشی خود او محبوس فرموده و تا این وقت در زندان بود، از عریضه و استدعای میرزا فضل‌احمد خان پسرش، که مامور اقامت بمبئی و اجرای خدمت دولت چنانچه گذشت شده بود، از حبس رها فرموده.

شرح حال شهنوازخان کشانی

از عریضهٔ شهنوار خان نام، قوم کشانی، که به امر و فرمان امیر مرحوم مواظب و مشغول حصول معلومات و نظریات از حالات حرکات و سکنات و مقتضیات سفرای دول انگلیس و روس و آلمان و بلژیک و غیره در ایران بود، از کوایف اظهارات و پیشنهادات ایشان همواره به حضور مرحوم مذکور نگار می‌داد، حالی رای والا شد که عرایض عدیدهٔ مشتمله بر احوال واوضاع دول مذکوره به حضور فرستاده به جواب هیچ یک نایل نگردیده و هم عیال و اطفال خود را از اشتهاری که به نام فراریان انتشار یافته است، در قندهار فرستاده ایشان محبوس شده‌اند و اقدس والا در روز دوم محرم میر محمدحسین خان حکمران قندهار را ارقام فرمود که عیال و اطفال او را تفویض قومش نماید و خود او را فرمان رفت که از ایران در قندهار آمده از آنجا رهسپار کابل شود. چنانچه در پایان کار او در کابل آمده و شرفیاب‌بار شده، در خانه سعدالدّین خان که طلب کابل و به منصب قاضی‌القضات مفتخر گشت روز به سر همی‌برد تا که بمرد.

شرح حال و هلاکت آقا جان رساله‌دار

و هم در خلال واقعات مسطوره، آقاجان نام رساله‌دار، که در احیان تمرد و طغیان سردار محمداسحق خان با او فرار وادی ادبار و در ماوراءالنهر دوچار ذلّت و انکسار شده، روز غربت و ذلّت و عسرّت به سر می‌برد، از اشتهار سعادت‌آثار، که به نام فراریان چنانچه گذشت انتشار یافته بود، با اهل و عیال خویش وارد فیض‌آباد بدخشان شده، محمدعمرخان کرنیل نظامی او را بدون عیال و اطفال جریده، به حراست و بدرقگی دو تن از سواران نظام رهسپر کابل ساخته، قرار داد که هر امری که از حضور والا در باب اهل و عیال و خود او را صادر گردد، به محل اجرا آرد و هر سه تن با سه نفر مسافر دیگر در موضع کته‌سنگ، واقع فاصلهٔ یک‌ونیم کروه از قلعهٔ نظامی شام چکنی، رسیده از باریدن برف و وزیدن باد رساله‌دار مذکور با دو تن از مسافرین هلاک گشته، هر دو تن سواران نظام و یک تن مسافر به معاونت و یاری بعضی از دیگر مردم که از این قضیت آگاه شدند، جسد هر سه تن را در شام چکنی نقل داده دفن کردند و حضرت اقدس والا از عریضهٔ کرنیل محمدعمر خان بر ماجرا آگاه شده حواله این وقعه را به قضا و قدر الهی نموده، امر تحقیق که مبادا ایشان را رفقای‌شان کشته باشند نفرمود.

تعمیر حوض انبار زیر کوتل ایرکنگ

و هم در این وقت، حکم اقدس والا در باب تعمیر و ترصیص و تشیید آبدان واقع زیر کوتل ایرکنگ، از توابع خان‌آباد، که خراب و از سنگ و خاک انباشته شده بود، اصدار یافته ارقام رفت که: «چون از آنجا تا آق‌سرای قندز، ده کروه مسافت است و مردم غوری و بغلان و برگه و تیمز در قرب و جوار آن سکنی دارند، از ایشان حشر و مزدور مامور کرده، حوض انبار مذکور را تعمیر و ترمیم نموده، از حجر و آجر و گچ و آهک برافرازند که در گاه و بیگاه سالکین راه از آب محروم نشوند و از عدم[آب] به تعجیل و شتاب، قطع مسافت آنجا را نکرده خسته و سوده نگردند.»

خیانت سکندرخان و حکمران قندهار

و از دیگر سوی درخلال واقعاتی که ثبت و رقم شد، میرزا عبدالحمید خان قندهاری مبلغی را از غبن و خیانت و غدر و سرقت سکندر خان، تحصیلدار وجوهات قندهار، ادعای به روی روز آوردن و به منصهٔ ظهور رسانیدن کرده، فرمان ضبط صکوکات و تحقیقات حالت پرخسارت او اصدار یافته، در وقت تفحّص و تفتیش مکتوبات او، صندوقی به دست آمد که در بین آن سیزده کیسه و در هر کیسه، سه هزار روپیهٔ کابلی، همه در چرم دوخته، ظاهر گشت. و روز دیگر میر محمدحسین حکمران و کوتوال قندهار با هم خلوت کرده از جمله بیست‌هزار روپیه را به معرفت کوتوال میر محمدحسین‌خان گرفته، در خزانهٔ حرص و آز خود انداخته و اندوختهٔ کیسه‌ها را مفقود و مخفی ساختند و خود سکندرخان را گسیل کابل نموده، از عریضهٔ میرزا عبدالحمید خان به گوش راست‌نیوش والا رسیده، سکندر خان را از عرض راه امر مراجعت در قندهار کرد و محمداسمعیل خان پسر ناظر جانداد خان و حاجی عبدالشکور خان تاجرباشی را مامور حصول به حساب او نمود و آن مبلغ همچنانی که گرفته بود، بهرهٔ میر محمدحسین خان شد.

و مقارن این حال در روز یکشنبه چهارم محرم، میرزا عبدالاحمد خان غزنوی، که از دفتری سمت مغربی چنانچه گذشت معزول و شیراحمد نام برادرش از کوتوالی غزنین موقوف و جان‌محمد نام برادر دیگرش از منصب رساله‌داری دسته سوارهٔ نظام حکیم سنایی محروم گردیده بود، نظر به شقاوت و شرارت و خیانت و خسارت خود زیاده‌تر مورد عتاب پادشاهی گشته، رقم خانی او که در غرهٔ محرم سنهٔ ۱۳۱۹ هجری، از حضور امیر مرحوم به او داده و مزیّن به خط خاص و مهر شهزادگی اقدس والا شده بود، از دنائت نسب و رذالت حسب و به هم‌اندازی و نفاق‌انگیزی او در بین اعداد از او گرفته و ضبط شد.

مراجعت محمودبیگ از دمشق در افغانستان

و از دیگر سوی در خلال واقعات ماه ذیحجه، محمودبیگ پسر غلام‌محمد خان طرزی و حبیب‌الله خان پسر گل‌محمد خان برادر او، که از سالها در دمشق و غیره مواضع مشقت‌ها کشیده و زحمت‌ها دیده و مرارتهای ذلّت و عسّرت غربت و فقر

و مسکنت چشیده و با پدر خود سیاحت‌ها کرده و تجربه‌ها آموخته و سرگذشت‌ها در مکمن خاطر اندوخته و به آتش فراق موطن و مسکن اصلی و اقربا و احباب خود سوخته بود، به عزم مراجعت در افغانستان وارد کلکته شده و با محمداسمعیل خان ملاقی گشته، او از وصول و ورود هر دو تن در آنجا معروض حضور داشته با عریضهٔ خود ایشان که نگاشته بودند، پس از ادای مراسم فاتحه‌خوانی و دعای طلب مغفرت برای روح پرفتوح امیر مرحوم و تقدیم لوازم تبریک و تهنیت امارت اعلیحضرت والا از جانب خود اصالةً و از طرف بازماندگان خود وکالةً بیعت نموده، ربقهٔ اطاعت به رقبهٔ متابعت نهند و اقدس والا از عریضهٔ سفیر مذکور و خود آن دوتن، در روز چهارم مذکور ماه محرم ارقام فرمود که: «پاسپرد با چیزی نقد به نام زاد راه به اندازه کفایت هر دو تن تا کابل داده رهگرا و مرحله‌پیمای حضورشان سازد.» و در پایان کار چنانچه بیاید حبیب‌الله خان به نیابت کوتوال کابل واصل گردیده، با جماعهٔ مشروطه‌خواهان محبوس گشت و محمودبیگ از حصول نسبت صهریت با شهزادهٔ اعظم سردار عنایت‌الله خان و شهزاده محتشم سردار امان‌الله خان بر مرام نایل آمده و چندی به مدیریت سراج‌الاخبار به سر برده، در عهد امیر امان‌الله خان غازی به منصب وزیری وزارت جلیلهٔ خارجه سرافرازی حاصل کرد که إنْ شاءالله در موقع و محلش مفصلاً رقم خواهد شد.

بر حال شدن تنخواه ملاّ محمدعظیم تاجر

و مقارن این‌حال در روز دوشنبه پنجم محرم، حضرت اقدس والا از نظر ملاطفتی که جانب ملا محمدعظیم تاجر کابلی و مقیم بمبئی داشت و او را خادم صادق دولت می‌پنداشت، پنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار و دو هزار و چهارصد روپیهٔ کابلی، تنخواه سالانه او را که از فوت امیر مرحوم معطل شده بود، برحال فرموده فرمان کرد که از مبالغ عطیهٔ مستمرهٔ دولت انگلیس که به نام فارن سکرتر حواله داده شده، به تنخواه سال گذشتهٔ وادی‌ئیل خود مجری و محسوب نماید.

پاسپرد حاصل کردن سفر برای محمد و زکریا

و هم در خلال احوالی که رقم شد، به رعایت این‌که مامور این دولت در ممالک دیگر دول، بدون اجازت دولت انگلیس نظر به معاهدهٔ موثقه که در بین دولتین افغانستان و انگلیس منعقد و مرتبط گردیده قرارداده شده بود که دولت افغانستان خود را در تحت حمایت انگلیس دانسته، حق آدم نزد اولیای دیگر دول فرستادن و مذاکره نمودن و طرح معرفت و مکاتبت انداختن و بیع و شرای آلات حربیه و غیره اشیاء کردن و مرابطات و مراودات تجارتی در میان آوردن و مفاوضات سیاسی نگاشتن نداشته باشد، رخصت رفتن نداشت. حضرت اقدس والا از مامور رفتن در اسپین شدن محمدزمان‌خان و ذکریاخان برای تسلیم شدن اتوابی که امیر مرحوم از مستر فرید کروپ آلمانی چنانچه گذشت خریده بود، به محمداسمعیل خان سفیر این دولت در کلکته، آگهی داده او به اجازت دولت انگلیس، پاسپرد هر دو تن را از خود آن دولت حاصل کرد و در وقت ورود آن دو تن در کلکته چنانچه بیاید، به ایشان سپرده رهسپار اسپین ساخت.

به عزم تهنیت و تعزیت وارد جلال‌آباد شدن سید اکبر

و مقارن این حال، ملاسید اکبر تیراهی، با سه تن از مردم تیراه، به عزم ادای مراسم تعزیت رحلت امیر مرحوم و دعای طلب مغفرت و قرائت فاتحت برای روح پرفتوح آن مغفور و تبریک‌وتهنیت امارت اعلیحضرت والا، وارد جلال‌آبادشده، محمدعلی‌خان وکیل سیقانی به وعدهٔ حصول اجازت از حضور والا ایشان را امر رفتن به زیارت مزار مهترلمک در لمقان کرده، از ورودشان به حضرت اقدس والا آگهی داد و در روز چهارشنبه هفتم محرم ارقام رفت که: «پنجصد روپیه از خزانهٔ جلال‌آباد به نام زادراه به او داده با ارباب احمد خان قوم خلیل که او نیز به همین عزم و اراده، آهنگ تقبیل سدّهٔ علیا داشت، گسیل کابل نماید، امّا پاسپرد به ارباب احمد خان داده زاد راه ندهد، زیرا که مهاجر و از تبعهٔ این دولت است و تنخواه دارد.» و ایشان حاضر بار آمده و مراسم تعزیت و تهنیت به پای برده به اعزاز و احترام مراجعت کردند.

به کابل آمدن جناب مستطاب ملاّ نجم‌الدّین

و هم در این ایام، جناب مستطاب متورّع ایاب، ملا نجم‌الدّین که پس از ارتحال امیر مرحوم چنانچه گذشت به آرزو و آمال خود نایل و در قریه هده واصل گشته بود، پس از عید اضحی رهگرا و مرحله‌پیمای کابل شده و با جمعی از مریدان و پیروان خود بارياب گردیده و مراسم تعزیت و تهنیت به تقدیم رسانیده و اعزاز و احترام فایقه از ذات شاهانه نسبت به خود دیده، متشکرانه در مسجد محلهٔ تنورسازی جای موقتی گزید و تا که در آنجا بود، خواص وعوام به ازدحام نزد او شده از فیض دستبوس مستفیض گشت.

احداث قلعهٔ نظامی در لعل‌پورهٔ سفلی

و هم در این هنگام سرتیب محمدحسین خان مقیم بندر دکه، به امر حضرت اقدس والا، در موقع لعل‌پورهٔ سفلی، قلعهٔ نظامی دولتی اساس نهاده و دست به کار احداث آن برده به سرعت هرچه تمامتر آنرا تعمیر و آباد کرد.

شرح ترهّات و واهیات قطب‌الدین قندهاری

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شد، قطب‌الدین نام قندهاری از سواران نظامی مقیمی بشبلاق، که مجمل احوالش از پیش گذشت، دام حیلت و تزویر گسترده، پیشهٔ درویشی و قریه و دیه و خانه‌گردشی اختیار نموده، عوام کالانعام را به خود رام و پذرام ساخت، چنانچه در هرقریه و قشلاق که ورودش اتفاق می‌افتاد، خود را بزرگ و پارسا و مستجاب‌الدعوت جلوه داده، زنان و پسران و دختران را با زبان کیادی و شیادی، فسون دمیده و نذرانه گرفته و در قریهٔ دیگر رفته به همین کار اقدام و روز خدیعت خود را شام و شب مکیدت خود را بام همی کرد و رفته رفته شهرهٔ شهر و سمرهٔ دهر شده، مردم توابع و نواح جلال‌آباد و لمقان، راسخ‌الاعتقاد ترهات او گشتند و مرضی و حاجت‌مندان نزد او شده، استشفاء و استدعای انجاح حوایج همی نمودند و زنان عقیمهٔ عاقره از او فرزند همی خواستند و دوشیزگان بالغه آرزوی وصال در آغوش شوهر، از او همی

جستند؛ و قماران و خماران و الواط و فسّاق، تعویذ حصول کام از او همی طلبیدند؛ و عشاق وصال یار و وصل معشوق خویش را از پیش [او] همی‌جوییدند و بدین واهیات گرم بازار روزگار گردیده، از قضا در موضع دیه کتل، علاقهٔ لمقان، وارد گشته، عطامحمد نامی که مرض سپرز و تب ربع داشت، از در استشفاء نزد او شده و اویش به پشت خوابانیده به عصای ستبری که در دست او بود، به قوّت هرچه تمامتر بر شکم او کوفته، روحش را از قالب تن بروفت؛ و محمدعمر خان قایم مقام حاکم لمقان، درویش مکیدت‌اندیش را حبس فرموده ماجرا معروض داشت. و حضرت اقدس والا قطب‌الدین قاتل عطامحمد را محبوس و مغلول طلب کابل فرموده با خامهٔ خاص رقم نمود که: «او را گسیل کابل نماید تا به واسطهٔ میرزا محمدحسین خان کوتوال تقدیم حضور شده، مراسم بازپرس و سیاست در محل اجرا آید.»

جور و ستم علی‌محمدخان حاکم پشت‌رود

و هم در خلال این‌حال، اهالی پشت‌رود، شرحی از جور و ستم و مصادرت و اخذ رشوت علی‌محمد خان حاکم در روز سیزدهم محرم پاسخ قبول نشدن و به گوش دادنیوش والا جای نگرفتن عرض ایشان ارقام رفته، در پایان کار از تکرار عرایض و اصرار استغاثت آن مردم، که به‌پایهٔ سریر امارت پیهم رسید، علی‌محمدخان در قندهار چنانچه بیاید، مامور جواب گفتن فقرات معروضهٔ رعیت شده، از حکومت معزول گشت.

فوت شیرمحمدخان پسر سردار غلام‌محمدخان

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، شیرمحمد خان پسر سردار غلام‌محمد خان، پهلو بر بستر مرض سوده و به اجازت اقدس والا از راه تبدیل مقام و تغییر هوا، رهسپار قندهار شد و پس از وصول در قلات، به روز جمعه شانزدهم محرم جان به حق تسلیم کرده وداع زندگی گفت؛ و کرنیل محمدحسن خان تجهیز تغسیل و تکفین او را نموده، به ذریعهٔ تخت روان و خدمهٔ خودش، که همراه او بودند، گسیل قندهار نموده در قبرستان نیاکانش دفن کردند.

استدعای دولت تجدید قرداد را با مستر فاربس فاربی کمپانی

و مقارن این حال، در روز چهارشنبه چهاردهم محرم، مطابق بیست‌ودوم اپریل سنهٔ ۱۹۰۲ میلادی، مستر فاربس فاربی کمپانی لمیتد مقیم کراچی را که در روز چهارم ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ ۱۳۱۲ هجری مطابق بیست‌وهشتم ماه ستمبر سنهٔ ۱۸۹٤ میلادی، چنانچه گذشت با دولت افغانستان در باب خرید و اشترای آلات و ادوات حربیه و غیره قرارداده و متعهد گشته بود، که هر چه این دولت فرمایش کند از اروپا و هند خریده گسیل کابل نماید، ارقام رفت که: «اگر از در تجدید مواضعه و معاهدهٔ ماضیه پیش آمده، متحمل این خدمت شود، دولت افغانستان در منظوریت تجدید آن مستعد و آماده است که خود مستر مذکور قرارداد و قیود ارسال و مرسول مال و غیره را مفصّل و مصرّح ارقام بدارد.» و پاسخ لا و نعم او در موقعش صورت ارقام خواهد پذیرفت.

سرقت حافظ محمد شریف

و از جانب دیگر در خلال واقعاتی که در حیز تحریر درآمده صورت تسطیر یافت، محمدشریف نامی که حافظ قرآن بود و در ظاهر راه دین سپرده در باطن طریق هوا و هوس می‌پیمود، دو دختر چون جوهر نساء و زرک نامان، از مردم بولیمین قوم طوری، به سرقت برداشته با خود آورده و در بندر دکه، به دست سرتیب محمدحسین‌خان گرفتار آمده، به او اظهار کرد که زرک دختر حضرت‌شاه و جوهر نساء برادرزاده غلام قادر نامان، ساکنان موضع سامانه واقع علاقهٔ تیراه اند؛ و او حافظ محمدشریف و هر دو دختر را در جلال‌آباد گسیل و تسلیم فیض‌محمدخان کوتوال کرد و پدر جوهر نساء از عقب دختر خود در جلال‌آباد آمده، او را به مشقات فوق‌الطاقه و دعوی و خصومت شاقه در محکمهٔ شرعیهٔ آنجا به دست آورده، با خود در کرم برد و زرک هم‌چنان در دست سرقت و مخالطت حافظ محمدشریف بماند؛ و کمشنر پشاور از عرض کسان او به محمدعلی‌خان، حاکم جلال‌آباد نوشته دختر را خواهان شد که در پشاور رجعت دهد تا به کسانش سپرده شود و او رقیمهٔ کمشنر را ارسال حضور نموده ماجرا معروض داشت. و

حضرت والا حاکم مذکور را ارقام و استفسار اصل و حقیقت این مرام کرد و او بر طبق مسطور به حضور نگاشته حضرت اقدس والا در روز بیست‌ویکم محرم، حافظ محمدشریف و دختر را طلب کابل و امر نمود که به کوتوال کابل تسلیم نماید که پس از تحقیق و تفتیش و حصول معلومات صحیحهٔ صادقه، هر چه امر شود حاکم مزبور از طرف خود به کمشنر پشاور بنویسد و چنانچه بیاید، دختر، حافظ محمدشریف را چون هتک عصمت او کرده بود، از خجلت و انفعال از رفتن در کرم و دیدار کسان خود ابا نموده او را به شوهری اختیار کرده، رفع مناقشه و مکاتبه در میان آورد. و مقارن این‌حال، کرنیل محمدعلی‌خان، پسر سردار سلطان‌محمدخان مرحوم، که با سپاه نظام در شنوار مقام خدمت داشت، چون از دیرگاه در آنجا به سر برده بود، از راه تبدیل طلب کابل شده، کرنیل ولی‌احمدخان پسر ابو احمدخان مامور اقامت شنوار گشت.

ترفیع منصب کرنیل محمدعمرخان محمدزایی

و هم در روز بیست‌ویکم مذکور ماه محرم، فرمان ترفیع منصب برگدی به نام کرنیل محمدعمر خان محمدزایی، که در اندراب قطغن اقامت خدمت داشت، اصدار یافت و این محمدعمر خان زوجهٔ ثیبهٔ سردار نورعلی خان پسر سردار شیرعلی‌خان مرحوم قندهاری را به زنی خواسته و پس از فوت او به منصب جنرالی چنانچه بیاید رسیده و از اندراب در مزارشریف تبدیل یافته، در آنجا مسماة مستوره دختر سردار محمدامان پسر سردار محمدزمان‌خان ابن امیرکبیر دوست‌محمدخان را از کابل به زنی خواسته، چون از سردار مذکور به‌جز این دختر و دو نفر دوشیزهٔ دیگر، که پسر و نوادهٔ سردار محمدعظیم خان هردو تن را به عقد مناکحت و حبالت مزاوجت در آوردند، دیگر وارثی نمانده بود، با مال زیاد از کابل نزد محمدعمر خان رفت و شوهرش در پایان کار به منصب نایب‌سالار نظام افتخار حاصل کرده و چندی از راه تبدیل درهرات رفته روز خدمت به سر برده، در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی با اهل و عیال خود طلب کابل و از خدمت نظام سبک‌دوش و داخل مجلس شورای دولت شد.

و هم در این[ایّام] حکم تعمیر رباطات سراجیه، در تمامت منازل بین راه قندهار و کابل و هرات و کابل و ترکستان و کابل و قطغن و بدخشان و کابل و هزاره‌جات و هرات و کابل و جلال‌آباد و کابل اصداریافته و پس از تلقیب حضرت والا که عنقریب ذکر می‌شود به سراج‌المِلّة والدّین، به دستیاری رعیّت به کار تعمیر رباط‌ها پرداخته، مبالغی که به نام شکرانهٔ لقب ضیاءالمِلّة والدّین، عاید خزانه دولت گشته بود، به نام خیرات صرف این تعمیرات شد.

شرح حال مفتیان محکمهٔ شرعیّهٔ کُنَر

و از دیگر سوی در خلال واقعات مذکوره، ملا عبدالکریم و ملاّ محمدصادق نامان، از مردم رود کامهٔ جلال‌آباد، به منصب افتای محکمهٔ شرعیهٔ علاقهٔ کنر نایل گردیده و در باب قتل ملا عبدالوهاب نامی، هر دو تن که پسر عم و در اخذ رشوت شریک و همدم بودند، با اخذت رشوت، چشم از حق پوشیده، به مضمون کریمه مَنْ یَحْکُم بِغَیر ما اَنْزَلَ اللهُ فاُولئِکَ هُمُ‌الْکافِرون، خون او را مهدور ساختند و سردار نصرالله‌خان از عریضهٔ واقعه‌نگار آنجا آگاه شده، دعوی قتل ملاعبدالوهاب را از سر، در محکمهٔ شرعیهٔ جلال‌آباد مرجوع و محوّل فرمود و محمدعلی‌خان حاکم آنجا شرحی از شرارت و اخذ رشوت و آزار و اذیت هر دو تن که نسبت به ضعفای رعیت به روی روز آورده بودند، از روی معلومات صحیحه که حاصل کرد، برنگاشت و استدعای تبدیل هر دوتن را از کنر در دیگر جا کرد. و حضرت اقدس والا که بایست ایشان را معزول کرده خود را از کردار ناهنجار آنان مسئول خدا و رسول نمی‌ساخت، از استدعای حاکم که آن هم به مغالطه استدعای تبدیل آنها را کرد و گرنه می‌دانست که با این شرارت ایشان که معروض‌داشته است، معزول خواهند شد، هر دو تن را موقوف نفرموده، در روز بیست‌ودوم محرم سردار نصرالله خان را ارقام نمود که: «دو تن مفتی دیگر در کنر مأمور نموده، آن دو تن را طلب کابل و در دیگر جا مامور افتا نماید.» و از این حکم والا معلوم که آنها به امور خلاف شرع زیاده‌تر باید اقدام کرده باشند، زیرا از زیر به بالا رفتند و از کنر که علاقهٔ کوچکی است، البته در علاقهٔ بزرگتری مامور آمده خواهند بود.

و هم در این ایام، از عریضهٔ ضراعت و استدعای با استکانت محمدحیدرخان و علی‌جان خان، عم‌زادگان محمدصادق‌خان ده افغانی، که در عهد امیر مرحوم منصب باغبان‌باشی باغ‌های دولتی واقعهٔ جلال‌آباد را داشت و فرار اختیار کرده در پشاور رفته و مرده بود و محمدرفیق برادر او نیز فرار آنجا و دوچار ذلّت بود، با محمدیوسف نام و غیره که ده تن به شمار می‌آمدند. محمدرفیق را به ضمانت این ده نفر اجازت مراجعت از پشاور در کابل حاصل گردیده، به مقام اصلی خویش بازآمد.

کردار علمای سوء ابلیس‌خو

و از دیگر سوی در زمان توقف حضرت امیر مرحوم، پس از خائب و خاسر شدن و منکوب و مخذول گردیدن سردار محمداسحق خان در ترکستان، ملاّ غلام‌جان نام مفتی با محمدحسین نام برادر خود، که در خفا پیشهٔ مُهرسازی و غمازی داشتند، معروض داشتند که آقاحیدر حاکم نجراب شصت هزار روپیه از مال دولت و رعیت غبن و خیانت کرده است و پس از تحقیق کذب هر دو تن به روی روز آمد، محبوس و پس از مدتی تبعید و مامور اقامت بالامرغاب هرات شدند و هنوز از زندان برنیامده و رهنورد آنجا نشده، که از محبس مکتوبی به مُهر آقاحیدر به نام کدخدایان و علاقه‌داران و میرصاحب، برادر میان‌فدا معصوم پسر میان‌پادشاه نجرابی ساخته به وسایل و وسایط، به حضور امیر مرحوم رسانیده و از مطالعهٔ ساطعهٔ او گزارش یافته، چون در آن مکتوب جعلی نگارش داده بودند که از ترکستان به من احوال رسیده و آگهی داده شده امید است که به حکومت نجراب برحال شوم، شما آسوده‌خاطر و فارغ‌بال باشید. از این نوشتهٔ جعلی آن دو تن، آقاحیدر و میرصاحب را امیر مرحوم حبس و قید فرموده، میان پادشاه عزم و اراده جزم کرد که از نجراب حاضر بار و شرفیاب حضور سیاست‌دثار رعب‌آثار آن مبرور شده، به عرض ضراعت و استکانت پسر خود را که بدون ارتکاب جنحه و جنایتی متوقف توقیف خانهٔ حکومت شده است برهاند؛ و او هنوز حرکت نکرده و رهنورد قطع مسافت نیّت خود نشده بود، که ملا غلام‌جان مفتی با محمدحسین برادر خود، مکتوبی از القای نفس اماره و اغوای شیطان جعلاً نوشته و به ذریعه‌ای

که دانستند و توانستند، به حضور خاقان مغفور رسانیده و او را نیز در پهلوی پسرش به زندان عتاب و عقاب درآوردند؛ و هم‌چنان بودند تا که پس از مدتی تبعید و اخراج پشاور شدند و در پایان کار مفتی غلام‌جان غماز غدار با قاضی عارف لمقانی، برادر خود و پسر او، از به منصهٔ ظهور و بروز پیوستن جال‌سازی‌ها و غمازی‌های خودشان که نسبت به دیگران به روی روز آورده بودند، لقمهٔ توپ گردیده کیفر دیدند. و در این وقت میان فدامعصوم، که اخراج پشاور شده و پدرش در آنجا فوتیده بود، از انتشار اشتهاراتی که به امر اقدس والا در باب اجازت مراجعت متبعدین و فراریان چنانچه گذشت اصدار و طبع و توزیع یافت، به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت مشحون و وسیلهٔ استدعای معذرت مقرون، مستدعی عفو تقصیر و اجازت مراجعت از پشاور در نجراب شد. و حضرت اقدس والا که در باب میاگان و ملایان و حضرتان و صاحبزادگان ذی نفوذ، که همواره عوام را فریبیده به فتنه می‌انگیزند و حکومت را به گفتار خلاف کردار در نظر عامهٔ خارج از طریقهٔ انیقهٔ شریعت مصطفویه به شمار آورده مفسده به روی کار می‌آورند، به همان شیوهٔ مرضیهٔ والد ماجدش عرض و استدعای او را نپذیرفته رضا به آمدن او در نجراب نشده، اجازت نداد.

گرفتار شدن زوّاران هزاره

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، چهارده نفر از مردم هزارهٔ دایزنگی بدون پاسپرد و تذکرهٔ دولتی از هرات به عزم زیارت در مشهد مقدس و از آنجا به عتبات عالیات ری و قم و کاظمین و کربلا و نجف اشرف و سُرَّ مَّنْ رآی معروف به سامره شده، پس از ادای مراسم زیارت اماکن مقدسه از راه بحر عمان در سند و از آنجا به راه شالکوت وارد قندهار شدند که به منزل و مسکن خود آیند؛ و میر محمدحسین خان حکمران قندهار، ایشان را از عدم پاسپرد در زندان کوتوالی توقیف فرموده، ایشان هر چند فریاد برآورده داد خواستند که از پاسپرد آگاه نبودیم و مرسوم شدنش را نمی‌دانستیم و در هزاره‌جات کسی آگاه نبود و رواج نداشت، گوش به استغاثت‌شان نداده معروض‌داشت. و حضرت اقدس والا در روز بیست و چهارم محرم احکام و ارقام فرمود که: «ایشان را هم‌چنان متوقف و تحت حراست

بدارد تا معلوم گردد که مفسدند یا مسافر، بعد معروض داشته سررشته و دستورالعمل حاصل نماید.» و از صدور این حکم والا، ایشان هم‌چنان مأیوسانه دل از دیدار اهل و عیال برکنده در زندان بماندند.

و هم دراین روز، حضرت اقدس والا، فیض‌محمد خان از قوم تاجیک، سکنۀ رامک غزنین را که در هرات منصب قورخانه‌باشی داشت و روز به خدمت دولت می‌گذاشت و برای قطع آواره و حساب خود طلب کابل شده بود، از خدمت‌گزاری و راست‌کاری و نیک‌کرداری او که به سمع فیض مجمع اقدس والا رسیده، مبذول الطاف و اعطاف شاهانه فرموده به منصب سارجن میجری دربار هرات تعیین و ماهی شصت روپیه تنخواه سرافراز و ممتاز گردانید.

خرید طلا از مشهد مقدس

و از دیگر سوی در اثنای واقعات مسطوره، عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد، یکهزار و بیست و دو جلد پوستین را که از کابل و غزنین، قرار هر واحدی از سی و سی‌وپنج و چهل روپیه خریده و به امر امیر مرحوم از راه تجارت در آنجا فرستاده شده بود، به نود و پنج هزار و نود و دو قران که چهل و هفت هزار و پنجصد و چهل و شش روپیۀ کابلی در شمار آمد، به تجار مشهد مقدس فروخته و از فوت امیر مغفور تعطّل و تعلّل در فرستادن این مبلغ و مبلغ قرض فیض‌محمد خان هراتی، که از دولت بر ذمتش بود ورزیده ارسال ننمود که شاید وهن و فتوری در افغانستان روی داده، فتنه و شوری به روی روز افتد و همه در کیسه سؤ نیت او مانده صرف خانه و لانۀ خود کند؛ ولی به خلاف پندار او بدون مانع و اغتشاشی، خلعت امارت بر قامت سراپا سعادت اقدس والا راست آمده، باز هم لَیْتَ و لَعَلَّ اختیار کرده، در فرستادن آن اهمال همی نمود تا که سپهسالار فرامرزخان به اصرار نگارش و تکرار خواهش، از او طالب ارسال این مبلغ شد. بعد ناچار هشتصد و پنجاه دانه لیرۀ عثمانی و هفده دانه طلای ده مناتی روسی را به چهل هزار و سه صد و نود و پنج قران و چهارصد روپیه خریده ارسال هرات نمود و بقیه را باز در کیسۀ حرص و آز خود که به مال دولت تجارت می‌کرد نگاهداشت.

فروش پوست قره‌گلی سنهٔ ۱۳۱۹ هجری در بخارا

و هم در تضاعیف واقعات مذکوره، حاجی عبدالهادی‌خان و میرزا عبدالخالق خان، ماموران فروش پوست قره‌گلی در بخارا، پوست‌های سنهٔ اودی‌ئیل ۱۳۱۹ هجری را که از مزارشریف قرار استمرار در بخارا فرستاده شده بود، قرار هر دسته که ده جلد در شمار است، به سه صد و پنج تنگه که هرجلدی پانزده روپیه و نیم تنگه در حساب آمد، به حاجی لطیف خواجه و عبیداله خواجه نامان تاجران بخارا فروخته، بهای آنرا که بیست لک و دوهزار و دوصد تنگه بخارایی به میزان رفت به فرمان مورخ روز شنبه بیست‌وچهارم مذکور ماه محرم، کاغذ منات روسی خریده ارسال کابل نمودند.

و هم در خلال این‌حال، موی کاکل شهزاده محمدعمر خان را که در مزارشریف متولد شده و مادر عصمت و عفت سیرش نذر کرده، چنانچه گذشت آنرا با یکهزار و دوصد روپیه و یک عدد پنجهٔ طلا از کابل ارسال داشت، مبلغ مذکور به متولیان و مجاوران آستانهٔ مقدسه داده شده، پنجهٔ طلا وقف ضریح مقدس و کاکل شهزاده در صحن مزار فیض‌آثار مدفون گشت.

پاسپرد فرستاده شدن به شیخ غلام محی‌الدین لاهوری

وهم دراین ایام مرض مهلک صعب‌العلاج و مسری طاعون در هند حادث گردیده، باعث تشویش و اضطراب خواطر عامه آمد و شیخ غلام‌محی‌الدین، وکیل و واعظ انجمن اسلامیهٔ لاهور، که طلب حضور چنانچه گذشت شده و خودش نیز عریضه و استدعای درک شرف تقبیل سدّهٔ علیا کرده بود، یکهزار روپیه کلّه‌دار به نام زاد راه از این دولت بدو موهبت شده و او از حدوث مرض مذکور، از آمدن در کابل درنگ نموده، پس از رفع این مرض‌هایل و سم قاتل، به ذریعهٔ عریضه، استدعای پاسپرد نمود که احرام بند کعبهٔ امانی و آمال گردیده، از حصول شرف بار و دیدار شهریار والاتبار مستعد و نایل به مرام آید. و حضرت اقدس والا در روز بیست‌وپنجم محرم با خامه و خط خاص پاسپرد به نام او رقم نموده در روز بیست‌وهفتم ارسال لاهور فرمود و حرسهٔ معابر و سوالک کابل و پشاور را که در

معابر قیام حفاظت داشتند، جداگانه آگهی داد که مزاحم عبور و مرور او نشوند. چنانچه آمدن او در کابل و مراجعتش در محل خود رقم خواهد شد.

شرح حالت عبدالمؤمن‌خان توخی

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، عبدالمؤمن خان پسر محمدصدیق خان توخی، که در سلک غلام‌بچه‌گان عهد شهزاده‌گی اقدس والا جاده‌پیمای خدمت و رهگرای ملازمت بود و روی از دولت و سعادت برتافته از راه فرار در بلوچستان و سند رفته، از دولت انگلیس به موجب خدمتی که پدرش به آن دولت کرده و تصدیق خط حاصل نموده در دست داشت، مشاهرهٔ مکفی یافته روز غربت و جلاوطنی به سر می‌برد، به ذریعهٔ دوست‌محمدخان توخی قوم خود، که از طرف این دولت برای اجرای امور تجارت در کراچی اقامت داشت، عریضهٔ ضراعت مضمون، مشعر بر استدعای عفو تقصیر و اجازت مراجعت، ارسال پایهٔ اورنگ امارت داشته، عرض و استدعایش پذیرفته آمد و در روز بیست‌وهشتم محرم فرمان رفت که آسوده حال و فارغ‌بال جانب کابل رحل و ترحال نماید؛ و او چنانچه بیاید در کابل آمده و با غلام‌حیدرخان پسر رجب‌علی‌خان تاجر کابلی، که خواهرش در سلک بانوان مشکوی حرم محترم امیر شیرعلی‌خان، سالک طریق اعزاز و احترام بود و به امر اقدس والا امر خانه سامانی و نگاهبانی بقعهٔ روضهٔ مدفن امیر مرحوم بدو محول بود، آلات و تزئینات آنرا به شرکت سرقت کرده و با او غدر نموده، چون هر دو تن به عمارت مدفن آن پادشاه که در حیات نشمین‌گاه خاص او و موسوم به بوستان بود، در شب آتش بسوختند، به حضور والا از اخلاص و صداقت و خدمت‌کاری خود و خیانت شعاری غلام‌حیدر خان چنانچه بیاید آگهی داده، حضرت اقدس والا به دربار عام، میرزا عبدالرشید خان منشی حضور را امر بر قطع انف او نموده، او بینی آن شقی خائن را از متصل استخوان دماغ بریده مثله ساخت.

تعیین ایل‌بیگی و منگباشی مردم چال و خنجان

و در روز چهارشنبه بیست‌وهشتم محرم، محمدافضل نام، که در دستهٔ سواران نظام ترکی سالک طریق خدمت دولت بود، از عریضه و رضانامه و استدعای مردم علاقهٔ چال قطغن، به منصب ایل‌بیگی و نیازمحمد نام به منصب منگباشی مردم خنجان سرافراز و ممتاز و از عطای خلعت مرسومه قرین افتخار گردیده، از حضور فیض گنجور رخصت رفتن در هر دو موضع مذکور یافتند.

سیر و گردش شهزاده غلام‌علی‌خان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، شهزاده غلام‌علی‌خان، از راه سیر و تفرج و تماشا در تاشقرغان شده و عمارت دولتی موسوم به جهان، از مستحدثات امیر مرحوم را دیده، در مزارشریف بازگشت و کارداران و اهل دیوان آنجا یکهزار روپیه به نام تبریک ورود صحّت بازگشتنش تقدیم نموده، او از ماجرا به حضور والا آگهی داد و در روز بیست‌ونهم محرم منشور رضایت دستوری از این سیاحت و مراجعت به نام او از حضور والا شرف اصدار و عز ارسال یافته، از الطاف شاهانه و مهر و محبت برادرانه والا نسبت به خود شادخاطر گشت.

وقایع ماه صفر سنهٔ هزار و سه صد و بیست هجری

در روز شنبه غرهٔ ماه صفر، حضرت اقدس والا حاجی سعید احمدخان برادرزادهٔ شاه‌محمود خان دروازی را که عمش از زمان شهزادگی ذات شاهانه، شرف ندیمی و عزّ هم‌محفلی و احترام هم‌مجلسی حاصل داشت، از عریضه و استدعای خود او، یکهزار تنگه به نام زاد و توشهٔ راه عطا و موهبت فرمود و امر نمود که کسی را مأمور رفتن در قرشی از توابع بخارا [کندو] مادر خود را در خاک افغانستان بخواهد و خودش در آنجا نرود.

و هم در این ایّام، سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان، یکهزار تنگه به نام خیرات و صدقات صحّت درد پای اقدس والا از مزارشریف ارسال کابل[کرد و] به درجه قبول واصل آمد.

شرح جور و ستم میر نبی‌خان کوهستانی

و مقارن این‌حال، کدخدایان علاقهٔ دوآب، از توابع کهمرد و سیقان، که از جور و ستم و اخذ رشوت و مصادرت میرنبی‌خان کوهستانی زحمت‌ها دیده و مشقت‌ها کشیده و اکثر از مردم موضع آبخورک علیاء فرار علاقهٔ سرپل ترکستان شده بودند، از راه استغاثت و دادخواهی در کابل آمده و شرفیاب حضور گردیده به عزّ عرض رسانیدند و مستدعی رفع جور و محن و متمنّی دفع اضرار او و از ابنای وطن خویش شدند. و اقدس والا در روز غرهٔ مذکور صفر، محمدعیسی خان فوفل‌زایی و سلطان‌محمد خان عبدالرحیم‌زایی، از دستهٔ سواران نظام خاص رکاب شاهی را با مهرعلی‌خان قزلباش، از محلهٔ مرادخانی کابل، از راه تفتیش و تمییز صدق و کذب عرض و استغاثه آنان و احیای حق و اماتهٔ باطل مامور کرده، در پایان کار پنجاه هزار روپیه از مبالغ رشوت و مصادرت میرنبی‌خان را به مهر و امضای قاضی و مفتی محکمهٔ شرعیهٔ آنجا حاضر آورده، حضرت اقدس والا میرنبی خان را چنانچه بیاید، معزول و محمدحیدر خان پسر سردار عبدالله خان تیموری را مأمور حکومت آنجا فرمود.

عریضه و استدعای تحویل مال پسر جی بی‌کاتری

و هم در این احیان، تی آف کاتری پسر مستر جی بی کاتری برنگاشت که: «یکصد و بیست ضرب توپ سیاه‌کاری شده، با اسباب و آلات و سامان چون یکصد و بیست عدد تخته کوب و یکصد و بیست عدد پیچ‌کوب و یکصد و بیست سرج زین برای اتواب مذکوره و یکهزار صندوق فشنگ که نوزده لک و هشتاد و هشت هزار دانه به شمار می‌آید و از جمله پنجاه صندوق به نام نمونه با دو دستگاه ماشین گلوله‌سازی و رخ‌کشی و دوصد و پنجاه صندوق تسمهٔ برنجی به وزن بیست‌وهشت تن و یک اندروت و چهار پوند و چهل و نه بندل نل‌های فولاد، که

صه صد و سی و شش عدد در شمار و دو تن و سیزده اندروت و سه پوند به وزن است، از لندن پدر او پیشتر فرستاده، کارکنان افغانستان آنها را تحویل و تسلیم نمی‌شوند.» و حضرت اقدس والا از این عریضه متشکیّانهٔ او نخست از ارباب احمدخان و دین‌محمد خان، تحویلداران اموال و آلات و ادوات و اسباب و اشیای این دولت، که در پشاور می‌رسید و آن دو تن تسلیم شده گسیل کابل می‌داشتند پرسیده، بعد از وصول عریضهٔ آن دو تن به حضور و ظهور صدق عرض تی‌آف‌کاتری در روز غرهٔ مذکورهٔ ماه صفر، فرمان کرد که: «تمامت اسباب و آلات و سامان مذکوره از خریداری و فرمایشی امیر مرحوم‌اند، تحویل شده گسیل کابل نمایند تا قرار حساب بهای آنها به تی‌آف‌کاتری داده و ادا شود.» و هم به تاریخ مذکور ماه صفر مطابق دهم ماه سنهٔ ۱۹۰۲ میلادی از صدور این منشور به نام تحویل‌داران این دولت در پشاور ارقام و اعلام رفت.

و هم در روز مذکور ماه صفر، تنخواه سردار محمدعمر خان پسر امیرکبیر و سربلند خان پسر سردار احمدخان بن امیر دوست‌محمد خان مرحوم و سردار محمدابراهیم خان پسر امیر شیرعلی‌خان مغفور و سید عبدالملک خان پسر امیربخارا و محمداسمعیل خان سفیر و سردار محمدامان خان بن سردار محمدزمان خان پسر امیرکبیر دوست‌محمد خان مبرور و سه تن دختران او که بعضی از سنهٔ اودی‌ئیل ۱۳۱۹ و برخی از این سنهٔ سچقان‌ئیل ۱۳۲۰ به سبب طلب حضور والا شدن تشخیص تنخواه عموم مواجب‌خواران لشکری و کشوری معطل شده و داده نشده بود و یک تن از ملاحظهٔ تشخیص خود معزول و از خوان احسان دولت محروم نگردیده برحال گشت و میر محمدحسین خان سردفتر تشخیص را فرمان رفت که از جمله اسامی مذکوره را به نام دوست‌محمد خان توخی، مقیم کراچی، حواله بدهد.

شرح جور و ستم غلام‌محی‌الدین حاکم دایزنگی

و مقارن این حال عریضهٔ مردم هزارهٔ دایزنگی و دایکندی مشتمل بر پانزده فقره از جور و ستم و دختر به زور گرفتن و از در مصادرت نقد و جنس به دست تعدی آوردن غلام‌محی‌الدین خان حاکم ایشان، به حضور والا رسیده و حضرت اقدس

والا حاکم را که عهد نامهٔ ترک جور و ستم و خیانت و مداخلت به مال و منال رعیت به دولت داده مامور حکومت شده بود، مسلمان و خادم دولت و پیرو شریعت دانسته، اعتماد بر صدق عریضهٔ آن مردم نکرده، کوایف و حقایق جور و ظلم او را از جنرال شیرمحمد خان اندری، مقیم قلات توخی، که از کماهی حالات هزاره‌جات کمال آگهی داشت و ملا سربلند قاضی و اهالی محکمه شرعیهٔ دایزنگی به ذریعهٔ منشور پرسش و پژوهش نموده و آنها بر صدق عریضهٔ هزارگان معروض داشته در روز غرهٔ مذکور ماه صفر، نورمحمدخان محمدزایی و محمدامین‌خان پسر علی‌عسکرخان قرت از مردم قزلباش و عبدالرحمن‌بیگ از مردم میمنه، مامور رفتن دایزنگی و تحقیق و تفتیش صدق و کذب عریضهٔ مردم رعیت و جور و ظلم و مصادرت حاکم شدند. و از وصول اینان در محکمهٔ حکومتی غلام محی‌الدین خان از شراست خلق خود و از آزار و اذیتی که بر خلق نموده بود، طریق سبکسری و لجاجت با ایشان برگرفته و دشنام و سقط گفته، با خامهٔ شکایت شرحی از سعایت ایشان نگاشته نکوهش نمود. و حضرت والا چنانچه بباید جانبین را طلب کابل نموده غلام‌محی‌الدین‌خان [را] محبوس فرمود.

مأمور حکومت خوست شدن عبدالرحمن خان

و در روز دوشنبه سوم ماه صفر، عبدالرحمن خان پسر سردار زکریا خان بن سردار سلطان‌محمد خان مرحوم از تغییر شرف‌الدین خان مأمور حکومت خوست شد.

شرح حال شجاع‌الملک هزاره

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، محمداسمعیل خان شجاع‌الملک هزاره، که از دولت ایران چنانچه گذشت روی دل برتافته و در هرات آمده و از آنجا به فرمان اقدس والا با وکلای بیعت مردم هرات و عبدالکریم خان پسر سعدالدین خان، که رئیس‌الوکلا قرارداده شده از راه قندهار رو به کابل نهاده بود، پس از وصول به دارالسّلطنه در باغ مقبرهٔ بابرشاه مغول جا داده شده، میزبان و خادم از طرف دولت مامور گردیده، رفیع‌تر از شأن خود اعزاز و احترام و مهمان‌نوازی دیده، پس از حصول راحت رنج و ذلّت سفر، به تقبیل عتبهٔ علیاء نایل

و واصل آمده شرفیاب بار و مورد تفقدات شهریار والاتبار گشت و استدعای اقامت در ظل حمایت این دولت و خواستن عیال و اطفال خود از خاک مملکت ایران در افغانستان کرد. و حضرت اقدس والا از خواهش او و در شب چهارشنبه پنجم ماه صفر که در این شب از تقبیل پایهٔ سریر امارت مستسعد و شرفیاب بار گشت، سعدالدّین‌خان حکمران هرات را فرمان کرده نگار داد که: «شجاع‌الملک به رضا و رغبت خاطر خود، اختیار توقف و اقامت در افغانستان نموده التماس کرد که عیال و اطفال و بازماندگانش به ذریعهٔ مکاتبت و مفاوضت و مذاکره با والی خراسان در مملکت افغانستان خواسته شوند؛ و از استدعای او، امر است که سعدالدّین خان حکمران هرات به واسطهٔ عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد، با والی خراسان مکاتبه نموده خواهش فرستادن اهل و عیال او در افغانستان بنماید.» و در پایان کار چنانچه بیاید او به ملاحظات جلب منافع خود، که از قتل و غارت زوار ثامن‌الایمه داشت، خواستار اقامت به قرب سرحد ایران و نواح هرات شده، اقدس والا که از افعال و اعمال او آگاه بود، تمکّن او را در آنجا نپذیرفته در قندهار و کابل و ترکستان و قطغن و بدخشان و غزنین و جلال‌آباد قرار پسند خاطر خودش خود وعده و نوید حکومت و تمسکن اقامت داده، او هیچ یک از ولایات مذکوره را به جز هرات نپسندیده مراجعت کرده درباخرز رفت.

و هم در خلال این احوال، حضرت اقدس والا عزم تأسیس مدارس و مکاتب علوم و فنون و صنایع و بدایع و اختراعات جدیدهٔ اروپا جزم کرده، مصمم شد که نونهالان ملت شجیعهٔ و نجیبهٔ افغان را به تحصیل علوم و فنون گماشته، اهالی مملکت را از ورطهٔ ظلمت جهل برآورده بر اوج ترقی و تعالی و تمدّن و حصول ثروت و مکنت صعود دهد و ایشان را در انظار دانایان روزگار وقع و وقاری نهاده، مقابل و محاذی با دول مترقیهٔ قارات خمسهٔ عالم سازد. و چنانچه محمداسمعیل خان سفیر را فرمان کرد که مولوی مریداحمد نام، معلم پسران سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف خان بنان سردار یحیی خان را، که اوصاف جمیله و درجهٔ فضل و کمال او را از ایشان که تازه راه آمد شد به حضور والا یافته بودند شنیده و از قوهٔ ترجمانی او به علوم و فنون جدیده و کتب صنایع بدیعه را فهمیده نگار داد که گسیل کابل نماید، تا مکتبی در دارالسّلطنه تشکیل و تأسیس شود که

علوم و فنون متبوعۀ جدید به روی کار آمده در افغانستان شایع و رایج گردد. و بانی این عزم اقدس والا گویا آن دو تن سردار شدند و این فیض عام چنانچه بیاید از اثر بیان ایشان و تذکار لسان این دو تن سردار با وقار، عاید حالت اهالی افغانستان و مدارس و مکاتب تأسیس و تشکیل یافته، از تحصیل علوم و دانستن السنه، افغانان و افغانیان پا بر سلّم ترقی نهادند که در موقع و مقامش ثبت و رقم خواهد گشت إنْشاءَالله تعالی.

تادیۀ مبلغ متروک شیوال نام هندو

و در روز شنبه هشتم ماه صفر به خصوص یازده هزار و هفتصد و شصت و نه و نیم روپیۀ کابلی و دو فلوس نقد از متروکۀ شیوال نام هندو از تبعۀ دولت انگلیس، که امیر مرحوم امانت در خزانۀ دولت نهاده، نرائن‌داس پسر او را چنانچه گذشت ارقام کرده بود که خود و یا وکیلش در کابل آمده آنرا اخذ نماید و او درد چشم را عذر نهاده نیامد و تا این هنگام معطل مانده، نرائن‌داس به کارکنان دولت انگلیس عرض و استدعای وصول آن نمود و ایشان به حافظ محمدنواز خان قونسل دولت متبوعۀ خود رقم کرده، او به عزّ عرض اقدس والا رسانیده، احکام شد که میرزا محمدحسین خان یکهزار و ششصد و یازده روپیه را از بابت آرت صدی سه روپیه و بابت محصلی صدی ده روپیه مرسومۀ قانونیۀ این‌دولت که از میمنه تا کابل رسیده و تسلیم نوران‌شاه خزانه‌دار شده است وضع کرده، بقیۀ آن را تفویض حافظ محمدنواز خان نماید که به نرائن‌داس پسر شیوال متوفی برساند و حافظ محمدنواز خان از سبب کسر و تنقیص مبلغ مرسوم مذکور ابا از تسلیم آن آورده، در پایان کار به واسطه خدمۀ این دولت در هند، به نرائن داس داده و ادا فرموده شد.

و هم در خلال واقعات مسطوره، مستر فلیشر آلمانی، خادم و ملازم این دولت، از جملۀ تنخواه و مشاهره‌ای که داشت، پانزده هزار روپیه کلّه‌دار را به اسم مبادلت در خزانۀ این دولت گذاشت که در هند بگیرد و هم‌چنین مستر فرنگ مارتین انگلیس، هفت هزار روپیۀ کلّه‌دار را به معاوضه در خزانه نهاده و هر دو تن بر طبق قرارداد معیّنه چنانچه گذشت، رخصت آلمان و انگلیستان یافته، از کابل برفتند و از

ارتحال امیر مرحوم تا این‌حال معطل مانده، در این ایام به ذریعه‌ای خواستار تأدیه آن آمدند که در هند به ایشان داده شود. و حضرت اقدس والا در روز نهم ماه صفر، محمداسمعیل خان سفیر این دولت را در کلکته فرمان کرد که مبلغ مذکور را از نزد فارن سکرتر دولت انگلیس از بابت مبالغ عطیهٔ مستمرهٔ سالانهٔ این دولت گرفته، حق مستر فلیشر را تحویل ایشیاتک بنک واقع کلکته و حق مستر فرنگ مارتین را تحویل نیشنل بنک کلکته نموده، از هر دو بنک رسید به نام هر دوتن حاصل کند تا قرار رسید به هر که امر کنند مالک بنک بدهد.

برات تنخواه سرداران محمدزایی مقیمهٔ هند

و مقارن این‌حال، در روز دهم ماه صفر چهارصد و شصت و دو تومان تبریزی تنخواه سالانهٔ محمداسمعیل خان سفیر که هشت هزار و پنجصد و سی و سه روپیه کابلی و ثلث یک روپیه به شمار می‌آمد، و هفتاد و چهار تومان و یکهزار و ششصد دینار تبریزی تنخواه سالانهٔ سربلند خان پسر سردار احمدخان که یکهزار و دوصد و دو روپیه کابلی و دو ثلث یک روپیه به حساب بود، و چهارهزار و سه صد روپیه کابلی تنخواه سالانهٔ سردار محمدابراهیم خان پسر امیر شیرعلی‌خان مرحوم و دوصد و چهل و هفت تومان تبریزی تنخواه سالانهٔ سردار محمدعمر خان پسر امیرکبیر دوست‌محمد ان مرحوم که چهارهزار و یکصد و هشتاد و سه روپیه و ثلث یک روپیهٔ کابلی به میزان می‌رفت؛ و چنانچه گذشت برحال شده بود، به امر اقدس والا در پشاور و حسن‌ابدال و کلکته ارسال شد که در هند از مبالغ این دولت گرفته صرف معاش خود نمایند.

و هم در این ایام، حضرت میان معصوم‌جان صاحبزاده، که در مکهٔ معظمه به عزم طواف خانه خدای رفته و پس از ادای فرایض و نوافل حج، در مدینهٔ منوّره شده بود، به ذریعه عریضه اخلاص مقرون و نیمقهٔ دعائیه صداقت مشحون، از عزم حرکت خود جانب بمبئی و از آنجا جانب مسکن خود به حضور والا آگهی داده، و به ذریعهٔ ملاّ محمدعظیم مقیم بمبئی به پایهٔ سریر امارت فرستاده، در روز یازدهم سفر پاسخ دعوات او به نگار رفت.

حصول اجازت مراجعت محمود کنری

و هم در این روز، از عریضه و استدعای سیدمحمد کنری مقیم سیالکوت که پسران و منسوبانش چنانچه گذشت، به اجازت امیر مرحوم واصل موطن و مسکن خود شده و خود او اجازت مراجعت نیافته روز ذلّت و عسرّت به سر می‌برد و ایام عمرش به قرب هشتاد سال رسیده بود و خواهش عفو تقصیر و اجازت مراجعت نمود، ارقام رفت که: «سیاههٔ تعداد نفوس ذکور و اناث متعلقهٔ خود را ارسال نماید که به قدر کفایت زاد و راحلهٔ راه، از دولت عطا و موهبت شده، آسوده حال و فارغ‌بال در افغانستان بیایند.»

عزم اقدس والا بر تعمیر جسر در قرب لعل‌پوره

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، حضرت اقدس والا محمدسرورخان غلام‌بچه و اسلحه‌دار را به منصب کرنیلی مفتخر و به سرپرستی ماشین‌خانهٔ بخار مباهی ساخته، به عزم تعمیر جسر آهنین در قرب لعل‌پوره، که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم چنانچه گذشت آهنگ ساختن و پرداختن آن کرده و از پیش آمد موانع به تاخیر و تعویق افتاده از قوه به فعل نیامد، در روز یازدهم مذکور ماه صفر، محمدسرورخان سرپرست ماشین‌خانه را فرمان کرد که از کارگران ماهرهٔ فن جسرسازی، چندی را حاضر حضور نماید که به یاری حضرت باری در قرب لعل‌پوره بر نهر کابل، جسر متین از پایه‌ها و زنجیرهای آهنین ساخته و پرداخته آید. و او حاجی علی‌محمد نجّار و استاد امیرمحمد حداد را از کارگران ماشین‌خانه و استاد محمدامین نجّار از کارگران تعمیرات دولتی احضار بار نموده، از حضور مأمور تأسیس و تعمیر جسر شده و سامان سفر ساز کرده، در اوایل عشرهٔ ثالثه این ماه، مرحله‌پیمای لعل‌پوره و احداث و تعمیر جسر شدند.

سرقت ملاّ و طالبان او به امر استاد

و هم در تضاعیف واقعاتی که ثبت و رقم شده آمد، بهال نامی از اهل هنود، با پسر خود و یک تن مکاری که از جایی از قرای قریبهٔ قندهار رو به شهر نهاده و عشاء

هنگامی در قریهٔ قور فرود شده، ملاّ محمدیوسف نامی، که امامت نماز اهل قریه داشت و مقتدای ایشان بود، او را از جای‌گزیدن و شب را در مسجد به سر بردن مانع آمده، امر رفتن در قریهٔ زله‌خان کرد و دو تن از طلبهٔ خود را با ایشان همراه نموده، در ظاهر اظهار کرد که او را با پسر و کرایه کشش در آنجا برسانند و در باطن هر دو تن را اشارت بر غارتش کرد. چنانچه ایشان در عرض راه کالا و متاع و یکصد و پنجاه روپیهٔ او را به قهر و قسر متصرف شده؛ و بهال نزد میر محمدحسین‌خان حکمران قندهار عرض حال نموده، او ملاّ محمدیوسف را احضار فرمود و او اقرار بر غارت مال هندو کرده، عثمان غنی و نیازمحمد نامان، طالبان خود را به دست حکومت داد و ایشان غارت نمودن خود را حمل بر تعلیم و تحریک ملاّ محمدیوسف نموده، اظهار کردند که البسه و پنجاه روپیه را به ایشان داده، یکصد روپیه را خود او گرفته است و چون ملاّ و مقتدای اهالی قریهٔ قور، از اظهار و گواهی دادن هر دو تن شاگردان خود، خویش را گرفتار شکنجهٔ سیاست حکومت دیده و خجل و منفعل گردیده چارهٔ کار را فوراً به دیگر نوع قرار داده اظهار کرد که ایشان صد روپیه را امانت به دست او داده‌اند و میر محمدحسین خان مال و متاع و یکصد و پنجاه روپیه هندو را گرفته به مالکش ردّ کرد و اهالی محکمهٔ شرعیه هر یکی از دو تن شاکر را سی و نه دره و خود ملاّ محمدیوسف را ده دره زده، فی دره پنج روپیه جریمه بر ذمت هر سه تن نهادند که تحویل بیت‌المال نمایند و ایشان از عدم استطاعت و وجود فقر و مسکنت، توان ادای جریمت را در خود ندیده، تن به عجز دادند و ناچار عفو خواستند و حضرت اقدس والا در روز چهارشنبه دوازدهم ماه صفر فرمان کرد که: «ملاّ محمدیوسف را چهار سال محبوس داشته در تعمیرات دولت سنگ بر پشت کشیده و یک دست هر یک از طالبان سرقت‌پیشگان او را قطع نموده رها دهند.»

افزایش تنخواه کتّاب زیر دست منشی عبداللطیف‌خان

و هم در روز دوازدهم مذکور ماه صفر، حضرت اقدس والا از عرض و استدعای میرزا عبداللطیف‌خان منشی حضور و سردفتر یک بولک شعبهٔ دوم ادارهٔ تحریرات، در سالی دو روپیه بر تنخواه میرزا محمدناصر خان پسر میرزا محمدنقی خان لشکر

افزوده، اصل و اضافهٔ آن را سالانه پنجصد روپیه معین فرمود و یکصد روپیه بر تنخواه میرزا شاه‌محمدخان قندهاری افزوده، اصل و اضافهٔ آن را در سالی پنجصد و هشتاد روپیه تعیین نمود و هم اصل و اضافه تنخواه میرزا عبدالغیاث خان برادر منشی مذکور را در سالی پنجصد [روپیه] قرارداد و پنجاه روپیه بر تنخواه میرزا فتح‌محمدخان افزوده، اصل و اضافهٔ آن درسالی دویست و پنجاه روپیه ثبت دفتر تشخیص گشت و همگنان خرسند و شادخاطر آمده به کار تحریر فرامین و اجوبهٔ عرایض بیشتر از پیشتر مواظب گشتند و از جمله میرزا شاه‌محمد خان پس از چندی به خواهش میرزا غلام‌محمد خان، که بولک اول تحریرات و مکتوبات خارجه از تغییر میر محمدعلی خان خواهرزادهٔ میر محمدقاسم خان سردفتر آن که به مرض وبا چنانچه بیاید، پدرود جهان کرده، او به عوض خال خویش راه خدمت پیش گرفت به منصب سردفتری شعبهٔ اول نایل و واصل آمد. چون همواره به نگارش خطوط خارجه مشغول و موظف بود، نزد او مامور گردیده و رفته رفته در سالی به سه هزار و پنجصد روپیه تنخواه رسید و در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، از ضعف پیری و ناتوانی از خدمت سبک‌دوش شده در سالی دو هزار روپیه تا زمان حیاتش به اسم مستمری برحال و هزار و پنجصد روپیه آن تنقیص یافت.

فوت سردار نظرمحمدخان

و مقارن این حال، سردار نظرمحمدخان را از دست مالک آجال قطع رشته حیات به روی روز آمده، در روز پانزدهم ماه صفر پدرود جهان کرده، محمداسمعیل خان سفیر، چهارصد روپیه کلّه‌دار که از زمان این دولت در نزدش بود، برای تجهیز و تکفین او داده در پایان کار حضرت اقدس والا به او مجرا داد.

و هم در این ایام، ملک چمن نام، قوم ذخه‌خیل افریدی، ساکن موضع بازار علاقهٔ تیراه با برادر شکرنام، دزد شهیر هزارناوی، نزد محمدعلی‌خان حاکم جلال‌آباد حاضر آمده خواستار مسکن و مقام شدند که در تحت ظل حمایت این دولت روز اطاعت و متابعت بر سر برند و او معروض داشته، از حضور اقدس والا ارقام رفت که: «هر وقت با اهل و عیال خود هجرت اختیار کنند به مثابه دیگر

مهاجرین، در جلال‌آباد یا دیگر جا زمین و مسکن از دولت به ایشان عطا و موهبت می‌شود.» و ایشان که نقشی دیگر در لوح خاطر خود زده بودند، منشور والا [را] مطابق آرزو و امال خود ندیده بازگشتند و دیگر استدعای مدسسانه نکردند.

شرح حال و جور و ستم منشی محمدیوسف‌خان بر رعیّت تبعهٔ حکومت خود

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، منشی محمدیوسف خان پسر ناظر جانداد خان مرحوم، که حکومت اندخود داشت، جور و ستم زیاد نسبت به ضعفای رعیت از قوه به فعل آورده و سردار محمدعزیزخان حکمران ترکستان از عرض و استغاثت و فریاد و استدعای داد مردم اندخود و نواح آن، او را طلب مزارشریف فرموده در تحت استنطاق و محاکمه آورد و از جور و ظلم و مصادرت زیادی که به روی روز آورده بود، از جواب عاجز آمده با خود اندیشید که حیلتی به روی کار آورده خدیعتی نماید تا شاید از شکنجهٔ بازپرس حکومت و زجر و توبیخ سیاست و ادای حقوق رعیّت خود را برهاند، پس با این اندیشه عریضه‌نگار حضور شده، شرحی از جال‌سازی و غمّازی و واسطه‌بازی عمّال دیوان که از قوم قزلباش بودند و در مزارشریف و نواح آن روز خدمت دولت به سر می‌بردند، برنگاشت که: «بیست الی سی نفر از مردم اندخود و توابع آن به تحریک و ترغیب و اغوا و القای میرزا امیر محمد خان خواهرزاده و نویسنده و سابق قایم‌مقام میر ابوطالب‌خان و میرزا علی‌جان خان سردفتر مزارشریف خاله‌زادهٔ میر ابوطالب‌خان که شرحی از غبن و خیانت زمان حکومت اندخود میر ابوطالب خان معروض داشته بودم، بنابرآن با من طریق معاندت و مخالفت پیش گرفته، مردم را برانگیخته از دستم به سردار محمدعزیز خان حکمران این سامان عرض کرده، از خدمت دولت و حمایت و رعایت رعیت بازم داشته، همّت بر ذلّت و خجالت و خسارتم گماشته مرا در تحت استنطاق و محاکمت انداخته، می‌خواهند متّهم و با بدنامی توام بسازند که معاتب دولت گردیده، خسارت بار و شرمسار شوم؛ وگرنه من در عرصهٔ یکسال حکومت خود مرتکب و مباشر جور و ستمی نسبت به حالت رعیت و مصدر جنحه و جنایتی نشده‌ام که چنین دوچار فشار بازپرس حکومت آیم.» و

حضرت اقدس والا در روز هفدهم ماه صفر با خامهٔ تنبیه از آمهٔ تهدید مراو را رقم فرموده از کار ناهنجار و کردار ناسزاوارش که دربارهٔ کبار و صغار ضعفای رعیت از قوه به فعل آورده بود، انباه و آگاه نمود که: «از [عریضهٔ] غرض‌آلود شما تعجب دست داد، زیرا خون رعیت را چشیده و پا از جادهٔ انصاف کشیده و چشم از حق پوشیده، اعداد بندگان خدای را به زحمت و مشقت انداخته، حالا که وقت بازپرس حکومت و مسئولیت شما پیش آمده است، ترانه‌ساز این آواز مخالف می‌شوید و از راه راست که احیای حقوق و اماتهٔ بواطل است، اعراض کرده روی بر می‌تابید و می‌گویید از غمّازی در حق من جال‌سازی می‌کنند سرکار ما نوای مخالف را در دشت غور و داد نمی‌شنود، باید شرعاً و قانوناً و حساباً، جواب مال دولت و رعیت را که به حضرت عرض نموده داد و خواسته‌اند بگویید و بهانه را اسباب و آلت برائت ذمت خود نسازید.» و او از صدور منشور در یأس و هراس افتاده، چندی به وسواس و دعوی و مخاصمه رعایا روز به سر برده، در پایان کار چنانچه بیاید طلب کابل شد.

مقتول و مجروح و منهوب شدن سپاهیان انگلیس

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، پانزده تن از فوج پیاده و دو تن از فوج سوارهٔ نظام انگلیس، جهت حصول معلومات از بعض امور در موضع لهجورک کج و توی‌خوله شده، قرب سی الی چهل تن دزد از قوم مسعود وزیری، که از ورود لشکر انگلیس در وزیرستان، ترک مسکن و مکان کرده از راه فرار در علاقهٔ پرمل از خاک [این] دولت آمده، قرار گرفته بودند، رهسپار سرقت و غارت مال و منال تبعهٔ دولت انگلیس گردیده، با ایشان دوچار شدند و همگنان را هدف گلولهٔ جان‌ستان تفنگ و آهنگ غارت کردند و هشت تن از ایشان را مقتول و سه تن را مجروح ساخته چند میل تفنگ را به غارت و غنیمت برداشتند؛ و پس از ارتکاب بدین قتل و جرح و غارت، به سرعت باد و شتاب سحاب، خود را در پرمل کشیدند. و ویسرای کشور هند از استکتاب سرحدداران دولت متبوعه خود بدین قضیت آگاه گشته، در روز هفدهم مذکور ماه صفر، به حضور اقدس والا نگاشته آگهی داد که: «این دزدان در نزد خلیفه نورمحمد از اولیا و خدمهٔ دولت

افغانستان، اقامت سرقت و غارت دارند و به تحریک او بدین‌گونه امور خلاف دستور اقدام می‌نمایند، چنانچه چند تفنگهای منهوبه را او از دزدان گرفته است.» و حضرت والا از وصول این مکتوب ویسرا، چنانچه بیاید در روز دوم ربیع‌الاول با خامهٔ عتاب به خلیفه نورمحمد استکتاب فرموده از ماجرا بپرسید.

مورد الطاف شاهانه شدن ایشان و خواجه محمد امین

و هم در اثنای احوالی که رقم شد، ایشان خواجه محمدامین، از ایشانان متوطّنهٔ تالقان، تابع قطغن که با سلطان مراد میرقطغن، فرار اختیار کرده در کولاب ماوراءالنهر، ذلیل دهر و خوار شهر شده روز عسّرت به‌سر می‌برد، از انتشار اشتهار دعوت و اجازت مراجعت فراریان که گذشت، از کولاب در موطن خویش بازگشت و به توسط ایشان عزیز خواجه، نزد حاجی محمدگل خان برگد در فیض‌آباد شده، او معروض حضور داشت. و حضرت اقدس والا در روز یکشنبه بیست‌وسوم صفر رقم فرمود که: «او را زاد و راحلهٔ راه از دولت داده گسیل کابل نماید.» چنانچه از درک سعادت تلثّیم عتبهٔ علیا قرین الطاف شاهانه آمده، از عطای وظیفه سالانهٔ هزار و دوصد روپیه نقد و ده خروار گندم چنانچه بیاید، مفتخر و کامیاب گشت.

اجرای امر امیر مرحوم در باب خرید اسپ

و مقارن این‌حال در روز بیست و چهارم ماه صفر، در باب خرید اسب برای تکمیل نواقص اسبان اصطبل دولتی، که امیر مرحوم چنانچه گذشت امر خرید پنج هزار سر از قطغن، بدخشان و ترکستان کرده بود، میرزا خان‌شیرین‌خان سردفتر بدخشان را فرمان رفت که: «یکهزار رأس اسب، حصّه وتقسیم مردم بدخشان را قرار فرمان خاقان مغفور که در سال گذشته اصدار یافته بود، خریده گسیل کابل نماید.»

و مقارن این‌حال، در روز بیست‌وپنجم صفر، وظیفهٔ نقد و جنس میر ثناگل پادشاه مرحوم، از حضور اقدس والا برحال شده، به ورثهٔ ذکور و اناث او قرار ترکهٔ میراث تقسیم گشت.

و هم در این هنگام، شرحی از عرایض وقایع‌نگاران خطه و صفحهٔ ترکستان افغانی، به گوش راست‌نیوش اقدس والا رسید که رمه‌داران آن مرز و بوم، از سبب پوست قره‌گلی که دولت برای تجارت به بهای اندک می‌خرد و در بخارا فرستاده گران می‌فروشد، از افزون ستانی عمّال دیوان و مأمورین و مستخدمین دولت که در ترکستان مامور خدمت‌اند و زجر و زحمت و آزار و اذیت و تهمت دزدیدن و بردن احاد و افراد رعیّت، پوست قره‌گلی را در خارج مملکت، بسی دوچار شکنجهٔ زجر و توبیخ و اجبار و ایذا و آزاراند و اضرار زیاد عاید روزگار ایشان می‌شود.

صدور انتشار اشتهار، در رفع جور از ملاّک پوست قره‌گلی

و حضرت اقدس والا به عزم رفع ظلم و ستم که در ترکستان مرتسم گشته بود، اشتهاری نگار و در تمام بلاد و قرای آن دیار انتشار داد که: «وکلای خود را گسیل کابل داشته، هر قوم و قبیله و قشلاق و قریه، یک تن را از بین خود تحویل‌دار پوست و یک‌تن را به رضا و میل خاطر خویش برای اخذ بهای آن برگزیده و دو سه نفر دیگر را جهت تمییز و تفریق نیک و بد پوست و تعیین اعلی و اوسط و ادنای آن، مأمور نمایند تا تحویل‌دار و منصف بها نهادن و مبلغ ثمن گرفتن از خود ایشان بوده، زجر و توبیخ و ایذا وآزار تحصیل‌دار پوست را ندیده، آسوده حال و مرفه‌الاحوال باشند و از تهمت عیب و ریب بری و برکنار روز به سر برند.»

و مقارن این حال، حاجی عبدالهادی خان مامور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، دو نل و انبوبهٔ سطبر رهبری جهت اطفای آتش در معموره افتادن، به فرمان امیر مرحوم که پس از آتش افتادن و سوختن دکاکین مزارشریف چنانچه گذشت، به نامش اصدار یافته بود، از مسکاب به شش‌هزار و سه صد و شصت و چهار تنگه و سه میری و نه فلوس با مصارف حمل و نقل آن تا مزارشریف، خریده گسیل نمود، و در روز بیست‌وهفتم ماه صفر واصل کابل گردیده، مطبوع و منظور طبع ملک‌آرای لطف منظر گشت، برخلاف محمداسمعیل خان سفیر که دو نل بمبه را به بهای خطیر از اشترای خود به پایهٔ سریر امارت تحریر کرد و شهریار لک‌بخش عیب‌پوش، اگر چه دانست که او غدر و خیانت نموده است، هیچ در

خاطر راه نداده بر زبان نراند. و از دیگر سوی در این ایام دو تن نجّار و یک‌تن حداد که از حضور چنانچه گذشت مامور ساختن جسر در قرب لعل‌پوره شده بودند، وارد آنجا شده در لعل‌پوره سفلی، به موضعی که عرض نهر به دویست و بیست ذرع معمار منتهی می‌شد اساس پل نهاده جر محکمی از آن احداث ساخته و روانه شده پرداخته گشت.

و هم در خلال احوال مسطور، عیال و اطفال سیف آخندزاده اسحق‌زایی را با پسرانش که مبلغی از مال دولت بر ذمهٔ ایشان بود و هم مردم هزاره را ایذا و آزار و قتل و غارت می‌نمود، امر شد که در هیچ‌جا نبوده حاضر و مقیم کابل باشند؛ و این حکم پادشاهی از رشوت‌خواری و غداری کارکنان پیشگاه سریر امارت، به هدر رفته، عیال و اطفال او تا امروز که قرب بیست‌وچهار سال می‌گذرد در کابل نیامده، بلکه با خیل و قبیلهٔ خود در ترکستان افغانی جای ییلامیشی گزیده، بسی آزار و اضرار به مردم هزاره و اوزبک رسانیده و می‌رساند.

وقایع ماه ربیع‌الاول سنهٔ هزار و سه صد و بیست هجری

در روز یکشنبه غرهٔ ربیع‌الاول، قطب‌الدین‌خان صدباشی، از تصدیق کرنیل محمد خان، مقیم فراه که شرحی از حسن خدمت و صداقت او را رقم کرده بود و عرض میرزا عبداللطیف‌خان منشی حضور والا به منصب سرتیبی سرافراز و ممتاز گشت.

شرح حال دزدان قوم مسعود وزیری

و مقارن این‌حال، از رقیمهٔ هفدهم صفر ویسرای کشور هند که گذشت و وعده ذکر آن داده آمد، در روز دوم ربیع‌الاول با خامهٔ عتاب به خلیفه نورمحمد که ویسرای از شرکت او در سرقت با دزدان قوم مسعودی وزیری شکایت کرده بود، استکتاب رفت و کوایف دزدانی که سپاهیان انگلیس را مطروح و مجروح ساخته تفنگهای ایشان را تاخته در پرمل آورده بودند بپرسید؛ و او برخلاف پندار و نگار

ویسرای حالت دزدان را که از تبعهٔ دولت انگلیس بودند و در خاک مقبوضه و مستعمرهٔ او مسکن و مقام داشتند برنگاشت و حضرت اقدس والا پاسخ نامهٔ مذکورهٔ ویسرای را رقم فرموده با این رقیمهٔ خلیفه نورمحمد ارسال نمود و او را از اتهامی که بر خلیفه نورمحمد بسته بود، ساکت ساخت.

عریضهٔ اظهار خدمت و مجمل حالت میرزامحمد شریف

و هم در این ایام، میرزا محمدشریف خان قوم قزلباش و خواهرزاده سید مرتضای روضه‌خوان که خانهٔ خود را وقف روضه‌خوانی کرده و به امر حکمران چنانچه گذشت، ذکر مصائب حضرت سیدالشهداء امام‌حسین رضی‌الله عنه را متروک و خانهٔ او را مسجد ساخت و محمداکبر خان پسر علی‌عسکر خان قزلباش قوم قرت، در وقت تخریب منبر آن که اقدس والا در عهد شهزادگی به ذات خود تشریف برده با کلند محراب مسجد در آن احداث کرد، این بیت را به جوش و خروش و آواز بلند و صدای رسا به حضور شهزاده در وقتی که کلند را با دست خود حواله حفر دیوار کرد بخواند:

ببین به رتبه بدعت‌سرای ما ای شاه   که چون خراب شود، خانهٔ خدا گردد

از بندر دکه که عامل آن بود، معروض‌داشته برنگاشت که در سال گذشته عمل بندر دکه یک لک و هشت هزار روپیه به شمار آمده. در این سال به جد و جهد و سعی و کوشش من به جز از گمرک و خراج بارانهٔ انار و چوب ارچهٔ خریداری دولت و نورمحمد ترکی و غیره که مبالغ کلیه می‌شوند و از بابت اجاره به مستأجران مجرایی داده می‌شود، به یک لک و چهل و یک هزار و یکصد روپیه رسیده است. از این عریضه و اظهار خلاف کردار، مولف گوید که من از راه قندهار در لاهور و پشاور شده و در وقت عبور خویش که یک بار در جلال‌آباد آمده و باز برای خرید اجناس سوغاتی بعضی از عمله و خدمهٔ امیر مرحوم در سنهٔ ۱۳۰۵ هجری از جلال‌آباد در پشاور بازگشته و از آنجا پس از اتمام کار در جلال‌آباد و در ذهاب و ایاب خویش، سه بار به چشم سر دیدم که افزون از یک لک روپیه، صرف از سرانهٔ مسافرین که در هر دوشنبه و پنج‌شنبه به ذریعهٔ بدرقه

آمد شد می‌کنند و هر واحدی نیم‌روپیه می‌دهند، عاید کیسهٔ حرص و آز عامل بندر دکه می‌شود تا چه رسد به بارانهٔ مال‌التجاره که از هر بار بر علاوهٔ گمرک معین دو روپیه می‌گیرند و پول نقد را از طلا و نقره که بردنش در خارج مملکت ممنوع و قدغن است، ضبط نموده از مال قاچاقی بیع تمام مال را گمرک می‌ستانند و در هر روز از دو روز یک هفته که در ماهی هشت بار بلاتعطیل و از دو جانب شانزده قافله از آن بندر عبور می‌کنند و هیچ قافله کمتر از هزار و هزار و پنجصد بار و صدها مسافر کمتر در شمار نمی‌آید، که گویا در هفته از ده الی بیست‌هزار روپیه اخذ می‌نمایند و این را که میرزا محمدشریف خدمت و صداقت خود قرارداده بود، حضرت والا در روز سوم ربیع‌الاول رقم فرمود که: «اگر واقعاً در کار محولهٔ خود، خدمت و صداقت کرده موجب سعادت دنیا و آخرت شما خواهد شد.» چنانچه سعادت و خوشبختی دنیا که وفور پول است و اهل دنیا حلال و حرام آن را عطا و نعمت خدا می‌شمارد و مالک آن را دوست و منعومهٔ او تعالی می‌پندارد، نصیب و بهرهٔ او گشت و دارای مکنت و ثروت گردیده، از آن پول در مکه رفته مناسک حج به جای آورد و پولی را که شرعاً باید به ملاکش پس می‌داد و اگر از پس دادن و حاضر نبودن ایشان معذور و عاجز می‌بود، بایست به نام رد مظالم به فقرا و ارامل و ایتام و مساکین اسلام می‌داد و اگر از آن هم متعذر می‌بود داخل بیت‌المال می‌کرد حج گزارد و خانه ساخت و در آن نماز خواند و خود را بری‌الذمه پنداشته آن را مصیبت‌خانهٔ حضرت امام حسین قرارداده، خود در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی از خوف آن که مبادا گرفتار شده پول از وی خواستار آیند، با اهل و اعیال خود در هرات رفت.

اسلام آوردن مسمّاة ترکی از اهل هنود

و هم در این ایام، رام رکی نامی، از اهل هنود لقمان، به رضا و رغبت خویش کیش اسلام اختیار نموده، محمدعمر خان کرنیل افتخاری قایم مقام حاکم یکصد و چهل روپیه نقد و یک لباس قناویز و یک تخته معجر جامدانی، به فرمان اقدس والا به او عطا کرد و او محمدناصر نام پسر محمدعلی از ساکنین موضع تکری را

به شوهری اختیار نموده و هم‌چنین جواهرسنگه نامی از هندوان سکنهٔ قلعه شاهی واقع درهٔ نور، به دین اسلام مشرف شده، از عریضهٔ ملاّ محمدحیدر خان حاکم کنر سفلی حضرت اقدس والا در روز چهارم ماه ربیع‌الاول ارقام فرمود که سه صد روپیه از دولت به او موهبت کند.

شرح حال سید حسن قادری

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، سیدحسن نامی از سلسله و ذریّهٔ حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی سقی‌الله ثراه و جعل‌الجنةَ مثواه، از بغداد در شالکوت بلوچستان آمده و از آنجا یک عقد کمر به تصور این‌که حضرت والا را کمر بستهٔ دست خود در اجرای امور سلطنت قرار دهد، بلکه همین تصور و پندار او در خاطر والا خطور کرده معتقد او شود، با عریضه‌ای مشعر بر استدعای اجازت آمدن خود در کابل، مصحوب سیدمحمود نام خادم خود ارسال حضور داشت و حضرت اقدس والا حقیقت حال و عزم و خیال او را از محمداسمعیل خان سفیر پرسیده او شرح مفصلی از مدایح و مناقب او را معروض داشته و از جمله که: «او در حقیقت و نفس‌الامر از اولاد پیرصاحب شیخ عبدالقادر جیلانی انارالله برهانه است و برادر بزرگش سجاده‌نشین روضه مبارکهٔ آن حضرت می‌باشد و قرب سه سال است که از برادران خود رنجه خاطر شده به عزم و ارادهٔ پناه گزیدن و روز راحت در ظل حمایت اقدس والا به سر بردن وارد شالکوت بلوچستان شده و از سمر و مشتهر گردیدن حسن خلق و تقوی و طهارت نفس و دامن و دعا و فیض هدایت او که در افواه افتاده و خبر برکات و فیوضاتش که به اطراف و جوانب رسیده است، مردم زیادی نزد او حاضر گشته فیض‌یاب تلقین و تعلیم مسلک قادریه می‌شوند و در سال اوّل ورود او، سردار محمدایوب خان چهار هزار روپیه کلّه‌دار از خود و تبعه و خدمهٔ خود، نزد او فرستاده استدعا کرد که حاضر آمده با او باشد و سردار محمدهاشم خان نیز کوشش و جد و جهد نمود که میمونه دختر امیر شیرعلی خان مرحوم [را] که در پایان کار به حبالهٔ ازدواج فتح‌محمد خان قرار گرفت، جناب سید به زنی بپذیرد، امّا او اقامت خود را نزد سردار محمدایوب خان پذیرا نیامده، از مزاوجت میمونه سرباز زد و برادرانش چند کس را از بغداد نزد او

گسیل داشته. استدعای معاودتش کرده او نپذیرفته است الحق که او محققاً شخص متزهّد و متورع و پارسا و با تقوی است. چنانچه در این مدت قلیل آفتاب‌آسا مشهور دهر و معروف شهر گردیده، از ولایات مردم نزد آو می‌آمدند و بار دیگر سردار محمدایوب خان دوهزار و پنجصد روپیهٔ کلّه‌دار گرد آورده، برای خرج او فرستاده است و جنابش به خرق عادات و ظهور کرامات شهرت تامه دارد.» و حضرت اقدس والا از این نگارش و ستایش محمداسمعیل خان در ریب و گمان افتاده، دو باره از محمداسمعیل‌خان استفسار فرمود و در روز چهارم مسطور ماه ربیع‌الاول ارقام نمود که: «آیا این سید ممدوح شما دارای جمعیت و مریدان زیاد از اعداد و احاد و افراد بلاد است یا تنها و مجرد و بی‌زن و فرزند می‌باشد؟ تعداد تعلقات و اهل و احوال او را معروض دارد.»

شرح دروغ گفتن محمداسماعیل‌خان سفیر

و زیاده‌تر از عریضهٔ دیگر او ذات شاهانه را شک دست داد که قبل از ماه رجب این سال که هنوز ماه ربیع‌الاول و ماه دهم رحلت امیرمرحوم بود، عرض نمود که در روز پنجم ماه رجب یکهزار الی دوازده صد روپیه کلّه‌دار از خود صرف چای و قند و قلیان ختم سال ارتحال امیرمرحوم را که مردم هندوستان و بمبئی نزد آو آمده و فاتحه خوانده‌اند کرده است و حال آن که پنجم ماه رجب سال گذشته روز پانزده فوت آن مرحوم و ماه رجب این سال نامعلوم بود که او این عریضه را، از جایی که دروغگوی حافظه ندارد، به حضور والا نموده و اقدس والا او را مرد بزرگ و شهیر و سفیر افغانستان و پسر سردار سلطان‌محمدخان و از اقارب خاندان شاهی دانسته، با خامهٔ تغافل رقم فرمود و نخواست خجل و منفعل شود که در وقت کامل شدن سال فوت امیر مرحوم چهار هزار روپیهٔ کلّه‌دار را قرار رسم و رواج مردم آن دیار، صرف چای و طعام از دولت کرده این فرمان[را] سند مجرایی آن داند.» و از این خطاکاری و خیانت شعاری او بود که در پایان کار چون طلب کابل شد، سر باززده از سعادت و اطاعت اولی‌الامر و متابعت دولت روی برتافته، پس از چندی به بدنامی جانب آخرت شتافت. و هم در این ایام، هفت لک روپیه از میمنه واصل و عاید خزانه کابل شد.

رهایی ملاّ عبدالحسین پسر ملاّ یوسف‌علی‌خان مرحوم

و از دیگر سوی در روز چهارم مذکور ماه ربیع‌الاول، ملاّ عبدالحسین پسر ملا یوسف‌علی خان روضه‌خوان شهیر مرحوم، که از بدافعالی و نکوهیده اعمالی خود محبوس سیاه‌چاه شده و مراحم ملوکانه شامل حال خسران‌مال او گردیده، از زندان سیاه خارج و دوچار عسرّت روزگار ومخارج لیل ونهار شده بود، به ذریعهٔ عریضه استدعای تقاوی و عزم دکانداری کرده، حضرت اقدس والا دو هزار روپیه به نام تقاوی به او عنایت فرمود و او آنرا دست مایهٔ حصول مونت و معاش خود ساخته، خواست دکانی باز کرده تحصیل امر معیشت کند و در پشاور برای خرید بعض اشیا رفته و بازگردیده، در عرض راه وداع زندگی گفت.

اغماض حکمران ترکستان در حق رعیّت

و هم در این هنگام، از عریضهٔ میرزا محمدسرور خان سردفتر اول ترکستان، حالی رای والا شد که در سال گذشته فرمان امیر مرحوم پرتو وصول افگنده مرقوم بود که یکهزار سر اسب از ترکستان خریده به رضای مالک اسب و بهای منصف به طریقی که نه لحاظ دولت و نه زیان رعیت به روی کار آید، اشترا و ارسال کابل نمایند؛ و برخلاف این حکم، لحاظ و نفع دولت و ضرر رعیت به روی روز آمده، هر راسی را که رعیت از یک الی دو و سه صد خریده‌اند، سردار محمدعزیزخان نایب‌الحکومه آنها را قرار راسی به چهل الی چهل و پنج و پنجاه روپیه گرفته، چهارصد و یازده رأس اسب را به هفده هزار و چهارصد و نود و پنج روپیه خریده و عبدالرحیم‌خان حاکم میمنه، یکصدو یک رأس را قرار امر امیر مرحوم لحاظ و اغماض ننموده، هر راسی را به مبلغ یکصد و هشتاد الی دوصد روپیه خریده، مجموع بهای آن هجده هزار و سه صد و هشتاد و نه روپیه به میزان شمار آمده است. و حضرت اقدس والا در روز پنج‌شنبه پنجم ربیع‌الاول در پاسخ عریضهٔ او نگار داد که: «همان حکم سال گذشته محکم و مربوط و سند مامورین دولت است و اکنون که حکمران ترکستان به زیان رعیت خریده است، گذشته گذشت، پس از این همان حکم اولین رامعمول دارند.» و در باب خسارت رعیت، اگر امر کامل

بهای اسبانرا دادن می‌کرد، کارداران از خزانهٔ دولت گرفته به ملاک آنها نمی‌دادند، پس هیچ نفرمود.

و هم در این هنگام، تحویل‌بیگ و جلیل‌بیگ نامان، از برادرزادگان میرسلطان مراد خان قطغنی، که فرار و دوچار ورطهٔ نکبت و انکسار بودند، از انتشار اشتهار اجازت مراجعت فراریان که از پیش گذشت، به امیر قربان‌بیگ وارد مسکن و ماوی خود شده و هم عبدالرؤف و عبدالقدوس و عبدالکریم و عبدالرسول و عبدالغفور و عبدالحکیم و غلام‌رسول ابنا و نبایر ملک عبدالحمید عبدالرحیم‌زایی که هفده سال قبل از این پدران ایشان به واسطه خیانتی که نسبت به دولت کرده، محبوس و مال و ملک‌شان ضبط گردیده خود ایشان در زندان پدرود جهان کرده بودند، به توسط سردار عبدالقدوس‌خان ایشک‌آقاسی شرفیاب بار گردیده، حضرت اقدس والا برای هریکی در سالی دوصد روپیه تنخواه معین فرموده امر کرد که با اهل و عیال خود در اندراب قطغن شده، نزد محمدعمر خان برگد مواظب و مشغول خدمت باشند.

فوت میر سلطان‌شاه شغنانی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که در حیّز تحریر درآمد، میرسلطان‌شاه پسر میر یوسف‌علی‌خان شغنانی، از منسوبان میرجهاندارشاه، پدر زن امیر مرحوم که از موطن خود خواسته و در قندهار جای اقامت به تمامت ایشان داده شده بود، وداع زندگی گفته میر محمدحسین خان حکمران قندهار، از اظهار شهزاده جهانگیر ابن جهاندارشاه مرحوم سه صد روپیه از خزانهٔ دولت، برای تجهیز تغسیل و تکفین و تدفین او داده معروض‌داشت. و حضرت اقدس والا فرمان مجرایی آن را به نام بخشش ارقام و ارسال فرمود.

فروش سنگ لاجورد در بخارا

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی‌که ارقام پذیرفت، محمدشریف‌خان ایل‌بیگی، به مقدار شانزده سیر به وزن کابل، سنگ لاجورد که با شش پوت و بیست‌وشش قداق وزن روسی معادل بود، به امر دولت چنانچه گذشت، از راه تجارت در بخارا

برده بود، اعلای آنرا قرار پوتی به دوهزار تنگه و اوسطش را به یکهزار تنگه فروخته مجموع بهای آن ده هزار و ششصد و پنجاه تنگه به شمار آمده معروض داشت. و حضرت اقدس والا از استدعای او، مقدار پنج خروار به وزن کابل که چهارصد سیر به حساب آید از دارالسّلطنه و دوازده خروار از بدخشان که نهصد و شصت سیر در شمار بود، در روز نهم ربیع‌الاول امر فرستادن و فروختن در بخارا کرد.

انتشار اشتهار امضای خطوط و مکاتیب

و هم در این ایام، نظر به رسم و رواج دیگر ممالک، حضرت اقدس والا امضا و مهر نمودن تمامت مکاتیب را از مراسلات و قباله‌جات و غیره که تا این وقت در افغانستان بر پشت مکتوب مروج بود، لغو فرموده در تمامت مملکت به ذریعهٔ اشتهار آگهی داد که عموماً امضا و دستخط و مهر در ختم مکتوب، به روی صحیفه و لایحه نمایند و هم‌چنین رفته رفته تحریر را که در افغانستان به خاتمهٔ مراسلات و عموم مکتوبات مرسوم بود، به راه انداخته، در بیاض ابتدای نامه‌جات موضوع تحریر تاریخ را قرارداد و هم رموز فاصله و تعجب و استفهام و مقوله غیر و غیره را مدون و مروج فرموده طبع و توزیع نمود، و اکنون که زمان تحریر این تغییرات است تبدیلات مذکور ترویج یافته عموم نویسندگان متوجه تکمیل آن‌اند که از روی دانش هر علامت را به جایش نوشته از تقلید روی برتابند.

طلب کابل شدن سردار محمدافضل‌خان اسحق‌زایی

و هم در روز نهم مذکور ربیع‌الاول، محمدافضل خان پسر سردار شمس‌الدین خان اسحق‌زایی را که قبل از سلطنت امیر مرحوم فرار خاک ایران و از دولت ایران در سالی چهار هزار قران تنخواه حاصل کرده روز غربت و جلا وطنی به سر می‌برد، و از انتشار اشتهار اجازت مراجعت فراریان چنانچه گذشت، در لاش و جوین آمده بود، فرمان رفت که اهل و عیال خود را در آنجا گذاشته خود در کابل آمده درک سعادت تلثیم سدهٔ علیا نماید.

مراجعت میر محمدعیسی‌خان

و هم در این هنگام میرمحمدعیسی خان از میرزادگان راغ، تابع بدخشان، که تمرّد و طغیان ورزیده، چنانچه از پیش رقم گشت، به معاونت و معاضدت دیگر میرزادگان آنجا با افواج دولت جنگیده و چپ و راست دویده، پس از محاربات عدیده توان اقامت در خود ندیده فرار اختیار کرد و در ماوراءالنهر دوچار ذلّت و غربت و گرفتار زحمت عسّرت و ضیق معیشت گردیده، روز فقر و مسکنت به سر می‌برد، از وصول اشتهاری که در باب مراجعت و اجازت معاودت فراریان خارج مملکت چنانچه گذشت انتشار یافته بود، با اهل و عیال خود راه موطن اصلی خویش پیش گرفت و واصل منزل و مقام خود آمده بر مرام نایل گشت. و حضرت اقدس والا از عریضهٔ حاجی محمدگل خان برگد، بر ورود آگاه شده، در روز شانزدهم ربیع‌الاول فرمان فرستاده نگار داد که: «یکهزار تنگه به او زاد راه از دولت عطا و گسیل درگاه عالم پناه نماید تا قراری به مدار روزگارش نهاده قرین راحت و رفاهت شود.»

تحقیر نمودن جنرال تاج‌محمدخان داکتر عبدالقادرخان را

و هم در اثنای واقعات مرقومه، جنرال تاج‌محمد خان، داکتر عبدالقادر خان سرپرست تعمیرات دولتی ترکستان را که از فوت عبدالرحمن اورسیر چنانچه گذشت، رهسپر خدمت مذکور آمده بود، عزم تحقیر کرد، زیرا برای خود عمارات عدیده در مواضع متعدده احداث کرده و اساس نهاده، نجّار و معمار و مصالح را از آجر و حجر، از دولت صرف آنها نموده و می‌نمود و داکتر عبدالقادر او را مانع شده بود، چنانچه او را به ذریعهٔ دو تن سوار نظام نزد خویش احضار فرمود. ضرب و شتم زیاد نمود. و داکتر ماجرا معروض داشته حضرت اقدس والا در روز شانزدهم مذکور ربیع‌الاول، جنرال تاج‌محمد خان را با خامهٔ انباه ارقام و تهدید و آگاه فرمود که: «چون هر دو تن نوکر دولت و هر یک مامور خدمتی جداگانه هستند و به جز بر مامورین زیر دست خود که معین‌اند، یک بر دیگر مزیّت و برتری ندارید، پس به زودی رضایت‌خط از داکتر حاصل نموده ارسال حضور کند؛ ورنه مورد بازپرس صعب و سخت خواهد گشت.» و او نظر به خشونت حکومت

و سیاست رعب‌انداز و خوف‌افزای امیر مرحوم، که مفهوم و معلوم بود، و هنوز بلکه تا دیرگاه و الی حال از خاطرهای بازماندگان زندگان آن عهد نمی‌رود و خود را از عدم حصول رضایت داکتر عبدالقادر در معرض خطر تصوّر کرده، به هر نوعی که دانست رضانامهٔ کتبی به امضای اوبه دست آورده ارسال حضور نمود و خود را از تشویش و غصّهٔ بازخواست ایمن و مطمئن ساخت.

و از دیگر سوی، در اثنای احوالی که ثبت و رقم گشت، میرزا امیر حفیظ خان، سردفتر سابق بدخشان، در زمان برحالی خود چهار رأس اسب به نام پیشکش حضور والا گسیل کابل داشته و قبل از وصول این اسبان در کابل، فرمان عزل او پرتوافکن بدخشان شده، او به تصوّر این‌که میرزا محمدسرورخان، خواهرزاده‌اش، از عزل او اسبان را تقدیم نکرده موجب ملالتی شود، به خواهرزادهٔ خود نوشت که اسبان را به درب بار یومیه حاضرنموده، عندالحصول الفرصت پیش کشد. و محمدسعیدخان تجّارباشی فیض آباد، که از سبب گمرک مال‌التجاره، که کامل از او گرفته هدیه و تحفهٔ اندکش را به مثابه دیگر عمّال و اهل دیوان در عوض مبلغ زیادی نمی‌پذیرفت، معاندت در میان داشت، قیاس کرد که هنوز اسبان در عرض راه و از کابل بعید بودند که فرمان عزل او رسید، پس ضرور نوشته خواهد بود که اسبان را تقدیم حضور ننماید. بدین تصوّر ساذج و قیاس هایج او که در اندیشه‌اش مکوّن گشت، به حضور والا نوشت که میرحفیظ به خواهرزادهٔ خود رقم کرده است که من معزول شده‌ام، اسبان را پیش نکشید. و اقدس والا از نگارش و نکوهش او، میرزا محمدسرور خان را که پدرش میرزا محمداکبرخان در محاربهٔ غزنین به زمان شهزادگی امیر مرحوم، طریق خدمت سپرده و به قتل رسیده بود، از محلهٔ میرزا علی‌رضا خان احضار و استفسار فرمود و او رقم میرحفیظ را که تأکید بر تقدیم حضور نمودن اسبان کرده بود بنمود و اظهار و نگار تجارباشی که دروغ و خلاف واقع بود، باعث تنبیه و تهدید خودش گشت. چنانچه در روز هجدهم ربیع‌الاول، حاجی محمدگل‌خان را فرمان رفت که چهار رأس اسب از تجارباشی به نام جرم دروغش گرفته داخل اصطبل دولت کند.

صدور فرمان تأیید تنخواه الله‌یارخان درجزی

و مقارن این حال، پانزده هزار قران تنخواه سالانه و مستمرهٔ الله‌یار خان درگزی، که امیر مرحوم را در وقت عبورش از درهٔ گز، که در جلد دوم به شرح رفت، خدمت و اعزاز و احترام کرده و این مبلغ در زمان امارتش به او مرحمت و عنایت شده و از فوت آن امیر مبرور معطل گردیده، چنانچه گذشت برحال گشته بود، چون در هر سال او از سپهسالار فرامرز خان تقاضا کرده، او به ذریعهٔ عریضه، استدعای رسانیدن آن به وی می‌کرد، حضرت اقدس والا فرمان کرد که: «تا اولاد اولاد او باشد، این مبلغ قطع و موقوف نمی‌شود.»

و مقارن این حال، عبدالرشید خان فوفل‌زایی، پیشخدمت دربار معلّی، که در سالی یکصد و شصت روپیه تنخواه داشت، از قلت تنخواه و کثرت نان خواه و ذلّت روزگار، گاه و بیگاه که از صبر و قناعت بیگانه و با طمع هم لانه بود، به ذریعهٔ عریضه، استدعای افزونی تنخواه نموده، از تنخواه محروم و از نوکری معزول گشت و چندی به همان پیشهٔ سابقهٔ خود، که بیهوده‌کاری و گرفتاری با مردم بازاری داشت، روز نکوهیده رفتاری به سر برده، دوچار ناچار عدیم‌العلاج دشواری آمده، به همان تنخواه تن در داده به ذریعهٔ عریضه، خواستار عفو تقصیر و برحالی تنخواه و نوکری شد. و حضرت اقدس والا در پاسخ عریضه و استدعای او رقم فرمود که: «شما آدم بیکاره می‌باشید همان یله گردی برای شما بسیار است.»

مسترد شدن املاک و دکاکین صاحبزاده فضل حق

و مقارن این حال، در روز هجدهم مذکور ماه ربیع‌الاول، املاک و دکاکین واقع قندهار صاحبزاده فضل حق، که فرار خاک ایران بود و به ذریعهٔ سعدالدّین خان حکمران هرات، عهدنامهٔ ترک خطا و خیانت و شغل اطاعت و متابعت دولت را در هامش قرآن مجید، نگارش داده و خاتم امضا برنهاده و به حضور والا فرستاده، استدعای اجازت مراجعت در افغانستان کرد و مجاز و شرفیاب بار آمده، مسترد و موهبت شد؛ و پس از سالیان دراز که روز به فقر و نیاز به سر برده بود، به موطن و مسکن اصلی و عزّت و حرمت فعلی خود جای گزیده قرین راحت و همدم رفاهت گشت.

شرح حال حاجی میرزا مهدی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، حاجی عبدالهادی خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا را مرض ضعف معده و حرارت جگر عارض گردیده، از بخارا به عزم معالجه در مزارشریف آمده معروض داشت؛ و میرزا محمد مهدی‌خان پسر مهترش از عریضه و استدعای پدر خویش و امر اقدس والا، در روز چهارشنبه هجدهم مذکور ربیع‌الاول، از کابل راهگرا و مرحله‌پیمای مزارشریف شد. و این میرزا محمد مهدی که نام پدر و مادر نهاده‌اش گل چمن‌شاه بود، و از عدم حسن لهجهٔ ادا در جوانی بدل به این نام جدید گشت، و پس از زن خواستن، دکان سمساری گشوده از معتمد و مدارالمهام سردار نصرالله خان نایب‌السّلطنه بودن میرزا عبدالحسین خان برادر خود در اسفار مزار و ترکستان و هرات و مشهد و غیره مواضع خود، که مردم به او هدایا و تحایف می‌دادند، فی‌الجمله پولی برای مصارف بام و شام خود به دست آورده، به استظهار برادر خود اقدام در اجارهٔ مال دولت نموده، دارای ثروت و مکنت معتنابه گشت و در حج رفته از آنجا که برگشت طریق کج پیش گرفته، چنانچه به تحریک سردار نصرالله‌خان نایب‌السّلطنه که با میرزا محمدحسین‌خان مستوفی و مستاجر قطغن و بدخشان و ترکستان معاندت داشت و در ظاهر از میل خاطر اقدس والا که جانب میرزا محمدحسین خان بود، به او چیزی نگفته خواست که اجارهٔ او را به کسی دیگر داده، غبن و غدر و خیانتش را به روی روز آرد، ادعای اجاره‌داری کرده چنانچه بیست‌وپنج لک روپیه مدیون و بدهکار دولت شد و نصف آن بر عهدهٔ علی احمدخان پسر خوش‌دل‌خان ابن ایشک‌آقاسی شیردل‌خان مرحوم، که او را فریفته به مداهنت شریک خود ساخته بود، قرار گرفته، دوازده لک و پنجاه هزار روپیه بر ذمهٔ خودش افتاده، چیزی را اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی بخشیده، دیگر همه از ضامنان او خصوص از قوم قزلباش و هزاره که ضامن شده بودند، به حصول پیوسته، عالمی خراب و بیاب گشت و حمام و سرای و ملک و باغ خودش، بعضی به رشوت در دست بزرگان بار و اهل کار رفته و برخی ضبط و نبذی به حرفه‌داران بازار فروخته شده و خود را به در افلاس زده بقیه مال دولت

را که از ضامنان و فروش مال او افزون آمده بر ذمّت خودش قرار گرفت، معفو گردیده، از راه مزارشریف با اهل و عیال و هر چه داشت، خود را در مشهد کشیده در آنجا اقامت گزید.

جور و ستم حاکم واخان و معزول شدن آن

و هم درخلال احوال مسطور، محمدغنی‌خان استالیفی حاکم واخان، پنجصد و سی و دو روپیه شکرانهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین مرحوم را در همان روز کار، که عموم به این نام وجه می‌دادند، از مردم واخان گرفته و به دولت نرسانیده، سال دیگر باز تعداد مبلغ مذکور را از رعیت اخذ و روانه کابل نموده، امیر مرحوم آنرا مسترد فرموده، برای آنهایی که این مبلغ را داده بودند ارسال نموده، از این رفتار و غیره کردار محمدغنی خان، که نسبت به مردم واخان از قوه به فعل آورده و جور و ستم زیاد کرده اکثر ایشان فرار شده بودند، در روز پنج‌شنبه نوزدهم ربیع‌الاول، اقدس والا او را معزول و محمداسلم خان توخی را به حکومت واخان مامور فرمود.

نکته و حکایت پیری و مریدی عوام و پیران خام

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، استاد تغایی نامی از مردم تالقان، از گردش آسمان و ناسازگاری زمان، که همه منوط و مربوط به قضا و قدر یزدان است، دوچار فقر و مسکنت آمده، نزد محمدشریف ساکن کشم که ارادت تامی نسبت بدو داشت شده، شکایت بسیار از بی‌مهری و عدم مساعدت روزگار نمود و از نیستی مال و تنگدستی در تمام ماه و سال بنالید، و اویش امر کرد و گفت که در دامنهٔ کوه واقع کنار قبرستان جوی مزار شیخ رفته و مزار را کافته، چند خشت ظاهر می‌شود در زیر آن خشتها خمی مملو از طلا است، بردار و صرف مایحتاج روزگار خویش کن. و چون او پیر و مرشد وی بود، القای او را به گوش باوری جای داده و بیل و کلند برداشته موضعی را به قدر دو ذرع و جایی شش ذرع و محل دیگر را ده ذرع نقب زده و زحمت فراوان کشیده هیچ ندید و هنوز سرگرم کار دیونفس غدار بود، که شیراحمدخان قایم مقام حاکم تالقان آگاه گشته و ثقوب

نقوب او مشاهده نموده، پیر و مرشد او را که محاسن سپید و نابینا بود احضار فرموده، در تحت استنطاق و استفسار کشید و او گفت مواضعی را که من گفته بودم نکافته، لذا چیز نیافته ورنه بایست چیزی می‌یافت و قایم مقام مرشد لم‌یستر شد را محبوس و ماجرا معروض‌داشت. و حضرت اقدس والا در روز بیست‌ویک ربیع‌الاول ارقام از حبس رها دادن او را فرموده امر نمود که هرجا را او بگوید، همانجا را حفر نمایند و بشکافند تا معلوم شود و در پایان کار چیزی به منصه ظهور نپیوسته پدیدار نگشت. و چون این قصه خالی از غرابتی نبود، جهت انباه و آگاه نمودن مریدان، پیران جاهل و شیخان گمراه ثبت تاریخ شد.

و مقارن این‌حال، علی‌محمد خان حاکم و میرزا محمداسلم خان سردفتر پشت‌رود، دو لک روپیه که از مصارف کشوری و لشکری امسال آنجا افزون به شمار آمده بود، در روز بیست‌وسوم ربیع‌الاول گسیل کابل نمودند و تحویل خزانه شده.

در اثنای این حال، کدخدا علی‌خان پسر خالق‌داد خان سیستانی، از تبعهٔ دولت ایران، که مالک و دارای سه قریه چون قریه موروثه پدری خود و قریهٔ کفتار و قریه شهرک بود، و در سالی چهل و پنج خروار غله و دوصد و سی‌وپنج روپیه که چهل و شش تومان ایران به شمار می‌آمد، از حشمت‌الملک حاکم سیستان مواجب داشته، روی از اطاعت و متابعت دولت ایران و خدمت و نعمت حشمت‌الملک برتافته، با عیال و اطفال خود از راه فرار وارد علاقهٔ چخانسور از خاک مملکت این دولت شده، به امید حصول راحت و رفاهت در ظل حمایت سلطنت افغان، عزم ادامت اقامت کرد. و آخندزاده فقیرمحمدخان حاکم و سرحددار چخانسور، از حالت حرکت و ورود او به پایهٔ اورنگ امارت نگاشته، از حضور والا ارقام رفت که: «کفایتی در مونت و معیشت اهل و عیال این‌گونه اشخاص نهاده و احترام نموده، راحت و عزت داده بعد از عزم و ارادتش معروض دارد.» و دولت ایران برخلاف این موهبت و عطیت همایونی، که مبذول حال فراریان و نقلهٔ اسلامیان هندوستان و ترکستان و ایران و غیره می‌نمود و از مذهب هیچ یک پژوهش و پرسش نکرده، علی‌قدر مراتب، نوازش و پرورش می‌فرمود، با وجود اتحاد مذهب با فراریان و تبعیدیان و اخراجیان قزلباش و هزارهٔ افغانستان، که در ایرانِ رفته‌اند،

به جز سعایت و نکوهش از آن دولت و ملت هیچ رعایت اسلامیت و مذهبیت ندیده، به رنج دست خویش نانی به کف اگر آورده، درنگ و اقامت در آن خاک خالی از حمایت نموده، و الاّ آهنگ مملکت مقبوضه و مستعمرهٔ انگلیس و مراجعت افغانستان کرده و می‌کنند.

و در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الاول، نورمحمد خان محمدزایی و محمدامین خان قزلباش و عبدالرحمن‌بیگ میمنه‌ای که از پانزده فقره عرض هزارهٔ دایزنگی، چنانچه گذشت، مامور تفتیش جور و ستم غلام‌محی‌الدین خان حاکم شده و او به ایشان تن در نداده، معروض‌داشت، جانبین طلب کابل شده، در پایان کار غلام‌محی‌الدین خان از جور و ستمی‌که بر هزارگان کرده بود، محبوس و علی‌اصغر خان کوهستانی مامور حکومت آنجا شد.

دادن املاک هزاره به مردم افغان

و هم در این ایام، قاضی عبدالشکورخان، که مامور سرپرستی ناقلین و مهاجرین افغان چنانچه گذشت شده بود، وارد ارزگان گردیده، ملک حجرستان قوم دایه و فولاده را، که جوانان ایشان در فوج نظام مالستانی مواظب خدمت بودند، به ده خیل قوم ملاخیل کوچی داده و بدان اکتفا ننموده و چیزی از اراضی و مزارع و مراتع مردم جرغی و بورجگی هزارهٔ بهسود را نیز به ایشان سپرد، و از یکسر، به تبعید و اخراج هزاره پرداخته، راه ملک و چقماق و قلعه شیر و تاله و می‌می و سرهنگان و تابوت و چهارده خاک و گرگاب و شهر گیزاب و زاولی و سلطان‌احمد و حسینی و سیاه‌بغل و زرتک و پیک و ملک هزارهٔ قلندر و دای‌چوپان و اولوم‌لالا و پل‌جنگلی و ترکانک و کزک و تنهاچوب و آب‌قول و ارغنداب دستهٔ قوم مسکهٔ هزارهٔ جاغوری را که افزون از سه هزار خانوار در شمار می‌آمدند از موطن و مسکن ایشان کشیده و طوایف افاغنه کوچی و وطنی را جا و ماوی داده و هزارگان راه فرار و جلاوطنی جانب ممالک روس و ایران و انگلیس و بلوچستان وغیره برگرفته، در تمامت قارات پنجگانهٔ دنیا چون ایشیا و اروپا و افریقا و استریا و امریکا پراکنده شده، جای نماند که یک نفر دو نفر یا زیادتر از مردم هزاره نرسید و در این وقت قاضی عبدالشکورخان دست به قلع و قمع این

قوم برده و چنانچه می‌خواست از بن برآورده، فرار و خوار و زار ساخت جابه‌جا رقم شده می‌آید اِنْ شاءالله تعالی.

وقایع ماه ربیع‌الآخر سنهٔ هزار و سه صد و بیست هجری

از دیگر سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، عده‌ای از مردم قوم مقبل، بر قلعهٔ کج ابازایی از قوم طوری، واقع علاقه کرم از مستعمرات و متصرفات دولت انگلیس، تاخته یازده رأس از دواب ایشان را در ایاب خویش بیاوردند و هم‌چنین جماعهٔ دیگر از قوم جاجی، بیست‌وهشت رأس گوسپند را از موضع زموخولهٔ بوالیمین، واقع مهرون قوم بنگش، به سرقت و غارت تصاحب کردند و از قفای این دو عدّه، جمعی از مردم میرحسین‌خیل، قوم منگل، متوطّن قرب و جوار موطن قوم جاجی پتا و رشتیا، عزم سرقت و غارت جزم کرده، رمهٔ بزرگی از مردم قوم طوری را به دست آورده، چوپان را زخم منکر رسانیدند؛ و پیهم از این قبیل چپاول و تاخت و تاز کرده، دست تطاول به مردم تبعهٔ دولت انگلیس دراز نمودند و رمهٔ دیگر از مردم طوری را از موضع بخدی به دزدی آوردند و بر دواب و مواشی مردم طوری، که در قرب محافظ‌خانهٔ واقع لکه نکه می‌چریدند تاخته، خواستند که به غارت برداشته باخود بیاورند ولیکن حرسهٔ بندر و سکنهٔ محافظ، دست به آلات حرب برده، ایشان را دفع و بی‌نیل مرام رجع دادند و از مدافعه سپاهیان محافظ‌خانهٔ انگلیس مردم جاجی را موی غیرت و شجاعت بر تن راست گشته، بر محافظ خانه لشکر کشیدند و از دور خانه و سکنهٔ حرسهٔ آنرا هدف گلوله تفنگ ساخته، قرب پنجصد تیر در اندرون و بیرون آن بینداختند.

و مقارن این‌حال، عده‌ای دیگر، از مردم جاجی بدان‌سوی خط فاصل شده و بیست‌وپنج رأس از دواب و مواشی سلطان‌حسن نام، کدخدای قوم بوالیمین طوری را به سرقت آوردند و بدان قناعت ننموده، باز از خط فاصل به عزم ترکتاز گذشته، خواستند که رمه و گلهٔ طوریان را از مرتع واقع قرب موضع خرلجی، به غارت بردارند، امّا حرسهٔ مقیمهٔ خرلجی ایشان را مانع و دافع آمده، نتوانستند کاری از

پیش برده، بز و میشی به دست آرند. و حاکم کرم از دستبردهای مذکوره، که در عرصهٔ چند ماه به روی روز افتاده و به روی کار آمده بودند، به حاکم خوست ارقام و التماس بازپرس و استرداد اموال منهوبه کرد، و منتهبین از تبعهٔ این دولت، از ارتکاب خود در نهب و غارت و سرقت انکار آورده، به منوالی که از مباشر سرقت و غارت شدن ایشان رقم شد، قتل و غارت و سرقت مردم طوری نسبت به جان و مال خود اظهار دادند. و حاکم خوست اظهار ایشان را راست پنداشته، زبان بازپرس و دست تنبیه و تهدید به سوی‌شان باز و دراز نکرد و کارکنان سرحدیهٔ دولت انگلیس از مامورین این دولت متشکّی شده، به ویسرای نبشتند و او منهوبات و مسروقات مذکوره را که از قوه به فعل آمده بودند، قرار تاریخ وقوع سرقت و غارت، تمام را به پایهٔ سریر امارت نگار داد. و حضرت اقدس والا در روز سوم ماه ربیع‌الآخر، عطامحمد خان حاکم جاجی و چمکنی را ارقام و از همه تاخت و تاز مذکور که ویسرای مسطور داشته بود، اعلام و آگاه فرموده رقم نمود که: «اگر رقیمهٔ ویسرای راست و تبعهٔ فتنه‌جوی مفسده‌خوی این دولت، مرتکب سرقت و غارت شده باشد، حمل بر غفلت و بطالت یا بر تحریک و ترغیب او ایشان را به تاراج مال تبعهٔ دولت انگلیس خواهد شد؛ و در هر دو صورت ملزم و ملامت خواهد بود؛ و الاّ مفصّل و مصرّح بنگارد که پاسخ راسخ و ناسخ استکتاب ویسرای رقم گردد.» و هم‌بدین مضمون به محمداکبر خان هزاره و نایب برگد نظامی رقم فرمود و هر دو تن را از مکتوب حاکم کرم که نیز نگار داده بود، که: «برتر از تاخت و تازهای مزبوره، چندتن از زنان شوهردار مردم طوری را مردم جاجی و منگل به اسارت برده‌اند آگهی داده، امر نمود که صحیح و مطابق واقع از صدق و کذب آن بنگارند که رفاهی نسبت به رعایای طرفین به روی کار آید تا دیگر فعل مذمومی که دولت را در نزد خالق و خلق مسئول سازد، به روی روز نیفتد.»

شرفیاب حضور شدن شیخ محی‌الدّین

و هم در این ایام، شیخ غلام‌محی‌الدین، جدیدالاسلام و صوفی که وکالت انجمن اسلام لاهور داشت، و پاسپرد با هزار روپیه چنانچه گذشت از دولت داده و طلب

کابل شده بود، از تلثیم سدهٔ علیا مستسعد و شرفیاب بار آمده و اعزاز و احترام‌دیده رخصت مراجعت یافت. حضرت اقدس والا از شرکتی که در امور خیریه چنانچه گذشت کرده و او را طلب حضور فرموده بود، در ماهی یکصد و پانزده روپیهٔ کلّه‌دار برای او که به ذریعه‌اش تعلیم مدرسةالعلوم انجمن لاهور و موعظهٔ مردم به روی کار و محل اجرا می‌آمد، در روز ششم ربیع‌الآخر معین کرده، از سال پارس‌ئیل را یکهزار و سه صد و هشتاد روپیه به او داده، ارقام فرمود که از ابتدای سال توشقان‌ئیل محمداسمعیل‌خان سفیر به نام وظیفهٔ مستمرهٔ خود شیخ نو مسلم، از بیت‌المال، ماه در ماه بدهد و نیز در سالی شش‌هزار روپیهٔ کلّه‌دار از عین‌المال خود ذات شاهانه، برای صرف مدرسهٔ موصوفه معیّن و رقم کرد که: «در سه قسط، به قسطی دو هزار روپیه، به سرکردگان انجمن از صدر و دبیر و خزانه‌دار رسانیده رسید حاصل دارد.»

نزاع سردفتر و حاکم شبرغان

و از دیگر سوی درخلال احوالی‌که رقم شد، میرزا غلام‌حسن خان، سردفتر شبرغان، از عبدالله خان حاکم آنجا امری از امور دولت را قرار قاعدهٔ مرسومه، به کتاب سوال و جواب استکتاب نموده، آنرا مصحوب میرزا محمدعزیز نام کاتب و محرّر خود، نزد او فرستاد که جواب بنگارد که اگر به محل اجرا نیارد، سند بازپرس و روز حاجت او بوده، حاکم مسئول آید. و حاکم برخلاف امر دولت و قاعدهٔ معینه و مقررهٔ سلطنت، به زبان جواب گفته در کتاب استکتاب نکرد و میرزا محمدعزیز از در لجاجت پیش آمده خواستار نگارش جواب گشت و حاکم او را امر زدن نموده، او پیشدستی کرده عبدالرحمن نام خادم و ملازم حاکم را که قصد اخفاف و سلطه بدو نموده خواست که ضربه رساند، به ضرب گلولهٔ تفنگچه از پا درآورد و خودش از دست دیگر خدمهٔ حاکم جراحت یافت و سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان آگاه گردیده، به توسط نثارعلی‌خان سرتیب، طرفین و تبعهٔ ایشان را در مزارشریف خواسته ماجرا معروض داشت. و حضرت اقدس والا در روز دوشنبه هشتم ربیع‌الآخر، ارقام نموده احکام فرمودکه: «میرزا محمدعزیز را

لقمهٔ توپ و عبدالله خان حاکم و میرزا غلام‌حسن دفتری را با غل و زنجیر گسیل کابل نماید.»

شرح جال‌سازی قاضی دهراود

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، ملاعبدالرحیم خان، قاضی محکمهٔ شرعیه علاقهٔ دهراود، ملاّ محمدعثمان نامی را مامور تحصیل وجوه نکاحانه و ترکهٔ پولی اموات علاقهٔ کیساب هزاره کرده و میر غلام‌رضا بیگ هزاره، از خلج در کیساب نزد میر سلیمان‌بیگ به عزم به دست آوردن و گسیل حضور والا داشتن یک بهله‌باز، که او گرفته بود شده، در اثنای این‌حال ملاّ عثمان ده و نیم روپیه از بابت نکاحانه، از نزد خداداد نام هزاره گرفته رسید آن را نداد؛ و او از ملا عثمان و جور او نزد غلام‌رضابیگ شکایت برده، او ملاّ را هدایت به دادن رسید وجه نکاحانه نمود که دو باره از خداداد هزاره گرفته نشود و ملاعثمان از اندرز و هدایت غلام‌رضابیگ سر برتافته، به مذاکرهٔ منازعت آسا پرداخت و در عین مکالمه، ملاّ محمدزمان نام کاکری با پنج نفر از قوم خود، که به نام مهاجر از املاک هزاره را تصاحب کرده بود، مسلح حاضر آمده، از ضرب سیلاوه بر فرق نورمحمد نام نوکر غلام‌رضابیگ جراحت رسانیده، برادر ملاّ محمدزمان، غلام‌رضا بیگ را هدف گلولهٔ تفنگچه نموده و گلوله آن از هدف منحرف جسته بر دست محمدحسن نامی، از احاد رعیت رسید، و قاضی عبدالرحیم که ایذا و آزار مردم هزاره [را] معادل ثواب حج و عمره می‌دانست، عریضه‌نگار پایهٔ سریر امارت شده رقم کرد که: « غلام‌رضابیگ با یازده نفر وارد کیساب گردیده، ملاّ عثمان را که مشغول و مأمور وجوه نکاحانه و ترکه پولی بود، لت و کوب نموده و تفنگچه جانب او کشاده داده، گلولهٔ آن به دست یک نفر هزاره رسید و ملاّ عثمان هراسیده از خوف گریخته در خانه خود شده است و غلام‌رضابیگ از عقب او به درب خانه رفته، از هیبت او و زهرهٔ زوجه ملاعثمان آب و پس از دو روز فوت گردیده و مردم را برانگیخته که ملاّ عثمان را از بین خود بکشند که از تعداد نکاح و اموات ایشان آگاه نگردد و ملا عثمان نزد قاضی عبدالرحیم حاضر آمده، او عریضه‌نگار شد. و از این عریضه، قاضی عزیزالرحمن‌خان حاکم گیزاب را فرمان تحقیق و تفتیش نمودن

صدق و کذب ماجرا رفته، در پایان کار صدق کلام غلام رضا بیگ و کذب مرام قاضی از عریضهٔ حاکم مذکور معلوم حضور آمده، فرمان رفت که: «ملا محمدزمان و برادر او و ملاّ عثمان را محبوس کرده معروض دارد و ایشان را با مجلّهٔ شرعی محبوساً گسیل کابل کند.» چنانچه ایشان در کابل آمده و کیفر دیده زجرها کشیدند.

اجازت مراجعت سردار عبدالوهاب‌خان

و هم در این هنگام، از عریضهٔ مورخهٔ چهارم ماه ذیحّجه سنهٔ ۱۳۱۹ هجری سردار عبدالوهاب خان پسر سردار میر افضل خان مرحوم، که در تهران اقامت غربت و جلاوطنی داشت و روز به ذلّت و عسّرت می‌گذاشت، اجازت مراجعت او از آنجا در افغانستان صادر گردیده، در روز نهم ربیع‌الآخر فرمان رفت که: «دو هزار و پنجصد روپیه کابلی که پنجصد تومان ایران به شمار آید، در مشهد مقدس از نزد عبدالله خان کارگزار این دولت جهت زاد راه خود گرفته، از ایران رهگرا و مرحله‌پیمای افغانستان شود.» وهم سعدالدّین‌خان حکمران و میرزا محمدطاهرخان دفتری هرات را، که از تغییر او و چنانچه گذشت میرزا محمدقاسم‌خان کشمیری از میرزایان ششگانه‌ای که ادعای ساختن و پرداختن خلاصهٔ افغانستان را کرده و به روی روز آوردن نتوانسته، دفتر سنجش را به روی کار آورده، خانهٔ عالمی را خراب و مسمار کردند، مامور سردفتری هرات شده، از گرفتار و محبوس‌شدن میرزا محمدهاشم خان برادر خود، از رفتن در هرات ممنوع آمده، میرزا محمدطاهر خان برحال بماند، فرمان شد که: «قبل از حرکت سردار عبدالوهاب‌خان از تهران و ورودش در مشهد، این مبلغ را در مشهد به عبدالله خان برسانند که از تعطیل وصول آن در حرکت او و از مشهد جانب افغانستان تعویق روی نداد، و إنْشاءَالله آمدن او در کابل و به منصب امین‌المکاتیب منصوب شدنش در موقعش ثبت و رقم خواهد شد.

اطلاق کربلائیان هزاره از زندان قندهار

و هم در این ایام، محمدحسین خان، حکمران قندهار، نظر لطف و مرحمت و غریب‌نوازی به سوی چهارده نفر کربلائیان هزارهٔ دایزنگی، که گرفتار آمده چنانچه

گذشت حکم والا اصدار یافته بود که هم‌چنان محبوس باشند تا مصلح و مفسد بودن‌شان مکشوف گردد، انداخته، از اظهار نورمحمد و جان نامان هزاره و نجات و محمداسلم نامان بلوچ، که ایشان را می‌شناختند و گفتند از هزارهٔ دای[زنگی] و صالح‌اند نه مفسد و طالح، مجلّهٔ بی‌گناهی آنان را، که به جز معصیت رفتن در کربلا، دیگر جنایتی نکرده بودند، به مواهیر اهالی محکمهٔ شرعیهٔ آن دیار، ارسال حضور داشته، حضرت اقدس والا در روز نهم مذکور ربیع‌الآخر ارقام فرمود که: «از ایشان ضامن گرفته رها و جانب منزل و مسکن‌شان رهگرا نماید و ایشان، که به جز از همان چهار نفر هزاره و بلوچ گواهان معرفت و شناسایی خود، دیگر کسی را نمی‌شناختند و از بعد مسافت از هزاره دایزنگی نیز کسی فعلاً حاضر نمی‌توانست شد که ضامن شود، از دادن ضامن عاجز آمده، مدتی باز در زندان بماندند تا که همان گواهان و عده‌ای از قزلباشان قندهار، ضامن شده رها و رهنورد خانه‌های خود گشتند. اکنون خود مردم هزاره را منصف حالت زار و نزارشان قرارداده باید پرسید که به فدا کردن مال و عیال و اطفال خود در راه خدمت اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی آماده و مستعد هستند که صدها تن زن و مرد در کربلا و عتبات آزادانه رفته و زیارت کرده می‌آیند و کسی مزاحم‌شان نمی‌شود و یا نیستند؟! اگر نباشند از این امر و آزاد شدن کنیز و غلام خود، گویا کفران نعمت کرده خواهند بود.

و هم در خلال واقعاتی که رقم شد، محمداکبر نامی، از قوم صافی سکنهٔ موضع چوکی‌کنر، در ظهر هنگامی، با زوجهٔ خود راه درهٔ نور و داک‌چوکی برگرفت و دوازده تن چون: سرمست و سعیدمست و کرد و هاتن و مندری و برات و شیرین و شیروک و یکه خان و شریف خان و میرافضل و گل‌شیرین نامان، که از رفتن او برای امری در آنجا آگاه شده و سر راه گرفته کمین گزیده بودند، شوهر و زن را در عرض[راه] گرفته و به گوشه[ای] کشیده یکی را به رو و دیگری بر پشت بر زمین غلطانیده، هر دوازده تن به نوبت، هرقدر که توانستند در امر ولوج و خروج مضایقه نکردند و هر یک در نوبت خود دیگری را که فارغ شده کنار می‌نشست، امر مشاهده و معاینه جانب خود می‌کرد که یعنی وی در مخالطت از سابق سبقت دارد و در قوت از او فوق تر است و آنگاه که از دست آنان نجات یافتند، نزد

حاکم کنر شده ماجرا بازداشتند. و او مباشرین مذکوره را احضار فرموده رجوع رفع خصومت جانبین را به محکمهٔ شرعیه فرمود. و نُه تن با شوهر زن وعدهٔ گواهی دادن بر سه تن خود در بین نهاده قراردادند که با ایشان مخاصمت نیاغازد تا گواهی بر اثبات دعوی او دهند و آن مفعول مجبور، که بدون گواه خانهٔ خود را تاخته و مال را باخته و کار را ساخته دیده و نمی‌توانست ثبوت کند، بر سه تن دعوی زنا و لواطت کرده و آن نه تن که به خبر شیاع می‌رسیدند، گواهی داده قاضی آن سه تن را تعزیر نموده ششصد روپیه از ایشان جریمه گرفت و بر مرد و زن مفعول مجبوره چون به اکراه و اجبار ایشان را به آن کار نامشروع وادار ساخته بودند، شرعاً چیزی وارد نیامد، لکن شوهر زن که طمع داشت قاضی چیزی از مبلغ جرم بدهد و چون حق دولت بود بدو هیچ نداده، وی خشمناک گشته ماجرا معروض‌داشت و اقدس والا در روز نهم مسطور ربیع‌الآخر فرمان کرد که: «مباشرین فعل قبیح مذکور را محبوس و عارض را بدون حبس، گسیل کابل نماید که سیاست زجر و توبیخ در خور دیده، باعث عبرت دیگران شود که در مملکت اسلام کسی اقدام در این‌گونه کار ناهنجار نتواند اقدام کند.

و هم در خلال این‌حال نرائن‌داس نامی، از اهالی هنود سکنهٔ قلقک کنر سفلی، بزم‌آرای عروسی دختر خود شده و جنی نامی از مسلمانان آنجا با سه نفر درویش وارد آمده، از ولیمهٔ عروس خواستار لقمه شدند و نرائن داس قدری برنج به هر سه تن داده و جنی آن را نخست گرفته بعد آنرا در دیگی که سه سیر برنج در آن پخته بود ریخته، همه را در خوردن هندوان بر آورد و هندوان به غیظ اندر شده، با جنی و هر سه تن رفقایش از در نکوهش پیش آمده آهنگ مقاوله و مخاصمه کردند، و جنی و رفقایش دعوی اسلام آوردن دختری که بر مسند عروسی نشسته زنان اهل هنود او را وسمه بر ابرو غازه بر رو کشیده آرایش می‌نمودند کردند، و دختر از عروسی رفتن در خانهٔ داماد بازمانده، با هم در محکمهٔ شرعیهٔ شریف شدند؛ و دختر انکار آورده، قاضی او را در خانهٔ شخص مسلمانی محبوس فرمود و نرائن‌داس ماجرا معروض داشته، حضرت اقدس والا جنی و دختر و گواهان، را تمام طلب کابل فرمود و چون شهود بر دختر گذشته بود و از انکار خود کشته

می‌شد، اقرار بر صدق دعوی جنی و گواهان او کرده، از هندو خلاص و زوجه یکی از مسلمانان شد.

رجم جلال و سیفور نامان قوم جت

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی‌که در عهد امیر مرحوم ثبت کتاب گشت، جلال و سیفور نامان از قوم غریب‌زاده، که ایشان را جت نیز گویند، به واسطهٔ امری چنانچه در همانجا مرقوم شده است و اگر بخواهند که بدانند رجوع بدان‌جا نمایند محبوس شدند و از آن زمان تا این احیان در زندان روز به سر برده تا که نیازمحمد قوم غریب‌زاده و میراحمد نام قوم بختیاری و سلطان نام قوم ترکی و ستار نام قوم توخی و دین محمد نام قوم اندری، هر پنج نفر، در نزد قاضی قندهار گواهی دادند که ایشان خلفای‌راشدین را سب نموده‌اند، و میر محمدحسین‌خان حکمران قندهار صورت حال و فیصلهٔ این احوال را به مهر و امضای اهالی محکمهٔ شرعیه حاصل و ارسال حضور کرد. و حضرت اقدس والا در روز پنج‌شنبه یازدهم ربیع‌الآخر فرمان نمود که هر دو تن را رجم و سنگسار نماید.

سوغات فرستادن اقدس والا به سردار محمدابراهیم‌خان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، رستم‌علی و رجب‌علی نامان، نوکران خود را سردار محمدابراهیم‌خان، پسر امیر شیرعلی‌خان مرحوم از حسن ابدال نزد دختر خود که در سلک حرم حرم احترام شاهی انسلاک داشت و نزد مادر ستوده سیّر او که با دختر خویش در کابل روز اعزاز و احترام به سر می‌بردند فرستاده، خواستار مژده و نوید صحت هر دو تن آمدو رخصت مراجعت یافته در روز یازدهم مذکور ماه ربیع‌الاخر، برات مبلغ بیست‌وچهار هزار و سه صد و سی روپیه تنخواه، که از این دولت برای او مرحمت و معین شده بود، از حضور اقدس والا با پنج توب کرک هراتی و سه توب برک دایزنگی و دو توب قاقمه آیبکی و بیست جلد پوست قره‌گلی و دو رأس اسپ، همه اعلی، برای او ارسال حسن‌ابدال شد.

طلب کابل شدن پسران و تعلّقات سردار عبدالوهاب‌خان از هند

و هم در این ایام، از عریضه و استدعای مکرر سردار عبدالوهاب‌خان پسر سردار میر افضل خان، که خودش در تهران و پسران و اهل و عیالش در هندوستان بودند، و چنانچه گذشت اجازت مراجعت در افغانستان با دو هزار و پنجصد روپیه زاد راه برای [او] مرحمت و موهبت گشت و [از] عریضهٔ محمداسمعیل خان سفیر، در سیزدهم ربیع‌الآخر، حکم زاد و راحلهٔ راه به پسران و تعلقات متوقفهٔ هند او دادن نیز صادر گردیده، طلب کابل شدند.

و هم‌چنین خان‌شیرین خان، برادر محمداسمعیل خان سفیر، از عریضهٔ ضراعت مضمون و عهدنامهٔ ترک خیانت مشحون و استجازت مراجعت به انابت مقرون خود طلب کابل شد.

در کابل آمدن مولوی مرید احمد

و هم مقارن این‌حال، محمداسمعیل خان سفیر، به فرمانی که به نامش چنانچه گذشت اصدار یافته بود مولوی مرید احمد نام، که در فن ریاضی و جغرافیا دانا بود و در دیره دون پسران سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف خان پسران سردار یحیی‌خان را تدریس و تعلیم می‌نمود و در ماهی پنجاه روپیه کلّه‌دار و نان بام و شام از آنها و در ماهی بیست از طرف این دولت به نام جاسوسی که از حالت امیر محمدیعقوب خان معلومات حاصل کرده به حضور امیر مرحوم می‌نگاشت، داشت در ماهی یکصد روپیهٔ کلّه‌دار برای او تنخواه و مشاهره معین، گسیل کابل، که در مکتب جدیدی که اقدس والا عزم و خیال تأسیس آنرا داشت، تعلیم اطفال دبستان جدید افغانستان نماید. چنانچه تأسیس مکاتیب و مدارس در کابل به روی روز آوردن اقدس والا و اساس تحصیل علوم و فنون جدیده نهادنش در موقعش نگاشته خواهد شد إنْشاءَالله تعالی. و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، حکمران و دفتری هرات به فرمانی که نوران‌شاه‌خان خزانه‌دار به نام ایشان حاصل کرده ارسال داشته بود، هشت لک روپیه که از مصارف لشکری و کشوری آنجا افزون به شمار بود، گسیل کابل داشته، در روز پانزدهم ربیع‌الآخر عاید خزانه عامره گشت.

عروسی دختر تاجوخان اسحق‌زایی

و مقارن این‌حال، عزم عروسی دختر تاجو خان اسحق‌زایی، که با کمال‌خان و جمال‌خان نامان خواهر و از یک پدر و مادر بود و از عرصهٔ هفده سال به نامزدی ذات شاهانه در خانهٔ پدر خود روز فراق به سر می‌برد، خیال اقدس والا شده، در روز هجدهم ربیع‌الآخر، جنرال عبدالغفارخان پسر سردار شادمحمدخان را، که در عرصهٔ کمتر از یک‌سال از اجیدنی به کرنیلی و از کرنیلی به جنرالی ترفیع منصب یافت، با حاکم و قاضی و دفتری قندهار، چون میر محمدحسین خان و ملاّ میر امرالله و دیوان لعل‌چند هندو و علی‌محمد خان حاکم و میرزا محمداسلم خان دفتری پشت‌رود و هر دو تن پسران تاجوخان را فرمان کرد که: «امر نکاح آن عفیفهٔ مستوره را به نیکوتر وجهی آغاز و انجام نموده، گسیل کابل نمایند.» و به حکمران قندهار رقم فرمود که: «دوازده هزار روپیهٔ قندهاری که هفت هزار روپیه کابلی در شمار آید، به نام شیربها به برادرانش بدهد.» و نیز نگار داد که: «یک عدد تخت روان و هشت زوج محمل اشتری و یک‌عدد محفه، که به اصطلاح اهل کابل جپانش گویند، با عبدالشکورخان تاجرباشی و چهل و دو نفر پیاده و هفتاد تن سواره نظام، از قندهار رهسپار پشت‌رود کنند که آن بانوی مشکوی عفت‌خوی شاهی را به اعزاز و احترام، به ذریعهٔ هودج اکرام در کابل رسانند.» و ملاّ میر امیرالله‌خان قاضی قندهار را وکیل انعقاد عقد نکاح ذات شاهانه قرارداد، صداق او را پنج‌هزار روپیه تعیین نمود و او را به رسم و رواج نیکو و شیوه و روش دلجو، در کابل آورده پس از چندی چنانچه با دختر سعدالدّین خان حکمران هرات و دختر ملک لندی‌خان قوم منگل و دختر شه یوسف‌علی‌خان شغنانی، هر چهار تن [را] که زیاده از چهار زن نکاحی بودند، طلاق نمود و دختر ایشک‌آقاسی شیردل خان و دختر سردار محمدیوسف خان پسر سردار یحیی خان را که پس از این در عقد مزاوجت آورد، با دختر سردار محمدابراهیم خان پسر امیر شیرعلی‌خان مرحوم و مادر سردار عنایت‌الله خان نگاهداشته، هر یکی را لقبی عنایت کرد که إنْشاءَالله در موقعش رقم خواهد شد.

تعیین روز جشن ملّی لقب ضیاءالملّة والدّین در این سال

و مقارن این‌حال، در روز بیستم ربیع‌الآخر، در باب جشن لقب ضیاءالملّة والدّین، که به استدعای روسای ملی از لشکری و کشوری در سال ۱۳۱۳ قمری هجری چنانچه گذشت در روز بیست‌وششم اسد که موسم وفور ارزاق و فواکه و ماکولات است معین گردیده، در هر سال به تمام مواضع حاکم‌نشین به پای رفته، مراسم چراغان و آیین‌بندان و شیلان و سور و سرور به‌تقدیم می‌رسید و عموم ملت شیرین‌کام و شهد آشام می‌گشت، چون در این سال روز بیست‌وششم اسد با روز سیزدهم جمادی‌الاولی مطابقت می‌نمود، اشتهارات عدیده، همه به یک مضمون، اصدار یافته و به طبع رسیده به روز بیست ربیع‌الآخر انتشار پذیرفت که: «تا روز مخصوص جشن، ده ماه و بیست‌وپنج روز از رحلت حضرت ضیاءالملّة والدّین منصرم و منقضی گردیده سال کامل نمی‌گذرد، این جشن میمون سعادت نمودن را دایمی‌دانسته، بدون ساز و سرور و نواز چنگ و رود قراری که معین و مرسوم بود، از آیین‌بندان و شیلان و چراغان در تمامت بلدان و امصار و قصبات و مواضع حاکم‌نشین ولایات، در روز سیزدهم جمادی‌الاولی به پای برند.» و با وجود صدور حکم دیمومت این جشن، دو سال دیگر، در روز بیست‌وششم اسد، به عوض جشن، که مبالغ کلیه صرف آن می‌شد، چند تن ملاّ مأمور ختم قرآن و صرف چای و نان شده پس از آن مقطوع و متروک گردیده، چنانچه بیاید جشن لقب سراج‌الملّة والدّین ذات شاهانه و جشن مولود همایونی و میلاد بعضی از شهزادگان و تعدد جشن زنان به روی کار آمده، باعث انبساط خواطر اهل روزگار خصوص خاطر مِهرمظاهر ملوکانه گشت.

نقل دستورالعمل مهاجرین و ناقلین

و هم در روز دوشنبه بیست‌ودوم مذکور ماه ربیع‌الآخر، نقل دستورالعمل گروه مهاجر و ناقل، که به مامورین و اولیا و خدمهٔ دولت در باب املاک و اراضی و مزارع و مراتع مردم هزاره که به ایشان داده شده و به اینان سپرده شده بود که بر طبق آن رفتار و کردار نمایند، از حضور والا برای حکمران هرات ارسال شد که

ملاّ عبدالعزیز کلان‌تر خواف و سه نفر قاضی و یک‌نفر سلطان با دویست و پنجاه نفر از احاد و افراد رعیت که با عبدالحمید خان حاکم خود خصومت‌ورزیده و روی از دولت ایران برتافته، به امید ملجا و مناص در ظلل حمایت این دولت، از موطن و مسکن خود جانب خاک هرات شتافته، وارد کوسویه معروف به کوهستان شده و حکمران هرات به حضور آگهی داده، دستورالعمل در باب ایشان خواسته بود، عیناً نقل رفت.

فقرهٔ اول، حاکم و دفتری قندهار درباب راحله و بارگیر مهاجر به سرحدداران خبر بدهند که به مجرد رسیدن مهاجرین در سرحد مملکت اسلام، ایشان را جا داده معلوم نمایند که از خود چه حامل اثقال دارند، بعد از سرشمار بارگیر ایشان نفوس خودشان را در قید شمار آرند که چند نفرند و چند بارگیر از خود دارند و چند دیگر به ایشان داده شود که کفایت کند؟ سپس هرگاه اعداد رعیت تحت حکومت حاکم سرحد از عهدهٔ بارگیر مهاجرین بتواند برآیند، بلامعطل و درنگ آهنگ حواله و انداز به رعیت کرده، کرایهٔ آن را ایل و الوس رعیتی بدهند و قرار کرایهٔ مروج همان ملک وجه داده، به منزل واقع سرزمین دیگر حاکم‌نشین برسانند و هم‌چنین حاکم یک محل، به دیگر محل نقل و رعیت تبعهٔ خود را آگهی داده دلالت و هدایت حمایت ایشان به طرق دینداری بکند که از راه حمایت، رعایت و معاونت‌شان کنند، زیرا حمایت مهاجر از طرف خدا فرض و برعموم اسلام چون قرض است، و همچنآن که هجرت بر مهاجرین فرض است نصرت و حمایت بر انصار فرض باشد. باید این خدمت دینی و مذهبی [را] به منزلهٔ عبادت دانسته آورند و به نام بیگار در زبان و شمار نیاورند، تا خیر و برکت آن کاسته نگردد؛ و اگر تعداد اعداد مهاجر بسیار باشند و رعیت علاقهٔ موصلهٔشان از عهده بارگیر دادن نتوانند برآیند، فوراً حاکم آن علاقه به حکمران قندهار آگهی دهد که او به طریق کرایه بارگیر مهیا و آماده کند و حاکم سرحد از وقت داخل و پا نهاد شدن مهاجر در خاک مملکت اسلام، بزرگان ایشان را که از چهار سال افزون عمر داشته باشند، هریکی را در ماهی سه سیر و سه چارک به وزن کابل غله به نام خوراک و جیره از دولت بدهد و از سرکردهٔ ایشان رسید برای حصول مجرای روز حساب خود حاصل کند، و بدین منوال منزل به منزل، مصارف رحل و ترحال ایشان را حکّام

عرض راه، قرار دستورالعملی که حاکم قندهار از وصول و ورود مهاجرین به حاکم سرحد داده است برسانند و حکّام قندهار و پشت‌رود و فراه، قرار اطلاعی که سرحددار به ایشان بدهد تا موضعی که قوم مهاجر پیشتر اقامت ورزیده یا مزرع و مقام داده شده‌اند، ایشان را واصل و وارد نمایند و راپرت تعداد نفوس و کوایف حال و کدخدایان و سرکردگان مهاجر و مستدعیات ایشان را معروض دارند تا هر که از ایشان طلب حضور شود، بلادرنگ او را گسیل کابل نمایند و پس از آن که امر جا و مقام دادن به ایشان صادر گشت، قرار دستورالعملی که به دست دارند، زمین وخوراک و تقاوی به ایشان داده رسید به مهر و امضای خودشان حاصل نمایند و تصدیق سرپرست مهاجر را در رسید حاصل نموده، در خرج خود از غله و خوراکه و تقاوی مجری ببرند و در مبلغ کرایهٔ بارگیر، رسید مکاری را به مهر و امضای خود و تصدیق سرپرست مهاجر لازم شمارند و رسید مبلغ کرایه را که حاکم به کرایه‌کش می‌دهد، از سرکردهٔ مکاریان یا کدخدا و محاسن سپیدان حاصل نموده، قرار آن به حاکم مجری داده شود.

فقرهٔ دوم، از تاریخ ورود مهاجر در سرحد تا عرصهٔ یکسال کامل، خرج خوراکهٔ کبیرشان، که افزون از چهار سال عمر داشته باشد، در ماهی سه سیر و سه چارک به وزن کابل آرد به اسم بخشش از بیت‌المال مسلمانان برای مهاجرین معیّن و مقرّر است و در این حکم افغان و بلوچ ساکن هر علاقه که مهاجر باشد یکی است، فرق و مباینتی با هم ندارند و اطفال یکساله و دوساله و سه‌ساله و چهارساله که به سال پنجم نرسیده باشند، داخل حصه و بهره‌داران خرج و زمین نمی‌باشند.

فقرهٔ سوم، مالیات اراضی و مزارع را که به ایشان داده می‌شود، سه سال نمی‌دهند و در سال سوم وجوه تقاوی را رسانیده، در سال چهارم مالیهٔ ذمّه‌گی خود را قرار سه کوت بدهند، اگر چه زمین خالصه و ضبطی باشد همین سه کوت است؛ و اقوام بلوچ و افغان و تاجیک همه یک حکم دارند.

فقرهٔ چهارم، از مهاجر افغان و بلوچ سرخانه گرفته نمی‌شود و از مردم ناقل قرار سررشتهٔ دفتر قندهار تا زمانی که ملک ایشان داخل بست جمع نشده باشد سرخانه گرفته، زمانی که جمع بسته شد وجوه سرخانه بر مالیات جریبی زمین ایشان افزوده بسته می‌شود و سررشتهٔ دفتر قندهار در اینجا از سبب آن ذکر

می‌شود که هر قوم که به دفتر سرخانه داشته باشد، خواهد داد و قومی که نداشته باشد جدید سرخانه نخواهد داد. چنانچه نخعی و علیزایی که سرخانه دارند، در اینجا هم می‌دهند و قوم درانی که در هیچ جا سرخانه ندارند، در اینجا هم جدید بر عهدهٔشان گذاشته نمی‌شود.

فقرهٔ پنجم، زکوت ایشان را دو سال معاف دانسته، پس از دو سال به اندازهٔ نصف باشندگان علاقه قندهار حصول نمایند و در این امر و سررشته نیز مکرّر فرموده می‌شود که افغان و بلوچ و تاجیک یک حکم دارند.

فقرهٔ ششم، چون بعضی از بزرگان مهاجر طلب حضور می‌شوند، حکم است که خرج راه برای او داده شود و برخی از ایشان که تنخواه معیّن و مقرر شده و می‌شود، چون خرج یک سال‌شان بخشش است، دو دفعه به یک شخص بخشش نشود. این خرج راه را خواه از تنخواه و خواه از حاصل ملک خود، پس به کارکنان و مامورین دولت بدهد.

فقرهٔ هفتم، مردم مهاجر به عرض رسانیدند که از برای ما خرج یکسال بخشش مقرر می‌باشد و بعضی از ما در همان‌سال به زراعت خود رسیده نمی‌تواند و یا سال تمام شده می‌باشد ما رسیده نمی‌توانیم، امید سال دیگر را به قسم قرض از حضور داریم و این عرض ایشان را حواله به بیت‌المال ننموده فرمودیم از اقوام خود که کشت کرده باشند، قرض مساعده کنند، زیاده از یکسال سرکاری داده نشود.

فقرهٔ هشتم، خود مردم مهاجر عرض نمودند که تقاوی و خوراکهٔ ما را در علاقه گرشک و مواضع بعیده حواله داده‌اند که تا حال به ما نرسیده و ما از زراعت خود باز مانده‌ایم، بنابرآن حاکم و دفتری وقت را حکم است که خوراکه و تقاوی‌شان را در مواضع قریبه و متصلهٔ جای ایشان حواله نمایند؛ و هرگاه خود مردم مهاجر بارگیر نداشته باشند، برادران انصار را که از رعیت اسلام باشند و غله برایشان حواله گردیده باشد، آگهی داده نصیحت و اندرز و موعظت کنند، که غلهٔ ایشان را از راه یاری و نصرت بدیشان برسانند، و قرار مرسوم در انبار و گدام پادشاهی که می‌رسانند نرسانند، برای برادران مهاجر خود رسانیده خدا و آنها را از خود رضا سازند، زیرا در این صورت برای حامل و ناقل غله به جز مزیت حصول

رضایت خداوند و مهاجرین خواطر نژند، دیگر تفاوتی ندارد و اگر خودشان اشتر وبارگیر نداشته باشند، از مسافت ده کروه دورتر حوالهٔ غله بدیشان ندهند و اگر دارای بارگیر باشند در هرجا از مواضع پشت‌رود و فراه و قندهار و توابع و مضافات آنها که بخواهند حواله بدهند.

فقرهٔ نهم، مردم مهاجرین که از شرکت خود در آب با همسایگان، عرض و استغاثت نموده، حکم شد که حاکم و دفتری، آب زراعت ایشان را لازم که قرار جریب مزرعهٔشان قسمت نموده، دهن مجری آب را از سنگ و چوب محکم و پخته کاری کرده، آهن نصب نمایند که در باب زیادت و نقصان آب در بین ایشان دعوی و اضطراب واقع نگردد.

فقرهٔ دهم، مهاجرین در باب خراب بودن جوی‌های مزارع خود طالب سررشته شدند، بنابرآن حاکم را لازم است که جوی‌های زمین‌های مهاجرین را ملاحظه نموده، اگر کندن به کار داشت و خود ایشان توان حفر آنها را نداشتند، به دستیاری ایل و الوس قریب‌شان، جویها را آباد و جاری ساخته معاونت الوسی نمایند؛ و پس از آن که در کار خود سرراست و بلد شدند، سر رشتهٔ امور خود را خود خواهند کرد.

فقرهٔ یازدهم، مردم مهاجر در باب قتل و زنا و غیره جنایات و جناحات واقعه بین خود، قرار سررشتهٔ ملک و موطن اصلی خود، خواهش تعیین سیاست و جزا کرده، چون بعد از داخل شدن در ملک اسلام، اجازت ندارند که بدون امر شرع شریف حرکتی نمایند و مرتکب امر نامشروعی شوند، بنابرآن بر حاکم وقت لازم است که سرکردگان و بزرگان مهاجرین را از بازپرسی‌های شرعیه در امور و کتابچهٔ حکومتی آگاه نموده برای‌شان قواعد کتابچهٔ حکومتی را بخوانند، بلکه به سرکردهٔ ایشان که خواننده باشد یک یک کتابچه به هر قوم و قبیله بسپارند تا از بازخواست‌های شریعت و دین و حکومت و قوانین آگاه گشته از حرکات خلاف شرع و حکم اجتناب‌ورزیده، گرفتار شکنجهٔ بازخواست نیایند، زیرا در ملک و وطن خود از فقرات شریعتی و حکومتی چیزی را ندیده‌اند، باید دیده و دانسته شوند، که خلاف حکم شرع شریف و حکم پادشاهی کار نکنند و هرگاه مرتکب و مباشر شدند، بازخواست آن قرار شرع انور می‌شود و آن بازخواست را از بدی

خود بفهمند و اندازهٔ بازخواست قتل و زنا و غیره جنحه و جنایت را نگاهداشته، هرگز بیرون از امر شرع شریف حرکت خلافی نکنند و هر که بکند بازخواست می‌شود.

فقرهٔ دوازدهم، وجوه نکاح پلی را قرار دیگر مردم باشندهٔ قندهار بدهند، زیرا در امر نکاح پلی، تمامت مردم مساوی اند.

فقرهٔ سیزدهم، در باب جای سکونت خود شکایت کردند، بنابرآن حکم و بر حاکم وقت لازم نمودیم که اگر خانه‌های ضبطی به ایشان داده شود و بشود، البته هر شخص عیال‌دار را دو حجره لازم خواهد بود، پس اگر آن شخص از درجهٔ اعلی باشد حجره هم اعلی و اگر اوسط و ادنی بود، اوسط و ادنی باشد داده شود، و اگر خانهٔ ضبطی سرکاری نباشد، چوب از طرف دولت داده شود و مزدور خود مردم مهاجر گرفته، خانه‌ها به قسم مردم رعیتی و بانده، نه به قسم قلاع بروج و باره‌دار بسازند.

فقرهٔ چهاردهم، چون تفصیل دیگر احکام نموده شد، لازم آمد که تفصیل زمین و سنجش نفوس نیز کرده شود. البته از برای هر شخص و مرد و کبیر یک جریب زمین اعلی برای خوراک و یک‌ونیم جریب اوسط، که یک جریب اعلی شود، برای مالیه و دو جریب زمین ادنی، که یک جریب اعلی شود، برای تخم و علف گاو و قلبه و غیره مصارف زراعت داده شود و سررشتهٔ تعداد و سنجش نفوس چنان باشد که از چهارساله برتر الی چهارده‌ساله دو نفر صغیر یک نفر کبیر و دو زن یک مرد کبیر حساب کرده از چهارده‌ساله بالا همه را کبیر به شمار آرند.

فقرهٔ پانزدهم، در باب زمین دادن برای دهقانی که زمین‌های‌شان به مهاجر داده شده است، حاکم هر علاقه از خود آنها بپرسد که از راه زمین گرفتن در هزاره‌جات می‌روند یا نه؟ بعد لا و نعم ایشان را به حضور آگهی دهد.

فقرهٔ شانزدهم، چون برای خوانین و بزرگان و سرداران مهاجر، از حضور به اندازهٔ لیاقت، تنخواه مقرر نمودیم و از برای ملکان ایشان بیست یک مالیهٔ متعلقه هر یک را تعیین و امر کردیم که بر حاکم و دفتری وقت لازم است که قرار سررشتهٔ مرسومهٔ دولت اسلام، به رضای رعیت، ما تحت ملکان آنها این حکم را جاری دارند و سرداران و خوانین تا زمان حیات خود تنخواه معین و مقرر خود را

خواهند برد؛ و هرگاه در بین‌شان فوت و فراری واقع شود، سیاههٔ نفری خانواری و اولاد فوتی و فراری را با رضانامهٔ ملکان ماتحت آن که بالای هر کدام باشد، به حضور فرستاده دربارهٔ هر که هر چه حکم شد معمول دارند.

فقرهٔ هفدهم، چون تا حال مردم بلوچ را در علاقهٔ قندهار جا داده‌اند، بعد از این‌که بیایند اگر در علاقهٔ قندهار جای برای‌شان تنگی کند یا زمین آنجا را پسند نکنند، بر حاکم وقت لازم است که اول چند نفر دانستهٔ ایشان را نزد حاکم علاقه‌ای از هزاره‌جات بفرستد که زمین‌های آنجا را از نظر بگذرانند. پس از آن که پسند نمودند، نفری ایشان را اگر بارگیر از خود نداشته باشند، کرایه داده سیاههٔ تعداد ذکور و اناث و کبیر و صغیر ایشان را نموده به نام حاکم بنویسید که او جابه‌جا کند.

و در خاتمهٔ این دستورالعمل، ارقام فرموده شد که این دستورالعملی است که برای مردم مهاجر و ناقل، که در هزاره‌جات و قندهار جا داده و مقرر شده‌اند داده شده، که حکّام هزاره‌جات و حاکم قندهار سررشته و [مطابق] این دستورالعمل همراه آنها روش و رفتار نماید.

نقض دستورالعمل مهاجرین

و این دستورالعمل، یک روز قبل از فوت امیر مرحوم، به امضای خامهٔ خاص آن مغفور رسیده چنانچه گذشت تفویض مهاجرین شد و اکنون اقدس والا به واسطهٔ ناقلین خاک ایران آنرا به اندک تغییر عبارات و بعض کلمات امضا و ارسال هرات فرمود و تا روز قتل و شهادت این پادشاه گویا این قواعد در باب مردم مهاجر و ناقل در محل اجرا همی‌آمد و در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی، بنابر تمییل و ترغیب اهالی اسلامیهٔ هند و پنجاب، جانب افغانستان و روبرتافتن ایشان از دولت انگلیس اعلان‌ها انتشار داده شد و مردم آنجا روی امید به سوی حمایت این دولت نهاده و کارکنان آن دولت قرار حصول معلومات صحیحه با اولیای این دولت مبطناً مواضعه نهاده و پول هنگفتی فرستاده، قراردادند که دولت انگلیس مهاجرین هند و پنجاب و سند و دیره‌جات و پشاور را از حرکت جانب افغانستان مانع نگشته، سد راه نخواهد شد؛ امّا او کاری کند و این پول را هضم و نوش جان

نماید که ایشان را به ذریعه و وسیله‌ای که بتواند خایب و خاسر از افغانستان رجعت که هم ایشان پشیمان شوند و همنام دولت افغانستان پست گردد و چنانچه بر طبق قرارداد مبطنه، این‌کار ننگ و عارآور، که در موقع خود نگارش خواهد یافت و به شرح خواهد رفت، بر دولت افغانستان وارد آمده، مهاجرین هند و پنجاب که به ذریعهٔ اشتهار دعوت، دسته دسته و جوق جوق، در کابل آمدند و بر طبق دستورالعمل مذکوره با ایشان معامله نشد، خائبانه بازگشتند و خلاف قواعد هفده‌گانه آن به روی روز آمده، متروک و ملغی‌العمل شد.

ورود امین نظام ایران در سیستان

و از دیگر سوی در خلال این‌حال، امین نظام دولت ایران با صد تن سوارهٔ قزاق و چهارضرب توپ دنباله‌پر و دو فوج از افواج تهران وارد سیستان شد که تنظیم سیستان و تصفیهٔ نزاعی که در باب نیزار شمالی آن از دیرگاه با دولت افغانستان در میان بود نماید.

به منصب رسیدن سپاهیان قدیمه

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، سه صد و دوازده نفر از کسانی را که در سنهٔ ۱۲۹۷ هجری به خان‌آباد قطغن و دروازهٔ سپید شیر کابل به رکاب سعادت‌انتساب امیر مرحوم پیوسته و در سلک سپاه نظام منسلک آمده، تا امروز ایام عمر به خدمت به سر برده و در هرات و غیره مواضع مشغول و مواظب خدمت بودند، از جمله هر که در هرات اقامت داشت، از سپاهیگری به منصب جماعه‌داری و صوبه‌داری و سارجنی و دلیل حواله‌داری و حواله‌داری سرافراز گردیده از حضور اقدس والا فرمان خدمتکار قدیم‌نوازی به نام ایشان اصدار یافت و بقیه را از عدم جای منصب، در سالی دوازده روپیه بر تنخواه هر یک افزون فرموده شد. و از این عطای منصب و افزایش تنخواه که به روی کار آمد و اینک مفاخرانه ثبت تاریخ شد، عموم سپاه بل جمهور ملت که هنوز تغییرات و تبدیلات و ترقیات سریعه را ندیده بودند، به غایت خرسند شدند. و ای کاش که در این زمان هم‌چنان که ما به چشم سر می‌بینیم آنها می‌بودند و از فیض عام اعلیحضرت

امیر امان‌الله خان غازی، به مناصب بلند و ترقیات ارجمند نایل می‌شدند و هر دری درباری و هر سری سالاری و هر دانایی وزیر و هر ذی‌خاندانی مشیری و مختاری و معاونی و معینی و مدیری و سرکاتبی می‌شدند و بر مرام واصل می‌آمدند.

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، جنرال غوث‌الدین‌خان مقیم میمنه، از راه تأسیس و تعمیر قلعهٔ جدید نظامی به امر والا در موضع تگاب شده و زمین سرحوض را، که قطعه‌ای هموار و قابل کشت کار بسیار است، مطمور و بایر دیده، از اعداد رعیت عدم زراعت آن را بپرسید و به خود معلوم نمود که در زمان باستان به ایام زمستان آب را به ذریعهٔ سدّی که به امر سلاطین گورگانیه ساخته و پرداخته شده بوده بند کرده، و در فصل ربیع برای آبیاری اراضی و مزارع این قطعه، از دهنه‌هایی که در دیوار سدّ به ترتیب نهاده بوده، کم کم گشوده مزارع و مساقات را آب می‌داده‌اند و اکنون آن بند مطمور و دو ثلث اراضی تگاب مخروب و موات گشته است و این از آنان شنیده و مصارف تعمیر و ترمیم آن را سی هزار روپیه سنجیده، چون از مالیات ریع و دخل آن زمین نفع زیاد عاید دولت و ملت و باعث کثرت و وسعت ارزاق رعیت می‌شد، معروض حضور داشت و حضرت اقدس والا در روز بیست‌ونهم ربیع‌الآخر، منظور وامر تعمیر آنرا مسطور فرمود و جنرال مذکور که خادم صادق دولت و خیرخواه رعیت بود، از پرتو وصول افکندن این منشور ادای مصارف تعمیر آن را به وعده دو سال، از تمامت مردم رعیتی که در آن زمین و آب شرکت داشتند، حجّت شرعی حاصل کرده به کار پرداخت و در عرض هجده ذرع شاه و در طول هفتاد گام اساس آن را نهاده به زودی به انجام رسانید و چهار ثقبه، به ترتیب بالای هم، برای اخراج و اجرای آب در آن گذاشته سدّ سدید مرصّص و مشیّد به رایگان به نام اقدس والا پرداخته، آن زمین را معمور و آبادان ساخت و در عرض دو سال، مصارف آن را که از دولت شده، از رعیت حصول و تحویل خزانه نمود.

و هم در این ایام، میرزا محمدنقی خان لشکرنویس، که از عرض کار سپاه و سان و چهرهٔ عموم مواجب‌خواران و راتبه‌داران دولت به واسطه امری پس از سالیان دراز سبک‌دوش شده و چندی خانه‌نشین و زاویه‌گزین گردیده در سلک منشیان حضور امیر مرحوم شرف انسلاک یافته و از آن کار سعادت‌بار نیز محروم

و خانه‌نشین گشته، بود نظر به حسن خدمت و قدمت ملازمت، مورد نوازش و پرورش اقدس والا آمده، باز مامور دفترسان و چهره شد و این دفتر به امر والا به دو بولک منقسم گردیده، یکی به او و دیگری به میرزا عبدالسلام خان مفوض گشت. و میرزا محمدنقی‌خان مفاخرانه توقیع رفیع والا را به حضور شهزادهٔ محترم سردار نصرالله‌خان برده، دستورالعمل اجرای کار خواست و او بولک اول را، به میرزا عبدالسلام‌خان و دوم را که در سالی ششصد روپیه تنخواه آن بود، به میرزا محمدنقی‌خان تفویض کرد و او از عدم کفایت معاش خود بدین ششصد روپیه به عز عرض رسانید که سابق در بولک اول سان و چهره درسالی هشتاد تومان تبریزی، که یکهزار و سه صد و سی و دو ثلث یک روپیهٔ کابلی به میزان رود و در بولک اخراجات دواب و مواشی سالی شصت تومان که یکهزار روپیهٔ کابلی شود، تنخواه داشته و حالا بدین تنخواه که به مراتب منزل از درجات مذکوره است، زیست و معیشت نمی‌تواند، و حضرت اقدس والا از این عرض او و در روز دوشنبه بیست‌ونهم مذکور ربیع‌الآخر، او را به سردفتری بولک اول و میرزا عبدالسلام خان [را] به بولک دوم مامور فرموده امر کرد که اگر عبدالسلام نیز نپذیرد دیگری را مامور کنند. و این میرزا محمدنقی‌خان هجده سال دیگر به این‌کار روز خدمت به‌سر برده در سنهٔ ۱۳۳۸ قمری هجری پدرود جهان کرد.

و هم در این روز، از عریضه و اقرار خط عموم مردم پشت‌رود، که چندی قبل نیز چنانچه گذشت معروض داشته، شرحی از جور و ستم علی‌محمد خان حاکم خود و علی‌احمد پسر او و ملاّ لعل‌محمد مفتی از مردم زمینداور برنگاشته، به دلایل و براهین موضحه آن را مربوط و متیقن نمودند و حضرت والا کرنیل عبدالغفار خان مقیم قندهار را فرمان کرد که: «تحقیق و معلومات حاصل و احیای حق و اماتهٔ باطل نموده معروض دارد که مراسم تنبیه و تهدید و زجر و توبیخ به تقدیم رسد.» و میرزا محمداسلم خان سردفتر پشت‌رود را جدا ارقام فرمود که: «تا مامور شدن حاکم جدید، اجرای کار حکومت را نیز به اتفاق قاضی نموده، کار دفتر را بدون شرکت و مداخلت قاضی به محل اجرا آرد.»

و مقارن این‌حال، در روز سلخ ماه ربیع‌الآخر، ملاّ سیف‌الدین پسر ملاّ غلام‌جان مرحوم، مدرّس مدرسهٔ شاهی کابل، که چندی قبل چنانچه گذشت طلب حضور و

مامور قضاوت محکمهٔ شرعیهٔ کنر شده بود، از آنجا به امر والا تبدیل یافته، از تغییر میرنجیب‌خان به منصب قضای غزنین منصوب و مامور و سرافراز گردیده، دو هزار و پنجصد روپیه تنخواه سالانه میرنجیب به نام او، ثبت دفتر تشخیص گشت.

وقایع ماه جمادی‌الاولای سنهٔ هزار و سه صد بیست هجری

فوت سردار تاج‌محمدخان

در تضاعیف واقعات ماه گذشته، سردار تاج‌محمد خان پسر سردار زکریا خان ابن مرحوم سردار سلطان‌محمد خان، که روز فرار و جلا وطنی و غربت و عسرّت در هند به سر می‌برد، پدرود جهان و وداع خانمان‌کرده، محمداسمعیل خان سفیر، عم او، پنجصد روپیهٔ کلّه‌دار برای تجهیز تغسیل و تکفین و تدفین او داده معروض داشت. و حضرت والا در روز شنبه چهارم جمادی‌الاولی، تعزیت‌نامه به بازماندگان و گل‌محمد خان، پسر او، ارقام و ارسال فرموده، مجرایی مبلغ مذکور را به نام سفیر رقم نمود. و در پایان کار، بازماندگان و پسران او مشمول عواطف شاهانه و مجاز آمدن در کابل گشته، گل‌محمد خان پسرش در روز، مأمور حاضری دیدن اهل دیوان و در شب شریک محفل حضور والا آمده، تا زمان قتل این پادشاه روز اعزاز و احترام به سر برده، در حیات خودش فیض‌محمد خان پسر او در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، در اروپا خدمات شایسته کرده، آخرالامر به منصب جلیل وزیر معارف نایل و واصل آمده، البته سوانح عمری و اسفار و خدمات خود را رقم کرده ترک تحریر نکرده باشد، اگر چنانچه در حیّز تسوید در آورده باشد، وقایع و تاریخ‌نگار امیر ممدوح آن را با خدمات سایر وزرا و اعیان‌بار و بزرگان کشوری و قائدین لشکری و سفرا و وزیرمختارها و وقونسل‌ها و غیره که هرکدام در هر موضع و مقام خدمات قابل درج تاریخ کرده‌اند، نگار داده فروگذاشت نخواهد نمود.

مراجعت محمدزمان‌خان و زکریاخان از بندر اسپین

و هم در خلال واقعات مسطوره، محمدزمان خان و زکریا خان، که از حضور والا به توسط ناظر محمدصفر خان چنانچه گذشت، مامور اتواب خریداری امیر مرحوم شده بودند، با اتوابی که مستر فرید کروپ آلمانی با سامان‌شان فروخته بود، از مملکت آلمان بازگشته و وارد کراچی شده به حضور آگهی دادند. و حضرت اقدس والا در روز هشتم جمادی‌الاولی چهل هزار روپیه کلّه‌دار جهت کرایه و مصارف حمل و نقل آن به ذریعهٔ جهاز که آن دو تن نوشته بودند، به نام فارن سکرتر هند از بابت مبالغ معینهٔ عطیهٔ مستمرهٔ سالانهٔ دولت انگلیس حواله فرمود؛ و اگر چه این مبلغ را که از عهد امیر مرحوم مانده بود، کارکنان دولت انگلیس به حوالهٔ حضرت اقدس والا دادند، امّا اتواب را چون رشته تجدید عهد تا کنون در بین منعقد و مرتبط نگشته بود؛ معطل داشته نگذاشتند که در کابل آورده شوند و در ظاهر عذر آگاه بودن خود را از سی و شش ضرب توپ خریداری این دولت بهانه نهاده، چون سی و هشت ضرب بود، مانع از حمل و نقل آنها جانب کابل شدند و هم سی‌وشش توپ سیاه‌کار ناتمام را که در جمرود رسیده بود معطّل نموده، توقف دادند و هم از قورخانهٔ زیاد که با آنها وارد کراچی آمده، عدم اطلاع‌دهی به خود را عذر آوردند و در باطن همان بود که اشارت شد چنانچه در پایان کار، پس از حصول مرام خویش واگذار شدند و این اتوابی است که در سنهٔ هزار و سه صد و سی هفت هجری، چنانچه بیاید، اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی خواهان استقلال دولت افغانستان شده و دولت انگلیس آن را مضر پیشرفت امور مستعمرهٔ اشیائیهٔ خود دانسته، رضا نمی‌داد تا که جنگ روی داده در تل بلندخیل و کرم از گلوله اندازی این اتواب دید آنچه دید و بدان دولت رسید از خسارت هر چه رسید.

و مقارن این‌حال سیدمحمود کنری که استدعای اجازت مراجعت در افغانستان چنانچه گذشت کرده، و حضرت اقدس والا سیاههٔ تعداد نفوس متعلقهٔ او را طلب فرموده بود، به امر کارکنان دولت انگلیس، با اهل و عیال خود برخاسته در روز نهم جمادی‌الاولی وارد حسن‌ابدال و اقامت‌گزین گشت.

شرح حال محمد ادیب نو مسلم امریکایی

و هم در این هنگام، از عریضهٔ مورخ ۲٦ ماه فروری سنهٔ ۱۹۰۲ میلادی مطابق ۱٦ ماه ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۳۱۹ هجری محمد ادیب نام جدیدالاسلام مقیم شهر رود فورد علاقه نیوجرسی از اضلاع متحدهٔ دولت امریکا، ملفوف عریضهٔ محمداسمعیل خان سفیر، به حضور رسیده چون معروض‌داشته و نگاشته بود که من نومسلم و بی‌بضاعتم و مولوی برکت‌الله نام هندوستانی مقیم لندن به من خبرداده است که به عزم ملاقات نزدم آمده مهمان خواهد بود و من دسترس و سامان مهمانی او را ندارم، بنابرآن از دولت افغانستان امیدوارم که سه هزار و پنجصد [روپیه] به طریق انعام از حضور اعلیحضرت امیر افغانستان مرحمت و عنایت شود که نزد مولوی مذکور خجل و منفعل نیایم، و حضرت والا اگر چه با او معرفت و آشنایی و از حالت اسلام آوردنش آگهی نداشت. از کمال مروت مسئول او را رد ننموده، سه هزار و پنجصد روپیه را کاغذ منات روسی نزد محمداسمعیل خان سفیر ارسال فرمود که به او برساند که صرف معاش خویش و مهمانی که پیش آید بکند و هم به خود اوخبر داد که مبادا این مبلغ از عرض راه به دست بیگانه افتاده به او نرسد.

عایدات زیاده از مخارج یکسالهٔ میمنه

و مقارن این‌حال در روز سیزدهم جمادی‌الاولی، حاجی محمداعظم خان خزانه‌دار میمنه، از جمله هفت لک و بیست و دو هزار و سی و سه روپیه و هفت فلوس و دو ثلث یک فلوس که از بابت مالیات و غیره ابواب یکسالهٔ آنجا فراهم و از مخارج لشکری و کشوری افزون آمده بود، پنجصد هزار روپیهٔ مسکوکهٔ مروجهٔ دولت ایران را گسیل خزانه کابل نمود.

دساست قونسل انگلیس در مشهد

و هم در این هنگام، از کثرت ورود عساکر و وصول اتواب دولت روس در موضع شیخ جنید، واقع قرب سرحد هرات و سمر و مشتهر گشتن واهیات و هفوات، که

قونسل مقیم مشهد دولت انگلیس در افواه انداخته و شهرت داده بود، که دولت روس با دولت افغانستان عزم رزم جزم دارد و پس از انتشار دادن این خبر بلاماده و اثر، خواست که به مثابهٔ وقوع واقعه محاربهٔ پنجده که در سنهٔ ۱۳۰۲ هجری امیر مرحوم را دولت انگلیس برای ارتباط و انعقاد معاهده در راولپندی چنانچه گذشت دعوت کرده و کمیسیونش دولت افغانستان را با دولت روس به جنگ انداخته، از ارتباط عهدی که در عین محاربهٔ پنجده در میان انعقاد نموده حصول مرام کرد، باز همان فتنه را برای حصول مدعای دولت متبوعهٔ خود به روی کار آورد و تجدید عهدی را که با حضرت اقدس والا پیشنهاد دارند بر طبق مرام خویش منعقد داشته کام حاصل کند، چنانچه نامه مصحوب میرزا یعقوب‌علی‌خان قزلباش و خادم دولت متبوعهٔ خود که جهت همین امر مبطنه او را از هرات در مشهد طلبیده بود، به نام قاضی سعدالدّین‌خان حکمران هرات فرستاده نگار داد که: «دولت روس با دولت افغانستان قرار خبری که منتشر شده است هرگز خیال جنگ ندارد و با این‌که آهنگ محاربت ندارد، باز هم غافل نباید بود و شهر هرات و مواضع مستعده را استحکام باید داد» و تا اینجا درج مکتوب خود کرده لساناً به او تعلیم و تلقین نمود که به حکمران هرات بگوید که اگر خواهش امیر افغانستان باشد او از مشهد به دولت متبوعهٔ خود می‌نویسد که از اقسام اتواب گسیل هرات نماید و قاضی سعدالدّین‌خان این مکتوب و پیام زبانی قونسل انگلیس در مشهد را به حضور والا فرستاده و نگار داده حضرت والا در روز پانزدهم جمادی‌الاولی به او رقم فرمود که «در این مکتوب و پیام مخالف هم بسی نکات محیلانه مستتر و مبطن است و از جمله یکی این است که ذات شاهانه به شما امر خواهد کرد که به او بنویسید که از دولت انگلیس استدعای اتواب در هرات فرستادن کند و از این مکتوب شما تا توپ خواستن و به هرات رسیدن آن بسی امور فتنه‌بار را به روی کار خواهد آورد. دیگر این‌که اگر این اندیشهٔ او که رقم شد، پیش نرفت، مقصد او از این پیام این است که من واقعاً خواهش توپ کنم و او به دولت انگلیس نوشته برای استحکام هرات توپ بخواهد و آنگاه که خواست و در هرات رسید بگوید اتواب از دولت برتانیه است، باید چند نفر افسر و سپاهی هم با آنها باشد و وقتی که من اجازت آوردن توپ را داده باشم نمی‌توانم در باب افسر و سپاهی چیزی بگویم. سخنان

اهالی اروپا خصوص انگلیسها هزار گوشه و کنار دارد. باری از اتوابی که او گفته در ماشین‌خانه کابل ساخته و پرداخته شده و موجوداند، إنْشاءَالله در وقت حاجت با بعضی از دیگر اسلحه و آلات حربیه در هرات فرستاده خواهند شد و این را جهت استحضار خاطر خود شما نوشتم به دیگری نگویید.» و با میرزا یعقوب‌علی‌خان به طرزی که در عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم رفتار داشتید، رفتار کرده نه بسیار مجالست و مصاحبت کنید و نه ترک محبت که جسور نشود و یا از تفریط محبت و ترک آن خاطر نفور نگردد؛ زیرا گفته‌اند:

اندازه نگهدار که اندازه نکوست　　　هم در خور دشمن است هم در خور دوست.»

و در پایان کار رقیمه قونسل انگلیس در مشهد که به میرزا غلام‌مرتضی‌خان معاون خود نوشته و او آن را نزد میرزا یعقوب‌علی‌خان در هرات فرستاده او ارسال حضور والا داشت، پیشگویی اقدس والا را به منصهٔ ظهور و ثبوت رسانید.

شرح حال عبدالعزیزخان

و هم در این هنگام، عبدالعزیزخان پسر سردار عبدالله خان ابن سردار سلطان احمد خان ملقب به سرکار، عریضهٔ ضراعت مبنی بر عفو خطیئت و استدعای اجازت مراجعت از خاک ایران در افغانستان با قطعه مکتوبی به نام سردار محمدعثمان خان پسر سردار محمدعمر خان خال خود که آمدن او از ماوراءالنهر در کابل از پیش رقم شد، به سردار عبدالوهاب خان پسر سردار میر افضل خان مرحوم، مقیم تهران، که اجازت آمدن در افغانستان چنانچه گذشت حاصل کرده و دو هزار و پنجصد روپیه به نام زاد راه به او موهبت شده بود سپرد، که در وقت ورود خود در کابل عریضه را اگر بتواند تقدیم حضور نماید و مکتوب را به سردار محمدعثمان برساند و او از تهران عریضه و مکتوب عبدالعزیزخان را به ذریعهٔ پست، نزد محمداسمعیل خان سفیر در هند ارسال داشته، او گسیل حضور والا نمود و حضرت اقدس والا در روز پانزدهم مذکور جمادی‌الاولی در پاسخ عرض و استدعای او رقم فرمود که: «اگر از اقوام خود که در افغانستان‌اند ضامن بدهید و نام ضامنان خود را بنگارید که من از ایشان بپرسم و ضامن شوند، بعد جواب

فرموده خواهد شد» و این عبدالعزیزخان در پایان کار اجازت مراجعت یافته و از اصفهان در کابل آمده، نخست به نیابت کوتوال کابل ممتاز و پس از چندی، از تغییر حاجی شاه‌بیگ خان که از تغییر محمداسمعیل خان مامور کلکته شده بود، به سفارت هند نامزد گردیده و پس از قتل امیر شهید، که اینک واقعات عهد سلطنت او ثبت و رقم می‌شود، طلب کابل‌شده با عبدالحسین خان پسر خود، حسین‌قل پسر ملا یوسف‌علی مرحوم روضه‌خوان شهیر و میرمحمدعلی‌خان پسر قاضی میر محمدحسن خان، از حضور شهریار غازی به صواب‌دید محمدبیگ طرزی وزیر خارجه، به سفارت و وزیر مختاری ایران و اقامت تهران مامور آمد و پسرش عبدالحسین از عریضه و استدعای پدر خود طلب کابل گردیده و به سفارت در کلکته رفته، پس از چندی در اوایل سنهٔ ۱۳۰٤ شمسی که خواهش آمدن در کابل کرد، طلب شده به کابل بازگشت.

رخصت هرات شدن شهزاده غلام‌محمدخان

و مقارن این‌حال، که عریضهٔ عبدالعزیز خان به‌پایه سریر امارت رسیده جوابش ارقام پذیرفت، میرزا غلام‌محمد خان پسر محمدولی میرزا، از اولاد نادرشاه افشار، که کار روزنامچهٔ دفتر هرات به سالی ششصد قران که سه صد روپیهٔ کابلی به شمار است می‌کرد و از عریضهٔ حافظ‌جی حبیب‌الله سردفتر سابق هرات، که در بدکنشی و نکوهیده‌منشی ثانی میرزا محمدحسین خان کوتوال کابل بود و برای قطع محاسبات خود خواسته شده و در کابل آمده به واسطه ملا طیب به حضور والای امیر مرحوم نگاشت که: «شهزاده غلام‌محمد خان برخلاف عموم کارداران هرات که همه در کابل برای قطع حساب خود آمده‌اند نیامده است.» و از این عریضهٔ او از عرصه چهار سال طلب کابل شده و با آن که حسابی نداشت، روز در دفاتر پادشاهی به سر برده، در این وقت از عریضه و استدعای مادرش که از هرات به حضور والا رسید، در روز بیستم جمادی‌الاولی اجازت و رخصت رفتن هرات یافته در خانهٔ خود رفت.

شرح حال قربان بان جاسوس روس

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، میرزا قربان نام هزاره و نویسندهٔ پست‌خانهٔ دولت روسیه، واقع ارشاه‌نشین علاقه مشهد مقدس، روی امید به سوی ظل حمایت این دولت نهاده و برادر و خسرزاده و زوجه خود را با سایر منسوبان خویش، در کهسان جای توقف داده، خود به راه هرات افتاده چون وارد آنجا گشت و به دربار حکمران هرات اذن دخول یافت، نزد او اظهار کرد که در عالم رویا حق و باطل را دیده و نیک را از بد فهمیده، از مذهب شیعه تبرا و به مذهب حقهٔ حنفیه تولاً جسته و پناه به خاک این دولت آورده‌ام. و حکمران هرات این اظهار و گفتار او را معروض داشته، حضرت اقدس والا نخست امر و ارقام کرد که: «او را به تحت حفاظت و حراست گسیل کابل نموده، عیال و تعلقاتش را زاد و راحله راه داده رهسپار قندهار سازد تا پس از وصول به حضور، تنخواه برای او معین و در قندهار به خدمتی از خدمات دولت مقرر شود و در هرات نباشد که مبادا کیدی اندیشیده باشد.» و در پایان کار چنانچه حضرت والا عدم بودن او را در هرات از سبب کیدش نگار داد، مکشوف افتاد که به القای کارکنان دولت روس به بهانهٔ اختیار مذهب، این اظهار را به روی کار آورده و کارکنان دولت افغانستان را به خود مایل و از حیلت و خدیعت خود غافل ساخته و به جاسوسی پرداخته، تا بتواند معلومات و نظریات حاصل کرده، از اخبار و اسطار آن دولت روس را بر مرام واصل کند، حکم مراجعت دادنش جانب مشهد صادر گشت.

شرح حال میر احد خان غلام‌بچه

و مقارن این‌حال، میراحد پسر میر سیدعلی‌خان از سادات شیعهٔ کابل، که از کودکی در سلک غلام‌بچه‌گان امیر مرحوم منسلک طریق خدمت بود، به حضور اقدس والا اظهار اختیار تولاً به مذهب اهل تسنن و تبرّا از مذهب تشیع کرده، چون جاهل و بی‌سواد بود و از مسایل اعتقادیه و اصول و فروع مذهب آبایی خود هیچ نمی‌دانست و از اختلاف و اتفاق در مسایل آگاه نبود، که چندان مخالفتی در بین جانبین نیست، زیرا همه فروع و اصول و امور معمول طرفین، مستند از آیات و احادیث است، افتراآت بر پدر و جد و قوم خود بسته، به مزخرفات و افغال ذمیمهٔ

قبیحهٔ شرعیه ایشان نسبت و دشنام و لعن و سقط داد. به خیال این‌که بر پدر و جد خود که لعنت کند، حضرت والا [او] را می‌پذیرد و نوازش می‌فرماید، بی‌خبر از این‌که حضرت والا اظهارات او را منافی مذاهب عموم اهالی اسلام و سراپا از شریعت خیرالانام دور دیده، نپذیرفت که گویا هم بر پدر لعنت کرد و هم ادعای بی‌جای و افترایش درجهٔ قبولی نیافته و چندی منفعلانه در نزد اقربای خود روز به سر برده، رفته رفته چون از خواطرها محوو فراموش شد، باز پیروی پدر خود را که لعن کرده بود اختیار نمود.

و مقارن این حال، در روز بیست‌ودوم جمادی‌الاولی، عموم وکلای ذکور و اناث فرقهٔ جلیلهٔ محمدزایی را که در باب اخذ بروات تنخواه نسبی ایشان که امیر مرحوم هر مرد بالغ را چهارصد و هر زن بالغه را از این فرقه سه صد روپیه در سالی معین فرموده و از دیر باز از دفتر پادشاهی حواله و برات می‌بردند و وکیل برات تنخواه اناثیه از دفتر گرفتن بودند، چون سردار محمدعظیم خان وکیل اولاد و احفاد اناثیه امیرکبیر و والده سلطان عزیزخان وکیلهٔ اولاد سردار سلطان‌محمد خان و غیره وکلای نبایر سردار رحیم‌داد خان و سردار محمدعثمان خان و سردار امیرمحمد خان و سردار پیرمحمد خان و سردار یارمحمدخان و سردار محمدعظیم خان و سردار سعیدمحمد خان و حاجی درویش‌خان و وزیر فتح خان و محمدرحیم خان و نواب‌محمد خان و سردار کهندل خان و رحمدل‌خان و مهردل خان و پردل‌خان و شیردل خان و نواب عبدالجبار خان و نایب تیمور قلی‌خان و سردار عبدالغفورخان و دختر سردار محمدعثمان خان و صالح‌محمد خان و محمدرحیم خان و محمدعثمان خان و دختر سردار عطاءالله خان و نوراحمد خان و مادر محمداکرم خان و محمدعمر خان و محمدرضا خان و زوجهٔ سردار محمدحسن خان و محمداکبر خان و محمداسحق خان و دختر سلطان عزیز خان و سردار نورعلی‌خان و زوجه سردار احمد خان و عطامحمد خان و دختر سردار دلاور خان و محمدعزیز خان و زین‌العابدین‌خان و جدهٔ محمدایوب خان، فرمان کرد که تمامت نبائر اناثیه سرداران مذکورهٔ مرحومه، پس از ثبوت نسبت و تعیین سن و سال، قرار تصدیق وکلا برات تنخواه نسبی اناثیه را علیاجاه عصمت عفت اکتناه، مادر شهزاده امان‌الله خان که إنْ شاءالله پس از این در این کتاب به لقب

علیاحضرت سراج‌الخواتین یاد خواهد شد، به ایشان به طریقی که زن‌ها در حرمسرا به حضور مشارالیها شده، مردان که وکلای ایشانند به درب حرمسرا حاضر آیند و بروات را بگیرند و محصول حیاتی را که درصدی دو روپیه است، حجت داده پس از یک‌ماه برسانند و اگر کسی از طرف پدر محمدزایی نباشد و یا سنش کمتر از دوازده سال تمام باشد و تنخواه ببرد و یا کسی که افزون از دوازده سال عمر داشته باشد و تنخواه نبرد در هر دو صورت از وکلا جریمهٔ عدم تحقیق و غفلت و بطالت ایشان از یک روپیه تنخواه، ده روپیه و از ده، صد روپیه گرفته می‌شود و کسانی را که پا به مرحلهٔ دوازده‌سالگی بگذارد، سیاههٔ ایشان را به حرم محترم مذکوره داده او به عرض حضور رسانیده اجازت تنخواه دادن به ایشان حاصل نماید؛ و این تنخواه نسبی ذکور و اناث فرقهٔ جلیلهٔ محمدزایی تا عهد امیر امان‌الله‌خان غازی برحال بود و مبلغ زیادی به شمار می‌رفت اعلیحضرت او قطع فرموده، از انقطاع این تنخواه چون فرقهٔ محمدزایی مفت‌خور شده بودند و ترک کسب و کار و خدمت و ملازمت می‌نمودند، به غایت مضطرب و پریشان و بیاب و نان شدند.

و هم در این روز حضرت اقدس والا تمثال فرخنده‌خصال ذات شاهانه را که عکس و در پس آینه گرفته شده بود یک یک به تمامت حکّام ولایات ارسال فرموده نگار داد که «از مشاهده تمثال جمال همایونی قرین فرحت و انبساط شوند.»

مامور حکومت شبرغان شدن فقیراحمد خان

و مقارن این‌حال، درروز بیست‌وهفتم جمادی‌الاولی، فقیراحمد خان فوفل‌زایی، از عزل و حبس و طلب کابل شدن عبدالله‌خان، مامور حکومت شبرغان شد و چون از قلت برف و عدم باران، در این سال آبهای انهار خشکیده زراعات در همه‌جا پژمرده گشت و چنانچه بیاید قحط سالی به روی روز افتاد، غلام‌حسین خان حاکم غزنین در علاقهٔ سراب از املاک هزارهٔ محمد خواجه که منبع رود غزنین و مشرب مزارع حصه‌ای از قوم وردک و پاره‌ای از قوم بیات و سادات و عموم قوم خواجه عمری و تاجیکیهٔ غزنین و توابع قریب آن است شده، و خیمه و بارگاه افراخته،

مردم هزارهٔ سراب و ناهور را به جور و اکراه گرد آورده، چشمه‌سار واقع آنجا را در زیر کار تحفیر گرفته، چنان بکند که آب از مزارع مردم سراب فرو نشسته تمام بخشکید و همه آبهایی را که از چشمه‌ها در جوشیدن بود و از کندن و حفر نمودن هیچ زیادی ننمود به مزارع مردم غزنین ریخت و از این کار ناهنجارش مردم تاجکیه را که قلیلی از زراعات‌شان از حقابهٔ مردم هزاره آب یافته بود، تعلیم و تلقین عریضه نموده، ایشان شرحی از عاملی و کاردانی او را به حضور معروض داشته نگاشتند که: «در این سال از قلت آب زراعات ما خشک و خراب شده باعث تشویش و اضطراب ما می‌گشت، ناچار نزد حاکم خود شده داد خواستیم که شاید به طلب آب در بادیه استسقاء شده به دعا از رب‌الارباب طالب آب شود و به استدعای جمهور، خالق غفور رحیم و فتح‌باب فرماید و او به رعایت ما در چشمه‌سار منبع رود غزنین که موسوم به سرآب است رفته و به کار پرداخته و آب بسیاری از منابع خارج و جاری ساخته، قرار سابق مزارع ما را مشروب و سیراب نمود، بنابرآن به عرض رسانیدیم که حضرت والا از کمال رعیت‌نوازی چنین شخص ذی‌دیانت با کفایت بر ما حاکم و آمر قرارداده‌اند، بر ما لازم است که اظهار رضایت از ذات شاهانه نموده از تشکر و امتنان ایزدباری و حضرت شهریاری غافل نباشیم» و حضرت والا که از عرایض وقایع‌نگاران آنجا بر کنه ماجرا و خشکیدن زراعات مردم هزاره و اندک آب یافتن مزارع مردم تاجیک و جور حاکم که بر مردم هزاره در حفر نمودن و کندن منابع وارد آورده نیک آگاه بود، در روز بیست‌ونهم جمادی‌الاولی در پاسخ مردم تاجیک ارقام فرمود که: «اگر این زیادی آب به واسطهٔ کارکردن چشمه‌ها به روی روز آمده و به حقابه دیگر رعایا سلطه و زیان نرسانیده دربارهٔ احدی جور و ستم نکرده باشد، البته حاکم شما عاملی و کارکرده است و الاّ خود را رسوا نموده خواهد بود» و از این‌کار حاکم مذکور و غیره جسارت‌های او بود که فرامین و احکام پادشاهی را وقع ننهاده و به محل اجرا نیاورده بر زبان می‌راند که: پادشاه کودک و نادان را به فریه گول زده، این حکم را حاصل کرده است، در پایان کار به منصب جنرال نظامی مفتخر و مباهی و مامور جلال[آباد] گشته، چنانچه بیاید خودش محبوس و تمامت مایملکش ضبط دولت شده غصّه مرگ گشت.

برحال شدن تنخواه غلام‌علی‌خان

و هم در این هنگام، غلام‌علی‌خان پسر سردار غلام‌حیدر خان مرحوم و ساکن موضع گل‌مکان تابع مشهد مقدس، که مبلغ پنج‌هزار قران تنخواه [او] از فوت امیر مرحوم، دو سال معطل و بدو داده نشده بود، به ذریعهٔ عریضه استدعای اعطای آن را کرده، حضرت اقدس والا در روز بیست‌ونهم مذکور جمادی‌الاولی آن را برحال و ارقام فرمود که: «اگر یکسال و اگر دوسال مانده باشد، به او بدهند و این سردار غلام‌علی‌خان در پایان با پسران و عیال و اطفال خود در کابل آمده دوچار ذلّت روزگار گردید.»

و هم در روز بیست‌ونهم مذکور ماه جمادی‌الاولی، تمامت حکّام ولایات و بلدان و محال را برسبیل اشتهار فرمان رفت که: «در روز نوزدهم جمادی‌الاخری، اعیان واشراف کشوری و قوّاد لشکری و فقرا و علما و مساکین را صلای عام و دعوت اطعام زده کرده، پس از صرف طعام و چای مرسوم، اکمال سال ارتحال حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم که در آن روز بوده است، به هریک از علما که ختم قرآن و دعا می‌کنند دو روپیه به نام خیرات و مبّرات از طرف دولت بدهند و مراسم اتمام سال آن مرحوم را قرار رسم عامیانه و رواج شاهیانه به تقدیم رسانیده، از حضرت رب‌العزّت استدعای مغفرت روح آن مبرور را بنمایند و مبالغ خطیری چنانچه بیاید صرف امر شد.

وقایع ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ ۱۳۲۰ هجری نبوی صلعم

در تضاعیف وقایع ماه گذشته، میرزا محمدطاهر خان، سردفتر هرات پنج توب کرک زیره‌ای و سه توب برک قلعه نوی و سه تخته قالین و چهار تخته قالیچه همه اسفزاری، که مردم به وی تعارف داده بودند و او نظر به اشتهاری که بار بار و به

تکرار چنانچه گذشت به امر امیر مرحوم انتشار و نگار داده شده بود که: «چون حکّام و عمّال و عموم مامورین دولت از بیت‌المال تنخواه دارند و هم احاد و افراد رعیت که به ایشان تعارف و تحفه و هدیه می‌دهند به احترام دولت است که ایشان را مامور دولت دانسته تحفه می‌دهند وگرنه قبل و بعد از ماموریتش کسی چیزی و پشیزی نمی‌دهند، پس باید تعارف و هدایا و تحایف را تمام حق بیت‌المال دانسته از آن خود نشمارند.» همه را گسیل کابل نموده در روز یکشنبه سوم جمادی‌الاخری به توسط میرزا عبداللطیف خان منشی حضور و سردفتر یک بولک شعبهٔ دوم دارالانشاء، که نسبت خواهرزادگی با او داشت، تقدیم حضور والا گردیده تحویل صندوقخانه جنسی بیت‌المال شد.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، دختر محمد امیربیگ خواهرزادهٔ محمدعظیم بیگ هزارهٔ سه‌پای دایزنگی، که او را امیر مرحوم چنانچه در تضاعیف واقعات عهد امارتش گذشت، با مادر سلیمه و مادر وسیله، زنان محمدعظیم‌ب یگ و پنج نفر از دختران دیگر میران هزاره، چون حوا و سلیمه و زبیرنساء و بخت بی‌بی و فاطمه که اسیر آورده شده بودند، از جاریه خانه احضار بار فرموده از جمله هر هشت تن که یک یک را در حالت بی‌سرپرستی اهالی بار به چشم پسندیدن مشاهده کردند، مسمات مریم دختر محمد امیربیگ مذکور مطبوع طبع لعل‌گل خان قوم تاجیک گردیزی و پسند نظر سردار عبدالقدوس خان ایشک‌آقاسی افتاده، با دوتن کنیز از دختران هزاره و فرش و ظرف و لباس و سه صد روپیه نقد به لعل‌گل‌خان بخشیده و او تا این هنگام در گردیز به خانهٔ او روز حیات به‌سر برده بمرد؛ و لعل‌گل خان به شرح مذکور معروض داشته، از دیگرانی که نام برده شده و هنوز در جاریه خانه اسارت زنده بودند، یکی را استدعا کرد. و حضرت اقدس والا در روز پنجم جمادی‌الاخری در پاسخ او ارقام فرمود که: «جاریه خانهٔ دایمی برای شما ساخته و پرداخته نشده است که هر وقت بخواهید یکی دو نفر به شما داده شود.»

مهاجرین قبیلهٔ عایشه‌زایی

و نیز در در خلال احوالی که رقم شد ملک عبدالنبی نام با هشتاد و پنج خانه از قبیلهٔ عایشه‌زایی، فرع قوم اچکزایی، که پنجصد و بیست نفر در شمار بودند، از خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس، چون از دیر باز شنیده بودند که دولت افغانستان املاک زرخیر خوش آب و هوای مردم هزاره را به افغان داده و می‌دهد، هجرت اختیار کرده وارد بندر کدنی شد. و ابوبکرخان حاکم کدنی از وصول و ورودشان در آنجا به میر محمدحسین خان حکمران قندهار آگاهی داده، او معروض حضور داشت و حضرت اقدس والا ملاّ عبدالشکور خان قاضی سابق قندهار را که از حبس رها و چنانچه گذشت مامور سرپرستی مهاجرین شده بود فرمان کرد که: «هر وقت حاکم قندهار آنها را نزد او گسیل دارد، قرار دیگر مهاجرین، در هزاره‌جات سررشتهٔ ایشان را بنماید.» و او لفظ در هزاره‌جات سررشته ایشان را بنماید مندرج این منشور را حجّت قرارداده، هرقدر از مردم افغان کوچی و بادیه‌نشین و وطنی و قشلاق‌گزین داخل و خارج مملکت که نزدش حاضر آمدند، از جاهایی که ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان املاک و مزارع و مراتع و مساکن و مواطن طوایف هزاره را چنانچه گذشت و جابه‌جا رقم گشت، به افغان داده و مابقی برجا مانده بودند، به خارج‌کردن اقوام هزاره و داخل نمودن قبایل افغان اقدام نموده، به‌جز از هزاره دایزنگی و اغلب دایکندی و اکثر بهسود و جیغتو و محمدخواجه و چهاردسته و قلیلی از قوم فولاده در مالستان و میرآدینه، دسته دسته از جمله هفت دسته هزارهٔ جاغوری، دیگر عموم طوایف دای‌چوپان و دای‌خطای و دای‌نوری و دای‌میری و دایه از تمامت ده دای هزاره را از موطن و مسکن ایشان خارج و تبعید کرده، به اقوام و قبایل افغان داده، اکنون در افغانستان چهار دای از جملهٔ ده دای، دایزنگی و اغلب دایکندی و دای‌میرداد و اکثر از دای‌میرکشه و دیگر کسی باقی نماند، همه فرار ممالک خارجه و پراکنده شده‌اند و اینانی که برحال مانده‌اند نیز از جور حکّام و مامورین دولت و قتل و غارت و تغلّب و استیلای افغان، خصوص قبایل کوچی، به کمال ذلّت روز عسّرت به سر می‌برند و در هرسال صدها خانه فرار شده و می‌شوند، مگر دراین هنگام که سنهٔ شمسی هجری به روز پنج‌شنبه سیزدهم حمل ۱۳۰٤ و سنهٔ قمری هجری به روز

مذکور و هشتم رمضان ۱۳۴۳ منصرم و منقضی گردیده و زمان تحریر و تسوید وقایع عهد سلطنت امیر حبیب‌الله خان شهید است، اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، این قوم را در تحت نظر ملاطفت شاهانه درآورده از عطای مناصب و تعیین مواجب بسی خرم و خرسند فرموده است. که اگر هزار جان داشته باشند و نثار خدمت این پادشاه کنند، در ازای احسانات و حمایات ملوکانه که تعداد همه ثبت سوانح عمری ذات خسروانه شده خواهد بود، یک در مقابل هزار به شمار نخواهد آمد.

مجروح شدن جنرال انگلیس در بدخشان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، یک تن جنرال انگلیس با چند خادم و راه بلد از مردم چترار، به روز بیست‌ویکم جمادی‌الاولی که گذشت و واقعاتش تمام ثبت گشت، وارد موضع سر حوض سنگ‌لیج تابع علاقهٔ زیباک بدخشان شده، دو تن از پیادگان فوج نظام تگابی را که برای امری از بدخشان در چترار رفته رهسپار مراجعت بودند نیز وارد آنجا آمده، جنرال انگلیس هردو تن را از خوف در تحت حفاظت داشته، منشی جنرال که از اهل اسلام بود، هر دو تن را بدون محافظ، امر بازگشتن در چترار کرد و ایشان که بدون مشاهدهٔ مزاحمت از انگلیس، انگلیسان را چون ابلیس می‌دانند و لعن و لاحول و استعاذه می‌خوانند تا چه رسد به مزاحمت دیدن و مرارت کشیدن از ایشان، خود را در بین جنگل نهفته و ترک رفتن در چترار گفته، به تاریکی شب خود را بر سر حوض سنگ‌لیج رسانیده جنرال مذکور را نظر به این‌که زحمت از او دیدند و نیز خودسر و بلااجازت داخل افغانستان شده بود، به ضرب گلولهٔ تفنگ مجروح ساخته و تبعه و خدمه‌اش [را] هم‌چنان زخم‌دار برداشته در چترار نقل دادند. و حاجی محمدگل‌خان برگد، ماجرا معروض داشته، حضرت اقدس والا در روز پنجم جمادی‌الاخری مذکور ارقام فرمود که: «جارح را با چهار نفر همدیوار و رفقای او محبوس و رهسپار کابل کند که تا زمان تحقیق شدن امر مجروح انگلیس محبوس باشند.» و چون جنرال انگلیس برخلاف معاهده و قرارداد و بلااجازت و بدون بدرقه پانهاد خاک افغانی شده، زخم‌یاب گردیده و ملزم بود هیچ در زبان نیاورد.

مکشوف افتادن چند روپیه از زیر خاک بالاحصار بلخ

و هم در خلال احوال مسطور، اخترمحمد نام درویش، سه صد و شصت روپیه، همه از سکهٔ احمدشاه سدوزایی افغان و عالمگیر ثانی مغول را از میان قلیان سفالینی که در زیر خاک به دامن بالاحصار بلخ مدفون بود و به ذریعهٔ آب باران و جریان و سیلان آن از زیر خاک آشکار گشت یافته و سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان آگاه شده، درویش را احضار بار فرمود و او چون همه را صرف امور معاشیهٔ اهل وعیال خود کرده از جمله پنجاه و پنج روپیه را که باقی مانده بود تسلیم حاکم کرد و او معروض داشته، حضرت اقدس والا در روز یازدهم ماه جمادی‌الاخری ارقام و احکام کرد که: «خمس همهٔ آن را که شصت و دو روپیه و هفت شاهی و یک پیسه در شمار می‌آید از اخترمحمد درویش اخذ و تحویل خزانه نموده، علاوه بر آن مزاحم حال او نشود.»

مکحول شدن علی‌محمد پسر قربان‌علی قابوچی

و هم در این هنگام محمدعثمان نام کمیدان هروی که شرارت و فرار او و عفو واحسان نمودن امیر مرحوم و طلب کابل نمودنش از پیش رقم شد روی از سعادت برتافته به قدر خطا جزا دید.

و هم در خلال این‌حال، علی‌محمد پسر قربان‌علی خان قابوچی مرحوم، که حضرت اقدس والا از عرصهٔ چند، نظر به قدمت خدمت پدرش خواسته و نوازش فرموده در زیر نظر لطف و پرورش داشت، افشای رازی کرده مکحول و از حلیهٔ بصر عاری گشت.

و مقارن این‌حال، در روز دوازدهم جمادی‌الاخری، فرمان طلب به نام ایشان عزیز خواجه، که به اشتهار چنانچه گذشت، مامور استمالت و عودت فراریان بدخشان در ماوراءالنهر شده بود که ایشان را در موطن اصلی‌شان رجعت دهد، به واسطهٔ امری صادر گشت که بلادرنگ آهنگ کابل کند.

تعمیر عمارت جدید دربار هرات

و هم در این ایّام، احداث عمارت جدید دربار حکومت هرات، به خاطر مِهرمآثر اقدس والا خطور کرده، در روز دوازدهم مذکور جمادی‌الاخری، سعدالدّین‌خان حکمران و فرامرزخان سپهسالار هرات را ارقام و احکام کرد که: «عمارت دربار حکومتی آنجا را در تخت بام واقع پشت خانهٔ سردار فتح‌محمد خان مرحوم بنیاد نهاده آباد کنند.» و آن دو تن حسب‌الفرمان، عمارت حالیهٔ دربار حکومت هرات را ساخته بپرداختند.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، سپهسالار فرامرزخان از نگارش قونسل دولت انگلیس در مشهد، که تصمیم عزم رزم دولت روس را با دولت افغانستان چنانچه گذشت، سمر و مشتهر ساخته بود، دویست سوار کشاده از سواران قوم درانی را از راه حزم و احتیاط از حد قلعهٔ ولی تا موضع گلران، در هر آبگاه به حراست گماشته، به سعدالدّین‌خان نیز گفت که از حد گلران تا هشتادان، از جملهٔ هزارو چهار سوار کشادهٔ هراتی مامور حراست مواضع مستعده سرحد نماید و چون از جمله چهارصد سوار برای خدمت طلب کابل شده بود، او از گفتهٔ سپهسالار سرباز زده سوار مامور سرحد نکرد و سپهسالار معروض داشته، از حضور ارقام رفت که: «کما فی‌السابق از سواران کشادهٔ هرات مامور حراست سرحدات کنند.» و از اینجا بر سر این امر جزیی عداوت و بغضا در بین نایب‌الحکومه و سپهسالار هرات حادث شده و یکی از دیگری با خامهٔ سعایت به حضور شکایت همی نوشتند تا که سعدالدّین‌خان چنانچه بیاید طلب کابل و به منصب قاضی‌القضات نایل شد و سپهسالار پدرود جهان کرد.

تعداد سواران کشادهٔ هراتی

و این هزار و ششصد سوار کشادهٔ هرات و هم‌چنین از ترکستان و فراه و قندهار و غزنین و کوهستان و کابل و مردم غلزایی که اردوی با شکوه جداگانهٔ دولت و در معارک و مهالک خدمت‌ها کرده بودند، بر طبق دیگر دول که به جز سوار نظامی سوار کشاده در فوج خود ندارند، اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، همه را موقوف و از راتبه‌داری و تنخواه‌خواری دولت محروم فرمود.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، علی‌محمد خان حاکم زیباک با قربان‌بیگ و یعقوب‌بیگ نامان از مردم سر مخاصمت و طریق معاندت برداشته در بین هردو تن نفاق انداخته، قربان‌بیگ را به قدح یعقوب‌بیگ برانگیخت و از مقاوله و مشاجره جانبین و اتهاماتی که یکی نسبت به دیگری بسته و جالهایی که ساخته و دام‌هایی که در پای‌های همدیگر انداخته بودند و همه آنرا حاجی محمدگل‌خان ارسال حضور نمود، در روز پنج‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاخری حکم اقدس والا اصدار یافت که: «حاکم و برادر او و قربان و یعقوب را به حراست گسیل کابل نماید تا هر که مستحق کیفر باشد مکافات داده شود.»

عزم حضرت والا به تأسیس مکاتب علوم جدیده

و هم در در خلال احوالی که به شرح رفت، تعلّم و تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و مخترعات جدیده و تأسیس و تشکیل مدارس و مکاتب، ضمیر منیر مِهرتنویر اقدس والا شده در روز شانزدهم جمادی‌الاخری، محمداسمعیل خان سفیر این دولت در کلکته را فرمان کرد که: «از هشت تا ده نفر از علما و فضلای مسلم یا هندو، که در مدارس و اسکول کالج‌ها تعلیم یافته و تحصیل نموده، پاس علم و دانش حاصل کرده باشند، نوکر گرفته گسیل کابل نماید.» تا به توفیق خداوند تأسیس مدرسه و مکتب در کابل نموده، اساس حصول ترقی و تعالی دولت و ملت افغانستان نهاده تا شاید اهالی افغانستان نیز عالم و دانا و در هر امر توانا گردیده، کم کم و رفته رفته، با دیگر دول و ملل برابری و همسری نمودن حاصل کند و چنانچه بیاید داکتر عبدالغنی مستدعی و خواستار اجرای این‌کار آمد.

برحال شدن تنخواه سردار سکندر خان

و هم در این هنگام، سردار سکندر خان مقیم اصفهان، از تعطیل تنخواه خود که امیر مرحوم تعیین کرده و از یکسال به سبب فوت امیر مرحوم برای او گسیل نشده بود، به ذریعهٔ عریضه استدعای برحال وارسال داشتن آن کرد. و حضرت اقدس والا در روز دوشنبه هجدهم جمادی‌الاخری تنخواه او را برحال و حکمران هرات را ارقام فرمود که: تا زمان حیات او، حاکم وقت و وی، معطل نداشته بدو برساند.

و هم در در خلال این حال، غلام‌نبی‌خان پسر غلام‌حیدر خان مرحوم چرخی، سپهسالار نمره اول افغانستان، که صفحات سراج‌التواریخ از محاسن خدمات و محامد اخلاص او پر و گواه اولاد و احفاد اوست، نظر به خدمت پدر و جرات و شهامت خود، از خدمت سرپرستی تعمیرات دولتی تغییر و ترقی یافته، بدواً به منصب کرنیلی نایل گشت و از ترفیع درجه و رتبهٔ او اخترمحمد خان ترکی به سرپرستی تعمیرات دولتی مامور شد؛ و سواران فوج نظام قوم صافی و اشتر گرامی در تحت امر و رایت این کرنیل قرار گرفت.

مسترد شدن مال و منال محمدعمرخان

و هم در در خلال احوالی که رقم شده آمد، حضرت اقدس والا، عبدالله خان پسر محمدعمر خان نورزایی [را] که پدرش در حکومت جلال‌آباد خود جور و ستم به رعیت کرده و مال به مصادرت اندوخته، چنانچه رقم شده آمد، محبوس و تمام مایملکش ضبط دیوان سلطنت شده، مورد عفو و الطاف شاهانه نموده، از فوت پدرش که در زندان وداع جهان گفت، مال و ملک و نقد و جنس ضبط شدهٔ پدر او را تمام مسترد فرموده، در روز نوزدهم جمادی‌الاخری فرمان کرد که همه را به او مسترد کرده قرین راحت رفاهتش سازند.

و از دیگر سوی درخلال واقعات مسطوره، از وصول تمثال حضور اقدس والا در فراه، که ارسالش از پیش رقم شد، محمد خان کرنیل نظامی و کسانی که از اعیان و بزرگان قومی دعوت بار مشاهدت آن شده بودند، پس از شلیک پنجاه و یک ضرب توپ، هر یک از دو الی بیست روپیه به نویسندهٔ پست‌خانهٔ فراه که تمثال را او حاضر محفل بار حکومت و ارائت کرد، به نام تبریک دادند؛ و مجموع یکصد و هشتاد روپیه به شمار آمده، حضرت والا به همان نویسنده پست‌خانه موهبت فرمود.

کتاب خواسته شدن برای مدرسهٔ جدیده

و مقارن این حال، داکتر عبدالغنی خان، که ملازمت این دولت را اختیار کرده و مراحم و احسانات و نوازشات دیده و از خدمت سبک‌دوش گردیده و در این

وقت به امر والا در کابل و شرفیاب حضور آمده، به منصب مهتمم مدرسهٔ جدیده سرافراز گشته، به تهیهٔ اسباب و سامان مدرسه مواظبت داشت، به ذریعهٔ عریضه از حضور والا استدعا کرد که کتب لغت و ادب و ریاضی و جغرافیا به لفظ اردو و انگلیسی و غیره، از لاهور از مولوی غلام محی‌الدین جدیدالاسلام، طلب کابل شود. و اقدس والا به خواهش او کتب درسیهٔ مذکوره را در روز نوزدهم مذکور جمادی‌الاخری به ذریعهٔ منشور از مولوی مذکور، که در انجمن اسلامیه لاهور بود، طلب فرمود که إنْشاءَالله وصول کتابها و تأسیس مدرسه در کابل به موقعش رقم شده می‌آید.

و هم در روز نوزدهم، که اخیر سال ارتحال امیر مرحوم بود، عموم اعیان کشوری و افسران لشکری و منصب‌داران افتخاری و سرکردگان اهل دیوان و اهالی محکمهٔ شرعیه و مدّرسان مدرسهٔ شاهی و غیره که مدام برای صرف طعام دربار عام روز شنبه و سه شنبه، بر سبیل ارتسام دعوت می‌شدند، به ذریعهٔ دعوت‌نامهٔ احترام، در سلام‌خانهٔ عام انجمن شده، حضرت اقدس والا به کمال حشمت و شأن از ارگ شاهی به سواری اسب بیرون خرامیده و اهالی بار از کبار و صغار در بیرون سلام‌خانه، به توسط سردار عبدالقدوس خان ایشک‌آقاسی که تا کنون رسم نبود و او در عهد این پادشاه مرسوم ساخت، صفوف سلامی آراسته و به قانون نظامی با نواز و ساز موزیک عسکری مراسم ادای سلام به پای برده، و ذات شاهانه از اسب دولت فرود آمده، بر تخت امارت صعود داد و حاضرین هر یک به کرسی رتبه و درجهٔ خود قعود نموده بعد حضرت اقدس والا از زبر کرسی فراز تخت پا به روی بساط سعادت رخت اورنگ امارت خجسته‌بخت نهاده و راست در حالتی که قبضهٔ تیغ شاهی در دست داشت بایستاد و زبان شیوا گویا نموده به حضاربه آواز بلند و صدای رسا بفرمود، که:

نطق حضرت والا در دربار عام

«پس از رحلت حضرت قبله‌ام، از خود و بیگانه، آنچه در نظر داشتند این بود که همه شما را برباد و خراب می‌پنداشتند و شمایان نیز از اسمی که جناب مرحومی را مسمّی نموده بودید، بعد از تاریکی که از انتقال‌شان بر شمایان پیش آمد، خودها

را در ظلمت عدم حساب کرده بودید، حال هر چند در وقوع وفات حضرت قبله مرحومم جای صبر است، لکن مقام هزار شکر است که پندار دشمنان برعکس نتیجه داد و اقتضای رأی صاحب‌غرضان ثمرهٔ خلاف بخشیده» و در اینجا ختم کلام نموده، به هر یک از چاکران دولت که اخلاص و صداقتش را در خدمت دیده بود، علی‌قدر مرتبه نشان وفا با رقم صدق آن عطا فرموده، همه را شادکام و مقضی‌المرام ساخت. و چون اهالی بار پیش بین کار و از فرمایش شهریار والاتبار آگاه نبودند؛ و ناطقی نداشتند که بداهةً از طرف عموم ادای تشکر و امتنان احسان ذات شاهانه را به تقدیم رسانند، همگنان مبهوت صرف مانده و هیچ بر زبان نتوانستند رانده، تا که شهزادهٔ محترم سردار نصرالله‌خان، که پیش‌آهنگ اهالی بار و برادر کهتر شهریار تاجدار بود، قدم جرات پیش نهاده عرض و استدعای جواب نطق والا را به گفتن در وقت فرصت نمود؛ و حضرت والا عرض و استدعای او را پذیرفته، ایشان چنانچه بیاید تا روز یازدهم شعبان، مسوده‌ای را که در چند روز، میرزا محمدحسین‌خان کوتوال به تحریر در آورده بود، پاک‌نویس کرده با نشانی منقّش به نقش کلمه سراج‌الملّة والدّین در ششم رمضان تقدیم کرده، منظور نظر مِهرمظهر افتاد.

نرخ فروش پوست قره‌گلی در بخارا

و مقارن این‌حال، از عریضهٔ میرزا عبدالخالق خان، مامور فروش پوست‌قره‌گلی در بخارا، که حاجی عبدالهادی خان معاضد او چنانچه گذشت مریض گردیده، از راه معالجه و مداوا در مزارشریف آمده و محمدمهدی پسر او از کابل به امر والا در مزارشریف برای تیمارداری پدر خود رفته، او تنها در بخارا اقامت خدمت داشت و نگاشت، حالی رای والا شد که دراین هنگام بازار فروش پوست قره‌گلی به غایت گرم گردیده، هر یک دسته که بیست جلد است، از چهار الی پنجصد تنگه به فروش می‌رود و چون خرید آن قرار هر جلدی از تقر به یک تنگه و از کبل به ثلث یک تنگه، خرید دولت از رعیت بود، در روز بیست‌ویکم جمادی‌الاخری سیزده هزار و ششصد جلد از کابل که در صندوق خانهٔ جنسی موجود بود، بر علاوهٔ آنچه امسال در بخارا از ترکستان ارسال شده بود، امر حمل و نقل دادن

جانب بخارا کرده، به میرزا عبدالخالق خان رقم فرمود که بهای همه را طلای مسکوک و مروّج دولت روس خریده، گسیل خزانهٔ عامره نماید.

و هم در این ایام، سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان را تب غب لازم و دایر عارض شده به ذریعهٔ عریضه به حضور والا آگهی داده، استدعای دعای استشفاء کرده، در روز بیست‌وششم جمادی‌الاخری منشور ملاطفت دستوری متضمن بر دعای طلب صحت او از خدا اصدار یافت.

سرقت و غارت مردم سرحد

و از دیگر سوی در در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، از کثرت سرقت و نهب و غارت مردم سکنهٔ جبال سرحد از تبعهٔ این دولت، که به حد افراط رسیده و ویسرای کشور هند بار بار و به تکرار نگار داده شاکی گردیده استدعای سدّ این رخنه و اطفای این نایرهٔ فتنه کرد. و حضرت اقدس والا در روز بیست‌وششم مذکور ماه مزبور، بر سبیل اشتهار نگار و فرامین عدیده، همه به یک مضمون، انتشار داد و حکّام کشوری و وقوای لشکری سرحد مشرقی و جنوبی را آگاه و انباه فرموده تاکید بر رفع زجرت و سرقت و غارت از تبعهٔ دولت انگلیس نمود و رقم کرد که: «اگر پس از این، تبعهٔ سرحدیهٔ این دولت مرتکب و مباشر نهب و غارت تبعهٔ خارجه شوند، البته از سراق و حکّام مواضع و محال و حراس معابر و بنادر سرحد واقع آن جبال بازپرس شدید و کیفر وعید به روی روز آمده، کیفر داده خواهند شد.»

در کابل آمدن بازماندگان عمراخان باجاوری

و مقارن این حال، عیال و اطفال منسوبان و خود عمراخان، از باجاور به توسط میرزا محمدحسین خان کوتوال طلب کابل‌شده بودند، از اقامتگاه خود رهگرا و مرحله‌پیمای دارالسّلطنه شده در روز بیست‌ونهم جمادی‌الاخری وارد جلال‌آباد گشته، از آنجا در کابل آمده، از اوج عزت خانی به حضیض ناتوانی دوچار گردیده، در ظل حمایت این دولت، رعیت‌آسا روزگار به سربردن آغاز نهاده، ملک و مال و موطن و مسکن و اجلال خود را از معاندت با دولت انگلیس، برباد فنا

داده نیست و نابود و گمنام شدند؛ و چندین از جوانان رشید قابل کار و شایستهٔ درب بار ایشان در دستهٔ خان اسپور خاصهٔ رکاب شاهی سالک خدمت شدند.

وقایع ماه رجب سنهٔ هزارو سه صد و بیست هجری نبوی صلعم

در روز پنجشبه ششم رجب ناظر محمدعثمان پسر ناظر حیدر خان، از فوت قربان‌علی خان مأمور کوتوالی مزارشریف شده، هم در این روز دوصد و چهل روپیه بر تنخواه ولی‌محمد خان غلام‌بچه بدخشی افزون گردیده، اصل و اضافهٔ آن چهارصد و هشتاد روپیه در سالی به شمار آمد.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، محمدیعقوب خان و محمدعثمان خان و محمدزمان خان پسران محمدسرور خان پروانی، حال موسوم به جبل‌السراج، برسر محمدامین خان پسر عم خود، از در رقابت عم‌زادگی و عداوت خانگی، لشکر کشیده و درب قلعهٔ او را که از خوف جان برروی ایشان بربست، از ضرب تبر و سنگ برشکسته، محمدامین خان و برادرزادهٔ او را با دو تن دهقان و زارعانش جراحت رسانیدند و به ضرب سیلاوه بالای دماغ محمدامین خان و لب و دندان زبرین او را زخمدار ساخته، آقاجان نام برادرزادهٔ فتح‌محمد خان را از ضرب پشت سیلاوه و سنگ و چوب بخستند و فتح‌خان دهقان را دو ضرب سیلاوه بر تارک سر حواله کرده، گوش چپش را قطع نمودند و ماجرای شور و غوغای‌شان به ذریعهٔ میرزا محمدحسین خان کوتوال، به سمع فیض مجمع والا رسیده، در روز هشتم رجب، رجوع بازپرس و تنبیه و تهدید این جسارت و شرارت پسران سرورخان را به میرزا محمدحسین خان کوتوال که در اوایل حال، به سالی یکصد و بیست روپیه نزد محمدسرور خان، پدر ایشان، خدمت نویسندگی می‌کرد فرمود، و او که خود را به مضمون:

کهتران، مهتران شوند بسی　　　کم کسی زاد مهتر از مادر

بر عموم مردم کوهستان تفوق داده، رئیس همه می‌شمرد، غوغای ایشان را به اصلاح قطع کرده، از جرم و سیاست نجات داده، چون اعتبار درب بار داشت بر ذمت‌شان منت نهاد.

مأمور خزانه شدن غلام‌حیدرخان

و مقارن این‌حال، از تغییر نوران‌شاه خان، غلام‌بچهٔ چتراری، غلام‌حیدر خان کرنیل افتخاری، به خزانه‌دار بیت‌المال مامور و سرافراز گشت.

افزایش زاد راه سردار عبدالوهاب‌خان

و در در خلال این حال، سردار عبدالوهاب خان پسر سردار میر افضل‌خان مرحوم، که با والده ماجدهٔ شهزاده عبدالله خان ولیعهد امیر شیرعلی‌خان مبرور، نسبت برادری و از مغایرت با دولت، در تهران اقامت داشت و از انتشار اشتهار اجازت مراجعت فراریان و اخراجیان افغانستان، به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت مضمون و عهدنامهٔ معذرت مشحون، چنانچه گذشت اجازت مراجعت از ایران در افغانستان یافته، دو هزار و پنجصد روپیه زاد راه از دولت به او عنایت و موهبت شده بود، برنگاشت که: «از تهران تا مشهد یکصد و پنجاه فرسنگ مسافت و سی منزل است، من توان حرکت و استعداد زاد و راحلهٔ این‌قدر مسافت بعیده را ندارم.» و حضرت اقدس والا در روز دهم رجب، عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد را فرمان کرد که دوهزار و پنجصد روپیه برعلاوهٔ دوهزار و پنجصد روپیه که سابق حکم دادن به او شده بود، که مجموع همه یکهزار تومان ایران به شمار آید، به او بدهد.

پذیرفته شدن عریضهٔ عبدالعزیزخان

و هم عبدالعزیز خان نبیرهٔ سردار سلطان‌احمد خان، پسر سردار محمدعظیم خان مرحوم، که قبل بر این چنانچه گذشت استدعای اجازت مراجعت کرده و در پاسخ او ارقام رفته بود که: «ضامنان خود را که از قوم او و در کابل باشند بنویسد، که اگر ضامن می‌شدند آنگاه جواب فرموده خواهد شد.» و او دو باره عریضهٔ خود را

ملفوف عریضه سردار عبدالوهاب خان ارسال داشته، این‌بار در پاسخ او به نگار رفت که: «هروقت عبدالوهاب به کابل رسید، کردار و گفتار شما از او پرسیده بعد آنچه لازم بود رقم خواهد شد.»

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، حاجی میرزا ابوالقاسم نامی از مردم تبعۀ دولت ایران، نزد عبدالله خان کارگزار شده به مبلغ پنج هزار قران، که دو هزار و پنجصد روپیۀ کابلی به شمار آید، تفریق و تنشیر تبعۀ سردار محمداسحق خان را که در سمرقند اقامت داشت، برعهده گرفته و خدمتی نتوانسته، اگر چه حضرت والا وعده داده بود به او عطا نشد.

شیرک پسر ببرک‌خان که حضرت والا او را به این اسم موسوم فرمود

و هم در این ایام پسری را خداوند به ببرک خان دزد جدرانی، که به امر مرحوم چنانچه از پیش رقم گشت، از سرقت و غارت مال و منال مردم توبت و انابت نموده و رهگرای خدمت دولت‌شده از اخلاص و صداقت به منسب سرتیبی رسیده بوده، عطا کرده، چون پسر پیشتر او را حضرت ضیاءالملّة والدّین، لیوک یعنی گرگک نام نهاده بود، به ذریعۀ عریضه‌ای که با یک‌چارک حبّ صنوبر، که در کابل آنرا جلغوزه گویند، و نیم‌سیر بریان جواری، که اهالی کابل پوله نام می‌برند، به حضور فرستاده، استدعای نام نهادن آن پسر کرد. و حضرت والا چون لفظ افغانی را نمی‌دانست، شیرک به وزن لیوک به کاف تصغیر نام نهاد و گرنه بایست به لفظ افغانی هم‌چنان که گرک را لیوه گویند و امیر مرحوم به انضمام کاف تصغیر لیوک نام برد، این امیر نیز او را زمرک نام می‌نهاد چه به لفظ افغانی شیر را اوزمری گویند. باری از این نام که بر پسر او نهاد در روز دهم مذکور ماه رجب به او آگهی داد.

و هم در اثنای واقعات مسطوره، احمد و مصطفی نامان، از مردم سکنۀ اسلامبول، به طلب حصول پول راه مامول، جانب این دولت برگرفته، در بندر کلفت گرفتار دست کارکنان این دولت‌شده و از عریضۀ حکمران ترکستان به گوش راست‌نیوش حضرت والا رسیده، در روز دهم مذکور رجب فرمان کرد که

به هریک از هر دو تن صد تنگه از دولت داده جانب بخارا تبعید و اخراج‌شان نماید.

و هم در در خلال احوالی که رقم شده آمد، دو دفعه خانهٔ میرزا علی‌جان خان قزلباش و سردفتر مزارشریف را در شب، دزد تاخته، حضرت اقدس والا حکمران ترکستان را معاتب ساخته امر و تاکید به دست آوردن دزدان کرد، امّا به دست نیامده، مال او را بخوردند.

رخصت سفر مکه یافتن سردار عبدالله خان

و هم در این ایام، سردار عبدالله خان پسر عبدالرحیم خان توخی، به عزم طواف بیت‌الله شریف، سامان سفر ساز کرده به ذریعهٔ عریضه، استدعای اجازت حرکت و اعتمادنامه نمود. و حضرت والا در روز سیزدهم رجب رخصت سفر حجاز و اعتمادنامه از طرف دولت به امضای خامهٔ خاص بدو عنایت فرمود، که در ممالک خارجه اسلامیه وقع و وقاری داشته، اعزاز و احترامی از مردم هر موضع و مقام همی بیند.

و مقارن این‌حال، در روز پانزدهم رجب، شیرعلی نام دهباشی، از پیادگان ساخلو مقیم موضع سرخ‌جوی هزارهٔ دایزنگی، از خدمات شایسته که کرده و تصدیق مامورین دولت‌را حاصل نموده بود، به منصب پنجاه‌باشی مرتفع و مفتخر گشت.

شرح حال محمداکبرخان نایب برگد فوج قراباغی

وهم دراین ایام، نظر به بعض امور و اتهامی که ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان و کرنیل شیرعلی‌خان بارکزایی، ماموران تحقیق و تمییز قتل کمیدانی که اعداد فوج نظام او را از اغلامش چنانچه گذشت به قتل رسانیده بودند، و این دو تن قتل او را نسبت به تحریک محمداکبر خان هزاره و نایب برگد داده، و هم جانداد خان احمدزایی را که تمرّد و طغیان ورزیده در خاک دولت انگلیس پناهیده بود، این دو تن نسبت راه فرار به او دادن را به محمداکبر خان کرده و هم بوریای جانماز و غیره اشیاء، به نام تحفه نزد بانوی مشکوی حرم محترم شاهی والدهٔ ماجدهٔ شهزاده

محمدعمر خان ارسال داشته و او یک دست لباس خاص شاهی امیر مرحوم را به او فرستاده، این علت سوم خطا و موجب اثبات دو مدعای دیگر شده و هم محمداکبر خان دیوانه از او و غلام‌حیدرخان برادر او، که صاحب طبل و علم و صدسوار کشاده بود، چند فقره اخباراً معروض داشته، به مضمون اِذا اراد الله شیئا هی اسبابه، امور مذکوره علل چارگانهٔ دمار از روزگار برآوردن خاندان سردار بختیاری‌خان شد. چنانچه در روز شانزدهم رجب محمداکبر خان نایب برگد از چمکنی تابع خوست و غلام‌حیدر خان برادر او از سنگماشهٔ جاغوری، که در آنجا اقامت خدمت دولت داشت، طلب کابل شده، چنانچه بیاید در شب بیست‌وسوم رمضان به دربار عام که نوبت افطار و طعام افسران نظام بود، هر دو برادر با تمام ذکور خاندان خود محبوس و مال و ملک ایشان ضبط گردیده، به‌جز یک‌نفر کلب‌حسن خان، که در هرات مامور خدمت دولت بود، از حبس نجات یافته، دیگران همه محبوس شدند.

عروسی دختر تاجوخان اسحق‌زایی

و مقارن این حال، عبدالقادر خان خزانه‌دار پشت‌رود و میر میرزاخان سرتیب، با جمعی از سوارهٔ کشاده و قومی و پیادهٔ عشایری و ساخلو، به فرمان حضرت والا که از پیش به شرح رفت، در قلعهٔ کمال خان و جمال خان پسران تاجو خان اسحق‌زایی شده، به روز هفدهم رجب، در جای ایشان فرود آمدند، و چهار روز مراسم شور و سرور و عشرت و شادمانی عروسی خواهر آن دو تن را، که حرم محترم عفت توام شاهی بود، به پای برده و عموم مردم پشت‌رود و نواح آن، در این چهار روز قرار رسم و رواج افغانی، در هیچ چیز از مراسم اسب‌تازی و دهل زنی و آتن‌اندازی و خوردن و آشامیدن و رقصیدن فروگذاشت نکرده، چنانچه بیاید در روز بیست‌ویک رجب، آن بانوی حرم عصمت توام شاهی را بر محمل عزّت و احترام برنشانیده، جانب قندهار و کابل رهسپار ساختند.

و مقارن این حال، در روز هجدهم رجب، مسجدی خان بیات، از حضور اقدس والا، منتظم و سرپرست تمامت بنادر کابل و جلال‌آباد و خوست و غزنین و قلات و هزاره‌جات قرارداده شده، سرافراز و ممتاز گردید.

طلب کابل شدن سردار محمدیونس‌خان

و مقارن این‌حال در روز نوزدهم رجب، سردار محمدیونس خان را که با والدهٔ ماجدهٔ شهزاده غلام‌علی خان چنانچه گذشت، در مزارشریف و از پارسایی و نیک سلوکی که در نهاد داشت، به امر امیر مرحوم در آنجا مواظب اقامت خدمت شهزاده بود و روز اخلاص و صداقت به‌سر می‌برد، فرمان و طلب کابل‌شده ارقام رفت که: «بلادرنگ آهنگ کابل کند.» چنانچه در کابل آمدن و مامور حکومت قندهار شدن او در موقعش رقم شده می‌آید. إنْشاءَالله.

و هم دراین روز، ملاّ محمدصدیق خان، دخترزادهٔ ملاّ عبدالرحمن‌خان مرحوم، خان علوم، از تغییر حاجی نورمحمد خان، به حکومت تاشقرغان مامور گردیده، از حسن سلوک و کردار نیک و گفتار راست، از امروز تا حالتی که وقایع این سال رقم می‌شود و سال هزار و سه صد و چهل و سه هجری است، در همانجا روز خدمت دولت به سر برده، هیچ آسیبی ندیده است.

و مقارن این‌حال، در روز بیست‌ویک رجب، محمل اعزاز و احترام حرم محترم شاهی از پشت‌رود رهنورد قندهار شده، چنانچه بیاید در روز بیست‌ونهم رجب پرتوافکن وصول قندهار گشت.

و در روز شنبه بیست‌ودوم رجب، قرغزخان چتراری از حضور شهریاری مامور علاقه‌داری استالف گشت.

و هم در خلال احوالی که رقم شد، حضرت اقدس والا فرمان کرد که یکهزار نفر از مردم افریدی برای حراست بنادر و معابر سرحد نوکر بگیرند؛ چنانچه داخل نظام و سالک مسلک خدمت دولت شدن‌شان در موقعش رقم می‌شود، إنْشاءَالله تعالی.

و هم در روز شنبه بیست‌ونهم رجب، ملاّ میر محمدطاهری‌خان، مامور قضاوت تاشقرغان شده هم در این روز، حرم محترم شاهی که در روز بیست‌ویکم رجب از پشت‌رود رهگرا و نهضت‌فرمای منزل مقصود چنانچه گذشت شده بود، وارد قندهار شده از آنجا قراری که اقدس والا دستوری داده بود مرحله‌پیمای کابل

گردیده، به کمال اعزاز و احترام داخل حرم محترم پادشاه اسلام آمد و مقضی‌المرام و شاد کام گشت.

وقایع ماه شعبان سنهٔ هزار و سه صد و بیست هجری نبوی صلعم

در روز یکشنبه غرهٔ شعبان، از عرض و استغاثت رعایا، که جور و ستم نسبت به حالت‌شان از قوه به‌فعل آورده بود، فیض‌محمد خان حاکم غوربند، مورد عتاب و عقاب اقدس والا آمده، محبوس و مقید سیاه‌چاه گشت و از حبس و معاتب آمدن او، غلام‌محمد خان پسر سردار شکرالله خان مرحوم به حکومت آنجا رفت.

و هم‌چنین در روز دوم شعبان، محمدعیسی خان بن تاج‌محمد خان فوفل‌زایی از تغییر بهرام خان هراتی، که مرتکب اخذ رشوت و مصادرت و مباشر جور و ستم ضعفای رعیت شده بود، مامور حکومت گرزیوان گردیده، حاکم سابقش به تحت حراست طلب کابل شد.

دستبرد و قتل و غارت قوم وزیری

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، چهارصد نفر از قبیلهٔ کابل‌خیل قوم وزیری، از موضع مرغه و خروتی و سروبی و چانه‌خواه، در حدود کونگری، واقع بندر مرغه، از توابع ارگون، که مسافت چهارده کروه تا ارگون و بیست‌وسه کروه تا خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس فاصله دارد، بر قبیلهٔ ملک نواب‌خان و خداداد خان و محمدسرور خان، تجار قوم ممی‌خیل تاخته، ملک امیرخان و صاحبداد و دوست‌محمد و فیض‌محمد نامان را از ضرب گلولهٔ تفنگ مقتول و سعید و جان و محمدحسین و ملاّ محمود را مجروح ساخته، هشتاد و شش نفر اشتر و دو رأس مادیان و یک میل تفنگچهٔ شش تیر و شش میل تفنگ ایشان را به غارت برداشتند؛ و ملکان قبیله وخیل منهوب مذکور در غزنین شده، به زبان

ضراعت و فریاد از غلام‌حسین خان حاکم آنجا داد خواستند. و او معروض حضور والا داشته.

در روز سوم شعبان، دوست‌محمد خان سرپرست مهاجرین را که از عریضه و استغاثت مهاجرین، که جیره و تقاوی از دولت به نام ایشان گرفته و نرسانیده، خود در ذخیرهٔ آز خویش بازداشته، طلب کابل و در عهد امیر مرحوم، سیدفقیر خان از عزل و تغییر او چنانچه گذشت، مامور تفتیش حال مستغیثین و سرپرستی مهاجرین شده و دوست‌محمدخان برای بازپرس تظلمات خود در کابل آمده و در عهد حضرت اقدس والا با کرنیل شیرعلی‌خان به قایم مقامی سردار گل‌محمدخان حاکم ارگون و تفتیش قتل کمیدان سلطان‌محمد و سبب تمرد و طغیان جهان‌داد خان احمدزایی شده بود، فرمان کرد که: «سرکردگان سرقت و شرارت پیشه‌گان قوم وزیری را به هر وسیله‌ای که بداند و ذریعه‌ای که بتواند، به دست آورده و تحت حراست و حفاظت آگهی دهد و هر امری که نسبت به ایشان صادر گردد در محل اجرا آرد.»

تشکیل فوج نظام افریدی

و هم در این ایام، از فرمانی که در تضاعیف وقایع ماه رجب شرف نفاذ یافت، یکهزار و یکصد نفر به سرعت هر چه تمامتر از جوانان قوم افریدی، به عزم سالک مسلک فوج نظام شدن، حاضر جلال‌آباد آمده و از عریضهٔ زبردست‌خان برگد، حالی رای والا شده، در روز سوم مذکور ماه شعبان ارقام فرمود که: «زیاده از یکهزار نفر از قوم افریدی، داخل فوج نظام نکرده، یکصد تن را که افزون است رخصت مراجعت دهد.» و مقارن این‌حال، در روز پنجم شعبان، محمدرحیم خان پنجشیری، از تغییر محمداکبر خان مامور حکومت دهراود شد و در روز شنبه هفتم شعبان، هفده تومان براصل تنخواه سالانهٔ نَسَبی غلام‌محمد خان که مامور حکومت غوربند، چنانچه گذشت، شده بود که بیست‌وچهار تومان تبریزی و اصل و اضافه آن ششصد و هشتاد و سه روپیه ثلث یک روپیه کابلی به شمار آمد، افزوده گشت.

رسالۀ مؤلّفۀ منهاج‌الدین

و هم در این هنگام، ملا منهاج‌الدین نام، از اولاد دختری ملاّ غلام‌جان مرحوم مدّرس و پسر ملاّ بشیر، که با آخندی شهزاده محمدکبیر فرزند اقدس والا رهسپر خدمت بود، رساله‌ای موسوم به منهاج‌الحساب، با خامۀ سرقت از کتب مدوّنه و مولّفه اساتذۀ سالفه، نقل کرده و آنرا به ذریعۀ میرزا عبداللطیف خان، منشی حضور والا به نام مؤلف خود، تقدیم حضور والا کرده خواست که تیری به تاریکی انداخته صیدی نماید، امّا حضرت اقدس والا که فریفتۀ دزد هر کالا نمی‌شد و همه امور را به دقت تحقیق و تدقیق می‌فرمود، در روز نهم شعبان علمای ممتحن را فرمان کرد که رسالۀ مؤلفه او را ملاحظه و امضا نمایند که اگر قابل چاپ باشد طبع و نشر فرموده و اِلاّ به دست شستن در آب شود. و چون سرقت کرده و ترتیب صحیح نداده بود، نامطبوع و بعید از صواب آمده نامی از آن برده نشد. و [با] این ملامت‌ها منهاج‌الدین در پایان کار، با جماعۀ مشروطه‌خواهان که داکتر غنی هندی چنانچه بیاید تشکیل داده متعهد شده و سوگند در میان نهاده، رو به دنیا و پشت به حضرت آفریدگار کرده، جمعی را به حبس و قید داده، مظالم کفرانه بر ذمّت خویش نهاد که إنْشاءَالله از ذکر حال او در موقعش، صحیفۀ تاریخ ملوث خواهد گشت.

وقف کلام‌الله و کتاب صحیح بخاری فرمودن حضرت والا

و هم در روز نهم مذکور محمداسمعیل خان سفیر را فرمان رفت که دوازده هزار روپیۀ کلّه‌دار را قراری که از خود او پرسیده شده و او تعیین هدیۀ مجلدات کلام مجید و کتاب مستطاب صحیح بخاری را کرده بود که در هر یک چند جلد را ارسال دارد. اگر منظور آمد، پنج‌هزار و هفتصد جلد قرآن و ششصد و بیست و پنج جلد کتاب صحیح بخاری هدیه و ارسال کابل نماید که برای خوشنودی روح امیرمرحوم وقف و به طلاب و قرّای کتاب حضرت رب‌الارباب، به طریق وقف عام داده شود و در پایان کار منظور افتاده و از هند در کابل خواسته شده، به ذریعۀ ناظر محمدصفر خان به علما و فضلا و قرّای مستحضر داده شد. سبحان الله، جهان چه حقّه بازی‌ها و نیرنگ‌سازی در نهاد دارد که هیچ کس از وخامت و سعادت و

منفعت خاتمت هرگز آگاه نگردد. چنانچه این پادشاه معظم که این‌قدر مبلغ را قرآن و کتاب حدیث هدیه کرده، وقف روح پدر نیکوسیّر خویش کرد و خیرات و مبرّات از حد بیش صرف نمود، در روز قتل خودش به جلال‌آباد که محرّر حقیر حاضر بود و سردار عنایت‌الله خان معین‌السلطنه. پسر ارشدش، بر حالت نعش پرخون پدر ناظر و برادرش سردار نصرالله خان برکرسی بیعت امارت خود قاعد؛ و شهزاده امین‌الله خان و شهزاده غلام‌علی‌خان و شهزاده محمدعمر خان برادران دیگرش، با اعیان بار و خدمه و اهل کار و سرداران با وقار، که در روز گذشته همه خود را غاشیهٔ عبودیت بردار می‌گفتند و دُرِ کلمات متملّقانه، به زبان چاپلوسی می‌سفتند انجمن بودند، کسی متوجه تجهیزِ کفن ذات شاهانه نشده، از جمله ایشک‌آقاسی علی‌احمد خان پسر خوش‌دل‌خان لوی‌ناب، که طریق خدمت به صداقت در پیش داشت، یک توب صحن و یک توب ململ از دکان هندوی بزاز بازار جلال‌آباد به قرض آورده، نعش این پادشاه معظم را کفن کردند؛ و با آن که هیچ حادثه و واقعهٔ هایله تا چهار روز روی نداد و همه آرام بوده، بر بستر راحت بام به شام می‌رسانیدند، یومیه فقرای ایتام و ارامل سکنهٔ جلال‌آباد، به ذریعهٔ میرزا عبدالرشید خان منشی حضور برای اعطای پول اسقاط، از ساعت هشت صبح تا چهار عصر در میدان پیشگاه مسجد و بارک خدمهٔ حضور دعوت شده و به آفتاب و خاک نشسته، کسی چیزی و پشیزی به نام اسقاط به مسکینی نداد، و صحن قرض کفن همچون در روز چهار، آوای رسای ادعای امارت نمودن اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان مژده‌رسان مسامع کبیر و صغیر و برنا و پیر شده، همهمهٔ شورش نمونه به روی کار افتاد، معلوم نشد که قرض کفن در آن وقت نقداً ادا گشت یا نگشت که إنْشاءَالله این وقعهٔ موثر حزن و گریه‌آور در موقعش مفصل رقم خواهد شد.

عزل محمدحسین‌خان از حکومت نجراب

و در روز دهم ماه شعبان، محمدحسین خان پسر میرزا ابوالحسن خان قوم قرت قرلباش، از عرض و داد خواهی رعایا، که جور و ستم کرده طریق مصادرت سپرده بود، از حکومت نجراب معزول واز خدمت دولت و خوان نعمت سلطنت موقوف

و محروم گردیده، به عوض او شهاب‌الدین خان قوم ناصر، که سابق کوتوال غزنین بود، مامور حکومت آنجا شد.

نقل عریضهٔ عهدنامه‌آسای عمومیّه

و مقارن این حال، از نطق حضرت اقدس والا که در روز اکمال سال ارتحال حضرت ضیاءالملّة والدین مرحوم چنانچه گذشت و وعده ذکرش داده آمد فرموده، و اشراف شهر و اعیان دهر و بزرگان ملت و سرهنگان خدمهٔ دولت، وعدهٔ تقدیم عریضه در پاسخ آن نطق والا در زمان فرصت خواسته؛ و از آن‌وقت تا این ایام، عریضه را که رقم کرده با نشان لقب سراج‌الملّة والدین که فرقهٔ جلیلهٔ محمدزایی به استصواب رأی سردار عبدالقدوس‌خان ایشک‌آقاسی مکلّل به الماس ساخته بپرداختند، تقدیم حضور انور اقدس نموده، منظور و مقبول افتاد؛ و امّا تقدیم نشان را به حضور والا در روز دوشنبه بیست‌وسوم شعبان قرارداده، در روز چهارشنبه یازدهم شعبان این عریضه را که عیناً نقل می‌شود و مسوّد آن میرزا محمدحسین خان کوتوال بود، نگار داده و عموماً خاتم برنهاده و امضا کردند که:

«چون خدیو بی‌همان در روز آخر سال ارتحال جناب خاقان مغفور غفران‌مآل، حضرت ضیاءالملّة والدین مرحوم، از کمال رعیت‌پروری و خدام‌نوازی غم‌های دل الم رسیده مایان را که در واقعهٔ فوت مبرور مزبور روی داده بود، بدین عبارت و مضمون تسلی و تسکین فرمودند که یعنی بعد از رحلت حضرت قبله‌ام از خود و بیگانه آنچه در نظر داشتند این بود که همه شما را برباد و خراب می‌پنداشتند و شمایان نیز از اسمی که جناب مرحومی را مسمی نموده بودید، بعد از تاریکی که از انتقال‌شان بر شمایان پیش آمد، خودها را در ظلمت عدم حساب کرده بودید، حال هر چند در وقوع وفات حضرت قبله مرحومم جای صبر است؛ لکن مقام هزار شکر است که اندیشه و پندار دشمنان نتیجهٔ برعکس داد و اقتضای رأی صاحب غرضان ثمرهٔ خلاف بخشید» سرکار شهریاری از کمال ذره‌پروری و غم‌خواری این اوضاع پیش‌شده را از صدق چاکران شمرده، امر مرحمت نمودن نشان و رقم صدق فرمودند و چون ما خدمتکاران در آن میدان زبان بیان نداشتیم، جناب ایالت‌مآب، سردار صاحب والاتبار عالی، بنا بر پرده‌داری ما، از حضور انور

طلب وعدهٔ جواب را به روز دیگر نمودند. حال که برای جواب به حضور مبارک حاضریم:

اول جواب ما شکر نعمت و ثمرهٔ شکر که زیادتی نعمت باشد، دعای بقای عمر و دولت صاحب دولت ما خواهد بود، که نعمتی بر ما زیادتر از آن نیست و نمی‌باشد.

عالمی شکر آن وجود کند　　　که ازو کار عالمی است به کام

ثانی آنکه، ما اقوام افغانستان نمی‌دانیم که به کدام زبان ذکر ترحمات صاحبان دولت خود را کنیم و نمی‌توانیم که ادای این‌قدر اکرام‌شان را به هر عنوان که امکان داشته باشد بنماییم، زیرا که آن غایله که در سنهٔ ۱۲۹۶ بر ما قوم روی داده بود، چنان خودها را پامال شمرده بودیم که امید حیات دین و دولت خودها را به هیچ‌وجه در نظر نداشته، راه به سوی نجات نبرده بودیم، حضرت ایزدی جناب قبلهٔ مرحوم شما را آب حیات در تنگی ظلمات رسانده، از آن ورطه مالی و پریشانی، سبب نجات ما گردیدند و تا زمان حیات خویش در آبادی‌های مساجد و منابر و سد ثغور از امن شر و فتنهٔ نزدیک و دور، چنان کوشیدند که در ایام ایالت زمان او، در حفظ و امان بودیم و در مهد امن و آسودگی غنودیم. و هم‌چنان که صاحب دولت ما به لسان درد بیان فرمودند چون آنها را موجب حیات جان و مال خود و واسطهٔ روح وراحت حال و مآل خود دانسته، روشنی وجودشان را سبب راه‌یابی خودها یقین داشتیم و بعد از دوری آنها چه جای قطع تعلق‌شان که در بین ما می‌شد، هرگاه این واقعه را در خواب می‌دیدیم، خودها را هلاک می‌پنداشتیم. حال که خودها را در عالم حیات می‌بینیم و آسوده حالی خویش را از پیشتر و خوبتر ملاحظه می‌کنیم، این شکر خداوند خود را به چه زبان ادا کنیم!

از دست و زبان که برآید　　　کز عهدهٔ شکرش بدر آید؟

ثالث این که احوال ماقبل ما قوم افغانستان چنان بود که در وقت وفات هر پادشاه زمان خود، به واسطهٔ خودبینی و خودسری که داشتیم، یکی دیگری را کشته و راهزنی کرده، هزارها بدی را در بین خود جاری می‌ساختیم و خود را به دست خود از پا می‌انداختیم، مخالف ما آمده پا در گلوی ما می‌گذاشت و آنچه بر ما

می‌رسید از فعل و کردار خود ما بود، نه از قوت و قدرت آنها. حال‌که خودها را با یکدیگر، یک وجود و برادر می‌بینیم، در واقعات گذشته که بعد از پادشاهان ماضی بر ما می‌شد نظر کرده، شکر این وجود مسعود را می‌آوریم، زیرا که همان وجود هستیم که بودیم. وجودی که سبب این فعل موجود گردیده، این وجود مبارک است که در آن اوقات نبوده و حال الحمدلله موجوداند. با آن که همه افعال نیکوی خود را حواله به وجود مبارک می‌داریم و الحق که چنان است، پادشاه ذی‌جاه ما از کمال خادم‌نوازی حواله به صدق ما نموده وعدهٔ رقم و نشان صدق را داده‌اند. پس حال هیچ بر ما باقی نمانده که ما آن را از خود دانسته بعد به حضور بسپاریم، زیرا که اهل و عیال و جان و مال را قبلهٔ مرحوم شما از دست غیر به دست آورده سپرد ما نمودند. این همه امانت آنهاست که در دست ماست. هرگاه مایان همه را در راه دین و به زیر رکاب اولادشان صرف نکنیم، البته در عوض امانت و در بدل عوض، غدر کرده خواهیم بود. عیاذاً بالله که خود را از زمرهٔ غداران به شمار آوریم. چون خود را در اینجا هم تمام و برباد ملاحظه نموده بودیم و حفظ حال ما به وجود و تربیت و راه نمونی حضرت صاحبقرانی به عمل آمد، البته که در دو جا، خودها را آزاد کرده و رهانیدهٔ دست مرحمت شما می‌دانیم؛ و با وجودی که ما همه حالات خود را دیده و دانسته و از کمالات سابقهٔ خودها آگاهی داریم، شما حسن اوضاع و اطوار ما را از صدق ما می‌دانید و ما نمی‌دانیم که در بدل این رأفت و عطوفت چه جواب عرض نمایم؟ زیرا که آن مملوک را که مالکش یک‌دفعه از تصرف غیر به دست آورده باشد، در ملکیت خود چه اختیار خواهد داشت که خود رابه حضور خواجهٔ خود شئی در قلم آورده، بران وعده بدهد که وعده فی‌الحقیقت به مالک تکیه نکند. چون اختیار مال و جان و عیال و اولاد خودها را نداریم، گفتار خود را به چه زبان در میان آریم، این‌قدر عرض می‌شود که زینت مملوک عین زینت مالک می‌باشد، البته به هر نام که یاد شویم و به هر نشان که سرافراز گردیم، خالی از رفعت و بلندی اسم مالک ما نخواهد بود. هر چه کنید با خود می‌کنید و هر چه کنیم با خود خواهیم کرد؛ لکن این قدر لازم شد که تا نظر شود که مالک حقیقی چون ما را از ظلمت عدم به وجود آورده و از ظلمت کفر در حفظ خود داشته، چه درخواست فرموده تا به

معنی حقیقت پی‌برده، صورت آن را به فعل آوریم. بعد از توجه و نظر در آن، این معلوم شد که حضرت سبحان جل شانه، ما بندگان را بعد از دو مرحمت بر چند تکلیف مکلّف ساخته که اول آن معرفت ذات او به درجهٔ وجوب بوده، دوم نفی شرک از احدیت خویش نموده، سوم عباد را در مرضیات خود اختیار داد. چهارم امر ممانعت از نامرضیات فرستاده، پنجم تعلیم اسمای حسنی را در ستایش خویش فرموده، فلهذا آن سرمشق را از پادشاه حقیقی حاصل نموده، به حضور پادشاه مجازی خودها در بدل آن دو مرحمت‌شان، این چند وعده را به قسم وثیقه عرض می‌داریم و امیدواریم که هم‌چنان که ما را پادشاه ما صادق می‌فرمایند و این اقوال را نیز صادق بشمارند: اول، آن که وجود شریف را به حکم خداوند، اولوالامر شناخته بعد از خدا و رسول حق‌دار خودها می‌شماریم.

دوم، به شما وعده می‌دهیم و در این وعدهٔ خود خدای را شاهد و رسول او را ضامن مقرر می‌داریم که هر که قدم شرکت در دولت ما بگذارد، یا این تن را بر این سر نخواهد گذاشتیم، یا آن سر را از آن تن خواهد برداشتیم.

سوم، در آنچه امر و مرضی شما که امر و رضای خالق حقیقی ماست باشد، سرها و جان‌های خود را خواهد باختیم.

چهارم، در نامرضی و نهی شما که نهی مالک حقیقی ماست باشد، قدم از قدم جدا نخواهد ساختیم.

پنجم، اسم شما را به قسم نیک در بین خودها یاد کرده ورد زبان‌های خودها خواهد نمودیم. چون آن مواعید اربعه هرکدام بر خود زمان و مکان دارد که اقدام آن در مقام آن خواهد شد، آنچه را که در حال جاری داشته و درخواست داریم این است که اسم شما را به لفظی مسمّی می‌کنیم که در حقیقت وصف آن تعلّق به ما دارد بنابراین که برما وعده نموده بودید که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم در سر رشتهٔ دولت افغانستان فتیله و چراغ را برابر نموده، إنْشاءَالله تعالی من روشن خواهم نمود، چون در این مدت یک سال و چند ماه، آثار روشنی به تواتر ملاحظه شده و می‌شود، تصدیق قول مبارک را نموده لهذا به سراج‌الملّة والدّین، اسم مبارک را یاد خواهیم نمود و امید قبولیت آن را داریم؛ و نیز چون لازم دارد که اسم مبارک را به قسم نشان که مروّج عالم است، در پارچه‌ای از فلزات داخل

نموده، به حضور انور پیش کنیم، روز آن را از حضور مشخص می‌خواهیم که در آن روز نشان نام نامی را به پیشگاه همایون آورده، یوم مذکور را در هر سال ابتدای شادی و از غم آزادی به حساب آورده و آن روز را روز جلوس میمنت مأنوس نام کرده، در هر سال به همان روز، اسباب جشن و شادی را برپا و سامان عیش و خوشی را مقرر و مهیا بداریم. و چون ایزد تعالی وجود مسعود را نعم‌البدل حضرت شهریار مغفور گردانیده، می‌خواهیم که این روز خوشی را در بدل آن روز غم، که چنان الم به ما رسیده حساب کنیم و شکر آن وجود را بر این وجود و شکر آن روز را بر این روز به عمل بیاوریم. زیاده به جز بقای عمر و جاه پادشاه خود مدعایی نداریم. فقط، تحریر یوم چهارشنبه یازدهم شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳٤۰ هجری.

و این عریضهٔ عمومیهٔ ملیّه را که در پاسخ خطاب مستطاب شهریاری که در روز نوزدهم جمادی‌الاخری چنانچه گذشت، فرمود و در این روز از ماه شعبان رقم کرده و بزرگان قومی و سرکردگان ملی و شرفای کشوری و عظما و زعمای لشکری و علما و فضلای اقوام و قبایل و سادات مهر بر آن نهاده و امضا نموده، تقدیم حضور اقدس والا کردند. وخطاب صوابی که ذات شاهانه پس از قرائت این عریضه جمهوریه فرموده، در حیّز استکتاب و طبع و چاپ درآمد، در موقعش رقم می‌شود إنْ‌شاءَالله تعالی.

پناهیدن میر جعفرخان به ظلّ حمایت این دولت

و هم در این هنگام، میرجعفرخان قوم سرابندی از مردم سکنهٔ سیستان و تبعهٔ دولت ایران، با پسران و اهل و عیال خود، از حاکم سیستان رنجه‌خاطر شده، از مواجب سالی بیست‌وچهار خروار بذر افشان به وزن سیستان، مزرعه و کلاته که با مالیه آن از طرف حشمت‌الملک حاکم قاین و سیستان به اسم تیول و برعلاوه آن چهار قریه از خود داشت روی برتافته، به‌سوی ظلّ حمایت این دولت شتافت و وارد چخانسور شده، با چهل خانوار از منسوبان خود در آنجا مأمن جسته، نزد آخندزاده فقیرمحمد خان اظهار حال نموده، او معروض داشته. حضرت والا در روز چهارشنبه یازدهم مذکور ماه شعبان، برنگاشت که: «سر رشتهٔ جای نشیمن و

خوراکهٔ او وباهم آمدگانش را کرده، دوصد تومان ایران که یکهزار روپیه کابلی در شمار است، جهت زاد راه او، از دولت به نام بخشش و موهبت داده، پس از نوروز گسیل کابل کند که مداری در امور معاش روزگارش نهاده آید. و إنْشاءَالله در کابل آمدن و مورد الطاف شاهانهٔ او و برادر پسر کدخدا علی‌اصغر خان سیستانی، در موقعش رقم شده می‌آید.

و مقارن این حال در روز دوازدهم شعبان، میر ابوطالب‌خان از سادات قزلباشیهٔ کابل، که نسبت صهریت با امیر مرحوم داشت، از حضور والا به سردفتری عین‌المال مامور و سرافراز گشت.

نزاع و عزل قاضی دایزنگی

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، ملاّ سربلند، از تغییر ملاّ عبدالقیوم، مأمور قضاوت محکمه شرعیهٔ دایزنگی شده و هر دو با هم قرار عادت قضات عهد حاضر، معاندت ورزیده، هر یک جداگانه از اعداد رعیت رضانامهٔ قضاوت خود را حاصل کرده گسیل کابل داشتند. و حضرت اقدس والا هر دو تن را عزل و ملاّ محمدشاه نام، از قاطنین واغذ غزنین را مامور قضای محکمه شرعیه آنجا شد.

تعمیر محافظ‌خانه‌های بنادر سرحدات هرات

و مقارن این‌حال، در روزشنبه چهاردهم شعبان، درباب تعمیر محافظ‌خانه‌های واقع مواضع مستعدهٔ سرحد هرات، سپهسالار فرامرزخان را فرمان‌رفت که: «در مواضع سی‌وسه‌گانه واقع چاه میش و رباط‌شاه بلوچ و چاه کتوری و موسی‌آباد و رباط تبیرک و یال‌خر و جینک شیرخان و بنیادآباد و گمانه‌بهشت و آب‌علم و دهن‌شورآب و چهاررنگ و تخت‌خانم و نهال‌شانی و دهن‌ختایی و آب‌چتری و قزل‌بلاغ و قلعهٔ ولی و دهن بوکن و شاخلهٔ اولیا و تنورسنگی و چرخ آب‌نیل و دهن چارسونک و گذر اسمعیل و چشمهٔ منقان و چاه کلدری و آب‌اجریم و چهل‌دختران و برجنگ و چمن‌بید و مقر و چشمهٔ رستم و گلران اساس محافظ‌خانه نهاده، در هر موقعی از مواضع مذکوره، یک دایره برج دومنزله به قدر گنجایش تعداد حارسین برافراخته، دیوارش را از خشت خام و پوشش منزل سفلی

و علیای آن را از چوب یا از خشت خام گنبد بپردازد و در دو طرف آن برج ورنده برای اسپان حرسهٔ سکنهٔ آن و انبارخانهٔ روباه‌خانه‌دار برای ذخیرهٔ علوفهٔ اسب و آدم به قدر کفایت به قسمی که ورنده جای اسپان در یک طرف برج و ذخیرهٔ) علوفه در دیگر طرف آن باشد بسازد. غلهٔ خوراکهٔشان را مردم دور و نزدیک اطراف، از بابت گدام خود در محافظ‌خانه‌ها رسانیده کرایهٔ خود را قرار مرسوم معین از دولت بگیرند و به طرز شایسته از قلعه‌ولی تا گلران که سرحد میمنه و هرات و ورس است و از گلران تا چاه میش سرحد هرات و مرو و کافر قلعه و هشتادان [که] آن سرحد روس و ایران است، محافظ‌خانه‌ها ساختهٔ استحکام نماید.» و سپهسالار از پرتو وصول‌افکندن این منشور محافظ‌خانه‌های واقع مواضع مذکوره را که پس از تعیین حدود تا کنون ساخته و پرداخته نشده، ساخته استحکام داد و در مواضعی که آب نبود، قرار فرمان والا چاه حفر فرمود.

و هم در این ایام، میر احمدشاه خان ملک‌التجار، که پس از جلوس میامن مأنوس اقدس والا، تحصیلداری وجوه بقایا نیز بدو مفوض شده بود، از سرقت بیست‌وپنج هزار سم کاغذ منات روسی که به خط میرزا محمدحسن‌خان منشی حضور امیر مرحوم فرمانی نوشته و خط خاص امیر مغفور مبرور را به صنعتی که خود یادداشت ساخته چنانچه گذشت، در بخارا به نام حاجی عبدالهادی خان فرستاده دو لک و بیست‌وپنج هزار تنگه از او گرفته و به امضای عموم اعیان بار و اهل کار بر وی ثابت گشت که خط امیر مرحوم را خود ساخته است، محبوس و تمام مایملکش ضبط دیوان سلطنت گشت و هم میرزا محمدحسن خان که این فرمان را به گفتهٔ میر احمدشاه‌خان نوشته و در وقت شرفیاب بار شدن، بوی شراب که آشامیده بود از دهنش فایح بود، محبوس سخت گردیده و در روز هفدهم شعبان میر محمدحسین خان حکمران قندهار، که برادر میر احمدشاه خان بود، به واسطهٔ خیانت و حبس او، از حکومت معزول و طلب کابل شد و سردار احمدخان پسر سردار سلطان‌محمد خان به حکومت قندهار نامزد و سرافراز گردیده، صد تومان تبریزی بر اصل تنخواه سالیانهٔ او که یکصدو پنجاه تومان تبریزی بود افزون شد. اصل و اضافه آن پنج‌هزار روپیه خام و چهارهزار و یکصد و شصت و شش روپیه و دو ثلث یک روپیه کابلی به شمار آمد.

و در روز نوزدهم ذوالفقارخان جمشیدی که آمدنش از خاک ایران در افغانستان از پیش رقم شد، طالب تعیین خدمت و جای سکونت و معاش و مونت خود آمده، یکصد و ده نفر سوار کشادهٔ او مامور خدمت قندهار و تنخواه سر و سوار او قرار سوار کشادهٔ هرات معین و برقرار گشت.

خطاب با صواب حضرت والا که در پاسخ عریضهٔ عموم مّلت فرمودند

و مقارن این حال، در روز شنبه بیست‌ویکم شعبان، عریضهٔ عموم ملت و جمهور خدمه و مامورین دولت که در پاسخ نطق حضرت اقدس والا، که در روز نوزدهم جمادی‌الاخری فرموده و در روز یازدهم شعبان چنانچه گذشت رقم کرده خاتم امضا برنهاده بودند، تقدیم حضور همایونی نمودند. و ذات شاهانه ایشان‌را که با عریضهٔ نیاز حاضر بار آمده به پای ضراعت ایستادند، خطاب نمودهٔ فرمود که: «برادران دین و دولت‌خواهان با صدق و یقین خود را از خداوند تعالی به برکت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم به درجه‌های بلند خواهانم. عرض و درخواست شمایان که به جواب مهربانی‌های من که در روز آخر سال وفات حضرت ضیاءالملّة والدّین مبرور بود، سراپا مطالعه فرمودیم. از اظهارات صادقانه و عبادات معروضهٔ مخلصانهٔ شمایان زیاده بر زیاده خرمی بر خاطرم افزود. البته من شمایان را به وعده‌هایی که داده‌اید، صادق دیده و دانسته‌ام. از خداوند تعالی به‌جهت شما توفیق می‌خواهم که در آن وعده‌های خود در دنیا و عقبی سرافرازی و رو سرخی حاصل بدارید. اسمی که بر من گذاشته‌اید به خرسندی زیاد منظور و مقبولم شد و آوردن نشان شما در روز دوشنبه بیست‌وسوم شهرحال باشد بهتر است و روز خرسندی شما که در آن جشن و شادی و شور و سرور کنید، روز اول ثور که بیست‌وسوم شهر محرم سنهٔ ۱۳۲۱ هجری باشد، از آن اولتر در نظر آمد، زیرا در این وقت هوا سردی پیدا کرده جمع آمدن و انجمن شدن نفری تکلیف زیاد وارد خواهد نمود و چون مجلس شادی وقت آزادی به کار داشت روز مذکور معین و مقرر شد. زیاده از خداوند تعالی برکت جان و اولاد و مال شما را خواستار بوده از پامالی غیر در امان خواهانم، یعنی که پامال غیر نشوید .انتهی.»

تعیین روز جشن ملّتی

و در روز دوشنبه بیست‌وسوم شعبان، تمامت سادات و علما و مشایخ و افسران لشکری و افتخاری و اعیان و اشراف کشوری، نشان لقب سراج‌الملّة والدین را حاضر حضور و به کمال توقیر و نهایت احترام تقدیم نمودند. و حضرت اقدس والا آن را بر سینهٔ مبارک آویخته، مهر پادشاهی را به لقب سراج‌الملّة والدّین منقر فرمود. و خطبه و سکه را نیز بدان زینت داده، در روز ششم رمضان چنانچه بیاید، بر سبیل اشتهاری که مزیّن به مهر جدید شد، انتشار داد.

افزودن پیادگان کوتوالی مزار

و هم در روز بیست‌وسوم مذکور ماه شعبان، از عریضهٔ محمدعثمان خان، کوتوال مزارشریف ترکستان، حالی رای والا شد که یکصد نفر پیاده در کوتوالی بلدهٔ مزار ملازمت و در ماهی هر واحدی پنج روپیه تنخواه دارد و به پاسبانی و حراست شهر رسیده نمی‌توانند. و حضرت اقدس والا از این عریضهٔ او جنرال تاج‌محمد خان را فرمان اکمال دوصد و بیست تن سپاهی برای کوتوالی آنجا کرد.

و هم در این روز، به ماهی دوازده روپیه بر تنخواه غلام‌حسین نام، پیادهٔ ساخلو، که نام خود را به مغالطه به جمعه خان تبدیل نموده، در مشهد مقدس و نواح آن روز خدمت دولت به جاسوسی و حصول معلومات و نظریات به سر برده، به حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان آگهی‌داده ایشان معروض حضور می‌داشتند، افزون گردیده، اصل و اضافهٔ آن در ماهی بیست روپیه معین و مقرر گشت.

قحط در هرات و فروش غلّهٔ دولتی

و چون در این سال از عدم برف در زمستان و باران در تابستان، عموم زراعات مملکت افغانستان خشکیده، خسارت سماویه در مزراع و مساقات وارد آمده، آثار قحط و غلا به روی روز افتاد و مردم را خوف و هراس و یأس روی داده، آرد

قرار سیری چهار روپیه و روغن بیست‌ویک روپیه و ثلث یک روپیه و برنج سیری هشت و هم‌چنین همه اجناس و اشیای خوردنی از وجود رو به عدم نهاده، اسعارش ترقی پذیرفت؛ و اهالی کابل از حرفه‌ور و صنعتگر و غیره، اکثر ترک کار کرده، تمام روز به قرای شش کروهی تردد نموده، یک روپیه آرد نمی‌توانست به دست آورده، به پختن کشکینه و غیره روز حیات به سر برند. یک روپیه آرد به دست کسی نمی‌آمد و نان یک پاره و یک قرص به پنج شاهی رسیده، آن هم به اشخاص صاحب ثروت و روشناس می‌رسید و به فقرا و مساکین نمی‌رسید و از همه‌جا در هرات زیاده‌تر قحط حادث گردیده، حضرت اقدس والا در روز بیست و چهارم شعبان فرمان کرد که: «پنجصد خروار غله، از جملهٔ دوازده هزار خروار، که در ذخیرهٔ آنجا همه ساله اندوخته شده و می‌شود، کشیده به نوعی برآورده و در بازار بفروشند که کسی نداند که از طرف دولت است، زیرا اهل احتکار آن را دیده، دست از غله در بازار آوردن باز می‌دارند و حالت مردم سخت‌تر می‌شود.»

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطوره، ملاّ محمدیوسف خان، قاضی محکمه شرعیهٔ گیزاب، مسمات گل‌گل، دختر سلیمان نام هزاره را که چهرهٔ زیبا و قد دلکش رسا و چشم و ابرو و دماغ و لب و دندان رعنا داشت، از پدرش بخواست که به کنیزی به او بدهد و چون شوهر داشت او از دادن دختر سرباززده عذر آورد. قاضی گفت من او را از شوهرش طلاق می‌کنم و سلیمان هرچند الحاح و سماجت کرد قاضی که دل به جمال دختر داده بود، زبان اصرار از خواهش بازنداشته تا که قاضی پدرش را تخویف و تحذیر کرد که اگر دختر را به من ندهی تهمتی بسته، گرفتار زندان سیاست حکومت کنم و او ناچار شده سخن با دختر خویش در میان نهاد و دختر دل از شوهر خود جدا نکرده رضا به قضا و تقاضای قاضی نداد که از شوهرش به جور و اکراه طلاق کند؛ و قاضی به سخنی که گفته و تخویف و تحذیر کرده بود وفا نموده، سلیمان را متهم ساخت به این‌که زوجهٔ پسر خود را به زنی خواسته است. چنانچه معروض حضور داشته سلیمان طلب کابل و محبوس سیاه‌چاه گشت. و حضرت اقدس والا تعزیر او را از ملاّ بابامراد، قاضی محکمهٔ شرعیهٔ کابل پرسیده، او تعزیرش [را] به هریک از زیر دیوار کردن و به آتش سوختن و رجم نمودن نوشته، مفوّض به رأی سلطان نمود و هنوز او در

سیاه‌چاه بود، که محمدحسین نام برادر سلیمان، حاضر درب بار شده، ماجرا به عزّ عرض والا رسانیده، فرمان تحقیقات اتهام قاضی را به نام حاکم گیزاب صادر کرد و در پایان کار اتهام قاضی و حقیقت جال‌سازی او آشکار گردیده او نیز محبوس و مغلول طلب کابل شده، قبل از وصول او در کابل، سلیمان در سیاه‌چاه پدرود جهان کرده قاضی نیز در همان سیاه‌چاه محبوس گشت و ببود تا که بمرد.

و مقارن این‌حال محمدشریف نام اچکزایی، مردم هزارهٔ دایکندی سکنهٔ جلگای تمزان را به خوف و هراس اندر انداخته سخت گرفت که تا ده تمزان به امر دولت به من داده شده است، ملاک آن یا مساکن و منازل خود را فروهشته از موطن خویش بیرون روند و یا یکهزار روپیه مهلتانه داده، پس از زمستان پراکنده و منتشر شوند. و هزارگان از او طالب فرمان شده، چون فرمان نداشت و به فریه مردم هزاره را تخویف و تحذیر کرده بود، هزارگان ماجرا معروض داشته، حضرت اقدس والا در روز بیست‌وسوم مذکور شعبان ارقام فرمود که: «اگر مردم مهاجر فرمان به دست داشتند، سرپرست ایشان ملک تمزان را به آنان خواهد داد و الاّ هزارگان آرام و آسوده باشند، زیرا آنان فرمان ندارند.» و در پایان کار قاضی عبدالشکور خان پس از دادن ملک حجرستان و چقماق و در راه ملک و پاره‌ای از ملک هزارهٔ جرغی بهسود را به سلطان‌محمد نام، قوم ملاخیل کوچی و غیره مواضع را به دیگر افغانان قشلاقی و ییلاقی، ملک تمزان را نیز با وجود عدم فرمان به قوم اچکزایی، با آن که ملک چوره و غیره [را] گرفته و متصرف شده بودند، داده و نزاع در بین افتاده، پس از عرض‌ها و دادخواهی‌های مردم هزاره، نصف آن جلگاه به دست هزاره مانده، نصفش [را] محمدشریف اچکزایی هم‌چنان که تصرف کرد تصاحب نمود و اکنون آن را در دست تملک دارد.

اجناس خلعتی صندوق‌خانهٔ جنسی

و مقارن این‌حال، در روز بیست‌وهشتم شعبان، از کثرت خلعت که در حین جلوس میامن‌مأنوس والا به وکلای بیعت رعایا اعطا می‌شد، بعضی از اجناس خلعتی از تعدادی که باید هماره موجود باشد اندکی کاسته گردیده، پس از موجودی کردن صندوق‌خانهٔ جنسی و حصول معلومات، محمداسمعیل خان سفیر

این دولت در هند را فرمان رفت که دوصد طاقه شال خانی و یکصدو پنجاه طاقه امرتسری و یکصد و پنجاه تخته ابرهٔ کشمیری برای کارآمد اجناس خلعتی صندوق‌خانهٔ جنسی خریده، گسیل کابل نماید. و در پایان کار رسم خلعت شال و ابره دادن متروک آمده، این ابره‌ها و شال‌ها با هزاران شال ابرهٔ دیگر و غیره اشیا و اجناس که از عهد امیر مرحوم گرد آمده بود، اقلّ در عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین و اکثر بلکه همه در عهد امیر امان‌الله خان غازی به ثلث و ربع بهای اشترای خود فروخته، جمعی از اهل کابل از خریدن مال دولت تاجر با مکنت و ثروت شدند.

قاچاقی نمودن افغان کوچی

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، مردم افغان غلزایی بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین، با وجود قدغن پادشاهی و تسدید معابر و بنادر، پنجاه و دو هزار سر گوسپند، از راه غیر معروف به قاچاقی از حدود میمنه، به عزم تجارت در قرشی از توابع بخارا برده همه‌را بفروختند. و حضرت اقدس‌والا از عرایض واقعه‌نگاران آنجا بر ماجرا آگاه گشته، در روز سلخ شعبان حکمران هرات را ارقام فرمود که: «چهارصد سوار کشاده کمافی‌السابق، مامور حراست معابر و بنادر و شوارع و طرق نواح میمنه کند که مردم کوچی افغان غلزایی به قاچاقی، مال‌التجارت در ماوراءالنهر نبرند.» و این رخنه تا عهد سعادت‌مهد امیر امان‌الله خان غازی مسدود نیامده، در عصر میامن‌حصر او، چنانچه سوانح‌نگار خاصش نگار خواهد داد، نظامنامه‌های اساسیه و استحکامیه و زجریه به روی کار آمده، معابر و بنادر محکم و استوار گشت. و ان شاءالله خوبتر خواهد شد.

مأمور شدن کبتان مکمهان برای تحدید حدود سیستان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، از تعطیل کار و تصفیه و تعیین خط فاصل نیزار و اراضی واقعهٔ وسط چخانسور و سیستان که موضوع بحث آمده، از عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم تا کنون، در تحت مذاکره و مکاتبه بود

و دفع و رفع مخاصمه و مذاکرهٔ آن به روی روز نمی‌آمد، تا که در این هنگام دولت ایران تن به امضای منصف و ممیّز ثالث داده، به ویسرای کشور هند که دولت افغانستان در تحت حمایت دولت متبوعه‌اش بود، نگاشته استدعای ماموری از طرف آن دولت برای رفع منازعت کرد. و ویسرای کشور هند از خواهش دولت ایران به حضرت اقدس والا نگاشته و اجازت تعیین کردن مامور از طرف خود حاصل نموده،نامه و نقشهٔ امضا یافتهٔ عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم را به حضور والا فرستاده کبتان مکمهان را از جانب دولت انگلیس، به اسم منصف و ممیّز، مامور سیستان فرمود.

و از این سوی، حضرت اقدس والا، از عرایض آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور و محمدموسی خان، که از دیرگاه از هرات مامور تصفیهٔ منازغه مذکوره شد و در چخانسور بود، حالی رای والا گشت که کارکنان دولت ایران تعطّل و تعلّل به روی روز آورده، کار را در محل اجرا و رشتهٔ نزاع را در موقع انقطاع نمی‌آورند. و اقدس والا در روز دوشنبه سلخ مذکور ماه شعبان به آخندزاده فقیرمحمد خان و محمدموسی خان ارقام فرمود که در این روزها نامهٔ ویسرای کشور هند در باب پیچ و تاب نزاع زمین و آب چخانسور و سیستان، از تاریخ سی و یکم جولای سنهٔ ۱۹۰۲ میلادی مطابق بیست‌وپنجم ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۲۰ هجری به حضور رسیده و به مطالعهٔ سرکار ما پیوست که:

نقل‌نامهٔ ویسرای که در باب سرحد چخانسور رقم کرد

به تاریخ سوم ماه سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی مطابق یازدهم صفر سنهٔ ۱۳۱۹ هجری والد مرحوم آن جناب در باب منازعت بر یک فقره بابت سرحد مابین ایران و افغانستان که به طرف سیستان برپا شده بود، به دوستدار نوشته بودند و در جواب مراسلهٔ ایشان دوستدار به تاریخ بیست‌وچهارم جولای سنهٔ ۱۹۰۱ عیسوی یک نقل نقشه‌ای که جنرال گولد اسمت در سنهٔ ۱۸۷۲ عیسوی ساخته بودند، در توضیح فیصلهٔ خود بابت سرحد سیستان که چند سال قبل از این تاریخ همیشه باعث منازعه در بین دولتین افغانی و ایرانی بوده، به ایشان ارسال داشت. فیصلهٔ جنرال گولد اسمت را به طور واجب زیاده از بیست‌وپنج سال مقبول و منظور داشته شده،

لکن چند سال قبل نهر اصلی هیرمند که در ایام سابق، سرحد آن طرف شمرده می‌شد، مجرای خود را تبدیل نموده و زمینی که سابق بر کنار مغربی آن بود آلان به طرف کنارهٔ مشرقی آن رود برآمده، دولت ایرانی ادعا می‌کند که این تغییر و تبدیل مجرای نهر در آن سرحد هیچ فرق نمی‌کند و از طرف دیگر کاردار آن مشفق چنانکه به دوستدار معلوم شده، ادعا می‌کند که آن رود چنان که الان جاری می‌باشد باید سرحد شمرده شود و هر زمینی که بر کنارهٔ مشرق آن رود است. ملک افغانستان می‌باشد، با وجودی که آن زمین قبل از برگردیدن رود، از مجرای قدیم خود، ملک ایرانی بوده؛ دوستدار را معلوم شده که کارداران آن مهربان، آخندزادهٔ چکن‌سور بر سرحد از چندماه منتظر است و انتظار رسیدن یک افسر ایرانی را دارد به این امید که همراه او فیصلهٔ آن منازعه را بکند. چند روز قبل آخندزادهٔ موصوف به دوست‌محمد که در آن زمین متنازع‌فیه می‌باشد رفته است و حکّام ایرانی به تأیید قونسل روسی مقیم سیستان آماده شده بودند که به زور مقابلهٔ او را نمایند و واپس قونسل دولت بهیّه به وساطت دوستانهٔ خود فی‌الحال در دفع نمودن پرخاش کامیاب گشته و افسر دولت بهیهٔ برتانیه به دوستدار خبر داده‌اند که جانبین راضی شده‌اند که عساکر خود را از سرحد واپس بکشند. اگرچه آخندزاده مزبور در ده دوست‌محمد با یک بدرقهٔ خورد قیام دارد، تا وقتی که مخابره و گفتگوی دیگر به عمل آورده شود، لکن به آن مهربان واضح خواهد بود که آن حالت پرخطر می‌نماید، مادامی که عسکرهای مسلح طرفین این‌طور قریب یکدیگر باشند و این‌که یک فیصلهٔ عاجلانهٔ آن منازعه بسیار ضرور و مطلوب است. دولت ایران به دولت ملک معظم، پادشاه انگلند، اظهار نموده که علاوه بر تصرف نمودن زمینی که تا قبل چند ایام قلیل، بی‌شک ملک ایرانی بوده است، رعایای آن مهربان بند ایرانی را از بند سیستان به قرب کهک خراب و ویران نموده‌اند، دوست محبت توأما چون ظاهراً شکایتهای دولت ایران از کارداران محال چخانسور است که رعایای دولت خداداد افغانستان می‌باشند که دوست دولت جناب ملک معظم پادشاه انگلند هستند نه رعیت بنابرآن دوستدار جواب آنرا در فوق نوشته است که حاکم چخانسور بر زمینی که آن طرف مغربی خط سرحد مطابق نقشهٔ موجودهٔ

جنرال گولد اسمت می‌باشد باوجودی که به واسطهٔ سیلان آب این طرف رود هیرمند و به قرب خط فاصل آمده باشد مداخلت نمی‌نمایند فقط.»

و در ذیل این عبارات طویله که به آخندزاده فقیرمحمد خان ارقام فرمود با خامهٔ اعلام نگار داده آگاهش نمود که: «در این‌جا به این قسم گفتگو می‌باشد باید او از حد خود تجاوز و گفتگو نکرده جابه‌جا باشد تا سررشته ثانی بدو برسد.»

حکم عادلانهٔ حضرت اقدس والا

و هم در خلال واقعات مسطوره، از عرض محرر نیازمند، حضرت اقدس واالا با خامهٔ خاص، غلام‌حسین خان حاکم غزنین را در باب اراضی و مزارع قلعهٔ سر دریای ناهور و اسله و رحیم‌داد که در عهد امیر مرحوم، به شفعه‌داری کرهاً و اجباراً به منسوبان عاجز و ناتوان عاصیِ عاثر فروخته و بهایش عاید خزانهٔ دولت گشته بود و سید علی‌نقی پسر شاه علَی‌اکبر مرحوم مالک آن قباله نداده گاهی دعوی استرداد بنیاد می‌کرد و هنگامی دیگری را وارث و شریک قرار داده به مخاصمت برمی‌انگیخت که قلعه و ملک مذکورهٔ فروخته شدهٔ خود را به دساست و حیلت و تخویف و تحذیر از ضعفایی که پول به ضرب چوپ و لت و کوب محصّل گرفته بودند، رایگان در تصرف خود آورده، پول آن بیچارگان را ضایع و خودشان را محروم‌الحق کند، رقم کرد که: «از سیّد مسطور قرار رسید خزانه که احاد رعیت به دست دارند قباله گرفته و به ایشان داده از جور و ستم آن سیّد برهاند.» چنانچه از پرتو وصول افکندن این منشور سیّد مذکور دیگر اقدام در دعوی نکرده افراد بیچارهٔ رعیت قرین راحت و رفاهت شدند و خود را از عدل و دادرسی حضرت اقدس والا مالک حق خویش دانستند.

ضبط شدن ملک و مال حاکم غوربند

و هم در این هنگام، فیض‌محمد خان حاکم غوربند که عرض خلاف واقع و به دروغ از دست امیر محمد و محی‌الدین نامان ملکان آنجا کرده اتهام جراحت رسانیدن نوکر خود را به ایشان نموده و چنانچه گذشت محبوس سیاه‌چاه شد و

محمدشاه‌خان عرض‌بیگی ممیّز و مفتش مأمور گشته بود، خلاف‌گویی او به توسط ممیّز مذکور به روی روز افتاده، مال و ملک او نیز ضبط دیوان حکومت شد.

وقایع ماه رمضان سنهٔ هزار و سه‌صد و بیست هجری

در شب پنج‌شنبه سوم رمضان ملا عطامحمد قاضی شبرغان پدرود جهان کرده از حاکمیت بندگان خدای تبارک و تعالی تن به مسئولیت او جل و علی کشید و چشم از دیدار بازماندگان خویش پوشیده مرارت حالت احتضار چشید.
و مقارن این‌حال، اشتهار نقل عریضهٔ عمومیهٔ ملّت و خطاب با صواب حضرت اقدس والا که در پاسخ عرض و استدعای سرکردگان و افسران کشوری و لشکری و علماء و سادات جمهور ملّت با دیانت سکنهٔ مملکت افغانستان در روز نوزدهم جمادی‌الاخری و یازدهم شعبان و بیست و سوم آن فرمود و قبول لقب سراج‌الملّة والدّین را چنانچه گذشت نموده همه را درج یک لایحه و امر طبع کرد، در روز یکشنبه ششم ماه رمضان از طبع برآمد و عده‌ای به مُهر مِهرآثار پادشاهی مزین به لقب مذکور رسیده، در تمامت ولایات و امصار و بلدان و محال و علاقه‌جات حاکم‌نشین انتشار داده شد که نقل آن اگرچه تکراراً به محل تذکار می‌آید و آن به حسب تغییر عبارت و تاریخ روز نشر و توزیع در نظر اهل خرد مذموم و معیوب نخواهد بود اینست:
«بسمه تعالی، الحمدلله الذی وَعَدَالذّین آمنوا منکم و عملوالصالحات لیستخلفِنهم فی‌الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکننّ لهم دینهم الذّی ارتَضی لَهُم و لیبدّلَنّهُم من بعد خوفهم امناً والصّلوة والسّلام علی النبی المصطفی و علی آله و اصحابه النجباءالشرفاء الذّین عَمَّروا ساحة مملکة الذین باجراء اوامر الله و امتناع نواهیه تعالی، علی منهج‌الصّدق والصّفا مطابقاً لشریعة خاتم‌الانبیاء و موافقا بالعدل والحسنی و نشکره بوجود امیر الذی شهد بصِدِقِ افعالنا. اما بعد، چون خدیو فرخنده‌خصال در روز اخیر سال ارتحال حضرت امیر مرحوم که مطابق بود

با روز بیعت عموم به امارت خجسته‌آغاز فرخنده‌فرجام اعلیحضرت عدالت‌آیین، سراج‌الملّة والدّین، امیر حبیب‌الله خان، ذات شاهانهٔ شان از کمال رعیت‌پروری و چاکرنوازی هموم و غموم قلوب الم رسیدهٔ عموم را که از واقع قضیهٔ نامرضیهٔ فوت مرحوم مزبور عاید حال و حادث احوال‌ما شده بود بدین کلمات و عبارات تسلیت‌آیات مصطبر و مطمئن فرمود که پس از رحلت قبلهٔ امجدم چیزی را که آشنا و بیگانه مدنظر داشتند این بود که تمامت شما خراب و بیاب خواهید شد و شما نیز از لقبی‌که بر جناب مرحوم مغفور نهاده و اضائت جسته برخود قرار داده بودید که از ظلمت پرکدورت رحلت آن مرحوم که هروقت روی دهدد ضرور رهگرای بیدای گمنامی و نکوهیده‌سرانجامی خواهید شد و برباد حادثات و تارات خواهید رفت و اینک برخلاف تصور و پندار از خود و بیگانه، خود را به تأیید ایزد یگانه مالک خانه و لانهٔ خویش دانسته و از همه جهت مامون و محفوظ شناختید و از فوت حضرت قبلهٔ مرحومم دوچار پندار اهل روزگار نیامده قرین اصطبار شدید، پس باید شکرگزار احسان پروردگار باشید که قضیهٔ متصورهٔ تیره درونان منعکس گردیده، شجرهٔ خبیثهٔ غرض‌جویان، ثمرهٔ خلاف پندارشان بار آورده، نتیجهٔ افکار و آرای همگان نسبت به خود آنان وخامت‌آثار گشت و همهٔ این نتایج و ثمرات و فواید بلانهایات، عایدهٔ ملت و مملکت و دولت و سلطنت افغانستان را سرکار ما از اخلاص و صداقت ملت اتفاق‌خواه وطن‌پرست پادشاه دوست و چاکران راست‌کار درست‌کردار دانسته، ایشان را از عطا و موهبت نشان و به تمغای صداقت و وفا و رقم اعتماد و اعتنا ممتاز و سرافراز فرموده، وقعی در انظار داد و ما چاکران درگاه و ثناگستران بارگاه که در آن آن توان تقدیم ارمغان و زبان بیان شکر و احسان حضرت اقدس والا را نداشتیم که در ازای الطاف شاهانه به‌نام شکرانه ایثار و نثار نموده، لب به جز دعا و ثنا به دیگر گفتار می‌کشودیم، لاجرم سر انفعال در جیب تفکرّ فروبرده خجالت‌بار به پای سکوت ایستادیم که جناب ایالت‌مآب سردار با وقار سعادت اکتساب نصرالله‌خان، عرق خجلت را از چهرهٔ حالت‌ما به رومال فراست برچیده وعدهٔ پاسخ منقول معقول حضرت اقدس والا را به روز دیگر خواسته، اینک از در جواب، حاضر بارگاه سپهرپایگاه مِهرقباب شده، با زبان عجز و انکسار به عزّ عرض می‌رسانیم که: جواب نخست ما ادای

شکر نعمت حضرت رب‌العزتست، زیرا ثمرهٔ شکر، مزید نعمت و مزیل نقمت است و آن نعمت ذات اعلیحضرت است که خدای تبارک و تعالی بر ما عطا و عنایت فرموده، چه نعمتی از وجود مسعود شهریاری بهتر و در طبایع گواراتر نیست و نخواهد بود.

عالمی شکر آن وجود کنند که روزگار عالم به کام

دوم تمامت ما اقوام و قبایل و ایلات و احشام و عشایر سکنهٔ مملکت افغانستان نمی‌دانیم که به کدام زبان ادای شکر مراحم و الطاف و اعطاف ذوات صاحبان دولت و بیان اعزاز و اکرام‌شان را که نسبت به ما مبذول داشتند بنماییم؟ و به هر عنوانی که تصور نماییم نمی‌توانیم از عهده برآییم، زیرا از قضیهٔ فجیعه و مدّهشه‌ای که در سنهٔ ۱۲۹۶ هجری بر ما ملت وارد آمده چنان خود را پامال و دستخوش حادثات و غارت و تارات روزگار و دوچار دمار دیده و فهمیده بودیم که به هیچ وجه، وسیله و ذریعهٔ راه نجات نمی‌یافتم که به کجا رویم و نزد که شویم و به جز فضل خداوند دیگر هیچ مفرّ و مقرّی در خاطر نژند نداشتیم تا که حضرت باری تعالی والد ماجد مرحوم شما را چون آب حیات از تاریکی ظلمات به سر وقت ما تشنگان فلوات حیرانی رسانیده، از سرگردانی برهانید و از ورطهٔ هلاکت به منزل نجات کشانید. چنانچه در عهد میامن‌مهد خویش در تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تزئین مساجد و ترفیع منابر و تسدید سرحد و ثغور و تشیید رخنهٔ حمله و یورش مخالفین نزدیک و دور، زیاده از حد مقدور کوشیده ما را در مهد امان به راحت و رفاهت بپرورانید. چنانچه خود صاحب دولت و مالک‌رقاب ملت به زبان درفشان فرمودند که: ما ملت وجود مسعود آن مرحوم را موجب حیات جان و حفظ مال و حرز اهل و عیال و رفاه حال و آمال خود دانسته، ضیاء روشنی وجودش را دلیل سبیل خود می‌پنداشتیم و یقین داشتیم که از مباعدتش مضطرب و مشول‌بال خواهیم گشت تا چه‌رسد به قطع تعلق کلیه‌اش از ما که از او محروم شده به چشم سر نبینم و اگر این واقعه را در عالم خواب می‌دیدیم خود را هلاک می‌شمردیم. باری حالا که خود را در عالم زندگی مشاهده کرده رفاه حال خویش را بیشتر از پیشتر ملاحظه می‌کنیم، نمی‌دانیم و نمی‌توانیم که شکر خداوند را به این حالت سراپا سعادت خود چه‌سان و به چه زبان ادا کنیم آری،

از دست و زبان که برآید　　　کز عهدهٔ شکرش بدرآید

سوم، اینکه در ازمنهٔ ماضیه، عادت و طبیعت ما اقوام و قبایل متوطنهٔ مملکت افغانستان چنان بود که در وقت وفات پادشاه خود و در هر عهد و در هر عصر، از لجاجت و رعونت و جهالت به قتل و غارت همدیگر اقدام کرده نایرهٔ قتال و جدال را در بین ملک و خانهٔ خود در التهاب و اشتعال می‌آوردیم و یکی دیگری را از پا درآورده، مخالف جانبین فرصت به دست آورده پا بر گلوی ما گذاشته می‌فشرد و انواع اضمحلال و استیصال از دست خود ما بر ما می‌رسید، نه از قدرت و قوت مخالف خارجی که بر ما مستولی می‌شد؛ و اکنون که خود را با هم یک وجود و برادر می‌بینیم از واقعات تاریخیهٔ ماضیه که پس از پادشاهان سالفه بر آبا و اجداد ما وارد می‌آمده عبرت حاصل کرده، شکر وجود مسعود پادشاه عصر حاضر خود را به‌جا می‌آوریم زیرا ما همان کسانیم که بودیم و وجود سعادت‌نمودی که باعث فعل و عمل موجود ما گردیده، همین وجود مبارک است که در آن احیان نبوده و حال از فضل قادر متعال موجودند و ما با آنکه تمامت افعال ممدوحه و مستحسنهٔ خود را از اثر وجود مبارک و تربیت شاهانه می‌دانیم و از خود نمی‌شماریم، ذات قدسی سمات‌شان از کمال خادم‌نوازی افعال خجسته و اعمال فرخنده را راجع به صدق و اخلاص خود ما نموده به وعدهٔ مژده و نوید رقم و نشان صدق ما را شادخاطر و خرم ساختند پس حال نظر براین کمال رأفت و عاطفت شاهانه بر ما هیچ باقی‌نمانده که آنر از خود دانسته تقدیم حضور نماییم زیرا اهل و عیال و جان و مال ما را حضرت قبلهٔ مرحوم شما از دست مخالف بیگانه به دست حمایت‌پیوست آورده، به ما تفویض نمودند که همه امانت آن مرحوم است که در دست ماست. هرگاه ما همه را در راه دین و تحت رکاب سعادت‌انتساب اولاد امجاد آن آمرزیدهٔ رب‌العباد صرف نکنیم، گویا امانت را خیانت و در جای عدالت ستم کرده‌ایم، عیاذاً بالله که خود را از خائنان و ظالمان به شما آریم و چون خود را در این‌جا نیز برباد حادثات رفته، ملاحظه و تصور نموده بودیم، و برخلاف پندار ما حرز حال و حفظ مال و حمایت عیال و اطفال ما منوط به وجود و تربیت و هدایت اعلیحضرت از قوه به فعل آمد، پس بایست خود را در دو موضع و دو مرتبه آزاد کردهٔ دست مرحمت‌پیوست شما بدانیم چنانچه می‌دانیم،

و با این‌که ما همه حالات خود را دیده و دانسته از خسارات و نقصانات سابقهٔ خود آگاهیم، شما حسن اوضاع و اطوار حالیهٔ ما را از صدق ما می‌دانید و ما نمی‌دانیم که در پاسخ این رأفت و عطوفت چه عرض نماییم؟ زیرا مملوکی را که مالکش یک‌بار از دست غیر به تصرف آورده باشد، در رقیت خود چه اختیار خواهد داشت که به حضور خواجهٔ خود خویش را مقدار چیزی در شمار آورده وعده دهد و آن وعده منسوب به مالکش نباشد؟ و حال آنکه به مضمون اَلْعَبْدُ مَعَ ما فِی یَدِهِ لِمولیهٔ بنده با آنچه که در دست او باشد از مولای خود است. پس در این صورت اختیار مال و جان و عیال و اولاد خود را نداریم تا چه رسد به گفتار ما که بر زبان آریم. باری این‌قدر عرض می‌شود که تزئین مملوک عین زینت مالک پس به هر نام که یاد شویم و به هر نشان که سرافراز و ممتاز آییم، خالی از رفعت و عظمت اسم مالک است، ما نخواهد بود. هرچه کنید با خود کرده خواهید بود و هرچه کنیم با خویش کرده خواهیم بود، ولی این‌قدر لازم و متحتّم می‌آورد که تا نظر شود که چون مالک حقیقی ما را از کتم عدم به‌وجود آورده و از ظلمت کفر به ضیای هدایت خود محفوظ داشته، چه بر ما تکلیف کرده و چه خواهش نموده است تا به معنی و حقیقت دانسته، صورت آنرا از قوه به فعل آریم و پس از صرف توجه و دقت نظر بر آن، این معلوم و مکشوف گشت که ایزد تعالی جلّ شأنه، ما بندگان را بعد از مرحمت دو موهبت به تکالیف چند مکلّف ساخته که اول آن معرفت ذات او به درجهٔ وجوب است و دوم، نفی شرک از ذات اوست و سوم، بندگان را در مرضیات خودشان اختیار داده است. چهارم، نهی و منع از نامرضیات فرستاده است. پنجم، تعلیم اسمای حُسنی را در ستایش و نیایش خویش نموده است. پس سرمشق عمل را از پادشاه حقیقی حاصل نموده، به حضور پادشاه مجازی خود را در بدل و ازای آن دو مرحمت ایشان، این چند وعده را به قسم وثیقه عرض می‌داریم و امیدواریم که همچنان که پادشاه ما را صادق می‌فرمایند، این اقوال را نیز صدق بشمارند. اول، آنکه وجود شریف را به حکم خداوند اولوالامر شناخته، بعد از خدا و رسول او تعالی، ذی‌حق و مستحق‌الاطاعت خود می‌شماریم. دوم، به ذات شاهانه وعده داده بر وعدهٔ خود خدا را شاهد و رسول را ضامن قرار می‌دهیم که هرکه قدم مداخلت در شرکت دولت متبوعهٔ ما پیش گذارد

و یا سر را بر تن خود نگذاشته یا از آن تن خواهد برداشتیم. سوم، در آنچه امر و مرضی پادشاه که امر و رضای خالق حقیقی ماست باشد، سرها و جانهای خود را خواهد باختیم. چهارم، در عدم رضایت و نهی پادشاه که در حقیقت و نفس‌الامر، نهی و عدم رضای مالک حقیقی ماست باشد، قدم از قدم جدا نخواهد ساختیم. پنجم، نام پادشاه را در بین خود به نیکی یاد کرده ورد زبان خود خواهد نمودیم. و چون آن مواعید چارگانه هریک زمان و مکان جداگانه بر خود دارد و در محل و مقامش اقدام بدان خواهد شد و آنچه را که فعلاً در محل اجرا آورده و خواهش داریم این است که پادشاه را ملّقب به لقبی می‌نماییم که در حقیقت وصف آن متعلق به ماست زیرا به ما وعده داده و قرار نهاده بودید که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم در نظم و نسق مهام دولت افغانستان فتیله و چراغی مهیا و آماده نموده إن‌شاءالله من آنرا افروخته و روشن خواهم نمود و چون در این عرصهٔ یکسال و چند ماه آثار نور و ضیا به مشاهدت افتاده و می‌افتد، تصدیق فرمایش اعلیحضرت را نموده و ذات شاهانه را به لقب سراج‌الملّة والدّین یاد نموده بر زبان خواهیم راند و امید قبولیت و منظوریت این لقب مبارک را داریم و نیز چون لازم است که لقب مبارک به عنوان نشان که مروّج عالم است در پارچه‌ای از فلزات منقّش و ثبت نموده و تقدیم حضور کنیم، تعیین روز تقدیم آن را آرزو داریم که در آن روز نشان لقب سعادت و میمنت منتسب را به حضور آورده آن روز را در هر سال ابتدای شادی از غم و آزادی از هم شمرده، روز جلوس میامن مأنوس نام گذاریم و در هر سال به آن روز معین، اسباب و سامان جشن و شور و سرور را مهیا و آماده کرده به فرحت و عیش و عشرت پردازیم. و چون حضرت باری تعالی، وجود مسعود را نعم‌البدل حضرت شهریار مرحوم گردانیده، می‌خواهیم که این روز شادمانی را در بدل آن روز غم و سوگواری که به ما وارد آمده بود بشماریم و رفع کربت و کدورت از خاطر نموده، شکر آن وجود را بر این وجود و ثمر صبر آن روز را در این روز به‌جا آورده بچینیم. زیاده به جز بقای دولت و نام نیک و طول عمر و دوام سلطنت پادشاه خود مدعایی نداریم. فقط.

تحریر یوم چهارشنبه شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۰ هجری.

خطاب با صواب سعادت انتساب اقدس والا

«برادران دین و دولت‌خواهان با صدق و یقین خود را از خداوند به برکت رسول اکرم (ص) به درجات عالیه متصاعد می‌خواهیم و عرض و استدعای شما را که در ازاء و جواب مراحم و الطاف ملوکانهٔ من که در روز اخیر سال ارتحال قبلهٔ مرحومم بود، سراپا مطالعه نموده از اظهارات صداقت و آیات خالصانهٔ شما زیاده از حد احصا خرمی بر خاطرم افزود. البته من شما را به وعده‌هایی که داده‌اید صادق دیده و فهمیده‌ام. از خداوند تعالی استدعای توفیق برای شما می‌نمایم که در وعده‌های خود موفق آمده سرافرازی دنیا و سرخ‌رویی عقبی حاصل کنید، و لقبی که مخصوص من قرار داده‌اید، به کمال بشاشت منظور نظر و مقبول خاطر مِهرگسترم گشت و روز به حضور آوردن نشان و تقدیم کردن آن در دوشنبه بیست‌وسوم ماه حال خواهد بود و روز جشن و سرور آن اول ثور ـ که در این سال با بیست‌وسوم محرم سنهٔ ۱۳۲۱ هجری مطابق و مصادف خواهد آمد ـ خواهد بود، زیرا در این وقت هوا سرد است جمع آمدن و انجمن شدن اعداد و آحاد و افراد ملت در بزم‌گاه عشرت، موجب تکلیف و زحمت ایشان خواهد شد و مجلس شادی، از گرما و سرما آزادی به کار دارد. بنابرآن در روز مذکور محرم معیّن و مقرر گشت. زیاده از خداوند تعالی برکت جان و اولاد و مال شما را مستدعی بوده، از دستبرد غیر در امان می‌خواهم یعنی که پامال غیر نشوید. فقط.» و تا این‌جا درج اشتهار گردیده در روز ششم رمضان در تمامت بلدان و امصار انتشار داده شده. از این روز به بعد، ذات شاهانه به اعلی‌حضرت سراج‌الملّة والدّین زبانزد صغار و کبار گشت و این لقب چنان مطبوع طبع مملکت‌آرا افتاد که هر چیزی را که اندک یا بسیار میل خاطر بدان داشت، این لقب را بدان همی گذاشت. چون علیاحضرت سراج‌الخواتین و سراج‌البنات و سراج‌الحرم و نورالسراج و قلعةالسراج و جبل‌السراج و سراج‌العمارت و غیره و غیره را به این‌گونه القاب ملقب همی فرمود.

مأمور تصفیهٔ نزاع سرحد چخانسور شدن کپتان مکمهان

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد، در باب نیزار که از تبدیل مجرای رود هیرمند موضوع بحث و مذاکره در بین دولتین افغانستان و ایران شده، از حد تبدیل مجری کردن رود مذکور تا موضع ده عیدو محل نزاع گردیده و مکالمه و مکاتبه به طول انجامیده و دولت ایران نظر به این‌که دولت افغانستان را در تحت حمایت دولت انگلیس می‌دانست، خواهش مأمور کردن منصف از آن دولت کرده بود، لارد کرزن که در این وقت زمام ویسرایی کشور هند داشت، کبتان مکمهان را با دویست تن پیاده و صد تن سواره نظام و شش نفر مصاحب و معاون و مشاور و منشی و غیره خدمه، مأمور سیستان و چخانسور کرده به حضرت والا آگهی داد که در روز دهم شوال از شالکوت رهگرا و مرحله‌پیمای منزل مقصود آمده و در روز غرهٔ ذیقعده وارد موضع خواجه‌علی خواهد شد. و حضرت اقدس والا از این آگهی دادن ویسرا، در روز هشتم رمضان، آخندزاده فقیرمحمدخان حاکم چخانسور و میرزامحمداسلم‌خان سردفتر پشت‌رود، که از طلب قندهار شدن علی‌محمدخان، کار حکومت آنجا نیز چنانچه گذشت به او مفوض شده بود، و کرنیل عبدالغفارخان مقیم قندهار و کرنیل محمدخان مقیم فراه را جداگانه ارقام فرمود که در منازل هبوط و صعود کمیسیون دولت انگلیس، علوفه و آذوقه مهیّا و آماده نموده، عده‌ای از سواره و پیاده را بدرقه بگمارند.

ترغیب والا عموم را به حفظ قرآن

و مقارن این حال، تربیت و تعلیم حفاظ کلام‌الله الرّحیم، از مطلع خاطر والا، طالع گشته به عزم این‌که حفظهٔ قرآن مجید را نوازشی به سزا فرموده، عموم را ترغیب به حفظ قرآن نماید، در روز نهم ماه رمضان در تمامت ولایات و بلدان و امصار و علاقه‌جات و قری و قصبات مملکت، اشتهاری انتشار داده حکام را ارقام نمود که: «هرقدر از حفّاظ تام کلام ملک علام، در تحت حکومت هرکدام باشد، تعدادش را معروض دارند که در سالی چهل روپیه نقد و چهل و پنج سیر به وزن کابل آرد گندم از دولت برای هر واحدی معین و مقرر گردد، که مادام‌الحیات به راحت و رفاهت روز به سر برده، ذلّت سوال در خرج ماه و سال خود نکشند و هم دیگری

که میل حفظ قرآن داشته باشد، از مشاهدهٔ حالت رفاه و وسعت معیشت آنها، مواظب و مشغول حفظ قرآن مجید و فرقان حمید شود.»

و از انتشار این اشتهار، بسا نابینایان، حافظ قرآن گشته، حضرت اقدس والا بانی و شریک این امر خیر گردید.

و هم در روز مذکور ماه رمضان، ملاّ محمدعظیم تاجر و مقیم بمبئی را فرمان شد که دوهزار پیپ نفط برای مصارف عمارات پادشاهی اشتراء نموده ارسال کابل نماید.

تعدیل مقدار و ذراع

و هم در خلال این‌حال، از اختلاف اوزان و ذراع که به نام سنگ خام و سنگ پخته و گز خام و گز پخته در بلدان و اطراف مرسوم و مروج بود و بر اکثر مشتریان ارزاق و البسه زیان وارد آمده، از عدم فرق در بین هر دو سنگ و گز خسارت‌بار می‌شدند، حضرت والا عزم تعدیل آنرا کرده، از مقدار نیم خورد کابل، که دوازده مثقال تا یک سیر، که یکهزار و پنجصد و سی و شش مثقال و هر مثقال بیست‌وچهار نخود در شمار است، از چودن تعداد کسیری از مقادیر نیم خورد و یک خورد و نیم پاو و یک پاو و نیم‌چارک و یک‌چارک و نیم‌سیر و یک سیر در ماشین‌خانهٔ دولتی ریخته در شهر کابل و قطغن و بدخشان و ترکستان و میمنه و هرات و فراه و پشت‌رود و قندهار و قلات و غزنین و خوست و چاریکار و جلال‌آباد ارسال فرموده، مقادیر و اوزان را به یک منوال قرار داد و هم‌چنین ذراع و ذرع از آهن ساخته بپرداخت و به دکاکین بزازان قسمت فرموده، بهای آن را قرار هر واحدی یک قران امر اخذ نمود. و برای اجرای امر مقادیر در روز چهاردهم رمضان حکم ساختن و پرداختن مقادیر مهری اصدار یافته، به اندک مدت واند روز در بدخشان که معدن چودن است و در کابل ساخته در تمام مملکت فرستاده شد.

مأمور حکومت فراه شدن منصور خان

و هم در این روز، منصورخان گلدره‌ای از تغییر علی‌محمد خان حاکم فراه، که بر

رعایا جور و ستم رانده و از خوف این‌که مبادا وقتی خوانین و بزرگان فراه و آن نواح از جور و تعدی او معروض دارند، به خیال انسداد استماع عرض رعایا، شرحی از جال‌سازی و واسطه‌بازی و غمازی سرکردگان و رؤسای قبایل آنجا معروض داشته، خودش طلب کابل شد، به‌حکومت آنجا مأمور و سرافراز گشت.

نقل رقم ضیاء معصوم

و هم در خلال احوال مسطور، جناب ضیاء معصوم مورد الطاف شاهانه آمده، قطعه زمین مزروعی معروف به باغ شاهی واقع چهارباغ صفای جلال‌آباد، از خالصه‌جات و اراضی ضبطی دولت، برای مصارف خانقاه او مرحمت و عطا شد. و این‌رقم به امضای خامهٔ خاص پادشاهی به او عنایت و مفوض گشت: «غرض از تحریر و تقریر مرقومهٔ هذا این‌که موازی یک قطعه زمین مزروعی خالصه، مشهور به باغ شاهی چهارباغ صفای جلال‌آباد که از قدیم‌الایام زمین مذکور داخل عمل و ضبط پادشاهی بود، به این حدود اربعه شرقاً متصل است به راه و جوی عام و برخی به دیوار مزار فیض‌آثار شاه‌فیض‌الله ولی علیه‌الرحمه، و زمین شمس‌الدین ولد محمدعظیم و دیوار تکیهٔ پیر زمان‌شاه، غرباً پیوسته است به جوی عام و برخی به زمین سبزی‌کاری سیادت‌پناه سیدمختارخان کنری ولد سید بابوجان‌خان مرحوم، و بعضی به زمین مهردل ناصر و شاخ جوی رعایای چهارباغ و زمین ورثهٔ بایی‌خان ولد خان‌محمدخان، شمالاً متصل است به راه عام و برخی به شاخ جوی زمین ملاّ عبدالرحمن ولد ملاّ عبدالله آخندزاده، جنوباً لذیق است به جوی عام و بعضی به دیوار و قلعهٔ سید مختارخان مذکور، با جمیع حدود اربعه، قطعه زمین مذکور را که داخل ضبط و عمل عمّال سرکار بوده، به معهٔ حقابهٔ آن، از ابتدای هذه ال**سنهٔ** بارس‌ئیل خیریت دلیل سال پلنگ، جهت اولادهٔ حقایق و معارف‌آگاه، شرافت‌پناه، ضیاءمعصوم صاحب، دام‌برکاته، از حضور باهرالنّور حضرت سرکار همایون اشرف والا، سراج‌الملّة والدّین، به صیغهٔ بخشش مرحمت و معاف گردیده که املاک مذکور همه‌ساله به تصرف اولاد با برکات‌شان بوده، تمامی حاصلات آن را هرقدر نقد و جنس که شود به مصرف خودها و خرج خانقاه و مریدان مشایخ طریقهٔ علیهٔ

نقشبندیهٔ مجددیّه رحمةاللهعلیه رسانیده، حین وظایف مأموره، به دعاگویی صحت‌مندی و جود ذی‌جود مبارک و استحکام دین و دولت قوی‌شوکت اشتغال نمایند. احدی از عمّال و ضبّاط دولت خداداد قوی‌شوکت را حکم و اجازه نیست که به حاصلات به املاک مذکور، که محض بخشش و مرفوع‌القلم می‌باشد، در خصوص مالیه و حاصل آن مزاحم شده مداخلت نمایند و مادام‌الحیات یک نفر از اولادهٔشان به تصرف آنها بوده باشد که بدون از فروش آنچه میل خاطر داشته باشند، با ملاک مذکور معمول دارند و پادشاهان اسلامی زمان آینده نیز، از طریق مسلمانی و حمیت اسلام، املاک مذکور را جهت مصارف اولاده و خرج خانقاه و اجاق‌شان واگذار خواهند شدند. إن‌شاءَالله تعالی. به تاریخ شهر رمضان‌المبارک سنهٔ ۱۳۲۰ هجری.»

و چون ارقام پادشاهی، بدون تغییر رعایت عیناً ثبت و رقم شده و می‌شود خوانندگان قصص و حکایت مندرجهٔ این کتاب، نویسندهٔ بعید از کار صواب را مورد اعتراض نخواهند فرمود، زیرا تا کنون منشیان و محرران درب بار و دفاتر بدون از حساب سیاق از استکتاب ادبیات محروم بلکه ظلوم و جهول بوده‌اند؛ و حالا به توجه اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی که جد وافی و جهد کافی در ترقی معاشات و تعالی مکاتب و مدارس مبذول داشته و دارد امید که صحیح و سقیم عبارات را دانسته بنویسند و پا از جادهٔ ادب بیرون ننهند.

شرح حال دزدان آیبک

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، غلام صدیق و مصلّی و ظریف و سلطان و شیر احمدجان دزد، مال و متاع منصور نام تاجر از مردم آیبک را به سرقت غارت کرده، گرفتار شحنهٔ سیاست حکومت شدند و اموال مسروقه را سردار محمدعزیز خان حکمران ترکستان، از ایشان به دست آورده تسلیم منصور نمود؛ و ماجرا معروض داشته، در روز شانزدهم رمضان حکم اقدس والا به نفاذ پیوست که: «صدیق و مصلّی نامان را به دهن توپ بسته زمین از لوث وجودشان بزدایید، و سه تن دیگر را با طور نام حواله‌دار فوج پیادهٔ نظام، که با هم رفیق بودند و اقرار در سرقت نکردند محبوس طلب کابل شدند. چنانچه آن دو تن لقمهٔ توپ

گردیده، این چهار تن زجر و توبیخ زیاد دیدند

فوت ملاّنجم الدین مرحوم

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، جناب مستطاب متورع‌ایاب، آخندزاده ملاّ نجم‌الدّین که پس از فوت امیر مرحوم اجازت مراجعت در موطن و مسکن اصلی خود یافته و در کابل آمده، بعد از درک شرف ملاقات والا، در جلال‌آباد مراجعت کرده، روز تنبیه غافل و ارشاد جاهل و امر معروف و نهی منکر عموم در قریهٔ هده واقع چهار کروهی جنوبی جلال‌آباد به سر می‌برد، از مرض موعود، در روز نوزدهم رمضان پدرود جهان کرده در آنجا مدفون شد. و پس از سالیان چند که این آرزو را در دل داشت و امیر مرحوم او را نمی‌گذاشت که داخل افغانستان شود؛ زیرا با دولت انگلیس رزم‌ها کرده و خسارتها بر ایشان وارد آورده، اولیای آن دولت محاربه و مقاتلهٔ او را حمل به تحریک حضرت امیر مرحوم نموده، اعتراضات وارد می‌آوردند، بنابرآن او را در خاک افغانستان نگذاشته، سوء تفاهمات کارکنان دولت انگلیس را به ممانعت او از خود رفع می‌فرمود. اگر نه در زیرکاسه نیم‌کاسهٔ بسیار بود، که دولت انگلیس اگر می‌دانست، معترض بالاستحقاق می‌بود.

چای مصارف چایدارخانهٔ پادشاهی

و مقارن این‌حال در روز بیست‌وسوم رمضان، ملاّ محمدعظیم تاجر مقیم بمبئی را فرمان رفت که مقدار شش خروار چای به وزن کابل، برای مصارف چایدارخانهٔ پادشاهی، از بمبئی اشتراء نموده ارسال دارد. و از صدور این منشور معلوم و مفهوم گشت که در ماهی چهل سیر به وزن کابل چای صرف چایدارخانه بوده است.

شرح حال خاندان سردار بختیاری

و هم در دربار افطار شب بیست‌وسوم رمضان، محمداکبر خان نایب برگد پسر غلام‌محمد خان از اولاد سردار بختیاری هزارهٔ جیغتوی غزنین که از سالها با فوج پیادهٔ هزارهٔ قراباغی در منگل و جدران و جاجی و چمکنی و خوست مشغول و

مواظب خدمت بود و ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان با کرنیل شیرعلی‌خان، اتهام تحریک قتل کمیدان سلطان‌محمدخان را که از دست فوج چنانچه گذشت، از اقدام در فعل اغلام کشته شد، و گریختن جاندادخان احمدزایی را بر او بسته طلب کابل شده بود، محبوس و تمام مال و ملک خود و برادر و برادرزادگانش چون غلام‌حیدرخان و محمدجان‌خان و محمدجعفرخان و محمدعظیم‌خان و محمدعلی خان و پیرمحمد خان ضبط گشت. و از جمله غلام‌حیدرخان که صاحب طبل و علم و یکصد سوار کشاده بود، در زندان فوت شده، دیگران از راه تبعید مأمور اقامت قطغن گشته کرنیل محمدجعفرخان از اسار محبوس طلب کابل‌شده و مأمور حبس دایمی زندان مزارشریف گردیده، در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی، ضامنان عدیده به دولت داده، از حبس رها و تمام این خاندان بزرگ هزاره خراب و یباب گردیده نیست‌ونابود شد. و خود محمداکبرخان در پایان کار در موضع هندوسوزان کابل، به امر اقدس والا از ضرب سر نیزهٔ عده‌ای از سپاهیان به قتل رسید.

مأمور شدن سردار گل‌محمدخان به استرداد اموال مسروقه

و هم در روز بیست‌وسوم رمضان، سردار گل‌محمدخان از حضور والا مأمور استرداد اموال منهوبه و مسروقه و دیات مقتولین سرحدیه از تبعهٔ دولتین افغانستان و انگلیس و تصفیهٔ منازعه و ذات بین شد که با مستر دانلد انگلیس، که از طرف آن دولت مأمور آمده بود، استرداد اموال مسروقه و دیه و قصاص اشخاص مقتوله را، که از تاریخ دوم ماه جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۱۱ هجری مطابق دوازدهم سنهٔ ۱۸۹۳ عیسوی که فارن سکرتر دیورند، از راه قرارداد تعیین و تحدید و تقسیم حدود سرحدیه در کابل آمده و در نقشهٔ متعهدهٔ متعینه دستخط و امضای طرفین شده تا امروز از قوه به فعل آمده و به روی روز افتاده است، فصل و قطع کرده، دفع منازعه و رفع مناقشه و مذاکره کند.

و از اصول اشتهار لقب سراج‌الملّة والدّین در ارگون بیست‌ویک ضرب توپ تبریک کشاد داده شده، هم‌چنین در شهرهای بزرگ و تمامیت مواضعی که سپاه نظام اقامت داشت مراسم توپ شادمانه و تبریک به پای رفت.

زراعت زردچوبه و زنجبیل در قندهار

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، محمداسمعیل خان سفیر به فرمان اقدس والا، لعل‌امین و نورمحمد نامان زردچوبه و زنجبیل‌کار را، که از تاریخ شانزدهم ماه رجب، قرار هر واحدی در ماهی بیست‌وپنج روپیهٔ کلّه‌دار نوکر گرفته، از هند گسیل کابل نموده و تا این وقت اجرای زراعت زردچوبه و زنجبیل معطل به موسم بود، در روز بیست‌وسوم مذکور ماه رمضان، هردو تن به امر والا در قندهار رفته که به زراعت هردو چیز مذکور اقدام نموده، در آن دیار رواج دهند که بسیار شود.

تاج‌پوشی پادشاه انگلیس

و هم در این ایام، مکتوب مورخهٔ پانزدهم رمضان ویسرای کشور هند به حضور اقدس والا رسیده، چون نوشته بود که: «در اول ماه جنوری سنهٔ ۱۹۰۳ عیسوی محفل تاج‌پوشی پادشاه معظم دولت بهیهٔ برتانیه در بلدهٔ دهلی مرتب و منتظم آمده مراسم جشن به تقدیم می‌رسد، اگر از طرف دولت افغانستان شخصی از راه ادای تبریک و تهنیت حاضر دربار دهلی و شریک و شامل مجلس شود، قرین اتحاد و وداد و موالات خواهد بود.» و چون از روز وصول مکتوب او به حضور تا روزی که برای جشن معیّن شده بود پنج روز مانده بود، حضرت اقدس والا در پاسخ این مکتوب ویسرا در روز بیست‌وششم رمضان رقم فرمود که: «اگر کسی مأمور شود، در این عرصهٔ قلیل، به نصف راه هم نمی‌رسد تا چه رسد که به کلکته و دهلی بتواند حاضر شود. باری سفیر این دولت که در هند است، حاضر دربار تاج‌پوشی گردیده تبریک و تهنیت رسمی به تقدیم خواهد رسانید.» و از اینکه به ویسرا رقم کرده، به محمداسمعیل‌خان سفیر نیز آگهی داده، مصمم کار تبریک و تهنیت گفتنش فرمود.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، اقدس والا که عزم ازدواج دختر سردار محمدیوسف خان پسر سردار یحیی خان را مکنون خاطر مِهرمظاهر داشت، دیوان نندوی صراف را، که از کابل چنانچه گذشت مأمور خدمت و اقامت در پشاور شده بود، فرمان کرده یک زوج بازو بند مکلل به الماس

و یک زوج گوشوارهٔ مروارید از پشاور اشتراء نموده ارسال حضور بدارد. و او بازوبند و گوشواره را از نزد یکی از جواهریان پشاور به وعدهٔ بیست روز خریده، قرار داد که اگر به این موعد بازوبند و گوشواره نرسید، بهای آن را ادا نماید؛ و در کابل فرستاده چون منظور نظر کیمیااثر افتاد، پنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار را قرار مبایعتی که در پشاور منعقد شده بود کاغذ نوت، به معرفت ناظر محمدصفرخان برای هندوی مذکور در روز بیست‌ونهم ماه رمضان ارسال فرمود که ادا نماید.

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، نورالدین خان، برادر میرکرکی، یکی از کار کنان و خدمهٔ برادر خود را، که مباشر امر خلافی شده بود، ضرب و شتم فرموده مورد عتاب برادر خود گشت و تاب عتاب او را نیاورده، روی امید به سوی حمایت این دولت نهاده، گرفتار دست حرسهٔ بندر شد. و محافظین معبر، او را نزد سردار محمدعزیز خان ، حکمران ترکستان، احضار نموده او به اعزاز و احترام نگهداشته، ماجرا به حضور اقدس والا نگاشت. و حضرت اقدس والا در روز چهارشنبه سلخ ماه رمضان به حکمران ترکستان رقم فرمود که: «یکهزار تنگه نقد به نام زاد و توشهٔ راه از دولت به او داده به بدرقگی ده تن سوارهٔ نظام، به اعزاز و اکرام، گسیل کابل نماید. و در این اثنا برادر او نیز از کرکی کس فرستاده، از حکمران ترکستان التماس بازگردانیدنش کرد، لیکن خود او از مراجعت در کرکی سر باززده، به نهجی که حضرت والا ارقام فرمود در کابل آمده مورد الطاف شاهانه گشت. و حکمران ترکستان فرستادهٔ میر کرکی را مخلّع مرخص معاودت فرموده، از ابا نمودن و امتناع آوردن نورالدین‌خان از بازگشتن در کرکی، به برادرش .

وقایع ماه شوال سنهٔ هزار و سه صد و بیست هجری

در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، عبدالله‌بای درِ جور و تعدّی به روی بازرگانان مزارشریف و توابع آن کشوده، طبایع ایشانَ را از خود متنفّر نمود. چنانچه شرحی از ظلم و ستم او معروض داشته، در روز پنج‌شنبه غرهٔ شوال به

دربار عام عید، شراف‌بای به منصب تاجرباشی ترکستان افغانی سرافراز و ممتاز گردیده، عبدالله خان از این منصب خلع و محروم گشت.

و مقارن این‌حال، سیزده رأس اسپ، حکمران ترکستان که به رسم پیشکش ارسال نموده بود، از حضور گزارش یافته منظور و داخل اصطبل شاهی شد.

به منصب کرنیلی رسیدن مبارک‌شاه خان

و در روز شنبه سوم شوال مبارک‌شاه خان جدیدالاسلام، که منصب صوبه‌داری فوج پیادهٔ اردلیان حضور داشت، دو درجه بالاتر ترفیع یافته به منصب کرنیلی مفتخر آمد؛ و از حبس محمداکبرخان نایب برگد که رقم شد، به قائدی افواج خوست و نواح آن مأمور گردید. و امیرمحمد خان نایب‌سالار را فرمان رفت که بیست تن سوارهٔ نظام با یک نفر دفعدار با او امر رفتن در خوست کند، که هم عنان او در آنجا شده و سه روز پس از وصول درنگ کرده، بعد عیال و اطفال و مال و منال محمداکبر خان محبوس را از آنجا در کابل حمل و نقل دهند. و این مبارک‌شاه، از این روز تا سنهٔ ۱۳۳۷ هجری روز خدمت به اخلاص و صداقت در آنجا به سر برده، در سنهٔ مذکوره چنانچه وقایع‌نگار عهد امیر امان‌الله خان ثبت و رقم خواهد کرد، در تحت امر سپهسالار محمدنادرخان، در محاربه با دولت انگلیس، داد شجاعت و شهامت داده، پس از اختتام جنگ به اندک زمان پدرود جهان کرد، و زوجه‌اش که از اسیران هزارهٔ جاغوری بود، با یک پسر از او بازمانده، به قدر مکفی از دولت تعیین وجه معاش ایشان شد.

و در روز یکشنبه چهارم شوال، سردار گل‌محمد خان نایب‌سالار افتخاری که از حضور والا، چنانچه گذشت، مأمور تصفیهٔ نزاع و مشاجرهٔ اموال مسروقهٔ رعایای سکنهٔ سرحد جنوبی شده و هنوز نرفته و هجده هزار و پنجصد روپیه تنخواه سالانهٔ او قرار عموم مواجب‌خواران در ملک حواله و برات داده شده بود، از عدم زاد و راحلهٔ سفر خود به عرض رسانیده، حضرت اقدس والا، میر محمدحسین خان سردفتر تشخیص را فرمان کرد که از جمله هفت هزار روپیه را برای مصارف او در خزانه حواله بدهد که سامان سفر خود را ساز کرده راه خدمت دولت برگیرد. و او با وجود نقد گرفتن این مبلغ، تا روز هفتم ذیقعده به بهانه تهیهٔ

اسباب سفر به سر برده، بعد چنانچه بیاید با صد تن سوارهٔ نظام که حضرت والا امر رفتن با او کرد، راه سرحد جنوبی برگرفت.

و در روز پنجم شوال، مهردل‌خان دهباشی، از قوم نورزایی، از خدماتی که به دولت کرده تصدیق از مأمورین سلطنت حاصل نموده در دست داشت، به منصب صدباشی مفاخر و مباهی گشت.

آمدن محمود بیگ از دمشق در کابل

و مقارن این حال، محمود بیگ پسر سردار غلام‌محمد خان طرزی، از اولاد سردار رحمدل‌خان بن سردار پاینده‌خان مرحوم، با حبیب‌الله خان پسر گل‌محمد خان، برادر خود که از دمشق در هند آمدن و به توسط محمداسمعیل خان سفیر عریضه به حضور فرستادن و اجازت آمدن در کابل خواستن ایشان و زاد و توشهٔ راه بخشیدن حضرت والا به ایشان از پیش گذشت، در کابل آمده و شرفیاب بار گردیده، از تقبیل عتبهٔ علیا مستعد گشتند و اجازت آوردن اهل و عیال و اطفال خود را از دمشق در کابل حاصل کرده، در روز ششم شوال، حضرت اقدس والا عبارات ذیل را در کاغذ نشان محراب و منبردار مطلای جدول لاجورد، بدون سرلوح، مزیّن به خط و ممضای خاص، برای اجازت آمدن ایشان از دمشق در کابل نگار داده به ایشان تفویض فرمود که: «مراد از این تحریر و غرض ازاین تسطیر این‌که: «عموی مرحوم خلدآرامگاه، سردار غلام‌محمدخان طرزی را در زمان ماضی بنابر اندک نقاری که به خاطر خطیر حضرت خاقان فردوس‌مکین، حضرت ضیاءالملّةوالدّین مرحوم راه یافته بود، حکم اخراج فرموده بودند و مومی‌الیه پناه به دولت جاویدآیت علیّهٔ عثمانیه برده، به اجازهٔ امنای دولت قاهره در مقام شریف سکنی‌پذیر گردیده، در زیر سایهٔ هماپایهٔ دولت صاحب‌همت عالیهٔ موصوفه به کمال استراحت و آسایش به سر می‌برد تا اینکه عریضهٔ او مشعر بر طلب عفو تقصیر ماضی و استجازت اقامت خود در موضع موصوف به علت کبر سن و ضعف بنیه و عسرت حرکت و زحمت سفر، به حضور خاقان مغفور رسیده، اعلیحضرت شهریار علیین‌آرامگاه، عذر او را پذیرفته، سالیانه مبلغ بیست هزار روپیهٔ کابلی تنخواه برای او مقرّر و به واسطهٔ روابط اتحاد صوری و معنوی

دولتین علیتین، به اقامت آنجا مأذون فرمودند. تا وقتی که پیک اجل را لبیک اجابت گفته، به جانب مقام و مسکن اصلی خود می‌شتافت در تحت حمایت دولت ذی-شوکت موصوفه، به عزّت و آسایش تمام بوده، دعای بقای دولت و ارتقای شئون ملت صاحب دولت را می‌نمودند. اکنون که ارجمندان عزیزی‌بنیانان، محمود خان و حبیب‌الله‌خان، پسر و نواسهٔ‌شان از کمال صدق و اخلاص، برای ادای تعزیت و تهنیت حاضر حضور والا گردیده، با آن که از مراتب مراحم و اعطافی که از دولت عالیهٔ موصوفه در این مدت دربارهٔ آنها شده، کمال رضامندی و شکرگزاری دارند، به مفاد حُبُّ‌الوطَن مِنَ‌الایمان تلخی مباعدت وطن مألوف و مفارقت برادران و اقارب و احباب، آنها را بر آن داشت که از حضور انور استدعای اجازت بازگشت و مراجعت موطن اصلی خود را نمودند. چون شهریار والا فردی از افراد رعیت خویش را بی‌موجب آوارهٔ ولایت بیگانه نمی‌خواهند، اگر چه آن مملکت و آن دولت را به حسب پیوند ایمانی و خلت روحانی از خود می‌شمارند و فیمابین مغایرتی متصور نیست، امّا به رعایت حقوق صلهٔ رحم، مأمول آنها را به انجاح مقرون و امر فرمودیم که هرگاه با جمیع متعلقین خودها از آنجا معاودت نموده عازم و روانهٔ این طرف، یعنی حدود داخلهٔ افغانستان شوند، رخصت و اجازت تام دارند و این تذکره را برای مشارالیهما از آن جهت تحریر فرمودیم که سرحدداران دولت افغانستان را امر و اعلام و از برای دوستان دینی و دولتی‌شان آگاهی تمام، تا اسباب ممانعت دربارهٔ عزیزان مذکوران به هیچ‌وجه به ظهور نرسانند.»

و در پایان کار پس از حرکت ایشان از دمشق و وصول در کابل، حبیب‌الله‌خان به نیابت کوتوالی کابل سرافراز گردیده در سنهٔ ۱۳۲۷ هجری با مشروطه‌خواهان چنانچه بیاید محبوس و بعد از چندی رها شده و اندک زمانی زیسته از جهان و خانمان درگذشت؛ و محمودبیگ به مدیریت و سر محرریت سراج‌الاخبار افغانیه امتیاز یافته، در عین انتشار و توزیع و اشتغال در آن، به صهریت سردار عنایت‌الله خان معین‌السلطنه و شهزاده امان‌الله خان عین‌الدوله منسوب و متواصل آمده، پس از قتل حضرت سراج‌الملّة والدّین به نظارت و وزارت خارجه و وفد هیئت صلحیهٔ بین دولتین افغانستان و انگلیس و سفارت و وزیر مختاری در پاریس رسیده، به رتبهٔ بلند و مقام ارجمند نایل گشت، که خدمات او را وقایع‌نگار

مخصوص عهد امیر امان‌الله غازی ثبت دفتر یادگار و رقم روزگار خواهد کرد.

افزونی تنخواه میرزا بیضای وقایع‌نگار

و هم در این ایام، میرزا بیضا خان وقایع‌نگار خفیهٔ مشهد مقدس، به ذریعهٔ عریضه استدعای افزایش تنخواه کرده در روز ششم ماه شوال، در سالی پنجصد قران بر اصل تنخواه او افزون گشت.

حدوث مرض عدیم‌العلاج سپهسالار فرامرزخان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، نوعی از امراض عارض حالت سپهسالار فرامرز خان شد که از تغذی و تناول طعام، بخار از معده متصاعد گشته، بر قوای دماغ و حس بصر او مستولی همی‌آمد و چراغ و مهتاب را به شکل حباب همی دید، و چون خواب کرده به عادت مستمره از خواب بیدار می‌گشت، به حالت اصلی و صحت خود باز می‌آمد؛ و از حدوث این مرض به حضور والا آگهی داده استدعا نمود و حضرت اقدس والا از اطبای حاضرهٔ حضور تشخیص مرض او را قرار نگارش مفصل و مشروح خود نموده، از ادویه‌ای که در این مرض مشفّی بود و مکفی می‌نمود، ترکیب و تعجین فرموده، در روز هفتم شوال به ذریعهٔ پُست ارسال هرات داشت و او به معالجهٔ اطبا و صرف دوا صحت‌یاب نشده و رفته رفته چنانچه بیاید، آرزوهای دور و دراز خود را که در دل داشت گذاشته، از همه درگذشت.

طلاق فرمودن حضرت والا زنان منکوحه و مدخولهٔ خود را

و مقارن این حال، حضرت اقدس والا از غایت توجه که در اجرای اوامر و امتناع نواهی الهی و احکام شریعت رسالت‌پناهی داشت؛ و هنوز قوهٔ شهویه و نفس بهیمی بر ذات شاهانه‌اش مستولی نیامده بود، نظر به آن که زیاده بر چهار زن نکاحی در شرع مطهر حرام است، در روز عید سعید فطر در حینی که خواص و عوام به عادت مرسومهٔ مستمره در سلام‌خانهٔ عام، برای صرف حلویات و طعام

احضار داشتند، نطق مؤثری بر سبیل موعظه از حلال و حرام نموده، چهار تن از پرده‌نشینان سرادق حرم محترم شاهی، چون دختر قاضی سعدالدّین خان حکمران هرات و دختر طالب‌شاه شغنانی و دختر ملک لندی‌خان منگلی و دختر تاجوخان اسحق‌زایی را بدون رعایت ترتیب و تقدیم و تأخیر عقد مناکحت و مزاوجت، طلاق فرمود و از گفتار دُربارش که در باب وعده و وعید و خوف از حضرت رب مجید به دربار عام نمود، عموم حضار را رقت دست داده، بی‌اختیار به گریه افتادند و از همه پیشتر و بیشتر شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان گریه آغازیده، از شوق این کردار سعادت‌آثار برادر تاجدار خویش که در وی اثر کرد سخت بگریست.

نقل اشتهار طلاق دادن والا بعضی از بانوان حرم را

و در روز هشتم شوال اشتهاری از اقدام حضرت اقدس والا در این کار که مسّود آن میرزا عبداللطیف خان منشی حضور شهریار والاتبار بود، به امر اقدس والا از طبع برآمده، در تمامت ولایات و محال و امصار و بلاد انتشار داده شد که عیناً نقل آن این است: «چون به مضمون هدایت مشحون وَ مَا خَلَقتُ الجنَّ وَ الاِنسَ اِلاّ لِیَعبُدون غرض اصلی از ایجاد زمرهٔ عباد، اطاعت و فرمانبری امر و احکام حضرت الهی است، پس در این وقت که هدایت ازلی و توفیق لم‌یزلی شامل حال سعادت اشتمال والا گردیده، به فحوای آیهٔ سراپا هدایهٔ فَانکَحُوا مَا طَابَ لَکُم مِنَ النِّساءِ مَثنی وَ ثُلاثَ وَ رُبَاع، هرگاه معاشرت و مباشرت زنان، به روغن قانون شرع انور یار گردد، چراغیست که شبستان دین را بر افروزد و اگر به خار و خس هوا و هوس، اشتعال یابد، خرمن ایمان را در هم سوزد، سرکار والا که هشت زن در حبالهٔ نکاح خویش داشتند و به حکم محکم کتاب الهی بر هر فردی از افراد مسلمین زیاده از چهار زن نکاحی از ملک یمین به مدلول اَو مَا مَلَکَت اَیمَانُکُم حرام است، به مفاد کریمهٔ مَن یَطِعَ اللهَ وَ رَسولَه یَدخِله جَنّاتٍ تَجری مِن تَحتِهَا الانهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَ ذلِکَ الفوز العَظِیم وَ مَن یَعص اللهَ وَ رَسُولَه و یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یَدخِلَهُ نَاراً خَالِداً فِیهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهینَ ابتِغَاءً لِمَرضاتِ الله، چشم از عیوب ظاهری که بی‌غیرتان طریق دینداری آن را ننگ و غیرت؛ و گم‌نامان جادهٔ پرهیزگاری عار و حمیت نام نهاده‌اند پوشیده، رقبهٔ چهار نفر از آنها را از ربقهٔ زوجیت آزاد

فرمودیم. اگر چه از حسن رفتار و کردار ایشان خاطر والا را کمال خرسندی حاصل بوده، در مدت معاشرت حرکتی که منافی رضایت خاطر همایونی باشد، از ایشان ظاهر نشده، لیکن به فحوای وَ امّا مَن خَاف مَقَام رَبَّه النَفس عَنِ الهَوی فَاِنَّ الجَنَّةَ هِیَ المَأوَی، از خوف یَومٌ لا یَنفَع مالٌ وَ لاَ بَنُون انقیاد امر حضرت رب-الارباب را چاره نداشتم. فقط.» و از جمله در ذیل و خاتمهٔ دو قطعه از این اشتهار، با خامهٔ اعتذار به جمال‌خان پسر تاجو خان و قاضی سعدالدّین خان حکمران هرات، از طلاق خواهر و دختر ایشان نگار داده، خاص به خود هردو تن فرستاد که: «نمی‌خواهیم رشتهٔ وصلت و قرابت صوری گسیخته و آب عذوب قومی با زهر تنفر و کدورت آمیخته گردد. اگر دختر یا خواهر دیگری از جمال‌خان و عبدالکریم خان در خانه باشد، برای یکی از شهزادگان نامزد گردیده، رشته وصلت به کار نفرت و مفارقت قطع نخواهد گشت.»

و از پرتو وصول افکندن این رقیمهٔ ملاطفت ضمیمهٔ اقدس والا، جمال خان در خانه بودن مسمّات بی‌بی ملک، دختر خود را معروض داشته، اقدس والا او را به شهزاده رفیع و ساده، سردار حیات‌الله‌خان، دومین فرزند برومند خویش، نامزد فرمود و عبدالکریم خان پسر قاضی سعدالدّین‌خان که حاضر کابل بودند، به ذریعهٔ عریضه، آگهی از خواهر سیزده‌سالهٔ خود که از دختر فتح‌محمد خان فوفل‌زایی و در خانه بود داده، آن را شایان ضجیعت و در خور مزاوجت شهزادهٔ آزاده، سردار عنایت‌الله‌خان، نخستین فرزند سعادت‌مند حضرت والا، به محل اظهار و نگار آورد. و حضرت والا در خصوص او، لا و نعمی نفرموده، در پایان کار چنانچه بیاید، دختر سیددکنی زوجهٔ عبدالرحیم خان پسر عبدالکریم خان را، که رفتار کبک‌آسا و قد و قامت رسا داشت، در وقت لقب براهالی حرم شاهانه نهادن، چون او با بعضی از زنان دیگر اعیان بار نوکری و خدمت نوبتی در حرم شاهی داشت، به لقب مشی‌الحرم ملقب گردیده، شوهرش عبدالرحیم خان از سوءقصدی که با چندتن از اوباشان، نسبت به ذات شاهانهٔ اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی نموده و به قصد کین در حدود پل قرغه واقع بین کابل و پغمان کمین کرده، از ضرب گلولهٔ تفنگ سپاهیانی که مأمور مأخوذ نمودن آنان شدند، بر ران جراحت منکر برداشته وداع زندگی گفت که تفصیل آن را وقایع و سوانح‌نگار عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت

ممدوح ثبت و رقم خواهد کرد.

افزایش تنخواه کتّاب زیر دست میرزامحمد جان خان

و هم در روز هشتم مذکور ماه شوال، از عرض و استدعای میرزا محمد خان‌جان کشمیری، سربولک یک شعبه از دفتر دوم ادارهٔ تحریرات حضور، در سالی یکصد و پنجاه روپیه بر چهارصد و چهل روپیه اصل تنخواه میرزا غلام‌محمد خان آخندزادهٔ افغان و یکصد و چهل بر پنجصد روپیه اصل تنخواه خواجه عبدالحکیم ده‌افغانی و یکصد و چهل روپیه بر سه‌صدو شصت روپیه اصل تنخواه میرزا غلام‌حیدر خان کشمیری و یکصد روپیه بر دوصد و چهل روپیه اصل تنخواه میرزا سلطان احمد نام ده افغانی، هر چهارتن محرران زیر دست میرزای مذکور افزون فرموده شده قرار ترتیب مذکور، اصل و اضافهٔ آنها ششصد، و ششصد و چهل و پنجصد، و سه صد و چهل روپیه به شمار آمده، ثبت دفتر تشخیص گشت. و از جمله میرزا سلطان‌احمد خان در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، به سفارت دولت روسیه از خواهش سفیر آن دولت مأمور نویسندگی شده، در سالی به تنخواه شش هزار روپیه نایل آمده، سه هزار آن را دولت گرفته، سه هزار دیگر به خود او جهت معاشش واگذار آمد.

و مقارن این‌حال، در روز دهم شوال، سی و یک تومان برشصت تومان تنخواه سالانهٔ خدادادخان، که مأمور حکومت اندخود شد، افزود گردید. اصل و اضافهٔ آن یکهزار و پنجصد و شانزده روپیه و دو ثلث یک روپیهٔ کابلی در شمار آمد.

و هم در این روز، کرنیل محمد خان، مقیم فراه، که از چندی به مرض استسقا مبتلا شده بود، پدرود جهان نموده، از فوت او در پایان، مهردل خان کمیدان، از چخانسور، مأمور اقامت فراه و به منصب کرنیلی سرافراز آمد و کبتان اسد خان به منصب کمیدانی ترفیع یافت.

افزایش تنخواه میرزا عبداللطیف خان منشی حضور و میرزا عبدالرشید خان

و در روز یکشنبه یازدهم شوال پنجصد روپیه بر تنخواه سالانهٔ میرزا عبداللطیف خان، منشی حضور و سرکردهٔ یک شعبهٔ بولک دوم ادارهٔ تحریرات، افزون گردیده،

اصل و اضافهٔ آن در سالی یکهزار و سه‌صد و سه روپیه و ثلث یک روپیه در شمار آمده، ثبت دفتر تشخیص شد و هم‌چنین پنجصد روپیه بر تنخواه میرزا عبدالرشیدخان افزوده شده، اصل و اضافهٔ آن در سالی یکهزار و پنجصد روپیه به حساب آمد و در پایان کار، در اخیر عهد حضرت اقدس والا، میرزا عبداللطیف خان به تنخواه سالی پنج هزار و در عهد امیر امان‌الله خان غازی، تنخواه میرزا عبدالرشید خان به چهار هزار و چندصد روپیه رسیده در خدمت ایام عمرش سپری گشت. و میرزا عبداللطیف خان به همین تنخواه در اوایل جلوس میامن مأنوس امیر امان‌الله‌خان غازی، مأمور سردفتری قندهار شد؛ و در روز دوشنبه دوازدهم شوال یکهزار و هشتصد روپیه بر اصل تنخواه میرزا غلام‌محمدخان قوم وردک، که پس از فوت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، از در حصول معلومات و نظریات خیالات والدهٔ شهزادهٔ محمدعمر جان، که خوف فتنه از او در ضمیر منیر اقدس والا جای‌گیر بود، مأمور خدمت شهزاده شده و پس از حصول اطمینان از آن بانوی بانوان، طلب و مقدّم خدمت حضور شد، افزون گردیده اصل و اضافهٔ آن سه هزار و دوصد و شانزده روپیه، و دو ثلث یک روپیه به شمار آمده، ثبت دفتر گشت.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، میرزا محمدسرور خان لمقانی، سردفتر ترکستان یازده رأس اسپ و دوهزار و هفتصد و یازده روپیه از اقمشهٔ نفیسه و اجناس ثمینه که اعداد رعیت آن صفحه و سامان به نام هدیه و تحفه به او داده بودند، نظر به اشتهاری که بار بار و به تکرار در عهد امارت امیر مرحوم، چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد، انتشار و نگار یافته بود، که عمّال و حکّام و قضات و ضبّاط و عموم مأمورین دولت که تنخواه از بیت‌المال دارند، تحفه و هدیهٔ احاد و افراد رعیت را که به نام احترام مأموریت دولت، به ایشان می‌دهند، تحویل بیت‌المال کنند، گسیل کابل نموده، در روز سیزدهم شوال از حضور والا گزارش یافته، شرف منظوری یافت.

مجملّی از حالت مشکوخان بن سرورخان

و از دیگر سوی در اثنای واقعاتی‌که رقم شده آمد، مشکو خان پسر سرور. خان قوم

نوحانی، که از راه معاندت و بدخواهی دولت، تبعید و فرار خارج مملکت شده بودند، به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت مضمون معذرت مقرون، استدعای عفو تقصیر و اجازت مراجعت در کابل کرده، حضرت اقدس والا در پاسخ او رقم فرمود که: «اگر ضامن معتمد و معتبر داشته باشد، معروض بدارد تا از او پرسیده شود. اگر ضامن می‌شد آنگاه جواب فرموده خواهد شد.» و او از پرتو وصول افکندن این رقیمهٔ حضرت اقدس والا، از اشتهاراتی که در باب اجازت مراجعت فراریان چنانچه از پیش گذشت و از سمر و مشتهر شدن الطاف و اعطاف شاهانه، به هریک از خود و بیگانه در طمع خام افتاده بود، از خطایا و فتنه‌های مرتکبهٔ خود فراموش کرده، دوباره اقدام در ارقام عریضه و ارسال آن به سدهٔ سنیّه نموده برنگاشت: «شخصی که از سالها جلای وطن و آوارهٔ ملک غیر باشد، کدام شخص به چه اطمینان ضامن او خواهد شد؟ و او بجز خداوند تعالی جل شأنه و حضرت رسول (ص) ضامنی و به جز از عنایت و مرحمت پادشاهی، ملجا و مأمنی ندارد که حمایت او کند. پس متوقع و آرزومند است که از مراحم ملوکانه چیزی برای معاش او معین و مرحمت و مقرر شود تا در هرجا که مرضی خاطر همایونی باشد بوده، روز خدمت به صداقت به سر برد.» و حضرت اقدس والا در روز سیزدهم مذکور ماه شوال، در پاسخ این عرض و استدعای او رقم فرمود که: «در صورتی که خود شما افغان باشید و عمر شما در افغانستان به سر رفته باشد ضامن نداشته باشید، سرکار ما به شما از کجا و به چه اعتماد و اعتبار کند؟ و خود شما فکر کنید که دولت به شما چه بدی و سردار محمداسحق خان چه نیکی کرده بود که در خان‌آباد قطغن، نسبت به خدمت او آن قدر جانفشانی‌ها کرده، محمدعظیم خان مهمند را که شخص ریش سپید و هواخواه دولت بود، در آنجا بر درخت آویختید و آلهٔ رجولیت او را سخت بربسته تربز می‌دادید و او را به تضییق فشار بول گرفتار نموده، انواع نقمات از قوه به فعل آوردید و این همه را در عوض محاسن رفتار و کردار امیر محمدافضل خان مرحوم، که نسبت به سرور خان، پدر شما، مبذول می‌داشت، به اولاد او می‌کردید. نتیجهٔ نمک‌حرامی همین است که شخص را دربدر می‌سازد و دولت دیگر گناهی نکرده این‌قدر می‌گفت که مردم طاغی و باغی نشوند که سفک دماء و اسر عبید و اماء، به روی روز نیفتد و سردار محمداسحق

خان مردم را از غوایت، دلالت بر بغاوت کرده به تمرد و طغیان برانگیخت، باید با این‌گونه اشخاص معاونت و یاری می‌کردید، بدون ضامن دادن سرکار ما شما را به کار ندارد.»

و در پایان کار، به واسطهٔ میرزا محمدحسین خان کوتوال و وسایل و حیلی که او می‌دانست و در خدیعت و مکیدت فارغ‌التحصیل شده بود، در کابل بدون ضامن آمده، به غمازی و جال‌سازی، فرمان استرداد خانه و سرای او را به عنوانی که دانست و توانست، به دست آورده، خانهٔ ناظر نعیم را که ضبط دولت و صابون خانه بود و آن را میرزا محمدابراهیم خان قزلباش خریده و برعلاوهٔ بهای آن بیست‌هزار روپیه صرف تعمیر جدید و ترمیم آن کرده بود، به همان فرمانی‌که میرزا محمدحسین خان به جال‌سازی، برای ورثهٔ مشکوخان حاصل کرده بود، در اوایل جلوس میامن‌مأنوس اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، به حکم محمدابراهیم خان ناظر عدلیه، خواست که آن سرای را از او به رایگان گرفته، او را بی‌خانمان و دربدر سازند؛ ولی میرزا محمدابراهیم زحمت‌ها دیده و مشقت‌ها کشیده، هر چند در تحت فشار آمد، سرای را به محصل و کوتوال رشوت داده فروگذار ننمود تا که رفته رفته، حق به مرکز جا گرفت و میرزامحمد برحال و برقرار بماند. این امر جزیی را از آن ثبت و ضبط تاریخ کرد که نمونهٔ از حکمرانی حکام جاهل باشد که بدین‌گونه حکم‌ها بلاد را خراب و عباد را پراکنده می‌کنند.

و در روز چهاردهم شوال، خواجه تیمورشاه خان چاریکاری، از فوت غلام جان‌خان، مأمور حکومت نهرقدر از انهار بلخ و عبدالرحمن‌خان بابکرخیل، از عزل عزیزالله خان که نسبت به رعیت جور و ستم کرده بود، مأمور حکومت شد و هم از عزل منشی محمدیوسف خان، که اعداد رعیت را به دست بیداد آزار و اذیت نموده و مال زیاد به مصادرت گرفته بود، خدادادخان محمدزایی، چنانچه از پیش اشارت شد، مأمور حکومت اندخود گردیده، از کابل راه آنجا برگرفت و هم محمدحیدر خان پسر سردار عبدالله‌خان تیموری که از تغییر میرنبی‌خان کوهستانی، که نسبت بر رعیت ظلم و جور کرده، او به حکومت سیقان و کهمرد چنانچه گذشت شده بود، قرار انتشار اشتهار عهد امارت امیر مرحوم، ده تخته گلیم و شش رأس اسپ و دو تخته کمپل، که رعایای آنجا به نام تحفه و هدیه به او داده بودند،

ارسال کابل نموده تحویل کارکنان پادشاهی شد.

و هم در این ایام، میرزا عبدالخالق خان مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، که حاجی عبدالهادی خان مریض گردیده و از راه معالجه در مزارشریف آمده، میرزا محمدمهدی پسرش به امر والا از کابل، چنانچه گذشت، راه تیمارداری پدر خود برگرفته و قبل از ورود در مزار، پدرش فوتیده حاجی عبدالخالق خان تنها در بخارا مانده بود، ده‌هزار تنگه را از حلویات آب لیمودار روسی به فرمانی که به نامش اصدار یافته بود، از بخارا گسیل داشته واصل کابل شد و صرف محفل حضور والا شده آمد.

و هم در روز چهاردهم مذکور ماه شوال، از تغییر محمدافضل خان، که نسبت به ضعفای رعیت جور و ستم از قوه به فعل آورده طلب کابل شد، فضل‌احمد خان کوهستانی مأمور حکومت فیض‌آباد بدخشان گردید.

تبعید هرات شدن میرزا محمدعمرخان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، میرزا محمدعمر خان، نویسندهٔ کوتوالی کابل، که از غداری‌ها و خسارت‌ها و خیانت‌های میرزا محمدحسین خان کوتوال آگاه بود و همه را موبه‌مو و هوبه‌هو می‌دانست، خواست که به حضرت اقدس والا آگهی ادعای ابراز دادن و به روی روز آوردن خیانات و غبونات او را کرده به منصهٔ ظهور رساند؛ و میرزا محمدحسین خان از این عزم و ارادهٔ میرزا محمدعمر خان آگاه شده، او را به تهمتی مورد عتاب حضرت اقدس والا ساخته، در روز پانزدهم شوال با میرزا محمدصدیق خان و میرزا محمداسلم خان برادران خود، مأمور تبعید و نقل مکان از کابل در هرات شده، حکم والا نفاذ یافت که قرار درجهٔ نویسندگی تنخواه از دولت به هر سه تن بدهند. و ایشان در هرات رفته خدمت کنند. و در روز دوشنبه نوزدهم شوال از مأمور هرات شدن ایشان به قاضی سعدالدّین خان حکمران آنجا فرمان رفت که میرزا محمدصدیق خان و میرزا محمدعمر خان و میرزا محمدحسین خان و میرزا محمداسلم خان را، که با هم برادر و مأمور اقامت هرات شده به هر یک ایشان قرار لیاقت تنخواه و خدمت بدهد. و این میرزا محمدعمر خان در پایان کار از حسن خدمت خود، چنانچه

بیاید، از هرات مأمور مزارشریف شده و از آنجا در کابل بازآمده با میرزا محمداسلم خان برادر خود، از فوت میرزا عبدالحسین خان پسر حاجی‌عبدالهادی خان به منشی حضور سردار نصرالله خان، نایب‌السلطنه سرافراز گشت و از سبب منشی بودن نزد او، به امر امیر امان‌الله خان غازی، سرای و مایملک او و برادرانش ضبط و خودشان با عیال و اطفال خود از راه تبعید، مأمور اقامت بدخشان و قطغن شده، مدتی پس از فوت سردار نصرالله خان در زندان، از عریضه و استدعای خود، معفو و مجاز و در کابل آمدند. و میرزا محمداسلم خان برادرش به مدیرت مستوفیت ایالت کابل و نواح آن ممتاز و سرافراز و مأمور گشت.

قطع دست ملاّ یوسف و میرزا محمدنبی نامان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، میرزا محمدنبی نام، محرر زیر دست سردفتر خزانهٔ بدخشان، با ملاّ محمدیوسف نام حکاک، که سابق مُهر قاضی بدخشان را منقّر و محکّک ساخته و به کار برده گرفتار و محبوس و پس از زجر و توبیخ رها شده بود، در معرفت و مصاحبت کشوده، مهر غلام‌محی‌الدین خان خزانه‌دار آنجا را ساختند و رسید شانزده روپیه را که عاید خزانه شده بود، دوصد و شانزده و رسید دوازده روپیه را که یکصد و دوازده روپیه مرقوم و مهمور کرده با سه قطعه رسید دیگر که در مبلغ مندرج آنها نیز افزوده بودند، به احادی که روپیه تحویل خزانه کرده بودند بداد. و از عرایض وقایع‌نگاران بدخشان، به گوش راست نیوش اقدس والا رسیده، فرمان تفتیش و تفحّص و تحقیق اصدار فرموده، هر دو تن میرزا محمدنبی و ملاّ یوسف مأخوذ گردیده، در وقت استنطاق بر کار ناهنجار خود اعتراف و اقرار کردند. و پس از وصول رقیمهٔ اقرار هردو تن به حضور والا، در روز نوزدهم مذکور شوال، ارقام رفت که دست راست ملاّیوسف و دست چپ میرزا محمدنبی را از بند قطع کرده، نصف مبالغ مندرجهٔ رسیدها را از یکی و نیم دیگرش را از دیگر ایشان حصول و واصل خزانه نمایند. و نظر بدین‌گونه امور، ارباب دول همواره اشخاص با دیانت بری از خیانت را پس از حصول معلومات بر حالت‌شان، مأمور کارهای دولت و سلطنت کرده، هر خسیس دون‌همت غدر و خسارت‌پیشه را در مهمات دولتی دخالت نداده و نمی‌دهند که باعث حدوث زیان

در مال دولت و رعیت و فتنه و فساد شده و می‌شوند، برخلاف بعض سلاطین که هر کانا و کامل و دانا و جاهل را بدون اختبار و امتحان، که از اهل حرفت و صناعت بوده‌اند هم دخیل کار سلطنت نموده، خرابی در ملک و دولت خویش وارد نموده‌اند که متون تواریخ گواه این مقال است.

برحالی پاره‌ای از وظیفهٔ مستمرهٔ مدارس فیض‌آباد

و مقارن این‌حال، از عریضهٔ میرزا خان‌شیرین خان، سردفتر بدخشان، که از تغییر میرحفیظ چنانچه گذشت مأمور شده بود، حالی رای والا شد که در عهد امارت امیر شیرعلی‌خان مرحوم، نایب محمدعلم خان حکمران ترکستان و بدخشان مقدار شصت خروار به وزن کابل گندم و پنجصد تنگه نقد جهت مصارف طلبهٔ مدارس سه‌گانهٔ فیض‌آباد معین و مقرر کرده و پس از فوت نایب مذکور، سعیداحمد خان نام، حاکم فیض‌آباد، این مقدار را زیاد فهمیده، از جمله پنجصد تنگه و بیست خروار گندم را برحال داشته، چهل خروار را موقوف نموده، این مبلغ و مقدار تا زمان حکومت سردار عبدالله خان توخی، که از حضور حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم به حکومت بدخشان مأمور شده برحال بوده و می‌برده‌اند و او موقوف کرده است. و حضرت والا در روز بیستم شوال از جمله پنجصد تنگه و دوازده خروار گندم را برحال فرموده ارقام نمود که: «شخص امین با دیانتی را به سرپرستی مدرسه مأمور و در سالی دوصد تنگه را برای او معین و مقرر کرده، سه صد تنگهٔ دیگر را با دوازده خروار گندم در بین طلاب هر سه مدارس علی‌السویه قسمت کند.» و هم در این ایام، سی تن وکلای قبایل ترکمان و اوزبک سکنهٔ نواح و توابع آقچه و غیره رمه‌داران، که از سبب پوست قره‌گلی چنانچه گذشت طلب کابل شده بودند، حاضر دارالسّلطنه آمده، چون باریاب گشتند حضرت والا ایشان را نوازش و بر بهای پوست قره‌گلی که از هر جلدی از دو رقم تقر و کبل را دولت برای تجارت خریده، هفت پول و ده پول می‌داد افزون فرمود، و به سه درجهٔ اعلی و اوسط و ادنی افزونی را تعیین و تقسیم نموده، در روز بیستم مذکور شوال، همه را از عطای خلعت و بیانات ملاطفت، شادخاطر ساخته رخصت مراجعت داد.

و هم در این هنگام، عده‌ای از فراریان مردم افغان و هزاره و قزلباش، که در

مشهد شده اقامت غربت گزیده بودند، به واسطهٔ انتشار اشتهاراتی که از پیش به شرح رفت، با هم مشورت کرده از جمله هشتاد و چهار نفر از اقوام مذکوره، عهدنامه‌ای در قرآن شریف نگاشته و خاتم برنهاده، با عریضهٔ مشعر بر استدعای اجازت مراجعت از آنجا در افغانستان، به توسط عبدالله‌خان کارگزار ارسال حضور والا نمودند و با هم قرار دادند که این عهدنامه و عریضه را نمونهٔ صدق و کذب اشتهار و اجرای کار دانسته، هر چه از حضور والا صادر گردد آن را درس و سرمشق خود دانسته، عموماً اقدام در تعمیل نمایند. و حضرت اقدس والا در روز بیست‌وپنجم شوال، بعضی را اجازت مراجعت و بدیشان نگار داد و برخی را که صاحب نفوذ و شریر در بین ایل و الوسش می‌دانست، اجازت مراجعت نداد.

و هم در روز یکشنبه بیست‌وپنجم مذکور ماه شوال، ملاّعبدالمجید خان از حبس و عزل ملاّ عبدالرحمن قوم وردک، که زوجهٔ شوهرداری از تبعهٔ دولت ایران را چنانچه گذشت در آغوش مواصلت و بستر مخالطت کشیده طلب کابل شده بود، مأمور قضای محکمه چخانسور شد.

شرارت و تمرّد و طغیان بعضی ملکان جلال‌آباد

و هم در این هنگام، محمدعلی خان سیقانی، حاکم جلال‌آباد، که جهت بعض امور طلب کابل شده مسئول آمده بود، عدم اجرای برخی کار را که از اغفال او نبود، حواله به شرارت و مفسدت ملک سلطان جان از قریهٔ طوطو و ملک محمدافضل وزیری و محمدحسن کجه و غلام‌محی‌الدین پسر او و نورمحمد خان خواجه‌زایی، متوطن قرب گوشته و گرداب، و محمدیوسف برادر زادهٔ او و هر شش تن از مردم خوگیانی تابع جلال‌آباد و نایب و شاه زمان و احمدگل نامان، ملکان موضع اغز شنوار نمود، و هم برطبق اظهار و منسوب به شرارت نمودن محمدعلی خان، آنان را از عرایض وقایع‌نگاران جلال‌آباد و نواح آن به سمع فیض مجمع والا رسید که هر نُه نفر مذکور مفسد و شریراند و اشخاص سارق و قاتل را جا و پناه داده، از ادای مالیات دیوانی نیز سر باززده، مال‌التجاره را به زبردستی و قاچاقی از بنادر عبور داده خسارت به گمرک می‌رسانند. و از این اظهار محمدعلی‌خان و وقایع‌نگار، حضرت والا در روز دوشنبه بیست‌وششم شوال دوصد تن از پیادگان

چپراستی خاصهٔ شاهی را از کابل مأمور اقامت قلعهٔ محمدشریف واقع وزیری و قلعهٔ محمدیوسف خوگیانی کرده، امر نمود که در هر دو قلعه جای گزیده مواظب حراست بنادر و معابر طرق سه‌گانهٔ از رومرگی‌خیل و آگام و غیره حدود خوگیانی که ملکان مسطوره مال‌التجارهٔ بازگانان را بدون دادن باج و خراج گمرک، از آنها به تغلب و قاچاقی عبره داده در خارج می‌رسانند بوده، نیکو حفاظت کنند که کسی برخلاف قواعد مرسومهٔ دولتی، از طرق و معابر مذکوره عبور نتوانند نمایند؛ و هم کدخدایان نه‌گانه را که مرتکب شرارت و مباشر طغیان شده‌اند محبوس و ره‌نورد کابل سازند و هم خود محمدعلی خان، حاکم جلال‌آباد را که حاضر کابل بود ارشاد فرمود که شش نفر از ملکان فتنه‌جوی مفسده‌خوی را او به دست خدمهٔ حکومت بدهد و سه تن دیگر هر یک شاه زمان و نایب و احمدگل نامان را به نام کرنیل ولی‌احمدخان ارقام نموده، چهل تن سوارهٔ نظام، از کابل نیز امر رفتن کرد که هر نه نفر ملکان متمرده را گرفتار و رهسپار کابل سازند.

و هم در خلال واقعات مسطوره، سرتیب محمدحسین خان، حارس و مقیم بندر دکه مریض شده، از عریضه و استدعای خود، از راه تغییر هوا و تبدیل جا و علاج اطباء به آمدن کابل اجازت یافته، چون وارد دارالسّلطنه شده از تقبیل سدهٔ علیا مستسعد گشت. حضرت والا یک میل تفنگ نیم دراز ناوه‌پر، ساخت ماشین‌خانهٔ کابل که در تعداد نمرهٔ ۱۷۶۲ بود، بدو مرحمت و موهبت فرموده، خرم و خوش‌دل و شادخاطر نمود.

روی امید به سوی حمایت این دولت آوردن کدخدا علی‌اصغر خان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، کدخدا علی‌اصغر خان بلوچ نجرانی با کدخدا علی‌خان و کدخدا محمد خان برادران و کدخدا جان‌محمد خان و کدخدا رضاقلی‌خان پسران خود، که در سالی چهارصد و سی خروار غله و چهارصد و سی تومان ایرانی، که دو هزار و یکصد و پنجاه روپیه به شمار می‌آمد، از دولت ایران تنخواه سر و ملکانه داشتند، از جور ستم حاکم سیستان به ستوه آمده، از استماع مراحم و الطاف شاهانه، که نسبت به میر جعفر سیستانی چنانچه گذشت مبذول گشت، امیدوار عنایات خسروانه گردیده و پشت به دولت ایران

داده، با دوصد خانه‌وار از قوم خود، روی به سوی حمایت این دولت نهاده، در چخانسور نزد آخندزاده فقیرمحمد خان وارد آمده اقامت ورزیدند. و او معروض داشته، حضرت والا در روز بیست‌وششم مسطور ماه شوال ارقام و احکام فرمود که: «تا نوروز سنهٔ آیندهٔ توشقان ئیل که در روز بیست‌ودوم ذیحّجه مجدّد خواهد شد، قرار هر واحدی از تعداد نفوس ایشان را در ماهی سه سیر و سه چارک به وزن کابل غله از دولت برای خوراک ایشان داده، پس از نوروز کدخدایان مذکوره را گسیل کابل نماید تا مداری برای معاش روزگار ایشان نهاده‌اید. چنانچه در کابل آمدن و مورد تفقد و احسان شاهانه شدن‌شان در موقعش رقم خواهد شد، إن‌شاءَالله تعالی.

مرتکب قتل قابل نام شدن قاضی میر ابوالحسن

و هم در اثنای واقعات مسطوره، قابل نامی، از قاطنین موضع دم‌گلی واقع چغانسرای، شام هنگامی، راه ادای نماز به سوی مسجد برگرفته مفقود گشت و بامداد آن برادر قابل با امیرشاه نامی نزد محمدجعفر خان کرنیل هزاره که حکم حبس او در شب بیست‌وسوم رمضان چنانچه گذشت صادر گشته و هنوز گرفتار و رهسپار کابل نگردیده بود شده، اظهار کردند که قاضی ابوالحسن پسر قاضی میر لطیف عزم قتل او را داشت و همواره روز انتظار در طلب فرصت اقدام در این‌کار ناهنجار می‌گذاشت تا اینک او را به تیغ جور از میان برداشت و پس از سه روز نعش مقتول در موضع تیشه، از بین رود اسمار پدیدار آمده، سرش از گردن و هر دو دست از ساعد و هر دو پا از ران مقطوع و مفقود معلوم گشت و آلت رجولیت او را از بین خس و خاشاک خاک‌انداز خانهٔ قاضی ابوالحسن یافتند و دعوی قتل را بر قاضی و خلیل نام خواهرزاده‌اش کرده، کرنیل محمدجعفر خان هر دو تن را محبوس فرموده، به جنرال بهاءُالدّین خان مقیم اسمار و قاضی کنر آگهی داد. و پس از آن که کرنیل محمدجعفرخان از گرفتار سلاسل سیاست حکومت شدن محمداکبر خان نایب برگد در کابل آمده محبوس گشت، از عریضهٔ جنرال بهاءُالدّین خان به سمع فیض مجمع والا رسیده، در روز بیست‌وهشتم شوال محمداکرم خان حاکم و اهالی محکمهٔ شرعیهٔ کنر علیا را ارقام کرد که اگر دعوی

جانبین قطع و فیصل شده باشد فیصله خط؛ و الاّ قطع و فیصل کرده معروض دارند. و چون مدعّیان بر مدّعی علیهما گواه قتل را نداشتند، قطع مخاصمت‌شان به سوگند شده، هفت هزار روپیه دیهٔ ثار و جرم سرکار بر عموم مردم آنجا حواله و حصول گشت.

فوت قاضی میر سیف الدین خان

و هم در روز بیست‌ونهم مذکور شوال، ملاّمیر سیف‌الدین خان، قاضی محکمهٔ شرعیهٔ حضرت امام، از مرض ذات‌الجنب فوت شده به رحمت حق واصل گشت.

شرح حال دزدان قوم الکوزایی

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعات مسطوره، عبدالاحمد و رازمحمد و نیازمحمد و سلام نامان، از قوم الکوزایی، طریق سرقت و غارت برداشته و در حدود جوی‌سپید، کمین گزیده، سعید نام پیادهٔ پست‌خانهٔ منزل رباط را، که مکاتیب دولتی و رعیتی را در شب از منزل مذکور برداشته، سرگرم طی مسافت منزل و محافظ‌خانهٔ میانه معروف به مانه بود، دیده بر وی حمله کردند و دست چپش را از دم شمشیر جراحت رسانیده، سعید نام به گریختن خود را از دست‌شان کشیده، در قریه دخیل رباط رسانید و بدرقه گرفته مکاتیب را در منزل مانه واصل نموده تسلیم پیادگان، پست‌خانهٔ آنجا کرد و خود در شهر قندهار شده، از حاکم داد خواست و او محصل گماشته امر کرد که مردم دور و نزدیک آن حدود، قرار قاعدهٔ کتابچهٔ حکومتی، یا دزد و جارح را به دست بدهند و یا ده هزار روپیه به نام جرم تحویل خزانه کنند. و از صدور این حکم حکمران قندهار، مردم آن حدود را پای اصطبار بیقرار آمده، از جملهٔ دزدان، سلام نام را به دام آورده حاضر بار کردند و او سه نفر رفقای مذکورهٔ خود را نشان داده، خود نیز اقرار بر حرفت سرقت و جراحت دست سعید نام نمود و پس از احضار، رفقای او انکار آورده، خود او نیز منکر شده اظهار کرد که از ضرب چوب و لت و کوب، اقرار و اعتراف نموده بودم والا نه سارقم و نه جارح، و چون کار بدین‌جا رسیده قرار یافت هر چهارتن دزدان دیهٔ جراحت دست سعید نام را به سه صد روپیه با او مصالحه کردند و حکمران

قندهار ایشان را هم‌چنان محبوس داشته، ماجرا به حضور والا نگاشت. و در روز بیست‌ونهم مذکور ماه شوال، از حضور احکام رفته هر چهارتن محبوس طلب کابل شدند که اگر سارق و جارح نمی‌بودند سه صد روپیه را به صلح به ذمت خویش نمی‌گرفتند. پس باید زجر و توبیخ ببینند که خود ایشان تائب و باعث عبرت دیگران شوند که دیگر اقدام در این‌گونه امور خارج از شریعت و دستور نکنند.

فرار کردن سپاهیان کوهستانی

و هم در خلال وقایع مسطوره، چند تن از فوج پیادهٔ نظام کوهستانی، که در خوست اقامت خدمت داشتند، مصدر فتنه شده امر والا در مواخذهٔ ایشان اصدار یافته، ایشان به تحریک و اغوای میجر فیروز، راه فرار جانب خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس برداشتند و از جمله چهار تن را محمداکبر خان نایب برگد، که هنوز طلب کابل و محبوس نشده بود، از قرب سرحد گرفتار ساخته، در زندان سیاست انداخته، تا این وقت محبوس بودند، طلب کابل شده کیفر کردار خویش دیدند.

وقایع ماه ذیقعدهٔ سنهٔ هزار و سه صد و بیست هجری

در تضاعیف واقعاتی که ثبت و رقم شد، محمدحسن خان کمیدان فوج پیادهٔ نظام نایک حواله‌دار، بروات ملکان مردم منگل را، که در گردیز حواله داشتند، بر لعل‌گل‌خان رئیس قوم تاجیک سکنهٔ گردیز، حواله و میان‌خان نام حواله‌دار را امر حصول کرد. و او با لعل‌گل‌خان به عادت مستمرهٔ محصلین زشتی و درشتی آغازیده و به همدیگر سقط و دشنام گفته به منازعت و مناقشت برخاستند و زد و خوردی به مشت و لگد و سنگ و چوب به روی کار آمده، بعد جانبین با دل پر از کین هم در جای خود قرار گرفتند. و ماجرا از عریضهٔ وقایع‌نگار آنجا حالی رای والا شده، در روز دوشنبه چهارم ذیقعده، لعل‌گل‌خان و محمدحسن خان کمیدان و

میان‌خان حواله‌دار را به ذریعهٔ فرمان، طلب کابل فرموده، سید جلال خان کمیدان را فرمان رفت که تا زمان مراجعت کمیدان محمدحسن خان از کابل، اجرای امور فوج تحت امر او را به رسم نیابت عاریت بنماید. و ایشان در کابل آمده و شرفیاب بار گشته، حضرت اقدس والا هر سه تن را که مأمور و خادم دولت از کشوری و لشکری بودند، اندرز و نصیحت ترک عداوت فرموده دلالت و هدایت بر اتفاق و اتحاد نموده و در بین آشتی داده رخصت کرد که مشغول و مواظب خدمت خود بوده لشکری و کشوری چون برادر با هم زیست و سلوک نموده، طریقهٔ انیقهٔ اسلامیت را فرو نگذارند و به اغوای ابلیس طریق عداوت هم نسپارند.

عزل محمدعلی‌خان از حکومت جلال‌آباد لمقان

و از دیگر سوی در روز پنجم ذیقعده، محمدعلی‌خان سیقانی، که طلب کابل چنانچه گذشت شده بود، از بطالت و بی‌خبری در خدمات پادشاهی و نرسیدن به امور حکومتی، به دربار عام، معزول و مأمور شد که در روزی دو وقت در محکمهٔ کوتوالی حاضری داده، از شهر بیرون نرود. و فیض‌الدین خان کرنیل نظامی مقیم لمقان را فرمان رفت که محمدعمر خان کرنیل افتخاری، قایم مقام محمدعلی خان در لمقان را با برادران و خدمه و منسوبان ایشان از جلال‌آباد و لمقان یک‌جا گرد آورده، به طور نظربند و در تحت حراست همه را گسیل کابل کند. و هم عبدالکریم خان پسر سعدالدین خان، حکمران هرات را، که حاضر بار و به پای ادب ایستاده بود، از عزل او مأمور حکومت جلال‌آباد و امر والا نفاذ یافت که مال و متاع و دواب و مواشی محمدعلی خان و محمدعمر خان را تمام در قید سیاهه در آورند تا اگر مال دولت و رعیت بر ذمت ایشان باشد ضایع نگردیده، از مال و منال خودشان به حصول رسد.

به منصب سرهنگی نایل شدن محمدحسین‌خان

و هم در این روز، سرتیب محمدحسین خان، مقیم و سرحددار دکه، که در کابل چنانچه گذشت آمده و به دربار عام روز مخصوص سپاه نظام حاضر بود، مورد الطاف و اعطاف بیکران شاهانه گردیده، به منصب سرهنگی سرافراز و ممتاز گشت

و تمامت پیادگان ساخلو مقیمهٔ مواضع بندر دکه و اسمار و معابر و مواقع مستعدهٔ کافرستان و لعلپوره و شنوار و کوتوالی جلال‌آباد و دسته‌جات میر محمدشاه خان و عبدالرشید خان، سرتیبان مقیمان کنر علیا و سفلی را فرمان رفت که همه در تحت امر و فرمان او بوده، به ایما و اشارتش اقدام در خدمت نموده، از اطاعتش در خدمت دولت سرباز نزنند. و هم فوراً در روز مذکور، که عبدالکریم‌خان مأمور حکومت جلال‌آباد شد، دو هزار روپیهٔ کابلی بر تنخواه سالانهٔ او افزون گردیده، اصل و اضافهٔ آن سه هزار روپیه به شمار آمده، فرمان شد که این دو هزار روپیه را تا وقتی که به حکومت جلال‌آباد برحال باشد، به او داده پس از آن ندهند.

و مقارن این حال، سردار گل‌محمدخان، سابق حاکم ارگون، که مأمور استرداد اموال مسروقه و دفع نزاع و مناقشهٔ مردم سرحدیهٔ تبعهٔ دولتین افغانستان و انگلیس چنانچه گذشت شده بود، سامان سفر ساز کرده در روز هفتم ذیقعده از کابل حرکت کرده راه سرحد جنوبی برگرفت که إن‌شاءَالله کارروایی او در موقعش رقم خواهد شد. و در روز شنبه نهم ذیقعده، در ماهی یکصد و ده روپیه بر اصل تنخواه محمدحسین خان که به منصب سرهنگی ترفیع یافت، افزود گردیده اصل و اضافهٔ آن در ماهی دوصد و بیست روپیه ثبت دفتر تشخیص گشت.

به توپ بسته شدن نوکر میرواعظ

و هم در این روز، نوکر میر واعظ‌خان انبار و گدام‌دار مزار شریف، که مبلغ نقد انبار را از خانهٔ آقای خود دزدیده بر سرقت اقرار و اعتراف کرده، حکم والا به یاسای او اصدار یافته بود، در مزارشریف به دهن توپ بسته و پاره پاره گشت.

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطورهٔ این سال، پوست قره‌گلی، که همواره در عهد امیر مرحوم از نود و شش الی یکصد و یکصد و ده و بیست هزار جلد به دست اشترای مأمورین دولت آمده، از راه تجارت گسیل بخارا می‌شد، در این سال هفتاد هزار و نود جلد به دست آمده و حضرت والا از عریضه حکمران ترکستان بر کسر عمل و زیان سی الی چهل هزار جلد آگاه گردیده، در روز یازدهم ذیقعده فرمان کرد که: «همه را در بخارا حمل و نقل داده، تسلیم میرزا عبدالخالق مأمور فروش آن نمایند.» و از این روز به بعد تجارت پوست قزه‌گلی از

عدم بازپرس حضرت والا رو به انحطاط نهاده، و رفته رفته این تجارت دولت که در سالی سی الی چهل لک روپیه عاید می‌گشت، مقطوع گردید.

شرح حال میرزا پاینده‌محمد از مریدان ملاّ نجم‌الدین

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، میرزا پاینده‌محمد نام جلال‌آبادی، سردفتر تاشقرغان، از مریدان جناب ملاّنجم‌الدّین مرحوم، سی هزار روپیه از مال دولت را صرف بذل شیوخ و پیروان ملای مذکور و فقراء و مساکین نموده، از عریضهٔ حکمران ترکستان حالی رای والا شده فرمان کرد که: «یک روپیه از مال بیت‌المال را نزد او نگذاشته به حصول رساند.» و این میرزا پاینده‌محمد در پایان کار، از تاشقرغان معزول شده و در کابل آمده، به واسطه‌بازی سردفتری غزنین را حاصل کرد و در آنجا به اتفاق میرزا عبدالاحمدخان، که هردو تن در تعصب جاهلانه طاق و به غایت ره‌نورد نفاق بودند، مردم سلیمان‌خیل و غیره را، که تا این وقت اگر چه شرارت و جهالت و لجاجت دایمه در نهاد داشتند، گاهی بر رعایای توابع و نواح غزنین تاخت و تاز و سرقت و غارت آغاز نکرده بودند، اغوا کرده و دزدان ایشان را در خفا تحریک به قتل و غارت مردم هزاره نموده، ایشان را چنان جری و جسور ساختند که در پایان کار عموم قوم سلیمان‌خیل خصوص مردم سلطان‌خیل و موسی‌خیل به‌سان پادشاهی با تفنگهای ماشین‌گن انگلیسی و بارهای فشنگ، حمله و یورش کرده و از قره‌باغ و جیغتوی غزنین تجاوز نموده، حمله و یورش را تا به هزارهٔ بهسود و دایزنگی و مالستان و جاغوری جاری ساختند، و از این جسارت آنها و عدم بازپرس حکومت، طوایف وردک و اندر و ترکی و علی‌خیل نیز در سرقت و غارت شامل شده، هرج و مرجی در غزنین و توابع آن انداخته که شرح فتنه و فساد و شرارت ایشان را وقایع‌نگار عهد امیر امان‌الله‌خان غازی که جسارت ایشان در عهد او ترقی یافت، ثبت و ضبط تاریخ خواهد کرد. و میرزا پاینده‌محمد پس از افروختن این آتش در نواح غزنین و قتل میرزا عبدالاحمدخان، در جلال‌آباد رفته و هر چند جد و جهد نمود که مأموریتی از دولت حاصل نماید، از بدکنشی و نکوهیده‌منشی، موفق و مظفر نیامده، آخرالامر فرار کرده در پشاور رفت و در آنجا رشتهٔ ارادت دولت انگلیس را به گردن اطاعت انداخته، در سالی

دو هزار روپیه از آن دولت به دساست تنخواه یافته، مرید انگلیسان شد.

عایدات یکسالهٔ ترکستان در این زمان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار محمدعزیز خان، حکمران ترکستان، به فرمان حضرت والا عواید و فواید ملکیهٔ ترکستان افغانی را در قید شمار آورده، معروض داشت که در این سال ده لک روپیه ارسال کابل شده، سه لک و هفده هزار روپیه نقد و هفتصد خروار غله صرف مشاهره و خوراکهٔ سپاه نظام ترکستان گشته و بهای هفتصد رأس اسپ و چهارصد نفر اشتر و هفتاد هزار و نود و هفت جلد پوست قره‌گلی ادا گردیده، بر علاوهٔ همه، بیست لک روپیه نقد و بیست هزار خروار غله افزون از مصارف لشکری و کشوری و بهای پوست قره‌گلی و اسپ و اشتر خریداری به شمار آمد.

شرح حال عبدالوهاب پلاو دزد

و هم درخلال احوالی‌که رقم شده آمد، عبدالوهاب نامی از افغانان میدان کابل، به توسط ملاّ سرور خان اسحق‌زایی، که نزد سردارنصرالله خان رتبه و مقامی داشت، در عهد شهزادگی حضرت والا در سلک پیشخدمتان منسلک خدمت شده و روزی از گدازادگی و عدم نجابت و ارومت خاندانی پلاو را دزدیده و حضرت والا به چشم سر دیده معزولش فرمود. و او از خجالت و انفعال در هرات رفته به مکتوب سفارش ملاّ سرور به درب بار حکومت هرات رشتهٔ خدمتی به دست آورد. و در این ایام به طمع خام افتاده به ذریعهٔ عریضه استدعای عفو تقصیر و عوض ملک پدری واقع میدان خود را در هرات از خالصه‌جات کرد. و حضرت اقدس والا که از رذالت او آگاه بود در روز دوازدهم ذیقعده در پاسخ او رقم فرمود که: «دزدیدن پلاو شما به خاطر سرکار ما است و فراموش نشده، اگر در نظام و ملک نوکر باشد، او را موقوف نمایند که چنین اشخاص رذیله شایان ملازمت و خدمت دولت نیستند و بسا است که اگر کار به غیر اهلش داده شود، همان حکایت بوزینه و نجاری و اشتر و علاقه بندی به روی روز افتاده، مفاسد عظیمه روی خواهد داد.»

قتل سعید نام هزاره

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، مجنون و نظرمحمد نامان، از قوم نورزایی، با غلام‌حسن نام الکوزایی، سعیدمحمد نام هزاره را که با دختر برادر خود در کوتل مورچه، خاک شور برای نمک طعام جمع می‌کرد، به قتل رسانیده و آن دختر را در علاقهٔ نیش بفروختند و از مقدرات و قضایای مبرمهٔ الهی، قتلهٔ مذکوره گرفتار آمده، نزد حکمران قندهار اظهار کردند که هزارهٔ مذکور با آن دختر مشغول فعل زنا بود مقتولش کردیم؛ و دختر برخلاف آنها به گفتار آمده، اظهار کرد که شخص مقتول عم من بود و هیچ عم با دختر برادر خود زنا نکرده و نخواهد کرد که عم من می‌کرد، اینها دروغ می‌گویند و حضرت اقدس والا از عریضهٔ حکمران قندهار بر ماجرا آگاه شده، فیصلهٔ این قضیه را به محکمهٔ شرعیه راجع فرمود. و در پایان کار چون نظرمحمد و غلام‌حسن به تعلیم ملایی اظهار کردند که: «ما دو نفر دست و پای سعیدمحمد را گرفته، مجنون او را ذبح کرد.» و مجنون نیز در محبس فوت شده بود، اهالی محکمهٔ شرعیه بر قصاص هر دوتن معاون قتل فتوی نداده، هریکی را سی و نه دره به دست تعزیر زده و در هر ضرب دره پنج روپیه به نام جریمه بر هردو تن حواله کردند. و ایشان که استطاعت نداشتند از ادای جریمه عاجز آمده، حکمران قندهار ماجرا معروض داشت و حضرت اقدس والا در روز دوازدهم مذکور ذیقعده ارقام و احکام نمود که: «هر دو تن از احاد و افراد شریر و مفسدند. ایشان را از حلیهٔ بصر عاری ساخته، پس از نیکو شدن جرح چشم، هردو تن را رها دهد که در حالت کوری روز به سر برده، کسی را نبینند. و آن دختر هم‌چنان در دست مشتری بماند و کسی به داد او نرسید.

و هم در این روز حضرت اقدس والا از عزل محمدعلی خان و تغییر محمدعمر خان، قایم مقام او، محمداسلم خان کوهستانی را به حکومت لمقان مأمور فرمود و کافرستان را نیز در تحت حکومت او قرار داد.

و در روز چهاردهم ذیقعده ملاّ یحیی، خطیب و واعظ مسجد جامع هرات، فوت شده در پایان کار عبدالفتاح پسر اکبر او از عریضه و استدعای حکمران آنجا به خطابت و موعظت مأمور گشته، در سالی هزار و دوصد روپیه کابلی نقد و شش خروار غله تنخواه پدرش بر سبیل میراث برای او و دو تن برادرانش برحال و

معین گشت.

عزل منصب‌داران سواران نظام تولواره

و مقارن این حال، در روز پانزدهم ذیقعده ولی‌محمد خان نایب رساله‌دار و امیر محمد خان میجر و سیداحمد کوت دفع‌دار و عبدالغفارخان جماعه‌دار، از فوج سوارهٔ نظام تولواره، که در کار نظام بیباک بودند و تنخواه نام سپاهی را که خودش غایب، بود از دفتر نظام گرفته، هر چهار تن به اتفاق سه سه روپیه و زیاد و کم در بین خود قسمت کرده بودند، از ملازمت نظام موقوف و از خدمت و نعمت احسان پادشاهی محروم گردیده، تنخواه سه ماههٔ هر یک به نام جرم بازگشت شد. و با وجود این‌گونه تنبیهات و تهدیدات هدایت و موعظت آیات ذات دانش سمات معدلت صفات اقدس والا که در بعض مواقع نادره در انباه عموم مأمورین و خدمهٔ دولت از لشکری و کشوری از قوه به فعل می‌آورد که دیگران از بازپرس همایونی آگاه بوده، اقدام در امری که موجب ملام‌شان باشد نکنند و از خوف خدا و بازخواست و سیاست پادشاه و خجالت و انفعال در نزد امثال و اقران و احبای خود پیرامون آن نشوند، قایدین سپاه و عمّال دیوان و حکّام و قضات، مرتکب بسی آزارها و ایذاهای عامه آمده، قصور بدنامی خسارت از خون و مال ضعفای رعیت و اعداد ملت عمارت کرده، خویش را مسئول خدا و رسول و خائن دولت و خاسر ملت در شمار آورده و می‌آورند و بدان فخر و مباهات کرده، در انظار اظهار دیانت و اسلامیت کرده و می‌کنند.

احداث قصر دلکشا

و هم در این ایام، قصر سعادت و عشرت‌حصر دلکشا را معماران و استادان چابک دست و مهندسان با دانش خرد پیوست، به امر حضرت اقدس والا اساس نهاده، مشغول و مواظب تعمیر آن شدند. چنانچه در روز شانزدهم ذیقعده کارکنان دولت و خدمهٔ سلطنت را که برای اجرای امور مهمهٔ ضروریه در پشاور و کراچی و کلکته و بمبئی اقامت خدمت داشتند، فرامین عدیده همه به یک مضمون رفت که آهن آلات سقوف و استوانه‌های آن را از هند و اروپا اشتراء نموده ارسال دارند. و

این قصر در این ایام احداث یافته تا سنهٔ هزار و سه صد و سی ساخته و افراخته گشته، در سنهٔ هزار و سه‌صد و سی و چهار، تمامت اسباب و سامان زینت و فرش آن انجام گردید.

و از دیگر سوی، در شب اول جنوری که در دهلی محفل و بزم تاج‌پوشی ادورد هفتم، پادشاه انگلستان معین و مرتب و منتظم گردید، ملاّ محمدعظیم تاجر کابلی گماشتهٔ این دولت در بمبئی، بنابر آن که انگلیسان تمامت بلدان و امصار هندوستان و سند و پنجاب و پشاور و دیره‌جات و کشمیر را آیین‌بندان و چراغان فرموده بودند، عمارت متعلقهٔ این دولت واقع بمبئی را زینت و آرایش شایسته نموده، مراسم جشن و سرور دوستانه را به تقدیم رسانیده، از مصارف این جشن و جشن مولود حضرت والا، که در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الآخر و ختم سال فوت امیر مرحوم، که در روز نوزدهم جمادی‌الآخر در افغانستان به پای رفته، او در بمبئی نیز به تقدیم رسانیده بود و جشن لقب سعادت منتسب سراج‌الملّة والدّین که در اول ثور و بیست‌وسوم محرم آتی تعیین آن شده چنانچه گذشت اشتهار آن انتشار پذیرفت، معروض حضور داشت که تفیصل اخراجات خود را مفصل بنگارد که مجرا داده آید.

و هم در خلال احوالی‌که به شرح رفت، غلام‌محی‌الدین خان حاکم هزارهٔ دایزنگی، که جور و ستم زیاد نسبت به اعداد و افراد و احاد رعیت از قوه به فعل آورده و دختر زن ثیبه‌ای را نیز به جور و اکراه از در مخالفت متصرف شده و سه تن مفتش چنانچه گذشت، مأمور دایزنگی گردیده و با مفتشین طلب کابل و بر وی ثابت و محقق گشت که برعلاوه از جور و ستم و مصادرت رعیت، از حقوق دولت نیز اغماض کرده است، محبوس زندان کوتوالی شد.

انتشار اشتهار منع عبید و امای هزاره

و هم آن ضعیفه سر راه عبور ذات شاهانه را گرفته، از دختر خود به عرض رسانید و دختر او مسترد فرموده شده در روز هفدهم ذیقعده اشتهار منع و قدغن ابتیاع و اشترای پسران و دختران و زنان هزاره که به نام عبید و اماء خریده متصرف می‌شدند، انتشار پذیرفت و به نگار رفت که: «بدون رضا و جور و اکراه، کسی از

مردم هزاره زن نخواهد و چون مسلمان و از اهل قبله درشمارند و شهادت ایشان در شرع مطهر مسموع است، به نکاح و عقد مزاوجت گرفته، آن هم به جور واقع نشود.» و با صدور این اشتهار کسی از این‌کار ناهنجار دست تصرف و تملک برنداشته هم‌چنان جاری و ساری بود و اکثر از این‌گونه زنان و دختران هزاره فرزندان و دوشیزگان تولید همی نمودند تا که تخت سعادت‌رخت امارت افغانستان به ذات معدلت‌صفات اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی زیب و زینت یافته، جهان رونق دیگر گرفت، قدغن اکید در این امر شده تمامت اماء و عبید به حکم و اجبار اطلاق و رها شده هرکدام راه مقام خویش پیش گرفتند و اکثر به رضا و میل خاطر شوهر اختیار کردند و این رسم ننگ‌آور آئین اسلامیت از افغانستان مقطوع و ممنوع آمد.

ورود کپتان مکمهان در چخانسور و سیستان

و از دیگر سوی، کبتان مکمهان، که تازه به منصب کرنیلی رسیده و چنانچه گذشت به استدعای دولت ایران مأمور تصفیهٔ حدود متنازع‌فیهای واقعه مابین سیستان و چخانسور که از چندی موضوع بحث و مذاکره آمده بود شده و حضرت والا حکام قندهار و پشت‌رود و فراه و چخانسور را از آگهی دادن ویسرا، فرمان تهیهٔ علوفه و آذوقهٔ اردوی او کردن نموده و هم امر کرده بود که صد تن سوارهٔ نظام از فراه و صد تن از قندهار، در چخانسور شده، در وقت ورود کمیشن دولت انگلیس، نزد آخندزاده فقیرمحمد خان حاضر باشند، وارد موضع خواجه‌علی شده، آخندزاده فقیرمحمد خان در موقع رودبار خود را نزد او رسانیده، مراسم احترام به پای برد و شب را با او در قلعهٔ جهان‌بیگ به سر برده، روز دیگر در حدود چاربرجک، واقع سمت جنوب نهر هیرمند فرود گشته و در روز شنبه هفدهم مذکور ماه ذیقعده را در آنجا برای حصول راحت از ذلّت قطع مسافت به سر برده، روز هجدهم از آنجا برخاسته در موضع بوچرکُشته، واقع غربی رود هیرمند به محاذ میرآباد قلعهٔ فتح فرود شدند، و از انگلیسان در این سفر، میجر والتر و میجر ولگس و کبتان ونلس و کبتان ایرون داکتر و کبتان لندخان و منشی کمین و منشی‌میتوس و منشی کین‌وتیت وآت مسّاح با مکمهان همراه بودند، و از مسلمانان

میرشمس‌شاه و قاضی فقیراحمد و کپتان حضرت‌شاه و سردار بنگل خان کاکری و سردار محراب خان و مستیا خان و جلال‌الدین‌خان اچک و علی خان بلوچ سنجرانی و صوبه‌دار کریم‌داد و شیرمحمد خان رساله‌دار و سردار خان جماعه‌دار و عبدالرحمن خان رساله‌دار با او رهگرا و مرحله‌پیما بودند.

آگهی دادن والا از حرکت سردار گل محمدخان به حکّام خوست

و هم در این روز حضرت اقدس والا، حکّام خوست و جاجی و چمکنی و ارگون را از راه آن‌سوی گرفتن سردار گل‌محمد خان، که در روز هفتم ذیقعده چنانچه گذشت از کابل حرکت کرده بود، آگهی داده که: «سردار معزّی‌الیه وارد آن حدود خواهد شد و به مقاوله و مذاکرهٔ مردم بابکرخیل و صبری و لکند و تری‌زایی و تنی و گربز و جدران و غیره از تبعهٔ این دولت و سکنهٔ نواح توابع خوست را با اقوام طوری و بنگش و بولیمین و مردم متوطنهٔ تل بلندخیل و حسن‌خیلان وزیری و سعیدگی و مردم داور و مده‌خیل و غیره قبایل تبعهٔ دولت انگلیس خواهد پرداخت. ایشان باید همه حوادث و نهب و قتل و غارتی را که از تاریخ دوم جمادی‌الاولای سنهٔ ۱۳۱۱ هجری مطابق دوازدهم نومبر سنهٔ ۱۸۹۳ میلادی در بین طرفین واقع گردیده‌اند، رفع و فیصل خواهد کرد، ایشان مصرح و با تعیین تاریخ، سیاههٔ مفصل و مشروح به سردار معزّی‌الیه بدهند که در وقت مذاکره با مستر دانلد انگلیس فرایاد خاطر او بوده از بحث خارج نماند.»

تملّیک و تسلیم نمودن قاضی عبدالشکورخان املاک هزاره را به افغان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که ثبت و رقم شد، قاضی عبدالشکور خان که مأمور شدن او از پیش گذشت، املاک حجرستان و چقماق و راه ملک هزارهٔ دایه و فولاده را چنانچه اشارت شد، به نام قوم ملاخیل کوچی تسلیم سلطان‌محمد خان ملک آن قوم کرده، از حجرستان راه هزارهٔ جاغوری برگرفت و در آنجا با زوار غلام‌علی‌خان تحصیلدار بولک لک روپیه‌گی و کدخدایان قوم جاغوری گرفت و گذاری نموده و وعد و وعید و بیم و نوید نشان داده، راه موضع آب‌قول متصل جلگای ارغنداب برداشت و اراضی و عقار و مزارع و مراتع آنجا را به

افغانان ناقل و مهاجر که به ازدحام عام به دور او فراهم آمده بودند، تسلیم فرمود، و عده‌ای از مردم قوم کاکر، تعلق ملک قلندرخان و مردم کوچی و بادیه‌نشین بزوالهٔ قوم خروتی را که پس از تمرد و طغیان هزارهٔ ارزگان و متهم شدن عموم طوایف هزاره، در موطن قوم قلندر هزارهٔ جاغوری راه ییلامیشی کشوده بودند و نزد قاضی عبدالشکور شده خواستار املاک رودبار چهاردستهٔ جاغوری، که رعیت و از قادمین خدمت و داخل بست بولک لک روپیه‌گی بودند شد، و او که فرمان پادشاهی را در باب دادن املاک آن مردم را به افغان در دست نداشت، در ظاهر استدعای ایشان را نپذیرفته در باطن تعلیم کزد که پس از حرکت من از آب‌قول جانب ناوهٔ شوی از املاک هزارهٔ دای‌چوپان لشکر و بر مردم هزاره حمله کرده، اراضی و مزارع و مراتعی را که در خیال دارند، به تغلب و قهر و قسر متصرف شده، هزاره را از خانه و جا و ملک و موطن ایشان بیرون کشند، بعد من چارهٔ کار را به ذریعهٔ عریضه در دربار پادشاهی به نیکوترین وجهی می‌کنم. چون قاضی عبدالشکورخان طریق شوی برگرفته از آب‌قول روی بدان سوی نهاد و مردم افغان کاکری و خروتی با بعضی از طوایف متفرقه چون ترکی و اندر و علی‌خیل و سلیمان‌خیل و وردک حتی تاجیک غزنین، لشکر کرده از آب‌قول به تغلب داخل علاقهٔ آلوی مسکه از چهاردستهٔ رعیتی هزارهٔ جاغوری شده، دست غارت و تاراج به مال و منال و زن و دختر و پسر هزارگان کشودند و مردم هزاره، نزد جلندرخان حاکم و ملاّ عبدالرحیم قاضی محکمهٔ شرعیهٔ جاغوری شده داد خواستند و حاکم با کاردارن بولک لک روپیه‌گی، که مأمور دولت بودند و کدخدایان هزارهٔ جاغوری و مفتی محکمهٔ شرعیه، عزم حرکت جانب موضع آلو کردند و چون نزدیک رسیده به دیدار افغانان متغلب افتادند، دهل جنگ کوفته جانب حاکم و همراهانش بجنبیدند و حاکم تنها در بین‌شان شده، خواست که از اسپ به زیر آمده ایشان را به اندرز و نصیحت از تصرف ملک هزاره و قتل و غارت ایشان بازداشته، جانب آب‌قول که تازه به امر قاضی عبدالشکور خان آن را تصاحب کرده بودند بازگرداند، شخصی از افغانان قوم ترکی او را از فرود آمدن مانع آمده گفت این لشکر خیال قتال و عزم رزم دارند و حاکم از شنیدن این گفتن او عطف و مراجعت کرد و افغانان تفنگهای خود را جانب او کشاد داده، آسیبی بر خود و اسپش نتوانستند نهاد

و چون حاکم این حالت را مشاهده نموده بازگشت، مفتی و چندتن از پیادهٔ ساخلو را که با او بودند در آنجا امر درنگ کرده، خود راه رفتن نزد قاضی عبدالشکور خان برگرفت و به مفتی و پیادگان ساخلو تأکید کرد که تا باز آمدن او از نزد قاضی، افغانان را غارت و تاراج هزارگان مانع باشند چنانچه نزد عبدالشکورخان شده ماجرا بازداشت و او که در حقیقت خود محرک و مباشر این امر بود از راه اشتباه انداختن حاکم و بی‌خبر بودن خود قلندرخان و لعل کرم نامان سرکردگان لشکر افغان را که خود ایشان را امر حمله و یورش کرده بود، احضار فرموده از لشکر کشیدن‌شان بر مردم هزاره بپرسید و چون لشکرشان بر سرکار و مستعد و استوار بودند و هم خود قاضی امر لشکر کشیدن و تصرف کردن ملک هزاره را کرده بود، هیچ نگفته سر انفعال فرو بردند. چند تن ایشان را حبس فرموده حاکم را امر کرد که محافظ‌خانه در بین آلوی‌مسکه و آب‌قول برافراخته نگذارد که کسی تجاوز کند. و او به فرموده قاضی عبدالشکورخان حراست خانهٔ برآورده پیادگان ساخلو را در آن امر اقامت و حفاظت نموده، گویا در بین و بطن ملک هزاره سرحدی در بین فریقین قرار دارد. و افغانان پس از چندروز به تحریک و ترغیب قاضی عبدالشکور خان که از اول تحریض کرده بود و پس از افراختن محافظ‌خانه نیز تعلیم و القا نمود، با جمعیت تام و ازدحام عام احمال و اثقال و عیال و اطفال خود را از آب‌قول برداشته، بی‌مانعی در موضع آلو فرود آمدند و خانه‌ها و زراعات و مال و منال هزارگان را غارت و تاراج کرده، پیادگان ساخلو مقیم محافظ‌خانهٔ حاکم را به ضرب سنگ و چوب خسته، یک شب همه را محبوس داشته بعد رها دادند و بدان اکتفا نکرده، چند تن را به سرقت مال و منال بقیه که در دست هزارگان مانده بود برانگیختند. و چون کار فشار هزاره را بدین‌جا رسانیدند، قلندر خان و لعل‌کرم زنان خود را برداشته در کابل آمدند و از کاری که کرده بودند تغافل ورزیدند، که یعنی ما هرگز در آب‌قول و آلو نبوده‌ایم و از عقب خود ملک روزی نام را ترغیب بر تاراج هزارگان کردند و حاکم و قاضی و دفتری ماجرا سرا پا معروض داشتند و حضرت اقدس والا قاضی عبدالشکور خان را امر تحقیق صدق و کذب معروضهٔ حاکم نموده، نگار داد که: «اگر راست باشد از افغانان التزام خط بگیرد که دیگر اقدام در نهب و غارت مال و تصرف ملک هزاره نکنند و اگر

مرتکب این امر شده باشند، همه را از افغانستان بیرون می‌کنم؛ و اگر حاکم و قاضی عرض غلط کرده بودند، زود معروض دارد که دانسته خاطر والا شده هر چه رأی عدالت‌پیرا اقتضا فرماید، نسبت به آنها امر اجرا فرماید.»

و از پرتو وصول افکندن این منشور، قاضی عبدالشکور در خوف و هراس افتاده، فعلاً مردم کاکر را از آلوی‌مسکه کوچ داده، پنجصد و نود نفر را در ملک قلندر جاغوری مزرع و مسکن داده، پنجصد و پنجاه و نه نفر از قوم اندر تبعهٔ منصور خان را نیز در قلندر جا و مأوی عطا کرده، همه را قرین راحت و رفاهت ساخت. و در پایان کار تمامت اراضی و عقار قوم قلندر را که از دوازده الی پانزده هزارخانه در شمار می‌آمد، با ملک ابو و گرک و تنهاچوب و ترکانک و پل جنگلی، تمام این چند خانوار با خدایداد خوازک متصرف شده، هزاره را از موطن و مسکن ایشان خارج و فرار ممالک خارجه ساختند. و در سنهٔ هزار و سه صد و سی و شش که وکلای مردم مسکه در جلال‌آباد و کابل آمده به عز عرض رسانیدند و حکم قطعی در باب استرداد املاک پل‌جنگلی و ترکانک و الوم‌لالا و کزک و تنهاچوب و الو حاصل کردند، عبدالکریم‌خان برادر قاضی عبدالشکورخان که حاکم کلان ارزگان و جاغوری و مالستان بود، به تعمیل امر والا نپرداخته مسترد نفرمود و هم‌چنان در سنهٔ هزار و سه صد و چهل و یک، محمدابراهیم‌خان وزیر عدلیه به امر اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، غلام‌حسین نام برادر میرزا محسن قوم کچرلوی قزلباش را مأمور کرده، شانزده‌تن از سپاهیان فوج پیادهٔ نظام انگلیس، از قوم مسکه را باحاجی محمدمحسن‌خان پسر و صمدعلی‌خان و محمدحسن‌خان نوادگان سردار شیرعلی خان را با پنج نفر از کدخدایان آن مردم چون قنبرعلی اختیار و نایب خدابخش و نجات هیجه و ملاّ کلب عباس و یوسف‌علی نایب را با ملاّ محمدابراهیم هزارهٔ زرتک در کابل آورد که ملک خود را متصرف شوند. و از جمله ملک زرتک و پیک و سیابغل و حسینی را به ملاّ محمدابراهیم و قومش، که جلای وطن بودند، داده و پس از دو سه ماه از عرض افغانان به توسط میر هاشم‌خان وزیر مالیه و امضای او که نوشت حق به‌طرف افغان است که اموات‌شان از چندسال در ملک هزاره دفن شده‌اند، حکم پس گرفتن از ملاّ ابراهیم و قومش صادر شده و آن بیچاره در کابل ببود تا که بمرد. و هم‌چنین آن بیست‌وچهار نفر

نیز مدتی در کابل مانده و در روزی چهل و چهار و نیم روپیه از دولت به نام مهمانی خرج گرفته همی‌بودند تا ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان به توسط محمود خان برادرزادهٔ خود که قایم مقام وزیر امنیه بود، معروض داشت که این سپاهیان را دولت انگلیس بیست‌وپنج هزار پوند داده و در هزاره‌جات فرستاده‌اند که مردم هزاره را اغوا کرده به جنگ افغان برانگیزند و از این عریضهٔ او امیر ممدوح در اشتباه افتاده، پس از آن که آنها یازده هزار روپیه را از دولت به نام مهمانی گرفتند، بی‌نیل مرام رخصت مراجعت و آن بیست‌وپنج هزار پوند و جنگیدن هزاره با افغان هیچ معلوم نگشت.

و هم در این هنگام، گل‌محمد خان کوتوال غزنین، هجده ماده و فقره از جور و ظلم و مصادرت مردم را بدون حق حبس و رها کردن و غیره انواع تغریمات غلام‌حسین خان حاکم غزنین، که نسبت به ضعفای رعیت از قوه به فعل آورده بود، رقیمهٔ او در روز نوزدهم ذیقعده به مطالعهٔ ساطعهٔ حضرت اقدس والا مشرف گشته و در روز بیستم سراپا نقل و برای او فرستاده شد که در ذیل هر فقرهٔ افعال مذمومهٔ منسوبهٔ خود، با خامهٔ راستی و صداقت جواب مرقوم و مرسول حضور بدارد و او از آنجا که هر فردی از بشر در محل استنطاق از ذمایم افعال و اخلاق خویش انکار آورده به دفع آن پرداخته، ساختهٔ گفتار خلاف واقع می‌شود، از کردار و رفتاری که کوتوال به او نسبت و نگار داده انکار آورد و در پایان کار چون ذات شاهانه از شراست و انهماک خلق و خلق او آگاه بود و نیک می‌دانست که مرتکب افعال جاسرانه‌ای که کوتوال نوشته است شده، او را معزول فرمود.

و هم در روز مذکور ذیقعده، کرنیل مکهمان با هیئت کمیسیون دولت انگلیس، از موضع بوچرکُشته برخاسته در موقع ماشی واقع مقابل پدهای سلطان فرود آمد. از آنجا در حدود خوابگاه بدان‌سوی رود هیرمند بار از راحله به زیر آورده، از آنجا در موضع کشانی و از آنجا در موقع بند کهک که محل نزاع بود فرود گشت.

شرح در کابل آمدن محمدافضل‌خان

و هم در خلال این حال، محمدافضل خان پسر شه سراج‌الدین خان دروازی، که فرار ماوراءالنهر بود و روز ذلّت و غربت و جلاوطنی به سرمی‌برد، از عریضه و

استدعای خود او چنانچه گذشت، حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحومش طلب کابل فرموده، مأمور آوردن عیال و اطفال خود شد و خودش در کابل درنگ کرده، کس عقب منسوبان خویش فرستاد و مدتی روز انتظار اهل و عیال خود را به سر برده، از نیامدن آنان تبعید ماوراءالنهر گشت و در آنجا بود تا که در این هنگام از انتشار اشتهار مراحم آثار، که در باب معاودت فراریان باربار و به تکرار اصدار یافت، مشارٌالیه بر مرام خویش واصل و نایل آمده، با هجده نفر از اهل و عیال و اطفال و خدمهٔ خود و سواری و باربرداری یازده رأس اسپ، از راه قراتکین کولاب و معبر چاه‌آب، وارد خاک بدخشان شد و حاجی محمدگل‌خان برگد از ورود به حضور آگهی داده، حضرت والا که او را نیک می‌شناخت و هم از اقاربش، شه محمود خان و عبدالله خان پسر او، حاضر درب‌بار بود و محمدولی خان در سلک غلام‌بچه‌گان طریق چاکری می‌سپرد، ارقام فرمود که: «او را در زمستان به بدخشان محترمانه نگاه داشته و در ماهی یکصد و پنجاه روپیه از دولت برای معاش ایّام توقف او و اهل و عیالش داده، پس از نوروز پنجصد روپیه یکجا، زاد و توشهٔ راه در کفَش نهاده، گسیل کابل نماید.» چنانچه او پس از وصول در کابل، نایل به مأمول آمده، مبذول تفقدات شاهانه گشت و تنخواه مکفی از دولت یافته در قلعهٔ محمدزمان عرب واقع چهاردهی مأمور اقامت‌شد. و مولاخان پسرش با مشروطه‌خواهان چنانچه بیاید محبوس گردیده، پس از اطلاق پدرش او را از اهل نفاق و شقاق فهمیده، جانب ماوراءالنهر تبعید کرد و محمد اکلیل پسر دیگر او را که در مدرسهٔ حربیه تحصیل آداب و رسوم حرب را تحصیل کرده بود، به منصب کرنیلی رسیده در محاربهٔ دولت انگلیس با دولت افغانستان، که از استقلال خواهی اعلیحضرت امیر امان‌الله خان به روی روز افتاد، در موضع دکه مراسم شجاعت و رشادت به تقدیم رسانیده، جان‌فشانی دلیرانه و ترددانهٔ مردانه از قوه به فعل آورده، شایان تقدیر و تمجید آمد.

مأمور حکومت چهاریکار شدن دلاور خان

و مقارن این حال دلاورخان نام، از دستهٔ غلام‌بچه‌گان درب بار، از فوت قربان‌علی خان، مأمور حکومت ریزه کوهستان و چاریکار شده، دو هزار و هفتصد

روپیه تنخواه سالانهٔ او، که از بیت‌المال و عین‌المال داشت، بر بیت‌المال مقرر گردیده، میر محمدحسین سردفتر تشخیص را ارقام رفت که از بیت‌المال حواله و برات بدهد.

رسالهٔ راحت‌الاطفال

و هم در روز بیستم مذکور ماه ذیقعده، رسالهٔ راحت‌الاطفال، که اطباء حضور به امر اقدس والا جهت علاج ثبورات سرخچه و آبله و سرفهٔ کودکان مؤلف و مرتب نموده و به طبع رسیده بود، در تمامت ولایات و امصار و علاقه‌جات حاکم‌نشین به ذریعهٔ پست نشر و توزیع گشت.

شرح حال مهاجرین قوم ختک

و مقارن این‌حال از عریضهٔ عبدالرحمن‌خان حاکم خوست، به گوش با هنگ و هوش حضرت والا رسید که: «دبتی کمشنر پشاور، مهاجرین قوم ختک را که در تحت ظل حمایت این دولت آرمیده‌اند و هرکدام از عطایای خلعت و انعام و جیره و تقاوی و مزرع و مرتع و مسکن شادکام و قرین راحت و رفاه هستند، پیام داده ترغیب و تحریض و استمالت مراجعت به موطن ایشان می‌کند، چنانچه بعضی از ایشان عزم معاودت جزم کرده می‌خواهند که بروند، از رفتن ممنوع شوند یا مانع نشده راه مراجعت به روی‌شان مسدود نگردد؟» و از این استدعای اجازت عودت و عدم رجعت دادن به مردم مهاجر، که عبدالرحمن‌خان از حضور نمود، حضرت اقدس والا در روز بیست‌وسوم ذیقعده ارقام فرمود که: «چون این مردم هجرت و اظهار مسلمانیت کرده، در مملکت اسلام آمده بودند، دولت از دَرِ حمایت و اعانت و شفقت مسلمانی ایشان را نوازش نموده، هر یک را به قدر کفایَت معاشش مزرع و مرتع جیره و تقاوی عطا و مرحمت فرمود که آرام و آسوده بوده شکرگزار باشند؛ و اکنون که پاس احسان دولت و حقوق متحتمهٔ دین و اسلامیت و ایمان را ندانسته، خیال بازگشتن در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس داشته باشند، ایشان را نزد خود احضار فرموده بگویید که در اول هم شما را ما نه‌طلبیده بودیم، خود شما به نام هجرت پیش آمدید و آنچه لازم مروت و احسان و در شرع شریف مستحسن

بود، نسبت به شما دریغ و مضایقه نشده از قوه به فعل آمد و حالا نیز شما را از بازگشتن مانع نمی‌شویم. هر که می‌خواهد ظاهر و آشکار از راه راست برود، مگر هرقدر تقاوی و مزرعه و مسکن که از دولت به شما داده شده تسلیم و تفویض نمایید و علوفهٔ خوراکه که به عنوان بخشش داده شده تا تاریخی که در این ملک بوده و خورده‌اید مجری داده، از تاریخ مراجعت شما قرار حساب سال و ماه و هفته و روز، هرقدر بر ذمت شما قرار یابد، گرفته می‌شود. و اگر هرکه خیال اقامت دایمی داشته باشد، مأکولات مرسومه و زمین و تقاوی متعلق به خود اوست. و از جمله غلهٔ خوراکه بخشش است و تقاوی قرض بیت‌المال که به موعد و اقساط معینهٔ مقرره گرفته خواهد شد، مشروط به اینکه از عدم اعتماد و اعتبار بر حالت ایشان، که خود به روی روز آوردند، اقرار خط و الزام‌نامهٔ شرعی بدهند که هرگاه پس از این سند شرعی دادن آهنگ مراجعت نمایند حکومت ایشان را مانع گردیده از نواح خوست کوچ و در هرات و ترکستان اقامت داده خواهند شد.»

و حاکم خوست با ایشان مذاکره نموده، از ترقیم حضرت والا آگهی داده، ایشان که همواره از راه تغریض و جلب منفعت، این رفت و آمدها و هجرت‌ها را اختیار می‌کردند، مراجعت را اختیار کرده بازگشتند. و حضرت والا نام ایشان را مفاجر نهاده هیچ نفرمود.

و هم در روز بیست‌وسوم مذکور اشتهار منع و قدغن قماربازی انتشار و در آن مندرج و نگار یافت که: «عموم ملت از لشکری و کشوری اگر قماری را ببینند مأخوذ و محبوس نموده معروض دارند و هر امری که در زجر و توبیخ و سیاستش صادر گردد به محل اجرا آرند.» و با انتشار این اشتهار از عدم توجه مأمورین دولت، خصوص کوتوال و اعداد زیر امر او، که این‌گونه امور وظیفهٔ متحتمهٔ ایشان است، ترک این فعل زشت به روی کار نیامد.

اضرار واردهٔ مردم وزیری بر تبعهٔ این دولت

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، عبدالرحمن‌خان حاکم خوست شرحی از اضرار مردم وزیری متوطنهٔ خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس را که عاید تبعهٔ این دولت شده و می‌شد معروض داشته، از جمله که: «سه صد خانوار از قبایل مچه‌خیل و

مده‌خیل و غیره قوم وزیری، که در خاک متصرفهٔ دولت انگلیس تمکن و توطن دارند و از قدیم در موسم تابستان به حدود میرچیری و کانی، واقع سرحد موطن قوم جدران، از راه ییلامیشی آمده در فصل خریف پس می‌روند و مرتع مذکور را با آن که از خاک افغانستان، به مثابهٔ حق موروثی و ملک خود می‌دانند، در سابق ضرر و آسیبی از ایشان بر تبعهٔ این دولت نمی‌رسید و اکنون که بعضی از اشرار قوم منگل و جدران فرار کرده، در میان آنان قرار گرفته‌اند، با هم متفق شده به مردم جدران و غیره ایذا و آزار و زیان می‌رسانند. چنانچه فعلاً به خانهٔ شیرباز و یزوکی نامان، از قوم جدران، به سرقت درآمده، هر دوتن را مجروح نموده‌اند. اگر در این موقع که مرتع دواب و ییلاق‌گاه وزیریان مذکوره هست، محافظ‌خانه‌ای ساخته و پرداخته آید، فواید چند در آن متصور است: اول مردم وزیری از راه چرایش و ییلامیشی نمی‌توانند داخل خاک افغانستان شوند و اگر مجبور به داخل شدن گردند، باج علفچر و زکات دواب و مواشی خود را به مأمورین و کارپردازان این دولت می‌دهند و نیز موضع مزبور متصل قلعهٔ نظامی انگلیس واقع علاقهٔ داور است، باید این دولت نیز در مقابل آن دارای قلعهٔ نظامی باشد. دیگر چوب ارچه و دیودار در آنجا بسیار است و مردم وزیری از آنجا که حق و حصهٔ افغانستان است، به سرقت چوب در قلعهٔ سرحدیهٔ انگلیس حمل و نقل داده می‌فروشند. اگر محافظ‌خانه بنیاد و آباد شود، سدّ رخنه‌های مذکور به روی روز می‌آید.» و حضرت اقدس والا در روز بیست‌وپنجم ذیقعده، ارقام و احکام فرمود که: «به اندازهٔ گنجایش اقامت و زیست دویست نفر، قلعه‌ای در آنجا احداث کرده، اساس بر نهد؛ ولیکن زیاده از صد تن مأمور اقامت در آن قلعه نکند.»

عزم هجرت کردن میر علم‌خان کوهاتی

و هم در این ایّام، میرعلم خان نامی از ساکنین کوهات، که در عنفوان شباب، در فوج سوارهٔ نظام انگلیس سمت خدمت و چاکری داشت و از ضعف پیری ترک چاکری کرده خانه‌نشین و زاویه‌گزین شده بود، از راه انجاح مطالب و مآرب، در خوست نزد عبدالرحمن خان حاکم حاضر آمده، پس از تذکار شرحی از صداقت و اخلاص خود نسبت به دولت اسلام، اظهار کرد که اگر دولت افغانستان به او

مسکن و مأوی عطا کند، با دو پسر خویش که در فوج سوارهٔ نظام انگلیس دفع‌دار و کوت دفعدارند، ملک و وطن خود را فروهشته، راه هجرت پیش خواهد گرفت. و عبدالرحمن‌خان از عزم و اراده و تمنای او معروض داشته، حضرت اقدس والا که: «اینان در حقیقت مهاجر نیستند و از کسان و مردمانی‌اند که اگر راه آمدن در خاک این مملکت به ایشان داده شود، از مراجعت و ذهاب و ایاب خود در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس دست بازنداشته، منع نمی‌شوند. پس بهتر همان است که در همانجا باشند، زیرا تنخواه هم دارند و آرام‌اند.» ای‌کاش این‌حکم در باب مهاجرین و ناقلینی که املاک و اراضی مردم هزاره را متصرف شده‌اند و نصف سال را در خاک دولت انگلیس می‌روند و نصف سال را در این مملکت روز می‌گذرانند، صادر می‌شد که قرب سه صد الی چهارصدهزار خانوار از مردم هزاره جلای وطن و خادم و تبعهٔ خارجه و باعث تنگی ارزاق و کاستی نفوس افغانستان نمی‌شدند.

عریضهٔ قاضی عبدالشکور و شرح احوال مهاجران

و هم در این هنگام، داستانی از عریضهٔ قاضی عبدالشکور خان، سرپرست جدید مهاجرین و ناقلین افغان، در خصوص فرار اختیار کردن و مراجعت جانب خاک مقبوضهٔ انگلیس نمودن مهاجرین افغان و بلوچ و جور و ستم مأمورین قندهار دولت نسبت به مهاجرین و ندادن جیرهٔ خوراکهٔ ایشان را و فرار اختیار کردن‌شان از ایذا و آزار دادن اولیای امور دولت، به گوش راست نیوش حضرت اقدس والا رسیده، فتح‌الله‌خان محمدزایی را ممیّز و مفتّش صدق وکذب نگارش قاضی مذکور مأمور نمود و او در قندهار شده سیاههٔ جیره و تقاوی مهاجرین را از دفتر به دست آورده، بعد ملکان و کدخدایان مهاجرین را امر بر احضار اعداد تبعهٔ هر یک کرد، که از ایشان علم حاصل نماید که چه از جیره و تقاوی بدیشان رسیده و چه نرسیده، مأمورین دولت حیف و میل کرده‌اند و ملکان اظهار دادند که از جور و ستم کارداران، فرار ریگستان شده‌اند. بعد فتح‌الله خان ناچار گردیده با دو تن از ملکان ایشان رهگرا و مرحله‌پیمای صحرای ریگ شد که صدق و کذب عریضهٔ قاضی عبدالشکور خان و اعتذار ملکان را که در احضار مهاجرین تبعهٔ خود عذر آورده گفتند در بیابان ریگ شده‌اند، به خود معلوم کند و بداند که گروه مهاجرینی

که از عدم نفقه فرار اختیار کرده‌اند چگونه بدون زاد و راحله در ریگ رسیده قرار گرفته خواهند بود و چه خواهند خورد؟ و یا نه چنین خواهند بود که او و سرپرست، نخستین تعداد مهاجرین را بسیار نگار داده و مردم هزاره را از ملک کشیده، اکنون ملک را خالی و مهاجر را غایب دیده، این عریضه را به حضور کرده خواهد بود تا جیرهٔ مهاجرین که از دفتر برده شده بر کارداران ثابت گردد و خالی ماندن ملک حواله به فرار مهاجر شود و از به منصهٔ ظهور آمدن این حقایق باید به صواب دید و ایمای قاضی عبدالشکور خان، فتح‌الله خان در بیابان ریگ رفته یا نه رفته از عرض راه بازگشته، به حضور معروض دارد که این‌قدر مهاجر را در ریگ دیده، هر چند تسلیت دادم نیامدند، زیرا که جور و ستم از کارداران دیده‌اند و الحق که همین‌طور بود که هم کاردار بدنام و هم هزاره جلای وطن و هم مهاجر در میان نه و هم جیره و تقاوی از دفتر پادشاهی برده شده و مهاجر حاضر نه که از ایشان پرسیده شود که جیره و تقاوی گرفته یا نگرفته‌اند؟

کیفیت اتواپ آلمانی خریدن امیر مرحوم

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، احمد خان و زکریا خان، اتواپ خریدگی این دولت را که حضرت ضیاءالملّه اشتراء نموده بود، از مملکت آلمان حمل و نقل داده و در کراچی رسانیده، کارکنان دولت انگلیس چنانچه گذشت همه را توقیف داده، از آوردن در افغانستان مانع آمدند. چنانچه به ماه جون ۱۹۰۲ میلادی مطابق ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۲۰ هجری گورنمنت هند نامه‌ای به حضور والا نگار و ارسال داشتند که مستر کاتری اسباب دوصد توپ را جهت افغانستان خریداری کرده و هم کارطوس‌های بم که می‌ترقد خریده، و تمامت دول با هم معاهده کرده‌اند که چون از این کارطوس نقصان زیاد به آدمیزاد می‌رسد، در جنگ استعمّال کرده نشود. پس دولت افغانستان نظر به اتحاد خود با دولت برتانیه، باید ملحوظ معاهدهٔ دولت هند را به تمام دیگر دول داشته، کارطوس‌های مذکوره را متروک کند. و حضرت والا در پاسخ این نامهٔ که گورنمنت چیزی رقم نفرموده، لیکن در باب کارطوس و اتواب ایماءً استکتاب نموده بود و کارکنان دولت انگلیس از پاسخ ندادن حضرت والا با محمداسمعیل‌خان سفیر مذاکره کرده و باب

مقاوله را کشوده در پارنمنت گفتند که مستر کاتری از معاهدهٔ دول و منع این معامله صراحتاً می‌دانست و آگاه بود، پس برخلاف معاهدهٔ جمهور دول، کارروایی کرده است و ممیزهای پارنمنت از روی نشر اخبار عام که انتشار داده و می‌دادند، در زیر بحث آوردند که دولت افغانستان مقدار زیاد از سامان حرب را جمع کردن جهت مقابلهٔ روس نمی‌باشد، بلکه وقتی به مقابلهٔ دولت هند به کار برده می‌شود و گورنمنت این رأی پارنمنت را نظر به ارتباط رشتهٔ اتحاد دولتین افغانستان و انگلیس وقعی ننهاده لیکن در باب کارطوس ترقیدنی اظهار کرد که گورنمنت برتانیه مجبور است که کارطوس‌های مذکور را از ملکش به فروش نرساند، ورنه دولت روس با دولت برتانیه قرار سند و حجّت عهدنامه در این خصوص پرخاش زیاد می‌کند و این‌مقالات و مذاکرات را به‌توسط فارن سکرتر به محمداسمعیل خان اظهار داشته، خواستار شدند که امیر صاحب‌نظر به اتحاد دولتین در باب متروک داشتن کارطوس‌های مذکوره و واگذاشتن سایر اسباب دوصد ضرب توپ به جواب مکتوب دوستانه مرقوم فرماید که وجه قیمت کارطوس‌ها که از دولت افغانستان داده‌شده است واپس حصول کرده شود و این را نیز به محمداسمعیل خان گفتند که لارد کرزن را دانسته و حالی می‌کنیم و به زودی واگذاری اسباب یکصد ضرب توپ اجرا می‌یابد که به دولت افغانستان حمل و نقل شود و نیز تدارک استرداد بهای کارطوس‌های ترقیدنی متروکه به عمل آمده و از مستر کاتری روپیه گرفته، به دولت افغانستان داده آید و انتظار وصول جواب از حضور امیر محمداسمعیل خان مذاکرات و مقالات مذکوره را سراپا معروض و مرقوم داشته، حضرت اقدس والا در روز چهارشنبه بیست‌وهفتم ذیقعده، به محمداسمعیل خان رقم کرد که: «لساناً در پاسخ انگلیسان بگوید که: «ادارات اخبار و غیره مردم که اسلحهٔ زیاد فراهم کردن افغانستان را حمل بر این می‌کنند که جهت مقابهٔ دولت روس نمی‌باشد، بلکه وقتی صرف مقابلهٔ دولت هند خواهد شد». این‌طور نیست که افغانستان فرق دوست و دشمن خود را نکند. دولت برتانیه دوست معاهد دولت افغانستان می‌باشد و دولت افغانستان در مقابل خصم قوی و نیرومند دولت هند افتاده، این‌قدر سامان حرب که دولت افغانستان به هم و گرد آورده، ده بل صد یک اسباب حرب مدعی دولت یعنی روس نمی‌باشد؛ و آنانی که این فقرات را به

ذریعهٔ اخبار انتشار داده و می‌دهند، البته دوست دولت روس و دشمن دولت افغانستان و برتانیه خواهند بود. چه نمی‌خواهند که دوست دولت برتانیه در مقابل چنان خصم قوی پنجه افتاده است قوت حاصل کرده مستعد شود. مالکان جراید و اخبار و غیره در ظاهر دشمنی با دولت برتانیه نمی‌کند، امّا با دوست او خصومت می‌کند که در باطن مخالفت دوست، عیناً مخالفت دوست دیگر است.» و هم در روز بیست‌وهفتم مذکور ماه ذیقعده، از رقیمهٔ ویسرای کشور هند، در باب تبدیل وقایع‌نگار مقیم قندهار دولت انگلیس به حضور والا رسیده بود، کرنیل عبدالغفار خان و حکمران قندهار را فرمان رفت که: «چون زمان خدمت دلاور علی‌شاه به سر رسیده، عوض او میر عابدحسین نام در قندهار می‌آید. بدرقه با دلاور علی‌شاه همراه کرده، او را تا سرحد برسانند.»

و هم در خلال این‌حال، از عریضه و استدعای عطامحمد خان فوشنجی، که در خوش نوشتن خط نستعلیق، سرآمد خوش‌نویسان عهد و برتر از خطاطان ابنای زمان بود، یکهزار و پنجصد روپیه بر تنخواه او افزون‌شده، اصل و اضافهٔ آن سه هزار و پنجصد روپیه درسالی به شمار آمد.

و مقارن این حال، کمیسیون دولت انگلیس که مأمور تصفیهٔ نزاع افغانستان و ایران چنانچه گذشت شده بود، از بند کهک برخاسته در شریف‌آباد فرود آمد و از طرف دولت ایران، امین نظام با ششصد سواره و پیاده وارد خواجه احمد گشت و قبل از ملاقات ایشان، آخندزاده فقیرمحمد خان که در شیلهٔ چرخ، پل بسته، مکمهان و تبعهٔ او را عبور داده، یک رأس گوسپند را ذبح و کباب نموده، با چند قرص نان تقدیم کرد و پانزده رأس دیگر را به نام مهمانی تسلیم کارکنان او نمود.

وقایع ماه ذیحجهٔ سنهٔ هزار و سه صد و بیست هجری

از دیگر سوی عبدالحبیب خان پسر سردار عبدالوهاب خان، مقیم طهران که از عریضهٔ خود چنانچه گذشت، اجازت آمدن در افغانستان یافته، از مجاز گردیدن پدر خود، دوهزار و ششصد روپیهٔ کلّه‌دار، چون او در هند بود، قرار فرمان والا از محمداسمعیل خان سفیر گرفته با خان‌شیرین‌خان پسر سردار سلطان‌محمد خان مرحوم و اهل و عیال و تعلقهٔ پدر خود، در روز یکشنبه غرهٔ ذیحّجه وارد جلال‌آباد شده، چنانچه بیاید نزد عبدالکریم‌خان حاکم آنجا اظهار عدم زاد راه کرده، دوصد روپیه به قرض گرفت که اهل و عیال خود و پدر خود را در جلال‌آباد از سبب سرما که نهم ماه حوت در آنجا شده بود متوقف داشته، خود راه کابل برگیرد.

و هم در این وقت، از عریضهٔ مورخهٔ ششم و بیست‌وهفتم ماه ذیقعدهٔ میرزا محمداسلم خان، سردفتر پشت‌رود، که فرمان تهیه و آماده نمودن سیورسات کمیسیون مأمور سیستان و چخانسور دولت انگلیس چنانچه گذشت، به نام او اصدار یافته بود، حالی رای والا شد که او حسب‌الامر دولت متبوعهٔ خود اقدام در خدمت کرنیل مکمهان سرکردهٔ کمیسیون و شش نفر انگلیس و یک نفر میرشمس‌شاه نام منشی و شصت نفر سوار رساله و هزار نفر از فوج پیادهٔ نظام و چندتن از سرداران بلوچیه و دوهزار نفر اشتر و یک سر اسپ و استر که با او بودند نموده، در علوفه رسانی و مستدعیات او اهمال نورزیده و با او از راه شاه اسمعیل در خواجه رفته و پس از مکث شش شب در آنجا جانب لندی و پلالک حرکت کرده، در عرصهٔ دو روز که در خاک تابع پشت‌رود قطع مسافت نموده، او سیورسات به توسط محمدافضل خان و دوست‌محمد خان مصری‌خیل و میرزا علی‌محمد خان نویسندهٔ بولک گرمسیر، به اردوی مکمهان انگلیس رسانیده و هم محمدامین خان مصری‌خیل و غلام‌جان‌خان فوفل‌زایی را مأمور آذوقه‌رسانی نموده، خط رضایت و رسید غله و علوفه را از مکهمان حاصل کرده است. و حضرت اقدس والا از ادای خدمت و حصول خط رضایت او بسی خرسند شده، در روز

دوم ذیحجّه با خامهٔ ملاطفت از مسروریت خاطر مِهرمظاهر همایونی که به واسطهٔ خدمت او حاصل آمد، ارقام و آگهی داده شد.

شرح حال چکی از مهاجرین تیراهی

و مقارن این حال محمدسرور نام دزد معروف به چکی، که رفتار و کردار سارقانه و غیره افعال ذمیمهٔ او، از پیش به شرح رفت، مکتوبی نزد عبدالرحمن خان حاکم خوست فرستاده نگار داد که از فرار کردن و بازگشتن مهاجرین قوم ختک مرا خجالت و انفعال روی داده، امیدوارم که در نفس علاقهٔ خوست برایم جای اقامت از طرف دولت داده شود و او در پاسخ وی رقم نمود که: «با اهل و عیال خود برخاسته وارد خوست شود بعد هر دهکده و قریه‌ای را که بخواهد از حضور والا استدعا نموده، در آنجا اقامت ورزد و این مکتوب را مصحوب دو تن سوارهٔ نظام، نزد چکی ارسال داشته، او هردو تن را اعزاز و احترام نموده، در ظاهر بهجت و بشاشت کرد و کاغذ حاکم خوست را برای نشان‌دادن به کارکنان دولت انگلیس، که اعتماد و اعتبار خود را نزد ایشان بیفزاید، گرفته نصف شب دست هردو تن فرستادهٔ حاکم خوست را محکم بربسته، به اتفاق ششصد و چهل نفر از قوم خود که ایشان را از تیراه برای همین مدعا طلبیده بود، اهل و عیال و مال و منال خود را با بعضی از مردم قریه‌ای که در آن بدو جای اقامت داده شده بود و هردو تن حامل مکتوب حاکم برداشته، داخل خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس شد. و در وقت وصول به قرب خط فاصل سرحد ایشان را رها و مراجعت داد و حرسهٔ بندر و معبر، نظر به کثرت جمعیتی که با او رهسپر بودند هیچ نگفته، اقدام در ممانعت نتوانستند نمود. و کرنیل مبارک‌شاه‌خان دویست تن سواره و دویست تن پیادهٔ نظام را با محمدامین خان نایب کرنیل به تعاقب او گماشته، چون چکی از خط فاصل گذشته به خاک دولت انگلیس واصل گشته بود، ایشان بی‌نیل مقصود مراجعت نمودند و حاکم خوست ماجرا معروض داشته، حضرت والا در روز چهارم ذیحجّه به او نگاشت که: «چکی و امثال او که از مفاجراند، به غرض حصول هوا و هوس نفسانی و سرقت و غارت مال و متاع و قتل و جرح مردم، نام مهاجر بر خود نهاده از خاک متصرفهٔ دولت انگلیس در این مملکت می‌آیند و آنگاه که اندک مژده و

نوید از اولیای امور دولت انگلیس شنیدند، از هجرت و اتحاد و اتفاق اسلامیت و ایلیت و عنایت و مرحمت دولت هیچ در خاطر نیاورده، از راه مفاجرت به اطاعت و متابعت دولت انگلیس پس می‌روند.»

شرح حال محبوسیّت میر احمدشاه‌خان ملک‌لتّجار

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطوره، میر احمدشاه خان ملک‌التجار که منصب جنرال افتخاری و عمل تحصیلداری بقایای عمومی نیز داشت، به واسطهٔ فرمان جعلی که به دستخط میرزا محمدحسن خان قندهاری و امضای خاص امیر مرحوم مزین و به نام حاجی عبدالهادی‌خان مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا رقم بود که بیست‌وپنج هزار سم به مأمور ملک‌التجار بدهد، با میرزا محمدحسن مذکور محبوس و مایملکش تمام ضبط شده بود، قطعه فرمانی مرتسم از موهبت حضرت امیر مرحوم قطعه باغ زرخرید عین‌المال دولت، واقع مزار باباولی را به میرزا محمدحسن خان در نزد میرزا غلام‌محمد خان ظاهر شده، چون از میرزا محمدحسن‌خان محبوس پرسیده شد انکار نموده گفت من آگاه نیستم. از دفتر مکتوب‌نویسی حضور امیر مرحوم مصدور و مرقوم شده خواهد بود و از انکار او در روز مذکور ماه ذیحجه، سردار احمدخان حکمران قندهار را که از طلب کابل و محبوس شدن میر محمدحسین خان، برادر میر احمدشاه خان، مأمور حکومت آنجا شده بود، فرمان رفت که اصل فرمان‌را از بین مکاتیب متعلقهٔ میرزا غلام‌محمد خان، سابق سردفتر قندهار، که از حضور امیر مرحوم به‌نام او اصدار یافته است، دستیاب کرده ارسال کابل نماید. و چون این منشور صدور نیافته، بعضی از اهالی بار که با میرزا محمدحسن خان عناد و خصومت داشتند، این منشور را مرقوم و به مُهر جعلی مهمور نموده بودند، از بین مکتوبات میرزا غلام‌محمد خان به دست نیامده، باعث نجات میرزا محمدحسن خان از حبس شد.

جال‌سازی مردم مهاجر و قاضی عبدالشکورخان

و هم در خلال این احوال، جانان نام مهاجر، با جمعی از مهاجرین، مکتوبی مشتمل بر شکایت زیادی از جور و ستم و مصادرت قاضی عبدالشکور، سرپرست

خود به حکمران قندهار رقم کرده، از ارزگان به ذریعهٔ پست ارسال قندهار نمودند که: «عبدالشکور خان در اینجا آمده، هرچه خواست از ما گرفته، علاوه بر آن پسران و برادران و برادرزادگان ما را به بهانه و نام این‌که تقدیم حضور والا می‌کنم، با خود برده، کار ما به‌جایی رسیده است که در قندهار شده بست‌نشین و پناه‌گزین خرقهٔ متبرکه شویم.» و او این مکتوب را ارسال حضور نموده، در روز مذکور ذیحجه، فتح‌الله خان را که ممیّز و مفتّش حالات مهاجرین، چنانچه گذشت شده بود، ارقام رفت که: «تحقیق جور و ستم قاضی عبدالشکور خان را که نسبت به مردم مهاجر از قوه به فعل آورده باشد نموده معروض دارد.» و چون این مکتوب را مهاجرین به تعلیم و تلقین خود قاضی عبدالشکور خان نوشته و ارسال داشته بودند که عرض مردم هزاره دربارهٔ او از ملک و زمین هزاره را به ناحق به مردم مهاجر دادن شنیده نشود و حمل بر آن شود که مردم مهاجر دشمن او اند، چنانچه به حکمران قندهار شرحی از جور و ستمش نگار دادند، پس چگونه اراضی و عقار مردم هزاره را به معاند و دشمن خود داده خواهد بود؟ البته عرض مردم هزاره دروغ و ساقط از شنیدن خواهد شد. فتح‌الله خان از این امر بنابر آن که اخفاف قاضی عبدالشکور خان در میان می‌آمد و حیله‌بازی و جال‌سازی او به روی روز می‌افتاد، هیچ به روی کار نیاورد.

و هم در این ایام، حکمران ترکستان، پنج‌هزار روپیه از بابت عواید فروعی و هوایی خود که به دستش آمده بود، آن را چون از بیت‌المال تنخواه داشت، قرار انتشار اشتهار عهد امیر مرحوم ارسال کابل نموده، در روز چهارم مذکور ذیحّجه واصل و عاید خزانهٔ عامره گشت.

طلب کابل شدن جنرال تاج‌محمدخان

و در روز دوشنبه نهم ذیحجه، جنرال تاج‌محمد خان از مزارشریف با خدمهٔ خود و چهل تن سوارهٔ نظام طلب کابل شده، ارقام رفت که:«برگد دوست‌محمد خان اجرای امور نظام آنجا را بنماید.»

و در روز دهم ذیحجه، مراسم عید سعید اضحی از ادای نماز و شلیک توپ تبریک و عید مبارکی عموم صفوف سپاه نظام در عیدگاه و صرف شیلان و

حلویات و عطای عیدی مرسوم بر طبق عهد امیر مرحوم، به پای رفته چیزی که زیادت یافته بود قسمت حلویات با دستمال‌های ابریشمین و ململین بود، که حصهٔ هریک از اهالی بار را به دستمالی بسته، پس از صرف طعام به احترام در نزد خودش نهادند و افزونی دیگرش این‌که در عهد امیر مرحوم به جز اعیان بار و اهل کار، از لشکری و کشوری دیگری اجازت دخالت و شرکت در محافل عید و غیره بزم‌های دولتی نداشتند و در عهد این پادشاه عام گردیده، حتی کلانتران محلات شهر و ملکان شش کروهی کابل و غیره به ذریعهٔ دعوتنامهٔ رسمی شریک و سهیم آمدند.

در کابل واصل شدن عبدالحبیب‌خان

و از دیگر سوی عبدالحبیب خان، پسر سردار عبدالوهاب خان بن سردار میر افضل خان مرحوم، که وارد جلال‌آباد چنانچه گذشت شده و وعدهٔ ذکرش داده آمده، عبدالکریم‌خان حاکم جلال‌آباد، به خواهش خود او که عیال و اطفال خود را عزم درنگ دادن در جلال‌آباد نمود، خودش ارادهٔ کابل کرد، دوصد روپیه به او قرض داده، در روز دهم مذکور ذیحجّه معروض داشت و حضرت والا در روز هفدهم ذیحجّه رقم فرمود که: «پنجصد روپیهٔ دیگر از دولت به او داده، چون هوا معتدل و صولت سرما شکسته و بیست‌وپنجم حوت است، بلادرنگ با عیال و حزانت خود آهنگ کابل کند.» و او در کابل آمده، در پایان کار با عبدالرحمن‌خان برادرش در زمرهٔ مشروطه‌خواهان چنانچه بیاید محبوس گردیده، پس از حبس چند ماه رها شدند و عبدالرحمن‌خان برادرش، در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی در حین ستیز و آویز دولتین افغانستان که به واسطهٔ استقلال‌خواهی امیر ممدوح آلات حرب به کار افتاده بود، حامل نامهٔ صلح و سلم موقتی شده، از کارکنان دولت انگلیس زحمت‌ها دیده مشقت‌ها کشیده و پس از انعقاد رشتهٔ صلح به منصب مستشاریت وزارت خارجه نایل گشته و چندی روز خدمت به سر برده مأمور حکومت فراه شد، و بعد از حکومت دو سال، میرزا محمدسرور خان پسر میرزا عبدالوهاب خان لمقان که به مستشاریت و وکالت وزارت داخله واصل گردیده بود، مأمور حکومت آنجا شده، او با عیال و اطفال خود از راه مراجعت جانب قندهار رحل و ترحال نمود؛ و

عبدالحبیب خان به وزارت معارف سرافراز و ممتاز گشته، پس از اندک زمان محمد سلیمان به خطاب وزیر معارف ممتاز آمده، او تغییر یافته با وجود دانش و فراست که از اقران خویش برتر است، رهسپر بیکاری گشت که مفصلات حالات این تغییرات و تبدلات را که به مقتضیات حسن سیاسات حکومت به روی روز می‌افتاد، وقایع‌نگار اعلیحضرت غازی ضبط و ثبت تاریخ عهد سعادت‌مهدش خواهد کرد.

صید کبک کردن محمدحیدر خان

و هم درخلال احوالی که رقم شد، محمدحیدر خان پسر سردار عبدالله خان تیموری، که حکومت سیقان و کهمرد داشت، عزم شکار کبک کرده در سه روز کبک زیادی به دست آورده، از جمله سه‌صد قطعه را در روز هفدهم مذکور ذیحجّه ارسال حضور فرموده، متلقی به منظوریت گشت.

و هم در این روز از عریضهٔ میرزا عبدالله‌خان، برادر میرزا عبداللطیف خان منشی که در عهد امیر مرحوم در اندخود طریق عاملی در خدمت دولت می‌سپرد و چنانچه گذشت از سعایت دفتریان سنجش، طلب کابل و محبوس شده و پس از اندک مدت چون خطا و خیانتی نکرده دامن اخلاصش از لوث غبن و غدر پاک بود رها گردیده، در عهد اعلیحضرت سراج‌الملّة والدّین به عاملّی سایر قندهار مأمور شده، در آنجا مشغول و مواظب خدمت بود که از متروک و مفقود شدن رگ طلای معدن واقع آنجا نگاشته و استدعای پاک کردن و کشف نمودن آن را کرد عبدالغیاث‌خان، از نبایر سردار جهان‌خان، سپهسالار عهد احمدشاه مبرور، که در فوج سفرمینا منصب کمیدانی داشت، مأمور قندهار شد که رشتهٔ طلای معدن آنجا را معلوم کرده، با نقشهٔ بند سلطان، واقع بیدمشک غزنین، که امیر مرحوم عزم تعمیر و افراختن آن را کرده و معطل مانده بود حاضر حضور نماید، که هر دو کار جاری گردیده به تأیید و لطف پروردگار ساخته و پرداخته و طلا از معدن برآورده گداخته شود.

شرح حال ملاّ غلام‌محمد خان وردک

و هم دراین روز ملاّ غلام‌محمد خان قوم وردک، که در اوایل حال با ملاّ ابوبکر و حاجی محمدعمر، تاجران ده‌افغانی، روز ملازمت به سر می‌برد و رفته رفته چون جوهر ذاتی و دانش فطری داشت، به منصب پنجات‌باشی تجار کابل نایل آمده افتخار حاصل کرد، و به تعیین سالی دوهزار روپیه تنخواه ممتاز گشت و در عهد امارت امیر امان‌الله خان به نظارت زراعت و از آن تبدیل یافته، وزیر تجارت و از آن تغییر و مأمور وزارت داخله شد، آری از اینجاست که بعضی از دانایان فرموده‌اند: بیت:

کهتران مهتران شوند بسی　　　کم کسی زاد مهتر از مادر

الحق هر که دارای جلالتی می‌شود و یا مالک ثروت و مکنتی می‌گردد، از عطای خداوند و لیاقت خود اوست.

و مقارن این حال، در روز یکشنبه بیست‌ودوم ذیحّجه سال سیچقان‌ئیل شمسی مجدد شده، آفتاب از برج حوت در حمل تحویل نمود.

عزم کم فرار کردن، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان هزارهٔ غزنین را

و هم در خلال واقعات مسطوره، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، سابق سرپرست مهاجرین متصرفهٔ املاک هزاره‌جات، که از عریضه و استغاثت مهاجرین چنانچه گذشت طلب کابل شده، سید فقیرخان عوض او مأمور گشت و از تغییر سید فقیرخان، قاضی عبدالشکور خان بدین مرام نایل آمد و دوست‌محمد خان به قایم مقامی سردار گل‌محمد خان، حاکم ارگون مفاخر و مباهی آمده بود، جمعی از مهاجرین شیرانی را در غزنین فرستاده و غلام‌حسین خان حاکم، جیره و تقاوی و مزرعه از خالصهٔ دولتی به ایشان داده چون عریان و سر و پا برهنه بودند و رخت و لباس زمستانی و روغن چراغ و نمک نداشتند، از ارگون به عزم و ارادهٔ این‌که از جانب قندهار، املاک هزاره تا جاغوری، واقع قرب غزنین، به افغان داده بود، از سوی غزنین نیز شروع در بیرون کردن هزاره را از موطن و مسکن نموده، همه را نیست و نابود کند، معروض داشت که: «یا لباس و روغن و چراغ و پول و نمک به

ایشان عطا شود و یا در دهات هزاره‌جات، در مساجد گرم ایشان جا و مأوی داده شوند که از سرما هلاک نشوند.» و حضرت والا در روز بیست‌وچهارم ذیحجه، رقم فرمود که: «جیره و تقاوی و زمین به ایشان داده دیگر چیزی از دولت و در مساکن رعیت جا داده نمی‌شوند.»

تعیین وصول ناک و سیب بدخشان به حضور

و مقارن این‌حال درروز چهارشنبه بیست‌وپنجم ذیحجه، میرزا خان‌شیرین‌خان، سردفتر بدخشان را فرمان و ارقام رفت که: «در سال گذشته میرحفیظ‌خان، سردفتر، که سیب و ناک خوب و مرغوب مطابق مطلوب نفرستاده، خود او چهارصد روپیه و محمدعباس خان سه‌صد روپیه و امیرجان یکصد روپیه، مجموع هشتصد روپیه جرم شده بودند، او چنان نکرده سیب و ناک اعلی، قرار عهد امیر مرحوم که به داک استمراری از بدخشان می‌رسید، مستمراً ارسال حضور نماید.»

و در خلال واقعات مسطورهٔ این سال، از عمل طلای ریگ رستاق، به صرف دوهزار و دوصد و چهل و دو روپیه در عرصهٔ شصت روز، پنج مثقال و بیست‌ویک نخود طلا حاصل آمده، در روز بیست‌وپنجم مذکور ذیحّجه فرمان ترک کار آن اصدار یافت.

صدور فرامین قدغن خرید روغن مردم کوچی

و هم در این ایام که ابتدای سال توشقان‌ئیل بود، به عزم این‌که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد، در باب طوایف کوچی افغان، که در ماه ثور از پنجاب و سند و دیره‌جات و پشاور و غیره مواضع بازگشته، از راه ییلامیشی داخل هزاره‌جات می‌شوند و تا ماه میزان عرصهٔ پنج ماه در آنجا به سر برده و مال‌التجارهٔ خود را که به قاچاقچی می‌آورند، به روپیهٔ نقد و روغن و غیره اشیاء فروخته، هزاران خروار روغن از افغانستان در خارج مملکت حمل و نقل داده، باعث تضییق حالت اهالی داخله و گرانی ارزاق می‌شوند؛ و دائماً مواظب این شغل و عملند، حکام هزاره‌جات چون بامیان و یکه‌اولنگ و دایزنگی و بهسود و مالستان و جاغوری و محمد خواجه و چهاردسته و جیغتو را جداگانه فرمان و تأکید رفت که: «از اربابان

و کدخدایان مردم هزاره خط التزام بگیرند که روغن به مردم افغان کوچی نفروشند و اگر فروختند سزاوار مؤاخذهٔ سخت حکومت باشند؛ و خود حکّام نیز ساعی و جاهد باشند که مردم هزاره روغن را به افغان نفروشند.» و با صدور این حکم محکم، چون معاملات حصول پول نقد و اقمشهٔ لباس عموم مردم هزاره پس از مغلوب و مستأصل شدن هزارهٔ حجرستان و ارزگان، که مردم کوچی افغان راه آمد شد در هزاره‌جات کشودند، به واسطهٔ مردم کوچی است و پول زیاد به کار دارند که به حکام و قضات و مأمورین دولت باید بدهند و اگر ندهند، دمار از روزگار ایشان بر می‌آید، ناچار ترک این معامله نتوانسته، حکومت نتوانست سد این رخنه کند؛ و نیز حکّام هزاره چند رأس بره و چند سیر شکر بوره و چیزی از اجناس پوشاکه و چای به نام سوغات از افغانان کوچی گرفته و خود را شریک این معامله قرار داده، چون حکام نیز افغانند، معاون ایشان در بیع و شرای روغن و اشیاء تجارتی هزاره‌جات شده و حرسهٔ بنادر و معابر نیز به قدر کفاف خود حصه گرفته، راه عبور می‌دهند. تا کنون که زمان تسوید این وقایع و اول ثور سنهٔ ۱۳۰٤ شمسی و بیست‌وهشتم رمضان سنهٔ ۱۳٤۳ قمری هجری است، انتظام این مهام انجام نیافته است و هزاران خروار روغن را مردم کوچی افغان از داخل در خارج حمل و نقل داده تجارت می‌کنند، چنانچه از جمله یک قوم ملاخیل که متصرف ملک حجرستان هزاره‌اند، در سالی سه‌هزار خروار روغن می‌برند که گواه این مقدار، عریضهٔ خدایداد خان وکیل ایشان است که سپهسالار محمدنادر خان نگار داده و سه هزار خروار روغن را ادعا کرده است که از موکلین خود حصول نموده به دولت و رعیت می‌رساند و این عریضه موجود است که إن شاءالله در موقعش درج و ثبت تاریخ خواهد شد.

ضبط اموال غلام‌حیدرخان و عم و برادران او

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، از حبس محمداکبر خان، نایب برگد، از هزارهٔ جیغتو و غلام‌حیدرخان برادر و تاج‌محمد خان برادر دیگر و محمدجان خان عم و محمدعظیم خان پسر عم او، که این دو تن در سلک پیش خدمتان دربار شاهی منسلک خدمت بودند، و ضبط ملک و مال و منال تمامت

ایشان که از پیش رقم‌شد و از جمله تاج‌محمد خان که بااهل و عیال غلام‌حیدر خان در موضع سبزچوب جاغوری، همراه سواران کشادهٔ تحت رایت غلام‌حیدر خان برادر خود اقامت خدمت مکاتیب پست رسانی داشت، جلندرخان حاکم جاغوری او را به فرمان والا محبوس و گسیل غزنین، تمامت هستی و استعداد و دواب و مواشی غلام‌حیدر خان را که در این‌جا بود ضبط کرد. و از جمله مکنت و ثروت معتنابه او، قدری آرد جهت خوراک عیال و اطفالش داده، دیگر را تمام ضبط نمود و به عوض غلام‌حیدر خان، محمداکبر خان پسر عم و معاند او به سرکردگی صد سوار و خدمت مکاتیب پست رسانی هزاره‌جات شد.

داکتر جهت علاج چشم سپهسالار فرستادن قونسل انگلیس در هرات

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، چشم سپهسالار فرامرز خان به مرض کوما، از بصارت طبیعی عاجز گردیده، هرچند علاج نمود شفا ندیده، ناچار از قونسل دولت انگلیس، مقیم مشهد مقدس، استدعای داکتر کرد و او فشر نام داکتر را با احمدالدین خان اتاشی و خطاب‌خان دفع‌دار و یک تن سوارهٔ نظام و هفت‌تن فراش، از مشهد گسیل هرات کرد. و او پس از وصول در هرات و مشاهدهٔ چشم سپهسالار فرامرز خان در فرودگاه خود بازگشته، دو حب گولی و یک شیشه دوای سیال مایع فرستاده و سپهسالار هر دو را قرار هدایت او به کار برده، روز دیگر داکتر از در عیادت و مشاهدت نزد او شده و چشمش را نیک مشاهده نموده گفت چشم با آن که به کلی از قوهٔ بصیرت عاطل گردیده است، باز هم علاج می‌شود؛ امّا به حالت اول نمی‌آید و چشم راست به مثابهٔ اولش صحت یاب می‌شود و این را گفته در شقیقهٔ چپ نزدیک چشم او پلشتر چسفانیده در شقیقهٔ راست ارسال دو عدد غلق کرد و تا روز بیست‌وپنجم مذکور ماه ذیحجه، چشم راست او در عرصهٔ چهار روز از استعمّال دوای مذکور و آویختن زلو، که ماهتاب و چراغ را چون حباب می‌دید، به حالت اول آمده نیکو شد و حضرت والا از عریضهٔ سپهسالار، بر ماجرا آگاه گشت. چنانچه بیاید فرمان کرد که در وقت مراجعت داکتر فشر چهار هزار روپیهٔ کابلی از اقمشهٔ نفیسهٔ داخلیه خریده از جانب دولت به نام انعام به او داده رخصت مراجعت نماید.

و هم در خلال این‌حال، محمدسرور خان حاکم غورات هرات، از سوء سلوک خود که نسبت به رعایا نموده بود معزول شده، غلام‌محمد خان پیاروخیل مأمور حکومت آنجا شد.

غدر و خیانت سید احمد و مجرم شدن او

و هم در این هنگام، از عریضه وقایع‌نگار کابل، به گوش دادنیوش اقدس والا رسید که میرزا سیداحمد، نویسندهٔ محکمهٔ کوتوالی، کتب نام شریر قوم تاجیک کلنگاری را که با دختر عبدالوهاب نام پوره‌کی چنانچه گذشت، گفتگو و جنگ کرده و جانبین حبس و مورد جرم شده بودند، با مردم جنبهٔ مجرم رشوت گرفته، از زندان رها داده و دستهٔ بیگناه را محبوس نموده، از بعضی جریمه و از برخی حجت گرفته است. و حضرت اقدس به مقام بازپرس و تحقیق برآمده چون نفری طلب حضور شده از استنطاق و استفسار عادلانهٔ شاهانه مکشوف افتاده به منصهٔ ظهور پیوست که سیداحمد واقعاً مباشر خیانت و خطا، قراری که ذکر شد گردیده است، چنانچه اقدس والا از اثبات مدعا در روز بیست‌وششم ذیحجه، پنج هزار روپیه جرم حبس کردن آنها را با یکهزار و یکصد روپیه که از ایشان حجت گرفته بود و چهارهزار و چهارصد روپیهٔ جریمه نفری که رشوت گرفته رها داده بود، مجموعاً که ده هزار و پنجصد روپیه به شمار آمد، بر سیداحمد غدار حواله و حکم حصول و امر شد که مبلغی را که از بیگناهان گرفته است از جملهٔ این مبلغ به خود ایشان مسترد کند و ده هزار روپیه بقیه را به تحصیلی محمدنعیم خان برگد حضور، تحویل خزانه نماید؛ و در پایان کار با وجود این خطا کاری‌ها و غداری‌ها، کسان و منسوبان سیداحمد قرار مثال معروفی‌که در بین عوام است که در ارغنداب از اشخاص نیکوکار سرخ‌رو، افراد بدکار سیاه رو در صدر مجلس می‌نشیند، صدرنشین مجالس و محافل شدند.

شرح زن دوستی حضرت اقدس والا

و هم در این ایام حضرت اقدس والا، که دختر سردار محمدیوسف خان پسر سردار یحیی‌خان را به زنی خواسته و پنج نفر از دوشیزگان میران هزارهٔ را که با

مادران خود پس از قتل پدران خویش در سرای میان‌محمد پشاوری که ضبط دولت بود، روز حبس و اسیری به سر می‌بردند، چون حکیمه دختر صفدرعلی‌خان پسر خدای‌نظر خان بن جرس علی‌خان مالستانی و فاطمه دختر محمدنبی‌خان پسر محمدشفیع خان بن جرس‌علی‌خان و خیربانو دختر محمدعظیم‌بیگ پسر علی‌زاهد سه‌پای هزارهٔ دایزنگی و پری‌دخت دختر میرکاظم بیگ، سرهنگان سه‌پای دایزنگی و دیگر پری‌دخت دختر میر علی‌رضابیگ، ساکن کج‌گیر سه‌پای دایزنگی را در برج شمالی به خلوت خاص طلب فرموده و از وصل ایشان کام حاصل نموده، هر پنج نفر را به کنیزی و خدمت دختر سردار محمدیوسف خان مأمور کرد. و از حصول لذت مخالطت با آنان فرمان و تأکید کرد که مردم جدیدالاسلام کافرستان، که در لهوگرد و غیره مواضع از نواح کابل جا و مأوی داده شده‌اند. عموماً دختران خود را که سابق دختر و پسر را نامزد مزاوجت کرده درج کتاب پادشاهی می‌نمودند و پس از دستخط و امضای امیر مرحوم، عقد مزاوجت بسته ضجیع و هم بستر می‌شدند، پس از این به مجردی که به سن سیزده سالگی برسد، اسم دختر و پسر او را داخل سیاهه و درج کتاب کرده، به ناظر محمدصفرخان برسانند و او از حضور اجازت حاصل نموده، در هرجا که امر شد احضار حضور نماید. بعد هر یک که پسند و مطبوع افتاده نگاه داشته شد، در زیر نام او رقم می‌شود و هرکدام که قابل حصول کام نباشد نوشته می‌شود که مرخص است. سپس دختران رخصت یافته با هر که از قوم خود راضی باشد، اختیار زوجیت و ضجیعت نماید و الاّ اگر خودسر برخلاف این سررشته یکی از دختران را در بین خود نامزد کنند، جزا و سزای آن قتل است و هم‌چنین اگر یکی از دختران مرخصه، به غیر از قوم جدیدالاسلام به کدامی از خواص یا عوام دیگر مردم بدهند، سزا و جزایش قتل است و آن کس که از قوم جدیدالاسلام نباشد و دختر رخصت داده شدهٔ جدید را به زنی بخواهد، مکافات او نیز قتل است؛ و ثیبات ایشان بعد از انقضا و انصرام ایام عدهٔ خود، خواه عدهٔ طلاق و خواه عدهٔ وفات باشد، مختار است که هر یک از احاد جدیدالاسلام را به شوهری بپذیرد. و از این روز به بعد، دختران سیزده‌سالهٔ جدیدالاسلام را ناظر محمدصفر خان در خانهٔ خود که معتمد بود بخواسته و در وقت فرصت و جای خلوت، همه را تقدیم حضور کرده، ذات شاهانه هر کدام را

که می‌خواست متصرف شده، تا روز قتلش قرب دویست و سه تن از دختران جدیدی و هزاره و درهٔ نوری و منگلی و بدخشی و اوزبیک و تاجیک و افغان را به تصرف مباشرت درآورده، در هرجا و هر سرا، چون خانهٔ والدهٔ ماجده و همشیرهٔ محترمه و عمات مکرمه از دو الی پنج و شش و ده نفر را امر اقامت کرده، در اوقات خلوت وفرصت، ایشان‌را همی‌دید و تاکه به علیاحضرت سراج‌الخواتین، سرور سلطان، دختر ایشک‌آقاسی شیردل خان میل، خاطر داشت و نمی‌خواست که او مکدر و رنجه‌خاطر شود، بدین منوال با آنان روز مخالطت به سر می‌برد و پس از آگاه شدن آن بانوی مشکوی حرم حرم احترام و رشک بردن و زشت‌خویی و درشت‌گویی نمودن، حتی دشنام به ذات شاهانه دادن، او همه را یکجا نموده و به هریک لقبی نهاده و از بین ایشان سر جماعه‌ها قرار داد تا که در پایان کار لقب اهالی حرم بر ایشان نهاده و هر یک را به خطاب جداگانه از قبیل سراج‌الحرم و نجم‌الحرم و عزت‌الحرم و نخل‌السراری و زاهدةالسراری و غیره و غیره مخاطب ساخته، شب و روز را با گلرخان سروقد سیم‌اندام پری‌چهره به سر برده و در سالی دو سه جشن زنانه ترتیب داده، زنان اعیان بار و خادمان اخلاص‌شعار و اهل کار صداقت‌دثار را، که از انسلاک در سلک ملازمت دولت افتخار و درجهٔ اعتماد و اعتبار حاصل داشتند، از قبیل سپهسالار و نایب‌سالار و جنرال و برگد و کرنیل نظامی و افتخاری و سردفتران و منشیان و غلام‌بچه‌گان خاص و ایشک‌آقاسیان ملکی و نظامی و داخله و خارجه و حضوری و غیره و غیره را به ذریعهٔ دعوت نامه‌های رسمی احضار محفل جشن فرموده، خود تنها نظر به آن که لقب پدر مهربان از طرف مردم شمالی چنانچه بباید یافته، داخل مجلس زن‌ها که همه سرتاپا از لباس و حلل و خط و خال و سرخاب و سفیدآب آراسته می‌شدند، داخل گردیده روپوشی و ستر را از میان برداشته، از شام تا بام با زنها به سر همی برد و زن هرکه از آمدن ابا نموده حاضر نمی‌گشت، شوهرش جرم بلکه از خدمت و ملازمت دولت معزول و محروم می‌شد. و در دعوتنامه‌ها صراحتاً رقم می‌رفت که هر زنی بدون عذر شرعی و طفل رضیع‌دار، اگر خود را مریض قرار داده، حاضر بار نشود، فردای جشن خواجه‌سرا در خانه‌های‌شان شده، علم حاصل کند اگر بدون عذر تمارض نماید و نیاید، فلان مبلغ شوهرش جرم بدهد و زوجهٔ .هرکه نو

و تازه داخل محفل بزم می‌گشت، از دست برنجن و انگشتر طلا، با پنجصد الی هزار روپیه انعام به او عطا می‌شد و شوهرش نیز به منصبی از مناصب افتخاری نایل گردیده، دارای کریج و کلاه و مستحق جلوس کرسی روز بار می‌آمد، تا که رفته رفته بر سر این‌کار و بار، در کله‌گوش از دست غداری چنانچه بیاید، به قتل رسید.

شرارت و جهالت بعضی از مردم افغانستان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که رقم شد، فتح‌محمد نامی از ساکنین قلعهٔ خالداری پمقان، که در فوج اول پیادهٔ نظام کابلی ملازمت داشت، بر زوجهٔ ملاّ سعیدحبیب، برادر زن خود عاشق شده و با آن زن قرار و مداری در میان نهاده، هنگامی در خواجه مسافر که سعیدحبیب در آنجا ساکن و متوطن شده بود شده، خود سعیدحبیب و زوجهٔ او را با زوجهٔ خود از نزد خشوی خود برداشته، اظهار و اصرار کرد که من در جلال‌آباد تجارت می‌کنم. ملاّ سعیدحبیب خسرزاده‌ام به عوض من در فوج خدمت کند. و در جلال‌آباد شده، خسرزاده و زوجهٔ خود را در عرض راه کشته، زوجهٔ خسرزادهٔ خود را متصرف شده، روز خدمت در ملازمت نظام به سر همی‌برد، تا که ماه‌خانم مادر سعیدحبیب، از پرسش حال و پژوهش احوال، به خود معلوم کرد که پسر او در جلال‌آباد نیست، بلکه معدوم و مفقود است. لاجرم از خواجه مسافر پمقان در جلال‌آباد شده، زوجهٔ پسر خود را در کنار و هم بستر فتح‌محمد داماد خود دیده و قتل پسر و دختر خود را از دست او فهمیده، نزد حاکم جلال‌آباد شده داد خواست. و حاکم زوجهٔ ملاّ سعیدحبیب را در خانهٔ کلانتر شهر، که مأمن زنان فاسقه و فاحشه بود سپرده، فتح‌محمد را نظربند فرمود و دیگر بازپرسی ننموده تا که از عریضهٔ مادر مقتول حالی رای والا شده، فرمان کرد که: «عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد ترک اهمال و اغفال احیای حقوق ضعفاء نموده، از جمله دعوای والدهٔ ملاّ سعیدحبیب نام مقتول را که با فتح‌محمد نام داماد خود دارد، شرعاً قطع و فیصل نموده معروض دارد، بعد قرار امری که صادر شود اجرای کار نماید.»

و هم‌چنین عبدالله نامی، از مردم قوم ترکی سکنهٔ قریهٔ تای تیمور، تابع میدان

کابل، یکصد روپیه نقد با خود برداشته، از راه اشترای کرباس، مرحله‌پیمای جلال‌آباد و لمقان شد و شام هنگامی در مسجد قلعه تک تگری، از توابع لمقان، مشغول نماز گشته، در حالت قیام رکعت سوم نماز فرض مغرب، شخصی از عقب به او جراحت منکر از نوک خنجر رسانیده، آن صد روپیه را در حالت به خون غلطیدن او به دست آورده بگریخت، و عبدالله پس از یک هفته فوت و تباه گشت. و حضرت اقدس والا از عریضه حاکم و قاضی لمقان در روز بیست‌وهشتم ماه ذیحّجه ارقام فرمود که: «هر هنگام ورثه و بازماندگان مقتول حاضر آن مقام آیند، شرعاً فیصل کرده معروض دارند.» و در پایان این دو قتل، از عدم گواه و قاتل یکی به سوگند و دیگری بی‌تکلیف دیه و جریمه رفع گشت.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، حکیم نامی، از قاطنین شهر مزارشریف، پسر پنج‌سالهٔ داده‌خان نام سپاهی نظام را در روز بیستم ماه ذیقعده به شیرینی فریفته و او را به رو بوسیدن و شیرینی‌دادن در بغل برداشته، بر بام خانهٔ خود برد و آن طفل معصوم را به فعل لواطت هلاک ساخته، میتش مخفی داشت و داده خان تفحص و تجسس پسر خود را کرده، چون نیافت مأیوسانه در محکمهٔ کوتوالی شده آگهی داد و کوتوال منادی مأمور کرده؛ چون آن طفل هلاک گردیده بود به ندا نیز یافت نشد تا که امیر نام پسر هفت‌سالهٔ میرزا جان نامی به پدر او گفت پسر شما را حکیم نام در بغل برداشته در پشت بام خانهٔ خود برده بود. بعد پسر خود را از حکیم پرسیده او انکار آورد و داده‌خان از اظهار امیر نام و انکار حکیم به کوتوال آگهی داد و او متجسس گماشته، امر و تأکید کرد که پسر او را اگر مرده و اگر زنده باشد پیدا کند. و حکیم با دل پرخوف و بیم همراه گماشتهٔ کوتوال به درب خانهٔ خود شده، مأمور کوتوال را در بیرون بازداشته، خود به بهانهٔ کشیدن کفش و چوخای خویش در اندرون خانه شد و نعش آن طفل را از راه دیگر آن خانه که جانب باغ سیدفقیرخان داشت حمل و نقل داده، در برکه و حوض آب انداخت و خود بازگشته به مأمور کوتوال و پدر او گفت که جسد پسر را یافتم، در حوض افتاده هلاک شده است. و او را از حوضی که یک چارک و دو گره آب داشت و تا مفصل زانوی آن طفل آبش می‌رسید کشیده، در خانهٔ پدرش بردند. و مقعد او را خون‌آلود و مجروح مشاهده کرده، حکیم بمحبوس

زندان کوتوالی گشت و داده‌خان ماجرا معروض داشته، دلایل عرفیهٔ خود را که بر حکیم داشت و او را فعال لواطت و موجب هلاکت پسر خویش پنداشت برنگاشت. و حضرت اقدس والا در روز دوشنبه سلخ ماه ذیحجه، به حکمران ترکستان ارقام و احکام کرد که قطع و فصل این فعل نامشروع را نزد قاضی شرع نماید و در پایان از عدم گواه، حکیم سوگند یاد کرده از حبس رها شد و دیهٔ ثار آن طفل نیز چون اثر جرح آلت جارحه در بدنش نبود، به هدر رفت و پدرش بی‌پسر گشت.

وقایع ماه محرم سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

سعایت نمودن محمدایوب‌خان از فقیرمحمدخان

از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، محمدایوب خان فوفل‌زایی، حاکم قلعهٔ فتح چخانسور، شرحی از حیلت و مکیدت آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور و میل خاطر او را جانب کمیسیون دولت انگلیس و امین نظام دولت ایران، که مأمور انقطاع و انفصال نزاع قطعهٔ نیزار، واقع شمالی سیستان و مغربی چخانسور، چنانچه گذشت شده بودند، به سردار احمد خان حکمران قندهار برنگاشت که: «چون شما سرکردهٔ کلان قوم و غمخوار و خون‌شریک سرکار والا می‌باشید، اطلاع دادن فرض دانسته، عرض کردم که این مذاکره و گفتگو و مقاوله را نهایت پرخطر دیده و فهمیده‌ام و از تنگی وقت و عدم فرصت، پاره‌ای سخنان است که در حیّز تحریر نیامد، امید که خودم به طریق چاپاری، مجاز آمدن در قندهار شوم تا از مدعای آخندزاده فقیرمحمدخان و سرکردگان مأمورین دولت ایران و انگلیسان که منصف تصفیهٔ نزاع‌اند، علم حاصل نموده‌ام شفاهاً به عرض رسانم، زیرا اگر در این وقت که ابتدای کار و آغاز گفتار است، علاج و اصلاح این‌گونه امور نشود، در عاقبت وخامت‌بار خواهد آورد و انجام‌پذیر نخواهد گشت.» و حکمران قندهار، این مکتوب او را ارسال حضور نموده، در روز شنبه

پنجم محرم، محمدایوب خان را ارقام رفت که: «بلادرنگ آهنگ کابل کرده، از درک بساطبوس مستسعد آید.» و واصل کابل شدن او و مکشوف افتادن تصورات ساذجهٔ او، که همه نقش بر آب و بلانتیجه و بی‌صواب بود، در موقعش رقم خواهد شد. و هم در این ایام، خواجه محمد خان، پسر سردار گل‌محمد خان که در خارج مملکت روز ذلّت و عسرّت و غربت به سر می‌برد، از عریضه و استدعای خود، اجازت مراجعت یافته، با اهل و عیال و منسوبان خویش وارد قندهار شده، قرین راحت و رفاهت گشت.

و هم در روز پنجم مذکور ماه محرم، حافظ گل‌محمد هندی، که در هندوستان به اسپتال خانهٔ دولتی نزد داکتر عمومی کار کرده و نام ادویه را یاد گرفته و چیزی از علم طبابت و داکتر نخوانده، در کابل آمده، به نام داکتری ملازم خدمت دولت گشته، در عطارخانهٔ خاص، روز اخلاص به سر می‌برد، جهت علاج چشم سپهسالار فرامرز خان مأمور رفتن هرات شد.

تعیین روز جشن ملّی لقب سراج الملّة والدّین

و مقارن این‌حال، در روز یکشنبه ششم محرم، حکّام تمامت ولایات و امصار و محال حاکم‌نشین را به ذریعهٔ انتشار اشتهار آگهی از روز جشن مسعود لقب سراج‌الملّة والدّین داده شد که: «در روز بیست‌ودوم محرم، مطابق روز اول ثور ماه شمسی، مراسم سور و سرور و چراغان و آیین‌بندان و صرف حلویات و شیلان این جشن ملّی را به دستور مرسوم جشن لقب ضیاءالملّة والدّین، به پای برده تمامت مصارف را از دولت صرف عیش و عشرت کنند؛ و جمیع اشیایی که رعایای محال از مأکول و مشروب، در محکمه‌جات حکام حاضر آورده فراهم می‌کنند، قرار نرخ مروّج روز، در مالیات اراضی ایشان مجری و محسوب دارند.» و با صدور این حکم محکم و فرمان مبرم پادشاهی، هزاران روپیه را گوسپند و روغن و کاه و جو و روغن چراغ و آرد و هیمه از رعیت صرف شده، سیاههٔ همه را همه‌ساله ارباب و کدخدای قریه، به تصدیق حاکم و قاضی، به دفاتر کابل حاضر آورده و مجری گرفته، به شمار مالیات رعیت تبعهٔ خود داخل آواره نموده، حواله به نام خود می‌گرفت و به ضعفای رعیت یک پول مجری نداده، مالیات را کامل از

ایشان حصول کرده مبلغ مصروف جشن‌را با حاکم و قاضی و دفتر تقسیم و صرف روزگار خویش همی نمودند.

و هم در این ایام، از مأمور هرات و علاج چشم سپهسالار شدن حافظ گل‌محمد خان هندی که آنفاً رقم شد و وصول عریضهٔ حکمران هرات که پس از چندی از ورود داکتر فشر انگلیس که در روز بیستم ذیحّجه وارد هرات شده بود برنگاشت، در روز هشتم محرم قراری‌که به سپهسالار رقم شده بود، ارقام رفت که: «او را اعزاز و احترام نموده، پس از ده پانزده روز که از علاج فارغ و عازم مراجعت مشهد شد، او را به قدر مناسب خلعت و انعام داده و هشت هزار قران را جنس خریده از طرف دولت به او هدیه و انعام دهند.»

افزونی تنخواه محرّر دفتر مکتوب‌نویسی

و مقارن این‌حال، در روز چهارشنبه نهم محرم، به امضای سرکردگان هر سه بولک ادارهٔ تحریرات و دارالانشای حضور، در سالی صد روپیه بر تنخواه میرزا عبدالسلام کاکری، محرر شعبهٔ اول مکتوب نویسی، که عریضه و استدعای افزونی تنخواه کرده محول و مرجوع به امضای آنها شد افزود گردیده، اصل و اضافهٔ آن در سالی پنجصد روپیه به شمار آمد.

ملاقات سردار گل‌محمدخان و مستر دانلد انگلیس

و هم در این ایام، از عریضهٔ سردار گل‌محمد خان، مأمور تصفیه و استرداد اموال مسروقهٔ رعایای سرحدیه که در هفتم ذیقعده چنانچه گذشت رهگرا و مرحله‌پیمای سمت جنوبی شده بود، شرحی از مقالات او با مستر دانلد مأمور دولت انگلیس به مسمع فیض مجمع حضرت والا رسید نوشته بود که: «در روز دوشنبه شانزدهم ماه ذیحجه، به ساعت دوازده، مستر دانلد کمشنر از راه ملاقات وارد فرودگاه من شده، مراسم اعزاز و احترام او، از صرف چای و حلویات و خوراکه به وجه شایسته به تقدیم رسیده، در بین صحبت و حکایت پرسش زحمت و ذلّت سفر همدیگر، مستر دانلد اظهار کرد که در سنهٔ یونت‌ئیل، بعض نقصانات رعایا و تبعهٔ طرفین را با سردار شیرین‌دل‌خان مرحوم فیصل و حق‌رسانی

کرده بودیم، بعد از آن افسران محلّیه پرداخت نکرده، حقوق جانبین به ایشان نرسیده، حالا شما هم رضا می‌باشید که به همان طریق علم‌آوری کرده شود یا تجویز جدید در خیال دارید؟ و من در جواب او گفتم که البته فیصلهٔ شما و سردار مرحوم به رضای رعایای جانبین بوده و نیز سردار مغفور به حضور خاقان مبرور، عرض و منظوری حاصل کرده، بعد با شما در کار مذاکره اقدام نموده خواهد بود. من هم به همان طریق تجویز فیصله می‌نمایم. بعد مستر دانلد روز ورود مرا در اردوی خود پرسیده، من روز هجدهم ذیحّجه را روز بازدید گفته از هم وداع نمودیم و او در فرودگاه خود رفت و من پس از ملاقات و مراجعت او از بزرگان مردم جاجی و چمکنی بیان و فیصلهٔ سردار شیرین‌دل‌خان را پرسیده، از ایشان شنیدم که سردار شیرین‌دل‌خان به وجه دلخواه و طریق نیکو حق‌رسانی ما را نموده، اگر حالا به همان طریق بشود خوب است، و در روز چهارشنبه هجدهم قراری که وعدهٔ بازدید داده بودم، به فرودگاه مستر دانلد شده لوازم ملاقات و احترامات مرسومه از صرف چای و میوه به کار آمده، با هم قرار دادیم که چند تن از سرکردگان مردم جاجی و طوری و چمکنی برای منصفی منتخب و معین شده و علم برحالت جانبین حاصل نموده، بعد در نزد هر دوی ما حاضر آورند. اگر چنانچه اقدامات ایشان خالی از غرض و به وجه منصفانه بود، جانبین بر اصلاح آنان امضا کرده، ماجرا به حضور والا و ویسرا معروض می‌داریم. بعد هرچه منظور و پسندیده آمد، معمول داشته خواهد شد.

و حضرت اقدس والا تا اینجا که عریضه و رقیمهٔ سردار گل‌محمد خان بود، مطالعه فرموده در روز دوازدهم محرم رقم کرد که: «قبل از فیصل کار، چیزی در محل تذکار نیامده گفته نمی‌شود.»

و نیز حکّام لهوگرد و جلال‌آباد و غزنین و مقر و قلات را از عریضه و استدعای او فرمان رفت که: «هرقدر ایذا و آزار و اضرار از تبعهٔ دولت انگلیس، بر رعیت تابع و محکوم ایشان از قوه به فعل رسیده باشد، سیاهه کرده نزد سردار گل‌محمد خان ارسال دارند که حق‌رسانی در میان آید.» و سردار گل‌محمد خان با مستر دانلد و کدخدایان رعایای تبعهٔ طرفین، در قلعهٔ گمرکچی‌نشین تعلق این دولت، با هم مذاکره و مکالمه نموده، از مواضعهٔ چند فقره که در بین قرار داده شد

و از عریضهٔ سردار گل‌محمد خان، به گوش راست‌نیوش والا رسیده، چون نیکو و دلجو بود، بدو رقم فرمود که: «خوب و مرغوب سررشته کرده و قرار داده‌اید.»

و هم در روز دوازدهم مذکور ماه محرم، حضرت والا از عریضه و استدعای سردار گل‌محمد خان، میرزا عبدالحکیم‌خان میوه‌دارباشی را امر بر فرستادن بیست سیر به وزن کابل حلویات و بیست سیر از میوه‌جات خشک نزد او ارسال دارد که در محافل ملاقات و مذاکرات با مستر دانلد صرف نماید.

وقوع قحط در کابل و تمامت مملکت

و هم در این آوان، از وقوع قحط که به واسطهٔبرف و باران نباریدن در سال گذشته به روی روز افتاد، به ذریعهٔ اشتهار عموم تجار را اعلان و اخبار شد که: «هرقدر علوفه و آذوقه و حبوبات ماکولاتی که بتوانند از خارج مملکت به تجارت بیاورند، ثلث خراج معین و مرسوم گرفته، دو ثلث آن را معاف دارند.» و از انتشار این اشتهار قدری سهولت در موجودیت حبوبات به روی کار آمده، یک نان به زحمات شاقه به بیست‌وپنج پول به دست آدمان توانا و نیرومند آمده، ضعفاء و ناتوانان نمی‌توانستند به دست آرزو آرند و با آن هم کسی احدی را نشنید که از گرسنگی هلاک شده باشد، لیکن مردمان شهری به طلب غله در دیهات و قریه‌جات برآمده، اگر چه نرخ از طرف دولت پنج پاو معین بود، کسی به کسی یک روپیه نداده، عصر هنگام تهی‌دست و ناکام باز می‌گشتند، و برخی علف قوت نموده به انواع مشقت و نقمت دفع هلاکت می‌نمودند. و در این سال محرر اوراق، از فضل قادر متعال، آرد و روغن و برنج سپید و باریک، افزون از قدر معاش عیال و اطفال خویش مهیا داشت، سه چهار خانه همسایهٔ قریب خود را قرار نرخ معین دولتی که هیچ یافت نمی‌شد به قدر کفاف روغن و آرد و برنج به قرض داده، بهای آن را تا ده ماه و یکسال نخواسته، تا که خودشان ممنونانه رسانیدند. و این فعل موجب بسی کشایش امور و وسعت معاش عاجزانه گشت که شرح آن تفصیلی دارد که چگونه مراحم و الطاف خداوند شامل حال خسران مآلم آمد.

مأمور خزانه‌داری شدن غلام‌حیدرخان

و هم در این ایام، از تغییر نوران‌شاه خان چتراری از غلامان شهریاری، که از دیر باز منصب خزانه‌داری داشت، معزول و غلام‌حیدرخان به خزانه‌داری منصوب و ممتاز آمد. و از این وقت تا عهد امارت امیر امان‌الله خان غازی برحال مانده، در سال سوم سلطنت او از خزانه‌داری تغییر یافته، به منصب قلعه‌بیگی ارگ شاهی نایل و واصل گشت.

عازم کابل شدن جنرال تاج‌محمدخان

و هم جنرال تاج‌محمد خان که فرمان طلب چنانچه گذشت به نامش اصدار یافته پرتوافگن وصول گشت، از مزارشریف با چهل و سه تن سوارهٔ نظام و هجده نفر خدمهٔ خود و بیست‌ویک رأس یابوی بارگیر، در روز دوازدهم مذکور ماه محرم، رهگرا و مرحله‌پیمای کابل شد، که إن‌شاءَالله وصولش در کابل در مقامش ارقام می‌یابد.

و در این سال، قبل از نوروز، حسب‌الامر والا تمامت تنخواه لشکری و کشوری افغانستان را سنجیده، نود لک روپیه در شمار آمد.

و هم در این ایام، از افزون شدن تنخواه بعض چاکران دولت که جابه‌جا رقم شده آمد، محرر اوراق که در سالی سه صد و بیست روپیه تنخواه داشت، به طمع افتاده به ذریعهٔ عریضه از حضور اقدس والا استدعای افزونی تنخواه کرده، در روز دوشنبه بیست‌ویکم محرم، محمدنعیم خان برگد حضور و قلعه‌دار ارگ شاهی را فرمان شد که: «نویسنده مأمور کرده، کارهایی را که از سالها نیازمند کرده بود، امر سنجیدن نموده، رقم فرمود که: «اگر کار عاجزانه از مقدار تنخواه کمتر باشد، افزون از کار را از من حصول و تحویل خزانه نماید و اگر کارم بسیار بوده، تنخواه اندک و کمتر از کارم برده باشم، با خامهٔ خاص نوشت که اضافه‌گی را سرکار می‌دهد.» و او به ذریعهٔ میرزا محمدحسین خان نویسندهٔ خود، تا عرصهٔ دو سه ماه، کارهای نیازمند را از کتابخانه و غیره فراهم نموده و همه را داخل جریدهٔ اعمّال من و طومار خود نموده، در ذیل آن از خوش‌نویسان چون سیدعطا محمدشاه و میرزا محمدیعقوب خان و اهالی محکمهٔ شرعیه چون قاضی بابامرادخان و مفتیان

زیردست او و مدرسین مدرسهٔ شاهی چون ملاّ گل‌احمد خان و مولوی عبدالرؤف خان و ملاّ احمدجان‌خان توخی و حاجی عبدالرزاق خان اندری سوال نموده، همگان نوشته امضا کردند که در این کاری که از سالها کرده و حاضر و موجود است، در سالی هشتصد روپیه حق اوست که دولت بدهد و کمتر از آن ظلم است که در حق او به وقوع رسیده است. و از این امضای عمومیهٔ علماء و فضلاء و خوش‌نویسان و منشیان، چون دوازده سال از ملازمت و چاکری نیازمند گشته بود، و قرار امضای خاص حضرت والا، در سالی چهارصد و هشتاد روپیه از دولت طالب آمدم و پنج هزار و هفتصد و شصت روپیه در شمار آمد که بایست قرار خط خاص و حکم والا به نیازمند داده می‌شد، حضرت اقدس والا آن را نداده، در ذیل عریضهٔ محمدنعیم خان و امضای آنانی که رقم شد و همواره به امضای دو سه تن جداگانه از آنها، مشاهرهٔ معاش و مواجب سالانهٔ خدمت و ملازمت خدمه و مأمورین دولت معیّن و مقرر می‌گشت، با خامهٔ خاص رقم زد کلک عدالت اختصاص کرد که تعیین درجه و لیاقت تنخواه حقیر پرتقصیر را بنگارند. و در این‌بار همه در سالی هزار و پنجصد روپیه تعیین درجه نموده، با قلم امضا رقم کردند. و از جمله سردار نورعلی‌خان پسر سردار شیرعلی‌خان قندهاری مرحوم، که عاصی عاثر به تازگی نزد او به تسوید تاریخ مأمور شده بودم، نوشت که: «درجهٔ او به مرتبهٔ اوسط، از تمامت اقران و امثال برتر است؛ و از این مبلغ هم افزون‌تر مستحق است که حضرت شهریاری مرحمت فرماید؛ ولیکن دو عیب دارد: یکی هزاره است و دیگر طالع و اقبال ندارد که به آرزو و آمال نایل نمی‌گردد.» و حضرت اقدس والا نظر به عیب اولین که پیرایهٔ جداگانه‌ای نیز با خود داشت، از عطای آن اغماض عین نموده، در این چیزی و پشیزی موهبت و در تنخواهم اضافت نکرد؛ و پس از آن که به تاریخ‌نگاری مأمورم ساخت و بنواخت در موقعش رقم خواهد شد إن شاءَالله.

و همچون عموم اهالی افغانستان احاد و افراد اعداد لشکری نظام را، سپاهی و غیر نوکر و کشوری را رعیتی نام می‌بردند، حضرت والا در روز بیست‌ویکم مذکور ماه محرم، اشتهار مؤکد انتشار و نگار داد که: «تمامت مردم افغانستان از این‌که در مقابل نظامی، مردم ملکی را رعیتی یاد می‌کنند و از این چنان مفهوم

می‌شود که سواره و پیادهٔ نظام رعیت و مطیع حکومت نباشند، پس باید زبان محاورت بازداشته، بلکه بربسته، پس از این اهالی عسکر را نظامی و کشور را ملکی نام برده، در مکاتبات و مذاکرات به جز این‌که فرموده و رقم و نشر شد به نام رعیتی در زبان نیارند.» و مقارن این‌حال، از کفایت اهل شهر نکردن روزی سه خروار غله که فرمان شده بود از گدام و ذخیرهٔ دولتی بفروشند، حالی رای والا شده فرمان کرد که: «در روز هشت خروار تا رسیدن فصل سال جدید به مردم بفروشند که هلاک نشوند.»

شرح حال دختر ملاّ طبیب و انتشار اشتهار

و هم در خلال واقعات مسطوره، ملاّ طیب سرکردهٔ وقایع‌نگاران خفیه، که دختر بالغهٔ رشیدهٔ سیمین‌ساق پری‌پیکر ماه‌چهرهٔ کمان‌ابرو، و بادام‌چشم شکرلب در خانه داشت؛ و جمعی از رنود و اوباش در تلاش وصل او روز رنج و تعب به سر می‌برد، از سه نفر مبلغی گرفته به هر یک وعدهٔ ازدواج آن را داد و هرکدام جدا بی‌خبر دیگری، در خانهٔ او خود را داماد دانسته آمد شد اختیار کرد. و چند روزی بدین منوال از هر کدام آنها جدا مالی اخذ کرده تا که پرده از راز برافتاده دعوای سه مرد بر یک زن از ایجاب و قبول به روی روز آمد، و کار منجر به مناقشه شده، رجوع رفع محاکمهٔ‌شان به محکمهٔ شرعیه کشیده و یکی از آن سه تن، که پسر امیر محمدخان وزیرآبادی بود، دانست که قاضی او را از سبب اختلاف مذهب کفو ندانسته، با وجود اسبق‌التاریخ بودن ایجاب و قبول او و دختر، آن را به او نمی‌دهد و به یکی از آن دو تن دیگر که افغانند حکم مزاوجت می‌کند، ملاّ طیب را در بازار سرپل چند ضرب پیش قبض رسانیده بکشت و خودش نیز به قصاص رسید. و آن دختر از آن دو تن نیز محرومه آمده، به شوهر ثالثی از مردم لهوگرد که نویسندهٔ دفتر بود رسید، و از وقوع این قضیه حضرت والا اشتهار عام انتشار داد که: «هر پدر و مادری که دختر خود را به دو سه تن نامزد کنند، هر یک از آنان که در دعوی خود اسبق‌التاریخ باشد و آن را به گذرانیدن گواهان نزد قاضی ثابت نماید، دختر را به او داده، پدر و مادر دختر را قرار هر دامادی پنجصد روپیه جرم کنند که دیگری به واسطهٔ تعدد نامزد، نزاع و خصومت در بین برادران اسلامی نیندازد و

اگر توان ادای جرم را نداشته باشند، صد چوب هر یک را زده، یکسال محبوس نگاه دارند.» و چون در هرات نیز این دعوی پیش آمده و حکمران آنجا عریضه کرده دستورالعمل خواسته، برعلاوهٔ اشتهار منشور جداگانه از حکم مذکور، به نام او شرف صدور یافت.

و مقارن این حال، در روز بیست‌وسوم محرم، میرزا کلب‌علی نامی، از هزارهٔ مالستان، که گدام و ذخیره‌دار غلهٔ دولتی حجرستان قوم دایه و فولادهٔ هزاره بود فوت شده، آواره و حساب او ناسنجیده مانده تا که در عهد امیر امان‌الله خان غازی، میرزا محمدسرور خان، مستشار و وکیل وزیر داخله، از روی جمع، بر برادر و خانمانش حواله کرده و برادرش رسیدات و سندات خرج آن را در کابل آورده، چون بر ذمهٔ او حبه‌ای از مال دولت نمانده بود، خط معافی به او نداده، هر چند داد و فریاد نمود سودی و بهبودی ندیده تا که در کابل بمرد. و این فقرهٔ جزئیه محض عبرت اهل دیوان ثبت شد.

تعیین فروش غلهٔ دولتی در ترکستان

و چون در این سال قحط و غلا در تمامت افغانستان به روی روز آمده، خصوص مردم ترکستان دچار خوف هلاک جان شدند، بلکه بعضی وداع زندگی گفته، برخی دختران خود را به نانش، به غله‌داران داده زنده بودنش را غنیمت همی شمردند، و ماجرا از عریضهٔ حکمران ترکستان حالی رای والا شده، در روز دوشنبه بیست‌وهشتم محرم فرمان کرد که: «مقدار پنجصد خروار گندم، از ذخیره و اندوختهٔ دولتی کشیده تا پنجاه روز که زراعات ترکستان برسد، قرار روزی ده خروار، به مردم سکنهٔ شهر مزار و غیره که در حالت هلاکت باشند بفروشند، که دولت مسئول خداوند نشود، زیرا بیت‌المال حق عموم اهالی است، در صورتی که از حق خودشان، قوت لایموت برای سدّ رمق داده نشود، جوری از این بالاتر نخواهد بود و باید دولت مسئول حی داور آید.»

پذیرفته نشدن عریضه و استدعای حکمران ترکستان

و هم در این ایام سردار عبدالعزیزخان ، حکمران ترکستان، که از خود پسری

نداشت، خواست که عبدالحمید نام دختر زادهٔ خود را، که پدر او عبدالکریم خان برادرزادهٔ خود سردار معزّی‌الیه بود، و هفت سال عمر داشت، ختنه نموده تمام اعیان و اشراف و کدخدایان و آقسقالان ترکستان تحت حکومت خود را با قضات و عمّال و ضبّاط بلدان آن سامان به ذریعهٔ دعوت‌نامه گردآورده، و جشنی ترتیب داده آشی دهد و حلویاتی قسمت نماید، و در ازای آن، نقد و جنس زیادی به نام تبریک و تهنیت حاصل کند. و به این اندیشه عریضه‌نگار شده دستوری خواست. و حضرت والا خیال او را به فراست دریافت که، با وجود بی‌اولادی، از حرص زیادی که دارد، در دل اندیشهٔ اخاذی را جای داده، می‌خواهد از این در، مبلغی از نقد و جنس و اسپ و اشتر و گوسپند و قالین و اقمشهٔ نفیسه به دست آز آرد، اجازت نداد، و در روز مذکور ماه محرم، به او رقم فرمود که: «چه ضرور که خرج بیجا کرده، مبالغ خود را صرف نمایید و حاصلی هم نباشد. پس او را ختنه کنید به نوعی که ساز و سرور و نغمه ورود نباشد.»

و هم در این روز از عریضه و استدعای میرزا عبدالخالق خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی، که پس از فوت حاجی عبدالهادی خان در مزار شریف، او تنها در بخارا مانده و از روز مأمور آنجا شدنش، در سالی ششصد روپیه به نام خرج حجره، در بخارا به خود او و ششصد روپیه به اسم تنخواه در کابل به عیال و اطفال او داده می‌شد؛ و بعد از ارتحال حاجی مذکور که در ماهی یکصد روپیه به نام خرج حجره داشت و عبدالخالق را او از این معاش، نان و آب می‌داد، دچار ذلّت گردیده، به حضور نگاشت و حضرت والا در ماهی دوصد و پنجاه تنگه بر جیرهٔ حجرهٔ او افزوده، اصل و اضافهٔ آن در ماهی یکصد و سی روپیه و ثلث یک روپیه در شمار آمد.

زن خواستن محمداسمعیل خان سفیر در هند و معاتب شدن او

و از دیگر سوی در خلال احوالی که ثبت و رقم شد، محمداسمعیل خان سفیر، دختر عبدالرشید نام قوم افغان بابری ساکنهٔ پشاور را نامزد مزاوجت کرده، یکهزار روپیهٔ کلّه‌دار در روز شیرینی دادن پدر دختر به او داده، مواضعه نهاد که دختر خود را در لاهور یا دیگر جا که محمداسمعیل خان بخواهد رسانیده، انعقاد عقد نکاح و

قرائت خطبه و امر عروسی خود را به پای برد. و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران پشاور بر ماجرا آگاه شد. به محمداسمعیل رقم فرموده استفسار نمود که: «آیا این خبر صحت خواهد داشت یا خلاف واقع خواهد بود؟ و در صورتی که صحت داشته باشد، از شما پرسیده می‌شود که شما را برای زن خواستن و عروسی کردن در هندوستان فرستاده‌ایم یا مأمور خدمتی هستید؟ پس کار شما که دیگر چیز باشد، این عمل شما از کدام در و چه رهگذر است؟ و اگر بگویید که به اجازت مباشر این امر شده‌ام، معروض دارید که در کدام عرض، این مطلب را کرده اجازت حاصل نموده‌اید که دختر عبدالرشید بابری را برای خود بخواهید؟ و بدانید که شما مأمور دیگر امرید. باری مرقوم دارید که از کدام تاریخ دوباره جوان شده‌اید؟ جواب سرکار ما را در این خصوص هرچه دارید بنویسید.»

تهدید وقایع‌نگاران کاذبه

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، آقسقال محمدرحیم مرغیلانی، با خامۀ عناد به حاجی محمدگل خان برگد از مُهرکنی و وقایع‌نگاری ملاّ نیاز نامی، از اهالی بدخشان رقم کرد که: «به کارکنان دولت روس معلومات دولت و ملت افغانستان را می‌نگارد.» و پس از تفتیش و تحقیق کذب و بهتان او ظاهر شده و خود او نیز اعتراف بر فریه و اقرار بر کذب خود نموده، هزار روپیه مجرم گشت. و آنگاه که حضرت والا از عریضۀ برگد مذکور بر ماجرا آگاه گشت، در روز بیست‌وهشتم مذکور محرم، ارقام و احکام رفت که: «آقسقال محمدرحیم، تا سه ماه، سه هزار و پنجصد روپیه جریمۀ دروغ و خون بهای خود را بدهد؛ و اگر در این مدت ادای این مبلغ را نتوانست، به توپ پرانده شود.» و هم‌چنین غلام‌حسن پسر جعفرعلی بیات را، که از وقایع‌نگاری، خانۀ جمعی را خراب کرده بود، گرفتار و دچار همین حکم آمده، کشته گشت. و نیز نادرعلی‌خان کشمیری، که از بدگهری خاندانها را به وقایع‌نگاری برباد حادثات داده بود، از دو چشم نابینا و هر دو دستش قطع گشت و ببود تا که بمرد.

برحال شدن میرزا عبدالرؤف خان

و هم در روز مذکور، میرزا عبدالرؤف خان، نایب کوتوال، که چندی قبل معاتب و در دربار عام چنانچه گذشت، از خدمت معزول و از نعمت محروم گشت، از عریضهٔ ضراعت مضمون و استدعای معذرت مقرون خود، مورد عفو و لطف شاهانه آمده، برحال و به منصب کرنیل طرق سرافراز گشت، و مأمور شد که سیاههٔ تعداد اسپان سواران کشاده را از کابل و اطراف آن، از دفتر سان و چهره نقل و حاضر حضور کند، و نیز تمامت عراده‌های دولتی و ملتی از قبیل فاتون و درشکه و کالسکه در قید سیاهه آرد، که برهمه چون در طرقی که دولت پول خرج کرده آنها را ساخته و پرداخته است تردد و گردش می‌کنند، محصول قرار داده شود، که به دولت بدهند. و این امر از کابل در مملکت سرایت کرده، هرکه اسپ سواری داشت، محصول بر او گذاشته آمد. و تنخواه سابق او را برحال نموده، اضافه بر آن مشاهرهٔ منصب کرنیلی او را در دفتر نظام امر ثبت و دادن فرمود.

مأمور حکومت پشت‌رود شدن عبدالغیاث‌خان

و مقارن این‌حال، عبدالغیاث‌خان نام، از قوم ابراهیم‌خیل، متوطن پمقان کابل، از تغییر علی‌محمد خان، حاکم پشت‌رود، که از جور و ستم خود و عریضه رعایا مأمور قندهار گردیده، در تحت محاکمه و استنطاق آمد و تا این ایام میرزا محمداسلم خان سردفتر قرار فرمانی‌که به نامش شرف اصداریافته بود، کار حکومت را بر علاوهٔ کار دفتر اجرا می‌کرد، مأمور حکومت آنجا شد. و در روز بیست‌ونهم محرم سردار گل‌محمد خان و مستر دانلد انگلیس، که مأمور تصفیهٔ نزاع و استرداد اموال منهوبه و مسروقهٔ تبعهٔ سرحدیهٔ دولتین شده و با هم چنانچه گذشت ملاقات و مذاکرت دوستانه کرده بودند، از عدم احضار مردم قبایل منگل و جاجی و طوری، که ملکان ایشان خواسته شده بودند و حاضر نیامدند، به استصواب رأی همدیگر، از موضع پتان، که تا این وقت در آنجا مترصدانه فروکش کرده بودند، برخاسته راه جاجی میدان برگرفتند، که در آنجا فیصل امر حاضر نیامدن قبایل متخاصمه و متنازعه را با غیره امور کلیه بنمایند.

استرداد تفنگهای مردم جاجی

چنانچه در آنجا یکصد و شش میل تفنگ مردم جاجی را که در وقت تمرد و طغیان جهان‌داد خان احمدزایی، از راه بغاوت و معاندت دولت فرار کرم شده و حاکم کرم از ایشان گرفته بود، نزد مستر دانلد فرستاده، او تسلیم سردار گل‌محمد خان کرد.

وقایع ماه صفر سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

و هم در این هنگام، کمیسیون دولت انگلیس برعلاوه کرنیل مکمهان، که مأمور چخانسور و سیستان و سرگرم کار بود و مستر دانلد که با سردار گل‌محمدخان استرداد اموال منهوبه می‌نمود، مأمور تحدید و تعیین حدود سرحدیهٔ قبایل مهمند، که تا حال معطل و معوق مانده بود و اسباب تعطیل و تعویقش از پیش جابه‌جا رقم شده آمد شده، و ویسرای کشور هند، به حضرت اقدس والا نیز نگار داده و استدعا کرده بود که از جانب دولت افغانستان نیز کمیشن مأمور انجام نمودن کار مذکور شود.

ورود سپاهیان انگلیس در موضع سموچی

به ساعت ده از شب چهارشنبه غرهٔ ماه صفر، پیادگان پلیس انگلیس که همراه کمیشن بودند، از موضع لندی‌کوتل تجاوز کرده و پیادگان نظام مقیم جمرود را، که مأمور این امر بودند، نیز خواسته، شباشب جانب شلمان رهسپار ساختند. و ایشان در حد موضع سموچی واقع قرب مزار مجذوب بابا، که در شمال نهر کابل و سموچی، بدین‌سوی طرف لندی‌کوتل در مقابل مزار مذکور اتفاق افتاده است، فروکش کردند. و محمدحسن سرهنگ و سرحددار مقیم بندر دکه، کس نزد ایشان فرستاده خبر داد که از آنجا برخیزند و در حد خود فرود شوند. و ایشان بر نخاسته پاسخ دادند که قرار نقشهٔ ممضیّه به خط خاص ضیاءالملة والدّین مرحوم،

این‌جا از خاک دولت انگلیس و به اعلیحضرت سراج‌الملّة والدّین معلوم و اینک نقشه حاضر و موجود است؛ و ما محکومیم قرار حکم در این‌جا فرود آمده‌ایم. و فرستادهٔ محمدحسین خان این را شنیده بدیشان گفت که تا صدور امر حضرت اقدس والا، احداث آبادی نه نموده، دست به کار تعمیر محافظ‌خانه نبرند. و ایشان این گفتهٔ او را پذیرفته، او ماجرا نزد محمدحسین خان آورد. و چون سرحدداران از مکاتبه که در بین حضرت والا و ویسرا رفته بود، آگاه نبودند، قبل از این ورود و فرود شدن انگلیسان در موضع سموچی، دهباشی اسمعیل نام، مقیم دکهٔ سفلی، از پیادگان ساخلو تحت رایت صدباشی عطامحمد خان، در قلعهٔ سموچی شده و جمال نامی از مردم آنجا را ضرب و شتم نموده، دلوهای سفالین او را که به ذریعهٔ آنها از چاه آب برآورده، مزرع اندک خود را که داشت آب می‌داد، تمام برشکست و چاه را خراب و یباب کرده، به عتاب و شتاب امر نمود که تا چهار روز از این‌جا برخاسته راه خویش به دیگر جانب پیش‌گیر که این ملک و حق من است. و او نزد افسر پلیس انگلیس شده دادخواست و عرض کرد که اگر ملک از دولت انگلیس است، غور بکن و داد بده و الاّ به گفتهٔ دهباشی اسمعیل راه خود جانبی برگیرم و در دیگر جا رفته، داد از بیداد بخواهم. و او علی‌الفور، چهارصد تن از فوج پیادهٔ نظام را امر حرکت و اقامت قلعهٔ واما کرده، نیز گفت که دکه سفلی را آتش‌زده بسوزند. چنانچه سه تن انگلیس، با یکصد تن پیادهٔ نظام و صاحبزاده عبدالقیوم نام، حاکم الوارگی، و سه ضرب توپ قاطری، وارد شلمان شده و از عقب ایشان صد تن دیگر با بنه و آغروق وارد گردیده، روز دیگر وارد سموچی، واقع یک کروهی دکهٔ سفلی شدند. و مردم دکهٔ مذکوره، خایف و هراسان گردیده، مال و متاع خود را در کوه و کنار کشیدند و منزل خویش را از خوف آن که مبادا آتش بزنند و ایشان سوخته گردند فروهشتند.

دوچار فشار تاخت و تاز شدن انگلیسان

و در خلال این‌حال، بازدین و غلام دستگیر و نورالدین و میان‌جان و اناب جان نامان، از مردم دکهٔ سفلی، عازم سرقت و آزار و اذیت فوج انگلیس شدند و در موضع مستعدی مشرف بر فرودگاه انگلیسیان به قصد حمله، کمین گزیدند: و مردم

دکه به استظهار و پشت گرمی آنان، مال و متاع خود را از مواضعی که کشیده بودند، پس در خانه‌های خویش نقل دادند. و انگلیسان شاه نام شلمانی را به ملکی و کدخدایی سموچی برداشته و خلعت بدو عطا کرده، شصت تن از احاد و افراد مردم شلمان را به تعیین مشاهره و نام نوکر در تحت امر او قرار دادند.

و مقارن این حال، آن دوصدتن پیادهٔ نظام، که انفاً رقم شد، در موضع شین پوخ، واقع فاصلهٔ مسافت دو کروه فرودتر از موقع سموچی، فرود شدند و آماده و استوار نشسته، تا که در روز چهارم ماه صفر، عده‌ای از دلیران تعلقهٔ محصل نام، برادر الماس‌خان قوم گداخیل، از آن‌سوی نهر کابل، در تقابل فوج انگلیس برخاسته، ایشان را هدف گلوله کردند. و انگلیسان از خوف جان، با پیادگان نظام که همراه داشتند، آهنگ مقام امن نموده، در قلعهٔ جمال نام مذکور پناهنده شدند. و از اندرون قلعه، شلیک تفنگ جانب آن جماعهٔ بی‌نام و ننگ نمودند. و در این جنگ، یک تن از پیادگان پلیس انگلیس مجروح گردیده، دیگر پلیسان چهار جاله را که حامل چوب تجارتی این دولت و عازم پشاور بودند، به کشاد دادن تفنگ از رفتن بازداشته و از آب برآورده شب نگاه داشتند. و انگلیسان در روز پنجم صفر، سعیدولی نام از اولاد مجذوب بابا را با یک تن خان‌میر نام، مجاور و خادم مزار مزبور، در سموچی نزد خود خواسته و اعزاز و اکرام محیلانهٔ پلتیکانه کرده، هر دو تن را امر و تأکید نمودند که کسی را در حدود خود راه آمد شد و درنگ ندهند که اردوی انگلیس را هدف گلولهٔ تفنگ سازند. و هر دو تن طریق آهنگ انگلیسان جانب مکان خویش پیش گرفتند، و چنانچه بیاید دلیران قوم گداخیل، راه حمله برداشته و به منع آن دوتن عزم خود را فرونگذاشته، آهنگ جنگ و تذلیل انگلیسان ضلیل کردند.

وارد کابل شدن جنرال تاج‌محمدخان

و از دیگر سوی مقارن این کشش و کوشش و هیاهوی، جنرال تاج‌محمد خان، که به فرمان والا از مزارشریف رهسپار کابل شده و چنانچه گذشت وعدهٔ ذکر ورودش داده آمد، در روز غرهٔ صفر وارد چاریکار گردیده، در روز شنبه چهارم صفر، شرفیاب بار شده، از تقبیل سدهٔ علیا مستسعد گشت. و هم فرمان والا شرف

نفاذ یافت که سبزعلی نام مداح را، که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم جاسوسش پنداشته، محبوس و گسیل مزارشریف فرموده در زندان آنجا روز ذلّت به سر می‌برد، حکمران ترکستان او را از زندان برآورده، یکصد روپیه از دولت، برای زاد راه داده، رهگرا و مرحله‌پیمای کابل نماید، که در این‌جا روز مداحی هدات راه یقین و پیشوایان مسلمین و اکابر دین مبین به سر برده، قرین راحت و رفاهت باشد.

شرح حال فقیرمحمد و پسر کودک و نادان او

و از دیگر سوی در خلال این‌حال، فقیرمحمد نامی، از مردم قزلباش، متوطن و متمکن قریهٔ گندگان قندهار، علی‌جان نام پسر خوردسال خود را شبی به ضرب چوب تأدیب و تنبیه و تهدید نموده، بامدادان آن کودک نادان در شهر قندهار به خانهٔ عمهٔ خود شده، روز دیگر در خانهٔ همسایهٔ عمهٔ خود به عادت کودکان از در بازی کردن درآمده، و با غلام صاحب خانه که از اطفال مردم هزاره بود، مشغول بازی کودکانه گشته، در اثنای شغل در بازی، قدری از حلویات و شکر بوره، که ده روپیهٔ قندهاری معادل شش روپیهٔ کابلی بهای آن بود، از خانهٔ آقای آن غلام دزدیده و هر دو تن آن را در همان خانه به زیر تاک انگور نهفته، چون پدرش از این‌کار کودکانهٔ پسر خود آگاه گشت، به عزم آن که او را تخویف و تحذیر نماید تا متمرن و عادی به سرقت و فعل بد نشود، به ذریعهٔ کدخدای قریهٔ گندگان و چندی دیگر از همسایگان خویش او را تسلیم کوتوال قندهار کرد، که سرزنش نموده و بیم و هراس نشان داده بعد تفویض پدرش کند. و پس از دو سه روز پدر او نزد کوتوال شده استدعا کرد که او را به وی تسلیم نماید که به خانه برده به مکتب فرستد. و میرزا حبیب‌الله نام نویسندهٔ کوتوالی از دادن پسر او سرباززده، گفت که کیفیت سرقت پسر شما معروض حضور والا شده است. پس از پرتو وصول افکندن حکم همایونی حاضر آمده، پسر خود را که امر رهایی شده بود با خود ببرد. و پس از چند روز به امید وصول حکم والا، در محکمهٔ کوتوالی شده، از کوتوال و نویسندهٔ مذکور او شنید که حکم قطع دست پسرت صادر و واصل گردیده است. و فقیرمحمد از شنیدن این کلام تلخکام و زهرآشام گردیده و هوش

باخته، از مهر و محبت پدری بی‌تابانه به درب بار تاخت و داد زده فریاد برآورد و مهلت قطع دست پسر خویش خواسته اظهار کرد که قرار قاعدهٔ کتابچهٔ حکومتی دوهزار و نه صد روپیهٔ قندهاری که یکهزار و ششصد و نود و یک روپیه و دو ثلث یک روپیهٔ کابلی در شمار آید، تحویل خزانه کند، که دست او قطع نشود. چنانچه این مبلغ را تحویل خزانه کرده، سردار احمد خان حکمران قندهار به ذریعهٔ عریضه به حضور والا آگهی داد. و حضرت والا منظور فرموده در روز پنجم مذکور ماه صفر فرمان عدم قطع دست کودک ارقام و ارسال فرمود.

و هم در خلال واقعاتی که به شرح رفت، محمودبیگ طرزی که شرفیاب حضور و از دستبوس والا مستسعد و قرین لطف و رحمت شاهانه چنانچه گذشت گشته، از راه اجازت آوردن اهل و عیال خود در کابل، طریق مراجعت جانب دمشق بر گرفته، چون وارد هند شد، در باب ترسیل عرایض خود به ذریعهٔ پست دولتی معروض داشته، در روز پنجم مذکور ماه صفر محمداسمعیل خان سفیر را که این عریضهٔ او را گسیل نموده ارقام فرمود که: «قرار سابق عرایض او را که در کلکته نزد او برسد، هم‌چنان ملفوف و سربسته، ارسال حضور نماید.»

منع کردن کارکنان دولت انگلیس اسباب این دولت را انداختن در سرای پشاور

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم گشت، کارکنان دولت انگلیس، اموال و اسباب و آلات و ادوات و اشیای خریداری این‌دولت را از داخل نمودن در شهر پشاور مانع گردیده، برخلاف معاهده و قرارداد عهد ضیاءالملّة والدّین مرحوم، زحمت‌رسان کارگزاران این دولت گشته، گفتند که: اموال و اشیای کارآمد و خریداری دولت افغانستان را در سرای سرکار، واقع خارج شهر بنهند. و از پیش آمد این امر جدید مخالف معاهده و قرار داد دولتین، محمداسمعیل خان سفیر، از سکرتر استفسار و پرسش سبب نمود و او در پاسخ او گفت که اخراجات صفایی و غیره در شهر پشاور بسیار است و هم به رعایت حفاظت محصول جنگی، این امر و دستور به صدور پیوسته است، زیرا مال‌التجارهٔ بازرگانان نیز با مال دولتی افغانستان داخل شهر می‌شوند و به محصول جنگی کسر و زیان واقع می‌گردد. و اگر مأمورین دولت افغانستان می‌خواهند مال دولت متبوعهٔ خود را به شهر پشاور

در آورند، محصول جنگی را به کارپردازان دولت انگلیس داده، در وقت ارسال داشتن آن اموال در کابل مبلغ دادگی خود را قرار رسیدی که حاصل می‌کنند پس بگیرند؛ و یا بدواً مال دولت خود را در سرای بیرون شهر انداخته و کرایهٔ سرای را داده، از همانجا گسیل کابل نمایند. و محمداسمعیل خان در جواب این مقولهٔ او گفت که: هر دو امر غیر متصور است که منظور دولت افغانستان بشود، زیرا در صورت محصول دادن و باز آن را پس گرفتن، امر بی‌فایده و مستدرک است؛ و در صورت کرایهٔ سرای بیرون شهر دادن، مبالغ زیادی از بابت کرایه، عاید دولت افغانستان آمده زیان زیاد وارد می‌سازد. و فارن سکرتر عفو محصول را اظهار اجازت تداوم کرده، محمداسمعیل خان ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در روز دوشنبه ششم ماه صفر برنگاشت که: «دولت افغانستان پابند معاهدات حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم است. باید دولت برتانیه نیز همان رفتار سابق را برقرار و استوار داشته باشند و آنچه در عهد و عصر آن مرحوم، مروج و مرسوم و مقرر بوده، مرا منظور است. زیاده از آن و خلاف آن را قبول ندارم.» و کارکنان دولت انگلیس، از تجدید معاهده که هنوز به روی کار نیامده بود، و این بهانه‌جویی و نکوهیده‌خویی را که مرتکب شده، اقدام در امور برخلاف ماسبق می‌کردند و استمزاج می‌نمودند، از این نگارش والا آسوده خاطر و مطمئن شده ترک حیلت و بهانه‌جویی کردند.

حملهٔ قوم گداخیل بر اردوی انگلیس

و از دیگر سوی، حمله و یورش مردم گداخیل، که وعدهٔ ذکرش آنفاً داده آمد، در روز ششم مذکور ماه صفر، رهسپار حمله بر لشکر دولت انگلیس شده، و امتناع آن دو تن مجاور مزار مجذوب بابا را، که انگلیسان تعلیم و القا کرده بودند، که کسی را در حدود خود راه آمد شد ندهند، وقعی ننهاده، ظهر هنگامی انگلیسان را هدف گلولهٔ تفنگ ساختند و پیادگان پلیس نیز از دهن تفنگ جواب داده، چون از هم دور بودند، قتل و جرحی در بین جانبین روی نداد. و مردم گداخیل در همانجا که واصل شده، آهنگ جنگ مقابل کردند، استوار و پایدار اقامت ورزیدند. و حضرت والا از عریضهٔ عبدالکریم خان، حاکم جلال‌آباد، بر ماجرا آگاه شده، محمدحسین

سرهنگ و مقیم بندر دکه را ارقام و تأکید فرمود که: «زنهار اقدام در فعلی که باعث جدال و قتال باشد ننموده، مرتکب حرکت خلافی نشود.» و هم به عبدالکریم خان نوشت که: «انگلیسان به خواهش این دولت و امر ویسرای کشور هند، برای تحدید و تعیین حدود در آنجا آمده و از کابل نیز اشخاص معتمد و فرهمند، مأمور تصفیهٔ حدود متنازع‌فیهای جبال متوطنهٔ قوم مهمند شده، عنقریب در آنجا می‌رسند.»

و از دیگر سوی آن سه تن انگلیس، که با صاحبزاده عبدالقیوم از پشاور امر اقامت در شلمان کردند، و دوصد تن را مأمور اقامت در کوتل واقع نیم کروهی جانب شرقی دکه، که در بین دکه و شلمان اتفاق افتاده است نمودند، چنانچه رقم شده آمد. و مفصل آن این‌که صاحبزاده عبدالقیوم خان پس از اجرای امور مذکور، با سه صد تن از بقیهٔ پیادگان پلیس در موضع سموچی واقع کنار نهر کابل در جای کمال‌الدین و جمال‌الدین نامان شده اقامت گزید، و اعداد پیادگان انگلیس در هرجا که فروکش کردند، سنگر در دور خود برآورده از دستبرد مردم مهمند خویش را مأمون داشتند. و محمدحسین خان سرهنگ دو تن از ملکان و کدخدایان مردم دکه را نزد صاحبزاده عبدالقیوم خان و آن سه تن انگلیس فرستاده پیام داد که در آن حدود که فرود شده، عزم آبادی و سنگرسازی دارید، هنوز تحدید و تصفیهٔ تعیین آنها نشده است، اگر کار انداخته و به تکمیل آن پرداخته باشید، دست بازداشته معطل بدارند، که به حضور والا عرض شود. و هردو تن فرستادهٔ سرهنگ محمدحسین‌خان راه برگرفته، چون هر سه تن انگلیسان که در موضع شین‌پوخ، واقع سه کروهی غربی سموچی، واقع قلعهٔ کهنهٔ ارسلان‌خان، که از آنجا تا دکه مسافت یک کروه فاصله است رفته بودند، پیام سرهنگ را به عبدالقیوم صاحبزاده رسانیده او در پاسخ پیام وی گفت که محکومیم قرار حکم در این نقطه آمده‌ایم و تا کنون بر ما بنیاد نهادن و آباد کردن قلعه یا محافظ‌خانه در این مواضع صادر نشده، ویسرای به سرکار امیر افغانستان نوشته است، هر امر و دستوری که از پیشگاه سریر امارت شرف صدور یابد، جانبین به تعمیل و تجربهٔ آن خواهیم پرداخت. و از تحدید و تعیین این حدود که از خاک کدام یک از دولتین است، نیز آگاه نمی‌باشیم. و این‌که دست به استحکام برده سنگر افراخته و پرداخته‌ایم، جهت حراست و حفاظت خود ما از دستبرد و حملهٔ مردم سکنهٔ این جبال است، که

بی‌خبرانه بر ما تاخته، ضرر و آسیبی نرسانند. و فرستادگان محمدحسین خان بازگشته، این گفتار صاحبزاده عبدالقیوم را به آمر خویش رسانیدند. و او معروض والا داشته، عریضهٔ او به وصول نپیوسته و از مطالعهٔ ساطعهٔ والا شرف گزارش نیافته بود، که عده‌ای از دلیران قوم گداخیل مهمند، که انگلیسان رؤساء و ملکان ایشان را از سبب سرقت تفنگ در پشاور محبوس کرده بودند، از راه انتقام، بر تپهٔ مزار و مقام زمان حیات مجذوب بابا واقع مقابل موضع سموچی، که اردوی انگلیس فرودگاه قرار داده بود بر شده، اردوگاه انگلیس را هدف گلولهٔ تفنگ کردند. و ایشان از شلیک و کشاد دادن تفنگ گداخیلان، دلتنگ گردیده در موضع شین‌پوخ و پلوسی آهنگ استحکام و خانه و پناهگاه‌سازی نمودند، که مأمنی برای حفظ جان خویش برافرازند.

نقل مکتوب کبتان ویلز انگلیس

و مقارن این‌حال، کبتان ویلز نام، قایم‌مقام پلتیکل اجنت درهٔ خیبر، به سرهنگ محمد خان در دکه نوشت و او مکتوب ویلز را با ماجرای مذکور معروض و مرسول حضور داشت و حضرت والا در روز نهم ماه صفر، به سرهنگ محمدحسین خان رقم فرمود که: «مواضع شین‌پوخ و شلمان و پلوسی، حدود مشترک‌اند. و اگر چه هنوز خط فاصل سرحد در آنجا معین نشده است، لیکن در نقشهٔ اولیه که در حین مأموریت دیورند، مأمور دولت انگلیس در کابل کشیده و تحدید حدود شده است، واضح و روشن معلوم می‌شود که تعلق به دولت انگلیس دارند، و مکاتیب دولتی که در میان ارسال و مرسول یافته‌اند نیز که دیده و علم آورده شد، مواضع سه‌گانهٔ مذکوره در خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس داخلند. و اگر دو موضوع پلوسی نام داشته باشد و مقام سکونت قبیلهٔ ملاخیل قوم مهمند هم پلوسی گفته و نام برده می‌شود، البته این پلوسی که مسکن مردم ملاخیل و در قرب رود کامهٔ جلال‌آباد واقع است، متعلق به دولت افغانستان و اگر یک پلوسی باشد، قرار نقشه، به دولت انگلیس متعلق است. و در باب موضع سموچی که در قرب بندر دکه اتفاق افتاده است، نامش در نقشه برده نشده که دانسته می‌شد، امّا اگر از دیهات شلمان باشد، حق انگلیس و اگر از مضافات و توابع دکه باشد، حصهٔ

افغانستان است.»

و در پاسخ مکتوب کپتان ویلز، که به سرهنگ محمدحسین خان نوشته و ارسال حضور داشته بود، رقم فرمود که: «از طرف خود به او بنویسد که نوشتهٔ مورخهٔ دوم ماه می سنهٔ ۱۹۰۲ میلادی مطابق چهارم ماه صفر سنهٔ ۱۳۲۱ هجری مرسول شما ملاحظه شد، نوشته‌اید که با یک دسته فوج به امر گورنمنت هند، در موضع شمستی رسیده و یک دستهٔ دیگر در موضع شین‌پوخ مأمور گردیده است و عدهٔ زیادی به اتفاق شکر نام هزارناوی، از تبعهٔ دولت افغانستان و چند نفر پیادهٔ نظام ساخلو مقیم بندر دکه و معدودی از مردم قوم گداخیل، از آن‌سوی نهر کابل مقابل کمپ و اصل شمستی پدیدار آمده ما را هدف گلولهٔ تفنگ و آهنگ جنگ کردند؛ و تمام روز را به تیراندازی به سر بردند. و چون این حرکت از طرف مردم کشوری و لشکری افغانستان در این حدود که مطابق عهدنامه در تحت اقتدار دولت انگلیس‌اند، موجب احتمال نقصان و زیان زیاد در بین دولتین متّحده و متبوعهٔ گورنمنت هند و افغانستان است که وارد خواهد آمد. پس ضرور است که غرض‌جویان و فتنه‌خویان، این قرب و جوار را از این حالت ناگوار استفاده نموده، در تخریب معاملهٔ دوستانه بکوشند، لاجرم به آن عالی‌جاه رقم می‌شود که ملازمان و مردمان خود را از این‌گونه حرکات ناهنجار مانع شوند و الاّ از نتیجهٔ بد و وخامت آن، خود شما که سرحددار این اطرافید ذمه‌دار و مسئول خواهید بود. دیگر این‌که این‌جانب، در این‌جا به اختیار خود به حیثیت پلتیکل اجنت درهٔ خیبر نیامده، بلکه به حکم خاص گورنمنت عالیهٔ هند وارد شده‌ام، و در این باب از جانب گورنمنت هند به خدمت امیر صاحب بهادر نوشته و فرستاده شده است، که اغلب احتمال امروز به حضور والای‌شان رسیده باشد. انتهی.»

پاسخ سرهنگ محمدحسین‌خان

«بر احوالات مرقومهٔ شما آگاهی حاصل گشت. از آمدن شما با یک دسته فوج در موضع شمستی و وصول یک دستهٔ دیگر در موقع شین‌پوخ که رقم کرده‌اید، دانسته شدم. اگر چه به آمدن لشکر دولت انگلیس در موضع شین‌پوخ، دوستدار اعتراض ندار، زیرا موضع شین‌پوخ از مراسم دوستانه‌ای که در میان به محل اجرا و استوار

است، دولت افغانستان به دولت برتانیه فروگذاشته بود، و لیکن به واسطهٔ این‌که دوستی و اتحاد در بین دولتین متحدتین موجود و برقرار باشد، لازم می‌نمود که از حرکت و سوق این‌قدر لشکر بسیار و آمدن شما به این قرب جوار تبعه و رعیت دولت افغانی، از شما و دسته‌جات فوج شما قرار مراسم دوستانه، آگاه می‌شدیم. و با آن که احتیاط لازمه و آگهی دادن از طرف شما به روی روز نیامد، ما مردم تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود را به درجهٔ اکمل تسلیت داده، همه را مطمئن خاطر از عدم اقدامات دولت متبوعهٔ آن مهربان در امور خلاف قواعد دولتی ساختیم. چنانچه از ورود این‌قدر لشکر کثیرالمر ناگهانی در قرب منازل و مساکن ایشان، مردم کشوری و لشکری به نزاع برنخاستند و هر کدام را به دلایل واضحه از ثمرات و نتایج دوستی و یک جهتی دولتین اطمینان داده شد. و از این‌که امروز عدهٔ بسیار ازمرِ تبعهٔ دولت افغانستان به شاملیت شکر نام هزارناوی و چند تن از پیادگان ساخلوَ مقیم دکه، جانب ما تفنگ کشاد داده و تیر انداخته‌اند، دوست‌دار آن مهربان را اطمینان و خاطر جمعی می‌دهد که پیادگان ساخلو دولتی این طور، خارج از قاعده و بی‌لجام نمی‌باشند که در حالت دوستی موجودهٔ دولتین، مرتکب این‌گونه فعل بشوند. هرگز از ملازمین پادشاهی و رعایایی که در دایرهٔ تسلط و استیلای مأمورین کشوری دولت داخلند، جانب شما نظر نادوستانه نینداخته‌اند، تا چه رسد به این‌که با تفنگ اندازان مرقومهٔ شما شاملّیتی داشته باشند. هر که این احوال را به شما گفته خلاف و کذب محض است و گفتار او از روی غرض و غمازیست؛ و البته به خود شما معلوم شده یا پس از این معلوم خواهد شد. و دوست‌دار با کمال اطمینان به آن مهربان می‌نویسد که تا دوستی دولتین را به طور حالت موجوده رابطهٔ اتحاد قایم و برقرار باشد، از این جانب رفتار نادوستانه نسبت به شما به روی روز نخواهد آمد، و شما هم که به این نزدیکی آمده‌اید، باید ملاحظهٔ دوستی دولتین و حقوق همجواری را به مهم‌ترین طرق مدنظر دقت و اندیشهٔ عاقبت داشته باشید. و از جانب مردم مهمند و افریدی و غیره و دزدان ایشان، اگر حرکات خلاف و خارج از رسمیت و قاعده به روی کار آید. چون افسران دولت برتانیه تا حال امور و مهام ایشان را انتظام نداده و مطیع و رام نکرده است، البته خود شما ذمه بردار کار ناهنجار آنها خواهید بود، زیرا در خاک مقبوضهٔ دولت متبوعهٔ شما

ساکن و متمکن و از تبعهٔ آن دولت در شمارند. و از این‌که موضع سموچی را از دولت انگلیس پنداشته‌اید، چون حقوق محلیه از جانب کیمهٔ دکه به آنجا ثابت می‌شود، ما هم ملک آنجا را حق خود می‌دانیم، ولی چون تا حال خط فاصل و تعیین قسمت در این موضع، به ذریعهٔ کمیسیونان دولتین معین نشده و در وقت تحدید و تعیین حدود مشخص و معلوم خواهد شد. امّا تا وقت معلوم و معین شدن حدود مذکور، لازم است که از هیچ‌طرف در آنجا چیزی آباد کرده نشود. و مکتوب ویسرای، البته به حضور والا رسیده، خریطهٔ پست در این روزها به نام ویسرای هند رفت. البته پاسخ آن خواهد بود. فقط.»

خراب و ضایع شدن زراعات هرات از ژاله

و از دیگر سوی در روز یازدهم صفر در هرات ژاله به قدر بزرگی بیضهٔ کبوتر باریده، قرب دوصد و پنجاه زوج از مزارع و اراضی بلوکات قریبهٔ شهر را تمام ضایع و خراب کرد. و از حد تلاب و زرشک و کارته و رباط غوریان و باغ شاهی و پل ریکنه و قرای اطراف شهر، تا کاریزک، تمامت باغات و زراعات جو و گندم و غیره و کوکنار را ضایع و تلف ساخت.

منع و قدغن شدن زن خواستن مأمورین دولت

و مقارن این حال، نظر به این‌که قضات و حکام و ضبّاط و عمّال دولت، از رعایای محکومهٔ خود زن خواسته و پدر و اقربای زن به واسطهٔ [وصلت] با آنها قوی‌دل و مستظهر گردیده، به اعداد و احاد و افراد ابنای وطن و قرب و جوار مسکن خود، ایذا و آزار می‌رسانیدند؛ و از عرایض وقایع‌نگاران، بار بار و به تکرار، به گوش دادنیوش والا رسیده، اشتهار عام در تمامت امصار انتشار داد که: «کسی زن از رعیت تبعهٔ حکومت خود نخواهد؛ و اگر میل مزاوجت و مناکحت داشته باشد، از قوم و نژاد خود زن بخواهد، یا عیال خود را اگر دارای عیال باشد، نزد خود بخواهد. و اگر خلاف این امر اکید و قدغن بلیغ، رفتار اختیار نموده زن بگیرد و دولت آگاه شود، سوار مأمور گردیده، او را محبوس و مغلول در کابل می‌آورد.» و این اجازت والا که در باب عیال خواستن مأمورین دولت در محل مأموریت خود

اصدار یافت، تسهیلی به‌روی کار حکّام و قضات و عمّال و ضبّاط و غیره مأمورین دولت آمد، زیرا در عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم چنانچه گذشت، برخلاف مرسوم و ممنوع و قدغن بود که ایشان عیال خود را در محال مأموریت خود نبرند، زیرا به امر معاش خویش محتاج آمده، راه حیف و میل مال دولت و رعیت پیش گرفته، عاقبت مأخوذ و مسئول می‌شوند، و از خود ایشان که پول دولت را صرف مؤنت کرده موجود و حصول نگردیده، قوم و تبار ایشان گرفتار می‌آیند، چنانچه قوم‌داری و شفعه‌داری در عهد آن پادشاه مرسوم و مروج بود که جابه‌جا رقم شده آمد. و این اشتهار برخلاف آن انتشار یافته، باعث ایذا و آثار رعیت گشت، زیرا به جور و اکراه نفقه و کسوه عیال‌داری خود را از ایشان گرفته، و برعلاوهٔ آن هزاران روپیه اخذ نموده، در ذخیرهٔ حرص و آز اندوخته، خانهٔ عموم رعیت را به آتش نفس خود می‌سوختند. و نیز با وجود صدور انتشار این اشتهار، تبعهٔ نفس اماره و جویندگان هوا و هوس، رنگ رنگ و قسم قسم زنان و دختران ضعفای رعیت را متصرف شده و حیله‌ها به روی کار آورده، کامیاب منویات خود همی‌شدند، که إن‌شاءَالله هرکدام در موضع و مقام خود رقم شده می‌آید.

شرح حال مبین و محمدشریف مهاجر

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، مبین‌خان مهاجر، که با هشتصد و چهل خانوار از خاک مستعمره و متصرفهٔ دولت انگلیس هجرت اختیار کرده و در علاقهٔ گیزاب به امید عطاء و رجای اراضی و عقار قرار گرفته و از دیرگاه زمین نیافته بود، نزد عبدالشکور خان سرپرست مهاجرین شده و او به تحریک محمد شریف‌خان مهاجر و قوم اچکزایی که با مبین معاند بود و طریق خصومت و کین می‌پیمود، خط و رقم سرحددار و رضانامهٔ ریاست قومی او را به جور و اکراه گرفته، جیره و مزرعه و تقاوی نیز به او نداده و مبین عریضه‌نگار حضور شده مرقوم داشت که: «خود محمد شریف، چهار نفر و قرار دستورالعمل پادشاهی مستحق دوازده جریب زمین است، یکهزار جریب زمین در گیزاب و تمزان تصاحب نموده است.» و حضرت والا در روز یکشنبه دوازدهم صفر، از این عریضهٔ مبین ماجرای زمین زیاد گرفتن محمدشریف را از عبدالشکور پسر قاضی

سعدالدّین‌خان حکمران هرات به ذریعهٔ منشور بپرسید. و چون ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان، سه‌صد و سی و سه نفر را برعلاوهٔ چهار نفر خود محمدشریف به او از عدد معدوم سند موجود و زمین به نام آنها داده بود، دیگر تحقیق و تفتیش نکرده، معروض داشت و در حقیقت و نفس‌الامر از این سند که ایشک‌آقاسی مذکور مزرع و مرتع و مسکن مردم هزاره را به محمدشریف مسطور داد، گویا او را در دنیا دارای مزرعه و کلاته ساخته، در عقبی خود را مسئول خدا و رسول ساخت. و مبین با اعداد نفری خود در جای دیگر از هزاره‌جات به توسط قاضی عبدالشکور زمین گرفت.

شرح حال و گرفتار شدن عباس نام تبریزی

و هم در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، عباس پسر عبدالرحیم نامی، از ترکان تبریز ایران، که به سن شانزده‌سالگی در علاقهٔ تمزان از مواطن هزارهٔ دایکندی آمده و دختر استادعلی نامی، از قوم زرغانی هزاره را به زنی خواسته و پس از اقامت سی و پنج سال، سه تن پسر خود را که از آن زن حاصل کرده بود گذاشته، در وقت جلوس امیر محمدیعقوب خان، پسر امیر شیرعلی خان مرحوم برتخت امارت افغانستان، که در جلد دوم رقم شده، راه طواف مطاف اهالی اسلام، یعنی بیت‌الله‌الحرام برگرفت؛ و بیست‌وپنج سال در ممالک خارجه طی مسافت سیر و سیاحت کرده و در این وقت که قدم به مرحلهٔ هفتاد و هفت سالگی نهاده بود، از راه مراجعت وارد تمزان شد و هر سه تن پسرانش که در وقت تمرّد و طغیان هزارهٔ یاغستان به دست جنرال شیرمحمدخان اندری افتاده، و او به غلامی نگاه داشته، ایشان قوی‌شده بودند، از دیدار ایشان مأیوس گشت. و از عریضهٔ وقایع‌نگار آن حدود به گوش راست‌نیوش رسیده، در روز چهارشنبه پانزدهم صفر، علی‌اصغر خان حاکم هزارهٔ دایزنگی و دایکندی را از حضور ارقام رفت که: «او را تحت حراست گسیل کابل نماید و تعداد منسوبان و خاندان استاد علی، پدر زن را معروض دارد.» و عباس در کابل آمده، قرین یأس و هراس گشت. و خاندان پدر زوجه‌اش نیز دچار فشار حکومت آمد.

قتل آقامحمد تحصیلدار از دساست حاجی محمود خان

و هم در خلال مسطور، کدخدایان و اربابان هزارهٔ بهسود، که شصت‌هزار روپیه از مصادرات حاجی محمود خان تایمنی، حاکم خودها، که از ایشان به جور و اکراه گرفته، اکثر ضعفای رعیت را فرار وادی گمنامی و ادبار کرده بود، به دفتر پادشاهی سیاهه و پا به مُهری و امضا دادند که اگر بر او ثابت نکردند، از خود به نام جرم به دولت بدهند، که حاکم را به فریه متهم ساخته‌اند. و چنانچه گذشت، جانبین طالب کابل شده، سید جعفرخان مأمور حکومت بهسود گشت و حاجی محمد خان که در مدرسهٔ تدلیس، کسب حیلت و مکیدت کرده، در جال‌سازی و غمازی وحید عصر بود، مکتوبی مشعر بر تکذیب عرض و استدعای داد آقامحمد خان، تحصیلدار بولک دوم لک روپیه‌گی هزارهٔ بهسود، که مردم را به عرض کردن برانگیخته بود، به ضرب چوب و لت و کوب، از دیگر اربابان حاصل کرده، نزد خویش برای حجت روز حاجت نگاه داشت. و چون حاجی محمودخان در کابل آمده، در تحت محاکمه و استنطاق افتاد، آقامحمدخان از اعتمادی که به حکومت و عدالت پادشاهی داشت نیز با قوم و عشیرت خود، طریق مخالفت با حاجی محمودخان پیش طالب حقوق خویش شد. و او همان سند تکذیب آقامحمد را تقدیم حضور والا نموده، باعث قتل آقامحمد شد و از بازپرس حکومت و سیاست سلطنت بجست و به منصب گله‌بیگی ترکستان نایل گشت.

اشترای آهن آلات قصر دلکشا

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، حضرت والا قصر دلکشا را تأسیس نهاده، چنانچه گذشت عزم تعمیر جزم نمود، و محمداسمعیل خان سفیر را فرمان کرده در باب پیل‌پایه‌های آهنین و آهن‌آلات پوشش سقف با برن نام کمپنی، ساکن کلکته و بر کراسرورکس کمپنی، مقیم بنگال، سخن از طول و عرض پیل پایه‌ها و آهن پوشش سقف رانده، ایشان از روی نقشه‌ای که حضرت والا فرستاده بود، سه قطعه مکتوب از مدت انجام کار پیل‌پایه‌ها و آهن‌های سقف‌پوش و طول و عرض و قطر پیل‌پایه‌ها طبع و باسمه کرده، تسلیم محمداسمعیل خان سفیر نمودند. و او ارسال کابل داشته، منظور نظر کیمیا اثر والا گشت. و در روز پانزدهم ماه صفر،

رقم فرمود که: «به برن کمپنی کلکته، دستور و سررشته بدهد که تمامت اسباب و سامان آهنین قصر دلکشا را از تخته‌های سقف و قیچی و پیل‌پایه‌ها و تیر و شاه تیر و خشت و پیچ و غیره، هر چه مطلوب کار است، به همان موعد سه ماه، که خود او منظوری و نگار داده است، ساخته و پرداخته مهیا و آماده سازد. و بیست‌هزار روپیهٔ کلّه‌دار در وقت شروع کار به او بدهد و بقیهٔ وجه او را پس از انجام و تهیهٔ اسباب و سامان که تسلیم کارکنان این دولت نماید، به او برساند.» و در پایان کار محمداسمعیل خان سفیر، پنجاه و شش‌هزار و سه صد و بیست روپیهٔ کلّه‌دار، که یک لک روپیهٔ کابل تخمیناً در شمار آید، بهای آنها را نوشته، ده هزار روپیهٔ کلّه‌دار مصارف ریل و حمل و نقل همه را تا پشاور رقم کرد. و حضرت والا که در تعمیر این قصر ولوع داشت، منظور فرمان کرد که: «از فارن سکرتر دولت انگلیس، از مبالغ عطیهٔ مستمرهٔ آن دولت بگیرد.» و عاقبت الامر، محمداسمعیل خان سفیر طلب کابل شده، از خیانتی که از عهد امیر مرحوم تا این وقت در اشترای آلات و ادوات فرمایشی دولت کرده بود، از خوف حساب و بازپرس از اطاعت سرباز زده نیامد؛ و در آنجا بود تا که بمرد، و مسئولیت خسارت خود را در گور برد.

فرمان جعلی ساختن محمدجان عرب

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، محمدجان نامی، از قوم عرب، فرامین جعلی به مُهر مِهرآثار پادشاهی و مواهیر، ثبت دفاتر نرنجن‌داس سرکردهٔ دفتر اول حضور و ملاّ اویس‌الدین‌خان، قافله‌باشی و میر محمدقاسم‌خان کرنیل اعزازی، سر کردهٔ بولک اول ادارهٔ تحریرات حضور، به مثابهٔ میر احمدشاه‌خان ملک‌التجار، که فرمان بیست‌وپنج هزار سم را به نام حاجی عبدالهادی‌خان چنانچه گذشت، به امضای خط خاص امیر مرحوم ساخته و گرفتار آمده بود، چهارهزار به نام غلام جان، مأمور فروش چوب ارچه، و چهارهزار روپیه به نام میر یعقوب، نوکر ملاّ اویس‌الدین خان، و چهارهزار روپیه به نام میرزا تاج‌محمد خان آرتی، و چهارهزار روپیه به نام احمدخان مأمور فروش چوب عین‌المال کوه پارون، همه در پشاور ساخته، از کابل در آنجا رفت، که از اسامی مذکوره مبلغ دوازده هزار روپیهٔ کلّه‌دار

را اخذ نماید. و حضرت والا از خدیعت و حیلت و فرامین جعلی او از عرایض وقایع‌نگاران خفیه آگاه گردیده، مأمورین و کارداران مزبوره را جداگانه ارقام و اعلام فرمود که: «هروقت مناشیر را حاضر نماید به نوعی که او نداند، آنها را گرفته ارسال کابل کنند، که علم بر حقیقت آنها حاصل شود.» که إن‌شاءَالله به دست آمدن این فرامین در موقعش رقم خواهد شد.

تأکید حضرت والا در تأمین سرحد

و مقارن این‌حال، اقدس والا از تعلیمات و تلقیناتی که به سرهنگ محمدحسین خان در باب مکاتبهٔ کبتان ویلز انگلیس در روز نهم صفر چنانچه گذشت رقم فرمود، از قضای آن، در روز پانزدهم مذکور ماه صفر، به عبدالکریم‌خان حاکم جلال‌آباد و سرهنگ محمدحسین خان ارقام نمود که: «از طرفین اشخاص دانا و بخرد مأمور تصفیهٔ مواضع متنازع‌فیهای سرحد شده، از حد کوتل ناوه تا مواضع توابع سپیدکوه و نزدیک سیگارام سر، که تحدید و تعیین حدود باقی‌مانده است، فیصل خواهد شد. و تا امر تحدید حدود قطع و انجام نیابد، مردم آن حدود را از محاربه و مناقشه با مأمورین دولت انگلیس بازدارند و نگذارند که اقدام در امر خلاف نمایند، و مالیات دیوانی را اخذ نموده، متوجه امور نزدیک و دور باشند، که از جهالت مردم سکنهٔ آن جبال، نایرهٔ قتال و جدال افروخته نگردد.

گرفتار شدن جاسوسان انگلیس

و هم در این هنگام نظام‌الدین که از طرف مام، انگلیس و از جانب پدر اسلام بود، با فیض‌الله نامی، از مردم علاقهٔ سواد در بندر دکه، که برای حصول معلومات و نظریات پا نهاد آنجا شدند گرفتار آمده، سرهنگ محمدحسین خان هر دو تن را گسیل جلال‌آباد فرمود، و حضرت والا از عریضهٔ عبدالکریم خان حاکم آنجا بر حالت آن دو تن آگاه گشته، ارقام فرمود که: «هردو تن را هم‌چنان محبوس، با چشم بسته و محفوظ از دیدن چیزی، رهسپار کابل نماید، که در عرض راه به چیزی نگاه نکنند، و راه و چاه را از هم ندانند.»

و مقارن این حال، لعل‌گل خان گردیزی، که نیک‌محمد پسرش در سلک

غلام‌بچه‌گان داخلهٔ حرمسرای پادشاهی منسلک خدمت بود، از عریضه و استدعای خود، در روز بیست‌ودوم صفر، به منصب کمیدان افتخاری سرافراز و مفاخر و مباهی گشت، و پسر مذکورش از سعادتی که داشت در پایان کار چنانچه بیاید، به منصب ایشک‌آقاسی حضور همایونی نایل و واصل گشت و الحق به غایت نیک‌زاد و نیکونهاد شخصی شد.

شرارت و جهالت مردم سرحد

و هم در این ایام، از عرایض وقایع‌نگاران سرحد، به مسمع فیض اقدس والا رسید که ملک‌خان سعید و ملک الماس نامان، از قوم گداخیل مهمند، با چهل تن تبعه و اقوام قریبهٔ خود، در حدود مزار بابا مجذوب وارد گردیده، با سپاه انگلیس از بام تا شام مصاف داده، قتل و جرح جانبین به رأی‌العین مشاهدت نگشت. و هم‌چنین ملک بازوان گداخیل از قفای آنان با منسوبان و نزدیکان خود، بر سپاه انگلیس دست ستیز کشوده، ایشان را هدف تیر تفنگ ساختند و نیز مزرچینه و لشکرخیل و المرخیل و غیره، عزم رزم کرده، به آهنگ جنگ کمر همت تنگ بسته، که حمله نموده لشکر انگلیس را از درنگ در آنجا به ستوه آرند، و شاید ترک اقامت کرده رهنورد مراجعت شوند. و حضرت والا از استماع این مخاصمت و نزاع در روز بیست‌ودوم مذکور ماه صفر محمدحسین خان سرهنگ و عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد را ارقام و احکام نمود و تأکید اکید فرمود که: «اگر مردم سلحشور مذکور، از تبعهٔ دولت انگلیس و متمکن خاک مقبوضه و متوطن مواضع متصرفهٔ دست استعمار پیوست خودش باشد، خود انگلیسان می‌دانند و رعیت دولت متبوعهٔ ایشان؛ و اگر از رعیت و تبعهٔ این دولت باشند، ایشان را از اقداماتی که پیش دارند، بازداشته بازپرس سخت و منع و زجر و توبیخ نمایند، که مرتکب فتنه و داهضه نشده، از مسالمت به محاربت نگرایند.»

شرح رفتار مأمورین دولت با مردم هزاره

و هم در تضاعیف واقعاتی که از پیش گذشت، دو تن از دختران هزاره، که ایشان را ملاّ خواجه محمد خان، قاضی محکمهٔ شرعیهٔ ارزگان، به نام ملک یمین متصرف

شده و هتک عصمت‌شان نموده، خود به اجل موعود راه آخرت پیموده بود، فرار اختیار کردند و سلطان‌محمد خان، حاکم ارزگان، هرچند جد و جهد و تفحص و تجسس به کاربرد، نتوانست هر دو تن را به دست آورد و از دستیاب کردن ایشان عاجز آمده، به اتفاق ملاّ فیض‌محمد خان قاضی جدید، که از فوت ملاّ خواجه‌محمد خان، مأمور قضاوت شده بود، و ملاّ مزمل خان، مفتی و ملاّ عبدالعلی‌خان محرّر، داماد قاضی متوفی و دهباشی عبدالمحمد خان، فیض‌علی و سیف‌علی نامان، از هزارهٔ قوم شیرداغ را، که نزد افضل نام افغان مهاجر دهقانی اختیار کرده تحصیل معاش می‌نمودند، قوم قریب و خویش هر دو تن دختر قرار داده، از موضع درهٔ آب‌پران موطن هزارهٔ سلطان احمد، که در آنجا مشغول دهقنت و زراعت بودند، در محکمهٔ حکومت واقع ارزگان احضار نمودند، و در نزد دهباشی مذکور محبوس کردند. بعد ملاّعبدالعلی محرّر به استصواب رأی رفقای مذکورهٔ خود، فیض علی و سیف‌علی را در خانهٔ خود برده، فیض‌علی را از آلت رجولیتش بیاویخت و سیف‌علی را از ضرب چوب و لگد، سخت بخست. و هرقدر عذاب و عقاب نسبت به آن دو تن از قوه به فعل آورد، چون ایشان آگاه و از قوم دختران نبودند و ایشان را نمی‌شناختند، به جز انکار، اظهاری نکردند، تا که بیضه‌های مرغ را پخته و در حالت تفته بودن آن، در زیر بغل هر دو تن گذاشته، گوشت و پوست ایشان را بسوخت و از حرارت بیضه بپخت و بدان اکتفا ننموده، روغن را در آتش تفته به جوش و غیلان آورده، به ذریعهٔ جاروب روغن بر بدن ایشان برهنه کرده، باران‌آسا بپاشید و با این جور و ستم که در آئین به کردار وحشیّت، بل سبوعیت در شمر است، ایشان اقرار نکردند. و پس از گذشتن یک شب، زیر بغل هر دو تن که پخته شده بود ریم و چرک گردیده بود و تعفن پیدا کرد و کرم در جراحت ایشان افتاد و حاکم و قاضی و مفتی پس از به روی روز افتادن این حالت و حصول ثواب و سعادت، که از ایذا و نقمت هزارگان نصیب فوز آخرت‌شان شد، از سیاست حکومت و عدالت حضرت والا در اندیشه و هراس افتاده، به تاریکی شب هر دو تن را از راه خفا، در آب‌پران که از آنجا آورده بودند فرستادند و امر کردند که افضل نام، ضامن هر دو تن شود. و او ضامن نشده، به ساعت هشت قبل از نصف روز یکشنبه بیست‌وششم صفر، زنان هر

دوشان بر سر و صورت زنان و افتان و خیزان، نزد میرزا فضل‌احمد خان، عامل و دفتری ارزگان شده، گریه‌کنان داد خواستند و اظهار کردند که برعلاوهٔ داغ کردن و به حالت هلاکت رسانیدن شوهران ایشان، خان‌شیرین و الف نامان، در خانهٔ ایشان نشسته، از هر دو تن مجروح به آتش جور سوخته، گوسپند و روغن می‌خواهند و از شوهران ایشان ضامن می‌طلبند و نزد حاکم و قاضی و مفتی شده، هر چند فریاد زده داد خواستیم، به جز سقط و دشنام هیچ نشنیدیم تا که ما را به ضرب چوب و لت و کوب، از نزد خود رانده، ناچار نزد شما آمدیم و از این سخنان اشکبار و گفتار اسف و حسرت‌بار آن دو تن زن هزاره، که اگر اغراق نشود، سنگ پاره می‌شد، میرزا فضل‌احمدخان را رقت دست داده، نزد حاکم رفت و خواستار بازپرس جور و ستم که بر شوهران آن دو تن وارد آوردند شد. و حاکم جواب داد که به شما دخلی نیست و او این را از حاکم شنیده گفت: هزاره هم مخلوق خدا و رعیت پادشاه است، و لختی از سخنان دلخراش جانکاه گفته بر حاکم هیچ اثر نکرد، تا که فرمود من آدم ندارم که بفرستم، شما رفته هر دو تن هزاره و محصلان را حاضر کنید. و او اطاعت امر حاکم نموده و دو تن از پیادگان نظام تحت انتظام صوبه‌دار محمداکبرخان را با خود برداشته، چون وارد آب‌پران شد و مشاهده کرده به دیدهٔ عبرت بدید که قرب چهار گره طول و دو گره عرض، زیر بغل هر دو تن پخته و مجروح و محترق شده است و متعفن گردیده، کرم در جراحت ایشان افتاده، گوشت‌های‌شان تمام فروریخته است و زیر بغل سیف‌علی رو به اندرون سوراخ شده، از حرکت شش باد جانب بیرون می‌دمد. و این حالت را دیده، هر دو تن را بر دو سر حمار بار کرده، راه ارزگان برگرفت. و از آن‌سوی حاکم و قاضی و مفتی و ملاّ عبدالعلی و دهباشی عبدالحمید، برادر عبدالعلی را با هشت تن پیادهٔ ساخلو و چند تن از نوکران خود، امر به سر راه میرزا فضل‌احمد خان گرفتن نمودند، که هزارگان را از احضار در محاکمهٔ حکومت ارزگان بازداشته، نگذارند که حاضر آورد. چنانچه ایشان در عرض راه با میرزا فضل‌احمدخان دچار شده، او را از ضرب چوب و سنگ بزدند و محاسنش را تمام کنده امردش ساختند؛ و هزارگان را در آب‌پران رجعت داده، به دور خانهٔ ایشان حارس گماشتند که کسی از حالت پرملالت‌شان آگاه نشود. و میرزا فضل‌احمد با تن خسته و سرشکسته و

ریش به تاراج رفته و هر دو تن سپاهیان نظام که با خود برده بود، در وقت عشا، وارد ارزگان شد و حالت خود را به سپاهیان اظهار کرده، آثار لت و کوب ضرب سنگ و چوب و ریش خود را که در چانه و زنخش هیچ نمانده، همه مقلوع و کنده بود، به ایشان نشان داده، ماجرا سراپا معروض داشت. و حضرت اقدس والا به ذریعهٔ فرمان صدق و کذب عرض او را از منصب‌داران نظام پرسیده، چون همه با حاکم یکدل و یک‌جهت بود، و باعث زجر و توبیخ میرزای مذکور ایذا و آزار صادره بر هزاره بود، هیچ ننوشته و کارداران حضور نیز به تکرار استفسار نپرداخته، از خاطر عدالت مآثر والا فراموش شده، مراسم بازپرس به روی روز نیامد.

و مقارن این‌حال قاضی عبدالشکورخان، سرپرست مهاجرین، شش رأس اسپ و ده تخته گلیم و هشت تخته شالکی و هفت توپ برک و دو تخته جانماز، که مردم هزاره، و یک نفر اشتر که مردم مهاجر، به نام هدیه و تحفه به او داده بودند، از جملهٔ تحایف و هدایایی که تقدیم حضور او شده بود، تحویل کارکنان دولت کرده نقل رسید آنها را با عریضهٔ مشعر براظهار پارسایی و پاکدامنی و ترک اغراض شخصی و خواهشات نفسی ارسال پایهٔ سریر سلطنت نمود، که ذات شاهانه را از خود مطمئن ساخته، خویش را معتمد و راستکار و درست‌گفتار و اخلاص‌شعار قرار دهد، امّا برخلاف این اظهار خود که به حضور نگار داد، املاک مردم هزارهٔ رعیت را که در وقت تمرد و طغیان هزارگان یاغیستان به دولت خدمت نموده تصدیق خدمت به امضای رؤسای کشوری و قواد لشکری به دست داشتند، تمام به مردم افغان که خود را مهاجر و ناقل نام نهادند سپرده، هزارگان را فرار و بی‌خانمان و جلای موطن و مسکن ساخت و خدمت عمده و بزرگی به دولت و ملت افغان نمود که این قوم مخالف مذهب را از مملکت بیرون و زار و زبون کرد.

شرح حال محمدافضل خان دروازی

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، محمدافضل خان دروازی، که از ماوراءالنهر روی امید و اقامت در تحت ظل حمایت این دولت نهاده، و در سالی دوهزار روپیه برای او تنخواه معین و مقرر شده و اهل و عیال او، از ماوراءالنهر طلب کابل گردیده، و ایشان نیامده و او تبعید و اخراج گردیده، چنانچه گذشت، از

ذلّت و عسرت روزگار ناچار و دوباره رهسپار خاک این مملکت آمده، وارد بدخشان گشت. و حضرت اقدس والا از عریضهٔ حاجی محمدگل‌خان، برگد لشکری، آگاه گردیده چنانچه از پیش رقم شد، پنجصد روپیه زاد راه، به او بخشوده از بدخشان طلب کابل فرمود. و پس از درک سعادت تقبیل سدهٔ علیا، در روز بیست‌وهفتم صفر همان دوهزار روپیه تنخواه او برحال گردیده، پنجصد روپیهٔ دیگر نیز برای زاد راه رحل و ترحال و عیالش، از بدخشان تا کابل، موهبت گشت.

عریضه و استدعای عفو مادر عبدالرحمن خان

و هم در این هنگام، عریضهٔ اطاعت و انقیاد مادر عبدالرحمن خان، که نسبت زوجیت و ضجیعت، با سردار محمدهاشم خان مرحوم، پسر سردار محمدشریف خان، برادر امیر شیرعلی‌خان مغفور داشت، از بیست‌وهشتم ماه ذیحجهٔ سنهٔ ۱۳۲۰ هجری به مطالعهٔ ساطعهٔ والا رسیده، چون شکایت زیاد از سوء سلوک و عدم مروت و حمایت برادر خود مرقوم داشته، نیز نگاشته بود که به موجب وصیت سردار محمدهاشم‌خان مبرور و حسب امید و توقعی که از عنایات و عزیزنوازی حضرت همایونی در خاطر دارم، خود و اولاد خود را تسلیم دعاگویی و خدمت‌گزاری ذات حمایت سمات شاهانه نموده، التجا می‌نمایم که نخست منظور نظر مِهرمظهر مرحمت گستر؛ و مشکور کردار و رفتار خدیو معدلت سیر آمده، بعد با صفای باطن و حسن عقیده از جملهٔ دوستان و اخلاص‌کیشان صادقهٔ دولت خداداد شمرده شوم و در تکمیل این عزم واردات خود که اعتقاد باطنی ما را سند و حجت کافی باشد و به هر نوعی که امر و اجازت والا صادر گردد، به همان قرار معمول داشته به مأمول موصول شویم.» و دیگر رقم کرده بود که: «دختر کوچک مرا، والدهٔ مرحومه‌ام، به پسر بزرگ سردار محمدایوب خان نامزد کرده بود، چون شیوهٔ محبت و صداقت و مودت را از ناصیهٔ حال و احوال مشارالیه مشاهدت نمی‌کنم و هم دخترم خورد سال است، می‌خواهم قطع رشتهٔ این وصلت نموده، دختر خود را به جز این‌که پسر او سر تسلیم نسبت به دولت خداداد فرود آورده پذیرای اطاعت حضرت والا بشود به او ندهم، و جهت مباحثه و مخاصمهٔ این مقصد، حمایت و معاضدت محمداسمعیل خان سفیر در مذاکرات برایم لازم

می‌آید، که قرار امر اعلیحضرت، با ما معاونت و یاری کند.» و حضرت والا در روز بیست‌ونهم صفر، در پاسخ این عریضه و نگارش آن عفیفهٔ محترمه رقم فرمود که: «نیازمند درگاه اِله، رویه و شیوهٔ عزیزی و التفات لازمی را نسبت به بهبود حال شما مضایقه و دریغ ندارد و چیزی که به طور امداد برای کفایت معیشت و مؤنت و زیست شما در ملک غربت و مسافرت مناسب باشد ترک نخواهد شد، و در باب مقاولهٔ وصلت و مناکحت دختر شما با پسر سردار محمدایوب‌خان، از طرف ما هیچ‌گونه گفت و شنید و ممانعتی کرده نمی‌شود و نه شما را از دختر دادن منع می‌کنم و نه در ترک وصلت سفارش و ترغیب و تحریض می‌نمایم. خود شما مخیره‌اید که به هر نوع که خیر کار و صلاح و صواب روزگار خود را دیده و ملاحظه کرده بدان اقدام نمایید. و در باب این‌که تسلیم و اطاعت شما را نسبت به دولت خود قبول و منظور بفرماییم و اعتمادی که به صدق و گفتار و صفای باطن و ارادت ظاهر شما کرده بتوانیم، این است که عهد واثق و پیمان ثابت به سوگند و قرآن مجید بکنید و همین اظهاری که در اخلاص مندی و صداقت و ارادت شعاری و خدمت گزاری و دعاگویی خود نسبت به این بندهٔ درگاه الهی کرده‌اید و می‌کنید، همه را در حاشیهٔ ورق کلام‌الله مجید نوشته و مهر و دستخط و امضای خود و فرزندان خود، محمداسحق خان و محمدعمر خان را نموده، به واسطهٔ ناظر محمدعلم خان، ملازم و خادم سرکار بفرستید، که تعظیم آن را که واسطهٔ تکمیل دین و اسلام ما و شما می‌باشد نموده نگاه بداریم. و جملهٔ اعمّال و افعال شما را سپرد همان عهد و پیمانی که در میان می‌نهید نموده، بعد آنچه مناسب باشد، در مدد معاش و طریق لطف و مهربانی نسبت به شما سلوک و رفتار خواهد شد.» و در ختم این نامهٔ ملاطفت ختامه، حضرت اقدس والا با خامهٔ خاص رقم کرد که همشیرهٔ من، آنچه وجه که جهت معاش شما معین و مقرر گردد، در هندوستان به شما خواهد رسید و بعد از آن که عهدنامهٔ شما در قرآن شریف مرقوم گردیده به حضور برسد، در باب تنخواه خانهٔ انگلیس شما نیز به طریق دوستانه و سفارش با نایب السلطنهٔ هند مذاکره و مکاتبه در میان خواهد آمد، لیکن بعد از رسیدن عهدنامهٔ شما.» و هم‌چنین به محمداسحق خان و محمدعمر خان برادران و عبدالرحمن خان، پسر سردار محمدهاشم خان مرحوم، که عریضه ارسال داشته

بودند ارقام رفت.

عزم حضرت والا بر تعلیم جمناستک

و هم در این هنگام، از تذکار و تبیان سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف خان، پسران سردار یحیی خان، که سالها روز غربت و جلاوطنی، در هند به سر برده و قواعد و انتظام سپاه نظام انگلیس را از مشق اسلحه و جمناستک، به چشم سر مشاهدت نموده و در این وقت به واسطهٔ وصلت با ذات شاهانه، که دختر عفت‌سیر سردار محمدیوسف خان را ذات شاهانه داخل حرم حرم احترام شاهی فرموده، ایشان راه آمد شد به او و محفل خاص یافته، از جمناستک سپاه نظام انگلیس، وصف نموده، حضرت اقدس والا به اجرای آن در افغانستان عزم جزم نموده محمداسمعیل‌خان سفیر را رقم و تأکید فرمود که: «جهت ورزش ملازمان سپاه نظام، از دو الی چهار نفر اشخاص مسلمان یا هندو، که در فن جمناستک ماهر باشند، در باب مشاهره و تنخواه معاشیه با ایشان سخن رانده و قرار داد کرده معروض دارد، و هم خود ایشان را گسیل کابل کند که حاضر آمده تأسیس و اجرای کار مذکور را بنمایند.»

و هم در این هنگام، ذات شاهانه که از عهد شهزادگی در سیر و سیاحت و صید و راحت و تن‌آسایی و لوع و میل خاطر داشت، و از بیم بازپرس و عتاب والد ماجد خود، حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، که برخلاف طبیعت شهزاده ولوع در کار و در بار و عرض و داد شنیدن و حق مظلوم را از ظالم گرفتن و حبس و قید فرمودن مجرمین و به یاسا رسانیدن خائنین داشت، و ساعتی از ساعات شب و روز را مهمل و مسدرک به راحت نمی‌گذاشت و آنی از مطالعهٔ مکاتیب و عرایض و رابرت، فراغت نمی‌ورزید، نمی‌توانست که اقدام در منویات خود نماید، و مجبورانه کار محبوسین را کرده، داد مظلومین را می‌داد و از روز جلوس میامن‌مأنوس، در فکر راحت‌طلبی و تن‌آسایی افتاده، علاوه بر محکمه‌جات مرسومهٔ عصر امیر مرحوم، که دربار سردار نصرالله و دربار خود والا و محکمهٔ شرعیه و کوتوالی بودند، محکمه‌جات چند چون دربار سردار عنایت‌الله‌خان، فرزند بزرگ و رشید والا و دربار سردار امان‌الله‌خان سومین پسر والاگهر همایونی و

نایب‌الحکومهٔ کابل و محکمهٔ میزان‌التحقیق و محکمهٔ اجلاس محبوسین و محکمهٔ اجلاس متفرقه و شورای خاص و شورای عام و محکمهٔ پنجات و قاضی عسکری تشکیل داد و اشخاص معتمد و دانا و پارسا را به هریک از آنها سرکرده قرار داد که احیای حقوق و اماتهٔ بواطل نموده، داد مظلوم از ظالم بستانند؛ و امور ملک و ملت و دولت را به قانون شریعت و شئون اسلامیت در محل اجرا آورده، تعمیر بلاد و ترفیه عباد به روی کار آرند، تا ذات اقدس والا از همه فارغ بوده، گوش دادنیوش از استماع عرایض و استغاثات عموم که وظیفه حتمیهٔ سلطنت و ریاست عمومیه است آسوده باشد؛ امّا ضعفای رعیت و دادخواهان ملت از محکمه‌جات مذکوره، بر اغراض شخصی و خواهشات نفسی کارداران محکمه‌جات مذکوره بر مرام نایل و واصل نگردیده، بلکه از بعض ایشان جور و ستم دیده، در معابر و مسالک سر راه عبور حضرت اقدس والا به پای عرض ایستاده و فریاد زده داد همی خواستند. و چون این‌گونه عرض کردن مخالف طبیعت و منیت ذات شاهانه بود، و هم از پاکی طینت مأمورین محکمه‌جات مذکوره را امین و صادق می‌دانست، عزم انسداد راه عرض، جزم نموده در روز سلخ ماه صفر اشتهاری نگار و امر طبع و انتشار داد که نام‌های محکمه‌جات را درج آن فرموده رقم نمود که: «این‌قدر محکمه‌جات برای داددهی و غوررسی تشکیل و تأسیس و تعیین شده‌اند، تا مظلوم از ظالم و ضعیف از قوی و ذلیل از عزیز و بیمار از طبیب و سایل از معطی و مذنب از ساتر و خطاکار از درگذرنده و اندک از بسیار و مستضعف از ناصر و رانده شده از جایدار، ایذا و آزار نبینند و احیای حقوق و اماتهٔ بواطل به روی کار آید، باز هم در وقتی که سرکار ما برای ادای نماز جمعه و یا تفریح مزاج و سیر و تفرج و شکار تشریف‌فرما و مرحله‌پیما می‌شود، بعضی از نادانان بر سر راه و معبر ایستاده، عرض‌های بیجا و دادخواهی لایعنی، که به سرکار ما تعلق ندارد و اجرای آن را محکمه‌جات مُعینه می‌نماید، کرده و می‌کنند. و اگر چه سرکار ما از عرض معقول و که تعلق به حضور داشته باشد، ابا و اعراض ننموده، کسی را منع نمی‌کند، ولی عرض جدا از معنی و تهی از صورت نموده، اوقات شاهانه را از سیر و تفرج و هواخوری و گردش بازداشته ضایع می‌سازند. بنابرآن این اشتهار انتشار داده شد که تمام مردم سکنهٔ مملکت آگاه گردیده، از مواضع

معینهٔ عرض و دادخواهی خود مستحضر باشند.» و از انتشار این اشتهار، که برخلاف این گفتهٔ حافظ شیرازی که فرمودهٔ رسول مقبول را به رشته نظم کشیده و یک بیتش این است:

شاه را به بود از طاعت صد سالهٔ زهد　　قدر یک ساعته عمری که درو داد کند

کارکنان محکمه‌جات از خوف بازپرس و سیاست پادشاهی ایمن گردیده مواظب و مشغول تحصیل هوا و هوس نفسانی و تابع وساوس شیطانی شدند. چنانچه هر چه می‌خواستند کردند و هر چه میل داشتند می‌گرفتند، زیرا از عقوبت و سیاست حکومت و عرض نشنیدن اقدس والا آسوده خاطر گردیده، آنانی که از خدا ترس نداشته و ندارند، از پادشاه نیز نترسیده، دود آه مظلومان را به کرهٔ اثیر رسانیدند و از صفت ملکوتیت که از شیوهٔ انسانیت است درگذشته، کسب شیطنت پیشهٔ خود کردند. چنانچه در این معنی شیخ سعدی نیکو گفته است:

گر کسی از خدا بترسیدی　　هم‌چنان کز مَلِک، مَلَک بودی

پس در صورت عدم خوف از خدا و پادشاه، انسان ظلوم و جهول، که خداوند در شأنش فرموده خَلَقَ الاِنسَان هَلُوعاً و اذامسَّهُ الخیر منوعاً و اذامسَّهُ الشَّر جزوعاً مرتکب چه‌گونه امور نامشروعهٔ ممنوع خواهد شد و چه‌قدر افعال زشت از قوه به فعل خواهد آورد، زیرا نفس او خواهنده و شیطان آمر و اغواکننده و هر دو تا دم مرگ در انسان موجودند. و نیز هدایت و ارشاد فرمود که نزد سردار نصرالله‌خان در دفتر و دربار خودش و نزد سردار امین‌الله خان در محکمهٔ شرعیه و نزد سردار محمدعمرخان در ماشین‌خانه و نزد ایشک‌آقاسی و نزد شهزاده امان‌الله خان در دفتر سان و چهره، نزد قاضی در محکمهٔ شرعیه، که هرکدام برای امور جداگانه از اصناف عرض و داد متنوعه تشکیل یافته است، و نزد سردفترها و اهل دیوان عرض کنند. و چون از انتشار، سدّ بابِ عرض و دادخواهی نشد، در پایان کار چنانچه بیاید، عریضه‌ای به نام عریضهٔ قِرطاسی، طبع و باسمه فرموده محصول هر فقره از عرض را در صدی ده روپیه قرار داده وعدهٔ جواب آن را چهل روز نهاد و خلف وعده به روی کار آمده، باز هم سالی دو بار عریضه‌خوانی و دربار می‌نمود، که إن شاءالله هر کدام در موقعش ارقام خواهد شد و جابه‌جا در حیّز ترقیم و تحریر خواهد آمد.

وقایع ماه ربیع‌الاول سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

در خلال احوال ماه گذشته، میرزا عبدالخالق خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، دوازده هزار و سه صد و هشتاد و سه دانه طلای راتسکهٔ روسی و چهار دانه سوم نقره و یک دانه تین سین، از بهای پوست قره‌گلی، که به فروش رفته از بخارا ارسال داشته بود، در روز دوشنبه چهارم ربیع‌الاول، تحویل خزانهٔ عامرهٔ دولت شد.

و هم در روز چهارم مذکور ربیع‌الاول، حضرت اقدس والا، که عزم اجرای تلیفون را جزم داشت و از کابل تا قصر هندکی، حال موسوم به چهل ستون، در عهد شهزادگی خود تار تلیفون را کشیده بود، امر کشیدن آن را از کابل تا پمقان نموده، نصب ستون و اجرای آن، از این تاریخ از شهر تا پمقان تأسیس و اجرا یافت.

انعام گرفتن سردار عبدالله خان از سنگ ذوغال

و هم در این ایام، سردار عبدالله خان، پسر عبدالرحیم خان توخی، که در مکهٔ معظمه زادهاالله شرفاً چنانچه گذشت، برای ادای مناسک رفته بود، از آنجا پس از ادای فرایض و سنن طواف خانهٔ خدای بازگشته و چند قطعه سنگ ذوغال را از هند با خود برداشته، در حین عبور خود از خورد کابل، چند قطعه سنگ مشابه به سنگ ذوغال از آن حدود یافته، حاضر حضور والا نمود. و چون اشتهار انتشار داده شده بود که هر که از خواص و عوام، معدن سنگ ذوغال را یافت کند، دوازده هزار روپیه از دولت به او انعام داده می‌شود، حضرت اقدس والا دوازده هزار روپیه به او موهبت فرموده و از فوج پیادهٔ سفرمینا مأمور کار آن کرده، پس از زحمت بسیار و مصارف کثیرالشمار، چون سردار معزّی‌الیه سنگی نیافته، همان سنگ ذوغال را که از هند آورده بود، از دَرِ مغالطه تقدیم حضور کرده، انعام

گرفت، هیچ به روی روز نیفتاد.

شرح رفتار اهالی افغانستان با مردم هزاره

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که از پیش رقم شده آمد، غلام‌نبی نامی، از هزارهٔ جاغوری، نزد سکندر نام هروی، که در هزاره‌جات اقامت خدمت دولت داشت، به مشاهرهٔ ماهی ده روپیه نوکر شده، به امر او دو نفر زوجه و دو نفر خواهر خود را با یک نفر داماد خود، در هرات فرستاد، که سرپرستی ملک و مال او را بنمایند و هم روز خود را آسوده بگذرانند. و پس از دو سال سکندر با دیگر سواران کشادهٔ هرات، از هزاره‌جات طلب کابل شده غلام‌نبی با او می‌بود و راه خدمت و ملازمت می‌پیمود، تا که مکتوب زن او از هرات مبنی بر فوت دامادش رسیده، چون نوشته بود که هر دو نفر زوجه و خواهران او را کسان سکندر به نام کنیزی نگهداشته، می‌خواهند که هر چهار تن را بفروشند؛ و غلام‌نبی را از خواندن این مکتوب مو بر اندام راست گردیده، با دیوانه پلاو نامی، از مردم قندهار، که زوجهٔ او را نیز همین سکندر برده بود، به عز عرض ضیاءالملّة والدّین رسانیده، سکندر نکوهیده سیر محبوس زندان سیاست حکومت گشت. و از زندان مکتوبی برای خلاصی جان خود به غلام‌نبی داده، اذعان بر عدم کنیزی زنان و خواهران او کرد، و او مکتوب سکندر را در هرات برده، چون از پیش نوشته بود که ایشان کنیزان من‌اند و از هزاره‌جات خریده‌ام، برادرش مکتوب سکندر را پاره کرده، زنان و خواهران غلام‌نبی را تسلیم ننمود و او نزد سپهسالار فرامرز خان شده داد خواست. و او از غلام‌نبی طالب فرمان پادشاهی در باب آزاد بودن زنان و خواهرانش شد و غلام‌نبی چون مکتوب سکندر را در کابل به کارکنان دولت نشان نداده فرمان حاصل نکرده بود، عاجز آمده، عریضه‌نگار حضور شده فرمان تحقیق نمودن و حق را بمن له الحق رسانیدن به نام سپهسالار مذکور صادر گشت. و او ارباب عبدالله و حیدر نامان، هر دو تن عم سکندر را احضار فرموده، امر شریعت کرد. و ایشان اظهار کردند که قبالهٔ خرید و سند کنیزی هر چهار تن زنان در کابل نزد سکندر است، این را اظهار کرده خواستار دو ماه مهلت شدند که سند و قباله را از کابل خواسته حاضر نمایند. و سپهسالار ایشان را نزد قاضی فرستاده محضر

شرعی از وعدهٔ دو ماه حاصل نمود. و پس از دو ماه ایشان حاضر بار نیامده، از عرض غلام نبی، سپهسالار ایشان را به ذریعهٔ محصل احضار فرموده مأمور محکمهٔ شرعیه نمود. ایشان باز در حاشیهٔ محضر نامهٔ اولیه نوشته دادند که پس از ماه رمضان رفع مرافعه و دفع مخاصمه کنند. و سپهسالار به کنه کار رسیده و از لَیتَ و لَعَلَ‌شان نیک فهمیده، نخواست که زنان غیر محرم که در این قدر مدت نزد مردان اجنبیه در خلوت و جلوت روز و شب به سر برده‌اند، از این پس نزد آنان باشند، محصل شدید برای احضار سند مأمور کرد. و ایشان دو سه قطعه حجت و سندی که از دیگران در خصوص معاملات داد و ستد خود داشتند حاضر آوردند. و چون از سنداتی که داشتند مالک و مولای زنان نمی‌شدند، زنان و خواهران غلام‌نبی را از خانهٔ سکندر و هردو تن عم او کشیده تفویض غلام‌نبی نموده، از او ضامن گرفت که به دیگر جا نشود که ایشان پس از عید چه می‌کنند. و چون آنها سند نداشتند که حاضر می‌کردند، غلام‌نبی تا این ایّام در هرات معطل مانده، در ماه ربیع‌الاول اجازت حاصل کرده، از راه فرار در مشهد رفت.

نقل مکتوب جنرال قونسل انگلیس در مشهد

و هم درخلال این‌حال، رکن‌الوزراه کارگزار تربت حیدریه، از سبب خطا و خیانتی معزول شده، موثق‌الملک مأمور آنجا شد. و چون تربت حیدریه، قریب سرحد هرات است، و در بعض اوقات اموری روی می‌دهد که باعث مذاکرات می‌شود؛ و نیز جنرال قونسل انگلیس عزل او را حمل بر سعایت و شکایت خود کرده خواست منتی بر ذمت اولیای این دولت نهد. در روز بیستم ماه مارچ، مطابق ماه ذیحجهٔ سال گذشته، به حکمران هرات نگاشت که: «چون رکن الوزاره، با اهالی افغانستان و تجار ایشان سوء سلوک داشت، او باعث عزلش‌شده، موثق‌الملک که با او راه الفت و مودت دارد، مأمور آمده است. و او سفارش کرده که من به حکمران هرات نوشته آگهی دهم که پس از این با مردم افغانی که وارد تربت حیدریه شوند، به وجه احسن و اتم و اهم، مدارا و مواسا خواهد شد. و بنابر سفارش موثق‌الملک حاجی میرزا محمدعلی خان، برادر میرزا یعقوب‌علی خان، ملازم و خادم دولت انگلیس در هرات را، جهت این امر مأمور تربت حیدریه

کرده‌ام که با موثق‌الملک در کار واردین اهالی افغانستان تسهیل و حسن سلوک به روی روز آورد. فقط.» و حکمران هرات این مکتوب جنرال قونسل انگلیس را ارسال حضور داشته، حضرت والا ارقام فرمود که:

پاسخ حضرت والا که به حکمران رقم فرمود

«اولیای دولت انگلیس از این‌گونه منت و احسان را زیاد دارند، که بر ذمّت دولی که خود را دوستش می‌پندارند نهاده، مقاصد و مطالب خود را پیش می‌برند؛ وگرنه تبعه و مأمورین دولت ایران، در عالم اتحاد اسلامیت و عدم مشاهدت زحمت و اذیت از اهالی افغانستان، گاهی مرتکب کاری که موجب میانجیگری اهل نصرانیت شود نمی‌شوند و اسلام، اسلام خود را اگر چه مخالف مذهب باشد، ایذا و آزار نمی‌رساند، چه مبنای دین اسلام بر اتحاد و اتفاق و حمایت و صلح و مسالمت و مودّت است و از این عار می‌دارد که نصارا، که دشمن ذاتی دین و آئین اسلام است، مصلح آمده، خود فایده حاصل کند و این را هر فردی از افراد اسلام نیک می‌داند که نصرانی گاهی دوست و خیرخواه آئین مسلمانی و اتفاق جوی مسلمانان نمی‌شود، و اگر چنانچه تبعه و مأمورین دولت ایران بعض حرکات مخالفانه از نادانان افغان ببینند و از دَرِ انتقام اقدام در فعل بالمثل نمایند و افغانان را ایذا و آزار برسانند، البته ایشان در مشهد، نزد عبدالله خان کارگزار این دولت شده، و او با حاکم مشهد مذاکره کرده رفع ذات بین می‌نماید که حاجت به کمک و معاونت قونسل دولت انگلیس نمی‌شود. و این را که قونسل دولت انگلیس نوشته، محض آن است که جواب رضایت و طلب حمایت از شما به او رفته و او آن را ذریعهٔ میانجی‌گری خود دانسته، و حرف اندک را پیچ و تاب داده، نزاع در بین دو دولت اسلامی انداخته، به حصول مطالب و مآرب خود پرداخته، از میان فایدهٔ بر دارد، که سرارت خسارت عموم اسلام و منفعت دولت متبوعهٔ خودش باشد. اگر شما جواب او را نوشتید به جز از وصول مکتوبش دیگر هیچ رقم نکنید.»

سرقت دزدان هزاره و جمشیدی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، عده‌ای از سارقین قوم

جمشیدی و هزارهٔ توابع هرات، سی و دوهزار و پنجصد قران، که شانزده هزار و دویست و پنجاه روپیهٔ کابلی به شمار آید، از مال صادق نام، صراف بانک دولت ایران را، در قرب سرخس سرقت و غارت کرده، با خود آورده قسمت نمودند. و دولت ایران قونسل دولت انگلیس را که در مشهد اقامت داشت و خود را حامی دولت افغانستان می‌پنداشت، مسئول داشته استرداد مبلغ مسروق نمود. و او به حکمران هرات نوشت: «مودود نام جمشیدی و عبدالرحمن نام هزاره، از سکنهٔ مواضع توابع هرات، با کریم‌داد و حکیم نامان فیروزکوهی، عم‌زادگان دوست‌محمد بیگ، فرار پنجده، این مبلغ را سرقت نمودند. بایست جد و جهد نموده، مبلغ سرقت شده را به دست آورده ارسال نماید که به صادق صراف داده آید.» و حکمران سوار متجسس در بادغیس مأمور کرده، امر نمود که هر یک از دزدان نامبرده را که به دست آرد، محبوس و گسیل هرات بدارد. و مأمور حکمران هرات، از جملهٔ چهار تن دزدان مذکوره، عبدالرحمن نام هزاره را به دست و در هرات آورده، او به سرقت اقرار کرده، اظهار نمود که اصل مبلغ دزدیدهٔ صادق صراف بیست و هفت هزار قران که سیزده هزار و پنجصد روپیهٔ کابلی در حساب آید بوده، شش‌هزار و پنجصد قران را دوست‌محمدبیگ و شش‌هزار را مودود و چهار هزار را کریم‌داد و چهار هزار را فرهاد و چهار هزار را حکیم نام، حصه برداشته، از جمله دوهزار و پنجصد قران را به من داده‌اند. و به جز فرهاد که در خاک این دولت است، دیگران همه فرار پنجده‌اند. و حکمران هرات فرهاد را نیز احضار فرموده محبوس نمود. و او انکار آورده، اظهار عبدالرحمن را نسبت به خود، بر عداوت و خصومت او حمل کرد. بعد حکمران هرات مکتوب قونسل دولت انگلیس را ارسال کابل داشته، استدعای سبک و سلیقهٔ پاسخ نوشتن او را از حضور نمود، و حضرت والا ارقام فرمود که: «دوهزار و پنجصد قران مقرهٔ عبدالرحمن را گرفته، نزد عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد بفرستد، که او به جنرال قونسل انگلیس تفویض نماید. و از عبدالرحمن ضامن گرفته او را رها کند و بیرون رفتن او را از هرات منع و قدغن نماید، و فرهاد منکر را نیز رها داده، در پاسخ جنرال قونسل انگلیس بنویسد که: «در باب بقیهٔ مبلغ سرقت شده، خود او با حاکم پنجده مکاتبه کند، زیرا تبعه و پناه گزیدهٔ مملکت روس به افغانستان تعلق ندارد.»

غلّه برای مردم هرات فرستادن دولت روس

و در اثنای این مقوله و مقال، جنرال روسی که مقیم تنوره بود، از قحط و غلای هرات، که از پیش رقم شد آگاه گردیده، از دولت متبوعهٔ خود استجازت ابتیاع غله به مردم نواح هرات نمود. و پس از وصول دستور و حصول رخصت در ابتیاع آذوقه غلهٔ زیادی به ذریعهٔ ماشین بخار، در موضع تنوره فراهم آورده، آماده و مهیا کرد. و مردم بادغیس و اویماقیه، از سمر و مشتهر شدن این خبر، که همه از علف، تحصیل قوت لایموت می‌نمودند، از طرق مخفیهٔ غیر معروفه در آنجا شده، قرار پوتی که چهار و نیم من هرات به میزان وزن می‌آید، به هشت قران خریده، برای قوت خود آوردن آغاز نمودند. و حکمران هرات این ابتیاع و اشترای غلهٔ روسیه را منافی حسن سیاست داخلهٔ مملکت پنداشته، معروض حضور داشت. و حضرت اقدس والا رقم فرمود که: «بردن غله در خارج ممنوع و قدغن دایمی است و آوردنش منافی سیاست و مملکت‌داری نیست. کسی را از آوردن غله منع نکند.»

مکتوب قونسل انگلیس در باب وخامت غلّه‌فروشی روس

و از دیگر سوی، جنرال قونسل انگلیس، از این امر آگاه شده، حمل بر حمایت دولت روس نسبت به اهالی افغانستان نمود. و پس از اصدار یافتن این منشور به حکمران هرات نوشت که: «مردم توابع و نواح هرات اراضی و عقار و مزارع و مساقات خود را نزد کارکنان دولت روس گرو نهاده غله می‌آوردند، باید ایشان از این وضع و رفتار بازداشته شوند که در عاقبت کار، وخامت و خسارت و زحمت بار می‌آورد.» و از وصول این نامهٔ او به حضور که حکمران هراتش فرستاد، نیز حضرت والا مردم نواح هرات را از غله خریدن و آوردن از دولت روس منع نفرموده، این‌قدر حکم و رقم نمود که: «کسانی که اراضی و عقار خود را گرو داده غله گرفته باشد و راست باشد و برای‌شان ثابت شود، همه را محبوس نماید.»

کشف پول از زیر خاک در هرات

و مقارن این حال، شیرعلی‌خان نامی، از مردم بیات غزنین، که در صابون‌خانهٔ هرات وجوه قصابی آنجا مواظب و مشغول خدمت دولت بود، خرابه‌ای را خریده، آهنگ تعمیر آن کرد. و در وقت حفر نمودن بنیان دیوار قدیم آن و دور کردن خاک از جای اساس نهادن عمارت جدید، دیگ مسینی مملو از قران مسکوک به کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول‌الله و نام‌های مبارک چهار یار کبار حضرت سید ابرار و قافله‌سالار انبیاء و رسل برحق مبعوث شدهٔ پروردگار، از زیر خاک مکشوف افتاد. و غلام‌نبی نام هزاره که در آنجا به مزد کار می‌کرد، به سپهسالار فرامرزخان آگهی داده، و او دیگ را به همان حالتش که از گل و خاک و قران آگنده بود، وزن نموده چهل و پنج من تبریز، به میزان حساب آمد. و حضرت اقدس والا از عریضهٔ سپهسالار بر کشف آن آگاه گردیده، در روز چهارشنبه ششم ربیع‌الاول ارقام فرمود که: «قران‌های داخلهٔ دیگ را وزن و شمار کرده ارسال کابل نماید، که خمس آن تحویل خزانهٔ بیت‌المال شده، در باب بقیهٔ آن هر چه حکم شرع شریف باشد، به محل اجرا آید. و اگر به فتوای قاضی، حق شیرعلی‌خان می‌شد، چون به واسطهٔ کلمهٔ طیبه و اسامی چهاریار کبار پول متبرکی است در خزانه نگاهداشته، عوض آن از قرآنها و روپیهٔ مسکوکهٔ این زمان داده شود.» و از صدور این منشور، شیرعلی خان در کابل آمده، چنانچه بیاید دادن و ندادن آن به او در جایش رقم خواهد شد إن‌شاءَالله تعالی.

اظهار خیرخواهی نسبت به دولت افغانستان کردن قونسل انگلیس

و از دیگر جانب در خلال احوال مذکور، میرزا محمدعلی خان، وقایع‌نگار دولت انگلیس، که به امر جنرال قونسل آن دولت چنانچه گذشت در تربت حیدریه برای اجرای امور مهمهٔ تجار و مسافرین افغانی و حصول معلومات و به دست آوردن مقاصد منافعهٔ دولت متبوعه و مخدومهٔ خود نزد موثق‌الملک حاکم و کارگزار آنجا رحل اقامت گسترده داشت، شرحی از خراج گمرک دولت ایران که جدید بر مال‌التجارهٔ داخله و خارجه معین و مقرر شده، نظام‌نامهٔ گمرک به امر مظفرالدین‌شاه قاجار طبع و نشر گردیده، در اطراف مملکت ایران و بنادر و معابر

سرحدیهٔ آن از طهران فرستاده شده بود، مشتمل بر باج و خراج مال‌التجارهٔ بازرگانان افغانیه به قونسل دولت انگلیس در مشهد مقدس نگاشت. و او رقیمهٔ او را با داستانی از مذاکرات و مکاتبات و مخابرات سیاسیه و اقتصادیه و اخلاقیهٔ مضاره و منافعیه‌ای که با دولت روس و ایران و غیره در میان آورده بود، با فصلی از خیرخواهی و نیکوسگالی دولت انگلیس نسبت به دولت افغانستان و تبعه و تجار مملکت آن، و راه دخول دادن ایشان در ایران، به حکمران هرات رقم و ارسال نمود. و میرزا یعقوب‌علی خان، برادر میرزا محمدعلی خان مذکور، مکتوب او را به حکمران هرات نموده، او آن را ارسال کابل کرد. و حضرت اقدس والا ارقام فرمود که: «میرزا یعقوب‌علی‌خان این باغ و بوستان رنگارنگ را از طرف جنرال قونسل دولت انگلیس به شما نشان و به انگشت تحصیل مدعای خود همه را در نظر شما می‌نماید، محض آن است که خود را با شما یار و مصاحب ساخته و معلومات حاصل کرده، اخذ مطالب و جلب مقاصد دولت انگلیس و موجبات حسن خدمات خویش را نسبت به آن دولت به روی روز آرد؛ و کارکنان دولت ایران اگر گمرک متعینهٔ دولت متبوعهٔ خود را بر طبق دستور دولت و قانون مقررهٔ سلطنت اخذ و قبض نمایند، اگر کلی باشد یا جزیی، عیبی ندارد و موجب اعتراض و کدورت خاطر هیچ کس نمی‌شود؛ و اگر خلاف قاعده و قانون مملکت و دستور معین حکومت خود، از تجار افغانی باج و خراج بگیرند، در جزوی عبدالله خان در مشهد مذاکره می‌کند و در کلی معروض داشته، با ویسرای کشور هند مراسم مکاتبه در میان می‌آید و رفع اجحاف و اضعاف هر یک که باشد به اسهل وجوه می‌شود که حاجت به میرزا یعقوب‌علی‌خان و قونسل انگلیس در مشهد مقدس نمی‌افتد.»

ملاقات کارکنان این دولت با افسران کمیسیون دولت انگلیس

و هم در تضاعیف واقعاتی که ثبت و رقم گشت، آخندزاده فقیرمحمد خان و محمدموسی خان، که از هرات چنانچه گذشت مأمور تصفیهٔ نزاع سرحد سیستان و چخانسور شده بود، با کمیدان اسدخان و ملاّ یارمحمد، برادر آخندزاده فقیرمحمد خان، پس از ملاقات و مذاکراتی که با کمیشن دولت انگلیس از پیش کرده بودند و

جابه‌جا رقم شده آمد، در رود سیستان به راهنمایی میرشمس‌شاه کارگزار اول کمیسیون دولت انگلیس، که به خواهش دولت ایران، از راه منصفی مأمور قطع و فصل نزاع و تعیین متنازع‌فیها شده بودند، با کرنیل مکمهان افسر کمیسیون مذکور و رمزی نام، قونسل انگیس در سیستان ملاقات کرده، چون خیام ایشان نرسیده بود، در هفت باب خیمه‌ای که مکمهان افراخته داشت شده، مراسم مهمانی و اعزاز و احترام از انگلیسان دیده بازگشتند. و روز دیگر میرشمس‌شاه نزد آخندزاده فقیرمحمد خان و همراهان او شده پیام داد که قونسل انگلیس می‌خواهد دو تن از شما را ملاقات و بازدید نماید. و آخندزاده فقیرمحمد خان با محمدموسی خان برخلاف مرسوم که باید قونسل انگلیس پس از پیام دادن در خیمهٔ ایشان به بازدید می‌آمد، در خیمهٔ مکمهان رفتند و با هم نشسته در بین صحبت و حکایت دوستانه، سخن از نقشه و حدود در میان آمده، مکهمان نقشهٔ جدیده‌ای را که خلاف نقشهٔ جنرال گولد اسمت و سید نورمحمد شاه خان، صدر اعظم عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم بود و از پیش شرحی از آن در حیّز تذکار آمد، ظاهر نموده در میان آورد که پیمانهٔ یک انچ آن مسافت یک میل را نشان می‌داد؛ و از بند کهک تا نادعلی و کنگ دژ و دیه عیدو قریهٔ دوست‌محمد و غیره دیهات و قریه‌جات واقعهٔ هر دو ساحل رود هیرمند را به وضاحت می‌نمود و از دیه دوست‌محمد تا موضع کرکو و رود عاشقان و پده و قرمزی و ریگ‌موری و تخت‌شاه و شلغمی را تا منتهای نیزار واقع دشت حدود لاش و جوین و اراضی سلیمان، واقع حدود لاش و جوین، تحدید و تعیین کرده دارا بود و هنوز تکمیل نیافته بود، به آخندزاده فقیرمحمدخان و محمدموسی‌خان بنمود و آخندزاده از مشاهدهٔ این نقشهٔ مجدده گفت: حدودی که تا آخر نیزار مشخص و معین شده‌اند، خیلی خوب و مطابق مطلوب است، لیکن با نقشهٔ جنرال گولد اسمت که خط فاصل را راست کشیده و از عرصهٔ سی سال قبل از این از حدود دیه عید و دیه دوست‌محمد، یعنی شیلهٔ شمشیری تا کوه سیاه، واقع متصل جبال نهبندان برده است مطابقت ندارد؛ و حال آن که نقشه و خط مستقیم مذکور را شاه ایران و پادشاه انگلیستان و امیر افغانستان موقع صحت داده و منظور و امضا کرده دستخط نهاده‌اند، که اینک آن نقشه حاضر و موجود است. و کرنیل مکمهان از این سخنان با دلیل و برهان آخندزاده فقیرمجمد خان

زبان به گفتار کشوده گفت دو برادر که متروکات پدر خود را قسمت می‌کنند، باید به طوری تقسیم نمایند که پس از مرور ایام و شهور و اعوام، نزاع و جدال در بین ایشان واقع نگردد و بنای افساد نیامده منجر به کینه و عناد نشود و حصه و بهر کدام، به دست تصرف خودش علی الدوام بماند. هرگاه شما در زمین نوآباد سیستانیان مداخلت و قصد ملکیت بکنید، هرآینه دولت ایران ترک مجادله و مقاتله نخواهد کرد، زیرا که دولت روس، محرک بر قتال و جدال است و چون کار دولتین افغانستان و ایران برحسب تمنا و اقتضای دولت روس منجر به مکاوحت و محاربت شود، و ضرور دولت ایران از دولت روس یاری و مددگاری خواهد جست، و او نظر به منویات و مقتضیات خود به معاونت خواهد برخاست و جنگ بین‌الدولی در میان واقع خواهد گشت. پس من نظر به سوء عاقبت و وخامت این مواد ضارهٔ متعفنه، چنین اندیشیده و مصلحت دیده، پسندیده‌ام که بر سر این‌قدر زمین اندک که شما ادعای حقیّت را نسبت به خود دارید و خود را مالک آن می‌شمارید و احتمال نزاع و نقار خاطر دولتین، بل دول در آن متصور و مضمر است، بایست نزاع و حرب و جدل به روی روز نیاید.

و آخندزاده فقیرمحمد خان از این اظهار و گفتار کرنیل متحیر و متحسر و متأسف گشته گفت که: می‌بایست از سیستانیان به موجب قانون بین دولی پرسیده می‌شد که چرا و از کجا از حکم و امضای سه پادشاه سرباززده از حد خود متجاوز و در خاک افغانستان متصرف آمده‌اند؟ و با این‌که سه تن از سلاطین معظمه را وقع و وقاری ننهاده، ترک احترام امضای ایشان را کرده‌اند، به کدام حجت و استحقاق این اراضی به ایشان گذاشته و فروهشته شوند؟ باری امید و توقع ما آن است که نقشهٔ جنرال گولد اسمت، که سی سال قبل از این روز، منظور رأی سه پادشاه، موضوع امضای ایشان شده است، در تحت نظر دقت گرفته شود و بر طبق آن خط فاصل معین گردد تا حق بمن له الحق برسد، نه این‌که بیرون از امضای سه پادشاه و مخالفت مکاتیبی که در بین فرمان‌فرمای هند و امیر افغانستان به روی کار آمده و یکی از جانبین از نقشهٔ گولد اسمت صرف نظر نفرموده‌اند رفتار شود و اینک همه حاضر و موجوداند و این را نیک دانسته‌ایم که اگر مطابق نقشهٔ مذکوره رفع نزاع در میان آمده کار فصل و قطع شود، تمامت اراضی و مزارع نوآباد طرف

افغانستان اتفاق می‌افتد و در وقتی که کار تمام گردیده انجام پذیرد و از محاربه و مقابلهٔ کسی خوف و باک نداریم و ما را همین‌قدر کافی است که گفته شود خط فاصل این است و بس. و پس از ختم این کلام نفسی، کشیده دوباره به کرنیل مکمهان گفت: سیستانیان که در اراضی متنازع فیها مداخلت کرده و آن را از خود می‌دانند به کدام حجت و برهان و استحقاق حق خود را ثابت می‌کنند؟ و شما که خود را دوست دولت افغانستان می‌گویید و افغانستان را حصار آهنین برای حراست هندوستان می‌شمارید، باید از آنان طالب نقشه و حجت شوید و به محض ادعا و گفتار اکتفا نکنید.

و کرنیل مکهمان در پاسخ این گفتهٔ آخندزاده فقیرمحمد خان گفت، فردا ایرانیان را خواسته و آغاز مذاکره با ایشان کرده، نقشه از ایشان می‌طلبم. بعد شما را با نقشه‌ای که در دست دارید در روز دیگر طلبیده، طرح مقاوله با هم می‌اندازیم و این را گفته با آخندزاده وداع کرده، روز دیگر قرار وعدهٔ خود، امین نظام و کارگزاران و مستعان‌الملک را از ایرانیان، که مأمور این امر بودند، طلبیده از ایشان خواستار نقشه شد و جواب نقشه نداریم شنیده، بعد بدیشان گفت که قبل از این آخندزاده در موضع سیاه‌دک نقشه نزد شما دیده و مذاکره کرده بود، همان نقشه را ظاهر نموده حاضر آورید که علم حاصل شود. ایشان گفتند نقشهٔ ما عاری از امضا و خریدگیست. خلاصه ایرانیان در باب زمین متنازع‌فیهای واقع شمال سیستان این جواب را گفته در خصوص اراضی سمت جنوب چخانسور، که از بند کهک تا قلعهٔ فتح و بندر و طراقو و غیره تا کوه ملک سیاه واقع‌اند، ادعا نمودند که مزارع واقعهٔ ساحل نهر هیرمند، تعلق افغانستان و اراضی مطموره و بایرهٔ لم یزرع و بیابان و ریگستان از آن ایرانند. و مکمهان بر این ادعا از ایشان حجت و دلیل خواسته، جواب شنید که عهدنامه چنین است و ذکر عهدنامه را به زبان کرده ظاهر ننمودند. و از این قبیل گفتار را، آخندزاده فقیرمحمد خان از سال هزار و سه صد و هفدهٔ هجری تا کنون که عرصهٔ پنج‌سال منصرم و منقضی گشته و چنانچه در جلد سوم و تضاعیف واقعات مرقومهٔ این جلد گذشت، در باب اراضی مذکوره بار بار و به تکرار، به کارکنان پایهٔ سریر امارت نگاشت. فواید ارجوزه و رعونت او هیچ به روی روز نیفتاد، و چنانچه بیاید، مکشوف گشت که یا او به لَیتَ و لعل امر معدوم

را موجود و معطل قرار داده، آن را حجت و دلیل خدمت خود نسبت به دولت در محل اظهار می‌آورد و یا او با خامهٔ صدق و نگاشته، دولت انگلیس در عالم وداد و اتحاد، مذاکرات سرحدیهٔ افغانستان را مواد محرقهٔ سوداویهٔ سواد هندوستان پنداشته، قطع اجزای جسم افغانستان را باعث دفع اضرار آکلهٔ هند انگاشته، به هر که دلش خواست قطعه قطعه بریده عطا کرد. چنانچه از تحدید حدود سیستان و چخانسور که عنقریب مذکور خواهد شد و تعیین حدود هرات که کرنیل رجوی و غیره از پیش با دولت روس نمودند، مفهوم قارئین این تاریخ و معلوم مبصرین جهان خواهد گشت.

و نظر به این که سرحدات مشرقی افغانستان را از شمال تا جنوب، که از حد چترار تا نوشکی و چاه‌گی بلوچستان واقع است و در بین هند و سند و پنجاب و افغانستان‌اند و محلی غیر از خود دولت انگلیس در میان نبود، به لطایف‌الحیل سیوی و دادر و دیره‌جات و پشاور و موطن مردم یوسف‌زایی را، که همه اقوام و قبایل افغان در آنها متمکن و متوطن‌اند، متصرف شده و بدان اکتفا ننموده، مردم متوطنه و سکنهٔ جبال سرحد مذکور را که حال سرحد است و در حقیقت بطن و وسط افغانستان در شمار می‌آید، به ذرایع و وسایل به خود راغب و مایل کرده، در سال هزار و سه صد و ده هجری، نقشهٔ تجزیه نمودن همه را از افغانستان به امضا رسانید، معلوم می‌دارد که آخندزاده همه را راست و درست معروض می‌داشته و اگر چنین باشد چرا نقشهٔ جنرال گولد اسمت را که خود لارد کرزن ویسرای کشور هند، در باب آن به حضرت اقدس والا نوشت که از عرصهٔ بیست‌وپنج سال منظور و مقبول شده است، کرنیل مکمهان ترک کرده و آن را مهمل و مستدرک شمرده، اکثر اراضی متنازع‌فیها و حق افغانستان را ضمیمهٔ خاک سیستان مملکت ایران ساخت و نقشهٔ جدید ترتیب داد و به آنچه بایست پردازد نپرداخت؛ و دولت انگلیس، چنان سلطنت و دولت و مملکت و ملت افغانستان را در تحت حمایت و از آن خود می‌دانست و عزم استعماریت آن را جزم داشت که مکاریان افغان را از حصول فایدهٔ حمل و نقل احمال و اثقال دیگر دول منع کرده، نمی‌گذاشت که فایده و منفعتی بر دارند. چنانچه در خلال احوال مسطور قونسل دولت روس در مشهد خواست که نفت و قند و غیره اشیاء و اجناس از مال دولت متبوعهٔ خود را

به امر ایمپراطور روسیه، جانب سیستان حمل و نقل دهد و به ارادهٔ اجرای این کار، بازرگانان ترک از تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود را تکلیف شدید و اکید کرد که حامل اثقال به کرایه احضار نمایند؛ و آنها که از خود بارگیر و حمال نداشتند عذر آورده، به دست آوردن مکاری را بر عهدهٔ خود قونسل روس نهاده، مبلغ کرایهٔ آن را بر ذمت خود گرفتند. و او پنجصد نفر اشتر از مکاریان افغانستان را به دست آورده، به ایشان قرار داد که احمال و اثقال روسیه را از مشهد در سیستان برسانند. و قونسل دولت انگلیس عبدالله خان کارگزار این دولت را امر بر ممانعت آنها از برداشتن اموال روسیه و رسانیدن در سیستان کرده، او به فرمودهٔ قونسل انگلیس مکاریان افغان را منع نموده، از حمل و نقل احمال و اثقال دولت روس باز داشت. و مکاریان افغان از ممانعت عبدالله خان، لاغر و ناتوان بودن اشتران خود را عذر آورده، ترک حصول فائدهٔ خود کردند. و قونسل دولت روس به دیگر ذریعه مال دولت متبوعهٔ خود را در سیستان رسانید.

حدوث مرض هیضه و وبا در جلال‌آباد

و مقارن این حال در روز هشتم ماه ربیع‌الاول، مرض وبا در چپرهار، از رودات جلال‌آباد، حادث گردیده، در عرصهٔ پنج روز هفت نفر از فوج نظام را که در موضع هدیاخیل رود مذکور ییلاق گزیده و فروکش کرده بودند، برعلاوه اعداد مردم کشوری، که گرفتار آمدند اثر مرض مذکور رسیده، بعضی فوت شدند و برخی صحت یافتند.

برحال شدن مشاهره و تنخواه وقایع‌نگاران مملکت ایران

و مقارن وقوع این مرض هالک صعب‌العلاج، در روز یازدهم ربیع‌الاول از عریضه و استدعای عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد، مشاهره و مواجب وقایع‌نگاران خفیهٔ این دولت که از عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مأمور خدمت وقایع‌نگاری بودند، و مشاهره و تنخواه قرار ذیل از دولت می‌بردند برحال و قرار سابق برقرار شد. شاه مرادخان وقایع‌نگار طهران، سالانه دوهزار و چهارصد قران،

یارمحمد ترک در عشق‌آباد دوهزار و ششصد قران، سیدعلی خان در سرخس پنجصد قران، یونس در استرآباد دوصد قران، خان‌علی در تربت حیدریه سه صد قران، اصغرخان در بجنورد سه صد و هشتاد قران، علی‌محمد خان در سبزوار چهارصد قران، جهانگیر خان در قوچان دوصد و نود قران، نورعلی در درهٔ گز دوصد قران، رحیم در قلات نادری دوصد و پنجاه قران، میر ابراهیم در ارگ مشهد مقدس دوصد قران، کریم فراش در قونسل‌خانهٔ دولت روس در مشهد یکصد و نود و پنج قران، نوروز در قونسل‌خانهٔ دولت انگلیس یکصد و شصت قران و مجموع آن که از سالها برده و خدمت وقایع‌نگاری کرده بودند، در سالی هفت هزار و نه صد قران، معادل سه هزار و نه صد و پنجاه روپیهٔ کابلی به شمار آمد.

سرقت و قتل و غارت مردم وزیری

و هم در این ایام، عبدالرحمن خان، حاکم خوست، به فرمان اقدس والا اموال مسروقه و منهوبهٔ اشرار قوم وزیری و تعداد مقتولین و مجروحین آن قوم شریر دوروی نکوهیده‌خوی تبعهٔ دولت انگلیس را، که در عرصهٔ یکسال قتل و جرح و اسر و نهب و غارت نموده، نسبت به رعایا و تبعهٔ این دولت از قوه به فعل آورده بودند، چهارده نفر مقتول و یازده نفر مجروح و شش نفر اسیر؛ و مال و منال و دواب و مواشی زیادی را در قید سیاهه آورده، ارسال حضور نمود. و حضرت اقدس والا سیاههٔ او را در روز یازدهم مذکور ربیع‌الاول، نزد سردار گل‌محمد خان، نایب‌سالار افتخاری، که از طرف این دولت مأمور استرداد اموال مسروقه و منهوبه و حصول دیه و قصاص ثار تبعهٔ این سلطنت شده فرستاده نگار داد که: «با مستر دانلد، مأمور دولت انگلیس، مذاکره و حق رسانی ذوی‌الحقوق را بنماید.»

عزم والا در تعمیر بند سلطان غزنین

و هم در این هنگام، عبدالغیاث خان، کمیدان فوج سفرمینا، که از حضور مأمور نقشه کشیدن بند سلطان واقع غزنین که امیر مرحوم عزم آباد کردن آن را جزم نموده بود و از ارادهٔ او در ماسبق ذکری شده آمد و معدن طلای واقع قندهار شده و امر والا صادر گردیده بود، که نقشهٔ هر دو موضع را کشیده ارسال حضور نماید.

نخست در غزنین رفته و نقشهٔ بند مذکور را ارسال داشته در روز سیزدهم ربیع‌الاول از نظر خجستهٔ والا سمت گزارش یافته، ارقام رفت که: «نقشهٔ معدن طلا را نیز به زودی کشیده و در قندهار درنگ نکرده، آهنگ شرفیابی حضور نماید. و بند سلطان را چنانچه بیاید به معرفت میرزا عبدالاحمد خان تعمیر فرمود؛ و کار معدن طلا در عهدهٔ تعطیل افتاده در عهد امارت اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی به توسط میر عبدالواحد خان که از حضور مأمور شد، کافته و حاصلی کمتر از مخارج آن به روی روز آمده متروک گشت.

سرایت وبا در موضع جنوبی و شرقی جلال‌آباد

و مقارن این‌حال، در روز دوازدهم ربیع‌الاول، مرض مسری وبا، از چپرهار در مواضع هزارناو و باساول و انبارخانه و بشبلاق و غنی‌خیل سرایت کرده، در روزی سه چهار نفر گرفتار و فوت گردیده، در روز سیزدهم ماه مذکور صدباشی قطب‌شاه خان و برادر او با هجده نفر دیگر در بندر دکه از مرض مزبور فوت شدند.

و هم در این روز، که چهارشنبه سیزدهم ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۲۱ هجری مطابق دهم ماه جون سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی بود، حضرت اقدس والا غلام‌محی‌الدین نامی، از مردم کابل را، که در ممالک خارجه و کشور هند روزگاری به سر برده، تجارب کثیره حاصل کرده بود، پیش خوانده و نوازش نموده هشتاد مثقال یاقوت غیر محکوک از معدن جگدلک و سی مثقال محکوک و دویست و هشتاد و سه دانه در شمار آمد، با چهل مثقال لعل غیرمحکوک و یک‌چارک به وزن کابل سنگ معروف به در نجف و نیم سیر سنگ لاجورد و نیم سیر سنگ نرمه و پنج چارک تریاک که از معادن بدخشان و خوست و حاصلات زرعی جلال‌آباد به دست آمده بودند، و پنج قرابه از پنج قسم سرکه و شش جلد پوست قره‌گلی و سه تکه چوب چهار مغز، از سه رقم و سه رنگ، که دولت از هر یک ذخیره‌ها داشت، به او سپرده امر کرد که در هندوستان برده و بهای ابتیاع و اشترای روز بازار و خریدار همه را معین و معلوم کرده بعد معروض دارد، تا اگر فایده‌ای از آن عاید دولت گردد، مقدار زیادی از راه تجارت گسیل شود، و در پایان کار از عدم گرمی بازار و قلت

خریدار، اجناس مذکوره که مصارفش از عواید و مداخلش خیلی افزون به شمار آمد، تجارت آنها به روی روز نیفتاده اقدام در آن نشد.

و از دیگر سوی در اثنای واقعاتی که رقم شده آمد، سردار عبدالوهاب خان، خال شهزاده عبدالله ولیعهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم، که در ابتدای سلطنت امیر مرحوم چنانچه گذشت، از طرف سردار والاتبار محمدایوب‌خان، پسر امیر شیرعلی‌خان مرحوم و برادر اعیانی امیر محمدیعقوب خان حکومت هرات داشت، در حین توجه آن سردار عالی‌مقدار جانب قندهار، با سردار عبدالقدوس‌خان، پسر سردار سلطان‌محمد خان، چنانچه از پیش رقم شد، جنگیده و تاب مقاومت در خود ندیده، در موضع تایوره قرآن را شفیع خود ساخته و عهدنامه در آن نگار داده و پس از مغلوب و منهزم شدن سردار محمدایوب‌خان، از راه فرار در ایران رفته تا این هنگام در طهران روز غربت و ذلّت به سر می‌برد، و چنانچه رقم گشت به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت مضمون و عهدنامهٔ اطاعت و متابعت و ترک مخالفت و معاندت مشحون، اجازت مراجعت در افغانستان یافته و زاد راه از دولت به او موهبت گشته، پسرش عبدالحبیب خان کارگزار این دولت و مقیم از ورود و قلت زاد راه او به حضور والا آگهی داده، حضرت والا در روز سیزدهم مذکور ماه ربیع‌الاول، به حکمران هرات رقم فرمود که: «برعلاوهٔ ده هزار قران که قبل از این برای او فرستاده است، پس از وصولش در هرات، پنج هزار قران دیگر برای مصارف و زاد راه کابل، از جانب دولت به نام موهبت به او عطا کند.» چنانچه او پس از ورود در هرات، این مبلغ را گرفته با اهل و عیال خود در کابل آمده چنانچه بیاید، از حصول لقب امین‌المکاتیب و سرکردگی ادارهٔ تحریرات حضور مفاخر و مباهی گردیده، پس از چندی به نایب‌الحکومتی ترکستان سرافراز گشت.

شدّت مرض وبا در دکه

و از دیگر سوی در روز پنج‌شنبه چهاردهم ربیع‌الاول، بیست‌وپنج نفر از مرض وبا در بندر دکه، که در روز پیش آن بیست نفر در آنجا فوت شده بودند، وداع زندگی گفتند. و از آنجا و نواح جلال‌آباد که از پیش رقم شد، در لمقان نیز سرایت کرده، عموم اهالی آن مرز و بوم را در خوف و هراس و وسواس هلاک جان

انداخت. چنانچه در روز هجدهم ماه مذکور، در دیه زیارت لمقان، چهار نفر گرفتار این مرض آمده دو نفرشان در همان روز فوت شدند. و از آنجا سرایت کردنش در دیگر قرای لمقان در موقعش رقم شده می‌آید، إن‌شاءَالله تعالی.

غدر و خیانت بعضی از مأمورین دولت

و از دیگر جانب، در خلال احوالی که رقم گشت، خواجه آقاجان نامی، از اهالی چخانسور، با چند تن دیگر از کدخدایان که قرار ممیزی و سنجش او همواره ربع و دخل اراضی و مزارع خالصهٔ آن علاقهٔ زرخیز، به کدخدایان داده می‌شد و هر قدری که خارج از اجارهٔ کدخدایان می‌ماند، داخل اجاره نمی‌آمد؛ و عامل و مشرف دولت عمل و دخل می‌کرد و از این ترتیب و انتظام او، در حق و حصهٔ بیت‌المال خسارت و زیان وارد نمی‌گردید. و این نظم و نسق او از دیرگاه مرسوم و به روی کار بود، تا که آخندزاده فقیرمحمدخان حاکم و سرحددار چخانسور، که همواره اظهار صداقت و اخلاص نسبت به دولت کرده، خود را خادم معتمد و راست کار دولت می‌شمرد، و در انظار، خصوص نزد اهالی بار که تحفه و تنسوقی برای ایشان ارسال داشته، داستانها از اخلاص و صداقت و حسن خدمت خود می‌نگاشت، خادم صادق و چاکر درستکار موافق جلوه می‌داد، خواجه آقا جان را طلبیده امر کرد که به ممیّزی و سنجش سابق اکتفا نکرده، حاصلات مزارع این سال را مجدداً سنجش نماید و او به اتفاق محمدولی‌خان غلزایی و کدخدا دوست‌محمد خان زوری و چند تن دیگر، که آخندزاده با او همراه فرمود، سیر و گردش و مشاهده کرده، علم به هم رسانیده نظریات حاصل کرد که قرب سه هزار و چهارصد خروار حصهٔ دولت که ربع ربع و دخل اراضی و مزارع است به شمار می‌آید، و طومار این سنجش خود را نزد آخندزاده فقیرمحمد خان حاضر آورده، او کدخدایان را طلبیده آغاز تجدید اجاره نمود و کدخدایان از سبب زراعت خود آخندزاده که نیز در قید سنجش آمده بود و می‌دانستند که او حصهٔ دولت را از زراعات خود نمی‌دهد و بار او به دوش ایشان می‌افتد، از اجاره نمودن ابا کردند و اظهار نمودند که قرب یکهزار خروار غله از کشت کار خود او داخل شمار این سنجش آمده است، آن را وضع کرده بقیهٔ آن را که دوهزار و چهارضد خروار

است، به اجاره بر ذمت خود می‌گیریم و به دولت می‌رسانیم، و اگر چنین نشود، یکهزار خروار خسارت بر ما وارد می‌گردد. و خواجه آقا جان از این اظهار کدخدایان، مقدار یکهزار خروار غله را از خود کاشتهٔ آخندزاده فقیرمحمد خان زیان دولت دانسته، ناچار چون خودش ممیّز و مفتش بود به اتفاق سیدغلام و گل‌محمد خان نامان و غیره چند تن، قریه‌جات کنگ‌دژ و سیخ‌سر و غیره را، که هفت قریه در شمار می‌آمدند، به مقدار دوهزار و چهارصدو شصت و هفت خروار و هفتاد و سه سیر غله به وزن کابل به ضمانت و یک وجودی همدیگر، چاریکهٔ حاصلات مزارع آنها را که حصهٔ دولت بود، به اجاره گرفتند؛ و قریهٔ خوابگاه را خود آخندزاده فقیرمحمدخان و دفتری چخانسور به مقدار یکصد و چهل خروار، به امیر محمدخان و فتح‌خان نامان اسحق‌زایی به اجاره دادند و قریهٔ ابراهیم‌آباد، که تخمیناً مقدار هشتصد و چهل خروار حصهٔ سرکار در قید سنجش و شمار آمده بود، هم‌چنان بدون اجاره بماند، زیرا آخندزاده فقیرمحمد خان بر علاوهٔ اراضی خود کاشتهٔ خویش، با دفتری عزم حیف و میل این مقدار را در پیش داشتند. چنانچه زارعین و ساکنین آن قریه را از اجاره گرفتن منع کردند و خواجه آقاجان، به رغم آخندزاده و دفتری آن را حجت شرعی داده، به مقدار هفتصد و پنجاه خروار اجاره گرفت. و از این اجاره گرفتن آنان ربع ریع و دخل اراضی و مزارع موجره، که حصهٔ دولت بود، سه هزار و سه صد و پنجاه و هفت خروار و هفتاد و سه سیر به وزن کابل در شمار آمد. و چند روز بعد از این ماجرا، غلام‌صدیق خان با ملاّ عبدالکریم نام، نوکر علی‌محمد خان سابق حاکم فراه، که آخندزاده فقیرمحمد خان به حیلت و خدیعت بالابین کار، از حاکم و دفتری فراه، که چخانسور از توابع و مضافات آن است خواست. بالا بین کار نویسندگان و عمّال چخانسور مأمور شدند و خواجه آقا جان را به تحریک آخندزاده فقیرمحمد خان که رهگرا و مرحله‌پیمای خلاف منویات و مستدعیات او چنانچه رقم شد گشته بود، در عرض راهی که به جایی می‌رفت، ضرب و شتم و تحقیر و اخفاف زیاد نمودند؛ و از طرف خود به تعلیم آخندزاده مشرف و عامل بر مزارع اراضی قریجات مندرجهٔ اجاره خط او و شریکانش گماشتند و به اتفاق آخندزاده و دفتری و مشرفین و عمّال مأمورهٔ خود فسخ اجارهٔ خواجه آقاجان کردند. و از جملهٔ اجارهٔ

او مقدار یکهزار و چهارصد و بیست‌وهشت خروار و سیزده سیر کابل که اکثرش داخل مزارع خود کاشتهٔ آخندزاده بود، ابواب جمع اجارهٔ او کردند. و اجاره خط نخست از او سهواً نگرفته، اجاره‌نامهٔ جدید از این مقدار به او ندادند. و طومار سنجش او را که سه هزار و چهارصد خروار غله حصهٔ دولت را درج آن کرده بود، منسوخ و متروک نموده، طومار دیگر به روی کار آورده، حسب خاطر خواه خود در آن نگار دادند و خواجه آقاجان را چون همواره ممیز و مستأجر این‌کار بود خواسته، تکلیف خاتم نهادن بر طومار جدید و امضای آن کردند و گفتند چون سنجش کرده‌اید، این طومار را مهر و امضا کنید. و او مهلت طلبیده و علم حاصل نموده، مقدار هشتصد الی هزار خروار غله از حصهٔ دولت را ظاهراً و واضحاً غبن و خیانت دانسته، از امضا و مهر کردن آن سرباززد. و ایشان محصل شدید بر او گماشته، خواستار گندم برای مصارف سپاه شدند. و او از خوف ضرب چوب و لت و کوب، بر آخندزاده فقیرمحمد خان که غلهٔ سال گذشتهٔ دولت بر ذمت او باقی مانده بود حواله نتوانسته، محصلان از مال و متاع خواجه آقاجان غلهٔ محصوله را به سپاه ندادند و به نه هزار و هفده و نیم روپیهٔ قران به کرنیل مکمهان رئیس کمیشن انگلیس، که مأمور تصفیهٔ مقاولهٔ سرحدیهٔ چخانسور و سیستان شده بود فروخته، پول آن را در کیسهٔ حرص و آز خود اندوختند؛ و زارعان و دهقانان تعلقه خواجه آقاجان و شریکانش، از خوف هلاک جان در سیستان گریخته، خود خواجه آقا جان و پسر و برادر او را چند روز حبس کرده، غل به گردن آویختند. و خواجه آقا جان کیدی اندیشیده و طالب رهایی خود شده گفت مرا رها دهید تا طومار جدید را که شما ساخته‌اید مهر و امضا کنم. و چون به این حیلت رهایی یافت، بلادرنگ آهنگ فراه کرد و به ایوار و شبگیر خود را از راه لاش و جوین در فراه رسانید و ماجرا نزد حاکم و قاضی و دفتری آنجا باز داشته، روز دیگر میرزا تاج‌محمد نامی که با چند تن به امر آخندزاده فقیرمحمدخان تعاقب او کرده و دچار نشده بودند که گرفتارش کرده در چخانسور عودت دهند، وارد فراه شده خواجه آقاجان را در گوشهٔ خلوت ممانعت از عرض حضور والا کرد؛ و ببود تا که دفتری فراه از جور و ستم بالابینان مذکوران و آخندزاده فقیرمحمد خان و به غارت و تاراج رفتن مال و متاع و خانهٔ خواجه آقاجان و منسوبان او و فروختن

غلهٔ او را به انگلیسان و غیره آزار و اذیت که به او رسانیده و حبس و قیدش کرده و خسارت و زیان مال دولت که به روی روز آمده بود، به کتاب از میرزا تاج‌محمد مأمور آخندزاده فقیرمحمد خان مکتوباً سوال نموده و او که همهٔ امور مذکور را به چشم سر دیده بود، عاجز و لاجواب آمده مکلف به ضامن دادن شد. و از ضامن نیز عاجز آمده او را تسلیم کرنیل مهردل‌خان کرد که مقید و متوقف نگاه دارد. بعد ماجرا سراپا معروض حضور والا داشت و حضرت همایونی در روز دوشنبه هجدهم مذکور ماه ربیع‌الاول آخندزاده فقیرمحمد خان را مکتوباً مسئول داشته کردار و رفتار خائنانهٔ او را بپرسید و او که برهانی در افعال پرزیان خود نداشت، حیص و بیصی غدارانه‌ای که می‌دانست برنگاشت. و در پایان کار چنانچه بیاید، از این‌گونه [رفتار] ناهنجار خود طلب کابل شده و چند ماهی به ذرایع و وسایل، خود را از محاکمه و استنطاق بازداشته، روز خوف و هراس مسئولیت به سر برد تا که بمرد و راه پاسخ دادن مظالمی که بر عهده‌اش بود، جانب آخرت سپرد.

افزون شدن تنخواه محمدعظیم احراری

و هم در این روز، از عریضهٔ حکمران هرات، که شرحی از خدمت‌گزاری و اخلاص‌شعاری و طریق صداقت‌سپاری میر محمدعظیم خان احراری را نسبت به دولت نگار داده بود، یکصد قران بر تنخواه او افزون گردیده، اصل و اضافهٔ تنخواه سالانهٔ او، هفتصد قران معادل سه صد و پنجاه روپیهٔ کابلی در شمار آمد.

انتشار اشتهار تعیین سرکرده و رئیس مردم کوچی قوم درانی

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، از عریضه و استدعای کمال خان و آقامحمد خان، پسران تاجوخان اسحق‌زایی، که چندی قبل چنانچه گذشت، حضرت والا خواهرشان را از حرمت زیادتش از چهار زوجهٔ نکاحی، طلاق فرموده بود، اشتهاری به نام عموم رمه‌دار پشت‌رود، از قبایل نورزایی و اسحق‌زایی و غیره طوایف ابدالی معروف به درانی و بادیه‌نشین آنجا و ییلاق‌گزین بادغیسات و غیره توابع و نواح هرات و هزاره‌جات، که در زمستان در پشت[رود] و در تابستان در مواضع مذکوره، قشلامیشی و ییلامیشی داشته و دارند؛ و هر قبیلهٔ

جداگانه فروکش کرده و می‌کردند، به امر اقدس والا که میل خاطر به نوازش و اتحاد قومی داشت و ترقی و تعالی و رفعت و تربیت ایشان را می‌خواست که متفق و معاضد هم بوده، ذلیل و ضعیف دیگر اقوام و قبایل نشوند، انتشار یافته به نگار رفت که: «از یکهزار خانه کمتر، در جبال و اودیه و قفار فروکش ییلامیشی نکرده و نفوس و تعداد خانوار خود را در قید شمار آورده، هر هزار خانه یک نفر را از بین خود رئیس و سرکرده قرار داده، رضانامه به نام او از طرف خود نوشته و امضا کرده ارسال پایهٔ سریر امارت نمایند، که به خطاب خانی و سرکردگی ایشان مخاطب و سرافراز گردیده، از طرف دولت به عطای خلعت و تعیین تنخواه و معدودی از سوارهٔ کشاده مباهی و مفاخر آمده رقم برایش عنایت شود، تا بعد از آن او در بین همان هزار خانوار تبعهٔ خود گردش مربیانه کرده، وجوه زکات و مالیات و باج دواب و مواشی و خراج مال‌التجاره و غیره تکالیف مرسومهٔ دولتی را به حصول رسانیده و به محل اجرا آورده، خصومات و مرافعات جزئیه ایشان را به واسطهٔ یک نفر مفتی از محکمهٔ شرعیه‌ای که واقع قرب فرودگاه‌شان باشد، قطع و فیصل نماید، و در مرافعات و خصومات عظیمه، از قبیل قتل و زنا و سرقت، همان سرکردهٔ قومیت ایشان، به اهالی محکمهٔ شرعیهٔ قریبهٔ ییلاق‌گاه ایل خود آگهی دهد که شرعاً فصل و قطع کنند و فقرات عرض و خواهش ایشان را که متعلق به حضور باشد، شخص رئیس یا خود یا به ذریعهٔ پست برساند.» و تعیین رئیس آنان إن‌شاءَالله در موقعش رقم شده می‌آید.

به‌روی روز افتادن پول مدفون در هرات

و هم در این هنگام، خواجگان سکنهٔ قریهٔ قره‌قیتوی تابعهٔ هرات، ظرف سفالین کوچکی مملو از قران مسکوک به سکهٔ شاه سلطان‌حسین گورکانی و نام‌های متبرکهٔ چهاریار کبار، از زیر خاک یافته، از عریضهٔ سپهسالار فرامرزخان حالی رای والا گشت و ارقام رفت که: «خمس آن را ارسال حضور داشته، بقیه را اگر سادات و خواجگان یابندهٔ آن می‌فروختند، به موازنهٔ آن روپیه داده، گسیل دارد و الاّ مزاحم ایشان نشود.»

تعیین تنخواه میرزا محمدعمرخان و برادران او

و هم در این ایام، منشور تنخواه میرزا محمدعمر خان و برادران او، که تبعید شدن ایشان از کابل در هرات رقم شده آمد، به امضای سردار نصرالله‌خان اصدار یافت که در سالی یکهزار روپیه به میرزا محمدعمر خان و هشتصد روپیه به میرزا محمدصدیق خان و ششصد روپیه به میرزا محمدحسین خان و پنجصد روپیه به میرزا محمداسلم خان، هر سه تن برادران او تا که مواظب خدمت دولت باشند بدهند. و تنخواه آنان با تنخواه بعضی از دیگر خدمهٔ معروفهٔ دولت که رقم شده و می‌شود، محض آن است که مأمورین دولت و خدمهٔ عهد سلطنت اعلیحضرت امیر امان‌الله غازی، که هر کدام از تعیین تنخواه سالیانهٔ چهار هزار الی پانزده و بیست و سی‌هزار مواجب دارند، ممنون و شکرگزار باشند و خدای را حاضر و ناظر دانسته، رشوت نستانند و اعداد و احاد و افراد ملت و رعیت را ایذا و آزار نرسانند؛ و عمارت عالیه از خون و مال ضعفای مستمند نیفرازند، و خود را به وفور مال و مکنت مصادرت و رشوت مغرور و متکبر و زندهٔ جاوید در شمار نیارند.

تعداد هلاک شدگان مرض وبا

و از دیگر سوی، از روز هجدهم مذکور ربیع‌الاول تا روز نوزدهم و بیستم این ماه، یک نفر در چارباغ لمقان و سه نفر در مندراور و چهار در قرنلس، واقع درهٔ قوم اسمعیل‌زایی، گرفتار مرض وبا و فوت شدند.

و در روز پنج‌شنبه بیست‌ویک ربیع‌الاول، از عریضه و استدعای محمدعثمان خان کوتوال مزارشریف، در سالی پنجصد روپیه تنخواه برای محمداکبرخان، پسر محمدسرور خان بن ناظر جهاندادخان احمدزایی، برادر محمدعثمان خان، که این محمدسرورخان در اوایل سلطنت امیر مرحوم، مأمور حکومت هرات بود، معین و مقرر گشت.

و هم در این هنگام علی‌اکبر نامی، از مردم هزاره، به مرضی گرفتار آمده از راه علاج و استشفا در شالکوت بلوچستان شده و از عدم توشه و قوت هر روزهٔ خود، درنگ و اقامت بر خود دشوار دیده، راه مراجعت جانب قندهار برگرفت و در قلعهٔ

جدید شاهی، واقع کدنی، گرفتار دست سرحدداران افغانی گردیده، حضرت اقدس والا از عریضهٔ حکمران قندهار بر حالت زار و آگاه گشته، در روز بیست‌وسوم ربیع‌الاول، حکم حبس دایمی او را در هرات نموده، ارقام فرمود که: «در زندان آنجا مقیّد باشد تا بمیرد.» و آن محروم مظلوم در محبس ببود تا بمرد و آرزوی استعلاج مرض خود را در آخربت ببرد.

فرار نورالدین‌خان برادر حاکم کرکی

و هم در خلال احوال مسطور، نورالدین خان، برادر حاکم کرکی، که از برادر خود رنجیده از راه طلب حمایت و اقامت در ظل رأفت این دولت چنانچه گذشت در مزارشریف آمده، و حضرت اقدس والا او را طلب کابل فرموده، به حکمران ترکستان رقم نموده بود که یکهزار تنگه به نام زاد و توشهٔ راه از دولت به او اعطا و موهبت کرده گسیل کابل نماید، و او که از حکمران ترکستان به اندازهٔ لیاقت و شأن خود اعزاز و احترام ندیده، تصور عدم وصول به مأمول خویش نموده و عاقبت کار خود را وخیم فهمیده، دل از حمایت این دولت برکند و فرار اختیار کرده به دست نیامد، و مبلغ مذکور را حکمران ترکستان که از خزانه برای او برآورده بود، تحویل خزانه نمود.

و هم در این ایام، سه وکلای مال و رمه‌دار مردم میمنه که جهت قرارداد ابتیاع و اشتراء و تعیین بهای پوست قره‌گلی طلب کابل و واصل شده بودند، به توسط سردار عبدالقدوس خان، ایشک‌آقاسی، شرفیاب حضور والا گردیده، بیست دانه طلای بخارایی به نام ارمغان تقدیم نمودند؛ و هم‌چنین پنجاه دانه طلا وکلای مردم اندخود در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الاول تقدیم کرده، همه به شرف منظوریت موصول گشت.

رفع و دفع مرض وبا از جلال‌آباد و لمقان

و در خلال احوالی که رقم شده مرض وبا که در جلال‌آباد و لمقان حادث شده بود و جابه‌جا رقم گشت، از فضل خداوند بی‌مانند، در روز بیست‌وششم ربیع‌الاول دفع و رفع گردیده، از حدود باساول و نواح آن زایل گشت و در شب

بیست‌وششم مذکور، دو ساعت باد دبور وزیده و به شدت کثافت هوا را تنیده هوای جیّد در امزجه و طبایع بدمید و صورت حرارت را مبدل به صورت برودت ساخت، و از پی آن در شب بیست‌وهفتم ماه مذکور، باد خفیفی وزیده و باران باریده تا روز سوم ربیع‌الآخر مرض مسری و مهلک وبا از قریه‌جات اسمعیل‌زایی لمقان و اطراف تگری و عمرزایی و مندراور و چهارباغ و درهٔ علی‌نگار و اقامتگاه سپاه نظام دفع گشت و مردم از خوف هلاک رسته قرین راحت و رفاهت آمد.

و میرزا غلام قادر خان قوم توخی، که در اوایل حال، به دفتر نظام به تنخواه قلیلی روز تعلیم سیاق و حساب و محرری به سر می‌برد و از آنجا طریق استخدام به تحویل‌خانهٔ جنسی عهد شهزادگی والا کشوده، در پایان کار کتاب‌دار شد، و در عهد حضرت اقدس والا از خدمت کتاب به نیابت کوتوال کابل سرافراز آمده و میرزا عبدالرؤف‌خان نایب سابق آن چنانچه گذشت معزول گردیده، و پس از چندی که آن نیز رقم گشت، به منصب کرنیل طرق ممتاز آمد مأمور گردیده بود، در خلال حدوث مرض وبا، راه تسدید معابر و مسالک واقع بین کابل و جلال‌آباد و لمقان برگرفته و روز انسداد طرق به سر می‌برد، که کسی از آن دو ولایت جانب کابل عبور نکند تا باعث سرایت وبا به دارالسّلطنه و نواح آن نشود، با وجود مدفوع و مرفوع شدن مرض مذکور وارد لمقان شده، بیست تن از سوارهٔ نظام که با خود داشت به حفاظت معابر لمقان و تکاب گماشته امر کرد که احدی را جانب موضع بادفش و اوزبین و سروبی و تکاب و کابل راه عبور و مرور ندهند؛ و این میرزا غلام قادر خان، که در حقیقت و نفس‌الامر، پسر خباز و نانوا بود، از جراری و اخلاص‌شعاری و حسن کار و خدمت‌گزاری چنانچه بیابد، به منصب جلیل کرنیلی رسید و از فوت میرزا عبدالرؤف خان مأمور انتظام طرق و شوارع شد.

وقایع ماه ربیع‌الآخر سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

و از دیگر سوی در خلال واقعات ماه گذشته، شش تن از سواران قزاق روسیه به دوبار و در هر باری، سه سوار، مکتوب حاکم پنجده را در باب دو رأس اسپ که

عین‌الدین و عوض‌علی نامان دزدیده به جمعه خان جماعه‌دار داده بودند، و از نزد جمعه خان مذکور و سلطان‌محمد خان دفعدار و یک‌نفر دفعدار دیگر، که مأمور بندر و معبر سر چاه کلدی بودند گذشته، و برای سرقت داخل خاک روس شده، آن اسپ را آورده به او داده و ایشان از عبور و مرور مانع نشده بودند، خودسرانه به درب بار حکومت هرات حاضر آمده، مکتوب را به حکمران آنجا رسانیدند. و حضرت والا از عریضهٔ قاضی سعدالدّین خان حکمران هرات بر ماجرا آگاه گشته، در روز شنبه غرهٔ ربیع‌الآخر ارقام فرمود که: «هر سه تن منصب‌داران مذکوره را گسیل کابل نماید.» و در پایان کار پس از وصول ایشان در کابل، چون هر دو رأس اسپ مسروق شده از نزد او بعد از انکار، مکشوف گردیده به منصهٔ ظهور آمدند، حکم والا صادر گشت که: «ایشان را محبوس و مغلول، در تمام معابر و بنادر سرحدیهٔ افغانستان گردش داده، هر وقت که از راه عبرت وارد هرات شوند، به سیاست و یاسا برسانند.» و پس از صدور این حکم چنانچه بیاید، ارقام رفت که پس از نوروز گسیل کابل، گویا از ترقیم ثانی از هلاکت نجات یافتند.

انتشار اشتهار جشن روز مولود ذات شاهانه

و مقارن این حال، در روز سوم ربیع‌الآخر، اشتهار جشن و چراغان و آیین‌بندان میلاد سعادت والا و حضرت اقدس والا، که در روز بیست‌وپنجم الا [۱] در شهر ارم مانند سمرقند و سنهٔ ۱۲۹۱ هجری به وقوع پیوسته بود، انتشار یافته، به عموم حکام ولایات و محالات آگهی داده شد که از ابتدای این سال میلادی که مرحلهٔ سی و دوم از عمر شهریاری است، در روز مذکور، مراسم جشن و شیلان و صرف اطعمه و حلویات را به پای برده، عوم اهالی مملکت از لشکری و کشوری و ذکور و اناث به عیش و سور و سرور بگذرانند و شب آن روز را با شب بیست‌وششم، شهر و محکمه‌جات را آیین‌بندان و چراغان کنند؛ و در روز مولود در در هر شهر و اقامتگاه سپاه، که تعیین آن رقم شده، سپاه و از جمله چهل و یک ضرب توپ تبریک و شادمانه در دارالسّلطنه کشاد دهند. و این جشن میمون تا سال قتل این

---

۱. در نسخه چنین است: گویا مراد ربیع‌الآخر بوده باشد.

پادشاه خلد آرامگاه، دوام ورزیده، بعد متروک گشت.

و هم در این روز، حاجی محمدگل خان، برگد نظامی و محمدافضل خان، حاکم بدخشان را ارقام رفت که: «دو هزار روپیه از طرف دولت، صرف روز جشن مولود والا نمایند و بیست‌ویک ضرب [توپ] کشاد دهند.»

و هم در روز دوشنبه سوم مذکور ماه ربیع‌الآخر سیف‌الدین خان دیه افغانی، از عزل عبدالرشید خان قوم ترکی، حاکم حضرت امام، که خدا نظر و عبدالجبار نامان برادران پدر او مصدر جنایت شده، از ملازمت سواران نظام خاصهٔ رکاب شاهی موقوف و از احسان پادشاهی محروم و باعث مأیوسیت او از خدمت دولت گشتند، مأمور حکومت آنجا شد.

و در روز چهارم ربیع‌الآخر، پنج هزار روپیه صرف جشن روز مولود والا و فیر بیست‌ویک ضرب توپ تبریک در قندهار؛ و دو هزار روپیه در غزنین و شلیک بیست‌ویک ضرب [توپ] معین گردیده، به نام حاکم هر دو بلد فرمان رفت.

به دست آمدن چند روپیه از سکهٔ باستانیه در غزنین

و هم در خلال احوال مسطوره، دختر آدم‌خان نامی از مردم سکنهٔ قریهٔ زلزله، از توابع غزنین، پنجاه و یک روپیه از مسکوکات سلاطین ماضیه از زمین خود و زیر خاک یافته، غلام‌حسین خان حاکم آنجا همه را از او گرفته ارسال حضور نمود. و حضرت والا در روز شنبه هشتم ربیع‌الآخر غلام‌حیدر خان خزانه‌دار را که از تغییر نوران‌شاه خان چنانچه گذشت به خزانه‌داری مأمور شده بود، امر کرد که خمس آن را داخل بیت‌المال نموده چهل روپیه و سه ربع یک روپیه و سه فلوس آن را برای همان دختر آدم خان نام، به توسط میر محمدقاسم خان سرکردهٔ بولک اول ادارهٔ تحریرات حضور، ارسال بدارد.

شرح حال عبدالله نواسهٔ بهرام خان غلزایی

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که ثبت و رقم گشت، عبدالله نام، نواسهٔ بهرام خان قوم جبارخیل غلزایی، که املاک و اراضی موروثهٔ پدری او از خیانت خود پدرش و معاندت او نسبت به دولت، ضبط دیوان سلطنت شده بود، و در

ماهی چهل روپیه از دولت به نام جیره و معاش می‌برد، و با زمرهٔ جیره‌خواران طلب حضور شده و مدتی روز انتظار به درب بار به سر برده، از گرفتاری ذات شاهانه به مهمات سلطنتی و امور ضروریهٔ سریع‌الاجرا، شرفیاب شدن حضور والا برایش میسر نگشت. تا که هزار و ششصد روپیه از تعطیل جیرهٔ خود، که موقوف به برحال شدن و امضای حضور والا گردیده بود، قرض‌دار گشت. و سه بار به تکرار عریضه‌نگار آمده پاسخی نشنید، و عرایضش به مطالعهٔ ساطعهٔ حضرت اقدس والا نرسید. تا که ناچار گردیده با احمدخان، حاکم سابق مقر، فرار اختیار کرده، از راه یأس در علاقهٔ کرم از خاک مقبوضه و متصرفهٔ دولت انگلیس رفت. و در آنجا زیاده‌تر دچار ذلّت و عسّرت گردیده، در این ایام شرحی از بدسگالی و نکوهیده‌خیالی احمد خان را نسبت به دولت از کرم معروض داشته، برنگاشت که: «او نورشاه نام، غلام خود را، نزد سعادت‌خان پسر خدابخش خان که عم‌زاده و برادر زن اوست، فرستاده او را نزد خود خواست و سعادت خان حاضر آمده، شب با من و احمدخان یکجا به سر برده به راه بلدی او، وارد کرم شدیم. بعد احمد خان در حصارک رفته، شش تخته گلیم و دو تخته نمد و دو دست لباس نظامی و دو عدد دیگ مسین و یک عدد صندوقچه و یک میل تفنگ دنباله‌پر و یک قلاده گردن‌بند اسپ از نقره و دو خرجین مملو از زیورآلات زنانه، که از خود احمدخان و در حصارک به خانه و نزد سعادت خان بودند، با خود در کرم آورد و پس از چند روز، سعادت خان و دوست‌محمد خان، برادر او، مکتوبی از حصارک نزد احمدخان در کرم فرستادند که از مضامین و مطالب مندرجهٔ آن ندانستم که چه رقم کرده بودند و احمدخان به اتفاق پانزده نفر از مردم طوری، سکنهٔ کرم، و ملک قیام‌الدین از مردم موسهی لهوگرد که در سابق فوج‌دار بود، تن به سلاح آراسته راه کابل برگرفتند و یک شب در خانهٔ ملک قیام‌الدین مذکور، با هم به سر برده و دوست‌محمد خان برادر سعادت خان را نیز در آنجا ملاقات کرده و او به ایشان اظهار نموده که حضرت اقدس والا، سی هزار روپیه برای خرید گندم داده، همه را قرار بیع سلم داده گندم اشترا نموده‌ام و عنقریب این مبلغ را گرد آورده به شما آگهی می‌دهم که شما حاضر آمده، به اتفاق با خود در کرم ببریم. و پس از این اظهار و وعده که قرار داد، احمدخان از موسهی در حصارک نزد سعادت خان

رفته، و ده شب در آنجا به سر برده، بعد با ملک قیام‌الدین و چهار رأس اسپ که داغ و نشان دولتی داشتند و ده رأس الاغ و مقدار سه پاو به وزن کابل، سنگ یاقوت، در کرم آمد. و اکنون آن یواقیت را که سعادت خان از معدن‌کاران جگدلک مخفیانه به دست آورده به او داده است با خود در امرتسر برده که بفروشد، تا اگر فایدتی حاصل نماید، تجارت یاقوت، پیشهٔ خیانت اندیشهٔ خود سازد. و اکنون ملک قیام‌الدین پس از رفتن احمدخان در امرتسر، دوباره در حصارک نزد سعادت خان رفته است که از آنجا در کابل برای حصول معلومات بیاید؛ و من این عریضه را به توسط میان‌صاحب، پسر ملاّ نشان صاحب، از قوم جاجی، نزد حاکم جاجی فرستادم که او ارسال حضور نماید، که دفع این فتنه‌جویان نکوهیده‌خوی به روی روز آید. و حضرت والا در روز نهم ربیع‌الآخر در پاسخ این نگارش حیص و بیص و علیث فلیث او که بر طبق اقتضای عموم مردم افغانستان که اکثر دارای این‌گونه مکاید و حیل و غمازی و جال سازی‌اند، و کمتر کس از این نوع افعال ذمیمه مجتنب می‌باشند نگار داده بود، ارقام فرمود که: «خود شما از سعادت و اطاعت دولت اسلام روی برتافته، جانب خاک مقبوضهٔ دولت نصارا شتافتید. با خود فکر طغیان و تمرد خویش را نکرده، می‌خواهید که به دروغ بی‌فروغ، احاد و افراد رعیت این دولت را از دست سیاست حکومت برباد داده، خراب و یباب سازید. لعنت برشما و کار شما باد.» و چون حضرت اقدس والا، از عهد شهزادگی تا اول جلوس خود، هزاران خانه را از راپرت وقایع‌نگاران جال‌ساز غماز، بی‌خانمان و ویران مشاهده کرده بود؛ و علم بر حالت وقایع‌نگاران بی‌دیانت بعید از شیوهٔ اسلامیت حاصل داشت، این عریضهٔ او را وقعی نگذاشت و اگر چنانچه امیر مرحوم می‌بود، ملک قیام‌الدین و سعادت خان و دوست‌محمد خان، برادر او را، به همین رقیمه ضبط و غارت فرموده، خود ایشان را به قتل می‌رسانید و منشور وقایع‌نگاری به نام عبدالله در کرم می‌فرستاد که تا زنده باشد با تیشهٔ بیداد دیوار حیات عباد را بتراشد و به ناخن ستم چهرهٔ احوال روزگار احاد و افراد ضعفاء را بخراشد؛ و این امیر روشن‌ضمیر بود که از حصول علم به احوال وقایع‌نگاران، قبول نفرمود.

تحریک کارکنان دولت انگلیس تبعهٔ دولت خود را به غارت تبعهٔ این دولت

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، کارکنان دولت انگلیس پس از مأمور شدن سردار گل‌محمد خان نایب‌سالار افتخاری برای استرداد اموال مسروقه و منهوبهٔ رعایای طرفین و مذاکره کردن دراین باب با مستر دانلد انگلیس، تمامت آحاد و افراد تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود را به اسم و رسم و بهانهٔ این‌که حفاظت مال و منال و دواب و مواشی و جان خود را بنمایند، تفنگ هنری مارتینی و غیره داده، همه را تحریک و ترغیب به سرقت و نهب و غارت مال و متاع رعایای این دولت کردند و از حمله و یورش و حملات و تاخت و تاز و دست‌اندازی‌های متوالیهٔ ایشان، که از قوه به فعل آورده و می‌آوردند، عبدالرحمن‌خان، حاکم خوست، به سردار گل‌محمد خان نگار داد که ماجرا به مستر دانلد بازداشته، از او دفع سرقت و سد راه غارت تبعهٔ دولت متبوعه‌اش را خواستار شود. و از جمله خنجره و گل‌حسین و گل‌مسین نامان، از مردم متوطنهٔ علاقهٔ داور، که از شرارت و فتنه‌جویی خود چندی قبل به نام هجرت در این مملکت آمده بودند، با چند تن از مردم قوم گربز، تبعهٔ این دولت، که آزار و اذیت از تبعهٔ دولت انگلیس دیده بودند و روز ترصد انتقام به سر می‌بردند حمله کرده، پسر خورد سال خواجه ولی نامی را اسیر و چیزی مال و اسباب به غارت آوردند، و کبتان جی دبلیو کین، پلتیکل اجنت درهٔ توچی، نامه نزد سردار عبدالرحمن خان حاکم خوست فرستاده، التماس و استرداد آن کودک و اموال منهوبه کرد. و سردار معزّی‌الیه نامبردگان مذکوره را احضار فرموده، خواست که زجر و توبیخ نماید ولیکن خنجره، آب از دیدهٔ اشکبار خون آثار ریخته، اظهار کرد که کارکنان دولت انگلیس به ترغیب ملکان و کدخدایان علاقهٔ داور، مسکن و مزرع مرا به ملک امین نام مغل‌خیل بخشیده و زوجه‌ام را که در آنجا بود به شوهر داده‌اند؛ و من از راه تقاص و انتقام رفته، این کودک را آوردم که شاید از در عوض بالمثل، زوجه‌ام به من برسد. و عبدالرحمن خان از این اظهار ننگ‌آور آسف‌آثار او مکتوب اجنت درهٔ توچی را ارسال کابل داشته، ماجرا و حضرت اقدس والا رقم فرمود که: «به اجنت مزبور از طرف خود بنویسد که از وصول نامهٔ دولتی علامهٔ شما، خنجره را طلبیده استنطاق نمودم. وی زبان مقال کشوده بیاناتی را که آنفاً رقم شد مسطور بدارد که اظهار کرد که یک نفر کودک و

دو تخته لحاف را از راه انتقام آورده‌ام. اگر اجنت درهٔ توچی، واقعاً عزم قیام امن و امان را خیال داشته باشد، زوجهٔ منکوحه و مدخولهٔ مرا بدهد، تا من نیز آن کودک را سالماً نزد پدرش بفرستم.» و عبدالرحمن‌خان را این را به تعلیم و تلقین حضرت اقدس والا نگاشته استدعای استرداد زوجهٔ خنجره را به مبادلهٔ طفل مسطور نمود. و پس دادن و ندادن او آن زن را در موقعش رقم می‌شود إن‌شاءَالله تعالی.

شرح حالت پر ملالت و اجازت مراجعت خواستن پسران سعدو

و هم در این ایام، محمدشاه و محمدرحیم نامان، پسران سعدوی قوم کروخیل، که پدر هردو تن وداد و عم ایشان، از سرقت و شرارت خود چنانچه در اوایل جلد سوم به شرح رفت، به یاسا رسیده، عیال و اطفال ایشان از راه تبعید اخراج پشاور شده بودند و در این وقت شصت خانه و سه صد نفر از ذکور و اناث قوم خود، که با ایشان تبعید شده بودند، به شمار می‌آمدند، از عسرت روزگار و ذلّت زیست لیل و نهار خود و نفری مذکور، به تنگ آمده به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت‌مضمون واستدعای نمیقهٔ معذرت و عفو خطیئت مشحون، اجازت مراجعت از پشاور در افغانستان خواستند. و حضرت والا که جرم‌بخشی و خطاپوشی در نهاد معدلت بنیادش مرکوز بود، در روز نهم مذکور ربیع‌الآخر در پاسخ ایشان رقم فرمود که: «مراجعت شما در افغانستان به دو شرط منظور است. یکی این‌که عهدنامهٔ ترک خیانت و شرارت و سرقت در قرآن مجید نگار داده مهر و امضا نمایند، دوم در کابل و اطراف آن اقامت نورزیده، در بلخ بروند و در آنجا مزرعه از دولت گرفته روز به فلاحت و زراعت به سر برند و هم برای بعضی از جوانان لایق کار و قابل خدمت دولت ایشان، تنخواه و مشاهرهٔ معاش از دولت معین و مقرر می‌شود.» و ایشان در پایان کار، پس از فرستادن عهد و توبه‌نامه، اجازت مراجعت یافته، چنانچه میرزا غلام‌حیدر خان مهتمم پست‌خانهٔ اسلامیهٔ پشاور را احکام و ارقام رفت که: «پنج هزار روپیهٔ کابلی، به نام موهبت به ایشان از طرف دولت عطا کرده رهسپار عودت سازد.» و ایشان پس از وصول در کابل، حفاظت و حراست راه دارالسّلطنه را که از حمله و دستبرد سارقین مخوف بود، بر عهده گرفته، جوانان جرار و شایستهٔ کار ایشان به حراست مواضع مخوفهٔ راه مذکور مواظبت اختیار

کرده، به قدر کفایت معیشت‌شان، تنخواه و مشاهره از دولت مقرر و معین گشت.

عهدنامه به حضور فرستادن مادر عبدالرحمن

و هم در روز نهم مذکور ماه ربیع‌الآخر، مادر عبدالرحمن‌خان، زوجهٔ سردار محمدهاشم خان مرحوم، قرار فرمان مرحمت ترجمان اقدس والا که در پاسخ عریضهٔ او چنانچه گذشت اصدار یافته بود، با مادر محمداسمعیل خان و محمدعمر خان و محمداسحق خان و عبدالرحمن خان، پسران سردار مغفور مذکور، از نشمین‌گاه خود، واقع قرب کوه مری، بر طبق هدایت و ارشاد حضرت والا عهدنامهٔ ترک بدخواهی و معاندت مشتمل بر دولت‌خواهی و متابعت ذات شاهانه رقم کرده، و خاتم امضا بر نهاده، با عریضهٔ ضراعت مضمون اطاعت مشحون ارسال حضور داشتند. و حضرت والا چنانچه بیاید عریضه و عهدنامهٔ ایشان را منظور فرموده، در باب مراجعت و مستدعیات ایشان، در روز غرهٔ جمادی‌الاولی ارقام نمود که إن شاءالله تعالی عنقریب در روز مذکور رقم خواهد گشت.

مأمور حکومت نهر بلخ شدن تیمورشاه خان

و مقارن این حال، در روز دوشنبه دهم ربیع‌الآخر، تیمورشاه خان علی‌زایی، از تغییر سمندر خان که مال دولت را حیف و میل کرده، باقیات زیاد بر ذمت او افتاده بود و هم مرض برص داشت، مأمور حکومت بلخ از انهار ترکستان شد.

و در روز چهارشنبه دوازدهم ربیع‌الآخر، پنجصد و دوازده نفر از فوج پیادهٔ سفرمینا، که از مردم هزاره و در زحمات صبور و در مشقات متحمل و شکور بودند، مأمور کافتن و مکشوف داشتن معدن ذوغال سنگ، که سردار عبدالله‌خان در حین مراجعت خود از سفر مکهٔ معظمه زادالله شرفها، چند قطعه سنگ ذوغال را از استماع و انتشار اشتهار انعام دادن بیست‌هزار روپیهٔ به یابندهٔ معدن سنگ مذکور، از هند با خود برداشته و به حضور تقدیم کرده، اظهار یافتن بعضی از آن را از موضع کابل کرد؛ و به حسب قرب و بعد مسافت، وقوع معدن که درج اشتهار بود، دوازده هزار روپیه به دسیسه و مغالطه از دولت چنانچه گذشت انعام گرفت شده، هر چند کافتند و مدتی چپ و راست آن موضع را که سردار معزی‌الیه گفته بود که سنگ

ذوغال را از آنجا یافته‌ام شکافتند، هیچ نیافته بر مرام نایل و واصل نگشتند. و به جز این‌که سردار عبدالله‌خان مصارف حج و سوغات عیال و اطفال و دوستان خود را به این نام از دولت به دست آورد، دیگر چیزی از سنگ ذوغال نیافتند.

خرابی نمودن سیل در جلال‌آباد

و هم در خلال احوالی‌که به شرح رفت؛ عرصهٔ بیست‌وپنج روز متصلاً باران باریده و نهر کابل از سیل درجات و جبال در حدود جلال‌آباد طغیان نموده، قلعهٔ سردار محمدعلی خان، پسر سردار پیرمحمد خان، واقع موضع دوبیلهٔ بهسود را با دو حصه از باغ متصل آن قلعه و سی جریب زمین مزروعی واقع بالاتر از قلعهٔ مذکوره و اکثر اراضی و مزارع گندم و نی شکرزار مردم بابری را با سی جریب زمین، خراب و یباب ساخته، از زراعت و معموریت برانداخت. و اهالی نواح قریبهٔ جلال[آباد] عموماً از در اتحاد و اتفاق و غم و پلوان شریکی و همدردی، به عزم دفع وخامت و خسارت دایمی، نزد حاکم آنجا شده عرض و استدعا کردند که ایشان قرار هر واحدی از جریب مزارع و مساقات خود، یک شاهی که نصف سدس یک روپیه باشد به میل خاطر و طوعاً برای تسدید و تشیید بند جوی‌هایی که از نهر کابل آب برمی‌دارند، از راه معاونت رعیت، از خود مأمور تعمیر سد و رخنه‌ها فرماید. و عبدالکریم خان، حاکم جلال‌آباد، نظر به رفاهت و راحت و دیمومت اهالی منظور نموده، ماجرا معروض داشت و این امر و ادعای آن مردم اتحاد جوی اتفاق خوی، مطبوع طبع مملکت‌آرای والا نیز گشت، و آن مردم بر طبق التماس و ادعای خود اقدام در کار کرده، تسدید رخنه‌ها نمودند. چنانچه تا کنون که سنهٔ هجری به هزار و سه صد و چهل و سه قمری منصرم و منقضی گردیده است، از طغیان آب نهر کابل و جریان سیل کوهسار، خرابی عاید روزگار اراضی و عقار کسی در آن حدود نشده است.

مامور حکومت بدخشان شدن فضل‌احمد خان

و از دیگر سوی در ضمن واقعاتی که رقم گشت، محمدافضل خان لمقانی، حاکم فیض‌آباد بدخشان، دست جور و تعدی و مصادرت بر رعایای تبعهٔ حکومت خود

کشوده با سعیدمحمد خان تاجرباشی نیز طریق معاندت پیش گرفت و ضعفای رعیت را از اندازه بیرون اذیت نموده، از نگارش وقایع‌نویسان و عریضهٔ خود او و سعیدمحمد خان که با خامهٔ سعایت یکدیگر عریضه‌نگار شکایت شدند هر دو تن طلب کابل گردیده محمدافضل خان از حکومت معزول و از نعمت سعادت و خدمت دولت محروم آمد و از عزل او در روز شانزدهم ربیع‌الآخر فرمان حکومت آنجا به نام فضل‌احمد خان کوهستانی صادر گردید.

و هم در این روز دو دست لباس رسمی شهزادهٔ مکرم سردار غلام‌علی‌خان که از عریضهٔ والدهٔ ماجدهٔ او در سالی بیست‌وچهار دست قرار هر ماهی دو دست از اقسام کشمیرهٔ پشمی اعلی به امر والا برای او معین و مقرر شده بود در ماشین‌خانه یخن و سر دست هر دو دست سیم‌دوزی و انجام شده برای روز جشن میلادی حضرت والا که در روز بیست‌وپنجم این‌ماه به محل اجرا می‌آمد ارسال مزارشریف گشت که تن بدان‌ها آراسته صدرنشین مجلس و بزم سور و سرور آید.

شیوع کثرت لواطت در ترکستان

و هم در خلال احوالی که ثبت و رقم گشت بازار اغلام امردان و الواطان در اندخود خصوصاً و در دیگر بلاد و قرای ترکستان عموماً مروج و مرسوم گردیده به غایت گرم آمد و اشراری که رهنورد فسق و فجور و از اوامر و نواهی خداوند دور بودند، اقدام در فعل اغلام کردند و از جمله الله‌قلی نامی پسر بیوه زنی را به ملازمین کوتوالی به مبلغ هفتصد تنگه که دوصد و سی و سه روپیه و ثلث یک روپیهٔ کابلی به شمار می‌آمد، فروخته و پیادگان کوتوالی که این پول را داده بودند به اجماع جماع کردن بدو آغاز نهادند و مادر عاجزه و بیچارهٔ آن پسر نزد پیادگان کوتوالی شده خواستار فرزند خویشتن آمد و ایشان که او را اشتراء نموده بودند، از دادن پسر ابا کرده امتناع آوردند و آن ضعیفهٔ عاجزه نزد خدادادخان حاکم اندخود عرض و استدعای داد کرد و او پس از تفتیش و استکشاف راز با انصاف انباز گردیده، حجت شرعی را که از مبلغ هفتصد تنگه به امضای قاضی پیادگان کوتوالی به نام قرض مساعده و ادای عندالمطالبه داده بودند، از الله‌قلی گرفته به سپاهیان رد کرد و منادی مأمور نموده در شهر و بازار ندای ترک این فعل قبیح و زشت و

نازیبا در داد و ماجرا معروض حضور داشت و حضرت والا در روز هفدهم ربیع‌الآخر ارقام و احکام فرمود که: «تمامت مال و متاع و مایملک الله‌قلی را ضبط دیوان حکومت نموده خود او را محبوس و مغلول گسیل کابل کند که مکافات کردار ناهنجار خویش در یابد و زجر و توبیخ مکفی دیده جزا و کیفر داده شود، و این حکم را دربارهٔ عموم لواطت‌کاران پس از ثبوت مرعی‌الاجرا دانسته دایمی و برقرار پندارد.» امّا در باب تعزیر سپاهیان کوتوالی و هتک شرف انسانیت آن پسر نه حاکم چیزی به روی آورد و نه حضرت والا نگار داد. همان طور که اقدام در اغلام کرده مرتکب فعل زشت لواطت شده بودند، حجت پولی را که داده بودند پس گرفته چیزی و پشیزی زجر مالی و توبیخ جانی ندیدند و در میان آن پسر متروک‌الشرف و مهتک‌العزت شد و بس.

محاربهٔ قوم خدایدادخیل و محمدسرور خان چکی

و هم در روز مذکور ربیع‌الآخر ششصد نفر از قوم خدایداد ساکن و متمکن علاقهٔ تیراه که موطن ایشان پس از تعیین حدود و خط فاصل سرحد چنانچه گذشت، ضمیمهٔ علاقه‌جات متصرفه و مستعمرهٔ دولت انگلیس شده بود بر محمدسرور خان دزد و قطاع‌الطریق معروف و شهیر و مشهور بچکی که هجرت اختیار نمودن و از راه فرار مراجعت کردن او از پیش رقم شد، در موضع چنارک از علاقهٔ تیراه حمله کرده از طلوع آفتاب تا ظهر با هم ساز مقاتله طراز داده دوصد و بیست نفر از طرفین مجروح و مقتول و مطروح گشت و به محمدسرور خان پنج گلولهٔ تفنگ رسیده و بر خاک هلاک افتاده، سر او را خدایداد خیلان بریده با خود بردند و آن حدود را از لوث وجود او پاک ساخته مأمون و قرین راحت و رفاهت کردند.

شرح حال و رجم صاحبزاده عبداللطیف قادیانی

و هم در خلال این‌حال صاحب عبداللطیف از قاطنین خوست، که سر فضل و اکمل کمال در بین رجال می‌جنبانید، از اغوای شیطان طریقهٔ غلام‌احمد قادیانی اختیار کرده و به نام حج رخصت حاصل نموده راه کعبهٔ امانی و آمال خویش که ملاقات احمد قادیانی بود پیش گرفت و نزد او شده عمامهٔ خلافت او را بر سر

نهاده ردای اغوای مردم خوست و غیره بر دوش انداخت و از آنجا مراجعت کرده به بعضی دوستان و معتقدین علم و فضل خود چون سردار عبدالقدوس خان ایشک‌آقاسی و میرزا محمود خان فوفل‌زایی که در این وقت لباس سرکردگی سنجش بر تن داشت و غیره از مراجعت خود و ترک سفر حج برنگاشت و ضمناً شرحی از میرزا غلام احمد و محاسن افعال و محامد عقیدهٔ او که در دلش رسوخ یافته و گمراه شده بود، با ادعای مسیحیت او و سخنان سفسطه‌اش رقم کرد و از این رو طلب کابل شده محبوس و مغلول آمد و بر عقیدهٔ سخیفهٔ خود راسخ و ثابت قدم مکشوف افتاد و علمای مرکزی سکنهٔ کابل چند مجلس در مسجد جامع چوب‌فروشی از محدثات و تعمیرات حضرت ضیاءالملة والدّین مرحوم در تحت نظارت سردار نورعلی‌خان پسر سردار شیرعلی‌خان مرحوم قندهاری که محرر اوراق نیز با سردار معزی‌الیه مأمور تحریر جلد اول این کتاب بود و چنانچه در صدر رقم شد، از افواه رجال کهنسال نقل و ثبت وقایع می‌نمود حاضر بود دو سه مجلس مذاکره کرده چون او از راه راست منحرف شده به عقیدهٔ سخیفهٔ غلام‌احمد گرویده بود از جواب سوالات علماء حق عاجز آمده و با عجز او از جواب سخنی که باعث ارتداد و رجم او شود از زبانش برنیامد، و از جمله مسئول شد که حضرت عیسی علیه و علی نبیناالسلام جسمانی یا روحانی هبوط می‌نماید؟ او گفت: هر چه در اخبار و احادیث وارد است به همان قرار هبوط می‌کند که گویا از این اظهار انکار بر رفع حضرت عیسی و حیات او نیاورد و چون علماء او را تکلیف دشنام دادن و سقط گفتن و لعن فرستادن غلام‌احمد کردند، او ابا نموده و مسلمان و دارای فضلش گفته، ارتداد خود را به منصهٔ ظهور آورد. بعد عموم علماء خصوص ملاّ عبدالرزاق پسر ملاّ عبدالخالق مرحوم قوم اندر غلزایی فتوی به رجم او داده، در روز هجدهم ربیع‌الآخر آن ملعون را به امر اقدس والا در هندوسوزان واقع دامن غربی تپهٔ مرنجان سنگسار کردند. و از قضا در عصر این روز باد تند وزیدن گرفته شهر و صحرا و هوا غبارآلود و اندک تیره گشت؛ و از این باد که در حقیقت نفخهٔ ابلیس بود، ورنه مدام در کابل می‌وزد، قادیانیان مشعوف شدند و اگر ظاهر نبودند در خفا حمل به بزرگواری آن ملعون مرجوم همی کردند و در روز سنگسار کردن او کرنیل مبارک‌شاه خان را فرمان رفت که عیال و اطفالش را

اسیرآسا گسیل کابل [کند].

و از این روز به بعد در خوست و نواح آن و کابل و اطرافش مبلغین و مبعوثین اهل روت کیش قادیانیت، مردم را در خفا اغوا نمودن آغاز نموده اجرای نفوذ به روی روز آوردند و بسا جاهلان و کانایان گرویدهٔ این عقیدهٔ سخیفه شده روز خفا به سر می‌بردند تا که در عهد حضرت اعلیحضرت امیر امان‌الله خان از انتشار اعلان آزادی مذاهب، قادیان جسور شده دو سه تن از مبعوثین و مبلغین این نحلهٔ باطله ابراز راز کرده سنگسار شدند که إن‌شاءَالله تعالی وقایع‌نگار مخصوص عهد و عصر سعادت‌مهد و حصر این پادشاه ثبت تاریخ خواهد کرد.

شرح حال غلام‌حسین‌خان حاکم غزنین

و مقارن این حال فقرات معروضهٔ گل‌محمد خان کوتوال غزنین که از جور و ظلم و مصادرت و سرکشی و خودرأیی و رعونت و بیباکی و غیره افعال و اعمّال غلام‌حسین خان، پسر سردار شکرالله خان، که در مأموریت خود تفتیش حالت دواب و مواشی دولتی چنانچه گذشت و جابه‌جا رقم گشت از حوالهٔ بازگشتی جو و کاه و بهای سرگین اسپان، جم غفیر و خلق کثیری از نایبان چارپایان و اقوام قریبهٔ ایشان را در تهلکه انداخته گم و فرار و جلای وطن ساخته از منصب پیشخدمت‌باشی‌گری نو یافته، مأمور حکومت غزنین شده بود، به حضور رقم کرده و حضرت والا چنانچه گذشت جواب همه فقرات مندرجهٔ عریضه، از خود غلام‌حسین خان پرسیده بود در ذیل هر فقره جواب نوشته ارسال حضور نمود و حضرت والا در روز هجدهم مذکور ربیع‌الآخر رجوع تحقیق و تمییز حق و باطل فقرات عارض و مسئول را به شورای سراج‌الملت حوالت فرمود و بر علاوهٔ آن مبالغ زیادی از مال دولت را که از بابت خراج پشم و روغن و انگوزه و غیره بر ذمت قاچاق‌پیشه‌گان قبایل کوچی افغان بود و شیراحمد خان برادر مسجدی خان بیات مستأجر وجوهات گمرک غزنین جملهٔ مال‌التجارهٔ مذکوره را که به قاچاقی در هند می‌بردند، از بنادر و معابر به دست آورده و طالب گمرک شده، غلام‌حسین خان مانع آمده زیان وارد آورد.

حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران آگاه شده از او بپرسید و در پایان کار

چنانچه بیاید از حکومت معزول و طلب کابل شده به منصب جنرال نظامی سرافراز حکومت جلال‌آباد ممتاز آمد و دچار عتاب و عقاب گشته به سختی بمرد و همهٔ مظالمی را که مرتکب شده بود، با خود در گور برد.

شرح حال سردار عبدالوهاب خان

و هم در این ایام، از مکاتیب سه‌گانهٔ متوالیهٔ سردار عبدالوهاب خان، پسر سردار میر افضل خان مرحوم، که از راه فرار چنانچه گذشت در ایران رفته و از آنجا قبل از تسلیم شدن سردار والاتبار محمدایوب خان، با منسوبان خود به دولت انگلیس، با اهل و عیال خود در هند شده و در عهد مظفرالدین‌شاه قاجار رحمه‌الله از حدوث مرض طاعون در هند با عبدالرحمن‌خان پسر خود و عبدالغفار خان ناظر خود در طهران مراجعت کرده و چندی در خانهٔ میرزا محمدرفیع خان قندهاری پسر محمدباقر خان که با سردار محمدایوب خان در آنجا رفته و اقامت ورزیده، در پایان به لقب رفیع‌الممالک از طرف دولت ایران سرافراز به سر برده و به ذریعهٔ او در طهران زن خواسته و در این هنگام چنانچه گذشت، استدعای اجازت مراجعت نموده و حضرت والا دستوری و ده هزار قران که پنج هزار روپیهٔ کابلی به شمار آید، به نام زاد راه به او عطا کرده و او وارد مشهد مقدس شده، از غم زاد و تنگدستی خود به حکمران هرات نوشت و توقع زاد راه نمود. و او مکاتیب سه گانهٔ او را با عریضهٔ اطلاع‌دهی از طرف خود ارسال حضور داشته، حضرت والا در روز هجدهم مذکور ربیع‌الآخر به حکمران هرات ارقام فرمود که: «زیاده از همان ده هزار قران که در مشهد مقدس به او داده شده و پنج‌هزار قرانی که پس از وصول و ورودش در هرات فرمان دادن به او صادر گردیده چیزی و پشیزی بدو داده نمی‌شود.»

و این حکم والا از سبب تعطل و تعلل او در امر زود آمدنش از ایران در افغانستان که فرمان شده بود که بلادرنگ آهنگ مراجعت کند اصدار یافته که مبادا مبالغی از این دولت به نام زاد راه اخذ و قبض کرده نیاید.

و این سردار عبدالوهاب خان پس از وصول در کابل چنانچه از پیش اشارت رفت به منصب و لقب امین‌المکاتیب ممتاز آمده و پس از چندی مأمور حکومت

ترکستان گشته و از آنجا بعد چندی در کابل آمده و روز ذلّت و عسّرت به سر برده در شب بیست‌وسوم ماه سرطان سنهٔ ۱۲۹۹ شمسی مطابق بیست‌وششم ربیع‌الآخر سنهٔ ۱۳۳۸ قمری هجری وداع زندگی گفت.

عزل داراب‌شاه خان حاکم شغنان

و از دیگر سوی در روز بیستم ربیع‌الآخر فرمان طلب به نام داراب‌شاه خان حاکم شغنان که نسبت به رعایا جور و ستم کرده بود اصدار یافته نگار رفت که با برادر و خسرزادهٔ خود خسرزادهٔ و پسر خود حاضر کابل شود و از طلب کابل شدن او آقسقال لطف‌الله خان را ارقام شد که قایم مقام بوده تا مأمور شدن حاکم جدید مواظب خدمت دولت و متوجه امور متعلق حکومتی رعیت باشد.

حدوث مرض وبا در کابل

و مقارن این‌حال، در روز بیست‌ویک ربیع‌الآخر مرض وبا که از جلال‌آباد و نواح چنانچه گذشت دفع و رفع شده بود، در کابل حادث گردیده باعث تعطیل اجرای امور دیوان و غیره مهمات دولتی شد و تا روز دهم جمادی‌الاولی به یک منوال دوام نموده بعد رو به انحطاط و انخفاف نهاد و تا روز سوم جمادی‌الاخری در یومی دو سه نفر گرفتار مرض مذکور گردیده تا روز بیست‌وششم جمادی‌الاخری به روی روز بوده، بعد به کلی قطع و دفع گشت و هر که از نام‌داران و بزرگان که در این بین از مرض مذکور وداع زندگی کرد در موقعش ثبت و رقم خواهد شد إن‌شاءَالله تعالی.

سوء سلوک حرسهٔ بندر تنگ با مردم بلوچ

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطور، پیادگان ساخلو که در بندر تنگ مأمور حراست بودند، دو تن از زنان مردم بلوچ را از دَرِ فسق به خود رام کرده، ایشان را به سرقت نزد خود آوردند. و سردار احمد خان حَکمران قندهار از عرض و استغاثت بلوچان دو بار پیادگان ساخلو را احضار بار فرموده و ایشان از این‌کار

ناهنجار انکار آورده تا که عبدالکریم خان و محمدرحیم خان بلوچ به سردار احمد خان مذکور مکتوب فرستاده نگار دادند که: «از پیادگان ساخلو مقیمهٔ بندر تنگ خسارت و زیان زیاد به ایشان وارد آمده و از جمله دو نفر دختران، مصری و گلزار نامان سیاه سولی را با بیست‌وپنج رأس بز و یک میل تفنگ و یک قبضه شمشیر و یک تخته گلیم و یک روپیه نقد، از موضع سوخته اسیر کرده و به غارت برده‌اند.» و تا این‌جا نوشته استدعای بازپرس امور نا مشروعهٔ حرسهٔ آن بندر نمودند و سردار احمدخان، حکمران قندهار، پیادگان ساخلو آن معبر را احضار فرموده این مکتوب هر دو تن بلوچ را به ایشان بنمود و ایشان انکار نموده خود را از محاکمه و استنطاق خلاص کردند.

و چهل تن از مردم بلوچیهٔ سکنهٔ سوخته از تبعهٔ دولت انگلیس از مشاهدات بی‌بازخواستی و بطالت سیاست حکومت قندهار و عدم غوررسی او بر رعایای سکنهٔ قریهٔ قنات میرعلم و محافظ‌خانهٔ بندر تنگ، از تبعه و خدمهٔ این دولت، تاخته چند تن را به خاک هلاک انداختند و دواب و مواشی اهالی قریهٔ مذکوره را به غارت برداشته، سه تن از پیادگان ساخلو مقیمی بندر را مجروح ساختند و بدان اکتفا نکرده هشتصد و پنجاه رأس بز و گوسفند از مال جعفر خان بلوچ تابع این دولت را در عوض آن دو زن، که پیادگان ساخلو آورده و نهفته بودند، به قهر و غلبه با خود بردند و حضرت والا از عریضهٔ حکمران قندهار از ماجرا استحضار حاصل نموده در روز بیست‌ویکم مذکور ماه ربیع‌الآخر ارقام فرمود که: «سرحددار دیگر مأمور کرده قطع منازعات ماضیه و دفع مناقشات آتیه نماید که سخن منجر به مذاکرات دولتی و باعث زیان و مصارف زیاد نگردد.

سوء سلوک قاضی عبدالشکور خان

و هم در این ایام، از عریضهٔ مورخهٔ بیست ماه ربیع‌الاول فتح‌الله خان مفتش و ممیز مردم مهاجر که از قندهار چنانچه گذشت راه تعاقب فراریان مهاجرین جانب صحرای ریگ برگرفته و ایشان را نیافته، شرحی از غداری و طریق خلاف‌سپاری و عدم اخلاص و صداقت‌شعاری و اغماض عین و لحاظ و جانب‌داری قاضی عبدالشکور خان سرپرست مهاجرین، و حاجی خدایار خان و مفتی انور نام

اسحق‌زایی و میرزا اسلم بندری که نگار دادن تعداد مهاجرین به او متعلق بود و حاجی محمدایاز بارکزایی و عبدالغیاث نویسندهٔ او و غلام‌حسن بارکزایی که دخالت در امور مهاجرین داشتند نگاشته، از حضور اقدس والا اجازت دستور و استنطاق خواست که از افعال مذمومه و اعمّال قبیحهٔ ایشان که نسبت به مهاجرین از قوه به فعل آورده خسارت و زیان به دولت رسانیده‌اند پرسیده همه را در محل ابراز و انکشاف آورد. و حضرت والا در روز بیست و چهارم ربیع‌الآخر در پاسخ او رقم فرمود که: «این فقرات که مرقوم داشته‌اید، به ارسال رسایل و استکتاب دلایل انجام نمی‌پذیرد خود شما امور متعلقهٔ خود را فروگذاشته رهسپار کابل شوید و چون حاضر آمدید در باب مردم مهاجر و زیانی که اسامی مذکوره به دولت وارد کرده‌اند سررشته حاصل کرده رخصت مراجعت داده می‌شوید که ابراز راز داده احیای حقوق و اماتهٔ بواطل نمایید.» و آمدن او به حضور و سررشته حاصل کردن و نکردنش در موقع خود صورت ارقام پذیرفته خواهد آمد إن‌شاءَالله تعالی.

جشن مولود ذات شاهانه

و در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الآخر مراسم جشن مولود ذات شاهانه از صرف شیلان و حلویات و سرور به پای رفته، شب بیست‌وششم و بیست‌وهفتم امر چراغان و آیین‌بندان به محل اجرا آمد و دوهزار روپیه در میمنه و چهار هزار روپیه در مزارشریف و هم‌چنین در بدخشان و قطغن و جلال‌آباد و کابل و غزنین و قندهار و عموم مواضع حاکم‌نشین علی‌قدر مراتب جمعیت و لیاقت، مبالغ هنگفتی از دولت صرف شد.

تعداد تنخواه یکسالهٔ عموم خدمهٔ لشکری و کشوری دولت

و در این هنگام حضرت والا که میزان تعداد تنخواه عموم لشکری و کشوری را که از دولت می‌بردند از سردفتر تشخیص پرسیده بود معلوم گشت که نود لک روپیه و به حساب اهالی اروپا نه ملّیون روپیه بوده است.

نرخ دسوم و لحوم و رخاصت آنها

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم شده آمد، از عریضهٔ حاکم هزارهٔ دایزنگی و عرایض دیگر حکّام هزاره‌جات، جاغوری و غزنین و مالستان و بهسود و بامیان که در ماهی دوبار از اسعار اجناس خوردنی به پایهٔ سریر سلطنت نگاشته آگهی می‌دادند، مکشوف افتاد که روغن در هزاره‌جات سیری به سه روپیه و دوازده فلوس، قرار یک روپیه را پنج پاو گوشت گوسپند در تابستان سیری یک روپیه و در زمستان سه چارک به یک روپیه و مرغ اهلی شش قطعه به یک روپیه خرید و فروش می‌شود و از این اوقات به بعد از جور و ستم حکام و اربابان پیش کار ایشان و استیلای طوایف و قبایل کوچی افغان که مراتع و مزارع و مرغزارهای هزاره‌جات را تلف و علف دواب و مواشی خود نمودن آغاز نهادند و هم صدها بل هزاران خروار روغن را از راه تجارت در خارج مملکت می‌برند و خراج و گمرک به دولت نمی‌دهند، رفته رفته روغن به سیری دوازده الی سیزده روپیه در هزاره‌جات و سیری به شانزده الی هفده و هجده روپیه در کابل و گوشت در هزاره‌جات سیری به چهار روپیه و در کابل سیری به شش روپیه و دوازده فلوس قرار یک روپیه را یک چارک و یک روپیه را دو پاو و نیم رسید که اینک که روز تحریر این امر است و سال هجری به هزار و سه صد و چهار شمی و به هزار و سه صدو چهل و سه قمری منصرم و منقضی است، این نرخ در کابل و هزاره‌جات ساری و جاری است و این امر از آن به روی روز آمده به منصهٔ ظهور پیوست که از تغلب مردم افغان کوچی و عدم پرداخت حکّام و مأمورین متعصبهٔ دولت، دواب و مواشی مردم هزاره رو به قلت و عدم نهاده و از تلف و علف رمه و گلهٔ اشتر و گوسپند افغان شدن مزارع و مراتع جبال و اودیه و صحاری و قفار هزاره‌جات، چارپایان اهلیهٔ هزاره‌ها صورت نیستی، گرفته باعث تفقید لحوم و دسوم گشت و کار به جایی رسید که افغانان مردم هزاره را زنده و به آتش سوخته، حالت هزارگان رو به اضمحلال و استیصال آورد تا که اعلیحضرت امیر امان‌الله خان ترفیه حال این قوم را پیشنهاد خاطر اتحاد و اتفاق‌خواهانهٔ عالم اسلامیت ساخته، عزم آسوده‌حالی هزارگان و آبادانی مملکت جزم کرد که اگر وزراء و کارکنان پایهٔ سریر امارت اقتضا و پیروی خیالاتش نمایند و تعصب را در تحت رأیت استقراز اتحاد و

اتفاق بگذارند، البته تعمیر بلاد و ترفیه عباد به روی روز خواهد آمد و الاّ مشکل که آرزوهایی پا در گل رفته اصلاح پذیرفته مدار و قرار به روی روزگار آید.

موهبت یک میل تفنگ به سپهسالار فرامرز خان

و هم در خلال احوال مسطور، یک میل تفنگ پنج تیر با پنجصد دانه فشنگ از ساخت کارخانهٔ بخار کابل از حضور والا به نام موهبت و در هرات برای سپهسالار فرامرز خان ارسال شد.

و هم در تضاعیف واقعات مرقومه، احمدخان غلزایی و حاکم مقر، متوطن حصارک جلال‌آباد که شرحی از خیانت و بدخواهی اورا بهرام‌خان چنانچه گذشت معروض داشت و سبب گریختن را ننگاشت، طلب کابل شده و عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد او را به صحابت و حراست سوار نظام گسیل داشته و او خود را دچار فشار سیاست حکومت دانسته از عرض راه فرار اختیار کرده و در حصارک مراجعت نموده به جز از یک نفر غلام و کنیز دیگر تمامت عیال و اطفال خود را برداشته در علاقهٔ کرم از مستعمرات و مقبوضات دولت انگلیس رفت و همان بود که سوء قصد نسبت به دولت کرده، بهرام‌خان از شرارت او معروض داشته، حضرت والا به گوش اصغا قبول نکرد و نشنید.

صورت تصرف شدن افغانان املاک مردم هزاره را

و هم در خلال این‌حال قاضی عبدالشکور خان سرپرست مردم مهاجر در وقت ورود به ارزگان خواست که قریهٔ احمدزایی را که ملاّ عزت‌الله نام علی‌خیل از متوطنین موضع قرب مقر و قوم ترکی یکهزار روپیه به سلطان‌محمد خان حاکم ارزگان رشوت داده آن قریهٔ بیش بها را متصرف و متملک شده بود، از دست او که از مردم وطنی و ملک‌دار بود کشیده، به مردم مهاجر بدهد و ملاّ عزت‌الله یکهزار روپیه نزد او نیز به رسم رشوت حاضر آورد که نوشتهٔ حاکم را که از دادن قریهٔ مزبوره به او سند داده است امضای صحت کند و قاضی عبدالشکور خان این مبلغ او را به عزم این‌که خود را در نزد دولت و کارکنان پایهٔ سریر امارت متورّع و پارسا نموده معتمد سازد، تحویل خزانهٔ دولت کرد و از سلطان‌محمد خان حاکم

نیز طالب آن مبلغ که رشوت گرفته قریهٔ مسطوره را داده بود شد و تکلیف کرد که تسلیم خزانه‌دار نماید و از این امر معروض حضور داشت و حضرت والا فرمان کرد که ملک مذکور را از تصرف او برآورده به مهاجرین تفویض کند.

شرارت و مفسدت رؤسای تاجکیهٔ غزنین

و هم در خلال احوال مسطور سردار و لعل و ملاّ محمد خان نامان، هر سه تن از قوم تاجیک، واسطهٔ رشوت و مصادرت غلام‌حسین‌خان حاکم غزنین شده، آتش ایذا و آزار در خانهٔ ضعفای رعیت بر افروختند و از عرایض وقایع‌نگاران آنجا به گوش شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان رسیده و او که از غایت احترام و اطاعت بدون اجازت حضرت والا، اگر چه مخیر و مختار بود، اقدام در اجرای سیاست و زجر و توبیخ اشرار نمی‌نمود و به عرض حضور رسانیده حضرت والا ارقام فرمود که: «هر سه تن را حاکم غزنین گسیل کابل نماید که همواره در دارالسّلطنه بوده ضعفای رعیت از حیلت و مکیدت و آزار و اذیت ایشان مأمون گردیده قرین راحت و رفاهت شوند.» و غلام‌حسین‌خان حاکم غزنین که هر سه تن پیشکار اُمنیّت و واسطهٔ اخذ رشوت و مصادرتش بودند، معروض داشته شرحی از دیانت کامل، سلوک و نیک‌کرداری و راست رفتاری و صداقت‌شعاری ایشان را که شاید ایشان طلب کابل و مأمور اقامت دایمی نشوند و گرمی بازار رشوت و مصادرت او سرد نگردد؛ ولیکن این عریضهٔ او پذیرفته نیامده ارقام رفت و از جمله پاره‌ای از رفتار و کردار ناهنجار ملاّ محمد خان درج رقیمه شد که او همان کس است که از شرارت خود در زندان دارالسّلطنه متوقف و محبوس بود و پس از رحلت حضرت ضیاءالملة والدین مرحوم خویش را به حیلت و خدیعت از محبس برآورده در غزنین فرمان فوج‌داری به نام خود حاصل کرد و راه حصول مرام پیش گرفت و بر علاوهٔ آن نامش ملاّ و در هرجا که ملاست لوای فتنه و غوغا بالاست، پس لازم نیست که چنین شخص مفسد در غزنین بوده باعث شور و شین و ایذا و آزار رعیت شود.»

و این ملاّ محمد خان پس از آمدن در کابل، دوباره به دسیسه خود را خلاص کرده در غزنین رفت و در پایان کار واسطهٔ رشوت و مصادرت عبدالحکیم خان که

از فوج‌داری قوم اندر غلزایی به امر امیر امان‌الله خان غازی به حکومت غزنین رسید شده و او را اغوا و القا کرده به مصادرت و اخذ رشوت آموخته نمود و موجب عتاب پادشاهی نسبت بدو گردیده، باعث تحقیر و آمدنش در کابل گشت.

موهبت تفنگ به سید غلام پاشای کنری

و هم در خلال واقعات مسطوره، از عریضه و استدعای سیدغلام پاشای کنری یک میل تفنگ پناه‌پر با دویست دانه فشنگ موهبت و عطا و مصحوب فرستاده و حامل عریضهٔ او ارسال شد.

و هم در اثنای این احوال، میرزا محمدیوسف خان از ساکنین قلعهٔ حیدر خان کابل و نویسندهٔ مزروعی باغات هرات، از عریضه و استدعای خود که بیکار بود و خواهش خدمت دولت نمود به نویسندگی تحصیل‌داری بقایای مجددهٔ هرات و نواح آن نزد حسین‌علی خان هزارهٔ مالستانی و تحصیل‌دار شد.

برحال شدن میرزا محمدقاسم خان سردفتر هرات

و از دیگر سوی در ضمن واقعاتی که رقم گشت، میرزا محمدقاسم خان کشمیری که مأمور سردفتری هرات چنانچه گذشت شده و از سوء سلوک و متوقف و مقید شدن برادر خود، از رفتن هرات ممنوع آمده بود، از عریضه و استدعای سیدجعفر خان، خانه‌دار قلعهٔ حیدر خان کابل، که به سردفتری مالیات و ضبطی و خالصه‌جات، روز خدمت به سر می‌برد، برحال و مأمور هرات گشت.

و هم در خلال وقایع مسطوره، ایشک‌آقاسی خواجه‌محمد خان بارکزایی با ملاّ محمدسرور خان اسحق‌زایی که در پایان کار به عهد امارت امیر امان‌الله خان غازی از دست سرقت‌پیشگان افغانان قندهاری که در دسته سوار نظام خاصهٔ رکاب شاهی سالک مسلک خدمت بودند و امیر مرحوم چنانچه گذشت قلعهٔ افشار را به ایشان عطا کرد در شب به حجرهٔ خود واقع باغ امیر شیرعلی‌خان مرحوم کشته شد، به عزم در کابل آوردن نامزد شهزادهٔ محترم سردار نصرالله خان راه پشت‌رود برگرفته، درویزه‌خان پسر محمدافضل خان را ارقام رفت که در هرجا باشد، حاضر خانه و جای خود گردیده، امر عروسی شهزاده را به پای برد.

مأمور توپخانۀ هرات شدن میرزا محمدرضاخان

و هم در اثنای این احوال، میرزا محمدرضا خان از قزلباشیه و نویسندۀ توپخانۀ هرات، که برای قطع محاسبات خود در عهد امیر مرحوم چنانچه گذشت با عموم عمّال و ضبّاط و حکام محالات و اجاره‌داران آنجا طلب کابل شده و تا این ایام روز بیکاری و خاکساری به سر می‌برد و حسن خدمت و صداقتش از عریضۀ سپهسالار فرامرز خان معلوم و مفهوم اولیای دولت گشت، مأمور سردفتری تمامت اتواب هرات گردیده از کابل با خاطر شاد و دلی از غبار کدورت آزاد، در هرات رفت.

وصول حرم محترم سردار نصرالله خان در کابل

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، پس از وصول نامزد سردار نصرالله خان در کابل و شرفیاب حضور شهزادۀ مذکور شدن ایشک‌آقاسی خواجه محمد خان و ملاّ محمدسرور خان که آنفاً رقم گشت و داخلۀ حجلۀ عصمت شدن دختر درویزه‌خان دو باب خیمۀ سپاهیانه به محمداکبر خان برادر درویزه‌خان، که هم‌عنان هودج حرم محترم شهزاده آمده بود، از سبب دفع گرما و تابش آفتاب و باریدن باران از طرف دولت موهبت گشت.

منصب یافتن آحاد فوج منگلی

و هم شش نفر از فوج پیادۀ نظام منگلی که از عهد امیر مرحوم رهگرا و مرحله‌پیمای خدمت چنانچه گذشت شده بودند، به منصب کبتانی و شش نفر به صوبه‌داری و بیست‌وچهار نفر به حواله‌داری و سی نفر به نایکی سرافراز و ممتاز شدند و در پایان چنانچه بیاید قوم منگل تمرد و طغیان ورزیده، ایشان با فوج تحت امر خود از راه فرار در آن کوهسار رفته معاضد و معاون منگلیان شدند.

مأمور سردفتر نظام شدن میرزا عبدالاحمد خان

و هم در خلال احوال مسطوره، میرزا عبدالاحمد خان غزنوی که از سوء سلوک خود چنانچه گذشت از سردفتری سمت غزنی معزول و از خدمت دولت محروم گردیده بود از فوت سدانند هندو به سردفتری بولک اول نظام مأمور و سرافراز شد.

شرح حال میر زمان‌الدین خان

و هم در تضاعیف واقعاتی که ثبت و رقم شد، میر زمان‌الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی، که از اول جلوس میامن مأنوس با کرنیل احمدجان خان طبیب مشغول و مواظب تحقیق و تفتیش کوایف حق و ناحق محبوسین بود و کار آنها به انجام رسیده به جز اندکی دیگر همه رها شدند و در اوایل حال به سن کودکی از بدخشان به نام گروگان در کابل آورده شده در سلک غلام‌بچه‌گان حضرت ضیاءالملّة والدّین شرف انسلاک داشت، مأمور به تحویلخانه‌های پادشاهی رسانیدن اموال و اسباب خریداری دولت از ممالک خارجه شد و تا روز تشریف بردن حضرت والا در جلال‌آباد، مواظب و مشغول این‌کار بود و از بی‌احترامی که در حین وداع در قصر استور به ذات شاهانه نمود، سیلی به دهن جسارت خورده محبوس گشت و پس از اندک مدت که حضرت والا چنانچه به قتل رسید، از حبس رها شده و در دو سه جا از نظارات مأمور خدمت گردیده و سریعانه تغییر یافته مأمور حکومت بدخشان شد و از آنجا به زودی از سوء سلوک خود طلب کابل گردیده، رفته رفته به منصب والای والی ایالت مرکزی نایل آمد و با مردم رفتار نیکی نکرده مأمور حکومت هرات شد و در آنجا از مرگ فجاء پدرود جهان کرد که کارهای او را وقایع‌نگار عهد امیر امان‌الله غازی در حیّز ثبت و ضبط خواهد آورد.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، دیوان نرنجن‌داس هندو و کرنیل افتخاری و سردفتر سنجش حضور، که از اوایل سلطنت امیر مرحوم تا این وقت روز عزت از مأموریت خود به خدمات بزرگ دیوان به سر برده بود، به سیاق «ان

الانسان لیطغی ان رأهُ استغنی» با وجودی که از اهل هنود و جزیه ده بود، نظر به عزت و احترامی که از طرف دولت داشت جسور گردیده در کنار چمن و مرغزار قلعهٔ هوشمندخان که در جنب شرقی آن قلعه و مزروعه‌ای از خود دارد، احداث معبد جدیدی کرده به گوش راست‌نیوش حضرت والا رسید و سردار نصرالله‌خان مأمور تحقیق و تفتیش آمده و او ملاً عبدالستار خان مفتی محکمهٔ شرعیهٔ کابل را با دین‌محمد خان ناظم محکمهٔ شرعیه مأمور تفحص و تجسس نمود و ایشان در آنجا شده علم حاصل کردند که به قدر پانزده بسوه زمین را، که سه ربع یک جریب به میزان مساحت آید، در قرب چمن مذکور متصرف شده و در آن عمارتی افراخته در ضلع شرقی آن عمارت پنج دهنه اروسی ساخته و جلو اروسی‌ها را ورنده تشکیل داده به طرز مرغوب پرداخته، اندرون عمارت را معبد خویش قرار داده است و رفتن خود را به زیارت آنجا به عقیدهٔ خویش صواب و موجب اجر و ثواب می‌داند و از مکشوف افتادن و به صدق انجامیدن این معبد جدید کیش هنود که تا کنون در آنجا نبود و از شعائر آئین بید و بودا و مخالف دین مبین سید هر دو سرا می‌نمود، و شرعاً اهل ذمه را در بلاد اسلام تأسیس تعمیر معبد جایز نیست، در اواخر ماه ربیع‌الآخر به فتوای قاضی بابا مراد خان قوم افشار سکنهٔ تاشقرغان که در محکمهٔ شرعیهٔ کابل منصب قضا داشت، حکم والا صادر شد که عمارت آن معبد جدید را چنان خراب نموده از بن براندازند که در جایش زراعت شود و چوب و مصالح آن به خود نرنجن سپرده آید و مزد مخربین را خود او بدهد و برخلاف این امر والا، علمای سوء و رشوت‌خوار سکنهٔ مشهد مقدس، فتوی و اجازت بنیاد نهادن و آباد کردن کلیسا در مقابل قبهٔ منورهٔ حضرت رضا و مسجد گوهرشاد به این نزدیکی به دولت ایتالیا دادند، چنانچه در مقابل آذان اعلی اسلامی، صدای ناقوس به آواز رسا به گوش اهل بلد می‌رسد و موجب اسف و حسرت اسلامیان می‌گردد و همه خود را به رجعت و ظهور حضرت مهدی موعود (عج) چون دیگر قوتی ندارند، تسلیت می‌دهند.

وقایع ماه جمادی‌الاولای سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، جنرال قونسل انگلیس در مشهد در باب گمرکات مجددهٔ دولت ایران به حکمران هرات نوشت که: «باید سوداگران و بازرگانان تبعهٔ دولت افغانستان هر یک دو نسخه از نظام‌نامهٔ جدیدهٔ آن دولت که طبع و نشر شده است یکی برای نشان دادن به گمرک چیان دولت ایران و دیگری را ضبط دفتر گمرک از نسخه‌جات باسمه یافتهٔ آن دولت که در فصل هفتم تعرفهٔ گمرکات جدیده ثبت است، به دست داشته باشند که از گمرکچیان ایران به ایشان ایذا و آزاری نرسد.

و او این نوشتهٔ قونسل دولت انگلیس را گسیل درگاه ملت‌پناه داشته، حضرت والا با خامهٔ خاص رقم کرد که: «صلاح مملکت خویش خسروان دانند.» و در ذیل آن ارقام فرمود که: «دفتری هرات را بگوید که قرار دستورالعمل دولت ایران به کسانی که در آن مملکت تجارت دارند و مال‌التجاره می‌برند و نسخه از نظام‌نامهٔ جدیده و مطبوعهٔ طهران بدهد که بر طبق آن عمل و رفتار کرده ایذا و آزار نبینند.

شرح حال پسران سردار انبیاء خان و اسمعیل خان

و هم در اثنای این حال عبدالرحمن خان، پسر سردار انبیاء خان و محمدصدیق پسر اسمعیل خان تایمنی، که مال و ملک و ثروت و استعداد پدران ایشان، چنانچه در جلد سوم گذشت، به امر امیر مرحوم ضبط دیوان سیاست حکومت شده و از عرصهٔ هشت سال با چهل نفر عیال و اطفال خود از علاقهٔ غور تبعید و در شهر هرات برده جای اقامت داده شده بودند، از انتشار اشتهاری که در باب فراریان و اخراج شدگان چنانچه از پیش به شرح رفت، در طمع استرداد موطن اصلی و مسکن فعلی دایمی خود افتاده، به توسط ایشک‌آقاسی عبدالقدوس‌خان شرفیاب بار گردیده در ظاهر به مشورت و استصواب عبدالقدوس‌خان خواستار مسکن و مزرع در نواح قریبهٔ هرات شدند و در باطن به خیال جای دادند که شاید از این

استدعای ایشان حضرت والا را رحم آمده و عفو تقصیر و خطای‌شان فرموده، ملک و وطن خود ایشان را موهبت نماید و حضرت والا، برخلاف پندار ایشان، اقامت هر دو خاندان را در هرات و نواح آن منافی مملکت‌داری و سیاسی جایز نشمرد و در روز یکشنبه غرهٔ جمادی‌الاولی امر کرد که: «راحله یا کرایهٔ آن را از دولت به ایشان داده و مخارج خوراک را از خودکرده گسیل و مأمور اقامت قندهار شوند و پس از وصول در آن دیار به قدر کفایت زیست و معاش و مؤنت‌شان مزرعه تفویض ایشان گردد که به فلاحت و زراعت روز راحت و رفاهت به سر برند.»

و این سردار انبیاء خان در اوایل جلوس سیاست‌مأنوس امیرمرحوم به خطاب سردار درجهٔ اول و اول درجهٔ دوم سرداران افغانستان و اسمعیل خان به خطاب سردار درجهٔ دوم و اول درجهٔ سوم سرافراز و ممتاز آمده، پس از تقرر ذات شاهانه آن مرحوم بر تخت امارت و حصول اطمینان بر استقرار سلطنت خویش هر دو تن را گرفتار سلاسل و اغلال سیاست مستبدانه فرموده، مال و منال و اراضی و عقار ایشان را ضبط و عیال و اطفال ایشان را ذلیل و خوار فرمود و هم‌چنین تمامت سران و سرکردگان ایلات و اقوام و عشایر و قبایل که هر یک سالاری و سرداری بود و در زمرهٔ ابطال رجال در شمار می‌آمد، بودن‌شان را به حالت اولیهٔ‌شان منافی پیشرفت منویات و سیاسیات حکومت خود دانسته، همه را پیهم نیست و نابود نموده، افغانستان را از مردان نامور پرخاش‌خر تهی‌ساخت و به هرجا سر فتنه‌جویی که دید ببرید و در رخنهٔ ملک چید و خود را از شور و فتنه آرام و آسوده کرد. چنانچه از حالت ذراری این دو تن که رقم شد نیک مستنبط می‌گردد.

عزم جاسوس به تعلیم علم در افغانستان گسیل داشتن دولت روس

و هم در این هنگام نامهٔ حکمران عشق‌آباد، سرهنگ محمود خان مقیم بندر چهل‌دختران، به نام حکمران هرات رسیده نگاشته بود که: «اقادمهٔ ایمپراطوریهٔ علومیه از والی ترکستان توقع که شخص عالم‌قلی مینقو نامی را جهت تحصیل علم و تعلم آن در افغانستان بفرستد و والی مذکور خودش نیز راغب و مایل این امر شده به من سپرده است که از شما بپرسم که آیا از آمدن او در افغانستان از راه

تحصیل علم موانعی دچار او می‌گردد یا نه؟ توقع جواب لا و نعم آن را دارم.» و او این مکتوب را ارسال حضور نموده و حضرت والا آن را نزد ویسرای کشور هند فرستاده گویا از پیشنهادات مبطنهٔ دولت روس آگهی داد و استصواب رأی جست و ویسرای که از سیاسیات مکنونهٔ خاطر دولت مذکوره آگهی داشت، دانست که به بهانهٔ تحصیل علم می‌خواهد معلومات و نظریات حاصل کرده بر آرزو و آمال خود واصل، آید آمدن او را در افغانستان جایز نشمرد و حضرت والا از عدم اجازت او در دخالت به خاک افغانستان به نوعی که بایست به حکمران رقم فرموده او به حاکم عشق‌آباد نوشته او والی ایالت ترکستان را از امری که استدعا کرد مأیوس ساخت.

شرارت و سرقت و غارت فرقهٔ عمرزایی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، قوم عمرزایی از فروع طایفهٔ اچکزایی متوطنهٔ صحرای ریگ، که عادت و پیشهٔ سرقت و رهزنی داشته و دارند و همواره اشیاء و اجناس ممنوعه و قدغن شدهٔ دولت را که باعث خسارت و زیان ملت و مورث تضییق امور معیشت ایشان بودند، با مال‌التجارهٔ سوداگران به قاچاقی برده و می‌برند و باج و خراج گمرک را نداده و نمی‌دهند و همه را در موضع چمن و شالکوت رسانیده و می‌رسانند، اقدام در سرقت و غارت و قطع طریق کرده، مسالک را مهالک و معابر را مقابر ساخته، با تفنگهای دنباله پر که در دست داشتند و دارند، به امور مذکوره و نهب و غارت پرداخته و به سالاری عطاخان نامی مواظب ایذا و آزار بندگان آفریدگار آمدند و از دیر باز ترکتاز آغاز نهاده بسا کس را به باد فنا و یغما و تاراج خویش دادند و سردار احمدخان حکمران قندهار، از مال‌التجاره به زور و زبردستی در خارج مملکت بردن و اجناس و اشیای تجارتی در داخل آوردن و آحاد و افراد تبعه و ندمهٔ دولت را به اسیری گرفتن و پول اخذ نمودن و اسیر را رها دادن و بیم و هراس از حکومت و سیاست پادشاهی نداشتن و از رسم و قاعدهٔ رواج و قانون جاهلانهٔ از خود داشتن و در کمین قوافل افتادن و ایشان را غارت و تاراج نمودن و شب و روز به جز قتل و جرح و اسر به سر نبردن ایشان شرحی معروض داشته، در ذیل آن برنگاشت که: «از جمله

قافله‌ای از آن سرقت‌پیشگان شرارت‌اندیشه‌گان، چندی قبل گرفتار دست حرسهٔ بندر کدنی گردیده و ایشان در پی انتقام افتاده قافلهٔ از تبعهٔ دولت این مملکت‌اند. اگر طلب قندهار شوند، از جایی که اقامت دارند فرار کرده در صحرای منتها ناپیدار ریگ پیشتر رفته به حکومت تن در نمی‌دهند و از دستبرد و قتل و غارت و جهالت و وحشیت‌شان اهالی روزگار دچار زحمت و نقمت آمده ناچار به محمدکریم‌خان حاکم کشک نخود نوشتم که عطاخان نام سالار آن اشرار را به هر حیله و وسیله‌ای که بتواند به دست آورد و او با آن خونخوار نابکار طرح رفاقت و موانست انداخته، پس از آن که به خود رام ساخته گوسپندی ذبح و او را به مهمانی دعوت کرده و او با چهار تن دیگر حاضر آمده، پس از صرف طعام گرفتار دست حیلت محمدکریم خان شده و او هر پنج تن را محبوس و گسیل قندهار داشته است و از وقوع این امر اشرار عمرزایی چهار بار در چهار موضع به عزم استخلاص‌شان حمله کرده و نتوانسته‌اند که ایشان را بربایند تا که واصل قندهار و داخل زندان کوتوالی شدند.»

و حضرت والا از این نگارش و نکوهش حکمران قندهار، در روز غرهٔ مذکور ماه جمادی‌الاولی ارقام و هر پنج نفر اشرار را طلب کابل فرموده، کیفر و توبت و انابت داد.

شرارت صدباشی مغل‌خان و مردم کوتی

و هم در خلال احوالی که ثبت و ضبط شد، صدباشی مغل خان همراه برادر و برادرزادگان خود در سر امری با مردم سکنه موضعی از توابع جلال‌آباد به قتال و جدال گراییده، میر رحمن نامی را از ایشان مقتول و میر عباس نامی را مجروح ساخت و شکر نام دزد هزارناوی قبل از کشته شدن خود به دست مردم تیراه که رقم شد، ماجرا و عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد عریضهٔ او را به حضور فرستاده، حضرت والا به سرهنگ محمدحسین خان حارس و مقیم بندر دکه ارقام فرموده بود که: «ایشان را از این حرکات وحشیانه مانع شده بگوید که اگر ترک شرارت و جهالت نکنند کشته می‌شوند.» و ایشان از این گفتن و به سیاست اقدام نکردن حضرت والا جسورتر آمده، دست از منازعت و مکاوحت باز نداشتند تا که دچار

فشار سیاست حکومت گشتند و قدر نزاکت و حلم را ندانسته زحمت و مرارت خشونت دیدند.

فرار اختیار کردن مردم غنداخیل

و نیز در تضاعیف واقعات مسطوره، صدباشی ایگی خان و دهباشی رویلی‌خان و نظیف و غلام‌جان نامان و غیره مردم غنداخیل و سلطان‌خیل و خمره‌خیل سکنهٔ دکه، از تبعه و خدمهٔ این دولت، روی از سعادت برتافته با عیال و اطفال خود از راه فرار در الوارگی نزد انگلیسان شتافتند و دست از اطاعت دولت اسلام برداشته پا در صفحهٔ متابعت دولت انگلیس گذاشتند.

شرح داد دادن و غوررسی فرمودن والا

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، مردم هزارهٔ مالستان از جور و ستم و تطاول و سرقت قبایل کوچی افغان که پس از مضمحل و مستأصل شدن هزارهٔ یاغیستان در مالستان راه ییلامیشی کشوده بودند، شرحی معروض داشته و داد خواستند و حضرت والا غلام‌حسین خان حاکم غزنی را امر و رقم کرد که در وقت مراجعت قبایل کوچی از هندوستان و دامان و وصول‌شان در هزاره‌جات و مالستان دو سه تن از اشخاص با دیانت و کیاست را که ذی‌شعور و دارای رأی صائب و فکر واصب بوده، متلون‌المزاج و اهل تعصب و لجاج نباشند، از بین افغانان برگزیده و ایشان را وکیل قرار داده با دو سه تن از مردم هزاره که طلب حضور شده در کابل می‌آیند گسیل کابل نماید که سررشته و انتظام مقاولهٔ جانبین در بین ممیز و نقشه‌کش از حضور با ایشان مأمور شود که در آنجا رفته، تعیین و تدفیع منازعت کنند» و او بزرگان و سرکردگان مردم افغان کوچی را در غزنین احضار فرموده تکلیف انتخاب وکیل نمود. و ایشآن که خود را مستحق دخالت در مراتع و مزارع هزاره‌جات نمی‌دانستند و ذی‌حق نمی‌شمردند، قرار تحدید و تعیین که حضرت ضیاءالملّة والدّین در ماه صفر سنهٔ ۱۳۱۲ هجری نموده و فرموده بود که قبایل افغان کوچی به جز از یک یا دو قبیله که: «فرمان حاصل کرده و آن را به

دست دارند در مراتع و مزارع قرب آبادانی و قریه‌جات مردم هزاره داخل و فرود نشوند و دواب و مواشی خود را به جز از جبال دور که چارپایان مردم هزاره در آنها نمی‌رسند و علفش را از بُعد مسافت به دست آورده نمی‌توانند در دیگر مواضع و جبال رمه‌رانی و راهپیمایی نکرده فروکش ننمایند» اقرار و التزام‌نامهٔ شرعی به دولت دادند که چون جبال و مراتع مالستان به قرب و متصل قلاع و آبادنی مردم هزاره و ملاک آنجا واقع‌اند و دواب و مواشی خود آن مردم در آنها چرایش و آسایش می‌نمایند و هم از جهت قرب مسافت علف آنها را هزارگان به آسانی می‌توانند درووده برای زمستان رمهٔ خود حمل و نقل دهند، افغان کوچی هرگز داخل مالستان نشوند و اگر داخل شوند بیست هزار روپیه به دولت جریمه بدهند و حاکم غزنین این اعتراف و اقرارنامهٔ افغانان را ارسال حضور داشته، حضرت والا آن را ضبط دفتر مغربی فرموده.

تعیین حدود فرمودن والا بین مردم هزاره و افغان کوچی

در روز دوم جمادی‌الاولی رقم نمود که: «حاجت وکیل در کابل فرستادن افغان کوچی نیست این را نگار داده ممیز و نقشه‌کش فرستاد که نصب علایم نمایند تا افغانها از آنها تجاوز نکنند و با وجود این تحدید که در سر کوتل کندعلی و پهن‌کوه و گردن‌واغ و جوشان ناهور علامت فاصله از طرف دولت نصب شد مردم افغان کوچی از دخول در مالستان و تلف و علف دواب خود ساختن مراتع و مزارع آن دست تصرف و پای تملک بازنداشته، حتی قوم ملاخیل که ملک حجرستان قوم دایه و فولادهٔ هزاره را تصاحب کرده‌اند، راه مرور و آمد خود را از بین زراعات مردم مالستان و میرآدینه قرار داده خسارات زیاد به هزارگان می‌رسانند و قوم خروتی در اندرون مالستان فروکش کرده مزارع و مراتع سکنهٔ آنجا را ضایع و علف چارپایان خود می‌سازند و حکومت بازپرسی نکرده از آن وثیقه‌نامه هیچ تذکار و اظهاری به روی روز نیامده و نمی‌آید.

پاسخ نامهٔ بازماندگان سردار محمدهاشم خان و برحالی مشاهرهٔ ایشان

و هم در این وقت، از وصول عریضهٔ زوجه و پسران سردار محمدهاشم خان مبرور، پسر سردار محمدشریف‌خان مغفور، برادر امیر شیرعلی‌خان مرحوم و عهدنامهٔ ایشان که از پیش رقم شده و وعدهٔ ذکر جواب آن داده آمد، حضرت والا در پاسخ ایشان رقم فرمود که: «در باب آمدن شما به کابل در این وقت چیزی فرموده نمی‌شود.» و این را رقم فرموده سیاههٔ مشاهرهٔ معاشیهٔ سردار محمدهاشم خان مرحوم را که از دولت انگلیس در ماهی چهار هزار روپیهٔ کلّه‌دار داشت و از سبب فوت آن مرحوم معطل شده بود طلب حضور نمود که از این دولت چیزی معین و مقرر آمده، در باب معطلی مشاهرهٔ مذکورهٔ او با کارکنان دولت انگلیس مکاتبه و مذاکره در میان آید تا شاید مشاهرهٔ او برحال گردد و از سیاهه فرستادن آنها مکاتبه با ویسرای کشور هند در میان آمده، حضرت والا نامه‌ای را که به ویسرا نگار داد نزد محمداسمعیل‌خان سفیر این دولت در کلکته فرستاد که به او نموده مذاکرهٔ دوستانه در میان آرد، ولیکن قبل از وصول نامهٔ والا ویسرا، از جملهٔ چهار هزار روپیهٔ کلّه‌دار مشاهرهٔ معینهٔ او، در ماهی دو هزار و پنجصد روپیه را برحال و معین فرموده، محمداسمعیل‌خان نامهٔ اقدس والا را به ویسرا ننمود و به حضور آگهی داده حضرت والا نامهٔ ممنونیت و مشکوریت به ویسرا نگار داد.

نامهٔ پلتیکل اجنت انگلیس به حاکم واخان

و هم در اثنای واقعاتی که رقم گشت، دبلیو سیوارت نام انگلیس که منصب پلتیکل اجنت علاقهٔ گِلگت داشت، نامه‌ای از تاریخ چهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۲۱ هجری مطابق یازدهم ماه جون سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی نزد احمدجان‌خان حاکم واخان فرستاده و نگار داده بود که: «در این ایام خیال دارم که شرحی از حرکات و افعال ناملایم میرعلی مردان‌شاه حاکم اسکومن از خاک دولت روس به ویسرای کشور هند رقم کنم، چنانچه ویسرای به من اجازت و دستوری داده است که در این باب با شما که حاکم واخان هستید مکاتبه کنم که اگر در کدام وقتی میر علی‌مردان‌شاه از راه واخان عزم رفتن در مملکت روسیه نماید، شما مراسم احتیاط را مرعی داشته استحفاظ اقدام کنید.» و او قرار مسودهٔ که حضرت والا در روز دوم جمادی‌الاولی

در پاسخ او رقم کرد که: «سبر سرحدداران افغانی چنین رسوم و قواعد معین و مقرر است که هرگونه شخصی از خارج مملکت بدون اجازت اعلیحضرت امیر افغانستان پا نهاد خاک دولت متبوعهٔ ما بشود، او را به حراست و احترام نگاه داشته و به پایهٔ سریر امارت نگاشته هر امری که از حضور شرف صدور یابد معمول می‌دارند.» و بر طبق این قرار داد معین و قاعده و قانون مقرر از رفتار سرحدداران افغانی با بیگانگان مرقوم شد.

نامهٔ حاکم عشق‌آباد در باب علایم مخروبهٔ سرحد

و هم در خلال احوال مسطور، مکتوب حکمران عشق‌آباد به نام حکمران هرات در چهل‌دختران نزد سرهنگ محمودخان سرحددار این ولایت رسیده، او ارسال حضور داشت و چون در باب ستون‌های مخروبه و از پا افتادهٔ سرحد میمنه و مرغاب نوشته بود که: «از طرف خود شخصی را مأمور کند تا با شخصی که از طرف دولت روس مأمور می‌گردد، نشانه‌های خراب شده و افتاده را آباد نمایند و اگر تا ماه جمادی‌الاخری از طرف دولت افغانی جواب صادر نشود، مأمور خود را امر خواهم نمود که علایم فاصله را در مواقع سابقه‌اش نصب کند.» و او در خوف و هراس افتاده در روز پنجم جمادی‌الاولی رقیمهٔ او را ارسال کابل نمود و حضرت والا چنانچه بیاید در روز هجدهم جمادی‌الاولی پاسخ عریضهٔ حکمران هرات را رقم فرمود و مکتوب حاکم عشق‌آباد را در هند نزد ویسرای ارسال نمود.

قدغن مصارف تعزیت اموات

و هم در این احیان حضرت والا از استحضار خاطری که در باب مصارف و تکالیف غیرمشروع تعزیه‌داری اموات کابل داشت و باعث خسارت و گاهی مورث خجالت صاحب عزا می‌شد، لا جرم نظر به مراحم ملوکانه و استرحام به حالت از خود و بیگانه، در روز شنبه هفتم جمادی‌الاولی نظر حمایت و تربیت‌منظر به مراسم عزاداری و سوگواری عموم ملت خصوص بلدان و امصار و سواد معظمه انداخته از مصارف مستکرهه که صاحب عزا را از تمامت ثروت و استعدادش تهی‌دست می‌ساخت و مکنتش تمام صرف آش و آب و چای و قند و قلیان و

ایاب و ذهاب فاتحه‌خوانان زنانه و مردانه شده، در ششدر حیرت و حسرت فرد می‌ماندند، اشتهار عام انتشار داده قدغن اکید و بلیغ فرمود که به جز از قلیان و آب دیگر چیزی از مأکول و مشروب صرف ننمایند و زنان اقوام قریبهٔ میت که بعضی تا سه و برخی تا چهل روز رفت و آمد نموده، لباس سوگ از تن برنمی‌آوردند و شب در خانهٔ عزادار می‌مانند، از خانه‌های خود غذا و آش و طعام مطبوخ بخواهند، و این امر ممدوح و مستحسن چندی از خوف سیاست و بازپرسی پادشاهی و حکومت ترک این فعل جاهلانه نموده، بعد دوباره به محل اجرا و رواج آمده کمافی‌السابق مرسوم گشت تا که در عهد امارت امیر امان‌الله خان غازی که یاسای خود را تعقیب می‌فرمود متروک گشت.

و در بین عموم مردم افغانستان خصوص مردم هزاره، امر تعزیت اموات به طریقهٔ جداگانه مرسوم و مروج بوده و هست که زحمت و تکلیف شاقی بر صاحب عزا وارد نمی‌کرد و خسارت و چندان زحمتی به جز همان هم و غم و کرب و ماتم متوفا عاید حالش نمی‌گردد و آن این است که اهل هر دیه و قریه‌ای که موطن و مسکن میت در آن است، تا سه روز در شام و بام به اتفاق نان و آب و آش و طعام از خود قرار قسمت یکجا فراهم آورده یا گوسپند ذبح کرده، اهل عزا را با هر که در خانه حاضر آمده باشد، نان و گوشت و شوربا می‌دهند و به غایت ایشان را اعزاز و احترام می‌نمایند و یا روغن و آرد قرار قسمت از خانه‌ها گردآورده، حلوای زیادی پخته در لیل و نهار صرف عزاداران می‌نمایند و در وقت حمل و نقل جنازه هر خانه و آشنا و بیگانه‌ای که حاضر باشد، شال نسج کشمیر و بنارسی و چیت و الوان بر تابوت جنازهٔ میت علی‌قدر توان و استعداد خود می‌اندازند و تمامت آن را به‌همان حالت با ریسمانی بر تابوت بسته جانب قبرستان حمل و نقل می‌دهند و میت را پس از ادای نماز جنازه‌اش دفن کرده، گوشت و نانی را که از یک تا هشت و ده گوسپند صاحب عزا از خود ذبح نموده و تا فراغ از تغسیل و تکفین و وقت تحمیل می‌پزند، با همهٔ اجناس و اقمشه‌ای که بر زبر تابوت انداخته‌اند، علی‌السویه بر عموم کسانی که مشایعت جنازه نموده در قبرستان حاضر باشند قسمت می‌کنند، و صاحب عزا تا سه روز فرش تعزیت گسترده، هر که آمده فاتحه و آیتی از قرآن مجید می‌خواند و ساعتی نشسته پی کار خود می‌رود

و در این سه روز صاحب عزا در لیل و نهار از مال خود حلوای زیاد به نام خیرات طبخ به اهالی قلعه و هر که از مسافر و مجاور و آشنا و بیگانه که حاضر باشد می‌دهد و از مردم دور دست هر که تا چهل روز و یکسال که از راه قرائت فاتحت پیش آیند، از یک الی چهار و پنج گوسپند جلو از ورود خود نزد صاحب عزا فرستاده از قفای ده و پنج نفر حاضر آمده و فاتحه خوانده گوسفند فرستادهٔ خود را با اهالی صاحب عزا صرف کرده می‌روند و پس از طی بساط سوگ و ماتم بازماندگان میت از ثلث مال متروکهٔ او اگر وصیت کرده باشد، ادای دین او را از حق‌الناس نموده، اگر زکات نداده و حج نکرده و روزه و نماز را قضا کرده و ادای خمس ننموده باشد ادا می‌نمایند و برای حج نایب قرار می‌دهند و قضای نماز و روزهٔ میت را پول به اجاره به اشخاص متورع و پارسا که یقین بدانند که ادا می‌کنند داده آنها قضای نماز و روزه و حججی آورند و زکات و خمس را به مستحقش از سید و عام می‌رسانند و اگر مال کسی را در حیات خود به نادانی مالک شده باشد و صاحبش حاضر نباشد که به او مسترد کنند، به نام صاحبش رد مظالم گفته به فقراء می‌دهند و دیگر سیئات او را که بر نفس خود کرده است، حواله به فضل مرحمت و مغفرت خداوند کرده از برای او طلب آمرزش می‌نمایند و تا سه روز بر بسط بساط تعزیت دسته‌ای نشسته، ختمات قرآن شریف می‌کنند.

و عموم مردم افغان از اقمشه و اجناس بر زبر تابوت نمی‌اندازند و عوض ادای قضای حج و روزه و نماز و ترک زکات و تمامت مظالم و حقوق‌الناس مبلغی از نقد یا یک یا چند جلد فرقان حمید به چند نفر ملاً و مسکین که در قبرستان به وقت دفن میت حاضر می‌شوند، پس از ادای نماز جنازه دایره‌آسا نشسته و آن پول و قرآن را به نام اسقاط مظالم و حقوق‌الله و حقوق‌الناس و عموم سیئات و خطیات از ذمت میت اگر برعهده داشته و مرتکب و مباشر شده باشد به دست احترام گرفته به دیگری که در پهلوی اوست تقدیم کرده به او می‌گوید که جمیع مظالم میت را از قضای نماز و روزه و حج و زکات و حقوق الناس و غیره معاصی که بر ذمهٔ اوست در عوض این قرآن و پول قبول کردی و برعهده گرفتی؟ او قبول کرده و بر ذمه گرفته، هم‌چنین به دیگری می‌دهد تا که به دست شخص اخیر از این دایره برسد بعد قرآن را یکی گرفته، پول را در بین خود قسمت

می‌کنند و میت را از حقوق‌الله و حقوق‌الناس به این فعل زیبا برئ‌الذمه ساخته برای او طلب آمرزش از خداوند تبارک و تعالی می‌نماید؛ و البته این کردار به موجب حدیث سبب مغفرت و آمرزش میت می‌شود إن‌شاءَالله تعالی و در بقیهٔ رسوم و عادات مثل مردم هزاره اقدام در خیرات و مبرات می‌نمایند.

مأمور کوتوالی قندهار شدن ولی‌محمّدخان

و هم در خلال این‌حال که رقم شد، ولی‌محمد خان صوبه‌دار افتخاری از تغییر محمدعلم خان مأمور کوتوالی شهر قندهار شده، هفتصد و بیست‌وچهار روپیه بر تنخواه او افزود گردید و اصل و اضافهٔ تنخواه سالانهٔ او یکهزار و نه صد و چهل روپیه و دو ثلث یک روپیه در شمار آمده ثبت دفتر تشخیص گشت.

شرح حال میر محمدقاسم خان سردفتر

و مقارن این‌حال، میرزا میر محمدقاسم خان، برادر میر محمدحسین خان و میر ابوطالب خان، که در عهد امارت امیر شیرعلی‌خان مرحوم و زمان حکومت نایب محمدعلم خان در ترکستان، هر سه برادر داخل خدمات پادشاهی شده و میر محمدحسی ن‌خان در اول جلوس امیر مرحوم به منصب استیفای دیوان اعلی و میر ابوطالب‌خان به استیفای قندهار ممتاز و سرافراز گردیده، پس از دچار سیاست حکومت شدن این دو تن که در جلد سوم به شرح رفت میر محمدقاسم‌خان از مزارشریف طلب کابل شده و هر سه برادر مورد عفو شاهانه آمده، میر محمدحسین خان به حضور امیر مرحوم و میر محمدقاسم خان به سردفتری تشخیص و میر ابوطالب خان به نویسندگی حرم محترم حرم احترام شاهی والدهٔ شهزاده محمدعمر خان مأمور و سرافراز آمدند و در سنهٔ ۱۳۰۹ هجری از فوت میرزا محمدنبی‌خان دبیر مرحوم، میر محمدقاسم خان به سردفتری ادارهٔ تحریرات و میر محمدحسین خان به سردفتری تشخیص و میرابوطالب به حکومت اندخود تبدیل و تغییر یافته سرافراز و ممتاز گشتند و چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد، روز خدمت دولت به سر همی‌بردند و بر علاوهٔ همهٔ احسانات امیر مرحوم که دربارهٔ این برادر مبذول فرمود مسمات سعادت بیگم دختر میر ابوطالب خان را در سلک

مستورات حرم شاهی شرف انسلاک داده، با ذات شاهانه ضجیعه گشت و از جمله میر محمدقاسم خان را که آنفاً اشارت رفت مرض وبا عارض گردیده در روز یکشنبه هشتم جمادی‌الاولی وداع زندگی گفت و کار و خدمت مرجوعهٔ او به میر محمدعلی‌خان خواهرزاده‌اش و پسر قاضی میر محمدحسن مفوض و مسلم آمده به منصب کمیدان افتخاری که میر محمدقاسم خان داشت، مفاخر و مباهی گشت، پس از چندی میر محمدعلی معزول گردیده میرزا غلام‌محمد خان وردک که از سنهٔ ۱۳۱۰ هجری در عهد شهزادگی حضرت اقدس والا در سلک نویسندگان حضور سالک خدمت آمده و تا این وقت طریق خدمت به صداقت سپرده بود، به منصب سردفتری بولک اول ادارهٔ تحریرات و خارجه مأمور و سرافراز گشت و در پایان کار به عهد امیر امان‌الله خان غازی میرزا غلام‌محمد خان مدیر اوراق و دوسیهٔ مکاتیب وزارت خارجه ممتاز و سرافراز گردیده، میر محمدعلی‌خان در عهد این پادشاه، به کاتبی سفارت ایران مأمور طهران شد که شرح خدمت‌گزاری و اخلاص و صداقت‌شعاری هر دو تن را سوانح‌نگار امیر ممدوح غازی رقم خواهد کرد و در زمرهٔ چاکران نیک‌روش نیکومنش دولت مرتسم خواهد نمود.

و از دیگر سوی مرض وبا که در روز بیست‌ویکم ربیع‌الآخر به کابل حادث آمده بود تا روز دهم جمادی‌الاولی به یک منوال دوام ورزیده بعد رو به انحطاط نهاده تخفیف یافت و تا روز سوم جمادی‌الاخری در روزی دو سه تن گرفتار گردیده تا روز بیست‌وششم جمادی‌الاخری چنانچه در حیّز تحریر آمد دفع و رفع گشت.

ورود سردار عبدالوهاب خان در هرات

و هم در روز دهم جمادی‌الاولی سردار عبدالوهاب خان که اجازت و زاد راه از دولت یافته چنانچه گذشت از طهران برخاسته وارد مشهد شده بود، از آنجا راه هرات برگرفته واصل آنجا گردید.

و در روز شنبه چهاردهم جمادی‌الاولی اشتهار فوت میر محمدقاسم خان که در اصل اسمش میرابوالقاسم و به امر امیر مرحوم چنانچه در جلد سوم گذشت تغییر یافته بود و نصب میر محمدعلی خان به جای او که از دیرگاه در نزد آن

مرحوم روز خدمت به تحریر مکاتیب دولتی به سر می‌برد و از متعلق گشتن کار دفتر اول مکتوب‌نویسی به او انتشار یافته توزیع پذیرفت.

نمونهٔ ملاّیان سوء و گمراه

و هم در خلال احوال مسطور، غلام قادر نام پسر نثارعلی خان سرتیب را که در مدرسهٔ مزارشریف مشغول تحصیل علم بود، ملاّ عبدالحمید نامی از در اغلام اغوا کرده، از راه فرار باخود در بخارا برد و حضرت اقدس از عرایض وقایع‌نگاران بر این‌کار نازیبای آن ملای گمراه و روی از سعادت و اطاعت پدر برتافتن و در بخارا شتافتن غلام‌قادر آگاه گشته، نثارعلی خان را از خدمت دولت سبک‌دوش و از منصب سرتیبی محروم فرمود تا که پس از مدتی پسرش از راه خسارت بازگردیده و پشیمان شده در مزار مراجعت کرد و حکمران ترکستان از معاودت و توبت و انابت او و شرحی از ستوده‌افعالی و خجسته‌سگالی نثارعلی خان سرتیب معروض داشته برنگاشت.

برحال شدن ترتیپ نثارعلی‌خان

و حضرت والا به مضمون «لا تزر وازِرَةٌ وِزْرَ اُخری» در روز دوشنبه شانزدهم جمادی‌الاولی او را به منصب سرتیبی برحال فرمود.

شرح خواب دیدن عبدالقیوم

و هم در این هنگام عبدالقیوم نام ملازم دستهٔ سوم سواران نظام مخصوصهٔ رکاب شاهی در بستر اضغاث و احلام خوابی دیده آن را به ذریعهٔ عریضه به حضور والا نگاشت که من مأمور شماریدن و در قید حساب آوردن دواب و مواشی چهارکنت از توابع بلخ هستم و در عین مشغولیت کار شب یکشنبه بیست و چهارم ربیع‌الآخر شخص محاسن سپید نورانی را در عالم رؤیا دیدم و از من پرسید که در اینجا پی کدام کار آمده‌ای؟ من گفتم که: به امر حضرت اقدس والا برای شمار چارپایان و تعیین نصاب زکات آنها وارد این‌جا شده‌ام، بعد به من گفت: اگر دوست و چاکر

صادق ذات شاهانه هستی به حضورشان آگهی بده که عرصهٔ سه ماه در هر ماه صد فرد گاو فربه و پرواری که از بیت‌المال نبوده از عین‌المال شاهانه یا از متروکات حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم باشد، در معابر ذبح و گوشت آنها را به حیوان ناطق و صامت بدهد تا موجب اجر بزرگ دنیا و عقبای ذات خسروانه‌اش بشود و از گفته و امر آن شخص محترم عدول نتوانسته به عرض رسانیدم. در روز شانزدهم مذکور جمادی‌الاولی در پاسخ مزخرفات او رقم فرمود که: «خیرات و صدقات و مبرات مدام در موقع و مقام لازمه به روی کار آمده و می‌آید و هر که از شاه و گدای اهل اسلام قرار فرمودهٔ خدا و رسول و اکابر دین از محامد و محاسن پاداش آن دانسته و می‌دانند و کسی نیست که از این امر آگاه نباشد و محتاج به خواب دیدن و انباه شما گردد. اگر چنانچه نوشته‌اید که مأمور شمار مواشی و دواب و تعیین زکات و نصاب آن باشید، متوجه اجرای خدمت مرجوعهٔ خود بوده از اصغاث و احلام خویش معروض ندارید و ننگارید، زیرا شما را خواب‌بین و نگارندهٔ اصغاث و احلام مأمور نکرده‌ایم و به الهامی که از جانب نفس یا شیطان به شما بشود کاری نداریم.»

شرح حال و جور محمدیوسف خان جوانشیر بر رعیت تابع حکومت خود

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، ضعفای رعیت سکنهٔ علاقهٔ خوست و فرنگ بدخشان از جور و ستم محمدیوسف خان پسر حبیب‌الله‌خان بن خان‌شیرین خان از اولاد امیر اصلان‌خان جوانشیر به ستوه آمده شرحی از مصادرات و تعدیات او به حضور سردار نصرالله خان داد خواستند و او محمدعمرخان برگد نظامی از قبیلهٔ جلیلهٔ محمدزایی را، که در اندراب قطغن اقامت خدمت داشت، ممیّز و مفتش حق و باطل و صدق و کذب عارضین قرار داده ارقام کرد که: «جانبین را از خوست و فرنگ نزد خود خواسته و علم به گفتار و اظهار و کردار طرفین حاصل آورده، احیای حق و اماتهٔ باطل کند و او متخاصمین را احضار فرموده پس از مذاکرات و مقاولات ایشان یکهزار و هشتصد روپیه قرار مصالحت از محمدیوسف خان گرفته و ابراءنامه از دعوی اهالی خوست فرنگ به دست آورده این مبلغ را به ایشان سپرد و جانبین را از راه مسالمت رجعت داده منازعت را به مضمونِ الصُّلْحَ

خَیْرٌ به صلح و صلاح قطع و رفع کرد و معروض حضور داشت و حضرت والا در روز شانزدهم مسطور جمادی‌الاولی این مقاطعت و مصالحت او را که اقرب به صواب بود و مستحن می‌نمود، منظور فرموده ارقام وصف کار او نمود.

تعیین جنس در عوض مالیهٔ نقد کافرستان

و هم در این ایام، از قلت بل عدم نقدین زر و سیم مسکوک و مروج در کافرستان و دچار زحمت و مشقت شدن مردم جدیدالاسلام کافرستان در ادای مالیات دیوانی خود حضرت اقدس والا از عرایض وقایع‌نگاران آن جبال و مأمورین خیرسگال دولت آگاه گشته، در روز هفدهم جمادی‌الاولی نظر ترحم و تلطف به سوی مردم ناتوان کافرستان حال مرسوم به نورستان، که به واسطهٔ قبول کردن دین اسلام و اطاعت و متابعت پادشاه مسلمانان این نام را دارا شدند، انداخته هفت طغرا منشور راحت و رفاهت دستور به نام مردم سکنهٔ مواضع شگل و کامدیش و کانتوز و پارون و واما و بادیل و پیج و اسمار و کچرو و دیوگل و ملدیش ارقام و با خامهٔ خاص امضا و مصحوب ملک محمدخان ارسال فرمود که در عوض مالیات معینهٔ نقدینهٔ خود قرار یک روپیه را یک چارک و یک پاو روغن زرد که هر سیری به وزن کابل سه روپیه و خمس یک روپیه به شمار آید به عمّال و مأمورین دولت داده در طلب روپیهٔ نقد عقب زحمت نگردند و مشقت نکشند و آن مردم وحشی جاهل ضال و مضل با آن که در ظاهر از بیم جان ایمان به خدا و رسول و دین اسلام آورده و در باطن هنوز ترک عقیدهٔ کفریت خود نکرده از تعلیمات و هدایات معلمین که از طرف دولت چنانچه گذشت مأمور تعلیم و تلقین امور مکلفهٔ شرعیهٔ اسلامیه به ایشان شده بودند، به اوامر و نواهی آئین اسلامی مستبصر و رهگرای شعایر و افعال و اعمّال اسلامیت نیامده بودند، از کوه صید خرس کرده و روغن گوشت و پیه آن را کشیده و با روغن زرد مخلوط نموده به کارکنان دولت و مصارف کارخانهٔ طباخی و آشپزی سلطنت همی‌دادند و همه از اظهار اسلامیت ظاهری ایشان و ادای کلمهٔ طیبه که به زبان می‌نمودند، پاک و حلال به شمار رفته صرف راتبه‌داران و ریزه‌خواران خوان احسان پادشاهی همی شدند و اثرات و نتایج آن در قلوب خورندگان آن روغن‌ها قساوت و نفاق تولید همی

یافتند.

پاسخ حضرت والا که در باب صحیفهٔ حاکم عشق‌آباد رقم فرمود

و مقارن این حال در روز چهارشنبه هجدهم جمادی‌الاولی، در باب نامهٔ حاکم عشق‌آباد که به خصوص تعمیر بروج و علایم مخروبهٔ سرحدات هرات و میمنه به حکمران هرات فرستاده و او آن را ارسال حضور داشته حضرت والا چنانچه گذشت نزد ویسرای کشور هندش فرستاده وعدهٔ ذکرش داده آمد به حکمران هرات ارقام رفت که: «مکتوب اول حاکم عشق‌آباد که در باب افراختن بروج فاصلهٔ سرحد و تعمیر مخروبهٔ آنها رسیده بود، نزد ویسرای کشور هند فرستاده شده تا کنون پاسخی از طرف او نرسیده و تا پانزده روز پس از این جواب او خواهد رسید. این مکتوب دومین او نیز ارسال هند می‌شود و حکمران هرات را ترقیم و تأکید نمود که از طرف خود تا وصول پاسخ ویسرای و هدایاتی که از حضور فرموده شود، جوابی به حاکم عشق‌آباد ننویسد.» از این‌جا دولت و ملت افغان و افغانیان را بایست که متشکر و ممنون ذات دانش‌سمات سعادت‌آیات اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی شده پیروی و اقتفای خیالات عالیه‌اش را نموده، از خداوند طول حیات و دوام سلطنتش را بخواهند و با خود تفکر نمایند که پس از استیلای دولت انگلیس در هند و سند و پنجاب و دیره‌جات و بنون و دامان و پشاور و غیره، امرای افغانستان تا کدام پایه مقید دام حیلت و سلطت انگلیسان آمده، ملت افغان و افغانیان اسیر سر پنجهٔ دساست و مستعمریت آنها شده بودند که با وجود حصار آهنین بودن مملکت افغانستان در بین مملکت هند و ممالک روسیه و احتیاج دولت انگلیس به تعمیر و تشیید این سدّ و حصار، پادشاه افغانستان نمی‌توانست که در باب تعمیر بروج فاصلهٔ سرحد مملکت خود جواب لا و نعم مأمور دولت روس را بنویسد و حالا دولت و ملت افغانستان در جمیع امور دولتی و ملتی با دول روی زمین از مجاهدت پادشاه ممدوح، آزادانه و مستحقانه مکاتبه و مفاوضه و معامله و مراوده می‌کنند و گهی ایشان را اسیر پنجهٔ مستعمرانهٔ دولت انگلیس نمی‌داند و دولت با خشونت و شجاعت و مستقل می‌شمارد.

به جور گرفتن افغان زن هزاره را

و هم در خلال احوالی که رقم شد، غلام‌حیدر نامی از قوم مصری‌خیل افغان از طرف حاکم و عامل پشت‌رود مأمور حکومت علاقهٔ تیمزان و میش هزاره شده، دختر مولوی نامی از مردم هزاره را به جور و اکراه در تصرف مخالطت خویش کشیده در خانهٔ خود برد و شوهر او که در ترکستان برای تحصیل امر معاش خود رفته بود، از راه مراجعت در موطن و مسکن خویش وارد آمده، هرچند فریاد زده و عرض کرده داد خواست کسی غورش ننمود و نیز محمدعلم و شادی نامان از قاطنین موضع بغنی خود را مهاجر قرار داده و با اهل و عیال و دواب و مواشی خویش از بین ناوهٔ میش عبور کرده و پنج هزار روپیه به میر محمدعظیم بیگ هزاره متوطن آن ناوه، خسارت و زیان رسانیدند و وارد جلگای تمزان از موطن هزارهٔ دایکندی شده، مزارع و مراتع هزارگان را به قهر و قسر و تغلب تصاحب کردند و محمدعظیم بیگ از زن مذکوره و زیان خود که کسی استغاثتش را نشنیده داد نداد و از مالیات دیوانی اراضی خود که در سالی هزار روپیه معین و مقرر و ثبت دفتر بود و تحصیلدار بولک روپیه‌گی با نایب خود نُه‌هزار روپیه بر او حواله کرده گرفته بودند، معروض حضور داشته داد خواست. و حضرت والا در روز بیست‌وسوم جمادی‌الاولی، به عبدالغیاث ابراهیم‌خیل حاکم و میرزا محمداسلم‌خان از سادات قزلباشیهٔ کابل، که سردفتر پشت‌رود بود، ارقام فرمود که: «عادلانه تحقیق و تفتیش نموده حقیقت را به راستی و مطابق واقع معروض دارند تا مراسم بازپرس به روی کار آمده مظلوم به حق خود واصل آید و ظالم کیفر یابد و اگر اغماض و لحاظ نموده حقیقت را نگار ندادند، دیگری مأمور تفتیش شده پس از ثبوت اغماض بر ایشان سخت مواخذه شده در تحت محاکمه و استنطاق و زجر و توبیخ خواهند آمد.» و این امر از کتب ثبت فرامین به دست نیامد که چگونه داد داده شد یا نشد ولیکن از این‌گونه زمین و ملک‌داران افغان و حاکمان و دزدان قوم اچکزایی و غیره بسی زنان و دختران مردم هزاره و اراضی و عقار ایشان، به تصرف آنان درآمده و حکومت بازپرس نفرموده موجب گم و فرارشدن هزارگان شد، چنانچه جابه‌جا از روی ثبت عرایض و فرامین ثبت شد و ضبط می‌شود

إن‌شاءَالله تعالی.

جشن لقب ضیاءالملّة والدّین

و مقارن این‌حال، روز بیست‌وچهارم جمادی‌الاولی با روز بیست‌وششم ماه اسد شمسی مطابق آمده قرار تعیین امیر مرحوم که این روز را در سنهٔ ۱۳۱۳ هجری برای جشن متفقیهٔ ملت چنانچه گذشت مراسم جشن بر طبق زمان حیات آن مرحوم از صرف شیلان و حلویات و آیین‌بندان و چراغان و تعطیل امور دولتی و ملتی و سور و سرور به پای رفته، اشتهاری انتشار داده شد که جشن اتفاق ملت را که جهت لقب ضیاءالملّة والدّین مرحوم قرار داده شده، دایمی و برقرار دانسته به مثابهٔ زمان حیات آن مرحوم معمول داشته به پای برند ولی نظر به مصارف زیاد این جشن و به روی روز آمدن جشن لقب سراج‌الملّة والدّین و جشن مولود ذات شاهانه که به روی کار آمده بودند و جشن‌های زنانه و میلاد شهزادگان که مکنون خاطر مِهرمظاهر و پیشنهاد ضمیر منیر خسروانه بود، و هنوز اقدام در آنها نشده بود جشن لقب ضیاءالملّة والدّین با صدور این اشتهار بر قرار نمانده چنانچه بیاید متروک گشت و چون نقش بر آب سریعانه گذشت.

شرارت اچکزاییان عمرزایی و میرزایی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، عطاخان سرکردهٔ دزدان و متمردین قبیلهٔ عمرزایی از فروع قوم اچکزایی که از پیش اشارت رفت، مفصلش این‌که قبیلهٔ مذکوره از قوام اچکزایی سکنهٔ صحرا و بیابان ریگ تابع قندهار، سر از امر و نهی و اطاعت پادشاهی باز زده گردن افراز تنمر و طغیان شدند و سردار نصرالله خان از عریضهٔ حکمران قندهار بر شرارت و بغاوت آنان آگاه شده ارقام کرد که: «چند تن از سرکردگان ایشان را گسیل کابل کند که مراسم بازپرس و تنبیه غافل و ارشاد جاهل نسبت به ایشان به روی روز و منصهٔ بروز آید.» و حکمران قندهار به ذریعهٔ مکتوب ایشان را امر احضار بار نموده ایشان رقیمهٔ او را وقع ننهاده، سر تنمر از جیب تمرد بر آوردند و او به فرمان والا چنانچه گذشبت طریق

حیلت برگرفته به توسط عبدالکریم خان حاکم گرشک که با عطاخان سرکردهٔ متمردین طرح محبت و مودت انداخته، او را با یک‌نفر پسرزاده و سه نفر خدمه‌اش به مهمانی دعوت کرده گرفتار و رهسپار قندهار ساخت و در زندان قندهار مقید و متوقف گردیده حضرت والا از عریضهٔ حکمران آن دیار ارقام و ایشان را طلب کابل فرمود و عطاخان از آمدن در کابل نظر به شرارت و قباحت افعال خویش سر باززده به زبان ضراعت و بیان انکسار و خجالت، از خوف این‌که در کابل کشته خواهد شد، معذرت خواسته اظهار اطاعت کرد که عیال و اطفال خود را طلب قندهار نموده به رسم گروگان اقامت ورزد و هنوز استدعای او محل قبول نیافته و هنوز راه کابل برنگرفته در زندان سیاست متوقف بود که فقیرمحمد نام بادین‌زایی با عده‌ای از اشرار میرزایی از راه خواهش طبیعت و عادت جاهلانهٔ جبلت خود، بر قریهٔ سپیدروان تاخته و سه تن را به خاک هلاک انداخته یک نفر را مجروح ساختند و مال و متاع اهل قریه را از نقد و جنس غارت و تاراج کرده با خود بردند و حضرت والا از عریضهٔ حکمران قندهار بر ماجرا آگاه گشته فرمان کرده که: «عطاخان را هم‌چنان مقید و محبوس نگاه داشته، عیال و اطفال او را در شهر آورده اقامت دهد و سرکردگان اشرار قبایل عمرزایی و با دین‌زایی و میرزایی را قرار امر سردار نصرالله‌خان گسیل کابل نماید که آتش فساد خاموش گردیده مردم از فتنه آرمیده گردد و اگر از پیش آمدن ابا نموده تمرد نمایند، بایست کرنیل عبدالغفار خان فوج سواره و پیادهٔ نظام گماشته ایشان را تنبیه و تهدید و سرزنش نماید که ذلیل و زبون گشته دیگر نتوانند که رقبهٔ متابعت از ربقهٔ انقیاد برآورده مرتکب فتنه شوند.»

عزم حضرت والا بر ترویج محصول لباس از داخل مملکت

و هم در خلال احوال مسطور، مردم هزارهٔ مالستان که مردم کوچی افغان از داخل شدن در موطن ایشان چنانچه گذشت ممنوع و قدغن گشته اقرار و التزام‌نامهٔ شرعیهٔ افغان کوچی را بر علاوهٔ اعتراف‌نامه‌ای که به حاکم غزنین داده و او ارسال کابل نموده بود به توسط مأمورین تحدید حدود مالستان که به امر والا در آنجا شده تعیین حدود کردند حاصل نموده با شش تخته شالکی مصحوب چهار نفر

وکلای خود گسیل کابل نمودند و حضرت والا آنها را پسندیده به عزم این‌که البسه اهالی افغانستان از داخل مملکت حاصل آمده از احتیاج و اشترای اقمشهٔ خارجه بی‌نیاز شوند، یکهزار و یکصد روپیه به هر چهار تن داده با ایشان مواضعه نهاد که هر یک تخته شالکی که در طول هشت ذرع کابل و در عرض نیم ذرع و ثمن یک ذرع باشد به یازده روپیه صد کشت ساخته و پرداخته با خود در کابل بیاورند تا شاید این صنعت قرار سابق که مردم هزاره آباد و معمور در موطن و مسکن خود بودند رواج یافته از احتیاج لباس بالاپوش و بالتو و غیره البسهٔ زمستانی مردانه بی‌نیاز آمده حاجت به پول نقد در خارج رفتن نشود و سهولت روی داده باعث ثروت افغانستان گردد. و این از سبب گوسپند نداشتن مردم هزاره که از تغلب مردم کوچی افغان دواب و مواشی ایشان رو به فقدان نهاد از قوه به فعل نیامد.

و در روز یکشنبه بیست‌وپنجم جمادی‌الاولی هر چهار تن وکلاء را سراپا خلعت عطا کرده منشور املاک و اراضی و مراتع و مزارع علاقه‌جات میرآدینه و زاولی و سلطان‌احمد و زرتک و پیک که یک فوج پیادهٔ نظام به اتفاق مردم دایه و فولادهٔ حجرستان در سنهٔ ۱۳۱۷ هجری به دولت داده بودند، به ایشان مرحمت و عنایت فرمود که به مردم مهاجر و ناقل افغان داده نشوند؟ ولیکن قاضی عبدالشکور خان این فرمان را در زاویهٔ نسیان نهاده مزارع بوم زاولی متعلق حکومت مالستان را با اراضی و مراتع سلطان‌احمد به مردم مهاجر داده، ازاین اقدام متعصبانهٔ او مردم قریهٔ سه‌پای و سه‌قول زاولی و زرتک و پیک که در سالی شصت و پنج خروار کابل غله به نام مالیه به دولت داده و می‌دادند در یأس و هراس افتاده با ارباب خود که موسوم به شاختو بود، فرار و جلای وطن شدند و از این کردار مأمورین دولت و تغلب مردم کوچی افغان و تصاحب مهاجرین و ناقلین در علاقه‌جات و موطن و مسکن مردم هزاره، رفته رفته مردم هزاره ضعیف و ناتوان شده از مالداری و ثروت و صنعت خود بازماندند و روغن که یک روپیه را پنج پاو و یک سیر کابل به روپیه و دوازده فلوس چنانچه گذشت بود و شالکی هشت ذرعی به چهار الی چهار و نیم روپیه خرید و فروش می‌شد، چنانچه در اواخر عهد ضیاءالملّة والدّین مرحوم که از پیش رقم شد، ده هزار روپیه به محمدنبی خان

مالستانی برای اشترائ شالکی قرار هر تخته به چهار و نیم روپیه از دولت داده شد و در این زمان که هنگام نگارش این واقعات و سال هجری به ماه شوال سنهٔ ۱۳۴۳ قمری و ماه ثور سنهٔ ۱۳۰۴ شمسی منصرم و منقضی آمده است، روغن قرار یک سیر کابل به هفده و نیم و هجده روپیه و شالکی پنج ذرعی به بیست و دو روپیه رسیده است که گویا از حسن سیاست حکومت و تعصب مأمورین دولت که از دَرِ مخالفت مذهب با مردم هزاره داشته و دارند این گرانی به روی روز آمده، مردمِ هزاره از مکنت و استعداد افتاده‌اند و از این به بعد امید که به توجهات جهان درجات شاهانهٔ امیر امان‌الله خان غازی که مبذول حال این مردم است، به زودی ترقی یافته از نیستی رو به هستی نهند.

ورود بزرگان قوم افریدی در ماماخیل

و هم دراین آوان دوصد تن از اعیان و بزرگان قبایل ملک دین‌خیل و قنبرخیل و کاکوخیل و قمر یا کمرخیل و غنی‌خیل و سه‌پای و شیرزایی همه از قوم افریدی سکنهٔ خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس راه تقبیل سدهٔ علیای این دولت برگرفته، چون وارد موضع ماماخیل از توابع جلال‌آباد شدند، از سبب مرض وبا که هنوز باقی بود، از کابل آمدن ممنوع گردیده، ایشان عریضه‌نگار حضور والا شده اجازت آمدن به پایهٔ سریر امارت خواستند و حضرت والا در روز بیست‌وپنجم مذکور جمادی‌الاولی برات یکهزار روپیه به نام خزانه‌دار جلال‌آباد برای‌شان ارسال نموده ارقام فرمود که: «ممانعت آمدن ایشان از کابل مرض وبا است و بس، اکنون بازگشته پس از رفع و قطع و زوال این مرض آدم ربا که از فضل خدا به روی روز آید، قرار عصر امارت حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم آمد شد خود را در کابل ممنوع نپنداشته ترک ننماید.»

شرح حال عبدالباقی خان داماد غلام‌محمد خان طرزی

و هم در این هنگام عبدالباقی‌خان پسر محمدزمان الکوزایی که نسبت دامادی به سردار غلام‌محمد خان متخلص به طرزی مرحوم داشت و در خاک دمشق شب و

روز به ذلّت و عسرّت می‌گذاشت و گل‌محمد خان و محمدزمان خان و حاجی عبدالخالق خان خسرزادگانش از راه حصول اجازت در کابل آمده قرین عزت و احترام گردیده، از جمله گل‌محمد خان پدرود جهان کرده و محمودبیگ خسرزادهٔ او با حبیب‌الله خان پسر گل‌محمد خان در این سال چنانچه گذشت از تلثیم سدهٔ علیا مستسعد آمده برای آوردن عیال و اطفال خود از دمشق در کابل مراجعت کرده بودند، عریضهٔ ضراعت مشحونی مبنی بر استدعای اجازت مراجعت، ملفوف محمودبیگ پسر سردار غلام‌محمدخان مرحوم که درآنجا رسیده و با خامهٔ سفارش در باب او به محمداسمعیل خان سفیر این دولت نگاشته نزد او ارسال داشته، او به حضور والا فرستاد و حضرت والا در روز سلخ جمادی‌الاولی بدو ارقام فرمود که: «پس از آمدن محمودبیگ و حبیب‌الله‌خان برادرزادهٔ او در کابل و شرفیاب بار شدن ایشان احوال خصال و افعال عبدالباقی را از ایشان پرسیده و علم حاصل کرده، بعد جواب او فرموده خواهد شد» و این عبدالباقی از عرض و استدعای محمودبیگ و توصیف او در کابل آمده و روز زیست به راحت و رفاهت به سر برده، در پایان کار به عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی مأمور قونسلگری مشهد مقدس شده از آنجا پس از چندی موقوف شده در کابل آمد که البته وقایع‌نگار عصر میمنت حصر امیر معزّی‌الیه اجراآت سیاسیهٔ او را ثبت و ضبط خواهد کرد.

آگهی دادن ویسرا امر تعمیر بروج فاصله را به حضرت والا

و از دیگر سوی مقارن این حال، ویسرای کشور هند در باب مکتوب مورخهٔ پانزدهم ماه ذیحجّهٔ سنهٔ ۱۳۲۰ هجری حاکم عشق‌آباد که تا کنون پنج ماه و پانزده روز از تحریر آن گذشته و در خصوص ستون‌های مخروبهٔ حد چارسونک و چشمهٔ گوگردک نگار داده نزد حکمران فرستاده و او گسیل کابل داشته حضرت والا چنانچه از پیش اشارت شد نزد ویسرای کشور هند ارسال داشته بود، در روز سلخ مذکور ماه جمادی‌الاولی از هند به ذریعهٔ مکتوب به حضرت والا آگهی داد که تلگرافاً به کرنیل وائت مقیم مشهد خبر داده و امر شد که خود او در هرات آمده سررشته و انتظام تعمیر استوانه‌ها را بنماید و حضرت والا از این اطلاع دادن ویسرا در روز هشتم جمادی‌الاخری چنانچه بباید به حکمران هرات آگهی و

دستورالعمل داد.

مکاتبهٔ سردار گل‌محمد خان و مستر دانلد انگلیس

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی‌که رقم شد، سردار گل‌محمد خان سابق حاکم ارگون و مأمور تصفیه و استرداد اموال مسروقه و منهوبهٔ مردم سرحدیهٔ تبعهٔ دولتین افغانستان و انگلیس چهارده فقره از تطاول و سرقت و غارت و چپاول مردم قوم وزیری و سکنهٔ علاقهٔ داور و مچکانی تبعهٔ دولت انگلیس، که نسبت به مردم خوست و نواح به روی روز آورده بودند، به مستر دانلد که از طرف دولت انگلیس چنانچه گذشت مأمور امر مذکور شده بود رقم نمود و در موضع مزدک واقع جبل نریزه از خاک مقبوضهٔ آن دولت نزد او که در آنجا اقامت داشت ارسال فرمود که: «اگر چنانچه بازپرس این فقرات چهارده‌گانه به روی روز نیاید، فایده و نتیجه از مأموریت ما و شما در اجرای این امر ممر متصور نیست و میسر نیامده ثمری نخواهد داد.

شرح شرارت مردم وزیری و داوری

و هنوز او پاسخ نداده بود که سردار معزی‌الیه به حضور والا معروض داشت برنگاشت که: «دولت انگلیس نمی‌تواند که سد رخنهٔ قتل و غارت نموده، عموم قوم وزیری خصوص اشرار قبیلهٔ مده‌خیل و مردم سکنل علاقهٔ داور را از فتنه و سرقت بازدارد و از طرف این دولت نیز در سرحد جدران به قدر لازم حارس و ملازم نیست که مانع از دستبرد و نهب و غارت آنان شود، ناچار مردم جدران در حراست مال و جان خود را زبون و ناتوان دیده ترک موطن و مسکن کرده و در خارج مملکت رفته پراکنده شده‌اند چنانچه در این ایام غلهٔ بسیاری از جدران با یک نفر دختر یکساله از خوست به سرقت و غارت بردند و از جملهٔ زنانی که در ماه محرم و ماه ربیع‌الآخر این سال از تبعهٔ این دولت اسیر برده‌اند هنوز پنج نفر را نگاه داشته نداده‌اند و اگر ذات شاهانه خود در این خصوص اقدام در مذاکره ننموده با ویسرا مکاتبه نکند، دعاوی و خصومات مردم خوست و جدران و ارگون به دو سال قطع و رفع نخواهد گشت، زیرا مردم اشرار تبعهٔ دولت انگلیس یومیه و

بر سبیل استمرار مباشر شرارت و مرتکب قتل و غارت شده و می‌شوند و بدون سیاست و ممانعت، ترک سرقت نکرده امور مخالفت و منازعت زیادت می‌گردد و آن دولت در عوض این‌که آنان را منع کرده از افروختن آتش ترک تاز و قتال و جدال باز دارد، اسلحهٔ جارحه و تفنگ به ایشان داده به جنگ ترغیب و تحریض می‌کند و به انواع تحریکات مدسسانه ایشان را بر فتنه می‌انگیزاند و رعیت و تبعهٔ این دولت از عدم سلاح و اسباب محاربت نمی‌تواند به مدافعت برخاسته ایشان را از دستبرد و حمله و یورش باز داشته سد راه قتل و غارت آنها شود. پس مال و منال و عیال و اطفال اینان را هر حین و آن که بخواهند برده و می‌برند.»

و حضرت والا از روداد خطرات مرقومهٔ سردار گل‌محمد خان به ویسرای کشور هند رقم فرموده در روز سلخ مذکور جمادی‌الاولی به سردار معزّی‌الیه نیز رقم نمود که: «از این رفتار و کردار منافقانهٔ اعداد اسلام بوده و هست که به تحریک بیگانه ترک اوامر و نواهی الهی و شریعت رسالت‌پناهی کرده، خانه و لانهٔ خود را برباد حادثات داده و می‌دهند و ممالک اسلام را داخل مستعمرات خصمای دین مبین نموده و می‌نمایند و عموم اسلام دستخوش استیلای اعدای آئین محمدی گردیده ذلیل و خوار و بی‌اعتبار شده‌اند و با این با وجودی که کتاب خدا در دست ایشان است و پیوسته نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و زکات می‌دهند و حج می‌گذارند و از جهاد در صباح و مسا بر زبان می‌رانند و خود را مسلمان می‌دانند و به جز این‌که خون و مال همدیگر خود را حلال دانسته در قتل و غارت یکدیگر اقدام کنند و دشمنان دین خود را جری و جسور و قوی بسازند و خود را گرفتار سرپنجهٔ اسارت نمایند دیگر کاری ندارند و از خواب غفلب بیدار نمی‌شوند تا باشد که از اسلام نامی نماند و اسلامیان از این افعال خود که در دنیا به روی روز آورده‌اند در عقبی به چاه ویل نگون‌سار افتند و حضرت رسول ایشان را از امت اجابتی خود نگفته ترک شفاعت معصیت‌شان کند. و اگر چنین نمی‌بود و اهالی اسلام از اخلاص و صداقت شاهراه مستقیم شریعت می‌پیمود و در اضمحلال یکدیگر نمی‌کوشید، انگلیس و غیره چگونه از مرکز سلطنت و دایرهٔ مملکت خود راه استعمار برگرفته از ثروت و مکنت خود اسلام قوی می‌گشت و ممالک اسلامیه را متصرف شده بر مرام واصل می‌شد زیاده چه تحریر و تقریر

نماید و کف تأسف و تحسر به هم ساید که به جز اندوه و غم چیزی به دست نیاید .فقط.» الحق که این نگارش والا بسی مؤثر و رقت‌آور و حزن‌افزا و تن کاه و جان‌ربا است و هر که از اسلام باشد و این مقاله بخواند خواهد گریست و تن به گفتار دُربار حضرتش خواهد داد و در نهاد اساس اتحاد و اتفاق خواهد نهاد و نتایج وخامت‌بار نفاق را خواهد دانست و ترک مخالفت و منازعت هم خواهد کرد و بر مرام دنیوی و اخروی نایل و واصل خواهد آمد و ترقی حاصل خواهد نمود.

وقایع ماه جمادی‌الاخری سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

مراجعت فیض‌محمد خان بابکرخیل

از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، فیض‌محمد خان پسر محمدشاه خان مرحوم، قوم بابکر غلزایی از متوطنی لمقان و مالک قلعهٔ بدیع‌آباد واقع آنجا که زنان اسیرهٔ انگلیسان را وزیر محمداکبر خان در سنهٔ ۱۲۵۸ هجری در آن قلعه جاداده و چنانچه در جلددوم گذشت، پدر نیکوسیّر خود امیر دوست‌محمد خان را به مبادلهٔ آن اسرا از قید دولت انگلیس نجات داده بر سریر امارت متمکن ساخت و از آن به بعد سلطنت در خاندان آن امیر کشور برقرار گردیده تا الآن پیهم سلطنت کرده و می‌کنند الغرض فیض‌محمد خان مذکور که از راه معاندت و بدخواهی دولت در عهد امیر عبدالرحمن خان تبعید و اخراج هند و دچار ذلّت و عسّرت روزگار شده بود، از عریضهٔ ضراعت مضمون و عهدنامهٔ اطاعت و متابعت مشحون و استدعای اجازت مراجعت معذرت مقرون خود، از تقصیراتی که نسبت به دولت کرده بود، معفو و در معاودت مجاز آمد و با هفتادو چهار تن اهل و عیال و اطفال و منسوبان خود در روز پنج‌شنبه سوم جمادی‌الاخری وارد جلال‌آباد شده به ذریعه عریضه اجازت تمکن در قلعهٔ مذکوره پدری خود که ضبط دولت شده بود و دستوری آمدن در کابل خواست که به هر کدام امر والا صادر گردد اقدام

نماید. و حضرت والا طلب کابلش فرموده در محلهٔ چنداول به خانهٔ سپهسالار حسین‌علی خان مرحوم جای اقامت داد و نوازش فرمود.

استدعای منصب سرتیپی نمودن محمدعظیم و محبوس شدن او

و هم در این ایام، محمدعظیم خان صدباشی از مردم فراهی، رضانامه از دو دسته پیادهٔ ساخلو که در تحت رایت قطب‌الدین‌خان که جدید به منصب سرتیبی چنانچه گذشت سرافراز و ممتاز گردیده بود حاصل کرده، ارسال حضور نموده به ذریعهٔ عریضه استدعای منصب سرتیب شد و شرحی از خدمات خود رقم نمود. و حضرت والا او را نظر به این‌که نزاع و انفاق و مخالفت در بین پیادگان ساخلو انداخته و به گوش راست‌نیوش والا رسیده بود طلب کابل فرموده در روز دوشنبه هفتم جمادی‌الاخری حبس و تسلیم کوتوال نمود و چهارساله تنخواهش را بازگشت و امر حصول کرد.

تعیین تنخواه اهالی پنجات‌خانهٔ تجارتی

و هم در این روز از تاریخ سلخ ماه جمادی‌الاولی، در ماهی سی و دو روپیه به نام مشاهره و تنخواه برای هر یک سید میرجان از سادات قزلباشیهٔ کابل و ملاّ فیض‌محمد و ملاّ درویش‌محمد و ملاّ احمدغوث و ملاّ دین‌محمد و حاجی عبدالرؤف و دیوان‌رامچند و بکونداس نامان از بازرگانان و تجار مسلمان و هندوی کابل، که مأمور پنجات‌خانهٔ تجارتی جهت قطع و فیصل مرافعات و خصومات و معاملات تجارتیه به زیردستی ملاّ غلام‌محمد خان پنجات‌باشی از قوم وردک مأمور شده بودند، معین و مقرر گردیده، در هفتهٔ دو روز که در ماهی هشت روز شود تعیین کار ایشان شد که در روز چهار روپیه مشاهرهٔ هر کدام ایشان به شمار آید و مجموع تنخواه سالانهٔ همگان با تنخواه ملاّ غلام‌محمد خان پنج هزار روپیه ثبت و دفتر تشخیص گشت، و نه نفر پیاده قرار مشاهرهٔ ماهی هشت روپیه و یک نفر دهباشی قرار ماهی روپیه، به زیر دست و امر هیئت پنجات‌خانه مأمور آمده تنخواه سالانهٔ هر ده نفر نه صدو هشتاد و چهار روپیه به حساب آمد و این ملاّ غلام‌محمد خان در عهد سعادت‌مهد امیر امان‌الله خان غازی از منصب پنجات‌باشی

دفعتاً پای ارتقا به سلم رتبهٔ وزارت نهاد که سوانح‌نگار این پادشاه خدمات او را اگر به دولت و ملت کرده و راه صداقت سپرده باشد ثبت و رقم خواهد نمود.

نگارش حضرت والا از وصول نامهٔ ویسرای به حکمران هرات

و مقارن این حال، از وصول نامهٔ مورخهٔ سلخ جمادی‌الاولی ویسرای کشور هند که در باب تعمیر بروج فاصلهٔ سرحد واقع حد چارسونک و چشمهٔ گوگردک و مأمور این‌کار شدن کرنیل وایت از مشهد رقم کرده بود و وعدهٔ ترقیم اطلاع‌دهی از آن به حکمران هرات داده آمد، به حکمران آنجا رقم فرمود که: «جنرال غوث‌الدین خان از زقوم‌خیل سکنهٔ لهوگرد کابل را که از میمنه جهت آغاز و انجام این امر در هرات خواسته است با سرهنگ محمود خان سرحددار و مقیم بندر چهل‌دختران مأمور کرده، صد تن سواره و صد تن پیادهٔ نظام با هر دو تن امر رفتن در موضع چارسونک و چشمهٔ گوگردک کند.» و هم نقل صحایف و مکاتبی را که در این باب و در خصوص قلت آب هری رود که در سال ۱۳۱۹ هجری از نباریدن برف و باران در زمستان و بهار به روی روزگار آمده انهار مغمور و مزارع معمور مطمور گشت و حکمران عشق‌آباد از خشکیدن زراعات مردم ترکمان تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود حمل قلت آب را بر بند بستن و فرو نگذاشتن مردم جلگاه و نواح هرات کرده و از سوء ظن او حضرت والا با ویسرای کشور هند از تاریخ روز نزدهم ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۳۲۰ هجری مطابق هجدهم فبروری سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی و بیست‌ویکم ماه جنوری سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی مطابق ماه شوال سنهٔ ۱۳۲۰ هجری و سیزدهم ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۲۱ هجری و یازدهم جولای سنهٔ ۱۹۰۳ عیسوی مطابق پانزدهم ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۲۱ هجری مکاتبه نموده بود، ارسال هرات فرمود که در وقت مذاکره جنرال غوث‌الدین‌خان و سرهنگ محمود خان آنها را مطالعه و ملاحظه کرده مقاوله نمایند که قطع و فیصل کار از روی حصول علم مطابق واقع انجام یابد.

شرح حال پسرزادهٔ خان جلال‌زایی

و هم در خلال احوال مسطور، محمدیوسف نام پسرزادهٔ گل‌محمدخان معروف به

خان جلال‌زایی از قوم اندر که پیرمحمد نام عم او در سنهٔ ۱۳۰٤ هجری چنانچه در جلد سوم رقم شد با دیگر رؤسا و سرکردگان و ملاّ عبدالکریم پسر ملاّ مشک عالم و عموم قوم اندر غلزایی تمّرد و طغیان ورزیده و در منزل شش گاو و دهنهٔ شیر و ارزو و شالیج از توابع غزنین با فوج قاهر دولت جنگیده و مخذول و منکوب و مغلوب و منهزم گردیده فرار وادی ادبار و با ذلّت و عسّرت روزگار دچار شده بود، نزد زوجهٔ احمدجان خان حاکم قلات که عمهٔ او بود آمده و نظرمحمد خان برادرزادهٔ احمدجان خان او را نزد جنرال شیرمحمد خان اندری در قلات حاضر آورده، چون بلا اجازت دولت وارد آنجا شده بود او را نزد خود نگاه داشته معروض داشت. و حضرت والا در روز هشتم مذکور جمادی‌الاخری ارقام فرمود که: «او را تحت حفاظت گسیل کابل و تسلیم کوتوال نماید.»

محبوس شدن هزارگانی که ملک ایشان به افغان داده شد

و نیز در تضاعیف واقعاتی که رقم شد، چند خانه‌وار از مردم هزاره که مزارع و مساقات و موطن و مساکن ایشان را قاضی عبدالشکور به افغان داده و ایشان با عیال و اطفال خود از زیستن در افغانستان مأیوس گردیده راه غربت و جلاوطنی جانب مشهد برگرفته بودند، در قرب کوسویه معروف به کوهستان گرفتار دست سرحدداران گشته در زندان هرات محبوس شدند و حضرت والا از عریضهٔ حکمران آنجا برحالت هزاره‌ها آگاه آمده در روز دوشنبه چهاردهم جمادی‌الاخری رقم فرمود که: «ایشان را هم‌چنان محبوس و مغلول گسیل بلخ و مزارشریف نماید که حکمران آنجا ایشان را رها و مزرعه داده و به فلاحت و زراعت تحصیل امر معیشت کنند و ایشان در آنجا فرستاده شده از عدم اعتنای حکمران ترکستان طریق فرار جانب چارجوی برگرفته از آنجا در مشهد مقدس رفته مسکن گزیدند و به تحصیل امر معاش به مزدوری و بینوایی پرداختند.

شرح حال سید محبوب‌شاه خان رساله‌دار

و هم در خلال احوالی که از پیش رقم پذیرفته آمد، سید محبوب‌شاه خان رساله‌دار به اتهام این‌که به واسطهٔ او مردم قزلباشیهٔ هرات مال و متاع خود را به عزم نقل

مکان و فرار در مشهد از راه خفاء حمل و نقل می‌دهند و هم به نام قطع حساب مسطری‌خانهٔ هرات در عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم چنانچه گذشت به حکّام و عمّال و ضبّاط هرات و بلوکات آن طلب کابل شده تا این هنگام به بیکاری صبح به شام می‌رسانید حکمران هرات شرحی از صداقت و اخلاص شعاری و خدمت‌گزاری او که در وقت فتح هرات به دست سردار عبدالقدوس خان میسر شد و حین آمدن سردار والاتبار محمدایوب خان از طهران در موضع منو و وقت بغاوت و شورش فوج پیادهٔ هزاری قوم اندر غلزایی و غیره به تقدیم رسانیده بود، معروض داشته یک یک برنگاشت. و حضرت والا وکیل او را که خودش قرار دهد در کابل جهت قطع حسابش منظور نموده از دروغ بودن حمل و نقل دادن مردم قزلباشیهٔ هرات جانب مشهد او را به ملازمت و خدمتش کمافی‌السابق برحال و در روز چهاردهم مذکور جمادی‌الاخری مرخص هرات فرمود.

شرح جور و ستم میرزا محمدقاسم خان در هرات

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، میرزا محمدقاسم خان سردفتر هرات که مأمور آنجا شده و از شرارت و حبس میرزا محمدهاشم‌خان برادر خود چنانچه گذشت از رفتن در آنجا ممنوع گردیده پس از دیرگاه باز مأمور شده در آنجا رفت، به مجرد وصول در هرات همان روش زمان شش‌کلاهی خود را در باب تجسس و تفحص کردن خانه‌ها و به دست آوردن کاغذها و سیاههٔ باطله‌های مأمورین دولت و کارداران و محصل گماشتن برمردم پرداخته، خلق را در شکنجهٔ عذاب و عقاب و ورطهٔ تشویش و اضطراب انداخت. و وقایع‌نگاران هرات نُه فقره از مظالم و جور و خودسری و زشت‌خویی و درشت‌گویی عادیهٔ طبیعیهٔ او که در کابل به اتفاق میرزا محمدحسین خان کوتوال و سردفتر سنجش به روی روز و منصهٔ بروز می‌آورد، به حضور والا رقم کردند، و حضرت والا که از حالت و خلق و طبیعت ناملایم او آگاه بود، در روز مذکور جمادی‌الاخری با خامهٔ تنبیه و تهدید نگار داد که: «باز در هرات رفتار و کردار زمان شش کلاهی خود را به یاد آورده اختیار ایذا و آزار بندگان خدا جل شأنه نموده‌اید؟ جواب تمامت فقرات را به

دلایل صحیح و درست مرقوم و معروض بدارید وگرنه سخت مواخذه شده در تحت محاکمهٔ بازپس می‌آیید.» که إن‌شاءَالله جوابی که او نگار داد در موقعش رقم خواهد گشت.

آهنگ فتنه کردن عبدالمجید خان محمدزایی

و هم دراثنای واقعات و مقالات مسطوره، عبدالمجید خان پسر سردار عبدالله خان ابن سلطان‌احمد خان ملقب به سرکار، پسر سردار محمدعظیم‌خان ابن سردار پاینده خان ملقب به سرفرازخان محمدزایی شعبهٔ بارکزایی که شرح حال نیاکانش در جلد اول و دوم این کتاب ثبت شد و فرار وادی ادبار و با ذلّت و غربت دچار بود، آهنگ التهاب آتش فتنه کرده با هفده تن سوار وارد علاقهٔ چخانسور شد و آخندزاده فقیرمحمد خان حاکم و سرحددار آنجا با محمدموسی خان الکوزایی که مأمور تصفیهٔ نزاع سرحدیهٔ آنجا چنانچه گذشت شده بود و اسدخان کمیدان نظامی و حسام‌الدین‌خان سرتیب پیادگان ساخلو و جمعی دیگر سر راه او را گرفته با هم محاربه آغازیدند و در پایان کار او را دستگیر نموده ماجرا معروض داشتند. و حضرت والا در روز پانزدهم جمادی‌الاخری ارقام فرمود که: «او را محبوس و مغلول در قندهار رسانیده از آنجا کرنیل عبدالغفارخان محبوساً گسیل کابل نماید.» و او پس از وصول در کابل از حبس رها و مشمول عواطف خسروانه شده در پایان کار به حکومت یکی از امصار ترکستان مأمور گردیده از آنجا قرب سه لک روپیه از مال دولت را برداشته، از راه خیانت و خسارت فرار اختیار کرد و در ممالک خارجه رفته به دست نیامد و دچار نقمت شد.

فسق و فجور بعضی از افغانان بارکزایی

و هم در خلال قتال و جدال عبدالمجید خان، عزیز نام بارکزایی زوجهٔ ملاّ عبدالحق نام قوم ناصری را به دام فسق کشیده و او را اغوا و به خود رام ساخته، از خانهٔ شوهرش به امید حصول کام و وصول به مرام به در آورده، لباس مردانه بپوشانید و موی سر و گیسویش را قطع کرده مانند کاکل مردان کوتاه نمود و دستار بر سرش بربسته طریق فجور برگرفت و او را با خود برده شش شب و روز

در بیغوله و کریوه به او به سر برده کام دل حاصل کرد و روز هفتم هر دو تن در باغ محمدافضل نامی گرفتار گردیده، شوهرش نزد عبدالغیاث، حاکم پشت‌رود عارض شده داد خواست و اظهار کرد که چون او را با مرد بیگانه در باغ مذکور و خلوت یافتم رخسار و بینی‌اش را به گزلک غیرت مجروح ساختم و او طرفین را مأمور محکمه شرعیه نموده عزیز از مخالطت با آن زن انکار آورده نزد قاضی اظهار کرد که در عرض راه با من دچار و همراه گشته، به مجردی که با هم داخل باغ شدیم گرفتار آمدیم و از خوف سیاست شریعت و حکومت ادعا کردم که او زوجهٔ خود من است و زن اعتراف نمود که خداوند مرا خجل و منفعل ساخت و حاکم صورت حال اظهار و گفتار هر دو تن را به امضای اهالی محکمهٔ شرعیه حاصل کرده، نقل آنرا ارسال حضور داشت و برنگاشت که: «قرار قاعدهٔ سی‌ویکم کتابچهٔ حکومتی بایست اهل چنین جنحه را محبوس و گسیل کابل نمود.» و حضرت والا در روز پانزدهم مذکور جمادی‌الاخری رقم فرمود که: «هر دو تن را با محضر و صورت حال شرعی ایشان که قاضی و اهالی محکمهٔ شرعیه آن را امضا کرده محبوساً رهنورد کابل سازد که قرار حکم شرع شریف کیفر داده شوند.»

طمع در زن اجنبیه کردن حاکم لمقان

و هم‌چنین در خلال احوال مذکور، عبدالاحمد نامی از قوم محمدخیل متوطن لمقان که یک نفر دختر وجیهه از مردم هزاره را به اسیری برده و او را متصرف شده بود و روز وصل و حصول کام با او می‌سپرد، محمداسلم خان حاکم لمقان که از تغییر محمدعمر خان قایم مقام محمدعلی خان سیقانی حاکم آنجا و جلال‌آباد، مأمور حکومت شده بود، وصف جمال و محراب ابرو و حسن رخسار و چهرهٔ ماه مثال او را از میرزا عبدالوهاب خان معروف به مرشد و دفتری لمقان که در پایان کار میرزا محمدسرورخان پسرش به مستشار وزارت داخله و وکالت آن و حکومت فراه نایل و واصل گردیده دارای نام و رتبه و مقام اعزاز و احترام شد که شرح حالش را سوانح نگار عهد میامن مهد امیر امان‌الله خان غازی ضبط تاریخ خواهد کرد، و محمدعلی‌خان نام، شنیده به وساطت هردو تن دلال او را از مالکش خواستار گشت و عبدالاحمد که او را در بر وصال کشیده کام حاصل کرده بود

زوجهٔ مدخولهٔ خود گفته از دادنش به محمداسلم خان سر باززد و هر دو تن فرستادهٔ حاکم او را تخویف و تحذیر کرده در یأس و هراس انداخته تا که چهل روپیه رشوت گرفته دست از طلب زن و زبان از رنج و تعب او بازداشتند. بعد با خود آن زن راه دلالی و نکوهیده‌افعالی کشوده و او را مژده و نوید از وصل حاکم داده وعده گرفتند که در شب کس فرستاده از خانه بیرونش کشند و در آغوش حاکم جای دهند. چنانچه ملک اکبر و محمدحسن و محمددین نامان از دزدان معروفه را، که با ایشان در سرقت شرکت داشتند، شب هنگامی در خانهٔ عبدالاحمد به آوردن آن زن گماشتند و عبدالاحمد آگاه گشته دزدان را از پیش برداشته ایشان اگر چه تیغ قتل و هلاک او را از نیام برآوردند، امّا کاری نتوانسته خائبانه راه خسارت در نوشتند و عبدالاحمد در بامداد نزد قاضی شده و اظهار ماجرا کرده داد خواست و گفتار و ادعای خود را بر دزدان گماشتهٔ میرزا عبدالوهاب خان و محمدعلی خان دلالان ثابت کرده ثبت کتاب نمود و در وقت مخاصمه و رفع مرافعه حاکم آن زن را که بدون دیدار به گفتار دل به وی باخته بود، با دیگر عیال و اطفال عبدالاحمد جاسرانه از خانه کشیده در لانهٔ ملک محمدعظیم نامی جای داد و در پایان کار دیگران را به خانهٔ خودشان رجعت داده معشوقهٔ خود را نزد خویش آورده، از راه وصل در بغل گرفته پیش کشید و نگاه داشت و عبدالاحمد در روز پانزدهم مذکور جمادی‌الاخری عریضه‌ای به ذریعهٔ پست ارسال حضور داشته خودش نیز از قفای آن در کابل آمد و تا چهارم ماه شعبان به درب بار و دروازهٔ خانهٔ هر کارداری که دانست از پاره‌خواران روزگار است چپ و راست دویده و روز ترصد و انتظار به سر برده و زحمت و مشقت زیاد کشیده چنانچه بیاید جوابی از حضور والا حاصل کرد که هیچ به کار نیامد و عبرت بد افعالان اهالی روزگار نگشت.

آتش به قورخانهٔ قلات افتادن

و از دیگر سوی به ساعت پنج پس از نصف‌النهار روز چهارشنبه شانزدهم جمادی‌الاخری آتش در قورخانهٔ قلات افتاده سه نفر قورخانه‌دار و پانزده نفر سپاهی از حرسه و پاسداران قورخانه محروق و مجروح و هلاک و مطروخ گردید.

نعش دو تن هلاک شدگان قورخانه‌داران را با نعش چهارنفر سپاهی محترقه از زیر خاک برآورده، جنازهٔ یک تن از قورخانه‌داران مهتلکه به دید نیامده معلوم نگشت و مفقود آمده یازده نفر از سپاهیان جراحت یافته که زنده بودند، بر بستر معالجت خفتند.

سرقت حارسان قورخانهٔ قندهار

و هم در خلال احوالی که رقم گشت، عبدالکریم و عبدالاحد نامان، از سپاهیان نظام، که مواظب کشک و حراست قورخانهٔ قندهار بودند، یک دیگ تریاک و شش عدد جوال و یک رشته ریسمان و طناب جوت را از قورخانه دزدیده گرفتار کشکچیان فوج پیادهٔ نظام از قوم نورزایی شدند و محمدموسی خان کمیدان فوج پیادهٔ نظام هراتی و شیرجان‌خان کمیدان فوج مذکور نورزایی نزد کرنیل عبدالغفار شده خواستار آمدند که چون عموم احاد و افراد سپاه نظام در روز ملازمت و خدمت دولت اختیار کردن خود عهدنامهٔ موثق به سوگند از ترک خیانت و جنحه و خیانت خود و اخلاص و صداقت خویش نسبت به اطاعت و متابعت دولت می‌دهند، این دو نفر را که از در نقض عهد مباشر خیانت و سرقت شده‌اند، به دست اعداد سپاه بدهد که در عبرت‌گاه به یاسا برسانند و او وعده به صدور امر والا داده معروض داشت، ولیکن اهالی سپاه معطل به اصدار امر و اجازت پادشاه نکرده، هر دو تن را در روز سوم از گرفتار شدن شان به سیاستگاه برده رجم و سنگسار کردند و پس از آن که حضرت والا از عریضهٔ کرنیل عبدالغفار خان چنانچه بیاید بر ماجرا آگاه گشته در روز چهارم شعبان با خامهٔ شکایت و اندرز و نصیحت از ترک در کار اقدام کردن خودسرانهٔ ایشان رقم و موعظت کرد.

شرح عریضه و فرستادهٔ رئیس‌المجاهدین

و مقارن این حال مولوی محمدکریم و عبدالمالک و سیف‌الله و مستولی و غلام‌نبی و ملاّ نعمان نامان، فرستادگان رئیس‌المجاهدین، به توسط ارباب غلام نقشبند خان مهاجر پشاوری با عریضه رئیس موصوف وارد جلال‌آباد شده عبدالکریم خان پسر سعدالدّین خان حکمران هرات که مواظب حکومت آنجا بود، ایشان را معطل و

ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در روز دوشنبه بیست‌ویکم جمادی‌الاخری ارقام فرمود که: «ایشان را به اعزاز و احترام در کابل نزد میرزا محمدحسین خان کوتوال گسیل نماید که سررشتهٔ جای و سرای فرودگاه و مصارف ایشان را به اسم مهمانی مرتب داشته، بعد آگهی داده بر طبق امری که صادر گردد با ایشان رفتار کند.»

شرح خیانت صاحبزاده بهاءُالدین و میرزا مهدی خان

و هم در روز چهارشنبه بیست‌وسوم جمادی‌الاخری از فوت حاجی عبدالهادی‌خان که رقم گشت و استدعای میرزا عبدالخالق‌خان پسر حاجی میرزا عبدالواسع خان قزلباش، که استجازت آمدن در کابل و قطع حساب خود کرده بود، صاحبزاده بهاءالدین خان و محمدزمان خان و محمداکبر خان پسر حبیب‌الله خان، از نبایر امیر اصلان خان جوانشیر و میرزا محمدنبی خان از کابل مأمور اقامت بخارا و فروش پوست قره‌گلی شدند و از جمله صاحبزاده بهاءالدین خان که به واسطهٔ صاحبزادگی خود در نظر فیض‌منظر حضرت اقدس‌والا نیکو می‌نمود، در پایان کار چنانچه بباید خیانت ورزیده و مبلغ گزافی از مال دولت را برداشته، از بخارا مرحله‌پیمای فرار شد و روی از سعادت و اطاعت دولت برتافته، از راه خسارت جانب دیگر ممالک شتافت و آن مبلغ را در کیسهٔ حرص و آز خود اندوخته، دین را به مزخرفات دنیا فروخت.

و هم میرزا عبدالحسین خان پسر حاجی عبدالهادی خان مرحوم در نزد سردار نصرالله خان مسلک تحریر اختیار کرده، سالک راه اخلاص‌شعاری و خدمت‌گزاری و نیکوکرداری گشت، چنانچه عموم ملت از راست‌کاری و درست‌گفتاری او خرم و رضامند آمده، نام نیک بر زبان سنی و شیعی و هندو و غیره گذاشته راه آخرت سپرد و محامد و محاسن رفتار به یادگار گذاشت و برخلاف او برادرش حاجی میرزا محمدمهدی خان به تحریک و استظهار سردار مذکور که با میرزا محمدحسین خان کوتوال در حین مفاخر و مباهی شدنش به منصب استیفای دیوان اعلی و اجاره گرفتن گمرکات ترکستان و غیره معاملات دولتی را که خسارت زیاد به دولت وارد آورد و پول هنگفت را در خزانهٔ حرص خویش فراهم نمود، طریق

معاندت و مغایرت برگرفته از میل خاطری که حضرت اقدس والا نسبت به او داشت، کینه و عداوت مکنونهٔ خاطر خود را ابراز نداده، حاجی محمد مهدی را به نوید و مژدهٔ معاونت و معاضدت خود که امور کشوری و دفتری به وی متعلق بود، مستظهر و قوی دل ساخته به روی کار آورد و او گمرکات ترکستان را به القای سردار معزّی‌الیه به عزم این‌که خیانت و خسارت مستوفی مذکور به روی روز و محل بروز آید، به افزودن مبالغ زیادی به اجاره گرفت و هر چند منسوبان و دوستانش او را از این اجاره گرفتن منع کردند به گوش قبول جا نداده تمام مردم قزلباش و اربابان هزارهٔ بهسود و منصب‌داران فوج پیادهٔ سفرمینا که هزاره بودند و علی‌احمد خان پسر خوش‌دل خان لوی‌ناب، قرار قاعدهٔ مرسومه دولت ضامن خسارات اجارهٔ او شدند. و از قضا جنگ عمومی بین‌المللی اتفاق افتاده از انسداد راه آمد و رفت مال‌التجاره در عرصهٔ سه سال مبلغ بیست‌وپنج لک روپیه در اجارهٔ او خسارت عاید گشت. و در عهد امیر امان‌الله خان غازی به مساعی میرزا محمود خان وزیر مالیه نصف بر حاجی میرزا محمدمهدی خان و نصف بر علی‌احمد خان که در اجاره با او شریک و هم ضامن شده بود، حواله شده، ضامنان از حوالهٔ تعداد مبالغ ضمانت خویش به رنج اندر افتاده خانمان‌ها برباد رفت و گدا و بینوا گشت و آنچه را که از حیّز توان حصول بیرون آمد شهریار ممدوح غازی معاف فرمود و حاجی میرزا محمدمهدی خان با مبالغی که نهفته بود، با اهل و عیال خود در مشهد مقدس رفته، تجارت اختیار و مظلمهٔ خلقی را بر دوش خیانت خود بار نمود.

تعداد کمبود منصب‌داران سپاه نظام هرات

و هم در خلال واقعات مسطوره، عریضهٔ سپهسالار فرامرز خان مشتمل بر سیاههٔ تعداد کمبود هشتاد و نه نفر منصب‌دار در افواج مقیمهٔ هرات، از کرنیل و جماعه‌دار سواره و پیاده به حضور رسیده، حضرت والا در روز بیست‌وششم جمادی‌الاخری، سیاههٔ او را که متضمن اسامی شایستگان اعطای منصب بود، نزد سردار نصرالله خان فرستاده نگار داد که: «از حضور اجازت و دستور اعطا و تعیین منصب هر یک را حاصل کرده، نزد سپهسالار فرامرزخان ارسال نماید.» و او درجات مناصب هشتاد و نه نفر را مرتب نموده و از حضور والا تعیین منصب هر

یک حاصل کرد و به نام هر کدام جداگانه بر سبیل رقم خدمت ارقام و با خامهٔ خاص خود امضا نموده در هرات ارسال داشت.

شرح سرقت و شرارت دزدان سرحد

و از دیگر سوی در خلال و تضاعیف واقعاتی‌که از پیش ثبت و رقم شد، به روز یازدهم جمادی‌الاولی این سال ۱۳۲۱ هجری مطابق چهارم آگست سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی، عده‌ای از دزدان قوم خروتی و مردم ننگهاری، به راه بلدی داودگی نامی، از قوم خروتی، بر رمهٔ ساکنین دیه ملاّ باغ، واقع علاقهٔ کرم که در مرتع سپیدکوه سرگرم چرایش بود تاخته، دو تن رمیار و شبان را مجروح ساختند و هشتاد رأس بز و گوسپند را به سرقت و غارت برداشته با خود آوردند.

و هم‌چنین در روز سوم جمادی‌الاخری سنهٔ [مشار]الیه هجری، مطابق بیست و هفتم ماه مذکور سنهٔ مسطور میلادی، دزدان خروتی و ننگهاری به سالاری محمد خان و عبدالرحمن و شین نامان، راه سرقت و غارت برگرفته، در وادی ملانه تنگی، واقع بطن سپیدکوه رسیده، بر عده‌ای از تبعهٔ دولت انگلیس که مشغول فراهم نمودن و گردآوردن چوب برای تعمیرخانه‌ها و عمارات خود بودند حمله کرده، شانزده رأس الاغ و یک طاقه لنگی و شش تخته کندری، که شالکی خود بافتهٔ مردم آن کوهستان است، به غارت برداشتند و رمه‌چرانان با مردم قوم طوری، از سکنهٔ دیهات موضع ملانه باغ، تعاقب دزدان نموده، با هم دوچار پیکار شدند. و شش رأس مرکب را به تغلب در دست استرداد و تصرف آورده، اکبرخان نام قوم خروتی، از دزدان را با دو میل تفنگ، اسیر و غنیمت گرفتند. و مستر واترفیلد انگلیس پلتیکل اجنت علاقهٔ کرم، به عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد، نامه فرستاده نگار داد که: «در یک یا دو سال گذشته چند بار و به تکرار، امر سرقت به روی کار آمد و مردم خروتی و ننگهاری، از توابع جلال‌آباد، بزها و گوسپندهای مردم طوری سکنهٔ علاقهٔ کرم را به سرقت، غارت کردند؛ و اهالی کرم راه انتقام برگرفته حملات چند بر مردم ننگهار نمودند، که از آن کردارها و رفتارها در سابق نگار و آگهی داده شده بود، که انسداد طریق ارتکاب تکرار سرقت دسته‌جات دزدان نمایید؛ و من مردم حمله و یورش آورندگان مردم کرم تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود را

که بر ننگهار تاخته بودند، زجر و توبیخ نموده، کیفر و مکافات دادم. و اکنون بایست دزدان را به دست آورده، جزا و سزای کافی بدهید که از سرقت و غارت و شرارت دست‌برداشته، عبرةً للناظرین شوند.» و عبدالکریم خان این رقیمهٔ او را با سیاهه اموال منهوبه و متلوفهٔ مردم ننگهار، که از دست مردم کرم به روی روز آمده بود، ارسال حضور نموده، حضرت والا نقل نوشتهٔ مذکورهٔ مستر واترفیلد را با سیاههٔ عبدالکریم خان، نزد سردار گل‌محمد خان، مأمور تصفیه و استرداد اموال مسروقه فرستاده، در روز بیست‌وهشتم جمادی‌الاخری ارقام فرمود که: «تفحص و تجسس و تحقیق و تفتیش و سنجش اموال منهوبه و مسروقهٔ طرفین از تبعهٔ دولتین را کرده و به مرکز حصول معلومات صحیحه رسانیده، کوایف را کما حقها معروض دارد.» و هم به عبدالکریم خان نگار داد که: «در پاسخ مکاتیب مستر واترفیلد از طرف خود بنویسد که: «نظر به تطاول و چپاول مردم کرم، حق مظلومیت به دست مردم ننگهار بوده است که به انتقام گراییده استقصاص ورزیده‌اند و طومار سیاههٔ خسارات و تلفات اموال تبعهٔ این دولت حسب‌الامر حضرت والا، نزد سردار گل‌محمدخان ارسال شد، که لوازم مرسوم بازپرس را رعایت کرده اغماض و لحاض نفرمایند.

وقایع ماه رجب سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری نبوی

انتشار اشتهار رفع مرض وبا

در روز بیست‌وششم جمادی‌الاخری، مرض وبا، که در روز بیست‌ویکم ربیع‌الآخر در کابل و نواح آن حادث شده بود، چنانچه از پیش اشارت رفت، رفع و دفع گردیده، در روز شنبه چهارم رجب از زوال این مرض هالک، که به فضل و مرحمت حضرت قادر ذوالجلال به روی روز آمده باعث ترفیه حال خلایق گشت، اشتهار برطرف شدن آن در تمامت ولایات و محال و بلدان و امصار انتشار و

توزیع یافت و از صحت و سلامت وجود مسعود سعادت‌نمود شاهانه و شهزادگان و ذکور و اناث خاندان شاهی، به عموم مردم لشکری و کشوری آگهی داده شد. و هم میرزا غلام‌حیدر خان، از فوت میرزا عبدالغفور خان پدر خود، که به مرض وبا وداع زندگی کرده بود، به نویسندگی کارخانهٔ چرم‌سازی و شراب‌پزی، که از راه تجارت در هند ارسال می‌شد، مأمور گشت و کارخانهٔ شراب‌سازی از عهد امیر مرحوم تا عصر سعادت‌حصر امیر امان‌الله خان غازی، برقرار مانده، نظر به حرمت تجارت آن به امر او متروک گشت. و هم کارخانهٔ چرمگری و بوت‌دوزی که باعث زحمت احاد و افراد ملت می‌شد، زیرا پوست خام گاو و بز و غیره را به بهای اندک و اکراه از رعیت دولت اشتراء می‌نمود و چرم می‌ساخت، به امر پادشاه رفاهت خواه متروک گردید.

مأمور شدن دابس و دانلس در هرات

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، کرنیل وایت انگلیس، که از مشهد مقدس به امر ویسرای کشور هند، چنانچه گذشت، مأمور هرات و تعمیر بروج فاصلهٔ سرحدیهٔ حدود چارسونک و چشمهٔ گوگردک شده بود، در هرات آمده، دچار تب و درد چشم گشت. و به ذریعهٔ عریضه از ویسرای اجازت رفتن در انگلند یافته، از گرفتار مرض شدن او، مستر دابس برتش قونسل سیستان با میجر دابلس مأمور کار مذکور آمد، که إن‌شاءَالله ورود او در هرات به موقعش رقم شده می‌آید.

مأمور مکتوب‌نویسی شدن سه تن نویسنده

و در روز هجدهم رجب، از عریضهٔ میرزا عبداللطیف، منشی حضور والا و سردفتر یک بولک از بولک‌های سه‌گانهٔ ادارهٔ تحریرات و دارالانشاء، میرزا صالح‌محمد خان پسر میرزا محمدطاهر خان، سابق سردفتر هرات، که سردفتری از توابع ترکستان را داشت، با میرزا محمدحسن خان پسر میرزا محمدیعقوب خان خوش‌نویس و استاد ادبیات ذات شاهانه، که در دفتر نظام روز نویسندگی به سر می‌برد، و میرزا شهسوار خان پسرزادهٔ ابو، که در اصل اسمش حبیب‌الله بود و از اصطلاح مردم

کابل که اکثر اسم را تغییر می‌دهند و به تصغیر یاد می‌کنند، او را ابو به الف می‌گفتند، در ادارهٔ تحریرات از کثرت کار مکاتبات، به زیردستی او و محرری مأمور شدند. و چندی هر سه تن در این خدمت روز به سر برده، چون به جز از تنخواه و مشاهرهٔ معین عاید دیگر نداشتند، از این‌کار کنار گزیده، به دیگر مأموریت نایل و واصل آمدند. و در این وقت چون تنخواه نویسندگان از ادنی و اوسط و اعلی، قرار امتحان و تعیین درجه مشخص و معین می‌گشت، سردار نصرالله خان را که امور دیوان و نویسندگان و عمّال و ضبّاط از عهد امیر مرحوم تا این زمان، به او مفوض و موکول بود، ارقام رفت که: «مشاهره و تنخواه سالانهٔ هر سه تن [را] قرار درجه تعیین نموده، فرمان بدهد که تا خدمت می‌کنند، از دولت ببرند.»

ارسال نمودن مأمورین دولت خیرات به حضور والا

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که رقم شد، اکثر از مأمورین دولت، که از صحت مزاج و هاج ذات شاهانه مبتهج و شادمان و متشکر بودند، و همواره از خداوند خواهان عدم سقمت وجود مسعودش بودند، از وصول اشتهارات دفع و رفع مرض مسری و مهلک وبا، و حصول علم به صحت طبیعت والا هر یک به قدر همت خویش، مبلغی به نام خیرات و شکریهٔ صحت ذات سعادت آیات فرستادن آغاز کردند. و از جمله میرزا محمدسرور خان سردفتر ترکستان، پنجاه روپیه به قاریان قرآن، که در روضهٔ متبرکهٔ شاه مردان، در وقت حدوث مرض وبا در کابل به ختم کلام مجید و فرقان حمید، برای طلب صحت ذات والا پرداخته و مواظب آمده عطا کرده، ده دانه طلای بخارایی که در این وقت هر یکی به بیست‌ویک روپیه ابتیاع و اشتراء می‌شد، ملفوف عریضهٔ خود، به نام تصدق، در روز نوزدهم رجب از مزارشریف به ذریعهٔ پست گسیل حضور نموده، منظور افتاد، و به ایتام و مساکین داده شد.

تعیین لباس رسمی شهزادگان در روز بار

و در روز دوشنبه بیستم رجب، شهزادگان والا حسب شریف نسب را، قرار

درجات معینه‌ای که از طرف دولت برای‌شان تعیین شده بود، فرمان لبس لباس رسمی روز بار اصدار یافته، نگار رفت که: «چون تا کنون لباس رسمی نداشتند و به لباس معمولی حاضر بار و شرفیاب حضور می‌شدند، پس از این بایست که شهزاده محمدعمر خان، کلاه مرسوم جدید افغانی، از پوست قره‌گلی بر سر نهاده، نشان مخصوص دولت را که محراب و منبر است، در آن نصب و لصق نماید؛ و کمر از لبس زرین اسباب طلا بر کمربند و پطلون از قماش پشمینهٔ نقرابی رنگ لیس زرین‌دار بر پا کشیده، بوت از چرم سیاه به پا کند و کریج دولتی بر میان آویخته، کرتی و کف و یخن، یا سیم زرین‌دوزی یا لیس‌دوزی، در بر نماید، و شهزاه امین‌الله‌خان کلاه از طرز مذکور، با نشان محراب و منبر بر سر گذارد و کمر لیس اسباب طلا بر میان بسته، کریج دولتی بر میان آویزد، و جار سرخ بر شانه آویخته، از رنگ گلنار کف و یخن یا لیس و چرمه‌دوزی یا سیم‌دوزی به تن بر کشد و پا در بوت سیاه و پطلون نقرابی رنگ لیس‌دار درآورد، و شهزاده عنایت‌الله خان، کلاه افغانی نشان محراب و منبر بر سر نهد و کمرلیس اسباب طلا با کریج دولتی بر میان بسته و بیاویزد و کرتی گلنار کف و یخن یا سیم یا لیس‌دوزی بپوشد و پطلون نقرابی رنگ لیس‌دار با بوت سیاه برپا درآورد، و شهزاده حیات‌الله خان کلاه افغانی که دارای نشان محراب و منبر باشد، بر سر گذارد و کمر لیس اسباب طلا بسته، کریچ دولتی بر میان بیاویزد و کرتی گلنار کف یخن یا سیم یا لیس‌دوزی در بر کند، پطلون رنگ نقرابی و بوت سیاه بپوشد و به این لباس رسمی معین، در روز بار، شرفیاب محفل حضور شوند. و از جمله شهزاده امان‌الله خان، که کودک و کوچک بود، مکلف به پوشیدن لباس رسمی نگشت.

جانب هرات حرکت کردن دابس انگلیس

و از آن‌سوی مستر دابس برتش و میجر دانلس، که در عوض کرنیل وایت چنانچه گذشت مأمور تعمیر بروج مخروبهٔ فاصلهٔ سرحد شده بودند، با پنجاه و شش تن سواره و پیاده و هفتاد و هشت رأس راحله از سیستان راه هرات برگرفته، در روز بیست‌ودوم رجب وارد کاریز و در روز بیست‌وسوم واصل کوسویه، معروف به کهستان گشت، و از آنجا رهنورد هرات گردیده، چنانچه بیاید، در روز سلخ رجب

به شهر هرات فرود آمد.

هدیهٔ لقب سراج‌الملّة والدّین

و هم در خلال احوالی که رقم شد، از نشان مکلل به الماس صداقت و لقب سراج‌الملة والدّین، که اعیان و بزرگان و زعمای ملت به ذات شاهانه دادند و نشر اشتهار و به پای رفتن جشن پرشکوه آن از پیش رقم شد، عموم سپاه از افسر و سپاهی، به شکرانهٔ این لقب میمون ضیاءبخش سعادت مقرون، تنخواه یک ماه خود را به نام هدیه و نثار به دولت داده، عرایض استدعای منظوریت آن را از بلدان و امصار و محال ارسال حضور داشتند. و حضرت والا از علو همتی که داشت از جمهور سپاهیان تفنگ دست را که در ماهی دوازده روپیه مشاهرهٔ هریکی از ایشان بود، نپذیرفته، در روز بیست‌وسوم مذکور ماه رجب اعلان و اشتهاری نگار داده امر طبع و انتشار فرمود و رقم کرد که: «افسران کریج بند، بیست و چهاری، که تنخواه یکسال خود را که نصف مشاهرهٔ معینهٔ یک ماه هر واحدی باشد، منظور و پذیرفتهٔ حضور دانسته، اضافه از آن چیزی و پشیزی ندهند تا پریشان نشوند، و این قبول کردن را عموم تنخواه‌داران کشوری، که یک‌ماهه مشاهرهٔشان پذیرفته آمد و افسران و قواد لشکری که نصف مشاهرهٔ یکماههٔ شان به محل قبول افتاد، حمل بر آن کنند که اگر پذیرفته و قبول کرده نمی‌شد، مایوس از عدم قبول آن گردیده خویش را مشمول الطاف و مبذول اعطاف شاهانه نمی‌پنداشتند و از امیدواری محروم می‌آمدند وگرنه این را هم قبول و منظور نمی‌فرمودیم. پس خود را همواره منظور نظر فیض‌مظهر سرکار ما پندارند و ذات شاهانه را به منزلهٔ پدر مهربان خود بشمارند.»

و چون در مبالغ شکریهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین مرحوم عموم ذکور ملت، قرار هر واحدی یک روپیه به کدخدایان و اربابان و ملکان و آقسقالان خود به نام هدیه چنانچه در جلد سوم به شرح رفت دادند، و اکثر را همان بزرگان و رؤسای قومی و ایلاتی چنانچه رسم ایشان است، که همواره به نام دولت و مأمورین آن و حکّام و عمّال می‌دهند، خودشان حیف و میل می‌کنند، سیزده لک روپیه به شمار آمده، حضرت سراج‌الملّة والدّین همه را صرف تعمیر رباطات شوارع و طرق فرمود. و

در باب هدیه و شکریهٔ لقب سراج‌الملّة والدّین خود، چون معلومات حاصل داشت که ثلث آن به دولت نمی‌رسد و همه را زعما و رؤسای ملت هضم می‌کنند، بر رعیت تکلیفی نکرد. و رعیت نیز اقدام در اتیان و ادای آن ننمود و پشیزی به این اسم و رسم به دولت نداد.

ورود مستر دابس انگلیس در هرات

و از آن سوی مستر دابس برتش و میجر دانلس که وارد کهسان شده و چنانچه رقم شده راه هرات برگرفته بودند، و وعدهٔ ذکر ورودشان در هرات داده آمد، به عمل ساعت چهار پس از نصف‌النهار روز چهارشنبه، سلخ رجب، وارد هرات گردیده، صد تن سوارهٔ نظام به امر سپهسالار فرامرز خان مراسم پذیره و استقبال ایشان را به تقدیم رسانیده، محترمانه در باغ شاهی فرود آوردند.

وقایع ماه شعبان سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

مسروق و مجروح شدن مال و خود مستر مور انگلیس

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، مستر مور نام انگلیس، از موضع شوسب، رهگرا و مرحله‌پیمای نصرت گردیده، در مواقع انجیر، عده‌ای از دزدان بر سرش ریخته، خودش را مجروح و مال و منالش را منهوب ساختند. و مستر دابس برتش قونسل سیستان قبل از آن که جانب هرات حرکت کند، با کبتان ریدی نام انگلیس از این قضیه به ذریعهٔ تلگراف به جنرال قونسل دولت انگلیس در مشهد مقدس آگهی دادند که مرتکب و مصدر این سرقت و غارت مال و متاع مستر مور و جراحت رسانندهٔ خود او، دزدان افغان بوده‌اند. و جنرال قونسل خبر تلگرافی آن را به فارسی ترجمه کرده نزد حکمران هرات فرستاد و نگار داد که: «ایالت کبرای خراسان، حکم اکید به حکام محلیهٔ مملکت و دولت ایران .نموده که

در دستگیر کردن و به تصرف آوردن اموال مسروقه جد و جهد بلیغ نمایند. وچون زبان دزدان افغانی بوده، و در وقت دستبرد و غارت با هم به لفظ افغانی تکلم می‌نموده‌اند، بلاشک و شبهه افغان و در خاک افغانستان‌اند. بایست آن مهربان نیز مثل ایالت کبرای خراسان، به حکّام محلیهٔ سرحد و سرحدداران افغانی احکام سریعه نمایند که سعی و کوشش کرده، دزدان و مال و اسباب مسروق را به دست آرند.»

و حکمران هرات ترجمهٔ تلگراف مستر دابس و کبتان ریدی را که جنرال قونسل انگلیس از مشهد فرستاده بود، با مکتوب مذکور خود او، گسیل کابل نموده، نقل آنها را جهت حصول علم و استحضار سپهسالار فرامرز خان بر اول و آخر قضیهٔ مزبوره به او داد؛ و سپهسالار سرحدداران را تأکید بر گرفتار کردن دزدان کرده به قونسل انگلیس در مشهد مقدس رقم نمود که: «از تبعهٔ دولت و سکنهٔ خاک مملکت افغانستان کسی این‌گونه جرأت و جسارت نمی‌تواند که قرار اطلاع‌دهی مستر مور که آگهی داده است بیست‌وپنج نفر سواره و پیاده از خاک افغانستان در خارج مملکت رفته، مستعد و آماده و مشغول مواظب دزدی و رهزنی شوند، مگر عطاءالله خان نام افغان، متوطن موضع کاه اوگل، از توابع اسفزار، که برای قطع حساب خود طلب کابل شده و از رفتن در کابل سرباز زده، از راه فرار با پسران و منسوبان خویش در سیستان و برجند رفته و اقامت گزیده، دزدی و رهزنی اختیار کرده است، البته دزد مال و جارح حال مستر مور او خواهد بود. چنانچه دو سه بار قبل از این عطاءالله خان مذکور، مال و متاع چند نفر از تبعه و رعیت دولت افغانستان را به سرقت غارت کرده و به شوکت‌الملک حاکم برجند از نهب و غارت او آگهی داده شده بود، که عطاءالله خان و منسوبانش [را] از قرب سرحد تبعید نماید، تا از کردار و رفتار ناهنجار ایشان، فتنه و فسادی به روی روز و منصهٔ بروز نیاید. و شوکت‌الملک سد این رخنه و چارهٔ این‌کار و سرقه را نکرد. اگر چنانچه حاکم برجند و قائنات جد و جهد کند و تحقیق و تفتیش نموده، بطالت و غفلت نورزد، مال مسروق مستر مور را از نزد عطاءالله خان و منسوبانش به دست خواهد آمد. و با این من نقل مکتوب شما را نزد سرحدداران افغانی فرستاده تأکید کزدم که هرگاه دزدان در خاک افغانستان به دست آمدند، گرفتار و

رهسپار هرات نمایند، که مراسم بازپرس از قوه به فعل آمده کیفر داده شوند.» و از این نوشتهٔ خود به حضور والا آگهی داده، حضرت اقدس والا در روز شنبه سوم ماه شعبان جواب مسطور سپهسالار فرامرزخان را که به جنرال قونسل نوشته بود پسندیده رقم فرمود که: «نیکو پاسخ داده‌اید.»

ملاقات دابس با حکمران هرات و سپهسالار

و از آن سوی مستر دابس برتش و میجر دانلس، که پس از این ماجرا چنانچه گذشت به عزم تعمیر بروج مخروبهٔ فاصلهٔ سرحد، موضع چارسونک و موقع چشمهٔ گوگردک، راه هرات برگرفته و در روز سلخ رجب وارد آنجا شده بود، در روز یکشنبه چهارم شعبان از دَرِ ملاقات نزد سعدالدّین خان حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان شده، یکَ دستگاه‌ساز فونیگراف، به نام ارمغان به قاضی سعدالدّین خان تقدیم کرد. و او که شخص عالم و فاضل و پارسایی بود و آلت سرود را شرعاً نکوهیده می‌شمرد، آن را نپذیرفته رد نمود. و سپهسالار از مشاهدت و استماع نواز و آواز آن که تا کنون در افغانستان آورده نشده و ندیده بود، به زبان تحیر به دابس گفت: شما همه‌کار را می‌توانید به جز این‌که مرده را زنده نمی‌توانید. و دابس پس از رد کردن قاضی سعدالدّین‌خان آن یا دیگر دستگاهی را که نزد میرزا یعقوب‌علی خان وقایع‌نگار دولت انگلیس بود، پس از آن که وداع کرده در فرودگاه خود رفت، نزد سپهسالار که از دیدن آن در تعجب و حیرت افتاده بود فرستاد و او پذیرفته، در ازای آن دو جلد پوستین کابلی و یک تخته پتوی کابلی و یک توب برک هزارهٔ دایزنگی، به مستر دابس عطا کرد.

داد دادن حضرت اقدس والا

و هم در روز چهارم مذکور ماه شعبان، حضرت والا از عرض و داد و استغاثت و فریاد عبدالاحمد نام، قوم محمدخیل، ساکن لمقان، که کنیز مدخولهٔ او را محمداسلم خان حاکم آنجا به جور و اکراه نزد خود برده و او عریضه‌نگار حضور شده و خود نیز از قفای عریضهٔ خود چنانچه گذشت در کابل آمده و وعدهٔ داد حاصل کردن او داده آمد؛ خود محمداسلم خان حاکم که مرتکب ظلم و جور

مذکور شده بود و قاضی لمقان را ارقام فرموده ماجرا از ایشان بپرسید که اگر راست باشد، حاکم را زجر و توبیخ و سیاست نموده کیفر دهد و الاّ هم‌چنان برحال حکومت خود باشد که إن‌شاءَالله راست و دروغ معروض داشتن حاکم و قاضی در موقعش رقم خواهد شد.

به تعویق افتادن پاسخ نامهٔ ویسرای

و هم در خلال حوادث مسطوره، ویسرای کشور هند، مکتوبی در باب تعیین خط و حد فاصل مواضع شمسی و تورخم، واقع بین نهر کابل و کوتل سه سوبی، به حضور والا فرستاده، استدعای اتمام و انجام آن کرد، و پاسخ لا و نعم این رقیمهٔ او از گرفتاری ذات شاهانه در مهمات کشوری و انتظامات لشکری و تأسیسات و تشکیلات امور سیاسیهٔ مملکتی در عهدهٔ تعویق افتاده نگار داده نشد و حکیم عبدالرحمن خان فارن اتاشی، از تعطیل و تعویق وصول جواب آن، به محمداسمعیل خان سفیر این دولت در هند نوشته، از نامهٔ مذکور ویسرای هند یادآوری کرد. و محمداسمعیل خان در روز شانزدهم رجب معروض داشته، حضرت اقدس والا در روز چهارم مذکور ماه شعبان رقم فرموده از مأمور شدن کمیسیون برای تصفیهٔ مذکور آگهی داد. که عنقریب وارد آنجا شده، با کمیسیون آن دولت که مأمور آمده است، تحدید و تعیین و تصفیهٔ آن حدود خواهد کرد.

و از دیگر سوی در خصوص سنگسار شدن دو تن سپاهی که از قورخانهٔ دولت سرقت کرده و فوج پیادهٔ نظام هراتی و نورزایی آنها را خود سر رجم کرده و کرنیل عبدالغفار خان ماجرا معروض داشته، وعدهٔ ذکر پاسخ رقم کردن حضرت والا داده آمد، در روز چهارم مسطور ماه شعبان، در جواب کرنیل عبدالغفار خان ارقام رفت که: «هردو تن ناسپاس حق نمک‌نشناس که دچار کیفر کار ناهنجار خود گردیده و کیفر دیده‌اند، بایست فوج هراتی و نورزایی از حضور اجازت حاصل کرده، بعد قرار امر حضور اقدام در قتل و رجم آنان می‌کردند، و حالا که از غایت و صداقت خویش، طریق کیفر دادن و به یاسا رسانیدن آنها را خود سر پیش گرفته سنگسار نموده‌اند، بعد از این چنین نکرده، بلااجازت حضور، به قتل و رجم جنایتکاران و جنحت‌ورزان نپردازند، که گویا سرکار ما را بی‌دخل می‌شمارند، و

این باعث جسارت و موجب صدور بسی قتل و غارت می‌شود.»

فوت محمد سرور خان فراری سمرقند

و مقارن این حال، محمدسرور خان، از چاکرانی که با امیر مرحوم فرار سمرقند شده و روز خدمت از آن‌وقت تا این هنگام به صداقت و اخلاص به سر برده، حکومت غوریان هرات داشت، از مرض سل، در شب ششم شعبان پدرود جهان کرده، از سرای فانی روی به‌دار جاودانی نهاد.

اظهار خیانت‌کارداران مهاجر نمودن قاضی عبدالشکور

و هم در اثنای حوادث و وقایع مسطوره، قاضی عبدالشکور خان سرپرست مهاجرین، که از عریضهٔ فتح‌الله خان ممیز حقوق گروه مهاجرین و ناقلین، که معروض حضور والا داشته، از جور و ستم مأمورین دولت چنانچه گذشت داد خواسته، و او مأمور ممیّزی شده بود، شرحی از خسارت و خیانت و بطالت و غفلت قاضی مذکور، چنانچه رقم شده آمد معروض داشته، و او آگاه شده نظر به خطیئات و سیئات خود، به مضمون، الخائن خائف، به یأس و هراس افتاده و قاضی سعدالدّین خان پدر خود را وسیلهٔ کار و ذریعهٔ دفع اضرار و شفیع کردار و رفتار ناهنجار خود، که به روی روز آورده بود، قرار داده، در هرات برای او نوشت که کارداران سابقهٔ مردم مهاجرین، از خورد و برد و جال‌سازی و دست‌بازی و غمازی و به روی کار آوردن بروات و حواله‌جات جعلی، که بسا به روی روز و صفحهٔ بروز آورده و خسارت زیاد به دولت رسانیده‌اند، با من سر معاندت و خصومت جنبانیده و مرا باعث استکشاف خیانات خود فهمیده اسباب بدنامی و خیانتکاری را برای من آماده و مهیا می‌سازند که مقهور و مغضوب و گرفتار شحنهٔ سیاست دولتم سازند، اگر بتواند از راه مهر پدرانه عزلم را از سرپرستی مردم مهاجرین از حضور والا به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت مضمون خواستار شود، تا شاید از این‌کار بر کنار گردیده دچار نقمت و گرفتار زحمت نیایم. و سعدالدّین خان پدر او که از حالت افعال و اعمّال پسر خود آگاه نبود، شرحی استدعا کرد که قاضی عبدالشکور مشمول عواطف‌خسروانه و مأمور هرات آید، که عوض

عبدالکریم خان برادر خویش، که مأمور حکومت جلال‌آباد است، در امور سرحدیه و اجرای کار حکومتی معاون و یاور من باشد. و حضرت والا از این عریضه و استدعای او در روز دوشنبه دوازدهم شعبان ارقام فرمود که: «کسی در حق کسی ناحق نمی‌تواند تهمت کند، تا عبدالشکور از کار مأموربه خود فارغ نشود، به دیگر جا مقرر نمی‌گردد، و دیگر پسران شما که در هرات‌اند، چون نوراحمد خان و محمدحسین خان و غیره، اگر مدعا و منظور از کمک و امداد در کار باشد، آنها با شما معاونت و یاوری می‌کنند که حاجت به عبدالشکورخان نیست.»

وصول نشان صداقت به سپاه هرات

و هم در خلال سوانح مذکوره، دو تن سواره از دستهٔ سواران نظام خاصهٔ رکاب شاهی، نشانها و تمغاهای صداقت را که در دارالضرب لطف و مرحمت شاهانه مسکوک شده بودند، برای آنانی که با دیگران در لقب سراج‌الملّة والدّین به حضرت والا شرکت ورزیده و برای عموم سپاه گسیل هرات شده بود، به فوج منصور نظام هرات رسانیده، ایشان یکهزار و پنجصد روپیهٔ کابلی به نام شکریهٔ این فراهم نموده و یکهزار روپیه به هر دو تن حاملان نشانها دادند، و دوصد روپیه به میر سرفرازخان، سردفتر پست‌خانهٔ هرات، که منشور نوازش ملاطفت دستور شاهانه را که در باب صداقت و اخلاص عموم عسکر صدور یافته و او به سپهسالار فرامرز خان رسانیده بود، به نام شیرینی عطا کردند؛ و هم سه صد روپیه به میرزا امیر محمد خان، سر کردهٔ پست‌خانهٔ آنجا موهبت نمودند.

سرقت دزدان قوم کاکر

و از دیگر سوی دزدان قوم کاکر، که عده‌ای از این قوم چنانچه گذشت، حدود آب‌قول، از اراضی و مزارع هزاره را متصرف گردیده، و مزارع واقع موضع آوی قوم مسکهٔ هزارهٔ جاغوری، از رعایای دولت را به تغلب تصاحب کرده بودند، آهنگ ایذا و آزار مردم هزارهٔ جاغوری از رعایای پادشاهی کرده، هفت رأس گوسپند و سه فرد گاو را از موضع پاسن قلندر هزاره از چراگاه به سرقت برداشتند

و در خانهٔ خود برده، پس از دو سه روز، سی تن از گروه کاکریان، تن به سلاح آراسته، سیزده رأس الاغ و پنج فرد گاو وهشتاد رأس بز و گوسپند را به غارت برداشته ساول نامی از مردم هزاره را از دم تیغ تغلب گذرانیدند، و مال و متاع خانه‌های هزارگان را تاراج نمودند. و زوار علی نام کدخدای هزارگان، نزد حاکم و اهالی محکمهٔ شرعیهٔ ارزگان شده و داد خواسته، اعلام شرعی حاصل کرد، که کاکرها حاضر آمده، رفع دعوی و مخاصمهٔ هزاره‌ها کنند و افغانان [حکم] قاضی را که حاکم نیز امضا کرده بود، وقع ننهاده حاضر نیامدند. بعد قاضی ماجرای مذکور را مشروح و مفصل به کاغذ رسمی مجله نوشته و امضا کرده به خود سلطان‌محمد خان حاکم سپرد که مراسم بازپرس و لوازم سیاست حکومت را به تقدیم رساند. و او عده‌ای از پیادگان نظام را مأمور احضار کاکریان کرده، افغانان از امر حاکم و قاعدهٔ حکومت سر باززده، به مجادله بر خاستند و سپاهیان خود را مغلوب شرارت ایشان دیده، بی‌نیل مرام مراجعت نمودند. و حاکم مجله را ارسال حضور نموده، ماجرا . و حضرت والا به ذریعهٔ منشور، صدق و کذب عریضه و مجلهٔ حاکم و قاضی را از قاضی عبدالشکور خان سرپرست مهاجرین بپرسید و او که در حقیقت و نفس‌الامر، معاون افغانان و معاند هزارگان بود، از آنچه که حضرت والا از پرسیده بود و پرسید، هیچ معروض نداشت و ننگاشت. چنانچه ثبت عرایض او و فرامین پادشاهی که در این امور از او استفسار شده بود، در دوسیه و ادارهٔ ضبط اوراق دیده نشد و به دست نیامد که ثبت و ضبط می‌شد.

رفتار و کردار افغان با مردم هزاره

و امری که در این هنگام، پس از ثبوت و اقرار خود سارقین در محل اجرای بازپرس و زجر و توبیخ و سیاست آمد، این بود که بازمحمد و شهباز نامان، از قوم افغانی علیزایی، شب در خانهٔ جمعه نام هزاره در آمده و خود جمعه از خوف گریخته، زوجهٔ او را به طناب ستم محکم بسته و شب را به راحت بی‌هراس به روز رسانیدند و دو فرد گاو او را برداشته با خود بردند. و چون از عرض و دادخواهی جمعه، احضار محکمهٔ شرعیه شدند، به سرقت گاوان و شب را با زن جمعه به سر بردن اقرار و اعتراف کردند. و قاضی به مضمون یؤخذالمرء باقراره،

هر یکی از دو تن افغانان ستمگار را هشت درهٔ تعزیر زده، قرار هر دره پنج روپیه، به نام زجر بالمال نیز از ایشان گرفته، مبلغ هشتاد روپیه جریمهٔ هر دو تن به شمار آمد.

و مقارن این‌حال و از قوه به فعل آمدن این تعزیر شرعی، کلبی و اکبر نامان هزاره، از ارزگان که موطن و مسکن ایشان را افغان گرفته بود، از راه تحصیل امر معاش و عزم بودوباش در حجرستان دایه و فولاده، که مردم افغان کوچی ملاخیل آن را تصاحب کرده بودند شده، و زوجهٔ گوهرنام هزاره نیز از خوف افغانان که مبادا او را به تغلب متصرف شده کنیز قرار دهند، با آن دو تن هزاره در حجرستان رفت و شوهرش از جایی که رفته بود، در خانهٔ خود حاضر آمده و زن خویش را ندیده، نزد حاکم و قاضی عارض و دادخواه گشت. و آنگاه که هر دو تن هزاره با زوجهٔ مذکوره احضار محکمهٔ شرعیهٔ ارزگان شدند، قاضی هریک از آن دو تن مرد را از این‌که آن زن با ایشان رفته بود، ده درهٔ تعزیر گمان فسق زده، در هر دره پنج روپیه مجموع یکصد روپیه با ده روپیه محصلی از هر دو تن بگرفت. چنانچه خود قاضی در عریضهٔ مورخهٔ هفدهم ربیع‌الآخر خود مرقوم داشته بود، که کسی بالای‌شان ثبوت خطای شرعی نداشت، دره زده جرم گرفتم. سه دیگر خداداد، نام قوم جلال‌زایی، در هزارهٔ قلندر چیزی گندم و نخود و جو و شصت روپیه نقد از خانهٔ یکی از هزارگان دزدیده و از عرض صاحب مال، حاکم او را احضار فرموده نزد قاضی فرستاد. و او در نزد قاضی اقرار بر سرقت خود کرده، قاضی اعتراف خط شرعی او را به امضای خود ارسال حضور نمود. و حضرت ارقام و بر قطع دست او احکام کرد و امر نمود که: «پس از صحت یافتن جرح دستش رها دهد.»

داد دهی حضرت اقدس والا

و هم در این ایام، سرقت دو رأس اسپ، که عوض‌علی نام چنانچه گذشت از روس‌ها دزدید به جماعه‌دار جمعه خان سرحددار داده بود، و اول منکر شده بعد اقرار نموده، بر جماعه‌دار مذکور، از اقرار خودش ثابت گشت. و حضرت والا از عریضهٔ حکمران هرات برماجرا آگاه گردیده، در روز هجدهم شعبان ارقام فرمود که: «جماعه‌دار جمعه خان مقر را با دزدان دیگر چون عبدالله و قباد و مؤمن نامان

که حمل سرقت شش نفر اشتر و فروختن آنها را بر جماعه‌دار مذکور کرده‌اند، اگر بر او ثابت کردند، ایشان را رها دهد و الاّ محبوس و گسیل کابل نماید.»

تعیین تنخواه عیال و پسران سردار محمدهاشم‌خان

و هم در این ایام از عریضهٔ مادر عبدالرحمن خان و خود عبدالرحمن خان و مادر محمداسمعیل خان و محمداسحق خان، زوجه و پسران سردار محمدهاشم خان مرحوم، که حضرت والا چنانچه گذشت، وعده تعیین و تعطیهٔ تنخواه به ایشان داده بود، ابواب ملاطفت و مرحمت و صلهٔ ارحامی به روی ایشان کشوده، در سالی سیزده هزار و دوصد روپیه برای مادر عبدالرحمن‌خان و شش‌هزار و ششصد روپیه برای خود عبدالرحمن خان و هشت هزار و چهارصد روپیه برای محمداسمعیل خان و چهار هزار و دوصد روپیه برای محمداسحق خان و سه هزار و شش روپیه برای محمدعمر خان که مجموع همه در سالی سی و شش هزار روپیه به شمار آمد، از این [تاریخ] به نام تنخواه معین و مقرر فرموده.

در روز نزدهم شعبان میر محمدحسین خان سردفتر تشخیص را رقم فرمود که به نام میرزا غلام‌حیدر خان که از تغییر میرزا خلیفه‌جی، مأمور مهتممی داکخانهٔ اسلامیه شده است، همه ساله حواله و برات بدهد که از ادارهٔ تحریرات حضور برای ایشان فرستاده شود، و غیر از این تنخواه که از این دولت مرحمت و عنایت گشت، در ماهی دو هزار و پنجصد روپیهٔ کلّه‌دار، از دولت انگلیس از جملهٔ ماهی چهار هزار روپیه چنانچه گذشت برحال گردیده از آن دولت داشتند.

ساختن نشان مخصوص پیشخدمتان

و در روز بیست‌ویکم شعبان، از در تمییز و تفریق معرفت برای پیشخدمات حضور و دربار معلی، امر ساختن نشان از نقره کرد و تعیین فرمود که نشان نایب پیشخدمت را به اندازهٔ حجم و بزرگی روپیهٔ سند مسکوک پنج روپیه‌گی، و نشان دهباشی را به قدر روپیهٔ کابلی شعاع‌دار بپردازند و در زیر آن ماهوت لاجوردی خیاره و کنگره‌دار بدوزند، که در ساعد دست راست خود نصب کرده، از دیگر خدمهٔ بار که همه لباس رسمی در بر می‌کنند، فرق و تمییز و شناخته شوند.

لشکر کشیدن و دعوی ناحق کردن محمدشریف خان مهاجر

و هم در خلال احوال مسطور، محمدشریف خان مهاجر، از قوم اچکزایی، که املاک علاقهٔ گیزاب هزاره را متصرف شده بود، قصد تصرف مزارع و مراتع خلج، از موطن هزاره کرده، بر سر غلام‌رضا بیگ پسر اسمعیل خان هزاره لشکر کشید و مقدار یکصد خروار کابل گندم و برنج سپید، از مال او را غارت کرده، او جرأت و اقدامی از خوف سیاست حکومت در مدافعت نتوانسته، عریضه‌نگار حضور شده، فرمان بازپرس از محمدشریف خان به صدور پیوست و غلام‌رضابیگ منشور والا را به محمدشریف خان نشان داد که شاید هراسیده دیگر اقدام در ایذاء جان و تلف مال او نکند. و محمدشریف خان، که حکومت را معاون خود می‌پنداشت، بر آشفته نزد ندامحمدخان بارکزایی، که از طرف قاضی عبدالشکورخان حاکم‌آسا در گیزاب اقامت داشت و حکمرانی می‌کرد شده، به ذریعهٔ محصل او غلام‌رضابیگ را در گیزاب حاضر آورد و یکصد نفر از مردم مهاجر قوم خودرا برای شهادت و گواهی دادن بر غلام‌رضابیگ فراهم‌کرده، دعوی آغاز نهاد که یک‌نفر از مهاجرین اچکزایی را در سنهٔ ۱۳۱۷ هجری به قتل رسانیده است و سه هزار روپیه قرار بیع سلم برای روغن و بادام به او داده‌ام، و غلام‌رضابیگ از این دعوی و حاضرآوردن شهود او در یأس و هراس افتاده عریضه‌نگار حضور والا شد. و حضرت والا در روز بیست‌وششم شعبان به ذریعهٔ فرمان ماجرا از قاضی عبدالشکورخان سرپرست مهاجرین بپرسید و هنوز اجرای دعوی در عهدهٔ تعطیل امروز و فردا بود، که غلام رضابیگ عرصه را بر خود تنگ و پای چاره را لنگ دیده، دختر خود را به پسر قاضی عبدالشکورخان نامزد کرد. و قاضی از این اقدام عاجزانهٔ غلام‌رضابیگ، محمدشریف‌خان را از دعوی ناحقش منع کرده باز داشت، و از پس این ماجرا و عجز غلام‌رضابیگ و نجاتش از دعوی محمدشریف خان، قاضی عبدالشکور خان معارضی در مقابل خویش ندیده، اراضی و عقار و مزارع و مراتع علاقه‌جات تاله و تابوت و چهارده خاک و می‌می و سرهنگان و کرکابه را از دست مردم هزاره برآورده، به افغانان مهاجر که املاک چوره و گیزاب را متصرف شده بودند، تسلیم نمود. و هزارگان که سرگرم زراعت و فلاحت و ادای مالیات خود بودند، از راه

قطع رجا مرحله‌پیمای جلای وطن شدند.

شرارت و قاچاقی مردم کوچی افغان

و از دیگر سوی در اثنای واقعاتی که به شرح رفت، شیراحمدخان برادر مسجدی خان بیات، ضابط بنادر و گمرکات طوایف کوچی افغان، که در موضع دیل، واقع علاقهٔ مقر اقامت حصول باج و خراج گزیده، از گماشتگان خود در معابر، مسموع گشت که قبایل بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین قوم ناصری و غیره، به قوهٔ اجتماعی کوچیده، از راه ناوهٔ قوم ترکی، مرحله‌پیمای بنون و دامان شده‌اند. از استمّاع این خبر، از موضع ویل رهسپر بندر موطن قوم ملک‌دین‌خیل واقع منتهای ناوهٔ ترکی، که متصل موطن قوم توخی غلزاییست شده در آنجا فرود آمد. و قرب دو هزار خانه از قبایل کوچی در موضع اسپیدار، واقع حد ملک مردم توخی وارد گردیده، شیراحمد خان بزرگان دیه‌نشین قشلاق‌گزین قوم ترکی را خواسته، ملاّ عبدالباقی و اکرم و سعیداحمد و عباس نامان را با محمدافضل خان علی‌خیل، فرع قوم سلیمان‌خیل، و سه طغرا فرامین پادشاهی که در دست داشت، نزد قبایل کوچی گماشت، و امر کرد که فرامین را به اعیان و بزرگان ایشان نشان داده، سیاههٔ جزو بار و بولک مال تجارتی را که با خود دارند، از ایشان بخواهند، تا اموال ممنوعه و قدغن دولتی، از بردن در خارج مملکت را باز گردانیده، از مال‌التجارهٔ غیر ممنوع باج و ساو داده و سند گرفته، آسوده حال جانب خارج رحل و ترحال کنند. و کوچیان قبل از وصول فرستادگان شیراحمد خان در فرودگاه ایشان، دهل کوفته سردار نام یاسین‌زایی و پردل و میر نام ناصری با قرب چهارصد نفر مرد مسلح، ایشان را از دور دیده و سر راه گرفته ایشان را از ضرب چوب و سنگ رانده عرصهٔ آهنگ‌شان را تنگ ساختند؛ و لنگی محمدافضل خان را از شانه‌اش برداشته با اکرم با خود بردند، و دیگران نیروی سخن بر زبان خود ندیده روی گریز به سوی عقب نهادند و در شب نظرمحمد خان مستأجر ناوهٔ ترکی، با سواره و پیادهٔ ایل و الوس خود، اطراف کوچیان را استحکام داده شب را به حراست به روز رسانید که کوچیان نکوچند و خراج گمرک را بدهند و ایشان دلیرانه کوچیده، شیراحمد خان و نظرمحمد خان و بزرگان و عموم مردان قوم ترکی، از راه راست

به یک‌طرف منحرفانه طی مسافت کرده و پیش رفته، بر سر راه عبور کوچیان استوار نشستند و کس فرستاده پیام دادند که پردل و سردار و چندی دیگر از رؤسای ایشان پیش آمده و فرامین پادشاهی را دیده و خوانده بر طبق امر و قانون معین و مقرر دولت باج و خراج داده رسید حاصل کنند. و ایشان قرب هزار و پنجصد نفر با سلاح حرب، جلو و عقب و یمین و یسار رواحل و کوچ خود را گرفته و بیرقها افراخته و دهل نواخته، سرگرم طی طریق شدند. و هر چه از عذر و لابه و پند و اندرز که از هواخواهان دولت شنیدند، به گوش قبول جا نداده، گفتند پس از این در علاقهٔ قوم ترکی نیامده از علاقهٔ قوم توخی عبور و مرور می‌کنیم و تعلق به جنرال شیرمحمدخان اندری مقیم قلات داریم، و به گفته و استظهار او، هر که نزدیک ما آید، هدف تیر تفنگش می‌کنیم. و از این‌گونه سخنان زشت و درشت و جواب مخالف سوال و مدعا سراییده، به نیروی لجاجت و جهالت گذشته، داخل علاقهٔ توخی شدند. و شیراحمدخان و نظرمحمدخان با تبعه و همراهان خود از یک طرف بار خانهٔ آنان تاخته، نه نفر اشتر را با بار بادام و یک نفر اشتر خالی از بار و چهار نفر آدم از دنبال کوچ‌های ایشان به دست آورده، ناکام بازگشتند. و چون در شب گذشته از کبتان محمدمحسن‌خان قزلباش، که با فوج نظام در علاقه قیام داشت، کمک خواسته بودند، او بیست‌تن از سواران اوزبکی را مأمور معاونت کرده، ایشان در این وقت به شیراحمدخان و نظرمحمدخان رسیدند، بعد فرمانی را که در باب کمک و امداد به نام جنرال شیرمحمد خان بود، مصحوب دو تن از این سواران، در قلات نزد او فرستاده و معاونت خواستند. و او تغافل ورزیده ترک یاری و یاوری و مظهر صدق قول کوچیان که گفته بودند ما به او تعلق داریم و به امر و گفتهٔ او هر که پیش آید هدف تیر تفنگش می‌نماییم، شد.

و روز دیگر به مجردی که خواستند حرکت کنند از جا برخاسته، چون اندکی از فرودگاه خود دور شدند، پردل و میر و سردار نامان، از ملکان و سرکردگان کوچیان، با بیست سواره و قرب پنجصد تن پیاده آهنگ استرداد آن ده نفر اشتر و چهار نفر آدم که به دست آمده بود کردند. و اینان از اخیر ناوهٔ ترکی تا ابتدای آن‌سوی آن که دوازده کروه مسافت است، به محاربت و مقاتلت طی طریق نموده، به وقت عصر در قشلاق محمدخیل قوم ترکی واقع بالا سرناوه رسیده فرود شدند.

و لشکر متمردین قبایل کوچی نیز از عقب ایشان وارد آنجا گردیده، با هم به جنگ گراییدند، و از وقت عصر تا نصف شب، با هم مصاف داده تا که هر چهار نفر دستگیرشدگان خود را به قهر و قسر در ربودند، و اینان تا بامداد حراست و پاسداری خود را کرده، چاشتگاه این روز، قرب پنجصد نفر دیگر از خیل کوچیان به کمک رسیده، شیراحمدخان سه‌نفر از علماء و ریش‌سپیدان اهالی قشلاق مذکور را سر راه ایشان فرستاده پیام داد که دستگیرشدگان خود را بردید دیگر چه مدعا دارید که در این‌جا پیهم آمده نشسته‌اید و ساعت به ساعت لشکر شما رسیده به شما ملحق می‌شود؟ ایشان پاسخ دادند که بارهای بادام و اشتران ما را پس داده، شیراحمد خان به ما سند مکتوبی بدهد که خیل‌ها و قبایل ملک پردل و ملک سردار و غیره را تجسس و تفحص کرده علم حاصل نمودم، مال‌التجاره و ممنوع با خود نداشتند که گمرک می‌دادند و شیراحمدخان پس پیام داد که خوب است آنچه مال تجارتی و ممنوعی داشته باشید، سیاهه و گمرک داده سند و رسید بگیرید. ایشان گفتند در هیچ سال خراج و گمرک نداده‌ایم اکنون نیز نمی‌دهیم، و این تکلیف را بر عهدهٔ خود نمی‌گذاریم و اشتران و بارهای بادام خود را می‌خواهیم، اگر سر باز زده نداده‌اید یا خود یا شما را به قتل می‌رسانیم و شیراحمدخان از مشاهدهٔ این‌حال و مسامعهٔ این مقال فوراً به ذریعهٔ مکتوب از کبتان محمدمحسن خان و سارجن محمد نصیرخان فوج پیادهٔ نظام پنجشیری، پنجاه نفر سوار و صد تن پیاده مددگار خواست و هم به مردم ناوهٔ کوچک قوم ترکی نوشت که عموماً به معاونت دولت برخیزند و از این نوشتهٔ او در وقت عصر مردم ترکی بلاسلاح در رسیده، ملایان را با کلام خدا نزد لشکر مردم کوچی فرستاده پیام دادند که ترک فتنه و فساد کرده راه خویش پیش گیرند و ایشان سوگند یاد نموده گفتند که سخن ما همانست که گفته‌ایم یا مال ما را بدهید یا ساختهٔ جنگ شوید. بعد شیراحمد خان و نظرمحمد خان و بزرگان قوم ترکی که با اعداد قومی خود دوصد و شصت تن سواره و پیاده در شمار بودند، ناچار گردیده آهنگ پیکار کردند و از عصر تا مغرب راه کارزار پیموده، در پایان کار لشکر قوم ناصری مغلوب آمده، پشت به جنگ داده هزیمت یافتند. و اسپ سواری شیراحمد خان از تیر تفنگ سقط شده و یک رأس اسپ از سواران تبعهٔ او با یک نفر مجید نام از همراهان نظرمجمد خان

به نوک شمشیر در پهلوی خود جراحت برداشت و دو میل تفنگ دنباله پر سه بست و یک میل تفنگ دهن‌پر رسالهٔ از افغانان به دست شیراحمد خان و همراهان او آمده، هنگام شام از جنگ فارغ گردیدند و شب را به حراست و هراس در قشلاق محمدخیل به روز رسانیده، بامدادان رهنورد قلعهٔ دولت، واقع علاقهٔ مقر گشتند، و در بین راه محمدعلی‌خان دهباشی با سی و دو نفر سوارهٔ اوزبکی، که راه معاونت برگرفته به سر وقت کار نرسیده بود، با ایشان ملحق و هم‌عنان مراجعت شده و محمدنصیر خان سارجن، کسی را به یاری نفرستاده تغافل نمود، و افغانان هم‌چنان منهزم و خائب و خاسرانه راه بازگشت درنوشتند. و شیراحمد خان از مقر تمام ماجرای مذکور معروض‌داشته برنگاشت که: در عرصهٔ سه روزی که مردم ناصری سرگرم محاربت بودند، ما را دچار و گرفتار پیکار ساخته، کوچ‌ها و احمال مال‌التجارهٔ ایشان از بندر گذشته، از دست بیرون شدند. و چون عدهٔ زیادی و از بین الوس خارج و دور بودند و بار زیاد داشتند و باید خراج و گمرک زیاد می‌دادند، به زبر دستی و تغلب، از دست بر آمده خراج ندادند، و اگر فوج پیادهٔ نظام به امر جنرال شیرمحمد خان که از او مدد خواسته شده بود می‌رسید، تا بندر سرحد و نقطهٔ اخیر خاک این دولت تعاقب، مبالغ بسیاری به دست می‌آمد و همین قبایل و اشخاص، در هر سال به همین منوال، مال تجارتی برده و می‌برند و از هند آورده و می‌آورند. و در سال گذشته از انواع مال‌التجاره، پنجصد بار برده، حرسهٔ بندر و پیادگان ساخلو با پنجاه‌باشی مقیم بندر درخت یحیی و بندر هجده‌غاله، احمال ایشان را دیده، پا به مهری داده‌اند. و امسال قرب یکهزار بار بادام و زیره و پشم و روغن و شیرین بویه و رودنگ و غیره اجناس را بردند، که مردم ترکی همه دیده، بزرگان ایشان استشهاد و خط داده‌اند و نوشته‌جات و شهادتنامه‌های آن مردم و خدمهٔ دولت را ملفوف عریضهٔ خود، ارسال حضور والا نمود. و حضرت والا در روز بیست‌وششم مذکور ماه شعبان، غلام‌حسین خان حاکم غزنین را با آن که آن مردم شریر از خط فاصل سرحد گذشته و شیراحمد خان نوشته بود، ارقام فرمود که: «خود بلادرنگ در آنجا رفته و کوایف را نیک معلوم کرده، معروض دارد.» و او نیز بر طبق شیراحمد خان از معلومات حاصلهٔ خویش نگاشته، مراسم بازپرس به روی روز نیامد؛ و قبایل کوچی جری و جسورتر شده، روز به روز، در شرارت

و جهالت خود افزونی دادند، تا کار به جایی رسید که هزارگان را ده و بیست نفر، به آتش زنده سوختند، و قرآن را که شفیع ساختند، نیز به آتش انداختند. برخلاف آن که قوم ناصر، درعهد ضیاءالملّة والدّین مرحوم نیز خراج نداده و از بندر گذشته، آن پادشاه قوم‌شناس سیاست‌آگاه، بنادر را استحکام داده، ایشان را از آمدن در افغانستان بازداشت و در خارج این مملکت دچار فلاکت شده، هر چند دادها زدند و فریادها برآوردند و عریضه‌ها و توبه‌نامه‌ها فرستادند، اجازت دخول چنانچه در جلد سوم گذشت در افغانستان نیافتند. تا که عهد و توبه‌نامه با قرآن شریف با زنان کهن سال، در ترکستان به حضور آن پادشاه فرستاده، و مبلغ زیادی به نام جرم حرکت خلاف خود اگرمرتکب شوند، به دولت داده، بعد اجازت یافته، نقض آن عهد و پیمان کردند.

وصول مأمور دولت روس در موضع خواجه چارسونک

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، مأمور دولت روس، که عزم تعمیر بروج مخروبهٔ فاصلهٔ سرحدیهٔ موضع خواجه چارسونک و چشمهٔ گوگردک چنانچه گذشت جزم کرده و به حکمران هرات آگهی داده بود، که از طرف دولت افغانستان نیز مأمور آید که تعمیر آنها انجام گردد و اگر حاضر نیاید، خود او منفردانه اقدام در انجام کار نموده اختتام خواهد داد، وارد موضع چارسونک شده و مأمور افغانستان [را] که استدعا کرده بود، در آنجا ندیده، از مجیدخان نام سرحددار این دولت، که در آن موقع داشت، پرسش وصول مأمور افغانی را نمود که کی حاضر خواهد آمد تا بالاتفاق تعمیر دوایر بروج فاصله به پای برده شود؟ و او که از حقیقت حال آگاه نبود و از وصول مستر دابس برای اجرا و انجام این امر در هرات آگهی نداشت، پاسخ لا و نعمی نداده و مأمور روس از عدم حصول جواب و وصول مأمور افغانی به حکمران هرات استکتاب نمود که شخصی را جهت تعمیر علایم مخروبه بگمارد؛ و اگر مأمور دولت افغانی از هرات نرسد، وی به کار پرداخته، در هرجا که علامهٔ فاصله برافرازد، بدون اجازت امپراطور روس، از موضع خود تغییر نخواهد یافت. و او که مکتوب وی را به میجر دابس انگلیس، که مستر دابس مأمور و وارد هرات شده بود، نموده گفت شما با کارکنان روسیه

مکاتبه و مذاکره در میان آورده، این‌قدر او را معطل بدارید که تا رسیدن مأمور افغانی، دست به کار ساختن و افراختن بروج نبرد و او پاسخ داد که حاجت به سوال و جواب و استکشاف نیست، زیرا در بین دولتین انگلیس و روس قرارداد چنان است که مأمور هریک ایشان پیشتر وارد سرحد شود، معطل به مأمور دیگری نکرده، علایم فاصله را افراخته بپردازد. بعد که مأمور آن دیگری وارد آید، نشانه‌ها [را] مشاهده و معاینه کرده، اگر در جای معین سابق‌شان باشد، فهوالمطلوب و الاّ آنها را برانداخته، در مواضع و مواقع سابقهٔشان برافرازد. و اکنون که مأمور روسی پیشتر حاضر آمده، اقدام در تعمیر و انجام منارات فاصله می‌کند، اگر در مواقع و نقاط سابقهٔ مندرجهٔ نقشهٔ تحدید حدود بودند، فَبِهَاالاِعْتِبَار، و الاّ به شما و ویسرای کشور هند می‌نویسم که شما به حضرت والاَ خبر بدهید که از طرف دولت انگلیس با دولت روس مذاکره و مکاتبه در میان آمده، علایم افراختهٔ به دست خود، خراب و در مواقع‌شان آباد شوند. و از این‌که کار را معطل بداریم، بهتر آن است که مأمور روس علایم را بنیاد و آباد کند، تا در ثانی اگر خلاف کرده بود، خودش خراب و آباد نموده، منفعل و شرمسار گردد. و حکمران هرات از این اظهار او که به منصفی چنانچه گذشت با دابس مأمور شده بودند، و از گفتارش چنان مکشوف گشت که گویا مملکت افغانستان از مقبوضات و مستعمرات دولت انگلیس است، که در تعیین نقاط فاصلهٔ سرحدیهٔ آن با هم قرارداد مذکور او را در بین نهاده‌اند؛ و در ظاهر اظهار منصفی خود را می‌کنند، نقل مکتوب مذکور مأمور روس را به بهانه [که] خطش خوب و خوانا نیست، به خط خود میجر دانلس حاصل کرده، ارسال کابل داشت. و اظهارات مذکورهٔ او را سراپا بنگاشت، و حضرت والا در روز چهارشنبه بیست‌وهشتم شعبان رقم فرمود که: «موسم سرما رسیده، فصل اعتدال هوا در نوردید. اگر برف افتاد، کار معطل می‌ماند و این چه ضرور است که ستونهای فاصله نخست در جایی ساخته و افراخته آمده، بعد در موضع دیگر تعمیر شود؟ از آنجا که دولت و مملکت افغانستان مستقل و مختار است و با دولت روس قراردادی در بین ندارد، بسی امور مخوفه به وقوع خواهد پیوست، مأمور افغانستان از راه تعیین حدود و حقوق مملکت و دولت متبوعهٔ خود با مأمور دولت انگلیس که از طریق منصفی پا نهاد آن سامان شده است، قبل

از آن که مأمور روس علایم را بر افرازد و کار را بپردازد بر سر موقع حاضر گردد، که:

سرچشمه شاید گرفتن به میل　　　چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

و برای جنرال غوث‌الدین خان، که جهت اجرا و انجام این‌کار چنانچه گذشت به امر والا وارد هرات شده بود، در ماهی یکهزار روپیه، به نام خرج سفر، معین و مرحمت فرموده، رقم کرد که: «با دابس رهسپار انجام کار شود.» امّا از آن‌سوی مأمور روسی قرار نوشتهٔ مزبورهٔ خود، از عدم حاضر گردیدن مأمور افغانی، مکث و درنگ نکرده، چهار دایره منار از موضع چارسونک تا موقع چشمهٔ خواجه گوگردک در مواضع سابقهٔشان برافراخته، راه مراجعت خویش پیش گرفت. و جنرال غوث‌الدین خان با دابس پس از عودت، وارد آن حدود گردیده و منارات را در مواضع معینهٔ سابقهٔشان دیده، بعد دابس به جنرال غوث‌الدین‌خان اظهار کرد که بروج مخروبه را تا حد اندخود بایست مشاهده نموده، سپس از آنجا همان طور که مأمور روسی علایم مخروبه را بدون حضور ما برافراخته است، به کار تعمیر پرداخته تا دهنهٔ ذوالفقار ساخته آید. و جنرال غوث‌الدین خان اظهار و آرزوی او را نپذیرفته، گفت بروج مخروبهٔ فاصلهٔ سرحد مرغاب تا دهنهٔ ذوالفقار ساخته و پرداخته شده، در اندخود رفتن اجازت دولت نیست. و حضرت والا از عریضهٔ حکمران هرات بر ماجرای مسطوره و اظهار مستر دابس آگاه گردیده، رقم فرمود که: «بروج حدود مرغاب را تا دهنهٔ ذوالفقارآباد کرده، بدون حکم ثانی جانب اندخود نروند.» و کار کردن و نکردن مستر دابس و جنرال غوث‌الدین‌خان و مراجعت ایشان إن‌شاءالله در موقعش رقم خواهد گشت.

تعمیر برج شمالی و حجرات خدمه‌نشین علیا و تعمیر عمارات حرمسرای اندرون ارگ

و هم در خلال این‌حال، حضرت والا که همت والا نهمتش مصروف تعمیرات عمارات جدیدهٔ اروپاویه و آهن‌پوش مصروف بود، درختان توت اندرون ارگ شاهی را که از حالت باغ بودنش، قبل از تأسیس و تعمیر ارگ تغییر نیافته، حایل

نظرانداز منظر کوه شیردروازه و با وجود سایهٔ زیاد که دایم مبسوط بود، چون حبس هوا نیز می‌نمودند، قطع فرموده، عمارت برج شمالی ارگ را با عمارات حرمسرای پادشاهی تغییر داده، به طرز موجوده آباد فرمود؛ و حجرات سمت مشرقی ارگ و حمام حرمسرا و دیوار سمت مذکور سراچهٔ باغچه را اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی از بن بر نداخته، وزارت مالیه و عدلیه و داخلیه و تجارت را در حرمسرای جای داد.

و هم حضرت اقدس والا، در حین تعمیر عمارت حالیهٔ برج شمالی که مذکور شد، حجرات خدمه‌نشین جانب شمالی ارگ را که همه سفلی بودند، سفلی و علیا قرار داده، حجرات زبرین موجوده، عمارت کرده، جای بودوباش خدمهٔ خاص[را] وسعت داد؛ و در عهد امیر ممدوح غازی، عمارت برج شمالی جای شورای دولت قرار داده آمد که إن‌شاءَالله از اجراآت امور سپه و اقتصادیه و تجارتیه و نظم و نسق مملکت و غیره امور مهمهٔ دولت و ملت، که از نتایج افکار صائبه و آرای ثاقبه هیئت شوری به روی روز آمده و فواید و ثمرات آن عاید گردیده است، وقایع‌نگار این پادشاه رقم خواهد کرد.

وقایع ماه رمضان سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

تعیین نواختن طبل در سحور ماه رمضان

قبل از رؤیت هلال ماه رمضان، حضرت والا از توجه خاصی که در راحت و رفاهت عموم ملت داشت، طبل‌های بزرگ در مواضع مستعدهٔ محلات شهر کابل قرار داده، برای ایقاظ روزه‌داران که بعضی از خواب گران بیدار نگردیده، از صرف غذا و شرب چای و دعای سحر محروم گشته، زحمت گرسنگی عاید حالش می‌گشت، امر کرد که قبل از سه ساعت از طلوع فجر طبل بنوازند که همه بیدار آمده به تأنی به طبخ مأکولات و تهیهٔ مشروبات و ادای دعوات پرداخته، در خواب

محرومیت نباشند. و هم جهت امساک از خوردن و آشامیدن در طلوع صبح کاذب، کشاد دادن توپ نوبتی معین فرموده، انسداد بارهای شهر را تا وقت کشاد دادن این توپ منع و قدغن نمود که مسافرین در زحمت نیفتند. چنانچه از شب غرهٔ رمضان این سال، این‌کار خجسته آغاز فرخنده‌فرجام جاری گردیده و دوام ورزیده تا کنون برقرار و برحال است.

مأمور شدن حاجی سردار عبدالله خان به حکومت ترکستان

و در روز یازدهم رمضان، میرعطا خان بارکزایی، سابق جنرال نظامی، که از سوء سلوک و جور و ستم و مصادرت و دختران احاد رعیت را به جور و اکراه گرفتن خود، محبوس و مال و ملکش چنانچه در جلدسوم ذکر شد، ضبط گردیده، از لطف خطاپوش اقدس والا از حبس رها شده بود، از تغییر سردار عبدالله‌خان توخی، به سرپرستی دفترسان و چهره مأمور گشت.

و در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان، سردار معزی‌الیه، از فوت سردار محمدعزیز خان ، به حکومت ترکستان مأمور و سرافراز گشت.

و هم در این روز، عموم منصب‌داران لشکری و کشوری و افتخاری را احکام شد که به جز در روز بار کلاه نشان‌دار بر سر نگذارند.

و هم در این روز، زکریا خان سابق مأمور پشاور، از حسن خدمت و ابراز صداقت خود که نسبت به دولت نموده بود، مأمور اقامت پشاور و تحویل‌داری اموال و اسباب اشترایی دولت و حمل و نقل دادن آنها جانب کابل آمد.

لقب مخصوص اهالی حرم‌شاهی

و در شب جمعه چهاردهم رمضان، حضرت اقدس والا هر یک از اهالی حرم محترم حرم احترام شاهی و بانوان خاص ظل اللهی را به لقب خاصی ملقب و مفتخر، به نام هر یک رقم جداگانه به امضای خامهٔ خاص قرار ذیل اعطا فرمود: والدهٔ ماجدهٔ شهزاده امان‌الله خان را رقم لقب علیاحضرت سراج‌الخواتین و خواهر محمدنادرخان را رقم لقب علیاجناب نورالحرم ووالدهٔ ماجدهٔ شهزاده عنایت‌الله خان را علیاجاه بدرالحرم و دختر سردار محمدابراهیم خان پسر امیر شیرعلی‌خان

مرحوم را رقم لقب علیارتبهٔ سترالحرم داده، عموم ملت را به ذریعهٔ اشتهار چنانچه بیاید، از این القاب ستوده آگهی و نگار داد که پس از این، چه جمهور انام و چه خود بانوان حرم حرم احترام، ایشان را به لقب یاد کنند و از جمله علیاحضرت سراج‌الخواتین، دوهزار روپیه به نویسندهٔ این رقم مبارک مرتسم، به نام شیرینی عطا کرده، دیگران مرحمت و احسانی که کردند، چون ثبت آن به دست نیامد، رقم نگشت.

در روز بیست‌وهفتم رمضان در ماهی دوصد و پنجاه روپیه برتنخواه محمداسحق خان که جدید از این دولت چنانچه گذشت معین شده بود، افزون گردیده اصل و اضافهٔ آن در ماهی پنجصد و پنجاه روپیه و در سالی شش‌هزار و ششصد روپیه در شمار آمد.

تعیین لباس نماز جمعه و عیدین

و در شب جمعه بیست‌وهشتم رمضان، منشور لباس رسمی برای ادای نماز جمعه به نام تمامت اهالی بار، از منصب‌داران لشکری و افتخاری کشوری، اصدار یافته، نمونهٔ ساختن آن از حضور داده شده ارقام رفت که: «مخصوص نماز جمعه و عیدین برای خود دوخته و ساخته در بر کنند، و اگر نساخته بودند، ثلث تنخواه یکسال خود را جرم تحویل خزانه نموده بعد بسازند.» و به جز از جزئیات مذکوره که قابل ثبت تاریخ نیستند و به مثابهٔ دیگر جزئیات غیر شایستهٔ تاریخ، که از ابتدای جلد سوم تا انتهای آن به امر اقدس والا، که خودش همه را سراپا از مطالعهٔ ساطعه گذرانیده و با خامهٔ خاص امضا و امر طبع می‌فرمود، در این جلد نیز نگار داده آمد، که کتاب به یک طرز و سلیقه بوده مخالف نیاید، رقم شده آمد، از روزه داشتن ذات شاهانه و گزاردن نماز تراویح، اگر واقعه‌ای در این ماه به روی روز افتاده بود، چون از مطالعه والا نگذشته، امضای حکمی نشده و ثبت نگردیده بود، به دست نیامد که ثبت و ضبط می‌شد.

وقایع ماه شوال سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

در روز شنبه غرهٔ شوال مراسم عید سعید فطر به عادت مستمره از ادای نماز و شلیک یکصدو یک ضرب توپ در عیدگاه و سی‌و یک ضرب در وقت ورود ذات شاهانه در سلام‌خانهٔ عام و جلوس بر تخت بار عام و صرف شیلان و حلویات و تعطیل دو روزه امور دیوان و عطای عیدی به پای رفت.

و در روز دوشنبه هشتم شوال از تغییر میرزا غلام‌محمدخان پسر غلام‌رضاخان وردک که مأمور حضور شهزاده محمدعمرخان که مادرش مقنعهٔ ادعای ریاست و بزرگی بر سر داشت شده و از سراسر رفتار و کردار مادر او علم حاصل نموده به حضرت والا آگهی می‌داد و چنانچه گذشت پس به حضور والا مأمور آمد، میرزا عبدالرزاق‌خان سردفتر میمنه که به فرمان طلب در کابل آمده بود، مأمور خدمت حضور شهزادهٔ مذکور شد.

عطای کمر مکلّل به جواهر به عبدالرحمن‌خان

و در روز چهارشنبه دهم شوال یک عقد کمر گل طلای مرصع و مکلل به جوار ثمین از حضور حضرت والا به عبدالرحمن پسر سردار محمدهاشم‌خان مرحوم اعطا و در هند برای وی ارسال شد.

تحدید حدود نمودن کرنیل مکمهان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که رقم شد، کرنیل مکمهان انگلیس، که به خواهش دولت ایران و رضایت حضرت والا چنانچه گذشت، ممیّز و منصف تحدید حدود چخانسور و سیستان شده بود، تعیین حد و خط فاصل را برخلاف نقشهٔ جنرال گولد اسمت، که در عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم، با سید نور محمدشاه خان صدراعظم و کارگزار دولت ایران کشیده و به امضا رسیده و ویسرای حالیهٔ کشور هند در مکتوب خود تصدیق صحت آن را کرده بود، از کوه

ملک‌سیاه تا بند کهک و از آنجا تا دیه عیدو، خط فاصل را مطابق و موافق نقشهٔ گولد اسمت قرار داده، از آنجا خط را قدری به جانب شمال مغرب مایل نمود و به دارازای رود سیخ‌سر برده، دیه تاج‌محمد و دیه گل‌شاه و دیه علی‌مردان را جانب خاک ایران گذاشت؛ و به تپهٔ قرقی واقع مسافت قرب پنج میل، در مغرب تخت رسانیده، از آنجا مایل به مغرب ساخته، به موقع شلغمی، که قرب دو میل و نیم طرف شمال تخت شاه واقع است برده، از آنجا به سیاه‌کوه کشید و از این تحدیدو تخطیط او دیه تاج‌محمد و دیه دوست‌محمد و دیه گلشاه و دیه علی‌مردان و برج میرگل و دیه پده‌ای و دیه بزی و دیه گرگری و تپهٔ کنیز و تخت‌شاه، که قرار نقشهٔ گولد اسمت از خاک افغانستان محسوب بودند، ضمیمهٔ خاک ایران شدند، و آخندزاده فقیرمحمدخان، با محمدموسی‌خان برای تعیین حدود نمودن مکمهان اعتراض کرده، مخالفت ورزیدن او را از نقشهٔ گولد اسمیت یک یک به وی بنمود و او در پاسخ ایشان گفت اگر قطعهٔ زمین نیزاری را به دولت ایران گذاشته‌ام، دیهات و قریه‌جات یارمحمد و جانی اسد و حسن خروت و گنگوزا و علی‌جنگی و تپهٔ شهربانو را با خرابه‌های کیله و بری و محی و رمرود را تمام ضمیمهٔ خاک افغانستان نموده‌ام. و این را گفته تکذیب صحت نقشهٔ گولد اسمیت و اظهار غلط بودن آن کرد و گفت گولد اسمت از سبب حایل بودن نیزار و آب و ممانعت ایرانیان پیمایش درست نتوانسته، این تحدید و تصفیهٔ من صحیح و درست است. و آخندزاده فقیرمحمد خان، نقشهٔ تحدید و تعیین حدود نمودن مکمهان [را] ارسال حضور داشته و حضرت والا آن را با نقشهٔ گولد اسمت مقابله و معادله فرموده، مواضع مذکوره و دیهات مسطوره را از خاک افغانی مجری و به خاک ایرانی ملصق و منضم دیده، نقل نقشهٔ گولد اسمت را در چخانسور آخندزاده فقیرمحمد خان فرستاده، در روز دهم شوال نگار داد که: «چون شما حاضر موقع و بر سرکار بودید، بایست تمامت کوایف را واضح و صریح و مفصل می‌نگاشتید، که حاجت به استفسار حقایق منافع و مضار کار نمی‌افتاد و اکنون ترک ارقام و ارسال به روی کار آوردید، از شما پرسیده می‌شود که مواضعی را که مکمهان به دولت ایران گذاشته است، اگر چه قرار نقشهٔ جنرال گولد اسمیت از خاک افغانستان و نو آبادند و بدین واسطه نام بعضی از آنها درج نقشهٔ گولد اسمیت نشده است، آیا در

این‌قدر سالها مالکین مواضع و مزارع مذکوره، مالیه و خراج ده کدام دولت بوده‌اند؟ و عمل و دخل آنها را عامل و ضابط افغانی می‌کرده یا ایرانی؟ و یا مردم متصرفهٔ آنها گاهی خود را محکوم ایرانی قرار داده و هنگامی افغان را متبوع و مطاع یاد کرده‌اند، و به هیچ یک از جانبین مالیه و خراج نداده‌اند و درگاه خواهش کارکنان این دولت، خود را رعیت و تبعهٔ دولت ایران و هنگام مطالبهٔ آن دولت، تابع و مطیع افغان وا می‌نموده‌اند. پس واضح بنویسید و از این‌که مکمهان می‌گوید که فلان فلان موضع را که به ایران گذاشته‌ام، فلان فلان موقع را به خاک افغان ضم نموده‌ام، آیا آنها در سابق مال ایرانی بوده و حالا او به افغانی گذاشته است؟ یا از سابق حق و خاک این دولت بوده‌اند و مالیه به این دولت داده‌اند؟ و اگر ملک ایرانی بوده و مالیه به او می‌داده‌اند و مکمهان آن را به ما گذاشته باشد و ما متصرف شویم، پس در این تبادل چه قدر نفع و چه قدر ضرر متصور است؟ و این‌که مکمهان اظهار عدم صحت نقشهٔ گولد اسمیت را نموده و نیزار و آب و منع ایرانیان را نسبت به گولد اسمیت حجت خود قرار داده، شما دلیلی اگر در رد قول او داشته باشید کدام است؟ بنویسید که دانسته شویم.»

خرگاه خواستن وقایع‌نگار انگلیس از حکمران هرات برای مکمهان

و هم در اثنای احوال مذکور، میرزا یعقوب‌علی خان، وقایع‌نگار دولت انگلیس، نام مکمهان را برده یک باب خرگاه از حکمران هرات، به عنوان اشتراء استدعاء نمود و او از خود نداشته از نوراحمدخان پسر خود یک باب خرگاه گرفته به او سپرد. و او پس از چندی یک دستگاه ساعت قاب طلای شکاری با یک میل دوربین دو چشمه، نزد او حاضر آورده اظهار کرد که کرنیل مکمهان در چخانسور به نام هدیه به آخندزاده فقیرمحمد خان داده که برای شما بفرستد، اینک فرستاده است و او نگرفته گفت خرگاه از نوراحمد پسرم بود، من نداده‌ام که تحفهٔ مکمهان را بپذیرم. بعد او به نوراحمد خان داده و پدرش آگاه شده بدو امر کرد که رد کند و سه بار میرزا یعقوب‌علی خان را خواسته و او فهمیده پیش نیامد تا که حکمران هرات معروض حضور داشت و حضرت رقم کرد که ساعت و دوربین[را] پس داده، به او بگوید که: «رسم مردم افغان نیست که چیزی به کسی داده عوض بستانند.»

تعیین کمیسیون برای تحدید حدود موطن مهمند

و مقارن این‌حال، حضرت والا، احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری را با سردار محمدعثمان کمیدان اعزازی و میرزا محمودخان اجیدن افتخاری، که در عهد حضرت اقدس والا به این منصب نایل و مفاخر و مباهی آمده بود، برای تصفیهٔ تحدید حدود سرحدیهٔ موطن قوم مهمند، که مأمور دولت انگلیس چنانچه از پیش گذشت در آن حدود آمده و حضرت والا وعدهٔ تعیین کمیسیون داده بود منتخب نموده، درروز شانزدهم شوال مأمور فرموده امر کرد که در روز بیست‌ودوم ماه مذکور، رهگرا و مرحله‌پیمای آن صوب شوند؛ و پنجاه تن سواره نظام از قوم صافی با یک نفر رساله‌دار و سه صد تن پیادهٔ نظام با سه نفر کبتان و یک نفر کمیدان، با ایشان تعیین رفتن نمود.

و هم در شانزدهم مذکور ماه شوال، از تغییر ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان سابق سرپرست مهاجرین، که از تغییر سردار گل‌محمد خان، مأمور حکومت ارگون شده بود، فیض‌محمد خان چرخی، سابق حاکم میدان کابل، به حکومت آنجا نامزد گردیده، دوست‌محمد خان به فرمان والا بلادرنگ آهنگ کابل نمود.

به دست آوردن محمد خوستی زوجهٔ غلام نام طوری را

و هم در خلال احوال مسطور، محمد نامی از مردم متوطن توابع و نواح خوست، مسمات خانم زوجهٔ مدخولهٔ غلام نام قوم طوری را از در مفاسقت با خود رام کرده و شب هنگامی او را از کرم و خانهٔ شوهرش گریختانده، در قلعهٔ ملی از قلاع خوست آورده مخفیانه جای گزیده، و شوهر او مکتوب حاکم را به نام عبدالرحمن خان حاکم خوست آورده خواستار زوجهٔ خود آمد. و عبدالرحمن‌خان زوجهٔ او را به محض ادعا نداده اثبات زوجیت خواست و محرومانه بدرقه با او همراه کرده، از خط فاصل سرحد عبره داد. و او بار دیگر مکتوب مستر واترفیل پلتیکل اجنت کرم را به نام عبدالرحمن‌خان حاصل نموده، با چهار تن از گواهان نکاح خود حاضر خوست شد. و قاضی خوست شهود او را که شیعه بودند و آن زن نیز شیعی و در تصرف سنّی آمده بود، قبول نکرده، حکم بر عدم صحت عقد نکاح او کرد و امر

نمود که شیربهای زن را به هرکه داده است، پس بگیرد و معترض زن نشود. و عبدالرحمن‌خان در پاسخ مکتوب واترفیل، از حکم قاضی نگار داده او را از مذاکره بازداشت، زیرا دانست که شوهر او نزد قاضی اقرار کرده بود که او را به ششصد روپیه خریده نکاح کرده‌ام و نگفته بود که شیربها داده نکاح نموده‌ام. و دیگر این‌که زن انکار از مناکحت او نموده در بستر شخص مسلمان سنی در آمده بود و گواه شیعی در این وقت به ضرر و زیان سنی، اگر چه به مذهب مهذب حقهٔ حنیفه استماع شهادت شیعی جایز است، شنیده نمی‌شد؛ و زنان و دختران شیعی خصوص مردم هزاره و طوری را بدون ایجاب و قبول مناکحت، در ملک یمین دانسته متصرف می‌شدند. و این امر را اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، از اتحادخواهی فرق اسلام از میان برداشته، کنیزان هزاره را آزاد فرموده بدون نکاح تصرف نمودن دختران و زنان هزاره [را] منع و قدغن فرمود.

و هم در این هنگام سعیداحمد خان پسر عبدالله خان ابن سردار میر افضل‌خان مرحوم که در طهران اقامت داشت، از آمدن سردار عبدالوهاب‌خان عم خود در کابل قرین اندوه گردیده، به ذریعهٔ عریضه و ارسال عهدنامه عفو تقصیر و اجازت مراجعت خواست. و حضرت والا در روز چهارشنبه هفدهم شوال با خامهٔ خاص به عبدالله خان کارگزار این [دولت] در مشهد مقدس، رقم کرد که: «به ذریعهٔ تلگراف به او آگهی دهد که اگر خیال آمدن در افغانستان داشته باشد، برای او مانعی نیست و امر کرد که یکهزار و پنجصد روپیه برای زاد و توشه راه معاودت از طرف دولت بدهد که به راحت و رفاهت طی مسافت کرده بیاید.»

و هم در این هنگام، از کثرت برف و شدت سرما، معابر و مسالک صورت مقابر و مهالک یافته موجب سدّ راه عبور پیادگان پست‌خانه و حاملین و ناقلین علوفه مأکولات و مرور قوافل و مسافرین گشت، و حضرت والا در روز بیست و یکم شوال، تمامت حکّام را به ذریعهٔ منشور امر و احکام کرد که: «هر کدام از ایشان راه حد و متعلقهٔ حکومت خود را به توسط اعداد رعیت محکومهٔ خویش از برف پاک سازد، تا عبور و مرور قوافل و مترددین مسدود نبوده، عسرّت عامه به روی روز نیفتد.» و این امر مرسوم گردیده، همه‌ساله پاک کردن طرق و شوارع بر عهدهٔ رعیت قرار گرفته موجب ایذای ایشان و راحت و رفاهت مسافران آمد.

جور و ستم قاضی عبدالشکورخان

و مقارن این‌حال ملاّ محمدقاسم و عبدالمحمد نامان، مفتیان محکمهٔ شرعیهٔ هزارهٔ دایزنگی، از جور و ستم قاضی عبدالشکورخان سرپرست گروه مهاجر و ناقل افغان، که املاک علاقه‌جات تاله و تابوت و چهارده‌خاک و چارشینه و کرکابه و تمزان و غیره را از مردم هزاره گرفته چنانچه گذشت به افغانان داد؛ و هزارگان مأیوسانه راه فرار جانب وادی گمنامی برگرفته از این مملکت بیرون رفتند، شرحی معروض داشتند و حضرت والا در روز بیست‌ودوم شوال استفهاماً به قاضی عبدالشکور خان رقم فرمود که: «اراضی و عقار و موطن و مسکن هزارگان آن علاقه‌جات را که به افغان داده، چرا به دیگر مواضع و مراتع نداده است که فرار وادی ادبار شده‌اند؟» و او که جوابی نداشت هیچ ننگاشت و از هزارگان کسی از غایت یأس، عارض نیامده داد نخواست، و مراسم بازخواست به روی روز نیامد.

جور مأمورین دولت بر مردم هزاره

و نیز از عریضهٔ آن دو تن مفتی به مسمع فیض مجمع اقدس والا رسید که: «علی‌محمد نام حواله‌دار، از سپاهیان تحت امر عبدالرحمن خان گدام‌دار مقیم غاف، با بیست تن از پیادگان نظام و ده تن هزاره از پیادگان گدام و انبارخانهٔ غلهٔ تحت حفاظت عبدالرحمن مذکور، هشتاد و دو خروار کابل غله و یکصد خروار کاه برای مصارف زمستان صد تن سپاهیان نظام مقیمهٔ غاف به نام تحصیلدار بولک‌لک روپیه‌گی هزارهٔ دایزنگی و دایکندی، حواله حاصل کرده و از کثرت برف و شدت سرما که مانع حمل و نقل کاه و غله گردیده است و از انسداد طرق و اشتداد عبور از جبال شامخه، رسانیدن آن در غاف متعسّر بل متعذّر می‌نمود، ایشان قرار چارکی یک روپیه و سیری چهار روپیه و خرواری سه صد و بیست روپیه عوض غله؛ و قرار سیری یک روپیه و خرواری هشتاد روپیه عوض کاه، از ضعفای رعیت به جور و اکراه گرفتند. که مجموع همه سی و سه هزار و ششصد روپیه در شمار آمد؛ و برعلاوهٔ آن در هر قریه و قشلاق، گوسپند ذبح کرده و سیرهای روغن صرف نموده و مهلتانه‌ها گرفته، در حصول این مبلغ اعداد رعیت را به آتش جور

کباب کردند. و نیز دو تن محمدسعید و محمدزمان نامان مهاجر، دوصد و بیست خروار غله از بابت جیرهٔ مهاجرین حوالهٔ قاضی عبدالشکورخان را به نام عبدالرحمن‌خان مذکور، که در فوج نظام آنجا منصب صوبه‌داری نیز داشت حاصل کرده، قرار سیری دو و نیم روپیه که مجموع بهای آن چهل و چهار هزار روپیه در شمار آمد، با خرج و مهلتانه از ضعفای رعیت گرفتند.

و هم آقامحمد نام سپاهی با یک نفر عوضی از سپاهیان تحت انتظام صوبه‌دار نورالله خان، مقیم غاف، از راه حصول رخصت در خانهٔ خود رفته و در وقت مراجعت تاکوتل واقع بین اشکارآباد و تاله طی مسافت کرده، در آنجا مفقود شدند. و صوبه‌دار نورالله خان تمامت دربانان هزارهٔ سه‌پای دایزنگی را محبوس نموده، از ایشان خواستار آن دو تن سپاهی گشت و زجرها و توبیخ‌ها از قوه به فعل آورده، مبلغ‌ها به رشوت گرفت. و اعداد رعیت از بیم بازپرس و سیاست پادشاهی، پس از برخاستن برف، راه تجسس برگرفته و تمامت کوه و کمر و مغاره و بن سنگ و جاهای فراخ و تنگ را جسته، هر دو تن را در بن و پناه سنگی در حالتی یافتند که از سرما قالب از روح تهی کرده و با کمر بسته و نان بر توبره پشتی بر پشت انداخته؛ و هم‌چنانکه با سلاح خود نشسته، دست از جان شسته، خشک و قاق گشته‌اند. و صوبه‌دار نورالله خان که هزارگان را به داد و فریاد و فغان آورده بود، از مشاهدت این حالت دیگر اربابان را از حبس رها داده، از جمله کلب حسین نامی را در زندان و توقیف خانهٔ جور و اعتساف واقع غاف بداشته است.» و حضرت والا از مطالعهٔ این عریضهٔ هردو تن صدق و کذب ماجرا از علی‌اصغر خان کوهستانی، حاکم دایزنگی پرسیده، چون مردم هزاره از یأس عارض نیامده و حاکم نیز معروض نداشته، مظالم مذکوره در زاویهٔ نسیان متواری گشت و مراسم بازپرس به روی کار نیامد، مگر در پایان کار که مردم هزاره را از جور و ستم عبدالرحمن خان صوبه‌دار جان به لب و کارد بر استخوان رسیده، چاره‌ای به جز عرض ندیدند در حوالی سنهٔ ۱۳۳۳ و ۱۳۳٤ هجری، که اندک راه به درب بار یافتند، به سردار عنایت‌الله خان به ذریعهٔ مسمات بنت محمدنبی خان مالستانی که در سلک سراری اهالی حرم شاهی منسلک خدمت بود، عرض نموده، عبدالرحمن طالب کابل شده، از این‌که در جمع آوردن اموال مردم هزاره و آزار و اذیت‌شان

دیده بود، بدل به مرارت و زحمت گشته، کیفر و مکافات دید. و از آن مال‌ها به جز مظلمه در دستش هیچ نماند. و در پایان کار پس از بیرون شدن از محبس سیاست بمرد و تمام مظالم جور و ستم گاری خود را در گور برد.

مأمور حکومت پشت‌رود شدن محمدرضا خان

و هم در روز بیست‌ودوم مذکور ماه شوال، از فوت عبدالغیاث خان ابراهیم‌خیل و حاکم پشت‌رود، که از تب محرقه هفده روز در بستر هلاکت پهلو سود پدرود جهان نموده بود، محمدرضاخان اسماری مأمور حکومت آنجا شد.

و مقارن این‌حال، در روز بیست‌وسوم شوال، که در روز گذشته آن چنانچه رقم شد، موعد حرکت کمیسیون مأمور تحدید حدود و موطن مردم مهمند از کابل بود، حاکم جلال‌آباد و سرهنگ محمدحسین خان حارس بندر دکه و حاکم کنر را جداگانه فرمان رفت که: «ده نفر از اشخاص بخرد و هوشیار فهمیده‌کار از مردم شنوار و ده نفر از مردم کامه و ده نفر از مردم دکه و لعل‌پوره و ده نفر از کنر که مجموع چهل نفر در شمار آید، به کمال استعجال در جلال‌آباد احضار نموده و هر واحدی را پنجاه روپیه زاد و توشهٔ راه داده گسیل کابل نمایند، که با کسی که از طرف این دولت و دولت انگلیس جهت تعیین حد و خط فاصل سرحد و تصفیهٔ حدود متنازع‌فیهای مواضع نوا کوتل تا بهی‌داک و خواجه‌زایی و پلوسی و شمسی و غیره مأمورند، همراه ایشان به کار پردازند و معلومات صحیحهٔ آن حدود را در محل انکشاف آرند، تا حقوق جانبین مخفی و محتجب نمانده، کار بر وفق مرام انجام یابد.

تأسیس مدرسهٔ علوم جدیده در کابل

و هم در این هنگام، از حسن توجهات جهان‌درجات معارف‌خواهانه و ملت‌پرورانهٔ ذات شاهانه، مدرسهٔ مبارک حبیبیه، به نام نامی حضرت والا، به‌توسط داکتر عبدالغنی خان پنجابی که برای اجرای این امر مهم پرمنفعت، از آنجا طلب کابل شده بود، تأسیس و تشکیل یافته، اساس تعلیم و تعلم طرز جدید در تحصیل علوم متنوعه و صنایع مختلفه در کابل نهاده آمد. و خود داکتر مذکور در روز

بیست‌وسوم مزبور شوال، رخصت رفتن در خانهٔ خود حاصل کرده، قرار داد که در ایام ماه حمل حاضر آمده، باب تعلیم به روی تعلّم کودکان کشاید، تا شاید به مجاهدت و مساعی او، نونهالان افغانستان کسب علوم و فنون متنوعه نموده، از راه کوشش پا بر سلم ترقی نهاده آید، و ملک معمور[۱] و ملت دانا و دولت توانا و رعیت آباد و با ثروت گردد.

و در روز شنبه بیست‌وهفتم شوال کمیدان محمدعلم خان، از حسن خدمت و اخلاص خود، به منصب کرنیلی سرافراز شد.

شرح حال دفعداران خطاکار فوج نظام هرات

و هم در این هنگام سپهسالار فرامرز خان، سلطان‌محمد و میر اکبرشاه و عطامحمد نامان از دفع‌داران سواران نظام را، که در موضع طوره شیخ و گلدری اقامت سرحدداری داشتند، و چنانچه گذشت، به دو روز در هر روزی سه تن از سواران روسیه مکتوب حاکم پنجده را در هرات آورده، ایشان غفلت ورزیده قرار قاعدهٔ مرسومه آنان را در سرحد نزد خود نگاه نداشته و نامه‌های حاکم موصوف را در هرات نفرستاده، خود ایشان را راه عبور از سرحد و وصول در هرات داده و برای بازپرس طلب هرات و محبوس آمده بودند، با دفع‌دار جمعه‌خان که دو رأس اسپ سرقت شده روسی را از عوض‌علی نام دزد چنانچه رقم شده آمد، خریده و گرفتار ساسل و اغلال سیاست حکومت گردیده، به فرمان حضرت والا چنانچه گذشت که به نامش صادر گشته بود، هر چهار تن را گسیل کابل داشت. و پس از وصول ایشان در کابل، حضرت والا در شب یکشنبه بیست‌وهشتم شوال میرزا محمدحسین خان کوتوال و میرزا غلام‌قادر خان نایب او را ارقام و احکام فرمود که: «هر چهار تن را با غل جامعه، یعنی قرابغرا و اولچک، به حفاظت مقیّد داشته، پس از نوروز به همان حالت در تمامت سرحدات افغانستان، از راه حصول عبرت دیگران گردش داده، بعد از وصول در هرات، به دار سیاست کشیده هلاک و در زیر خاک شوند.» و پس از تصدیر این حکم و تحریر این فرمان، در وقت امضا با

---

۱. متن: مأمور.

خامهٔ خاص از آنجا که ذات قدسی شاهانه بسی رقیق‌القلب و رحیم بود و برخلاف شرع شریف و عدم ثبوت اسباب هلاک، امر بر قتل کسی هرچند مجرم می‌بود نمی‌نمود، به خط خاص مرحمت اختصاص رقم کرد که: «حکم فوق از حضور صدور یافته، امّا إن‌شاءَالله پس از نوروز حاضر حضور شوند که به صدور امر ثانی حکم فوق اجرا داده خواهد شد.»

افزود شدن تنخواه عبدالله خان کارگزار

و مقارن این‌حال، از عریضه و استدعای عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد، به روز بیست‌ونهم شوال، یکهزار روپیهٔ کابلی بر تنخواه سالانهٔ او افزود شده، اصل و اضافهٔ آن در سالی یکهزار و ششصد و بیست روپیه مرحمت و معین گشت.

و هم در این ایام، سردار عبدالوهاب خان پسر سردار امیر افضل خان مرحوم، که شرح حال و اجازت مراجعت از طهران در افغانستان حاصل کردن و وارد مشهد مقدس شدن و راه هرات برگرفتنش جابه‌جا رقم شده آمد، و از آنجا راه کابل برگرفته، شرفیاب حضور و قرین سعادت و سرور آمد، و عریضهٔ عبدالعزیزخان پسر عبداللهخان ابن سردار سلطان‌احمدخان ملقب به سرکار، پسر سردار محمدعظیم‌خان مرحوم را تقدیم حضور والا کرده، چون عفو تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان خواسته و عهدنامهٔ ترک خیانت و معاندت دولت و قبول اطاعت و متابعت فرستاده بود، نیز حضرت والا از عریضه و استدعای نخستین او و چنانچه گذشت، وعدهٔ پرسیدن حال و احوال او را از سردار عبدالوهاب خان و صدور امر پادشاهی داده بود، شرحی از محاسن افعال و محامد اعمال و اخلاق و خصال او را از سردار معزّی‌الیه شنیده، در غیاب ابواب لطف و مرحمت به رویش کشوده، عبدالله خان کارگزار در مشهد مقدس را ارقام فرمود که: «ده هزار قران که دو هزار تومان ایرانی در شمار است، به نام عطا و موهبت از دولت به او داده، رهنورد کابلش سازد.» و خود عبدالعزیزخان را از عریضه و استدعای والدهٔ عفیفهٔ عبدالاحد خان، که در مملکت ایران روز ذلّت و عسّرت به سر می‌برد، رقم فرمود که: «آن عصمت‌مآب را از همین مبلغ، زاد راه داده با خود در کابل بیاورد» که إن‌شاءَالله وصول‌شان در کابل در موقعش رقم خواهد شد.

وقایع ماه ذیقعدهٔ سنهٔ هزار و سه صد و بیست و یک هجری

و از آن سوی قاضی سعدالدین خان، برای چراغان شبهای جشن‌های لقب سراج‌الملّة والدّین و مولودی ذات شاهانه و غیره، که چراغ‌های معموله را باد خاموش و عیش مردم را بدل به طیش کرده منغض می‌ساخت، استدعای چراغ‌های آبگینه کرده، در روز پنج‌شنبه سوم ذیقعده ارقام رفت که: «دو هزار چراغ سه ضلع، که در هر ضلع آن آبگینه باشد، در مشهد مقدس فرمایش ساختن و پرداختن داده در هرات بیاورند و به جز از محافل بزمیهٔ دولتی در مجالس غم و شادی کشوری و لشکری ندهند.»

انتشار اشتهار زیاده از چهار زن نخواستن

و مقارن [این حال] در روز دوشنبه هفتم ذیقعده از طلاق دادن ذات شاهانه چهار زن از بانوان مشکوی عزت و احترام شاهی را در روز عید سعید فطر سنهٔ ۱۳۲۰ هجری که گذشت، این اشتهار را با خامهٔ خاص امضا نموده در تمامت بلدان و امصار و محال مملکت انتشار داد که: «عموم رعایا و جمهور برایای تبعهٔ دولت با دیانت اسلامیت افغانستان را مخفی نماناد که چون بعض امور غیر مشروعه و محرّمات منهیّات ممنوعه، از راه بی‌مبالاتی در احکام الهی و شریعت غرای رسالت‌پناهی در این مملکت رسم و رواج یافته، مرتکبان آنها مقلّد قلادهٔ تقصیر و عصیان گشته بودند و ترک نمی‌نمودند؛ و از جمله امر مناکحت و مزاوجت است که به سیاق «فَانْکَحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساَءِ و ثلاث و رباع» مقید و منحصر به چهار زن نکاحی است و عموم مردم با وجود ادعای اسلامیت، نفس امّارهٔ سرکش را از اقتضای امر نامشروع نهی ننموده، افزون از چهار زن در حبالهٔ نکاح در می‌آورند؛ و هیچ ملاّ و عالمی که عقد نکاح منعقد می‌کند، تفحّص و تفتیش تعدد

نکاح ناکحی را نکرده و نمی‌کنند و از این رو بسی از رهروان شارع محمدی و پیروان کیش اسلامی، پابند دام ارتکاب حرام آمده، مباشر فعل زنا شده و می‌شوند؛ و پس از وقوع امر منهی، غیرت مخالفت و سرکشی را بر حکم کتاب حضرت احدیت و امر شریعت ختمی مرتبت مقدم و متحتّم شمرده، ترک این فعل قبیح نکرده و نمی‌کردند، تا که از توفیقات سبحانی و تأئیدات ربانی، نوبت اعتلای رایت سلطنت و مملکت بانی و ارتقای علم دولت و حکمرانی به این بندهٔ ایزد متعال رسیده، از جایی که اجرای اوامر و نواهی کتاب الهی و امضای آداب و سنن حضرت رسالت‌پناهی مد نظر فعالیت منظر داشتیم به مفاد کریمهٔ «وَ مَن یَطعَ الله و رسوله یَدْخِلَهُ جَنّات تَجْرِی مِنْ تَحْتهاالانهار خالِدِینَ فِیها وَ ذالک فَوز الْعَظِیم وَ مَنْ یَعص الله و رسوله و یتعدَّ حدوده یدخله ناراً خالداً فیها و له عذابٌ مهین» را در خاطر آورده، به اندیشهٔ عاقبت بین جای دادیم که اولاً تدارک رفع بعض امور نامشروعه‌ای را که دامنگیر حیات مکلّفه به تکالیف وجود مسعود والای ما باشند فرموده، بعد اقدام در تحریک و ترغیبب دیگران بر ترک آنها نماییم که گفته اند:

خود ناگرفته پند مده پند دیگران　　　یکان به تیر جا کنند آنگاه بر نشان

چنانچه در روز عید سعید فطر سال گذشتهٔ پارس‌ئیل، به دربار عام، از جملهٔ هشت نفر زوجات خود، چهار نفر را که افزون از حکم محکم کتاب الهی و امر مبرم شریعت رسالت‌پناهی حرام بودند، از قید مزاوجت آزاد فرموده، ربقهٔ مباشرت و مخالطت را از رقبهٔ اطاعت آنها برداشتیم و به فحوای «وَ امّا مَن خافَ مقام ربّه وَ نَهی النَّفْسَ عَنِ الهَوی فَإِنَّ الجنَّةَ هِی المأوی» چشم از عیوب ظاهری که بی‌غیرتان طریق دینداری، آن [را] ننگ و عار و گمراهان جادهٔ پرهیزگاری نام و عرض و ناموس و حمیت قرار داده‌اند پوشیدیم. چرا موجب حیف و اسف است که عاقل صاحب تمییز، از طیبات خوان شریعت دست کشیده، به اکل مدنسات خباثت دست رغبت بیازد؛ و هم‌چنین نظر بر خود کرده راضی نمی‌شویم که در مملکت دولت خداداد، احدی از اعداد لشکری و کشوری و احاد و افراد خدمهٔ دولت، مرتکب و مباشر امر و فعلی که خلاف شرع مطهر باشد بشوند. بنابرآن ارقام و اعلام می‌فرماییم که هیچ یک از تبعهٔ این دولت، زیاده از چهار زن به جز سریتی،

یعنی ملک یمین نداشته باشد و پس از این نیز افزون از چهار تن زنی نخواهند، و اگر چنانچه کسی مرتکب آن گردد، ناکح و عاقد آن کیفر قتل خواهد دید و هر ملایی را که عقد نکاح منعقد می‌دارد، لازم است که از تحصیلدار بولک لک روپیه‌گی یا کدخدا و ملک و دو سه تن ریش سپید معمر و معتبر قریه و کلانتر گذر شهر و ملک و دیه تحقیق نماید که اگر ناکح کمتر از چهار زن داشته باشد، امر عقد او را اجرا نموده والاّ اجتناب و احتراز کند و ناکح را مانع آید و اگر شخصی زیاده از چهار زن نکاحی داشته باشد و از قرائت این اشتهار، زائد از چهار را از هرکدام که خیالش باشد، طلاق دهد البته از مقلّدین ائمهٔ دین مبین خاتم‌النبیین و مطیعین امر پادشاهی در شمار آمده، از راه غوایت بر کنار و بر جادهٔ حق‌شناسی رهسپار خواهد آمد؛ و اگر عیاذاً بالله، کسی مباشر و مرتکب آن شده اعتنا به امر دین و این اشتهار نکند، همانا در دنیا جزای آن همان کشتن است که به من که پادشاهم متعلق می‌باشد و در عقبی مکافات و کیفر دادنش با قهار شدیدالبطش والقهر خواهد بود. انتهی»

دسیسه‌کاری دو تن از مهاجرین بلوچیه

و از دیگر سوی در خلال احوالی که ذکر و رقم شد، شکرشاه و الف نامان مهاجر، که در عهد امارت امیر مرحوم، شرف حضور آمده، حکم تصاحب و تصرف اراضی و عقار موضع سنگ‌حصار، واقع قرب قندهار را حاصل کرده و در قلعهٔ سید دوست‌محمد شاه، که ضبط دولت شده بود، مزرع و مسکن گرفته و بدان قناعت و اکتفا ننموده و کارداران قندهار را دیده، طمع در گرفتن املاک سلطان‌محمد و حاجی محمدصدیق و مهرعلی و گلو و محمدقاسم نامان، قزلباشان سکنهٔ قریهٔ میراحمد، که واقع قرب قندهار و دارای آب و زمین بسیارند، کرد[ه] و به وسایط و وسایل مزارع آنان [را] در دست تصرف آورد، و ایشان سنداتی که از قبیل ارقام پادشاهی و قباله‌جات شرعی و تمسکات موروثی در دست داشتند، نزد حکمران قندهار حاضر آورده داد خواستند؛ و او عامل ضبطی را که رقعهٔ تصرف و تملک به شکرشاه داده بود، سقط و دشنام گفته، بعد عوض مزارع و مساقات قزلباشان رقعهٔ املاک قریهٔ گذر علیا را به شکرشاه داد. و او اگر چه به امر حکمران

قندهار مأمور مزرعه گرفتن در قریهٔ گذر علیا گشت، امّا نظر به خوبی و زرخیزی زمین و وقوع آن در قرب شهر و وفور آب و کثرت اشجار، اراضی و عقار قزلباشان فرو گذار نگردیده، تا که ایشان با سندات و رقم‌ها و قباله‌جات خود در کابل آمده، به ذریعهٔ عریضه و نمودن تمسّکات خود، حکم حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم را حاصل کرده، املاک و اراضی خود را متصرف شدند و تا این هنگام در دست تصرف مالکانهٔ خود داشته، قرین راحت و رفاهت روز معیشت به سر همی‌بردند، تا که قاضی عبدالشکورخان، سرپرست مهاجرین وارد قندهار گشته، و خود او نیز در ابتدای نهر مزارع قزلباشان دارای مزرع بود و در پایان آن اراضی قوم نورزایی و الکوزایی و در بین زمین اینان وملک قاضی عبدالشکورخان، املاک قزلباشان اتفاق افتاده است، قاضی مذکور که در معاندت با مردم قزلباش و هزاره بسی جسور و ناصبور بود، آهنگ دادن مزارع قزلباشیه را به شکرشاه نمود و ایشان به ذریعهٔ عریضه از حضور والا داد خواسته، حضرت والا در روز هشتم ذیقعده حقیقت املاک و حقیقت و اظهار آنان را به ذریعهٔ منشور از قاضی عبدالشکور خان استفسار فرموده و او که محمدعلم خان الکوزایی، از اعداد ناقلین را با تبعه و منسوبانش در موضع لاشک و خجود از مردم هزارهٔ تابع قندهار، و مهاجرین خوانچی‌زایی را در موضع دوهان و شاه مشهد دهراود قندهار و تعلقات مشکی‌خان را در موضع کودی و خالی، واقع علاقهٔ میان‌نشین هزارهٔ دای‌چوپان، که به سرکردگی گردی‌شاه سلطان هزاره، که رحم‌علی، نام برادرزاده‌اش در سلک پیشخدمات دربار معلای امیر میرحوم شرف انسلاک داشت، در وقت تمرد و طغیان هزارهٔ یاغیستان خدمت‌ها به دولت کرده، مکاتیب تصدیق خدمات خود را از افسران لشکری و کشوری به دست داشتند، مزرع و مسکن و مأوی داده، غلام‌محمدخان اچکزایی را با تبعه و منسوبانش در موضع حسینی و تیمور و آب‌پران و علاقهٔ مسکه از مایملکات و متملکات هزارهٔ زاولی و سلطان‌احمد جاغوری و محمدصدیق و محمدعلم و قلندرخان بارکزایی را با تبعه و منسوبان شان، در موضع گوهرگین و دهراود و غیره ناقلین علی‌خیلی و خوازک وغیره را در پایان ملک هزارهٔ قلندر جاغوری و مردم ملاخیل کوچی را در حجرستان موطن هزارهٔ دایه و فولاده جا داده بود، که سه هزار و ششصد و بیست‌ویک نفر را که از

جمله هشتصدو هفتاد و پنج نفر ناقل و مابقی مهاجرند، خودم جا و مأوی در مواضع مذکورهٔ هزاره‌جات داده‌ام و یکهزار و چهارصد و پنجاه و پنج نفر را که هفتصد و هشتاد و هشت نفر ایشان مهاجر و ششصد و شصت و هفت نفر ایشان ناقلند، ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان مزرع و مسکن داده است، و از ملک دادن به شکرشاه انکار آورد که من نداده‌ام و از جملهٔ این پنج هزار و هفتاد و شش نفر ذکور و اناث و صغیر و کبیر گروه مهاجرین و ناقلین، که قرب نصف بل دو ثلث هزاره‌جات را قرار نوشتهٔ خود قاضی عبدالشکور خان که از علاقه‌جات چوره و تیرین و گیزاب و خلج و تمزان و چارشینه و کرکابه و چنارتو و لرزاب و هیزم‌تو و ارزگان و زرتک و پیک و سیاه‌بغل و پل‌جنگلی و الوام لالا و گزک و تنهاچوب و غیره که همه را مهاجر و ناقل متصرف شده بودند، در عریضهٔ خود نام نبرد، تصاحب کرده در دست تملک و تغلب آوردند. مردم کوچی قوم ملاخیل متصرف علاقهٔ حجرستان است که به آن علاقهٔ بزرگ که محل وقوع شهر سمنگان عهد کیانست، قناعت و اکتفا ننموده، بعضی از املاک هزارهٔ جرغی و بهادر هزارهٔ بهسود را که داخل بست بولک لک روپیه‌گی است، به تغلب در تصرف آوردند؛ و نزد خود عوض هفتصد و سی و سه جریب زمین که گفتند علاقهٔ حجرستان از قرار هر واحدی سه جریب زمین اعلی و چهار و نیم جریب زمین اوسط و ادنی که قرارداد دولت است که به مهاجر و ناقل داده شود، کم بود کرده است شمردند. و در پایان کار مردم هزاره، فرمان مستردی که برخلاف قاعده و قرار داد دولتی آن ملک را قوم ملاخیل متصرف شده بودند، حاصل کرده، باز هم به هزارگان ردّ نکردند و آخرالامر که ریع و دخل آن اراضی را مردم ملاخیل برده و مالیه نداده، سی هزار روپیه به نام باقیات چندساله بر مردم هزاره حواله شد؛ و ارباب لعلی و ارباب جمعه نامان جرغی و برجگی، فرمان مستردی و غیره سندات خود را که به دست داشتند، در کابل آورده خواهان عفو باقیات که حاصل ملک را قوم ملاخیل خورده بود و استرداد مزرع و مرتع خود شدند و هر چند به دفاتر پادشاهی فریاد زده داد خواستند به جز لا، نعمی نشنیدند. و از این‌گونه کردارها و رفتارها بود که موطن و مسکن زرخیز چهارصد هزار خانوار هزاره را پنج هزار و هفتاد و شش نفر افغان، چنانچه آنفاً رقم گشت متصرف شده، قرب نود هزار خانه در مشهد و

تابع آن رفته، از تبعهٔ دولت ایران در شمار آمدند و قرب دوازده هزار خانه در ترکستان افغانی و درّهٔ صوف و غیره مواضع آن سامان جای زیست گزیدند؛ و فوج‌ها در سلک نظام دولت انگلیس از این قوم منسلک آمدند و در تمامت ولایات و بلدان و امصار و محال داخل افغانستان، از پی تحصیل نان منتشر شدند.

و حضرت والا در روز پنجم ذیحجّه چنانچه بیاید، در ذیل فقرات معروضهٔ مذکورهٔ قاضی عبدالشکورخان جواب رقم‌کرد. و هم دراین هنگام، محمداسلم‌خان، حاکم لمقان، به‌فرمان حضرت والا سرک و راه کافرستان‌را الی کوتل منجان بدخشان به عزم تعمیر و مرمت به قید پیمایش و ذرع آورده، از حد نیلاب و کدوال تا ناوک و بدخشان که حصه و بهرهٔ ساختن و پرداختن مردم تگاب و نجراب و کوهستان و پنجشیر و پریان بود، دو لک و یازده هزار گز به شمار آمده، به حضور والا نگار داده استدعای اجرای کار آن کرد. و حضرت والا فعلاً کار آن را معطل فرموده رقم نمود که در سال آینده به کار پرداخته آن راه را بسازد.

سریتی خواستن حضرت والا

و مقارن این حال، پس از انتشار اشتهار منع و قدغن زیاده از چهار زن نکاحی به حبالهٔ ازدواج آوردن [که] در روز هفتم ذیقعده اصدار یافت، حضرت اقدس والا به فتوای مولوی عبدالرؤف کاکری، که گفت بر پادشاه تعدد سریتی که نکاحی نباشد، از یک تا هزار و افزون‌تر از آن، هر قدری که میل خاطر شاهی باشد، جایز و مباح است، به گرفتن سریتی اقدام کرده برعلاوهٔ آنچه از زمان شهزادگی خود از مردم چتراری و شغنی و غیره داشت، پنج نفر از دوشیزگان میران هزاره چون حکیمه دختر صفدرعلی خان، پسر خدای‌نظر خان، ابن جرس‌علی خان مالستانی و فاطمه بنت محمدنبی خان، پسر محمدشفیع خان ابن جرس‌خان مذکور؛ و پری‌دخت دختر میرکاظم‌بیگ و پری‌دخت دختر میر علی‌رضابیگ و خیربانو دختر میر محمدعظیم بیگ، پسر علی‌زاهد، هر سه تن از هزارهٔ سه‌پای دایزنگی را که در حالت صغارت در وقت بغاوت مردم هزاره با مادران ایشان از راه اسارت در کابل آورده بودند، و پدران ایشان به قتل رسیده، از جمله میر علی‌رضابیگ که با محمدرضا پسر برادر خود، خدمت دولت کرده و با وجود خدمت با اهل و عیال

خود طلب کابل شده زنده بود، در خلوت احضار فرموده هر پنج تن را متصرف گردیده، به نام کنیزی داخل خانهٔ خواهر محمدنادر خان پسر سردار محمدیوسف خان، که به تازگی به حبالهٔ ازدواج ذات شاهانه در آمده بود فرمود. و پس از آن جمعی از دختران هزارگان متفرقه و مردم جدیدالاسلام کافرستان و مردم چترار و شغنان و افغان و تاجیک و اوزبک و غیره را به نام سریتی متصرف آمده، نام اهالی حرم چنانچه بیاید، بر ایشان نهاده، هر یک را به لقبی از قبیل نجم‌الحرم و سراج‌الحرم و عزت‌الحرم و نخل‌السراری و کریمة‌السراری و غیره و غیره ممتاز فرموده اختصاص داد؛ و بیست‌وسه پسر و بیست‌وهشت دختر، که در موقعش نام برده شد، از تمامت بانوان مشکوی شاهانه و اهالی حرم باز گذاشت.

مأمور کوتوالی و حاکم شدن بعضی خدمهٔ دولت

و در روز نهم ذیقعده، از تغییر عبدالجمیل خان که نسبت به اعداد و احاد و افراد جور و ستم نموده بود، نظرمحمدخان پسر کرنیل ولی‌الله خان مأمور کوتوالی خان‌آباد قطغن شد؛ و در روز چهاردهم ذیقعده عبدالرحیم خان پسر سردار امین‌الدوله خان محمدزایی، که از عریضه و استدعا و نامهٔ عهد خود، اجازت آمدن در کابل یافته بود و مواجب از دولت خورده، روز بطالت و بیکاری به سر می‌برد، از تغییر دلاورخان به حکومت چاریکار و کوهستان و کوهدامن؛ و ابوبکر خان فراهی، از فوت فتح‌محمد خان به حکومت پنجشیر مأمور و سرافراز شدند.

قرض داد ن یا سرقت کردن خزانه‌دار میمنه

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، خزانهٔ میمنه را که قرار امر پادشاهی، پس از انصرام ایام، هر دو ماه موجودی کرده می‌شمردند، موجودی کرده در قید شمار آوردند و فردای روز موجودی کردن آن که فارغ شدند، امیرمحمد نام پسر حاجی محمداعظم خان خزانه‌دار، یکهزار و پنجصد روپیه از خزانه کشیده و سپاهیان حرسه و پاسبان خزانه او را با خریطهٔ این مبلغ، نزد آخندزاده عبدالرحیم خان حاکم میمنه حاضر نموده، او پدر امیرمحمد را در تحت محاکمه و استنطاق

کشیده، اظهار گرفت که این مبلغ را سعیدمحمدخان آورده، چون درب خزانه بسته و مقفل بود، به پسرم سپرده، رسید از خود او حاصل کرده است، و پسرم آن را در جای جداگانه نهاده و با خود برآورده که پس از رسید رسمی دادن و ثبت دفتر کردن داخل خزانه نماید. و عبدالرحیم خان از سعیدمحمد خان چون حاضر نبود، علم حاصل نکرده، ماجرا معروض داشت و از اظهار خزانه‌دار که گفته بود چهار هزار و پنجصد روپیه به سعیدمحمدخان قرض داده بودم این هزار و پنجصد روپیه از بابت همان قرض است . و حضرت والا نظر به این‌که در روز گذشتهٔ بیرون کشیدن این مبلغ قرض سعیدمحمد را بر زبان نیاورده و شمار مبلغ موجوده خزانه نیز کامل مکشوف افتاده بود، در روز دوشنبه چهاردهم مذکور ماه ذیقعده ارقام و احکام نمود که: «حاجی محمداعظم را از خزانه‌داری عزل نموده، چهار هزار و پنجصد روپیه را از سعیدمحمد که قرض از خزانه گرفته حصول کند، و چهار هزار و پنجصد روپیه از خود خزانه‌دار مخلوع به نام جرم گرفته داخل خزانه نماید.»

تعداد بهای پوست قره‌گلی سنهٔ ۱۳۲۰ هجری

و هم در خلال احوال مسطور، میرزا عبدالخالق خان مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، که از فوت حاجی عبدالهادی خان مرحوم و تغییر او، صاحبزاده بهاءالدین خان و محمداکبر خان چنانچه گذشت، با دو نفر دیگر مأمور بخارا شده و هنوز نرسیده و به کار نپرداخته بودند، مجموع پوست قره‌گلی سنهٔ ۱۳۲۰ پارس‌ئیل را به مبلغ بیست لک و هجده هزار و نهصد و بیست و نیم تنگه به عبدالرؤف کاردان و حاجی لطف خواجهٔ بخارایی فروخته، قرار منشوری که به نام او صدور یافته بود، همه را کاغذ منات روسی خریده ارسال کابل نمود.

تعداد بهای سنگ لاجورد و یاقوت

و همچنین محمدشریف خان ایل‌بیگی، مأمور فروش سنگ لاجورد معدن بدخشان و یاقوت معدن جگدلک افغانستان در بخارا، یک لک و چهل و نه تنگه از بهای یاقوت را که بیست‌وچهار مثقال اعلای آن را قرار مثقالی یکصد و بیست تنگه و بیست‌وچهار مثقال اوسط آن را قرار مثقالی با سیزده مثقال از ادنای [آن] مخلوطاً

چهل و پنج تنگه و سی و پنج مثقال ادنای آن را بولک و پوری قرار داده، قرار هر بولکی سی تنگه و دو قطعه نیمچۀ نا محکوک را قرار هر نیمچه، ششصد و شش و نیم تنگه و دیگری را که تیزاب‌زده شده بود، پنجصد تنگۀ بخارایی فروخته با بهای سنگ لاجورد که از کابل و بدخشان فرستاده شده بود، و از جملۀ ارسالی کابل که پنج خروار به وزن کابل بود، چهار پوت [اعلا] را قرار پوتی دو هزار و یکصد تنگه و سه پوت اوسط آن را قرار پوتی یکهزار و دوصد تنگه و از جملۀ سه خروار کابل ارسالی بدخشان هفت و نیم پوت مخلوط از اعلی و اوسط و ادنی را قرار پوتی یکهزار و ششصد و پنجاه تنگه در معرض ابتیاع در آورده و ثمن همه را حاصل کرده، بود، طلای مسکوک بخارایی و روسی خریده قرار امر والا در کابل فرستاد.

و از دیگر سوی، عبدالغیاث خان کمیدان فوج سفرمینا، که مأمور دریافت رشتۀ طلای معدن قندهار وکشیدن نقشه و آوردن آن به حضور چنانچه گذشت شده بود، در این ایام معلومات حاصل کرده بازگشت و شرفیاب بار گردیده، شرحی از هیئت و کیفیت آن معدن به عرض رسانید و نقشۀ آن را تقدیم حضور نموده، از بیانات مبالغۀ خود که در باب آن کرد در روز بیست و چهارم ذیقعده مأمور پس رفتن در قندهار شد که معدن را از سنگ و خاک پاک کرده، رشتۀ طلای آن را به وضاحت مکشوف بدارد و دویست نفر از پیادگان سفرمینای قندهاری را ارقام رفت که به امر عبدالغیاث خاک و سنگ آن معدن را پاک کند. و او در آنجا رفته مدتی کار کرده، زر اندکی به دست آورد که کفایت مصارف آن را نکرده موجب زیان زیاد می‌شد، متروک گردید.

معزول شدن میرزا عبدالرزاق خان از حضور شهزاده عنایت‌الله خان

و هم در روز بیست‌وششم ذیقعده میرزا عبدالرزاق خان پسر میرزا عبدالخالق خان مرحوم قوم قزلباش که در زمان شهزادگی حضرت والا به زیردست میرزا عبداللطیف خان منشی حضور، روز تحریر به سر می‌برد و در اول جلوس میامن مأنوس ذات شاهانه نظر به خدماتی که کرده و ایام خدمت به صداقت گذاشته بود، به منصب منشی حضور شهزادۀ اعظم سردار عنایت‌الله خان مأمور و مفاخر آمده،

در این احیان از سعایت هوشیار خان چتراری، لالهٔ شهزادهٔ ممدوح، که از تعصب مردم شیعی را به غایت بد می‌دید، از حضور والاتبار معزول گردیده، باز نظر به تقدم خدمت و حسن شیوه و رویت او، سردار نصرالله خان به فرمان والا او را از خدمت و خوان احسان دولت محروم و نا امید نساخته، فرمان داد که به همان تنخواه سالی ششصد روپیه در دفاتر ملک کار کند.

و مقارن این حال حاجی عباس نام تبریزی، که قبل از عهد سلطنت امیر مرحوم که در هزاره‌جات آمده و زن خواسته و دارای اولاد شده و از راه سیر و سیاحت و طواف مکه از هزاره‌جات رفته، پس از مسافرت سی و پنج سال مراجعت کرده و قاضی عبدالشکور خان سرپرست مهاجرین، او را از سبب ایرانی بودن محبوس و نزد علی‌اصغر خان حاکم هزارهٔ دایزنگی گسیل داشته و او به فرمان اقدس والا چنانچه گذشت محبوساً در کابل فرستاده بود، به خلاف پندار قاضی عبدالشکور خان، چون شخص عاجز و غریبی بود، رخصت یافته به خانهٔ خود رفت.

رفتار قاضی عبدالشکور خان با مردم هزاره

و درخلال این حال، قاضی عبدالشکور مزبور که تمامت مزارع تاله و تابوت و چهارده خاک هزارهٔ سه‌پای دایزنگی را با آن کثرت اراضی، یکهزار و نه صد و سی جریب قرار داده، به چند تن از مهاجرین سپرده چنانچه رقم شد معروض داشته و هنوز امر والا صادر نشده بود، املاک و اراضی و شهر گیزاب را که در تصرف مالکانهٔ ارباب نصیر و قوم او بود، یکهزار و پنجصد و پنجاه جریب و ناوهٔ تمزان را دو هزار و نه صد جریب در شمار آورده، پس از معروض داشتن تعداد مهاجرین که گذشت، به افغانان مهاجر تفویض نمود؛ و هزارگان را جلای وطن و بی‌خانمان ساخت.

تعیین وظیفهٔ مستمره برای حفّاظ قرآن

و هم در این ایام از عرایض سید کریم خان، از نجبای سادات کابل و سردار احمد خان حکمران قندهار و دلاورخان سابق حاکم چاریکار و محمداکرم خان حاکم کنر علیا و پیرمحمد خان قوم صافی، نایب حاکم تگاب، و غلام‌حسین خان حاکم

غزنین و شهاب‌الدین‌خان حاکم نجراب که در باب حفّاظ قرآن مجید، فرامین بر سبیل اشتهار چنانچه رقم شده آمد به نام ایشان اصدار یافته بود، جزو نام‌های پنجاه و هشت نفر حافظ مکشوف افتاده، برای هر واحدی در سالی چهل و پنج سیر آرد گندم و چهل روپیه نقد از دولت معین و مقرر گشت و در روز بیست‌وهشتم ذیقعده فرمان رفت که: «تا حیات ایشان، این سلسلهٔ خیر را قطع نکرده جاری بدارند؛ و پس از فوت هر یک قطع کند و اگر تمامت مردم افغانستان حافظ قرآن شوند این امر را در حق همه جاری کنند.»

شرح تألیف تاج التواریخ

و هم در خلال و تضاعیف واقعاتی‌که به شرح رفت، جلد اول و دوم تاج‌التواریخ، که کتاب پندنامهٔ دنیا و دین، مؤلف خود آن پادشاه خلدمکین را در اروپا از فارسی به لغت انگلیسی و فرانسوی ترجمه و طبع کرده و لغت انگلیسی آن را منشی غلام‌مرتضی‌خان کاتب قونسل دولت مذکوره با جلد دوم آن که سلطان‌محمد میر منشی، که سالها حاضر بار آن پادشاه و از حالات تاریخیه و گفتار لسانیه‌اش که بیان می‌نمود آگاه بود، و از کابل چنانچه گذشت، فرار تعلیمی اختیار کرده و در لندن رفته آن را به لغت انگلیسی در حیّز تألیف درآورده، جلد دوم قرار داد، از لغت انگلیسی به فارسی ترجمه نموده تاج‌التواریخ نام نهاد و هر دو جلد فارسی آن به دست قونسل روس در مشهد افتاده، از فارسی به لغت روسی ترجمه نموده به طبع رسانید؛ و دو جلد از لغت روسی آن در دست میرزا عبدالخالق خان، خادم این دولت که در بخارا مأمور فروش پوست قره‌گلی بود آمده، و هر جلدی را به نه سوم و هر سومی سه روپیهٔ کابلی به پنجاه و چهار روپیه هر دو جلد اول و دوم را خریده ارسال حضور والا نمود. و در روز بیست‌وهشتم مذکور ماه ذیقعده به حضور رسیده اگر چه به لفظ روسی بود، چون به نام حضرت ضیاءالملّة والدّین ترجمه و طبع گردیده بود، مطبوع و منظور افتاد؛ ولی هر دو جلد آن افسانه‌آسا به خلاف واقع مؤلف گشته، وقایع صحیحهٔ آنها درج جلد دوم و سوم سراج‌التّواریخ که از روی سند و مأخذ صحیح و مطابق واقع در حیّز نگارش آمده و طبع شده است.

وقایع ماه ذیحجهٔ سنهٔ هزار و سه صد و بیست‌ویک هجری

مجمل احوال مردم هزاره و سرپرست مهاجرین

و از دیگرسوی، حضرت اقدس والا در ذیل فقرات معروضهٔ قاضی عبدالشکور که در باب تعداد نفوس مهاجرین و ناقلین افغان و ملک دادن خود او و ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان بود و وعدهٔ ذکر جوابش داده آمد، در روز دوشنبه پنجم ذیقعده با خامهٔ خاص رقم کرد که: «خوب شد» و این امضای حضرت والا را سند و حجت خود قرار داده و ثلث املاک و مزارع و مراتع مردم هزاره را بیباکانه به مردم افغان داد و اگر چنانچه که تعداد نفوس ذکور و اناث تمامت مهاجرین و ناقلین را تا روز دوازدهم شعبان این سال پنج‌هزار و هفتاد و شش نفر درج عریضهٔ خود کرد، مردم هزاره را نیز بدون تعداد نفوس چهار لک خانه می‌نوشت و رقم می‌کرد که اراضی و عقار ایشان به این‌قدر نفری اندک داده شده است، گاهی حضرت والا امضا بر خوبی کار او و ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان نمی‌فرمود؛ و هزارگان در مشهد و نواح و توابع آن رفته تبعهٔ دولت ایران محسوب نمی‌گشت، و از راه استخدام در نظام انگلیس قبول ملازمت و خدمت نمی‌نمود.

مهاجرین قوم طوری و حمایت حضرت والا

و هم در خلال احوال مسطور، چند خانه از مردم طوری سکنهٔ کرم، که سی و شش نفر از ذکور و اناث در شمار بودند، از راه هجرت وارد جلال‌آباد شده و پس از چندی محتاج به قوت لایموت خود آمده از عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد طالب نظم و نسق و سر رشتهٔ مؤنت و معیشت خود شدند. و او دوصد روپیه به ایشان قرض داد و به حضور والا نگاشت و حضرت والا در روز پنجم مذکور ذیحّجه با آن که ایشان شیعه بودند و بایست حمایت نمی‌کرد، رقم کرد که: «پس

از نوروز چند تن از بزرگان آنان را به توسط میرزا محمدحسین خان کوتوال کابل تقدیم حضور نماید که سررشتهٔ در باب بودوباش و معاش ایشان فرموده شود و فعلاً چهارصد روپیه به ایشان داده، دوصد روپیه قرض خود را از آن وضع کند.» برخلاف دولت ایران، که از سالها مردم هزاره در مشهد و آن مملکت رفته و از رنج دست خویش تحصیل معاش کرده، از آن دولت با وجود اتحاد مذهب چیزی و پشیزی ندیدند و با آن از جور و ستم مأمورین متعصبهٔ این دولت که برخلاف دستور و قاعده و قانون صادرهٔ سلطنت با مردم هزاره سوء سلوک از قوه به فعل آورده و می‌آورند، قرب نود هزار خانوار در مملکت ایران رفته، در پایان کار از تبعهٔ آن دولت بی‌حمایت در شمار آمدند.

سوء سلوک وقایع‌نگار انگلیس در قندهار

و هم در خلال واقعات مسطوره، میرعابدین نام وقایع‌نگار دولت انگلیس در قندهار، خواهر رضا نام قزلباش را که در جوار او خانهٔ نشیمن داشت از فراز دیوار و بام دیده، شیفتهٔ جمال ماه مثال او گشت و از دَرِ بی‌صبری دور از برادرش خواستار زناشویی گشت. و رضا از استدعای او سر باززده به زبان معذرت اظهار کرد که خواهرم قرار کتاب ثبت محکمهٔ شرعیه که مهرنامهٔ او ضبط است شوهر دارد و نیز اهالی داخل مملکت افغانستان از وصلت با مردم خارجی از طرف دولت و حکومت قدغن و ممنوعند و کسی نمی‌تواند که با مردم خارجه وصلت کند؛ و او که دل دادهٔ قد و قامت و چهره و رخسار و عذار خواهر او شده بود، پیام داد که اگر خواهر خود را به من ندهی به تهمت گرفتار زندان سیاست خواهم ساخت. و او از این اظهار جایرانهٔ میر عابدین به خوف و هراس افتاده، ماجرا به حکمران قندهار باز داشت. و او به عرض و اظهار او گوش نداده وقعی ننهاد و عریضه‌اش را رد کرد. و بعد از راه یأس و هراس به خانه خود شده به کرنیل عبدالغفار خان نگاشت و او رقیمهٔ او را ارسال کابل نموده ماجرا به حضور والا نوشت و حضرت والا در روز ششم ذیحجّه ارقام فرمود که: «خوب کرده با او که از خارج است وصلت اختیار ننموده است و بایست معمار گماشته خانهٔ رضا را به پول دولت بخرد که در دیگر محله از محلات شهر خانه خریده لانه گزینند.»

افزون شدن تنخواه محمدعمرخان

و مقارن این‌حال، از عریضه و استدعای محمدعمر خان، پسر محمدسرور خان برادرزادهٔ سردار غلام‌محمد خان طرزی مرحوم، در سالی یکهزار روپیهٔ کابل بر تنخواه نسبی او افزود گردیده، اصل و اضافهٔ آن در سالی هزار و چهارصد روپیه به شمار آمد؛ و به واسطه‌ای که در هند به نساجی دستی ماهر گشته بود، مأمور تعلیم غلام‌بچه‌گان حضور شاهی شده، از سبب آلهٔ بافندگی به خلیفه کرشنیل نامزد گشت.

و هم در این هنگام محمدگل‌خان پسر عطاگل خان قوم خروتی، از متصرفین املاک خانوادهٔ زاکی قوم هزاره واقع قراباغ غزنین، مزارع آبی و بارانی قلعهٔ دشتک و شیرآباد، مال سردار محمدابراهیم‌خان پسر امیر شیرعلی‌خان مرحوم را که ضبط دولت بود، قرار پنج روپیه را شش روپیه و پنج سیر غله را شش سیر به مبلغ چهار هزار روپیه اجاره گرفت و میرزا عبدالحسین خان پسر حاجی عبدالهادی خان مرحوم از قوم قزلباش، که به حضور سردار والاتبار نصرالله خان روز خدمت به تحریر مکاتیب به سر می‌برد، نوزده روپیه بر آن افزوده، ده‌ساله بر عهده گرفت و در سالی چهارده هزار روپیه حاصل کرده و از جمله چهار هزار را به دولت داده هشتاد هزار روپیه عاید خود او گشت، چنانچه پس از انصرام میعاد اجارهٔ او این چهارده هزار روپیه در اجارهٔ آن معین و مقرر آمد.

حکم عادلانهٔ حضرت اقدس والا

و هم دراین ایام، محمدرضا نام از مردم چارسده، که از عریضهٔ برگد عبدالاحد خان محبوس گردیده، عرصهٔ چهار ماه در توقیف‌خانه و زندان به سر برده بود و پس از تحقیق و تفتیش مکشوف گشته به روی روز و محل بروز افتاد که برگد مذکور او را بدون خطا و خیانت و بدون جنایت منسوب ساخته، به تهمت و فریت در زندان سیاست انداخته است. پس حضرت اقدس والا ایام حبس او را قرار روزی یک روپیه در شمار آورده، یکصد و بیست روپیه از خزانهٔ دولت بدو

عطا و موهبت فرمود و رقم نمود که این مبلغ را به نام غرامت و تاوان از برگد عبدالاحدخان گرفته داخل خزانهٔ هرات کنند.

مکاتبه پخلیک اترت روسی با برگد گل‌محمد خان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که ثبت و رقم گشت، هرسینوف نام، پلکونک روسی که دارای منصب پخلیک اترت پامِهر، یعنی سردار فوج پامِهر بود، صحیفه‌ای به لغت و لفظ روسی، مترجم به ترجمهٔ فارسی مخلوط به الفاظ مغولی هزاره‌گی، نزد حاجی محمدگل‌خان برگد سپاه نظام بدخشان فرستاده و نگار داد که: «مردم قرغز از تبعهٔ دولت روس، از راه ییلامیشی در پامِهر کوچک متعلق دولت افغانستان آمده، از دست سرم‌ساق حاکم آنجا آزار و ایذا می‌بینند و زحمت داده مال ایشان را به جور و اکراه می‌ستاند؛ و از تبعهٔ دولت افغانی هر که پا نهاد خاک روسی می‌شود، کسی مزاحم حالش نمی‌شود.» و نیز رقم کرده بود که: «از وفور شوق شکار، می‌خواهم از آب عبور کرده در مواضع زیر قلعهٔ برپنچه، صید مرغابی نمایم.» و از این رقیمهٔ او حاجی مذکور در روز یکشنبه هشتم ذیحّجه از طرف خود در پاسخ او مسطور داشت که: «از مردم تبعهٔ روسیه هرگاه برای اجرای امور مهمه و ضروریهٔ خود در خاک افغانی آمده باشد، سرم‌ساق را چه طاقت که از در شقاق مرتکب اقلاق و ناآرامی آن شده، بدون استحقاق در ورطهٔ ازلاق و لغزش اندازد؟ و اگر کسی آمده و او اذیت نموده مالش را گرفته باشد، بنویسد که به زبان استنطاق از او پرسیده مراسم استرداد به روی کار آید. و در خصوص اجازت عبور از آب و شکار مرغابی، چون در بین دولتین طناب اتحاد و وداد مرتبط است، در ذهاب و ایاب مضایقه و باکی نیست ولی از اندیشه و ارتیاب این‌که مبادا از جهال تبعهٔ طرفین حرکت ناصوابی به روی روز افتاده، باعث تشویق و اضطراب آید و در سوال و جواب منصب‌دار بزرگ امر اشراب و دعوی کار نکرده، بر کسی که به آن ارتکاب نورزیده باشد وقوع پذیرد، پس بنابراین احساسات مریبت آیات، نمی‌توانم اجازت بدهم و نیز در همه امور بر من احتیاط لازم است که از پیش آمد خیالات متصوّره، اجتناب را مرعی‌داشته اقدام در کاری که قبل از وقوع تشویشناک

باشد ننمایم، باری به سپهسالار دولت متبوعهٔ خود که منصب‌دار بزرگ است، اگر حکمی از طرف او صادر گردد، آگهی داده خواهد شد.»

خرید ماشین چرم‌سازی از اروپا

و هم در این هنگام، مستر تهارنم تن، چرمگر انگلیس و خادم این دولت که برای چرم‌سازی ملازمت اختیار کرده بود، رخصت رفتن در خانه و جای خود حاصل کرده، حضرت والا بیست و نه هزار و دوصد و هفده روپیهٔ کلّه‌دار قرار سنجش خود او به او سپرده، فرمایش نمود که ده دستگاه ماشین چرم‌سازی از اروپا اشتراء کرده در کابل بیاورد و در روز پانزده ذیحّجه محمداسمعیل خان سفیر را ارقام فرمود که این مبلغ را به او تسلیم کند.

عزم والا به نوازش علمای ربانی

و هم در این هنگام، از نوازش علمای ربّانی و رؤسای روحانی اسلامی، که مرکوز خاطر مِهرمظاهر و مکنون ضمیر منیر دیانت تخمیر حضرت اقدس والا بود، در روز دوشنبه نوزدهم ماه ذیحّجه اشتهاری انتشار و نگار داد که: «هرقدر از علمای ربانی و فضلای صمدانی، که دارای نجابت و ارومت خاندانی بوده، در علم و فضل و دیانت و ورع معروف و در محامد اخلاق و محاسن افعال موصوف باشند، و تحصیل علم را به دریوزه و درویشی نکرده، از پدر بر پدر فقر و مسکنت و پریشانی و بی‌نانی و عریانی را ندیده باشند، همه را از تمامت مملکت با نام و قوم و قبیلهٔ هر کدام در قید سیاهه آورده، ارقام و ارسال دارند که از روی دانش خویش، به اندازهٔ درجه و لیاقت مأمور اجرای اوامر و نواهی شریعت و خدمت دولت و اندرز و نصیحت و موعظت و امر معروف و نهی منکر ملت شوند تا شاید علم و دانش و خداشناسی و دولت‌سپاسی و اتحاد و اتفاق عموم به روی کار آمده، باعث ارتقای درجات شعائر دین اسلامی و ترقیات آئین نبی امی هاشمی بروز یابد و جهل و نادانی از میان برخاسته، اسباب ترفیه عباد و تعمیر بلاد رونق یافته، کار دنیا و عقبای جمهور انام آراسته و پیراسته گردد؛ و رفته رفته لجاجت و شقاق و وحشیت و نفاق محو و معدوم گردیده، صدق و راستی با نتایج و فواید خود

معلوم آید.» و این امر والا به هدر رفته، الآن کماکان هم‌چنان که بود. هرگونه ملا، که در نزد عوام لباس فضل در بر و عمامهٔ کمال بر سر دارد، دانا می‌نماید و مأمور امور شرعیه شده، هرچه می‌خواهند می‌کنند و هرچه از جور و ستم و خلاف‌ورزی که در طینت دارند، از قوه نسبت به حال عامه به فعل می‌آورند.

شرح حال و مراجعت میرزا عبدالخالق خان

و هم در این ایام، میرزا عبدالخالق پسر میرزا علی‌عسکر خان قندهاری و میرزا عبدالرزاق خان و میرزا عبدالغفور خان پسران، که فرار مشهد مقدس و دچار ذلّت و عسّرت روزگار بودند و به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت مضمون و عهدنامهٔ معذرت مقرون و استدعای عفو تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان مجاز آمده و از حضور پنجصد روپیه قران، که دوصدو پنجاه روپیه کابلی در شمار آید، به نام عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد، ارقام رفته امر دادن به ایشان شده بود، این مبلغ را از راه گرفته و دو رأس اسپ سواری برای خود و یک نفر از پسران خود خریده و معطل مانده، شرحی از پریشانی و تهی‌دستی و احتیاج خویش معروض داشته، و حضرت والا ارقام فرموده بود که با سردار عبدالوهاب خان جریده و بدون کوچ و عیال رهنورد کابل شود. و او با عبدالحمید نام برادرزاده و یک نفر نوکر خود، هم عنان سردار عبدالوهاب‌خان، که وصول او در کابل گذشت و رقم گشت حاضر آمده، درک سعادت تلثیم سدهٔ علیا نمود. و حضرت والا در روز نوزدهم مذکور ذیحّجه دو هزار روپیهٔ کابلی به او عطا و موهبت فرموده، به حکمران هرات ارقام نمود که تسلیم پسر او نماید تا در مشهد مقدس رفته، شانزده تن عیال و اطفال پدر و از خود و برادر خود را در کابل آورده، ادای قرض خودها را نیز بنماید. و او در کابل با عیال خود چندی به سر برده بدون تعیین مشاهره و معاش، از راه یأس در قندهار شده، به کد یمین و عرق جبین به تحصیل امر معیشت و مؤنت پرداخت.

ادای بهای اراضی جوی چهچه

و مقارن این‌حال، در روز بیستم ذیحجّه فرمان ادای هشت هزار روپیه بهای اراضی و مزارع تحت جوی چهچه، واقع کدنی، از مال نوروز خان خارانی، که از عهد امیر مرحوم تا این ایام، به تکرار و اصرار که امر استدعای ادای آن به روی کار آمده و داده نشده و وعدهٔ ذکر ادای آن از پیش داده آمد، به نام حکمران و سردفتر قندهار اصدار یافت که تسلیم وکیل او نموده قباله و رسید حاصل کنند.

و هم در این روز، محمدرحیم خان فراهی، از تغییر ملاّ محمدحیدر خان که نسبت به ضعفای رعیت جور و ستم کرده طلب کابل و مسئول شده، به حکومت کنر مأمور گشت.

نشر اشتهار تبدیل اسلحهٔ نظام ظفر فرجام

و هم در این ایام، حضرت والا عزم تبدیل اسلحهٔ افواج قاهرهٔ نظام را نموده خواست که از اسلحهٔ جدیده داده، اسلحهٔ قدیمه را برای روز حاجت اعداد و رعیت در منگزین دولت گذارد، چنانچه در روز بیست‌وهفتم، اشتهاری نگار داده انتشار فرمود و به نام عموم خواص و عوام لشکری و کشوری رقم نمود که: «از راه اتحاد قومیّت و ملیّت و مذهبیّت تمام اهالی سکنهٔ مملکت افغانستان را به منزلهٔ برادران و مشابهٔ پسران ذات شاهانه خود شناخته، مژده و نوید می‌دهد که حضرت خاقان خلدمکین ضیاءالملّة والدّین مرحوم و سرکار ما از سالیان چند در تأسیس و تهیهٔ فابریک و کارخانهٔ ساختن و پرداختن آلات و ادوات حربیه و اسلحهٔ تدافعیه توجه نموده و مساعی جمیله به کار برده، به صرف و خرج مبالغ خطیر و گزاف آنقدر توپ و تفنگ و اسباب جنگ و قورخانه و فشنگ مهیا و آماده آمده است که قرار تعداد و شمار در تمامت مواضع مستعدهٔ داخله و سرحدیهٔ خارجه از اتواب جدیدهٔ درجهٔ اعلی و دنباله‌پر و ماشین‌گن منقسم و مقرر شود، باز هم افزون می‌آید. و هم‌چنین از تفنگ دنباله‌پر و بغل‌پر و پناه‌پر و هنری مارتینی پنج‌تیر و هفت‌تیر و یازده‌تیر، که به دست تمامت سواره و پیادهٔ نظام افغانستان سپرده شود، کفایت می‌کند. بنابرآن افواج قاهرهٔ نظام را از انواع تفنگهای مذکوره داده امر کردیم

که تفنگهای دهن‌پر سابقه را گرد آورده در منگزین دولت برای روز حاجت اعداد کشوری بگذارند که در وقت احتیاج به کار برده شوند و عموم سپاه دارای سلاح ساخت جدید اروپا آیند.» و از صدور این اشتهار گویا از این روز به بعد عسکر افغانستان عموماً از سلاح جدید حرب در دست ظفر پیوست گرفتند.

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم گشت، از استدعای مردم جلال‌آباد که عزم تسدید و تشیید سد راه سیل جزم کرده، چنانچه گذشت، مصارف تعمیر آن را بر عهدهٔ خویش گرفته، حضرت از عریضهٔ عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد قبول استدعای‌شان فرموده امر تعمیر کرد و استاد طهماسب معمار را مأمور پیمایش و سنجش مصارف و طول و عرض و ارتفاع آن نموده، و او مصارف بند نهر شاهی جلال‌آباد را که از طغیان آب خراب گردیده و مردم جلال‌آباد قرار هر جریبی از مزارع و مساقات خود را ده پول که سدس یک روپیه در شمار آید یکساله بر عهدهٔ خود گرفته بودند، بیست‌وسه هزار و هشتصد و پنجاه روپیهٔ کابلی و ثلث یک روپیه و چهار فلوس به شمار آمده، و استاد طهماسب‌بخش مصارف آن را به میزان فکر دوربین و رأی متین خود هفده هزار و یکصد و چهل و یک روپیه کابلی و دو ثلث یک روپیه فهمیده در کابل بازگشت. و به این مبلغ که خود سنجیده بود، از حضور والا به اجاره برعهده گرفته، در روز بیست‌وهشتم ذیحّجه عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد را ارقام رفت که: «سد نهر شاهی را به دست یاری استاد طهماسب ساخته بپردازد که پس از این از طغیان و سیلان باران خسارت و زیانی به مزارع تحت جوی مذکور نرسد.» گویا از این سنجش و اجاره گرفتن استاد طهماسب بنّا، شش هزار و هفتصد و نه روپیه و ربع یک روپیه و یک فلوس از مال رعیت عاید دولت گشت.

وقایع ماه محرم سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دوی هجری

در روز چهارشنبه سوم محرم، آفتاب از برج حوت بر برج حمل نقل و تحویل سال گردید، سال لوی‌ئیل درآمد و سنهٔ هجری به هزار و سه صد و بیست و دو از غرهٔ این ماه آغاز پذیرفت و در اول این سال شهزاده حیات‌الله خان، دومین فرزند برومند خدیو حمیده‌خصال، که در روز بیست‌وپنجم ماه ربیع‌الآخر سال هزار و سه‌صد و شش هجری از مشیمهٔ عدم به عرصهٔ وجود قدم نهاده، در کنار مادر روزگار آمد و پا به مرحلهٔ پانزده سال و سه ماه و بیست‌وپنج روزگی نهاده بود، به امضای شورای خاص و رضایت ذات شاهانه به نیابت حکومت قطغن و بدخشان اختصاص یافته، از کابل رهگرا و مرحله‌پیمای آن صفحه و سامان شد. و در روز چهارشنبه هشتم محرم در موضع سیاه‌گرد، علاقهٔ غوربند فرود آمده، قبل از وصول و ورود در حین توقف و درنگ در چاریکار، که دو روز از جهت حصول علم و استحضار بر تهیهٔ علوفه و آذوقه و پاک بودن راه مکث فرموده بود، مردم زیادی از علاقهٔ کوه دامن و کوهستان کابل توابع چاریکار از جور و ستم حاکم و کدخدایان خود عارض آمده داد خواستند، و هم‌چنین در منازل تمتدرّه و برج گل‌جان و منزل سیاه‌گرد مذکور، فریاد برآورده دادخواه شدند. و از جمله در فرودگاه سیاه‌گرد را که از تعدی و تطاول حاکم و قاضی و رؤسای دیه و قریه نالیدند، مراسم عدالت و بازپرس و حق‌رسانی را چنانچه بایست به پای برده و دعای بقای دولت و طول عمر و دوام سلطنت والد ماجد خویش را از زبان ضعفای رعیت حاصل کرده، ماجرا معروض داشت، و مورد تحسین و رضایت پدر تاجور ستوده سیر گشت. و از آنجا برخاسته سیرکنان و داد دهان در روز نهم محرم در منزل خاک غلام‌علی بساط نزول بگسترید و کارگران و مزدوران معدن سرب فرنجل واقع غوربند، از جور و ستم غلام‌محمد خان حاکم آنجا و سرپرست خود عرض و شکایت کرده،

از دوصد روپیه گرفتن سرپرست که از ایشان اخذ نموده بود به عرض رسانیدند و از توجه عادلانهٔ شهزاده؛ بر مرام نایل و به کام واصل شدند.

جراحت برداشتن دست والا از ترقیدن تفنگ در وقت صید

و مقارن این‌حال، در روز جمعه دهم محرم، حضرت اقدس والا با حشمت و شوکت شاهی، به عزم شکار مرغابی در چمن دیه خدایداد، واقع جنب شرقی تپهٔ مرنجان، نهضت‌فرما گردیده از ترکیدن تفنگ ساچمه‌ای، دو انگشت از دست چپ موهبت پیوستش را آسیب رسیده، عیب‌ناک گشت. و از خود و بیگانه اصابت این جراحت را نسبت سوء ادب به قتل سیدالشهدا و جگرگوشهٔ رسول خدا و فرزند علی مرتضی و حضرت زهرا صلوات علیهم داده، بر زبانها از ترک عزای آن امام مبین در خفا و ملاّ نکوهش را بر ستایش ذات والا ترجیح داده سخنان همی‌راندند، که در این روز نبایست به عیش و عشرت و شکار اقدام می‌کرد و چنین حادثه عاید حال خسروانه می‌گشت؛ و چون جراحتش خفیف و در استخوان آسیب نرسیده بود چنانچه بیاید تا روز نوزدهم محرم التیام‌پذیر گشت.

و هم در روز دهم مذکور ماه محرم، جنرال بهاءالدین خان مقیم اسمار، از دست ساقی آجال شربت ناگوار مرگ چشیده پدرود زندگی کرد، و عبدالعزیز خان برادر زادهٔ او نعش او را در روز یازدهم ماه محرم با متروکات نقد و جنسش از اسمار حمل و نقل داده در علاقهٔ وردک به قبرستان نیاکانش دفن کرد.

و هم در این روز، حضرت والا با وجود جراحت دست عطاپیوست، داراب‌شاه خان حاکم شغنان را که از عرض و استغاثت رعایای آنجا چنانچه گذشت طلب کابل فرموده و او واصل گردیده بود، با احاد و افراد رعیت مأمور محفل اجلاس متفرقه که چندی از مردان سالخوردهٔ گرمی و سردی دیدهٔ نشیب و فراز نوردیدهٔ تجربت حاصل کردهٔ بخرد، در آن مجمع اجرای امور متنازعه و امضای مهمات مشکله می‌نمودند فرمود. و سردار محمدیوسف خان پسر امیر کبیر مرحوم دوست‌محمد خان، سرکردهٔ این مجلس را ارقام فرمود که: «علم به حقایق گفتار و کردار طرفین حاصل نموده و جانب محق و مبطل را معین کرده تقدیم حضور نماید که احیای حق و اماتهٔ باطل به روی روز آید.»

حکایت عجیبه از زوجهٔ روزی‌قل کولابی

و هم در خلال احوالی که رقم شد، مسمّات آقسو بی‌بی، زوجهٔ منکوحه و مدخولهٔ روزی‌قل نام، از قوم قزاق سکنهٔ قشلاق قریهٔ قرچهٔ واقع کولاب، از خانهٔ شوهر خود مفقود گردیده، جلداش نام از قوم مله‌نوت، متوطنهٔ قریهٔ خواجه بهاءالدین، او را در خانهٔ خود درآورده، نزد مردم اظهار مزاوجتش کرد، و پس از دو سال پسری از وی در دامن و کنار روزگار خود آورده، روز عشرت با آن زن و پسر به سر همی‌برد تا که روزی‌قل را اقربا و خویشاوندان آن زن سخت گرفته، هشت هزار تنگه به نام خون‌بها از او بستدند. و جلداش آن زن را در حوالی سال سوم طلاق نموده، سعید نامی او را به عقد نکاح خویش درآورد. و روزی‌قل پس از دادن هشت هزار تنگه به نام خون‌بها و جریمه و یکسال در کنار سعید نام به سر بردن زوجهٔ خود، وارد خان‌آباد گردیده، درک آن زن را در خانهٔ سعید نام یافت. و نزد ملاّ محمدحسین خان قاضی محکمهٔ شرعیهٔ رستاق رفته داد خواست و با سعید دعوی دایر کرده، از احضار شهود عاجز آمده، به ذریعهٔ عریضه از حضور والا استدعای داد نمود. و پس از دیری که پاسخ نیافت مأیوس گردیده، راه امید دادرسی و بازپرس جانب کابل برگرفت و به توسط میرزا محمدجان خان کشمیری، سر کردهٔ بولک سوم ادارهٔ تحریرات مرکز دارالانشای حضور، که عریضهٔ او را میرزای مذکور تقدیم نکرده، جواب حاصل ننموده بود، شرفیاب بار گردیده، سعید و زوجهٔ او طلب کابل شدند و در پایان کار از عدم شهود، دعوی خود را نزد بابا مرادخان قاضی محکمهٔ شرعیهٔ کابل نیز ثابت نتوانسته ملوم و ملزم گشت و قرار روزی یک ثلث به هر یکی از سعید و زن مذکوره که مجموع در روزی دو ثلث یک روپیه باشد، قرار قاعدهٔ مرسومه و مروجهٔ حضرت والا، که هر کس از اطراف بعیده در کابل آمده داد می‌خواست، التزام‌نامهٔ شرعی از مصارف رفت و آمد مدّعی علیه، در صورت عدم ثبوت دعوای مدعی، از مدعی گرفته بعد مدعی علیه طلب کابل می‌شد، از روز ورد او در کابل تا روز دوازدهم محرم، که امضای قاضی بر الزام او شد، به ذریعهٔ میرزا محمدحسین خان کوتوال از روزی‌قل حصول و

تسلیم سعید و زوجه مزبوره گردیده. روزی‌قل از هشت هزار تنگه و زوجهٔ خود و این مبلغ در آتش محرومیت بسوخت و مأیوسانه راه خانه و لانهٔ خود پیش گرفته.

عزل میرزا یحیی‌خان و ایشر داس از آرت پشاور

و مقارن این حال، در روز چهاردهم محرم بازرگانان کابل، تحفه و تنسوق و هدیهٔ مرسومهٔ مستمرهٔ روز نوروز را که همواره در روز اول سال شمسی از اشیاء و اقمشهٔ نفیسهٔ خوش قماش ثمینهٔ تجارتیهٔ خود تقدیم حضور کرده، هر یک از ایشان خراج گمرک یکسالهٔ خود را که به دولت می‌دادند به عزّ عرض رسانیده، از دولت به عطای خلعت فاخره امتیاز و در باب تجارت و ترقی آن و راحت و رفاهت عامه و رخاصت اجناس خارجه و ترویج امتعهٔ داخله و حمل و نقل پول نقد و مال‌التجاره در خارج و فواید و منافع دولت و ملت و منفعت تجار و رواج بازار، سر رشته و دستورالعمل و پول نقد به نام تقاوی حاصل می‌کردند، در این سال از اصابت جراحت به دست موهبت پیوست حضرت والا که در روز دهم این ماه وقوع یافت، چند روزی به تعویق افتاده بود، پیش کشیده مورد نوازش شاهانه شدند. و به زبان ضراعت سعایت، از میرزا یحیی خان قزلباش و دیوان ایشر داس هندو که در عهد امیر مرحوم مأمور آرت و اقامت پشاور شده بودند کرده، خواستار تغییر و تبدیل آن دو تن و تفویض کار آرت به دیوان نیندوی تاجر از اهل هنود شدند و استدعای ایشان پذیرفته آمده، چنانچه بباید منشور تغییر آن دو تن و مأموریت دیوان ننﺪو در روز بیست‌ودوم محرم صدور یافت.

رو به بهی نهادن جراحت دست والا و انتشار اشتهار

و در روز نوزدهم این ماه، جراحت دست عطاپیوست اقدس والا رو به التیام نهاده، اشتهار فرحت‌آور صحت‌آثار از رو به بهی نهادن زخم حزن‌افزای انزجاردثار، در تمامت بلدان و امصار و اطراف و اکناف انتشار داده آمد. از سمر گرفتن این خبر بشاشت اثر، عموم اهالی بوم و بر افغانستان قرین مسروریت و عشرت شدند.

تعیین روز جشن ملّتی این سال فرخنده فال

و هم در این روز، فرامین متعدده در تعیین روز جشن ملتی که از لقب سراج‌الملّة والدّین بر ذات والا نهادن به روی روز آمده بود، به نام حکّام ولایات و شهزاده غلام‌علی خان مقیم مزارشریف ارقام یافته به نگار رفت که: «این جشن خجسته‌آثار فرخنده‌فرجام را در روز پنج‌شنبه چهارم صفر، مطابق اول ثور ماه شمسی، بر پای داشته، عموم رعیت و اعیان ملت را قرین عیش و سرور و نای و نوش نموده، شادخاطر و مسرور سازند.

و مقارن این‌حال، اربابان و کدخدایان هزارهٔ بهسود، هشتصد روپیه به نام تصدق از جراحت دست والا که به خیریت و عافیت گذشت و موجب اندوه و ماتم نگشت، به توسط سید جعفر خان کنری حاکم خود، ارسال حضور داشته، عموم رعیت قوم مذکور به ذریعهٔ عریضه استدعای قبولیت خانهٔ سه شاهی که ربع یک روپیه کابلی در شمار است به نام خیرات دادن نمودند. و حضرت والا هم‌چنان که معروض داشته و متضرعانه التماس کرده بودند، محول و مرجوع به رضا و میل خواطر اعداد رعیت فرموده بعد قرار واحدی از ارباب دو روپیه و هر خانه‌ای سه شاهی، مبلغ پانزده هزار و چهارصد روپیه ارسال پایهٔ سریر سلطنت کرده، به درجهٔ قبول مشرف گشت، و از این مبلغ مکشوف افتاد که در این وقت هزارهٔ بهسود، شصت هزار خانه و دویست تن ارباب در شمار بوده‌اند و حالا از پانزده الی بیست‌هزار خانه افزون‌تر نیستند؛ و همه فدای سر حکام جوراندیش و قضات و مأمورین جفا کیش و تطاول و چپاول قبایل افغان کوچی ناعاقبت‌اندیش شده‌اند.

و در روز دوشنبه بیست‌ودوم محرم میرزا یحیی خان و دیوان ایشرداس مأموران آرت پشاور را که از عرض و استدعای تجار کابل چنانچه گذشت، از کار آرت باز داشته شدند، ارقام رفت که: «پنجاه هزار روپیهٔ دولت را که جهت دستمایهٔ کونتی واقع پشاور این دولت به هر دو تن سپرده شده است، تفویض دیوان نندوی مأمور جدید آرت نمایند و کار را با دستورالعمل آن بدو تسلیم کرده، خود در کابل بیایند.»

فرار اختیار کردن صاحبزاده بهاءالدین خان

و هم در این روز از شرحی از بیباکی و خسارت و خیانت‌ورزی صاحبزاده بهاءالدین خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، که از عرایض متوالیهٔ وقایع‌نگار آنجا به مسمع فیض مجمع حضرت والا رسیده بود، منشور طلب کابل شدن او شرف صدور یافته، محمدغوث خان تاجر کابلی، به سرکردگی و محمدیوسف خان عم‌زادهٔ او به نیابت او مأمور اقامت بخارا و فروش پوست قره‌گلی شدند. و به صاحب زادهٔ مذکور ارقام رفت که: «یک لک تنگه از مال دولت، که در دست اوست، به این دو تن برای اشترای بعض اشیای فرمایشی حضور داده، خود روی مراجعت به سوی کابل نهاده، پس از وصول، قطع حساب خویش نماید.» و او که مبالغی را از مال دولت حیف و میل کرده خیانت ورزیده بود، به مجرد وصول این منشور، ناصبور گردیده از راه خسارت و ضلالت فرار وادی گمنامی شد و معلوم نیفتاد که در کدام مملکت و ظل حمایت کدام دولت شده، خاسرانه قیام ورزیده است؟

انتشار اشتهار تعیین رؤسای قومی

و هم در خلال احوالی‌که به شرح رفت، حضرت اقدس والا به عزم تعمیر مملکت و بلاد و ترفیه ملت و عباد، اشتهاری به نام عموم طوایف و قبایل رعیت از افغان و هزاره و اوزبک و ترک و تاجیک و قزلباش و عرب، به امضای اعضای هیئت شورای خاص که اجزای آن سردار نصرالله خان و سردار عنایت‌الله خان و ایشک‌آقاسی عبدالقدوس خان و میرزا محمدحسین خان مستوفی و شهزاده امان‌الله خان و شهزاده امین‌الله خان و شهزاده محمدعمر خان و غیره بودند، و رئیس آن ذات شاهانه و نویسندهٔ آن میرزا عبداللطیف خان و میرزا غلام‌محمد خان منشیان حضور و سرکردگان بولک دوم و اول ادارهٔ تحریرات و دارالانشاء بودند، انتشار و نگار داد که: «هر قوم و قبیله، از بزرگ‌زادگان با دانش خود را که شایان نوازش دولت و در خور خیرخواهی اعداد رعیت و اجرای امور ایشان در دربار پادشاهی باشد، برای اقامت در کابل و چند تن را جهت اجرای تکالیف دولت و امور آرامی رعیت، در نزد حاکم هر علاقه و محل منتخب نموده رضانامهٔ ریاست و متابعت

ایشان را گسیل حضور نمایند، که تشکیل مجلس وکلای قومی و شورای ملی به روی روز آمده، اعداد رعیت از جور اجحاف و ستم و اعتساف ایمن گردیده، مهمات دولتی سهل‌الاجراء آید.» و از صدور این اشتهار بسا اشخاص از عطای خلاع فاخره و مناصب جلیله از قبیل کرنیل و کمیدان و کبتان و اجیدان و صوبه‌دار افتخاری سرافراز و ممتاز گشتند و از جمله تمامیت طوایف و قبایل هزارهٔ سکنهٔ این مملکت با دیانت، چون بهسود و دایزنگی و دایکندی و مالستان و جاغوری و گیزاب و خلج و دای‌چوپان و محمد خواجه و چهار دسته و جیغتو و غیره رضا نامهٔ بزرگی و حاضر حضور و در کابل بودن محرر این اوراق، بی‌آنکه ادعا نمایم و طالب این امر زحمت آثار کلفت بار شوم، به لایحهٔ مذهّب و مطلای سر لوح‌دار بر سبیل عریضه‌نگار داده، شصت تن از رؤسا و سرکردگان ایلاتی که از طرف عموم قومی قرار وکالت خط شرعی وکیل بودند، بر آن [مُهر] بر نهادند که عیناً نقل آن این است.

نقل رضانامهٔ قومی محرر اوراق

«هوالمعز لِمَن یشآء من عباده، فدای ذات اقدس اعلیحضرت سراج‌الملّة والدّین والا شویم، از آنجا که همت والا نهمت شهریاری همواره در تمشیت ترقی اهالی سکنهٔ جبال و سهال مملکت افغانستان و ترکستان متعلقهٔ آن مصروف است و در ترفه حال سپاهی و رعیت معطوف، ما بزرگان طوایف هزاره که از کردار نابهنجار پیشینگان خسارت‌پیشگان خویش، سر خجالت در نزد عموم ملت در پیش داشتیم و اکنون که غبار جنایت و خطاکاری آنان به آب مراحم شاهانه، از ناصیهٔ اعمّال ما همگان شسته گشته، برخی به رفتن ملک مأمور و بعضی از سرافرازی یافتن به ملازمت رکاب سعادت‌انتساب مسرور شده‌ایم، به عرض می‌رسانیم این‌که در این آوان فرحت توامان که باران مرحمت نامتناهی از سحاب عدالت پادشاهی بر کشتزار امانی و آمال عموم رعایا در باریدن است، و سبزهٔ احوال خصوص برایا در بالیدن، و اقویا و ضعفای ادارهٔ مملکت از انواع تلطفات شاهانه بهره یابند و از جریان ماء عدالت در انهار قلوب مساکین و فقراء ماهی‌تن در آب و بنیاد هستی همگنان از حسن تدبیر شهریار گردون سریر معمور است، و فحول مطیعان اوامر و

نواهی شریعت سلطنت هر یک به خدمتی از خدمات دین و دولت مأمور، و علاوه بر احسانات عدیده و مکرمات جدیده، که همه را رسیده و می‌رسد، در تمام صفحات مملکت متبوعه، اشتهار عام از حضور فیض گنجور اصدار یافته خواص و عوام را ندای صلاح به سوی سفرهٔ انعامش در داده، که هر قوم شخص با دیانت [و] کفایتی را که جرار و لایق کار باشد، از مابین خود به بزرگی برگزیده، یک یک را نزد نایب‌الحکومه و حاکم کوچک هر علاقه، جهت اجرای کار سرکار گمارند. و هم از بین جمعی از منتخبین یکی را که لیاقت‌بار و جرأت ادا و اجرای کار را داشته باشد، برای خدمات پایهٔ سریر سلطنت مقرر دارند تا همهٔ سکان بوم و بر افغانستان و ترکستان متعلقهٔ آن، از خوان احسان پادشاهی متلّذ و کامیاب شوند، و هر طایفه حصه و نصیبی برند. بنابر آن مایان بزرگان هزاره که هر یک رضانامهٔ سرخیلی از اقوام خود به دست داریم، فیض‌محمد خان کاتب سرکار والا را که تربیت یافتهٔ دست اعلیحضرت ظل اللهی و هم در خور این امر کماهی می‌باشد، از میان خودها برگزیده برای خدمات حضور پسندیدیم که ملتزم کارگزاران پایهٔ سریر سلطنت بوده و هم گفتگوی دفتر و دیوان را مطابق امر کارپردازان حضور که شرف صدور یابد، با عمّال دیوان فیصله و اجرا بدارد و موافق ایمای امنای دولت در انجام کوشیده به تقدیم رساند، تا شاید یکی از ما مردم نزد دولت خواهان بوده، امور معیشت ما به آسوده حالی مرور یافته، به دعای ترقی جاه و جلال خدیو فرخ‌فال به سر بریم و سرخ‌رویی دنیا و آخرت حاصل نماییم و از تعدی متعدیان ایمن باشیم، و هم بدین منوال عریضهٔ دیگر نیز نگار داده و طایفه به طایفه، مهر نهاده بودیم، چون مفقود شده بود مجدداً عرض‌پرداز شدیم انتهی.» و این عریضه را نیازمند به ملاحظات چند که در موقعش رقم خواهد شد، تقدیم حضور نکرده، از تحمل این‌بار گران خویش را کنار نموده و آن را نزد خویش نگاهداشته، اکنون به مناسبت مقام تاریخی ثبت و ارقام شد.

و هم در روز بیست‌وهفتم محرم میرزا فضل‌احمد خان کشمیری، که در عهد شهزادگی حضرت والا کار نویسندگی اسباب و اشیای خانه سامانی و اسلحه‌خانه را بر عهدهٔ خدمت داشت، به اتفاق مهردل خان قزلباش و خانه سامان، شب در عمارت نشیمن خاص ذات شاهانه آتش زده، تمامت عمارت و آلات و ادوات و

کتب بیش بهای مخصوصهٔ حضور که در آن بودند، با همه زینت‌ها و فرش‌ها و پرده‌های خاصه بسوخت و هرچه را که از در خسارت به خیانت برده بودند بسوخته در شمار آمد، و هر دو تن مورد عتاب و عقاب و محاکمه و استنطاقی نیامده، هم‌چنان به ملازمت برحال بماندند و مهردل خان پس از چندی به اجل موعود پدرود جهان کرده، میرزا فضل‌احمدخان روز چاکری به سر همی‌برد تا که از فوت ملاّ محمدعظیم تاجر کابلی و گماشتهٔ دولت در بمبئی نظر به قدمت خدمت خود و عمر گران قیمتی که صرف ملازمت کرده بود، مأمور اقامت بمبئی و اجرای امور دولتی شد.

شرارت قوم تیترخیل سکنهٔ تگاب

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، مردم سکنهٔ قریهٔ تیترخیل علاقهٔ تگاب، از جهالت و وحشیت با هم جنگیده و با شمشیرهای آخته بر یکدیگر تاخته، چهار نفر از یاران ملک میان‌جان و هفت نفر از یاوران ملک محمدامین جراحت برداشته، خود محمدامین نیز چند زخم بر پشت یافت و از هم جدا شده، غلام احمد خان حاکم آنجا یکهزار و دوصد روپیه جرم جنایت بر ایشان حواله و حصول کرد و ماجرا معروض داشته. در روز بیست‌وهشتم محرم از حضور والا ارقام رفت و از تعداد و جمعیت طرفین استفسار فرموده شد، که به وجه شایسته مراسم بازپرس و سیاست به روی کار آید تا عبرت جهله گردیده، دیگری اقدام در این‌گونه شرارت ننماید و با صدور این منشور دیگر زجر و توبیخی نسبت به آنان به صدور نه پیوسته، به همان جریمه اکتفا و قناعت ورزیده آمد.

وقايع ماه صفر سنهٔ هزار و سه صد و بيست و دوی هجری

تعيين بهای آهن آلات قصر دلكشا به تخمين

از ديگر سوی در خلال احوالی كه به شرح رفت، حضرت اقدس والا از قيمت و بها و كرايهٔ حمل و نقل آلات و ادوات آهنين و ساز و برگ قصر دلكشا كه جديد چنانچه گذشت تأسيس يافته، و به مستر برون كمپانی فرمايش ساختن و پرداختن رفته و شصت هزار روپيهٔ كلّه‌دار به حسب تخمين به مستر مذكور امر دادن شده بود، از محمداسمعيل خان سفير دوباره پرسيده از عريضه و نوشتهٔ او به وضوح پيوست كه هشتاد و دو هزار روپيهٔ كلّه‌دار تا وصول آنها در پشاور صرف بها و كرايهٔ حمل و نقل می‌شود. حضرت اقدس والا در روز دوشنبه غرهٔ صفر، قرار تخمين پنجاه هزار روپيهٔ كلّه‌دار ديگر، كه مجموع يک‌لک و ده هزار به شمار آيد، به نام فارن سكرتر دولت انگليس حواله فرمود، كه از مبالغ عطيهٔ سالانه و مستمرهٔ دولت انگليس، تسليم محمداسمعيل خان سفير اين دولت نمايد، آهن آلات قصر مذكور را در پشاور برساند.

و از آن‌سوی محمدايوب خان حاكم قلعهٔ فتح چخانسور، كه از عريضه و استدعای خود، كه شرحی از خيانتكاری وخسارت‌شعاری آخندزاده فقيرمحمد خان حاكم چخانسور نگاشته، التماس شرفيابی حضور كرده و چنانچه گذشت طلب كابل شده بود، در اين ايام، محمديعقوب نام نوكر خود را به قايم مقامی خويش گماشته، راه كابل پيش گرفت و از تقبيل سدهٔ عليا كسب سعادت كرده، داستانی از خيانت و خطاكاری آخند زادهٔ مذكور و دسيسه‌بازی او با كرنيل مكمهان انگليس در باب تحديد حدود چخانسور و سيستان به روی كار آورده بود به عرض رسانيده، و رخصت مراجعت يافته باعث طلب كابل شدن آخندزاده فقيرمحمد خان چنانچه بيايد گشت.

ورود اولاد و احفاد انبیاء خان و صوفی‌خان در قندهار

و هم در این هنگام، قرب دوصد نفر از اولاد و احفاد سردار انبیاء خان مرحوم قوم تایمنی، و صوفی‌خان بایانی تبعید شدهٔ هرات که از معاندین و خائنین و بدخواهان دولت و فتنه‌جو و آزار و اذیت‌دهندهٔ رعیت بودند و مأمور اقامت قندهار شدن ایشان از پیش رقم شد، با یکصد و هجده رأس اسپ سواری و یابوی بارگیر وارد قندهار شده جای ذلّت و عسرّت گزیدند.

شرارت مهاجرین قوم کاکر

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، مردم مهاجر قوم کاکر، که قاضی عبدالشکور خان ایشان را چنانچه گذشت، در علاقهٔ قلندر و موطن قوم مسکهٔ هزارهٔ جاغوری جا داده هزاره‌ها را کشیده بود، آهنگ جور و تعدی و ایذا و آزار مردم هزارهٔ جاغوری کردند و به تاخت و تاز و قتل و جرح پرداخته، هزارگان را مستعد و آمادهٔ فرار ساختند و جلندرخان حاکم جاغوری ایشان را از حرکات جاهلانه منع کرده، کاکریان او را به کشاد دادن تفنگ از پیش رانده اخفاف و تحقیر نمودند. و او ماجرا معروض داشته، در روز غرهٔ مذکور ماه صفر ارقام رفت که در کابل آمده شرارت و جهالت و سرقت و غارت را بر مردم کاکر ثابت کند. و او حاضر آمده، کاکریان را ملزم و ملوم ساخته رخصت مراجعت یافت. و با آن مراسم بازپرس و زجر و سیاست، نسبت به آن مردم، چون مهاجر بودند، به روی روز نیامده، اموال مسروقه و منهوبهٔ هزارگان به صاحبان خود نرسیده، کاکرها جری و جسورتر شدند که إن‌شاءَالله در موقعش رقم خواهد شد.

و مقارن این حال در روز چهاردهم صفر، جشن ملّتی لقب سراج‌المِلّة والدّین به پای رفت.

داکتر خواستن حضرت والا از هند

و هم در این ایام، جراحت دست حضرت والا ملتهم گردیده، چون انگشت مبارکش کج و معوج صحت یافته بود، در روز سوم ماه صفر، جهت راست و

علاج کردن، محمداسمعیل خان سفیر را ارقام رفت که: «یک تن از داکتران مجربهٔ انگلیسیه را که در راست نمودن استخوان مهارت داشته باشد، تکلیف آمدن در کابل نماید.» و هم عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد را فرمان شد که: «در منازل تعلقهٔ جلال‌آباد از دکه تا سرخ‌پل و جگدلک، تهیّهٔ علوفهٔ لازمه برای سواران بدرقهٔ داکتر و مهماندار، که از کابل مأمور دکه می‌شود، نموده حتی از آماده کردن یخ و برف مضایقه نکند.» و چنان داکتری که حضرت والا رقم کرد، در خدمت ویسرای کشور هند حاضر بود، به امر ویسرای راه کابل بر گرفت که إن‌شاءالله آمدن و خدمت کردن و انعام یافتنش در محل خود رقم شده می‌آید.

دساست و جال‌سازی قاضی یوسف

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، از اغراض شخصی و خواهشات نفسی ملاّ محمدیوسف خان قاضی محکمهٔ شرعیهٔ گیزاب، که دختر سلیمان نام هزاره را به زنی خواسته و پدرش چنانچه گذشت ابا و اعراض نموده، قاضی او را به مسمات تاجور که چندی قبل پس از فوت زوجهٔ خود به زنی خواسته بود متهم ساخت، که عروس خود را به زنی گرفته است و از این اتهام مجله‌ای به شهادت چند تن مهاجر قوم اچکزایی نگاشته و به خاتم امضای خود آن را مُهر کرده و پنجصد روپیه از سلیمان جرم گرفته و او را محبوس نموده، با آن مجله گسیل کابل کرد. و کوتوال به زندان سیاست و سیاه چاهش انداخته، از قفای او محمدحسین نام برادرش، دو قطعه مجله به مهر و امضای اهالی محکمهٔ شرعیهٔ ارزگان و حجرستان و استشهاد خطی به مواهیر و امضای چهارده [نفر] از اربابان هزاره و سرکردگان قوم خود، در بی‌گناهی سلیمان و اتهام قاضی یوسف حاصل کرده، در کابل آمد. و قاضی بابا مراد هر سه قطعه مجله و استشهادنامهٔ او را مدار صحت حکم بر عدم عصیان سلیمان ندانسته رد فرمود. و برادر سلیمان مأیوس گردیده، از طرف آن محبوس سیاه‌چاه بی‌گناهی، عریضه‌نگار حضور والا شده، به ذریعهٔ میرزا عبداللطیف خان منشی حضور، با مجلاها و استشهاد خط تقدیم کرد. و حضرت والا اربابان هزاره را که بر استشهادنامه مهر و امضا نموده بودند، طلب کابل فرمود و ایشان در محکمهٔ کوتوالی حاضر آمده، التزام‌نامه در بی‌گناهی سلیمان و تهمت

بستن قاضی یوسف بر او دادند. و میرزا محمدحسین خان به امر والا پنج نفر گواهان مندرجهٔ مجلهٔ جعلی قاضی را که از مهاجرین قبیلهٔ حمیدزایی، فرع اچکزایی بودند، به ذریعهٔ سواران نظام کوتوالی طلب کابل نمود. و سواران مأموره قاضی یوسف و هر پنج نفر گواهان مندرجهٔ مجلهٔ او را نزد قاضی عبدالشکورخان سرپرست مهاجرین حاضر کرد. و گواهان قاضی یوسف از شهادت خود انکار آورده، اظهار کردند که قاضی یوسف در غیاب ما این مجله را نوشته. چون روشناس بودیم و شکل و صورت ما به او معلوم بود، چهرهٔ ما را ثبت مجله کرده است و سواران کوتوالی از انکار و اظهار و اقرار شهود مذکوره، مجله‌ای به مهر قاضی عبدالشکور خان و عبدالرحمن خان حاکم گیزاب به دست آورده، با خود نزد کوتوال کابل آورد. و چون یک نفر خدایداد نام، از مهاجرین حمیدزایی که نامش درج مجلهٔ قاضی یوسف نبود و به تحریک و تعلیم قاضی عبدالشکور خان شهادت داد که سلیمان هزاره، زوجهٔ پسر خود را به زنی گرفته است، او را به فرمان والا در کابل آوردند و او در محکمهٔ کوتوالی اقرارنامه به مهر و امضای خود داد که من در گیزاب شهادت نداده‌ام و سه سال است که در آنجا آمده‌ام، از سلیمان و زوجهٔ پسر او و زوجهٔ خود او آگاه نیستم. قاضی عبدالشکور خان از اظهار خودم که گفتم قاضی یوسف صد روپیه به من وعده داده است که گواهی بدهم، مرا به زور و جور روانه کرده است و چون سلیمان هزاره و شیعه بود، میرزا محمدحسین‌خان کوتوال که از تعصب جاهلانه خون و مال شیعه را حلال می‌دانست، از این امر وحشیانه که به صدور آمده بود اغماض کرد، تا سلیمان چنانچه از پیش اشارت رفت در سیاه چاه بمرد و محمدحسین برادر او دردناک گردیده، به ذریعهٔ عریضه از حضرت والا داد خواست و مجلاهای مذکوره و سوال‌و جواب‌های ایشک‌آقاسی محمدسرور خان حاکم کابل را که به ذریعهٔ خود آن پیرمرد ستوده‌سیَر به دست آورده بودند، به ذریعهٔ میرزا عبداللطیف خان منشی به حضور والا رسانید و حضرت والا قاضی یوسف را در تحت حفاظت طلب کابل فرموده در روز هشتم صفر رجوع فصل و قطع این امر پرپیچ و تاب قاضی بعید از راه صواب را به محکمهٔ اجلاس محبوسین، که سرکردهٔ آن احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری بود نمود. و او که به جز انصاف راهی نمی‌پیمود و امضا

به حبس قاضی در سیاه‌چاه کرد. و قاضی در آنجا در آمده به سیاق مَنْ حَفَر بِئراً لأَخِیهِ فَقَدْ وَقَعَ فِیه به جای سلیمان متوفی نشست، اللهم اَحْفِظْنا مِنْ شرور انفسنا و قضاة زماننا.

شرح خسارت و خیانت حاجی اسلم تربز

و هم در خلال احوال مسطور، حاجی اسلم‌بای معروف به تربز و تاجر سیقانی که در عهد امیر مرحوم، با حاجی شمس‌الدین نام تاجر کابلی و عبدالرحیم پسر او در بخارا رفت و آمد تجارت داشتند و از راه جاسوسی معلومات دولت و مملکت و ملت افغانستان را به کارکنان روس داده، روز فسانه و فسوس به سر می‌بردند، و اسلم از این‌کار ناهنجار خود طلب کابل شده به واسطهٔ ناظر صفر، که غلام معتمد و معتبر آن مرحوم و رفیق شفیق حاجی تربز بود، به حیلت و خدیعت خود را از فشار شکنجهٔ سیاست و عقوبت، چنانچه در جلد سوم گذشت، رخصت مراجعت یافته، مواظب کسب تجارت خویش گشت. و دکان بزازی در مزارشریف کشوده از جال‌سازی و غمازی که در طینت و طبیعت داشت، باز با شیطان طریق انبازی پیش گرفته؛ و چاپی از خشت پخته به شکل و شباهت چاپ مرسوم دولتی، که برای گمرک اجناس و اقمشه معین و مقرر بود منقر نموده و اجناس تجارتی خود را که به قاچاقی از طرق غیرمعروفه، در خارج مزارشریف می‌رسانید، آن چاپ[را] در مال‌های خود زده و اندک اندک داخل شهر کرده، در دکان خود و غیره بزازان و حرفه‌وران بازار قسمت کرده، خود او و دیگران قرار رسم و رواج متداوله همی فروخته خراج دولتی را نمی‌داد، تا که عامل گمرک و سایر، دو توپ صحن را از یکی از روستاییان که از بازار خریده بود به دست آورده، نزد حاکم برد و به حکم حاکم دکان آن بزاز را که این دو توپ صحن را فروخته بود تفتیش کرده، سی توپ به چاپ جعلی برآوردند و آن دکاندار اظهار نمود که از حاجی اسلم تربز خریده‌ام، از اظهار او حاجی را احضار فرموده، اقرار صحن فروختن به آن بزاز کرد و گفت این صحن‌ها از مال من نیست و آن دکاندار گفت که حاجی به دیگر بزازان غیر از من نیز فروخته است. و از اظهار او صحن‌های دیگر دکانداران را نیز حاضر آورده، به ثبوت پیوست که این غداری از خسارت‌شعاری و خیانت‌کاری

حاجی اسلم بوده است. و چون به سردار عبدالله خان حکمران ترکستان تحفه و تنسوق و ارمغان شایان داده و بایست قرار قانون تمامت مالش ضبط یا خراج مضاعف گرفته می‌شد نشده، در مال دولت خسارتی که وارد آمده بود، در پردهٔ اغماض مستور مانده به روی روز نیامد.

نگارش حکمران هرات از فسانه و فسون مستر دابس

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، حضرت والا مراجعت مستر دابس را، که مأمور ممیّزی و منصفی بروج مخروبهٔ حدود چارسونک و چشمهٔ خواجه گوگردک چنانچه گذشت شده بود، از ویسرای کشور هند خواستار گردید که از هرات به راه کابل مرحله‌پیمای پشاور و هند شود. ویسرای پذیرفته به حضرت والا و مستر دابس آگهی داد و حضرت والا در روز نهم ماه صفر، به حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان رقم فرمود که: «مستر دابس برای بعض امور که شفاهاً از او پرسیده می‌شود، قرار استدعای سرکار ما و امر لارد کرزن ویسرای کشور هند، از هرات به راه کابل مرحله‌پیمای مراجعت می‌گردد. او را به بدرقه‌گی صد تن سوارهٔ نظام و یک تن منصب‌دار هوشیار و دانای رموز و اسرار، از راه هزاره‌جات یا قندهار که خود بپسندد، رهسپار کابلش کنند.» و پادشاه گل‌خان را با صاحبزاده عطا جان مأمور هزاره‌جات نمود که تهیهٔ علوفهٔ منازل او را بنمایند، که إن‌شاءالله آمدن او از هرات درکابل به موقعش رقم خواهد شد. و در روز چهارشنبه دهم صفر، از این ترتیبات و تنظیمات و فرمایشاتی که در باب مراجعت او و از راه کابل در حیّز تذکار و نگار آمد، به ویسرای کشور هند آگهی داده شد و از پرتو وصول افکندن این منشور در هرات، حکمران آنجا آن را به سپهسالار فرامرز خان نموده و او گفتار او را به گوش قبول که در باب حیله‌وری و مکیدت دابس گفت و تأکید کرد که منصب‌داری را با او مأمور کند که در خفا به نوعی که نداند مراقب حرکات و سکناتش باشد که حیله و دسیسه در عرض راه به روی کار نیارد، جا نداده وقعی ننهاد و او که از سپهسالار مأیوس گشت و دانست که به اقتضای رأی خود در اجرای امر والا اقدام کرده، گفتار او را نمی‌پذیرد، ناچار شرحی از مکاید و حیل مستر دابس معروض داشته، از جمله که: «مردم قوم کاکر به فسانه و فسون او،

روی از سعادت و اطاعت دولت اسلام برتافته، از راه متابعت دولت انگلیس روی بدان سوی نهادند؛ و هم تا که به قونسلگری سیستان بوده، فتنه‌ها و نیرنگها به روی کار آورده است. پس بایست که حضرت والا سپهسالار فرامرزخان را انباه و آگاه فرماید که شخص دانا و قابلی را با او همراه نماید که کسی را در عرض راه به فسانه و فسون نفریبد و آتش خلل نیفروزد.» و حضرت والا به فرامرز خان سپهسالار ارقام فرمود که شخص دانشمندی را با او هم‌عنان طی مسافت سازد. و مستر دابس چنانچه بیاید، از سرحد با جنرال غوث‌الدین خان از راه غوریان روی مراجعت به سوی شهر هرات نهاد که ورودش در آنجا به جایش رقم می‌شود، إن‌شاءالله تعالی.

طلب لندن شدن لارد کرزن ویسرای کشور هند

و هم در این ایام، لارد کرزن ویسرای کشور هند، از راه استشاره در باب بعض امور که یحتمل تقسیم مملکت ایران و افغانستان در بین دولت روس و انگلیس و در تحت مذاکره و مباحثهٔ سریه بود بوده باشد، شش ماهه طلب پارنمنت لندن شد. چنانچه در پایان کار امر محتمل و متصور مذکور به روی روز افتاد و هز امپریل بیرن ایمتپهل جی سی آی ای، گورنر مدراس، به قایم مقامی او نامزد گشت، و حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران هند بدین امر آگاه شده، در روز پانزدهم صفر به محمداسمعیل خان سفیر رقم فرمود که: «از قایم مقامی و یا خطاب ویسرایی او علم حاصل نموده بنگارد تا در مفاوضات دولتی به لقبی که ممتاز شده باشد نام برده شود.»

مغالطه‌نگاری محمداسمعیل خان سفیر

و هم مقارن این‌حال، از خواهش محمداسمعیل خان سفیر، علاوه بر هشتاد و نه هزار و شصت روپیهٔ کلّه‌دار و نه آنه که برای بهای چرم و سطرنجی، به نام فارن سکرتر حواله رفته بود، محمداسمعیل خان این مبلغ را به نام صرف و خرج و خرید دیگر اشیاء با خامهٔ مغالطه نگار داده، استدعای ادای آن نمود. در روز بیست‌ودوم صفر، فرمان و حوالهٔ هشتاد و نه هزار و شصت روپیهٔ کلّه‌داز و نه آنه

به نام فارن سکرتر رفت که به او بدهد، زیرا در پایان کار در وقت آمدن او در کابل و سنجش حسابش خیانت او به روی روز می‌آمد، که حضرت والا هر چه او می‌نوشت فوراً حواله می‌داد و می‌دانست که از او گرفته خواهد شد. و او نظر به این کردار خائنانهٔ خود که کرده و می‌کرد در پایان کار طلب کابل شده، نیامد.

خیرات به حضور والا فرستادن سردار محمدهاشم‌خان

و مقارن این‌حال، هفت قطعه کاغذ نوت، که پنجصد و بیست روپیهٔ کلّه‌دار شمار می‌آمدند، سردار محمدطاهر خان و نه قطعه والدهٔ ماجدهٔ عبدالرحمن خان، زوجهٔ سردار محمدهاشم خان مرحوم و مادر عصمت‌سیر محمداسمعیل خان و سردار محمداسحق خان و سردار محمدعمر خان و خود عبدالرحمن خان که یکهزار و سه‌صد و پنجاه روپیهٔ کلّه‌دار در بازار معاملهٔ داد و گرفت به شمار بودند، و مشمول عواطف خسروانه شدن و به تعیین تنخواه نایل گردیدن خود آن ذوات محترمه از پیش گذشت، از استماع وقوع سنوح جراحت دست کرم پیوست والا، به نام صدقه و خیرات ارسال حضور داشته، در روز بیست‌وسوم صفر پاسخ عرایض دعاییّه و رضایت خاطر مِهرمظاهر والا از ایشان و منظوریت این صدقه و صحت تامه یافتن جراحت دست اقدس والا رقم گشت.

مصارفی که محمداسمعیل‌خان سفیر نمود

و نیز مقارن این‌حال، محمداسمعیل خان از مبالغی که در هند به دست خود او صرف شده یا نشده بود، برنگاشت که: «حوالهٔ پنجاه هزار روپیهٔ کلّه‌دار از حضور به نام فارن سکرتر رسیده و به او تفویض و این مبلغ گرفته شده است، ولیکن یازده هزار روپیه قرض خواسته، به نوکر جناب عالی سردار نصرالله‌خان، که برای اشترای بعضی اشیاء آمده است داده و هزار روپیهٔ کلّه‌دار صرف راه فرستادن داکتر ویسرای که برای مرهم نهادن و استخوان انگشت والا راست کردن و به التیام آوردن جراحت آن در کابل شده است، و سه هزار روپیهٔ کلّه‌دار مخارج متفرقه در شمار آمده، و پنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار از افزون آمدن بهای آهن آلات قصر دلکشا و به برون کمپانی رسانیده شده، چهارهزار روپیهٔ کلّه‌دار دو قسط انجمن اسلامیهٔ

لاهور و بیست‌وپنج هزار روپیهٔ کلّه‌دار در شمار می‌آید و هشت هزار روپیه از این جمله که از حوالهٔ پنجاه هزار روپیه به نام فارن سکرتر حواله و گرفته شده افزون در حساب آمده، که مردم طلب کارند. و هم کرایهٔ حمل و نقل سامان و آهن آلات قصر دلکشا از پشاور تا کابل مبلغی به کار دارد و هم کرایهٔ جای نهادن آنها روز به روز افزون می‌شود، و از قرار کرایهٔ اتواب جرمنی که از پشاور گسیل کابل شده‌اند، کرایه یک عرادهٔ گادی از پشاور تا کابل یکصد و هفده روپیهٔ کلّه‌دار به شمار می‌آید، ولی در آن‌وقت ارزان بود، اکنون هر عرادهٔ گادی را یکصد و پنجاه روپیه کرایه خواهد گرفت و اسباب قصر مزبور هزار من انگلیس که هر منی شش سیر و یک‌ونیم چارک کابل در شمار می‌آید خواهد بود، و هر یک عراده سی من برداشته پنجاه و دو هزار روپیهٔ کلّه‌دار از پشاور تا کابل کرایهٔ حمل و نقل همهٔ آن و سه هزار روپیهٔ کلّه‌دار اجورهٔ مزدور و کرایهٔ جای نهادن آنها در حساب خواهد آمد؛ و نیز یک جرثقیل لازم و متحتم است که خریده با اسباب و آلات مذکوره همراه فرستاده شود.» و در ذیل این حیص و بیص که رقم کرد، بنوشت که قرب شصت هزار روپیهٔ کلّه‌دار برای کرایه و غیره اخراجات آنها و هشت‌هزار روپیه جهت قرض مردم افزون از هشتاد و دو هزار روپیهٔ کلّه‌دار که از پیش سنجیده شده بود، ضرور به کار است. و حضرت والا اگر چه کلاه‌بازی و بازی او را می‌دانست، از حوصلهٔ وسیعهٔ سلطنت هیچ نگفته، از شصت و هشت هزار روپیه خواستن او، یک لک روپیهٔ کلّه‌دار به نام فارن سکرتر از مبالغ عطیهٔ همه‌سالهٔ دولت انگلیس، در روز بیست‌وهشتم صفر حواله کرد که به او برساند. و از این قبیل مبالغ، سفیر مذکور از دولت متبوعهٔ خود بسیار برد، چنانچه دو رشته بمبهٔ فرو نشانندهٔ آتش را در عهد حضرت ضیاءالملّة والدین مرحوم، چنانچه در جلد سوم گذشت، مبلغ زیادی مجری برده حاجی عبدالهادی خان مغفور، مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، دو بمبه را از آنجا به دو هزار روپیهٔ کابلی اشتراء و ارسال نمود، و هم‌چنین در پرده‌های نقده‌دوزی که در عهد آن مرحوم فرمایش ساختن برای عمارات پادشاهی شده بود، مبلغی را بدزدید که همه جابه‌جا رقم شده آمد. و از خیانت ورزی‌های خود چنانچه بیاید طلب کابل شده، سرباززد و به مضمون الخائِنُ خایف از حساب‌دادن در هراس افتاده تمرد و طغیان ورزید. و با آن در عهد شهریار غازی

امیر امان‌الله خان، استدعای خدمت دولت کرده، به درجهٔ قبول متلقی گشت. واین نبود مگر از عدم مطالعهٔ تاریخ و افعال و اعمّال نیک و بد روزگار را به یاد داشتن و از این جاست که غداران و خیانت‌کاران خسارات و زیانات خودها را در زیر تراب نسیان مستور فهمیده، به روی کار می‌آیند و آتش در خانهٔ اهل روزگار می‌زنند.

و مقارن این‌حال بیست و نه هزار و دوصد و هفده روپیهٔ کلّه‌دار را که حضرت والا چنانچه گذشت، برای اشترای ماشین چرم‌سازی که به مستر تهارنتن چرمگر سفارش نموده و به نام فارن سکرتر حواله فرموده بود، محمداسمعیل خان سفیر به او نداده معروض داشت که خود او در لندن است و حواله کرده که تحویل بنگ پنجاب شود. و بر طبق عریضهٔ او نوشتهٔ خود مستر مذکور، مشعر بر شکایت از محمداسمعیل خان از لندن به حضور والا رسیده، از نرسیدن مبلغ مذکور داد خواست و در روز بیست‌ونهم صفر ارقام رفت که مبلغ مذکور را معطل نداشته در هرجا که مستر تهارنتن گفته است تسلیم نموده، رسید حاصل کند و کار را به تعویق نیندازد.

وقایع ماه ربیع‌الاول سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دوی هجری

عزم اجرای برق در کابل نمودن والا

از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، حضرت اقدس والا اجرای برق را در افغانستان عزم کرده، به محمداسمعیل خان سفیر رقم فرمود که: «یک نفر انجنیر که در کار برق استاد و ماهر باشد، برای دولت افغانستان تکلیف ملازمت و خدمت و تعیین مشاهره آن را نموده معروض دارد که به توفیق ایزد باری کار برق در افغانستان تأسیس یافته جاری شود.» و او مستر دبلیو دونول دین نام انجنیر کار برق را قرار ماهی یکهزار روپیهٔ کلّه‌دار، برای خدمت این دولت و اجرای کار برق

در این مملکت نوکر گرفته به حضور نوشت؛ و هم خود او معروض داشت و استدعای آوردن یک نفر بنگالی را با خود نمود. و حضرت والا منظور فرموده در روز دوشنبه پنجم ربیع‌الاول رقم نمود که: «او را با یک نفر بنگالی که با خود می‌آورد، گسیل کابل نماید که فابریکه برق در کابل تأسیس یافته و کم کم و رفته رفته در تمامت مملکت جاری و ساری گردد که گویا در این ماه از این سال آهنگ جریان قوهٔ شعاعیهٔ برقیه در کابل به روی روز آمده، اجرا و ادامهٔ آن در موقعش رقم خواهد شد إن‌شاءَالله تعالی.

و هم در این ایام، از شدت وزیدن باد، که همواره از دیگر ولایات افغانستان در جلال‌آباد زیاده‌تر می‌وزد، دیوار زندان واقع اندرون شهر آنجا غلطیده، هجده نفر از محبوسینی که گرفتار سلاسل و اغلال سیاست حکومت بودند، به زیر خاک شده، از جمله چهار تن هلاک گردیده، چهارده نفر مجروح و زخم‌دار شده، بعضی را پا و برخی را سر و نبذی را دست و کمر شکسته از هلاکت رستند.

انتشار اشتهار دفع قتل و ریختن خون

و هم در این ایام، از قتل و قتال و سفک دمایی که به واسطهٔ امر جزیی یا سرقت و بداخلاقی در بین مردم جلال‌آباد و توابع و نواح آن به وقوع پیوسته و قتلهٔ مقتولین از قرب مسافت خط فاصل سرحد، که در بین این دولت و دولت انگلیس از سنهٔ ۱۳۱۰ هجری به بعد به روی روز افتاده است، گریخته داخل خاک مقبوضهٔ آن دولت می‌شدند به کثرت انجامیده، به مثابهٔ عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین که در باب مقتول زجراً سه هزار و پنجصد روپیه جرم و معادل آن قانوناً دیه قرار داده بود، و از این امر در تمامت افغانستان کمتر به یاد می‌آید که کسی کشته شده باشد، اشتهار عام انتشار داده آمد که: «اهل قریه و ده و قشلاق قرب مقتل، قاتل را به دست قصاص بدهند و اگر فرار اختیار کرده به دست و گرفتار نیامد و در خارج مملکت رفت از قفای او شده، به هر وسیله و ذریعه‌ای که بدانند و بتوانند او را پس آورده به دست حکومت سپارند یا سرش را بریده نزد حاکم و قاضی حاضر آورند تا از جریمهٔ سه هزار و پنجصد روپیه که بر علاوهٔ دیه قانوناً معین است آزاد شوند، و الاّ این مبلغ را باید بدهند.» و از انتشار این اشتهار نیز، چون اکثر حکّام و

مأمورین دولت شریک دزد و رفیق قافله بودند و با گرگ دنبه و با چوپان پنیر می‌خوردند، اکثر امور قتل و سرقت و غارت را مخفی داشته، از صدها یکی دو تا را که با قاتل و سارق انباز و دمساز نبودند، گرفتار شکنجه سیاست حکومت نموده و به محاکمت می‌کشیدند. و از این رو رفته رفته در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی شایع‌تر گردیده به کثرت انجامید. حتی زنده به آتش سوختن ده و بیست نفر و اهل قریه و دهکده رسید.

به منصب جنرالی نایل گردیدن حاکم غزنین

و هم در این ایام، غلام‌حسین خان، سابق پیش خدمت‌باشی، که از عهد امیر مرحوم تا این هنگام به حکومت غزنین قیام داشت، طلب کابل و به منصب جنرال نظام سرافراز و از فوت جنرال بهاءالدین خان که گذشت مأمور اقامت جلال‌آباد شده، در روز یازدهم ربیع‌الاول وارد آنجا گشت. و با آن که از قوانین نظام‌داری و سپاه گری عاری بود، مشغول و مواظب انتظام سپاه نظام گردید.

وارد هرات شدن و راه کابل برگرفتن مستر دابس

و از آن‌سوی مقارن این‌حال، مستر دابس انگلیس، که وعدهٔ ذکرش داده آمد، با جنرال غوث‌الدین خان، که از کار تعمیر بروج فاصلهٔ سرحد هرات فراغت حاصل کرده از راه غوریان عازم هرات گردیده بود، در روز یکشنبه سیزدهم ربیع‌الاول، پس از حصول راحت از رنج و تعب سفر، راه کابل بر گرفت.

بخشش چهارلک و سی هزار روپیه کم سه کرور روپیه بقایای مملکت

و هم در این احیان، اهالی دیوان، که به امر حضرت اقدس والا از بدو جلوس میامن مأنوس به تحقیق حق و باطل بقایای مملکت که از دساست و عدم دیانت میرزا محمدحسین خان سردفتر سنجش و کوتوال کابل و یاران او بر عموم ضعفای رعیت و مأمورین دولت از حکام و قضات و عمّال و ضبّاط و مستأجران و غیره حواله بود، و بر هر خانه و لانه، محصلان شدید چون کرکسان مردار خوار آشیانه

گزیده، همه را در تحت فشار و انزجار بگیر و ببند و بیار داشتند، اشتهار تعطیل حواله‌جات آن ستم‌گستر، که آتش عقاب و عذاب در تمامت بوم و بر و بام و در افغانستان افروخته و خانمان جمعی را سوخته، جمهور اهالی را بی‌سر و سامان ساخته بود، چنانچه گذشت انتشار یافته پرداخته بودند و مدققانه سنجش نموده، مبلغ دو کرور و نود و پنج لک و هفتاد هزار روپیهٔ پختهٔ کابلی، بقایای هفده‌ساله را که بر ذمت رعایا و حکّام و ضبّاط و عمّال و قضات و مستأجرین و غیره مأمورین خدمت دولت، حق و مستحق حصول بود، از جملهٔ هشت کرور روپیه حوالهٔ میرزا محمدحسین خان مذکور و یاوران ظلمهٔ [او] به منصهٔ ظهور آورده تقدیم حضور والا کردند. و حضرت والا همه را بخشش و موهبت فرموده، در روز پنج‌شنبه هفدهم ربیع‌الاول اشتهار عام این عطای بزرگ و مرحمت سترگ را به نام عموم ملت از خواص و عوام انتشار و نگار داد که: «در این باقیات چنان فکر و تأمل به کار برده، به خود اندیشیدیم که اگر کارکنان حضور و دفتر تان را مأمور تفریق قبولی و لاقبولی و حصولی و لاحصولی این باقیات بفرمائیم، اولاً عرصهٔ چهار پنج سال احاد و افراد و اعداد رعیت گرفتار سنجش این‌کار می‌شوند، و در این عرصه هر یکی از خوف هر چه داشته باشد، به امید این‌که حق و نا حق آن را از خود دفع نماید، به سرکردگان رشوت خوار از خدا بیزار داده، تهی دست و دچار افلاس می‌شوند. و دوم گیرم که قبول کردن و بر عهدهٔ ادا گرفتن باقی دهندگان به ظهور و ثبوت رسد، باید از احاد و افراد رعیت گرفته به اعداد سپاه به نام تنخواه داده شود، چون سپاه جزء اعضای رعیت است و گویا پس از ایذا و آزار دادن بر خود از خود چیزی را بریده خواهند خورد؛ و از حصول این بقایای هفده‌ساله بر رعیت تکلیف و زحمت مالایطاق وارد آمده، از یک سو اگر لشکر معمور شود، از دیگر سو کشور خراب و مطمور خواهد گشت. پس بنا بدین اندیشه و فکر خرد پیشه دیده و دانسته، این مبلغ هنگفت شگفت‌آور را که بر ذمت تبعهٔ دولت است، بخشیده همه را معاف فرمودم که پس از این عمّال دیوان و کارداران نام باقیات هفده‌ساله را از اوایل جلوس سعادت مأنوس والد ماجدم تا سنهٔ ۱۳۱٤ هجری نام نبرند و یاد نکنند، زیرا این موهبت خسارتی وارد نمی‌آرد، چرا از پدر گرفته به پسر و از تن به دست آورده به اعضاء که در سپاه نظام و غیره خدمات مواظب و

مشغول‌اند داده می‌شد. و اکنون در نزد پدران و برادران خود خدمهٔ دین دولت می‌ماند و باعث راحت و رفاهت ایشان می‌شود. و با آن که حق بیت‌المال بود و بایست گرفته می‌شد، باز هم از این اندیشه و رعایت رعیت، خود را مسئول و مأخوذ و مشغول ندانسته، طریق جود و کرم برگرفتم، زیرا آبادی رعیت موجب استوار آمدن حصار سلطنت و استظهار سپاه و مملکت و استحکام اساس دولت و ارتقای درجات ثروت و مکنت ملت است و رعیت و دولت از هم منفک نمی‌باشد و هر دو لازم و ملزوم یکدیگر و یک جزءاند و آنچه را که کارداران از رعیت برگرفته و برده و خورده باشند و بر ذمت باقی افتاده باشد یا بیفتد، چون خیانت دولت و اذیت ملت کرده‌اند، حتی‌الامکان در نزد ایشان نخواهم گذاشت و از همه گرفته خواهد شد.»

انباه و آگاه نمودن حضرت والا بعضی از مأمورین را بر غفلت ایشان

و هم در این هنگام، سردار احمد حکمران قندهار و دیوان لعل چند دفتری اول و میرزا خداداد خان قزلباش، سردفتر تشخیص آن دیار، چندبار اشتر انار، از راه استمراری که در هرسال کارکنان آنجا از اثمار باغ‌های دولت جهت مصارف محفل حضور ارسال کابل نموده تسلیم میوه‌دار پادشاهی می‌کردند گسیل داشته، چون از بی‌باکی احتیاط لازمه را در ارسال داشتن نکرده بودند، همه خراب و گندیده و بیاب آمده بود. بها و مخارج کرایهٔ حمل و نقل آن را حکمران آنجا قرار فرمانی که به نامش اصدار یافت، مبلغ هشتصد روپیهٔ کابلی به میزان سنجش و حساب آورده معروض داشت. و در روز یکشنبه بیست‌ویک ربیع‌الاول، کرنیل عبدالغفار خان نظامی را ارقام رفت که: «از ایشان تاوان گرفته تحویل خزانه نماید تا دیگر در مخارج کلیه و جزئیهٔ دولت که مرجوع به ایشان گردد، غفلت نورزند و بی‌مبالاتی به روی روز نیاورند.»

مشمول عواطف خسروانه شدن سید محسن

و مقارن این‌حال، در روز بیست و چهارم ربیع‌الاول، در سالی ششصد روپیهٔ کابلی، نظر به سیادت و شرافت نسب و درجه و لیاقت حسب و حسن ظاهر و پاکی و

نزهت خاطر و هواخواهی و دعاگویی سید محسن خان قندهاری، به نام تنخواه برای او معین و مقرر گشت.

و هم در این هنگام، انتظام سپاه نظام و میل خاطر عموم اعداد لشکر ظفر پیکر، به تحبّب دولت و اعراض ایشان از تنفر خدمت، پیش نهاد عزم سعادت جزم والا گردیده در روز بیست‌وششم ربیع‌الاول اشتهاری برای استحضار خواطر عموم ملت و رعیت با خامهٔ حصول راحت و رفاهت‌شان نگار و انتشار داد. و در این اشتهار افغان و هزاره و ترک و تاجیک و سنی و شیعی را فرق و مباینت ننهاد و همه را یکی دانسته، درج آن و رقم کرد که: «چون حضور سرکار ما تمامت دقائق ساعات شب و روز خود را از آن رو که وظیفهٔ همت و موجب مسئولیت من در نزد حضرت احدیت است مصروف بهبود و بست و کشود امور مهمهٔ دولت و ملت و رعیت افغانستان داشته و دارد که اگر خداوند جلت عظمته بخواهد و توفیق عطا کند، نقایص وارده و پیش آمده از ملک و مملکت و حالت سپاهی و رعیت دور گردد و نفور طبایع به روی روز نیاید و اموری که باعث ترقی و تعالی دین و دولت و ملت و تعمیر بلاد و ترفیه عباد باشد اجرا پذیرد. و چون در نظم و نسق و مهام و مرام مملکت نظر انداخته سراپا به زیر دقت فکر آورده و تمامت نقایص دیده و سنجیده شد، از حضرت پروردگار به زبان ضراعت خواستار آمد که همهٔ آن برداشته شده و بشود و تکمیلات آن که خیر و منفعت دولت و ملت است جاری و ساری گردد. و هم‌چنان ترتیبات اسباب و آلات انتظام نظام که از امور مهمهٔ مملکت‌داری و حراست عرض و ناموس ملت و استواریست به روی کار آمده و بیاید؛ و فعلاً چیزی که اهم و الزم و در محل اجرا آوردن اقدم است، ترتیب و تنظیم شخصیه و انفرادیهٔ اعداد سپاه نظام است که بایست بشود و از جملهٔ ترتیبات متعلقه به انفراد شخصی سپاهیان نظام یکی این است که بعضی از سپاهیان که در سرحدات و ثغورات ادامت اقامت، خدمت دارند و از ادامت اقامت تنفر طبایع ایشان از خدمت به روی روز می‌آید، قرار دادیم که از قوم و قریب خود ایشان، از راه معاوضه، رفته و ایشان به ترتیب در خانه و جای خود شده از ملاقات و دیدار احباء و اخلاء و اقرباء و خانمان خویش شادخاطر گردند و عوضی‌شان در سرحد بوده، مواضع مستعدهٔ سرحدیه از ابطال رجال خالی و تهی

نماند. و این امر و قرارداد را هر که از با شعور و بی‌شعور که باشد، مطابق محاسن دستور و خیر دولت و سپاه می‌داند. و در این خصوص کسانی که از خود قوم قریب و بازماندهٔ حبیب نداشته باشند که به سهولت و بلا تعطیل راه عوض ایشان برگیرند، همانا قرار حدس و تخمین ثلث تمامت افواج قاهره در شمار خواهند بود. پس برای رفع زحمت این گروه و حصول سهولت ایشان، این امر را قرین رفاهت و دفع ملالت ایشان پنداشتم که به قدر ثلث تمامت عساکر موجوده از احاد و افراد اعداد ملت و رعیت جدیداً در سلک افواج نظام منسلک آیند. و این امر را چنان در محل اجرا در آورده قایم و برقرار خواهیم داشت که زیاد از سه سال، احدی از سپاهیان از خانه و جای خود دور نبوده، سه سال در خدمت و یکسال در منزل و مأوی خود باشد. و این امر پیشنهاد شدهٔ مصوب‌الاجرا را چنین لازم نشمردیم که بدواً حکمی و جبری در محل اجرا آوریم و اعداد رعیت را از دولت متنفر ساخته اساس دل بدی رعیت و خرابی مملکت و ضعف دولت را به روی کار آوریم، زیرا به قدر امکان دولت را باید که در جمیع امور خواهان احیای ابدی ملت و آبادی مملکت باشد، نه آرزو مند فنای جدی رعیت و توهین اساس سلطنت و مزیل راحت و رأفت. پس لازم چنان دانستیم که ابتداءً از بزرگان و سرکردگان اعداد تبعهٔ اطاعت خود، به ذریعهٔ اشتهار خواستار شده آگهی بدهیم و اخلاص و صداقت هر کدام را نسبت به مقام دولتخواهی و زیست ایشان را در بین رعیت و خیرسگالی‌ها نسبت به ایشان، از این در کماهی، به خود مکشوف و معلوم بداریم که کدام قوم از اقوام متوطنه و سکنهٔ مملکت افغانستان بدون زحمت تکلیف و زجرت حکم پادشاهی، اقدام در این مرام نموده مستعد و آماده و حاضر خدمت می‌شود. و این را تأکید اکید می‌نماییم که کسی از اعیان و رؤساء بر احدی از ضعفای رعیت از روی تحکم و عزم شهرت نام بزرگی خود، جبراً و کرهاً تکلیف نوکری و استخدام نکند؛ و اگر آوازهٔ انداز اجباری از بزرگان قومی بر زیردستان ایلاتی به گوش دادنیوش والای ما رسید و به ثبوت پیوست، زجر و توبیخ و بازپرس شدیده نسبت به ایشان از قوه به فعل خواهد آمد و گرفتار محاکمه و معاقبت خواهند شد. و اگر چنانچه در این صورت به رضا و خوشی خود حاضر نیامدند، البته امری را که رأی خودم اقتضای اجرا نماید و در عواقب

امور ملاحظه فرماید و خیر دولت و ملت افغانستان را مضمر داند، به هر حالت و عنوانی که باشد، جاری و ساری خواهم کرد. و اینک به واسطهٔ این اشتهار همه را آگاه و خبردار می‌نمایم که هر که یکصد نفر فراهم نموده حاضر آورد، خود او به منصب کبتان و از نفری گرد آوردهٔ [او] هر که شایان باشد، قرار قاعدهٔ نظام به منصب حواله‌دار و دیگران به سایر سپاهی مفاخر و مباهی گردیده نواله خوار و راتبه‌دار خوان احسان دولت خواهند شد. و هر که پنجاه نفر احضار نماید به منصب صوبه‌دار و از بین آن به منصب حواله[دار] نایل آمده، دیگران به سایر سپاهی بودن افتخار حاصل خواهند کرد و هر که ده نفر آماده سازد، خودش به منصب حواله‌دار و نه نفر به نام سپاهی در شمار خواهند آمد و احاد و افراد توابع قندهار و هرات و ترکستان و قطغن و بدخشان و غزنین و جلال‌آباد و هزاره‌جات نزد حاکم خود حاضر شده، حکام ولایات و محال نام خود او و پدر و قوم و مسکن او را در قید سیاهه آورده، نزد سردار نصرالله خان بفرستد که او قرار سررشته و دستور حضور هرقدر از ایشان را منظور و مرقوم و امر چهره نمودن کند، چهره و داخل نظام کرده از روز چهره شدن، تنخواه به ایشان داده می‌شود تا وقتی که فرمان منظوری ایشان قرار سررشتهٔ مذکور حضور، به حاکم برسد، هم‌چنانکه هستند در خانه‌های خود بوده، طالب تنخواه از دولت نشوند، زیرا به همان کسبی که دارند مواظب و مشغول می‌باشند. انتهی.»

و هم در این ایام، میرزا فتح‌محمد خان نام قزلباش، که در دفتر دوم ادارهٔ تحریرات حضور به زیردستی میرزا عبداللطیف خان منشی روز خدمت به تحریر مکاتیب به سر می‌برد و از بطالت خود معزول و به عوض او میرزا غلام‌رضا خان پسر میرزا محمدهادی خان منصوب گشت و روز ادامت در خدمت دولت به سر برده در عهد امیر امان‌الله خان غازی، در وزارت خارجه مستخدم آمده، از مرض وبا فوت شده دست از خامهٔ تحریر باز داشت.

و هم در خلال این حال، جنرال غلام‌حسین خان، که از غزنین طلب کابل و به منصب موصوف نایل و چنانچه گذشت وارد جلال‌آباد شد، پس از یازده روز، در روز بیست‌ودوم ربیع‌الآخر از جلال‌آباد راه اسمار برگرفته، با وجودی که نظامی بود و بایست در امور ملکی اقدام نمی‌نمود، داد دهان وارد منزل شیوه گردیده، منزل به

منزل اعداد رعیت را تسلیت و دلجویی و مژده و نوید بازپرس از مظالم وارده برای‌شان داده وارد اسمار شده، به امور نظام مشغول و مواظب آمده، حسن سلوک پیش گرفت.

شرارت گنجعلی از تبعهٔ حکومت بخارا

و از دیگر سوی در خلال احوالی که ذکر و رقم شد، گنجعلی نامی، از اهالی کارگر متوطنهٔ کرکی از توابع بخارا، از مسکن اصلی و موطن فعلی خود نقل مقام نموده، در بلدهٔ اندخود از بلاد ترکستان افغانی اقامت گزید. و چندی به نام تمکن دایمی به‌سر برده، بعد به ضمانت آقسقال حیت مراد نام قوم خود، که مقیم اندخود بود، از تبعهٔ این دولت در شمار می‌رفت، پاسپورت شش ماه حاصل کرده در کرکی رفت و از آنجا در موضع لسیان واقع نقطهٔ فاصلهٔ سرحد، که چند خانه از مردم تراکمهٔ تبعهٔ حکومت کرکی در آنجا اقامت داشتند و همواره روز جهالت به سرقت و غارت دواب و مواشی مردم اندخود به سر برده، طریق ضلالت می‌پیمودند شده، با آن دزدان شریک و انباز گشت. و چون معلومات خائنانه حاصل داشت، شب هنگامی در اندخود آمده، عیال و اطفال خود و تکه و حضرت‌قل نامان را با اهل و عیال ایشان برداشته در اقامتگاه دزدان مذکوره برد، و پس از آن که خود و منسوبان خود را از دست تسلط حکومت افغانی دور دیده مطمئن خاطر گشت، با عده‌ای از سواران سرقت‌پیشهٔ غوایت‌اندیشهٔ ترکمانان مزبوره، راه غارت تبعهٔ این دولت برگرفته، از دشت اندخود یکهزار و دویست سر گوسپند قره‌گلی‌زا را برداشت و رمیاران آنها را نیز با خود برده، خداداد‌خان حاکم اندخود مکتوبی مصحوب مالکان گوسپندان مسروقه، نزد حاکم کرکی فرستاده، پیام استرداد و بازپرس داد. و او لا و نعمی نگفته، لیکن صاحبان گوسپندان رمهٔ خود را به هر ذریعه‌ای که دانستند و وسیله‌ای که به دست آوردند و از جمله شصت و چهار رأس گوسپند را نداده، دزدان حق‌الزحمهٔ خود شمردند. و پس از وقوع این قضیه و فیصل این معامله، باز آهنگ ترکتاز کرده، ششصد رأس گوسپند و یک نفر اشتر را با چوپان آن ببردند و به ساعت یازده از شب، خداداد خان حاکم آگاه گشته، دوتن از خدمهٔ خود را با چهارده تن سوارهٔ نظام به تعاقب دزدان گماشت.

و ایشان در وقت طلوع آفتاب از تعجیل و شتابی که داشتند، به دزدان رسیده، دزدان ایشان را هدف گلولهٔ تفنگ ساختند و با هم درآویخته آخرالامر دزدان گریخته و پشت به جنگ داده، گوسپندان را فروهشتند. و اینان رمه را بازآورده داد غیرت دادند و مالکان رمهٔ سابقه، دوباره رفته آن شصت و چهار رأس گوسپند را که نداده بودند نیز پس آوردند. و خدادادخان حاکم از ماجرا و شرحی دیگر از شر و شور آن گروه گمراه معروض داشته، حضرت اقدس والا ارقام و احکام فرمود که: «سه نفر را قرار هر واحدی یکصد تنگه داده، مأمور نماید که رفته با آنها طرح رفاقت انداخته، هر وقت که ایشان عزم سرقت کنند هر سه تن به هر نوعی که بدانند، حرسهٔ سرحد و غیره خدمهٔ دولت را آگاه کنند که دزدان را گرفتار سازند و پس از به دست آمدن آن گمراهان، هر یکی از این سه تن را یکهزار تنگه به نام صلهٔ خدمت و انعام از طرف دولت عطا کند.»

صدور حکم مجرایی مصارف جشن مولودی حضرت والا

و هم در خلال احوال مسطور اشتهار جشن مولود ذات شاهانه که در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الآخر بود، اصدار یافت، و تعیین مخارج آن برای حکّام ترکستان و غیره رفت که پنج‌هزار روپیه حکمران ترکستان و دو هزار روپیه حاکم میمنه و دو هزار روپیه حاکم فیض‌آباد بدخشان، قرار فرمان والا صرف این جشن کرده، چهل و یک ضرب توپ در مزارشریف و بیست‌ویک ضرب در میمنه و بیست‌ویک ضرب در فیض‌آباد کشاد دهند. و هم‌چنین در قندهار و هرات و غزنین و جلال‌آباد مراسم سور و سرور به تقدیم رسانند و از این وقت منشور مجرایی مصارف همگنان نیز صدور یافت.

وصول نامهٔ تبریک حکومت ترکستان از منصب‌داران روس و حاکم شیرآباد به سردار عبدالله خان

و هم در این ایام مکتوب بخلیک گریزون گیزال روس، که در موضع پتکی‌سر اقامت حراست و سرحدداری داشت، با نامهٔ گیزال کبورناتر ترکستان روسیه، مشعر بر تهنیت و تبریک حکومت ترکستان افغانی که به نام سردار عبدالله خان توخی

حکمران جدید آن صفحه و سامان نگار داده، با نامهٔ عبدالحفیظ بی‌داد خواه حاکم شیرآباد تابع بخارا، که نیز در این باب استکتاب نموده بود، به صحابت آقسقال مراد نام حامل آنها، نزد سردار مذکور رسید و او حامل مکاتیب دوستانهٔ مذکوره را محترمانه نگاهداشته، ماجرا به حضور والا نگاشت. و در پایان کار، حسب نگارش سرکار والاتبار، پاسخ نامهٔ آنان با خامهٔ وداد نگار داده از عطای خلعت چوخا و شال و پنجصد تنگه نقد از طرف دولت، خال مراد را شادخاطر و خوشحال رخصت مراجعت فرموده، ایام ماه ربیع‌الاول منصرم و منقضی گردیده، هلال ربیع‌الآخر از گوشهٔ افق غربی نمودار گشت.

وقایع ماه ربیع‌الآخر سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دوی هجری

در خلال واقعاتی که در حیّز تحریر و تسطیر در آمد، ملاّ سرم‌ساق، سرحددار پامِهر کوچک، متعلق دولت افغانستان، در پامِهر بزرگ متعلق این دولت شده و تبدیل مقام نموده در آنجا اقامت گزید. و چون مردم تبعهٔ دولت روس در هر سال، از آن‌سوی نهر سیحون، از راه خفا و عدم حصول اجازت، جهت ییلامیشی در پامِهر بزرگ آمده، علف مراتع با نضارت و خضارت آنجا را خوراک و تلف دواب و مواشی خود می‌کردند، ملاّ سرم‌ساق ایشان را مانع گردیده از دخول در خاک پامِهر بازداشت و اظهار کرد که اگر می‌آیند قرار قاعده باج علف را به دولت افغانستان بدهند.

کیفر دادن حاجی محمدگل‌خان برگد پخلیک روسیه

و در این حال، چوپانان برادر میر علی‌مراد خان، مقیم چترار، رمهٔ آقای خود را داخل خاک پامِهر نموده از ممانعت ملاّ سرم‌ساق حیا نکرده او را وقعی ننهاد، تا که پسران استاد سری‌بانی، از مردم قوم قرغز دو رأس گوسپند را از تیر تفنگ جراحت

رسانیده، شبانان آن نزد میر علی‌مراد خان شدند و ماجرا بازداشته، او به سرحددار روسیه عرض حال نمود و سرحددار روسی با چند تن قزاق داخل خاک پامِهر شده، خودش در حد متعلّق دولت متبوعهٔ خود رنگ کرد و در این اثنا بیست‌وشش فرد خاش گاو از احاد و افراد تبعهٔ این دولت، از خط فاصل سرحد گذشته داخل خاک دولت روس شدند، و سرحددار متوقف مذکور، آنها را پیش انداخته نزد پخلیک روسیه برد، و دو نفر گاوران را که از عقب گاوان راه را برگرفته بودند، حبس نموده، گاوان را به آن دو تن نداد تا که شبانان میر علی‌مرادخان نیز هفتصد رأس گوسپند و بیست فرد خاش گاو او را از راه عدم اجازت در درهٔ واقع قرب چترار، از خاک این دولت به چرایش آورده و برگد حاجی محمدگل‌خان از فیض‌آباد بدخشان، جاسوس گماشته و جاسوس او با نوکران ملاّ سرم‌ساق در درهٔ مذکوره شده گوسپندان و گاوان میر علی‌مراد خان را از راه ضبط در بدخشان آوردند و حاجی محمدگل خان همه را داخل گلهٔ گاوان و رمهٔ گوسپندان دولتی فرموده، پخلیک دولت روس را که آن بیست‌وشش فرد گاو و دونفر گاو ران را نداده بود، کیفر و مکافات شایسته داد. و ماجرای مذکور را سراپا معروض حضور داشت. و حضرت والا در روز چهارشنبه غرهٔ ربیع‌الآخر، به ذریعهٔ خامه او را تحسین و آفرین نموده بستود.

اشتهار تعیین رنگ دستار اهل هنود

و مقارن این حال، از خلاف‌ورزی و طریق انحراف‌پویی اهل هنود سکنهٔ مملکت افغانستان، که پا از جادهٔ معینهٔ اهل ذمه، که در شرع شریف اسلام مقرر است تغییر لباس ذمیت و بر سر بستن انواع دستار از اقسام اقمشهٔ پربها بیرون نهاده، اقدام در جسارت کردند و حضرت اقدس والا از قاضی بابا مراد خان دستار معین در شرع شریف مناسب اهل هنود را بپرسید و قرار عرض و نگارش او، در روز هفتم ربیع‌الآخر اشتهار عام به نام عموم اهل هنود که در ذمهٔ اسلام و مأمن امان بودند، انتشار و نگار داد که: «هندوها به جز از رنگ زردکاهی از دیگر الوان بر سر نبندند، و اگر خلاف کردند از هر یکی صد روپیه جرم بگیرند تا جرأت بیرون شدن از حد معین و مقرر شرع مطهر و جسارت تجاوز نمودن ازشان ذمیت ننمایند.»

فسق رستم نام و تعزیر شدن او

از دیگر سوی در این هنگام، رستم نامی، از مردم سکنهٔ قشلاق کلاتک تابع رستاق، در روز دوازدهم ربیع‌الآخر، مسمات حیات بیگم، خواهر ده‌سالهٔ زوجهٔ خود را به دانه و دام وساوس شیطانی و هواجس نفسانی و غلبهٔ قوهٔ شهوانی فریفته با خود در دشت اسپ خواه واقع آنجا برده، به اجبار و اکراه حسب دلخواه با او مباشر فعل زنا شد، و دختر نزد محمدعثمان خان حاکم رستاق شده، نالان و گریان هتک عصمت و خرق بکارت خود بازداشته دادخواست. و حاکم، رستم مجسّم فسق و ستم را احضار فرموده، وی انکار آورده محبوس زندان سیاست گشت. و حاکم به ذریعهٔ قابله علم بر صدق اظهار مفعوله آورده، رجوع امر تعزیر آن شریر را به محکمهٔ شرعیه فرمود، چون دختر گواه نداشت، رستم سوگند یاد کرده از تعزیر بریٔ‌الذّمه آمد.

صدور منشور تعیین جشن روز مولود والا

و مقارن این حال، در روز چهاردهم ربیع‌الآخر [به] حکمران هرات در خصوص تعیین روز جشن مولود ذات مسعود والا که روز بیست‌وپنجم این ماه بود ارقام رفت که سور و سرور و شیلان و آیین‌بندان جشن سالگره وجود عاقبت والا را به پای برد و هم‌چنان که حکام ترکستان و میمنه و فیض‌آباد را چنانچه گذشت فرمان شده بود به او نیز آگهی داده شد که چهار هزار روپیه را صرف طعام و چای و حلویات این جشن میمون سال سی و سوم میلاد حضرت والا کرده، یکهزار روپیه را به فقراء و ارامل و ایتام قسمت نماید، و چهل و یک ضرب توپ تبریک کشاد دهد.

و از آن سوی، محمدعثمان حاکم رستاق، در روز پانزدهم ربیع‌الآخر فعل زشت رستم و هتک عصمت خواهر زوجهٔ او را معروض داشته، حضرت والا رجوع قطع و فصل آن را به شرع انور فرموده، در شریعت هم‌چنان که بری و بی‌جرم آمده بود، زجر و توبیخی ندید.

و مقارن این حال، مستر فرید ایدون، که آهن آلات قصر دلکشا از او خریده شده بود، به ذریعهٔ عریضه اجازت آمدن در کابل حاصل کرده، چون شرفیاب بار شد. حضرت والا برخی از اشیاء کارآمد دولت را که او به عزم ابتیاع با خود آورده بود، به چهل و چهار هزار و شصت و هفت روپیهٔ کلّه‌دار اشتراء فرموده، در روز بیست‌ویکم ربیع‌الآخر این مبلغ را به نام فارن سکرتر کشور هند، از بابت عطیّهٔ مستمرهٔ دائمهٔ دولت انگلیس حواله داد.

و در شب بیست‌وپنجم ربیع‌الآخر، قرار فرمانی که اصدار یافته بود، مراسم چراغان جلال‌آباد و دو هزار روپیه حاکم غزنین و پنج هزار روپیه حکمران قندهار، از طرف دولت صرف کردند.

زن سرقت کردن وزیریان خوگیانی

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، طورگی و گل‌جان و صاحب‌جان نامان، از قوم وزیری، متوطن رود خوگیانی جلال‌آباد، مسمات لعل‌گی یا لیلی‌گی، زوجهٔ غنی‌گی نامی، از قوم کندی‌خیل جلال‌آباد را که کودک شیرخواره‌ای در گهواره و کنار تربیت مادری داشت، به سرقت و تغلب برداشته، در علاقهٔ کرم از خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس بردند. و به قربان علی نام قوم طوری، به چهارصد روپیهٔ کلّه‌دار او را فروخته و مدت یک‌ماه و پانزده روز در خانهٔ قربان‌علی به سر برده، بعد او عزم انعقاد عقد مناکحت و مزاوجتش کرد، و آن شیره زن فرصت به دست آورده فرار بر قرار اختیارکرد و پس از سه شب که در کوه و جنگل به نهانی و رنج و تعب راه سپرده در بندر پیوار رسید، گرفتار دست سرحدداران این دولت گردیده، ایشانش نزد عطامحمد خان حاکم جاجی رسانیدند. و چون خود را در نزد حاکم از خوف ایمن و از زحمت آرمیده دید، سرگذشت مذکور خویش را کماکان پیش او بیان نموده به زبان اظهار خواستار شد که پسر شیرخواره‌ای در گهواره و مانده دارم و از غم بی‌شیری او و اسیری خود، در آذر و آزارم و امیدوارم که محض حصول رضای پروردگارم در خانهٔ خود برسم. و عطامحمد خان از ترحم و رقتی که از گفتار آن زن عاید حالش گشت، او را در جلال‌آباد نزد عبدالکریم خان، که حکومت آنجا داشت، گسیل فرمود که تسلیم شوهرش کند.

یکی از قصص اخلاقیهٔ مردم سرحد

و از آن سوی، قربان علی که او را به زر خریده بود، نزد حاکم عرض کرده مکتوبی از او به نام عطامحمد خان به این مضمون حاصل کرد که: «آن زن را طورگی نامی، از ساکنین قریهٔ توتو، با دو نفر دیگر به ششصد روپیه به قربان‌علی فروخته از نزد او گریخته، به دست سپاهیان سرحدیهٔ افغانی افتاده است. بایست احیای حقوق او بشود.» و سردار عطامحمد خان، قربان علی را که با این مکتوب واصل آمد پاسخ داد که رواج آدم‌فروشی در افغانستان نیست و این‌که می‌گویی او را خریده‌ام، البته پولی را به کسی که داده‌اید از او ضامن گرفته خواهید بود. پول را از خود او یا ضامنش بگیرید. این را گفته قربان‌علی را بی‌نیل مرام جانب منزل و مقامش رخصت مراجعت داد. و ماجرا به حضور والا نوشت. و حضرت در روز بیست‌وششم ربیع‌الآخر، جوابی را که عطامحمدخان گفته بود تحسین نموده بستود و رقم فرمود که: «قربان‌علی اگر بازآمد، با هر که آن زن را از او خریده است شریعت کند.» و قربان‌علی از جواب مذکور عطامحمد خان و صدور این حکم مطابق قاعده و دستور والا از زن که شرعاً محروم بود، چون بایع معلوم نبود، از پول خود نیز محروم گشت.

و هم‌چنین در تضاعیف واقعات مسطوره، حلیم‌شاه نامی، از مردم جاجی آریوب، با مادر و مسمات پستو خواهر خود، از راه تحصیل امر معاش، در علاقهٔ کرم رفته و خواهر خود را به ابراهیم نام از قوم طوری به زناشویی داده، مبلغی به نام شیربها گرفت و پس از بودوباش چندی در آنجا به موطن و مسکن خویش بازگشت. و خواهر او به قفای برادر خود از خانهٔ شوهر خویش با نود و چهارهزار روپیه نقد و جنس، بی‌خبرانه، برآمده از راه فرار، نزد برادر خود آمده قرار گرفت. و ابراهیم شوهر او ملک حیدر نامی، از قوم منگل را، نزد حلیم‌شاه فرستاده از راه دوستی و وصلت، خواهش فرستادن زوجهٔ خود نمود. و حلیم‌شاه که قبل از آمدن ابراهیم نزد عطامحمد خان برآمدن خواهر خود اقرار کرده بود انکار آورده، از ابراهیم طلبگار خون خواهر شد و ادعای قتل او نمود و عطامحمد خان رجوع رفع مخاصمهٔ ایشان را به محکمهٔ شرعیه نموده، قاضی از ابراهیم گواه خواست و او که

گواه نکاح و آمدن زن خود را در خانهٔ برادرش حاضر نداشت، بی‌نیل مرام و ناکام به مقام خویش بازگشت، و عطامحمد خان از حاضر و موجود بودن آن زن در نزد برادر خود معروض داشته، حضرت والا که: «هرگاه ابراهیم گواه حاضر آورد، شرعاً رفع مرافعه کند.» امّا ابراهیم که می‌دانست قاضی و حاکم ضعیفهٔ سلمهٔ سُنیّه را به هر وسیله و ذریعه‌ای که باشد، به شیعی نمی‌دهند، هرگز نیامد و یاد آن نکرد. و آن زن شوهر دیگر اختیار کرد.

شرح حال غلام محی‌الدین مامور معلوم کردن بهای بعض اشیاء در هند

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که به شرح رفت، غلام‌محی‌الدین خان، که حضرت والا اندک از اشیای پیداوار افغانستان را چنانچه گذشت، به او داده مأمور هند و معلوم کردن بهای خرید و فروش آنها فرموده بود، که اگر منفعتی عاید گردد از راه تجارت در آن کشور از هر نمونه‌ای که به فروش برسد، گسیل داشته آید. و از جملهٔ آنها مقدار نیم چارک به وزن کابل تریاک بود که او بدون سند لایسنس یعنی تکت و پاس اجازت، آن را در کلکته برده، به بعضی از تجار بنمود و از نرخ فروش آن دکان به دکان شده پرسش همی کرد تا که پیادهٔ پلیس به ذریعهٔ گورنمنت بنگال به فارن سکرتر هند آگهی داد.

اجراآت امور قانونیهٔ دولت انگلیس و انتظام و استحکام قانون او

و او نظر به اتحاد دولتین و عدم دانش غلام‌محی‌الدین به قانون بین‌الدولی و مللی، تکلیف و زجر و توبیخی نسبت به غلام‌محی‌الدین نفرمود و به ذریعهٔ عبدالرحیم خان، اتاشی محمداسمعیل خان، سفیر این دولت، از راه استعلام بر بی‌قانونی کردن، غلام‌محی‌الدین خان [را] نزد خود خواست و به او گفت که در سنهٔ ۱۸۹٤ میلادی گورنمنت هند به خصوص مسئلهٔ تریاک افغانستان با امیر مرحوم مذاکره و مکاتبه در میان آورده و نخست نامهٔ امیر مغفور از تاریخ غرهٔ رجب سنهٔ ۱۳۱۱ هجری به نام گورنمنت هند واصل گشت و پاسخ آن را فارن سکرتر هند، در روز سوم ماه فبروری مطابق قانون مقرر ارسال نمود و باز نامهٔ آن مرحوم از پنجم شعبان و پنجم شوال سنهٔ ۱۳۱۱ هجری رسید و در چهارم ماه نومبر سنهٔ ۱۸۹٤ میلادی فارن

سکرتر جواب آنها را نوشت. و پس از آن امیر مبرور سکوت اختیارکرده چیزی نفرمود و تا این‌جا با محمداسمعیل خان زبانی سخن رانده، بعد مکاتیب کرنیل غلام‌رسول خان سابق سفیر افغانستان در هند را با رقیمهٔ مورخهٔ سنهٔ ۱۸۹۵ عیسوی فارن سکرتر به او نموده گفت: فارن سکرتر در مکتوب مورخهٔ یازدهم ماه جولای سنهٔ ۱۸۹۵ میلادی خود به کرنیل غلام‌رسول خان مدلّل کرده است که تا تکت پاس، کسی در دست نداشته باشد، تریاک در نزد خود داشتن و یا حمل و نقل دادن مقداری را که افزون از قاعدهٔ مقرره باشد خلاف قانون است و اگر حکّام محلیه اقداماتی نسبت به اشخاصی که برخلاف قانون تریاک با خود داشته باشند نمایند، دولت عالیهٔ هند نمی‌تواند به اشخاص خلاف‌ورزیدگان امداد کند، زیرا از طرف امیر افغانستان به گورنمنت هند آگهی داده نشده است که فلان مقدار تریاک نزد غلام‌محی‌الدین می‌باشد. پس غلام محی‌الدین که خلاف پابندی قانون نموده اگر حکام محلیه اقدامات قانونیه نسبت به او بکنند گورنمنت هند دست‌اندازی و ممانعت نمی‌تواند و محمداسمعیل خان در پاسخ تمامت این مقولات او گفت غلام‌محی‌الدین را دیده جواب گفته می‌شود، چنانچه او را با آن مقدار تریاک که از کابل به امر والا برده بود، نزد فارن سکرتر برده، او آن را ضبط محکمهٔ پوردآف رونیو، واقع کلکته نمود. و محمداسمعیل خان ماجرا معروض‌داشته. حضرت والا در روز بیست‌وهفتم مذکور ربیع‌الآخر که: «غلام‌محی‌الدین مقدار نیم چارک تریاک با دیگر اشیای پیداوار افغانستان با خود برده که بهای فروش و منفعت و مضرت تجارت آن را معلوم کند. پس پیداوار ملک ما که همین باشد و ما آن را بر سبیل تجارت فروخته نتوانیم، تجار این مملکت چه قسم روز به سر خواهند برد؟ آیا قانون تجارت آن دولت چگونه است و تجارت این‌گونه اشیاء به چه قسم می‌شود؟ که قرار قانون آن دولت سررشته و انتظام تجارت تریاک و اشیاء به روی روز و محل اجرا آید.» و این مقدار جزیی از تریاک، قرار نمونه به غلام‌محی‌الدین داده شده بود و دولت انگلیس که از مضرت اهالی ایران و چین به گرفتاری در عمل تریاک آگاه بود، قانونی در ابتیاع و اشتراء و تجارت آن ننهاده، فروش تریاک افغانستان در کشور هند رواج نیافت و در هر سالی مقداری از آن را با شرخشت که دولت از راه تجارت چنانچه گذشت ذخیره کرده بود، به اجاره‌دار داده

شرخشت را ده مثقال به یک روپیه و تریاک را مثقالی به پنج شاهی و خوردی به ده روپیه کابلی داده در بازار کابل برای هر یکی دکانی کشود.

دسیسه‌بازی و پول زیاد خواستن محمداسمعیل خان سفیر

و هم مقارن این حال، از عریضهٔ محمداسمعیل خان سفیر که مخارج حمل و نقل آهن آلات قصر دلکشا و بقیهٔ قرض مردم هند و غیره را چنانچه گذشت برعلاوهٔ هشتاد هزار روپیه سنجش سابق خود، شصت و هشت هزار روپیه نوشته بود. و حضرت والا یک لک روپیهٔ کلّه‌دار حواله داد، حالی رای والا شد که در وقت حمل و نقل اتواب جرمنی کرایهٔ یک عراده گادی از پشاور تا جلال‌آباد، سی و نه روپیهٔ کلّه‌دار و از آنجا تا کابل هفتاد و هشت روپیهٔ کلّه‌دار بوده، و اکنون برای کرایهٔ حمل و نقل آهن آلات قصر دلکشا از این قرار هفتاد هزار روپیهٔ کلّه‌دار به کار است و حال آن که امروز نوشتهٔ میرزا زکریاخان از پشاور به او رسیده که کرایهٔ یک عراده گادی از پشاور تا کابل دوصد روپیهٔ کلّه‌دار در شمار می‌آید، و هم خود گادی را در پشاور رجعت نداده شصت، روپیهٔ کلّه‌دار بهای هر واحدی از گادی را می‌خواهند. و از این قرار که هر گادی با کرایهٔ خود دویست و شصت روپیه در حساب آید، یک لک روپیهٔ کلّه‌دار کرایهٔ آن به شمار خواهد آمد. و نیز چون بدون جرثقیل آهن آلات مذکوره در کابل آورده نمی‌شود، بایست برای اشترای جرثقیل و اجورهٔ مزدوران و هشت هزار روپیه قرض متفرقهٔ مردم که بر ذمهٔ وی است، یک لک و بیست هزار روپیه از دولت داده شود. و حضرت والا که از مکاید و حیل او دانسته بود، در روز بیست‌وهفتم مذکور ربیع‌الآخر رقم فرمود که: «افزون از مبلغی که داده شده است و کافیست داده نمی‌شود.» چنانچه داده نشد و آهن آلات قصر دلکشا به کابل رسیده، این پنجاه و دو هزار روپیهٔ کلّه‌دار که نود و دو هزار روپیهٔ کابلی تخمیناً در شمار می‌آید، در خزانهٔ دولت بماند.

و هم در خلال واقعات مسطوره، عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد مقدس، با تجار افغانی که در آنجا بودند، از جراحت رسیدن بر دست والا که گذشت، نُه صد روپیهٔ قران و سپهسالار فرامرز خان دو هزار روپیهٔ قران در مشهد و هرات به نام تصدق به فقراء و مساکین و ارامل و ایتام دادند.

سیاست خلاف شریعت حضرت والا

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، محمدعثمان خان، تحصیلدار بولک لک روپیه‌گی غور، که محمدسرور خان حاکم آنجا را هدف تیر تفنگ کرده و آسیب به او نرسیده و محمدعثمان خان از این جسارت با یاران و یاوران خود، چون محمد خان تحصیلدار و حبیب‌الله و کریم داد و میرحیدر و جلال و نورالله نامان، اربابان آنجا طلب کابل شده، و در اجلاس امور متفرقه بر او ثابت گردیده، خود او به دهن توپ بسته و کیفر داده شد، و دیگران از راه تبعید مأمور اقامت جلال‌آباد آمدند.

ماهوت خریدن فرامرزخان برای لباس رسمی منصبداران

و هم در خلال حوادث مذکوره، سپهسالار فرامرز خان به ذریعهٔ عریضه، چهارصد ذرع کابل ماهوت سیاه برای لباس رسمی اوقات مشق قواعد و روز بار افسران سپاه نظام هرات استدعا نموده و حضرت والا دوست‌محمد خان توخی و تاجر مقیم کراچی را ارقام فرموده و او شانزده توب از ماهوت اعلی و اوسط و ادنی را به یکهزار و هفتصد و چهل و پنج روپیهٔ کلّه‌دار و دوازده آنه خریده ارسال هرات نمود، و کرایهٔ رسانیدن آن از قندهار تا هرات یکهزار و یکصد و هشتاد روپیهٔ کابلی در شمار آمده، مجموع مبلغ بها و کرایهٔ آن نه هزار و سه‌صد و چهل و چهار روپیه قران و چهار هزار و ششصد و هفتاد و دو روپیهٔ کابلی به میزان رفته، سپهسالار همه را به منصب‌داران نظام قسمت کرده و از ایشان حجت گرفته تسلیم خزانه‌دار نمود. و مبلغ مذکور را از خزانهٔ دولت برداشته، به محمدحسن نام قندهاری گماشتهٔ دوست‌محمد خان سپرد و با منصب‌داران نظام قرار داد که از تنخواه ایشان وضع گردد. و چون از خزانه وجه دادن و حجت گرفتن مأمورین و چاکران بزرگ و کوچک دولت را اجازت نبود و هر که مرتکب آن می‌شد سزا و جزا می‌یافت، سپهسالار به عزم حصول سند دفع محاکمه و مسئولیت خود عریضه‌نگار حضور شده فرمان منظوری آن شرف صدور یافت.

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، میرزا محمدحسین خان کوتوال و سردفتر سنجش، که پاینده‌خان هراتی‌را از رابرت آخندزاده عبدالاحد نام قندهاری، که پیشهٔ وقایع‌نگاری و جاسوسی داشت، در زندان کوتوالی کابل محبوس کرده و به ضرب چوب و لت و کوب و انواع عذاب و عقاب، سه هزار دانه طلای رانسکهٔ روسی و شصت‌و شش هزار روپیهٔ کابلی از او به نام محل و جایداد قلمداد و پا به مهری او امضا گرفته به تحصیلی فرامرز خان چنانچه گذشت حواله کرده، چیزی و پشیزی از حیص و بیص او به حصول نرسیده و کیفیت آن به توسط اهالی اجلاس محبوسین از حضور والا شرف گزارش یافته، چنانچه بباید اقرار تحت عذاب و عقاب را نپذیرفته، رجوع سنجش حق و ناحق بودن آن را به دفتر اول حضور، که سرکردهٔ آن دیوان نرجن‌داس هندو و کرنیل افتخاری بود فرمود.

منع و قدغن افسران نظامی از مداخلت در امور ملکی

و هم دراین ایام، عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد شرحی از خودسری و فضولی و بی‌قانونی کرنیل ولی‌احمد خان، مقیم شنوار، که مداخلت در امور کشوری کرده، ضعفای رعیت را ایذا و آزار می‌رسانید، به حضور والا نگاشت. و از حضور او ارقام تهدید و تنبیه رفته امر شد که به جز امور نظام در کار ملک اقدام نکند.

مفاسقهٔ بعضی سپاهیان نظام

و هم در خلال احوال مسطور، زنان نادر و شاه‌قل نامان، سپاهیان نظام، به القای رحمدل نامی، از سواران نظام هجده‌نهری، که با زوجهٔ مصطفی نام، از سواران نظام جدید، که شوهرش در ساحل نهر جیحون اقامت خدمت سرحدداری داشت، نرد معاشقت به مفاسقت باخته، آن زن فاحشه را اغوا کرده هر سه تن به اتفاق، حسین نام مزدور خانهٔ مصطفی را به فشردن گلو هلاک کرده و به اتفاق رحمدل رشتهٔ دین‌گسل نعش او را در جوال انداخته بر پشت اسپی حمل کردند، به دست پسر شاه‌قل، که مادرش او را با خود برده بود داده، و مال و متاع و اثاث‌البیت و زوجهٔ مصطفی را برداشته، نعش حسین را در قرب خانهٔ شاه‌قل رسانیده، در زیر دیواری متواری ساختند.

کردار بد اخلاقیهٔ بعضی از جهله

و رحمدل با زوجهٔ مصطفی و آن دوتن دلاله در خانهٔ شاه‌قل داخل شدند و مال و منالی را که از خانهٔ مصطفی برده بودند، در بین خود قسمت نموده، زوجهٔ نادر را با حصّه‌اش در خانهٔ خودش رسانیدند؛ و رحمدل در تالقان بازگشت، و چون از پاسداری و کشک نوبتی خود غایب گردیده و آوازهٔ زن و خانهٔ مصطفی در شهر به افواه سمر و مشتهر گشته بود، علی‌گل‌خان سارجن از غایب بودن رحمدل در سه شب گمان بد بر او برده او را حبس فرمود. بعد سلطان عزیز و ککو نامان به ایماء و اشارهٔ رحمدل که رفیقان او بودند، زوجهٔ مصطفی را از ینگی‌قلعه در شهر آورده، به درب سرای حاکم رسانیدند و به آن زن تعلیم کردند که نزد حاکم اظهار کند که دزدان غیر معروفم در حد ینگی‌قلعه برده و مرا فروگذاشته راه خود برداشتند، امّا از آنجا که خون ناحق به دساست و حیلت، مخفی و مستور نمی‌ماند، حاکم در پی تحقیقات افتاده و از اظهار زن مصطفی، زنان مذکورتان و پسر شاه‌قل را احضار فرمود و ایشان ماجرای مذکوره را که ثبت شد، در معرض بیان آورده، نعش حسین را از زیر دیوار برآوردند. و حاکم همه را از راه شمولیت در قتل و فسق و فجور در زندان سیاست مقید ساخته، ماجرا معروض داشت. و حضرت والا محمدابراهیم خان حاکم تالقان را از عریضهٔ خودش رقم کرد که: «در محکمهٔ شرع شریف، امر همگنان را فیصل و قطع نموده، صورت حال‌شان را ارسال حضور کند، و هر امری که صدور یابد، معمول دارد که إن‌شاءَالله در موقعش رقم خواهد شد.

ورود مستر دابس انگلیس در کابل

و از آن سوی، مستر دابس انگلیس که به امر ویسرای کشور هند و خواهش حضرت والا چنانچه گذشت، از هرات راه کابل برگرفته بود، در روز بیست‌وهفتم مذکور ربیع‌الآخر وارد کابل شده در باغ مقبرهٔ بابرشاه مغول، که از جانب دولت تعیین شده بود فرود گشت. و چندی در عمارت آن باغ به اعزاز و احترام به سر برده و شرف ملاقات حضرت والا را حاصل کرده، چنانچه بیاید از راه جلال‌آباد مرحله‌پیمای پشاور گشت.

و هم دراین وقت، عبدالرحیم خان پسر امین‌الدوله خان، که از تغییر دلاور خان چنانچه گذشت، مأمور حکومت چاریکار شده بود، از کابل برخاسته در روز بیست‌وهشتم ربیع‌الآخر وارد آنجا و مواظب کار حکوت گشت. و مقارن این‌حال در روز چهارشنبه بیست‌ونهم ربیع‌الآخر، محمدکریم خان برادرزادهٔ فیض‌محمد خان بابکرخیل، که به تازگی چنانچه گذشت، از هند در کابل آمده بود، از فوت میر سیف‌الدین خان به حکومت حضرت امام مأمور شد.

انتشار اشتهار معافیت خراج گوسپندی یک شاهی

و در روز پنجشنبه، سلخ ربیع‌الآخر، حضرت والا که همواره نظر ملاطفت به حصول راحت و رفاهت نسبت به ضعفای رعیت انداخته داشت و نمی‌خواست که بیرون از امر شریعت تکلیف و آزار و اذیتی، به اعداد و احاد و افراد ملت برسد و خارج از مرسومات آئین اسلامیت و شئون مستحنهٔ آدمیت و عالم بشریت، زیاده از باج و خراج معینهٔ سلطنت، که اکابر دین به امر حضرت رب‌العالمین و خاتم‌المرسلین تعیین کرده‌اند، از کسی گرفته شود. خراج از هر یک سر گوسپندی یک شاهی را که نصف سدس یک روپیه از گوسپندانی که در دهات و قریه‌جات ابتیاع و اشتراء می‌شدند گرفته می‌شد، و این عمل را کارداران بعید از جادهٔ انصاف، که رهروان طریق جور و اعستاف‌اند، به روی روز آورده بودند، معاف فرمود. و ادای آن را بر تبعهٔ دولت که پیوسته دچار و گرفتار فشار استنطاق و مسئولیت و انزجار مأمورین دولت و مستأجرین بودند، شاق و تکلیف مالایطاق دانسته، اشتهارات عدیده در معفو و مرفوع‌القلم داشتن آن طبع و باسمه فرموده انتشار و نگار داد که: «چون سرکار ما در انتظام مهام دولت و راحت و رفاهت ملت افغانستان بذل توجه و صرف تفکّر و تخیّل نموده و می‌نماید و می‌خواهد که تعمیر بلاد و ترفیه عباد به روی روز آید، و شب و روز خود را در رفع و دفع اموری که باعث زحمت و ذلّت رعیت باشند کوشیده و علم حاصل می‌کنیم که اگر حمل و وضع آنها بر رعیت موجب کلفت و زحمت بود، از دوش اطاعت و عدم طاقت ایشان برمی‌داریم و از خداوند تبارک و تعالی خوبی و سرخ‌رویی دنیا و آخرت را برای رعیت خود می‌خواهیم و مدام از خداوند قوی و قیومْ و علاّم

خواستار آنیم که دولت و ملت افغانستان رهگرا و مرحله‌پیمای حصول اسباب ترقی و ترفه باشند. از جمله چون در امور مکلفهٔ دیوانیه ملاحظه شد، به مشاهده افتاد که در یک روپیه از بهای گوسپند، یک شاهی و از دوازده روپیه یک روپیه گرفته می‌شد، که گویا دولت حق‌دار حصهٔ دوازدهم عموم گوسپندان موجودهٔ ادارهٔ مملکت در شمار می‌آمد، و هر واحدی از گوسپندی که در هر دهکده و قریه فروخته می‌شد، عمّال و ضبّاط یک شاهی از هر یک روپیه می‌گرفتند؛ و این امر مذموم جدید را که در این سالها حادث و پدید نموده‌اند، بر اعداد [رعیّت] تکلیف فوق‌الطاقه دانسته معاف فرمودیم، زیرا خراج گوسپند از تجار آن، در بنادر و معابر گرفته می‌شود. و پس از آن که از گوسپندانی که از بازرگانان آنها خریده می‌شوند و در دهات و قریه‌جات و قشلاقات و بازارها و نخاس‌ها به فروش می‌روند، بها نهادن و از هر یک روپیه، یک شاهی دوم بار گرفتن، باعث تکلیف و زحمت و ذلّت رعیت و مورث قلّت و مضیقت معاش و لحوم و دسوم در مملکت می‌گردد، و اگر چه عمل و دخل این معامله مبالغ زیادی در شمار حصهٔ دولت می‌آید، لیکن بر رعیت تکلیف جایرانه پنداشته دیده و دانسته، خراج روپیهٔ یک شاهی از بهای گوسپند را مرفوع و معاف نمودیم که از این روز به بعد گرفته نشود.»

وقایع ماه جمادی‌الاولای سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دوی هجری

درخلال احوالی که رقم شده آمد، عبدالقادر نام تاجر از قوم میان‌خیل نوحانی، دو رأس اسپ قوی‌الجثهٔ صحرایی معروف به ویله، با تختی از یک قطعه سنگ رخام که به امر والا در سلام‌خانهٔ عام برای جلوس روز بار ذات شاهانه نهاده و قرار داده آمد، از هندوستان به نام سعادت اتسام والا اشتراء نموده و به ذریعهٔ گادی آن را به راه انداخته و در کابل رسانیده تقدیم حضور کرد و منظور افتاده. چون شخص تاجر و به امید حصول منفعت برای خود و دریافت معرفت با اعیان بار و چاکران

معتمدهٔ کارگزار هر دو اسپ و تخت را آورده بود، مضاعف آنچه که خریده و خرج کرده بود، از طرف دولت مبلغی به وی عطا و بخشش شد.

فوت سردار محمدابراهیم‌خان

و هم در اوایل این ماه، سردار محمدابراهیم خان، پسر امیر شیرعلی خان مرحوم، از درد وبژه‌ای که در گوش او حادث و عارض گشت، در حسن ابدال، پدرود جهان کرده، راه ارتحال جانب سرای جاویدان برگرفت. و در روز چهارم جمادی‌الاولی، نعش او را عبدالحمید خان و عبدالرحیم خان و عبدالمجید خان خودش و برادران و منسوبان خوش‌دل خان لوی‌ناب عهد امیر شیرعلی خان مغفور، به ذریعهٔ ریل در پشاور رسانیده به مزار شیخ بابا دفن کردند و یک روز فرش تعزیت و قرائت فاتحت او را در عمارت پست‌خانهٔ اسلامیهٔ واقع پشاور گسترده، مصارف چای و نان و قلیان فاتحه‌خوانان را میرزا غلام‌حیدر خان وردک، که از تغییر میرزا ملک‌جی‌خان چنانچه گذشت، مأمور اهتمام امور پست‌خانهٔ مذکور شده بود، از خود نموده، از دولت مجرای منظوری برد.

سرقت کشکچی خزانهٔ ترکستان و به یاسا رسیدن آن

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که تحریر شد، سه کرت از خزانهٔ مزار شریف، مبلغی مفقود گردیده، خزانه‌دار از تکرار مفقودیت سه گانه که پیهم به روی کار آمد، در حیرت افتاد و در کرت سوم، چهارصد و بیست و پنج روپیه از مبالغ تحویلی، عوض‌علی نام ملازم و خادم خزانه را یکی از کشکچیان و پاسبانان خزانه، که از سپاهیان فوج پیادهٔ نظام کابلی بود، به سرقت برداشته، دزد گرفتار آمد و صدا و ندایی برنیاورده خواستند که امر را مخفی دارند تا سپاهیان نظام رسوا و بدنام نشوند. و پس از دوازده روز احمدعلی نام ملازم و خادم خزانه به سردار عبدالله خان حکمران ترکستان آگهی داده، او از خزانه‌دار بپرسید و مکشوف داشت که مبلغی از خزانه سرقت شده و کشکچیان که دزد را گرفته با خود در قلعهٔ نظامی واقع دهدادی برده‌اند، که دزد را از آنجا با مبلغ مسروق به درب بار احضار نمایند، چنانچه پس از حصول این معلومات، سردار عبدالله خان روز دیگر برطبق اظهاری

که خزانه‌دار کرده بود که دزد را احضار بار می‌نماید، کمیدان محمدشاه خان مبلغ مسروق را نزد سردار مشارالیه حاضر آورده، اظهار کرد که فوج پیادهٔ نظام کابلی عزم قتل دزد را که از احاد خود ایشان است جزم کرده‌اند که در سیاست‌گاه‌اش بکَشند و بکُشند، و سردار عبدالله خان او را از اقدام سپاه در این امر مانع قرار داده گفت امر قتل به جز ذات شاهانه دیگری را نبایست که بر آن اقدام کند ولیکن تا کمیدان محمدشاه خان مبلغ مسروق را تسلیم خزانه‌دار نموده رسید حاصل کرد و به عزم ممانعت سپاهیان از قتل دزد راه دهدادی برداشت، قبل از ورود او سپاهیان دزد را هدف گلولهٔ جانستان تفنگ ساخته به خاک هلاک انداختند. و سردار عبدالله خان ماجرا معروض داشته، حضرت والا در روز سوم جمادی‌الاولی ارقام فرمود که: «اگر چه قرار سیاست نظامیه خوب کرده‌اند که دزد نظامی را به قتل رسانیده‌اند، ولی پس از این بدون صدور حکم حضور چنین خودسری نکرده، در اموری که متعلق به حکم پادشاهی باشند، اقدام ننمایند که باعث بی‌دخلی پادشاه می‌شود.»

اشتهار انسداد طرق سرقت و غارت

و مقارن این‌حال، در روز پنج‌شنبه هفتم جمادی‌الاولی، به اقتضای آرای اهالی شورای خاص و امضای خامهٔ معدلت‌اختصاص، این اشتهار در باب انسداد طرق سرقت و غارت دزدان نگار یافته امر طبع و انتشار آن صادر گشت که: «چون سرکار والا، شب و روز، جد و سعی تام و جهد کوشش تمام در رفع امور خلافیهٔ شرع شریف، که اضرار دولت و ملت در آن متصور و مسئولیت در آخرت مقدر است دارد، و می‌کوشد که خیر و بهبود و ترقی و سعادت حاصل دولت و ملت گردد و از جمله یک امر اهم از دیگر امور پیشتر جلب دقت نظر را به سوی خود کرده چنان جلوه‌گر آمد که از سالها است انواع بازپرس و اقسام زجر و توبیخ و سیاست به روی کار آمده، دفع اضرار و سد راه اشرار آن نشد و آن فعل قبیحی است که ایّامی زیاد و هنگامی اندک به روی روز و صفحهٔ بروز می‌آید، و آن سرقت و غارت مال و منال احاد و افراد رعیت است که بعضی خدا ناشناس بی‌پاس و هراس از خالق جن و ناس، فعل زشت سرقت را پیشهٔ جهالت و

ضلالت خود قرار داده و مال و منال ابنای زمان حال خویش را به غارت و تاراج آورده، ایذا و آزار به برادران اسلامیهٔ خود می‌رساند. پس انسداد رخنهٔ این فتنه و فساد را پیشنهاد خاطر هدایت مظاهر شاهانه نموده، به ذریعهٔ این اشتهار ممانعت آثار، عموم ملت را به سوی استحضار می‌کشاند که نخست کوتوالان بلدان و امصار، به واسطهٔ کلانتران محلات شهر و تحصیل‌داران به ذریعهٔ کدخدایان قریه و دیه و حکّام به وسیلهٔ رؤسای طایفه و قوم، از جمهور سکنهٔ محله و محال و قریه و قشلاق و دهکده التزام‌نامه حاصل نمایند که اگر دزدیدن و مال مردم به حرام خوردن در قریه و دیه و گذر محال و شهر و بازار به روی کار و عاید اهل روزگار باشد، از شهر و بازار را نزد کوتوال و از دیه و قریه و قشلاق را نزد تحصیلدار و از خالصه‌جات را نزد حکّام و ضبّاط و عمّال حاضر آورده، در محکمهٔ حکومتی از نزد کسانی که گمان سرقت به ایشان دارند و بدفعل و بی‌باک و جسور می‌پندارند، ضامن بگیرند که مرتکب فعل سرقت و غارت نشوند و کوتوالان و تحصیل‌داران و حکّام و ضبّاط و عمّال، بدون اثبات بر شخص سارق، حق مواخذه و تعلق مزاجره ندارند.»

«دیگر این‌که پس از گرفتن التزام‌نامه و ضامن از کسی که گمان سرقت بر او برده شده، این را تجویز نمودیم که اگر در دیه و محله و گذر شهر و قریه، دزدی به دست آید و بر او امر سرقت ثابت شود، چنان که بعض از مال مسروق را از نزد کسی مکشوف و ظاهر گردد و آن را مالک مال از خود گفته و ثابت کند و دو تن از مسلمانان مقبول‌الشهاده گواهی دهند که مال از اوست و آن شخص که مال از نزدش به دست آمده است، دزد غیر از خود را نشان ندهد و اگر نشان داده و ثابت نکند، قرار ثبوتی که از پارهٔ مال به دست آمده بر او شده است، دست او قطع و به قدر دیهٔ دست، یکهزار و هفتصد و پنجاه روپیهٔ کابلی از پدر و مادر و خال و عم و خسر و خسرزادهٔ او که در همان دیه و قریه و محلهٔ مسکن دزد، ساکن و متمکن باشند، قرار قسمت ترکهٔ عصبه زجراً جرم گرفته شود؛ و نیز همان قدر از همسایه که هم جوار و هم دیوار خانهٔ دزد باشند و از کلانتر محله و گذر شهر و رئیس و ارباب و کدخدا و آقسقال آن قریه و دیه گرفته آید و این جریمه را زجراً و سیاستاً از این رو حکم و اجرا نمودیم که شخص حرام‌خوار، مال مردم را سرقت کرده در

خانه و محله و قریه‌ای که با او همجواراند برده، صرف روزگار خیانت و خسارت شعار خویش می‌کند که گویا در حقیقت و نفس‌الامر با هم قومند و به چشم سر می‌بینند که این شخص هیچ عاید و ممری برای معاش خود ندارد و حرفه‌ور نمی‌باشد و تنخواه و کسب فلاحت و میراث پدر و دیگر محل و جایدادی را جهت فضول‌خرجی و اسراف و تبذیر خویش دارا نیست و شبها به نای و نوش و عیش و عشرت به روز رسانیده، مخارج زیاد بی‌موقع می‌کند و در عین فقر و ناداری و تهی‌دستی که توان ساختن و بر تن انداختن پیرهن و زیرجامهٔ از صحن را در خود ندارد، ناگهان لباس ماهوت و مخمل لیس و چرمه‌دوزی و شال کشمیری و لنگی زرین در بر و بر سر می‌کند؛ و برادر و پدر و عم و خال و همسایه و هم قریه و هم دیوار و هم دروازه و کلانتر و ارباب و آقسقال او را دیده و مشاهده می‌کنند و می‌دانند که از خود چیزی و پشیزی نداشت و نمی‌پرسند که از کجا آورد و که داد؟ و اغماض می‌نمایند. پس بایست زجراً جریمه بدهند که دیگر اغماض و لحاظ نکنند و در تجسس و تفحّص افتاده، در سرّ و خفا، از خانهٔ او علم حاصل نمایند که از کدام در و ممر، مایهٔ این مصارف و فضول‌خرجی را به دست آورده است؟ و چون ممر آن مکشوف و معلوم نگشت، با خود خواهند گفت و تصور خواهند کرد که از سرقت و غارت مال مردم است و از حالت چنین اشخاص که پدید آید، باید به کوتوال یا حاکم یا تحصیلدار مکتوباً آگهی بدهند تا کوتوال و حاکم و تحصیلدار، هریک که باشد، او را احضار فرموده التزام‌نامه بگیرد و در تجسس آن بیفتد که اگر خانهٔ شخصی سرقت شده و پاره‌ای از مال آن خانه از نزد او ظاهر شود، اطلاق دزد بر او نموده، قرار حکمی که در کتابچهٔ حکومتی در باب دزد ثبت و مندرج است، او را زجر و توبیخ نماید. و در صورتی که ارباب و کدخدا و کلانتر و غیره از حالت دزد آگهی داده باشند، از جرم زجری و بازپرس حکومتی بریئ‌الذمه و غیر مسئولند؛ و در صورت عدم اطلاع و آگهی دادن و عدم تجسّس و تفحّص که پدر و مادر و عم و خال و خسر و خسرزاده و برادر و فرزند، از نان و لباس سرقت او بخورند و بپوشند و آن را غنیمت شمارند و از حق چشم بپوشند، گویا ایشان حامی دزد گفته می‌شود، باید تاوان زجری بدهند و این حکم را ضرور دیده قرار دادیم که جاری کنیم تا دست دزدان از غارت مال مردم

کوتاه گردد و نام سرقت در مملکت ما برده نشود. و قبل از این از احاد و افراد نظامی، دزدگیر مأمور می‌کردیم و اکنون از صدور این امر تمامت اهالی تبعهٔ سلطنت خود را دزدگیر قرار داده، چشم و فکر ایشان را به سوی تجسّس و سراغ این‌کار کشوده و باز داشتیم. و اگر دزدی از اعداد سپاه نظام به روی روز آید، قرار شرح فوق بر هم دیوار و حواله‌دار و صوبه‌دار و کبتان که در کشک و حاضر بودن بارک و لین سپاه تعلق به شخص دزد داشته باشند، زجراً و سیاستاً جاری کرده شود.»

«سه دیگر بر کوتوالان و حکام ولایات این حکم را صادر فرمودیم که در هر موضعی که دزدی شود، همهٔ اهالی و مال مسروق را در قید سیاهه بیاروند تا اگر دزد پیدا شود، تمامت سرقت‌ها که در آن نواح شده باشند، تاوان آنها از مال خود دزد و خویش و قوم او که در همانجا ساکن باشند، گرفته و به صاحب مال مسروق قراری که در قید سیاهه آمده است داده شود، بر خود دزد از حضور حکم جاری گردد.»

«چهارم در هرجا که سرقت شود، سیاههٔ مال مسروق را به کوتوال یا حاکم آنجا بدهند که قرار نگارش فوق مالک آن به حق خود برسد.»

و این اشتهار که در روز مذکور صورت نگار یافت، پس از طبع انتشار پذیرفت.

خیانت و قاچاقی افغانان اسحق‌زایی و نورزایی

و هم در خلال احوالی که رقم شد، جنرال غوث‌الدین خان با افغانان قبایل قوم اسحق‌زایی و نورزایی، متوطنین پشت‌رود و ییلاق‌گزین نواح میمنه و بادغیس و مرغاب، در صد رأس گوسپند، سی روپیه زکات قرار داده، ایشان سی و چهار هزار و هفتصد و پنجاه رأس بدون ادای خراج معیّن و مقرر گمرک، از راه قاچاقی در کرکی برای فروختن بردند که إن‌شاءَالله در موقعش مفصل مذکور خواهد شد.

خیانت ناخدای معبر ته‌خشت این دولت

و هم مقارن این حال، سلیم نام، ناخدا و کشتیبان معبر خشت ته متعلق این دولت، بدان سوی نهر جیحون شده، به رشوت از کارکنان دولت روس اجازت حاصل

کرد که گوسپند از ترکستان افغانی، در مواضع توابع بخارا برده بفروشد. چنانچه مأمورین روسیه روزی نام قوادیانی را با ده تن ناخدای اورگنجی و خال مراد نام اورگنجی و خضر نام نوکر میر و حاکم حصار و سه‌نفر روسی و یک بادبان کشتی، با سلیم دل سقیم فرستادند و نیم شبی از نهر جیحون عبور کرده به توسط یک تن ریش‌سپید دل‌سیاه، که پنجصد رأس گوسپند ترکی و افغانی را در ساحل نهر رسانیده و منتظر مراجعت سلیم بود، همه را در کشتی افغانی و اورگنجی انداخته ساختهٔ آن شدند که از نهر عبور دهند. از جمله خضر نام نوکر میرحصار خود را به بهانهٔ تبوّل از ایشان کنار کرده، به حرسهٔ سرحد این دولت آگهی داد و فرامرزخان رساله‌دار او را نزد سردار عبدالله‌خان حکمران ترکستان گسیل داشته، ماجرا . و او پس از تحقیق و تفتیش معلوم نمود که این خضر یکی از سارقین معروف و شهیر است که همواره با دزدان ترکمان و غیره در نواح اندخود و غیره مواضع آمده، مال و منال مردم را سرقت و غارت نموده است. و از این حصول علم او را محبوس فرموده، وی از زندان بگریخت و روس‌ها با سلیم آن گوسپندان را ببرد و حضرت والا از عریضهٔ سردار معزّی‌الیه بر ماجرا آگاه شده، در روز دوشنبه یازدهم جمادی‌الاولی ارقام فرمود که: «حارس زندان را از ملازمت و خدمت دولت عزل نموده، پنجصد روپیه از او جرم بگیرد و اگر توان و استعداد ادای آن را نداشته باشد، یکهزار چوب قرار روز بیست ضرب تا پنجاه روز حوالهٔ او کند.»

صدور حکم والا در باب حوالهٔ پاینده‌خان هراتی

و هم در این روز، حوالهٔ سه هزار راتسکه و یک لک و سی و دو هزار قران را که پاینده‌خان نام هراتی، از خوف جان و عذاب و عقاب میرزا محمدحسین خان کوتوال چنانچه گذشت برعهده گرفته و جایداد و محل داده به حصول نیفتاده، و به توسط اهالی اجلاس محبوسین تقدیم حضور شده، و حضرت والا حوالهٔ جبری را نپذیرفته وعدهٔ صدور حکم اقدس داده آمد.

ابراز ظلم و جور میرزا محمدحسین‌خان از عریضهٔ سپهسالار

در روز یازدهم مذکور جمادی‌الاولی، حساب و سنجش حق و ناحق آن را به دفتر اول حضور فرموده رقم نمود که: «اگر قرار حساب و قاعدهٔ صواب، چیزی از مال دولت بر ذمت او به کتاب دفتر ثابت شود بدهد، و الاّ سرکار ما اقرار زیر عقاب و عذاب را قبول ندارد.» و هم به سپهسالار فرامرز خان رقم فرمود که به اسامی محل و جایداد پاینده خان [را] که به‌نام ایشان حواله داده است مزاحم نشود. و سپهسالار اخلاص‌شعار ستوده‌کار، از پرتو وصول افکندن منشور، راه عرض شکایت از خیانت و جنایت میرزا محمدحسین خان را باز دیده، با خامهٔ صداقت انباز که: «سی لک و هشتاد و یکهزار و دوصد و نود سه روپیهٔ قران پخته و دوصد و چهل و یک دینار با شش هزار و ششصد مثقال طلا، که پانزده لک و چهل هزار و ششصد و چهل و یک و نیم روپیهٔ کابلی و بیست‌وچهار فلوس و یک دینار مبالغ قران آن، و یک لک و سی و دو هزار روپیهٔ کابلی طلای آن در شمار می‌آید، به نام غبونات بر کارداران هرات مثل حوالهٔ پاینده خان از کوتوالی کابل به تحصیلی من حواله شده است و عجب و شگفت این است که مبالغی که به ضرب چوب و لت و کوب و عقاب و عذاب اقرار گرفته و حواله شود، آیا در حقیقت چه خواهد بود؟ چنانچه درکات حوالهٔ مبالغ مذکوره که میرزا محمدحسین خان همه را به تحصیلی من فرستاده است، محصل برای تحصیل مأمور گردیده، چیزی و پشیزی ظاهر نگشت و نه مردم قبول‌دار شد و نه حجت و سندی در میان است که از آنها گرفته و از قبیل پاینده خان چندین تن را که به نام‌شان حواله بود، با دلیل و برهان ناحق بودن همه، رقم و ارسال حضور والا نمود، و استدعا کرد که خود میرزا محمدحسین خان که این مبالغ را حواله کرده است، مأمور حصول آنها آید که این مبالغ خدمت قراردادگی خود را تحصیل کند و بعضی کاردارانی که از شدت عذاب و عقاب فوت شده‌اند، ورثه و بازماندگان همه در کابل‌اند، از ایشان پرسیده شود که غبونات قلمدادی مورثه‌های آنها چه طور بوده‌اند؟» و حضرت والا از این عریضه و نگارش سپهسالار فرامرزخان، تمامت حواله‌جات میرزا محمدحسین خان را حوالهٔ سنجش و حساب با صواب کرده، کلاً و طراً، در پایان کار، حق به شمار نیامده، دیناری قرار حساب بر ذمت کسی نیفتاد. و این میرزا محمدحسین خان که

صفحات تاریخ از ذکر افعال زشتش ملوث به قباحات آمد، چون قرار معلوم اعمال خبیثه داشت و از جمله در وقت درب بار و احضار حضور والا شدن، آیات قرآن را نوشته و فتیله‌آسا پیچیده در مقعد خود فرو می‌برد و در پایان کار به منصب جلیل استیفای دیوان اعلی نایل و واصل آمده، هر چه خواست کرد و هر چه توانست از قوه به فعل آورد و به کیفر کار ناهنجار و کردار ناسزاوار خود به امر پادشاه غازی امان‌الله خان به درخت آویخته و رهنورد مقر جاوید خود شد، که إن‌شاءَالله بواعث هلاکت او را که یکی از رجال مزوّر و مدبر دولت بود، و در جایی از صفحات این تاریخ که سراپا از ملاحظهٔ اقدس والا گزارش یافته به طبع می‌رفت در خصوص او نوشته‌ام که:

مگو ملک را این مدبّر بس است　　　مدبّر مخوانش که مدبر کس است

و این بیت در وقت حیات و جلالت بی‌ثبات او، بدون خوف و هراس رقم شده بود، وقایع‌نگار زمان پادشاهی غازی رقم خواهد کرد و سرسری نخواهد گذشت.

قتل میر اکبرخان پسر ملک خواص خان خیبری

و هم در تضاعیف واقعاتی‌که ثبت و رقم گشت، میراکبر خان پسر ملک‌خواص‌خان قوم افریدی، که هجرت اختیار کرده، چنانچه در جلد سوم گذشت، از طرف دولت به او و پدر و منسوبانش در ماماخیل از توابع جلال‌آباد، مسکن و مزرع عطا و موهبت شده بود، با گل‌سعید نام قوم مهمند، نوکر خود، عزم جلال‌آباد رفتن پی کاری کرده، در باغ نمله منزل نمود. و در وقت خواب، گل سعید که از او فعلی را که سزاوار قتل بود نسبت به خود دیده یا به مژده و وعدهٔ عطا و انعام انگلیسان، او را از ضرب گلولهٔ تفنگ از پا درآورده بکشت و خود فرار کرده به دست نیامد. و حضرت والا از عریضهٔ حاکم جلال بر قتل او آگاه شده، در روز دوشنبه هجدهم جمادی‌الاولی، سردار نصرالله خان را رقم و امر کرد که: «جد و جهد نموده گل‌سعید قاتل را به دست آورد.» و چون فرار کرده و داخل خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس شده قرار گرفته بود، گرفتار نیامد؛ و ثار میراکبر خان به هدر رفت.

انتشار اشتهار قبول شهادت اهل دیّت

و هم در اثنای وقایع مذکوره، از عدم استماع شهادت اهل محله و نصرت، که شرعاً اهل دیه‌اند، در باب قتل سفک دماء و قتل عبید و اماء خدا، جلّ و علی، به کثرت انجامیده، از حد در گذشته افزون گشت. و حضرت والا جهت سدّ این باب مسئلهٔ فقهیهٔ مفتی بهای مذهب مهذّب حنفی را از سنت و کتاب محقّ و موثّق از علمای ماهر و فضلای نیک باطن پاک ظاهر استفتاء نموده به دست آورد، که بدون محلّه شهادت اهل دیه جایز و مسموع است، و در شرع اطهر ممنوع نیست. و از حصول این فتوی در روز هجدم مذکور جمادی‌الاولی، اشتهار عام به نام عظام و قضات با شرف و احترام و خواص و عوام، انتشار داده آمد که: «شهادت اهل دیت را که موافق شریعت باشد قبول نمایند، تا نفوس محقون‌الدم مسلمانان از قتل غیر حق، که قاتل مستحق آن نباشد، محفوظ و مصون بوده، سفاکان بی‌باکان خدا ناشناسان از خوف و هراس دیه و قصاص، به ریختن [خون] ایشان اقدام ننمایند.

فرار جهان‌داد خان احمدزایی

و هم در خلال احوال مسطور، جهان‌داد خان احمدزایی، که فتنه آغازیده و از راه افروختن آتش فساد چنانچه گذشت، جهلهٔ وحشی‌صفت سکنهٔ جبال سرحد توابع خوست را برغلانیده، به تمرد و طغیان برانگیخت؛ و خود فرار وادی ادبار شده در خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس دچار ذلّت و عسرّت روزگار گردیده، از در توبت و انابت پیش آمد و به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت مضمون معذرت مقرون، عفو تقصیر و اجازت مراجعت خواسته و عهدنامهٔ ترک جنایت و خطیئت و خیانت فرستاده، معفو و در مراجعت به افغانستان مجاز آمده، مأمور حکومت آیبک شده بود، از شرارت و جهالتی که در نهاد داشت، از آنجا راه فرار برگرفته، در مچلقو که موطن و حیثیت مسکنش بود رفت، و سردار عبدالقدوس خان ایشک‌آقاسی، که مربی حال و مسبب عفو تقصیر او شده بود، در روز بیستم جمادی‌الاولی مکتوبی بدو فرستاده نگار داد که: «به زودی حاضر کابل شده، اگر به حکومت و رفتن آیبک رضامند و خرسند باشد در آنجا برود و الاّ اگر عذر

معقولی آورد، با زبان ملایم و بیان شیوا به عزّ عرض حضور والا رسانیده، دیگری مأمور حکومت آنجا شود.» و او که با قوم خود به جز شرارت و جهالت، عادتی از شئون بشریت و خُلق و طویتی از عالم انسانیت نداشت، و همواره راه ضلالت و غوایت برمی‌داشت، از آمدن در کابل سرباز زده چنانچه بیاید، رهگرای شقاوت شد.

رعایت و جانبداری مامور دولت نمودن والا

و از دیگر سوی، در ضمن واقعات مسطوره، دیوان [نندلعل] سردفتر اول قندهار به قرب هنگام شام، از دفتر برخاسته و با قرب چهل تن از اهل احتیاج، که در امور متعلقهٔ دیوان خود به او محتاج بودند، راه مقام خویش پیش گرفت و پیاده به راه افتاده، چون در نزدیک چارسوق رسید، گلهٔ اشتران دولتی که از چرایش بازگشته بودند، نیز در آنجا واصل گردیده، ولی‌محمد پسر غلام نام کبابی، زنگ دکان بنواخت و آب بر کباب پاشیده، اشتران از آواز جرس و شعلهٔ آتش، که از روغن کباب و ریختن آب در التهاب درآمد رمیده، نندلعل و همراهان او با اشتران که چپ و راست گریزان شدند، خلط و ملط آمد و بعضی در زیر پای افتاده، خسته و سر و رو و دست و پایش شکسته گشت و خود نندلعل را پیادگان ساخلو، که نزد او مأمور خدمت دفتر بودند، در پناه خویش کشیده حفاظت نمودند و پس از عبور اشتران، نندلعل، که از خوف و رعب پامال اشتران شدن خود چون برگ بید می‌لرزید، پسر غلام [را] سقط گفته دشنام داد، و در مقام آرام خود رفته، روز دیگر غلام و پسرش که نندلعل را از جادهٔ معینهٔ شریعت که برای اهل ذمّت مقرر است، نسبت به خود متجاوز دیده و سقط و دشنام شنیده بودند، حاضر درب بار شاه شده، از سردار حکمران قندهار داد خواستند و ماجرای سر از قید ذمیّت بر آوردن نندلعل را بازداشتند. و او سکندر نام حواله‌دار پیادگان کوتوالی را با غلام، در دفتر نزد نندلعل فرستاده، سبب سقط و دشنام او را بپرسید. و نندلعل که در حقیقت ملوم و ملزوم و دشنام دین و مذهب داده بود، از هراس هیچ نگفت و غلام او را در تحت محاکمه فهمیده، دشنام داد و گفت که بر گاو سوارت می‌کنم. و او از شنیدن این سخن که بر گاو سوار شدن را در کیش خویش چون کفر خود نسبت

به آئین اسلام می‌پنداشت، از دفتر برخاسته با او نزد سردار احمد خان شد، و همراهان او که همه مسلمان بودند و در اجرای امور دیوانی خود راه تملق و چاپلوسی در عقب او پیموده، با زبان ضراعت لاله‌جی و لاله صاحبش می‌گفتند، جانبدار او شده برخلاف واقع گواهی الزام و ملام بر غلام دادند و غلام از گواهی خلاف دادن احاد و افراد اهالی اسلام، خود در بیم سیاست حکومت افتاده، پناه در بست خرقهٔ، متبرکه برد و پسرش در زندان کوتوالی مقید و متوقف گشت و خودش ماجرا سرا پا از بست خرقه معروض حضور داشت که نندلعل نسبت به او و پسرش کفر گفته و اخفاف دین و آئین اسلام‌شان نموده است. و حضرت والا از حکمران قندهار حقیقت ماجرا بپرسید و سردار احمد خان از پرتو وصول افکندن منشور والا، جانبین را مأمور محکمهٔ شرعیه نمود که صورت حال واقعه را به امضای قاضی حاصل کرده ارسال حضور والا نماید و نندلعل مجلهٔ عرفی به مهر و امضای کسانی که دردفتر و به او محتاج بودند، بر بی‌گناهی خود حاصل کرده، ارسال حضور نمود و معروض داشت که قاضی عبدالشکور خان و غیره اطلاق کفر گفتن او را به غلام تعلیم و القا کرده‌اند، زیرا که ایشان به دست غدر و غبن و خیانت، خسارت‌ها نسبت به دولت نموده، از او خوف دارند که اگر برحال باشد، همه را به روی روز آورده ایشان را گرفتار سرپنجهٔ سیاست حکومت خواهد کرد. و این را نگاشته شرحی از دلایل و براهین محققه را که از غدر و خیانت آنها به دست آورده بود رقم نمود که: از این سبب‌ها قاضی عبدالشکورخان سرپرست مهاجرین و غیره با او معاندت و سر کین گرفته، این دعوی را بنیاد نموده‌اند و درکات خسارات ایشان را یک یک شرح داد.

حکم بر حق و عدل و صدق کردن والا

و حضرت والا از عریضهٔ او و مجلهٔ عرفی که فرستاده بود، چون از حالات قاضی عبدالشکور خان و غیره مأمورین حسنهٔ دولت که بار بار و به تکرار چنانچه گذشت از عرایض وقایع‌نگاران و خدمهٔ صادقهٔ دولت آگاه شده بود و می‌دانست، از آنجا که طبیعیین گفته‌اند مادهٔ فاسده به جزء ضعیف می‌ریزد، در روز بیستم مذکور جمادی‌الاولی، پنج هزار روپیه غلام کبابی را جرم فرموده رقم نمود که: «او

را به جور و اکراه و اجبار از بست خرقه نکشیده، آب و نان از وی بازدارند که خود بیرون شده مبلغ جرم را برساند و از او حصول کرده تحویل خزانه کنند.» گویا این حکم ممانعت آب و نان، به تصور حضرت والا، جور و اکراه در شمار نبوده، و یکی از امور عدلیه بوده است.

و هم در خلال احوالی که رقم شده، آمد میرزا خدایداد نام قزلباش سردفتر دوم قندهار، جد و جهد نموده یک لک و نود و نه هزار روپیه، از غبن و خیانت محمدعظیم خان انباردار قلات، به منصهٔ ظهور آورده، حکمران قندهار صدباشی معاذالله خان را با انباردار مذکور از راه تحصیل این مبلغ در قلات فرستاد و بزرگان و سرکردگان مردم طوخی، که قوم او بودند، از در حمایت برخاسته نزد جنرال شیرمحمد خان و احمدجان خان و ملاّ عبدالرشید خان قاضی قلات شده، استدعا کردند که حق دولت، نخست از مال و متاع و هستی و استعداد خود محمدعظیم خان و ضامن‌ها حصول شود، بعد اگر پوره و کامل نشد، قرار قسط، حجت داده به نام قوم‌داری، چنانچه در عهد امیر مرحوم مروج و مرسوم بود، از مال خود به دولت می‌رسانند. و آنان از این اظهار و استدعای ایشان به حکمران قندهار نگاشته، اجازت خواستند و او که قوم‌داری را به امر حضرت والا موقوف و معفو می‌دانست، چنانچه اشتهار آن انتشار داده شده بود، اجازت نتوانست داده به حضور والا نگاشت و حضرت والا که بیرون‌نویس و حیص و بیص عمّال دیوان را از عهد شهزادگی خویش چون چراغ راغ و لاغ می‌دانست که فروغ دارد و نپاید، و دروغ عمّال دیوان اعتماد را نشاید نپذیرفته، در روز بیست‌ویکم جمادی‌الاولی رقم فرمود که: «اصل مایه و مبلغ و مأخذ باقی را ننوشته که چه قدر مبلغ تحویل و ابواب جمع انباردار بوده است و چند را رسانیده و چه قدر باقی افتاده و آنچه که باقی است به چه قدر مدت می‌رسانند؟ یا این‌که حق دانسته خیال دارند که ضامن داده و قسط در میان نهاده، حق دولت را سالها در عهدهٔ تعویق انداخته ندهند، تا موعد حجت و اصل مال دولت که در دست انباردار بوده و باقی آن معلوم نباشد، سرکار ما منظور ندارد که اصل تحویلی و ابواب جمعی او از پنج الی بیست هزار روپیه باشد و باقی آن دو لک روپیه در شمار آید، زیرا از این‌گونه کار بسیار از نتایج افکار ناهنجار اهل دیوان به روی روزگار آمده، خلقی ایذا و آزار دیده، یاوه و فرار

شده‌اند. آری موعد قسط حجت و اصل باقی، از مقدار تحویلی و ابواب انباردار که معلوم و محقق باشد، البته منظور است و الاّ مردود.»

و مقارن این حال، در روز بیست‌ودوم جمادی‌الاولی عبدالقدوس خان کبتان، برادر عبدالغیاث خان ابراهیم‌خیل و حاکم پشت‌رود که فوت او رقم شد، چون در سنهٔ ۱۲۹۷ به وقت ورود امیر مرحوم از سمرقند در ملازمت نظام اختیار کرده و بیست‌وپنج سال و چند ماه روز صداقت به خدمت دولت به سربرده بود، از تصدیق سپهسالار غلام‌حیدرخان مرحوم که در سنهٔ ۱۳۱۶ هجری چنانچه گذشت رحلت نمود و محمدعلی‌خان کرنیل، پسر سردار سلطان‌محمد خان مبرور، و حاکم جلال‌آباد و سرکردگان مردم شنوار، که به دست داشت، و در بنادر و معابر خدمات شایسته به تقدیم رسانیده در محافظ‌خانهٔ واقع غنی‌خیل به درستی خدمت کرده، و تا این وقت بر مرام نایل و به کام واصل نیامده، چون محرومان روز یأس می‌گذاشت، از عریضه و استدعای میرزا عبدالاحمد خان سردفتر نظام تحقیق، امرش به سردار نصرالله خان مرجوع و محول آمده، و او به حضور والا عرض کرده، بعد به منصب کمیدانی سرافراز گشت و در روز سوم جمادی‌الاخری چنانچه بیاید، فرمان این منصب او به مُهر مِهرآثار حضرت والا مزین گشت، که از این اعطای منصب والا به چاکران دولت نیک مفهوم می‌گردد که رایگان به ذرایع و وسایل و تعریف و توصیف، بی‌خدمت، کسی را شایان اعطای منصب نمی‌دانست و از رتبه به رتبه و درجه به درجهٔ ارتقا نمی‌داد.

تبدیل جشن لقب ضیاءالملّة والدّین به ختم قرآن مبین

و مقارن این حال از قراری که روز پنج‌شنبه پنجم جمادی‌الاخری مطابق با روز بیست‌وششم اسد ماه شمسی می‌آمد، در روز شنبه بیست‌وسوم جمادی‌الاولی، حضرت والا جشن اتّفاقیهٔ ملت را که در سنهٔ ۱۳۱۳ هجری به شکریهٔ لقب ضیاءالملّة والدّین امیر مرحوم آغاز نهاده شده و چنانچه رقم شد موقوف و ساز و سرور را ممنوع فرموده بود، اشتهاری انتشار داده رقم کرد که: «علماء و فضلاء را در چهار ولایت چون کابل و قندهار و هرات و مزارشریف، دعوت و ختم قرآن جهت خوشنودی روح امیر مرحوم و طلب مغفرت برای او نموده، در هز یک از

چهار جای مذکوره، یکهزار و یکصد روپیه، مجموع چهارهزار و چهارصد روپیه صرف نمایند.» و این ختم هم دایم نمانده، پس از یک دو سال به‌کلی قطع شد.

ترمیم مقابر خاندان شاهی واقع ترکستان

و هم در شب بیست و ششم جمادی‌الاولی، در محفل حضور والا، ذکر مقابر و مزارات اعیان در میان آمده و از بقعات مدافن سلاطین با وقار هر عهد و عصر، سخنان بر زبان رانده شده، حضرت والا سه هزار روپیه برای ترمیم قبهٔ قبر امیر شیرعلی‌خان مرحوم و سه هزار روپیه قبر وزیر محمداکبر خان مبرور و دوهزار روپیه جهت قبر سردار محمداکرم خان مغفور و یکهزار روپیه جهت قبر سردار محمدسرور خان پسر امیر محمداعظم خان خلد ایشان و چهارهزار روپیه جهت قبر شیردل‌خان لوی‌ناب جنت‌مآب، که همه در مزارشریف واقع‌اند، منظور فرموده، به سردار عبدالله خان حکمران ترکستان ارقام نمود که این سیزده هزار روپیه را قرار مسطور صرف مقابر آنها کند و بر لوح مزار و مرقد هر یک منقر نماید که در سنهٔ ۱۳۲۲ هجری به امر و فرمان اعلیحضرت سراج‌الملّة والدّین پادشاه افغانستان مرمت شد و هم‌چنین قبر امیر دوست‌محمد خان را در هرات و قبر سردار پاینده خان را در قندهار و قبر وزیر فتح خان را در غزنین چنانچه بباید مرمت نمود.

وقایع ماه جمادی‌الاخرای سنهٔ ۱۳۲۲ هجری نبوی صلعم

در خلال احوال مسطور، گل‌احمد خان که مأمور حکومت غوربند شده بود وارد آنجا شده مواظب اجرای مرجوعهٔ خویش گشت و هم سردار علی‌محمد خان پسر سردار ولی‌محمد خان ابن امیرکبیر دوست‌محمد خان مرحوم از طلب کابل شدن ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان که از پیش رقم گشت، مأمور حکومت زرمت و ارگون آمد.

محبوس شدن چپراسی شهزاده محمدعمر خان

و هم در تضاعیف واقعات مذکوره عبدالقیوم نام از پیادگان چپراستی شهزاده محمدعمر خان از شکستن پای عبدالعزیز نام برادر خود که در سلک سواران نظام ترکستان سالک مسلک خدمت دولت بود شنیده از شهزادهٔ مذکور رخصت و اجازت رفتن در مزارشریف و سند چهل روز رخصتی و فرمانی به نام حکمران ترکستان حاصل کرد و از این امر بعض خدمهٔ دولت که به امر حضرت والا مشغول جاسوسی و مراقبت حالت شهزاده مزبور و مادرش و در نزد او بود، به حضرت اقدس والا آگهی داد که مادر عصمت سیّر شهزادهٔ معزّی‌الیه اورا به بهانه‌ای، مأمور اغوای افواج نظام ترکستان نموده که فتنه به روی روز آورده، تزلزل در بنیان سلطنت والا اندازد و حضرت والا حکمران ترکستان را رقم و امر حبس او کرد. چنانچه او عبدالقیوم را با حسام‌الدین رفیق راهش پس از وصول در مزارشریف به دست آورده محبوس فرمود و از عریضهٔ حکمران ترکستان در روز یکشنبه دوم جمادی‌الاخری ارقام رفت که تا وصول حکم ثانی او را هم‌چنان در زندان بدارد، بدون ضامن و پاسپرد آمده است تا صدق و کذب مخبر معلوم شود و در پایان کار چون دروغ بود از حبس رها گشت.

قتل و سرقت دزدان ترکستان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، محمدسعید و غلام‌حسین نامان ساکنان چل و آب‌خورک و محمدقاسم ساکن تکانهٔ میدان کابل، عصر هنگامی در رباط جدید واقع بلخ به عزم بیتوتت درآمده و شیراحمد نام ساکن حاجی‌بیگ کوهدامن کابل و سیدرسول نام ساکن جوی پول بلدای هجده نهر و سردار نام دزد معروف که در رباط مذکور بودند، هرسه تن را در خواب گرفته به حجرات جداگانه نقل دادند و به اتفاق ملاّ صمد و محمدعثمان پیادهٔ فوج نظام و تازگل نام هر سه تن ساکن چهل‌گزی واقع تخته‌پل دو تن ایشان را کشته یکهزار و دوصد روپیه که نزد ایشان بود بگرفتند و قصد قتل محمدقاسم کرده او را جراحت رسانیدند و به خیال جای دادند که او جان سپرده و مرده است و به این خیال

درب حجره را بسته دو تن دیگر را در زیر خاک نهفتند و او با تن زخم‌دار دست خود را از فراز پلهٔ دروازه که قدری باز بود کشیده و دروازه را کشوده فرار کرد و نزد کوتوال مزارشریف شده ماجرا بازداشت. و او دزدان را احضار و گرفتار نمود، ایشان اقرار کردند و کوتوال و قاضی صورت حال دزدان را به امضای خود گسیل کابل داشتند. در روز سوم جمادی‌الاخری، رجوع دیه و قصاص‌شان را به شرع اطهر فرمود.

و هم‌چنین محمود و آته‌قل نامان، با دوتن دیگر، در شب از دَرِ سرقت، به خانهٔ محمدنبی نام قوم عرب، ساکن نهر سمرقندیان شده، و مالک خانه را کشیده به قتل رسانیدند. و مسمات خال بی‌بی زوجهٔ او بامدادان نزد کوتوال شده داد خواست. و چون هر دو تن را می‌شناخت، کوتوال ایشان را محبوس کرده ماجرا معروض داشت. و از حضور رجوع فیصل مخاصمت ایشان به شریعت نزد قاضی گشت.

و هم در این هنگام، سپهسالار فرامرزخان که نمی‌خواست خدمت چاکران صادقهٔ دولت به هدر رود، شرحی از صداقت و اخلاص و خدمت رجب‌علی خان، جماعه‌دار بیگ‌توتی، که دروقت تمرد و طغیان سردار محمداسحق خان، شربت خان جنرال و چندتن دیگر از منصب‌داران متمرده را که از میمنه گسیل هرات شده بودند، رؤس ایشان را او قطع کرده و چند نفر از آبدار و پیشخدمت سردار والاتبار محمدایوب خان را که با خدمهٔ معتمدهٔ خویش چون محمد نور برگد و غیره [راه] داخل شدن در هرات پیش گرفته و ایشان گرفتار آمده، او همه را سر از تن جدا نموده و غیره و غیره خدمات او را و یک یک برنگاشته، خواستار خدمتی برای محمدحسین خان پسر شانزده‌سالهٔ او شد و نوشت که: «خود او فوت شده، چهار تن پسران و یک دختر صغیره نیز دارد.» و حضرت والا در روز سوم مذکور جمادی‌الاخری رقم فرمود که: «حالا به جای خود باشند، هر وقت که بزرگ و قابل خدمت شوند، به حضور احضار شوند که مأمور خدمت نظام آیند.» و در پایان کار محمدحسین در کابل آمده، به امر حضرت والا نزد ایشک‌آقاسی علی‌احمد خان مأمور خدمت گشت و از خوان احسان دولت و جایزه و صلهٔ خدمت پدر خود محروم نیامد.

مصارف قصر دلکشا و میزان وزن آهن آلات آن

و از دیگر سوی، مقارن این حال، محمداسمعیل خان سفیر، پس از پرتو وصول افکندن منشوری که روپیه ندادن برای حمل و نقل آهن آلات قصر دلکشا به روز بیست‌وهفتم ربیع‌الآخر چنانچه گذشت به نام او اصدار یافته بود، که: «سابقاً هر واحدی از عرادهٔ گادی را یکصد و هفتاد روپیه کرایه نوشته و یک لک روپیه خواسته بودم، چنانچه فرمان یک لک روپیهٔ کلّه‌دار به نام فارن سکرتر اصدار یافت، ثانیاً که محقق و معلوم گشت، مکشوف افتاد که یک عراده دو فرد گاوی که دوازده من انگلیسی برمی‌دارد، به کرایهٔ یکصد و پنجاه روپیهٔ کلّه‌دار و یک عرادهٔ چهار فرد گاوی که پیل‌پای‌ها و شاه تیرهای آهنین را برمی‌دارد و هر واحدی از آنها سی و شش الی چهل‌من در شمار می‌آید، سه‌صد روپیهٔ کلّه‌دار کرایه دارد، چنانچه کارکنان مأمورهٔ پشاور بمبه‌های خاموش‌کن آتش را قرار همین کرایه گسیل کابل نموده‌اند، پس در این صورت کرایهٔ حمل و نقل اسباب و آهن آلات قصر دلکشا از سنجش و میزان افزون در حساب می‌آید، زیرا تمامت اسباب و آلات آن ده هزار من انگلیسی است. چنانچه ثلث آن به ذریعهٔ دوصد عراده حمل و نقل داده و چهل هزار روپیهٔ کلّه‌دار تقریباً صرف شده است، و از این قرار البته دو ثلث بقیهٔ آن هشتاد هزار روپیه کلّه‌دار به کار دارد که تخمیناً سی هزار روپیه افزون از یک لک روپیه‌ای که فرمان شده است به خرج می‌رود، و غیر از مخارج فرستادن داکتر ویسرای و تنخواه و اخراجات انجنیر برق و آتش‌بازی و مصالح آن و نه هزار روپیه بهای جواهرات سردار عالی که مجموع قرب بیست و پنج هزار روپیه به حساب می‌آید.» الغرض از این ابواب درجهٔ عریضهٔ خود کرده، شصت هزار روپیهٔ دیگر خواستار آمد. و حضرت والا که همه تن متوجه تعمیر قصر سعادت حصر دلکشا بود و لک‌ها روپیه در صرف آن در نظر همت شاهانه معادل خردلی نمی‌نمود، در روز سوم مذکور جمادی‌الاخری یک لک روپیهٔ دیگر به نام فارن سکرتر حواله فرمود که به محمداسمعیل بدهد.

و هم در این روز، فرمان منصب کمیدانی عبدالقدوس خان که وعدهٔ ذکرش داده آمد، به مُهر مِهرآثار شاهی مزین و به او مرحمت گشت.

و هم در این روز، جلندر خان حاکم هزارهٔ جاغوری، که از راه اثبات نمودن عرض خود بر مهاجرین و ناقلین افغان، شرارت و خسارتی را که نسبت به مردم هزاره مرتکب شده بودند، طلب کابل چنانچه گذشت شده و مهاجرین و ناقلین را ملوم و ملزم ساخته رخصت مراجعت یافت راه محل حکومت خود بر گرفت.

ممانعت کنیز گرفتن از مردم هزاره

و هم در این احیان، از اشتهاری که در سال هزار و سه صد و بیست چنانچه گذشت، در باب منع و قدغن خرید و فروش زنان و پسران و دختران هزاره و زن خواستن حکّام از رعایای تبعهٔ حکومت خود انتشار یافته بود، گل‌احمد خان حاکم غوربند، از زن خواستن و به عقد نکاح در آوردن دختران هزاره به ذریعهٔ عریضه دستورالعمل خواست. و حضرت والا در روز پنجم جمادی‌الاخری رقم فرمود که: «به جز حکام که از رعایای تبعهٔ حکومت خود، زن خواه افغان باشد خواه هزاره نگیرند، دیگر مردم از زن گرفتن دختر هزاره ممنوع نیستند، ولیکن اگر نکاح را حیله قرار داده و دختران هزاره را گرفته خدمت کنیزی بر سر او بکنند، نیز منظور نیست و ممنوع است و در تحت همان بازپرس و سیاست ممنوع و قدغن که بدون نکاح به کنیزی بگیرند می‌آیند.»

شرح تغلّب افغان و مغلوبیّت هزاره

و از دیگر سوی، خدایداد نام قوم خوازک، از فرع سلیمان‌خیل، سکنهٔ زرمت و کتواز، نام ناقل بر خود نهاده، با جمعی از قوم خود راه تصرف مرتع و مزرع در هزاره‌جات برگرفت و داخل علاقهٔ ناهور، از املاک هزارهٔ محمد خواجه که محرر اوراق نیز از آنجا است گردیده، زراعات مردم آنجا را تلف و علف دواب و مواشی خود ساخت و مالیاتش با تلف شدن زراعت از هزارگان گرفته شد، و هزارگان را از ضرب تیغ و تیر و سنگ و چوب زخم رسانیده، بعضی را بکشت و از آنجا رهنورد مالستان گردیده، در آنجا نیز به همین معاملت اقدام کرد و مردم آنجا را ایذا و آزار نموده و خسارت و زیان زیاد به مردم هزاره رسانیده، روی به سوی موطن هزارهٔ جاغوری نهاد و در آنجا تا که عین‌الدین خان غلام‌بچهٔ مأمور زمین

دادن به ایشان وارد نگردید، دست غارت و قتل و جرح نبرده، آرام بام به شام همی رسانیده و آنگاه که عین‌الدین خان از کوتل لومان عبور کرده پا نهاد خاک جاغوری شد، خدایداد به تحریک او از علاقهٔ لومان تا خاک ایران قلندر، حال موسوم به خاک افغان، چند منزل در قتل و غارت و جرح و تاراج هزارگان دریغ و مضایقه ننمود، و هزارگان مقتولین و مجروحین خود را در سنگماشه نزد ملاّ عبدالرحیم قاضی محکمهٔ شرعیهٔ جاغوری، قبل از وصول جلندر خان حاکم، که از کابل راه آنجا برگرفته بود، حاضر آورده داد خواستند. و او به جنرال شیرمحمد خان اندری مقیم قلات که در این وقت به مقر بود، آگهی داد و او نخست سه تن از سواران نظام را گماشته، علم بر صدق قتل و تاراج خدایداد حاصل نموده، چون غلزایی و قومش بود، اقدام در بازپرس ننمود و قاضی مذکور با صدباشی پیادگان ساخلو ماجرا معروض داشته، در روز دهم جمادی‌الاخری، دادمحمد خان پیشخدمت را که نیز با عین‌الدین‌خان غلام‌بچه مأمور ملک هزاره را به افغان دادن بود، ارقام رفت و حقیقت این‌حال و صدق و کذب این مقال از او به ذریعهٔ منشور پرسیده شد. و او اغماض و لحاظ قومی که خودش افغان بود نموده، حقیقت را معروض نداشت و ننگاشت. و گروه ناقلین از عدم بازپرس، جسور و سلحشور گشته، املاک قوم مسکهٔ جاغوری و قلندر را از پل‌جنگلی و ترکانک و الوم‌لالا و گزک و تنهاچوب و آب‌قول و قلندر تا متصل علاقهٔ شوی هزارهٔ دای‌چوپان، مساکن و مزارع و مراتع قرب بیست هزار خانه هزاره را به تغلب متصرف شدند. و در پایان کار چنانچه بیاید، از کثرت قتل و جرح و نهب و غارت، که افغانان ناقله نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آوردند، رؤسای جانبین طلب کابل شده و مجلسی از اعیان بار به امر سرکار والاتبار برای تمییز تغلب و تظلم طرفین و تفتیش و تحقیق محق و مبطل بودن یکی از فئتین تشکیل یافته، فی‌الجمله استنطاقی به روی روز آمده و هزارگان از عطای خلعت تسلیتی حاصل کرده رخصت مراجعت داده شدند، ولیکن مسترد آمدن املاک ایشان به روی کار نیامده، این امر زیاده‌تر باعث یأس و هراس و فرار عموم طوایف هزاره، خصوص از اقوام جاغوری و قلندر و ارزگان و دای‌چوپان و دای‌نوری و دای‌میری و دای‌خطای و دایه و فولاده و برلاس معروف به بلاس و بعضی از مردم دایزنگی و دایکندی و بهسود و محمدخواجه و چهاردستهٔ و جیغتو

گشت. چنانچه هزاران خانه در مملکت ایران رفته، در خراسان و نواح آن جای‌گزیده، از تبعهٔ آن دولت در شمار آمدند؛ و هم در فوج نظام انگلیس، ملازمت اختیار کرده، در سند و هند و برما و پنجاب و بنو و دامان و پشاور و محال داخلهٔ افغانستان و ترکستان متعلقهٔ آن و ماوراءالنهر پراکنده گشتند.

اسباب فراری ساختن بقیهٔ مردم هزاره

و از آنجا که مورخ باید متعصّب و متملّق و مکذّب نباشد و واقعات را با خامه صدق و مطابق واقع نگار دهد، محرر این اوراق جهت این‌که مطلعین و قارئین این کتاب، حمل بر تعصب و اغراض نکرده اعتراض ننمایند و در نگارش حالات مردم هزاره که خودش یکی از این قوم لجوج جهول است، خورده نگیرند و ملوم و ملزم نپندارند، عریضهٔ مورخهٔ نوزدهم ماه جمادی‌الاولای قاضی و صدباشی، مقیمان سنگماشهٔ هزارهٔ جاغوری را که هر دو تن از خدمهٔ مأمورین دولت و افغان بودند، از صفحهٔ پنجاه و سوم کتاب ثبت واقعات لوی‌ئیل هزاره‌جات که در دوسیه اوراق دولت ضبط است، اشتهاراً در این‌جا ثبت کرد، و آن اینست که آن دو تن به پایهٔ سریر امارت بنگاشتند که: «مردم خوازک و غیره متعلقهٔ خدایداد، که از علاقهٔ جاغوری عبور نموده در علاقهٔ قلندر می‌رفتند، تا عین‌الدین‌خان نرسیده بود، در مال هزاره دست غارت نیازیدند و آنگاه که او از جانب دولت مأمور آمده واصل گشت، چندتن هزارهٔ مجروحه از قریهٔ لومان جاغوری حاضر محکمهٔ حکومتی آمده اظهار کردند که اموال ما را مردم خوازک غارت و تاراج نموده با خود ببردند و ما را که به ممانعت بر خاستیم جراحت رسانیدند و سرگذشت مجروحین هزاره و نهب و غارت افغان را به جنرال شیرمحمد خان در مقر نوشتیم و جمعی از مردم هزاره نیز نزد او شده استغاثت و شکایت کرده داد خواستند و او سه تن از سواران نظام را گماشته خدایداد را از راه استنطاق نزد خود خواست، و از این سوی قبل از وصول سواران جنرال مذکور، ما دو تن قاضی و صدباشی خدایداد را با عین‌الدین خان و دادمحمد خان هردو تن مأموران دولت احضار نموده، طالب استرداد اموال منهوبهٔ هزارگان شدیم. و ایشان اقرار و اعتراف بر پس دادن آنها کرده گفتند که خیل و قبیلهٔ خوازک رهگرا و مرحله‌پیمای موضع سنگ‌سوراخ شده‌اند، بایست

هزارگان در آنجا رفته و مال‌های خود را یافته و شناخته باز آورند. و از این وعده و مژدهٔ آن سه تن، ما دو نفر و اربابان و ملاک مال‌های منهوبهٔ هزاره با خدایداد و هر دو تن مأمور دولت در سنگ‌سوراخ شده، وارد فرودگاه قبیلهٔ خوازک گشتیم و پس از ساعتی هزارگانی که در طلب تفحّص و تجسّس اموال خود بر آمده بودند، حاضر آمده اظهار کردند که دواب و مواشی را در دامنهٔ کوه رانده پنهان کرده‌اند و ضیاع و متاع منهوب ما در خیام و گژدی‌های ایشان است؛ و خدایداد از این اظهار هزارگان بلادرنگ آهنگ جنگ کرده، فریاد برآورد که لشکر هزاره آمده می‌خواهند رمه و گلهٔ دواب و مواشی را به غارت ببرند و از این ندا و محرک غوغا شدن او ما بر خاسته راه قشلاق واقع سنگ‌سوراخ هزاره برگرفتیم، و در این حالت چند تن از مردم هزاره بدون سلاح داد خواه آمدند و ما با آنها در خیمهٔ خدایداد روی مراجعت نهادیم. و مالکان مال که همه مجروح و سرشکسته بودند، اظهار کردند که این حالت تکسر سر و جراحت تن و بر، از دست قوم خدایداد بر ما وارد و عارض آمده است و از این‌که اموال منهوبهٔ ما مکشوف افتاده‌اند، عزم رزم جزم دارند و ما از این اظهار هزارگان موقع را خطرناک دیده، در سنگماشه بی‌نیل مرام بازگشتیم. و روز دیگر سواران مأمورهٔ جنرال شیرمحمد خان از گرد راه در رسیده به خواهش و اصرار آنان، با هم از عقب کوچ خدایداد و قوم اُو راه برگرفتیم. و چون در قلعهٔ اسمعیل بابه از هزاره قوم مسکهٔ جاغوری رسیدیم، مردم هزاره فریاد زنان داد خواه آمدند و گفتند که مردم خوازک تمامت هستی و استعداد معاشیهٔ ما را به تاراج ربوده بردند؛ و جراحت‌یافتگان خود را حاضر آورده به ما و سواران جنرال شیرمحمد خان بنمودند و از جمله دوتن را در حالت احتضار با زخم‌داران بسیار به چشم سر دیدیم. و هزارگان بعض مجروحین خود را بر تابوت و برخی را بر الاغ بار کرده روی دادخواهی به سوی مقر نزد جنرال شیرمحمد خان نهادند. و ما از آنجا با سواران جنرال مذکور، در موقع پل‌جنگلی در فرودگاه خدایداد شده، هزاره‌ها گفتند مالهای ما در کنار رود می‌باشند، به عین‌الدین خان تکلیف کردیم که با هم در آنجا رفته اموال منهوبهٔ هزارگان را به رأی‌العین ببینیم. او وقت عصر را عذر نهاده گفت فردا مصلحت نموده ملاحظه می‌کنیم تا مردم خوازک به واسطهٔ دیدن اموال منهوبه، مصدر فتنه و جنگ نشوند. الغرض شب را به سر برده فردای

آن در جایی که دیروز مالها بود رفته، اثری از مال ندیدیم و ندانستیم که عین‌الدین خان و خدایداد آنها را در کجا نهفتند؟ و در این‌حال مردم هیجه و خوردک زاییدهٔ هزارهٔ جاغوری نیز حاضر آمده داد خواستند که اموال ما را مردم خوازک غارت کرده، آدمان ما را جراحت رسانیدند. و از شنیدن تظلم و تکلم هزارگان، ناچار راه موطن قوم مسکه برداشتیم که دفع حدوث فتنه کنیم. و چون به حدود موضع زردسنگ رسیدیم، با سواران مأمورهٔ جنرال شیرمحمد خان که با ما بودند، دیدیم مردم آکاخیل تعلق اسد خان، مرد و زن، اقدام در غارت نموده خرمن‌های گندم رعایای هزارهٔ جاغوری را در جوال‌ها انداخته به تاراج می‌برند و از آنجا در موضع گزک شده در آنجا مردم مسکه داد خواه آمدند که مال و منال چند خانوار ما را نیز به تاراج ربودند و محمدگل و سردار و شهزاده و شیرمحمد و خان‌محمد و جانباز نامان از مردم ترکی، گواهی بر صدق مقال و غارت مال و منال هزارگان؛ و مردم خوازک به سواران مأمورهٔ جنرال شیرمحمد خان نیز تن در نداده ایشان را وقع ننهادند. و ما ماجرا سراپا به جنرال مذکور نوشتیم و مردم دستهٔ مسکه، از سنگماشه تا گزک و آب‌قول و هیچه و سیاه‌چوب و پل‌جنگلی از خوف و هراس دستبرد و قتل و غارت مردم خوازک، قرین یأس گردیده، تمام از مساکن خود کوچیده در دیگر مواضع علاقهٔ جاغوری پراگنده سان، مأمن و مقام گزیده‌اند؛ و اگر بازپرس و غور حال پرملال ایشان نشده داد داده نشوند، بقیهٔ رعیت نیز پراکنده و منتشر می‌شوند و مالیهٔ دیوانی که حق بیت‌المال است، ضایع و تلف می‌گردد و مردم خوازک نیز در پاسخ داد و فریاد هزارگان اظهار نمودند که مردم هزاره مال و منال ما را غارت کرده، چند تن ما را جراحت رسانیده‌اند. از شنیدن این اظهار و بیان ایشان راه حصول معلومات صدق و کذب ایشان برگرفته و رفته چند تن ایشان را که قدری مالش و خراشیدگی در پوست سر و روی و دست داشتند، ملاحظه کرده از جمله یک تن دست شکسته مشاهده نمودیم. بعد مسموع شدیم به سرقت کردن اموال منهوبهٔ مردم هزاره در بین نزاع ورزیده، پوست سر و روی هم را خراشیده‌اند. چنانچه محمدگل خان قوم ترکی اظهار کرد که در حد سیاه‌چوب هزارهٔ جاغوری، خروسی از هزاره در بیرون خانه می‌گشت. دو نفر خوازک به قصد گرفتن آن تاخته یکی از هر دو، آن خروس را بگرفت و آن دیگر دست به

شمشیر برده، مرغ را به قهر و قسر از او بگرفت. و از این قرار معلوم است و متیقن که آن خراشیدگی‌ها از نزاع و لجاجت خود ایشان است که به واسطهٔ تقسیم مال هزاره‌ها به یکدیگر رسانیده‌اند، و از دست به همدیگر اندختن، مالشی در اعضا و جوارح ایشان به هم آمده است و تمامت این امور و شر و شور را که به جنرال شیرمحمد خان رقم کردیم، نیز نپرسیده مراسم بازخواست به روی کار نیاورد.»

و اگر چه دیگر کلمات و عبارات از این‌گونه مظالم افغانان بر هزاره نیز درج ثبت عریضهٔ آن دو تن قاضی و صدباشی بود، چون اطناب ممل و طوالت مخل در میان آمد، ترک نقل آن [کرد و] به همین‌قدر اکتفا ورزید

تعیین حدّ محلّیهٔ حکومت قلعهٔ فتح از علاقهٔ چخانسور

و هم در روز دهم مذکور جمادی‌الاخری، محمدایوب خان فوفل‌زایی حاکم قلعهٔ فتح، که شرحی از خیانت و خسارت آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور، در تحدید حدود سیستان و آن علاقه چنانچه گذشت معروض داشته و خودش طلب کابل شده بود، شرفیاب حضور گردیده و شفاهاً مکاید و حیل و خیانت آخندزاده را به عزّ عرض حضور رسانیده، رخصت مراجعت یافت و به رعایای علاقهٔ چخانسور و محل حکومت او که آخندزاده ایشان را خارج از تحت حکومت قلعهٔ فتح و داخل در تحت حکومت چخانسور می‌شمرد و همواره نزاع می‌پیمود، ارقام رفت که: «مردم قلعهٔ فتح تا شورآب، قرار فرمان ضیاءالملّة والدّین مرحوم، که به نام گیلان‌خان بارکزایی، فرع نصرت‌زایی، حاکم سابق آنجا اصدار یافته است، خود را تابع حکومت قلعهٔ فتح دانسته، از امر و نهی حاکم آنجا عدول نکرده، اطاعت و متابعتش بر عهده شناسند.

مأمور شدن سردار محمدعظیم خان به حکومت فراه

و هم در این ایام، سردار محمدعظیم پسر امیرکبیر مرحوم دوست‌محمد خان، از تغییر منصور خان به حکومت فراه مأمور و از ذلّت و عسرّت روز غربت خود که

در هند به سر برده بود، مأمون و به حصول زخارف دنیوی نایل و به کثرت مال و متاع واصل گشت.

ثبوت مصادرت و رشوت حاکم آیبک

و هم در این هنگام، از عریضهٔ حاجی سردار عبدالله خان، حکمران ترکستان، به گوش دادنیوش اقدس والا رسید که در حین حرکت او از کابل جانب ترکستان و ورودش در آیبک، ضعفای رعیت از تسلیت و دلجویی او قوی‌دل گردیده، از جور و ستم عامل و ضابط و محمدحسن خان حاکم خود فریاد برآورده داد خواستند و مبالغی از مصادرت و اخذ رشوت حاکم درج سیاهه کرده تقدیم حضور او نموده، و حاکم بعضی را مصالحه به نصف و برخی را کامل رد کرده است، و در خصوص میرزا صالح‌محمد خان، پسر میرزا محمدطاهر خان، که از آنجا در کابل آمدن و در سلک محرران بولک دوم ادارهٔ تحریرات به زیر دستی میرزا عبداللطیف خان منشی حضور و پسر خال خود مأمور شدن او گذشت، نوشته بود که از استماع قرب وصول او در آیبک، از راه فرار در مزارشریف رفته و سردار معزّی‌الیه او را به ذریعهٔ سوار احضار فرموده، از جملهٔ چهار هزار و پنجصد روپیه که از مواجب سواران کشادهٔ به رشوت گرفته به دوهزار و پنجصد روپیه اقرار و اعتراف نموده، به صلح قطع معامله کرده است. و هم‌چنین شربت علی خان مأمور تعمیر رباطات سراجیه، در منازل عرض راه ترکستان و کابل، مال و منال زیادی به مصادرت گرفته، او را در تحت محاکمت و استنطاق کشیده، حق رسانی به روی روز آورده است. و نیز هفتصد روپیه که محمدرفیق انباردار از اهل هنود دکاندار بازار گرفته به عبداللطیف خان و سلطان‌علی‌خان و عبدالرزاق خان قوم محمدزایی، مأمورین تفتیش غلهٔ انبار دولتی به رشوت‌داده که از خیانت او که در انبار خسارت نموده اغماض نمایند، از آنان گرفته تسلیم هنودان کرده است. و نیز داستان مفصلی از غدر و خیانت حکّام و عمّال و ضبّاط و قضات و اجاره دادن ترکستان که به روی روز آورده و نگاشته بود، حضرت والا در روز مذکور جمادی‌الاخری رقم فرمود که: «هر سه تن غداران و رشوت‌خواران محمدزایی را به تحت حراست نظر گسیل کابل کند و در خصوص دیگران نوشت که این حرام‌خواران از عدم دیانت

و ایمان، لک‌ها روپیهٔ بیت‌المال و رعیت را خورده و همه را معلوم و مکشوف داشته معروض دارد که به حصول رسد، و در باب میرزا صالح‌محمد خان ارقام فرمود که او را با حسابش رهسپار کابل کند، و چون او جلوتر از این عریضهٔ سردار عبدالله خان از آیبک در کابل آمده و با خامهٔ مغالطه، عریضه‌نگار حضور شده، به ذریعهٔ میرزا عبداللطیف خان منشی خال‌زادهٔ خود چنین حکم حاصل کرده و داخل محرران حضور شده در سالی هزار و دوصد روپیه تنخواه حاصل کرده بود، بازپرس محاسباتش به روی روز نیامده و پس از چندی که حسابش از یاد رفت و دفتر و کتابش در ادارهٔ اوراق و دوسیهٔ دولت مختفی گشت. تنخواه ادارهٔ تحریرات را مکفی منویات و مقتضیات خود ندیده، خود را به گمرک هرات کشید و میرزا محمدرضا خان پسر میرزا عبداللطیف خان، از خواهش پدر خود، که شخصی صالحی بود و در نظر عموم متورع و پارسا می‌نمود، عوض او به همان تنخواه به زیردستی پدر خود مأمور تحریر مکاتیب حضور شد. و در پایان کار در عهد امیر امان‌الله خان غازی، با پدر خویش مأمور قندهار شده و پدرش شش سال و اندی روز خدمت به صداقت به سر برده، در بیست‌وهفتم ماه رمضان سنهٔ ۱۳۴۳ قمری و ثور ماه شمسی سنهٔ ۱۳۰٤ هجری پدرود جهان کرد، که إن‌شاءَالله وقایع‌نگار این پادشاه، ترک نگارش حالات این مرد ستوده صفات نخواهد کرد.

شرح حال مسیو کنت مجارستانی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، مسیو کنت زانی نامی، از اهالی مجارستان، عزم سیر و سیاحت ممالک قارات خمسهٔ اروپا و امریکا و افریقا و آسترالیا و آسیا جزم کرده، از مشهد مقدس روی به سوی خاک هرات نهاد، و سلطان فقیرمحمد خان کاریزی او را به امر والی مشهد مقدس، در منزل کافرقلعه، واقع نقطهٔ فاصلهٔ سرحد افغانی و ایران رسانیده، خودش بازگشت. و صدباشی عبدالعزیز خان سرحددار که در کافر قلعه اقامت حراست داشت، او را از حرکت جانب هرات باز داشته، سبب مسافرت و سیر و سیاحتش بپرسید و او اظهار نمود که عرصهٔ شش سال از امنای دولت ترک عثمانی اجازت و رخصت سیر و سیاحت ممالک تمامت دول را حاصل کرده، در عرصهٔ چهارده ماه ممالک هشت

دولت را طی مسافت و سیاحت کرده و اکنون عزم افغانستان جزم نموده؛ و از بزرگ‌زادگان و دارای منصب امیر پنجی ام و کتابچه‌ای با خود دارم که در هرجا وارد گردیده‌ام، سرحددار و حاکم آنجا از وصولم استشهاداً چند کلمه در آن نوشته و امضا کرده خاتم برنهاده است. و عبدالعزیز خان این اظهار و گفتار اورا به سپهسالار فرامرز خان ، او با قاضی سعدالدّین خان حکمران هرات، به عبدالعزیز خان هدایت و ارشاد کرد که به زبان شیوا و کلام ملایم و زیبا بدو بگوید که ولایت مجارستان در سوابق ایام و شهور و اعوام، از دولت ترک عثمانی در شمار بوده و حالا آن را دولت نمسه در تصرف استعماریهٔ خود آورده است، و چون ملت افغان و اهالی مملکت افغانستان جهاد را از راه عناد مذهبی با ملت نصاری فرض دینی خویش می‌دانند و عقیده دارند که اگر کسی یکی از معتقدین آئین نصرانیت را بکشد و در خون کشد، دیگران او را غازی و مستحق بهشت می‌شمارند، و او را نیکوکار و بندهٔ پروردگار و پیرو شریعت سید ابرار می‌پندارند و اعزاز و احترامش را مرعی می‌دارند. پس در این صورت اگر داخل این مملکت شوید، از بدویت و وحشیت و غیرت جاهلانه‌ای که در نهاد دارند، بی‌آنکه پادشاه آگاه شود. و به مضمون «اکرموا الضیف ولو کان کافراً» مقدم شما را گرامی دارد، مبادا آسیب و ضرری به شما برسد و ما مطعون دوست و دشمن و از خود و بیگانه شویم، و مورد اعتراض آئیم نیکو نباشد. پس نظر بدین امور، بدون اجازت و دستور حضور پادشاه مطاع خود، راه عبور از سرحد و مرور و دخول در مملکت داده نمی‌توانیم، بایست شما در خاک ایرانی شده درنگ نمایید تا ما معروض داشته و از عزم و ارادهٔ شما نگاشته بعد هرامری که صادر آید به شما آگهی دهم و این‌امر را به صدباشی عبدالعزیز خان با خامهٔ تعلیم و القا رقم کرده، مکتوب او را به حضور فرستادند. و حضرت اقدس والا در روز دهم مذکور جمادی‌الاخری رقم فرمود که: «او را راه نداده از هر راهی که آمده است رجعت دهند و زینهار نگذارند که داخل خاک افغانستان شود.» و اکنون برخلاف این سیاست مجریه، از توجهات جهان‌درجات اعلیحضرت امیر امان‌الله خان که ترقی و معرفت دولت و ملت افغان را مدنظر دارد، به تاییدات بخت بلند و توفیقات اقبال ارجمند، افغان و افغانستان را از زیر فشار اسارت دولت انگلیس، که به نام حمایت به رقبهٔ اطاعت ایشان نهاده

بود بر آورده، استقلال و آزادی تامه حاصل کرده است، گروه‌ها گروه از اهالی نصاری راه آمد و رفت در افغانستان کشوده، در عرصهٔ شش سال با وجود کثرت اشتغال ذات معارف‌سمات این پادشاه در انتظام مهام مملکت و تربیت سپاه و رعیت و ترفیه عباد و تعمیر بلاد، افغانان با عموم دول آشنا گشته، پا به سلم ارتقا نهاده‌اند. چنانچه صنایع و بدایعی را که تا صدسال چشم‌ها از دیدن آنها محروم بود، در افغانستان به روی روز افتاده، باعث آسایش و آرامش خلق گردیده است که وقایع‌نگار ذات شاهانهٔ خودش، یک یک را رقم و ثبت صحایف تاریخ خواهد کرد، و برای تعلیم و تعلّم عامه نشر و تشویق خواهد داد.

آمدن خوش‌دل خان لوی‌ناب از خاک انگلیس در کابل

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، خوش‌دل خان لوی ناب، پسر شیردل خان لوی‌ناب مرحوم، از خدمهٔ معتمد و چاکران موثّق امیرشیرعلی خان مغفور و تبعهٔ سردار والاتبار محمدایوب خان، که رفتن او در مملکت ایران و از آنجا در هندوستان از پیش رقم شد و راه معاندت این دولت و خدمت سردار مذکور می‌پیمود و با نواب مستطابهٔ علیاحضرت سراج‌الخواتین، مادر عصمت سیّر شهزاده امان[الله] نسبت برادری داشت و هر دو خواهر و برادر، از سالها آرزوی دیدار همدیگر در خاطر می‌پرورانیدند و میسر نمی‌گشت، به ذریعهٔ عریضهٔ ضراعت‌مضمون و عهدنامهٔ اطاعت و متابعت مقرون، عفو تقصیر و اجازت مراجعت حاصل کرده، با اهل و عیال و برادران و منسوبان خود، که عدهٔ بزرگی بودند، راه معاودت از خاک دولت انگلیس جانب [افغانستان] برگرفته، در روز یازدهم جمادی‌الاخری وارد جلال‌آباد شد و از آنجا در کابل آمده، عموم لشکری و کشوری به امر حضرت اقدس والا مراسم پذیرهٔ او را به تقدیم رسانیده، یازده ضرب توپ تبریک ورودش کشاد داده و در سرای جان‌محمد خان خزانه‌دار، که خود او چنانچه گذشت، از ترقیدن توپ هلاک گشت فرود آمد. و پس از حصول راحت رنج سفر، از تغییر ایشک‌آقاسی محمدسرورخان که مأمور حکومت هرات شد، به حکومت کابل نایل آمد، و پسرش علی‌احمد خان به منصب ایشک‌آقاسی کشوری واصل گردید که إن‌شاءَالله در موقعش نگار داده خواهد شد.

صدور منشور یک لک روپیه به میرزا فضل‌احمدخان دادن

و هم در روز مذکور ماه جمادی‌الاخری، از عریضه و استدعای میرزا فضل‌احمد خان کشمیر، که مأمور بمبئی شدنش رقم شد، منشور یک لک روپیهٔ کلّه‌دار به نام فارن سکرتر، برای اشترای اشیای فرمایشی حضور والا صادر گشت که به او از مبالغ عطیهٔ مستمرهٔ دولت انگلیس بدهد و میرزا فضل‌احمد خان، که مبلغ ششصد روپیهٔ کلّه‌دار را اسباب ملاعبت و ملاوهت کودکانه خریده با عریضهٔ خود ارسال حضور داشته بود منظور افتاد.

و هم در این ایام، فقیراحمد خان حاکم شبرغان، شرحی از خیرخواهی و صداقت و خدمتگزاری و اخلاص‌شعاری و راه راست‌سپاری خود نسبت به دولت و ذات اعلیحضرت برنگاشت و مستدعیانه رقم کرد که: «شهزاده غلام‌علی‌خان به حکومت ترکستان مأمور و سرافراز آید. و حضرت والا در روز مذکور جمادی‌الاخری، رقم فرمود که: «امور مملکت خویش خسروان داند نه ابلهان، شما را به این‌گونه امور چه تعلق و دستور است که به سرکار ماه راهنمایی می‌کنید؟! شما راست که مواظب و مشغول امور مرجوعهٔ خویش بوده، قدم از حد اندازهٔ خود فرا پیش نگذارید و شمارا نشاید که تعلیم سرکار ما نمایید.»

و هم در خلال احوال مذکور، دو هزار روپیه مردم بلدهٔ اندخود، در وقت ورود خدایداد خان حاکم خود، به نام هدیه داده و او نظر به انتشار اشتهار عهد ضیاءالملّة والدّین، آن را از خوف بازپرس از آن خود ندانسته، معروض داشت و حضرت والا رقم فرمود که: «چون شما از بیت‌المال تنخواه دارید و رعایای آنجا به پاس احترام دولت آن را به شما داده‌اند، بایست گسیل کابل کنید.» و او یکهزار و نه صد و چهل و دو روپیه را ارسال داشته، صرف محفل حضور شد. به خلاف مأمورین و مستخدمین این زمان که بر علاوهٔ تنخواه معین که از دولت دارند، علق آسا خون رعیت را مکیده، خزانهٔ دولت را به هر حیله و ذریعه‌ای که بتوانند به دست آورده، در جیب و دامن حرص و آز خود می‌اندازند و مال دولت و رعیت را تا که بتوانند به سرقت و خیانت می‌تازند؛ و با این عمل و فعل دغل، خود را هواه خواه دولت و ملت اظهار کرده، در مجالس و محافل سخن از تأسیسات

حصول ثروت و اجرای تجارت و پیش آورد راحت و رفاهت و تعمیر بلاد و ترفیه عباد می‌رانند، امّا به جز ذلّت ملت و قتل و غارت اهل سرقت و اخذ رشوت و تعمیر عمارات مرتفعهٔ زیاده از اندازهٔ عشیرت مأمورین دولت، دیگر هیچ به روی روز نیامده و نمی‌آید؛ و با همهٔ این رفتار ناهنجار و گفتار عاری از کردار، اگر مأمور خدمت و کاری شوند، اگر آن کار جزیی باشد یا کلی، از حسن فعالیت خویش قرار داده طالب مکافات از دولت می‌شوند و با خود نمی‌اندیشند که دولت ایشان را برای همان خدمت که پس از مدتها پیش می‌آید، هزاران روپیه تنخواه می‌دهد وگر نه در حالت امید حصول مکافات، حق تنخواه باید نداشته باشند، فکر نمی‌کنند و به گفتهٔ شیخ سعدی که فرموده است:

منت منه که خدمت سلطان همی کنم   منت بدار ازو که به خدمت بداشتت

عمل ننموده، از بجا آوردن وظیفهٔ خود که در ازای تنخواه و مشاهره معین است، خواهان مکافات وصله و جایزه می‌آیند و عموم را متأسف و متحیر می‌سازند.

قاچاقی افغانان کوچی قوم درانی و غلزایی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، عده‌ای از قوم اسحق‌زایی و نورزایی و ترکی که در زمستان قشلاق‌گزین محال فراه و پشت‌رود و گرشک می‌باشند و در بهار و تابستان در مواضع بادغیس و غور و فیروزکوه و هزاره‌جات، کژدی ییلامیشی می‌زنند، سی و چهار هزار و هفتصد و پنجاه رأس گوسپند را با آن که از طرف دولت ممنوع و قدغن بود، از حدود کرکی به راه غیر معروف، بدون ادای خراج معین و گمرک، جانب قرشی عبور دادند و وقایع‌نگار این دولت که در آنجا اقامت خدمت داشت، از ایشان ناشناسانه بپرسید که حکمران ترکستان به امر دولت و عزم این‌که کسی گوسپند را از راه تجارت در ماوراءالنهر نبرد، گمرک گوسپند را مضاعف قرار داده است. پس شما چگونه این‌قدر گوسپند بسیار را در این دیار آوردید؟ و ایشان او را گمرک‌چی حکومت کرکی تصور کرده گفتند که ییلاق‌گاه ماه در نواح و توابع میمنه و غیره مواضع و زکات و گمرک گوسپندان ما در ابواب

جمع قندهار مربوط است و با جنرال غوث‌الدین خان مقیم میمنه، قرار داده و مبلغی در زیر نعلینچهٔ او نهاده‌ایم که حرسهٔ بندر و معبر از عبور دادن گوسپند مزاحم ما نشوند، و به اشتهار این قرارداد گوسپندان خود را در شب رانده، در روز در بیغوله و مغاک به سر برده، از خاک ترکستان افغانی به این حدود می‌رسانیم که حرسهٔ بندر نیز آگاه نشوند، تا جنرال مذکور در تحت محاکمه و استنطاق نیاید و ما مجرم و خسارت‌بار نشویم. و او از این امر که علم حاصل کرد، به حضور والا نگاشت و حضرت والا در روز هفدهم جمادی‌الاخری، آخندزاده عبدالرحیم خان حاکم و غیره کارکنان میمنه را ارقام نموده از این‌کار خسارت‌بار خیانت‌آثار بپرسید و ایشان از بیم عداوت جنرال غوث‌الدین خان نتوانستند معروض داشت و صدق را به حضور نگاشت.

و هم در این روز، میرزا فضل‌احمد خان را که از فوت ملاّ محمدعظیم مأمور اقامت بمبئی شده بود، ارقام رفت که: «در روز جشن لقب سراج‌الملّة والدّین، بر طبق معمول ملاّ محمدعظیم چهارهزار روپیهٔ کلّه‌دار صرف چای و نهار و حلویات نموده افزون از آن خرج نکنند.»

استخدام پیشخدمت آصف‌الدوله حاکم خراسانی

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد مقدس، به‌امر حضرت والا، احمدعلی‌خان پیشخدمت آصف‌الدوله، والی خراسان را به عطای زر، چاکر اخلاص‌سیّر خویش ساخته و مشاهره‌ای برای او معین کرده قرار داد که همواره از کردار و گفتار و رفتار آقای خود معلومات و نظریات حاصل نماید و از حالات خلوت و جلوت او آگهی دهد که او معروض حضور والا بدارد. و او همواره از احوال اسرار دربار آصف الدوله، به عبدالله خان آگهی داده، او معروض حضور والا همی‌داشت. از جمله روزی آصف‌الدوله، محمدرضا خان هزاره را که از طرف دولت ایران به لقب شجاع‌الملک امتیاز و به سرحدداری قیام و اقدام داشت و به حکومت باخرز و منصب ایلخانی و سالاری سوار هزاره روز می‌گذاشت، در خلوت خواسته، از موضع چاه‌کوتری یا کبوتری یا کوتوری از او بپرسید که در خاک ایران واقع است یا در خاک افغانستان؟ تا اگر از

خاک[ایران] باشد، حارس و محافظ مأمور آنجا شود. و شجاع‌الملک گفت که چاه مذکور در نقطهٔ فاصلهٔ سرحد خواف و قاین اتفاق افتاده، ولیکن نمی‌دانم که حق افغان است یا ایران و اگر از ایران باشد، تا کنون حارس و محافظی در آنجا مأمور و مقیم نیست و اگر از افغانستان باشد، البته حارس افغانی در آنجا خواهد بود. و احمدعلی خان پیشخدمت این راز را نزد عبدالله خان بازداشته، او استدعای مأمور کردن حارس در آنجا کرد که دولت ایران آن را از خود نپنداشته محافظ نگمارد. و حضرت والا امر مأمور گماشتن نکرده، از حکمران هرات بپرسید تا اگر یقیناً از خاک افغانستان باشد، محافظ مأمور گردد و الاّ اگر حد و نقط مشترک باشد و موجب مذاکره و مکاتبه آید بنگارد که به کتابت تعیین ملکیت و حقیقت شود.

تعیین بها و اشترای فانوس آبگینه

و هم در خلال احوال مسطور، دوهزار فانوس سه ضلعه از آبگینه، که از عرض و استدعای حکمران هرات چنانچه گذشت، برای چراغان لیالی جشن‌های دولتی امر خریدن از مشهد کرده بود، به شانزده هزار قران، قرار هر واحدی به چهار روپیهٔ کابلی از آنجا اشترا شده در هرات رسید.

و مقارن این‌حال، در روز بیست‌وچهارم جمادی‌الاخری، قرار تصدیق اهل محله و کلانتر گذر، برای حافظ گل‌علم‌شاه نام، که در مسجد محلهٔ اعظم مشغول تلاوت قرآن مجید و تحصیل علم فقه شریف بود، قرار دیگر حفاظ ادارهٔ مملکت، در سال چهل روپیه نقد و در ماهی سه سیر و سه چارک به وزن کابل گندم، به اسم معاش و وظیفه معین و مقرر گشت.

ملاقات مأمورین این دولت با مکهمان انگلیس

و از جانب دیگر در خلال احوال مسطور، آخندزاده فقیرمحمد خان، حاکم و سرحددار چخانسور و محمدموسی خان الکوزایی، که از هرات چنانچه گذشت، مأمور تعیین و تصفیهٔ حدود متنازع‌فیهای سیستان و چخانسور شده و کرنیل مکمهان از طرف دولت انگلیس، ممیّز و منصف حق و باطل آمده بود و امور به روی روز آوردهٔ او از پیش گذشت، در روز بیست‌وپنجم جمادی‌الاخری در منزل

بند کهک، با مکمهان ملاقی شده و مکمهان از امر ویسرای به هر دو تن آگهی داد که او فرموده است که سرکار سراج‌الملّة والدّین حَکَمیت مرا منظور فرموده، لذا من که قرار حُکم والا حَکَم هستم امر می‌کنم که شما شروع در نصب علایم فاصله نموده، کار را انجام دهید. چنانچه از هم وداع کرده بر طبق این اظهار و گفتار خود، در روز ششم ماه رجب، مکتوبی به آخندزاده فقیرمحمدخان و محمدموسی خان مصحوب میرشمس‌شاه نگار داده فرستاد که در موقعش رقم شده می‌آید.

انتشار اشتهار ملاطفت‌آثار در تمامت بلدان و محال و امصار

و از این سوی، در روز پنج‌شنبه بیست‌وهفتم جمادی‌الاخری، اشتهار ملاطفت آثاری به استصواب آرای ارباب شورای خاص و استکتاب امضای خامهٔ معدلت اختصاص حضرت والا، از مصدر مراحم ملوکانهٔ رأفت و رفاهت اساس، شرف اصدار یافته، امر نگار و طبع و انتشار پذیرفته در تمامت ولایات و محال و قری و قصبات و بلدان و امصار و دیهات به توزیع پیوست که: «چون حضرت حق سبحانه و تعالی، زمام مهام جمهور انام سکنهٔ مملکت اسلامیهٔ افغانستان را بر کف اقتدار بندهٔ شاکر نعمای خود نهاده، تاج پادشاهی و تخت فرمانروایی را به فرّ اقبال سرکار ما به افضال خویش زیب و زینت داد، در روز اول جلوس خجسته‌آغاز فرخنده‌فرجام خود تصمیم عزم کردم که اگر خدا بخواهد و توفیق رفیق کند، بدعت‌ها و رسم و رواج‌هایی که بر اهالی افغانستان در حیّز زمان امارت قبلهٔ امجدم حادث و وارد آمده، مرسوم گشته‌اند و از تکالیف شاقه و رسوم فوق‌الطاقه در شمارند، از دوش ایشان بر دارم و راه جد وافی و جهد کافی سپارم تا شاید گوهر مقصود از بحر بهبود عموم، که خویش را در ترک حصول راحت و رفاهت و عدم بازپرس ظلم و جور و حراست عرض و ناموس ایشان مسئول خداوند می پندارم به کف آرزو آرم؛ و در قطع ایدی ظلام، از گریبان جمهور، همت گمارم، که از یک فلوس الی یک روپیه از ضعفا و اقویای اعداد رعیتم که بندگان خدایند و بار امانت او تعالی در شمار می‌آیند، به مقتضای نفس امارهٔ قضات و حکّام و ضبّاط و عمّال و غیره گرفته نشود و به کام هوا و هوس ایشان نرسد و از زواید عوایدی که به ادعای مستأجران غافل از اوامر و نواهی یزدان به روی روز آمده‌اند،

اهالی مملکت مأمون و مرفه‌الحال آیند و همه ساقط و رفع گردیده، در عوض آنها اساس امن و امان در کشور و مهام لشکر نهاده آید و انتظامات و انتساقات کافیهٔ مرفه ساری و جاری گردد، تا دولت و ملت افغانستان پا به سلم ترقی و تعالی نهاده، به یاری حضرت باری به مدارج عالیه عروج نمایند و ترفیه عباد و تعمیر بلاد به روی کار آمده، از حصول ثروت و راحت، رهنورد اقتصاد و رفاهت شوند، و از وفور نعمت و وسعت معیشت، در عالم حیات خار چشم دشمن و نیروی بازوی دوست گردند. و بدین عزم و اراده تا حالا حتی‌الوسع والامکان، اموری را که اسباب خرابی مملکت و ملت و دولت بودند و نقیض ترقی و تعالی و خارج از راه صواب می‌نمودند، و آنها را بدعت و بار گران دوش رعیت می‌پنداشتم، همه را از میان برداشته به دفع و رفعش همت گماشتم، و یک یک را در محل اجراء و ایفاء آورده.

اولاً، خامهٔ دساست ختامهٔ وقایع خفیهٔ کاذبه‌نگاران را که به ناخن ستم چهرهٔ احوال درویشان را می‌خراشیدند و به تیشهٔ بیداد بنیاد دیوار بیگانگان و خویشان خود را می‌تراشیدند، از نگارش نکوهش خدمهٔ دولت و اعداد ملت بازداشته، حکم عزل و توقیف ایشان کردم و وقایع نگارانی را که بر احاد و افراد خلق تهمت بسته و ایشان را دچار و گرفتار شکنجهٔ نامستحقهٔ سیاست حکومت ساخته بودند و به ما رسیده، اتهامات‌شان ثابت و محقق گشتند، جزا و کیفر سخت از قبیل اعدام و اعما و قطع دست و حبس دائمی دادم که عموم آرام و آسوده شوند.

ثانیاً، حمل گران قوم‌داری و شفعه‌داری را که از سالها در بین ملت و رعیت برخلاف «لاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» جاری و باعث فراری اکثر شده بود، در روز جلوس خود به عمل به آیهٔ کریمهٔ مذکوره نموده، آن را ممنوع و قدغن فرمودم. چنانچه اکنون نامی از آن دزدان در نزد اهالی مملکت و خدمه و مأمورین دولت برده نمی‌شود. و چون امر بدعت و بارگران دوش ضعفای رعیت بود، اساس آنرا از صفحهٔ روزگار بر انداختم.

ثالثاً، مستأجرین و عهده برآران و داوطلبان، که همواره به اقتضای نفس امّاره، بر عایدات مملکت و مالیات معینهٔ اراضی و عقار رعیت وغیره عملیات و دخلیات در دفاتر پادشاهی، ادعای ابراز افزونی و داوطلبی کرده، اعداد رعیت را دچار ذلّت

و عسّرت می‌نمودند و طریق ایذا و آزار نسبت به کبار و صغار می‌پیمودند، اجاره‌داری و عهده‌براری را ممنوع و متروک مطلق فرمودم، زیرا آن را امر بدعت و موجب تخریب مملکت و زوال ثروت ملت پنداشتم؛ و اگر چه از این دَر در سالی لک‌ها روپیه عاید و واصل خزانهٔ دولت می‌گشت، چون مورث ذلّت و زحمت رعیت و توهین بازوی مکنت و قوت دولت بود و دولت و ملت جزء یک عنصراند و از لزومیت همدیگر منفک نمی‌شوند، لاجرم آن را متروک ساختم.

رابعاً، محصول روپیهٔ یک پیسه را که از اشیاء و اجناس مأکول و ملبوس مبیعهٔ کشوری که در قریه‌جات و دیهات و قشلاقات در معرض بیع و شراء در می‌آمدند و در سالی افزون از یک لک روپیه عاید دولت می‌گشت، چون بر رعیت تکلیف بود؛ و مأمورین دولت که از ابتیاع و اشترای آنها هیچ آگاه نبودند، و به دلیل و تخمین، احتیاجات ضروریهٔ اهالی از مردم هر قریه و دهکده، مبلغی بدون آن که معاملهٔ خرید و فروش کرده یا نکرده بودند می‌گرفتند و خرج‌ها و اذیت‌ها بر آنها وارد می‌آوردند برداشتم و منع و ترک فرمودم.

خامساً، از اخذ روپیهٔ یک شاهی از ابتیاع و اشترای گوسپند و بز، که در سالی سه لک روپیه در حساب می‌آمد، چون موجب زحمت و اذیت رعیت بود، در گذشته معاف و مرفوع‌القلم نمودم؛ و بقایای هفده‌سالهٔ مملکت را که قبل از تأسیس و تشکیل بولک لک روپیه‌گی، بر ذمت رعیّت مانده بود و دوصد و هشتاد لک روپیه به شمار می‌آمد، یک سر بخشوده به ذریعهٔ اشتهار موهبت‌آثار، تمامت کبار و صغار اهالی سکنهٔ مملکت [را] آگهی دادم و دفاتر بقایا را محو و باطل ساختم و جهت سنجش مالیات معینهٔ حقهٔ مستحقهٔ دولت، ممیّزها از تمامت ولایات و محال و قری و قصبات احضار نموده، عده‌ای از ایشان‌را در هر مواضعی که می‌دانستم بر رعیت زیادت خارج از حد اوسط وارد آمده است، با دستورالعمل مکفی مأمور و مقرر کردم که حق از باطل سنجیده شود؛ و نیز نزد فراریان داخلهٔ این کشور که در ممالک خارجه مقر جسته بودند، اشخاص با دیانت و امین را مأمور رجعت دادن ایشان کردم که تسلیت و دلجویی یافته، به موطن مألوف اصلی خود عودت نمایند و غریب و زار و نزار انظار مردمان ممالک خارجه نباشند و چندانی که تا کنون مراجعت کرده‌اند، به اندازهٔشان ایشان احسان نموده ام؛ و نیز

اشتهاری در تمامت صفحات محکومه و قلمرو خود انتشار دادم که عموم علماء و فضلاء و مشایخ موجودهٔ تمامت مملکت را در قید سیاهه آورده گسیل حضور نمایند که با ایشان طریق مروت و احسان پیش گرفته، تأمین معاش و تأسیس اعزاز و احترام ایشان از قوه به فعل آید، تا روحانین آسوده و آرام بوده، به مراسم امر معروف و نهی منکر و مواعظ حلال و حرام و اوامر و نواهی الهی بکوشند و امر دین استوار گردیده، عقاید خلاف در قلوب جای نگیرد. و از هزاران امور مستحنه که پیشنهاد خاطر دارم و پیهم در محل اجرا آورده و می‌آورم و شب و روز خود را صرف این‌کار و کوشش بسیار کرده، بعضی از امور را با خامهٔ تذکار نگار دادم و اجرای منافع و دفع مضاری را که در نهاد دارم و إن‌شاءَالله تعالی یومیه به روی روز افتاده اجرا می‌پذیرد و حکم شده و می‌شود که همه آگاه و مستحضر شده خواهید بود، ولی با وجود این‌قدر سعی و کوشش و عزمی که دارم، باز هم ممیزین و مفتشین که از ولایات حاضر آمدند و احوال رعیت را از ایشان پرسیده علم حاصل نمودم، معلوم و مفهوم گردید که هنوز اعداد رعیت و عموم ملت حسب خاطرخواه ما، قرین راحت و رفاهت نشده‌اند، بلکه در بعض مواضع و مواقع سرحدات، مردم زیاد از جور و تعدی قبایل افغان کوچی مجدداً فرار شده‌اند و بار بار و به تکرار اظهار کرده و باز تذکار می‌نمایم که یک تن از رعیت خود را به یک لک روپیه معادل و موازنه ننموده، او را از این‌قدر مبلغ برتر می‌دانم. و اعیان و بزرگان قومی که در سالهای گذشته از نگارش نکوهش‌آمیز مخبرین و واقعه‌نگاران کُذّاب و یا دیگر عناوین بعید از صواب، طلب کابل شده و حاضر دائمی بودند و اقوام و قبایل آنان از خوف و هراس مقیم کابل بودن رؤسای خود، در یأس افتاده رهسپار فرار شده بودند، همه را رخصت رفتن در موطن ایشان دادم تا به ذریعهٔ ایشان فراریان‌شان از ممالک خارجه در داخل گرد آیند. و در مادهٔ اول دستورالعمل راجعین چنین نگار و قرار دادم که هرقدر از باقیات مالیات که از سنوات ماضیه بر ذمت آنها مانده باشد، از دادن و ادا نمودن معاف و موهوب له باشند و در آتیه عرصهٔ سه‌سال پس از وصول ایشان در موطن و مقام ایشان، از فراریان راجعه مالیه گرفته نشود که آرام و آسوده و وسیع‌المعاش شوند و در سال چهارم مالیه از ایشان گرفته شود، و با صدور این حکم چون تسلیت کامله برایم

حاصل نیامد، پس اجرای این اوامر و احکام را حتم و ضرور دانستم که سررشتهٔ امور مذکورهٔ موجبهٔ راحت و رفاهیهٔ رعیت و جابه‌جا شدن فراریان مملکت را به زودی بفرمایم، تا باز از غرض‌جویی و خواهش‌نفسی حکّام و عمّال و مأمورین دولت در تجاویز و پیشنهادات سرکار ما تعطیل و تعویق به روی کار نیاید و جهت اجرای این امر چنین اندیشده و سنجیدیم که پریشانی رعیت، سراپا از طرف حکّام و مأمورین حکومت خواهد بود و سدّ این راه نخواهد شد تا که سرکار ما به ذات خویش طریق پرسش حال و پژوهش احوال رعیت پیش نگیرد و در ولایات و محالات گردشی نکرده معلومات و نظریات حاصل نکند؛ و بدین عزم در اول جلوس خود تصمیم اراده نمودم که به یاری ایزد باری، پس از انتظام مهام دولت و ملت در مرکز، سیر و سیاحت اختیار نموده، تمامت نشیب و فراز و دهار و اودیه و جبال وقفار را به چشم سر مشاهده کرده، اساس محکم و استواری نهاده آید، ولیکن چون تا کنون بر وفق پیشنهاد خاطر و طبق عزم خیر مآثر سرکار ما، قواعد و قوانینی که منافع دولت و ملت را در آنها مضمر می‌دانم تمام و کمال و انجام نیافته است و مانع از حرکت و سیر و سیاحت ذات شاهانه مایند، لاجرم رأی ما اقتضای آن نمود که برادر کامگار عزیزالوجود خود، سردار نصرالله خان را که جزء و عضو وجود ماست، از راه تأسیس سررشتهٔ کافیه و حصول علم برحالت رعیت حاضر و فراهم آمدن فراریان غایبهٔ مملکت، مأمور سیر و سیاحت نمایم که از راه هزاره‌جات مرحله‌پیما گردیده و طریق نظم و نسق طوایف هزاره و افغان و تاجیک و اویماق غور و غیره درنوردیده، در قندهار آید و از آنجا به فراه شده، از آنجا در هرات و از هرات در میمنه و ترکستان و قطغن و بدخشان رفته کار همه‌جا را راست کند و حاضر حضور آمده، از اجراآت خود به ما آگهی دهد. بنابرآن او را مأمور فرموده این مأموریت او را خاص جهت بازپرس مظالم رعیت خود منظور نمودیم که احیای حقوق و اماتهٔ بواطل به روی روز آورده، داد مظلوم از ظالم بستاند و تشکیلات و تأسیسات کافیه قرار دستورالعمل و هدایت و ارشاد حضور به روی روز آورده، راحت و رفاهت عاید حالت رعیت نماید، و حسب خاطرخواه ما، امور لشکر و کشور نظام گرفته انتظام پذیرد، زیرا قوت و مکنت دولت منوط به جمعیت رعیت و مشروط به مکنت و ثروت ملت و تعمیر مملکت است و الاّ

در روز حاجت بدون معاضدت ملت، دولت نمی‌تواند که با چند تن مأمورین خود، که آن هم از آبلهٔ دست رعیت کسب، و تحصیل معیشت کرده و از جهالت ایشان را آزار و اذیت نموده متنفر می‌سازند، کاری از پیش برد و بر مرام نایل آید.»

و از این اشتهار چهارصد و پنجاه و چهار قطعه نشر و توزیع یافته، در پایان کار سردار نصرالله خان از پیش آمد بعض موانع، رهگرا و مرحله‌پیمای این سفر سعادت ثمر نگردیده، ذات شاهانه چنانچه بیاید، از راه غزنین و قلات و قندهار و پشت‌رود و فراه و هرات و میمنه و ترکستان و غوری و بغلان قطغن و بدخشان، سیر و سیاحتی کرده و تأسیسات نافعه در ضمیر جای داده مراجعت فرمود و با این مساعی جمیله از مصاحبت با اهل غرض، امور دولت و ملت، در دست کارکنان متعدده، از قبیل ایشک‌آقاسی و حاکم و قاضی و کوتوال و مستوفی و تعدد دربار رفته رفته منتشر و پراکنده گشت و در محل اجرا نیامده، از غرض‌جویی کارداران، اعداد رعیت و اعیان بار، اگر چه اظهار نمی‌توانستند، این پادشاه رحیم مهربان را که در عهد امارتش از دست خودش ایذا و آزاری به کسی از صغار و کبار نرسید، از دست خائنین در حالت خواب، چنانچه بیاید کشته گشت.

انتشار اشتهار از جور حکّام درباب ملازمت فوج نظام

و مقارن این حال، از انتشار اشتهاری که به قدر ثلث افواج موجودهٔ نظام امر فوج جدید بالاجبار صادر گردیده بود و رقم شده آمد، که هر که میل ملازمت نظام داشته باشد، به رضا و رغبت خویش داخل عسکر شود و اگر کسی به اجبار و اکراه اقدام در گرفتن فوج نظام نماید، اعدام بهرهٔ او خواهد آمد؛ و حکّام و عمّال از عادت دیرینه‌ای که در کانون سینه دارند و همواره طریق جور می‌سپارند، پسران و برادران اعزه و اشراف و با ثروتان را اجباراً برای ملازمت فوج نظام در قید سیاهه آورده و مبلغی گرفته، دست بر سر دیگری ماندن آغاز نهادند و نالهٔ بینوایان را به کرهٔ اثیر رسانیده، به اخذ پول اقدام کردند؛ و عموم را متأذی ساخته به آزار پرداختند و از عرایض وقایع‌نگاران، به گوش دادنیوش والا رسیده در روز شنبه بیست‌ونهم جمادی‌الاخری، اشتهار عامی امر نگار و طبع و انتشار داد که: «در معابر و مساجد بیاویزند تا عموم آگاه گشته، خسارت و زیانی عاید حال رعیت نکنند و

بدون رضا به جور و اکراه، کسی را برای ملازمت نظام انتخاب ننمایند.» و در روز یکشنبه سلخ جمادی‌الاخری، هم‌چنان که روپیهٔ یک شاهی از بهای گوسفند معفو و مرفوع‌القلم آمده، اشتهار چنانچه از پیش گذشت انتشار داده شده و گمرکچیان دست اخذ از رعیت باز نداشته، این محصول را با روپیهٔ یک پیسه از ابتیاع و اشترای اشیاء و اجناس که بخشیده شده بود می‌گرفتند، اشتهار مؤکد از معاف و مرفوع‌القلم بودن آن انتشار یافته، ضعفای رعیت از دست مأمورین حرامخوار دولت آرمیده گشت.

وقایع ماه رجب سنهٔ ۱۳۲۲ هجری نبوی (ص)

اطاعت ورزیدن دزدان اچکزایی

در خلال احوالی که به شرح رفت، مردم قبایل عمرزایی و ادوزایی و خوای‌زایی و بادی‌زایی و اردوزایی و فانی‌زایی و شموزایی و کاکوزایی و اژونی‌زایی، همه از قوم اچکزایی، سکنهٔ ریگستان بیابان جنوبی قندهار، از تبعهٔ این دولت، که همواره دست سرقت و غارت به مال و منال از خود و بیگانه دراز داشتند و رهسپر شرارت و وحشیت و ترک اطاعت بودند، به اقتضای عقل دوربین داور جهان آفرین، از راه متابعت پیش آمده، ربقهٔ انقیاد به رقبهٔ فرمان‌پذیر خویش نهادند و از کردار ناهنجار خود تائب و نادم گردیده، در قندهار حاضر بار شدند. و نزد سردار احمد خان حکمران عباس خان و حاجی محمد خان نامان را وکیل خود قرار داده رهسپار کابل نمودند. و هر دو تن از تقبیل سدهٔ علیا مستسعد آمده، از استدعای خویش هفت تن که از ایشان در قندهار محبوس بودند، بر رهاشدن آنان نایل گردیدند، و در توابع و نواح کشک نخود، مزرع و مسکن از دولت به ایشان موهبت گردیده، در روز دوشنبه غرهٔ رجب، پنجاه تن سوار کشاده از ایشان شرف منظوری یافت، که در سالی بیست‌وپنج سوار، نزد حکمران قندهار رهسپار خدمت بوده، بیست‌وپنج در کشک نخود در خانهٔ خویش به سر برده، به اتفاق سواران

کشادهٔ مردم مواظب حفاظت و حراست راه بیابان ریگ باشند، و در سال دیگر، سوار کشک نخودی در قندهار و از قندهار در کشک نخود رفته، بر سبیل مبادلت طریق خدمت سپارند؛ و هم مبالغی که از مال دولت از سالها بر ذمت ایشان [بود] بخشیده شد.

شرح حال میر محمدعلی و میرزا غلام‌محمدخان وردک

و مقارن این حال، در روز دوم رجب، میرزا غلام‌محمد خان که از پیش جابه‌جا شرح ملازمت و خدمت او رقم شده آمد، از تغییر میر محمدعلی خان خواهرزادهٔ میر محمدقاسم خان مرحوم، که پس از فوت او از مرض هایله و مهلکهٔ وبا، پدرود جهان کرده در پنجهٔ شاه دفن شد، مواظب اجرای امور مرجوعهٔ او گردیده بود، به منصب سردفتر بولک اول ادارهٔ تحریرات مأمور و سرافراز گردیده، به بهانهٔ تفتیش و به دست آوردن کتب ثبت فرامین و مکاتیب حکومتی، در خانهٔ قاضی میر محمدحسن خان، پدر میر محمدعلی خان شده، کتب فقیه امامیه و غیرهٔ او را به خیال همان رفتار میرزا محمدحسین خان کوتوال، که از خانه‌های شیعیان به نام کاغذ باطله جستن، کتابها را به دست آورده، اسباب قتل و غارت ایشان را آماده می‌ساخت و خانمان جمعی را از راه اتحاد مذهب ایشان، به حیلت و مکیدت و جعل‌سازی و حقه‌بازی و غمازی تاخته، همه را در ورطهٔ دمار و هلاک می‌انداخت ضبط کرده، به دست تعصب پیوست خویش آورد که راه کردار میرزا محمدحسین خان پیش گرفته و کتابی را به روی روز آورده، مسئلهٔ خلاف فتوای ابی‌حنیفه (رح) را بروز دهد و شیعیان را به مثابهٔ عهد امیر عبدالرحمن‌خان مرحوم، دچار و گرفتار شکنجهٔ عذاب و عقاب کرده، تحصیل ثواب نماید. و در پایان کار که چیزی از آن کتب به دیدار نیامده، از خود نیز نتوانست که مسئلهٔ خلافی را با خامهٔ الحاق در کتابی نگار داده، منویات خود را به روی کار آرد، به زحمات شاقه و تکالیف فوق‌الطاقه آنها به قاضی مسترد گشت. و در روز هشتم رجب، اشتهار نصب او و عزل میر محمدعلی خان انتشار پذیرفت، و میر محمدعلی در حالت اعتزال، از مذهب تشیّع تبرا نموده، مذهب صوفیهٔ تسنن اختیار کرد و به تعلیم و القای بعضی از حضرات و شیوخ اهل سنت، از مذهب آبایی خود روی برتافته، از صحرای

شقاوت پا در بیدای سعادت نهاد و توبت و انابت آغازیده، به عزم تطهیر قلب و روح و خون و لحوم و دسوم و جسم و نفس خویش، یک چارک به وزن کابل، فلفل سیاه تلخ، نخود بریان‌آسا بخورد؛ و پس از چندی بر مرام نایل آمده، نزد احمدجان طبیب و کرنیل افتخاری، که به پیشکاری شهزادهٔ آزاده سردار امان‌الله خان، در دفتر سان و چهره مفاخر و مباهی بود، شرف ملازمت و عزّ خدمت دولت یافت؛ و در ضمن آن به عمل قلیان تریاک کشیدن گرفتار آمده، مواظب انشاد شعر شد. و روزگاری در خدمت شهزادهٔ ممدوح به‌سر برده، در عهد سلطنت با میمنتش به سرکاتبی سفارت در طهران با عبدالعزیز خان مأمور آمد، و میرزا غلام‌محمدخان از صلاحیت و سعادتی که داشت تا زمان شهادت حضرت اقدس والا، به همان منصب روز خدمت به صداقت به سر برده، در عهد امیر امان‌الله خان غازی که وقایع‌نگار عصر سعادت‌حصرش رقم خواهد کرد، به منصب مدیر اوراق و دوسیهٔ وزارت خارجه واصل گردیده، پسر و خواهرزاده و دوستان خود را در دایرهٔ خدمت خویش گردآورده و دارای تنخواه و مشاهرهٔ کافیه نمود.

تمرّد و طغیان مردم بلاغین

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، چند تن از مردم متوطنهٔ بلاغین، که در فتنه و شور و شین معروف‌اند، از جور و ستم امیرمحمد خان علاقه‌دار به ستوه آمده، راه اغاثت و دادخواهی جانب کابل برگرفتند و چند روزی به درب بار انتظار عرض برده و کامیاب نگشته مأیوسانه مراجعت کردند؛ و پس از وصول در خانه‌های خویش، راه تمرد و طغیان پیش گرفتند. عده‌ای چون شاهین و نظام‌علی و سرورخان و عبدالله خان و سیدپادشاه و عزیز خان و سیدعزت و گل‌داد و خواجه خان و غیره از کدخدایان ایشان با دوصد تن مرد نبرد و مسلح، در قلعهٔ نظام‌علی، واقع فاصلهٔ دویست و پنجاه گام از محکمهٔ حکومت، انجمن شده و به اندک فرصتی پنجصد تن مرد پرخاش‌خر گرد آمدند و در دیوار و بروج قلعه تیرکش‌ها کشیده به دور قلعه سنگر سدیدی برافراختند، و بر امیرمحمد خان علاقه‌دار تاخته، او را در محاصره انداختند و محکمهٔ حکومتی را هدف گلولهٔ تفنگ ساخته، سه روز به انحصارش پرداختند تا که کدخدایان، در نامه، چون

محمداکبر و عظم‌الدین و نصرالله و نادر خان و محمدعلی‌خان و محبت‌گل خان و گل‌میر و میراحمد و خواجه‌شاه و مولاداد و غیره به معاونت امیرمحمد خان که در تنگنای محاصره گرفتار بود برخاسته، با یکصد و ده نفر تفنگ دست، نزدیک او شده سنگری برافراشتند و به ستیز و آویز گراییده، او را از قید انحصار برآوردند و او فرصت یافته ماجرا به حضور والا نگاشته، حضرت والا در روز هشتم مذکور ماه رجب، میرزا محمدحسین خان کوتوال را فرمان و امر تحقیق و تفتیش یکی از محق و مبطل بودن جانبین کرد. و او در آنجا رفته همه را چون ملامت بودند، گرفتار و جانب کابل رهسپار ساخت و دفع فتنه کرده بازگشت.

مصادرت قاضی عبدالشکور خان

و هم در خلال مسطور، قاضی عبدالشکور خان، سرپرست گروه مهاجر و ناقل افغان، ده خروار کابل گندم و یکصد روپیه نقد، بدون استحقاق و به تغلب، از حق نظربیگ پسر محمدکریم خان انباردار ارزگان گرفته و میرزا عبدالمجید نامی از تبعهٔ خود را به نویسندگی انبار آنجا مأمور کرد و او قرار یک روپیه را سه‌چارک از مردم رعیت نقد گرفتن و غلهٔ انبار دولتی را فروگذاشتن آغاز نهاد؛ و تنها به مهر و امضای خود رسید دادن شروع کرد و محمدکریم خان پدر حق‌نظر بیگ که از راه قطع حساب انبارداری خود در کابل نزد اهل دیوان آمده بود، از مکتوب پسر خود بر ماجرا آگاه گردیده، در روز نهم رجب معروض حضور والا داشت و حضرت والا به ذریعهٔ منشور از قاضی عبدالشکور خان پرسیده، او شرحی در نکوهش محمدکریم و پسرش و حسن رفتار خویش در قید نگارش آورده، آن مقدار گندم را که گرفته بود، بر خود حلال کرده بخورد.

عزم تحدید حدود نمودن کرنیل مکمهان انگلیس

و از دیگر سوی، کرنیل مکمهان مأمور تصفیه و تعیین حدود متنازع‌فیهای چخانسور و سیستان که وعدهٔ ذکرش داده آمد، در روز ششم رجب مکتوبی مشعر بر اظهاری که با آخندزاده فقیرمحمد خان و محمدموسی خان چنانچه گذشت کرده بود، مصحوب میرشمس‌شاه، نزد هر دو تن ارسال نموده پس از وصول آن به

این دو تن، باز در بند کهک با هم ملاقی شده، مکمهان به ایشان گفت بیش از این تاب درنگ و توان توقف و تعطیل نیست. باید از کوه ملک سیاه تا بند کهک شروع در نصب علایم فاصله نمود و مطابق نقشهٔ جنرال گلد اسمت، که نزاعی در آن نیست، تحدید و تعیین حدود کرد. و این را گفته دست به کار برد و دو نفر مساح و مهندس را با چند تن بابو یعنی نویسنده و نقشه کش، جانب کوه ملک سیاه امر راه سپردن نمود و خود از قفای ایشان به عزم افراختن علایم فاصله راه بر گرفته، از افغانی و ایرانی کسی را با خود نبرد و آخندزاده فقیرمحمد خان و محمدموسی خان ماجرا معروض داشته برنگاشتند که: «مکمهان پس از مراجعت از کوه ملک‌سیاه معطل نکرده، از بند کهک رو به شمال دست به کار نصب علایم فاصله خواهد برد و از آنجا خط فاصل را جانب کوه نهبندان خواهد کشید؛ و این حدود مواضعی‌اند که با نقشهٔ جنرال گلد اسمت تفاوت دارند.

و از دیگر سوی میرشمس‌شاه، قبل از آن که مکمهان از کوه ملک‌سیاه باز گردد، کس نزد آخندزاده فقیرمحمد خان فرستاده پیام داد که پس از مراجعت و وصول مکمهان در این‌جا چون در روزی سی هزار روپیه خرج کمیسیون در شمار می‌آید، اگر چنانچه شروع در کار تعیین خط فاصل و علایم فاصله نشود، از دولت انگلیس به کمیسیون خرج داده نمی‌شود، زیرا ویسرای امر نموده است که به زودی کار انجام شود. پس شما یا در نصب علایم و تعیین خط فاصل با ما موافقت کنید و نوشته بدهید که حکمیت انگلیس را قبول نداریم و آخندزاده با محمدموسی خان در حیرت افتاده از حضور سررشته و دستور خواستند و چنانچه بیاید، حضرت والا تحدید حدود نمودن مکمهان را منظور فرمود.

معافیت گدام ناهور

و مقارن این حال، در روز شنبه پانزدهم رجب، از عریضه و استدعای داد نمودن مردم ناهور غزنین که جدید غله برای انبار غزنین برایشان حواله شده بود، از حاکم و دفتری غزنین پرسیده شده، در پایان کار معاف و مرفوع‌القلم گشت. و این غله در سنهٔ ۱۳۲۱ هجری بر رعایای غزنین حواله شده استمرار پذیرفت. و از طرف دولت دو و نیم سیر کابل به یک روپیه به اعداد رعیت مجرا داده آمد و در عهد

امیر امان‌الله خان غازی از بابت تغییر غلۀ انبار بر یک روپیه، نیم روپیه به مالیات رعایای غزنین افزون گردیده، مالیات ایشان با افزونی لاقبولی جریبی بر سه روپیه، دو روپیه اضافه بست و ابواب جمع دفتر گشت. و مردم ناهور چون مالیات جنسی نداشتند، در سالی سه هزار و دوصد و دوازده روپیه فرمان معافی از این افزونی حاصل کردند. و با این، اهل دیوان به عزم رشوت گرفتن، دست از حواله باز نداشته، اکثر مردم ناهور فرار شده ملک و قلاع‌شان لامالک و لم‌یزرع بماند.

مأمور شدن عبدالله‌خان به حکومت درواز

و در روز بیستم رجب، عبدالله خان، پسر شه‌محمد خان دروازی، که از سالها غاشیۀ عبودیت و چاکری حضور اقدس والا را بر دوش خدمت داشت و از زمان شهزادگی ذات شاهانه، روز صداقت در ملازمت به سر می‌برد، مأمور حکومت درواز شد و محمدولی خان، پسر عمش، که در سلک غلام‌بچه‌گان امیر مرحوم سالک خدمت بود، در پایان کار به منصب سرجماعۀ غلام‌بچه‌گان خاص اختصاص یافته و رفته رفته در عهد امیر امان‌الله خان غازی به رتبۀ جلیلۀ وزارت خارجه و وزارت حربیه نایل و واصل گشت که إن شاءالله وقایع‌نگار عهد سعادت مهد این پادشاه، خدمات شایستۀ او را که نسبت به دولت به تقدیم رسانید ثبت و رقم خواهد کرد.

و هم در رو بیستم مذکور ماه رجب، سیدعمر خان، از نبیرگان ایشان وراق، مبذول الطاف شاهانه گردیده، به سرکردگی تمامت سواران کشاده ممتاز و سرافراز گشت.

و هم در این ایام فضل‌احمد خان، حاکم فیض‌آباد بدخشان، که از عریضه و استدعای ضعفای جوردیدۀ رعیت، معزول و طلب کابل شده بود، با وجود جور و ستمی‌که مرتکب گردیده و در تحت محاکمه و استنطاق و بازپرس نیامده مأمور اجلاس متفرقه گشت و سرکردۀ این اجلاس سردار محمدیوسف‌خان پسر امیرکبیر مرحوم دوست‌محمد خان بود که رفع منازعات کرده تقدیم حضور والا می‌نمود و هم در این هنگام عده‌ای از اعیان و بزرگان قوم سلیمان‌خیل متوطن کتواز و علی‌خیل و مردم وازخواه از جور و ستم فیض‌محمد خان حاکم و ملاّ مبین قاضی

ارگون در کابل دادخواه آمده شرف بار و عزّ دیدار شهریار والاتبار حاصل کرده داد خواستند و حضرت والا در شب بیست و یکم رجب محمدصدیق خان کرنیل نظامی مقیم ارگون را فرمان داد که حاکم و قاضی را گسیل کابل نماید تا جواب تعدیات و مصادرات خود را بالمواجهه با کدخدایان آن مردم بگویند و این خواستن حضرت والا آن دو تن را از حسن تدبیر بود و الاّ آن مردم که همواره مرتکب فتنه و آشوب می‌شوند، با عموم اهالی سرحدیهٔ جنوبی متفق گردیده آتش افروز تمرد و طغیان می‌شدند و از طلب کابل شدن حاکم و قاضی به سبیل وجهی تسلیت یافته مباشر فتنه نشدند.

به تهمت گرفتن افغانان خان‌زادگان هزاره را

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، محمدامین خان و نوروزعلی خان و احمدعلی خان و محب‌علی خان و علی‌درياب و محمدنبی خان پسران و منسوبان فیض‌محمدخان مرحوم که خود او از اقدام در قتل عطاگل‌خان قوم خروتی در سنهٔ ۱۲۹۷ هجری چنانچه گذشت از دست خروتیان به انتقام خون عطاگل خان کشته گشت، از قریهٔ شاکو و میلور واقع کوهستان هزارهٔ چهاردستهٔ غزنین با اهل و عیال راه قلاع واقع قراباغ خودها برگرفته چون در دشت نزدیک قلاع خویش رسیدند، ملک‌رحمت‌الله نامی از قوم خروتی کوچی که در آن دشت فروکش ییلامیشی کرده بود، با صد تن سواره و پیاده از قوم خود سر راه عبور بر ایشان تنگ گرفته همه را از ذکور و اناث دستگیر و اسیر نمودند و با مال و متاع و اسپ و اسباب ایشان در فرودگاه خود برده، به تهمت قتل زرین نام پسر خوردسالی از مردم خروتی گرفتارشان ساخته، همه را بدون اموال ایشان به علاقه‌دار قراباغ سپرده به زندان اتهام انداختند و او ایشان را هم‌چنان محبوساً در غزنین فرستاده، فتح‌الله خان حاکم آنجا همه را گسیل کابل فرموده و در کابل با ملک رحمت‌الله پس از دیرگاه مأمور محکمهٔ شرعیه گشته، با آن که زرین نام زنده بود در پایان کار از جمله نوروز علی‌خان به فتوای قاضی سعدالدّین خان در معرض قصاص از دست رحمت‌الله مذبوح و بسمل گردیده، دیگران با اهل و عیال خود از موطن خویش تبعید و در درهٔ صوف تابع بلخ مأمور اقامت و دچار ذلّت و عسّرت گشته، قلاع و املاک واقع

قراباغ ایشان ضبط دولت شد و پس از چندی زرین که هیچ آسیبی ندیده و زنده بود، ظاهر گردیده چون کسی از خاندان فیض‌محمد خان نبود، دعوی قتل و فتوای ناحق قاضی و نوروزعلی به روی نیفتاده و زرین به کمال رشد رسیده به اجل موعود درگذشت و ریختن خون ناحق را بر ذمّت ملک رحمت‌الله گذاشت.

تهیّهٔ سفر نمودن سردار نصرالله خان

و هم در روز بیست‌ودوم رجب، سردار نصرالله خان که به استصواب آرای اهالی شورای خاص و امضای حضرت والا چنانچه گذشت، مأمور مشاهدهٔ حالت اعداد رعیت ولایات و محل قندهار و پشت‌رود و فراه و غور و هرات و هزاره‌جات و غیره شده بود، به تهیه علوفه و آذوقهٔ اردوی تحت رایت خویش پرداخته، خالق‌داد خان برادر سردار عبدالله خان تیموری را هشت‌هزار روپیه از عین‌المال خود داده، مأمور اشترای علوفه در غور کرد و پنجصد روپیه از بیت‌المال، برای خرج خود او عطا فرموده و تهیهٔ علوفهٔ اردوی او و تعیین رجال همرکابش از اعیان و علماء و خدمه به روی روز آمده، از پیش آمد دیگر امور، از این سفر بازماند. و حضرت والا خود چنانچه [بیاید] مرحله‌پیمای سیر و تماشا شد.

سوء عزم و آهنگ قتل ناقلین کردن بعضی از افغانان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، شاه‌محمد و سعیدمحمد و دین‌محمد، پسران گل خان و مراد خان، از ناقلین قوم توخی افغان، عزم قتل نیک‌محمد و خیرمحمد نامان، از ناقلین افغان را که دارای مکنت و ثروتی بودند و در موقع قلعه تک هزارهٔ شیر، مرتع و مزرع گرفته اقامت داشتند، جزم و تصور نمودند که پس از قتل هر دو تن، مال و منال ایشان از در قومی به دست ایشان آمده، زنان و اطفال صغیرهٔ هر دو تن، از ایشان گرفته و متصرف شده نمی‌توانند. و بدین اندیشه و عزم در پی حصول فرصت افتاده، روز انتظار به سر همی‌بردند، تا که دین‌محمد و نیک‌محمد از راه ییلامیشی، در دامنهٔ جبل قلعتک شده، گژدی برافراختند و ظهر هنگامی، نیک‌محمد با ظریف نام پسر دین‌محمد با گوسپندان خود در چراگاه کوه برشدند و دین‌محمد پدر ظریف که در پی قتل نیک‌محمد

افتاده فرصت می‌جست، از قفای ایشان به کوه برشده، نیک‌محمد را بکشت و بازگشت. و هنگام شام ظریف با گوسفندان خود و نیک‌محمد، در فروکش‌گاه باز آمده، کسان نیک‌محمد مقتول از ظریف استفسار حال نموده، او به تعلیم پدر خود، که بدو تلقین کرده بود، گفت نیک[محمد] به فراز کوه رفته راه جای فروکشی کردن برگرفت که فردا راحله آورده، گژدی خود را بر قلهٔ کوه حمل و نقل داده برافرازد. و روز دیگر خیرمحمد، برادرزادهٔ نیک[محمد] با ظریف، رمهٔ خود را در چراگاه برده او را نیز دین‌محمد به عمش ملحق ساخت. و پس از دو ساعت ظریف بازگشته، بازماندگان خیرمحمد از نیامدن او بپرسیدند و او گفت عقب نیک‌محمد رفت که جای اقامتگاه برگزیند. و در این‌حال مسمات هاجر، مادر نیک محمد مقتول، از یک رأس بزغالهٔ خود که نیامده بود، آن را از ظریف بپرسید و او گفت در رمه خواهد بود و مادر نیک‌محمد این را شنیده در عقب بزغاله شد و او نیز کشته گشت و تا هشت روز از نیک‌محمد و برادرزاده و مادرش اثری معلوم نگردیده، کسان کشته‌شدگان مزدور خود را نزد سعیدنورمحمد، پسر عم نیک‌محمد مقتول، که در موضع تیمور اقامت داشت فرستاده او را نزد[خود] خواستند و ماجرا نزد او بازداشتند. و او راه تفحص و تجسس برگرفته، نعش خیرمحمدِ را به مسافت نیم کروه از ییلاق‌گاه دور یافته، دو تن دیگر را هر چند بجست ندیده، نزد سلطان‌محمد خان حاکم و ملاّ فیض‌محمد خان قاضی ارزگان شده، اظهار حال کرد و داد خواست. و ایشان ظریف را امر توقیف نموده و در قلعتک رفته، نعش خیرمحمد را دیده او را با سنگ مذبوح یافتند و در طلب دو تن دیگر شده، زوجهٔ ظریف محبوس بر طبق ماجرای مذکور قتل هر سه تن را بر شاه‌محمد و سعید و دین‌محمد از اظهار شوهر خود حمل نمود و گفت اگر حقیقت این قضیت از اختر نام، برادر سیزده‌سالهٔ ظریف پرسیده شود، نیک محقق و مکشوف خواهد گشت که ایشان با ظریف در کوه شده و آنان ایشان را به قتل رسانیده‌اند و حاکم و قاضی از این اظهار زوجهٔ ظریف، اختر را احضار فرموده، او بر طبق مقال زن برادر خود تذکار نمود و حاکم و قاضی را از راه اثبات اظهار خود در کوه برده، نعش نیک محمد را بی‌سر به ایشان بنمود و نیز به فاصلهٔ دوصد گام از مقتل او دورتر، نعش هاجر را از زیر سنگی بر آورد. بعد سعیدمحمد گریخته، حاکم و قاضی، شاه‌محمد

و دین‌محمد را محبوس فرموده، ماجرا معروض داشتند. و حضرت والا در روز بیست‌ودوم رجب، فرمان و رجوع رفع مخاصمهٔ ایشان را به محکمهٔ شرعیه فرمود.

بد راه کردن و پناه دادن غلام‌حیدر خان زوجهٔ ملاّ عبدالله را

و هم در این هنگام، زوجهٔ ملاّ عبدالله نام، قوم فوفل‌زایی، که شوهرش امامت مسجد قلعهٔ غلام‌حیدر خان محمدزایی داشت، در شب از خانهٔ شوهر خود برآمده، به خانهٔ غلام‌حیدر خان درآمد، و شوهرش در همان شب، دو کرت عقب زوجهٔ خود رفته، غلام‌حیدر خان او را به دست شوهرش نداد و مأیوس گردیده زوجهٔ دیگر خود را از دَرِ مشاهده در خانهٔ غلام‌حیدرخان فرستاده، غلام‌حیدر خان او را در خانهٔ خود راه دُخول نداد تا که ملاّ عبدالله از غیرت برآشفته با غلام‌حیدر خان طریق مجادله بر گرفت و بر دست او جراحت رسانیده، غلام‌حیدرخانش به غل و زنجیر کشید و در بامداد رها داد. و او نزد حاکم پشت‌رود شده داد خواست. و حاکم مأمور فرستاده زوجهٔ ملاّ عبدالله را از خانهٔ غلام‌حیدر خان برآورده تا معلوم شدن حقیقت حال در خانهٔ شخص امینی گذارد. و چون غلام‌حیدر خان آن زن را کشیده بود، در تحت محاکمه و استنطاق آمده، نخست انکار آورد، بعد جمعی از اهل خبره بر علیه او گواهی داده اقرار نمود که زوجهٔ ملاّ عبدالله در خانهٔ احمدجان برادرزاده و داماد منست، و بر حبس نمودن و رها دادن ملاّ عبدالله نیز اعتراف کرده، حاکم از ماجرا و اقرار و اعتراف او محضر شرعی حاصل‌کرده ارسال حضور داشت و شرحی از این خلق رذیل و کردار ناجمیل و زشت غلام‌حیدر خان برنگاشته، حضرت رجوع رفع مرافعهٔ جانبین را به محکمهٔ شرعیه فرمود.

رفتار و کردار افغان با قزلباش

و هم در این هنگام، زکریا نامی، از قوم طاهری قزلباش که با کهندل و رسول نامان، افغان از راه بیلامیشی در حدود موضع یزدان، واقع نقطهٔ فاصلهٔ خاک افغانستان و ایران شده، و رسول نام، زوجهٔ او را که دل به جمال ماه مثالش داده بود خواستار شد و[او] این‌کار ناهنجار را ننگ و عار آئین اسلامیت و خلاف شئون آدمیت و ناگوار طبیعت آدمیت دانسته ابا نمود. و رسول ظلوم جهول زوجهٔ مقبولهٔ

او را به قهر و قسر متصرف گردیده، پسر شیر خوارش را نزد زکریا انداخت. و او پسر خود را برداشته با چشم گریان و کف اسف و حسرت به هم سایان و جگر خونین و دل بریان، قطع صحرا و بیابان کرده در قنات داروغه جای‌گزید. و پسرش از بی‌شیری هلاک گردیده. او پس از مرگ پسر خود، ماجرا معروض داشت و شرحی از قضیهٔ جگرخراش خویش برنگاشته، حضرت والا در روز بیست‌ودوم مذکور ماه رجب، به حکمران هرات ارقام فرمود که: «سرکار ما از این‌گونه امور که وظیفهٔ محتمهٔ ذمّت همت شاهانه‌اش هست نگذشته خود را مشغول‌الذمه و مسئول خدا و رسول نمی‌کند. پس رسول وحشی‌صفت جهول را به هر اصولی که بداند و بتواند به دست آورده با زکریا و زوجهٔ او گسیل کابل نماید که کیفر کار و جزای کردارش داده آید.»

و این‌گونه امور از اظهار و تذکار بعض حضرات که نزد عوام کالانعام نموده، به زبان فتوی می‌گویند که زن و مال و خون شیعه حلال و ذبیحهٔ ایشان و هدیه و تلاوت قرآنی که دست شیعه به آن مس و لمس کرده باشد حرام است به روی روز آمده و می‌آید. وگر نه قرآنی را که اهل هنود و مشرک بالله، طبع و مس و نشر می‌نماید، خود حضرات هدیه کرده آن را قرائت می‌نمایند. و این نیست به جز این‌که نفاق و عداوت و افتراق در بین اسلام انداخته، مخالف دین مبین را قوی و محکم و متین می‌سازند. چنانچه از حالات موجودهٔ عالم بشریت و اسلامیت پرواضح است که تمامت ذلّت و اسارت اهالی اسلام از این در بر ایشان وارد آمده و ضعیف و ناتوان شده‌اند.

دساست و حیله‌بازی عمّال دیوان

و هم در این ایام، میرزا عبداللطیف خان سردفتر وجوهات هرات، از هدایا و تحایف و تنسوقاتی که بازرگانان آنجا در روز عید اضحای سال گذشته به او داده بودند، نظر به بازپرس حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، که به چشم سر دیده و به گوش هوش شنیده بود، خوف و هراس در دل جای گرفته، از جمله صد کله قند روسی و دو سیر به وزن کابل چای و ده ذرع ماهوت و سه ذرع درب روسی و دوطاقه لنگی ابریشمین یزدی را در قید سیاهه آورده معروض داشت وبرنگاشت

که بازرگانان را که با این اشیاء از در تبریک عید آمده بودند، قرار هر واحدی یک کله قند و یک پیشقات حلویات و دیگران را حلویات بدون قند داده و نیز خدمهٔ حکمران هرات و سپهسالار فرامرز خان را از قبیل پیشخدمت و قلیان‌بردار و آبدار و فراش و شاطر و غیره که جهت تبریک عید آمده بودند، قرار هرواحدی پنج قران داده‌ام، که گویا اجناس صرف این معامله شده چیزی و پشیزی نزد خودم نمانده است. و منشی حضور از این نگارش محیلانهٔ او رقم کرد که: «حضرت والا اگر چه از بسیار مال دولت گذشته و موهبت فرموده هست، امّا این سه گز درب و ده گز ماهوت و غیره اشیاء را که شما یافته‌اید، البته از مبالغ زیاد اغماض نموده، به لحاظ این مال از اخذ و حصول آن دست بازداشته خواهید بود، زیرا کسی رایگان به کسی چیزی نداده و نمی‌دهد، حتی حقوق‌الله را از قبیل زکات و عشر و غیره و حقوق ناس را از قبیل دین و رد مظالم و غیره نداده و با آن که می‌داند که خداوند مال و جسم و جان و تاب و توان را به او عطا فرموده و همه مال او تعالی است و از مال خود از ایشان به مژدهٔ سود یک بر ده و یک بر صد و یک بر هفتصد قرض می‌خواهد و می‌فرماید «وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فیضاعفه، و من جآء بالحسنة فله عشرا امثالها» کسی به خدا از مال خود قرض نمی‌دهد، پس به شما چگونه مجاناً داده خواهند؟ بود؟ باری اگر واقعاً به هدیه و تعارف داده باشند، فهوالمطلوب والا نیز نظر به خرجی که شما کرده‌اید، همه را بخشیدم، ولیکن جزو آن را با نام اسامی که آنها را به شما داده‌اند ارسال دارید که نزد کارکنان حضور موجود باشد تا در روز بازپرس دیگر عواید و مصادرات شما هر جزیی را داخل این جزو نکرده بهانهٔ خود نسازید و اگر به رشوت گرفته بودید و بر علیه شما قلمداد کردند، مواخذه خواهید شد.» و تا این‌جا درج منشور کرده برای امضا حاضر حضور والا نمود و حضرت والا با خامهٔ خاص نوشت که: «تحفه و هدیه قرار امر شرع شریف، از مأمورین دولت که رعیت به ایشان بدهد، چون مشاهره و معاش از بیت‌المال دارند، حق بیت‌المال است. همه را تحویل بیت‌المال کنید، زیرا سرکار ما از حالت امثال شما اشخاص نیک آگاه است و می‌داند که به این‌گونه حیله‌بازی و جال‌سازی مال دولت و ملت را در خزینهٔ حرص و آز خود اندوخته و

خانمان ضعفاء و بیوگان و یتیمان را سوخته، عمارات عالیه و اقطاع کثیره برای خود ساخته، جای خود را در جهنم آماده می‌سازید.

جور و ستم پسر حکمران هرات و طلب کابل شدن او

و از دیگر سوی در خلال این‌حال، نوراحمد خان، پسر قاضی سعدالدّین خان حکمران هرات، اراضی و عقار تحت قنات کاجهٔ هرات را، که از متملکات ملاّ الف و ملاّ عبدالله نامان قوم مغول بود، بدون دادن بها از ملاّ امام قریه به جور و اکراه قباله حاصل کرده متصرف شد. و آن دو تن عاجز ناتوان به ذریعهٔ عریضه، از حضور والا داد خواسته، حضرت والا سپهسالار فرامرزخان و صالح‌محمد خان را ممیّز حق و باطل این امر قرار داد، به ایشان رقم فرمود که: «معلومات صحیحه حاصل نموده معروض دارند.» و آن دو تن، نوراحمد را که ملک غیر را از غیری به اجبار و اکراه قباله گرفته بود، ملوم و ملزم ساخته، به فرمان حضرت والا مصحوب محافظ از سواران نظام در حالتی که حربه‌های برهنه، قرار قاعدهٔ نظام، در دست و بر دوش خود افراخته داشتند، گسیل کابل نمودند. و پدرش شرحی از عدم جنایت او و عداوت سپهسالار نسبت به خود معروض داشته، حضرت والا عرض او را وقعی نگذاشته برنگاشت که: «پس از وصول پسر شما که نام قضا بر سر و کتابخانهٔ دینیه نزد خود دارید، در کابل خودم تحقیق این فقره را نموده، قرار احکام الهی و شریعت رسالت‌پناهی که درج و ثبت کتب فقهیهٔ موجوده در نزد شما فصل و قطع دعوی خواهم فرمود.»

و از هنگامی که قاضی سعدالدین خان، جماعه‌دار جمعه خان و دو تن دفع‌دار را از سپاه نظام، که خدمت حراست سرحد داشتند و چنانچه گذشت محبوس و گسیل کابل فرموده شرحی از خرابی و بی‌انتظامی امور سرحدیه که حراست و استحکام و انتظامش بر عهدهٔ سپهسالار فرامرز خان بود به حضور نگاشت، نزاع و عناد در بین جانبین واقع گردیده و او پسر سعدالدّین خان را از راه صداقت و ترک لحاظ، چنانچه آنفاً رقم شد، در کابل فرستاده هوای عداوت ایشان تیره‌تر و مکدر گشت؛ و یکی از دیگری سعایتها و شکایتها کرده، تا که محمدسرور خان چنانچه بیاید، مأمور حکومت هرات و سعدالدّین خان طلب کابل شد. و هم رجوع امر

جور نوراحمدخان پسرش، در اجلاس متفرقه گردیده، ملامت و ملزم آمد و املاک هر دو تن مغول مسترد شده احیای حق و اماتهٔ باطل به روی روز آمد.

صدور قتل و خطا و راجع شدن آن به شرع مطّهر

و هم در خلال احوال مسطور، محمدغیاث نامی از پیادگان نظام مقیمی گیزاب، با یارمحمد نام سپاهی، شب در فالیز خود که خرس آن را خراب و ضایع می‌کرد، به عزم حراست فالیز و ممانعت خرس شده و دین‌محمد برادر یارمحمد نیز با ایشان همراه و انباز گشت. و یارمحمد از ایشان جدا شده بر زرع جواری رفته کمین حراست گزید، و پاسی از شب گذشته، جانب فالیز گام زن آمد و محمدغیاث سیاهی او را دیده، آواز کیستی بر کشید و او به مضمون این که:

قضا شخصی است پنج انگشت دارد — چـــو خواهد از کسی کامی بر آرد
دو بر چشمش نهد دو نیز بر گـوش — یکی بر لب نهد گوید که خاموش

آواز او را نشنیده، پاسخ منم یا از خودم نداده، محمدغیاث تصور خرس کرده، هدف گلولهٔ تفنگ ساخت و به خاک هلاکش انداخته و در پایان کار رجوع فیصل و قطع مرافعهٔ آن به محکمهٔ شرعیه شده، اجرای امر قتل خطا از قوه به فعل آمد.

عزم بست مالیات حجرستان از املاک هزاره

و هم در این ایام، از عریضه و استدعای قوم ملاخیل کوچی، که ملک جلگاه حجرستان هزاره را چنانچه گذشت به توسط قاضی عبدالشکور خان متصرف شده بودند و استدعای بست مالیات آن را کردند، در روز بیست‌وهفتم رجب، آقا میرخان حاکم آنجا طلب کابل شد که از او معلومات حاصل کرده، بر طبق واقع و وجه صحیح، مالیات آن معین گردد. گویا از این روز به بعد قوم مذکور مالک ملک حجرستان شدند.

و از دیگر سوی در خلال احوالی‌که رقم شد، اورله‌بای نامی از قوم ترکمان، قرار اشتهاری که در باب مراجعت فراریان داخله در خارجه چنانچه گذشت انتشار یافته بود، بیست و یک خانوار را از ماوراءالنهر به اندرز و موعظت رجعت و در

ریگزار این‌سوی نهر جیحون اقامت داد؛ و معروض داشت. و حضرت والا در روز بیست‌وهشتم رجب، محمدصدیق خان حاکم تاشقرغان را فرمان کرد که: «یک رأس اسپ سه‌صد روپیه‌گی، از جانب دولت به نام موهبت به او عطا کند.» و هم در این روز، چهارصد روپیه وظیفهٔ سالانه و مستمرهٔ میر هدایت‌الله بیگ تاشقرغانی، به نام سیدعلی بیگ پسر او برحال شد.

مراجعت پسر سلطان مراد خان

و هم در خلال واقعات مسطوره، میر محمدقاسم خان پسر میر سلطان مراد خان، که فرار ماوراءالنهر بود و عیال و اطفال پدرش در کابل روز اقامت غربت به سر می‌بردند، قرار اشتهاری که انتشار پذیرفته بود، از ماوراءالنهر در تالقان بازگشته، چنانچه گذشت طلب کابل شده و میرزا فتح‌محمد خان دفتری که از تغییر میرزا کریم‌داد خان مأمور شده بود، زاد و راحلهٔ راه از دولت داده با اهل و عیالش گسیل کابل نموده در روز بیست‌ونهم رجب منشور مجرایی مخارج عرض راه او صدور یافت.

و هم در این روز، در ماهی هشتاد روپیه، برتنخواه سرهنگ محمود خان که از سالها روز صداقت به خدمت حراست سرحد هرات به سر برده و در این هنگام با جنرال غوث‌الدین خان و دابس انگلیس، چنانچه گذشت، در نصب علایم فاصلهٔ سرحدیه طریق اخلاص سپرده بود، افزون شده، اصل و اضافهٔ آن در ماهی دوصد روپیه به شمار آمد.

و هم در این ایام، پسری در خانهٔ میرزا غلام‌حیدر خان، مهتمم پست‌خانهٔ اسلامیهٔ پشاور متولد شده، پدرش به ذریعهٔ عریضه استدعای نام نهادن او را از حضور والا کرد. و حضرت والا در روز سلخ رجب نام او را غلام‌عمر گذاشته دوصد روپیه عطا فرموده، پدرش را خرسند ساخت.

اجازت مراجعت یافتن مشکو خان و غیره فراریان

و هم در این هنگام، مشکو خان، پسر سرورخان قوم نوخانی، که فرار هند بود و سابقاً چنانچه گذشت به ذریعهٔ عریضه استدعای مراجعت در کابل [او] پذیرفته

نگشت، دوباره عریضه‌نگار آمده، با بیست و نه نفر دیگر از فراریان که در پشاور بودند، عهدنامه ارسال داشته اجازت مراجعت حاصل کرده، چنانچه بیاید همگنان با دل آزاد و خاطر شاد به موطن اصلی خود بازگشته، مورد تفقدات شاهانه شدند.

وقایع ماه شعبان سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دوی هجری

از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، از عریضه و استدعای سیدحسن نام قادری از سادات بغداد، که در عهد ضیاءالملّة والدّین چنانچه گذشت، محمداسمعیل خان سفیر شرحی از کرامات و خارق عادات او معروض داشته، استدعای آمدنش را در کابل نموده پذیرفته نیامد و در شالکوت بلوچستان اقامت گزیده، در این وقت باز عرض‌پرداز شد و اجازت آمدن کابل خواسته حضرت والا در روز یکشنبه ششم شعبان، محمداسمعیل خان سفیر را ارقام فرمود که: «هفت هزار روپیهٔ کلّه‌دار به نام زاد و توشهٔ راه از طرف دولت به او داده، با اهل و عیالش گسیل کابل نماید که إن‌شاءَالله تعالی آمدن او در کابل به موقعش رقم خواهد شد

تعیین وفد انگلیس برای تجدید معاهده

و هم در خلال این حال، از خواهش ویسرای کشور هند و رضا و اجازت حضرت والا، مستر لوئیس دبیودین انگلیس و فارن سکرتر هند و مستر دابس، که از نصب علایم بروج فاصلهٔ خاک هرات و روس فارغ گردیده، چنانچه گذشت در کابل آمده و در هند رفته بود، و چهارنفر دیگر از انگلیسان و دوصد و شصت تن خدمهٔ سواره و پیاده، معین و مأمور تجدید عهد و مذاکرهٔ اتحاد و تشیید مبانی وداد شده، از مکتوب ویسرای حضرت والا میرزا محمدحسن خان، برادر میرزا محمدحسین خان کوتوال کابل را به میزبانی مأمور دکه فرموده، جنرال غلام‌حسین خان، سابق حاکم غزنین را که در جلال‌آباد اقامت خدمت داشت، فرمان کرد که برگد

زبردست‌خان را با دوصد سواره و دوصد پیادهٔ نظام مهیا و آمادهٔ پذیرایی وفد دولت انگلیس نماید که در روز یازدهم رمضان قرار نوشتهٔ ویسرای وارد پشاور شده، در روز شانزدهم آن وارد کوتل لندی‌خانه می‌شود، مراسم پذیره به جای آورده که إن‌شاءالله ورود این وفد در خاک افغانستان، در محلش رقم خواهد شد.

بر حال شدن وظیفهٔ ورثهٔ عبدالعزیز مرحوم

و مقارن این حال، در روز هفتم شعبان، یک پیکان زمین مزروعی، واقع قلعهٔ قل‌محمد نهرشاهی بلخ و دو شبانه روز حصهٔ آب و مزرع موقوفهٔ ورثهٔ شاه سید عبدالعزیز مرحوم پسر سیدمیرا جان مغفور، که سردار عبدالله خان حکمران ترکستان قرار دیگر املاک موقوفهٔ مملکت افغانستان ضبط دیوان سلطنت نموده بود، از عریضهٔ قاری محمداکبر و محمداعظم و محمدحسین نامان، قرار رقمی که ضیاءالملّة والدّین داده بود، به نام هرسه تن عارضین برحال و سردار عبدالله خان را فرمان شد که مزاحم ایشان نشود.

سرقت از خزانهٔ پشت‌رود

و هم در این هنگام، چهارده هزار روپیه را از خزانهٔ بولک لک روپیه‌گی تعلق یارمحمد خان تحصیل‌دار، که از مالیات دیوانی پشت‌رود عاید و واصل گردیده بود، دزد ربوده، نیز در شبی دوازده صندوق فشنگ با مقداری باروت از قورخانهٔ بالاحصار کابل دزدان به سرقت بردند. و حضرت والا در روز هشتم شعبان، محمدرحیم خان کروخیل قوم سعدوی دزد را که عفو تقصیر نموده چنانچه گذشت، از هند اجازت آمدن در افغانستان داده و مأمور حفاظت راه کابل و جلال‌آباد نموده بود، رقم کرد که: «این دزدان غیر از مردم کروخیل و هودخیل دیگری نمی‌باشد، اگر تجسس و تفحص کرده، دزد فشنگ را به دست آرد، ده هزار روپیه به نام انعام از دولت خواهد یافت.» امّا دزد به دست نیامده مکشوف نه افتاد.

شرح حال خدایداد خوازک و ملک هزاره

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، خدایداد خوازک، از قوم سلیمان‌خیل، که با چهل خانوار از قوم خود چنانچه گذشت، فرمان تملک املاک هزارهٔ قلندر جاغوری را حاصل کرده، پا نهاد ناهور از توابع غزنین شد، دست تاراج به مال و منال و زراعت مردم هزاره کشوده، خسارت و زیان بسیار به اهالی آنجا رسانید و خواست که از راه مالستان مرحله‌پیمای علاقهٔ قلندر شود. مردم آنجا از غارت و تاراج ناهور شنیده، سد راه عبور او آمدند. و او جرأت دخالت در مالستان نتوانسته، از راه ناوهٔ قلعهٔ نای هزارهٔ چهاردستهٔ غزنین، داخل علاقهٔ لومان هزارهٔ جاغوری گردیده، دست غارت از آستین شرارت برآورد و از آنجا تا پل‌جنگلی و مسکهٔ سفلی، واقع متصل علاقهٔ قلندر را که سه منزل مسافت است بتاخت. و از گاو و خر و زراعت و گوسپند و بز هرچه دید، با خود برداشته صرف نظر نکرد و زراعات[را] تلف و علف دواب و مواشی خود و چارپایان منهوبهٔ هزارگان نمود و چند تن را از دم شمشیر جراحت رسانید؛ و مردم هزارهٔ جاغوری که از بازپرس دولت و حکومت مأیوس بودند، دست به امتناع نتوانست کشوده، با عیال و اطفال خود پناهندهٔ جبال شدند. و خدایداد به تحریک و استظهار خنجر نام چتراری، از غلام‌بچه‌گان حضور و عین‌الدین‌خان غلام‌بچه، که با خدایداد مأمور ملک دادن بودند، انواع جور و ستم از قوه به فعل آوردند. و هم املاک مردم هزاره را بدون امر و احکام پادشاهی از موضع پل‌جنگلی که مردمش بغی نورزیده، در وقت تمرد و طغیان هزارهٔ یاغیستان خدمات شایسته به دولت کرده تصدیق‌نامه‌ها به دست داشتند، تا منتهای علاقهٔ قلندر که قرب پانزده هزار خانه هزاره به شمار می‌آمد، به اتفاق مهاجرین قوم کاکر به تغلب متصرف شده، از خنجر و عین‌الدین تکت تملک حاصل کردند و مردم هزاره که از خوف در کوه پناه گزیده بودند، به تسلیت و دلجویی دادن دادمحمد خان پیش خدمت، که او نیز از جانب دولت با خنجر و عین‌الدین مأمور بود، از جبال فرود آمده، متوهمانه در سقناقهای خود در آمدند. و از این دستبرد و غارت و تاراج و تصرف اراضی نمودن خدایداد خوازک و مردم کاکر، جنرال شیرمحمد خان اندری، مقیم مقر و جلندرخان حاکم و ملاّ عبدالرحیم خان قاضی جاغوری و سلطان‌محمد خان حاکم ارزگان و ملاّ شریف‌الله

مهندس و ملاّ عبدالرحمن مساح، که هردو تن جهت پیمایش املاک مردم هزاره، که هر واحدی از افغانان را از سه الی چهار و نیم جریب زمین اعلی و اوسط و ادنی قرار دستورالعمل پادشاهی بدهند و غیره مأمورین دولت، با آن که همه افغان بودند، به حضور والا و سردار نصرالله خان معروض داشتند. و در روز دهم شعبان محمداکبر خان بارکزایی و شمس‌الدین‌خان قوم صافی و ملاّ عبدالله خان از کابل مأمور حصول معلومات از جور و تعدی افغانان و محرومی و مظلومی هزارگان شدند و ایشان نیز بر طبق نگارش آنان به پایهٔ سریر امارت نگاشته چنانچه بیاید، چندتن از رؤسای مردم هزاره طلب کابل شده، از جمله اسمعیل بابه فوتیده دیگران خلعت و تسلیت یافته مراجعت کردند. و از جانب دولت قرار داده شد که املاک پل‌جنگلی و ترکانک و اولوم‌لالا و علی‌داد و گزک و تنهاچوب و ارغنداب قوم مسکه، که رعیت مالیه‌ده و خادم و مطیع دولت بوده، و افغانان بدون حکم پادشاهی، به تغلب آنها را متصرف شده‌اند، واگذار گردیده، در بین جانبین و در دست مأمورین دولت باشند تا که پس از سررشتهٔ کافیه، به مردم هزاره مسترد گردیده، فعلاً موجب نزاع و مناقشت نشوند. و در پایان کار خدابخش نایب و قنبرعلی اخیار، از رؤسای هزارهٔ قوم مسکه در کابل آمده، فرمان استرداد املاک مذکورهٔ خود را به امضای حضرت والا حاصل کرده، عبدالکریم خان پسر قاضی سعدالدّین خان که حاکم کلان هزاره و افغان بود، حکم و فرمان پادشاهی را وقع ننهاده، آنها را به هزاره نداد و هزاره‌ها فرار شده در شالکوت رفته، ملازمت نظام انگلیس اختیار کردند؛ و هم در مشهد رفته از تبعهٔ دولت ایران در شمار آمدند که إن‌شاءالله جابه‌جا مفصلاً ثبت و رقم خواهد شد.

فسق ورزیدن و به یاسا رسیدن دهباشی یارمحمد

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، دهباشی یارمحمد، که به مشرفی قریهٔ ضبطی سهیل‌آباد قندهار از طرف حکومت اقامت و قرار داشت، دل به جمال ماه مثال مسمات بی‌بی نور، دختر فتح‌محمد نام فوفل‌زایی، که در قید حبالهٔ ازدواج شوهر خود بود باخته، از راه هواجس نفسانی و وساوس شیطانی، به دسایسی که عادت و پیشهٔ فساق است، او را به خود رام کرده نا آرام ساخت و به تعلیم و تلقین، با

شوهرش در نزاع و مناقشه و بداخلاقی انداخت. چنانچه هر دو تن زن و شوهر از کج‌سلوکی و ترش‌رویی و زشت‌خویی زن، شب و روز خود را به تلخی به سر همی‌بردند تا که دهباشی زوجهٔ خود را به زبان اغوا به دعوت آن زن در خانهٔ خود القا کرده، او را به بهانهٔ نذر بی‌بی خوردن، که رسم زنان است، به خانهٔ خود در آورده، دهباشی یارمحمد، که در کمین وصل او بود و روز مفاسقت به سر می‌برد، او را تسلیت داد که ترا در خانهٔ قاضی برده، بعد از بدگذرانی شوهر خود عرض بکن و او خرسند شده با او راه خانهٔ قاضی برگرفت و از خانه و نزد زوجهٔ خود، به بهانهٔ خانهٔ قاضی، او را کشیده در سهیل‌آباد برد و از وصلش اقصی‌المرام کامیاب گشت. و با او شب و روز مخالطت به سربردن اختیار کرده، مشغول و مواظب مفاسقت همی آمد تا که مسماة بخت بی‌بی، خالهٔ آن زن، نزد حکمران قندهار عرض کرده، ابراز اسرار کار نمود و حاکم دهباشی یارمحمد را احضار فرموده چون از فعل ناهنجار خود و استار زن انکار نمود، محبوس شد. و آنگاه که دغل و عملش از حبس و قید مکشوف و سمر و مشتهر گردید، محمدرحیم و میرافضل نامان، از سپاهیان تحت امر خود او، به تعلیم و القای دهباشی خویش، راه معاونت سپاهیانه پیش گرفته، آن زن را به امر دهباشی از سهیل‌آباد در شب کشیده، داخل بست خرقهٔ متبرکه نمودند. و کسان شوهر او آگاه گشته از بست خرقه‌اش برآورده نزد حاکم بردند. و نزد حاکم قراری که نگار یافت، ماجرا سراپا اظهار کرد. بعد حاکم از محمدرحیم و میرافضل سپاهی جویا شده، ایشان گفتند که دهباشی چند روز قبل خانه‌ای در سهیل‌آباد جسته و این زن را در آن خانه آورده می‌گفت زوجهٔ من است و حکمران قندهار ماجرا معروض داشته، در روز هفدهم شعبان حکم والا اصدار یافت که: «دهباشی را به دار سیاست کشیده و بی‌جان ساخته، زن را تسلیم شوهر و قومش کند.»

فرار کردن مرادعلی خان جام و مهاجرین بلوچیه

و در خلال این حال، میر مرادعلی خان جام، از رؤسای قوم بلوچ لس‌بیله، که در عهد ضیاءالملّة والدّین مرحوم، از راه هجرت در افغانستان آمده و به سالی دوازده هزار روپیه تنخواه سرافراز و مأمور اقامت جلال‌آباد شده و از حضور آن مرحوم

استدعای تبدیل مکان و اقامت قندهار چنانچه گذشت کرده، از دولت در ارغستان منزل و مقام و مزرع و مرتع یافته، تا این هنگام در آنجا روز اعزاز و احترام به سر می‌برد، با قرب سه‌صد تن از مهاجرین بلوچیه، که از غدر و خیانت و آزار و اذیت مأمورین دولت رنجه‌خاطر شده بودند، روی از سعادت برتافته، جانب خاک مقبوضه و مستعمرهٔ دولت انگلیس شتافتند. و ملاّ مبین، مفتی محکمهٔ شرعیهٔ ارغستان، از فراریدن او برنگاشت که: «کارکنان دولت و سرپرست و سرکردگان مهاجرین، با هم در ساخته، کسی که ده نفر با خود داشته، صد نفر به امضا و مهر خود سیاهه داده، کارداران خسران‌منشان زیان‌کنشان، قرار همان سیاهه مزرعه و تقاوی و بذر و جیرهٔ صد نفر را به کدخدای همان ده نفر داده، حصه و بهرهٔ نود نفر را در بین خود قسمت کرده‌اند. و از این رو هفتاد و پنج الی نود و شش لک روپیه نقد از خزانهٔ قندهار به نام مهاجر گرفته، در بین سرپرست مهاجرین و مأمورین دولت و کدخدایان مهاجر قسمت شده است. و با این هم رعیت توابع قندهار و هم مهاجرین فرار کرده‌اند.» و چون فتح‌الله خان ممیّز و مفتّش خسارات مهاجر، که به دولت وارد آورده بودند، طلب کابل شده چنانچه گذشت طوامیر خیانات سرپرست مهاجر را با خود آورده بود، حضرت والا در پاسخ او رقم فرمود که: «خسارت و خیانتی که از طومارهای او به روی روز آمده مکشوف گردد، حکم حصول و بازپرس صادر خواهد گشت.» و چون مزارع و مراتع مردم هزاره، باریع و دخل آنها، به مهاجرین و ناقلین داده شده و روز وسعت معاش خود را از حاصلات املاک متفرقهٔ خویش به سر برده، و زمین هم از حد زیاده گرفته و نود و شش لک روپیهٔ دولت را سرپرست مهاجرین و ناقلین و کدخدایان آنها و عمّال دیوان تقسیم گردیده و هم اراضی و عقار قرب چهارصد هزار خانوار هزاره را به پنج هزار و هفتاد و شش نفر ناقلین و مهاجرین افغان، قرار عریضهٔ قاضی عبدالشکور خان که از پیش گذشت داده بودند، به لحاظ این‌که املاک و مزارع زیاد به شمار آمده، پس به مردم هزاره داده می‌شود، کارکنان دولت کتمان این امر را نموده، از تعصب بازپرس، حق ضایع شده دولت را مکشوف نداشته، هزاره را نیز از مملکت افغانستان و مواطن و مساکن خود ایشان یاوه و فرار ساختند.

اجرای حوالهٔ تنخواه که از سبب جدول معطّل شده بود

و هم چون حضرت والا در ابتدای این سال امر فرموده بود که عموم مشاهره‌خواران و تنخواه‌داران خوان احسان دولت را از لشکری و کشوری داخل جدول نموده، تمامت دفاتر تشخیص ولایات را در کابل ارسال دارند تا از ملاحظهٔ حضور گزارش یافته، اشخاص برحال و ملغی، معین و با خامهٔ خاص امضا فرموده شود و تا این ایام، از همهٔ ولایات تشخیصات در کابل رسیده، الا از قندهار که هنوز واصل نگردیده و حواله تنخواه مردم کشوری معطل گردیده بود، در روز بیست‌وهشتم شعبان حکمران و دفتریان کابل و قندهار و غیره را ارقام رفت که: «عرصهٔ هفت ماه از سال گذشته و تنخواه مأمورین خدمت که بیرون از همین ممر کشت و زراعت و حرفت و صناعتی برای معیشت خود ندارند و دچار عسّرت و مضیقت مؤنت آمده، یومیه عرض و استدعای اجرای حوالهٔ تنخواه خود را می‌نمایند و حواله دادن آن به واسطهٔ ناتمامی جدول معطل گشته دیگر کیفیتی نبود، پس بایست حوالهٔ تنخواه را قرار سابق در محل اجرا آرند و پس از رسیدن تشخیص قندهار و داخل جدول شدن آن، در سال آینده بدون صدور فرمان به کسی تنخواه ندهند تا جدول ملاحظه و حکم فرموده شود.» و پس از اتمام جدول و گزارش آن از مطالعهٔ ساطعهٔ والا، یک تن از تمام مردم کشوری و لشکری لغو نگردیده، همه برحال و بلکه افزونتر داخل مأموریت و خدمت دولت گشت.

تعیین تنخواه برای پسران عبدالکریم خان

و هم در روز مذکور ماه شعبان، اهل و عیال و اطفال عبدالکریم خان پسر قاضی سعدالدّین خان حکمران هرات، که خودش به حکومت جلال‌آباد قیام داشت، از هرات در کابل آمده و راه جلال‌آباد برگرفته، یکهزار روپیه به نام توشهٔ راه به ایشان از دولت مرحمت و موهبت شده، در ماهی پنجاه روپیه برای حافظ عبدالرحیم و سی روپیه برای محمدعظیم پسران عبدالکریم خان تنخواه معین گشت. و در پایان کار، این حافظ عبدالرحیم که شیطان در حفظ قرآن نمودنش دخالت کرده، با چند تن که سوء قصد نسبت به ذات شاهانهٔ امیر امان‌الله خان غازی نموده عزم قتل او را جزم کردند، شریک و انباز آمده، از ضرب گلولهٔ تفنگ که بر رانش رسید،

پدرود جهان کرد که إن‌شاءَالله وقایع‌نگار این پادشاه حالت آن جماعت را مفصل ثبت و ضبط تاریخ خواهد کرد.

شرح عسرت و پریشانی گل‌محمد

و مقارن این‌حال، گل‌محمد خان پسر تاج‌محمد خان ولد سردار زکریا خان ابن سردار سلطان‌محمد خان، که از عریضه و استدعا و عهدنامه فرستادن خود چنانچه گذشت اجازت مراجعت از هند در افغانستان یافته بود، از عدم زاد و توشهٔ راه توان حرکت در خود ندیده، به ذریعهٔ عریضه استدعای مرحمت از حضور والا کرده، در روز بیست‌وهشتم مزبور ماه شعبان، محمداسمعیل خان سفیر را ارقام رفت که تهیهٔ زاد و راحلهٔ راه او و عیال و اطفالش راه کرده گسیل کابل نماید و او چنانچه بیاید پس از وصول در کابل، مورد الطاف شاهانه آمده، در پایان کار پسرش فیض‌محمد خان به منصب جلیل وزارت معارف رسید.

مورد الطاف شاهانه شدن ناقلین سیستانی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، میرجعفرخان و غلام‌حیدر خان و غلام‌حسن خان پسران او و کدخدا علی‌اصغرخان و جان‌محمد خان و رضاقلی خان پسران و کدخدا علی خان برادر او، از اهالی سیستان، روی از دولت ایران برتافته، با عیال و اطفال و منسوبان خود چنانچه گذشت در چخانسور آمده، در تحت ظل رأفت این دولت جای‌گزیده طلب کابل شده، و از جمله جعفرخان با هر دو پسر خود و رضاقلی خان پسر کدخدا علی‌اصغر خان شرفیاب حضور گردیده، در روز بیست‌وهشتم مذکور ماه شعبان یکهزار و پنجصد روپیه به ایشان مرحمت و موهبت گردیده، پس از چندی چنانچه بیاید، تنخواه نیز برای ایشان معین گشت و اراضی و مزارع قلعهٔ میر واقع چخانسور به ایشان عطا شد.

قتل مستر فلیشر انگلیس

و از دیگر سوی، مستر فلیشر انگلیس، خادم این دولت، در شب بیست‌وهشتم ماه شعبان که از کابل رخصت رفتن در هند یافته به بدرقگی سواران نظام و عبدالکریم خان رساله‌دار راه جلال‌آباد و پشاور برگرفته و وارد منزل دکه شده بود، رساله‌دار مذکور را نزد خود خواسته و او خواهش او را خلاف قاعده دانسته نزد او حاضر نشد و فلیشر در خیمهٔ خود شده، رساله‌دار را به اجبار نزد خویش احضار فرمود و سقط و دشنام پیر و مذهب و زن و پدر و مادر داده و بدان اکتفا ننموده، به ضرب چوب بخست و بامدادان با هم راه لندی‌کوتل برگرفته و رساله‌دار که از طرف دولت مأمور حراست و بدرقگی او بود، با دل خشمگین و خاطرحزین به همان روش نظامی با او مرحله‌پیما گشت و در موضع زیارت، واقع قرب بیله رسیده مستر فلیشر بیضه‌های مرغ را که پخته و در نزد او بود بخواست و گفت: هیچ خدمت مرا نکردی، من از شما ناراضی و نامشکورم، و اندک اندک از این سخنان گله‌آمیز با یکدیگر گفته به مضمون «یجرالکلام الی‌الکلام» شکوه منجر به دشنام آمد و فلیشر بی‌محابا سقط پیر و مذهب به رساله‌دار گفته، او از دردی که از اخفاف و تحقیر شب خود در دل داشت، از شنیدن دشنام پیر و مذهب در غضب شده، گریبان صبر و طاقت بدرید و زبان به دشنام کشوده، هر دو تن دست به تفنگچه بردند و قصد قتل همدیگر نموده، رساله‌دار سبقت ورزیده از ضرب گلولهٔ تفنگچه او را از زبرزین بر زمین انداخت و در حالت مجروح و مطروح‌شدنش دیگر باره گلوله حوالهٔ او کرده هلاک ساخت و سواران نظام رساله‌دار [را] در تحت حراست به دکه رسانیده و تسلیم سرهنگ محمدحسین خان کرده او با سواران در مقتل شد و مستر فلیشر را بر چارپایه نهاده جانب دکه حمل و نقل داد و رساله‌دار را با سواران حبس فرموده، پلتیکل اجنت درهٔ خیبر دو بار کس فرستاده نعش او را خواستار شد و او تغافل ورزیده نداد تا که وی به هدایت و ارشاد کمشنر پشاور مکتوب نزد محمدحسین خان فرستاده، بعد او نعش را در تابوت چوبین گذاشته به ذریعهٔ تخت روان با عده‌ای از خدمهٔ این دولت حمل و نقل داده، در لندی‌کوتل به انگلیسان سپرد.

وقایع ماه رمضان سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دوی هجری

و پس از سپردن نعش او به انگلیسان در روز چهارشنبه غرهٔ رمضان ماجرا معروض داشته چنانچه عنقریب رقم می‌شود، حضرت والا حکم به قتل قصاص رساله‌دار کرد.

مبلغ بهای یاقوت و سنگ لاجورد

و مقارن این‌حال محمدشریف خان ایل‌بیگی، مأمور فروش سنگ لاجورد و یاقوت در بخارا، سی و هفت هزار و پنجصد سم از کاغذ منات که یک لک و دوازده هزار روپیهٔ کابلی در شمار می‌آمد، با هزار دانه طلای بخارایی، که هر واحدی از آن در این وقت به نوزده روپیهٔ کابلی در معاملات محسوب بود، که نوزده هزار روپیه در حساب آید، از بهای سنگ لاجورد و یاقوت که تعیین قیمت آن در آنجا از پیش گذشت ارسال مزارشریف نموده، و حضرت والا از عریضهٔ حکمران ترکستان در روز پنجم رمضان ارقام فرمود که همه را ارسال کابل نماید.

و مقارن این حال، عریضهٔ سرهنگ محمدحسین خان در باب قتل مستر فلیشر و حبس عبدالکریم خان رساله‌دار قاتل او که وعدهٔ ذکرش آنفاً داده آمد، به حضور والا رسیده، در روز ششم رمضان جنرال غلام‌حسین خان مقیم جلال‌آباد را ارقام رفت که: «چون مستر فلیشر به عبدالکریم خان امانت سپرده شده بود که او را مأمون و مصئون و به سلامت از سرحد عبور دهد، اگر چه از سبب دشنام پیر و مذهب مرتکب قتل او شده است، چون خیانت نموده او را در مقتل فلیشر، هدف و آماج گلولهٔ تفنگ نماید که دیگری مباشر چنین خیانت نسبت به دولت نشود.» و او به تعمیل امر والا پرداخته او را در موضع قتل فلیشر آماج گلوله‌های جان ستان ساخت و غلام سرور و سردار خان و آقاجان و محمدشاه و محمدافضل نامان سپاهیان بدرقه و تحت امر او را به حبس شدید و غل جامعه گسیل کابل فرمود.

ترفیع منصب یافتن کرنیل عبدالغفارخان

و مقارن این‌حال در روز دهم رمضان، کرنیل عبدالغفار خان پسر سردار شادمحمد خان مرحوم، که در اوایل جلوس میامن مأنوس چنانچه گذشت، از منصب اجیدن به منصب کرنیلی ترفیع یافته از کابل مأمور حکومت قندهار شده خدمات شایسته به تقدیم رسانیده بود، به منصب برگد ترفیع و توقیع این منصب جلیل به نامش شرف صدور یافت.

و در روز یازدهم رمضان وفد دولت انگلیس که برای تجدید معاهده و مذاکرهٔ دوستانه چنانچه گذشت تعیین شده بود، حسب وعدهٔ ویسرای کشور هند وارد پشاور شده، مقارن این‌حال رقیمهٔ مورخهٔ پنجم ماه نومبر سنهٔ ۱۹۰۴ میلادی مطابق بیست‌وششم شعبان این سال ویسرای کشور هند در کابل رسیده، از مطالعهٔ ساطعهٔ والا شرف گزارش یافت و نوشته بود که: «الآن تلگرافی از طرف سکرتر آف اسپیت هند حضرت ملک معظم رسیده که لارد کرزن به تاریخ نهم ماه دسمبر سنهٔ ۱۹۰۴ میلادی مطابق غرهٔ شوال سنهٔ ۱۳۲۲ هجری وارد بمبئی خواهد شد و از آنجا فوراً راه کلکته خواهند برداشت؛ و لارد مذکور امید می‌کند که فرزند آن مهربان قراری که مقرر فرموده‌اند عرصهٔ یک هفته پس از تاریخ مذکور روانه هند خواهند شد تا در اخیر ماه دسمبر وارد کلکته شده در اول ماه جنوری در آنجا حضور داشته باشند، زیرا لارد موصوف انتظار دارند که به کمال خرسندی پذیرایی و مهمانداری‌شان را به طوری که لایق این موقع فرخنده باشد به تقدیم رسانند.»

مأمور هند شدن سردار عنایت‌الله خان

و حضرت والا که پس از مکاتبات و مفاوضات با دولت انگلیس که ذات شاهانهٔ‌شان را برای تجدید عهدنامه خواستار تشریف‌فرمای هند شدن آمده و ایشان به رفتن خویش عذرآورده، مهین فرزند خود شهزاده عنایت‌الله خان را وعدهٔ فرستادن داده و قرار نهاده بود که پس از ورود وفد متعاهد آن دولت در کابل، او را نهضت‌فرمای هند نماید. چنانچه ویسرای پس از معین و مأمور کابل شدن وفد دولت متبوعهٔ خود بدان اشارت کرد که گویا این تعیین شدن وفدین در یک زمان

به مملکتین باطناً گروگان قبل از انعقاد تجدید معاهدهٔ دولتی بود، باری حضرت والا از این مکتوب او چنانچه بیاید به تعیین همسفران شهزاده از رؤسای قومی و اعیان ملی و تهیهٔ سامان سفر او پرداخت.

مذاکرهٔ فارن سکرتر با محمداسمعیل خان در باب قتل مستر فلیشر

و از دیگر سوی در خلال این حال، فارن سکرتر کشور هند در باب قتل مستر فلیشر از دست عبدالکریم خان رساله‌دار که گذشت، راه تذکار برگرفته با محمداسمعیل خان سفیر این دولت طرح مذاکره انداخت و سخنان چند بر وفق مرام خود و الزام دولت افغانستان بر زبان رانده، او که از طرف دولت خودسرانه مجاز نبود که پاسخ دهد، عذر عدم اطلاع خویش را از قتل او پیش آورد و میجر جی روس کیپل پلتیکل اجنت درهٔ خیبر، با فارن سکرتر به حضور والا نگاشته جویای جواب اسباب قتل او شدند. و حضرت والا در روز چهاردهم رمضان به محمداسمعیل خان سفیر رقم فرمود که: «در پاسخ آن دو تن بگوید که چون امر مذکور از امور داخلهٔ خاک افغانستان بوده و در داخل افغانستان دوست و دشمن حق سوال چنین واقعات را ندارند، زیرا اگر این امر جاری شود از تبعهٔ دولت ایران و مردم اوزبک تبعهٔ امیر بخارا و اهالی هند از تبعهٔ دولت انگلیس، هزاران بل لک‌ها نفر در افغانستان نوکر و رعیت و ساکن‌اند و در افغانستان به واسطهٔ لجاجت و سلحشوری اقوام و قبایل مسکونهٔ آن که از کسی باک و هراس ندارند در روزی نخواهد بود که ده و بیست نفر در بین خودشان به قتل و جرح نرسد و از این‌گونه کشتار صدها به روی کار آمده، چنانچه اکنون که اندک پانهاد دایرهٔ تهذیب اخلاق آمده‌اند نیز وقعهٔ قتل مستر فلیشر روی داد. پس اگر چنین سوال‌ها با خارجی‌ها در میان آید، روز پادشاه افغانستان در جواب آنها به شام خواهد رسید. باری دولت افغانستان نمی‌تواند که چنین امور را که در اصول و اساس بند و بست خود با دول خارجه در میان نداشته باشد، از آنها سوال نماید یا جواب بگوید. از این جاست که در اجوبهٔ کسی پرداخته نتوانسته اگر واقعه‌ای روی دهد باید به من که سفیر و خادم دولت افغانستانم آگهی داده شود.» و تا این‌جا ارقام فرموده احکام کرد که: «باز هم هر کس از شما حکایتاً بپرسد زبانی بدون تحریر بگویید و اگر مجبور

شوید که مکتوباً جواب بدهید نقل آنچه را رقم فرموده‌ام اجازت دارید که به خط خود بدهید و بر آن این را بیفزایید که حقیقت واقعه از قراریست که دولت افغانستان نهایت آرزو و تمنای آن نمود که خود را دارای اسباب و آلات موجودهٔ عالم کند و ماهرین علوم مروجهٔ امروزهٔ عالم را از اهالی اروپا در تحت نظریات احساسیهٔ خود آورد که به ذریعهٔ آنها در مملکت خود جاری فرماید، چنانچه حضرت ضیاءالملّة والدین مرحوم که در هند تشریف‌فرما شده بود، چند تن از دانایان فنون کارآمد افغانستان را که مکنون ضمیر داشت و می‌خواست که در افغانستان بیاورد، با کارکنان دولت برتانیه اظهار مطلب کرده کامیاب گشت. بعد از خود تبعهٔ آن دولت به ذریعهٔ عرایض و وسایط و وسایل استخدام جسته سالک مسلک خدمت و ملازمت این دولت شدند و فوایدی که مکنون خاطر بود از همهٔ آنان نسبت به افغانستان عاید نگشت. و از جمله مستر پاین انگلیس که چند سال روز خدمت این دولت به سر برد. در روزی نبود که با کشکچیان و پاسداران و کارگران کارخانه، چین خشم برجبین گره نزده ایشان را لت و کوب و رنجه و اذیّت نمی‌کرد، تا جایی که سرکردهٔ کل کار خانه را که خود او نیز در تحت امرش، بود از ضرب چوب چنان بخست که شایان بازپرس شدید آمد و سرکردهٔ ماشین‌خانه به ملاحظهٔ احترام پادشاه خود که او نوکرش بود و به رعایت این‌که دشنام پیر و مذهب نداده بود، متعرض او نشد و هم‌چنین فرنگ مارتین به درجه‌ای جرأت و جسارت نامستحقانه که افسر بالادست خود را به ضرب و لتمه بیازرد و او نیز به همان لحاظ از حقوق خود اغماض نمود و از جسارت جاهلانهٔ متکبرانهٔ او بود که از ملازمت و خدمت این دولت معزول گشت و پس از آن مستر فلیشر تا زمانی که در کارخانه بود، حرکات و جسارات جاهلانه زیاد به روی روز آورده، به همان عادت که در طبیعتش قرار گرفته بود با عبدالکریم خان رساله‌دار حارس و بدرقهٔ خود جسارت جاهلانه ورزیده، بلا استحقاق او را دشنام داده به سیلی و چوب بزد و بدان اکتفا نکرده کرت دوم دشنام پیر و مذهب بر علاوهٔ لت و کوب به او داد. و به کار کنان دولت انگلیس نیک معلوم است که مردم افغانستان تحمل هر زجر و توبیخ را می‌توانند ولیکن در معاملهٔ امور دینیه و مذهبیه نمی‌توانند صبر کنند. چنانچه در راه دین مستر فلیشر او را به جایی رسانید که مرگ خود را بر

زندگی ترجیح داده او را بکشت و خود نزد سرهنگ مقیم و سرحددار دکه اظهار و اقرار به قتل او کرده گفت که: دشنام پیر و مذهب به من داده او را مقتول ساختم. اینک هر چه از طرف پادشاه امر شود، مشوقانه حاضرم. و سرهنگ او را محبوس و ماجرا معروض داشت و از حضور امر قتل او به کشاد دادن تفنگ صادر گردیده، به ذریعهٔ سپاهیان مقیمهٔ آنجا مقتول شد. حالا بایست احساس شود که چه قدر خرابی و بدنامی بار آورد. اول یک نفر منصب‌دار لائق از این دولت کشته گشت، دوم آوازه در عالم بشریت سمر و مشتهر افتاد که در افغانستان بدرقه و حارس مستلر فلیشر او را هلاک ساخت و حال آن که خود او خود را به قتل رسانید و مدعا از این نوشته آن است که در باب چنین امور ذات شاهانهٔ ما تصمیم عزم کرده است که ثانیاً به شما آگهی داده شود.» و آن این بود که به مکاتبهٔ چنین کلمات و عبارات، دولت انگلیس را ساکت نمود و نیز به محمداسمعیل خان نوشت که: «هر کاسب و ماهر فنی را که حتماً به کار داشته باشیم، فهرست آن را به شما خواهیم فرستاد که اگر از دیگر قوم موجود توانستید فهوالمطلوب و اگر در مواقع کلیه ناچار شویم نیز از اهالی اروپا مستخدم نخواهیم خواست، زیرا به یقین پیوست که مردم اروپایی اهالی افغانستان را مثل مردم دیگر ملل پنداشته از شیوه و رویه‌ای که در آنجاها دارند دست نکشیده در این مملکت نیز اقدام در منویات طبیعهٔ خود می‌نمایند. و مردم افغانستان در هیچ موقع و مقام از تهور و طیشی که در نهاد دارند در نمی‌گذرند. پس ناچار شدیم که چنان سررشته بگذاریم که پس از این چنین قضیه‌ای که روی داد به روی روز نیاید و چون از مردم افغانستان گذشته و دست کشیده نمی‌توانیم، از این حاصل که مد نظر داریم تا جایی که ممکن باشد خواهیم گذشت، زیرا از تصور فواید آن که در خیال داشتیم برخلاف پندار ما اضرار بسیار به روی کار آمد و دیگر تا ناچار و دچار اضطرار نشویم و ضرورت از حد نگذرد، از کارگران اروپایی نوکر نخواهم گرفت.

اظهار منویات خود کردن وفد ا نگلیس با سفیر این دولت

و از دیگر سوی مقارن این حال، اهال وفد انگلیس که از راه تجدید معاهده و مواضعهٔ دوستانه از هند راه کابل برگرفته چنانچه گذشت وارد پشاور شده بودند،

قبل از ورود خود در آنجا بعضی خواهشات و پیشنهادات خود را با محمداسمعیل خان سفیر این دولت اظهارکرده در محل ابراز آوردند که شاید او معروض حضور داشته، از جوابی که برای او صدور یابد، معلومات حاصل نمایند و کار بند مستدعیات مکنونهٔ خواطر خویش آیند؛ امّا او وعدهٔ اجرای اظهارات آنها را نداده سخنان چندی که مقرون به صواب می‌دانست در پاسخ آنان گفته، گفتار خود و اظهار آنان را سراپا به حضور والا نگاشته، حضرت والا در روز شانزدهم رمضان به او رقم فرمود که: «خواهشاتی را که آنها کرده‌اند اگر در کابل آمده اظهار و استدعا کنند إن‌شاءَالله جواب با صواب خواهند شنود و ما بی‌جواب مکفی نخواهیم بود و از تقدیم رأی خود که به عذر و لابه پیش کرده عفو تقصیر از آن خواسته‌اید، گاهی چنان نخواهد شد که یکی از خدمهٔ دولت تقدیم رأی خویش به حضور نماید و طریق خیرسگالی پیماید، سرکار ما از او آزرده شود، زیرا رعونت و خودپسندی از کمال حماقت و جهالت است و ذات شاهانهٔ ما از آن عاری و بری است و مصداق آن فرمودهٔ شیخ سعدی:

مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته‌ست پند بر دیوار

چنانچه قیودات سابقهٔ افغانستان را سرکار ما از میان برداشته، جهت آزاد بودن آراء و افکاری که در خیر دولت و ملت و تعمیر بلاد و ترفیه عباد و حصول ثروت و ترقی رعیت و رواج صنعت و حرفت و آبادی مملکت باشد، صندوقهای جداگانه در پهلوی صندوقهای عدالت، که در عهد ضیاءالملّة والدّین مرحوم در هر موضع و معبر مملکت برای عرایض انداختن جوردیدگان ستم‌رسیدگان نهاده آمده است، در تمامت بلدان و امصار گذاشته‌ایم که عقلاء و دانشمندان هر رأی صوابی که داشته باشند، نوشته در آنها بیندازند تا به افکار ایشان کار بند گردیده فواید و نتایج نیک عاید حال دولت و ملت شود. پس وقتی که خواهش و منظور سرکار ما چنین باشد، از نوشته و اظهار رأی شما تا خرسند نشویم آزرده نخواهیم شد و خرسندی خواهیم نمود که امثال شما رای‌های خود را آزادانه معروض بدارند و خود شما نیز در اظهار رأی خویش آزادانه پا پیش نهید و در ذیل این نگارشات شاهانه از استدعای دولت انگلیس تشریف‌فرما شدن شهزاده عنایت‌الله خان را در هند شرحی به او ارقام فرمود و از تعطیل آن به واسطهٔ عدم وصول وفد

آن دولت در کابل آگهی داد و امر کرد که در تنقید و تنقیح امور جد وافی و جهد کافی نماید.

و از دیگر سوی در روز شانزدهم مذکور ماه رمضان، شهزاده حیات‌الله خان دومین فرزند برومند حضرت والا به امضای اهالی شورای خاص و استصواب رأی جهان مطاع والا به خطاب مستطاب نایب‌الحکومت قطغن و بدخشان نامزد شد و آن که از پیش با خامهٔ سهو رقم شده آمده به جز تقدیم تاریخ مأموریت او دیگر علتی ندارد و اگر در این‌جا مطابق تاریخ ثبت و رقم گردد، از قارئین کرام تکرار تذکار آن را که از سهو به روی کار آمده است عفو می‌خواهد و الاّ به همان نوشته تا جایی که ارقام یافته است قناعت ورزند و تاریخ مأموریتش را از این روز بدانند.

تهیّهٔ اسباب سفر و تعیین تبعهٔ رهسپر شهزاده عنایت‌الله خان

و مقارن این‌حال حضرت والا از وصول مکتوب ویسرای کشور هند و استدعای او حرکت شهزاده عنایت‌الله خان را جانب هند که از پیش گذشت و وعدهٔ ذکرش داده آمد روز حرکت او را از کابل جانب هند در اوایل ماه شوال معین فرموده و به ویسرا آگهی داد و به تهیهٔ سامان سفر و تعیین اعداد رجال قومی و اعیان خدمهٔ دولت که با او همرکاب مأمور هند شدند پرداخت. چنانچه از رجال درجهٔ اول ده نفر چون سردار محمدیوسف خان پسر سردار یحیی خان و برگد محمدعلی خان پسر سردار سلطان‌محمد خان و سیدعطا محمدشاه خان خوش‌نویس از سادات فوشنج و علی‌احمد خان پسر خوش‌دل خان لوی‌ناب و قاضی بابا مراد خان از قوم افشار تاشقرغان و غلام‌محمد خان و حاجی ملاّ عبدالرزاق خان اندری و میرزا محمود خان فوفل‌زایی و فیض‌محمد خان قابوچی از قوم تره‌خیل و غلام‌نبی‌خان کمیدان از خدمهٔ دولت و بیست‌وچهار نفر از اشخاص درجه دوم اقوامی چون سید عبدالحق‌خان و حاجی خدایارخان و عبدالقیوم‌خان از قوم درانی و عبدالله‌خان و عطاءالله خان قوم غلزایی و عبدالقادرخان و خواجه‌شاه خان کوهستانی و محمدشریف خان نورزایی و سعیدمحمد بیگ جمشیدی و عبدالرحمن بیگ و عبدالغازی خان اوزبک و تکه خان و طاهرمحمد خان ترکمان و نورمحمد خان و سعادت خان لهوگردی و عبدالرشید خان قوم تاجیک غزنین و محمدعلی‌خان پسر

جنرال شیرمحمدخان قوم اندر و نظام‌الدین‌خان وردک و کلانتر علی‌جان‌خان کابلی و امیرمحمد خان ده‌سبزی و غلام‌حیدرخان پسر محمدافضل‌خان نواسهٔ علی‌عسکر خان چنداولی و میرزا عبدالواسع‌خان قزلباش و حسین‌علی‌خان پسر جنرال بازعلی خان هزارهٔ جاغوری و محمدمحسن بیگ پسر اقبال بیات سه‌پای هزارهٔ دایزنگی را برای هم‌عنانی شهزاده عنایت‌الله خان در این سفر منتخب فرمود و هر یک به لباس مرسوم قومی خودش امر سر و تن آراستن از مال دولت کرد؛ و از سلاح مستعمله‌اش مسلح ساخت و یکصد و چهل و سه نفر از قبیل پیشخدمت و فراش و آبدار و چایدار و خیاط و خانه سامان و قلیان‌بردار و قابوچی و صندوق‌دار و عطار و میوه‌دار و طباخ و کهار محفه‌بردار و سراج و چتربردار و گازر و دلاک معین و مقرر خدمت او فرمود؛ و شش توب برک دایزنگی و شش توب قاقمهٔ آیبکی و شش توب کرک هراتی و شش‌تخته جاجیم ترکستانی و شش‌تخته شالکی هزاره‌گی و شش جلد پوستین غزنوی و شش جلد پوستینچه و شش توب کشمیرهٔ کابلی و شش رأس اسپ قطغنی و شش تخته پوست سنجاب و دو تخته خز مهتابی به نام ارمغان و تحفه و هدیهٔ حضور ویسرای و شش توب بشرویه بجستانی و بیست‌وچهار جلد پوست قره‌گلی و شش‌تخته رضایی‌گل و چکن‌دوزی خورد بره‌گی و شش حلقه انگشتر نگین یاقوت افغانستانی و شش حلقه انگشتر نگین لعل بدخشانی و سه تخته پتوی کابلی و شش توب کشمیرهٔ بهاری کابلی و دو عدد میز و دو عدد شمعدان و دو عدد لمپای تیل سوز و یک قبضه دستهٔ چوب دست و بیست‌وچهار عدد تکمه و دو عدد پیشقاب و دو عدد گیلاس آبخوری همه از لاجورد و دو عدد میز از سنگ خواجه رواش و دو جلد پوست کیمخت و یک تخته پوست خز ظلماتی و شش تخته قالینچهٔ سه زرعی همه از مال و اجناس و اشیای پیداوار افغانستان به نام سوغات و تحفهٔ زوجهٔ او از صندوقخانهٔ خاص برآورد و به نام عطا و موهبت به اعیان و بزرگان کشور هند بدون تعیین اسم، ده توب برک دایزنگی و ده توب قاقمه و ده توب کرک و ده تخته قجری و ده تخته جاجیم و ده تخته شالکی و ده جلد پوستین غزنوی و ده جلد پوستین گلدار کابلی و ده تخته پوست التایی و ده توب کشمیرهٔ کابلی و ده تخته پوست سنجاب و ده تخته خز ظلماتی و بیست تخته پتوی کابلی همه اعلی از مال افغانستان و روس در

حمل سفر شهزاده امر بستن و نقل دادن نمود. و این خطابه را جهت نطق نمودن شهزاده در محفل اجتماعیهٔ دولت انگلیس به حضور ویسرا به لایحهٔ مذهّب و مطلاَ مرتسم فرمود که پس از قرائت تسلیم لارد کرزن نماید.

نقل خطابه و نطق شهزاده عنایت‌الله خان

«جناب‌عظمت و جلالتمآب رفاعت و مناعت‌ایاب، نواب مستطاب معلی القاب دوست محترم محبت‌توأم والا مراتب لارد کرزن صاحب بهادر فرمانفرمای کشور عالیهٔ هند، واضح خاطر محبت مظاهر این‌که حسب‌الامر اعلیحضرت قبلهٔ اعظم سراج‌الملّة والدّین پادشاه خودمختار افغانستان این خطابه را تقدیم نموده اول تشکر به‌جا آورم و اظهار ممنونیت نمایم و این از شیوهٔ یگانگی و مهمان‌نوازی‌های مشفق معظم خواهد بود. دوم چون این آمدن من بعد از درخواست از قبلهٔ معظم بوده و از این درخواست دولت فخیمهٔ برتانیه و این فرستادنم مدعای حضورشان این بوده و می‌باشد که به زبان راست‌بیان اسلامی ما، فرزند به لفظ نور دیده یاد می‌شود و نور دیده اسباب عیش و حیات این جهان مقرر شده، پس من که بدین صفت موصوف و جزیی از اجزای ایشان می‌باشم، خواهد برداشتم آن لفظ خواهش آن مشفق معظم خود را که بر خاص وجود خودشان شده بود که آن عذرشان خالی از خیر نخواهد بود. باز چون الیوم دولت افغانستان از روی هم‌عهدی و غم‌شریکی خود را چنان جزء در شمار دارد که تا مدعی دولت هند او را تمام نکند، قدم ضرر در خاک سلطنت آن کرام گذاشته نمی‌تواند و اسباب دفع ضرر پای غیر بلکه برداشتن آن پا به واسطهٔ آن جمعیت کمیشن به حضور والای‌شان می‌شود که از طرف مشفق معظم مأمور و مقرر این کاراند و پیش از آن که تفصیل آن تهیه و تدارک به حضور معظمی‌ام برسد، ضرور شد که این‌قدر من در این خطابه برای آگاهی دوست و دشمن در میان آورم و آن این می‌باشد که دفع مدعی و حفظ جان خود شخص، اول بسته به تدبیر بعد به شمشیر می‌باشد، حال که از طرفین حرف از راه تدبیر زده شده و می‌شود و راه تدبیر بسته با راه عقل می‌باشد، پس خبر می‌دهم که هر فقره چون از طرفین در میان آورده شود و به قرار حکم عقل رفع‌کننده و بازدارندهٔ مدعی باشد، آن رد نخواهد گردید و یقین که از

هیچ طرف خلاف عقل سخن در میان نخواهد آمد. از این راه دوستان را شاد و دشمنان را دل کباب گردانیده پیش از آن که آن اتحاد و اتفاق ظاهر شود من به قسم نوید از برای دوستان و به عنوان وعید بر دشمنان دولتین اظهار نمودم و باز می‌گویم که هر ملک بر خود در داخل و خارج دشمن خواهد داشت که بعضی در حال به واسطهٔ قوت و غرور خود دشمنی خود را ظاهر نموده می‌توانند و برخی انتظار این را خواهد داشت که در وقت گرفتاری اظهار خصمیت خود را بکنند. فقرهٔ اول آنچه بیان نمودم در باب دشمن ظاهری بود و آنچه برای دشمن باطنی باشد این خواهد بود که الیوم قبلهٔ معظم لباس سلطنت خود را چون در بر نمودند، طرف دولت و ملت را هم‌چنان که از راه دولت و ملت جواب‌ده دشمن ظاهر هند می‌باشد از راه ملت دشمنان باطن هند را خبر می‌دهم که چنان نخواهد بود که در سلطنت هند از سه حصه یک حصه مسلمان نباشد و در حصهٔ اسلامی حق خود را قبله‌ام به قرار اصول اربعهٔ دین‌شان ثابت نکنند. پس هم‌چنان که به همان هم عهدی خود را با دولت عالیهٔ هند محکم داشته، کل اسلام هند را همان حکم زیر این حکم آورده می‌تواند و مخالف دوستی دولت عالیهٔ برتانیه را مخالف خود در شمار می‌آورند و یقین دارم که إن‌شاءَالله از حکم من نخواهند بر آمد؛ و آن که در بعض اخبارها دیده می‌شود که در رفتن و آمدن زیاد مردمان افریدی به حضور قبله‌ام که آن هم از مسلمانان داخل هند می‌باشد و از راه ملتی می‌باشد تارهای خام می‌تنند، از تار خام لباس پخته به دست‌شان نخواهد آمد، بلکه از آن بهتر این خواهد بود که در این نظر نمایند که سالها دولت افغانستان از هندوستان توپ و تفنگ به دست آورده، لکن امروز به چشم سر ملاحظه کنند که سره و اعلای آن در هرات و ترکستان می‌باشد و یا در غیر آن؟ پس در هر طرف که خیال دوست حرکت نموده از برای دفع مدعی بوده و مدعی خود را افغانستان شناخته و می‌شناسد. هرگاه بعضی اوقات واقعه به خلاف واقعهٔ شده آن حکم را دارد که انسان شمشیر در کمر می‌آویزد برای دفع دشمن و آن را بسیار تیز می‌کند می‌شود که در وقتی دست خود را بدون احتیاط بر دم آن می‌رساند و اندک دست او مجروح می‌شود، البته که این دیده شده، این هم ملاحظه شود که در گردن دشمن چه خواهد نمود، از این راه تیغ مدعی دست نبوده بلکه قطع‌کنندهٔ گردن دشمن

می‌باشد. سهو و حرکت دست و بریدن آن تیغ حقیقی نخواهد بود. مدعا از این خطابهٔ من که خوانده می‌شود این بود که سبب حاضر شدن خود را به حکم قبلهٔ خود حالی رای والای ویسرای صاحب نموده، به سمع دوست و دشمن رسانده شود و آنچه که در این خطابه از طرف من اظهار شده برای ثبوت آن است که از زبان مبارک قبله‌ام و حسب‌الامر ارشادشان می‌باشد، انتهی.»

دستورالعمل ملاقات شهزاده با انگلیسیان

و برعلاوهٔ خطابه که عیناً ثبت شد عبارات و کلمات ذیل را جهت دستورالعمل ملاقات شهزاده با لارد کرزن و غیره انگلیسان ترقیم و تسلیم او فرمود و آن این است در حین ملاقات بعد از اظهارات لارد صاحب ارجمند عنایت‌الله خان بیان خواهند نمود «من از ملاقات شما که به قسم محبت می‌باشد بسیار خرسند شده از مهربانی‌های شما و مهمان‌نوازی شما اظهار خرسندی نموده از طرف حضرت قبله‌ام اظهار مانده نباشید گفته از دفعهٔ ثانی که بر منصب خود مأمور شده‌اید از طرف خود و جناب قبلهٔ خود مبارکباد می‌گویم و این آمدن که از طریق اتحاد و شایع نمودن دوستی دولتین و از طرف قبله‌ام می‌باشد، می‌خواهم که بر همان درجه و مرتبه منظور فرمایند.» در ملاقات بازدید که لارد به جای شهزاده بیاید، اول در باب تعظیم و استقبال به قرار رسم و دولت آنها نفری که با ارجمند موصوف از خدمت‌گاران درجهٔ اول و دوم باشد در چوکی‌های خود نشسته در وقت آمدن لارد صاحب به قرار مقررهٔ دولت آنها، خود ارجمند موصوف و سردار محمدیوسف خان به قدر اندازهٔ لازمه استقبال لارد صاحب را نموده؛ دیگر نفری در حد چوکی‌های خود ایستاده خود بود. ارجمند موصوف به قرار قاعدهٔ مقرری دست لارد صاحب را گرفته چوکی که برای لارد صاحب به قرار قاعده گذاشته شده تا آنجا دست به دست رفته، لارد صاحب را که به چوکی آن رساند باز خود و نفر اول به چوکی‌های خود نشسته، باز به قرار رسم مقررهٔ دولتی حرکت خواهند نمود و عمل خواهند کرد، و ارجمند موصوف خواهند گفت که از این مرحمت و زحمت شما بسیار اظهار تشکر نموده، هرچند که این خانه و جا را شما از دولت عالیهٔ برتانیه در حساب آورید، من از کمال اتحاد دولتین تا زمانی که سکونت به

امر شما دارم این خانه را چنان تصور می‌نمایم که صرف پارچه‌ای از زمین دولت افغانستان می‌باشد که از حضور قبله‌ام برایم در افغانستان مقرر است و در حینی که ارجمند موصوف از علاقهٔ خود خارج شده، مع‌الخیر به دولت غیر برسند، کمان افسر خیبر و پلتیکل افسر که نزدشان استقبال کنند، سواره دست داده شود، به حضور ویسرای در موضعی که از بگی فرود می‌آید، دست به دست شده، به جای نشیمن می‌آیند، بعد از رسیدن همان لفظ را بیان خواهند نمود که علی‌حده ذکر شده. هرگاه بگی او قریب برنده فرود بیاید هرگاه احاطه دور بود، زیر برنده ایستاده خواهد بودند و انتظار خواهد بردند، در نزد کماندر جیف در برندهٔ کوتی خود برآمده دست داده، دست به دست به جای نشیمن خود آمده اظهاری که شود از قسم دوستی و اتحاد خواهد بود، در نزد گورنر مثل کماندر جیف لفتننت گورنر به درون خانهٔ نشیمن خودها جنرال به قدر جیف کمشنر، کمشنر به قدر پنج قدم، کرنیل دو قدم، مسلمانها که به حضور ارجمند موصوف می‌رسند، اظهار محبت و ملاطفت را در حق‌شان مبذول فرمایند، در خصوص سنجش و انعام جهت خریداری اجناس سوغاتی برای اشخاصی که به همرکاب شهزادهٔ موصوف به سفر هند می‌روند، چون خرج خوراکهٔ نفری یومیه از دولت افغانستان و دولت هند داده می‌شود، بنابرآن مدد خرج برای آنها داده نشده، حال هرگاه به قدر درجه چهار ماهه تنخواه جهت اشخاص منصب‌دار ملکی و نظامی و خوانین و عمله و نظام و بیوتات در ملک داده شود، به جهت سوغات مرحمت خواهد بود و یا به دیگر قرار رأی مبارک بگیرد عین صواب خواهد بود. احکام مبارک: «سه ماه تنخواه بر هر کدام به قسم انعام در کلکته قریب آمدن داده شود» توضیح این‌که عبارات و کلمات خطابهٔ مذکوره که ثبت شده آمد و دستورالعمل ملاقات که رقم شد از اثر خامهٔ دانش‌شمامهٔ سردار عبدالقدوس خان ایشک‌آقاسی که یکی از رجال بزرگ منش افغانستان و از نژاد ابی‌الملوک سردار پاینده خان محمدزایی، فرع بارکزایی است می‌باشد که عیناً درج تاریخ شد. و جناب ایشان در امور مذهبی متعصب و متورع و دارای عقیدهٔ راسخه و مستقل‌الرأی و صاحب عزم و فکر ثاقب و خیال صائب و در بین امثال و اقران ممتازند. بنابرآن عبارات تحریریه‌اش عیناً ثبت و ضبط گشت تا گواه فهم و فراست و حصافت و کیاستش باشد زیرا:

تا مرد سخن نگفته باشد　　　عیب و هنرش نهفته باشد

و هم عرفاء گفته‌اند:

چو در بسته باشد چه داند کسی　　　که جوهر فروش است یا پیله‌ور

و از دیگر سوی در خلال این حال، سواران بازبانان شاهی که در حجرات ملازمت خود روز بیکاری به سر برده، از بیت‌المال به رایگان مشاهره و معاش می‌بردند موقوف شدند.

مأمور حکومت سیقان شدن محمدعلی خان

و هم محمدعلی خان اجیدن افتخاری، از تغییر محّمدحیدر خان پسر سردار عبدالله خان تیموری، مأمور حکومت سیقان و کهمرد شده، هزارهٔ شیخ‌علی که پس از تمرد و طغیان سردار محمداسحق‌خان و خائب و خاسر و فرار وادی ادبار شدن او ضمیمهٔ حکومت غوری گردیده بود، قرار سابق متعلق به حکومت سیقان و کهمرد گشت.

پوستین و لحاف و پوستینچه فرستادن حضرت والا برای وفد انگلیس

و از آن سوی مقارن این‌حال، هیئت وفد دولت انگلیس، که مأمور تجدید معاهدهٔ دولتین افغانستان و انگلیس و چنانچه گذشت در روز یازدهم رمضان وارد پشاور و در روز شانزدهم مذکور ماه رمضان وارد لندی‌کوتل شده و مراسم پذیرهٔ محترمانه از طرف این دولت به تقدیم رسیده، پس از وصول‌شان در جلال‌آباد، حضرت والا نظر به شدت سرمای ایام زمستان و برودت هوا، در روز یکشنبه نوزدهم رمضان یک جلد پوستین از درجهٔ اول اعلی و شش جلد از درجهٔ دوم اعلی و یک تخته لحاف پوست از درجهٔ اول اعلی و شش تخته از درجهٔ دوم اعلی و هفت جلد پوستین از درجهٔ اول اعلی و ده جلد از درجهٔ دوم اعلی و چهل جلد از درجهٔ سوم و سه صد و پنجاه جلد از درجهٔ چهارم، برای هفت تن انگلیسان از اعضای هیئت مذکوره و خدمهٔ خاص و عام ایشان از کابل نزد جنرال غلام‌حسین خان گسیل جلال‌آباد فرمود و رقم نمود که: «چون هوا سرد است در منزل گندمک

یا سرخ‌پل تقدیم حضور هیئت وفد و کمیسیون مزبوره نماید تا از زحمت سرما بیارامند.»

و از دیگر سوی پنج لک و بیست‌وسه هزار و پنجصد روپیه، که قرار همه‌ساله عاید خزانهٔ میمنه شده بود، آخندزاده عبدالرحیم حاکم آنجا سه لک آن را در روز بیستم رمضان گسیل کابل داشته، بقیه‌اش را برای مصارف سپاه نظام به جایش گذاشت.

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، چهار تن از پیادگان ساخلو تحت رایت صدباشی شهباز خان، که در موضع لاش و جوین اقامت داشتند، از افزون شدن ماهی دو روپیه بر تنخواه و مشاهرهٔ عموم سپاه نظام و یک روپیه بر تنخواه هر واحدی از پیادگان ساخلو، که در سنهٔ ۱۳۱۹ هجری به اول جلوس میامن مأنوس چنانچه گذشت اضافه شده بود، از گرفتن مشاهرهٔ خود سر باززده خواهان افزون ماهی دو روپیه شدند؛ و از این اباورزیدن آن چهار تن، تمامت پیادگان ساخلو مقیم آنجا سر تمنا باززده تنخواه نگرفتند. و آن چهار تن محبوس و رهسپار زندان قندهار آمدند. و در پایان کار حضرت والا زجراً تنخواه چهارسالهٔ ایشان را بازگشت فرموده با خامهٔ تنبیه و تهدید در روز بیست‌ویکم رمضان رقم نمود که: «برگد عبدالغفار خان از ایشان حصول کرده بعد از حبس رها دهد.»

مراجعت سید محمود کنری از حسن ابدال

و هم در این روز عهدنامه و عریضهٔ سیدمحمود خان کنری، که استدعای عفو تقصیر و اجازت آمدن از حسن ابدال در موطن اصلی خود کرده و آن را مصحوب فیض‌محمد خان بابکرخیل ارسال داشته بود، از شرف مطالعهٔ ساطعهٔ حضرت والا گزارش یافته، در شب چهارشنبه بیست‌ودوم رمضان فرمان عطای دوازده هزار روپیهٔ کلّه‌دار به نام زاد راه و کرایهٔ راحلهٔ او اصدار یافته امر شد که: «از کارکنان این دولت گرفته و صرف راه و ادای دَین خود را نموده در کنر مراجعت کند.»

و هم در این ایّام، غلام‌مصطفی خان پسر صاحبزاده غلام‌حیدر خان مرحوم، که روی از دولت و سعادت برتافتن و از فرار در پشاور رفتن پدرش و فوت او در آنجا به جلد سوم ثبت و رقم گشت، با خامهٔ ضراعت از آمهٔ انابت عرٖیضه‌نگار

حضور شده عفو تقصیر و اجازت مراجعت از آنجا در افغانستان خواست. و حضرت والا رقم فرمود که: «نخست عهدنامهٔ ترک خیانت و شرارت خود را به ذریعهٔ سردار عبدالقدوس خان ایشک‌آقاسی ارسال حضور داشته، بعد خود را در مراجعت مجاز دانسته و در کابل آمده به ذریعهٔ میرزا محمدحسین‌خان کوتوال و برگد لشکری و کشوری شرفیاب بار شود.»

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، روس کیپل نام انگلیس، پلتیکل اجنت خیبر، نامه نزد سرهنگ محمدحسین خان مقیم بندر دکه فرستاده استدعای مال و اسباب مستر فلیشر مقتول که از پیش رقم گشت نمود و او قرار تسوید حضرت والا که از کابل ارسال شد در روز بیست‌ودوم مذکور ماه رمضان در پاسخ او رقم کرد که: «اسباب و اموال موجودهٔ او نزد میرزا غلام‌حیدر خان مهتمم پست‌خانهٔ اسلامیهٔ پشاور فرستاده شده که او قرار امر محمداسمعیل خان، سفیر این دولت، آنها را تفویض کارکنان آن دولت کند.

مأمور حکومت شدن بعضی از چاکران دولت

و هم در این روز، سردار محمدعثمان خان، که از ماوراءالنهر در کابل آمدن او از پیش رقم شد، از تغییر سردار احمد خان به حکومت قندهار و ایشک‌آقاسی محمدسرور خان، که در اوایل جلوس میمنت مأنوس حضرت والا بر تخت امارت، مأمور حکومت کابل شده و تا این وقت مواظب داددهی جوردیدگان بود، و قرار واقع و طریق عدالت حکومت می‌نمود، از تغییر سعدالدّین خان به حکومت هرات و میرزا محمدنبی‌خان پسر میرزا محمدنقی‌خان لشکرنویس از مردم قزلباش، از تغییر مرزا محمدجی‌خان به کتابت دربار قندهار، و خواجه سلطان‌محمد خان کوهستانی از تغییر عطامحمد خان به حکومت مقر، و محمدعمر خان از تغییر احمدجان خان به حکومت قلات، و عبدالغفور خان بارکزایی ازتغییر شهاب‌الدین خان به حکومت نجراب، و جان‌محمد خان از نبیرگان وزیر شاه‌ولی خان بامی‌زایی مرحوم، که نسبت دامادی به امیرکبیر دوست‌محمد خان مبرور داشت، از تغییر علی‌اصغر خان کوهستانی به حکومت هزارهٔ دایزنگی به استصواب آرای انجمن شورای خاص و امضای حضور والا مأمور شدند، که شرح رفتار عادلانه و ظالمانهٔ

هر کدام در مقام خود ارقام خواهد شد. و از جملهٔ حکّام مذکوره در باب ایشک‌آقاسی محمدسرور خان که نسبت به نواب مستطابهٔ علیاحضرت سراج الخواتین، سرخیل بانوان مشکوی حرم محترم شاهی رتبهٔ پدراندری داشت، فرامرز خان سپهسالار هرات را ارقام رفت که: «خیمهٔ بزرگ با فراش و تمام اسباب لازمه و امور متحتمهٔ شایان احترام نایب‌الحکومتی از طباخ و چایدار و پیشخدمت و آبدار و قلیان‌بردار و غیره در موضع خواجه‌چشت واقع سه منزلی هرات با دویست سوارهٔ نظام مهیا و آماده نماید که با او هم‌عنان داخل شهر هرات شوند.» و هم‌چنین در باب اعزاز و احترام سردار محمدعثمان خان، برگد عبدالغفار خان را ارقام رفت که: «در قلات واقع سه منزلی قندهار، قرار سپهسالار فرامرزخان تهیهٔ اسباب تعظیم و تکریم او کند.» و هم سه هزار روپیه تنخواه سالانهٔ سردار محمدعثمان‌خان که در ماه رجب این سال سه هزار و سه صد و سی‌وسه روپیه و ثلث یک‌روپیه اضافه شده،اصل و اضافهٔ آن شش‌هزار و سه صد و سی و سه روپیه و ثلث یک‌روپیه در شمار آمده؛ و هم‌چنین در روز بیست‌ونهم شعبان پنج هزار و ششصد و شصت و شش روپیه و دو ثلث یک روپیه افزون گردیده، مجموع همه دوازده هزار روپیه برای او تنخواه سالانه معین گشت؛ و هم‌چنین در روز مذکور ماه شعبان، شش هزار و یکصد و شصت و شش روپیه و دو ثلث یک روپیه بر اصل تنخواه ایشک‌آقاسی محمدسرور خان افزون شد و مجموع اصل و اضافهٔ تنخواه او نیز در سالی دوازده هزار روپیه معین گردیده بود برحال و مقرر بماند و هر دو تن بر علاوهٔ این تنخواه، از حکومت خود، دارای افزون از یک کرور روپیه نقد و اقطاع شدند که ممر عواید آن به جز از مال ضعفای رعیت و مأمورین تحت محاکمه و استنطاق آمدهٔ دولت دیگر راهی بر محرر عاجز معلوم نشد که ثبت می‌کرد.

شرح جور و ستم غلام‌رسول خان و قوم اسحق‌زایی

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، مردم کوچی و ییلاق‌گزین قوم اسحق‌زایی، متوطن پشت‌رود، که از سبب جور و تعدی سیف آخندزاده، رئیس و سرخیل ایشان، بر مردم هزارهٔ دایزنگی و دایکندی خود او چنانچه گذشت

محبوس در کابل خواسته شده و در زندان بمرد، قوم مذکور او با غلام‌رسول خان پسرش قشلاق‌گزین ترکستان شده بودند، به تحریک و ترغیب او اعداد قومش دست نهب و غارت و جور و ایذا و آزار به اهالی سرپل ترکستان و نواح کشوده، ایشان را به ستوه آورده، و عبدالرحمن خان حاکم آنجا ماجرا معروض داشته، حضرت والا در روز دوشنبه بیست‌وهفتم ماه رمضان رقم فرمود که: «از غلام‌رسول خان و بزرگان قوم اسحق‌زایی التزام‌نامه گرفته دست ایشان را [از] ایذا و اضرار رعیت بازدارد و اگر تارک فعل قبیح خود نشدند، سرکردگان ایشان را با غلام‌رسول خان در تحت حراست و قید نظر آورده بنگارد که کیفر و مکافات داده شوند.» و این غلام‌رسول‌خان در پایان کار رفته رفته روز به روز جسورتر شده، اکثر املاک مردم اوزبکیه و هزارهٔ ناقلین را در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی به تغلب متصرف شده، حکمران جور و تعدی گشت که وقایع‌نگار این پادشاه حالت نهب و غارت او را خواهد نگاشت و به یادگار خواهد گذاشت.

و در روز پنجشبه سلخ ماه رمضان، غلام‌حیدر خان خزانه‌دار را امر شد که پنجاه هزار روپیه نقد همرکاب شهزادهٔ آزاده سردار عنایت‌الله خان با بار سفر هندش حمل و نقل دهد که تقدیم حضور لارد کرزن ویسرای کشور هند نماید. و شهزاده ساز سفر ساز کرده با عمله و خدمهٔ منتخبهٔ رکاب سعادت‌انتساب خویش، که از پیش نام‌برده شدند، چنانچه بباید حرکت فرمود.

شرح حال هزارگان ملک باخته

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، چند تن از کدخدایان دستهٔ مسکه و هیچه و گلزار هزارهٔ جاغوری، که املاک ایشان را مردم کاکر و خروتی کوچی و علی‌خیل و خدایداد خوازک چنانچه گذشت متصرف شده و هزارگان را غارت و تاراج کرده بودند، از راه تسلیت و داددهی طلب کابل شده، سردار نصرالله خان، ایشک‌آقاسی محمد خان و دیوان نرنجن‌داس هندو سردفتر اول حضور و میرزا غلام‌محمد خان قوم وردک و میرزا محمدحسن خان قندهاری قوم قزلباش و میرزا عبدالحسین خان منشی حضور خود را مجلس امضای احیای حق و اماتهٔ باطل قرار داده و ایشان فقرات چند مکتوباً از هزارگان مدعیانه سوال کرده، آنها شب

اسولهٔ آنها را نزد محرر اوراق آورده در ذیل هر فقره جواب با دلیل و برهان رقم شده، در پایان کار چون حق به دست هزارگان بود، همه مخلع و سرافراز گردیده، از طرف دولت قرار داده شد که صد تن پیادهٔ نظام در موضع غجور واقع متصل پل‌جنگلی اقامت گزیده، دافع و مانع حمله و غارت افغانان باشند و املاک متصرفهٔ افغانان نه در دست افغان و نه در دست هزاره بوده، مال حکومت در شمار باشند، تا در پایان کار به هر یک که سرکار بدهد. آن دیگری مرتکب نزاع و مجادله نشود. و بدین مردم هزاره را ساکت ساخته ملک هم‌چنان تا امروز در دست افغانان بماند و هزارگان فرار شده در فوج نظام انگلیس ملازمت اختیار کردند. و پس از چندی در کابل آمده و رجعت دادن سپاهیان خود را از شالکوت در افغانستان برعهده گرفته و فرمان استرداد املاک خود را حاصل کرده و سپاهیان خود را به نوید و مژدهٔ مرحمت دولت باز آورده، عبدالکریم‌خان پسر قاضی سعدالدّین خان که حاکم کلان هزاره‌جات بود، عمل به فرمان پادشاهی نکرده و ملک را مسترد نفرموده هزارگان مأیوس‌شده پس در شالکوت رفتند. پس از آن در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی بیست و چهار نفر از سپاهیان انگلیسیه و کدخدایان هزاره طلب کابل شده و از وزارت خارجه در روزی چهل و چهار و نیم روپیه برای‌شان خرج از دولت مرحمت گردیده. این پادشاه خواست که ملک هزاره را پس مسترد کند، امّا ایشک‌آقاسی دوست‌محمد خان با خامهٔ خلاف واقع به ذریعهٔ محمود خان برادزازدهٔ خود که شرف یاور حضور حاصل داشت و عوض شجاع‌الدوله خان وزیر امنیه که مأمور نظم و نسق هرات شده بود، روز خدمت در وزارت امنیه می‌گذاشت، عریضه‌نگار حضور شد که دولت انگلیس بیست‌وپنج هزار پوند به این سپاهیان داده و ایشان را تعلیم نموده است که همه را به بزرگان مردم باقی‌ماندهٔ هزاره در افغانستان داده، ایشان را برخلاف دولت افغانستان برانگیزانند و از این عریضهٔ او اعلیحضرت غازی نسبت به هزارگان مذکوره، بل عموم این قوم لجوج جهول بدگمان شده با آن که قرب یازده هزار روپیه در مدتی که در کابل بودند از دولت به نام جیرهٔ مهمانی بردند، در پایان کار از استرداد املاک خود مأیوس گردیده، محرومانه بازگشته راه شالکوت و ملازمت دولت انگلیس در نوشتند.

وقایع ماه شوال سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دوی هجری

روز جمعه غرهٔ این ماه، مراسم سور و سرور عید از ادای نماز و شلیک توپ تبریک و شیلان عام و صرف حلویات به تقدیم رسیده، عموم انام شیرین‌کام و شهدآشام شدند و در این روز به حالتی که برف در کثرت باریدن بود، شهزاده عنایت‌الله خان به عزم سفر هند با عمله و خدمهٔ معینهٔ خود نهضت‌فرما شده در منزل بتخاک با کمال اجلال فرود شده.

ورود وفد انگلیس در کابل و شهزاده در پشاور

از آن سوی هیئت وفد دولت انگلیس نیز وارد آنجا شدند و شهزاده در روز شنبه دوم ماه مذکور، رهگرا و مرحله‌پیمای جلال‌آباد گردیده، انگلیسان وارد کابل شده در عمارت باغ مهمانخانه، حال محل ایالت مرکزی فرود آمده جای‌داده شدند.

و هم در این ایام، مستر دبلیو دین، فارن سکرتر کشور هند، که در وفد نخستین دولت انگلیس از راه تبریک امارت حضرت سراج‌الملّة والدّین در کابل آمده و اعزاز و احترام فایق دیده مراجعت کرده بود، شش حلقه انگشتر مردانه به توسط محمداسمعیل خان سفیر این دولت در بین قطی مخصوص انداخته، خاص به نام حضرت والا ارسال داشت.

و هم در این احیان، لارد کرزن که از تغییر لارد منوت به خطاب ویسرای کشور هند مخاطب و قرار آگهی که به حضور والا چنانچه گذشت داده شده بود، وارد کلکته گردیده، مستر دبلیو دین مذکور به سفیر محمداسمعیل خان تکلیف کرد که به حضرت والا از ورود آگهی دهد که تبریک‌نامه برای او ارسال فرماید و او معروض داشته، حضرت والا در روز سوم شوال تبریک‌نامه به نام او ارسال و به محمداسمعیل خان ارقام فرمود که تبریک‌نامه را به لارد کرزن برساند.

و مقارن این‌حال در روز پنجم شوال، شهزادهٔ آزاده سردار عنایت‌الله خان وارد جلال‌آباد گردیده، سیدحسن قادری که از شالکوت چنانچه گذشت طلب کابل شده و در جلال‌آباد وارد آمده بود، از درک شرف ملاقات شهزاده مستسعد گشت و شهزاده رهنورد پشاور شده، در روز هفتم شوال از منزل دکه راه منزل الوارگی بر گرفت و در موضع لندی‌کوتل واقع نقطهٔ فاصلهٔ سرحد مملکتین افغانستان و هند، عده‌ای از انگلیسان با محمداسمعیل خان سفیر این دولت، از راه پذیره وارد شده، مراسم اعزاز و احترام به تقدیم رسانیدند و به تعظیم و تکریم هر چه تمامترش در پشاور به سواری ریل خاص فرود آوردند. و پس از نهضت‌فرمای پشاور شدن شهزاده، عبدالکریم خان حاکم جلال‌آباد، سیدحسن مذکور را در باغ وزیر محمداکبر خان، حال موسوم به کوکب، جای داده در روزی سه چارک و سه پاو برنج باریک و یک و نیم پاو روغن زرد و یک سیر و یک چارک نان خشک و یک سیر گوشت و سه جلاسه شمع انگلیسی و نیم قرابه نفط و دو و نیم سیر جو و پنج و نیم سیر کاه سپید به نام مهمانی، بر علاوهٔ هفت هزار روپیهٔ کلّه‌دار که در شالکوت جهت زاد و راحلهٔ راه او از آنجا تا کابل چنانچه رقم گشت به او داده شده بود، جیره معین و مقرر داشته، به حضور والا نگاشت. و هم از التماس او که توقف خود را تا نوروز در جلال‌آباد نموده بود رقم کرد. و حضرت والا ارقام فرمود که: «تا آن‌وقت در روزی پانزده روپیه نقد به او داده، جنس ندهد»

عزم تعمیر رباط برای حجاج افغانستان در مکه نمودن والا

و هم مقارن این‌حال، حضرت والا از تصمیم عزم بر تعمیر رباط شاهانه‌ای در مکهٔ معظمه زادهاالله شرفاً برای تأمین حالت و تحصیل راحت و رفاهت حجاج مملکت افغانستان کرده، شاه‌بیگ‌خان شغنی از غلام‌بچه‌گان خاص حضرت ضیاءالملّة والدین مرحوم را که به اخلاص و صداقت و سعادت و حسن نیت و خلوص ارادت معروف بود، نایب حج ذات خسروانه قرار داده، مخارج رفت و آمد او را از طرف دولت عطا و مرحمت فرمود. و به محمداسمعیل خان سفیر این دولت در کلکته رقم نمود که او را خادم صادق دانسته به دو واسطه مأمور مکهٔ معظمه زادهاالله احتراماً فرمودیم: نخست، این‌که وی از طرف سرکار ما نایب حج بوده

مناسک و افعال طواف را به نام ما به جای آرد و در این صورت مصارف و مخارج راه او و تعلقاتش از دولت داده شد که او به وی رسانیده و متوجه شده، بر جهاز داکی بدون مکث و درنگ قرنطین رهسپارش سازد که موسم حج نگذرد. دوم، چون تا کنون رباطی از طرف دولت افغانستان برای حاجیان این مملکت در مکهٔ معظمه نیست که ایشان در احیان توقف و ادای مناسک حج خود در آن روز راحت به سر برند، و از جانب دیگر دول اسلامی، رباطات جداگانهٔ معیّنه، برای اهالی مملکت‌شان می‌باشند، پس سرکار ما نیز عزم جزم کرده است که إن‌شاءالله مشارالیه پس از ادای افعال و اعمّال حج، نخست موضع تأسیس رباط و بهای اشترای آن را معین نموده و نقشهٔ تعمیر عمارت و مصارف آن را حاصل کرده، به ذریعهٔ سفیر معزّی‌الیه معروض دارد تا به واسطهٔ او مبلغ مکفایی تحویل بانک گردیده به شاه‌بیگ خان رسانیده شود که صرف تعمیر آن نماید. و شاه‌بیگ خان از کابل به راه افتاده از قفای او نامهٔ سفارش به نام شریف مکه جهت اجرای این امر حسنه فرستاده شد و در پایان کار چون دولت افغانستان از سعادت استقلال محروم و در تحت حمایت دولت انگلیس بود، این امر اجرا نیافت و دولت عثمانی اجازت تعمیر رباط در مکه نداد که مبادا دولت انگلیس به واسطهٔ رباط دولت افغانستان، اجرای نفوذ مستعمرهٔ خود را در آنجا از قوه به‌فعل آرد؛ و از این بی‌خبر بود که شریف مکه در پایان کار با دولت عثمانی و عموم ملت اسلامی و خدا و رسول او تعالی، طریق غدر و خیانت پیموده، حجاز و عراق و شام و غیره را از آن دولت معظمه در محل تجزیه آورده، سیاست مستعمرهٔ دولت انگلیس و فرانس و غیره را نافذ ساخته، اهالی اسلام آن ولایات را در ورطهٔ اسارت انداخت.

مرتکب قتل ناحق شدن بعضی از احفاد مجدّد الف ثانی

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، حضرات فضل‌احمد و شیرین و اکرم نامان، از نبایر و احفاد حضرت امام ربّانی، مجدّد الف ثانی طاب ثراه و جعل‌الجنّة مثواه که تا کنون در هر بلد و محلی که اقامت دارند، به نام آن بزرگوار روز اعزاز و احترام در نزد جمهور انام به سر می‌برند، و در رتبه از سادات علویه و نبایر مصطفویه برتر در شمارند، با طوطی نام غلام خود که در انار درهٔ هرات ساکن و

متوطن بودند و طریق کام و مرام می‌پیمودند، به عزم قتل سیدحبیب و شیخ‌احمد نامان، از نژاد مولانای مذکور، راه خلاف شریعت آئین اسلامیت برگرفتند و رو در موطن و مسکن این دو تن که واقع قریهٔ نهر کاریز قندهار بود نهادند و پس از طی مراحل و قطع منازل شبی را در خانهٔ صاحبزاده عبدالحمید نام قوم خود و نظرمحمد خان نایب تحصیلدار بولک لک روپیگی به روز رسانیده، شب هنگام دیگر از حدود معدن طلا به سرعت باد و شتاب سحاب عبور کرده، در مفصل دو راهی واقع قرب آنجا سیدحبیب و شیخ‌احمد را از ضرب گلولهٔ تفنگ از پا درآوردند. و از جمله فضل‌احمد با تفنگ پناه‌پری که با خود داشت، به دست شبگردان پیادگان کوتوالی قندهار افتاده در عقب کوه نگار گرفتار دست ایشان شد، و ایشان او را در شهر قندهار نزد برگد عبدالغفار خان احضار نموده، چون سردار محمدعثمان حکمران قندهار که تازه وارد آن دیار شده و در مزار شاه مسعود رفته بود، ورثهٔ هر دو مقتول را او نزد خویش طلب فرمود و ایشان فضل‌احمد را شناخته او را قاتل قرار دادند و سردار محمدعثمان سوار گماشته، سه تن قتلهٔ دیگر را نیز به دست آورده و در زندان سیاست انداخته، ماجرا معروض داشت. و حضرت والا رجوع فصل و قطع مخاصمت جانبین به شرع اطهر فرمود.

شرح حال میرزا شاه‌محمود خان

و مقارن این حال میرزا شاه‌محمود خان قندهاری که از دیرگاه چنانچه گذشت، به تنخواه سالانه پنجصد و هشتاد روپیه روز خدمت به تحریر مکاتیب در ادارهٔ تحریرات و دارالانشاء حضور به سر می‌برد، از قلت معاش و عسّرت روزگار خویش معروض داشته، حضرت والا بیست‌وشش روپیه بر تنخواه او افزوده، اصل و اضافهٔ آن در سالی هزار و دویست روپیه به شمار آمد؛ و در پایان کار رفته رفته به مشاهره و معاش سالانهٔ هزار و پنجصد روپیه رسید و از ضعف بنیه و قوهٔ باصره و کهولت سن، از وزارت خارجه در عهد امیر امان‌الله خان غازی محروم و به تعیین استمرار سالی دوهزار روپیه مادام‌الحیات مسرور و در خانهٔ خود متقاعد گشت.

ذکر اخلاق رذیلهٔ بعضی از قوم بارکزایی

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، عزیز نام بارکزایی زوجهٔ منکوحهٔ مدخولهٔ عبدالحق نامی از قوم ناصری را فریفته در امر مفاسقت با خود انباز و دمساز ساخت، و او را از خانهٔ شوهرش در شب کشیده، موی سر او را به طرز کاکل مردان قطع کرده و کلاه و کمر و لباس مردانه بر سر و بر او نموده با خود برداشت و در پشت‌رود در باغ محمدافضل خان گرفتار گردیده، میرزا محمداسلم خان نواسهٔ میرزا محمدحسن خان دبیر عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم، که منصب سردفتری آنجا داشت، ماجرا به حضور والا نگاشت و حضرت والا رجوع انفصال این امر را به نظام حکومتی فرموده، هر دو تن مرد و زن را محبوساً در کابل خواسته کیفر داد.

به منصب کپتانی نایل شدن محمدجان خان

و هم در خلال واقعات مسطوره، محمدجان خان پسر سردار محمدشعیب خان مرحوم بن امیرکبیر دوست‌محمد خان مغفور، که به امر حضرت ضیاءالملّة والدّین مبرور در تحت تربیت برگد محمدنعیم خان، از غلامان خاص شاهی، مأمور درس خواندن و یاد گرفتن قواعد نظام شده و از قوانین فوج پیاده و سواره و توپخانه معلومات حاصل کرده و پس از ارتحال آن پادشاه ذی‌عظمت و جلال، در لمقان به خانهٔ خود رفته روز عسّرت و ذلّت به سر می‌برد، به ذریعهٔ عریضه از حضور والا استدعای ملازمت و خدمت دولت کرده، حضرت والا امیرمحمد خان قومی صافی و سپهسالار را امر بر حصول علم از یادداشتن قواعد نظام او کرد و او معلومات حاصل نموده، معروض داشت که در کار قواعد فوج پیاده کامل و در کار توپ خانه به درجهٔ اوسط ماهر است. و حضرت والا، که رایگان به کسی منصب عطا نمی‌کرد، از عریضهٔ سپهسالار مذکور، در روز دوازدهم شوال او را به منصب کپتان خانه سرافراز و ممتاز فرمود.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، سعیدمحمد خان، مقیم شهر استرآباد مملکت ایران، که از عرصهٔ سی و پنج سال از افغانستان فرار بود و

حضرت والا از عریضه و استدعای خود او و اجازت مراجعت در افغانستان و یکهزار و پنجصد روپیهٔ کابلی به نام توشهٔ راه و راحله بدو عطا فرموده، و او از قلت این مبلغ و کثرت پریشانی و دین و عدم توان حرکت خود معروض داشته، حضرت والا در روز دوازدهم مذکور ماه شوال نگار داد که: «یکهزار و پنجصد روپیهٔ دیگر از عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد گرفته، به کمال راحت جانب افغانستان رحل و ترحال نماید.»

بر حال شدن نورمحمد خان ناظم دربار هرات

و هم در این روز، نورمحمد خان ناظم دربار هرات، از قوم قزلباش، که نامهٔ فتح هرات را در قندهار چنانچه در جلد سوم گذشت، به حضور حضرت ضیاءالملّة والدّین رسانیده، منصب پنج‌سواری یافته و در عهد آن مرحوم با کارداران هرات از راه قطع محاسبات خود طلب کابل شده و تا این وقت در کابل بود؛ و زن خواسته روز عسّرت به سر می‌برد و مبذول مراحم ملوکانه شده به منصب پنج‌سواری و ناظمی دربار حکومت هرات برحال گشت؛ و ایشک‌آقاسی محمدسرور خان فرمان پادشاهی را در باره [او] وقعی نگذاشته از کار دربار باز داشت.

و مقارن این حال، دو ماده که از دستورالعمل ملاقات شهزاده عنایت‌الله خان با لارد کرزن بازمانده درج آن نشده بود، به امر والا در قید تحریر آمده به ذریعهٔ پسته برای او ارسال شد.

اول، اگر از طرف دولت انگلیس برای او نشان مخصوص عطا شود، نه رد کند و نه قبول نماید و در جواب بگوید که پذیرفتن نشان از اختیار من بیرون خواهد بود، اگر مهربانی و عطا می‌شود، هر امری که حضرت قبله‌ام نماید، معمول خواهم داشت.

دوم، اگر مردم قوم افریدی در عرض راه ذهاب و ایاب نزد او حاضر آیند، زیاده از نان و چای دیگر چیزی از خلعت و انعام به ایشان ندهد.

و هم در این ایام، میرزا غلام‌حیدر خان مهتمم پست‌خانهٔ پشاور از عریضه و استدعای خود طلب کابل‌شده و پنجاه هزار دانه فشنگ تفنگ را که از مستر فرید کروپ آلمانی اشتراء شده بود ارسال کابل نمود و پنجاه و دوهزار دانهٔ دیگر را که

بم و در محاربه به امضای دول استعمالش ممنوع بود، کارکنان دولت انگلیس از فرستادن در کابل بازداشته و به توسط عظیم‌الله خان سدوزایی ترجمان لغت انگلیسی به مذاکره و مکاتبه در میان آمده، عوض آن در روز سیزدهم شوال فشنگ غیر بم خواسته و در کابل آورده شد. و این امضا و امتناع دول معظمهٔ اروپا و غیره گویا برای غافل از تهیهٔ ساختن گلولهٔ بم دیگر دول را بوده و هست و الاّ اگر قرارداد ایشان راست و درست می‌بود بایست دیگر هیچ نمی‌ساختند و در جنگ عمومی که پس از این به وقوع پیوست باید استعمّال نکرده دساست سیاست پلیتکانهٔ خود را به روی روز نمی‌آوردند.

نشر اشتهار سیزدهم شوال جهت تشکیل شوری

و هم در روز سیزدهم مذکور ماه شوال، اشتهار ذیل به استصواب آرای انجمن شورای خاص و امضای حضرت والا طبع و انتشار یافت که: «امروز انتظام امور و مهام دول قارات خمسهٔ کرهٔ ارض منوط و مربوط به دو چیز است: یکی تدبیر و دیگری آلات حرب و شمشیر و کار شمشیر مشروط به شجاعت و دیانت ملت و قوهٔ اجتماعیهٔ رعیت؛ و تدبیر متعلق به آرای صائبه و افکار ثاقبه اعیان و بزرگان با فهم و فراست و دانش و کیاست از عموم ملت و تبعهٔ دولت است و در باب شجاعت که مخمر طبیعت و جبلّت اقوام و قبایل افغان است، شکرگزار آفریدگاریم که اهالی این مملکت از این خصلت حمیده و خوی پسندیده شهرهٔ آفاق و در انظار امثال و اقران و ابنای زمان خود طاق‌اند که در هر آن و آوان پایمردی فشرده و داد شجاعت داده و خواهند داد و فشرد و در خصوص تدبیر تا کنون انجمنی از جانب فرمان فرمایان افغانستان در محل تشکیل تأسیس نیامده و معین نگردیده است که ما اقتضا و تأسی به ایشان نماییم؛ و حالا نخواستیم که از این نعمت عظمی که سنت سنیّهٔ انبیاء بوده و هست، دولت و ملت افغانستان مأیوس و مرحوم و بی‌بهره باشد و فواید و منافع از نتایج افکار حاصل نکنند پس بدین خیال و اندیشه، لازم دیده متحتم شمردیم که دانایان سکنهٔ مملکت که از هر مذهب و نحلت باشند، به دارالسّلطنه گرد آمده مجلسی منعقد گردد و همگنان در خیر و بهبود دولت و ملت و حصول ثروت و مکنت و اجرای حرفت و صنعت

وتعمیر بلاد و ترفیه عباد مذاکره کرده، هر امری که صلاح جمهور باشد و همگان یا اکثر بر آن امضا نمایند و منظور نظر رأفت اثر پادشاهی گردد، در محل اجرا آید، تا شاید به توفیق خداوند ترقی و تعالی عاید و نصیب دولت و ملت افغانستان شود.»

و با هر یک قطعه از این اشتهار، صندوق مقفلّی معین و ارسال ولایات و بلدان و امصار و محل فرموده، مفاتیح همه را در محفل شورای خاص قید کردند و در اشتهار نگار دادند که هر یک از احاد و افراد ملت و رعیت تبعهٔ دولت، خیر و صلاح و بهبود و فلاحی را که نسبت به دولت و مملکت و ملت بیندیشند از رفع و وضع و ترک و عمل با دلایل و براهین که خودش می‌داند رقم کردِه، از چاک زبر صندوق در صندوق بیندازند که پس از عرصهٔ سه ماه در محفل شوری و به حضور رسیده و صندوق کشوده آرای متعددهٔ خردمندان و دانشوران و افکار و خیالات سنجیده و پسندیدهٔ ایشان مطرح نظر دقت گردد، بعد هر که دارای رأی متین و فکر دوربین و اندیشه و خیال رزین باشد، از روی همان نام و مسکن و مقام و قوم که نوشته و خود را معرفی نموده، طلب کابل و داخل محفل شوری گردیده از اعزاز و احترام و عطا و تعیین تنخواه دولت بر مرام نایل و به کام واصل آید. و اگر مطلب شخصی خود را نگار دهد پاسخی داده و گفته نخواهد شد، زیرا جهت این امر صندوق جداگانه از دیرگاه در هرجا نهاده شده و پهلوی این صندوق می‌باشد. عرض شخصی خود را در آن بیندازد.»

و این مراحم ملوکانه و صنادیق سعادت نشانه را با آن که اشتهار مسطور در فوق آنها آویخته گشت، اهالی این مرز و بوم از جهالت که در نهاد دارند و علم به چیزی به جز لجاجت و منافقت و اغراض شخصی و خواهشات نفسی ندارند و عاری از رأی صواب و خالی از افعال ثواب‌اند، این صندوقها را صندوق پست‌خانه تصور کرده، کسی جرأت به ابراز فکر مصوب و رأی خالی از مشوب خود نکرده، هم‌چنان در غشاوت و ظلمت استبداد بماندند و جویای طریق اقتصاد نگشته، امور جمهور هم‌چنان در کف اقتدار گرگان آدمی‌خوار و مردمان خلق‌آزار قرار گرفته تا عهد امیر امان‌الله خان غازی، همان ترکتازی زمان ماضی دوام ورزیده، این پادشاه تأسیسات نکو نهاده محفل شوری از اهالی آرای صائبه تشکیل داد و امور را به

امضای آنها در محل اجرا آوردن گرفت که إن‌شاءالله نتایج و فواید آن روز به روز به روی کار آمده و خواهد آمد و وقایع‌نگار عهد سعادت مهدش صفایح تاریخ افغانستان را از ذکر اجراآت آنها زینت خواهد داد و به یادگار خواهد نهاد.

و از آن‌سوی شهزاده عنایت‌الله خان پس از وصول در ایستگاه ریل واقع پشاور و مراسم پذیرهٔ شایسته به پای بردن کارکنان دولت انگلیس از ایستگاه تا هوتل فرودگاه شهزاده، سردار محمدیوسف خان از ازدحام خلق و کثرت عبور و مرور عراده‌های اسپی مجبور بر افتراق شهزاده شده، حضرت والا از جدا افتادن مجبورانهٔ او از عرایض وقایع‌نگاران آگاه گردیده، رقم فرمود که: «خواه در ریل و خواه در کالسکه و خواه در هوتل و خواه در عمارت مخصوص فرود شدن، لحظه و لمحه‌ای از هم دور و جدا نشوند. و شهزاده پس از حصول راحت از پشاور با عمله و خدمهٔ خاص و عام خویش، به سواری ریل مخصوص راه کلکته پیش گرفته در روز هفدهم شوال با کمال حشمت و اجلال وارد آنجا شد، و پس از ادای مراسم پذیره که از طرف دولت انگلیس به روی روز آمد، در روز نوزدهم شوال با ویسرای کشور هند قرار دستورالعملی که از کابل به او داده شده ملاقات کرده، پس از درک ملاقات، تماشای اسپ تاختن که انگلیسان ترتیب داده بودند نمود و در روز بیستم شوال ویسرای از در بازدید به ملاقات او شده پس از صحبت و ملاقات دوستانهٔ خالی از تذکار و گفتار سیاسی به تماشای جهازات جنگی تشریف برده، در همه جا از طرف دولت و ملت اسلامیه و هنود هند که لک‌ها نفوس گرد آمده بودند، احترامات شایسته دیده در روز بیست‌ویکم شوال ویسرای او را دعوت مهمانی کرد. و در این مجلس خطابه‌ای را که با خود برده بود، با اشیای سوغاتی و وجه نقد، تقدیم حضور ویسرا نمود؛ و هم در این بزمگاه پس از صحبت دوستانه روز حرکت مراجعت او در سوم ذیقعده معین گردیده قرار داده شد که یک روز در اگره و دو شب در دهلی و دو روز در راولپندی توقف کرده، راهگرای پشاور و مرحله‌پیمای جمرود شود.

کردار ناهنجار اشرار قوم نورزایی

و از دیگر سوی در خلال این احوال مسطور، سی تن از جسارت‌پیشگان خدا نندیشگان قوم نورزایی، عصر هنگامی از در لجاجت و جهالت در خانهٔ ملاّ رسول نام ساکن قریهٔ تمطائق از توابع هرات، بدون عذر و استحقاق ریخته، او را با عبدالواحد نام پسر دوازده ساله‌اش به طناب شقاوت و شقاق دست و پا و جوارح و اعضا محکم بر بستند و زوجهٔ او قرآن مجید را به دست شفاعت برداشته نزد آن ستم‌کیشان شفیع ساخت و به زبان ضراعت و نوحه و ندبت از ایشان استخلاص شوهر و پسر خویش بخواست که ایشان را اذیت نکرده به رعایت قرآن بند از پا و دست آنان بکشایند. و ملاّ محمدابراهیم نام، از جملهٔ نورزاییان قرآن را به قهر و عنف از دست آن ضعیفهٔ ناتوان ربوده، از ضرب لگد شکم و ناف او را بسود و آن بیچاره از صدمهٔ لگد او به پشت بر زمین افتاده، آن ملای خدا ناترس، هردو پای او را بر کمر خویش انداخته راهی که نبایست پیمود پیش گرفت و به کاری که نباید نمود اقدام و آن عاجزه را بدنام کرد و شوهرش را با پشت تبر در قفای سرزده بیهوش ساخت و او را در حالت مدهوشی با پسرش در خانهٔ محمدامین نام نورزایی برده، میخ چوبین به مقعدش درآوردند و از وقت عصر تا خفتن هم‌چنان بیهوش مانده، بعد که به هوش آمد دانست که میخی در دبر او کوفته‌اند و خود را به کمال بدحالی دیده زبان استکانت به لابه گشود و هر چند عجز و عذر آورده زاری نمود، چوب و لگد و مشت و سیلی بر پشت و پهلو و روی و دهن همی خورد و رنج همی برد تا که باز از هوش رفته مدهوش و بیخود گشت و در حال بیهوشی، ملاّ سلطان‌محمد و ملاّ سعید نامان قوم تاجیک و اسمعیل‌بیگ و عبدالرحیم نامان قاینی او را از نزد نورزاییان برداشته در خانهٔ خودش بردند و میخ را از مقعدش برآوردند و در روز این شب به خود و هوش آمده، خسرزادهٔ خود را بر بالین خویش نشسته دید و از دیگر جوانب نورزاییان زن و فرزندش را یک شب و روز دیگر نگهداشته دمی ایشان را بی‌لواطت و مخالطت نگذاشتند؛ و پس از دو شب گوش راست زن او را بریده با پسرش رها دادند؛ و در این حال ملاّ رسول از زوجهٔ خود جویا شده شنید که در همان دم او را در گوشه‌ای برده تا که توان داشتند با او پای زنا فشردند و این وقت کسان او به

جستجوی مال و اسباب خانهٔ او افتاده، سرگرم تفحص و تجسس بودند که زوجهٔ او مکشوف‌العورت و مهتوک‌العصمت گریخته، در قلعهٔ بختیاری‌ها به خانهٔ برادر خود درآمد. بعد ملاّ رسول با تن خسته و سر و روی و پشت و پهلوی شکسته و خاطر ملول و مقعد مزبول، دست پسر کون دریده و زوجهٔ گوش بریدهٔ رنگ از چهرهٔ عصمت پریدهٔ خود را گرفته، افتان و خیزان نزد حاکم رسانید و ماجرا بازداشته از جملهٔ سی نفر نورزاییان ستم‌گستر، نوزده نفر را که می‌شناخت نام برد و حاکم مأمور گماشته یازده تن را حاضر آورده محبوس کرد و از دیگران نام نبرده، پس از چندی پنج نفر دیگر را نیز از زندان رها فرمود؛ و ملاّ رسول از عدم انصاف حاکم آزرده و ملول شده، ناچار عریضه‌نگار حضور گردیده به نام خدا و رسول داد خواست. و در روز جمعه بیست‌ودوم شوال محمدسرور خان حکمران هرات را که هنوز وارد آنجا نشده بود با اهالی محکمهٔ شرعیهٔ هرات ارقام رفت که: «فعلهٔ این‌کار ناهنجار را معروض داشته ماجرا سراپا بنگارند و تا صدور حکم ثانی هم‌چنان نورزاییان را در محبس مقید و مغلول بدارند.»

خیانت گوبنداس شکارپری

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، گوبنداس نامی از اهل هنود شکارپر، که در هرات اقامت تجارت داشت، هفت هزار و پنجصد تومان ایران که سی و هفت هزار و پنجصد روپیهٔ کابلی در شمار می‌آمد، از شرکای فاربس فاربی کمپانی مقیمهٔ مشهد مقدس، برای اشترای پشم نقد گرفته فرار اختیار کرد. و ایشان نزد قونسل انگلیس اظهار کرده خواستار شدند که مال ومتاع موجود در هرات او را ضبط کند و او به حکمران هرات نوشت و قاضی سعدالدّین خان حکمران آنجا که طلب کابل شده و هنوز از عدم وصول ایشک‌آقاسی محمدسرور خان حرکت نکرده بود، لساناً به میرزا یعقوب‌علی خان خادم دولت انگلیس و مقیم هرات، پاسخ داد که مبالغ زیادی از بازرگانان هرات و محصولات دولت بر ذمّت اوست و کسان و نزدیکانش در شکارپر و همه از تبعهٔ دولت انگلیس‌اند و چون تجار خارجه که با او معامله کرده به حکومت هرات آگهی نداده‌اند، تقصیر خود ایشان است. اکنون تا خراج دولت از مال او حاصل نشود، به دیگری چیزی و

پشیزی‌داده نمی‌شود. بایست کارکنان آن‌دولت از کسان و بازماندگان سکنهٔ شکارپر او جویا شده، حق‌رسانی دائنین را قونسل آن دولت در مشهد بکند. و از این جواب معقول او قونسل دولت انگلیس ساکت گردیده دیگر اظهاری نکرد.

جور و ستم بعضی از مأمورین دولت

و هم در خلال این حال، چند ضرب توپ از کابل به سرکردگی کمیدان عبدالرحمن هروی به امر حضرت والا به عزم استحکام گسیل هرات شده، با آن که بارگیر و رواحل تمامت اسباب و آلات محمولهٔ اتواب مهیا و آماده و از طرف دولت حکم نبوده ممنوع و قدغن بود که مصارف عرض راه و راحله از ضعفای رعیت نگیرد، او دست غارت و مصادرت به مال و منال رعیت متوطنهٔ عرض راه کشوده، در هر روز با چند تن از توپچیان به جلو افتاده، در هر قریه و دهکده‌ای رسیده مردم را گرد آوردن گرفت و خواستار سیورسات و کشیک شده اظهار فرود آوردن اتواب را در آن قریه و دیه آغاز نهاد و به ضرب چوب و لت و کوب، راحله و سیورسات همی خواست و کدخدای قریه پیش آمده کمیدان و همراهانش او را در خلوت دیده، مبلغی از او همی خواستند که این‌قدر پول اگر بدهی اتواب را در این‌جا فرود نیاورده در قریهٔ دیگر هبوط می‌دهیم و الاّ این مقدار علوفهٔ آدمی و دواب و راحله برای حمل و نقل اسباب اتواب حاضر آورید. و به این تخویف و تحذیر مبلغی از کدخدا و اتباعش گرفته و اشیایی از قبیل چرس و بنگ و تریاک و غیره که در هزاره‌جات وجود نداشت، به منزل همی خواست؛ و هزارگان از عدم پیدایش آنها عاجز و مضطر آمده، مبلغی نقد داده از حاضر آوردن عذر همی طلبیده از خود همی گذرانیدند. و به این‌گونه رفتار پاره گرفته مسافت شش کروه را که از طرف دولت معین و مأمور قطع کردن بود، دوازده کروه طی مسافت همی نمود و تا هرات افزون از ده هزار روپیه از ضعفای رعیت گرفته، حضرت والا از عرایض وقایع‌نگاران بر ماجرای جور و ستم و اخذ رشوت و مصادرت او آگاه گشته، کمیدان ظالم جایر را از هرات طلب کابل و نظربند فرمود و محمدسرور خان را که هنوز در کابل بود ارقام کرد که منزل به منزل مبالغ رشوت و جور و اذیّت او را که نسبت به رعیت از قوه به فعل آورده است، محقق و مثبت داشته

بنگارد که از آن رشوت خوار مردم آزار پرسیده جزا و سزا داده شود. و عموم مأمورین دولت نسبت به مردم هزاره همواره این‌گونه رفتار کرده و می‌کنند و چون کدخدایان‌شان از خواهش جایرانهٔ مأمورین نمی‌توانند سر باززنند، ناچار از اعداد رعیت پول نقد و جنس گرفته و داده دچار زیان مایه و شماتت همسایه می‌شوند و فرار وادی ادبار شدن هزارگان منسوب به کدخدایان ایشان می‌گردد.

تجدید عهد نمودن تراکمهٔ قره

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، قوم ترکمان‌قره که دوازده هزار و پنجصد خانوار در سنهٔ ۱۲۹۷ هجری به شمار بود و حضرت ضیاءالملّة والدّین در هنگام اقامت غربت خود در سمرقند، سردار عبدالله‌خان توخی را از آنجا نزد ایشان فرستاده، دعوت بر اطاعت و متابعت و معاضدت روز حاجت کرد و او به زحمت و مشقت در بین ایشان آمده عهدنامهٔ اطاعت و انقیاد به نام آن مرحوم حاصل کرده در سمرقند برده بود، در این ایام نزد سردار معزی‌الیه، که حکومت ترکستان از همان راه عهد و پیمان در مزارشریف آمده، عهدنامهٔ مجدد مشعر براطاعت و مبنی بر بذل و ایثار جان و مال به نام حضرت سراج‌الملّة والدّین داده، چهل و پنج تن از سرکردگان ایشان در عهدنامهٔ شرعیهٔ خود که به امضای قاضی دادند خاتم اقرار و اعتراف بر نهادند، و از دولت استدعای تعیین یک نفر وکیل برای خود که مقیم درب بار حکومت ترکستان باشد نموده، ملاّ چاری‌خان نامی را به وکالت برگزیدند که جهت اجرای امور دولتی و رعیتی حاضر بار باشد و سیزده هزار و دوصد و چهل و شش روپیه به نام تعارف حضور والا و ده هزار تنگه به اسم هدیهٔ سردار عبدالله خان تقدیم کردند و او عهدنامه و مبلغ تعارفی ایشان را گسیل کابل داشته از ماجرا شرحی بنگاشت. و حضرت والا در روز بیست‌وپنجم شوال عهد و پیمان و استدعای ایشان را پذیرفته، برای ملاّ چاری‌خان در ماهی یکصد روپیه، که در سالی یکهزار و دوصد روپیه به شمار آید، تنخواه و مشاهره معین و مقرر فرموده، ممتاز و سر افرازش نمود.

وقایع ماه ذیقعدهٔ سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دوی هجری

و از دیگر سوی در خلال واقعات ماه گذشته، شهزاده غلام‌علی‌خان، مقیم مزار شریف ترکستان، چهار رأس اسپ با جل و سرکش و افسار و غیره اسباب شایان لایق تقدیم حضور شاهان و مادر عصمت‌سیّرش چیزی از اجناس ثمینه و اقمشهٔ نفیسه، به نام تحفه و تنسوق حضور والا مصحوب محمدسعید نام خادم خود گسیل کابل نموده، منظور نظر عاطفت‌گستر آمد. و در روز یکشنبه دوم ذیقعده یک تخته پتوی سپید اعلای کابلی و یک طاقه شال چادر خلیل‌خانی و دوازده ذرع و سه و نیم گره کشمیرهٔ نازک اعلای پیرهنی و یک توب صحن سپید کاغذپیچ اعلا و دو توب جفون ابریشمین و یک توب داکهٔ اعلای نخین به نام مستورهٔ ممدوحهٔ مذکوره و یک میل تفنگ ویست بی‌ریچرد با ششصد دانه فشنگ و یک سرج زین پت مکمل اسباب اعلای انگلیسی و یک دستگاه ساعت قاب طلای زنگ‌دار با زنجیر طلا و شش توب داکهٔ سرابی اعلی و شش توب صحن سپید کاغذپیچ اعلی قرار خواهش خود شهزادهٔ ممدوح و چهار توب کشمیرهٔ پتی نسج کابل و دو توب کرک رنگ شکری و دو توب برک دایزنگی و یک تخته پتوی سپید اعلای کابلی، بدون استدعای او، به اسم یادآوری از حضور والا برای خود شهزادهٔ مذکور ارسال شد.

وداع ویسرای با شهزاده عنایت‌الله خان

و هم در روز دوم مذکور ذیقعده ویسرای کشور هند مجلسی برای وداع شهزاده عنایت‌الله خان مرتب ساخته، او را دعوت ملاقات تودیع کرد و اجناس و اشیای زیادی از اسلحه و تفنگ و تفنگچه و ساعت و غیره به رسم تحفه تقدیم حضور او نموده به هر یک از خوانین همرکاب سعادت‌انتسابش کمتر از یک میل تفنگ و تفنگچه و ساعت همه اعلی نداد؛ و مراسم ملاقات و داعیه به تقدیم رسانیده به

کمال اعزاز و احترام با او وداع گفت و شهزاده تصمیم عزم مراجعت از کلکته کرده چنانچه بیاید به سواری ریل خاص، راه بازگشت برگرفت.

و هم در روز دوم مسطور ذیقعده، از عریضه و استدعای میرزا غلام‌محمد خان وردک، سردفتر بولک اول ادارهٔ تحریرات حضور، میرزا غلام‌محمد به تنخواه سالانه پنجصد روپیه و میرزا خان محمدخواجه عمری به تنخواه سالانه ششصد روپیه و میرزا سلطان‌احمد به افزونی سالی دوصدو بیست روپیه بر اصل مشاهره‌ای که داشت و میرزا محمدایوب به تنخواه سالانه ششصد روپیه و میرزا فیض‌محمد کشمیری به تنخواه سالی پنجصد روپیه و میرزا عبدالسلام کاکری به تنخواه سالانه پنجصد روپیه و خواجه محمدافضل به تنخواه سالی دوصد و چهل روپیه و میرزا محمدسعید برادر میرزا محمدایوب به تنخواه سالانه دوصد و چهل روپیه، بعضی جدید و برخی که از سابق مشغول تحریر مکاتب در دفتر مذکور بودند، از تاریخ سوم رجب و شعبان و این تاریخ منظور خدمت و برحال ملازمت کتابت زیر دست میرزا غلام‌محمد خان مذکور شدند و چون هر یک رفته رفته ترقی یافته، مأمور خدمت جداگانه و مشمول عواطف خسروانه گردیده به مشاهرت کثیره نایل و واصل آمدند، لاجرم در اینجا نام برده شدند که قدمت خدمت ایشان معلوم باشد.

تعیین عمله و خدمهٔ شهزاده حیات‌الله‌خان

و مقارن این‌حال در روز سوم ذیقعده، تعیین اعداد خدمه و عملهٔ شهزاده حیات‌الله خان که مأمور حکومت قطغن و بدخشان چنانچه گذشت شده بود به روی روز آمده، محمدآصف‌خان پسر سمندرخان محمدزایی به منصب ایشک‌آقاسی حضور او مأمور گردیده، باقی خدمهٔ او از عرض‌بیگی و قابوچی و طباخ و صندوق‌دار نقدی و جنسی و کوتوال و آبدار و چایدار و مهماندار و پیشخدمت و تحویلدار کتب و مکاتیب دوسیهٔ حکومتی و خانه سامان و طبیب و خطیب و قورخانه و اسلحه‌دار و منگزین‌دار و فراش و گازر و سقاء و دلاک و کناس معین و مقرر شده، تنخواه همهٔ ایشان علی‌التفاوت و بالمجموع بیست و سه هزار و هفتاد روپیه مشخص و ثبت دفتر گشت.

حرکت شهزاده از کلکته جانب کابل

و از آنسوی شهزاده عنایت‌الله خان که با ویسرای وداع سفر چنانچه گذشت گفت، در روز چهارم ذیقعده به دعوت محمداسمعیل خان سفیر به سفارتخانهٔ این دولت تشریف‌فرمای مهمانی شده، در روز پنجم ماه مذکور آهنگ حرکت از کلکته جانب کابل نموده در ایستگاه ریل با منصب‌داران انگلیسیه که به مشایعت و احترام او بر خاسته بودند وداع کرده عازم آگره شد و حرکتش از آنجا جانب راولپندی در موقعش رقم خواهد گشت.

و مقارن این حال، در روز ششم ذیقعده، سردار نصرالله خان سه ذرع ماهوت گلنار و شش ذرع کشمیره و دو دسته چاقو و سه زوج بوت به نام شهزاده غلام‌علی‌خان و یک تخته پتو و یک توب داکه به نام والدهٔ ماجدهٔ او مصحوب فرستادهٔ خود ایشان که از حضور والا چنانچه گذشت رخصت مراجعت یافته و هنوز راه ترکستان بر نگرفته بود، ارسال فرمود.

و از دیگر سوی شهزاده عنایت‌الله خان که از کلکته عمله و خدمهٔ خود را به جز از خوانین، رهگرا و مرحله‌پیمای پشاور فرموده خود چنانچه گذشت به موجب قرار دادی که از پیش رقم شد، دو شب در آگره به سر برده از آنجا در روز هشتم ذیقعده نهضت‌فرمای راولپندی گشت که إن‌شاءَالله ورود در آنجا و از آنجا در پشاور به محلش رقم خواهد شد.

به منصب برگدی نایل شدن صالح‌محمد خان

و مقارن این حال، در روز ذیقعده حضرت والا، صالح‌محمد خان از احفاد وزیر شاه‌ولی خان مرحوم بامی‌زایی را در قصر سعادت حصر شهرآرا مشمول عواطف خسروانه و به منصب برگد نظامی مفاخر و مباهی فرمود.

و هم مقارن این حال برگد عبدالغفار خان از قندهار برای امری طلب کابل شده و در شب نهم ذیقعده خداوند فرزندی به او عنایت و عطا کرده او معطل تبریک آن نموده در روز نهم مذکور ذیقعده راه کابل برگرفته و پس از شرفیاب حضور شدن به منصب جنرالی سرافراز و مأمور اقامت میمنه گردید.

به منصب کمیدانی نایل‌شدن پسران سردار عبدالوهاب‌خان

و مقارن این حال، در روز دوازده ذیقعده، عبدالحبیب خان و عبدالرحمن خان پسران عبدالوهاب خان بن سردار میرافضل خان مرحوم، که آمدن این دو تن از هندوستان و پدر ایشان از طهران در کابل از پیش گذشت، در قصر شهرآرا از حضور اقدس والا به منصب کمیدان نظامی و دوازده تن دیگر به غیره مناصب سرافراز و ممتاز گشتند؛ و این دو برادر چنانچه بیاید از مشروطه‌خواهی داکتر عبدالغنی خان هندی محبوس گردیده و پس از چندی رها گشته خدمات شایسته به تقدیم رسانیدند که وقایع‌نگار امیر امان‌الله خان غازی خدمات ایشان را ثبت و ضبط تاریخ عهد سعادت‌مهد او خواهد کرد.

و در روز پانزدهم ذیقعده، سلطان عزیز خان پسر سردار محمدعلی خان مرحوم به منصب کرنیل فوج سوارهٔ مخصوص رکاب شاهی سرافراز و ممتاز گشت. و در روز شانزدهم ذیقعده عمله و خدمهٔ رکاب شهزاده عنایت‌الله خان راه مراجعت از پشاور جانب کابل برگرفته وارد جمرود شدند و خود او حسب قرار داد وارد راولپندی گردیده و از آنجا طریق پشاور نورزیده، در روز هفدهم ذیقعده با عمله و خدمهٔ رکاب سعادت‌انتساب خود یکجا وارد بندر دکه از خاک مملکت این دولت شد.

به منصب استیفای دیوان اعلی رسیدن میرزا محمدحسین خان

و هم در این ایام، میرزا محمدحسین خان کوتوال و سردفتر سنجش، به استصواب آرای اهالی شورای خاص و امضای حضرت والا، به منصب استیفای دیوان اعلی ممتاز و سرافراز گردیده، در روز بیست‌ودوم ذیقعده او را فرمان شد که سه هزار و پنجصد باب خیمهٔ دو دیرک سپاهیانه از احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری اشترا شده و از جمله یکهزار باب را رسانیده و دو هزار و پنجصد باب آن نزد او باقی مانده که بهای آن یک لک و چهل و پنج هزار روپیه کابلی به شمار می‌آید، هر چندی را که رسانید و نویسندهٔ تحویل‌خانه به نام دیوان اعلی حواله بدهد، بلادرنگ به گماشتگان بایع مذکور در پشاور برساند.

بهای دو رشته بمبه که از هند خریده شده بودند

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، دوست‌محمد خان توخی مقیم کراچی را در باب اشترای بمبه‌های مطفیهٔ آتش، که از فاربس کمپانی گرفته فرمان رفته بود که شصت و دو هزار روپیهٔ کلّه‌دار از فارن سکرتر هند اخذ نموده، چهل و دو هزار آن را به فاربس داده، بیست هزار بقیهٔ آن را صرف کرایهٔ ریل و فرستادن آنها در کابل نماید. بعد هرقدر مبلغ که افزون بماند معروض دارد و او قرار فرمانی که به نامش اصدار یافته بود، اجرای کار کرده، از باقی نماندن مبلغ بیست هزار روپیه معروض داشت و قرار همان فرمان سابق برای ارقام مجرایی رفت. و این بمبه‌ها به سبب آن ثبت و ضبط شد که غدر گماشتگان دولت و صدق ایشان یک نسبت به دیگری ظاهر و مکشوف باشد زیرا دو رشته بمبه را محمداسمعیل خان سفیر چنانچه گذشت از هند به همین قدر مبلغ زیاد خریده ارسال کابل نمود و دو رشتهٔ دیگر را حاجی عبدالهادی خان از بخارا به چهارهزار روپیه خریده فرستاد و دوست‌محمد خان به شصت و دو هزار روپیه دو رشته بمبه را بخرید، ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا؟

اعطای تمغا به احمدجان خان و افزونی تنخواه او

و مقارن این‌حال، احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری که سالها طریق خدمت به صداقت سپرده و از بدو جلوس میامن مأنوس، مأمور امضای جنایات محبوسین شده، روز اخلاص به سر برده بود، به نیابت شهزاده حیات‌الله خان نامزد گردیده، در روز بیست‌وسوم ذیقعده نشان و تمغای صداقت از طلا به او اعطا شده دو هزار و پنجصد روپیه به تنخواه او افزون شده، اصل و اضافه در سالی شش هزار روپیه ثبت دفتر تشخیص گشت.

خلاف اشتهار نمودن و انکار آوردن میر محمدغازی خان

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، میر محمدغازی خان قطغنی، عمل به اشتهار و قدغنی که در باب زن نخواستن حکام از رعایای تبعهٔ حکومت خود انتشار یافته چنانچه گذشت منع و قدغن شده بود نکرده، دوشیزه‌ای را از یکی از مردم سکنهٔ رستاق به زنی خواسته، چون از طرف دولت حکم قتل جان و ضبط مال در این خصوص بر ناکح بود، عبدالحمید خان برادرزادهٔ او که مأمور علوفه رسانی دواب و مواشی دولتی بود، از سیاست حکومت ضیاءالملّة والدّین که از جنایت شخصی تمامت منسوبان و نزدیکان او قتل و ضبط می‌شدند، در خوف و هراس افتاده، ماجرا معروض داشت و حضرت والا در روز دوشنبه بیست‌وچهارم ذیقعده امر تحقیق صدق و کذب این معامله و معروض داشتن آن را راجع به محمدعثمان خان حاکم آنجا فرمود. و محمدغازی خان از صدور فرمان آگاه شده، زن را طلاق و نزد حاکم انکار نمود و مبلغ زیاد صرف کرده گواهان عقد نکاح و مهرنامه را پنهان ساخته از ورطهٔ هلاکت نجات حاصل کرد و اظهار نمود که آن دختر را برای خدمت در خانهٔ خود آورده، اکنون خود او ترک کرده در نزد پدر خود شده است.

و نیز در خلال احوالی که ثبت و رقم شد، عصمت‌الله خان حاکم کِشنده از توابع بلخ، دختری را از یکی از رعایای تبعهٔ حکومت خود، از برادرش به زنی خواسته و دوصد و سی روپیه شیربها به برادرش داده، یک شب او را در آغوش و بستر وصال خویش کشیده، فردای آن از خوف سیاست پادشاهی او را تسلیم برادرش نمود و دوصد و سی روپیهٔ خود را پس گرفت و سردار عبدالله خان حکمران ترکستان آگاه شده و محمدعثمان خان کوتوال را در کشنده مأمور کرده صدق ماجرا مکشوف داشت. و عصمت‌الله خان را محبوس فرموده دوصد روپیه را که مردم آنجا به محمدعثمان رشوت داده و قرار نهاده بودند که معامله را مخفی و مستور دارد، تسلیم سردار عبدالله خان نموده ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در روز بیست‌وچهارم مذکور ذیقعده رقم فرمود که بازخواست جور و ستم و خلاف اشتهار رفتار کردن عصمت‌الله خان را سردار عبدالله خان کرده، وجه رشوت را تحویل خزانهٔ دولت خواهد نمود.

و هم در این روز در باب سلام نظامی و سر رایت نظام فرود آوردن تمامت افواج منصوره را بر سبیل اشتهار فرامین عدیده اصدار یافته انتشار پذیرفت که: «تا کنون نزد هر یک از خاندان شاهی و منصب‌داران بزرگ در وقت سلام دادن نظامی سر علم خم می کردند، پس از این روز به جز از سلام دادن به ذات شاهانه به سلام دیگری سر رایت فرود نیاورده پرچم آن را خم ننمایند و شکوه آن را مرعی دارند.»

وارد هرات شدن محمدسرور خان نایب الحکومه

و از این سوی ایشک‌آقاسی محمدسرور خان نایب‌الحکومهٔ جدید هرات، که از کابل راه برگرفته بود، در روز بیست‌وششم ذیقعده وارد آنجا شده، قاضی سعدالدّین خان مُهر حکومتی را که نزد خود داشت به او تسلیم کرده، او از گرفتن آن سر باززده گفت دیگر مهر برایم از کابل خواهد آمد و قاضی سعدالدّین خان گفت تا وصول مُهر جدید احکام و بروات حکومتی در عهدهٔ تعویق افتاده کار معطل می‌شود و از این گفتهٔ او روز دیگر مهر را گرفته مشغول و مواظب کار حکومت شد و قاضی سعدالدّین خان رخصت حرکت خود را از هرات جانب کابل حاصل کرده، چنانچه بیاید به کارکنان پایهٔ سریر امارت آگهی داد.

وقایع ماه ذیحجهٔ سنهٔ هزار و سه صد و بیست و دوی هجری

از آن سوی قاضی سعدالدّین خان در روز چهارشنبه سوم ذیحّجه از حرکت خود به راه قندهار جانب کابل به کارکنان حضور آگهی داده، به تهیه سامان سفر و اسباب حمل و نقل احمال و اثقال خود پرداخت.

در کابل آمدن محمودبیگ و حبیب‌الله خان برادرزادهٔ او

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکور، دوست‌محمد خان توخی که از کراچی در وقت ورود شهزاده عنایت‌الله خان در کلکته نزد او شده پس از ادای سلام خادمانه در کراچی بازگشت، محمودبیگ پسر غلام‌محمد خان طرزی و حبیب‌الله خان برادرزادهٔ او که از عریضه و استدعای متضرعانهٔ خود چنانچه گذشت اجازت آمدن از دمشق در افغانستان برگرفته وارد کراچی آمدند و با دوست‌محمد خان ملاقات کرده، نزد او اظهار تنگدستی و پریشانی از عدم زاد راه و کرایهٔ راحله نمودند و او اعزاز و احترام نسبت به مقدم ایشان به تقدیم رسانیده، از فقر و احتیاج‌شان معروض داشته شرحی از محتاج و درمانده بودن‌شان . و حضرت والا که نظر رأفت جانب ایشان انداخته داشته، چهار قطعه کاغذ نوت یکهزار روپیه‌گی برای محمودبیگ و دو قطعه یکهزار روپیه‌گی و پنج قطعه صد روپیه‌گی به نام حبیب‌الله خان پسر گل‌محمد خان برادر او که از پیش اجازت یافته در کابل آمده و مأمور مطبع دولت شده زندگی به سر رسانیده بود مجموع شش هزار رو پنجصد روپیه، نزد میرزا غلام‌حیدر خان مهتمم پست‌خانهٔ اسلامیهٔ پشاور فرستاد که نزد دوست‌محمد خان ارسال داشته، او هر دو تن و عیال و اطفال‌شان را به راحت و رفاهت گسیل کابل نماید. و هم به خود دوست‌محمد خان رقم فرمود که: «اگر هردو تن از این مبلغ زیاده‌تر به کار داشته باشند، نیز تا پنج هزار روپیه قرض به ایشان داده حجت بگیرد که در کابل از تنخواه‌شان وضع شود. و آن دو تن از

کثرت احتیاج و قلت مایحتاج که طاقت و توان درنگ و توقف زیاد در کراچی نداشتند، معطل به جواب عریضهٔ دوست‌محمد خان نکرده نزد محمداسمعیل خان سفیر که او را قوم و نسبت به‌خود دلسوز و نسبت به دوست‌محمد خان در نزد دولت معتبرتر می‌دانست در کلکته شدند که به ذریعه‌ای عرض حال خود را به حضور بنگارند چنانچه نگاشتند و در وقت وصول این پول در کراچی نبودند و در کلتکه نزد محمداسمعیل خان راه تردد قومانه می‌پیمودند تا که حضرت والا از کمال مرحمت که نسبت به ایشان داشت در روز ششم ذیحّجه محمدامیر خان سرپرست دواب و مواشی دولتی را امر و رقم کرد که چهار باب تخت روان با اسپ و یابو جهت حمل و نقل عیال و اطفال هر دو تن و سواری خود ایشان گسیل پشاور کند. چنانچه ایشان از وصول پول مذکور به مأمول موصول گردیده، به کمال راحت، از آنجا راه کابل در نوردیدند.

مأمور حکومت جلال‌آباد شدن نوراحمد خان

و در خلال این‌حال، نوراحمد خان برگد افتخاری پسر سردار فقیرمحمد خان مرحوم، از تغییر عبدالکریم خان پسر قاضی سعدالدین خان که در وقت ورود مستر دابس انگلیس از کابل در جلال‌آباد چنانچه از پیش اشارت [رفت] نسبت بدو بی‌اعتنایی کرده ترک احترامش نموده بود، از حکومت آنجا معزول گشته، نوراحمد خان مأمور حکومت جلال‌آباد شد.

رفتار حکّام هزاره با هزارگان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، علی‌اصغر خان کوهستانی، حاکم دایزنگی، شرحی از شرارت و فتنه‌انگیزی غلام‌حسن نام، ارباب قریهٔ اشترلی هزارهٔ دایکندی معروض داشته، هر دو تن طلب کابل و جان‌محمد خان چنانچه از پیش اشارت رفت، مأمور حکومت هزارهٔ دایزنگی و دایکندی شد. و آن دوتن پس از وصول در کابل برای فصل و قطع منازعت خود نزد سردار محمدیوسف خان، پسر امیرکبیر دوست‌محمد خان مرحوم و هیئت محفل اجلاس متفرقهٔ زیر دست او شدند و در پایان کار از تحقیقات و تدقیقات اهالی اجلاس مذکور مکشوف افتاد

که علی‌اصغر خان قرار دیگر حکام هزاره‌جات بر هر واحدی از پنج هزار و پنجصد خانهٔ مالیات ده، دوازده روپیه نقد و معادل آن جنس از قبیل آرد و روغن و جو و کاه و گوسپند و برک و گلیم و ماده گاو بر رعیت تبعهٔ حکومت خود حواله کرده و ارباب غلام‌حسن به استظهار عدالت حضرت والا و انتشار اشتهاری که حکّام چیزی و پشیزی بدون اشتراء قرار نرخ روز نگیرد، مردم را به ندادن حوالهٔ او برانگیخته، او وی را شریر و فتنه‌انگیز قرار و به حضور والا نگار داده است. چنانچه از استکشاف این معامله علی‌اصغر خان ملزم و ارباب غلام‌حسن شاد خاطرانه مرخص گشت.

رفتار جایرانهٔ نظامیان با ضعفای رعیّت

و هم در خلال احوال مسطور، عده‌ای از بازرگانان فراه چون عبدالرحیم و محمدامین و محمداکبر و منارس و فیض طلب و غیره از قوم نورزایی سکنهٔ قریهٔ دهزک تابع فراه، دوازده نفر اشتر را پشم بار کرده راه قندهار برگرفتند و خراج معین پادشاهی را داده به قطع مسافت گراییدند و در حد دیوارک واقع کنار رود خاش رسیده فرود آمدند و هنگام عصر چهار تن از سواران نظام نیز در آن مقام وارد و فرود شدند و در وقت حرکت از آنجا اشتران بازرگانان را به راه اجحاف و اعتساف انداخته، بی‌انصافانه از پیش براندند و بازرگانان بارهای پشم خود را فرو گذاشته از عقب ایشان راه درنوشتند و در حد نهر هیرمند و قلعهٔ خلج و خسروآباد، اثر پای سواران و اشتران گم کرده از مردم آنجا پرسیده شنیدند که اشتران را نزد محمدشاه خان بارکزایی بردند. و ایشان از استماع این خبر نزد پیرمحمد خان، که با محمدشاه خان رشتهٔ قرابت در میان داشت، شده او را شفیع و خواستار اشتران خود ساختند. چنانچه او از محمدشاه خان طالب استرداد اشتران گردیده پاسخ شنید که آنها را پسران محمدنور آورده‌اند نزد من نیست. و پیرمحمد خان از این گفتهٔ او خواستار آمد که اشتران را اگر شما یا پسران محمدنور آورده باشند. مسترد کنید، و او این را شنیده از آوردن خود و دیدن پسر محمدنور انکار نمود. بعد بازرگانان نزد حاکم پشت‌رود شده داد خواستند و او جرأت به دست آوردن اشتران را از نزد محمدشاه خان نتوانسته، ملاک آنها مأیوسانه در فراه رفته

نزد حاکم آنجا دادخواه شدند و هم عریضه‌نگار حضور آمدند. و حضرت والا در روز هفتم ذیحجّه سردار محمدخان حاکم پشت‌رود را، که از تغییر علی‌محمد خان مأمور حکومت آنجا شده بود، رقم فرمود که: «از بازپرس و سیاست و مکافات این امر سهل نگذشته و حق‌رسانی کرده معروض دارد.»

تغییر اوضاع دفتر که امیر مرحوم مرتّب و منظم فرموده بود

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، به استصواب آرای اهالی شورای خاص و امضای سرکار عدالت اختصاص، نظر به سرگردانی عمّال و ضبّاط و اجاره‌داران و حکّام که جهت قطع محاسبات خود طلب کابل شده زحمت سفر و زیان بیمر از حساب‌گیران دفتر سنجش دیده زجرها می‌کشیدند، اوضاع دفتر و عمّال دیوان که در عهد حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم ولایات چهارگانهٔ کابل و قندهار و هرات و ترکستان منقسم به چند شعبه و منتظم به چند دفتر، چون دفتر تشخیص و دفتر مشخص و دفتر نظام و دفتر روزنامچه و دفتر اخراجات و دفتر تحویلات و دفتر سنجش و حساب‌گیری و دفتر تعمیرات و سایر وجوهات و دفتر صکوکات مرتب و برعلاوهٔ همه دفاتر مرکزی کابل به چهار سمت مشرقی و مغربی و شمالی و جنوبی نیز تشکیل یافته، در هر یک از دفاتر مذکوره افزون از چهل الی پنجاه و شصت نفر کاتب و محرر و چند سرکرده و چند بولک معین و مقرر آمده بود تغییر یافته، در هر یک از ولایات مذکوره دو دفتر چون دفتر اول و دوم قرار داده شد و میرزا محمدحسین خان کوتوال چنانچه از پیش اشارت رفت به منصب استیفای دیوان اعلی و مستوفی‌الممالک سرافراز گردیده، در هرات میرزا محمدقاسم خان کشمیری که مأمور سردفتری آنجا و مواظب کار بود، دفتری اول و میرزا عبداللطیف‌خان سردفتر وجوهات و سایر دفتری دوم نامزد گردیده، پس از چندی از تغییر آن دو تن میرزا غلام‌نبی‌خان دفتری اول و میرزا محمدحسین خان دفتری دوم هرات معین آمدند و تعیین دفتریان اول و دوم دیگر ولایات در محلش رقم خواهد شد.

و هم در [این] ایام از تغییر میرزا محمداسلم خان نواسهٔ میرزا محمدحسن خان دبیر عهد امیر شیرعلی خان مرحوم، میرزا محمدامین خان جلال‌آبادی مأمور

سردفتری پشت‌رود شده، میرزا محمداسلم خان تصدیق حسن خدمت و اخلاص و صداقت خود را نسبت به دولت و رعیت از سردار محمدامان خان و عموم رعایای آنجا حاصل کرده ارسال حضور والا نمود و حضرت والا شرحی از رضایت و خرسندی خاطر شاهانه نسبت به او رقم فرمود.

صدور اشتهار حصول فواید و منافع

و مقارن این‌حال در روز چهارشنبه هشتم ذیحجّه، به استصواب آرای اهالی شورای خاص و امضای حضرت والا، اشتهار ذیل صادر و امر طبع گردیده در روز غرهٔ محرم چنانچه بیاید انتشار یافت که:

«چون همواره خاطر مرحمت‌مظاهر پادشاهی متوجه آن است که شب و روز خود را صرف خیالات حصول ترفیع و ترقی ملت و دولت و ترفیه عباد و تعمیر بلاد نموده، امری از امور را به منصهٔ ظهور آورد که فواید منافعیه و عواید مترقیه برای دین و دولت و ملت افغانستان حاصل آید و از جمله در انتشار این اشتهار تصمیم عزم نموده چنین اندیشیده اختیار کردیم که از خوان نعمت حریت و آزادی که خداوند در افغانستان گسترانیده است تمامت اهالی مملکت از هر مذهب و نحلت که باشند، بهره‌یاب و مشکور و ممنون شوند وشان و رتبهٔ آزادی خود را دانسته همواره متلذ و کامیاب باشند و در مرکز کل هریک به درجهٔ اکمل و اتم دارای حصّه‌ای بوده روز راحت به سر برند و لذت این نعمت به حضور ما قرار عزمی که داریم برای ایشان حاصل نخواهد گشت تا هر شخص نسبت به حال و احوال خود شاد نگردد و مرحمت و ملاطفت سرکار ما را شامل حال خویش نبیند، زیرا پیشنهاد خاطر همایون ما این است که عموم رعایای دولت افغانستان از حمل بار گران لایطاق و تکلیف شاق بر کران و فارغ آسوده باشند و اگر چنانچه زجر و زحمت و آزار و اذیتی از قضات و حکّام و عمّال و ضبّاط و مأمورین دولت به ایشان اصابت نموده باشد یا اصابت بیابد، رفع و دفع گردد. چه اگر به قدر مویی زحمت و اذیتی از دَرِ عدم استحقاق در دنیا بررعیت عاجزی واقع گردد، در دارفانی به قدر همان مو تکلَیف و زحمت او خواهد بود و در سرای جاودانی جواب آن را به اندازهٔ کوهی بر خود شاق و دشوار می‌دانم و خویش را از حمل

آن زبون و ناتوان می‌پندارم. هر چه عاید حال رعیت گردد پادشاه که راعی و شبان ایشان در شمار است، از آن در نزد خدا و رسول مسئول خواهد بود، زیرا حکماء و عرفای حق فرموده‌اند:

پادشـــه پاسبان درویش اســت گرچه نعمت به فر دولت اوست
گوسپند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست

و نیز فرموده‌اند:

شـهی کــه پاس رعــیت نگــاه می‌دارد حـلال باد خـراجش که مزد چوپانیست
اگر نه راعی خلق است زهر مارش باد که هرچه می‌خورد از جزیهٔ مسلمانیست

پس نظر به این تصورات صادقه، اول توجهی که در شب و روز دارم این است تمامت بارهای گران بعید از استحقاق را به تأیید خداوند بی‌مانند، چنان از دوش ملت بردارم که عامهٔ رعیت از لذت آزادی و دور شدن عمل ثقیل استبدادی شادروان و زندهٔ جاودان شوند و در همهٔ امور چنان حد و خط مساوات و اتحاد و اتفاق قرار دهم که در احیای حق و اماتهٔ باطلِ ادنی فردی از افراد رعیت خود را در این راه از پسر و برادر خویش جدا نشمرده، یک جزء از یک اعضا پندارم و ما توفیقی فی هذه الافکار الا بالله الواحد القهار الستار الغفار الجبار و در این راه حتماً مقضیاً توفیق از خداوند جل جلاله خواسته امید واریم که به زودی هر چه تمامتر به رعایای دولت افغانستان ظاهر و آشکار گردیده، همه قوی و مستظهر شوند و سررشتهٔ نظم و نسق این امر چنان خواهد بود که دست ظالم از گریبان مظلوم قطع و کوتاه گردد و بازپرس آن قرار قواعدی که شرعاً و حکومتاً درج دستورالعمل کرده‌ایم از قوه به فعل آمده، نام جور و ستم برداشته شود. و آن دستورالعمل ساخته و پرداخته و به طبع رسیده، از راه اطلاع نزد عموم ملت فرستاده و انتشار داده خواهد شد و خواهند دانست و بر طبق آن قواعد شرعیه و حکومتیه کردار و رفتار خواهند کرد و همه را معمول خواهند داشت. و از جمله امری که مخصوص انتشار این اشتهار است این است که باید بزرگان اهالی سکنهٔ مملکت افغانستان یک درجه از رتبه‌ای که دارند عروج کرده، از بیت‌المال به نام ایشان حصه‌ای معین فرمائیم که در راه حفظ و حراست و حمایت دین و دولت و ملت صرف معاش

روزگار خویش کنند. پس برای اساس نهادن دیوار استوار این حصار، حکّام را چهار درجه چون ۱) نایب‌الحکومه و۲) حکّام زیر دست نایب‌الحکومه و۳) حکام مواضعی که دارای محکمهٔ شرعیه‌اند و ٤) علاقه‌دارها و فوج‌دارها قرار ذیل قرار دادیم.

درجهٔ اول نایب‌الحکومه درجهٔ دوم، مواضع تحت حکومت نایب‌الحکومه که دارای حاکم درجهٔ اوّل و فوج و قاضی و سردفتر و اجتماع قومی باشد. سوم، مواضع تحت حکومت حاکم درجه اول که دارای حاکم درجه دوم و قاضی و دفتری بوده خالی از فوج نظام باشد. چهارم، مواضع و علاقه‌جاتی که دارای فوج‌دار و علاقه‌دار که به حاکم درجه چهارم به شمار است بوده، دارای قاضی و دفتر و فوج نظام نباشد، منقسم گردد و برای اجرای راحت و رفاهت عامه چنین لازم دیدیم که از بزرگان هر قوم و قبیله و طایفه و هر موضع اشخاص لایق عاقل و قابل خوش‌سلوک و مهذّب و با دیانت و نیک‌نام، خواه از تنخواه‌دار و خواه از غیر تنخواه، قرار تصدیق و رضایت و قبولیت دیگر برادران اسلامی‌شان منتخب شوند و در محکمهٔ حکومتی گرد آمده، از جماعهٔ گروه منتخبه یکی نزد حاکم بالا و اول برود تا جایی که از منتخبین برای مجلس حضور نیز مأمور آید. مثلاً در جایی‌که فوج‌دار و علاقه‌دار حکمران است گردآمده، از جملهٔ بزرگان منتخبه که چند نفر باشند، یک نفر را رضانامه داده نزد حاکم درجه سوم بگمارند و پس از انجمن شدن چندتن در آنجا یک نفر را به حاکم درجه دوم بسپارند و هم‌چنین از چند نفر یک نفر را نزد نایب‌الحکومه مأمور کنند و نایب‌الحکومه از جملهٔ منتخبین یکی را برای اقامت حضور مأمور نماید و آنگاه [که] بدین ترتیب منتظم و مرتب آمدند، برای هر یک قرار درجه تنخواه و معاش عنایت و معین خواهد شد. و خدماتی که در ملک و موطن و مسکن خود ایشان معین گردد، در ثانی جداگانه تشریح و تفصیل داده خواهد شد و تا یک ماه پس از نوروز جریده و طومار اشخاص منتخبه باید به واسطهٔ قضات به حضور برسد؛ و بر قضات هر محکمه امر و لازم است که هروقت این‌گونه رضانامه و مکتوب نزدش برسد، فوراً رسید داده بلادرنگ ارسال حضورش نماید و باید تعداد نفوس و خانوار هرعلاقه که به شخصی رضانامه می‌دهند درج رضانامه کنند که نفوس و خانهٔ متعلقهٔ آن شخص

مشخص و معین بوده، قرار کثرت و قلت و جمعیت نفوس و خانه به آن شخص عزت و تنخواه داده آید.»

انتشار و اشتهار القاب و مناصب خاندان شاهی وغیره

و از قفای این اشتهار در روز چهاردهم ذیحّجه، اشتهار دیگر به استصواب آرای اهالی شورای خاص و امضای حضرت والا مشتمل بر مناصب و انتصاب خاندان شاهی نگار و اصدار و انتشار یافت که: «نایب‌الحکومه‌ها و سپهدارها و قضات اسلام و عموم حکّام و ارباب مناصب سپاه نظام و سردفتران و کوتوالان و بازرگانان و رمه‌داران طوایف کوچی و متوطنی و سایر رعایای دولت افغانستان را مخفی مباد که شب و روز خود را مصروف آن داشته و داریم که در امور دولت و ملت انتظامات نیکو و شایسته به روی روز آمده، افعال و اعمّال بایسته جاری و ساری گردد و در هرحال مشغول و مواظب این بوده و هستیم که در امور مهمهٔ مملکت و سلطنت افغانستان خیر و سعادت و بهبود به روی کار آمده آشکار گردد. و از جمله یکی این بود که چند جماعه از خدمهٔ حضور قرار داده، کارهای دولت را بر عهدهٔ صنفیه و انجمن نهادیم و به واسطهٔ خدمهٔ مذکوره که اهالی شورای خاص‌اند، برای اجرای هرکار در ساختن و پرداختن قواعد منتظمه و سررشته‌ها و دستورالعمل‌های مستحکمه مشغول و مواظب شدیم و جهت تمییز حق و باطل و ادراک نفع و ضرر و خیر و شر امور، جماعهٔ جداگانه منتخب و معین نموده بر جمیع گزیدگان ذات شاهانهٔ خود را ممیز تمامت فقرات عایده و وارده و منویه و مکنونه قرار دادیم که پس از فراهم نمودن و گردآوردن و تألیف و ترتیب کردن و تصنیف و تبویب نمودن، صنف دوم را ممیّز و در علم و استدراک و تمییز کار هر دو جماعه و صنف خود را مفرّق حق و باطل امور مؤلفه و مصنفهٔ آنها گفته، امضای صحیح و سقیم همه را بر عهدهٔ خود نهادیم، تا چنان شاید که در این ایام آن قدر مقاصد و مطالب در همهٔ امور افغانستان به دست آمده‌اند که از آنها کارروایی‌های زیاد از قوه به فعل می‌آید و در تکمیل و اتمام و انجام بقیهٔ آن خدمهٔ مذکوره مستغرق و گرفتار و متوجه اختتام آن کار می‌باشند که إن‌شاءالله تعالی پس از انجام آن فقرات و انواع امور مشتته و مجموعه در قید طبع درآمده، در تمامت

مملکت و ولایات و محال افغانستان توزیع و شایع خواهد شد و ثمره و نتیجهٔ آن بر خواص و عوام ظاهر و واضح خواهد گشت. و اکنون که علی‌قدر حال و به اندازهٔ کفایت استقبال مهمات و مستدعیات آمال به دست آمده است، برای اجرای آنها احاد و افراد اعداد خدمه‌ای را که منظور و معین و مقرر نموده‌ایم، عموم ملت و رعیت تبعهٔ خود را اطلاع و آگهی می‌دهیم تا همهٔ ایشان واسطه و ذریعه و مرجع امور خود را شناخته، به آنها رجوع و از آنها حصول مرام نمایند. و شخص درجه اولی که برای آن امور مقرر و مأمور است، برادر کامگار نصرالله‌خان می‌باشد که او را به خطاب مستطاب نایب‌السلطنه ممتاز فرمودیم و شخص درجه دوم، فرزند سعادتمند شهزاده عنایت‌الله خان را به نیابت کامگار مذکور و خطاب معین‌السلطنه مفاخر و شخص درجه سوم، نور چشم برومند شهزاده امان‌الله خان را به خطاب عین‌الدوله مباهی نمودیم و شخص درجه چهارم، اخوی مقام عزت همراه، سردار عبدالقدوس‌خان ایشک‌آقاسی را به قلب اعتمادالدوله و شخص درجه پنجم، میرزا محمدحسین خان برگد و کوتوال را به منصب مفاخرت منتسب مستوفی‌الممالک افغانستان و جنرال لشکری و افتخاری و شخص درجه ششم، خوش‌دل خان لوی‌ناب را به نایب‌الحکومتی کابل و شخص درجه هفتم عزیزی نشان، سردار عبدالوهاب خان را به خطاب امین‌المکاتیب و عزیزی بنیان، سردار محمدیونس خان را به نسبت امین‌الوجوهات قرین مباهات ساخته، عزت آگاه، فتح‌محمد خان را کوتوال و صداقت همراه، ناظر محمدصفرخان را امین‌الاطلاعات و سردار عبدالله‌خان تیموری را امین‌الزکات معین و مأمور کردیم. و غرض از این اشتهار این‌که هر کدام از قضات و حکام و عمّال و ضبّاط و اصناف مأمورین دولت و عموم احاد و افراد اعداد رعیت ذرایع و وسایط ارسال نمودن عرایض و مکاتیب و مستدعیات خود را دانسته و شناخته و مطالب و مآرب خود را به توسط نامبرده‌گان مذکوره ارسال حضور بدارند. بدین منوال که اول واسطهٔ عرض منصب‌داران نظامی نایب‌السلطنه خواهد بود و معین‌السلطنه به عنوان نیابت اجرای امور متعلقهٔ او را خواهد نمود. دوم واسطهٔ عرض سواران کشاده و پیادگان ساخلو و غیره که متعلق به دفتر سان و چهره‌اند، عین‌الدوله خواهد بود و ایشک‌آقاسی محمدشاه خان به نیابت او اجرای امور متعلقهٔ او را خواهد نمود. سوم عموم

خدمت‌گاران و چاکران و عارضان، شخصاً حاضر حضور انور سرکار ما خواهند شد و عرایض‌شان قرار قواعد معینهٔ مقرره به واسطهٔ اعتمادالدوله به مطالعهٔ ساطعه خواهد پیوست و محمدسلیمان خان ایشک‌آقاسی نظامی، امور لشکری متعلقهٔ او و علی‌احمد خان ایشک‌آقاسی ملکی، امور کشوری متعلقهٔ او را به نیابت او در محل اجرا خواهند آورد و وسایط عرایض و رسانیدن امور به حضور اینان خواهند بود و حکّام و رعایای متعلقهٔ حکومت کابل و بلخ و هرات و قندهار و قطغن و بدخشان عرض خود را به نایب‌الحکومتهای متبوعهٔ خودها نموده، نایب‌الحکومه‌ها آنچه را قرار دستورالعمل اختیارات خود به محل اجرا می‌توانستند آورد، اجرا خواهند کرد و بقیهٔ آنها را که خارج از دستورالعمل اختیارات‌شان باشند و نتوانند اجرا کنند، به ذریعهٔ امین‌المکاتیب عریضه‌نگار حضور شده، استدعای اجرای آنها را خواهند نمود و امین‌المکاتیب آنچه را که خود سررشته و دستورالعمل داشته باشد، جواب گفته اجرا خواهد کرد؛ و آنچه متعلق به نایب‌السلطنه باشد، نزد خود او خواهد فرستاد که او جاری کند و آنچه را که متعلق به حضور سرکار ما باشد به واسطهٔ ایشک‌آقاسیان ملکی و نظامی معروض حضور داشته، جواب حاصل و اجرا خواهد کرد. و سردفترها به ذریعهٔ مستوفی‌الممالک و بازرگانان و تجارباشیان و بندریان و سرکردگان گمرکچیان و قافله باشیان به ذریعهٔ امین‌الوجوهات و کوتوالان به واسطهٔ فتح‌محمد خان و ممیّزان و وقایع‌نگاران به واسطهٔ امین‌الاطلاعات و زکات‌چیان و عشرگیران به واسطهٔ امین‌الزکات، عرایض و مطالب و مقاصد خود را به حضور خواهند رسانید و ایشان برطبق دستورالعملی که از طرف دولت به دست دارند، اجرای خدمات دولت متبوعهٔ خود را خواهند کرد. مدعا این‌که حکام و کاردارانی که در تحت حکومت نایب‌الحکومه باشند اول عرض خود را به نایب‌الحکومه‌ها و حکّام فوق از خودها نموده، اگر چنانچه در آنجا اجرا نیافت و یا از طرف آنها جور و اعتساف به ایشان رسیده باشد، و رسانیدن عرض آن فقره را لازم حضور بدانند، واسطهٔ رسانیدن عرایض‌شان اینان‌اند که مأمور خدمات معینه شده‌اند و در شعبهٔ نظام نیز سررشته و دستورالعمل این است که رقم شد. و نیز امر است جهت حکام و کارداران که سابق بر این عرایضی که کرده باشند و تا کنون از حضور نایب‌السلطنه و سرکار ما جواب صادر نشده باشد باید قرار نگارش فوق

نزد بالادست خود که نایب‌الحکومه و سرکردهٔ بزرگ باشد رسانیده، اگر اجرای آنها درج دستورالعمل او و نزدش رسیده باشد البته او قراردستورالعمل خود در محل اجرا خواهد آورد و الاّ قرار امر مندرج این اشتهار به عزّ عرض حضور خواهد رسانید و دستور اجرای آنها را حاصل خواهد نمود.

و برای اجرای کار شعبهٔ اول متعلق سلطنت که فیصل و قطع مرافعات شرعیه و رفع مخاصمات و تحقیق و تدقیق حق و باطل و دعاوی و احکام محکمه‌جات است، دوازده تن از علماء و فضلای ماهر و محقق ذی‌دیانت ظاهرالصلاح را فراهم و امر به اتفاق نموده، میرعلی‌جان خطیب را به ریاست‌شان گماشتیم و ملاّ عبدالرزاق را به نیابت او معین و مقرر فرموده، قرار دادیم که قضات محکمه‌جات شرعیهٔ ادارهٔ مملکت عموماً ذریعه و واسطهٔ عرایض خود این جماعت را دانسته، نقل فیصله‌جات خویش را در هر دو ماه یک‌بار به مُهر و امضای خود به نام رئیس و نایب محفل میزان‌الشرع که این مجموعه است، بفرستند تا در احکام و قطع و فصل مخاصمات ایشان به نظر غور و خوض دیده، امضای صحت کنند و هرگاه جور دیده و ستم‌کشیده‌ای از اجحاف و اعتساف قضات، از راه دادخواهی، حاضر حضور شود، بازپرس و تحقیق مظالم آن به واسطهٔ این جماعت تقدیم حضور شود و پس از تحقیق و تدقیق ایشان اگر عرض عارض صورت ثبوت یافته بود، از جائر او نوعی بازپرس شده مراسم سیاست به روی کار خواهد آمد که عبرت عموم گردد و اگر عرض او از تهمت و فریت و غرض بود، از او نیز به نوعی بازخواست خواهد شد که دیگری عرض غلط نکند و تفصیل این تشریح در دستورالعمل اهالی میزان‌الشرع به وضاحت درج است انتهی.»

الحق که این تأسیس به غایت ممدوح و در نزد عقل و شرع مستحسن و موجب ترفیه عباد و تعمیر بلاد و ترقی دولت و تنشیر صیّت عدالت بود، ولی چه سود که پس از انتشار این اشتهار، هر سری سالاری و هر دری درباری شده، مرکز وصول عرایض و محل صدور احکام که ادارهٔ تحریرات بود لغو گردیده، امور جزیی و کلی در دست اشخاص متعدده افتاده، بازار رشوت‌خواران و تبعهٔ هوا و هوس رونق گرفت و ذات شاهانه از حسن نیت و صفای طینت خویش مأمورین دولت را صداقت‌کیش و اخلاص‌اندیش پنداشته، تمامت امور نزدیک و دور را به

ایشان گذاشته، خود مواظب تن‌آسایی و مشغول عیش و عشرت گشت؛ و با آن در سالی دو سه بار دربار را به روی عموم کشوده، اجرای بعضی امور را که به ذریعهٔ کارکنان مذکوره تقدیم می‌شد می‌فرمود و هم در سالی دو سه کرت عرایض جوردیدگان را به نظر خاص ملاحظه و مطالعه کرده اصدار حکم می‌نمود و از این جاست که پس از این روز امور دولتی و ملتی پراکنده گردیده، به ایادی عدیده افتاد. کمتر واقعه‌ای که قابل ثبت تاریخ باشد از عدم کتب ثبت فرامین و عرایض به دست آمده چنانچه بباید ثبت و ضبط گشت و اگر کسی خواسته باشد تاریخ کاملی که مبیّن اخلاقیات و سیاسیات و اقتصادیات و طبیعیات دولت و ملت این مملکت را در قید تحریر و تسوید آرد، باید کتب ثبت ایشک‌آقاسی حضور و اعتمادالدوله و ایشک‌آقاسی ملکی و ایشک‌آقاسی نظامی و نایب‌السلطنه و عین‌الدوله و نایب‌الحکومه و میزان‌الشرع و اجلاس متفرقه و شورای عام و شورای خاص و کوتوالی و هر سه بولک ادارهٔ تحریرات را که هزاران جلد به شمار خواهد آمد به دست آورده، به زحمات شاقه و تکالیف فوق‌الطاقه مراد حاصل نماید و الاّ مشکل است که تاریخ‌نگاری را از پیش برد.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، امر تعیین حدود سرحدیهٔ چخانسور و سیستان که از دیرباز در تحت مذاکره و مطرح مباحثه [بود] تا روز نوزدهم ذیحّجه به توسط کرنیل مکمهان انگلیس انجام یافته نصب علایم فاصله به پای رفت و چنانچه بباید از تحدید حدود نمودن او کارکنان دولت ایران، دولت متبوعهٔ خود را در این باب مورد خسارت و زیان دیده متشکی شدند.

تألیف رسالهٔ علاج‌الاطفال

و مقارن این‌حال محمداسمعیل خان سفیر این دولت در کلکته، به فرمانی که به نامش شرف اصدار یافته بود، داکتر محمدحسین نام ساکن قصبهٔ پتیاله، از ضلع گورداس گورهٔ کشور هند را قرار ماهی دوصد روپیهٔ کلّه‌دار تنخواه برای خال کوبیدن بشرهٔ آبله و جدری نوکر گرفته به حضور مسطور داشت. و حضرت والا منظور فرموده در روز بیست‌ودوم ذیحّجه برنگاشت که او را گسیل کابل نماید و هم اطبای کابل چون ملاّ محمداعظم و میرزا محمدابراهیم خان و میرزا

عبدالعلی‌خان و میرزا عبدالفتاح را که در فن طبابت یونانی ماهر و لاثانی بودند، امر تألیف رسالهٔ جهت معالجهٔ بشرهٔ آبله و سرخجه و سیاه‌سرفه که لازم حال اطفال است نموده، ایشان رسالهٔ مفیدهٔ در قید تحریر آورده و طبع شده به کلانتران محلات شهر توزیع و هم در تمامت ولایات رسیل فرمود که از علاج این امراض به تأیید شافی فیاض، اطفال از کثرت هلاکت سالم و به صحت مقرون آمده اجرای امر خیری در مملکت جریان یابد.

سرقت سپاهیان نظام و انکار نمودن ایشان

و از دیگر سوی در خلال وقایع مسطوره، چهارده تن از سپاهیان فوج پیاده نظامی قندهاری که در غزنین اقامت خدمت داشتند و پیشه سرقت اختیارکرده، مال و منال احاد و افراد رعیت را از راه شرارت و در جهالت غارت می‌کردند، شب هنگامی در قریه ناوهٔ قیاق، تابع غزنین و موطن قوم بیات، در خانهٔ دادمحمد خان میرآخور اشتران دولتی‌شده اظهار کردند که میرآخور در ترکستان شخصی را به قتل رسانیده، مال و منال و خانه و ملک او امر ضبط شده‌اند، چنانچه این را گفته و دو نفر خادم خانهٔ او را با زنان و پسران و دخترانش در خانهٔ جداگانهٔ خالی از اثاث‌البیت و تهی از مال و متاع درآورده، تمامت مال و اسباب او را که حاضر و موجود بود با یکهزار و پنجصد و چهل روپیه نقد به بهانهٔ ضبط به غارت برداشته، به جز از دو فرد گاو چیزی از استعداد و مکنت او را نگذاشتند؛ و فتح‌الله خان حکمران غزنین آگاه گردیده، هر دو تن خادم و مردان قلعهٔ او را تمام در غزنین احضار فرموده، در تحت حراست نظر کشیده، امر توقیف در مجلس نمود و ماجرا معروض داشت. و از حضور والا در روز بیست‌ودوم مذکور ماه ذیحّجه ارقام رفت که: «قرار امر شرع شریف و نظام‌نامهٔ حکومتی که در دست دارد اجرای سیاست و حق‌رسانی نماید.» و از صدور این حکم اهالی قلعه دچار فشار آمده و گواهی دادن ایشان بر سپاهیان که از سرقت انکار نمودند، چون اهل عزم و دادن تاوان بودند مسموع نگردیده، تاوان مال مسروق و منهوب را با جرم زیاد دادند.

امضای عدم دخالت مردم شیعه در امور بزرگ دولتی

و هم در خلال این احوال، به استصواب آرای اهالی شورای خاص و امضای حضرت والا، که همه متفق‌الرأی آمده به جز سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله که به پای نقیض ایشان ایستاده و گفت و اظهار رأی کرد که: عموم اهالی سکنهٔ مملکت افغانستان و ترکستان صغیر متعلق آن چون چهار ارکان عمارت منوط و مستحکم و استوار بر چهار قوم بزرگ افغان درانی سابق موسوم به ابدالی و غلزایی و هزاره و قزلباش و تاجیک و اوزبک و قبایل متفرقه است، بایست یک رکن فرقهٔ شیعه که هزاره و قزلباش‌اند و یک رکن درانی و یک رکن غلزایی و یک رکن اوزبک و تاجیک و قبایل متفرقه در شمار آمده، همه بالمساوات دخیل خدمت دولت بوده، از خوان احسان سلطنت محروم نباشند و در امور لشکر و کشور، همه مساوی و متفق و برابر باشند؛ و چون او یک تن و اقل‌الرأی بود و نیز حضرت جانبدار اکثر رأی شده امضا فرمود که: «من به خلاف معمول و مرسوم اساس سلطنت خود را بر سه رکن نهاده، بدون معاضدت فرقهٔ شیعه، تعمیر بلاد و ترفیه عباد به روی روز آورده، دولت و مملکت را بر سه رکن و قایمه استوار می‌دارم.» و از این امضا قرار داده شد که از مردم شیعه در سپاه نظام و خدمات ملک و دفتر و دیوان بایست سرکرده و صاحب نبوده، اگر به ایشان حاجت و احتیاج افتد، به زیردستی سرکردگان اهل سنت و جماعت مأمور کار و خدمت چاکرانه شوند. چنانچه از این حکم بود که بعضی از شیعیان به ذرایع و وسایل و لابه و تملق و عذر و الحاح و رشوت خود را درج جریده و طومار غشجین مأمور کار کرده، چون تقدیم حضور نایب‌السلطنه و معین‌السلطنه می‌شدند، به محض ذکر نام که غلام‌حسین و علی نقی و محمدتقی و غیره یاد می‌شدند، مردودالملازمت در قلم آمده مأمور خدمت نمی‌گردیدند. و از این رو بعضی از اهل سنت که محمدحسین و عبدالحسین و غیره نام داشت، نیز شیعه در شمار رفته، محروم‌الخدمت می‌شد. و با این چون این مردم در خدمت دولت و سلوک نیک با رعیت به صداقت و اخلاص معروف‌اند، منشی حضور نایب‌السلطنه میرزا عبدالحسین‌خان و منشیان حضور حضرت والا میرزا عبداللطیف خان و میرزا عبدالرشید خان و میرزا عبدالرؤف خان و میرزا محمدناصر خان از قوم قزلباش بودند که از جمله میرزا

عبدالحسین خان در حیات نایب‌السلطنه پدرود جهان کرده، دیگران تا روز شهادت حضرت والا طریق خدمت پیمودند؛ و در عهد امیر امان‌الله خان غازی میرزا عبدالرشید خان به حضور والای او برحال مانده، میرزا عبداللطیف به سردفتری قندهار و میرزا عبدالرؤف خان به سردفتری غزنین و میرزا محمدناصر خان مأمور ترکستان شده، از درک فیض حضور محجور آمدند.

صدور اشتهار مراجعت فراریان هزاره

و هم در اثنای حالات مسطوره، اشتهار استمالت‌آثار به نام فرار هزاره که در ممالک خارجه شده روز مزدوری و غریبی به سر می‌بردند، انتشار یافت که: «در افغانستان مراجعت کرده املاک خود را متصرف شوند و اراضی و عقار کسانی از ایشان را که افغان مهاجر و ناقل تصاحب کرده‌اند، در دیگر مواضع مزرع و مرتع از دولت خواهند یافت.» و از صدور این اشتهار فراریان هزاره جوق جوق و قطار قطار حاضر آمده، نه ملک خود ایشان مسترد و نه در دیگر موضع کلاته داده شده، دوباره مأیوسانه در ممالک خارجه رفتند. و از جمله محمدنبی خان مالستانی که از سبب خودسر آمدن او از ضابطی عمل و دخل معدن نمک واقع چال قدغن و فرود گشتنش در بارک و اقامتگاه فوج پیادهٔ نظام مالستانی در کابل حضرت والا بر او بدگمان شده، محبوس و پس از چندی رها فرمود، با چند تن از هزارگان که در عهد ضیاءالملّة والدّین طلب کابل شده روز ذلّت تا این وقت به سر می‌بردند، چنانچه بیاید به ذریعهٔ عریضه خواستار مزارع در توابع بلخ گشتند و حضرت والا که از وفور مراجعت فراریان هزاره که به ذریعهٔ اشتهار آمده و پیهم می‌آمدند، چون اراضی و عقار ایشان را افغانان متصرف گردیده بودند و نمی‌خواست که افغانان بی‌ملک شود حیران مانده بود، از عریضه و استدعای ایشان راه احسان نسبت به هزارگان یافته، در ترکستان مأمور اقامت و فلاحت فرمود.

و هم در روز بیست‌ودوم رمضان ۱۳۲۳ چنانچه بیاید، اشتهاری که اشارت شد انتشار پذیرفت. و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، سیدمحمود کنری که اجازت مراجعت از حسن‌ابدال در افغانستان یافته و چنانچه گذشت، دوازده هزار روپیهٔ کلّه‌دار به او عطا و موهبت شده عازم معاودت گردیده و از عدم

حرکت خود که سبب کفایت ادای دین و زاد راه و راحله نکردن او از مبلغ مذکور بود معروض داشت، و حضرت والا در روز سلخ ذیحّجه به محمداسمعیل خان سفیر رقم فرمود که تا پنج هزار روپیه برعلاوهٔ دوازده [هزار] روپیهٔ موهبتی سابقه به عنوان قرض به او داده با اهل و عیالش گسیل کابل نماید و از صدور این منشور او آسوده و مسرور گردیده به کمال راحت در کابل آمد و قرین ملاطفت گشت.